

# تاریخ ایران

از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم میلادی

ن. و. پیگولوسکایا
آ. یو. یاکوبوسکی
ای. پ. پطروشفسکی
آ. م. بلنیتسکی
ل. و. استرویوا



ترجمهٔ کریم کشاورز



مجموعهٔ تاریخ ایران
۵

# تاریخ ایران

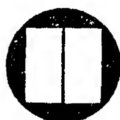
( از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم میلادی )

تألیف

ن. و. پیگولوسکایا　　آ. یو. یاکوبوسکی
ای. پ. پطروشفسکی　　آ. م. بلنیتسکی
ل. و. استرویوا

ترجمهٔ

کریم کشاورز



پیام

تهران، ۱۳۵۳

انتشارات پیام. تهران، شاهرضا، مقابل دانشگاه، شمارهٔ ۲۶۸

چاپ سوم ـ چاپخانهٔ خرمی ـ تابستان ۱۳۵۳
شمارهٔ ثبت در کتابخانهٔ ملی ۱۴۵ به تاریخ ۵۳/۴/۳۱

بها ۶۰۰ ریال

## فهرست مطالب


مقدمه ۱

**فصل ۱ :دوران جامعهٔ مبتنی بر برده داری درایران قدیم** ۳

**بخش ۱ :** موقع جغرافیایی ایران ۵

**بخش ۲ :** ساکنان ایران ۷

**بخش ۳ :** منابع ومآخذ دربارهٔ تاریخ باستانی ایران ۹

**بخش ۴ :** سرزمین ماد ۱۱

**بخش ۵ :** تأسیس پادشاهی باستانی ایران ـ کورش ۱۶

**بخش ۶ :** ایران درعهدپادشاهی کمبوجیه ۲۱

**بخش ۷ :** دوران فرمانروایی داریوش اول ۲۴

**بخش ۸ :** طرز ادارهٔ کشور باستانی ایران ۲۷

**بخش ۹ :** روابط اجتماعی درکشور باستانی ایران ۳۰

**بخش ۱۰:** فرهنگ و تمدن ومعتقدات عصرهخامنشیان ۳۲

**بخش ۱۱:** جنگهای ایران ویونان ۳۴

**بخش ۱۲:** ایران در دوران جانشینان داریوش اول ۳۶

**بخش ۱۳:** توسعهٔ قلمرو یونان و مقدونی به سوی خاور ۳۹

**بخش ۱۴:** ایران پس از فتوحات اسکندر مقدونی ۴۳

**بخش ۱۵:** مبارزهٔ دولت سلوکیه و پارتها برسرتصرف ایران ۴۶

**بخش ۱۶:** دولت پارت ۴۸

**بخش ۱۷:** ساختمان اجتماعی دولت وکشورپارتها ۵۶

**بخش ۱۸:** نتیجهٔ کلی دربارهٔ این دوره ۶۰

**فصل ۲ : پادشیدگی سازمان برده داری و پیدایش مرحلهٔ نخست جامعهٔ فؤدالی درایران از قرن سوم تا قرن پنجم میلادی** ۶۱

**بخش ۱** : منابع و مآخذی که دربارهٔ تاریخ این دوره دردست است ۶۳
**بخش ۲** : تأسیس دولت ساسانی ۶۷
**بخش ۳** : ایران درمیان امپراطوری روم (شرقی) وقبایل چادرنشین ۷۰
**بخش ۴** : سازمان اجتماعی ایران ساسانی ۷۸
**بخش ۵** : دین ایران از قرن سوم تاقرن پنجم میلادی ۸۳
**بخش ۶** : ایران درسدهٔ پنجم میلادی ۸۷
**بخش ۷** : نهضت مزدکیان ۹۶
**بخش ۸** : سیاست خارجی کواد (قباد) اول ۱۰۱
**بخش ۹** : اصلاحات خسرو اول انوشیروان ۱۰۳
**بخش ۱۰**: ادارهٔ امور دولت ایران پس ازاصلاحات خسرو اول ۱۰۸
**بخش ۱۱**: بهرام چوبینه و خسرو دوم ۱۱۵
**بخش ۱۲**: ایران درعهدآخرین پادشاهان ساسانی ۱۱۹
**بخش ۱۳**: بودجهٔ دولتی و خراج درعهدآخرین پادشاهان ساسانی ۱۲۰
**بخش ۱۴**: ترقی وپیشرفت پیشه‌ها و حرف درایران درسدهٔ ششم وهفتم ۱۲۳
**بخش ۱۵**: وضع لشکریان ایران درعهدآخرین شاهان ساسانی ۱۲۷
**بخش ۱۶**: دین ایران درعهدآخرین شاهان ساسانی ۱۲۹
**بخش ۱۷**: استنتاج ازمطالب مذکور دربارهٔ این دوره ۱۳۱

**فصل ۳ : ایران درتحت سلطهٔ خلفای عرب و نهضتهای آزادی مردم ایران از اواسط قرن هفتم تا آغاز قرن دهم میلادی** ۱۳۳

**بخش ۱** : اوضاع عمومی این دوران ۱۳۶
**بخش ۲** : منابع اصلی تاریخ این‌دوره ۱۴۶
**بخش ۳** : مقدمات فتح ایران توسط اعراب درقرن هفتم ۱۵۲
**بخش ۴** : تسخیرایران توسط اعراب ۱۵۴
**بخش ۵** : ایران درتحت‌سلطهٔ خلفای اموی ۱۵۸
**بخش ۶** : روابط اجتماعی درایران درقرن هفتم ونیمهٔ اول‌قرن‌هشتم میلادی ۱۶۳
**بخش ۷** : مبارزه علیه حکومت خلفای بنی‌امیه ۱۶۸
**بخش ۸** : قیام ابومسلم ۱۷۲
**بخش ۹** : ایران درعهد حکومت خلفای عباسی ۱۷۵

| | |
|---|---|
| بخش ۱۰: سیاست داخلی عباسیان | ۱۷۹ |
| بخش ۱۱: روابط اجتماعی درایران درنیمهٔ دوم قرق هشتم وقرن نهم میلادی | ۱۸۴ |
| بخش ۱۲: نهضتهای مردم درقلمرو خلفا در قرنهای هشتم ونهم میلادی | ۱۸۸ |
| بخش ۱۳: مقدمات سقوط خلافت عربی | ۱۹۳ |
| بخش ۱۴: نهضتهای خلق درمشرق ایران | ۱۹۵ |
| بخش ۱۵: دولت طاهریان درخراسان (۸۲۱ تا ۸۷۳م. ـ ۲۰۶ تا ۲۶۰ ه.) | ۱۹۹ |
| بخش ۱۶: دولت صفاریان (۸۶۱ تا ۹۰۰ م. ـ ۲۴۷ تا ۲۸۷ ه.) | ۲۰۲ |
| بخش ۱۷: نهضتهای خلق درایالات مجاوردریای‌خزر دولت علویان (۸۶۴ تا ۹۲۸م. ـ ۲۵۰ تا ۳۱۶ ه.) | ۲۰۵ |
| بخش ۱۸: خروج زنگیان | ۲۰۸ |
| بخش ۱۹: اسماعیلیان | ۲۱۰ |
| بخش ۲۰: نهضت قرمطیان | ۲۱۲ |
| بخش ۲۱: استنتاج از اوضاع این دوران | ۲۱۴ |
| **فصل ۴: سیر تکاملی جامعهٔ فؤدالی درایران از آغاز قرن دهم تاآغاز قرن سیزدهم میلادی** | ۲۱۵ |
| بخش ۱: ویژگیهای این دوران به طور عموم | ۲۱۷ |
| بخش ۲: منابع اصلی‌تاریخ این دوره | ۲۱۸ |
| بخش ۳: سقوط حکومت خلفا در ایران | ۲۳۳ |
| بخش ۴: اقتصاد ایران‌ازقرن دهم تا اواسط قرن یازدهم میلادی‌ـکشاورزی | ۲۳۶ |
| بخش ۵: روابط فؤدالی درایران (درقرن دهم‌ونیمهٔ اول قرن یازدهم میلادی) | ۲۴۴ |
| بخش ۶: شهرفؤدالی در ایران (درقرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم میلادی) | ۲۴۸ |
| بخش ۷: دولت‌آل‌بویه ، عضدالدوله | ۲۵۳ |
| بخش ۸: آل بویه پس‌از عضدالدوله | ۲۵۶ |
| بخش ۹: خراسان تحت‌حکومت سامانیان | ۲۵۸ |
| بخش ۱۰: دولت غزنویان | ۲۶۰ |
| بخش ۱۱: غزان و دولت سلجوقی | ۲۶۵ |
| بخش ۱۲: ایران درتحت حکومت سلجوقیان | ۲۶۸ |
| بخش ۱۱: دولت سلجوقیان و نظام‌الملك | ۲۷۰ |
| بخش ۱۴: انقراض دولت سلجوقیان | ۲۷۲ |

بخش ۱۵: خروج غزان بلخ ۲۷۴
بخش ۱۶: اسماعیلیه درایران ۲۷۶
بخش ۱۷: اتابکان وخوارزمشاهیان در ایران ۲۷۹
بخش ۱۸: روابط فؤدالی‌درایران
(درنیمهٔ دوم قرن یازدهم وطی قرن دوازدهم‌میلادی) ۲۸۲
بخش ۱۹: معتقدات
(در قرون دهم و یازدهم و دوازدهم میلادی) ۲۸۶
بخش ۲۰: فرهنگ وتمدن ایران
(ازقرن هشتم تاآغازقرن سیزدهم‌میلادی) ۲۹۱

**فصل ۵ : ایران زیرسلطهٔ مغول**
**از سال ۱۲۲۰ تا ۱۳۳۶ م. - ۶۱۷ تا ۷۳۷ ه.** ۲۹۷

بخش ۱ : ویژگی این دوران‌به‌طورکلی ۲۹۹
بخش ۲ : منابع اصلی‌تاریخ این دوره ۳۰۰
بخش ۳ : تشکیل امپراطوری مغول‌وآغاز فتوحات مغولان ۳۱۷
بخش ۴ : هجوم لشکریان چنگیزخان به‌آسیای میانه وایران ۳۲۴
بخش ۵ : مبارزهٔ اقوام ایرانی علیه فاتحان مغول ۳۲۸
بخش ۶ : امپراطوری مغول پس از مرگ چنگیزخان ۳۳۱
بخش ۷ : وضع ایران درفاصلهٔ سالهای ۱۲۳۰تا۱۲۵۰ م.-۶۲۸تا۶۴۸ ه. ۳۳۵
بخش ۸ : لشکرکشی هلاکوخان به ایران ۳۳۹
بخش ۹ : دولت هلاکوییان وهمسایگان‌آن ۳۴۳
بخش ۱۰: سازمان دولت هلاکوییان ۳۴۵
بخش ۱۱: دولت هلاکوییان درعهدنخستین جانشینان هلاکو
(۱۲۶۵ تا ۱۲۹۵ م. - ۶۶۴ تا ۶۹۵ ه.) ۳۵۲
بخش ۱۲: زندگی اجتماعی واقتصادی ایران درعهد شش ایلخان نخستین
(۱۲۵۶ تا ۱۲۹۵ م. - ۶۵۴ تا۶۹۵ ه.) ۳۵۹
بخش ۱۳: حکومت واصلاحات غازان‌خان ۳۶۶
بخش ۱۴: حکومت‌الجایتوخان ۳۷۵
بخش ۱۵: آغاز انقراض دولت هلاکوییان ۳۷۷
بخش ۱۶: نهضتهای آزادیخواهانهٔ مردم
درقرن سیزدهم وآغاز قرن چهاردهم میلادی ۳۸۱
بخش ۱۷: استنتاج‌کلی ازاوضاع این دوره ۳۸۴

**فصل ۶ : ایران درعهد پاشیدگی فئودالی و قیامهای مردم (ازحدود سال ۱۳۳۰ م. - ۷۳۱ هـ . تا پایان قرن پانزدهم میلادی)** ۳۸۵
بخش ۱ : ویژگی این دوران به طور کلی ۳۸۷
بخش ۲ : منابع اصلی تاریخ این دوران ۳۸۸
بخش ۳ : انقراض امپراطوری هلاکوییان ۳۹۷
بخش ۴ : ایران غربی ۳۹۹
بخش ۵ : خراسان ۴۰۱
بخش ۶ : ایران جنوبی ۴۰۳
بخش ۷ : دولتهای چوپانیان وجلایریان ۴۰۶
بخش ۸ : نهضتهای ایران درقرن چهاردهم میلادی ۴۰۸
بخش ۹ : معتقدات پیروان نهضتهای خلق درقرن چهاردهم میلادی ۴۱۰
بخش ۱۰: آغاز نهضت سربداران در خراسان ۴۱۳
بخش ۱۱: خروج سربداران درخراسان ۴۱۶
بخش ۱۲: تأسیس دولت سربداران در خراسان ۴۱۸
بخش ۱۳: مبارزهٔ داخلی در دولت سربداران ۴۲۱
بخش ۱۴: نهضتهای مردم درگیلان و مازندران ۴۲۵
بخش ۱۵: خروج سربداران درکرمان ۴۲۷
بخش ۱۶: فتوحات تیمور درایران ۴۲۸
بخش ۱۷: جانشینان تیمور ـ سلطان شاهرخ ۴۳۲
بخش ۱۸: نهضتهای مردم ایران درنیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی ۴۳۶
بخش ۱۹: ایرانغربی ونواحیمجاورآن درنیمهٔ دومقرن پانزدهم میلادی ۴۳۹
بخش ۲۰: ایران خاوری در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی ۴۴۴
بخش ۲۱: روابط فؤدالی درایران ـ درنیمهٔ دوم قرنچهاردهم وقرن پانزدهممیلادی ۴۴۷
بخش ۲۲: فرهنگ و تمدن ایران درقرون سیزدهم وچهاردهم میلادی ۴۵۱

**فصل ۷ : ایران درقلمرو دولت صفویه (قرن دهم هجری)** ۴۵۹
بخش ۱ : ویژگی این دوران به طورکلی ۴۶۱
بخش ۲ : منابع ومآخذ اصلی تاریخ این دوره ۴۶۲
بخش ۳ : ایران در حدود سال ۱۵۰۰ م. ۹۰۶ هـ. ۴۶۸
بخش ۴ : صفویان وقزلباشان تاآغازقرن شانزدهم میلادی ۴۷۰

بخش ۵ : دولت صفویه ۴۷۷
بخش ۶ : روابط فؤدالی درایران‌عهدصفویه ۴۷۹
بخش ۷ : سیاست داخلی وخارجی دولت صفوی درعهد شاه طهماسب اول ۴۸۲
بخش ۸ : ایران درپایان سلطنت‌شاه طهماسب‌اول ـ قیام‌مردم گیلان ۴۸۸
بخش ۹ : قیام تبریز ۴۹۱
بخش ۱۰: ایران درعهدجانشینان شاه طهماسب اول ۴۹۵
بخش ۱۱: استنتاج از وقایع این دوره ۴۹۸

**فصل ۸ : ایران درقرن یازدهم هجری** ۴۹۹
بخش ۱ : ویژگی این دوران به طور کلی ۵۰۱
بخش ۲ : منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره ۵۰۳
بخش ۳ : وضع ایران درآغاز حکومت شاه عباس اول ۵۱۱
بخش ۴ : اصلاحات شاه عباس اول ۵۱۴
بخش ۵ : سیاست خارجی دولت صفوی درعهد شاه عباس اول ۵۱۷
بخش ۶ : سیاست داخلی شاه عباس اول ۵۲۱
بخش ۷ : روابط فؤدالی درایران قرن یازدهم هجری ۵۲۵
بخش ۸ : وضع‌کشاورزی درایران قرن‌یازدهم هجری ۵۳۲
بخش ۹ : شهروپیشه و بازرگانی درقرن‌هفدهم میلادی ۵۳۷
بخش ۱۰: سازمان دولتی‌کشور صفوی درقرن هفدهم میلادی ۵۴۶
بخش ۱۱: قیام مردم درگیلان ۵۵۴
بخش ۱۲: ایران در عهد جانشینان شاه عباس اول ۵۵۷

**فصل ۹ : انحطاط جامعهٔ فؤدالی درایران درقرن دوازدهم هجری** ۵۶۱
بخش ۱ : ویژگی این دوره به طورکلی ۵۶۳
بخش ۲ : منابع ومآخذ اصلی تاریخ این دوره ۵۶۴
بخش ۳ : وضع ایران درآغازسدهٔ دوازدهم هجری ۵۷۱ ۵۷۱
بخش ۴ : نهضتهای خلق دراکناف‌کشور صفوی ۵۷۶
بخش ۵ : قیام افغانان غلجه‌زای (غلزایی) ۵۷۹
بخش ۶ : لشکرکشی غلجه‌زاییها به اصفهان ۵۸۱
بخش ۷ : مبارزهٔ مردم ایران‌علیه فاتحان افغان ۵۸۴
بخش ۸ : مداخلهٔروسیه ۵۸۷

| | |
|---|---|
| بخش ۹ : هجوم ترکیهٔ عثمانی | ۵۸۹ |
| بخش ۱۰: طرد افغانان از ایران ـ طلوع نادر | ۵۹۳ |
| بخش ۱۱: مناسبات ایران باروسیه وعثمانی | ۵۹۵ |
| بخش ۱۲: وضع ایران درحدود سالهای ۱۷۳۰تا۱۷۴۰م ۱۱۴۳تا۱۱۵۳ه. | ۵۹۷ |
| بخش ۱۳: قورولتای مغان | ۶۰۰ |
| بخش ۱۴: سیاست خارجی نادرشاه | ۶۰۳ |
| بخش ۱۵: سیاست داخلی نادرشاه | ۶۰۶ |
| بخش ۱۶: شورشهای خلق در عهد نادرشاه | ۶۱۰ |
| بخش ۱۷: جنگهای خانگی فؤدالی درایران | ۶۱۳ |
| بخش ۱۸: حکومت کریم خان زند | ۶۱۵ |
| بخش ۱۹: جنگهای خانگی مجدد در ایران ـ تاسیس سلسلهٔ قاجاریه | ۶۱۷ |
| بخش ۲۰: زندگی فرهنگی ایران درقرون دهم ویازدهم و دوازدهم هجری | ۶۲۱ |
| بخش ۲۱: استنتاج از اوضاع این دوره | ۶۲۹ |
| توضیح بعضی اصطلاحات ... | ۶۳۱ |
| فهرست مآخذ ومنابع | ۶۳۳ |
| فهرست عمومی | ۶۵۷ |

# مقدمه

تاریخ ایران دوران وسیعی را در برگرفته است. اطلاعاتی ازاقوام ایرانی زبان‌که مربوط به‌یکهزارسال پیش ازمیلاد مسیح می‌باشد دردست است. دراین مدت اقوام مزبور با دولت‌های‌مختلف‌که دارای زبانهای مختلف و فرهنگ‌های گوناگون بودند تماس پیدا کردند ولی بااین‌حال‌حیات سیاسی واقتصادی وفرهنگی وادبی ویژهٔ خویش راپدیدآوردندکه‌بررسی پیشرفت وتکامل‌آن شایستهٔ‌توجه فراوان‌است.

ایران براثرموقع جغرافیایی وسازمان دولتی وپیشرفت فرهنگ وتمدن خویش در تاریخ‌کشورهای خاورنزدیك ومیانه وظیفهٔ مهمی راانجام داده وگاه وبی‌گاه نقش‌فرمانروایی را درآن بخش جهان بازی می‌کرده. بدین‌سبب حوادث زندگی‌آن درتاریخ‌آن‌روزی مقام مهمی را حایزمی‌باشد.

درعهد عتیق ایران بامصرویونان تماس پیداکرد وزمانی بسیاری از نواحی‌آشور و بابل واورارتو وآسیای میانه را زیریك‌لوامتحد ساخت. ایران پس‌ازفتوحات اسکندرمقدونی درمبارزه با روم وبیزنتیه (روم شرقی) ازاستقلال خویش دفاع‌کرد وتسلیم تازیان‌گشت ولی آنان‌راتابع ومطیع فرهنگ وتمدن‌خویش ساخت.

ایران محل التقا ومیدان مبارزهٔ مردم اسکان یافته وقبایل چادرنشینی بوده است‌که متقابلا دریکدیگر مؤثربوده‌اند. این تأثیرمتقابل ومبارزات درعهد عتیق وقرون وسطی در تاریخ خاورزمین نقش مهمی بازی‌کرد ورنگ ویژه‌ای به‌روابط اجتماعی بخشید.

راه‌های‌کاروان‌روکه ازامپراطوری چین به‌کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه) ممتد بوده درظرف مدت هزاران سال ازسرزمین‌های اقوام ایرانی زبان می‌گذشته بدین سبب‌نقش

ایشان درمبادلات بازرگانی وفرهنگی بین‌المللی فوق‌العاده بزرگ بوده.

سهم ایران درفرهنگ وتربیت عهد عتیق مهم‌بوده ولـی درقرون وسطی واجد اهمیت بیشتر ازپیشتر گشت.

درعصر فئودالیزم ارج فرهنگ ایرانیان وزبان ادبی‌فارسی کمتر ازفرهنگ وزبان‌یونانی درعهد عتیق نبود. بنابراین‌درکتاب‌حاضر بازدیدی عمومی از رشد وتکامل فرهنگ ایران در ادوارگوناگون به‌عمل‌آمده است. بالضروره این بازدیدها مختصرمی‌باشد. به‌ویـژه در مورد وصف سیر تکاملی‌آثار ادبی چنین است. زیراکتاب‌های جداگانه‌ای درتاریخ ادبیات ایـران به‌زبان روسی موجود است وبدین سبب درآن زمینه به‌اختصار پرداخته وبه‌دیگر رشته‌هـای هنری جای بیشتراختصاص داده شد زیراکتاب‌های ویژه‌ای‌درآن‌باره نوشته نشده‌است. دربارهٔ پیدایش وسیر تکاملی مکاتب عقیدتی (ایدئولوژیك) نیز مختصراً بحث شده است.

این‌کتاب نخستین‌آزمایشی است‌که حاوی لب مطالعات ایرانشناسان شوروی‌که طبق اسلوب خاص ایشان به رشتهٔ تحریردرآمده‌است. نویسندگان‌کوشیده‌اندتا تاریخ ایران‌رادر عهد عتیق وقرون وسطی به‌ادوارتقسیم‌کنند. مقام مهمی به‌رشد وتکامل نیروهای تولیدی‌کشور و وضع اقتصادی‌آن دردوره‌های مختلف تاریخ‌تخصیص داده‌اند. معهذا بسیاری مسائل لاینحل باقی مانده است. ازآن جمله نظم وقانون تکامل و ویژگی روابط تولیدی درجامعهٔ فئودالی مورد بررسی اجمالی قرارگرفته است.

این‌کتاب از طرف جمعی‌تاریخنویسان دانشکدهٔ شرقی دانشگاه دولتی لنینگراد فراهم گشته است. فصل اول‌ودوم به قلم استاد بانو .ن.و. پیگولوسکایا عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم شوروی وفصل سوم وبخش‌نهم ازفصل چهارم به‌قلم شادروان استاد آ.یو. یاکوبوسکی عضووابستهٔ فرهنگستان مزبور وبخش هـای یك تاشش و۱۹و۲۰فصل چهارم وبخش دوم فصل پنجم وفصل‌های چهارم وهفتم وهشتم ونهم توسط استادی. پ. پطروشفسکی و بخش‌هـای هفتم وهشتم وشانزدهم فصل چهارم وفصل پنجم(به‌استثنای بخش۲) توسط ل.و. استرویـوا و بخش‌های دهم وپانزدهم وهفدهم وهجدهم از فصل چهارم تـوسط دانشیارآ.م. بلنیتسکی‌نوشته شده است.

**اول مارس ۱۹۵۷**

فصل ۱

# دوران جامعهٔ مبتنی بر برده داری در ایران قدیم

## بخش ۱ :

# موقع جغرافیایی ایران

ازعهد عتیق اقوام ایرانی زبان درفلاتی پهناور وکوهستانی که از سمت خاور به جبال بلند هندوکش وباختر وجنوب باختری به‌سلسله کوه‌های زاگروس محدود است زندگی می‌کردند. کوههای سلیمان این فلات را ازحوضهٔ رود سند جدا می‌سازد وخلیج فارس که از متفرعات اقیانوس هند است مرزجنوبی آن است. درعهد عتیق وقرون وسطی قلهٔ البرز[1] و دریای خزرمرزدولت ایران بوده ولی‌سرحد اقوام ایرانی‌زبان شمرده نمی‌شده. ناحیه‌های بین‌النهرین وآسیای صغیر دردوران باستان مورد ادعای دولت ایران بوده است.

آب وهوای سخت فلات ایران که گرمای آن درتابستان وسرمایش درزمستان تحمل‌ناپذیراست دربخش‌های پست اندکی‌ملایمتر می‌باشد ودردره‌رودهای آن زراعت میسر می‌بود. در صحراها دامداری متداول‌بوده. دامداران چادرنشین بودند ولی درواحه‌ها ـ چه درشرق وچه درغرب ـ دامداری به‌وسیلهٔ مردم مقیم واسکان‌یافته صورت می‌گرفته. دامهارادرتابستان به‌مراتع مرتفع کوهستانی می‌بردند وزمستان را دردره‌ها نگاه می‌داشتند وبه‌تربیت دامهای کوچك و بزرگ شاخدار واسب می‌پرداختند. شکارنیزدرنواحی جنگلی وصحاری واجداهمیت‌فراوان بود. فلات ایران ازحیث کان‌های گوناگون ازقبیل کان مس ونقره وآهن ونفت وسنگ‌های رنگین قیمتی وسنگ‌های ساختمانی ثروتمند است.

۱) منظور از مصنف قلهٔ «البروز» (البروج یا البرز) است که مرتفع‌ترین قلهٔ رشته جبال قفقاز می‌باشد و در جمهوری شوروی‌گرجستان‌کنونی واقع است وآتشفشانی خاموش می‌باشد ودو سردارد وارتفاع‌بلندترین قلهٔ آن ۵۶۳۳ متراست‌ـم.

ایران یکی از کهن‌ترین کانونهای زراعت درجهان است. حفاری‌های باستانشناسی که درطی سی‌سال اخیر به عمل‌آمده نشان می‌دهدکه ایران درچهارمین هزارهٔ قبل از میلاد مسیح واجد سطح عالی زراعت‌بوده است. درضمن حفریات یاد شده دانه‌های‌گندم وجو که پنج‌تاشش هزارسال ازعمرشان می‌گذشته یافت شده‌است. بیشتر گیاه‌هان ومیوه‌های‌حوضهٔ دریای متوسط (مدیترانه) وآسیای مقدم ومیانه‌که‌اکنون می‌شناسیم درهزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد مسیح‌درایران به عمل می‌آمده وکشت می‌شده. ازآن جمله است هلو وزردآلو وانجیر و انار وگلابی وموی انگور ونخل‌خرما. درجنوب باختری‌ـدردرهٔ رودکارون درخت زیتون غرس وپرورش‌می‌شده. درعهد ساسانیان ایرانیان به‌کشت‌نیشکر وبرنج ودیگر گیاه‌های زراعتی می‌پرداختند.

کمبود بارش واین‌که منابع‌آبیاری به طور نـامساوی تقسیم شده‌بوده موجب‌گشت کـه ساکنان فلات ایران ازعهد باستان به‌آبیاری مصنوعی متوسل شوند. درآغازتاریخ میلادی‌این شیوهٔ‌آبیاری راایرانیان بکارمی‌بستند وبدین‌منظور ازترعه‌های متفرع ازرودها وچشمه‌هـای کوهستانی وچاه‌ها وکاریزها استفاده مـی‌کردند. دالان‌های زیرزمینی کـه برای روآوردن آب‌های‌تحت‌الارضی حفرمی‌شده‌کاریز نامیده می‌شود. این کاریزها به‌وسیله چاه‌هایی با سطح زمین مربوط بودندکه‌برای تنقیه وپاک‌کردن‌کاریزها یاقنات‌ها بکار می‌رفتند.

## بخش ۲:

# ساکنان ایران

قبیله‌هایی که دردوران باستان درفلات ایران می‌زیستند ازلحاظ نژادی به‌گروه‌ایرانی تعلق داشتند وزبان‌های این‌گروه جزء شاخهٔ خاوری زبان‌های هند واروپایی مـی‌باشد. در برخی ازنـواحی قبیله‌هایی زندگی مـی‌کردند که بـه‌زبان هـای‌گروه‌های لسانی دیگرسخن می‌گفتند (مثلادرعیلام که بعدها خوزستان نامیده شد). در بلوچستان شمالی ساکنانی که اصلا دراویدی می‌باشند مشاهده گشته‌اند که رنگ‌پوستشان به‌سیاهی مـایل می‌باشد. نیرومندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودندکه متدرجاً درشمال باختری ایران سکونت اختیارکردند ودر جنوب مقر ایشان قبیله‌های پارسی مستقر گشتند. در شمال خـاوری فلات ایران قبیله هـای باکتریان(باختریان)می‌زیستند. واحه‌های‌آسیای میانه نیز از عهدکهن مسکن‌قبیله‌های ایرانی زبان‌بوده‌است.

قبایل چادرنشین به‌سرزمین‌های قبیله‌های اسکان‌یافته ودتقیم‌حمله وهجوم می‌کردند. و بادولت‌های‌متمدن وصاحب‌فرهنگ‌بین‌النهرین وبه‌ویژه دولت‌آشورتماس‌حاصل‌نمودند. قبیله‌های ایرانی دربخش‌جنوبی عیلام (الام) هم مرزبودند و فقط مدت‌ها بعد بادولت بابل تماس پیدا کردند.

پیش ازفتوحات پارس سازمان‌اجتماعی قبیله‌های ایرانی برپایهٔ جماعت عشیرتی(ویس) قرارداشت که‌پیرعشیره‌ادر رأس‌آن بود. خانواده(که پدر رئیس‌آن‌بود) جزوجماعت‌عشیرتی شمرده می‌شد. دسته‌ای ازجماعت‌های عشیرتی قبیله (زانتو) راتشکیل می‌دادند وقبیله رئیس‌یا پیشوایی را شاخص می‌کرد. اتحاد قبیله‌ها نیزبنوبهٔ خود واحدهای بزرگتر اجتماعی‌راتشکیل می‌داده که درآن باره دراوستاکتاب مقدس دین زرتشتی آمده‌است.

دراین دوران بود که درداخل عشیره قشرهایی به‌وجود آمد وازمیان دیگر اعضای عشیره که عامهٔ مردم را تشکیل می‌دادند کاهنان واعیان که قشر علیای آن شمرده می‌شدند پدید آمدند. به اضافه شکی نیست که بردگان نیزوجود داشتند ولی عدهٔ آنان اندك بود وبیشتر کارهای خانگی را انجام می‌دادند.

درعهد عتیق قبیله‌های ایران وهند ـ که به‌نام مشترك آریایی‌ها نامیده می‌شدند ـ زبان مشترك داشتند وسازمان اجتماعی وافسانه‌های اساطیری ایشان همانندبود. به‌اتکای مندرجات اوستا می‌توان گفت که قبیله‌های ایرانی ازسمت خاور ونواحی آسیای میانه آمدند وباگله‌های خویش به‌بخش‌های خاوری فلات ایران نفوذکردند وازآنجا قسمتی از آنان ـ علی‌الظاهر ـ به‌سوی بخش باختری فلات به‌حرکت درآمدند وقسمتی دیگر به‌طرف جنوب رفتند تادر دره رود سند متمکن شوند. قبیله‌هایی که واردفلات ایران شده‌بودندباساکنان پیشین آن که فرمانبردار و مطیع گشته‌بودند مخلوط شدند وسرزمین مسکن ایشان به‌نام کشور آریایی‌هایاآریانانامیده شد که‌اکنون ایران تلفظ می‌شود. بعضی ازپژوهندگان براین عقیده‌اند که قبیله‌های آریایی ازسمت شمال وازراه قلهٔ کوههای قفقازآمدند و وجود قبیله‌های ایرانی زبان رادرسرزمین آستی (آس) دلیل این مدعای خویش می‌دانند. ممکن است که چند قبیله ازاین طریق حرکت کرده‌باشند ولی بخش اصلی ازسوی شمالی خاوری وارد فلات ایران شد.

## بخش ۳:

# منابع ومآخذ دربارهٔ تاریخ باستانی ایران

تاریخ باستانی ایران دارای منابع ومآخذگوناگون وفراوان است وازآن جمله باید نخست آثار فرهنگ وتمدن مادی را که مربوط بـه‌عصر هخامنشیان است ومحفوظ مـانده ذکر کرد.

درایران قدیم به‌وجود دوزبان خویشاوندایرانی که‌واجد خط بودندمی‌توان اشاره‌کرد: یکی زبان اوستا یاکتاب‌مقدس دینی زرتشتی ودیگرزبان‌کتیبه‌های میخی پادشاهان هخامنشی که زبان پارسی‌باستانی نیزنامیده می‌شود.

ازمآخذکتبی باید پیش ازهمه اوستا رانام برد. این‌کتاب قدیمی‌ترین اثر و یـادگار اقوام‌آریایی است وزندگی ایشان در دوران بسیارقدیم ونخستین مدارج تکامل اجتماعی در آن منعکس شده است.

اطلاعاتی‌که ازکتیبه‌های‌کوچك میخی‌آشوری وسپس بابلی به‌دست‌آمده نیزواجدارزش بسیاراست، بویژه‌که بعضی معلومات تاریخی(مثلادربارهٔ فتوحات مادهـا) وبرخی اطلاعـات اقتصادی (مربوط به‌عصرداریوش) به‌دست می‌دهند. ازعهد فتح مصر نوشته‌های هیروگلیف‌چندی از معاصران‌آن‌حوادث‌محفوظ مـانده است، ودیگر کتیبه‌های تـاریخی قدیمی واجد اهمیت بسیاراست.

بعضی ازکتیبه‌های‌یاد شده به‌دو وحتی سه زبان نوشته شده‌است‌تا مردم‌کشورایران‌کـه مخلوطی از اقوام‌گوناگون بودند به‌فهم‌آن توفیق یابند. مهم‌ترین آنهاکتیبهٔ بیستون شمرده می‌شود. رازاین‌کتیبه درسال۱۸۰۲میلادی توسط گروتفوند مشکوف گشت وتاکنون هم‌تحقیق و پژوهش دربارهٔ آن ادامه دارد. کتیبهٔ مزبوربرصخرهٔ بلندی ــ درکنارجادهٔ کاروان‌رو، نزدیك

شهر کرمانشاه منقوراست. براین صخره صورت شاه به‌اتفاق دوکس که کمان و نیزهٔ وی‌را به‌دست دارند کنده‌شده‌است. داریوش‌پادشاه‌پای خویش را به‌روی‌گئوماتای مغ‌گذاشته و به‌دنبال گئوماتا نه نفرازعاصیان که جملگی به‌یك زنجیر بسته شده دستهایشان‌ازپشت مقید است قرار گرفته‌اند. آخرین عاصی اسکونخای اسکیت (سکایی)است که کلاه نوك تیز نمدی به‌سردارد. کتیبهٔ بیستون به سه زبان بابلی وعیلامی وپارسی باستانی نوشته شده است. خط میخی ایرانی مرکب از ۳۸علامت است که هریك معرف یك حرف بیصدا ویا مجموع یـك بیصدا ویك باصدا (هجا) می‌باشد. اندیشه‌نگاری‌نیزدرآن دیده می‌شود یعنی بعضی ازعلامـات جانشین یـك کلمهٔ تمام است. مثلاعلامتی که به‌جای اندیشهٔ اهورامزدا بکاررفته است. وجود سه متن درکتیبهٔ‌بیستون قرائت‌آن را میسرساخت وسپس خواندن دیگر آثارنیز براثر آن‌مقدور گشت.

مورخان یونانی نیز اطلاعات‌گرانبهایی دربارهٔ ایرانیان داده شرح جنگ‌هایی راکه میان «دولت‌ـ شهرهـا»ی یونانی یعنی‌آتن واسپارت وایـرانیان درگرفته بوده ازخود باقی گذاشته‌اند. شایان توجه‌ترین اثری‌که به‌دست ما رسیده تاریخ هرودوت هالیکارناسی (اواسط سدهٔ پنجم قبل ازمیلاد) است‌که به لقب «پدرتاریخ» ملقب‌گشته است. هرودت اطلاعات بسیار گرانبهایی دربارهٔ ماد وپارس می‌دهدکه ازمنابع رسمی ایـرانی وگزارش‌های ایـرانیان و یادداشت‌های کسانی که مستقیماً درجنگ‌های‌یونان وایران‌شرکت داشته‌اندگرفته‌است. هرودوت ازلحاظ عقیدهٔ سیاسی هواخواه‌آتن‌بوده، ونظرآن دولت رابیان می‌کرده. اثرهرودوت ارزش فراوان دارد وحاوی اطلاعات فـوق‌العاده مهمی ازلحاظ تاریخ ایـران وممالك مجاورآن، وازآن‌جمله تاریخ سرزمین‌های‌جنوبی کناردریای‌سیاه که(اسکیت‌هاساکن‌آن‌بوده‌اند)، می‌باشد. نوشته‌های‌کزنوفون‌مورخ یونانی‌که درلشکرکشی کورش کوچك (پایـان سدهٔ‌پنجم قبل‌از م.) شرکت داشته‌است‌نیزواجد ارزش فراوان است. وی درکتاب خویش موسوم بـه«آناباسیس» دربارهٔ عقب نشینی ده هزارنفریونانی ازطریق نـواحی شمالی بین‌النهرین وارمنستان سخن می‌گوید وسرزمین‌هـای مختلف دولت هخامنشیان رانام برده است واطلاعـاتی دربارهٔ وضع جغرافیایی ومردم‌آن می‌دهد.

اطلاعات گوناگون دیگری دربارهٔ ایران درنوشته‌ها وآثار بسیاری دیگر از مؤلفان یونانی ولاتینی دیده می‌شود ودرمیان ایـن‌آثار تصنیف جغرافیایی مفصل استرابون‌یونانی (قرن اول پیش‌ازمیلاد وآغاز قرن اول میلادی)که نواحی ایران را وصف‌می‌کند مقام‌خاصی دارد. وی مطالبی دربارهٔ نیروهای تولیدی فلات ایران ومردم‌گوناگون ساکن آن وسازمان اجتماعی وفرهنگ وتمدن ایشان می‌نویسد. اطلاعاتی‌کـه ایزیدورخاراکسی ـ درشرح یك مسیر کاروانی از سوریه به‌آسیای‌میانه از طریق کشور پارتیان ـ جمع‌آوری‌کرده وهمچنین آثـاربطلمیوس جغرافیدان نامی یونان (قرن دوم میلادی) ـ‌که درکتب جغرافیایی تازیان وایرانیان تأثیر ممتد وعمیق داشته است ـ واجد اهمیت کمتری نمی‌باشد.

## بخش ۴:

# سرزمین ماد

درآثارآشوری مربوط به‌سدهٔ نهم‌پیش ازمیلاد ازمادها‌یاد شده است وآنان را قبیله‌های پراکنده‌ای می‌خوانندکه دارای سازمان دولتی واحد نمی‌باشند. در اواسط سدهٔ هشتم پیش‌از میلاد (سال ۷۲۷ پیش‌ازمیلاد ــ سال لشکرکشی تیگلت ــ پیلسرسوم شاه‌آشور علیه مادها) در کتیبه‌های میخی بسیاری ازقبیله‌هایی‌نام برده شده‌اندکه نزدیك مرزآشورمستقربوده درواقع حصار وحریم خارجی‌آن‌کشور را تشکیل‌می‌دادند. مهمترین‌این قبایل‌همانا قبایل«نیرومند» و«مقتدر مادها» بودند. قبیله‌های مزبور درمشرق ونقاط کوهستانی‌که نسبتاً ازمرزهای‌آشور دوربوده‌سکونت داشتند ومرکزشان بیکنی (دماوند؟)ــ درشمال خاوری تهران‌کنونی بوده. در قرن‌هشتم پیش ازمیلاد در رأس «مادهای نیرومند» عدهٔ‌کثیری پیشوایان یا رؤسای قبیله‌ها قرار داشتند.

هرودوت مورخ یونـانی (قرن پنجم پیش از میلاد) از وجود شش قبیلهٔ مـاد اطـلاع داشته‌که توسط «نخستین شاه» بنام دیوکا (دیوکس) متحد شده بودند ولـی جریان اتحاد قبایل پیشتر آغازگشته بود.

سرزمین ماد درهمسایگی دولت‌هـای‌بـزرگ متمدن وبـافرهنگ قدیـم یعنی آشور و اورارتو و در طی مبارزه علیه قبایل چادرنشینی که ازسوی خاور به‌آن حمله می‌کـردند، به‌صورت دولتی مستقل درآمد.

دولت قدیم اورارتوکه دردامنه‌های جنوبی قلل جبال قفقاز قرار داشته حریف ورقیب نیرومند شاهان آشور شمرده می‌شده و درسال ۸۶۷ پیش ازمیلاد سلمنصردوم نام این‌کشور

را درکتیبه‌ای ذکر می‌کند. کتیبه‌های میخی اورارتو به‌زبان اورارتویی نوشته شده است. اورارتوشناسی علمی است که دانشمندان شوروی به‌تکامل آن‌کمك فراوان کرده‌اند واکنون درمیان علوم مربوط به‌دنیای قدیم مقام بلندی دارد.

مبارزه میان اورارتو وآشور ازلحاظ تاریخ اقوام ایرانی مهم بود، زیرا اقوام مزبور در نواحیماننا (مننا) و پارشوآ[۱] که درآغاز قرن نهم پیش از میلاد متعلق به‌اورارتو بوده ساکن بوده‌اند. تاریخ پایان قرن‌نهم ونیمهٔ اول قرن هشتم پیش از میلاد پراست از وقایع جنگ‌های‌آشور واورارتو و دراین نبردهاکوشش آشوریان با ناکامی مواجه بوده. دولت آشور در عهد تیگلت پیلسر سوم پادشاه آشور از نو نیروگرفت. لشکرکشی‌های پی درپی آشوریان در طی سدهٔ هشتم قبل از میلاد ــ به‌ناحیهٔ ماننا و پارشوآ ــ این سرزمین‌ها را که ازآن اورارتو بوده، فوق‌العاده ضعیف ساخت.

مادهاکه درمیان دو دولت نیرومند نظامی یعنی‌آشور واورارتو فشرده شده بودند ناگزیر بخاطر استقلال خویش مبارزه می‌کردند.

تیگلت‌پیلسر سوم شاه‌آشور درسال‌های ۷۴۴ و۷۳۵ پیش از میلاد به‌خاك مادلشکرـ کشی‌کرد وکامیاب شد وتوانست حاکمی‌آشوری درآنجا برقرارکند ومعبدی برای خدایان آشور بسازد. توجه آشوردرطی سالهای بعد معطوف به‌مرزهـای غربی خود بود ولی درسال ۷۲۲ پیش از میلاد تاج و تخت‌آشور به‌دست سارگون دوم افتاد. وی با جد ودقت فراوان علیه اورارتو که پادشاهان‌آن با قبیله‌های ماد وآشور مناسبات دوستانه داشتند ــ تدارك جنگ دید. عملیات جنگی درسال ۷۱۶ پیش‌از میلاد آغازگشت ودرنتیجه خاك ماد ومـاننا که به‌دریاچهٔ اورمیه متصل بود مورد نهب وغارت لشکریان سارگون قرار گرفت ودیوکا پادشاه ماد در سال ۷۱۵ پیش‌از میلاد شکست خورد. یك‌سال بعد سارگون بار دیگر بـه‌آن نواحی لشکرکشید زیرا دیوکا می‌کوشید مجدداً قبایل ماد را متحد ساخته سازمان بخشد و در رأس‌آنان قرارگیرد. سارگون علیه «ماد دای» و«ماننا» وبویژه «بت‌دیوك» یا به‌دیگر سخن نواحی زیر فرمان دیوك پادشاه ماد لشکرکشی‌کرد. درسال ۷۱۳ پیش‌از میلاد مسیح بسیاری ازنواحی ماد را مجبور کرد تا به‌وی سالیانه خراج بپردازند. دیوك را مؤسس‌دولت ماد وبانی پایتخت‌آن‌ــ اکباتاناــ می‌شمارند.

هرودوت وکته‌سیاس مورخان یونانی اطلاعاتی‌دربارهٔ شجرةالنسب وتاریخ پادشاهان ماد درآثار خویش‌آورده‌اند ولی در نوشته‌های ایشان اختلاف وجود دارد. در حال حاضر فهرست زیررا می‌توان دربارهٔ اسامی وتوالی وتوارث شاهان ماد پذیرفت: دیوك (اطلاعاتی

۱) به‌زعم بعضی ازمورخان معتبرپارشوآ غیراز «پارس» است ــ م.

از ۷۱۵ پیش ازمیلاد در دست است)، فـرائورت(فرورتیش)، خشتریتی سال (۶۷۵-۶۵۳ پیش‌از میلاد) ، استیلای اسکیت‌هـا (تقریباً از ۶۵۳ الی ۶۲۵ پیش‌ازمیلاد) ، کیاکسار ـ هوخشتره (۶۲۵تا۵۸۵ پیش‌ازمیلاد)، آستیاگ ـ ایشتوویگو (۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش‌از میلاد).

سنخریب (سناخریب) جانشین سارگون درسال ۷۰۲ پیش‌ازمیلاد با لشکریان خویش به‌خاور اردوکشید واز عیلام گذشت و درباز گشت از سرزمین‌های «مادهای دور دست» عبور کرد وهدایا و تحفی از ایشان دریافت داشت که خراج نامیده می‌شود. وی چنین مـی گوید: «در راه‌باز گشت خراج سنگینی از سرزمین‌های مادهای دوردست گرفتم. که نام ایشان راهیچ کس درعهد پادشاهان ـ پدران من ـ نشنیده بود. آنـان فرمانبردار من گشتند.» قبیله‌هایی که سنخریب درخاورعلیه ایشان جنگید کاششیان یاکاسیان بودند. در سال ۶۹۰ پیش‌ازمیلاد سنخریب اتحاد بین عیلام وبابل را برهم زد.

سازمان اجتماعی ماد رامی‌توان سازمانی عشیرتی درحال پاشیدگی شمرد. توسعهٔدام‌داری وزراعت موجب پیدایش‌کار بردگان گشته بـود ونقل وانتقال توده‌های بزرگ مـردم ولشکرکشی به‌منظور تسخیروتصرف‌اراضی دیگران وجهانگشایی سبب می‌شدکه مردم‌کثیری به‌قید اسارت وبردگی درآیند. درسدهٔهشتم پیش‌از میلاد بلاشك پیشه‌وران درماد وجود داشتند زیرا درکتیبه‌های شاهان‌آشوری مذکور است‌که دراثرپیروزی برقبایـل ماد ایشان (شاهان آشور) توانستند عدهٔ‌کثیری پیشه‌ور را با خود به‌کشور خویش (آشور) ببرند.

در قرن هشتم پیش از میلادکیمریان واسکیت‌هـا از سوی شمال وطریق جبال قفقاز به‌حرکت درآمدند. به‌شهادت هرودوت‌کیمریان در دشت‌های جنوبی روسیه سکونت داشتند ومـورخ مزبور می‌نویسدکه درکرانه‌های دریاهای سیاه وآزوف زنـدگی می‌کنند دستجات تازه رسیدهٔ اسکیت‌ها (سکایان) کـه به‌شاخهٔ ایرانی اقـوام تعلق داشتند ـ بخش دیگری از کیمریان را مجبور کردند بسوی فراکیه حرکت کنند وسپس از بوسفور بگذرد وبالنتیجه ازآسیای صغیر سردرآورد. دراین موضوع یك تاریخ غیرقابل بحث در دست است وآن‌سال ۷۵۰ پیش از میلاد می‌باشد. دراین سال‌کولونی‌های سینوپ و پافلاگونیه (درآسیای‌صغیر) به‌دست کیمریان ویران‌گشت وبدیهی است که ایشان پیش از سال یاد شده (۷۵۰ پیش از میلاد) ازبوسفورعبورکرده بودند. این واقعه برای دولت‌آشور خطربزرگی به‌شمار می‌رفت، تا این‌که اسرحدون درکاپپادوکیه‌گوشمالی بسزا به‌ایشان‌داد. ضمناً خطردیگری نیزکشور آشور را تهدید می‌کرد وآن هجوم اسکیتها بود، ولی آشوریان توانستند بـا ایشان متحد شوند ولشکرآشور به‌یاری آنان فرورتیش پادشاه ماد وپسر دیوکا را بالکل منهزم ساخت. فرورتیش‌کوشید تابه‌دشمنان دیرین ماد حمله‌کند ولی خود درعرصهٔ‌کارزار جان سپرد (سال ۶۵۳ پیش ازمیلاد).

دراین میان اسکیتهاکه ازطریق قفقاز نفوذکرده بودند حملات جسورانه‌ای به‌ایالات

آشور به‌عمل می‌آوردند و دامنهٔ تهاجمشان به‌فلسطین کشیده شده بود.

اسکیتها(سکایان)سرزمینهای‌مادها را درطی‌ده‌هاسال‌مورد نهب وغارت‌قرار داده‌بودند وچنان‌که در داستانهای مادها منقول‌است ایشان به‌خدعه وحیله ازتهاجم اسکیتهانجات‌یافتند. روایت است که هوخشتره پسرفرورتیش اسکیتها ورئیسشان را که مادیا نام داشت به‌ضیافت خواند وچندان شرابشان دادکه مست شده سر ازپا نشناختند وآنگاه همه را به‌قتل رسانید. ولی عده‌ای از اسکیتها به‌سمت حافظان جان هوخشتره درنزد وی باقی ماندند. هوخشتره اسکیتها را واداشت تا فنون جنگی وبه‌ویژه تیراندازی با کمان را که درآن استاد بودند به لشکریان وی بیاموزند. ارتش ماد تجدید سازمان یافت وبجای تقسیمات پیشین عشیرتی[۱] لشکریان‌را طبق نوع سلاح تقسیم‌بندی‌کردند واین خود استعداد جنگی ایشان‌را فوق‌العاده بالا برد.

مادها در نتیجهٔ اعمال سیاست‌کشورگشایی اراضی جنوب وباختر دریاچهٔ اورمیه را به‌دست‌آوردند وبراثراتحاد بانبوپولاسر پادشاه بابل موفقیتهای تازه‌تری نصیب هوخشتره (کیاگسار) گشت. نبوپولاسر درسال۶۱۶ قبل ازمیلاد به‌خاك آشور حمله‌کرد وهوخشتره (کیاگسار) نیز در پی وی به‌حرکت درآمد و در سال ۶۱۴ به دجله رسید وشهر نینوا را محاصره‌کرد ولی‌کار را تمام‌نکرد. علی‌الظاهر توجه لشکریان ماد معطوف به‌مسائل دیگر ودر درجهٔ اول مبارزه علیه بقایای قبایل اسکیت درشمال گشته بوده. دراین انصراف خاطر نفوذ نبوپولاسر نیز ــ که مایل به سلطهٔ مادها درخاك‌آشور نبود ــ مؤثربوده است. درحضور هردوسپاه پیمانی میان او وهوخشتره بسته شدکه به‌موجب‌آن نوهٔ هوخشتره (دختر پسر او ایشتوویگو استیاگ) نامزدپسر نبوپولاسر گشت.

درسال ۶۱۲ پیش ازمیلاد هر دوسپاه در زیر حصار نینوا گردآمدند. میان ماه‌های ژوئن واوت سه نبرد وقوع یافت ودرآخرین برخورد سرنوشت شهرمعلوم شد. در پایان ماه سپتامبر هوخشتره به‌سرزمین ماد برگشت ولی حساب وی با دولت مقتدر ومعظم همسایه هنوز تصفیه نشده بود. درشمال بین‌النهرین یك دولت جدید آشوری تشکیل شد ونبوپولاسر در سال ۶۱۰ از دولت ماد یاری طلبید. لشکریان دوکشور متحد در ماه نوامبر آن سال درخاك بابل به‌یك‌دیگر پیوستند وبه‌اتفاق به‌حران ــ که پس از پیروزی نصیب مادها شد ــ حمله‌کردند.

نواحی زیر جزوکشور هوخشتره‌گشت: ری (درجنوب تهران‌کنونی)، اصفهان، آتروپاتن (آذربایجان)، شهر وناحیهٔ اکباتان (همدان)، لشکریان ماد بخشی از کشور

۱) کولون وکولونی ــ به‌توضیح آخرکتاب رجوع شود ــ م.

اورارتو را بـه‌خاك خویش ملحق کرده ناحیهٔ کاپپادوکیه را متصرف شدند ودر سال ۵۹۰ به‌کنار رودهالیس[۱] ـ که قلمرو ایشان را ازکشور نیرومند و پر ثروت ومتمدن وبـا فرهنگ لیدی جدا می کرد ـ رسید ند. جنگ میان لیدی ومـاد ـ دو کشور مقتدر ـ پنج سال طول کشید. پیکاری که در۲۸ ماه مه سال۵۸۵ پیش از میلاد وقوع یافت براثر گرفتگی خورشید کـه فالس (تالس) میلتی (ملطی) فیلسوف یونانی به‌یاری محاسبات نجومی آن را پیش‌بینی کرده بود ـ قطع شد. پس ازآن پیمان صلح بسته شد، ورودهالیس مرزمیان لیدی ومادگشت. ایشتوویگو پسر هوخشتره پس ازچند ماه به‌تخت سلطنت جلوس کرد. وی به‌بابل ـ که در عهد سلطنت نبوکدنصر (بخت‌النصر ـ از ۶۰۴ تا ۵۶۲ پیش از میلاد سلطنت کرد) قدرت عظیمی به‌هم زده‌بود ـ چشم‌طمع داشت. بابل پس از مرگ وی دچار بحران سیاسی گشت و موقع آن تضعیف شد وایشتوویگو از این وضع بهره‌گرفت وبه‌سوی نواحی شمالی بین ـ النهرین وسوریهٔ شمالی لشکرکشی کرد تا آن سرزمینها را از بابل جدا کرده متصرف شود.

مادها درعین حال درآغازسدهٔ ششم پیش ازمیلاد قبایل پارسی راکه در نواحی جنوب باختری فلات ایران (پارسوماش وآنشان) ساکن بودند مطیع خویش کرده پهنه‌های عظیم را متحد ساختند. ولی‌این فتوحات اساس محکمی نداشت زیرا در همان اوان که مادها فعالانه سیاست تسخیر اراضی غیررا آغـاز کردند قبیله‌های پارسی علم طغیان برافراشتند. نواحی پارسی نشین اسماً تحت فرمان‌کمبوجیه‌اول که خود بالکل وابسته به مادها بود ـ قرارداشت. درافسانه‌ها منقول است که کمبوجیه دختر ایشتوویگو را به‌زنی‌گرفت وازاین ازدواج‌کورش پادشاه‌آیندهٔ پارس به‌وجودآمد (کورش از۵۵۹ تا۵۲۹ پیش از میلاد سلطنت‌کرد). گرچه روایت دیگری نیز وجود دارد کـه پدرکورش مردی ساده و از مردم عـادی بوده. کورش دوران جوانی رادر دربار ایشتوویگو گذراند وهواداران فراوان به‌دست‌آورد وحسن تـوجه عامه را جلب‌کرد. کورش می‌کوشید پارسیان‌را برمادها فرمانروا سازد وتفوق‌بخشد. به‌زعم او نواحی جنوب باختری نجد ایران می‌بایست وظیفهٔ مدیره را که تا آن زمـان به‌نواحی شمالی و مادها تعلق داشت ـ انجام دهد.

۱) اکنون «قزل ایرماق» نامیده می‌شود ــ م.

## بخش ۵ :

# تأسیس پادشاهی باستانی ایران- کورش

در سال ۵۵۹ پیش از میلاد کورش به‌پادشاهی پارس نامیده شد وفرمان داد که به افتخار این واقعه در پازارگاد ـ که زادگـاه وی بـود ـ صورت اورا برسنگ نقش کنند و درکتیبهٔ مربوط به‌آن خود را «پادشاه بزرگ هخامنشی» نامید وبدین طریق خویشتن را به‌خانوادهٔ پیشوایان پـارسی منتسب کرد. ضمناً با نبونید پادشاه بابل پیمان اتحاد بست. نبونید مـی‌خواست بدین‌وسیله تکیه‌گاهی برضد مـادها تهیه‌کند. در سال ۵۵۳ پیش ازمیلاد تمایلات ونیات کورش به‌قدری آفتابی شدکه مادهـا علیه وی وارد جنگ شدند وهرودوت چنین نوشت:

«پارسیان که از دیرباز با ناشکیبایی بارسنگین سلطهٔ مـادها را تحمل می‌کردند و اکنون پیشوایی یافته بودند با خرسندی یوغ خویش را به‌دور افکندند.»

درافسانه‌ها آمده است‌که چندین نبرد وقوع یافت وایشتویگو نخست پیروزگشت. ولی تاریخ بابل وشرح‌وقایع آن‌کشور که به‌طورکلی بااطلاعات هرودوت مطابق‌است ـ می‌گویدکه لشکریان مادبه‌پارسیان‌پیوستند وایشتویگوی‌فرتوت‌اسیرشد(سال ۵۵۰ پیش‌ازمیلاد). اکباتانا پایتخت ماد به دست کورش افتاد وچنین بود پایـان سلطنت مادها. کـورش وارد سرزمین آگامتونا (اکباتانا)ـ شهرشاهی ـ شد ونقره وطلا وهمه‌گونه‌لوازم‌واشیاءگرانبهارا متصرف گشت. همه چیزرا ازآگامتونابرده وگنجها وخزاین وکالاهایی را که متصرف شده بود به آنشان‌آورد.» سطوربالا ازتاریخ وقایع بابل‌اخذ شده است. درعین‌حـال مادها نیزدر ردیف پارسیان دردولت جدید مقام مهمی داشتند وبدین‌سبب مورخان یونانی ومصریان نام پارسیان ومادها را بلاتفاوت‌به‌کارمی‌بردند. اکباتانا(همدان) پایتخت ماد پایتخت دولت قدیم‌پارسیان

نیز بود و بیش ازپیش مستحکم گشت وهفت حصار به‌دور آن کشیدند و به‌دژی عالی مبدل شد.

کورش درطی سه سال کوشید تاایالتی راکه پیشتر به‌ماد تعلق داشته کاملا به‌تصرف دولت پارس درآورد و به‌یاری گفتگوهای سیاسی وطرق مسالمت‌آمیز وهمچنین یك سلسله لشکرکشی‌ها بدین منظور نایل آمد. درنتیجه آشور وارمنستان وکاپادوکیه وقبیله‌های فلات کوهستانی ایران درقلمرو دولت وی قرار گرفت.

این دوره رامی‌توان دوران پیدایش وتأسیس دولت ایران ـ که اتحادیه‌های قبایل ایرانی مبنای آن بود ـ نامید. تفکیك جامعه به‌طبقات گوناگون بارزتر شد. افزایش عدهٔ بردگان به‌حساب اسیران جنگی این گرایش را موجب می‌گشت. سران قبایل وشاهان کوچك که بر نواحی کم وسعت حکمروا بودند جزو اتباع ومتحدین «کوروش پادشاه هخامنشی» درآمدند. سازمان لشکر مرتب‌تر ومنظم‌تر گشت و به‌سواره نظام وپیاده نظام که کس رایارای مقاومت آنان نبود تقسیم گشت. لشکریان ایران(پارس) ازشکست بی‌خبر وبیش ازیك قرن صاعقه‌آسا موجب بیم وهراس خاور نزدیك بودند.

درباختر رود هالیس ومرکز کورش خود را درتنگنا می‌دید ونقشه های کشورستانی او بسیاروسیعتر بود. آماسیس پادشاه مصر اوضاع عمومی وقدرت دولت جوان را درنظر گرفته با لیدی ـ که فوق‌العاده به‌دفاع خویش علاقه‌مندبود ـ وهمچنین با بابل ویونانیان کلنی‌های آسیای صغیر عهداتحاد بست. ولی «سینه‌نی‌سی»[۱] شاه کیلیکیه ـ که دره‌ها ومعابر آسیای صغیر را دردست داشت ـ و همچنین شهر یونانی میلت (ملطیه) متحدکورش گشتند. وقایع‌نگاران بابلی تاریخ لشکرکشی کورش را علیه کرزوس سلطان لیدی درسال نهم سلطنت نبونید یعنی سال ۵۴۷ قبل ازمیلاد ذکرمی‌کنند. کورش علی‌رغم یاریی که مصروبابل به‌لیدی کردند پیروزگشت وساردپایتخت لیدی رافتح کرد وگنج‌های بیکرانی راکه درآن نهفته‌بود متصرف شد وکرزوس شاه لیدی را اسیرکرد. سپس نوبت «دولت ـ شهرهای» یونانی (آتن واسپارت) فرارسید و کورش درکرانهٔ دریای اژه وتنگهٔ هلسپون مستقر گشت.

کورش تصرف بابل راباحزم واحتیاط وپس ازتمهید مقدمات فراوان انجام داد ومتدرجاً شهررا محاصره نمود وبدین منظورروابط آن رابانواحی باختری قطع کرد وشریان‌های حیاتی وراه‌های بازرگانی آن رامسدود ساخت. ثروت‌های مادی عظیمی که وی براثر تصرف آسیای صغیر به‌دست آورد وهمچنین فنون جدیدجنگی واطلاعاتی که درمراکزمتمدن وبافرهنگ یونانی تحصیل نموده بوداجرای نقشه‌های سوق‌الجیشی وی راتأمین می‌نمود. درآمدتجارتخانه‌ها وصرافی‌ها ومعابد بابل که بیشتر به‌مبالغ گزاف سرمی‌زد سخت تقلیل یافت. وموجب نارضایی

۱) سینه نی‌سی - شاید نام مشترك پادشاهان کیلیکیه باشد ـ م.

کاهنان ومحافل بازرگانی گشت. بویژه که کوششهای نبونید پادشاه بابل به‌منظوراعادهٔ وضع پیشین‌ـ علی‌رغم مساعدتی که مصر به‌وی مبذول داشت‌ـ به‌جایی نرسید. درخود بابل نیز فرقه‌ای تشکیل شدکه متمایل به‌سازش باایرانیان (پارسیان) بود.

یهودیان وساکنان فنیقیه ونواحی کرانه‌ای سوریه نیز که‌ازفلسطین به«اسارت‌بابل»سوق داده شده‌بودندآرزوی نجات وآزادی خویش‌را می‌کردند وایرانیان راگره‌گشای مشکل خویش می‌شمردند. ازدیگرسوچون عواید سلطان بابل ازدیگرجهات تقلیل یافته یاقطع شده بودوی مالیاتهای سنگینی به‌ساکنان بابل‌بست. این اوضاع واحوال وضع‌بابل را دشوار و دشوارتر می‌ساخت ولی بااین‌حال درشهر برای پایداری دربرابرکورش تدارك می‌دیدند. بلشاروسوریا بلشصر(بالتازارکتب مذهبی‌یهودیان) پسرنبونید دررأس لشکریان قرارگرفت. وی حتی هنگامی که‌کورش شهررا به‌حیله متصرف‌شدازتسلیم سرباززد. وقتی‌که دژشهرسقوط کرد بلشاروسور(بالتازار) رااعدام کردند (سال۵۳۸ پیش‌ازمیلاد).

یك سند مهم بابلی‌که پس ازپیروزی‌کورش‌تنظیم شده ومتن بیانیهٔ وی‌نیزدرآن مندرج گشته محفوظ مانده‌است. آنجادربارهٔنبونید مذکور است‌که «وی ضعیف بوده وبرتمام‌کشور فرمانفرمایی می‌کرد» و«دائماً آنچه به‌زیان‌کشورش‌بود عمل می‌کرد... وساکنان‌کشوررا به نابودی‌کشاند ویوغ سنگینی‌بردوش‌آنان‌نهاد.» وبالاخره «اوقربانیهای روزانه رامنسوخ‌کرد واحترام به‌مردوك شاه خدایان رانقض‌نمود». عمل اخیروی‌بویژه موجب خشم وغضب‌کاهنان گشت وآنان توانستند پیروزیهای‌کورش را براثرحمایت ویاری رب‌النوع بزرگ که از مصائب خلق‌خشمناك شده‌ـ توجیه‌کنند. درسند مزبورچنین‌نوشته شده‌است: «سلطان خدایان ازناله‌های‌آنان (ساکنان شهر) درغضب شد وسرزمینهای ایشان راترك‌گفت. خدایانی‌که در آن سرزمینهازندگی می‌کردند مساکن خود راترك‌گفتند زیراازانتقال خودبه‌بابل خشمناك بودند. مردوك روبه‌تمام مساکنی‌که به‌ویرانه مبدل شده بود وبه‌تمام ساکنان شومرواکدکه مانند جنازه شده‌بودندکرد وبه‌آنها ترحم نمود...» وچون مایل شدازبابل دفاع‌کند «مردوك پادشاه‌بزرگ ومدافع‌خویش» به‌اطراف نگریست وجویای «پادشاه راستکاری‌آنچنان‌که دل‌او گواهی می‌دادبود.» این‌پادشاه «کورش شهریارآنشان بود» ومردوك به‌اواجازه دادکه«طریق بابل درپیش‌گیرد» و«بدون جنگ وپیکارواردبابل شود وشهرخود راازمضایق‌نجات داد...» کاهنان‌بابل‌به‌این طریق‌کوشیدند تا فتوحات‌کورش راتوجیه نموده ودربارهٔ آن به‌وجه مثبت ارزیابی کنند.

متعاقب‌گفته‌های‌پیشین متن بیانیه‌کورش مندرج است و وی درطی‌آن صلح دوستی و علاقهٔ خویش رابه‌اموردداخلی بابل ورفاه وعمران‌آن ابرازداشته، بازگردانیدن اسیران رابه میهنشان جزوخدمات خویش ذکرمی‌کند : «من‌کورش، شاه جهان، شاه‌بزرگ، شاه مقتدر، شاه‌بابل، شاه شومرواکد، شاه چهارکشور، پسر(کمبوجیه) شاه‌بزرگ، شاه‌شهرآنشان، نوهٔ

کورش شاه بزرگ، شاه شهر آنشان...هنگامی که باصلح وآشتی وارد بابل[۱] شدم ودرمیان عیش وسرور کاخ شاهان مسکن شاهی رااشغال کردم، مردوك، سلطان کبیر، قلب نجیب ساکنان بابل را بمن متمایل ساخت زیرامن هرروزدراندیشهٔ بزرگداشت وی بودم. لشکریان فراوان من وارد بابل شدند. من درسراسرشومر واکددشمن راراه ندادم. اندیشهٔ اموردداخلی بابل ومعابد متبرکهٔ آن مرا متأثرساخت وساکنان بابل انجام امیال خویش رادریافتند ویوغ ناشرافتمندانه ازدوش ایشان برداشته شد. من ازویرانی مساکن ایشان مانع شدم وازسقوط آنها جلوگیری کردم. مردوك پادشاه کبیرازاین کردارنیك من خرسند شد ومـرا تقدیس کرد ـ مرا که پادشاه کورش هستم واورا محترم می‌دارم وکمبوجیه، پسرمـرا، وتمام لشکریان مرا مورد مرحمت وعنایت قرارداد، هنگامی که ما ازته دل وبا سرور وخوشی مقام بلند خداوندی اورا بزرگ داشتیم. همه پادشاهان که درکاخ‌های تمام ممالك جهان نشسته‌اند ازدریای علیا تاسفلی... و پادشاهان باختر که درخیمه‌ها زندگی می کنند. همه یکجاخراج سنگین خویش راآوردند ودر بابل پاهای مرا بوسیدند... شهرهای آنسوی دجله که از روزگاران کهن بنا شده، خدایانی را که درآنجا زندگی می کردند، به جایشان بازگرداندم تا جاودانه درآنجا ساکن باشند. همهٔ ساکنان آنجاها راگردآوردم ومساکن ایشان رااحیاء کردم. وخدایان شومر واکد راکه نبونید علی‌رغم خشم وغضب سلطان خدایان، بـه بابل آورده، من بـه امرمردوك شاه کبیر بدون اینکه صدمه‌ای ببینند درکـاخهای «دلخوشی» منزل دادم. همه خدایانی کـه بـه شهرهـای خویش بازگشته بودند ـ هرروزدربرابر «بل» و «نابو» برای درازی عمر من دعا می کنند وبه مردوك دربارهٔ من سخن نیك می گویند: که «عمر کورش پادشاه و (کمبوجیه) پسر اوکه تورا محترم می‌دارند درازباد!». دراینجا متن بیانیه قطع می‌شود.

سیاست کورش سیاست یك رجل بزرگ سیاسی بود و وی فتوحات دیگری را درنظرداشت وبدین سبب حفظ صلح باکاهنان ونمایندگان قشرهای عالی مردم بابل برای وی واجداهمیت خاص بود. چنانچه درعهد سلطنت آمـاسیس تسخیرمصر را وجهه همت قـرار می‌داد خطرناك می نمود زیراسازمان مرتب مصروجد ونیروی پادشاه آن مانع ازتحقق منظور وی بود. ولی اینکه کورش بافلسطین مناسبات دوستانه برقرارکرد وشهرهای فنیقی رامورد عنایت قرارداد تصادف محض نبود. اینان می بایست درجنگ آینده علیه مصر متحد ونزدیك‌ترین تکیه‌گاه وی باشند.

مرزهای کشوربزرگ ایران به نگهبان نیازمند بود. بـویژه نقاط شمال خاوری فـلات ایران که دائماً مورد تاخت وتازقبایل چادرنشین کثیرالعدهٔ سکایان وماساگت بـود ازآرامش نصیب نداشت. لازم بود ازاین‌سو دفع خطرشود تـابتوان سیاست فعالانه‌ای رادربـاختر تعقیب نمود وقبایل اسکان‌یافتهٔ فلات ایران راازنهب وغارت چادرنشینان مصون ومأمون داشت. قبایل

۱) دراین بیانیه بابل به‌نام قدیم آن «تین‌تیر» یا «دین‌تیر» نامیده شده است ـم.

سکایان وماساگت که منتسب به‌اسکیت‌ها بودند درمدارج پست‌بربریت وتوحش قرارداشتند و ازدواج دسته جمعی وکشتارخویشاوندان پیردرمیان ایشان متداول‌بود والخ.

هرودت نبردقطعی‌ایرانیان رابا بربران جنگجوچنین شرح می‌دهد: «نخست دولشکر ازمسافت دورباکمان بطرف‌یکدیگرتیراندازی‌کردند وسپس همین‌که‌تیرهایشان‌تمام‌شدبه‌جنگ تن‌به‌تن پرداخته‌بانیزه وشمشیرنبردکردند.» هستهٔ مرکزی لشکریان‌کورش‌راپیادگان‌بیمانند پارسی‌که ازلحاظ شهامت وپایداری ممتازبودند تشکیل می‌داد. ماساگت‌هاازسپاهیان سواره خویش استفاده می‌کردند. اینان ابری از تیربردشمن می‌باریدند وازجنگ تن‌به‌تن پرهیز می‌نمودند تااینکه تفوق عددی راحایزگشته ضربهٔ قطعی راواردآوردند. کورش‌دراین نبردکه دریکی ازمرزهای دوردست‌کشورروی وقوع یافت‌کشته شد، وی را درموطن‌گرامیش پازارگاد به‌خاك سپردند.

بخش ۶ :

# ایران در عهد پادشاهی کمبوجیه

کمبوجیه پسر ارشد کورش در زمان حیات پدر در رتق وفتق امور دولت شرکت داشت. در بابل اسنادی بدست آمده است که به نام کورش و کمبوجیه تنظیم گشته ونام کمبوجیه در بیانیهٔ پیش گفتهٔ کورش نیز ذکر شده است و وی هنگام آخرین لشکر کشی بدفرجام خویش علیه ماساگت‌ها که از آن بازنگشت نیز کشور و شاهی را به کمبوجیه سپرد. خلف کورش سازمان دهنده وسردار جنگی واداره کننده بزرگترین امپراطوری زمان خویش بود وآرزوی توسعهٔ بیشتر آن را درسر می‌پروراند.

امنیت نسبی مرز خاوری که به‌نحواحسن مستحکم شده بود به‌وی اجازه داد که نقشه پدر را مجری کرده وبه‌سوی مصر که بر اثر قدمت تاریخ وثروت فراوان مشهور جهان بوده لشکر کشی کند.

دولت یهودی فلسطین وبلاد فینیقی متحدین وی بودند. ضمناً وی یاری قبایل عرب را که در صحراها وبیابان‌ها درسیروحرکت بوده ــ برسرراه لشکریان ایران به سوی مصر قرارداشتند ــ جلب وتأمین نمود. اعراب می‌بایست به‌لشکریان ایران هنگام عبورایشان ازصحرای سینا آب آشامیدنی برسانند. مردم شهرهای جزایر کرت وساموس نیز مساعد وی بودند. کمبوجیه برای آسودگی خاطر خویش و این‌که هنگام لشکر کشی ناراحت نباشد امرداد تابرادر کوچکترش بردیه راکه ممکن بود مدعی تاج وتخت شود به‌قتل رسانند. قتل وی درخفا انجام گرفت به‌طوری که مردم ممکن بود بردیه رازنده تصور کنند وچنین پندارند که درایران باقی مانده وفقط در لشکر کشی برادرشرکت نجسته است.

کمبوجیه در سال ۵۲۶ پیش ازمیلاد به‌سوی مصر حرکت کرد ولشکریان وی ازطریق

خشکی راه می‌پیمودند وازکشتی‌هـا نیز استفاده می‌کردند. درمیان لشکریان وی گـذشته از پارسیان عده‌ای سربـازمزدوریـونانی نیزوجود داشت. یـونانیان دراردوی مصریان نیزدیده می‌شدند. فانت (فانس) رئیس سربازان مزدوریونانی به‌مصریان خیانت‌کرده به‌نزد کمبوجیه گریخت ودوپسرخویش رابه‌جاگذاشت. وی لشکریان ایران را هـدایت‌کرد وازبیابان عبور داد. آماسیس پادشاه مصر پیش ازآغازتصادمات جنگی درگذشت وتاج وتخت فراعنه به‌دست پسامتیخ (پسامتیك) سوم افتاد.

نخستین‌نبرد ایرانیان ومصریان درجوار پلوزیوم‌که شهری ازتنگهٔ سوئد وبرکرانـهٔ دریای متوسط (مدیترانه) بوده استـ وقوع‌یافت. مزدورانیـونانی مصرپیش ازآغـاز پیکار فرزندان فانت را دربرابرچشمان لشکریان ایران سربریدند وخون‌آنان راباشراب ممزوج ساخته نوشیدند وسوگند یادکردندکه تاآخرین قطرهٔ خون دست‌ازنبرد برندارند. محاصرهٔ پلوزیومـ که«کلید مصربرای‌خروج ودخول»شمرده می‌شدـ به‌سبب پایداری مأیوسانهٔ‌مصریان ویونانیان‌که‌آلات واسلحهٔ پرتابی‌رابکارمی‌بردند به‌درازا کشید. ایرانیان ازخشکی ودریـا حمله می‌کردند وتسخیرپلوزیوم راه رابه‌روی ایشان گشود. درممفیس‌نیزپایداری شدیدی در برابرایشان به‌عمل‌آمد وباشغال‌آن شهرتسخیرمصرتاالفانتین تحقق‌یافت. نارضایی اعیان‌مصر ازسیاست‌آماسیس‌نیزاهمیت فراوان داشت وایشان نیزبه‌کمبوجیه یاری‌کردند. خیانت یکی از متشخصین‌ثروتمند مصربنام اودزاگورسنت که فرماندهی‌ناوگان‌جنگی رابه‌عهده داشت هم‌امر تصرف مصررا برای‌کمبوجیه‌آسانترساخت.

حسب حالی که این نمایندهٔ اعیان وکاهن مصری از خود به یادگار گذاشته جای شکی باقی نمی‌گذارد که مقدم شاه ایران را بـزرگان مصر با شادی وشعف پذیرفتند. وی چنین می‌نویسد:

«هنگامی‌که پادشاه‌بزرگ وسلطان همهٔ‌کشورهاکمبوجیه وارد مصرشد وبربرهای همهٔ کشورها همراه وی‌بودندـ اوبرسراسرپهنهٔ ایـن‌کشورسلطنت‌کرد وآنـان را درآنجا منزل داد. اوپادشاه‌بزرگ مصر وفرمانروای بزرگ تمام کشورها بود. اعلیحضرت به‌من امرکرد که منصب پزشك‌بزرگ را داشته باشم وبه‌سمت رئیس دربار درکنار وی باشم.»

اودزاگورسنت بااحرازچنین مقامی‌توانست درادارهٔ امورمصرنفوذکلمه داشته‌باشد،وی پرستش خدایان رااحیاً وکاهنان موروثی را درمعابد مشهور ابقاکرد.

کمبوجیه پس ازتصرف مصر دراندیشهٔ فتوحات بیشتربود ومقدمات لشکرکشی به‌نوبه راکه ثروت بیکرانآنـ بویژه طلاکه درکرانهٔ شرقی افریقا به‌دست می‌آمدـ زبانزدخاص وعام بود، فراهم‌آورد. نوبه شمالی‌تعهدکردکه خراجگزار «پادشاه تمام‌کشورها»گردد ولی لشکریان ایران نتوانستندگرمای وحشتناك وکمبود آب را در راه‌پیمایی‌هـای بعدی تحمل

کنند و ناگزیر بازگشتند.

هنگام ایــن لشکرکشی (۵۲۴ تا۵۲۳ پیش ازمیلاد) انــدك اندك خبرهایی به‌مصر رسیدکه درایران قبایل عاصی شده ومردی ظهورکرده‌که خودرا برادر(مقتول) کمبوجیه یعنی بردیه می‌خواند. این شخص گئوماتای مغ بود. درآن زمــان اعیان محلی مصرنیز به‌جنبش درآمدند واغتشاشاتی درآنجا بروزکرد. کمبوجیه‌که سخت متغیرشده بود سران عاصی مصر وبعضی نمایندگان اعیان راکه اخبارنهضت‌ایران ایشان‌رابرانگیخته بود ـ گوشمالی سخت داد وبیرحمانه تنبیه وقلع وقمع‌کرد. کمبوجیه پس ازفرونشاندن قیام مصرراه بــازگشت در پیش گرفت ولی به‌عللی‌که معلوم نشده در راه درگذشت. مورخان دربارهٔ مرگ‌اوروایات‌گوناگون نقل می‌کنند:

بعضی‌ها می‌گویندکه وی عالماً وعامداً ویاسهواً خودکشی‌کرد ـ برخی می‌نویسندکه پس از نوشیدن شراب فراوان سوارشد و ازاسب سقوط‌کرد ـ عده‌ای می‌نویسند که سوار اسب شده‌بود وران پایش مجروح‌گشت وپس ازبیست روز ازآن زخم‌جان سپرد. ولی به‌احتمال قوی اورابقتل رساندند.

وقایع ایران نتیجهٔ غیبت ممتد شاه ونارضایی‌کاهنان واعیان ماد ازتنزل مقام خویش ـ که پس ازبرقراری سلالهٔ پارسی هخامنشیان وقوع‌یافت ـ بوده. ارتش‌مطیع ومتشکل‌تکیه‌گاه هخامنشیان‌بود. گئوماتــای‌مغ وبرادروی در رأس نهضت بودند. نواحی پارس نیزبه‌سرزمین‌ـ های عاصی مادپیوستند. کــاهنان واعیان پس از دردست‌گــرفتن حکومت، سرزمین ماد را به‌دولت وکشور مستقلی مبدل‌ساختند. اینان بیرحمانه توده‌های مردم راتحت فشارقراردادند ومراتع واموال عمومی متعلق به‌جماعات روستاییان راتصاحب‌کردند. سرزمین‌هایی‌که‌به‌دست پادشاهان‌وسردارانی چون‌کورش وکمبوجیه متحد شده بودندمجزی گشتند وبه‌صورت دولت‌ـ های مستقل درآمدند ـ باری دولت بزرگ ایران دچارپاشیدگی شد.

داریوش سردارجوان‌که به‌خانوادهٔ سلطنتی هخامنشیان منتسب بود موفق شد تاباردیگر «کشورها» را درزیــرلوای یك «پادشاهــی» متحد سازد. روایت استـ‌که پس از مــرگ کمبوجیه هفت تن از سران یا رئیسان نظامی ایران‌که نمایندهٔ هفت‌خاندان اعیان (که هستهٔ مرکزی قبایل فارس را تشکیل می‌دادند) بــودند در رأس لشکریــان درحال بازگشت قــرار گرفتند. ازآن جمله بود داریوش‌که درظرف مدت‌کمی به‌سبب خویشاوندی نزدیك باخانوادهٔ شاهی مقام اول رااحراز نمود.

## بخش ۷:

# دوران فرمانروایی داریوش اول

«من داریائوش، شاه بزرگ شاه شاهان، شاه کشورها، پور ویشتاسب، نوهٔ آرشام، هخامنشی؛ داریائوش پادشاه می‌گوید، پدرم ویستاسپ، پدراو ارشامه، پدرارشامه آریا منه، پدرآریـامنه تئی‌سپ، پدرتئی‌سپ هخامن (هخامنش)، داریائوش پادشاه می‌گوید. بدین سبب ما را هخامنشیان می‌نامند. ما ازقدیم متشخصیم، ازقدیم خانوادهٔ ما شاهی بود. داریائوش پادشاه می‌گوید. هشت تن ازخانوادهٔ من پیشتر پادشاه بودند و من نفر نهمی هستم. ما نه تن پادشاهیم از دوشاخه.»

داریوش در کتیبهٔ مشهور میخی بیستون درباره خویش چنین نـوشت. از پدروی درشمار نزدیکان کورش دوم یاد شده‌است وخود اوهنگامی که جوانی بیست ساله بود درلشکرکشی آن پادشاه علیه چادرنشینان شمالی شرکت جست. و به‌سمت رئیس نگهبانان ویژهٔ کمبوجیه همراه او به مصر رفت.

وضع داریوش از نخستین ایام فرمانروایش بسیاردشوار بود. اعیان و بزرگانی که وی را یاری کرده بودند طالب قدرت بودند و می‌بایست به‌نحوی خدمات ایشان را پاداش دهد و آنان را به حکومت نواحی کشور منصوب و تمایل وگرایش ایشان را به‌سوی الیگاریشی (یافرمانروایی عدهٔ معدودی ازاشراف) خنثی کند.

وی ماد را فرمانبردارخویش کرد وگئوماتا یا بردیه دروغین را کشت. درکتیبهٔ یادشده بیستون دراین‌باره چنین می‌گوید:

«داریائوش پادشاه می‌گوید: اینست آنچه من پس ازرسیدن به پادشاهی انجام دادم. کمبوجیه نام، پسر کورش، که ازخانوادهٔ ما بود، اواینجا پادشاه بـود. آن کمبوجیه بـرادری داشت به‌نام بردیه ازیك مادرویك پدرباکمبوجیه. پس کمبوجیه آن بردیه را کشت. هنگامی که

کمبوجیه بردیه را کشت مردم نمی‌دانستند بردیه کشته شده است. پس کمبوجیه رهسپار مصر شد.» درغیبت پادشاه «مردم دشمنی ورزیدند وپس دروغ درکشورفراوان شده هم درپارس و هم‌درماد وهم در دیگر کشورها». آنگاه «گئوماتای مغ برخاست او به‌مردم چنین دروغ گفت: من بردیه پسر کورشم وبرادر کمبوجیه. پس مردم همه ازکمبوجیه روی برگرداندند و به‌او گرویدند. هم پارس وهم ماد وهم دیگر کشورها» گئوماتا شاهی راتصاحب کرد و «هیچکس ازپارسی وماد وازخانوادهٔ ما نبود که پادشاهی را ازآن گئوماتا پس بگیرد.» ولی داریوش به‌این اقدام خطیردست زد. اومی گوید: «من باکسان معدودآن گئوماتا راکشتم ونخستین کسانی را راهم که فدایی او بودند.»

سپس داریوش پادشاهی را «که ازخانوادهٔ ما منتزع شده بود» احیاء کرد و اقداماتی به عمل آورد تا عامهٔ مردم را به‌سوی خود جلب کند. ازآن جمله «مراتع و اموال غیرمنقول ومنقول واموال عشیرتی راکه گئوماتای مغ‌ازایشان گرفته بود من به‌مردم درمحل ردکردم.» وی موقع‌خود رابا «پس دادن آنچه گرفته بودند» استوارساخت. پارس وماد را احیاء کرد و کوشید تا «خانوادهٔ ما رابه حال‌اول برگرداند.»

معهذا دراطراف واکناف‌ایران شورشها واغتشاشات به‌وقوع می‌پیوست وشاهان‌دروغین پیدا می‌شدند مثلاًدربابل شخصی برخاست وخود را نبوکدنصر(بخت‌النصر) نامید وکس دیگری می‌گفت «من‌شاه عیلام هستم.» کتیبهٔ بیستون فهرستی ازسرزمینهایی که داریوش ناگزیر به زور سلاح به‌کشوربازگردانید به دست می‌دهد.

شورش عیلام به سبب آنکه مردم باپیشوای‌آن یاری نکردند به زودی خاموش شد. و داریوش وضع خویش را دراین ناحیه استوارساخت وکوشید تااین موقع را حفظ کند وبدین منظور اسناد رسمی را بـه زبان عیلامی ترجمه‌کـرد (کتیبهٔ بیستون). هنگامی کـه داریوش سرگرم استقرارنظم دربابل بود فارس وشوش وماد وآشور ومصر وسرزمین پارتها ومرغیان وساتاگیدیه وسرزمین سکایان ازقلمرو او جدا شد.

پادشاهی دروغین درسرزمین ماد پیدا شدکه خود را از بازماندگان‌هوخشتره خواند ونام‌فرورتیش (خشتریتی) را بـرخود نهاد. پس ازلشکرکشیهـایی چندکه داریوش شخصاً فرماندهی سومین‌وآخرین‌آن را بـرعهده داشت فراورتیش دروغین مغلوب شد. نواحیی در مرکزفلات ایران دم از استقلال زدند. سرزمینهـای پارتها وهیرکانیه‌کسه هیستاسپ پـدر داریوش ازطرف وی‌درآنجا حکومت مـی‌کرد علم طغیان بـرافراشتند. یکی از ساتراپیهای وفاداردرداریوش شورشیان را درمرغیان شکست داد (سال۵۲۲ پیش از میلاد). در عین حـال لازم بود اقداماتی‌که به منظور تحکیم موقع پارس و ماد (که‌بارها مقدمات شورشهای تازه درآنجا فراهم‌آمده بود) به عمل‌آمده دنبال شود. داریوش درسال۵۱۷ ناگزیر با عیلامیان‌که مجدداً طغیان‌کرده بودند به مبارزه پرداخت وعلیه سکایان وماساگتها‌که «درآن سوی دریا

می‌زیستند» لشکرکشی کرد. سرزمین ماساگتها درخاور دریای آرال ـ میان دورودآمودریا (جیحون) وسیردریا (سیحون) قرارداشت.

آکادمیسین و.و. استرووه کشفیات جدیدی به عمل آورده که محل اقوام اسکیت و سکایان به دقت معین شده است. ودانش شوروی وجهانی ازاین رهگذرمرهون وی می‌باشد...

اسکونخاکه رئیس سکایان وماساگتها بود در نقوش برجستهٔ کتیبهٔ بیستون باکلاه نوك تیزدیده می‌شود. داریوش پس از پیروزی برسکایان وماساگتها به حیات اوتجاوز نکرد ولی رئیس دیگری دابرسکایان وماساگتها گماشت. داریوش سرانجام موفق شد تا درکشور بزرگ خویش که قبایل گوناگون ساکن آن بودندآرامش وامنیت برقرارسازد.

وی به مصرسفرکرد تایاری کاهنان ومردم آن سامان راجلب کند. طرزاداره وحکومت اومورد تأئید قرارگرفت و قدرت وی درآنجا استوارگشت. درکتیبهٔ بیستون آمده است که داریوش «پس ازرسیدن به مقام شاهی درظرف يك سال» «۹بارجنگ کرد» وپیروزگشت و«۹ پادشاه را اسیرکرد». براثرکوششهای بزرگ وفراوان کشورهخامنشیان احیاء شد.

شاهنشاهی جهانی هخامنشی می‌بایست با سازمان نوینی اداره شودکه استواری و هماهنگی آن را تأمین نماید. می‌بایست امور ادارهٔ کشور دردست پارسیان متمرکز شود و فهرست مالیاتها تنظیم وجانشین هدایا وتحف که تا آن زمان معمول بوده‌گردد واساس پول برقرار شود و امورمذهبی سازمانی تازه یابد وخطی برگزیده و متداول گردد. داریوش تمام این مسائل را حل کرد.

## بخش ۸:

# طرز ادارهٔ کشور باستانی ایران

به گفتهٔ هرودوت کشور بزرگ داریوش اول به بیست ناحیهٔ اداری یاساتراپ نشین تقسیم شده بود ودررأس هریك «حاکم ناحیه» یاساتراپ (به‌زبان پارسی قدیم: خشاتراپاون) قرارداشت.

ازآنجایی که پادشاهیهای قدیمی ودولت ـ شهرها و اجتماعات گوناگون نژادی جزو قلمرو کشورودولت ایران شده بودند. وسعت ساتراپ نشینها نیزمتفاوت بوده. مثلا در ردیف ساتراپ‌نشینهای بزرگ مصر و بابل، درآسیای صغیر چندین ساتراپ نشین وجود داشت. تنها سرزمین خود پارسیان از شمار ساتراپ‌نشینها خارج بود و وضع ویژه‌ای داشت و مالیات نمی‌پرداخت.

ازلحاظ امورکشوری قدرت ساتراپ نامحدود بود. دربسیاری نواحی همچنان حکام محلی پیشین وشاهان کوچك ونمایندگان کاهنان عالی مقام وپیشوایان عشایروجود داشتند ولی درتمام امورکشوری تابع ومطیع ساتراپ بودند. نیروهای نظامی ساتراپ نشین تابع فرماندهان وسران لشکری بودند واینان دربرابر ساتراپها استقلال داشتند. بدین طریق حکام کشوری ولشکری متقابلا درامور یکدیگر نظارت می کردند وساتراپ وفرمانده ارتش هریك مستقیماً وبلاواسطه تابع وفرمانبردار پادشاه بود. نظارت وبازرسیی که به‌وسیلهٔ مأموران ویژه یا «چشم شاه» و «گوش شاه» به عمل می‌آمد واجد اهمیت بسیاربود. این بازرسان به قلمرو ساتراپها سفر کرده وبه جمع‌آوری اطلاعات پرداخته مراقب ومواظب بودند تا شورش وعصیان وتوطئه‌ای وقوع نیابد وتمایلات تجزیه طلبی پدید نیاید. معمولا فرماندهان لشکری لشکریان چندین ساتراپ نشین را (۴ یا۵) زیرفرمان داشتند. لشکریان از مردم محل انتخاب می‌شدند واز یونانیان و نوبیان ومصریان وبابلیان بودند ولی نیروی اصلی

سازمان دهندهٔ ارتش[۶] وهستهٔ مرکزی سپاهیان را پارسیان تشکیل می‌دادند نه این «مردم بیگانه». دردستجات لشکری عدهٔ پارسیان و مادها قلیل بود وپاپیروسهای الفانتین (جنوب مصر) گواه این مدعی است. گزنفون دراین باره چنین می‌نویسد:

«ما اذعان داریم که شاه ایران فوق‌العاده مراقب ومتوجه امورنظامی است: برای هریك انسران اقوام که خراجگذاروی هستند معین کرده است که چند نفرتیرانداز وفلاخن انداز و مسلح به سپر باید نگهدارد وچه عده‌ای برای ادارهٔ تـابعان ودفاع ازکشور در صورت هجوم دشمن لازم دارد. به‌اضافه دردژهای وسط شهرها پادگانی مستقرمی‌سازد.»

لشکریان درنواحی کشور پخش شده بودند ولی در موارد فوق‌العاده قسمتهای قشونی را جـابجا مـی‌کردند وعنداللزوم به‌مرزهـای کشورویانقطه‌ای‌که شایان توجه خاص بـود گسیل می‌داشتند.

یکی ازمهم‌ترین مشاغل ساتراپ گرد آوردن خراج بـود. نواحی کشور ایران پیش‌از صدور مقررات داریوش‌هدایایی به‌شاه تقدیم می‌داشتندکه نه دایمی بود ونه مبلغ ومقدارمعینی داشت. داریوش میزان تعهدات هرساتراپ نشین را به‌دقت‌ازروی درجهٔ عمران وترقی وتمدن آن‌معین کرد. میزان‌خراج بابل ثروتمند و مصرقدیم‌ازدیگران بیشتربود (اولی هزار ودومی هفتصد تالانت). خراج سرزمینهای دیگر نیزاندك نبود ومن‌حیث‌المجموع خراجی که‌به‌خزانهٔ دولتی داریوش واصل می‌شد به مبلغ ۱۴۵۰۰ تالانت (قریب سی وچهار میلیون روبل طلا یا قریب سیصدوچهل میلیون تومان) سرمی‌زد. گنجینه‌های شاهی مملو از شمشهـای طلا ونقره بود. گذشته ازاین خراج نقدی، هرناحیه خراج جنسی نیز ـ ازقبیل غله ودامهای شاخدارو اسب وبرده وعاج وغیره می‌پراخت ونوع این خراجها مربوط به‌این بودکه نـاحیهٔ منظور ازلحاظ چه محصولی ثروتمند است.

تقظیم امورخراج فقط با متداول ساختن پول مسکوك ـ که درکشورلیدی معمول بوده مقدور ومیسرمی‌بود. پول شاهی‌سکهٔ مسکوك طلابود ودرظرف چندین قرن درسراسرخاور ـ نزدیك رایج بود وهمچان «داریك» نامیده می‌شد (به‌نام داریوش پادشاه). ساتراپ نشینها حق داشتند سکهٔ نقره ضرب‌کنند ونـواحی کوچکترسکهٔ مسین ضرب می‌کردند. رشدونمو اقتصاد پولی[۱] درکشورایران و اینکه ایرانیان سرزمینهـای وسیعی را تحت یـك لوا متحد ساختند موجب توسعهٔ وافر بازرگانی گشت. اقوام وسرزمینهای بسیار وارد دادوستدگشتند وبا یکدیگرمناسبات تجاری پیداکردند. ازآن جمله بودند: بابل ومصروآسیای صغیروشبه جزیرهٔ عربستان‌وفراکیه[۲] ومقدونیه درشبه جزیره بالکان وصحرای مجاورکرانهٔ دریای سیاه وجزایر

۱) اقتصاد پولی — به‌آخرکتاب رجوع شود.
۲) فراکیه یا تراکیه.

دریای اژهٔ وخود ایران ونواحی شمال خاوری وجنوب خاوری‌آن.

منافع سوق‌الجیشی وتجاری‌هردومستلزم توسعهٔ شبکهٔ جاده‌ها وامنیت‌طرق‌بود.

درکشور داریوش این مسأله نیزحل شد. هرودوت می‌گویدکه درشاهراه بزرگ و عالیی‌که باکمال دقت نگهداری می‌شده و حاشیهٔ کرانهٔ دریای اژه را به شوش مربوط می‌ساخته دراواسط سدهٔ پنجم پیش ازمیلاد سفرکرده است. جاده‌ای‌که ازسارد پایتخت سابق لیدی تا شوش ممتد بوده۱۱۱مرکز پست داشت وعبورازآن نود روزطول می‌کشید. درهر۲۵ کیلومتر توقفگاهی وجود داشت‌که مسافردرآنجا استراحت وبیتوته‌کند. دستجات سپاهی از جاده‌ها حفاظت می‌کردندو هرتشبثی راکه به منظوردزدی وراهزنی به عمل می‌آمد به‌شدید‌ترین وجهی مجازات می‌نمودند وبدین سبب جاده‌ها کاملا امن بود.

ترعه‌ای‌که به فرمان داریوش اول به‌پایان رسید وآخرین شاخهٔ خاوری رود نیل را به‌دریای سرخ مربوط می‌ساخت شایان‌بسی‌توجه می‌باشد. حفراین ترعه رایکی‌ازفراعنه‌آغاز کرده ولی ناتمام‌گذاشته‌بود. درکرانهٔ ترعه صفحه‌ای قرارداده بودندکه مطالبی دایربه‌شرح حفرترعه به نام داریوش درآن منقور شده بود.

وضع منظم ومرتب جاده ها طوری بودکه برای حمل‌کالاهای بازرگانی ونقل وانتقال لشکریان ومرابطات پستی‌ازآن استفاده شود. دراین جاده‌ها به فاصله‌های‌کم قراولخانه‌هایی وجود داشت. پست به وسیلهٔ سواران ازیك قراولخانه به‌قراولخانه دیگرتحویل داده می‌شد و بلادرنگ به‌وسیلهٔ سوارتازه نفسی به مرحلهٔ بعدی ارسال می‌گشت- همچنانکه درد‌وامدادی معمول است. وبدین سبب پست با سرعت فوق‌العاده‌ای‌که با وسایل‌آنروزی‌محال‌به‌نظرمی‌رسید به مقصد تحویل می‌شد.

محل اقامت شاه درظرف سال چندین بارتغییرمی‌کرد ویکی ازاقامتگاههای اصلی‌وی شهرشوش بودکه ملتقای چندین جاده به شمار می‌رفت.اکباتانا و استخر (پرسوپولیس) نیز مقام مهمی داشتند.

## بخش ۹ :

# روابط اجتماعی درکشور باستانی ایران

داریوش چه درامرتمرکزواتحادکشورخویش وچه درمورد سازمان دادن‌آن به‌قشرهای عالیه، به‌توانگران واعیان وروحانیان وکاهنان متکی بود.

درمنابع موجود اطلاعاتی وجود دارد مبنی براین‌که تجارتخانه‌های بزرگ بابل بیش ازپیش دایرهٔ معاملات خویش را توسعه داده، دیگرنواحی مختلف ایران راکه بابل‌نیز جزوآن‌گشته بود به حیطهٔ دادوستد عملیات بازرگانی خودکشاندند. کتیبه‌های میخی به دست آمده است‌که مطالبی دربارهٔ معاملات‌کلان تجارتخانه‌های اگیبی وپسران وموراشوو‌پسران وعده‌ای دیگردرآن محفوظ مانده است. به مقاطعه دادن مالیات وخراج دولتی‌که غالباً نواحی کشوررا دچارفقروفاقه می‌کرده ــ ولی برای دولت مرکزی متضمن تسهیلاتی بوده ــ به‌میزان وسیعی موجب ترقی ورونق‌کار این‌گونه تجارتخانه‌ها شده بود. مثلاتجارتخانه موراشو و پسران ناحیهٔ نی‌پپور را به‌مقاطعه‌گرفته بود. تجارتخانهٔمزبور می‌بایست ازآن شهرو ناحیه خراج را به‌پول نقره‌گردآورد و به خزانهٔ شاهی تحویل دهد. ولی بندگان و موالی آن تجارتخانه نه تنها خراج ازمردم می‌ستاندند بلکه به معنی صحیح‌کلمه اهالی را لخت‌کرده به نفع خویش غارت می‌کردند وایالتی را از هستی ساقط می‌نمودند. از کتیبه‌های میخی قرن پنجم چنین برمی‌آیدکه یکی از مأموران ایرانی علیه اعمال این‌تحصیلداران خراج شکایت‌کرد و خطرمحاکمه ومحکومیت ایشان پیش‌آمد. ولی «موراشوو‌پسران» بهترآن دیدندکه رشوهٔ‌کلانی بدهند وازدادگاه ودادرسی نجات یابند. رشوهٔ مزبورعبارت بود. ازمقدار زیادی جووگندم وچندین چلیك شراب وتعداد زیادی‌گاووگوسفند وغیره.

درآن زمان روحانیان وکاهنان درجامعه ازلحاظ سیاسی واقتصادی نیروی بزرگی

شمرده می‌شدند. داریوش به‌منظور جلب مساعدت ایشان اقدامات فراوان برای حفظ مبانی رفاه و آسایش کاهنان به عمل آورد و امـلاك وعواید معابد را ازورشکستگی محفوظ می‌داشت. مثلایکی‌ازساتراپ‌های‌آسیای راتوبیخ‌کردکه چرااز زارعینی‌که منتسب به‌رب‌النوع آپولون بوده‌اند عوارضی دریافت داشته وامرکرده است «اراضی شخصی اورا شخم بزنند».

گواهی اودزاگورسنت‌کاهن نیزدربارهٔ حمایتی‌که داریوش ازوی و امـوال معبدی‌که او اداره می‌کرده نموده است ، درمنابع موجود محفوظ مانده.

پارسیان دردستگاه دولت وکشوروضع خاصی داشتند وخـراج نمی‌پرداختند. در نظر پارسیان‌آزاد حمل سلاح و یا اشتغال به‌کشاورزی ویا دامداری به یك اندازه موجب‌احترام وشرافتمندانه بود. پارسیان هستهٔ مرکزی وفرماندهان ارتش ایـران وپادگانهای مستقر در اکناف ساتراپ نشینها را تشکیل مـی‌دادند. سران ونمایندگان ادارات‌کشوری نیزازمیان ایشان انتخاب می‌شدند. یك‌کس هم مرد جنگی بود هم‌کشاورز. فرد پارسی بنا به مقتضیات زمان‌گاهی به این وزمانی به‌آن‌کار اشتغال می‌ورزید. درجامعهٔ ایرانی‌کار اجباری بردگان وجود داشت وازآنان برای انجام امورگوناگون استفاده می‌شد. مثلاپارسیان‌کارساختمانی انجام نمی‌دادند- درهرحال ساختمان‌کاخ شاهی شوش به‌دست نمایندگان تمام اقوام متشکلهٔ کشوردولت‌ایران‌انجام‌یافت ومصریان ویونانیان وبابلیان ومردم سوریه ولیدیان وحتی مادها درآن شرکت جستند.

درکتیبهٔ مربوط‌به‌کاخ مزبورکه تا عصرما محفوظ مانده فقط نام پارسیان برده نشده است. محتملا ایشان نظارت برساختمانها را عهده‌داربوده‌اند.

بنا برسنت قدیم مردم ماد وپارس، شاه‌که به‌لشکریان متکی بود وضع یك فرمانروای مستبد ودسپوت مطلق‌العنان را داشت ولی‌کـار ساده وناچیز کشاورزی را تحقیرنمی‌نمود واز آن رویگـردان نبود. کوروش‌کوچك پـادشاه ایران درپایان سدهٔ پنجم ق.م. با غرورتمام بـاغی راکه بـه‌دست خویش احیاءکرده ودرختان‌آن را خـود غرس‌کرده بـود به‌لیساندر (لیزاندر) یونانی سردارمشهوراسپارت نشان داد. درعین‌حال شاهان ایران شکوه وجلال و تشریفات سلطنتی کاخهای سلاطین مصرولیدی وبابل- یعنی دولتهای قدیمی خاور - رابه‌وام گرفته تقلیدکردند. ده هزارنفرحافظ جان شاه بودند ونگهبانان شخصی اورا تشکیل‌می‌دادند. لباس ارغوانی زردوزی او ودیهیم بلند جواهرنشان وتختی‌که برآن جلوس می‌کرد - همه ازعظمت وجلال واهمیت جهانی کشور «شاه‌کشورها» سخن می‌گفتند.

بخش ۱۰ :

# فرهنگ و تمدن و معتقدات عصر هخامنشیان

فرهنگ وتمدن مادی عصرهخامنشیان عالی بود. ویرانه شهرها ودخمه‌ها وکاخها که تاکنون باقی مانده تصویرناقصی‌ازابنیهٔ معظمی که توسط هخامنشیان برپاگشته بود بیش‌نیست. به‌ویژه دراستخر(پرسپولیس)آثارفراوان محفوظ مانده وازآن جمله تالارصد ستون بودکه ازمعجزات هنر وفن ساختمان شمرده می‌شد. برجدار پلکان‌کاخ یك سلسله تصاویر برسنگ صیقلی رنگی منقوراست (بیشترتصویرجانوران). درقسمت داخلی جان پناه همان پله‌کان تصویرزیبایی ازحرکت نگهبانان پارسی دیده می‌شود. در این دوره سنتی برقراربوده‌که شاه را درشکارگاه میان لشکریانش مجسم می‌کردند. درردیف تصاویر بسیارزیبایی اززندگی حقیقی مثلاجنگ شیرباگاوان نر(کاخ استخر) تصاویرعجیب وغریبی نیزمشاهده می‌گردد-مانندگاوهای بالدار، یاموجودی‌که نیمی انسان ونیمی‌جانوراست وبلاشك تصاویراخیرالذکر مربوط به‌عقاید دینی ایرانیان است. فرهنگ و تمدن مادی وسطح فنی آن ومیزان نمو و رشد هنری وجوانب خاص ومضمون‌آن منابعی هستندکه دربررسی ومطالعهٔ این عصر اهمیت فراوان دارند.

شکل التقاطی هنرعصر هخامنشیان بیشتربدان سبب است‌که میهن غالبان را مغلوبان کشورهای مختلف زینت می‌دادند وهریك‌عادتها ورسمها و سلیقه‌های ویژهٔ خویش را به‌کار می‌بستند. مثلادانسته است‌که‌آثار برجستهٔ‌کاخ شوش را استادان یونانی مقیم‌آسیای صغیرپدید آوردند. درآن زمان روابط فرهنگی ایران باکشورهای‌کرانهٔ دریای متوسط (مدیترانه) و به‌ویژه یونان بسیارتوسعه یافت.

ازسنت‌های بابل نیزچیزهای فراوان به‌وام‌گرفته شد. مثلا ایرانیان خط خویش را

مرهون بابلیان بودند. خط میخی ایرانیان الفبایی بود و به‌ظن غالب درعهد کورش آفریده شد.
کتیبه‌های فراوان ازعصر داریوش به‌یادگار محفوظ مانده است، که همچون منابع تاریخی، واجد اهمیت بسیارمی‌باشد وازآن جمله کتیبهٔ مشهور بیستون است.
پرستش مبداء خیر یااهورامزدا (اورمزد) نیز با نام داریوش مربوط می‌باشد. قبایل پارسی و خانوادهٔ هخامنشیان که داریوش نیز از اعضاء آن بود اهورامزدا را خدای قبیلهٔ خویش دانسته و بزرگش می‌داشتند. داریوش در کتیبهٔ بیستون همهٔ پیروزی‌های خویش را برغاصبان ووصول خود را به‌مقام شاهی به‌خواست اهورامزدا وحمایت وی نسبت می‌دهد.
«آنچه را که من انجام دادم به‌خواست اهورامزدا بود. اهورامزدا مرا یاری کرد. اهورامزدا مرا ازبدی حفظ کرد ـ هم خانهٔ مرا وهم این کشور را. بدین‌سبب من در برابر اهورامزدا نیایش می‌کنم واهورامزدا مرا پاداش خواهد داد.»
نظرهای دینی پارسیان (ایرانیان) دیر بازی پیش ازاین عصر شکل گرفته بود. وبعدها مبنای دین زرتشت راتشکیل داد ودرکتاب مقدس اوستا منعکس گشت. اوستا کتابی یکدست نیست وهر بخش آن مربوط به‌عصر جداگانه‌ای است وبدین‌سبب مطالعهٔ این اثر بسیار دشوار است. قدیمی‌ترین بخش آن یعنی گاتها (سرودها) دورهٔ جماعت بدوی بی‌طبقه را منعکس می‌کند. پرستش سگ و گاو نر و پرستش رب‌النوع خورشید میترا (مهر) که مدت‌های مدید متداول بوده حاکی ازاین است که اثر مزبور به‌اعماق تاریک تاریخ مربوط می‌باشد. پرستش گاو نر که مربوط به‌شبانان بوده پرستش خورشید که مربوط به‌کشاورزان می‌باشد کاملا جوش خورده. میترائیزم یا مهرپرستی تا نخستین سده‌های بعد ازمیلاد مسیح نیزوجود داشت ودامنهٔ آن تاروم توسعه یافت. پرستش وبزرگداشت آتش از عهد باستان در میان اقوام ایرانی رواج داشت. زرتشت (سدهٔ ششم پیش ازمیلاد) مؤسس دین زرتشتی شمرده می‌شود. برحسب تعلیمات وی مبداء خیر یااهورامزدا در پیکار با مبداء شر ـ انگره‌مینوه (اهریمن) آتش می‌فرستند که از عناصر سرکش وخیر طبیعت است. اما اهریمن اژدها را می‌فرستد وشاه‌را اغلب درحال نبردتن به‌تن باوی مجسم کرده‌اند. تصور ثنوی جهان زرتشتیان را موظف به‌مبارزهٔ دایمی علیه شر می‌کرده وایشان‌را به‌پیروزی نهایی خیر امیدوارمی‌ساخته‌است.

۱) به‌توضیح آخر کتاب رجوع شود ـ م.

## بخش ۱۱:

# جنگهای ایران و یونان

نتیجهٔ تسخیر شهرهای یونانی آسیای‌صغیر به‌دست ایرانیان این بودکه راه دریای اژه به‌روی آنان گشوده شد. داریوش دربازپسین سال‌های شاهیش جزیره‌های دریای اژه راکه در دست یونانیان بود تصرف کرد. عصیان شهرهای یونانی آسیای صغیر، که ازطرف آتن پشتیبانی می‌شدند، مدت کوتاهی تعادل را برهم زد ولی ایرانیان شورش را خاموش کرده در سال ۴۹۰ پیش از میلاد لشکریان خویش را علیه آتن گسیل داشتند. پیادگان وسواران سوار کشتی‌ها شده ازراه دریا عازم گشتند. لشکریان ایران به‌محض رسیدن به آتیك درماراتون که برای عملیات سواره‌نظام مناسب بود به‌خشکی پیاده شدند. عدهٔ سواران ایرانی زیاد نبود. یونانیان به‌فرماندهی میلتیادکه سردارکارآزموده‌ای بود حملهٔ ایرانیان را ـ که متوجه کشتی‌ها بوده، می‌خواستند به آتن برسند ـ دفع نمودند. ولی یونانیان چندکشتی را تصرف کرده، توانستند پیش‌ازایرانیان واردآتن شوند وایرانیان بدین‌سبب نتوانستند شهررا محاصره کنند. پیروزی یونانیان برایرانیان که به‌شکست‌ناپذیری معروف وشده دردل همگان وحشت وهراس پدیدآورده بودندموجب‌شد که‌درسرزمین‌های‌تابعهٔ ایران‌شورش‌هایی وقوع‌یابد ونواحی‌چندی و ازآن‌جمله‌مصر ازکشور ایران‌جداشود. آخرین‌سال‌های‌پادشاهی‌داریوش‌و نخستین‌سنین‌حکومت پسرش خشایارشا (از۴۸۶پیش ازمیلاد) صرف اطفای نایرهٔ شورش‌ها شد. سپس خشایارشا سرگرم‌تهیهٔ مقدمات لشکرکشی علیه‌آتن گشت وارتش کثیرالعده‌ای‌که بیشتر ازدستجات اقوام تابع اوبودند ـ گردآورد. دراین لشکرکشی تعداد ایرانیان اندك بود وبه‌زحمت به‌یك دهم جمع عدهٔ لشکریان‌بالغ می‌شد. ایرانیان (پارسیان) می‌بایست‌برای حفظ‌کشور درمحل‌بمانند.

درسال ۴۸۰ پیش ازمیلاد خشایارشا لشکریان خود را ازهلسپون (بوسفور) عبورداد.

لشکریان اقوام متحد یونانی نتوانستند ازناحیهٔ حاصلخیز تسالی دفاع کنند ولی کوشیدند تا ازعبور ایرانیان ازمعبر ترموپیل ممانعت به‌عمل‌آورند. ایرانیان توانستند بایك حرکت دورانی ازآن نقطه‌گذشته دستهٔ ۳۰۰ نفری اسپارتی‌ها راکه درتحت فرماندهی لئونیداس بوده نابود سازند. این عده‌آخرین‌کسانی بودندکه برای ادامهٔ پایداری درآنجا مانده بودند. درکنار جزیرهٔ سالامین تنگهٔ باریك وکم عمقی وجود داشت و درآنجا جنگ دریایی وقوع یافت (۲۸سپتامبرسال ۴۸۰پیش ازمیلاد) وبه‌ناوگان ایران تلفات وضایعات فوق‌العاده وارد آمد وبرای خشایارشا تعداد معدودی‌کشتی باقی ماند. یونانیان براثر این پیروزی‌ها به‌نیروی خویش اعتماد وافرپیدا کردند وتمایل مشترك ایشان به‌غلبه برایرانیان موجب‌اتحاد واتفاقشان‌گردید. یونانیان نیروهای خویش راگردآوردند ودرنتیجهٔ نبرد پلاته (درمرز آتیك وبئوسی) درسال ۴۷۹ پیش ازمیلاد پیروزی نهایی نصیب ایشان‌گشت.

بدین طریق لشکرکشی ایرانیان به‌ناکامی منجرشد واز توسعهٔ بیشتر پادشاهی هخامنشیان در باخترممانعت به‌عمل‌آمد. در میان اقوام وکشورهای‌متعددی‌که جزءآن بود همبستگی استواری وجود نداشت وبدین‌سبب تمایلات استقلال‌طلبی داشتند وشورش می‌کردند ومجزا می‌شدند ومرزهایی‌که داریوش برقرارساخته بود مدت زیادی نپایید.

بخش ۱۲:

# ایران دردوران جانشینان داریوش اول

خشایارشا پسر داریوش اول ناگزیردرآغاز شاهی خویش به‌استقرارآرامش درمصر پرداخت. ولی بعد ازآن نیزساتراپ‌نشین مزبور به‌سبب سنن دیرینهٔ تاریخی خویش بارها علم استقلال وجدایی برافراشت.

اردشیراول (از۴۶۵تا۴۲۴پیش ازمیلاد پادشاهی‌کرد) برای اشغال مقام پادشاهی درواقع ازروی نعش پدرش‌که به‌دست وی مقتول‌گشته‌بود عبورکرد.

تحریکات یکی از درباریان به‌نام‌آرتابان (اردوان) وبعد ازآن اغتشاشات داخلی موجب تضعیف حکومت ایرانیان درمصرگشت. ولی پادشاه موفق شد تا مدتی وضع پیشین را بازگرداند وشورشی را هم‌که درسوریه برپا شده بود خاموش‌کند. ایرانیان با یهودیان مناسبات دوستانهٔ خویش را حفظ‌کردند وازسران وکاهنان ایشان حمایت می‌کردند.

پس از مرگ اردشیراول میان خشایارشای دوم پسروی ویکی ازخویشانش برسرتاج وتخت شاهی نزاع درگرفت. شخص اخیرالذکرغالب شد وبه‌نام داریوش دوم برتخت شاهی جلوس‌کرد. دراین میان شورش واغتشاش درایالات وسرزمین‌های مختلف موقوف نمی‌گشت ودرلیدی نیزعصیان بروزکرد (سال۴۱۰پیش ازمیلاد). درسال۴۱۱ درمصرشورش‌آغازشد و دربارهٔآن اطلاعاتی در پاپیروس‌های الفانتین درج است. چندی ازاین اغتشاشات مقدماتی نگذشت که مصربادیگر ازایران جدا شد وبه‌ظن اغلب این واقعه در سال مرگ داریوش دوم وقوع یافت.

پادشاه‌معمولا لشکریان را به‌اتفاق یکی ازسران جنگی خویش علیه شورشیان‌گسیل می‌داشت ولی چون درسال ۴۰۵ قبیلهٔ جنگی وکوهستانی‌کاردوخیان (کادوسیان)ـ که در

سرزمین میان‌آشور وماد وارمنستان ساکن بودند ـ علم عصیان برافراشت پادشاه به‌شخصه فرماندهی عملیات را به‌عهده‌گرفت. داریوش دوم درطی این لشکرکشی بیمارشد ودربهارسال ۴۰۴ درشهر بابل بدرود زندگی‌گفت. پسروی اردشیردوم (از۴۰۴ تا۳۵۸پیش ازمیلاد پادشاهی‌کرد) بابرادرکوچکترتنی خود به‌نام کورش برسرتخت وتاج پادشاهی نزاع‌کرد. کورش بخشی ازلشکریان ایران ودستجات یونانی را درسارد متمرکزساخت ولی خود در نبردی‌که درنزدیکی‌کوناکسا واقع شد (سال۴۰۱)کشته شد. شرکت اسپارت درقیام و شورش‌کورش ـ اردشیردوم را که‌آرزوی بازگشت عظمت پیشین ایران را درسرمی‌پروراند برآن داشت‌که با اسپارتی‌ها قطع رابطه‌کند. ساتراپ‌های وی به تسخیرآسیای صغیر پرداختند. درسال۳۹۴کنن سردارایرانی(که اصلایونانی واز مردم‌آتن بود) در«کنید» اسپارتی‌ها را شکست داد وپیمان شاهی یا پیمان‌آنتالکیدیان راکه به‌نفع ایران بود باایشان منعقدساخت(سال۳۸۷پیش‌ازمیلاد). طبق‌این‌پیمان شهرهای‌یونانی‌آسیای‌صغیر وجزیرهٔ قبرس مجدداً ازآن ایران‌گشت. اردشیر دوم نتوانست مصررا به‌اطاعت خود درآورد. آخرین سالهای سلطنت وی را تحریکات درباری مسموم ساخت.

پلوتارك نویسندهٔ یونانی شرح زندگی اردشیردوم را به‌رشتهٔ تحریردرآورده است. اردشیرسوم ملقب به«اخس» (ازسال۳۵۹تا۳۳۸پس ازمیلاد پادشاهی‌کرد) از بروز اختلاف ومبارزه در موضوع تخت وتاج وقدرت بیمناك بود. ونخست‌موقع‌خودرا استوار ساخت‌وفقط پس‌ازنه‌ماه مرگ‌پدررا‌اعلام‌کرد. نخستین لشکرکشی وی علیه‌کادوسیان‌بود. آنگاه به‌مصرکه درظرف مدت‌شصت‌سال ازاستقلال کامل بهره‌مند بود توجه‌کرد. مصروفنیقیه‌وقبرس ائتلافی تشکیل دادند ودرسال ۳۵۰ـ۳۵۱ پیش از میلاد فنیقیه عصیان‌کرد. اردشیر بالشکریان خویش از بابل رهسپارآن سرزمین شد. شهرثروتمند صیدا (سیدون)به‌ویژه بیرحمانه مورد نهب وغارت قرارگرفت. در این مورد لشکریان بری با مساعدت‌ناوگان‌عمل می‌کردند. صیدا درآتش نابود شد. مردم شهرکه درخانه‌ها محبوس شده بودند درآتش جان سپردند. ایرانیان به‌یاری ایجاد وحشت وهراس برفنیقیه مسلط‌گشتند وقبرس نیز به‌دست ایشان افتاد. درعین حال منتوررودسی سردار ایرانی شورش ساتراپ‌های آسیای صغیررا فرونشاندند. باگوی (باگواس) یکی دیگر ازسرداران ایرانی بااستفاده ازاختلاف نظرسران روحانیون یهود ـ یهودیان اورشلیم را مجبورکرد تاکاملامطیع ایرانیان‌گردند. لشکریان ایران تحت‌فرمان اردشیربه‌سوی مصرـ که به‌یاری سپاهیان مزدور یونانی وضع دفاعی خود را محکم‌کرده بود ـ رهسپارشدند. نبردی‌که در پلوزیوم درگرفت باپیروزی ایرانیان پایان پذیرفت. درسال۳۴۳پیش‌ازمیلاد مصربادیگر به‌تصرف ایرانیان درآمد ومورد تاخت وتاز سخت قرارگرفت.

درآن ایام امپراطوری ایران حدودی راکه درعهد نخستین شاهان هخامنشی داشت بازیافت. یونانیان مراحم والطاف اردشیر را بهجان میخریدند وفیلیپ مقدونی با وی عقد اتحاد بست وحالآنکه پنهانی علیه اوتدارک جنگ میدید.

اردشیرسوم براثرمسمومیت درگذشت. نخستپسروی وسپسیکی ازخویشاوندان، دورش بهنام داریوش سومبعدازوی بهسلطنت رسید. سرنوشتآیندهٔ ایران رافتوحات یونان ومقدونی معین کرد.

## بخش ۱۳:

# توسعهٔ قلمرو یونان ومقدونی به‌سوی خاور

درمقدونیه‌که میان تسالی وفراکیه ــ درگوشهٔ شمال باختری ناحیهٔ اژه واقع است درمدتی طولانی روابط بدوی اجتماعی محفوظ مانده بود. فیلیپ دوم‌پادشاه آن سرزمین (از۳۵۹تا۳۳۶پیش ازمیلاد پادشاهی‌کرد) به‌فرهنگ وتمدن یونان گروید وموجبات ترقی اقتصادی وسیاسی مقدونیه را فراهم‌آورد وفراکیان وایلیریان را مطیع ساخت وبرتسالی تسلط‌کامل یافت. درسال۳۳۸پیش ازمیلاد پیمان اتحادی میان دولت‌های سرزمین یونان بسته شدکه هدف اصلی‌آن مبارزه با ایرانیان بود. این خود مسأله‌ای بود حیاتی‌که‌آیندهٔ رشد وتکامل‌نیروهای‌تولیدی وبازرگانی‌یونان بسته به‌حل‌آن بود. فیلیپ در رأس لشکریان این اتحادیه قرارگرفته سرگرم تهیه مقدمات جنگ با ایرانیان بودکه براثرتوطئه‌ای مقتول شد (سال۳۳۶پیش ازمیلاد) و شاید بانی توطئه ایرانیان بوده‌اند.

فرزند وی اسکندر (ازسال۳۵۶تا۳۲۳پیش ازمیلاد) شاگرد مکتب یونانیان بود و معلومات مأخوذه را زیرنظر ارسطوفیلسوف‌بزرگ‌یونانی تکمیل‌کرد. وی درسن‌بیست‌سالگی به‌تخت‌سلطنت نشست ولشکرکشی‌های درخشان وموفقیت‌آمیزی به‌ایلیریه ودرهٔ دانوب به‌عمل آورد. براثراین لشکرکشی‌ها عدهٔ تازه‌ای‌به‌او پیوستندکه‌درلشکرکشی‌علیه ایرانیان ازآن استفاده‌کرد. اسکندر درسال۳۳۴پیش‌از میلاد در رأس سپاهیان‌متحد یونانی (۳۰هزار پیاده و ۵۰۰۰ سواره)از بغازهلسپون (بوسفور)عبورکرد. درنخستین‌نبردی‌که‌برکرانهٔرود گرانیك باایرانیان‌کرد پیروزشد و سواران ایرانی‌را تارومارساخت. شهرهای‌آسیای‌صغیرو ازآن‌جمله سارددروازه‌های خودرا برروی‌اوگشودند. وفقط دو شهرملطیه‌وهالیکارناس‌پایداری‌کردند.

اسکندر یک سال بعد سراسرآسیای صغیررا متصرف شد وحکومت الیگارشی یا

فرمانروایی‌عدهٔ معدودی اعیان وسران راکه‌موردپشتیبانی‌ایرانیان بود درآن‌سرزمین‌سرنگون کرد... سپس ازطریق معبرکیلیکیه رهسپار سوریه شد ولی ایرانیان دردرهٔ ایسوس به‌پشت لشکر اونفوذکردند. درسال۳۳۳پیش از میلاد پیکار میان دوطرف وقوع یافت وایرانیان شکست خوردند واردوگاه شاه وخانواده‌اش به‌دست‌اسکندر افتاد وخود داریوش بالشکریانش به‌سوی‌کرانهٔ فرات عقب نشست.

اسکندر پس ازپیروزی‌ایسوس‌توانست به‌سوی جنوب حرکت‌کند ودمشق را متصرف شد وشهر صور راکه‌لجوجانه پایداری می‌کرد تسخیرکرد (سال۳۳۲پیش ازمیلاد) ودیگر شهرهای فلسطین راهم‌به‌تصرف خویش درآورد.

فنیقیه وسوریه حکومت یونانیان را شناختند ومطیع شدند. داریوش با اسکندر وارد مذاکره شد وپیشنهادکردکه صلح ابدی فیمابین برقرارگردد وتا شط فرات ازآن اسکندر باشد (بعضی منابع می‌گویند تا رود هالیس) وده هزارتالانت خراج بپردازد. ولی این پیشنهاد ازطرف اسکندر رد شد و وی‌به‌پیشروی خویش ادامه داد. مصر بدون مقاومت‌مطیع وی‌گشت واسکندرکوشیدتا حسن توجه‌کاهنان را به‌سوی خویش جلب‌کند،آنان وی راپسر رب‌النوع‌آمون خواندند وشهرتازهٔ اسکندریه را بنانهاد.

دراین میان داریوش سوم به‌شتاب لشکری‌گردآوردودرنزدیکی ویرانه‌های شهرنینوا به‌استقبال اسکندرشتافت. اسکندردرگوگامل به‌پیروزی درخشان دیگری نایل‌آمد (سال۳۳۱ پیش ازمیلاد) وداریوش ناگزیر با عجله به‌سوی سرزمین ماد فرارکرد. لشکریان یونان و مقدونیه متوجه جنوب شدند. شوش وبابل دروازه‌های خود را به‌روی اسکندرگشودند و گنجینه‌های خویش را به‌اوعرضه داشتند.

درتمام نبردها عدهٔ لشکریان ایران ازسپاهیان یونان بیشتربود ولی شدت ضربات سواران مقدونی ومزیت تاکتیکی «فالانژ»های یونانی ــ وضع خاص استقرار لشکریان و فشردگی ونظم تشکیلات ارتشی ــ برتری یونانیان را تأمین می‌نمود. دراردوی ایران ــ عدهٔ سپاهیان ایرانی‌الاصل‌اندك بود ولشکریان مزدور یونانی نیزجد وشوری درپیکار نشان نمی‌دادند وازجنگیانی‌که‌به‌اقوام‌تابع ایران منتسب‌بودند نیزنمی‌شد انتظارازخودگذشتگی و فداکاری داشت ــ وآخر ازهمه ضعف سازمان ارتش ایران درناکامی‌ها دخیل بود.

اسکندردرسرزمین‌هایی‌که تسخیرمی‌کرد ریاست عالیهٔامورنظامی ومالی رابه‌یونانیان ومقدونیان محول می‌کرد ولی درسایرامور دستگاه پیشین اداری را به‌جا می‌گذاشت. اسکندر ازشوش حرکت‌کرد وپس از مواجهه بامقاومت‌کوه‌نشینان ایرانی از معابرکوهستانی گذشت وبه‌استخر(پرسپولیس)که بدون جنگ تسلیم‌گشت وارد شد (سال۳۳۰پیش ازمیلاد). درپایتخت قدیم ایران خزانهٔ داریوش‌که حاوی بیش از۱۲۰هزارتالانت بود به‌دست او

افتاد. ولی کاخ زیبای استخر (پرسپولیس) به‌علل سیاسی ویا شاید به‌دست لشکریان مست اسکندرطعمهٔ آتش گشت.

درماه‌آوریل سال ۳۳۰ پیش ازمیلاد اسکندرحرکت به‌سوی خاور را تعقیب کرد و پارمنیون سردارخویش را در اکباتانا گذاشت تا ازگنجینه‌ها نگاهداری کند ومراقب نظم عمومی وامنیت باشد وخود به‌دنبال داریوش که به‌باکتریا (باختر) رسیده بود شتافت نزدیکی اسکندر بسوی ساتراپ باکتریا (باختر) را واداشت که داریوش را به‌قتل رساند. شاه مقدونی «قانوناً» تخت‌وتاج هخامنشیان راکه خودراوارث‌بالاستحقاق آن می‌شمرد تصاحب کرد.

اسکندردرسرزمین‌هایی که به‌زیرفرمان ایرانیان درآمده بود همواره می‌توانست دستجاتی بیابدکه ازحکومت‌آنان (ایرانیان) ناراضی بودند وبدیشان‌تکیه‌کند ــ این دستجات ناراضی‌رایکجا قشرهای‌عامهٔ خلق‌بلادآسیای صغیرتشکیل می‌داد وجای‌دیگر کاهنان مصری ویا مردم ساتراپ‌نشین‌ها که خراج آن‌ها راشاه به‌این وآن واگذار می‌کرد وبراثر این شیوه ودریافت عوارض نامشروع فقیرووشکست شده بودند.

وجوه هنگفت خراج صرف تجمل بی‌سابقه واندوختن ثروت‌های افسانه‌ای اعیان و بزرگان می‌شد. ولی‌بزرگان‌واعیان‌اصیل پارسی که از امتیازات ومحسنات عظیم مادی محروم گشته بودندکوشیدند تا دربرابریونانیان مقاومت سخت ابرازدارند. این بزرگان واعیان درخاوروسرزمین‌های‌خاص پارسیان‌تکیه‌گاه محکم‌تری داشتند وتوانستندامرمبارزه را سازمان بخشند. ساتراپ‌های ایالات خاوری این مبارزات را رهبری می‌کردند. ولی اشکریان یونان ومقدونیه با این حال سرزمین پارت‌ها وهرئیوه وآراخوسیا را متصرف گشتند.

دربهارسال ۳۲۹ یونانیان‌از آراخوسیا به‌سوی شمال حرکت کرده ازگردنهٔصعب‌العبور پاراپامیز (هندوکش) گذشته به‌کرانه‌های اکسوس (آمودریا یا جیحون) رسیدند وباکتریا (باختر) وسرزمین سغدیان راکه سه سال تمام دربرابرآنان دلیرانه پایداری‌کرده بودند متصرف گشتند. مرکنده (سمرقندکنونی) مرکزستاد اسکندر شد وسپاهیان وی به‌رود یاکسارت (سیحون ــ سیردریا) رسیدند. درآن نقطه اسکندریهٔ دیگری به‌نام اسکندریهٔ دوریا اقصی (خجندکنونی) ــ بناکردند.

این نقطه برسرراه‌هایی که ازآسیای میانه به‌چین ممتد بود قرارداشت وحایز اهمیت فراوان بود. اسکندرنزدیك دوسال درایالات دوردست شمال خاوری به‌سربرد زیرا سغدیان وقبایل چادرنشین اسکیت (ماساگت‌ها ــ ماساژتها) راکه دایماً مرزهای مزبور را تهدید می‌کردند برانگیخته بودند. اسپیتامن پیشوای‌دلیرسغدیان‌در رأس ایشان قرارداشت. مبارزهٔ اسکندرعلیه اقوام‌آسیای میانه اثرعمیقی درذهن‌آنان به‌جاگذاشت.

درافسانه‌ها آمده است که وی بربرها (یاجوج وماجوج) را درپشت دروازه‌های‌آهنین

محبوس کرد وراه آنها را به‌سوی نواحی متمدن حاصلخیز (جیحون) مسدود ساخت.

اسکندر فاتح میل‌داشت به‌سوی سرزمین‌های دورتر ودورتر برود. میان اعیان مقدونی توطئه‌هایی کشف شدکـه اسکندر با سیاست بیرحمانه واعدام بدان‌ها پـاسخ گفت واین خود می‌بایست وی را برحذردارد. علت نارضایی این بود که اقامت لشکریان یـونان دُرخاور به‌درازاکشیده بود واسکندر میل داشت سنت‌های شرقی را درسازمان دولت خویش معمول و مرسوم دارد وبه‌اعیان وبزرگان محلی ایرانی متکی شود. روش اخیررا منافع کشورپهناوری که به‌حیطهٔ تصرف درآورده بود ایجاب می‌کرد زیرا درکشور اسکندرمقام مشرق به‌مراتب مهم‌تر ازمغرب یعنی مقدونیه وشهرهای یونانی ـ بوده.

در بهارسال۳۲۷پیش ازمیلاد لشکریـان اسکندر ازطریق هندوکش ودرهٔ رودکابـل به‌قصد تسخیرشمال هندوستان رهسپارآن‌سامان گشتند. اسکندر ازمساعدت بعضی از راجگان هندی استفاده‌کرده ازرود سندگذشت (سال۳۲۶) وبرپوروم بزرگترین فرمانروای پنجاب پیروزگشت وثروت‌هـای کلان افسانه‌ای را تصاحب‌کرد. ولی بـر اثرفشارلشکریـان خویش ناگزیر ازطریق کرانهٔ سند راه بازگشت درپیش‌گرفت، زیرا که ناوگان همراه ارتش بری بود. درماه ژوئیهٔ سال ۳۲۵ لشکریان یونان ومقدونی به‌کرانهٔ اقیانوس هند رسیدند. عبور از بیابان‌هـای بی‌آب و علف‌گدروسیا ـ درشمال خلیج فـارس ـ موجب نابودی بخشی از سپاهیان ـ که ازگرسنگی وتشنگی جان سپردند ـ گشت. ازدیگرسوطوفان‌های سخت‌اقیانوس به‌ناوگان خسارات سنگینی واردآورد. دربهارسال۳۲۴ارتش به‌شوش رسید.

اسکندراندیشه‌های تازه درسرمی‌پروراند. می‌خواست ارتش خویش را سازمانی‌نوین بخشد وتمام سپاه‌ها را متحد سازد وتحت ادارهٔ واحدی درآورد ولی اقدامات وی باعث عصیان لشکریـان مقدونی درکنار دجله گشت. اسکندردرنظرداشت بـابـل را پایتخت دولت معظم خویش سازد. بابل‌که انـدك انـدك به‌شهرخاموشان مبدل مـی‌شد هنوزهم ازلحاظ مرکزیت فرهنگی ومـدنی واقتصادی مزیات فـراوان داشت ونقطهٔ التقای جاده‌های بسیارونفوذهـای گوناگون بود. اسکندرمـوفق به‌اجرای ایـن نقشه‌ها ودیگراندیشه‌هـای خویش در مورد تجدید سازمان امپراطوری عظیم جهانی نگشت. شاه سی وسه ساله‌که جسماً فرسوده‌گشته بود نتوانست بـرتب وبیماری پیروزگردد ودر۱۳ژوئـن سال۳۲۳پـیش از میلاد درکاخ مجلل سلاطین‌بابل درگذشت. همکاران نزدیك وسرداران وی وارث سلطنت وکشور پهناور اوشدند وآن را میان خود تقسیم‌کردند. سرنـوشت دولت هخامنشیان وسلطنت اسکندر بیش از همه چیزبسته به‌این بودکه یك دولت واحد وکشور متحد ویکپارچه را تشکیل نمی‌داد. مجموعهٔ ناجوری بود ازدستجات‌گوناگون‌که برحسب پیروزی یا شکست فلان یـا بهمان پادشاه فاتح متحدگشته یا متلاشی می‌شد.

# ایران پس از فتوحات اسکندرمقدونی

سرزمین‌هایی که اسکندرمسخرساخته بـود هم درعهد حیات وی دارای دستگاه اداری واحدی‌گشته بـود وضمناً گرایشی بـه‌تقسیم ادارات به‌لشکری ومالی مشهود بـود. چنانچه ساتراپ‌ها را در رأس ایالات منصوب می‌کردایشان می‌بایست دربارهٔ کارهای خود حساب و گزارش بدهند. این روش موجب می‌گشت‌که ساتراپ‌ها مطیع ومربوط به‌پادشاه باشند.

همه می‌دانندکه بنای شهرها تا چه اندازه ازلحاظ تاریخ مهم بوده‌است. عهد اسکندر وجانشینان وی به‌ویژه دوران پیدایش سریع شهرها درخاورزمین بود. معمولاشهر در محل خالی بنانمی‌شد بلکه قریه ویا نقطه‌ای مسکونی را مستحکم مـی‌کردند وحصاری به‌دورآن می‌کشیدند ودرمیان‌آن ابنیهٔ دولتی وعمومی را می‌ساختند.

بدین سان وضع قریه ازلحاظ حقوقی تغییرمی‌کرد. وبه‌شهر یا«پولیس» مبدل وبه‌نام جدیدی‌که بانی‌آن انتخاب می‌کرد نامیده می‌شد. مثلا پایتخت‌آیندهٔ پادشاهان پارت دونـام داشت: «یکی‌کتسیفون یاطیسفون ودیگرسلوکیه. قریهٔ قدیمی دوراکه درکرانهٔ فـرات قرار داشت به‌دژی تبدیل یافت و«یونانیان این شهررا ئوروپوس می‌نامند».

پس ازفتوحات اسکندرفقط سازمـان شهرتازه بود وبه‌صورت واحدی دولتی یا پولیس درآمد مرکب ازافرادآزاد. سازمان پولیس (یا شهر) مستلزم وجود ساکنان یونانی یاکلنی یونانی ومقدونی بود. نه‌بیگانگان ونه بردگان جزو «پولیس» نبودند. مثلا درشهر سلوکیه بخش یونانی شهردارای شورای سیصد نفری وگروسیا، که دریونان مرسوم بود، بوده است. پارسیان ومردم سوریه وضع خاص ومستقلی داشتندکه به‌پولیس مربوط نبود ورسته‌های صنفی

خویش را تشکیل می‌دادند. درسلوکیه که مرکز ساتراپی‌ها بود استراتگ[1] واپیستات شهر که تصدی پادگان را به‌عهده داشت مستقر بود. بسط کلنی‌های نظامی درمشرق یک پدیدهٔ مهم سیاسی وفرهنگی بوده. کلنی‌های[2] نظامی یونانی ومقدونی درآسیای صغیر که اصطلاحاً کاتویکیا نامیده می‌شدند هریك دارای قطعه زمینی بودند که «کلر» نامیده می‌شد. این قطعه‌ها واحدهایی بودند برای دریافت مالیات وهمه یکجا زمین کلرنشین‌ها[3] را تشکیل می‌دادند. این‌قطعات‌ازاراضی‌شاهی‌داده‌می‌شد. اگردارندهٔ قطعه‌ای‌وفات می‌کرد و وارثی نمی‌داشت زمین مزبورجزو اراضی شاهی می‌گشت. کاتویکیا یاکلنی نظامی ممکن بود به‌مقام شهری برسد و مواردی‌پیش‌آمده بودکه چنین‌کلنی نظامی دارای حقوق ومزایای پولیس‌گشته بوده. درسال ۳۱۲ پیش ازمیلاد یك‌کلنی نظامی مقدونی درحران[4] وجود داشت. وجودکلنی‌های نظامی یونانی درادس (الرها ـ اورفه) وتکسیل واکباتانا وغیره نیزتأیید شده است.

ایجاد وتوسعهٔ شهرها درعین‌حال وسیله‌ای بود برای یونانی‌کردن سرزمین‌های تازه و راهی بود برای مستحیل ساختن ساکنان واستعمار ایالات جدید. این وسیله ازلحاظ شاه مؤثرترین طریق بود برای تحکیم نیروی اقتصادی وسلطهٔ سیاسی وی. شهرمبلغ معینی به‌عنوان خراج به‌شاه می‌پرداخت وزمینی که دراختیارشهرها گذاشته می‌شد به‌شاه تعلق داشت. اسکندر وجانشینان وی ازوجود اسیران جنگی که عادتاً به‌نقاط دور ازموطنشان منتقل می‌شدند ـ برای اسکان شهرهای جدید استفاده می‌کردند. لشکریان زخمی وبیمار را در شهرها باقی می‌گذاشتند واینان به‌کولونی‌های موجود می‌پیوستند وعدهٔ آن‌ها راتکمیل می‌کردند. ساکنان اصلی‌شهرها ازمردم خاوروباشندگان شهرهای ماوراء دجله بیشترایرانی بودند. ازدواج‌های مختلط از بسیاری جهات موجبات نفوذ متقابل مردم محلی ویونانیان را فراهم می‌کرد. اسکندرحتی درسال ۳۲۴ درشهرشوش علناً ازدواج سربازان یونانی وزنان ایرانی را تشویق می‌کرد. اگرچه زبان یونانی درشهرها به‌کار می‌رفت ولی درشهرستان‌ها ودهکده‌هاکماکان به‌زبان‌های پارسی وآرامی والسنهٔ دیگرسخن می‌گفتند وبه‌سنن دیرین وفادار بودند. اساس عمران وآبادی بین‌النهرین ونواحی غربی ایران را برده‌داری تشکیل می‌داد. ازکاربردگان واسیران جنگی برای احداث حصارها ودژها وعمارات شهری استفاده می‌شد. کتیبه‌های بابلی پایان سدهٔ‌چهارم که محفوظ مانده‌گواه این مدعی است.

وحدت وتمرکزایالات پهناوری ـ ازدریای متوسط (مدیترانه) تا سیحون وسند ـ واجد اهمیت خاص بود. درسلوکیه یا طیسفون‌که برای استقرار پایتخت درنظرگرفته شده بوده جاده‌های بسیارکه‌آسیای میانه را به‌دریای متوسط وقفقاز وخلیج فارس متصل می‌کرد

۱و۲و۳) برای توضیح به‌آخرکتاب رجوع شود - م.

۴) حران - کرههٔ قدیم. ـم

تلاقی می‌نمودند. در«شاهراهی» کـه ازخاور ایران زمین‌آغاز و بـه‌سلوکیه وسارد وانطاکیه ممتدبودهمواره‌آمد وشد فراوان بود واین خود به‌ترقی روابط بازرگانی و پیشه وحرفه‌هاو تولید ومبادلهٔ انواع‌کالاها درکشورپهناورایران‌کمك می‌کرد. پرستش رب‌النوع خورشید در آسیای صغیرمتداول‌گشت ودربارهٔ پانتئون یونان در باکتریا (باختر) اطلاع حاصل‌کـرده بودند. شاید شیوع این افسانه‌که نخستین تصویربودا را هندیان به‌استادان چیره‌دست یونانی مدیونند بی‌اساس وتصادفی نباشد. سکه‌هایی‌که‌ازروی نمونهٔ‌یونانی درسرزمین‌های ایرانی ــ مثلا پادشاه‌نشین یونانی باکتریایی ــ بـاختری ــ ضرب شده‌بود، ودرطی قرون بسیار نمونهٔ پول‌های‌آسیای میانه به‌شمارمی‌رفت، ازاین رهگذرشایان توجه فراوان است. در این سکه‌ها تصویراستعاره‌آمیزخدایان یونانی وعقاید مذهبی ایرانی به‌طرزعجیبی منعکس شده است.

گسترش تمدن یونانی یا هلنیزاسیون ایالات ایران واجد اهمیت بوده است، ولی در عین‌حال باید نفوذ تمدن شرقی را درعناصر یونانی ومقدونی‌کـه بـاکشورهای متمدن وبـا فرهنگ خاور وبه‌ویژه ایران تماس داشتند درنظر‌گرفت. حملهٔ ایرانیان به‌مغرب‌که درعهد کمبوجیه وداریوش صورت‌گرفت وپیشرفت وتوسعهٔ قلمرو یونانیان به‌سوی مشرق‌که درعصر اسکندروقوع یافت مقدمات تأثیرمتقابل راکه درتمام جوانب زندگی دولتی وفرهنگی خاور نزدیك مؤثربوده است فراهم‌آورد.

## بخش ۱۵:

# مبارزهٔ دولت سلوکیه و پارتها بر سر تصرف ایران

مناقشاتی که به‌خاطر مرده‌ریگ اسکندمقدونی درگرفته بود تا اندازه‌ای درسال ۳۲۱ پیش ازمیلاد رفع شد. پیمانی منعقدگشت که به‌موجب آن مصر به‌بطلیموس تعلق گرفت وسلوکوس ساتراپ بابل شد وتا سال ۳۱۵ پیش ازمیلاد دراین مقام باقی ماند. سلوکوس نیکاتور در سال۳۱۲ پیش ازمیلاد سلالهٔ خویش را تأسیس‌کرد واین سنه‌آغازتاریخ وعصرسلوکیه یا آنتیوکوسیه گشت ودرظرف مدت چندین قرن درخاور نزدیك مبداء تاریخ شمرده می‌شد. نخست مرکزدولت سلوکیه شهربابل بود وبعدبه‌شهرسلوکیه درکناردجله منتقل شد وسرانجام انطاکیه بررود اورونت (نهرالعاصی‌کنونی ــ درسوریه) پایتخت ایشان بود. درسال۳۸۱ سلوکوس درگذشت. وی درهنگام وفات سلطان سوریه وبین‌النهرین وایران بود وحکومت و زمام اموراین سرزمین‌ها را درکف خویش متمرکزساخته بود.

رقابت ومبارزه میان سلوکیه وبطلمیوسیان فقط پس ازآنکه لشکریان روم هردوی آن‌ها را مغلوب ومطیع ساختند پایان یافت. این مبارزه دولت سلوکیه را درسرحدات غربی ناراحت کرده بود وتوجه ایشان را ازامور داخلی منصرف می‌نمود. ودراین میان مقاومت مردم‌ایران روزافزون می‌گشت وقدرت‌پارتی‌هادرمیان‌آنان‌اندك‌اندك‌افزایش می‌یافت.

آنتیوکوس‌سوتر(از۲۸۱تا۲۶۱پیش ازمیلادپادشاهی‌کرد) مجبورشد پا پرگام‌که‌از کشور اوجدا شده ونتوانسته بود بازپسش گیرد وارد جنگ شود وسپس تهاجم فیلادلف بطلمیوس را (از۲۶۶تا۲۶۳پیش ازمیلاد پادشاهی‌کرد) تحمل نماید. درقرن سوم قبل از میلاد محال بود پادشاهی بتواند درانطاکیه بنشیند وباکتریا (باختر) وسرزمین سغدیان را اداره‌کند. این ساتراپ‌نشین که درپیرامون سال۲۵۰قبل ازمیلاد به‌دیودوت یکی ازسرداران

آنتیوکوس سپرده شده بود استقلال نسبی داشت.

پس ازمرگ وی پسراو به‌نام دیودوت دوم‌تـا سال۲۲۷سرزمین‌هـای مزبور رااداره می‌کرد. نیروهای‌نوینی درایران‌پدیدآمده بود. آرشاك یااشك رئیس قبیله چادرنشین پرنان ازمیان قبایل چادرنشین خاوری ایران‌که به‌نام مشترك داهها معروف بودندبرخاست وسرزمین پارت‌ها را متحدساخت وکار آندروگور راکه‌نمایندهٔ قدرت نظامی سلوکیه‌بود یکسره‌کرد. تیریدات (تیرداد) برادرآرشاك موفق‌به‌تصرف هیرکانیه(گرگان‌وسرزمین‌پارت‌هاشد و بدین طریق دولت پارت تأسیس یافت (سلالهٔ‌آرشاکیان یـا اشکانیان ـ از۲۵۰سال پیش از میلاد تا۲۲۴سال بعد ازمیلاد).

سلوکوس دوم به‌منظورلشکرکشی علیه تیریدات (تیرداد) ارتش بزرگی درسال۲۲۸ گردآورد ولی ناگهان خبررسیدکه درانطاکیه مردم علم عصیان برافراشته‌اند وازلشکرکشی چشم پوشید. تیریدات تا سال۲۱۱پیش ازمیلادکه درگذشت برسرزمین‌هـای مجاور دریای خزرحکومت می‌کرد. سلوکیه درعهد پسروی‌آرتابان (اردوان) اول نیز(درسال۱۹۱پیش از میلاد درگذشت) همچنان کوشیدند تاکارپارتها را یکسره‌کنند ولی‌کامیاب نگشتند. درعهد میتریدات (مهرداد) (ازسال۱۷۱تا۱۳۸پیش ازمیلاد پادشاهی‌کرد) پارت یکی ازبزرگترین دولت‌هـای‌آسیای مقدم‌گشت واقدامات وفعالیت‌آنتیوکوس چهارم نیزنتوانست ازایـن واقعه ممانعت‌کند.

درزمان‌آنتیوکوس چهارم‌گسترش تمدن وفرهنگ یونان درسرزمین‌هـای خاوری بـا شدت تمام تعقیب شد. مبنای این پـدیده فشاری بودکه ازطرف عناصریـونانی،که متمایل به‌توسعهٔ تمدن خویش بودند، به‌عمل می‌آمد. درپایان سدهٔ چهارم وازآغازسدهٔ سوم پیش از میلادکفهٔ تـرازو به طور مشهود به طرف عناصر یـونانی و مقدونی که واجد امتیازاتـی بوده‌اند متمایل بود ولی خاوراندك اندك پیروزشد ویـونانیان را دربازارهای خود زیرفشار گذاشت. سیاست یونانی‌کردن سرزمین‌های‌خاوردرواقع‌کوششی بود برای بازیافت مقدورات ازدست رفته وتحکیم مواقع اقتصادی به‌نفع تجارت غرب. ولی پارت روزبروز قوی‌ترمی‌شد. میتریدات (مهرداد) گدروسیاودرانگیانا(سیستان) وهرئیوه (ناحیهٔ هرات)را یکی‌پس‌ازدیگری به‌متصرفات خویش ملحق‌کرد وبراثرتسخیرالیمائیس (عیلام) وماد وصول به‌بین‌النهرین را آسان ساخت. درسال۱۴۲پیش ازمیلاد بابل‌که درعهدآنتیوکوس الیفان قیافهٔ جدید یـونانی پیداکرده بـود بـه‌دست میتریـدات افتاد و درمـاه ژوئیهٔ سال۱۴۱پیش ازمیلاد سلوکیه را (بردجله) متصرف شد ودرسال۱۴۰پیش ازمیلاد دراسناد میخی بابلی لقب پادشاهان هخامنشی را احیاءکرده وپادشاه پارت را شاهنشاه نامیدند. دربـابل اول نیسان (آوریل) سال۲۴۷ پیش ازمیلاد راآغاز ومبداء تاریخ جدید پارتیان می‌دانستند.

## بخش ۱۶:

# دولت پارت

ازآن لحظه‌که بین‌النهرین به‌دست پارتی‌ها افتاد جنگ واختلاف با مغرب اجتناب‌ناپذیر شد.

آنتیوکوس هفتم بـه‌نام سیدت (از۱۳۹ تـا ۱۲۹ پیش ازمیلاد پـادشاهی کرد) سه بـار لشکریان پارت را، که جنگیان مزدورسکایی را به‌یاری طلبیده بودند، شکست داد وسلوکیه وساتـراپ‌نشین بـابل را گرفت (۱۳۰سال پیش ازمیلاد) وزمستان را دراکباتانا (همدان) به‌سربرد ولی فراآت (فرهاد) پسرمیتریدات وی را بیرون راند. درایـن میان سکایان از مرزشمال خاوری پارت گذشتند ولشکریان فراآت شکست خوردند و وی نیز درعرصهٔ کارزار جـان سپرد (سال۱۲۹ پیش ازمیلاد). آرتـابان (اردوان دوم) ولیعهد وی نیز درپـیکارعلیه سکایان مهاجم که‌هرهیه ودرانگیانا را تصرف کردنـد کشته شد (سال۱۲۴ پیش ازمیلاد). در آن‌زمان درانگیانا ــ سکستان (سیستان کنونی) نامیده شد ــ یعنی سرزمین سکایان. آرتابان شخصی به‌نام هیمررا دربین‌النهرین ساتراپ نامید وحکومت وی‌که با بیرحمی وقساوت توأم بود موجب نارضایی مردم سلوکیه ودیگرشهرها شد. معروف است‌که وی ساکنان بابل رادر سرزمین ماد مانند برده می‌فروخت. پس ازسال۱۲۹ پیش ازمیلاد دولت خاراسن‌کـه تازیان در رأس‌آن بودند درکرانهٔ خلیج فارس تأسیس گشت. به‌طوری‌که‌پـول‌های مسکوك گواهی می‌دهند هیسپازیون پادشاه کوچك این دولت جدیدالتأسیس درسال‌های۱۲۷و۱۲۸ پیش ازمیلاد سلوکیه وبابل را درتصرف‌داشت ولی هیمرمجدداً نـواحی مزبور را تسخیر کرد ولقب شاهی برخود نهاد. وضع سخت دیگرایـالات پارت‌کـه درمعرض خطرهجوم سکایان قـرارداشتند موجب اعتلای وی گردید.

میتریدات دوم (مهرداد) پسر آرتابان (اردوان) خاراتسن را مطیع ساخت و بار دیگر بابل را تسخیر کرد (سال ۱۲۲-۱۲۱ پیش از میلاد). پارتها در پیرامون سال ۱۱۵ موفق شدند حکومت ماساگت‌ها را منهدم سازند و بالنتیجه تمام نواحیی که تا رودسیحون ممتد بوده به‌دست ایشان افتاد.

سرزمین پارت‌ها در ملتقای جاده‌های بازرگانی که به‌هندوستان و چین کشیده شده بود قرار داشت و «راه ابریشم» از اراضی ایشان می‌گذشت. میتریدات طی مراسم باشکوهی سفیر امپراطوری چین را به‌حضور پذیرفت.

و و ـ دی امپراطور چین که از سلالهٔ خان بود درنظر داشت روابط خویش را با پارت استوار کند تا بلامانع به‌تجارت پردازد. روم نیز درسال ۹۲ پیش از میلاد به‌اهمیت بین‌المللی پارت پی‌برد و میتریدات (مهرداد) با امپراطوری مزبور ایجاد رابطه کرده هیأتی به‌سفارت به‌نزد سولا فرستاد. وی قبایل عرب را که از طرف آنتیوکوس نهم پشتیبانی می‌شدند و آرامش بین‌النهرین را مختل ساخته بودند برسرجایشان نشاند و مطیع و منقاد خویش ساخت.

درسال ۸۷ پیش از میلاد فرمانداری که وی تعیین کرده بود درجنگ‌های داخلی سوریه شرکت جست و دمتری سوم ایکایررا اسیر کرد.

میتریـدات سه شاهزاده‌نشین مطیع در بین‌النهرین تشکیل داد. هنگامـی که قـدرت سلوکیه به‌طورعموم ضعیف شد آدیابنه و گودوئن (قبایل کادوخی یـا کادوسی) مستقل‌شدند.

درسال ۱۳۲ پیش از میلاد بـه‌ابتکار اوسروی (خسرو) حـاکم ایـرانی‌الاصل سلوکیه شاهزاده‌نشین کوچك اوسروئنه (خسروی؟) تأسیس شد.

درسال ۱۲۷ پیش از میلاد ابو برمازو سرسلسلهٔ یك سلالهٔ عربی که درطی چندین قرن در رأس اوسروئنه قرار گرفته بود (تااین‌که سرزمین مزبور جزو امپراطوری روم شد) درآنجا سلطنت می‌کرد.

مرزهای دولت میتریدات دوم مشخص نیست. درهر حال کرانهٔ باختری فرات جزو متصرفات او بود. زوگما و نیکه‌فوری (کالی‌نیك) نیز به‌اوتعلق داشت. ولی اطلاعات مأخوذه از سکه‌شناسی وضع پارت را بسیار پیچیده نشان‌می‌دهد. بااین‌که درسال ۱۰۸ پیش از میلاد میتریدات دوم به‌لقب شاهنشاه نامیده می‌شد درسال ۸۹ قبل از میلاد گوترز (گودرز) اول خود را سلطان بابل می‌شمرد. پس از مرگ میتریدات درسال ۸۷ــ۸۸ پیش از میلادــ تیگران پادشاه ارمنستان گوردوئن را به‌ضمیمهٔ نینوا و آدیابنه را با آربل متصرف شد. همه می‌دانند که درپیرامون سال ۸۰ پیش از میلاد ارد اول (ایرود) پادشاه بابل بود. ولی از سال ۶۴ پیش از میلاد فرآآت (فرهاد) سوم اشکانی که بابل را پایتخت خویش می‌دانست به‌این لقب ملقب‌شد. مبارزه‌ای که به‌خاطر نواحی شمالی بین‌النهرین میان فرآآت و تیگران درگرفته بود به‌حکمیت پومپه رجوع شد ودرنتیجه آدیابنه از آن او ولی گوردوئن و نصیبین از

آن دومی گشت. فرا آت نتوانست سرزمینهای مجاور بحرخزر وحکومت بـرماساگت‌ها را حفظ کند ولی‌مرو درتصرف اوبـاقی ماند وسیحون مرز بین سکایان‌آسیای میانه وپارت‌هـا معین شد. سکستان (سیستان) به‌ضمیمهٔ آراخوسیا ( درهٔ رود هیرمند) ازدست وی به‌در رفت و دراین دوناحیه دولت هند واسکیت (هند وسکایی) تشکیل شدکه نویسندگان چینی درقـرن اول قبل ازمیلاد ازآن اطلاع کامل داشته ویادکرده‌اند.

فـراآت سوم درسال ۵۷ ـ ۵۸ پیش ازمیلاد بـه‌دست پسران خویش کشته شد. وپس از مرگ وی مبارزه به‌خاطر اشغال تخت شاهی میان‌آنان‌آغازگشت. درایران ارد میتریدات راکه موقتاً گابینوس پروکنسول رومی را درسوریه وارد بازی خودکرده بود ـ برانداخت. سرداررومی پس ازپیروزی برنبطیان ـ دربهارسال ۵۵ رهسپارمصر گشت. درنتیجهٔ جنگ‌های داخلی، سلوکیه وبـابل‌مجدداً به‌دست‌میتریدات افتاد و ارد باردیگربلاد مـزبور را ازوی‌پس گرفت و ضمناً لازم به‌تذکراست‌که بـابل پس ازمحاصرهٔ طولانـی براثرقحطی تسلیم شد. و میتریدات درپاییزسال ۵۵ پیش ازمیلاد به‌دست برادرخویش اعدام شد.

دراین میان دشمن جدیدی دربرابرپارت‌پدیدآمد وآن امپراطوری روم بود. کراسوس شصت ساله بنا بـه‌پیشنهاد پمپه مأمور سوریه شد تا به‌جنگ پارت‌هـا پردازد. متحدین او عبارت بودند ازآبگاردوم شاهك اوسروئنه(خسرون)؛ ونمایندهٔ سلالهٔ عربی‌که برقبایل نیمه چادرنشین تازی حکومت می‌کرد ـ به‌ظن قوی اینان بدویانی بودندکه درجهت غربی فرات ـدرناحیهٔ آلخوددنیه ـ زندگی مـی‌کردند. آرتـاوازد سلطان ارمنستان متحد سوم روم بود. کراسوس دربهارسال۵۴ درسوریـه بود. درهمان سال لشکریان روم ازفرات‌گذشته بـدون رنج بسیارشهرهای مسیررود بالیخ (بلیك) را تانیکفوریا تسخیرکردند. فقط نقطهٔ مستحکم کوچکی بـه‌نام زنودوتیون بـا یك حملهٔ عمومی به‌تصرف درآمد. بخش اصلی لژیون‌هـای (جنود) رومی درفصل زمستان به‌سوریه بازگشت وازهرلژیون دودسته برای حفاظت شهرهای مسخرشده در بین‌النهرین باقی ماند.

ارد سبب لشکرکشی کراسوس را ازوی‌پرسید و وی اظهارداشته بودکه پـاسخ پرسش اورا درسلوکیه خـواهد داد و اردبـاکمال جسارت وشجاعت امرکرد بـه‌کراسوس بگویند «اگردرکف دست من مو برروید اوهم سلوکیه را خواهد دید.»

کراسوس درحالی‌که هفت لژیون با خود داشت درزوگما ازفرات‌گذشت. گـذشته از ایـن هفت لژیـون سواران متحدین خاوری وی نیز بـه‌کمك اوآمـده‌بودنـد. ارد در رأس لشکریان خود رهسپارمرز ارمنستان‌شد وامردفاع ازبین‌النهرین رابه‌سردار سی ساله‌ای‌کـه به‌نام خاندان معروف ومقتدرسورن نـامیده می‌شد سپرد (اسم شخصی اومجهول مانده است). لشکریـان روم‌ـ یکی از راه‌هـای شمال بین‌النهرین راکه بیشتربـرای عبورقطارهای شتر

مناسب بود و به کار حرکت لشکریان نمی‌خورد در پیش گرفتند و به‌سوی حران حرکت کردند. این راه را آبگار ـ که مورخین رومی اورا به‌خیانت متهم می‌کنند ـ به کراسوس نشان داده بود. شاید عاقلانه‌تر این می‌بود که بـه‌پیشنهاد کاسیوس عمل کنند ودرمسیرفرات به‌سوی نیکفوریـا (کالی‌نیك) بروند وبالفور برای عبور ازبین‌النهرین نکوشند. ولی جاده‌هایی کـه به‌سلوکیه منتهی می‌شدفراوان‌بود وهریك ـ درصورت حملهٔ پارتیان ـ خطرداشت‌وشاید اندرز وراهنمایی آبگارکه دوست پمپه به‌شمارمی‌رفت ازروی‌غدر وخیانت نبوده.

روز۶ ماه مه سال۵۳ میلادی کراسوس درنزدیکی حران متوقف شد. لشکریای وی بر اثر گرسنگی‌وتشنگی‌چنان‌فرسوده وما‌نده‌شده‌بودند که‌سخنان‌مستهزانهٔ آبگارکه‌درمنابع موجود محفوظ مانده کاملا به‌جا به‌نظرمی‌رسد. وی گفته بود: «آیا رومیان تصورکرده بـودند راهی راکه درپیش دارند ازییلاقات کامپانی روم می‌گذرد؟»

قبل ازاین واقعه‌آرتاوازد ارمنی‌از یاری به‌کراسوس سر باز زد وازدیگرسوهمین‌که معلوم شد لشکریان پارت نزدیك می‌شوند سواران عرب آلخادونیه ودستجات شاه اوسروئنه (خسرون) نیز وی را ترك گفتند. شاه اوسروئنه (خسرون) درایـن موردکلمات زننده‌ای ادا کرد وچنین معلوم است که‌ازوضع رقت‌بار لشکریان روم‌آگـاه بوده است ونظر به‌خطری‌که اورا تهدید می‌کرده‌کوشید تا مخفی شود. معهذاکراسوس توانست به‌لشکریان خود آرایش جنگی بدهد واوامرلازمه را صادرکند. پارتی‌ها با چیره‌دستی عجیبی تیراندازی می‌کردند. رومی‌ها درمقابل شتران‌که درارتش‌های شرقی‌نیروی خطرناکی راتشکیل می‌دادند نتوانستند مقاومت کنند. لشکریان کراسوس‌هنگام غروب‌آغاز عقب‌نشینی کردند. تـاریکی ازتیراندازی پارتیان مانع می‌شد. چهارهزارزخمی درمیدان‌کارزاربه‌جا ماند. حران (کاره) کـه مقصد کراسوس بود پناهگاه واقعی به‌شمارنمی‌رفت زیراآذوقه به‌مقدارلازم درآنجا یافت نمی‌شد.

روحیهٔ لشکریـان روم خراب شده بـود وبخشی ازایشان بـه‌اتفاق کراسوس بـه‌سوی دامنه‌های جبال ارمنستان رفتند ـ اما پارتی‌هـا همچنان درتعقیب‌آنـان بودند. سورن بـا فرماندهی روم وارد مذاکره شد ودرطی‌مذاکره سوء تفاهماتی پیش‌آمدکه بـه‌مصادمه منجر گشت وکراسوس قربانی شد. عدهٔ قلیلی‌از رومیان درمرز باکاسیوس باقی ماندند وقریب ده هزارنفربه‌دست پـارتیان اسیر وبه‌مروبرده شدند. سورن درسلوکیه نمایشی از«فتح رومیان» برسبیل هجوویشخند ایشان تـرتیب داد. شکست کراسوس دریـك نمایشنامهٔ یونانـی بـه‌قلم آرتاوازد نیزآمده است ودراین اثـرهم رومیان مورد استهزاء قرارگرفته‌اند. ارمنستان‌کـه قدرت پیشینش احیاءگشته بود متحد پارت شد.

سرزمین‌هـای شمالی بین‌النهرین بـه‌ضمیمهٔ نصیبین وگوردیانا مجدداً بـه‌خاك پارت پیوست. ولی ضربه‌ای‌کـه درسال۵۲ و۵۱ قبل ازمیلاد مقدمات آن ازطرف ایـرانیان علیه

سوریه تهیه شده بود باموفقیت قرین نگشت. سورن‌که واجدآن همه جد وابتکاربود کشته شد. به‌نظرارد اوسرداری پیش ازحد موفق وخوشبخت‌آمد وفدای سوء ظن‌آن پادشاه‌گشت. پاکور پسرارد با سواران خویش فقط موجب ناراحتی‌کیلیکیه ومرزهای‌کاپادوکیه‌گشت وکاری از پیش نبرد.

ارد درسال۳۷-۳۸پیش ازمیلاد به‌دست پسرش فراآت (فرهاد) چهارم‌که تاج وتخت وی را تصاحب‌کرد ـ کشته شد. به‌آنتوان مأموریت داده شدکه امورمشرق را تمشیت دهد ولی او با وضع دشواری روبه‌رو شد. نقشهٔ لشکرکشی چنین‌کشیده شده بود که بابل را از سرزمین پارت منتزع‌کنند ولی این نقشه اجرانشد. دربهارسال۳۶قبل ازمیلاد آنتوان زوگما راترك‌گفت ودرمسیرفرات ازطریق ملطیه وکارینا (ارض روم) روانهٔ شمال‌گشت. ازکارینا رهسپارخاورشد ولی بنه و وسایل‌حمل ونقل لشکریان‌که درمسافت درازی پراکنده شده بود موجب معطلی وتأخیرحرکت وی‌گشت. آنتوان بخشی ازلژیون‌ها را مأمورحفاظت بنه و وسایل حمل ونقل‌کرد ولی فرماندهی برآن‌ها نگماشت. بدین سبب لشکریان پارت تودهٔ اصلی نیروهای روم را دورزدند وبنه و وسایل حمل ونقل را مورد حمله قراردادند و تصاحب‌کردند.

بدین طریق موجبات پیروزی پارتی‌ها فراهم‌گشت. آنتوان ونیرویش تا ماه اکتبردر فراآسپ معطل ماندند ودرماه اکتبرسرما سررسید وعقب‌نشینی موهن آغازگشت. رومیان پس ازتحمل مصائب ومشکلات فراوان به‌ارمنستان رسیدند. ازآنجاآنتوان ازکلئوپاترا ملکهٔ مصریاری طلبید. وضع لشکربسیارسخت بود وبراثرسرمای زمستان پربرف قریب هشت هزار نفرازافراد لژیون جان سپردند. لباس‌های‌گرم ولوازم دیگربه‌موقع به‌وسیلهٔ جهازات از مصررسید ولی هیچ چیزنمی‌توانست شکست رومیان راجبران‌کند. کارآنتوان ساخته شده‌بود. درسال سی پیش ازمیلاد هنگامی‌که اوگوست وارد سوریه شد تا سیاست شرقی روم را در جهت نوینی هدایت‌کند ـ تغییری صورت‌گرفت. لب سیاست اوگوست این بودکه نخست مرزروم را با پارت مستحکم‌کند وسپس تاآن اندازه که ممکن است این مرز را به‌سوی مشرق پیش برد.

پراکندگی‌که‌درارمنستان وپارت حکمفرما بود وقدرت روابط عشیرتی وقبیله‌ای‌که به‌طفیل‌آن افراد بعضی ازعشیره‌های متشخص ومعروف مقام شاهزادگان وامیران راکسب می‌کردند ـ این‌ها همه زمینه مداخله درامورداخلی این دولت‌ها را فراهم می‌کرد.

علی‌رغم هوشیاری اوگوست به‌یاری پارت ارمنستان احیاء شد ودر رأس آن پادشاهی نیرومند وپرکارچون تیگران وجود داشت. ارمنستان به‌سبب اهمیت فوق‌العادهٔ سوق‌الجیشی وبازرگانی‌آن همواره موضوع نزاع میان روم وپارت بود. آرزوی تصرف باکتریا (باختر)

وهندوستان که ازلحاظ تجارت بین‌المللی واجدآن همه اهمیت بود ـ ازلحاظ روم رویایی تعبیرناشدنی بود ودرسده‌های بعدی روم به‌خاطرمرزی که درامتداد فرات باشد مبارزه کرد ولی هرتشبثی که برای تحکیم موقع خویش درآن سوی دجله به‌عمل‌آورد باشکست وناکامی روبه‌روشد ـ گرچه در موارد استثنایی لژیون‌های رومی به‌خاك اصلی پارت دست یافتند.

لژیون‌های رومی به‌فرماندهی سرداری به‌نام کوربولون به‌سوی ارمنستان که نقشهٔ تسخیرآن ازمدتها پیش کشیده شده‌بود روان گشتند. سپاهیان‌پارت که درهیرکانیه (گرگان) سرگرم پیکار بودند نتوانستند به‌لشکریان ارمنی یاری کنندآرتاکسا (آرتاشات) ـ پایتخت قدیم ارمنستان ـ اشغال شد وحصارش ویران گشت وتا سال ۶۰ سراسرارمنستان به‌تصرف رومیان درآمد. درسال۶۳ میان پارت وروم پیمان جدیدی دربارهٔ ارمنستان بسته شد. پادشاه تازهٔ ارمنستان که ازخاندان‌آرشاکیان (اشکانیان) بود تاج وتخت شاهی را ازدست نرون امپراطور روم دریافت‌نمود وبدین‌منظور زحمت سفرروم را برخویش هموارکرد.

بدین طریق شاخه‌ای ازسلالهٔ اشکانیان درارمنستان استوارگشت (ازسال۶۳تا۴۲۸ بعد ازمیلاد). دراین مدت کشور مزبوربه‌صورت یك دولت پوشالی وجود داشت. شاخه‌های سلالهٔ اشکانی درایبری (گرجستان خاوری) وآلبانی (آذربایجان و اران که اکنون حکومت آن‌شوروی‌است) نیزمستقرگشتند.

پارتی‌ها، بالضروره، تنها ازمرزهای باختری خویش دفاع نمی‌کردند. خطردائمی اقوام چادرنشین شمال وشمال خاوری هرگز تقلیل نمی‌یافت. درسال۷۲بعد ازمیلادآلان‌ها به‌کمك پادشاه هیرکانیه در قفقاز از «دروازهٔ آهنین» گذشته‌آتروپاتن (آذربایگان) را غارت کردند.

استمداد ولخش (بلاش) اول (سال۷۲ـ۷۱تا۸۰ـ۷۹پس ازمیلاد) ازروم بلااثرماند زیراکه لژیون‌های رومی سرگرم الحاق شاهزاده‌نشین‌ها واراضی هم‌مرز با پارت به‌کشور خویش بودند. لشکرکشی تراژان (که‌بعدها به‌امپراطوری روم نایل شد) به‌ارمنستان و اوسروئنه به‌این نتیجه رسیدکه‌ناحیهٔ‌اخیرالذکرجزو روم شد ومرز آن‌کشور بیش از پیش استحکام پذیرفت. دربهارسال ۱۱۵ تراژان امپراطورروم‌به‌یاری ناوگان دجله ودستگاه‌های قلعه‌کوب شهرسلوکیه ـ طیسفون را تسخیرکرد. خسرو(اوسرو) پادشاه پارت فرارکرد و دختروتخت‌طلای مشهوروی به‌دست رومیان افتاد. تراژان درسال۱۱۶ به‌لقب تراژان پارتی ملقب گشت.

تخت وتاج پادشاهان پارت بازیچهٔ دست سیاسیون رومی شد. ولی درسرزمین‌های خاوری وشمال‌خاوری ایران مخالفان روم به‌دور هم‌گردآمدند واین نواحی ایران چنان پایداری بی‌امان نشان دادندکه لشکریان روم ناگزیر به‌باختربازگشتند وحتی از پیشروی

به‌سوی جنوب ودرامتداد دجله صرف‌نظر کردند. تراژن درماه اوت سال۱۱۷درگذشت.

هدف مبارزه روم علیه پارت نیزمانند توسعه‌طلبی یونانیان ومقدونیان این بود که به‌راه‌های تجاری دست یابند. کافی است به‌قرب جوار پارت وهندوستان وروابط عمیق متقابل ایشان ویامناسبات بازرگانی آنان با چین‌که منافع هنگفت دربر داشت ـ اشاره‌کنیم.

بلاش دوم (سال۱۲۹ـ۱۲۸ تا۱۴۷پس ازمیلاد) کوشید تا روابط دوستانه‌ای با روم برقرارسازد. حملهٔ آلان‌ها به‌پارت دفع شد (سال۱۳۶) ولشکریانی‌که ازکاپیادوکیه اعزام شده بودند در این امر وی را یاری‌کردند. پارتی‌ها نیروی‌های تازه نفس‌گرد آورده و به‌سرکردگی بلاش سوم (ازسال۱۴۸ تا۱۹۲ بعد ازمیلاد) پادشاهی‌کرد) به‌سوی مغرب حرکت کردند وادسا (الرها) را مسخرساختند واندکی به‌سوی جنوب ـ از فرات‌گذشته وارد سوریه شدند. درسوریه انتظارعصیانی علیه سلطهٔ روم می‌رفت.

رومی‌ها خطررا دریافته‌لژیون‌های باختری را بـه‌آن‌صوب‌گسیل داشتند. لیوتسی‌ور امپراطور روم ستاد خویش را درانطاکیه مستقر ولشکریان را منظم ساخت ودرسال۱۶۳پس ازمیلاد شهرآرتاشات را درارمنستان تصرف‌کرد. نبرد خونینی درنزدیکی دورا ـ ئورووپوس وقوع یافت.

رومیان دامنهٔ حملات خویش را توسعه داده به‌سوی مشرق پیش راندند وبـاردیگر سلوکیه ـ طیسفون را اشغال‌کـردند (سال ۱۶۵). ولی بیماریـی میان رومیان شایـع شد و مجبور به‌عقب‌نشینی‌شان‌کرد. پارتی‌ها توانستند نیروهـای لازم را برای دفاع وسپس حمله (که ازطرف رومیان دفع شد) گردآورند. نتیجهٔ این لشکرکشی ایـن بودکه سرزمین‌هـای مغرب رود خابور بـه‌روم داده شد وسلطهٔ سیاسی‌آن‌کشور بـرادسا (الرها) وکاره (حران) برقرارگشت.

ضعف قدرت پادشاهی درپـارت ومبارزهٔ دایمی‌که به‌خاطر تخت وتـاج میان مدعیان‌آن درگیر بود پایداری‌آن‌کشور را دربرابررومیان‌دشوارمی‌ساخت. بدین‌سبب سپتیم سوداِمپراطور روم تـوانست علیه پـارتیان لشکرکشی‌کند (سال۱۹۶) درایـن میان دوتـن ازاشکانیان (دوبلاش) به‌خاطرتاج وتخت مبارزه می‌کردند ـ یکی ازآنان بلاش (یا ولخش چهارم) در سلوکیه اقامت داشت. نواحی شمال خاوری ایران دستخوش شورش وطغیان‌گشته بود. بلاش بـه‌یاری لشکریـان خویش نایرهٔ عصیان را فـرونشانـد ومدتی شورشیان را دنبال‌کـرد و به‌کرانهٔ دریای خزر راند. بلاش‌به‌سبب‌آن‌که نرسی پادشاه آدیابنه دراین‌گیرودار به‌یاری وی نشتافته بود وی را تارومارکرد.

لشکرکشی جدید رومیان (سال۱۹۹) ـ که همواره مـی‌کوشیدند با حملات مستمرو شدید خاك پارت داکاملامتصرف شوند‌ـ منتهی به‌تصرف طیسفون وبابل‌گشت. ولی سپتیم سود

موفق به‌اشغال حاترا[۱] نشد.

درسال۲۱۱ پس ازمیلاد کاراکالاامپراطور روم اوسروئنه راکه‌آبگارنهم درآنجا پادشاهی می‌کرد (ومرکزآن شهرادسا یا الرها بود) کاملا مطیع خویش ساخت وضمیمهٔ امپراطوری رم‌کرد.

کاراکالا ازمنازعات داخلی دوبرادر ازخاندان اشکانیان ـ یکی بلاش پنجم در سلوکیه ودیگر آرتابان (اردوان) پنجم درداکباتان ـ استفاده‌کرده بین‌النهرین وآربل و بخشی ازماد را تصرف نمود. اردوان پنجم فرارکرد ولشکریان پارت راگردآورد و به‌آن سوی دجله پیشروی‌کرد (سال۲۱۷). رومیان وپارتیان درنصیبین تلاقی‌کردند وجنگ درگرفت ـ زیرا اردوان با شرایطی‌که رومیان پیشنهادکرده بودند موافق نبود. سرانجام درسال۲۱۸ پیمان صلح بسته شد...

دراین میان درایران وقایع تازه‌ای درحال تکوین بود. پارسیان می‌کوشیدند تا سلطهٔ پارتیان را دردستگاه دولت متزلزل سازند. هنگامی‌که درسال۲۱۲میلادی علم عصیان علیه شاه شاهان برافراشته شد اردشیرفرزند پابك ازخاندان متشخص ونامی ساسانیان ـ با تمام نیروی خویش درآن شورش شرکت جست... پابك متصرفات چندی را بهم ملحق‌کرده به‌لقب پادشاه پارس ملقب شده بود وازآرتابان (اردوان) خواسته بودکه لقب مزبور را به‌پسراوشاپورداعطاکند. چیزی نگذشت‌که هردو درگذشتند واردشیرتاج وتخت را صاحب شد. دراین موقع حیثیت وقدرت اشکانیان بالکل سقوط‌کرده بود.

بلاش پنجم درسال۳ـ۲۲۲میلادی‌کشته شد وآرتابان (اردوان) پنجم درسال۲۲۴ضمن نبردی مقتول‌گشت وپسر اوآرتاوازد مدت زیادی پایداری نکرد. تاج وتخت ایران به‌دست یك خاندان نوین ونیرومند ایرانی یعنی ساسانیان افتاد.

۱) حاترا اسم رومی شهرالحضرا — دربین‌النهرین وسطی وپایتخت یك دولت‌کوچك عربی بوده — م.

## بخش ۱۷:

# ساختمان اجتماعی دولت و کشور پارتها

دولت و کشوربزرگ پارت بەمدد حکام یا ساتراپ‌نشین‌ها اداره می‌شدکه در رأس ایالات قرارداشتند. تقسیمات اداری درقالب موارد همان بودکه درعهد سلطنت هخامنشیان و سپس سلوکیه وجود داشت. ساتراپ‌نشینها بەنوبهٔ خویش بەواحدهای کوچکتر یابخشها و ولایات تقسیم می‌گشته‌که اپارخیانامیده می‌شد ودر رأس‌آن حاکم کشوری یالشکری‌منصوب می‌گشت. حساب اراضی ابوابجمعی اشخاص ازلحاظ سرشکن‌کردن مالیات واخذآن در مراکز کوچکتر اپارخیا متمرکزشده بودکه منابع یونانی بەآن اشاره‌کرده‌اند. درجوار شاهنشاه اشکانی سلاله‌های‌کوچك شاهی وجود داشت‌که دربعضی ایالات و ولایات به عنوان نمایندهٔ خاندانهای اشراف محلی حکومت‌می‌کردند. دربسیاری موارد این‌حکام‌کاملا مستقل بودند. مرکزدولت خاك‌ماد ومقرتابستانی شاهنشاه‌درشهراکباتانا بود. شاهنشاهان زمستانها را دربابل‌می‌گذراندند. فقط حکومت بربین‌النهرین وتسلط برراه‌آسیای میانه بود که بەامپراطوری پارتیان اهمیت جهانی بخشید.

عدهٔ‌کثیری درباری واعیان وافراد خاندانهای اصیل ونظامیان نگهبان شاهنشاه را در میان‌گرفته‌بودند. بەویژه هفت‌خاندان نامدار بەاونزديك بودند. شورای اعیان وشورای‌دوم «خردمندان ومغان»یعنی‌کاهنان‌پارت‌بخشی ازقدرت مرکزی دولت را تشکیل می‌دادند. برخی ازمشاغل دولت علی‌الظاهر برای خاندانهای معینی موروثی بود مثلا برای‌خاندانهای سورن وقارن. لشکریان‌که اغلب سواربودند ازپارتیهای‌آزادومتعین بوده ضمناً شاهان دست نشانده ومطیع شاهنشاه وشاهزادگان ازخود لشکریانی داشتندکه درتحت فرماندهی‌آنان وارد عملیات جنگی می‌شدند وبخشی ازارتش ونیروی جنگی پارت را تشکیل می‌دادند.

اسب‌های عالی پرطاقت وراهوار که زادگاهشان‌سرزمین مادبود دراختیار ارتش‌پارت‌گذاشته می‌شد. پارتیها درتیراندازی ماهر ومشهور بودند وبا دقت ونیروی فوق‌العاده تیراندازی می‌کردند. مرد جنگی ومرکب وی هردو به‌وسیلهٔ زره یا برگستوانی حفاظت می‌شد واین خود ازنقشی بدوی‌که در دورا ـئوروپوس یافت شده پیداست.

برده‌داری را باید شکل وشیوهٔ غالب در روابط تولیدی‌کشور پارتها شمرد ـ گرچه هنوزبه‌آن درجه‌ازتکامل‌که دردیگرکشورهای‌مبتنی براصول برده‌داری مشهورگشته نرسیده بود ـ (مثلا درامپراطوری روم) موضوع فروش عدهٔ‌کثیری ازمردم بابل به‌عنوان برده به مادهاکه به‌دست هیمرساتراپ درآغازقرن دوم پیش ازمیلاد صورت‌گرفت یکی از نمونه‌هایی است‌که می‌تواند اهمیت برده‌داری را درجامعهٔ‌آن‌روزبرای ما مجسم‌کند.

درایالات شرقی پارت دامپروری معمول بوده ودرسرزمینهای باختری‌آن وبخصوص بین‌النهرین علاوه‌بردامپروری ـ کشاورزی نیز رونق داشت وصیفی‌کاری واحداث باغهای میوه وتاکستانها به‌میزان وسیعی متداول بود وازمیان غلات به‌کشت‌گندم وجومی‌پرداختند.

درعهدپارتیان نیزازاهمیت بین‌النهرین‌که درملتقای راه‌های بازرگانی باختر وخاور قرارداشت چیزی‌کاسته نشده بود. فقط درپایان سدهٔ اول پیش ازمیلادکه براثرمشکلات سیاسی وجنگهای داخلی درحفاظت ومراقبت ازشاهراهها اندکی اهمال‌شد وضع‌قدری‌پیچیده ومشکل‌گشت وقبایل بدوی عرب بدون ترس از مجازات‌کاروانها را غارت می‌کردند وآمد وشدآنها با خطرات توأم بود. بدین سبب‌آمد ورفت در راههای فرعی ودریایی‌ـ ازخلیج فارس به‌کرانه‌های هندوستان ـ اندکی بیشترشد و ازاین‌طرق بحری‌که مناطق ناامن رادور می‌زد استفاده می‌شد.

سلوکیه که‌آسیای‌صغیرراازدست‌داده‌بودند، بازرگانی‌کرانه‌های‌فنیقیه‌را، که از آن راه بلاواسطه‌با یونان وارد دادوستد شدند، زنده‌کردند. یکی‌از جاده‌هایی‌که ازخلیج فارس‌آغاز می‌گشت درمسیردجله امتداد یافته به‌سلوکیه می‌رسید وازآنجا به‌دورا ـ ئوروپوس وسپس به مراکز بازرگانی سوریه منتهی می‌شد. رفت وآمد دردریای خزر ودریای سیاه فقط درعهد رومیان رونق‌گرفت. پارت پس ازاستقرار روابط باخاوردور باجدتمام ازآن مناسبات دفاع می‌کرد ومناسبات مزبور راحق خوده‌ی‌دانست وراضی‌نبود کسی بدان حق‌تجاوزکند. معهذادوران نخست‌پادشاهی پارتیها رابایددوران داد وستدآزاد وپررونق‌شمرد. درقرن‌دوم و اول پیش ازمیلاد راه بازرگانی‌کشورآسمانی مشخص شد وکالا از طریق ترکستان چین به مرو وبعد به هکاتومپیل[1] واکباتانا وسلوکیه حمل می‌شد. دربین‌النهرین جادهٔ پرآمد وشد

۱) شهرصد دروازه‌که درمحل دامغان‌کنونی وجود داشت ـ م.

دیگری ـ شمالی‌تر ازسلوکیه ـ نیز وجود داشت که حاترا (الحضرا) را به‌نصیبین وزوگما[1] متصل می‌کرد.

پدیدآمدن ابریشم چینی درسوریه ومصر وجود منسوجات سوری درمغولستان وسکهٔ مهرداد دوم درترکستان نشان‌می‌دهد که دادستد درآن عهد چه رونق فوق‌العاده‌ای‌داشته‌است.

چژان‌تسیان جهانگرد چینی درپیرامون سال ۲۸۸ پیش ازمیلاد بذرانگوروبونجه‌را به‌میهن خود برد. انار را درچین میوه‌ای پارتی می‌دانستند. هلو وزردآلو را چینیان به ایران‌آوردند. درسرزمین پارتهاگذشته از ابریشم چین فولادچینی که ازطریق مرو وارد و بدین سبب «پولادمروی» خوانده می‌شد طالبان فراوان داشت. ازبابل به‌چین شترمرغ، که درآن‌کشور به پرندهٔ‌پارتی‌معروف‌بوده‌صادرمی‌گشت. شهرهای‌بین‌النهرین در روابط‌بازرگانی پارت با تمام نیروی خویش شرکت داشتند. اگر ازیکسوجادهٔ استخر ـ کرمان ـ سیستان ایران را به‌هندوستان متصل می‌کرد فرات نیز بلاواسطه ازطریق آبی ـ یعنی خلیج فارس‌با هند مربوط بوده. بابل‌که مردمانی ازاقوام‌گوناگون درآن زندگی می‌کردند وبه‌زبانهای مختلف سخن می‌گفتند نیزدرعهد پارتیان اهمیت خود را ازدست نداد. نفوذ فرهنگ وتمدن یونانی دربابل ثمرات فراوان داد. یونانیانی وجود داشتند که زبان بابلی را آموخته بودند ومردم محلی زبان یونانی می‌دانستند. براثر‌تبدیل‌کتیبه‌هایی‌که برصفحات‌گلین‌نوشته می‌شد به‌پوست وتا اندازهٔ پاپیروس خط میخی جای خود را به‌اشکال نوین خط‌آرامی‌داد.

ستاره‌شناسی و وقایع نگاری ـ یعنی دوعلمی‌که بابلیان موجدآن بودند همچنان پیشرفت می‌کرد.

بعضی‌ها معتقدندکه چینیان‌نام صورنجومی را ازبابلیان‌گرفتند ویونانیان درپژوهشهای ریاضی خویش به‌مدارك علم بابلیان متکی بودند.

درکشورپارت زبان‌پارسی میانه که به‌نام پارتی پهلوی نامیده می‌شد زبان رسمی دولتی بود.

ولی‌آثارقلیلی که‌به‌آن زبان محفوظ مانده با الفبای آرامی وبه‌شیوهٔ اندیشهٔ نگاری یا هزوارش Idéogramme نوشته شده‌است. خطرابرپوست می‌نوشتند. چژان‌تسیان‌چینی که پیشتریادکردیم‌ازطرزتحریرپارتیهاکه ازچپ به‌راست‌برروی‌پوست می‌نوشتند وموجب‌شگفتی وی‌گشته بود سخن می‌گوید.

آثارمعماری ومقبره‌ها ومجسمه‌هایی‌که محفوظ مانده ازسطح هنرکشور پارتها سخن می‌گویند.

---

۱) زوگما- یعنی رابطه؛ نام شهری بود درسوریهٔ قدیم درکنارفرات وبه‌وسیله پلی به شهرآپا - که درکرانهٔ مخالف قرارداشت - متصل می‌شد.

هنر ایران دراین عهد جوانب‌خاصی داشته و پیش‌آهنگ صورت‌نگاری عصرساسانیان بوده است.

این نکته‌فوق‌العاده‌جالب‌توجه‌است که‌معبدخدایان درشهرهای بین‌النهرین درعهدپارتیان نه‌تنها شامل‌خدایان‌کهنهٔ محلی‌بود بلکه جایی دراختیارخدایان‌مصرویونان نیز گـذارده‌بود.

آیین زرتشت وکیش مـزدیسناکه دیـن پارتیان بود درنقاط دورازحدودکشورایشان ـمثلادرپونت وکومه‌مان‌گن وکیلیکیه وارمنستان رایج‌بود. در «پراپول ــ ممبیج» و «دورا ــ ئوروپوس» معابدی بـرای مادربزرگ خـدایان یعنی‌آتارگاتیس بنا شده بود. در دورا در مقابل‌آداد ونانای‌آتارگاتیس والههٔ‌آرتمید نیایش می‌کردند.

معبد خدای بابلی به نام آتودراورك واقع درقلب‌کشورپارت واوروك کشف شده است.

بعل‌خدای‌بابل‌درتدمرواکباتاناوکاپپادوکیه‌موردپرستش‌قرارمی‌گرفت.وجوداین‌خدایان گوناگون ازنفوذ عمیق ومتقابل واختلاط عناصرایـرانی وبابلی وآرامی وسوری مسیحی و یونانی حکایت می‌کنند. دربین‌النهرین‌که واجد بازرگانی وسیع وپیشه‌های پررونق بـوده تمام نفوذها و دین‌های‌گـوناگون تقاطع می‌کـردند وازاین نظرسرزمین مزبور فوق‌العاده شایان توجه است.

## بخش ۱۸:

# نتیجهٔ کلی دربارهٔ این دوره

ایران دردورانی که مورد بررسی قرارگرفت‌مراحل بسیارتکامل اجتماعی وفرهنگی خویش را پیمود.

سازمان جماعت بدوی روستایی تغییریافت وجای‌آن را برده‌داری‌گرفت‌که نخست به شکل بردگی خانگی پدرشاهی بود وبعد به اشکال متکامل‌تری درآمد.

بدین مناسبت قدرت پادشاهان ایران دراراضی وسیعی کـه درعهد هخامنشیان متحد و متمرکزشده بود بسط یافت. پس‌ازآنکه یونانیان ومقدونیان خاك خود را توسعه دادند ـ و ایران را متصرف شدند درعهد سلوکیه شهرسازی وزندگی شهری رونق‌گرفت.

ویژگی عهد پارت‌ها عبارت است از رشد وتکامل روابط اجتماعی وعناصر وعوامل فرهنگ وتمدن ایران وازآن‌جمله خط.

فصل ۲

# پاشیدگی سازمان برده‌داری و پیدایش مرحلهٔ نخست جامعهٔ فئودالی در ایران

## از قرن سوم تا قرن پنجم میلادی

## بخش ۱:

# منابع و مآخذی که دربارهٔ تاریخ این دوره دردست است

دودمان ساسانی از قرن سوم تا اواسط قرن هفتم میلادی‌در‌ایران‌پادشاهی کرد. مردم ایرانی زبان این امپراطوری نیرومندبه‌زبان‌پهلوی سخن‌گفته ومی نوشتند . در شمال غربی ایران به‌لهجه‌ای از این زبان سخن می‌گفتندکه زبان رسمی دوران سلالهٔ پارتی اشکانیان بوده وبدین سبب محققان‌آن‌را پهلوی اشکانی می‌نامند. زبان جنوب غربی ایران یا فارس که میهن خاندان ساسانی بود ــ زبان رسمی‌دولتی سلالهٔ یاد شده‌گشت وپهلوی ساسانی نامیده می‌شود. هردولهجه ازالفبایی استفاده می‌کردندکه ازآرامی مشتق شده بوده.

برخی حروف‌پهلوی چندجورخوانده‌می‌شود واین خوددرقرائت متن‌ها سبب دشواری بوده ومی‌باشد. لغاتی که‌کثیرالاستعمال‌بودند باعلامات اندیشه‌نگاری‌آرامی نوشته می‌شدند.

درآسیای میانه‌یکی‌از زبانهای‌ایرانی به‌نام‌سغدی‌رایج‌بود و وظیفهٔ زبان‌تجاری وسیاسی را انجام می‌داد. دراتحادجماهیرشوروی آثارفراوان‌به‌زبان سغدی وجود دارد وازآن جمله است اسنادی‌که درکوه مغ‌کشف شده وسکه‌های بسیاری‌که به دست‌آمده است.

درشمارمنابع تاریخ ایران‌درعهد ساسانیان پیش ازهمه باید ازکتیبه‌های پهلوی نام برد. درمیان‌آنها‌کتیبه‌ای‌است‌که به‌نام اردشیر اول پادشاه ساسانی نوشته شده‌است.

بسیاری ازکتیبه‌ها نیزبه‌شاپوراول تعلق دارد وبعضی ازآنهابه‌دو زبان یونانی وپهلوی تنظیم‌شده‌است. کتیبه‌هایی نیزازنرسه‌پادشاه وشاپور دوم‌محفوظ مانده است. کتیبه‌هایی به‌زبان پهلوی‌که متعلق‌به‌رجال وامرای‌بزرگ دولت‌واعیان‌ایرانی‌می‌باشدوجوددارد‌ــ مثلاکتیبه‌هایی که درجمهوری شوروی گرجستان‌کشف شده است.

بعضی اسناد شخصی به‌زبان پهلوی نیز سالم مانده است. هیأت اکتشافی پروفسورم.ا.

ماسون»،درترکمنستان جنوبی اسناد مهمی مربوط به‌قرن دوم پیش ازمیلاد کشف‌کرده است.

روی سکه‌هایی‌که درعهد شاهان ساسانی ضرب شده نام شاه وسال ضرب سکه‌معین شده است. روی سکه معمولا تصویرشاه وپشت سکه‌آتشکده‌که نشانهٔ دین زرتشت است ضرب می‌شده سکه‌ای‌ازطلاضرب‌می‌شده‌وسوم‌به‌دینارکه‌وزن‌آن‌نخست‌برابربا دینارطلای‌امپراطوران روم بزرگ وروم شرقی بوده. ولی بعدها وزن دینار دچارتغییرات فراوان‌گردید.

درهم یا پول نقره بیشتر رواج داشت. وزن درهم بین ۳/۵ و۴ گرم نوسان می‌کرد وبهای‌آن از ۲۵ تا ۲۸ کپك طلا بود[۱]. مسکوکات نقرهٔ نیم درهمی وهمچنین پول خرد مسین نیز وجود داشت.

در دربارشاهان ساسانی نیزچنان‌که درعهد هخامنشیان معمول بود سالنامه‌های رسمی تنظیم می‌شده و همهٔ وقایع مهم ثبت ویادداشت می‌گشته. این یادداشتها مبنای‌کتاب «خوادای نامك» را (کتاب شاهان)ـ که اصل‌آن در دست نیست تشکیل می‌دادند.

یادداشتهای سال، پیمانها وقوانین دربایگانی حفظ می‌شده . آگاتی اسکولاستیك (در سال ۵۸۲ میلادی درگذشت) مورخ یونانی عهد پادشاهی ژوستی‌نین ازاسناد ومدارك رسمی ـ که‌سرگی‌بهترین مترجم خسرواول به‌وی تسلیم نموده بوده ـ استفاده‌کرد. سرگی اوراق مزبور را ازبایگانی شاهان ساسانی از زبان پهلوی ترجمه‌کرده بود.

ابن مقفع دانشمند ایرانی و زرتشتی‌که به‌دین اسلام گرویده ودرسال ۷۵۷ میلادی کشته شد خوادای‌نامك را به‌زبان عربی ترجمه کرد. وی‌کتب دیگرپهلوی وازآن جمله «زندگی شاهان ایران» را به‌عربی برگرداند. اما راجع به خوادای نامك باید متذکرشویم که ترجمه‌های دیگری نیزاز اثرمزبور وجود داشته است که مورخین عرب وایرانی دوران بعد ازآن استفاده می‌کردند.

«مجموعهٔ هزار رأی»که یك اثرقضایی است به‌زبان پهلوی نوشته شده وقطعاتی ازآن باقی مانده واجد اهمیت‌خاص است. روایتی ازاین اثربه‌زبان سریانی‌محفوظ مانده‌که مترجم آن ایشابخت متران نستوری پارس (قرن هشتم میلادی) می‌باشد. کتاب «شهرهای ایران» از لحاظ تاریخ بنای شهرها وجغرافیای تاریخی ایران درعهد ساسانیان اسناد ومطالب مهمی به دست می‌دهد. «نامهٔ تنسر»که حاوی اندرزهای نظری واطلاعات سودمندگوناگون برای‌ادارهٔ اموردولت وقواعد اخلاقی می‌باشد اشتباهاً به‌مؤبد نامی عهد اردشیر اول نسبت داده می‌شود ولی‌درعهدخسرواول بین سالهای ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی‌نوشته شده است. «نامهٔ تنسر» ازلحاظ مضمون به دیگرآثارمتشابه‌که به‌اسم مشترك «اندرز» نامیده می‌شوند نزدیك است. به‌این

۱) معلوم نیست مؤلف مآخذبهای‌کپك راچه‌قرار داده‌است. درهرحال ازروی‌بهای نقره می‌توان‌حساب‌کرد -م.

«اندرزها» درآثارگوناگون اشاره شده است وبخشی از آنها نیز محفوظ مانده. «تاج‌نامك» نیزچنین مضمونی داشته است.

داستانها ورساله‌های مربوط به‌آن عهد نیزفرهنگ وتمدن وزندگی آن دوران‌را نشان می‌دهند. مثلا داستان مزدك وبهرام‌چوبینه وخسرو وغلام او وبویژه «خسروشیرین» ورسالهٔ مربوط به‌فن جنگ وبازی‌شطرنج وغیره. تعداد معدودی ازآثاراصیل پهلوی محفوظ مانده و بسیاری نیزدرآثارادبی فارسی وعربی بعدازدوران ساسانی ــ وارد شده است.

اطلاعات مأخوذه ازآثارپهلوی مطالب‌کتب مورخان عرب وایرانی را درسده‌های نهم ودهم میلادی ــ ازقبیل یعقوبی (نیمهٔ دوم قرن نهم) وابـن قتیبه (وفات درسال۸۸۹ میلادی) وبلاذری (وفات در۸۹۲ میلادی) ودینوری(وفات درسال ۸۹۵) تشکیل می‌دهند وتاریخ‌طبری (وفات درسال ۹۲۳) بویژه ازلحاظ غنای‌مطالب (نولدکه شرح وتفسیری برآن‌نوشته) ممتاز است. کتاب اوتیخا که عربی مسیحی واسقف بزرگ اورتودوکس اسکندریه بوده (وفات در سال ۹۴۰) واثرتاریخی وجغرافیایی مسعودی (وفات درسال ۹۵۶) وتـاریخ حمزهٔ اصفهانی که نزدیك سال ۹۶۱میلادی نوشته شده است دربخش مربوط به‌وقایع عهد ساسانیان ــ مبتنی به‌ترجمه کتب پهلوی می‌باشند.

امپراطوری روم وبعدها روم‌شرقی یاروميةالصغری‌که همواره مناسبات نزدیك ــ گاهی دوستانه وزمانی خصمانه ــ با ایران داشتند علاقهٔ فراوان به‌اموایران نشان می‌دادند.

بدین‌سبب درآثار نویسندگان لاتینی ویـونانی اطلاعات فراوان دربارهٔ امپراطـوری ساسانی محفوظ مانده‌است.

آمین مارتسلین (آمیان مـارسلن) که درلشکرکشی ژولین مرتد درسال ۳۶۳ میلادی شرکت داشت شرح زنده‌ای ازوقایع سالهای ۳۷۸ـ۳۵۳ به‌زبان لاتینی باقی‌گذاشته است.

تئودوریت وسقراط واواگری وپریسك مورخان یونانی درقرن پنجم میلادی، مطالبی مطالبی دربارهٔ فرهنگ وتمدن ایران وکیش زرتشتی ازخودباقی‌گذاشته‌اند. درعهد رونق فن تاریخنویسی در روميةالصغری مورخان نامداری چـون پروکوپ قیصری پدید آمدند.

وی «تاریخ جنگهای رومیان وایرانیان» را نوشته واطلاعات پربهایی‌درباره عهد قباد اول ونهضت‌مزدکیان به‌دست می‌دهـد. آگـاتی اسکولا ستیك‌کار وی رادنبال‌کرد وپطروس پاتریکی‌مطالب بسیارمهمی دربارهٔ روابط‌سیاسی روميةالصغری وایران باقی‌گذاشته‌است.

درتاریخ عامه فهم قرن ششم میلادی‌کـه به‌نام یوآن مـالای منتسب است نیزاطلاعاتی دربارهٔ نهضت مزدکیان نوشته شده است. تئوفیلاکت سیموکاتا مورخ متبحرقرن هفتم میلادی وتئوفان وقایع‌نگار (وفات در ۸۱۷ میلادی) که دراثرخویش ازمنابعی‌که به‌دست ما نرسیده استفاده‌کرده است ــ مدارك مهمی به‌دست می‌دهند.

منابع ارمنی نیزازلحاظ تاریخ عهد ساسانیان واجد اهمیت بسیاراست زیـرا‌که تاریخ

ارمنستان درآغاز دوران قرون‌وسطی باتاریخ‌ایران پیوند نزدیك داشته‌است.

اثرفائوست بیزنتی‌که درنیمهٔ اول قرن‌پنجم میلادی نوشته شده وکتاب لازارفاربی‌که به‌سال ۵۰۵ پایان یافته ازلحاظ مطالعهٔ تاریخ قرن‌چهارم اهمیت فراوان دارد.

لازارفاربی وقایع بین سالهای ۳۸۸ و ۴۷۵ میلادی را شرح می‌دهد. تاریخ اسقف سبه اس (قرن هفتم) ازلحاظ بررسی‌آخرین دورهٔ تاریخ ایران درعهد ساسانیان وفتوحات اعراب واجد اهمیت خاص است ــ زیرا مصنف همعصروقایع یادشده بوده است.

اثری دربارهٔ تاریخ ارمنستان به‌نام موسی خورنی (قرن پنجم میلادی) منتسب است‌که برای مطالعهٔ تاریخ ایران بسیارپرارزش می‌باشد. «جغرافیا»یی به‌زبان ارمنی وجود دارد که اشتباهاً به‌موسی خورنی نسبت می‌دهند ومؤلف‌آن معلوم نیست ومربوط به‌قرن هفتم میلادی می‌باشد واطلاعات فراوان دربارهٔ وضع‌جغرافیایی ایران‌عهدساسانیان به‌دست‌می‌دهد.

مردم سوریه دراراضی ایران وامپراطوری روم شرقی ــ هردو ــ زندگی می‌کردند. وآثارتاریخی ایشان نیزبدین‌سبب حاوی مطالب مهم است. از آن‌جمله می‌باشد شرح وقایع محلی بعضی ازشهرها مثلا تاریخ یشوع‌استلیت‌که تقریباً درسال ۵۱۸ در ادسا (الرها) پایان یافته و تاریخ شهرادسا(الرها) دراواسط قرن ششم‌که‌شرح وقایع‌را تاسال ۵۴۰ میلادی می‌دهد وتاریخ شهرآربل‌که درقرن ششم تنظیم شده (بعضی‌قسمت‌های‌آن قابل اعتماد نیست). آثار یوآن ئفئوسی مورخ سوری قرن ششم‌حایزاهمیت بسیاراست. آ.ب. دیاکونوف دانشمند شوروی‌آثارمزبور را مورد مطالعه قرارداده است.

فهرست‌های‌تاریخی‌الیاس نصیبینی‌که‌درسال۱۰۰۸ میلادی‌تنظیم‌شده یکی ازآثار عالمانه وبرجستهٔ آن عصرمی‌باشد. مجموعهٔ قطعنامه‌های شورای‌کلیسایی سوریه وتاریخ زندگی اسقف‌های‌نستوری وسایررجال ومصنفات طوماس مرغایی (سال ۸۴۰) و رساله‌های بحثی‌علیه کیش زرتشتی حاوی اطلاعات فراوان دربارهٔ تمدن وفرهنگ وزندگی عهدساسانیان است.

آثارمتعدد تمدن وفرهنگ مادی‌نیز ازمنابعی‌هستندکه درمطالعهٔ تاریخ ساسانیان‌سودمند می‌باشد. آثارمعماری (ازقبیل کاخها ومعابد وآرامگاهها وحصارشهرها وبرجها وغیره) و ظروف وقالیها ومنسوجات وسایرمصنوعات پیشه‌وران زمان ازآن جمله می‌باشد.

خطوط ونقوش‌برجسته‌ای که برصخره‌هامنقوراست ــ واین کار ازسنن پادشاهان ساسانی به‌شمارمی‌رفته ــ وهمچنین سکه‌ها ــ که درواقع درعین حال ازآثار فرهنگ وهنرو وخط محسوب می‌شود، ازمنابع مهم تاریخی هستند.

بخش ۲:

# تأسیس دولت ساسانی

درآغازقرن سوم میلادی ایران فقط اسماً کشوری بود متحد کـه درتحت سلطهٔ سلالهٔ پارتی اشکانیان قرارداشت. ولی در واقع مرکب بود ازیك عده ایالات نیمه مستقل وگاهی نیزمستقل وپراکنده که در رأس آنهاشاهكهایی از متشخصین واعیان کلان محلی، که نمایندهٔ خاندان‌های مقتدراشرافی بودند، قرارداشتند. جنگهای دائمی داخلی ومحاربات با خارج ومصادمات گوناگون ایران را سخت ناتوان ساخته بود. قلت منابع وعدم بررسی کافی منابع موجودمانع ازآن‌است که‌جزئیات‌طرزادارهٔ آن عهدمورد دقت وبازدید قرارگیرد. قدرت‌جنگی امپراطوری روم وسیاست فعال وی درخاورزمین پـارتی‌ها را ناگـزیرساخت تا بسیاری از شهرهای بین‌النهرین شمالی را به‌آن دولت واگذارکنند. اشکانیان حتی درپایتخت خودکه بارها به‌دست سربازان رومی‌افتاد نیزمورد حمله قرارمی‌گرفتند.

اتحاد مجدد ایران ازمرکزدیگری‌آغازگشت. ایالت پارس واقع در جنوب غربی ــ آنجایی‌که شهرقدیمی پاسارگاد هخامنشیان‌قرارداشتــ باری دیگردرتاریخ ایران رل‌مهمی بازی‌کرد. ازکلمهٔ پارس یا فارس لغت پرس ویا پرسیا که یـونانیان بجای نام ایران بکار می‌بردند به‌وجودآمد.

ساسان نام مغی بودکه درمعبدالههٔ‌آناهیت خدمت‌می‌کرده. وی‌به‌خاندان‌سلطنتی فارس وابسته بود ومقام مهمی داشت. پسراوپاپك حاکم استخربود ولقب پادشاه داشت.

اردشیرنوادهٔ ساسان وپسرپاپك‌که ازمساعدت محافـل روحانی وبخشی ازاعیان اصیل برخورداربودکارش بالاگرفت وبه‌تدریج متصرفات خویش را با تسخیراراضی مجاورتوسعه داد وچنان نیرومندگشت‌که بزرگترین فرمانروای پارس را شکست داد وسرنگون ساخت.

خطراتی که تقسیم قدرت، درصورت نفوذ مفرط خاندان‌های نیرومند ومناسبات وسنن ایشان، دربرداشت اردشیررا برآن‌داشت که به‌خاطر کسب قدرت شخصی با برادران خویش مبارزه کند. وی‌دراین پیکارپیروزشد. اوکه می‌خواست ایران‌را متحد ومتمرکزسازدناگزیر با اشکانیان تصادم‌کرد.

اردشیرکه درآغازشغل ناچیزحکومت قلعهٔ دارابگرد را به‌عهده داشت نه تنها درفارس استوارگشت بلکه ایالات اصفهان وکرمان را نیز به‌متصرفات خویش ضمیمه وسرانجام در خوزستان‌که مستقیماً با بین‌النهرین هم‌مرز بود نفوذکرد وسپس به‌سوی شمال روآورد. لشکریان پارت به‌پیشواز اوشتافتند ودر ۲۰ آوریل سال ۲۲۴ میلادی درجلگهٔ ارمزدکان نبرد قطعی میان آرتاوان (اردوان) پنجم‌آخرین پادشاه پارتی واردشیر درگرفت. پیروزی اردشیردرنقش نیمه برجستهٔ زیبایی مجسم‌شده است که‌اردشیرسواراست وزیرسم‌اسب وی‌اردوان مغلوب قرارگرفته. سواردیگری‌که دراین نقش دیده می‌شود خداوند اورمزد است که نشان قدرت سلطنتی را به‌سوی اردشیردرازکرده.

اردشیربرای حکومت برسراسر ایران ناگزیرهشتادتن ازشاهکان را مطیع ساخت و سرزمین‌های ایشان‌را متصرف گشت. ولی فارس ـ با این‌که کاخ‌های بسیاردرآنجاساخته شد و سنگ‌نبشته‌ها ونقوش‌زیبا برصخره‌های‌آن منقور گشت ـ دیگرمرکزدولت وکشورایران‌نگشت بلکه طبق سنت اشکانیان سلوکیه وطیسفون، «شهرهای» کناردجله، به‌عنوان پایتخت انتخاب شدند.

حاصلخیزترین اراضی وشهرهای بسیار در این ناحیهٔ غربی وجود داشت وجاده‌های بازرگانی‌آن‌ایران‌رابه‌بندرگاههای‌دریای متوسط(مدیترانه) وارمنستان وآلبانی‌وگرجستان ولازیکا، وکرانه‌های خلیج‌فارس وعربستان جنوبی متصل می‌ساخت.

اردشیردرسال ۲۲۶میلادی رسماً طی مراسم باشکوهی تاج شاهی برسرنهاد وبه‌لقب شاهنشاه ملقب‌گشت. وی فتوحات خویش را دنبال کرد وسرزمین ماد وشهرهمدان وناحیهٔ سکستان وخراسان‌را مطیع ساخت. وبراثرمبارزه مستمرخویش‌آذربایجان وبخش مهمی از ارمنستان را نیزمسخرنمود.

اطلاعاتی دردست است که مرغیان (واحهٔ مرو) وسیستان ومکران نیزمطیع وی‌گشتند بدین‌طریق مرزهای‌کشور او به‌بخش سفلای جیحون (آمودریا) وحدود خوارزم‌بسط یافت وازسمت خاورحد دولت اودرهٔ رودکابل بود و بخشی ازسرزمین‌های‌کوشان جزوخاک ایران شده بود. این پیش‌آمد به حکام خراسان‌که غالباً ازشاهزادگان ارشد سامانی بودند بهانه‌ای دادکه لقب «کوشان‌شاه» را به القاب دیگرخویش اضافه‌کنند. تشکیل‌دولت عربی حیره‌که اعراب خاندان لخمی درآن سلطنت می‌کردند درعهد پادشاهی اردشیربود. حیره

تحت حمایت یا «زیردست» شاهان ساسانی قرار داشت و درمصادمات ایشان با امپراطوری روم وظیفهٔ یك دولت پوشالی را ایفا می‌کرد.

درعهد ساسانیان مجدداً اتحاد سرزمین‌های ایرانی زبان به‌صورت دولتی واحد مانند دوران هخامنشیان جامهٔ عمل پوشید. زبان رسمی ودولتی امپراطـوری ساسانی لهجهٔ پهلوی جنوب خاوری بودکه با لهجه‌های دیگر آغشته شده بوده. ولی لهجهٔ پهلوی شمال خاوری که درعهد پارتی‌ها متداول بودنیز فراموش نشد وبعضی‌ازکتیبه‌های‌عهد ساسانی گواه این‌مدعی‌است.

آثارفراوان تمدن وفرهنگ مادی شاهد پیشرفت عظیمی‌است که دراین عهد درتولیدات وفرهنگ ایران نسبت به‌دوران پیشین صورت گرفت.

## بخش۳:

# ایران درمیان امپراطوری(شرقی) روم وقبایل چادرنشین

مبارزات روم وپارت ومصادمات رومیةالصغری با ایران‌ساسانی علل عمیق اقتصادی‌داشته.

بازرگانی خاور وروم‌درعهد امپراطوران به‌مراتب بیش ازپیش توسعه یافت. کالاها ازمغرب وازطریق بین‌النهرین شمالی ویا جنوب غربی ارمنستان به‌ایران وآسیای میانه‌حمل می‌شد وازآنجا به‌چین وشمال هندوستان نفوذ می‌کرد. حمل و نقل کالاهای مشرق زمین‌نیز ازهمین طرق‌کاروان‌روصورت می‌گرفت. در داد وستد خاور ابریشم یکی‌ازمقامات‌نخستین‌را اشغال می‌کرد. بدین‌سبب شاهـراه اصلی‌که ازراه خشکی بـه‌سوی خاور می‌رفت به‌نام «راه ابریشم» نامیده شد. راههایی‌که ازشمال بین‌النهرین وارمنستان وگـرجستان به‌طرف شمال ممتدبود اهمیت بازرگانی خاصی داشت. امپراطوری روم می‌کـوشید این راهها را متصرف شود وازعوارض گمرکی وافزایش قیمت‌کالاها نجات یابد ومتدرجاً واندك‌اندك مرزهای‌خود را به‌سوی خاورپیش‌می‌برد وپارتها را تحت فشارقـرارمی‌داد. همین علل موجب تصادم بین روم شرقی وایران ساسانی‌گشت.

ایران‌پس‌ازتحکیم وضع‌داخلی وتحقق‌اتحادکشورکوشید درسیاست خارجی‌موقع‌تازه‌ای احرازکند. ایران ساعی بود درآسیای مقدم به‌کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه) ودریای سیاه دست یابد وبدین سبب با امپراطوری روم دائماً درپیکاربود وتصادمات طولانی فیمابین ادامه داشت.

روم‌دولتی بود مقتدر، دارای دستگاه اداری منظم وجانشین‌آن‌بیزانت یا رومیةالصغری نیزچنین بود وبا تمام نیرودرحفظ ایالات‌آسیایی خویش می‌کوشید. خط مرزی پـوشیده از

دژها واستحکامات بود ودر امتداد فرات تکیه‌گاهی برضد ایران شمرده می‌شد وهمواره تقویت می‌گشت.

منازعهٔ دودولت برسرارمنستان وایبری (گرجستان) وآلبانی (بخشی از آذربایجان) بود. در این سرزمین‌ها شاخه‌های سلاله اشکانی حکومت می‌کردند. تراژان امپراطور روم درسال ۱۱۵ میلادی به‌ارمنستان حمله‌کرد ولی با پایداری سرسختانه روبروشد.

مقاومت ارمنستان و نارضایی پارتیان وخطرتصادم با آن امپراطوری روم را مجبور ساخت موقتاً ازحمله به ارمنستان صرف‌نظر کند. معهذا لشکریان روم در جنگی‌که درحدود سال ۶۰ و ۷۰ وقوع یافت‌آرتاشات پایتخت‌ارمنستان راغارت‌کردند (سال۱۶۳). ولی‌استقلال ارمنستان هم درآن‌زمان وهم بعدازلشکرکشی‌کاراکالا درسال ۲۱۵ (که با مرگ وی‌پایان یافت) به‌رسمیت شناخته‌شد. ایران ساسانی نیز به‌نوبهٔ خویش عملیات جدی را علیه ارمنستان وآلبانی آغازکرد وکوشیدکشورهای مزبور رامطیع‌سازد. ایرانیان‌جویای‌وضع‌وموقع مناسبی برکرانهٔ دریای سیاه بودند وبدین‌سبب جنگهای طولانی برسرلازیکا (کولخید) درگرفت. معهذا امپراطوری روم وایران در قفقازمنافع مشترك داشتند وآن دفاع درمقابل‌حملات‌شمال واستپ‌های جنوب روسیه بود. قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ازشمال قفقاز به‌حرکت درآمده‌دایماً بر«دروازهٔ آهنین»درهٔ باریك‌قلهٔ اصلی‌قفقاز دقالباب می‌کردند تا درسرزمین‌های ثروتمند وحاصلخیزجنوب نفوذکنند.

استحکامات قفقاز را لشکریان ایران حفظ می‌کردند واین خودموجب‌آن می‌گشت تاازامپراطوری‌روم‌که به‌حفظ مرز مزبور علاقه‌مند بود پول مطالبه شود. قبایل عرب آسیای مقدم به‌مبارزهٔ دوامپراطوری‌کشانده شدند وبخشی ازآنان‌مؤتلف‌امپراطوری‌روم گشته وبعضی خود را «مطیع» و فرمانبردارشاهان‌ایران می‌شمردند. تازیانی‌که توسط غسانیان‌گرد هم‌آمده بودند متحد رومیةالصغری‌بوده ودولت‌ملوك‌لخمی‌که‌حیره مرکزآنان‌بودبه‌نفع ایرانیان‌جنگ می‌کردند. اینان ودیگرقبایل عرب(بنی‌کنده وغیره) سواران‌بی‌نظیرخود را دراختیارمتحدین خویش می‌گذاشتند. اینان ضمن تصفیهٔ حسابها ومنازعات خودهردوامپراطوری نیرومند را به جنگ می‌کشاندند وامپراطوریهای اخیرالذکر بارها اجازه می‌دادندکه متحدین عربشان در اراضی همسایه به غارت وچپاول وراهزنی پردازند.

اما راجع به‌نواحی خاوری ایران باید گفت‌که درآن سرزمینها نیزهشیاری وبیداری ضرورت داشت. قبایل چادرنشین دائماً مرز ماوراءخزر وآسیای میانه را مورد تجاوزقرار می‌دادند ــ ازسرحدعبورمی‌کردند وبخشی ازایشان درتوده‌های مردم ایران حل می‌شدند وبا آنان ممزوج ومخلوط می‌گشتند وبخشی دیگربه‌صورت متحدینی درمی‌آمدندکه به‌آسانی دشمن می‌شدند.

درسده‌های چهارم تاششم دستجاتی که به‌نام مشترك هون‌ها موسوم گشته‌اند نیروی خطرناك وتهدیدکننده‌ای را تشکیل می‌دادند. اقوامی‌که به‌زبانهای مختلف سخن می‌گفتند وازنژادهای‌گوناگون بودند وبادولتهای شرقی وغربی تماس پیدا می‌کردند به‌این‌اسم نامیده می‌شدند. دستجات منتسب به‌قبایل مختلف‌هیونیت وکیدرها وهیاتله‌که‌نامشان درمنابع‌موجود ذکرشده است جزوهونها بودند. بدیهی است‌که‌تغییردسته‌ای‌که در رأس دیگران قرارداشت دروضع زندگی این اتحادیه‌های قبایل تغییرمهمی پدید نمی‌آورد.

سیاست خارجی فعال ایران متوجه‌مرزهای‌غربی‌وشمالی وشمال شرقی‌کشوربوده‌است. عملیات جنگی آشکار علیه روم که در عهد اردشیر آغاز شده بود فقط در زمان شاپور اول فرزند وی‌که درسال ۲۴۱ بعدازمیلاد به‌تخت شاهی نشست‌پایان یافت. تصویربرجستهٔ صخرهٔ نقش رجب شاپور را سواربراسب نشان می‌دهدکه حلقهٔ سلطنت را ازدست خداوند اورمزدکه اونیز براسب سواراست ــ دریافت می‌دارد. تاجگذاری رسمی‌شاپور روز ۲۰مارس ۲۴۲وقوع یافت زیراکه به‌رسم باستان تاجگذاری می‌بایست درنخستین روزسال نو (نوروز) پس ازبه تخت نشستن شاه صورت‌گیرد.

شاپوردرسال ۲۴۴ جنگ‌با روم‌را پایان داد وطبق‌پیمان صلحی‌که‌بین فیمابین بسته شد ارمنستان به‌ایرانیان واگذارشد. شاپوربا اقوام مجاوردریای‌خزر چندین‌بارپیکارکرد. یك تاریخ سریانی‌که درناحیهٔ آربل نوشته شده‌می‌نویسدکه شاپوردرنخستین سالهای‌سلطنت‌خویش با «خوارزمیان ومادهای‌کوهستان جنگ‌کرد و دریك نبرد خونین برآنان غالب شد». واز آنجاحرکت‌کرد تاگل‌ها ودیلمیان وهیرکانیان (گرگانیان) راکه«در کوهستانهای دوردست نزدیك دریای خزر» مسکن دارند مطیع سازد.

وی درخراسان شاه«توران»را شکست‌داد و وی‌را کشت ودرمیدان‌جنگ شهر نوشاپور (نیشابور) را بنانهادوپس‌ازتمام پیروزیها لقب «شاهنشاه‌ایران وانیران» (ایران وغیرایران) راکه در کتیبه‌ها آمده است ــ برخودنهاد. این لقب در واقع معرف وضع جدید امپراطوری ساسانی‌بود زیراکه پادشاه نه‌تنها سرزمینهای ایرانی زبان رامتحد ساخته‌بلکه نواحیی راکه تاآن زمان جزوایران‌نبوده نیز به‌آن‌کشورملحق کرده بود.

جنگ جدید ایران با امپراطوری روم با شکست‌کامل رومیان پایان یافت. والریان امپراطور روم اسیرایرانیان‌گشت (سال ۲۶۰) وبادیگراسیران‌به‌شهرجندی‌شاپور برده‌شد.

درمنابع شرقی‌آمده است‌که امپراطوربه‌اتفاق دیگراسیران‌کارپرمشقت ساختمان سدی را بررودکارون درنزدیکی شوشتر ــ انجام داد. این‌سد «بندقیصر» نامیده می‌شده است.

تصویربرجستهٔ عظیمی درنقش رستم(فارس) برسنگ‌باقی‌مانده است وشاپور را باجلال تمام‌سواربراسبی‌قوی‌نشان می‌دهد و والریان امپراطورروم زانوبرزمین زده ودستهارابرسبیل تضرع به‌سوی شاه درازکرده وگویاعفو می‌طلبد واسترحام می‌کند.

امپراطور ردای رومی برتن داردکه براثرباد به‌حرکت درآمده وتاج برگ غارهنوز ازسرش برداشته نشده است ودست‌چپ وی بردستهٔ شمشیرقراردارد.

پیروزی شاپوراول دردونقش برجستهٔ دیگرنیزبرصخره‌ها دیده می‌شود. شاپور به‌نقاط دوردست سوریه وکاپپادوکیه نیز لشکرکشید و سرزمین‌های پرثروت مـز بوررا مورد تطاول وغارت قرارداد.

درکتیبهٔ بزرگی‌که درسال ۲۶۲ میلادی بـردیوارمعبد زرتشتی نقش رستم منقورگشته شاپوراول پیروزیهای خویش را مخلد ساخته است وچنین می‌گوید:

«دراورفه (ادسایاالرها) نبردی با والریان امپراطور وقوع یافت. من‌شخص‌امپراطور والریان را با لشکریانش اسیرکردم.»

دراین‌کتیبه نواحی وشهرهائی (باتنه، سنگار ـ سنجار) که درطی لشکرکشی‌شاپور به‌نقاط دوردست مسخروی‌گشته نام برده شده‌است. از آن‌جمله است کـاپپادوکیه وگـالاتیه وکیلیکیه وسوریه‌وفنیقیه وبین‌النهرین. شاپوردرآخرین‌بخش‌کتیبهٔ مزبورمی‌گویدکه‌به‌افتخار پیروزیهای خویش پنج‌آتشکده (ازطرف شاهنشاه وزوجه‌اش وسه پسرش) بنانهاده. این‌کتیبه قبل ازحملهٔ پالمیرا به‌ایران نوشته شده است.

دراین موقع اودنیات (آذینةبن حیران) پادشاه پالمیرا[1] ومتحد روم به‌شاپور حمله کرد. در واحهٔ پالمیرا (تدمر) ـ میان بیابان‌سوریه ودرملتقای راه‌های‌کاروان‌رو، شهری به نام پالمیرا پدیدآمدکه به‌سبب موقع و وضع مناسبش‌به‌مرکزی‌ثروتمند ومقتدرمبدل‌گشته بوده. اودنیات سوریه وبین‌النهرین راکه قبلا به‌روم تعلق داشت متحدساخت وازطـرف امپراطور گالین به‌لقب‌کنسولی ملقب‌گشت.

تا سال ۲۶۵میلادی ایرانیان بدون احرازموفقیتی علیه‌پالمیرا مبارزه می‌کردند، ولی اودنیات براثرخیانت‌کشته‌شد وزوجهٔ او زینب وپسرش،ملك وی‌را به‌ارث بردند ولی‌سیاستی دورازحزم واحتیاط وجاه‌طلبانه تعقیب‌کردندکه عاقبت‌فلاکت وادبار‌ببارآورد.

پالمیرا درنظرروميان بیش ازحـد دم ازاستقلال می‌زد ودرسال۲۷۲میلادی لشکریان امپراطوراورلیان‌شهرمزبورراویران‌کرده زینب را به‌اسیری‌به‌روم بردند.

شاپوراول نیزدرهمان سال (۲۷۲) بدرود زندگی‌گفت. دوفرزند اوهرمزاول وبهرام اول یکی ازپی دیگری به‌تخت شاهی نشستند. درعهد بهرام دوم (از ۲۷۶ تا ۲۹۳ میلادی

۱) تدمررا یهودیان ازعهد سلیمان می‌شناختند. شهری بود بین دمشق وفرات در ۲۱۰ کیلومتری شمال شرقی دمشق و۲۴۰ کیلومتری مغرب فرات. پالمیرا نام یونانی آن است وبه‌سبب نخل‌های زیبای‌آن شهربدان داده شده بوده. ویرانه‌های‌این‌شهرباراول‌درسال۱۷۷۸ کشف شد-م.

شاهی کرد) پسر بهرام اول ـ جنگ با رومیان مجدداً آغاز شد. کاروس امپراطور روم به اتفاق لشکریان خویش به طیسفون پایتخت ایرانیان رسید، ولی مرگ ناگهانی وی این لشکرکشی را عقیم گذاشت.

درسال ۲۸۳ میلادی پیمان صلح منعقد شد و بین النهرین و بخشی از ارمنستان به روم واگذار شد. برادرشاهنشاه که حاکم خراسان بود علیه وی علم طغیان برافراشته بود و وی بالاجبار به چنین صلحی رضا داد. برادرعاصی شاه می کوشید تا به یاری سکایان وکوشانیان وگلها دولت مستقلی درخاورایران تأسیس کند. شاهنشاه نایرهٔ این شورش را فرونشاند وفرزندخویش را با لقب (سکان شاه) درآن سرزمین به حکومت مستقرساخت.

دردههٔ آخرقرن سوم نقطهٔ اصلی مبارزه میان ایران وروم ـ ارمنستان بودکه تردات سوم (ازسال ۲۸۷ تا ۳۳۰ میلادی پادشاهی کرد) پادشاه آن از مساعدت امپراطوری روم برخوردار بودواز کشور خویش اخراج شده بود . ولی لشکریان روم درتحت سرکردگی امپراطورگالرایرانیان را شکست دادند. درسال ۲۹۸ درنصبین پیمان صلحی بسته شد که طبق آن پنج ایالت ارمنستان صغیرضمیمهٔ روم گشت وتردات مجدداً به تخت وتاج خود رسید.

درعهد هرمزدوم (از ۳۰۲ تا ۳۰۹ شاهی کرد)جنگهای داخلی آغاز گشت. درسال ۳۰۹ اعیان وبزرگان پسرهرمزدوم ـ شاپوردوم راکه کودکی صغیربودبرتخت شاهی نشاندند. ومادرش تاکبیرشد پادشاهی می کرد. شاپوردوم تاسال ۳۷۹ شاهی کرد.

ازخصایص شاپوردوم ذکاوت، شجاعت، بیرحمی، استعداد ونبوغ نظامی را ـ که لشکرکشیهای موفقیت آمیزوی خودشاهدآن است ـ می توان برشمرد. وی رجلی بود سیاسی به معنی ومقیاس وسیع ودربارهٔ شایستگی مقام شاهی خویش وقدرت حکومت واهمیت زمامدارایران یعنی شاهنشاه نظری بلند داشت. شاپوردوم دردهه های نخستین پادشاهی مستقل خویش اقداماتی به منظورتضعیف قدرت وادعاهای اعیان ـ که درعهدکودکی وصباوت وی سرخودی آغازکرده بودند ـ به عمل آورد. وی قبایل تازی را مجبوربه اطاعت وفرمانبرداری کرد ومطیع ساخت تا وضع دولت خویش را درکرانه های عربی خلیج فارس استوارسازد.

درقرن چهارم وضع ارمنستان میان ایران وامپراطوری روم فوق العاده دشوارگشته بود زیرا پس ازآنکه ارمنستان در ۳۰۳ـ۳۰۱ میلادی دین مسیحی را به عنوان مذهب رسمی شناخت مناسباتش با امپراطوری روم محکم شد. درطبقات عالیهٔ آن کشورانشعابی پدیدآمد و بخشی به طرفداران امپراطوری روم ومعتقدات آن یعنی مسیحیت گروید (مسیحیت درپیرامون سال ۳۰ قرن چهارم میلادی دین رسمی امپراطوری روم شد) وبخشی دیگر متوجه ایرانیان گشت. شاپورازاختلاف موجود میان اعیان وبزرگان ارمنستان استفاده کرده آن کشور را مسخرساخت و وارد بین النهرین شد. ولی ازمحاصرهٔ نصیبین طرفی نبست ودرپیکارسنگار(سنجار)

رومیان پیروزشدند.

ولی شاپور به‌موفقیت خویش درطی چند پیکاراکتفاکرده عملیات جنگی را درمغرب موقوف ساخت.

مرزشمال‌خاوری ایران نیازمند توجه خاص بود زیراکه قبایل «هون وهیونیت» به تاراج وغارت نواحی سرحدی پرداخته بودند. لشکریان شاپورهیونیت‌ها را دفع‌کردند.

طبق پیمان صلحی‌که منعقد شد هیونیت‌ها متحد ایرانیان‌گشتند وسکایان سکستان‌که تقریباً ازایران جدا شده بودند نیزچنین‌کردند. پس ازآنکه شاپوروضع خویش را بدین طریق درخاوراستوارساخت توانست مجدداً نیروهای خود را متوجه مغرب سازد.

هنگامی که‌درسال۳۵۶میلادی پیشنهادی‌دربارهٔ انعقادپیمان صلح‌ازقسطنطنیه واصل‌گشت شاپورازطیسفون درپاسخ قسطنطین هدایا ونامه‌ای‌فرستادکه درضمن‌آن‌شاهنشاه «انبازستارگان وبرادرخورشیدوماه» از «برادر» تاجدارخود دعاوی بسیارداشت.

شاپورنوشته بود: «ارمنستان‌وبین‌النهرین‌که به‌یاری حیله وغدرازجد اوربوده‌شده‌باید به ایران بازگردانده شود والالشکریان ایران‌دربهارعلیه‌امپراطوری‌واردجنگ‌خواهندشد.»

ازقسطنطین«فاتح بروبحر»«برادر»او«پادشاه‌شاپور» درپاسخ نامه‌ای‌دریافت‌داشت که‌طی آن جداً ازبازپس‌دادن نواحی‌یادشده‌استنکاف‌کرده وی‌را به‌خاطرادعاهای روزافزونش مورد ملامت قرارداده بود.

این نامه‌هاکه درآثار آمین مارتسلین محفوظ مانده است ـ با اندکی تزئین وتکلف وضع عمومی‌آن زمان را ـ که نویسندهٔ معاصروقایع‌بخوبی ازآن اطلاع‌داشته مجسم‌می‌سازد.

ایرانیان شهرآمد (دیاربکر) را محاصره‌کردند ودرسال ۳۰۹ میلادی پس ازمقاومت سختی‌که ازطرف محصوران‌به‌عمل‌آمدآن‌رامتصرف‌گشتند. شاپوربه‌شخصه فرماندهی‌لشکریان را عهده‌دار بود.

متحدینی که‌به‌اتفاق وی وارد پیکارشدند عبارت بودند ازگرومبات‌پادشاه هیونیت‌ها وپادشاه‌آلبان. آمین مارتسلین یادشده که شاهد وقایع‌وهمراه‌ومنشی ژولین‌امپراطورروم‌بوده ودرشهرمحصوراقامت داشته چنین می‌نویسد:

«شخص شاهنشاه سواربراسب، بلندترازهمه، پیشاپیش‌لشکریان خویش روان بود وتاج طلایی به‌شکل سرقوچ ومرصع به‌جواهربرسرداشت ـ وی را مأموران ارشد وملتزمان رکاب ازقبایل مختلف احاطه‌کرده بودند... ایرانیان گرداگرد دیوارهای شهررا درمیان گرفتند: بخش‌شرقی... به‌عهدهٔ هیونیت‌ها بود... وبخش شمالی را آلبان‌ها اشغال‌کرده ودرمقابل دروازه‌های غربی‌سکستانی‌ها (مردم‌سکستان) که ازتمام جنگجویان دلیرتربودند مستقر گشته بودند. دستهٔ فیلان‌که برافراد مسلط بوده‌جنگاوران مسلح برآنها سواربودند به‌آرامی‌به‌اتفاق جنگجویان اخیرالذکر (سکستانی‌ها) پیش می‌آمدند.»

جنگ درپیرامون شهرآمد چند روزطول کشید. مارتسلین بازچنین می گوید: «پیش ازسپیده‌دم دستجات پیشمار به‌صدای شیپورازهرسو به‌این نبرد سخت احضارشده بودند ومانند پرندگان بدان سومی‌شتافتند. تا چشم کارمی کرد جز برق سلاح قبایل وحشی درصحراها و دره‌ها چیزی دیده نمی‌شد.»

این منظره‌ای بود که ازحصارشهرآمد مشاهده می گشت.

وقتی که‌قسطنطین‌دوم درسال ۳۶۱ میلادی‌بدرود زندگی گفت‌ژولین جانشین وی گشت ودرعهداوکوشش بیهوده‌ای به‌عمل‌آمد تا امپراطوری روم به‌بت‌پرستی بازگراید.

پادشاهی کوتاه مدت ژولین نمی‌توانست مسیرعمومی تکامل‌امپراطوری راکه یکی از ارکان آن مسیحیت بود تغییردهد.

امپراطور ژولین در رأس‌لشکریان رومی و به‌مساعدت‌آرشاك سوم پادشاه ارمنستان علیه شاپور واردجنگ شد. هرمز برادرطردشدهٔ شاپور یکی ازسرداران اوبود وژولین قصد داشت وی را برسریرشاهی ایران بنشاند. سپاه روم پس‌ازعبورازبین‌النهرین به‌سوی طیسفون به‌حرکت درآمد، ولی ژولین دریکی‌از زد وخوردهای کوچك کشته شد.

امپراطور ژووین لشکریان روم را بازگرداند وبا شتاب پیمان صلح سی‌ساله‌ای منعقد نمود. نصیبین وسنگار (سنجار) وسرزمینهای ارمنستان‌صغیر به‌ایران‌داده شد وآرشاك سلطان ارمنستان بزرگ‌که دست‌نشاندهٔ امپراطوری روم بود ازمقام خویش معزول گشت.

کوششهایی ازطرف والنت امپراطور روم به‌عمل‌آمد تاپاپ راکه باوی‌دوست بود بر سریرپادشاهی حفظ کند وبدین طریق از زوال‌نفوذ روم درارمنستان احتراز نمایدولی توفیق نیافت.

درسال ۳۷۰ میلادی‌که ایرانیان ارمنستان را مورد تاخت وتازقراردادند ودرسال ۳۷۱ که شاپوردوم دررأس لشکریان‌خویش رهسپار ارمنستان وگرجستان شد والنت‌دستجات امدادی به‌یاری ارمنیان‌اعزام‌داشت. این‌دستجات‌پیروزشدند وشاپورناگزیرپاپ رابه‌پادشاهی ارمنستان شناخت.

پاپ می کوشید استقلال دولت خویش را تأمین کند ومناسبات حسن همجواری را نه تنها با قسطنطنیه بلکه با طیسفون نیزحفظ‌نمود. وی‌کلیسای ارمنی را نیز کاملامستقل‌ساخت. والنت امپراطورروم ازسیاست پاپ‌عصبانی‌شد وعده‌ای‌ازاعیان وروحانیان ارمنستان وی‌رایاری کردند وبالنتیجه پاپ درسال ۳۷۴ میلادی خائنانه‌کشته شد. شاپور نیزاندکی‌پیش ازمرگ خویش‌دراختلافات اعیان ارمنستان مداخله‌کرد وسپس سورن سردارایرانی باکه‌لشکریان شاپوربدان‌صوب گسیل گشته بود به‌مرزبانی ارمنستان منصوب شد.

درسال ۳۸۷ ارمنستان‌که ضعیف وناتوان شده بودمیان ایرانیان و رومیان تقسیم شد وبخشی‌ازنواحی‌آن به‌خاك‌آنان منضم وبخش دیگراسماً تحت‌الحمایهٔ ایران وبا روم گشت. به

حکومت ظاهری اشکانیان نیز برارمنستان غربی درسال ۳۹۱ میلادی پایان داده‌شده وحکام این ناحیه را بعدها امپراطور معین‌می‌کرد.

شاپوردوم که پادشاهی‌مقتدر ومغروربود نام‌خود را درکتیبه‌ها وسنگ‌نبشته‌های‌برجسته مخلد ساخته وبسیاری ازشهرهای‌ایران را بناکرده ویا تجدید ساختمان نموده وبه‌نام خود نامیده است.

شاپورکه‌مردی شجاع وخردمندومحیل بودسرداری‌عالیقدر و واقف‌به‌رموزسوق‌الجیشی شمرده می‌شد. دولت وی‌که مصرانه می‌کوشید وضع کیش زرتشتی یا دین رسمی دولتی را استحکام بخشد بانمایندگان‌آیین مسیحیت که میان مردم سوریه وتا اندازه‌ای ایرانیان شایع شده بود مبارزه می‌کرد. مسیحیت ایدئولوژی مشترك برخی ازاتباع ایران و رومیان ـ یعنی دشمنان شاهان ساسانی ـ بود واینان وآنان رابه‌یکدیگرنزدیك می‌کردوبه‌نظرشاهنشاه همین دلیل برای تعقیب مسیحیان کافی بود.

پس ازمرگ شاپور (۳۷۹ میلادی) سریر پادشاهی درطی بیست سال به‌میل وهوس اعیان وروحانیان زرتشتی دست به‌دست می‌گشت. فقط درسال ۳۹۹ میلادی‌شاهی جدی وفعال یعنی یزدگرداول برتخت نشست وتوانست قدرت اعیان وبزرگان را محدودکند.

## بخش ۴:

# سازمان اجتماعی ایران ساسانی

درپایان قرن چهارم میلادی خصایص عمدهٔ جامعهٔ ساسانی بارزتر گشت. معهذا بسیاری ازمسائل وجود داردکه به‌سبب فقدان اسناد ومدارك لاینحل مانده است. ازمنابع موجود چنین برمی‌آیدکه سازمان اجتماعی ایران واجد خصایص زیرین بوده است:

در رأس‌دولت شاهنشاهی ازسلالهٔ فرمانروا یعنی ساسانیان قرار داشت. موضوع وراثت تاج وتخت هنوزتابع قوانین سخت وصریحی نبود وبدین‌سبب شاه می‌کوشید تا درزمان حیات ولیعهد خویش را معین‌کند، ولی حتی این عمل نیز موضوع توارث پادشاهی را از دشواریها نجات نمی‌داد. درهرحال تخت شاهی را فقط یکی ازاعضای خاندان ساسانیان می‌توانست‌ـ و می‌بایست ـ اشغال‌کند لاغیر. به‌دیگرسخن خاندان ساسانی خاندان شاهی شمرده می‌شد.

دردوران حکمفرمایی روابط عشیرتی موضوع توارث نیز تابع سنت قدیم عشیرتی بود به‌این معنی‌که تاج وتخت‌ازبرادر به‌برادروازبرادر ارشد به‌اصغر به‌ترتیب منتقل می‌شد.

درعین‌حال اصل توارث مستقیم‌یعنی ازپدر به‌پسر متدرجاً حکمفرما می‌شد وازپایان قرن پنجم ترتیب انتقال تاج وتخت طبق اصل‌اخیرالذکربود. معهذادرسراسردوران پادشاهی ساسانیان این نظرکه هریك ازافرادآن خاندان می‌تواند برسریرشاهی بنشیند ـ اختلافات و جنگهای داخلی نکبت‌باری را پدیدآورد وبه‌برخی از دستجات اعیان ومؤبدان اجازه داد به‌نفع‌فلان‌یابهمان مدعی شاهی مبارزه‌کنند.

دراینجا نیزطرزتوارث عشیرتی‌که درکشور روسی«کیف»متداول بوده است ویك‌برادر اوپی‌برادر دیگربرتخت سلطنت‌می‌نشست وسپس‌پسران‌برادرارشدسریرشاهی‌را اشغال‌می‌کردند

والخ... در اینجا نیز دیده می‌شده است. بعد از شاپوردوم برادر وی اردشیر دوم جانشین وی شد وسپس به‌ترتیب وپی درپی دوپسرشاپور دوم، یعنی شاپور سوم وبهرام چهارم به‌سلطنت رسیدند. درظرف مدت بیست سال چندین پادشاه یکی ازپی دیگری به تخت نشستند که یا به‌توسط اعیان وروحانیون عزل ونصب شده‌بودند ویا به‌مرگ غیرطبیعی درگذشته بودند. مؤبدان مؤبد یعنی عالیترین مقام دینی درحل این مسأله ومسائل دیگردولت وکشور نقش بزرگی را بازی می‌کرد.

مؤبدان مؤبد دارای وضع ومقام وقدرتی بودکه با شاه رقابت می‌کرد وبدین‌سبب نیرومندترین وجدی‌ترین شاهان ساسانی می‌کوشیدند تاموقع‌روحانیون را تضعیف کنندوقدرت مؤبدان را بکاهند، ولی فقط یزدگرد اول موفق‌شد تا اندازه‌ای بلندپروازیها ودعاوی اعیان و روحانیان را محدودکند. منابع موجود ازاختلافات ومنازغات خونین وتغییرات وتحولات درباری‌که جریان عادی زندگی را درایران عهدساسانیان مختل می‌کرده سخن می‌گویند.

دردولت ساسانیان شهرداران‌یاحکام مستقل‌نواحی وپادشاهانی‌که مانندسلطان‌هیونیت‌ها یا آلبان مطیع ساسانیان بودند ـ عالیترین مقام را دارا بوده‌اند. آمین مارتسلین اینان را در زیرحصارشهرآمد مشاهده کردکه‌لشکریان خویش را درنبرد شخصاً رهبری می‌کردند ودر لشکرکشی همراه شاپور دوم بودند. ازقرن پنجم حکام ایالات‌را مرزبان می‌نامیدند وچهار مرزبان بزرگ‌لقب‌شاهی داشتند. پس‌ازشهرداران وسپوهران‌بودند. اینان‌عبارت بودندازهفت خاندان قدیمی ایرانی‌که دردستگاه دولت وزن واهمیت فراوان داشتند وازحقوق ومزایای موروثی برخوردار بودند.

خانواده‌های‌قارن وسورن وهمچنین‌آرشاکیان یا اشکانیان به‌احتمال قوی خاندان زیخ وغیره ازآن جمله بودند.

و وزورگان یا (ویزورگان) در ردیف اعیان ومتشخصینی بودند، دارای املاك واراضی وسیع ومأموران عالیرتبهٔ کشوری ولشکری ازمیان ایشان انتخاب می‌شدند. درمنابع موجود ازایشان‌چون«بزرگان»و«اعیان»و«نامداران» یاد می‌شود. شکی‌نیست‌که اینان دراداره امور دولت وظیفهٔ مهمی داشتند.

کثیرالعده‌ترین دسته، زمینداران متوسط بودند که آزادگان نامیده می‌شدند. اینان صاحبان اراضی وقراء بوده ودهقانان ودهخدایان نامیده می‌شدند. دستگاه دولتی ایران اینها راکه مستقیماً وبلاواسطه ازروستاییان بهره‌کشی می‌کردند لازم‌داشت. آزادگان مهمترین خدمت‌را انجام‌داده‌هستهٔ مرکزی ارتش وسواره‌نظام مشهور وپرافتخارآن‌را تشکیل می‌دادند.

دستجات یاد شده به‌طبقهٔ بهره‌کش جامعه تعلق‌داشتند. طبقه‌استثمارشونده(یاصنف‌مالیات دهنده) را روستاییان وپیشه‌وران شهری تشکیل می‌دادند. سوداگران نیزدرشمارصنف‌مالیات

دهنده محسوب می‌شدند.

دربارهٔ وضع روستاییان درایران عهد ساسانیان اطلاعات محدودی دردست است و آنچه معلوم است مربوط به مالیاتهایی است که دولت به‌ایشان بسته بود.

منابع موجود میان‌صاحب‌زمینی که شخصی آزادبوده‌است (آزادگان) وروستایی مالیات دهنده (واستریوشان) تفاوت قائلند. مالیات منبع اصلی درآمد دولت وبزرگان بود.

عمدهٔ مالیات به‌شکل بهره ـ مالیات گرفته می‌شد. مالیات ارضی بخش معینی از محصول را تشکیل می‌داد که به‌ثلث مقدارآن سرمی‌زد و«خراگ» نامیده می‌شد ودر زمان تسلط اعراب نیزاین نام به‌شکل معرب «خراج» محفوظ ماند. غالباً خراج نقداً پرداخته می‌شد نه به‌جنس. گذشته‌ازخراج مالیات سرانه‌ای که هرمرد یا زن ازبیست‌ساله تا پنجاه ساله مکلف به‌پرداخت‌آن‌بود وجودداشت. اعیان‌وروحانیون و سپاهیان‌وکارمندان‌ازاین‌مالیات معاف‌بودند. مردم استثمارشونده‌دائماً برای‌انجام‌کارهای ساختمانی‌دولتی‌ازقبیل‌ساختمان‌حصار شهرهاومجاری‌آبیاری‌وجاده‌ها وپلهاونگهداری سیستم‌پیچیده‌ترعه‌های‌آبیاری جلب می‌شدند. «بهره ـ مالیات» را مأموران ادارهٔ مالیات‌ها یا به‌قول یکی ازدانشمندان «مأموران ادارهٔ غارت اموال ملت» از روستاییان وصول می‌کردند. زمینداران‌خرد نیزازدستگاه دولت‌برای اخذ بهرهٔ خویش استفاده می‌نمودند. ولی اطلاعات مربوط به‌وظایف وتعهدات روستاییان دربرابر زمینداران در دست نیست. درمنابع موجود ازسخره وبیگارسخنی نیست. این‌خود می‌رساندکه مالك زمین یا ازخود زراعت نداشته ویا اگر داشته مقدارآن ناچیزبوده.

دربارهٔ اینکه زندگی روستاییان چگونه سازمان یافته بود نیزاطلاعات ما اندك‌است ولی می‌توان گفت که روستاییانی وجود داشتندکه از اراضی برمبنای اجاره‌بندی استفاده می‌کردند. یعنی اراضی مزروعهٔ ایشان مالکینی داشت وبرای زراعت ازآن مالکین اجاره می‌کردند. وجود جماعت‌های‌آزاد روستایی (کدك) نیزدربعضی موارد حدس زده می‌شود.

ازکاربردگان نیزتا اندازه‌ای استفاده می‌شد وموادی‌چند ازآیین قضاوت که درقرن ششم به‌زبان پهلوی نوشته شده و«ماتیکان هزارداتستان» (کتاب هزار رأی) نام‌دارد شاهد این مدعی است. وضع برده‌داری مدت مدیدی درایران عهدتازیان نیزحفظ شد.

دراین‌که تشکیلات پیشه‌وران شهری (هوتوخشان) درقرنهای چهارم وپنجم درایران چگونه بوده است به‌سبب قلت اطلاعات به‌دشواری می‌توان سخن گفت. همینقدرمی‌دانیم که پیشه‌وران یك حرفه درشهرهادرکوی‌های‌معینی منزل داشتند. شکی نیست که درقرن‌ششم اصناف پیشه‌وران وجود داشته است. در تاریخ زندگی اوستافیای مسیحی (منبع گرجی

۱) رجوع شودبه‌توضیح آخرکتاب- م.

قرن ششم میلادی آمده است که پیشه‌وران ایرانی تشکیلات صنفی وجشن‌های صنفی داشتند (بویژه کفشدوزها). پیشه‌وران جزو قشرخراج‌دهنده بودند.

امورپیشه‌وران وسوداگران وروستاییان‌را واستریوشان‌سالار رسیدگی می‌کرد. وظیفهٔ اصلی این مأمورکه ازطرف شاه وازاعضای خاندانهای اعیان معین می‌شد جمع‌آوری مالیات بود.

دربعضی نواحی و ایالات ایـران جمع‌آوری خـراج توسط آمارکاران که تـابع واستریوشان‌سالاربودند صورت می‌گرفت وازآنجایی که این مشاغل پـرسود ومحترم شمرده می‌شد زمینداران بزرگ شاغل آن بودند.

شهرهای قدیمی بین‌النهرین (ونواحی‌غربی ایران بطورعموم) درعهد ساسانیان مرکز حرف وداد وستد وبازرگانی بود. در این شهرها ایرانیان وسوریان ویهودیان وافراد دیگر اقوام زندگی مـی‌کردند. پیشه‌وران اسیر را به‌عنف به‌بعضی شهرهاکه به‌دست ایـرانیان بنا شده بود منتقل می‌کردند.

نقش مردم سریانی زبان‌درشهرهای‌ایران بسیارمهم‌بود واینان کتب ونوشته‌های‌فراوان ازخود بجاگذاشته‌اند.

ایران دربازرگانی آن عهدمقام مهمی داشت. راه بزرگ «ابریشم» که تا دیوار چین ممتد بود ایران را به‌آسیای میانه مربوط می‌ساخت. ابریشم ازچین حمل می‌شد واز دست سغدیان کاردوست می‌گذشت. چیزی نگذشت که سغدیان‌طرز تولیدابریشم وبافتن منسوجات ابریشمی را فراگرفتند. گذشته ازاین ایرانیان ازطریق دریاتجارت پررونقی با هندوستان وجزیرهٔ سیلان وعربستان جنوبی وحبشه داشتند وازآنجا ادویه وسنگهای پربها وطلاودیگر کالاها را وارد می‌کردند. بازرگانی وپیشه‌ها یکی‌ازمنابع ثروت‌کشورعهد ساسانیان بود.

بدیهی است که سنت‌های قدیمی تقسیم جامعه به‌رسته‌ها، که حتی اوستا هم ازآن سخن می‌گوید، درسازمان اجتماعی ایران ساسانی دخیل بوده است. منابع موجود با تفاوتهایی می‌نویسند که درعهد اردشیراول‌تقسیم به‌چهارطبقه‌یارسته‌طبق کتاب مقدس‌زرتشتیان مقررگشت.

این چهار رسته عبارت بودند از: کاهنان وروحانیون، رستهٔ سپاهیان، نویسندگـان (کارمندان) وآخرازهمه روستاییان وپیشه‌وران وبازرگانان که یکجا طبقهٔ خراجگزار را تشکیل می‌دادند.

کاهنان (آثروان) مشتمل به چندین درجه بودند ورفیع‌ترین‌مرتبه را مؤبدان اشغال کرده بودند وپس ازآنهاکاهنان ــ دادرس (دادور) ودیگران بودند. درایـن رسته مغان از سایرین‌کثیرالعده‌تربودند وپست‌ترین مقام را درمیان‌کاهنان داشتند.

رستهٔ سپاهیان (ارتشتاران) عبارت بود ازسپاهیان سوار وپیاده. سواران جنگی ازمیان‌بخش‌های ممتازجامعه انتخاب می‌شدند. سرکردگان نظامی‌ازنمایندگان خاندانهای اعیان بودند.

رستهٔ نویسندگان (دیبهران) اکثراً کارمندان دولت‌بودند. ولی افرادگوناگون‌دیگر جزوآنها بشمارمی‌رفتند، مثلا تمام منشیان وتنظیم‌کنندگان اسناد سیاسی ونویسندگان‌نامه‌ها وتذکره‌نویسان وپزشکان ومنجمین وشاعران درشمار ایشان محسوب می‌گشتند.

اما رستهٔ چهارم یا مـردم ، مـرکب بـود از روستاییان (واستریـوشان) وپیشه‌وران (هوتوخشان) وبازرگانان وسوداگران وپیشه‌ورانی‌که خودکالای خویش را به‌معرض فروش می‌نهادند نیزجزء این رسته بودند.

درحدود هررسته درجات مختلف واختلافات‌مالی وجود داشت وایـن رسته‌ها ازلحاظ اقتصادی یك واحد اقتصادی مشخص‌را تشکیل‌نمی‌دادند ونمی‌توانستند تشکیل‌دهند.

عملا چهارچوب وحدودی‌که درعهد ساسانیان برای این رسته‌ها وجـود داشت‌آنها را به‌صورت‌کاست[۱] یاصنف محدود درنمی‌آورد. بطوری‌که واجد یك نوع آزادی نسبی بودند و افراد یك‌رسته می‌توانستند تااندازه‌ای‌به‌رسته‌دیگرمنتقل‌شوند، ولی این رسته‌ها معرف تقسیم‌بندی‌طبقاتی‌ایران‌نبودند.

در ایران‌تقسیم جامعه به‌طبقات‌به‌وضع‌بارزی وجود داشت. بهره‌کشان بطورکلی‌صاحبان اراضی بودند و استثمارشوندگان مردم روستاکه ازلحاظ وضع مـالی ومیزان تابعیتشان در مقابل صاحبان اراضی متفاوت بودند.

در زندگی ایران عهدساسانیان برده‌داری نیزمقام مهمی داشت. ایران درآغاز قرون وسطی اندك‌اندك به‌سوی روابط فئودالی می‌گرایید واین روابط درقرن‌پنجم به‌نحوی بارزتر نمایان شد.

تکوین روابط فئودالی خیلی زوتر آغازشد ونهضت‌مزدکیان که برضد استقرارتابعیت فئودالی‌روستاییان بود درپاشیدگی ونابودی روابط‌دوران‌برده‌داری‌تااندازه‌ای‌مؤثر بوده است.

۱) به‌توضیح آخرکتاب‌رجوع شود. ـم.

## بخش ۵:

# دین درایران ازقرن سوم تا قرن پنجم

درایران کیش زرتشت دین رسمی دولتی بوده‌وازحمایت‌خـاص دولت‌برخوردارمی‌بود. فقط قسمتی ازکتاب مقدس قدیمی اوستا به‌قرن سوم رسید وآنهم در روایات متفاوت‌که با هم نمی‌خواند. اردشیراول فرمان داد تا اوستا را مدون ومنظم‌سازند ومتن واحدی رابرگزینند. شاپوراول نیزبه‌این مهم همت‌گماشت. ولی فقط در دوران شاپور دوم‌کتاب مزبورمنظم ومتن آن به ۲۱ نسك (کتاب یا بخش) منقسم‌گشت.

متن اوستا درآتشکدهٔ بزرگ شیز[1] حفظ می‌شد. فقط قطعات معدودی ازاوستای عهد ساسانیان به‌دورهٔ ما رسیده است. اوستای مزبوربه‌صورت خـلاصه درکتاب نهم وکتاب دهـم آثار دینکرت ــ که درقرن نهم ازاینجا وآنجا به‌شکل‌مجموعه‌ای‌گردآمده ــ دیده می‌شود.

قدیمی‌ترین بخش‌های اوستا مربوط به‌معتقدات مشترك ایرانیان وهندیان است که در گات‌ها (سرودها) منعکس می‌باشد. بخش‌های دیگرعبادات وقوانین می‌باشد. نسك‌هایی کـه مربوط به‌مراسم دینی بوده است بیش‌ازبخش‌های دیگر استنساخ شده‌است وبدین‌سبب به‌دست ما رسیده است. بطورکلی بخش‌هایی‌که ازاین‌کتاب مقدس ایرانیان‌تـا عصرما محفوظ مانده به‌زحمت ربع‌آن چیزی‌است‌که درعهد ساسانیان وجود داشته است. شرحی‌که به‌زبان فارسی میانه یا پهلوی به‌اوستا نوشته شده وزند نام دارد بسیارشایستهٔ توجه است. اوستا درمقام‌خود یك نوع دایرةالمعارفی بود شامل مطالبی دربارهٔ هیئت ونجوم وحقوق وقضا واخلاق وخلاصه

۱) گنزك یا شیز درآذربایجان بوده است. آتشکدهٔ آذرگشسب دراین محل بوده -م.

نکات ومسائل گوناگون.

درکیش زرتشتی عهد ساسانیان آثار التقاط مفرط دیده می‌شده. مثلا تعظیم نیروهای طبیعت دراحترام به‌آتش وآب وترس از «ملوث ساختن» خاك تجلی می‌کرد. آب بهترین مطهرات شمرده‌می‌شد. به‌منظورتعظیم آتش معابدی بنامی‌شد وآنجا در اتاق تاریکی آتشگاهی برپامی‌گشت که درآن دایماً آتش‌شعله‌وربود وکاهن لاینقطع چوب مخصوصی‌درآتشگاه‌می‌نهاد تا آتش خاموش نشود. تصویرآتشگاه با آتشی که نمیرد («پیره‌یا» ازلغت یونانی «پیر» یعنی آتش) سنتی است که درمظاهر هنری عهد ساسانیان مرعی می‌شده است وغالباً برمسکوکات شاهان‌آن عهدمنقوش بوده است. گذشته ازمعابد وآتشکده‌های بزرگ‌درخانه‌ها ومعابدکوچك محلی و آتشگاه‌ها نیز آتش مقدس برافروخته بود وحفظ می‌شد. مراسم دینی فراوان و غالب‌آنها مربوط به ستردن ناپاکیها بود. تعظیم خورشید («خور» ودر زمان ساسانی«مهر») به‌شکل میترای زیبا تنها در دین زرتشت مقام ارجمندی نداشت. میترا را درنقاط بسیار دور ازحدود ایران وبویژه در روم بزرگ می‌داشتند ودربارۀاو سرودها می‌سرودند ومعبدها برپا می‌داشتند. اندیشۀ اساسی‌ثنوی‌آیین زرتشت عبارت بود ازمبارزۀ مبداء روشنایی، یا خداوند او رمزد (اهورامزدا) با مبداء تاریکی یا اهریمن (انگره‌مینو) که تمام جهان به‌این مبارزه‌کشانده شده است. انسان بایددراین مبارزه شرکت جوید وبامبداء تاریکی پیکارکند. درنبرد وحشتناك نهایی مبداء روشنایی (خداوند اورمزد) غالب و روشنایی درجهان پیروز خواهد شد. اجرای مراسم دینی دقیق وخاص باید انسان را ازبدی وتاریکی که در زندگی اوپیش می‌آید حفظ کند. افسانه‌های‌کهن ایرانی (زروان‌آکرانه) یا ابدیت وزمان بیکران را پدراورمزد واهریمن می‌دانستندکه ایشان را به‌وجودآورده.

سال ایرانی به دوازده ماه (سال خورشیدی) تقسیم شده بود وهرماه‌به‌نام‌یکی‌ازخدایان نامیده می‌شد.

جشن‌های ایرانیان‌آشکاراجنبۀ کشاورزی داشت وبه‌اعمال زراعتی‌مربوط بود، بویژه جشن نوروزمورد احترام ایرانیان بود و دراین عید به‌یکدیگر هدیه می‌دادند وبه‌استراحت می‌پرداختند وشادی می‌کردند. درنخستین روزسال‌نو همگان ــ پیش ازآنکه سخنی گویند درآب جاری غسل می‌کردند. دراین‌روزشیرینی‌می‌خوردند وشیرینی‌وتنقلات‌هدیه‌می‌کردند. شاهنشاه درپنج روزاول سال‌نو به‌اعیان وکارمندان عالیمقام بارمی‌داد ومأمورین‌تازه را منصوب‌می‌کرد وروزششم را با نزدیکان وکسان خویش جشن می‌گرفت.

کاهنان در دوران ساسانیان مقام مهمی داشتند. عدۀ اینان بسیاربود وبه‌چندین درجه تقسیم می‌شدند ودر رأس‌آنان مؤبدان مؤبد قرارداشت. وی تا عهد خسرواول بعدازشاهنشاه مقام نخست را داشت. وجودکاهنان برای اجرای واجبات دینی ومراسم پیچاپیچ ستردن ناپاکی‌ها ضرورت داشت وایشان درجات مختلف داشتند. درمیان ایشان فقیران سیاریا مغان

یا مجوسان نیز وجود داشتند. منابع یونانی وسریانی این کاهنان فقیر را بدین نام می‌نامند. کاهنان با امر قضاوت نیز سروکار داشتند. با سمت منجم فهرستهای نجومی ترتیب و با رؤیت شعلهٔ مقدس از آینده خبر می‌دادند. زندگی هر فرد به مراسم دقیق و کوچك کوچك وابسته بود. درهر گامی که برمی‌داشت ممکن بود «ناپاك» شود ومی بایست بلادرنگ ناپاکی را از وجود خود زایل کند واین خود موجب می‌گشت که کاهنان دایماً در زندگی افراد وبویژه افراد ساده و عامی دخالت کنند. این مداخلات ومراسم تطهیر یا پادیاب مستلزم مخارجی بود که بردوش مردم قرار داشت ومنبع درآمد وثروت روحـانیون به‌شمار می‌رفت.

بدین سبب نارضایی مردم در درجهٔ اول متوجه مغان می‌گشت ونهضتهای مـردم آن زمان بالضروره رنگ انشعاب مذهبی یا گرایش بسوی دین نوین را داشت.

مذهب مانی یکی ازمذاهب جدیدی بودکه درایران مقام مهمی کسب کرد وحاوی عناصر فراوانی بودکه نارضایی عامهٔ خلق را ازکیش زرتشتی ارضاء می‌کرد.

مانی درسال ۲۱۵ میلادی درخانواده‌ای ازبزرگان منسوب به‌خاندان اشکانیان به‌دنیا آمد وتحصیلات شایسته‌ای کرد. مانی با روح تعلیمات یکی ازمـذاهب گنوستیك (عرفانی) که دربین‌النهرین رواج داشت تربیت شده بود وبا ادیان دیگـر ازقبیل کیش زرتشت ومسیحیت و گنوستی سیزم[۱] آشنا شد وازخود طریقتی پدید آورد که بـزعم وی می‌بایست جـانشین تمام ادیان دیگر شود. مانی به‌زبان مادری خویش یعنی سریانی وپهلوی تبلیغ می‌کرد. درتعلیمات التقاطی وی عناصر ادیان یادشده تلفیق گشته بود و وی تعلیمات آیین بودا را نیزدربارهٔ تناسخ به‌آنها افزوده بود. مانی درعهد اردشیر اول به‌هندوستان سفر کرد و کیش خویش را تبلیغ نمود. پس از آنکه شاپور اول به‌سلطنت رسید مانی به‌ایران بازگشت وبا شاه جدید ملاقات و در روز تاجگذاری شاپور (سال ۲۴۲) به‌تبلیغ ایرانیان آغاز کرد. شاپور تا مدتی تبلیغ مذهب مانی را ــ که به‌سرعت دربابل ومیان ایرانیان ونواحی امپراطـوری روم رواج پیدا کرده بود ــ تحمل کرد. ولی گویا پس ازآن مانی ناگزیر ایران را ترك گفت وعازم شرق شد وتا آسیای مرکزی سفر کرد. مانی پس ازبازگشت به‌ایران به‌کفرمتهم وبازداشت شد وتسلیم روحانیون زرتشتی گردید. شکنجه وآزاری کـه در زندان متحمل شد مـوجب مرگ وی گشت (سال ۲۷۶ میلادی) . مذهب مانی کـه ازقید مراسم وآداب پیچیدهٔ دین زرتشت آزاد بوده مورد توجه مردم واقع شد وبه‌سرعت رواج یافت.

پیروان مانی که درایران مورد شکنجه وتعقیب بودند بـه‌آسیای میانه هجرت کردند و آثارمکتوب فراوان به دست آمده است که گواه رواج مذهب مانی درآن سرزمین می‌باشد.

۱) گنوستیك - طریقتی که فلسفهٔ یونانی را با تعلیمات دینی بخصوص مسیحیت تلفیق می‌کرد - م.

مذهب مانی ازلحاظ ترویج فرهنگ وتمدن اهمیت شایان داشت. مانی که به‌خط پهلوی نیزمی‌نوشت الفبای سریانی را جانشین الفبای قدیم کرد وآن‌را با ویژگی‌های زبان ایـرانی منطبق نمود. شیوهٔ خط مانی را سغدیان نیزپذیرفتند ومـأخذ الفبای بسیاری ازاقوام آسیای مرکزی قرارگرفت. بعدها درسرزمین‌های اخیرالذکر نقاشی ویژهٔ ابتکاری «مانی» نیزپدید آمد. مصورساختن‌نسخ خطی‌با مینیاتورهای زیبا نخستین‌بار بوسیلهٔ شخص مانی صورت گرفت. درافسانه‌ها نام اوچون خوشنویس ونقاشی چیره‌دست‌آمده است. درآثارکتب سغدی ــ مانوی وسریانی ویونانی‌آن زمان اطلاعاتی‌دربارهٔ مذهب مانی دیده می‌شود. مطالب مهمی نیز به‌زبان قبطی دربارهٔ وی موجود است.

مسیحیت درقرن‌های سوم وچهارم میلادی دربین‌النهرین وخوزستان وتا اندازه‌ای‌دیگر ایالات ایران رواج فراوان یافت. پس از آنکـه مسیحیت مـذهب رسمی امپراطوری روم شد ساسانیان مسیحیان‌را چون هواخواهان سیاسی روم شمردند. وتعقیب وآزار مسیحیان ایران و کشتارایشان‌ـ‌ازسال‌سی‌ام قرن‌چهارم تا سال‌های هشتادم قرن پنجم باوقفه‌هایی که‌گاه وبی‌گاه پدید می‌آمده، دوام داشت تااینکه درآن سال‌کلیسای سریانی ایران به‌اصطلاح‌طریقت‌نستوری را پذیرفت (کلیسای رومیةالصغری را به‌کفرمتهم کرد) وباکلیسای‌اورتودوکس رومیةالصغری قطع رابطه نمود.

ازآن زمان دلایل سیاسی برای تعقیب مسیحیان ایـران ازمیان رفت ودومذهب مسیحی یکی‌نستوری ودیگری مونوفیزیت ( ولی نه‌اورتودوکس ) آشکارا ورسماً درایران حق وجود پیداکردند.

## بخش ۶:

# ایران درسدهٔ پنجم

شاه یزدگرد اول (از۳۹۹ تا ۴۲۰ بعدازمیلاد پادشاهی کـرد) هنگامی به‌تخت سلطنت جلوس کرد که روحانیون زرتشتی وقشرهای عالیهٔاعیان ایرانی آزادانه دستگاه دولت وتخت و تـاج شاهی را دستخوش خـویش ساخته بودند. یزدگرد که می‌خواست موقع خـود را استوار سازد کوشید تا میان دیگر قشرهای مردم وبـویژه ساکنان شهرهـا ـ وبازرگانان و پیشه‌وران که آیین مسیح درمیانشان رواج وافرداشت تکیه‌گاهی فراهم سازد. پیمان صلحی که میان قسطنطنیه وطیسفون بسته شد بهانه‌ای به‌دست یـزدگرد داد تا خـود را قیم فئودوسی‌دوم امپراطورصغیر روم اعلام کند. یزدگرد ازسختی روشی که دربـارهٔ مسیحیان ایـران و سران مذهبی آنان اعمال می‌شدکاست واجازه داد تاکلیساهای ویران شدهٔخود را بسازند ومسیحیانی راکه در زندان بودندآزادکرد.

درسال۴۱۰ مجمع مسیحی در سلوکیه تشکیل شد و این مجمع وضع مسیحیان وسران دینی آنان را بهبود بسزابخشید. چند سال بعدکـه هیئتی ازایـران به‌سفارت عازم قسطنطنیه گشت تامذاکراتی بـه‌منظورعقد پیمان صلح به‌عمل آورد ـ درشمارنمایندگـان شاه یك اسقف مسیحی نیزعضوهیئت بود.

۱) مسیحیان مشرق درقرن پنجم تابع‌سه‌کلیسا بودند. یکی اررتودوکس (یا خلقیدونیه ـ به نام کلیسای بزرگ کالدونی درسال ۴۵۱ میلادی) دیگری مونوفیزیت (که درکشورهای قفقاز و سوریه ومصر رواج داشت) وسومی نستوری (که درمیان‌سریانیان‌ایران رایج بود).این سه مذهب مسیحی با یکدیگر برسرخداوندی وانسانیت عیسی مسیح اختلاف داشتند.

ولی چنین وضعی محال بود دیری بپاید. اعیان وروحانیون ازشاه ، کـه مسیحیان را به‌خودنزدیك می‌کرد، ابرازنارضایی می‌کردند. یزدگرد درپایان سلطنت خویش تااندازه‌ای روش سیاست خود را تغییرداد زیرا ازتنفر روزافزون روحانیون ونیروگرفتن محافل مسیحی که روابطشان با روم‌شرقی خطراتی را دربرداشت ــ بیمناك شده بود.

پس ازمرگ یزدگرد درسال ۴۲۱ میلادی (علی‌الظاهر وی را کشتند) اعیان ایـران کوشیدند پسران وی را ازتاج وتخت شاهی محروم‌سازند وبجای ایشان یکی ازافراد منتسب به‌شاخهٔ فرعی سلالهٔ ساسانی را پیشنهادکردند. شاپور فرزندیزدگردکه حاکم ارمنستان بود ومیل داشت تاج وتخت ساسانی را تصاحب‌کند وارد پایتخت شد ولی به‌دست اعیان به‌قتل‌رسید. بهرام برادر وی در دربار منذربن‌نعمان سلطان حیره می‌زیست وازطرف یزدگـرد به‌آنجا فرستاده شده بود ــ یا به‌قولی تبعید شده بود.

بهرام به‌یاری سپاهیان‌عرب که منذردراختیارش گذاشته‌بودتخت وتاج‌پدررا به‌دست‌آورد. این پادشاه در ادارهٔ امور ملك چندان مـداخله‌ای نـداشت وکارها را به‌اعیان دولت و بویژه مهرنرسه و وزورگ فراماذار دستوربزرگ‌خویش (ازخاندان متعین اسپندیاد) محول کرده بود.

با این‌حال به‌بهرام نسبت می‌دهند که اخذ مالیات‌های عقب افتاده را که درعهدسلطنت سلف او جمع شده بود لغوکرد ودرسال جلوس خویش به‌تخت شاهی ثلث مـالیات ارضی را به‌تمام مردم بخشید.

درعهد بهرام‌پنجم‌ملقب به‌بهرام‌گور(ازسال ۴۲۱ تا۴۳۸ شاهی‌کرد) سیاست دولت‌ایران نسبت به‌محافل مسیحی‌خصمانه بود. منابع‌موجودمهرنرسه رایکی‌ازپرحرارت‌ترین‌هواخواهان کیش‌زرتشت‌معرفی می‌کنندکه معابد می‌ساخت وآشکارا به‌مخالفت با مسیحیان می‌پرداخت و آنان‌را مورد تعقیب وآزار قرار می‌داد. مسیحیان براثر فشار مخالفان خویش کوشیدند تا ازایران‌بخارج فرارکنندولی‌قبایل عرب به‌امرمهرـ شاپورمؤ بدان‌مؤ بدازحرکت‌ایشان‌ممانعت کردند. بسیاری ازفراریان به‌دست اعراب مـزبورکشته شدند. وضع چندان وخیم شدکـه اسقفان نستوری‌مجمعی تشکیل‌داده ازمذهب اورتودوکس یونان خارج شدند وهرگونه‌رابطه‌ای را باکلیسای روم‌شرقی قطع کردند. بدینطـریق‌از سیاست نزدیکـی به روم‌شرقی صـرف‌ـ نظر شد.

جنگ میان ایران و روم با پیروزی روم پایان پذیرفت ومسیحیان ایـران مجدداً تا اندازه‌ای دراجرای مراسم مذهبی خویش‌آزاد شدند.

بهرام پیش ازجنگ اخیرالذکر با اقوام «شمالی» تصادم کرد ــ این اقوام را منابع‌عرب بعدها به‌نام «ترکان» نامیدند. دشمنان شمال غربی ایران مدت مدیدی به‌نام مشترك هون‌ها نامیده می‌شدند وتمام دستجات مهاجمی راکه ازآسیای میانه می‌آمدندبه‌این اسم‌می‌خواندند.

نخست شاه قصد نداشت درمقابل ایشان مقاومت جدی به‌عمل آورد.

بهرام به‌آذربایجان رفت و در شیز (گنزك) که محل آتشکدهٔ بزرگ ویکی ازاماکن مقدسهٔ زرتشتیان بود رحل‌اقامت افکند. اعیان وبزرگان که‌سرنوشت کشور را در دست داشتند به محض اطلاع از حملهٔ خاقان ولشکریان فراوان وی هیئتی به‌سفارت نزد او فرستاده‌تقاضا کردندکه هدایای ایشان را بپذیرد وخراجگزار وی‌باشند وخاقان‌درپاسخ به‌لشکریان‌خویش فرمان داد تا ازغارت آن نواحی خودداری کنند. علی‌الظاهرمی‌پنداشت‌که موضوع اطاعت وفرمانبرداری بزرگان ایران از وی حل شده است.

دراین‌میان بهرام به‌وسیلهٔ جاسوسان اطلاعات لازم رادربارهٔ دشمنان به‌دست آورد وبه‌اتفاق لشکریان خویش‌شبانه به‌ایشان تاخت و خاقان را به‌دست خودکشت. نبرد قطعی درنزدیکی مرو وقوع یافت. بهرام غنایم را پس‌گرفت وزنان وکودکان ایشان را اسیرکرد. به‌فرمان وی برج یا قلعهٔ رفیعی ساخته‌شدکه بعدها به‌امرپیروزمستحکم گردید.

درعهد بهرام مرزکشوردرامتداد طالقان بود. نرسه برادرشاهنشاه به‌حکومت خراسان منصوب وبه لقب مرزبانی‌کوشان ملقب‌گشت. این لقب از زمانی باقی‌مانده بودکه‌کوشان‌ها همسایهٔ ایران بودند. ایران با حفظ این لقب می‌خواست بـه‌همسایگان جدید خود یعنی هیونیت‌ها وهیاطله ثابت‌کندکه پادشاهی‌کوشان ازآن اوست.

بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خـویش ازآلبانی (آذربایجان ـ اران) عبورکرد. وجواهرفراوان ازغنایم نوین به‌معبد شیز (گنزك) نثارنمود وخاتون بیوهٔ‌خاقان را به‌خدمتکاری‌آن محل متبرك گماشت.

درآثار فرهنگ مادی وادبیات بهرام همچون صیادی دلیرومـردی عاشق‌پیشه وبزم‌دوست وصف شده‌است. لقب‌بهرام‌گورنیزگویا بدان‌سبب‌به‌وی داده‌شدکه‌روزی بایك تیرگور وشیری راکه به پشت‌گورپریده بود بهم دوخت. افسانه‌های فراوان دربارهٔ بهرام موجوداست ومی‌گویندکه رامشگران وموسیقیدانان وسرایندگان و دلقکان راگرامی می‌داشت واجازه‌داد تا کولیان چادرنشین ولولیان هندی‌که می‌توانستند با رقص وموسیقی مردم را شاد وخندان سازند وارد ایران شوند.

یزدگرد دوم پسربهرام پنجم (ازسال ۴۳۸ تا ۴۵۷میلادی شاهی‌کرد) به‌سیاست پـدر وفادارماند واعیان ایران‌که مهرنرسه در رأس ایشان بـود همچنان زمام امـورمملکت را در دست داشتند.

یزدگرد رسم قدیم راکه حکام‌مجازبودند درهفتهٔ اول هرماه شخصاً به‌حضورشاه بیایند لغوکرد. ایشان به‌حضور می‌آمدند تا ازآرای‌غیرعادلانـه‌ای‌که داده شده ویا مـوارد تخطی بقانون به‌وی‌گزارش دهند و وی اقدامات ضروری را برای رفع بیعدالتی به‌عمل آورد.

درسال۴۴۲ میلادی جنگ با روم‌شرقی بـدون اینکه تغییرات اراضـی به‌بار آورد پایان یافت.

یزدگرد دوم در آغاز دوران سلطنت خویش با مسیحیان ایران خوشرفتاری می‌کرد. ارمنستان که تکیه‌گاه مسیحیت درخـاور نزدیك بشمار می‌رفت – از دیر زمـانی موجب نگرانی ایران بود. خطرعمده عبارت بود از احتمال اتحاد میان ارمنستان و روم شرقی و بدین سبب ایرانیان‌دایماً ابرازتمایل‌می‌کردند که کیش زرتشت دین‌محافل‌عالیهٔ ارمنستان‌باشد. دولت ساسانی نامه‌ای به‌ارمنستان ارسال داشت و به‌اعیان و روحـانیون ارمنی پیشنهاد کرد ازمسیحیت روی برگردانند. هدف این اقدام تولید انشعاب واختلافات درطبقات‌عـالیه کشورارمنستان بود. اگرارمنستان مطیع می‌شد گرجستان‌ـ کارتلی‌وآلبانی (آذربایجان ـ اران) نیز به‌آسانی ازمخالفت با ایران صرف‌نظر می‌کردند. ولی بزرگان وروحانیون‌ارمنی پاسخ منفی دادند وتضییقات علیه ایشان آغازگشت. بخشی ازایشان بظاهروعـده دادکه در «گناه شاه» شریك شود ـ به‌دیگرسخن‌آیین زرتشت را بپذیرد.

یزدگردکه جای دیگرسرگرم جنگ بود املاك ایشان را بازگرداند وعدهٔ معدودی را به‌رسم‌گروگان‌نگاهداشت وعدهٔ‌کثیری از روحانیون زرتشتی را به‌ارمنستان‌گسیل‌کرد.

نخرران[1] ازسرگرمی لشکریان ایران درنقاط دیگراستفاده کرده . از رومیةالصغری استمدادکردند وعلم عصیان برافـراشتند. ولی روم نمی‌تـوانست ایشان را یاری کند. در نخستین پیکارها ارمنیان تفوق داشتند و وسك مرزبان را اسیرکردند، وسك ازمردم سیونیك بود وبدین زرتشت درآمده بودومقام‌پرمسؤولیت‌جانشین شاهنشاه را درارمنستان به‌وی‌مفوض کرده بودند و درموضع بسیار دشوار تردیدآمیزی قـرار داشت. به‌محض‌این‌کـه به‌اسارت نخرران درآمدمجدداً مسیحیت اختیارکرد. دراین‌میان‌یزدگرد درسال ۴۵۱ میلادی‌لشکریان خویش را به‌ارمنستان فرستاد ونخزران را شکست داد. بعضی ازایشان در پیکارکشته شدند وبرخی دیگرگرفتار واعدام‌گشتند. هنگام محاکمه‌گناه عصیان بالکل بگردن وسك سیونیکی افتاد وشاه وی‌را زندانی‌کرد وآخر درحبس‌بدرود زندگی‌گفت. کماکان مرزبانان ارمنستان ازطرف ایران معین می‌شدند ولی آن‌کشورکاملا فرمانبردارنگشت وحـق اختیار واجرای مراسم مسیحیت برای ارمنیان محفوظ ماند.

یزدگرد مجبورشددرمرزهای شمال خاوری‌کشور ونواحی‌طالقان وبلخ بی‌امان‌جنگ کند. این‌مبارزه به‌حدی‌جدی‌بودکه‌مقروجایگاه‌شاه‌ازسال‌چهارم‌تایازدهم‌سلطنت‌وی‌یعنی به‌تقریب از سال ۴۴۲ تا ۴۴۹میلادی(سال۴۳۸ تاریخ جلوس وی‌است)ـ به‌نقاط شمالی یادشده‌منتقل

۱) نخرر nakharar لغتی است ارمنی ازریشهٔ ایرانی، به‌معنی‌حکمران وچیزی نظیرآن‌ـم.

گشت. یزدگرد خاقان چولا (چورا) ودیگر شاهکها را منهزم ساخت ودر آن نقطه دژ «شهرستان ـ یزدگرد» واستحکامات وحصارها وقلاع دیگر ساخت. بعدها ایالات مزبور به نام ابرشهر مشهور شد وشهر نیشاپور جزو آن بود.

پس ازمرگ یـزدگرد دوم (درسال ۴۵۷ میلادی) میان پسران اوجنگهای خانگی آغاز گشت.

پسر دوم اوپیروز (فیروز) درخاور لشکریان قبایل متحد ـ خویش را گردآورده پیروز گشت و درسال ۴۵۹ میلادی به‌شاهنشاهی رسید. روحانیون زرتشتی وبزرگان فئودال ـ مثل خاندان مهران ـ ازپیروز هواداری می‌کردند واین خود واجد اهمیت بسیار بود.

درنخستین‌سالهای پادشاهی پیروز وضع ایـران بسیار وخیم بـود. قریب دوسال جنگ داخلی وچندین سال خشك سالی وکمبود محصول که مـوجب نـارضایی وشورش مردم شد و سرانجام تهدیدات دشمن خارجی باعث این وضع دشوار گشته ـ بود. نقاط اصلی حمله مـرز شمال شرقی ایران‌شمرده می‌شد. هون‌ها وهیونیت‌ها وکیداری‌ها درآن نواحی دایماً به‌حمله می‌پرداختند، وفشار وارد می‌آوردند. کیداری‌ها بیشترمزاحم بخشی ازمرزکرانهٔ شرقی‌خزر بودندکه یزدگـرد دوم هم درآن قسمت با آنان مبارزه می‌کـرد. مصادمات درناحیهٔ مجاور طالقان نیزصورت می گرفت. درپایان سلطنت‌پیروز مرز دولت هیاطله (که جانشین کیداری‌ها شده بودند) ازاین ناحیه می‌گـذشت. باری محل مبارزه با هـون‌ها ناحیهٔ قفقاز بود. دایماً دستجات تازه وتازه‌تـراز دامنهٔ جبال شمال سرازیرشده می‌کـوشیدند راهی به سوی جنوب بازکنند.

دفاع ازکرانه‌های قفقاز دربرابرچادرنشینان نه تنها به‌نفع ایران بود بلکه روم‌شرقی نیزبدان‌علاقه داشت. مثلامخارج نگاهداری دژ یورویی ـ پاآخ (دژای‌وری) راکه به‌اصطلاح در «دروازه خزر» قرار داشت دو دولت مشترکاً می‌پرداختند.

پیروزبه‌منظوردفاع‌ازمرزایران‌دراین‌نقاط بنای سه شهررا آغازکرد.

شهررام ـ پیروز را درناحیهٔ ری وجنوب کرانه جنوبی دریای‌خزر نزدیك‌تهران‌کنونی بنانهاد. شهرمستحکم دیگری به‌نام‌روشن‌پیروز درکرانهٔ‌جنوب شرقی دریای خزر برپا گشت. وشهرسوم به‌نام شهرام ـ پیروز درآذربایجان یعنی درکرانهٔ غربی دریای مزبوراحداث گشت.

بلاهای طبیعی وصرف وجوه دولت بـرای مقاصد نظامی واحتیاج به‌پـول باعث شدکه پیروز به‌رومیةالصغری مراجعه و «زدمرسوم» یعنی‌کمك خرج مطالبه‌کند و دعاوی خویش را چنین توجیه نمایدکه دولتین درقفقاز دارای منافع‌مشترك می‌باشند و دفاع ازآن برای هردو کشورضرورت دارد. ولی روم ـ مانندگذشته ـ فی‌الفوربا پرداخت‌کمك خرج موافقت نکرد. ولی سرانجام تقاضای ایران‌را برآورد ـ زیرا این عمل را یکی ازشرایط‌حفظ‌صلح‌می‌دانست.

درتمام مدت سلطنت پیروز درمرزشمال خاوری جنگ ادامه داشت . ایــن عملیات در سال ۴۷۶میلادی مانع‌ازآن شدکه وی درقفقاز ــ که روم درآنجا با لازها و کولخیدها مشغول جنگ بود ــ مداخله کند. لازها ازشاهنشاه استمدادکــردند ولی وی‌که «سرگرم جنگ با هون‌های‌کیداری‌بود» از رساندن‌کمك‌استنکاف‌کرد. درسال۴۶۸میلادی ایرانیان‌برکیداری‌ها غالب شدند و زمین‌های ایشان را تصرف‌کردند وبه‌کشورخویش ملحق ساختند.

کیداری‌ها‌پس ازاین‌شکست‌فرار را برقراراختیارکرده‌رفتند. کیداری‌ها نتوانستند در برابرهیاتله مقاومت‌کنند وفرمانبردارایشان گشتند.

هیاتله یا«هون‌های سفید» یا یوئجی‌هاکــه نامشان درمنابع چینی مذکوراست خویشی داشتند ودرآن زمان دولت مقتدری تشکیل داده بودند ومی‌کوشیدند مرزهای خود را ازختن که مرزخاوری ایشان بود، تا جیحون توسعه دهند.

هیاتله پس ازپیروزی برکیداری‌ها بلاواسطه با ایرانیان همسایه شدنــد. نواحی سغد وخوارزم جزوکشورایشان گشت وصاحب جادهٔ «ابریشم» شدند وهندوستان شمالی رابه‌تصرف درآوردند. کرانهٔ خاوری دریای خزر وبخشی ازخراسان نیز دردست ایشان بود.

قشرهای حاکمهٔ قوم هیاتله فرهنگ وتمدن عالی وقدیمی سغدیان وخوارزمیان را اخذ کردند وآن‌را با خصوصیات خویش تلفیق نمودند وتوسعه دادند.

بدین‌طریق دشمن مقتدر وتازه‌ای درمرزهای ایران پدیدآمد وخطرهجوم‌او ایرانیان‌را تهدید می‌کرد. پیروزبرای ادامهٔ جنگ پول لازم داشت وکوشید وجــوه ضروری را از روم به‌دست‌آورد.

قسطنطنیه‌کمك خــرج‌های مالی را بدین منظوربه ایران می‌پرداخت تا این همسایهٔ خطرناك با اقوام چادرنشین‌که دشمن مشترك دو دولت بودند جنگ‌کند.

ولی روم درعین حال این‌کمك خــرج‌ها را درادواری‌که ایران چشم طمع به ایالات امپراطوری می‌دوخت ــ وسیله‌ای می‌دانست‌که همسایه را برسرلطف‌آورد. نظربه‌هجوم قبایل هون به قفقازکه حفظ مــرزهای‌آن بـه نفع هردوکشور بود پیروز تقاضای‌کمك خرج را از روم‌شرقی ممکن می‌دانست . و قوع برخورد میان دستجات مختلف هــون موجب حــرکت و رفت وآمد ایشان می‌شد. هون‌ها درطول‌کرانهٔ دریای‌خزر به‌حرکت درآمده می‌کوشیدند ازمعبردربند عبورکنند ولی‌پادگان ایرانی‌آنجا راه‌ایشان را سدکرده بود.

بدین سبب ازطریق دیگرحرکت‌کردند وازایبری (گرجستان) گذشته به قرای‌ارمنی هجوم‌آوردند. ایرانیان از روم‌کمك‌خرج خواستند تا بتوانند دژجبال قفقاز را حفاظت‌کنند زیرا به‌عقیدهٔ ایشان این عمل به‌نفع امپراطوری نیز بود. ولی روم‌بااینکه‌تا اندازه‌ای‌به‌مبارزهٔ پیروزبا هیاتله ابرازعلاقه می‌نمود وجهی نپرداخت.

جنگهای‌پیروزوهیاتله‌طولانی‌بود وایرانیان‌بارها‌با ناکامی‌مواجه شدندوحتی وقتی‌شخص

شاهنشاه اسیرهیاتله شد. گویا شاهنشاه را امپراطور زنون با پرداخت مبلغی ازچنگ‌هیاتله نجات داد ومیان اورا باایشان‌آشتی داد، گرچه دربرخی منابع گفته شده است که پیروز دوبار به‌اسارت رفت ولی به‌ظن غالب گفتگوازیك واقعه است.

هیاتله با حیله وخدعه پیروز ولشکریان وی را به‌راه بسیارطویلی که درکوهستان به بن‌بست برمی‌خورد کشاندند. عـده‌ای ازهیاتله درکمینگاهـی پنهان شده عده‌ای دیگرچنین وانمود کردند که ازتعقیب ایرانیان بیمناك شده می‌گریزند ودر راه‌یاد شده به‌حرکت‌درآمدند وایرانیان به‌دنبال ایشان رفتند. هیچکس‌جرئت نمی‌کرد پیروز را متوجه خطری که‌تهدیدش می‌کرد سازد جز «یوسوی»سفیر روم که گویا به‌امرامپراطور دراین لشکرکشی همراه پیروز بود. یوسوی داستان شیری راکه درگودال افتاده بود برای پیروزنقل کرد. شاه توقف کرد ولی دیرشده بود و راه بازگشت راجنگیان کمینگاه بریده بودند. وشاه هیاتله به‌وی تکلیف تسلیم شدن کرد. ایرانیان اراضیی را به‌هیاتله واگذارکرده، شهر طالقان را به‌آنان تسلیم و وعدهٔ پرداخت خراج نمودند.

جزئیات افسانه‌ای که دراین باره نقل می‌کنند آب ورنگ خـاصی دارد. سلطان هیاتله خواست که پیروز دربرابراوبه‌خاك افتد. وپیروز رضا داد که هنگام سپیده‌دم وپیش‌از خورشید طالع که‌پشت سلطان هیاتله به‌آن بود به‌خاك‌افتد. آنچه قابل اعتماد می‌باشد این‌است که پیروزکتباً تعهدکرد به‌مرز دولت هیاتله تجاوز نکند وغرامت هنگفتی بپردازد.

مبلغی که هیاتله مطالبه‌کرده بودند به‌قدری‌زیاد بودکه‌پیروزنمی‌توانست‌یکباره‌بپردازد. مقدارپولی که پیروزپرداخت بیست‌کیسه بود و وی درمقابل ده‌کیسهٔ باقی«فـرزند خویش‌قباد را به رسم‌گروگان نزد هیاتله باقی‌گذاشت» واین‌واقعه درتاریخ زندگی قباد نقش مهمی‌بازی کرد. شاه پس ازمراجعت ازتمام اهل‌کشورسرانه مبلغی دریافت وقباد (کواد) را باز خرید. پیروزکه مایل بود روابط مسالمت‌آمیزی با هیاتله داشته باشد خواهرخویش را بـه‌زنی به شاه هیاتله پیشنهادکرد ولی‌زن دیگری را نزد اوفرستاد واین زن خدعه وی را فاش‌کـرد. شاه هیاتله‌که سخت غضبناك شده بود ازشاهنشاه تقاضاکردکه عده‌ای ازسرداران خـویش را برای تعلیم لشکریان وی‌گسیل دارد. و وقتی‌که سرداران واردخاك هیاتله شدند عـده‌ای از آنان را به‌قتل رسانید وجمعی دیگر را معلول ساخت وبه‌پیروزاطلاع داد که این است انتقام او. جنگ تجدید شد. لشکریان ایران به‌شهر مرزی‌گورگو رسیدند. هیاتله درنزدیکی آن شهرخندق ونقب خطرناکی زده بـودند پیروز وخویشاوندانش که دراین لشکرکشی‌همراه‌وی بودندکشته شدند ولشکریان ایران منهزم‌گشتند وحتی جنازهٔ شاه پیدا نشد. بنه‌وحرم شاه‌به دست هیاتله افتاد ویکی از دختران پیروزاسیرآنان‌گشت.

هنگامی که‌پیروزسرگرم‌جنگ‌درمرزشمال شرقی کشوربود درگرجستان شرقی(کارتلی) وارمنستان وآلبانی (آذربـایجان ـ اران) اعیان محل علم عصیان بـرافراشتند واین نهضت

ایشان تا اندازه‌ای موردپشتیبانی توده‌های‌مردم قرار گرفت. واختانگ گرگسار پادشاه کارتلی این شورش را درسال ۸۴-۴۸۳ میلادی رهبری می‌کرد ودرطی نخستین نبردها ضربات کاری برلشکریان ایران واردآورد. این‌عصیان سبب شدکـه ایران ازاعیان قفقازبیشترحساب ببرد وحتی مرزبانان را ازمیان ایشان معین‌کند. واختانگ شاه قیافه‌ای افسانه‌ای وپهلوان ملی گشت و در داستانها وسرودهای ازاونام بردند.

پیروزبیشترسرگرم سیاست‌خارجی وجنگ بود واین روش خود زاییده خطری بودکه مستقیماً دولت او را تهدید می‌کرد. درآغازسلطنت وی بلاهای طبیعی وخشکسالی‌های مکرر موجب قحطی سخت گشت.

شاه ناگزیرچندین سال از وصول مالیات‌ها وعوارض عقب افتاده صرفنظر کـرد. و در سالهای بعد نیزاشتغال به‌جنگ مستلزم داشتن وجـوه هنگفتی بودکه درخزانه دولت یـافت نمی‌شد.

تمام سنگینی باراین سیاست بردوش مردم قرارداشت. این‌که وضع مالی ایران تاچه اندازه سخت بود ازاین معلوم‌می‌شودکه برای بازخرید ونجات قباد (کواد) ازاسارت‌مجبور شدند به‌ناگهان به‌مردم‌کشورمالیات سرانه ببندند. سبب مراجعات‌دایم ومکـرر پیروزبه‌خاطر کمك خرج به‌روم نیزهمین بوده است.

پس ازپیروزبرادر وی بلاش (از۴۸۴ تا ۴۸۸ میلادی شاهی کـرد) به‌تخت پـادشاهی جلوس‌کرد. وی «مردی‌آرام وصلحدوست بود». وضع اوبسیار دشواربود زیرا «خزانهٔ شاهان ایران را» تهی یافت وبدین سبب قادرنبود ارتش را «که پستش می‌شمرد» نگهداری‌کند.

بلاش‌که تکیه‌گاهی درارتش نداشت تا وضع خود را استوارسازد ـ بازیچهٔ دست‌اعیان وبزرگان‌بود. زرمهرازخاندان‌متشخص‌قارن‌ـ حاکم‌سکستان‌ـ وشاپورازخاندان مهران‌حاکم ری، بویژه نفوذفوق‌العاده‌داشتند وهردو درموضوع‌وراثت تاج‌وتخت‌اعمال‌نفوذکردند وزرمهر درتمام مدت شاهی بلاش در رأس امور دولت باقی ماند.

مساعدتی‌که ازطرف‌ارمنستان به‌آن نمایندهٔ اعیان به‌عمل‌آمد نیزبه‌این امرکمك‌کرد. واهان مـا میکونیان در رأس ارمنیان شورشی قـرار داشت وبـا اوپیمان صلح بسته شد وگذشت‌هایی به‌عمل‌آمد وآزادی‌کامل اجرای مراسم دینی به‌مسیحیان داده شد وخود واهان به‌مرزبانی ارمنستان منصوب‌گشت. وی نیز درعـوض به زرمهریـاری‌کرد و وی برای مدتی مدید موقع خویش‌رااستوارساخت. بلاش‌که وضع سخت مردم خراجگزار را به‌چشم می‌دیـد کوشیدکه بارخلق‌را سبك‌کند. درمنابع‌موجودآمده است‌که‌گویا وی فرمان داد تا دهقانانی[۱]

۱) دهقانان اینجا به‌معنی کنونی‌نیست. بلکه مقصود مالکان خرد وحتی‌کلان هستندکه تکیه‌گاه ساسانیان بوده‌اند واین‌گروه درقرنهای اول بعد ازاسلام هم وجود داشته وبعد اندك اندك ازمیان رفت -م.

را که روستاییانشان براثرفقر وتنگدستی زادگاه خویش را ترك گفته ازقرای‌ایشان فـرار می‌کنند ـ مجازات‌کنند. ولی این درخشش دربهبود وضع مستعجل بود وبـزودی‌محوشدزیرا اعیان علیه بلاش برخاستند و وی درمیان لشکریان نیز تکیه‌گاه وطرفداری نداشت.

بلاش می‌کوشید تا با قسطنطنیه درصلح وصفا زیست‌کند وبدین منظورهیأتی به‌سفارت به‌آنجاگسیل داشت. شاه جویای طرفدارانی درمیان نستوریان ایران بود واین هم خوش‌آیند اعیان ایـرانی نبود. شاهنشاه پس‌ازچهارسال حکومت سرنگون شد ونابینایش‌کـردند وقباد (کواد) اول پسرپیروزشاه را به‌جای وی به‌تخت شاهی نشاندند.

به‌احتمال قوی زرمهر رهبراین تحول بـود وه‌می‌پنداشت‌کـه قباد (کواد) که چندین سال در دربارهیاتله به‌سر برده می‌تـواند روابط را بـا آن دولت بهبود بخشد. این امید تا اندازه‌ای برآورده شد ولی‌ایران‌کماکان به‌ایشان خراج داد.

## بخش ۷:

# نهضت مزدکیان

درفاصلهٔ سده‌های پنجم وششم نهضتی اجتماعی که موجب دگرگونی‌های عظیم درسازمان دولتی گردیدکشور ایران‌را به‌لرزه درآورد. ریشه‌های نهضت‌مزبور به‌ازمنهٔ قبل مربوط بوده.

یوآن مالالا مورخ روم شرقی می‌نویسدکه درپایان قرن سوم میلادی درعهد سلطنت امپراطور دیوکلتین‌ـ شخصی مانوی به‌نام‌بوندوس‌در رم تبلیغ‌می‌کرد ومی‌گفت‌که در مبارزهٔ شر وخیر درجهان خدای نیکی پیروزاست. وی این تبلیغات ومواعظ را درایران‌نیز به‌عمل آورد. اندیشهٔ پیروزی مبداء خیر به‌این استنتاج منجرمی‌شدکه‌باید در روی زمین شرداریشه‌ـ کن‌کرد وبرمردم است‌که دراین امرفعالانه شرکت جویند.

مزدك نامی درپایان قرن پنجم وآغازقرن ششم این تعلیمات را درمیان مردم عادی تبلیغ می‌کرد ونهضت مزبوربه‌نام وی مزدکی خوانده شد.

موفقیت مواعظ مزدك مربوط به‌وجود شعارهای‌اجتماعی درخلال آن‌بود. غلیان‌توده‌های بزرگ‌ساکنان ایران بویژه درپایان قرن پنجم شدیدترشد وشرایط نامساعد طبیعی به‌آن‌کمك کرد. ظهوربلاهای مکرر طبیعی، خشکسالی پرو ازملخ ، و خرابی محصول موجب قحطی شد و روستاییان ازاین رهگذرسخت در رنج بودند. بسیاری ازآنان زادگاه خویش را ترك گفته به‌شهرها روآوردند. مرگ ومیر براثرقحطی فزونی یافت.

تاریخ وقایع سوریه‌که درآغازقرن ششم میلادی (تا ۵۱۸ میلادی) توسط یشواستیلیت تنظیم شده جزئیات وحشت‌آوری نقل می‌کندکه درایالات رومی بین‌النهرین ومجاور خاك ایران چگونه مردم ازگرسنگی تلف می‌شدند.

موفقیت ودامنهٔ وسیع وطول دوام نهضت مزدکیان نتیجهٔ تغییرات اجتماعی عمیقی‌بود

که درآن زمان درجامعهٔ ایرانی بثمر رسیده بود.

ازعهد نخستینِ شاهان سلالهٔ ساسانی در زمینهٔ اقتصادی ایران پدیده‌های نوینی دیده می‌شد وازهمهٔ آنهامهمترتکامل مناسبات فئودالی واهمیت شهرها بود. احداث دژها وشهرها درآن‌عهد ازامورعادی‌گشته بود ودراین مراکز مبادلات وتجارت صورت می‌گرفت وحرف و پیشه‌ها رشد و رونق حاصل می‌کرد. درایران زندگی شهری وشهرنشینی درقرن ششم (کـه عدهٔ مردم شهرها به‌مراتب بیش‌ازپیش افزایش پیداکرد) بویژه رونق وافریافت.

درنواحی شرقی ایران دامداری توسط قبایل چادرنشین یانیمه‌چادرنشین رواج‌داشت. بقایای سازمان عشیرتی با تمام ویژگیهای آن در محیط چادرنشینان مدتهای مدید محفوظ ماند. روستاییان غرب وشرق‌ایران درطی قرون متمادی درجماعت‌ها[1] زندگی می‌کردند و این جماعت یك واحد نیرومند اقتصادی بود. جماعت خودمختار زندگی خاص خودرا داشت ومستقلا اداره می‌شد وپیریاکدخدایی‌داشت‌که دربیشترمواردهنوزنمایندهٔ عشیره یا طایفه‌بود. خانواده ـ کثیرالعده بود وچند نسل را متحد می‌ساخت وتـابع ارشد عشیره بود. قـوانین آخرین دورهٔ شاهنشاهی ساسانی که محفوظ مانده نشان می‌دهدکـه درآن زمان در حقوق خانوادگی ایرانیان تغییراتی‌پدیدآمده بود: مثلا خانوادهٔ پدرشاهی درامرتوارث دیگرواجد اهمیت پیشین‌نبوده وجای‌خودرا به‌خانوادهٔ‌کوچك (پدر ومادر وفرزندان)داده‌بود.

درایران از عهدباستان به‌موازات‌بقایای سازمـان عشیرتی وجماعت‌هـای روستاییان[2] بردگی نیز وجود داشت. چندجور بنده(بندك) وجود داشت‌که‌ازمیان‌ایشان‌آنهایی‌که ایرانی نبودند (آن شهرك) یعنی بندگان ـ اسیر واخلاف ایشان‌راکه اصلا ایرانی نبودند بایدذکر کرد. اتباع ایران (اران شهرکان) تابع صاحب زمین(دهك) بودند و وی آمر واختیاردار ایشان بود. روستاییان زیردست دهك را دهکانکان ـ یعنی‌آدمهای‌دهك‌ـ نیزمی‌نامیدند. به‌عقیدهٔ برخی ازمحققان وضع‌گروه اخیرالذکر نزدیك بوضع‌کولون‌های روم شرقی بـود[3] ودهقان صاحب زمین دربرابرکلن‌ها مقام صاحب‌کار وارباب را داشته.

تمام زمین به‌قطعات میان تولیدکنندگان بلاواسطه تقسیم شده بود. کسی‌که این زمین را متصرف بود می‌توانست مـانند اموال دیگرآن‌رابه‌میراث بنهد ـ گرچه درعین حال زمین ملك دهقان باقی می‌ماند.

نهضت مزدکیان‌که رواج وافریافت مورد پشتیبانی تولیدکنندگان بلاواسطه‌که درانواع اراضی مُستقربودند قرار گرفت. نهضت مردم درمراحل اولیهٔ فئودالیته درایران بدین سبب پدید آمدکه فشاربه آنها افزایش یافته بود وصاحبان اراضی می‌کوشیدند جماعت‌های دهاتی را تابع خویش سازند ومرتباً ازآن بهره‌کشی‌کنند. دستجات گوناگون روستاییان درنهضت

۱ و ۲ و ۳ — رجوع شود به‌توضیح آخرکتاب —م.

مزدکی شرکت جستند.

تشبثاتی به عمل آمده بود که روستاییان جماعتهای دهاتی ایران را تابع و وابسته به فئودال سازند و این عمل باعث اعتراض و شرکت ایشان در نهضت مزدکی گشت اما «داران شهرکانی» که تابع و وابسته به فئودال بودند یعنی ایرانیان به این نهضت گرویدند تا ازقید و بند تابعیت بفئودال که بارسنگینی بردوش ایشان بود آزاد شوند.

اما بندگان درجستجوی طریقی بودند تا ازبندگی و تابعیت نجات یابند. بندگان بویژه وضع سخت و زندگی فلاکت باری داشتند. مالیات‌های روزافزون دولتی ازاین‌دستجات گرفته میشد مثلا مالیاتی که پیروزبه‌ناگهان بعد ازشکست خود ازهیاطله میان‌مردم سرشکن کرد ازاینان اخذ شد.

منابع بسیار گواهی می‌دهند که درعهد پیروز وضع مردم سخت دشواربود وضمن تشریح مصائب خلق وجنگهایی که روی داد ازتشبثاتی که پیروزبرای سبك کردن بارمردم به‌عمل آورد نیزسخن می گویند. درعهد بلاش وضع نه تنها بهتر نشد بلکه بیشتر به‌بدی گرایید.

پول درخزانه کم بود واخذ مالیات ازمردم دشوارشده بود. روستاییان فقیر وناتوان شده از دهکده‌ها می گریختند. فقر و گرسنگی موجب غلیان گشت وبلاش بالاجبارعلیه‌دهقانانی که روستاییانشان براثرفرط فقر وتنگدستی به‌جان‌آمده زمین وخانه خود را ترك می گفتند اقداماتی به‌عمل‌آورد. ولی حتی این اقدامات ناچیزهم که به‌منظوربهبود وضع روستاییان رنجدیده به عمل می‌آمد موقوف شد. روحانیان واعیان که ازاین‌اقدامات ناراضی بودند به‌کمك لشکریان ــ که بلاش نمی‌توانست مزد مطلوب ایشان‌را بپردازد ــ وی‌را سرنگون وچشمانش را کورکردند و درسال ۴۸۸ میلادی قباد (کواد) پسرپیروز را به‌تخت سلطنت نشاندند ودر عهد وی نهضت مزدکیان به‌حد اعلای رونق و رواج رسید.

مطالعهٔ مراحل رشد وجزئیات تاریخ این نهضت دشواراست زیرا منابع عصر دراین باره خاموشند ودرعین حال مطالبی که درآثارمصنفین عرب وایرانی بعدی نوشته شده‌باید بانظرانتقادی شدید مورد بررسی قرارگیرد ومورد اعتماد نیست.

دونفر درپیشرفت این نهضت وظیفهٔ بزرگی ایفاکردند یکی الهام دهنده ومبلغ نهضت یعنی مزدك و دیگرشاهنشاه کواد (قباد). منابع موجود مزدك را مغ ومؤبد می‌خوانند و می‌گویند که وی به‌این‌سمت به‌دربارکواد دسترسی پیداکرد. وی قباد را هواخواه خویش ساخت و درعین حال به‌سمت «مبلغ مردم عامی» باقی ماند وقباد را راضی کرد که انبارهای گندم دولتی را به‌روی گرسنگان بگشاید. دولت ایران پیشترهم به اینگونه اقدامات دست‌زده بوده ولی درعهد قباد امربه‌اینجا پایان نیافت. نهضت مردم که مزدکیان آن‌را رهبری می کردند صورت تهدیدآمیزی به‌خودگرفت.

در منابع یاد شده مذکوراست که مردم وارد خانه‌های دیگران‌شده هرگونه اموال را

تصاحب می‌کردند و کسی مانع نمی‌شد. عملیات مزدکیان زیان‌های هنگفت مالی به‌خاندان‌اعیان وارد آورد.

تعلیمات مزدك مربوط به‌اشتراك اموال مستلزم آن بود که آنچه درتصرف ثروتمندان است به فقرا داده شود زیرا به‌زعم وی متمولین فقط برحسب تصادف آنچه را که متعلق به‌همه است درتصرف دارند.

«مال بخشیده‌ای است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی‌اند وفرزندان آدمند وبه‌چه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر خرج کنندتا هیچکس را بی‌برگی نباشد ومتساوی الحال باشند.»

ازاین سخنان استنتاج‌های عملی به‌عمل می‌آمد. ولی اشتراك اموال بیشتر بسط می‌یافت. «زنان شما چون مال شماست». این‌سخنان را خواجه نظام‌الملك وزیر درقرن یازدهم میلادی به مزدك نسبت داده و به‌زعم اونتیجهٔ گفته‌های مزدك این بودکه «مردمان ازجهت اباحت مال مال وزن به‌مذهب او بیشتر رغبت کردند، خاصه مردم عام». بسیاری ازمنابع قدیمی نزدیك به‌عهد مزدك این‌راکه مزدك«مال به‌ناحق ستاند و ستر حرم را درید ومردم عامی‌را فرمانروا ساخت» تأیید می‌کنند. دراثری ازآغازقرن ششم (تاریخ سوریه یشوع استیلیت) آمده است که‌کواد (قباد) «تعلیمات کفرآمیز وچندش‌آورمجوسان زرادتشتکان راکه می‌گوید زنان‌باید ازآن عموم باشند وهرکس حق‌داردباهرکس بخواهد جمع‌آید زنده‌کرد.»

اشتراك اموال یك اندیشهٔ حاد اجتماعی بود که مدت مدیدی درنهضت‌های بعدی خلق خاورنیز به‌قوت خویش باقی ماند. تعدد زوجات درمحافل عالیه ایران واعیان آن‌کشور متداول بود. درمیان ماساگت‌ها نکاح‌دسته جمعی‌معمول بود ومیان‌هیاطله هم مواردی ازاین نوع نکاح ذکرشده است. اشتراك زنان درمیان مزدکیان دعوتی بود به‌بازگشت به روابط خانوادگی قدیمی واعتراضی‌بود علیه حرمسرای‌اعیان.روستاییانی که درجماعتهای خودمختار زندگی می‌کردندکوشا بودند تا در ضمن این بازگشت ناروا به‌وضع گذشته مقدورات نوینی برای دگرگون ساختن وضع ناگوار و دشوارحال خویش به‌دست آورند.

شاه‌کواد (قباد) ازاین نهضت پردامنهٔ خلق پشتیبانی می‌کرد وبهر تقدیر آن‌را تحمل می‌نمود ومجازمی‌دانست. شاهنشاه درنظر داشت به کومك مزدکیان اعیان وبزرگان را ضعیف سازد وبه‌کاهنان که مداخلاتشان درامورملك و بویژه موضوع وراثت سلطنت زیان‌آوربود افساربزند.

حساب سیاسی وی این بودکه خاندان‌های اصیل بزرگان واعیان وکاهنان عالیرتبه از دعاویشان بکاهند ومحدودگردند. «مالکین نجیب اراضی» که درسلسلهٔ مراتب پست‌تر از عناصریاد شده بودند ـ تکیه‌گاه شاه گشتند وبه‌میزان وسیعی وابسته به وی بودند.

با این‌حال اعیان وروحانیون درسال ۴۹۶ غالب شدند وجاماسب (زاماسب) رابه‌شاهی

برگزیدند. کواد (قباد) ناچاربه‌نزدآخشونواز سلطان‌هیاطله گریخت. پدروی پیروزنیز زمانی اورا به‌رسم گروگان درآن سرزمین‌باقی‌گذاشته بود. درافسانه‌ها آمده است که قباد از زندان دشمنانش گریخت. وی دخترشاه هیاطله را بـه زنی‌گرفت و«هر روز زاری‌کنان» ازپـدر زن می‌خواست که سپاهی به‌وی دهد تا سلطنت از دست رفتهٔ خویش را بازستاند وسرانجام درسال ۴۹۹میلادی بدون خونریزی بااتکاء به‌حسن توجه بخشی ازاعیان وخاندان سلطنتی تاج و تخت ایران را بازپس‌گرفت.

درنظراین دسته ازاعیان نهضت‌مزدکیان وسیله‌ای بود برای تضعیف دشمنانشان ومظهری بود ازمبارزهٔ اعیان‌غیر روحانی علیه‌کاهنان وروحانیان.

اما راجع به شاه جاماسب ــ وی ازمبارزه سرباززد وفراراختیارکرد. کواد (قباد)که بار دیگربه سلطنت رسیده بود بخشی ازاعیان وبزرگـان راکه‌باوی سخت دشمنی می‌ورزیدند سیاست نمود وبخشی دیگر را مورد عفوقرار داد وزبان‌مشترکی‌با ایشان پیداکرد. جنگهایی که به تفصیل در زیرشرح داده خواهد شد موجب ثروتمند شدن شاه واعیان وبزرگان وسران لشکر وتا اندازه‌ای سپاهیان می‌گشت.

فتوحـات قباد مقام وی را برسریرسلطنت‌استوارترمی‌ساخت و دیگر به‌یاری مزدکیان نیازمند نبود. مرحلهٔ جدید سیاست شاه متوجه مزدکیان بود وتصفیه حساب قطعی وخونین را خسروپسر کواد(قباد) درحیات پدربا‌ایشان به عمل‌آورد. تعلیمات‌مزدك درنتیجهٔ مساعی‌مشترك کاهنان زرتشتی و روحانیان مسیحی رد شد. درمجلسی کـه در دربارتشکیل شده بـود بحث لفظی به‌عمل‌آمد وسپس اعدام مزدك وپیروان نزدیك وی به امر خسرو صورت‌گـرفت (سال ۵۲۹ میلادی).

جزئیات این واقعه را منابع بعدی تازی وایرانی ــ که اطلاعات خود را ازمزدك‌نامه یا داستان مزدك (که اثریست ازقرن ششم) کسب نموده حفظ کرده‌اند.

رابطهٔ مسالك‌ومذاهب‌کفرآمیزمسلمانان ونهضت‌های ضدفئودالی بعدی با تعلیمات‌مزدك حتی برخواجه‌نظام‌الملك وزیرمقتدرومؤلف کتاب «سیاست‌نامه» واضح‌وآشکار بوده.

## بخش ۸:

# سیاست خارجی کواد (قباد) اول

یکی ازمسائل مطروحه‌درمقابل شاه‌کواد (قباد)این بـود که قبایلی راکه از دوران ضعف ایران استفاده کرده‌به‌اعمال‌خودسرانه دست زده بودند مطیع ومنقاد سازد. دراین مورد قباد سخنان واستدلالات قانع‌کنندهٔ سیاسی ـ که وجود لشکریان هیاطله پشتوانهٔ آن سخنان بود ـ به‌کاربرد. قبایل تموری وکودیشی سر به‌فرمان اونهادند.

اما ارمنستان مزهٔ سلاح ایرانیان را چشید و«ازتـرس برخلاف میل خود» حکومت قباد را برخود شناخت. ارمنی‌ها را برخلاف معمول پیشین غارت نکردند زیرا قباد به‌ایشان وعده‌داده بودکه‌اگر«درجنگ با رومیان یاریش‌کنند» پاداششان خواهدداد. قبادپس‌ازاستقرار مجدد برسریرسلطنت لشکریان هیاطله را مرخص نکرد بلکه آنان‌را با تموریان جنگجو و سواران ارمنی وسپاهیان ایرانی متحد ساخته درسال۵۰۲ میلادی علیه روم‌شرقی وارد جنگ شد. غنایم جنگی ثروتی بود واقعی وهمهٔ‌کسانی‌که درجنگ شرکت جسته بودند می‌توانستند غنی ومستطیع‌شوند. لشکرکشی کواد (قباد) بیشترجنبهٔ غنیمت‌ستانی داشت وهمهٔ سرزمین‌های آن‌سوی دجله وفرات به‌محض نزدیك شدن وی برخود می‌لرزیدند.

شهرآمد درشمال بین‌النهرین مدت مدیدی درمحاصره بود. پس ازتسخیرآن به‌دست قباد (شهر براثرخیانت تسلیم وی‌گردیده بود) لشکریان‌مدت سه روزمشغول‌غارت شهر بودند. سپس بیشترغنایم به‌وسیلهٔ قایق‌ها ازطریق دجله به طیسفون (مداین) حمل شد تا به خـزانه انتقال یابد.

وضع ادسسا (الرها) و دیگرشهرهای بین‌النهرین علیاکه مورد تهاجم قرار گـرفته بودند خطرنـاك بود. فقط در سال ۵۰۶ میلادی پیمان صلح با روم شرقـی امضاء شد و روم

گذشت‌های فراوان کرد.

موجب امضای پیمان صلح این بود که درمرزهای شمالی هردو دولت وضع خطرناکی پیش آمده بود. قبایل هون از دره‌ها ومعابر جبال قفقاز به‌نواحی حاصلخیز آسیا هجوم آورده بودند. دروازه خزر، یعنی معبر میان جبال اصلی قفقاز و کرانهٔ جنوبی دریای خزر (دربند) بر اقوام مزبور معلوم بود. هون‌های ساویری درسال ۵۱۶ میلادی به‌ارمنستان حمله کرده درآسیای صغیر رخنه نمودند.

قباد اقداماتی چند به‌منظور تحکیم مرزهای ایران درقفقاز به‌عمل آورد و ازآن جمله شهر پرتو که به‌نام پیروز ـ کواد نامیده شد وبعدها تازیان آن‌را بردع خواندند مستحکم شد. درهمین دوران قباد شهرهای دیگری درخوزستان وفارس بنانهاد ومجاری آبیاری ایجاد وپل‌ها و دیگر ابنیه احداث کرد.

موضوع وراثت سلطنت با شدت و حدت تمام دربرابر قباد مطرح بود. فرزند ارشد او کاوس هواخواه مزدکیان بود وقباد بدین سبب وی را ازتاج وتخت محروم ساخت زیرا با وضع جدیدی که پیش آمده بود تمایلی به‌تشویق نهضت مزبور نداشت. قباد خسرو را به‌جانشینی خویش برگزید.

دراین میان مبارزه بین ایران و رم با شدت هرچه تمامتر تجدید شد. ایران مایل بود تکیه‌گاهی درگرجستان به‌دست آورد ومی‌کوشید تا منافع اقتصادی خویش را به‌یاری مناسبات عقیدتی بهتر تأمین نماید وبدین سبب خواست که به‌کیش زرتشت بگروند. ولی گورگن پادشاه گرجستان از روم شرقی یاری‌طلب کرد وازسال ۵۲۷ جنگ علنی میان ایران وروم درگرفت.

ولیعهدی خسرو بدون مبارزه صورت نگرفت. دراین زمینه قباد با مقاومت مزدکیان مواجه شد وفقط پس ازکشتار بی‌رحمانهٔ آنان که درسال ۵۲۸ یا ۵۲۹ میلادی وقوع یافت موفق به‌حل این موضوع شد. دراین باره پیشتر به تفصیل سخن رفته است.

قباد درسال ۵۳۱ میلادی سخت بیمارشد و درگذشت ودر وصیتنامهٔ خویش تخت وتاج سلطنت را به خسروتفویض کرد. وصیت وی به‌یاری روحانیان واعیان وبزرگان که ولیعهد را شاهی جدی ونیرومند می‌شمردند اجرا شد. پس ازپادشاهی خسروآیین مزدك فقط می‌توانست مانند مذهبی مخفی که دایم مورد ایذاء وتعقیب واقع بوده ولی حدت واهمیت اجتماعی خود را از دست نداده، وجود داشته باشد.

شورش مقنع درپایان قرن هشتم در آسیای‌میانه و نهضت بابك‌خرم‌دین در آغازقرن نهم میلادی درآذربایجان با تعلیمات مزدکیان ارتباط داشته است.

بخش۹:

# اصطلاحات خسرو اول انوشیروان

نهضت مزدکیان عواقب بسیار داشت. شاهنشاه قدرت کامل به‌دست آورد زیرا محافل عالیه اعیان وبزرگان اصیل قدیمی فوق‌العاده ضعیف شده روحانیان مقام فرمانروایی پیشین خویش را از دست داده بودند.

لزوم اصلاحات درعهدقباد نیزمشهود وازهمان زمان کارهای مقدماتی در این زمینه آغازگشته بود وخسروتوانست اصلاحاتی‌را در دستگاه دولت به‌عمل‌آورد.

در درجهٔ اول لازم بود دراصول وصول خراج درایران تجدید نظرشود، اسلوب قدیم فی‌نفسه روشی کهنه و مهجورشمرده می‌شد وحوایج دولت را بر نمی‌آورد. آشوب واغتشاش توده‌های روستایی را فراگرفته بود و دولت مجبورشد اقدامات فوری به‌عمل‌آورد.

قباد دراندیشهٔ‌تغییرطرز وصول مالیات بود ولی‌کارهای‌مقدماتی مربوط به تنظیم دفاتر جزوجمع در زمان حیات وی پایان‌نیافته بودو درعهد خسروخاتمه یافت. چندتن ازمورخان اطلاعاتی دربارهٔ اصلاحات مربور داده‌اند ولی مشروح ترین مطالب را دراین باره دراثر طبری می‌توان یافت.

داستان زنی‌که به‌کودك خویش اجازه نمی‌داد از درخت میوه بچیند به‌چند شکل منقول است.

قبادکه ازآن نزدیکی عبور می‌کردشاهد امتناع‌آن زن بودوغمزده‌شد وسبب‌سختگیری زن را دربرابر کودك گریان پرسید. زن‌گفت تا هنگامی‌که تحصیلدارخراج دولت محصول را شمارنکرده‌اوحق ندارد میوه‌بچیند. گویا این تصادف سبب شدکه قباد درو‌ضع اخذ خراج تجدید نظر کند.

خراج درایران بشکل سهمی ازمحصول که میزان آنرا نمایندهٔ دولت معین می‌کرد مأخوذ می‌شد وتا تعیین این سهم کسی حق نداشت محصول را برداشت کند. این شیوهٔ اخذ مالیات به‌خودسری ورشوه‌گیری مأمورانمیدان می‌داد تا ایشان‌بخشی از محصول را به نفع خویش‌تصاحب کنند.

شیوهٔ جدید اخذ خراج مبتنی به‌دفاتر جزو جمع‌بود وشاه قباد درپایان زندگی‌خویش امر داد تا اراضی وکوهستانها و دره‌ها را مساحت‌کنند. ولی این امر در زمان حیات شاه خاتمه نیافت. خسروفرمان دادکه‌کار را به‌پایان رسانند و تعداد درختان زیتون ونخل خرما وعدهٔ‌کسانی راکه‌باید خراج بدهند معین‌کنند. مبلغ مالیاتی‌که برمبنای این نمودارها تعیین می‌شد برای ایالت ویا ولایت مربوطه دایمی بود و می‌بایست سالیانه درسه‌قسط پرداخته‌شود.

همین‌که کارها پایان یافت‌خسروامر کردکسانی راکه منشیان می‌بایست مبالغ خراج را مطابق محاسبه جدیدبه‌اطلاع ایشان برسانندگردآوردند. منابع‌ما نمی‌گویندکه چه کسانی دعوت شده بودند ولی‌گمان نمی‌رود به‌این‌مجلس‌جزمالکان وبزرگان وکارمندان دولت‌کسی دیگر را خوانده باشند.

بطوری‌که ازمنابع زمان خسرو دوم‌برمی‌آید اینگونه جلسات در مواقع خاص ومهم تشکیل می‌شد.

خسرو درپیامی‌که درآن مجلس قرائت شد خاطر نشان ساخته بودکه مبلغ حساب شده از زمین مزروع با درنظرگرفتن تعداد نخل‌های خرما ودرختان زیتون اخذ می‌گردد. گذشته ازآن تعداد نفوس نیز درنظرگرفته می‌شده ـ زیرا سرشماری به‌عمل آمده عدهٔ افراد واجد استعدادکارمعین شده بود وبراثرتعیین مبلغ خراج‌وجوه لازم بـه‌خزانهٔ دولت مـی‌رسید و در صورت وقـوع جنگ لازم نبود با وضع مـالیاتهای جدید موجب مـزاحمت اهالی‌گردند.

پس ازقرائت پیام خسرو به‌حضارتکلیف شد نظرخـود را اظهار دارند. یکی ازایشان جسارت کرده‌گفت‌که مبلغ خراج ازیك محل معین نمی‌تواند دایم یکسان باشد زیرا جوی آب وقنات ممکن است خشك شود وچشمهٔ‌آب‌کورگردد وتاکستان انگورندهد.

گوینده دبیری‌بودکه حضار را متوجه جنبهٔ ضعف روش جدیدکرده لزوم تجدید نظر درجزوجمع وفهرست‌های مالیاتی را خاطرنشان ساخت. درترجمهٔ فارسی تاریخ طبری‌آمده است‌که‌گویا خسرواظهار داشت‌که دردفاترجزو جمع تجدیدنظرخواهد شد.

ولی درهرحال دبیری‌که جسارت‌کرده‌اظهارنظرنموده بود شدیداً مجازات شد وبه‌امر شاه فی‌المجلس با دوات‌آنقدربرسرو رویش‌کوفتند تا درگذشت.

سپس خسروکسانی راکه می‌بایست مبلغ خراج را به ولایات وبخش‌ها تقسیم کنندتعیین کرد. مالیات اراضی ازهمهٔ مزروعات ـ یعنی‌گندم وجو وبرنج ویونجه وخرما و زیتون و

انگور ـ اخذ می‌شد. مبلغ خراج بسته به‌این بود که در زمین چه مزروعی زرع شده است. ازهرجریب (قریب ۲۹۰۰ مترمربع) مزروع بقولات یك درهم (پول نقره) وازهرجریب تاکستان ۸ درهم وازهرجریب یونجه‌زار ۷ درهم والخ مأخوذ می‌گردید.

از درختان منفرد وسبزیکاری خراج اخذ نمی‌شد. خراج سرانهٔ اهالی ـ از ۲۰ساله تا پنجاه ساله به نسبت وضع مالی مالیات‌دهنده ۱۲،۸،۶یا ۴ درهم بود. اکثریت مالیات‌دهندگان حداقل یعنی ۴ درهم را می‌پرداختند. بزرگان واعیان وروحانیان وکارمندان دولت ودبیران،سپاهیان از پرداخت مالیات‌سرانه معاف بودند.

خزانهٔ دولت نه‌تنها مالیات سرانه بلکه بخشی ازمالیات ارضی را نیز به‌نقد دریافت می‌کرد وبخشی دیگر به‌جنس تأدیه می‌شد (یعنی محصولاتی که بیشترصرف نگهداری ارتش می‌شد). درنقاط مختلف شهرستانها انبارهای دولتی وجود داشت ومالیات جنسی به انبارهای مزبورحمل وتحویل می‌شد. ازآنجایی‌که در دفاتر جزوجمع مالیاتی تجدید نظر به‌عمل نمی‌آمد ویا ندرتاً این عمل صورت می‌گرفت ـ خراج‌برای مردم بارسنگینی بود. احتمال می‌رودکه شیوهٔ نوین اخذ خراج درتمام ایالات‌ایران معمول نبوده است ودربخشی ازنواحی کشور بخصوص درخاورهمان شیوهٔ قدیم متداول بوده.

حتی ازآن مدارك واسناد قلیلی‌که دردست است چنین‌برمی‌آید که اصلاحات خسرودر این زمینه با روش وضع واخذ مالیات در روم شرقی مشابهت داشته است. شیوهٔ مالیاتی روم شرقی‌یکی ازفصول‌کتاب قانون سوری ـ که‌اثری‌است مربوط به قرن پنجم میلادی ـ مندرج بوده وازآن طریق درخاورنزدیك ازشیوهٔ مزبوراطلاع داشتند ومحافل‌دولتی ایران نیزشاید ازهمین راه‌ازمفادآن‌مطلع شده‌بودند. مردم سوریه درفرهنگ وتمدن عهد ساسانیان نقش‌مهمی بازی‌کرده‌اند.

نهضت مزدکیان علت‌مستقیم بسیاری از تغییرات بود که در زندگی کشور پدید آمد. یکی از تغییرات یاد شده همانا اجرای شیوهٔ جدید مالیاتی بوده. این نهضت وضع روحانیان و«مغان»را سخت‌متزلزل ساخت. پیش‌ازقرن ششم‌مؤبدان‌مؤبد درفهرست مراتب و مناصب جای اول رااشغال می‌کرد. ولی پس ازاصلاحات نام اوبعد ازچندتن مقام غیرروحانی دیگر ذکرمی‌شد. وضع خاندان‌های اصیل‌اعیان ـ یعنی بزرگان عالی مقامی‌که در واقع‌پیشتر زمام امورکشور وشاه را در دست داشتند ـ نیزدچار تزلزل‌گشت.

نهضت مزدکیان به خاندانهای قدیم ونیرومند، به وضع‌مالی وسنت‌های ایشان‌ضربه‌های جبران ناپذیر وارد آورد. تا حدی این وضع با منافع شاه‌که ازبسط قدرت ونفوذ آنان در رنج بود مطابقت داشت.

سیاست خسرومتوجه احیای‌آن‌خاندانهایی ازبزرگان بودکه ضعیف وفقیرشده بودند. ولی وی اعیان قدیمی راکه فرمانبرداری ایشان دربرابرمقام شاهی ناچیزبود احیاء نکرد

بلکه ازقشر تازه‌ای پشتیبانی نمود که می‌بایست تکیه‌گاه وی‌گردد ومستقیماً وابسته وگوش به فرمان شاه باشد. خسرو خاندانهای نجبا را ازلحاظ مادی تأمین‌کرد ولی ازآنها خواست که «از دربار دورنشوند». به‌دختران اعیان درباری جهیزیه می‌داد وزندگی‌جوانان خاندانهایی راکه فقیر وناتوان بودند تأمین می‌نمود.

بدین‌طریق قشری از بزرگان خدمتگزار درباری ومالك زمین پدیدآمد که مستقیماً فرمانبردار و وابسته به‌شخص شاه بود. وی مشاغل موجود را به‌نمایندگان این دسته می‌داد و کارمندان خویش را ازمیان ایشان انتخاب می‌کرد. قشرمالکین متوسط یا« خداوندان ده» که ازمولدین‌مستقیم‌مزروعات اراضی‌بهره‌کشی می‌کرد ــ پس ازنهضت مزدکیان نیز تکیه‌گاه دولت ساسانیان بود. وابستگی فئودالی «نجبا» به شاهنشاه به‌مراتب افزایش یافت.

تغییراتی‌که درگروه بندی نیروهای اجتماعی پدید آمد موقع اعیان و روحانیان را ضعیف‌کرد ولی بخشی ازخاندانهای اعیان وبزرگان‌کماکان وضع ممتازی داشت وروحانیان نیزتا حدی نفوذ سیاسی خویش را حفظ‌کردند. این‌گروهها اهمیت فراوان داشتند.

درعین حال نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین اجتماعی شده بودکه‌مورد **استفادهٔ دولت قرار گرفتند.**

خسرواصلاح مهم دیگری نیز به‌عمل‌آورد وآن اصلاحات نظامی بود.

لشکریان ازدستجات سوارکه ازمیان آزادگان انتخاب می‌شدند ــ تشکیل می‌گشتند. بسیاری ازایــن دستجات به‌اعیان وبزرگــان تعلق داشتند و بدین‌سبب رابطهٔ ایشان با شاه ضعیف بود. خسرومی‌کوشید ارتشی به‌وجود آوردکه مستقیماً مطیع وی‌باشد وبشدت به‌تسلیح قشرمالکین متوسط پرداخت وبه‌ایشان سلاح واسب‌داد. پیاده درارتش‌ایران مقام مهمی‌نداشت.

به‌عقیدهٔ آمین مارسلین پیادگان تودهٔ‌بدبختی بودندکه با بنهٔ ارتش حرکت می‌کردند و وضع بردگان را داشتند.

پروکوفی قیصریه‌ای آنان را «جمعی روستایی بدبخت» می‌خواندکه درحین محاصرهٔ شهرها کارهای پرمشقت درجهٔ دوم وجمع‌آوری نعش‌ها وغیره به‌آن‌ها محول می‌شد.

خسرواقداماتی‌به‌عمل‌آورد تا سپاهیان منظم راکه به‌همت او ایجاد شده وهستهٔ مرکزی ارتش را تشکیل می‌دادند تقویت‌کند.

حکایتی‌کــه طبری دربارهٔ بازدید ارتش نقل می‌کند ازایــن رهگذربسیارجالب است. به‌گفتهٔ اوتمام صنوف وافراد سپاه وحتی شخص شاه می‌بایست دراین بازدید شرکت جویند و همین‌که سردارسپاه اراده‌کرد برای تعلیمات حاضرشوند. ارتش ایران درقرن ششم، گذشته ازافواج منظم مرکب بود از دستجاتی‌که بزرگان‌گرد ــ می‌آوردند وافــواج بربران‌که در خدمت ایران بودند. افواج اخیرالذکرغالباً به‌مرزهای‌کشوراعزام می‌شدند تا ازهجوم‌اقوام وحشی‌ــ نظیرآنچه درایالت‌کرمان واقع شد ــ ممانعت به‌عمل‌آورند.

خسروشغل سردار واحدکل سپاه ایران یا اران اسپهبد را لغوکرد وبه‌جای وی چهار سپهبد تعیین نمود که فرماندهی نظامی چهاربخش‌کشور را طبق چهارجهت اصلی عهده‌دار بودند.

سپهبد شمال ارتش‌های ماد وآذربایجان را تحت فرمان داشت. وسپهبد غرب لشکریان عراق را، وسپهبد جنوب سپاهیان‌پارس وخوزستان وسپهبدخاور ارتش‌های خراسان وسکستان وکرمان را اداره می‌کرد. ادارهٔ امورکشوری در دست پدگسپان بود.

## بخش ۱۰:

# ادارهٔ امور دولت ایران پس از اصلاحات خسرو اول

دربارهٔ شیوهٔ ادارهٔ امور دولت ایران در عهد ساسانیان فقط می‌توان به طور عموم تذکراتی داد.

منابع عربی که مقداری ازمطالب مزبور از آنان کسب می‌شود هربار که ازمؤسسات و ادارات خلافت سخن به‌میان آورند فقط اشاره‌ای به نظایر آن در زمان ساسانیان کرده اطلاعاتی می‌دهند.

فرمانروای عالیمقامی که سرنوشت دولت و کشوررا معین می‌کرد شخص شاهنشاه بود. اراده و میل او حلال مسائل بود وآخرین سخن درهرامری با او بود. دربرخی موارد منابع ما ازوزیرشاه که گویا مدیر کل امور کشور بود سخن می‌گویند ولی ـ حتی اگرچنین شغلی دائمی وجود داشته ـ به هرتقدیر می‌توان گفت که در دست این نخست‌وزیر آن قدرت کاملی که بعدها وزیران عهد خلافت به دست آوردند ـ متمرکز نبوده. لقب وی «بزرگ فرماندار» بود. ادارات وشعبی که کشور راادار‌ه می‌کردند می‌توان نام برد. ادارهٔ امورمالی کشور درمیان آنها اهمیت خاصی داشت.

نام رئیس خراج که زمام امور ادارهٔ مزبور را به دست داشت یعنی واستریوشان‌سالار درمنابع ذکرشده است. نظر به‌اینکه منبع اصلی درآمد دولت مالیات اراضی بوده منابع‌عربی این کلمه را «رئیس دیوان خراج» یا «رئیس خراج» ترجمه کرده‌اند. این که شخص واستریوشان سالار درآمد وهزینه‌های دولت را ازنظرشاه می‌گذرانید نشان می‌دهد که وی شغل ادارهٔ امور مالی را بطورعموم عهده‌دار بوده.

فرمان شاهی قبل ازآنکه به‌صورت یك سند رسمی درآید ومجری گردد راه درازی را می‌پیمود واین خود از وجود دفتر دولتی وبایگانی ومهرهای متعدد پیداست.

امری که شاهنشاه شفاهاً درموضوعی می‌داد درحضور وی ازطرف منشی سلطنتی «رئیس یادداشتها» ثبت می‌شد. درعین حال خادمی که مقامش برابر با منشی مخصوص بود فرمان مزبور را در دفتر ویژه‌ای ثبت می‌کرد. این یادداشتها درهرماه تنظیم می‌شد وشاه آنها را مهرمی‌کرد و دربایگانی محفوظ می‌ماند.

یادداشتی که توسط منشی سلطنتی تنظیم می‌گشت برای رئیس کاخ سلطنتی (که درعین حال مهرداربود و می‌بایست اسناد را مهر کند) فرستاده می‌شد. شخص اخیرالذکرسند را به مدیر امور یا به‌دیگر سخن رئیس دفترمی‌فرستاد و وی طبق یادداشت مزبورسند رسمی به‌نام شاه تنظیم می‌نمود. این سند مفصل ومشروح بود ومجدداً برای رئیس کاخ سلطنتی ارسال می‌گشت ووی آن را برای تصویب شاه تقدیم می‌داشت وضمناً مضمون ومفاد آن با آنچه در دفتریادداشتهای شاهی توسط خادم ثبت شده بود مقابله می‌شد. بعد سند را درحضورشاه ویا شخص معتمد وی مهرمی‌کردند واین مهرسرانجام به‌سندمزبورکه از دفترشاهی خارج می‌شد صورت قانونی می‌داد.

دربارهٔ شعب مختلف اداری که درایران ساسانی وجود داشت ازروی مهرهای گوناگونی که دراسناد بکارمی‌رفت ومتعلق به‌ادارات مختلف بود ـ می‌توان قضاوت کرد.

بلاذری با اشاره به‌گفتهٔ ابن مقفع می‌نویسدکه شاهنشاه ایران مهری برای امور محرمانه یعنی دفترسری داشته است ومهر دیگری برای پیامها ویا نامه‌ها . مهرمخصوصی برای «تصویب» یا «تحکیم وتسجیل» وجود داشت که عموماً درمورد بخششها وبخصوص بخشش زمین به‌کارمی‌رفت. به‌دیگرسخن درمورد اموری که به‌اعیان و بزرگان مربوط بود مهرمخصوص شاهنشاه زده می‌شد.

اسامی نجبا ونامداران در دفاتر ویژه‌ای ثبت می‌شدکه ازلحاظ ثبت شجرةالنسب ضرورت داشت.

بخشش علی‌العموم وبخشش زمین بخصوص نشانهٔ حسن توجه شاه بود. آیا این‌بخشش طبق آنچه منابع عربی بعدها با لفظ «اقطاع» تسمیه کرده‌اند صورت مشروط داشت یا نه معلوم نیست وقضاوت دراین‌باره دشوارمی‌باشد. درهرحال درزبان عربی این اصطلاح‌مالکیت مشروط زمین را می‌رساند وکسی که مورد این بخشش قرار می‌گرفت مجبوربود خدمت سپاهیگری را نیزانجام دهد. این مطالب مقرراتی راکهٔ خسرواول وضع کرد وقشراعیان خدمتگزار را پدیدآورد و ایشان را مجبورمی‌کرد در دربار حضور بهم رسانند وخدمت سپاهیگری را انجام دهند، به‌یاد می‌آورد. یکی ازمظاهرحاکمیت شاهنشاه‌این‌بودکه‌ازبزرگان واعیان عالی شانو والامقام‌جداً می‌خواست که در دربارحاضرشوند.

تکامل روابط فئودالی درعهد خلفا نیزبلاشك مربوط به‌این پدیده بودکه درایران برخی اشکال مالکیت مشروط زمین ـ شبیهٔ اقطاع وغیره ـ و دیگرنطفه‌های فئودالیزم قبلا

وجود داشته است.

ادارهٔ امورمالی نیزازخود مهری داشت موسوم به«مهرخراج» که به‌اسنادمربوطه زده می‌شد.

رئیس کاخ سلطنتی تنها کسی بودکه مهردفتر سری ومهرپیامها ونامه‌ها را بکارمی‌برد. او ازمیان نجبا وبزرگان انتخاب می‌شد و «مردی بود ازنزدیکان شاه».

وستریوشان سالاربه‌سمت «رئیس خراج» امورمربوط به زراعت را بطورعموم اداره می‌کرد و «رئیس پیشه‌وران» یا هوتخشبد مدیرامورمربوط به‌اصناف و بازرگانان بود.

درفهرست‌مشاغل‌ارثی‌سه‌شغل دیده می‌شودکه درشمار مشاغل لشکری می‌باشد. یکی از عالیترین القاب لقب ارگابد (رئیس دژ) بودکه به پادشاهان تعلق داشت. ارتشباران سالار نیزلقب عالیی بود وبعد ازآن لقب سپهبد (رئیس لشکریان) می‌آمد. اران اسپهبد فرماندهٔ کل ارتش‌ها بود. خسرواول این شغل ولقب را لغوکرد وچنانکه‌گفته شد چهارسپهبد در رأس ارتش‌های مستقر درچهارجهت اصلی کشورقرارگرفته بودند.

درعهد خسرو دوم حمله‌ای به روم شرقی درتحت فرماندهی چندین سردارصورت‌گرفت وشاهنشاه فقط اسماً در رأس ایشان قرار داشت. گذشته ازسرداران لشکرکسانی نیزبودند مخصوص رساندن آذوقه ورفع حوایج مادی ارتش‌ها.

بدین طریق درایران ساسانی‌گذشته ازادارات‌لشکری ومالی وکشوری وقضایی یك دستگاه مفصل نظارت مرکزی و دفترمخصوص سری وجود داشت.

ادارهٔ امورشهرستانها در دست مرزبانان بود واینان حکامی بودند واجد استقلال نسبی که تمام جوانب زندگی شهرستان را اداره می‌کردند. شاهنشاه درسرزمین‌های عظیمی مانند ارمنستان ـ اشخاص عالیشأن‌وجانشینانی به نام بیدشخ (پتیاشخ) منصوب می‌کردکه دربسیاری ازمواردازبزرگان واعیان محلی‌بودند. قدرت فردی مرزبان‌شامل ادارهٔ کشوری‌ولشکری‌بود.

اقدامات خسروموقع تاج وتخت سلطنت را به‌مراتب مستحکم‌ترکرد، علی‌الخصوص‌که نهضت مزدکیان موجب تضعیف اعیان وبزرگان شده بود. طبقهٔ حاکمه تمام نیروهای خویش را برای مبارزه با این نهضتی‌که مبانی موجودیت وی را تهدید به‌نابودی می‌کرد گردآورد واین تمرکز وتجمع‌قوا موقع ایران را تقویت نمود.

درسال ۵۳۲ میلادی پیمان صلح با روم شرقی منعقد شد. ولی با این‌حال درسال ۵۴۰ مجدداً جنگ ایران و رم آغاز گردید. درسال ۵۴۰ خسروشهرانطاکیه بر رود ارونت (نهرالعاصی،کنونی) را مسخرومنهوب‌کرد وعدهٔ‌کثیری را ازاین شهربه‌اسارت برد. جنگ تا سال ۵۴۵میلادی ادامه داشت وموفقیت‌گاه نصیب روم گاه نصیب ایران می‌شد تا سرانجام درآن‌سال پیمان متارکه منعقدگشت. سپس‌عملیات‌جنگی درقفقازتجدید شد ولازیکا (گرجستان غربی) موضوع نزاع بود. ایرانیان می‌خواستند پایگاه محکمی درکرانهٔ دریای سیاه به‌دست

آوردند و روم شرقی به‌هیچ‌جه نمی‌توانست چنین امری را اجازه دهد.

درلازیکستان (لازیکا ـ کولخید ـ گرجستان غربی) از وضع موجود کاملا اطلاع داشتند وگوباز پادشاه آن‌سرزمین سفیری بنزد شاه ایران فرستاده حمایت وی را استدعاکرد. گوباز چنین استدلال کرد که وصول به‌دریای سیاه از طریق لازیکستان منافع فراوان برای ایرانیان خواهد داشت. درپیمان صلحی که درسال ۵۶۱ میلادی منعقدگشت مرزهای سابق برای طرفین محفوظ ماند.

بین‌سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷ میلادی خسرو موفق شد هیاطله را منهزم سازد. مقدمات نابودی اینان را حملات متواتر قبایل ترك ـ که درپیرامون سال ۵۵۲ میلادی به‌وسیلهٔ خاقان سیلجبو (ایستمی) متحد شده بودند ـ فراهم آورده بود. دولت جوان ترك توجه روم شرقی را جلب کرد وسفیرانی فیمابین رفت وآمدکردند. درآثارمنانذر مورخ یونانی شرح‌مسافرت یکی از این سفیران به‌نام زمارخ درسال ۵۶۸ محفوظ مانده است. دیپلوماسی روم شرقی می‌کوشید مستقیماً با ترکان روابطی ایجادکند تا بدون واسطهٔ ایران کالای گرانبهای چینی یعنی ابریشم را به وسیلهٔ ایشان دریافت دارد. پس ازسقوط دولت هیاطله ـ ترکان همسایهٔ دیواربه‌دیوار ایرانیان گشتند و رودآموی (جیحون) مرزایران وکشورخاقان گشت.

لشکریان ایران تحت فرمان «وهریز» حبشان را، که مدت مدیدی درجنوب عربستان حکمفرمایی کرده بودند، ازیمن اخراج کرده درآن سرزمین مستقر گشتند. راه اقیانوس هند ازطریق خلیج فارس به‌روی ایران مفتوح بود واین واقعه نیزموقع ایران را درآن اقیانوس به‌مراتب مستحکم‌ترکرد واکنون دیگر دریای سرخ در دسترس ایران قرارداشت و بخش اعظم راه تجاری کاروان روبه سوریه را ایرانیان قبضه کردند. راه قدیمی «عطریات» که عربستان را به دریای متوسط (مدیترانه) متصل می‌کرد درنقاط جنوبی ـ تحت نظر وتسلط ایران درآمد.

جنگ جدید ایران و روم درسال ۵۷۲ آغازشد. این‌بارخسروامپراطوری‌روم رامحرك عملیات جنگی ترکان که چندین ناحیهٔ ایران را دستخوش تاخت وتاز وغارت کرده بودند می‌شمرد.

لشکریان خسرو ازمرزشمال خاوری دفاع کرده، سپس به‌سوی غرب توجه نموده به بخش علیای بین‌النهرین که متعلق به‌روم بود حمله کردند. لشکریان روم نخست درنبردی که نزدیك ملطیه وقوع یافت پیروزشدندولی بعد شکست سختی خوردند. رومیان‌سردارجدیدی به‌نام ماوریکوس‌معین کردند که به‌خاك ایران حمله کرده شهرسنجار را متصرف‌شد. مذاکرات صلح آغازشد ولی خسرواول پیش ازپایان مذاکرات درسال ۵۷۹ بدورد جهان گفت.

سنتی که نیمی برافسانه مبتنی می‌باشد خسرو را پادشاهی معرفی می‌کند دادگستر که همواره‌طالب‌عدالت‌وشفقت‌بوده است.ولی استبداد رأی از وضع‌رفتارش با نزدیکان وماموران

عالیمقام دولت که دچار آتش غضب وی گشته اعدام می‌شدند ـ معلوم ومعروف است. نخست دو برادروی‌وسپس عده‌ای دیگر ازخویشاوندانش به امر وی اعدام شدند معهذا او انوشزادفرزند خویش راکه دراواسط قرن ششم شورشی را رهبری کرده بود عفو کرد.

این شورش را مردم مسیحی شهرهـای ایران راه انداخته بودند و در واقع انعکاس گونه‌ای بود ازنهضت مزدکیان. مارآبای اول جاثلیق (کاتولیکوس) کلیسای نستوری ایران برحسب ارادهٔ شاه به مریدان خویش پیامی فرستاده ایشان را به اطاعت ازاوامرشاه دعـوت کرد. بویژه شرحی که در «سیاستنامه» خواجه نظام‌الملك دربارهٔ اوصاف خسرو نگاشته‌شده و وی‌را مظهرعدالت معرفی می کنند آمیخته به اغراق می‌بـاشد. این نظرمربوط به‌یك سنت رسمی است که درعهد خود ساسانیان پدیدآمده‌بوده.

احداث شهرها ازطرف خسرو وبنای مراکزشهری جدید وتحکیم مراکزقدیم موجب آن گشت که بخشی ازساکنان دهات ـ که جماعت خود مختار وقدیمی عشیرتی درآنجا درحال پاشیدگی بود ـ به شهرها روآوردند.

دراواسط قرن ششم طیسفون پایتخت ایران‌به‌مراتب بـزرگترشد. سوریان عـادتاً این شهر را «ماخوزه» وتازیان‌المداین یعنی «شهرهـا» می‌نامیدند. طیسفون درهردوطرف دجله بسط یافته بود و درآن عهد مانند هفت شهربودکه درکناریکدیگرقرارگرفته باشند.

سلوکیه قدیم درآن روزگاران به نام ـ اردشیرخوانده می‌شد. شهرمزبور در ساحل راست دجله بود وحال آنکه طیسفون درساحل چپ یعنی ساحل شرقی قرار داشت. یـك‌پل شناور رابطه میان این‌دوشهر را تأمین می‌کرد. پل دوم دردوران صباوت شاپور دوم‌احداث شده‌بود. درنتیجه حفریات باستانشناسی در بخش شرقی شهریك حصارنیم دایره شکل‌کشف شده است که آنچه را شهرقدیم نامیده می‌شددرمیان‌گرفته بود. دراین بخش ویرانه‌های یك کلیسای مسیحی مکشوف‌گردیده است.

یکی ازکوی‌های بخش شمال غربی شهرکه اسپانبرنامیده می‌شد زیربنای‌کاخ باشکوه و وسیع ساسانیان موسوم به‌طاق‌کسری قرار داشت. عظمت ابعاد این‌کاخ هربیننده‌ای را در شگفتی می‌افکند واثری‌که در ذهن باقی می‌گذارد نه‌تنها عظیم بلکه خـردکننده می‌باشد. پارکهای‌سلطنتی‌به‌این‌کاخ اتصال پیدا می‌کرد ویکی از دیوارهای آن هنوزباقی است.

به‌عقیدهٔ بعضی از باستانشناسان انطاکیه نـونیزیکی ازبخشهای پایتخت بود این شهر طبق نقشهٔ انطاکیهٔ اصلی‌که بررود اورونت قرار داشته (وبه‌تصرف لشکریان خسرو درآمـده بود) احداث‌گشته بود. اسیرانی‌که به‌این محل منتقل شده بودند این شهر را برای‌شاهنشاه بناکردند. کاخ‌های آن بـا ستونهای مرمر ومـوزاییك‌های زیبا ازشیشهٔ رنگارنگ تـزئین شده بود.

درعهد مسعودی‌کـه مراتب فوق را اطـلاع می‌دهد بقایای این شهرنیمه ویران هنوز

برپا بود. سلوکیه قدیم (وه ـ اردشیر) مرکزتجاری بود وبـازاربزرگی داشت کـه جمعیت انبوهی درآن گرد می‌آمدند. کالاهای فراوان وازآن‌جمله مصنوعات فلزی واشیای گرانبها وتزئینات وارد این شهرمی‌شد ومحصولات زراعتی وغلات وروغن وشراب نیز به‌حد وفـور به‌این مرکزبزرگ حمل می‌گشت.

شاهان ساسانی عدهٔ کثیری ازهنرمندان ونقاشان را در دربارخویش گرد می‌آوردند و اینان کاخهای سلطنتی را با نقاشی بردیوار ومعرقات تزئین می‌کردند.

در ساختن مصنوعات مـانند ساغر وصراحـی ومجمر وکندردان استادان به‌حد کمال رسیده بودند.

اسلحه از قبیل شمشیر ونیزه وسپربا تصاویر زیبا وحکاکیهای بی‌نظیر منقوش ومزین می‌شد. درساختن گردنبند وانگشتری وغیره نیز هنرمندی فراوان به کار می‌رفت. موضوع تصاویرعادتاً عبارت بود ازشاه درشکارکه براسب سوار ونیزه دربدن جانوری فرو کرده یا تیری ازچلهٔ کمان رها می‌کند. تصاویری نیزازشاه که باجلال تمام برتخت نشسته در دست است. دراشیایی که به‌دست آمده بیشتراثرهنر درباری دیده می‌شود.

مسکوکات دوران ساسانیان نیز که نام شاه وسال پادشاهی وی درآن منقوراست شایان توجه می‌باشد.

درسال ۵۷۹ میلادی پس ازمرگ خسرو ـ پسروی هرمز چهارم برتخت‌شاهی جلوس کرد. به‌گفتهٔ منابعی که مأخذشان کتاب پهلوی «خوادای‌نـامك» است هرمزد بیش از پدر خویش شایستهٔ لقب عادل بوده‌است. درعهدسلطنت وی کوششهایی به‌عمل آمد تا وضع مسیحیان بهترشود و او «به‌ایشان نیکی کرد واعیان وبزرگان را تحت فشار قرار داد.»

دربارهٔ هـرمزد اطلاعات متناقضی در دست است. بخشی ازبزرگان و اعیان کـه وی اقدامات شدیدی علیه ایشان به‌عمل آورده بودازاومتنفربودند. اعدام «اعیان اصیل» ومصادرهٔ اموال ایشان با تضییقات وفشارعلیه کاهنان و«علما» نیزهمعنان بوده. هرمزد درظرف یك سال تمام درکشورگردش می‌کرد وبهٔ جزئیات امورتوجه می‌نمود وهیچ چیزممکن نبود ازنظراو پنهان بماند. ازاین تـوصیفی که دربارهٔ هرمزد شده (طبری وفردوسی) چنین برمی‌آیدکـه شاهنشاه دراعمال‌خود ـ که علیهٔ سران اعیان وبزرگان وکاهنان متوجه بود ـ می‌کوشید به مالکین متوسط اراضی تکیه کند. شکایات وملامت‌هایی که علیه وی شنیده‌می‌شده ـ که خست می‌ورزد و «فشار را افزوده» وخراج زیاده برحد دریافت می‌دارد ـ علی‌الظاهر ناشی از محافل عالیه اعیان بوده است.

کوشش دولت هرمزد به‌منظور یافتن محافل وسیعتری برای پشتیبانی از دولت موجب سیاست موافق وی با دهقانان (مالکین متوسط) بوده است. همین علل موجب مشی خـاص او دربرابر مردم مسیحی ایران گشت. مسیحیان بیشتردرشهرها زندگی می‌کردندومرکب‌

بودند ازسوریان وتاحدی از ایرانیان. ازویژگی‌های این‌محافل یکی دانستن‌دوزبان سریانی وفارسی بوده است. اینان پیشه‌وران وبازرگانانی بودندکه ازلحاظ استطاعت مالی درمدارج مختلف قرار داشتند. درمیان ایشان اشخاص مرفه وثروتمندی وجود داشتندکه دارای اموال فراوان غیرمنقول، خانه‌های شهری وخدام متعدد بوده وباکشورهای دوردست تجارت وسیع داشتند. ولی‌عدهٔ دیگری نیزبودندکه تمام امـوالشان عبارت بود ازابزارکار وپیشهٔ‌ایشان. اینان‌کالاهای ساده را تولیدکرده درهمان‌کارگاه خویش به‌سفارش دهنده ویا فروشندهٔ دست دوم می‌فروختند.

گذشت‌هایی که نسبت به مسیحیان شده بود موجب نارضایی روحانیان زرتشتی گشت وایشان این‌اقدامات را سبب ضعف موقع خویش می‌شمردند. درمقابل دعاوی‌کاهنان، هرمزد پاسخ می‌دادکه همانگونه که تخت اوبردوپایه مقدم برپـا نمی‌ماند ـ پادشاهی وی نیزباید نه تنها برزرتشیان بلکه نمایندگان دیگرادیان نیزمتکی باشد.

سیاست خارجی هـرمزد متوجه تحکیم وضع مرزهای ایران و روم ومبارزه دایم با دستجات قبایل ترك بود.

بخش۱۱:

# بهرام چوبینه وخسرو دوم

درسال ۵۸۹ میلادی ایرانیان ازنارضایی لشکریان روم‌که باعث ضعف ایشان‌گشته بود استفاده‌کرده موفق به‌تصرف مارتیروپول(میافارقین) شدند. در همان‌سال‌نبردی در سیساوران نزدیك نصیبین درگرفت‌که این‌بارتفوق با رومیان بود وایشان میافارقین را محاصره‌کرده و دژ ایرانی اوکبا را ویران ساختند. روم شرقی در رأس ائتلافی‌که علیه ایران تشکیل شده بود قرارداشت: ازشمال‌می‌بایست‌خاقان‌خزرحمله‌کند وازمغرب‌لشکریان روم‌تهدیدمی‌کردند، ولی‌برای ایران خطراصلی ترکان مقیم مرزشمال شرقی وکرانه رود آمو (جیحون) بودند. شاوا (شابا) خاقان ترك درسال ۵۹۰ میلادی با سیصد هزارمرد جنگی وارد نبرد شد. سردار لشکریان ایران بهرام چوبینه بود.

وی‌جلوپیشروی ترکان را درپشت حصارشهربلخ‌که تکیه‌گاه اصلی‌ایرانیان بودگرفت. این سردار داهی موفق شد ترکان رامنهزم سازد واردوگاه شاوارا تصرف کند و دژی را که نادمود پسرشاوا مأمن خویش قرار داده بود محاصره و وی را مجبوربه تسلیم نماید.

بهرام غنایم فراوان وپرارزشی به‌دست‌آورد کـه حاضر نبود با شاه درمیان‌گذارد و تقسیم‌کند.

بهرام ثروت فراوان داشت وشهرت وافتخارات بسیارکسب‌کرده بود واینها زمینه‌ای بودکه ادعای تاج وتخت را برای وی مقدورمی‌ساخت.

هنگامی‌که‌بهرام بااتکابه‌لشکریان وفادارخویش‌علم‌طغیان‌برافراشت‌اعیان وبزرگان از وی پشتیبانی‌کردند وسپاهیانی‌که ازپایتخت اعزام شده بودند وهمچنین دستجات دیلمیان به اوپیوستند. «وقتی اعیان وبزرگان پایتخت‌که آنها نیز از هـرمزد متنفربودند» خبر شورش

راشیدند «اورا ازتخت شاهی به‌زیرآورده دیدگانش را کورکردند وبه جای اوخسرو پسرش را نشاندند.» درایـن تحول درباری دوخال خسرو به‌نـام بندویه وبسطام‌که به‌نام وی اقدام می‌نمودند ـ نقش مهمی‌ایفاکردند. خسرو ازهمان‌آغازسلطنت‌خویش‌کوشید حسن توجه‌اعیان وبزرگان را کهٔ می‌بایست تکیه‌گاه وی قرارگیرند به دست‌آورد.

ولی بهرام‌که‌گمان می‌کرد تاج وتخت‌شاهی‌را به دست‌خواهدآورد بالشکریان خویش درکنار زهاب (زاب) بزرگ متوقف شد وبه‌خسروتکلیف‌کردکـه تسلیم شود. ارتش خسرو شکست خورد وخسرو به‌بخش رومی بین‌النهرین فرارکرد وامیدواربودکه امپراطوری روم وی‌را یاری‌کند.

رومیان درمقابل یك سلسله گـذشت‌های ارضی وازآن جمله واگـذاری ارمنستان تـا دریاچهٔ وان وشهرهای میافارقین ودارا دربین‌النهرین‌علیا ـ به‌وی وعدهٔ‌کمك دادند. مبارزه به‌خاطربین‌النهرین میان لشکریان بهرام وخسرو درگرفت و شهرها به‌تدریج به دست خسرو مفتوح‌گشت.

بهرام بامخالفت‌بخشی ازاعیان مواجهٔ‌گردید ولشکریانش اندك‌اندك ازهم‌پاشیده‌شدند. خسرو در سال ۵۹۱ مجـدداً تاج وتخت سلطنت را به دست آورد و در همـان سال صلحی ممتد با روم شرقی برقرارگشت. بهرام نزد خاقان ترك فرارکردوبراثرتحریکات محرمانهٔ خسروبه‌فرمان زن خاقان به قتل رسید. ولی درپایتخت دشواریهای تازه‌ای درکمین وی بود و درآغاز امر به‌مساعدت خال خود بندویه استظهارجست. پس‌ازمدتی قیمومت بندویه به‌نظر شاه تحمل‌ناپذیر آمد وملاحظه کردکه خالش به‌تاج وتخت شاهی نیزنظر دارد.

بندویه اعدام شد وبرادر وی بسطام‌که به‌حکومت خراسان منصوب شده بودعلم‌عصیان برافراشت. درتمام نقاط‌کسانی یافت شدندکه به وی پیوسته پشتیبانی خود را عرضه داشتند.

یکی ازمتحدین وی پریوگ شاهك‌کوشان بود. اوبه‌کسان خویش فرمود تاکمین‌کرده بسطام را به‌قتل رساندند وسپس اردوگـاه وی را با تمام اموالی‌که درآنجا بود متصرف شد ولشکریان بسطام نیزکه سردارخویش را از دست داده بودند پراکنده شدند.

درعهد خسرو شورشهای دیگری نیزبه وقوع پیوست وازآن میان شورش نصیبین بسیار طولانی‌شد. آن‌شهرآباد بین‌النهرین دچارمحاصره‌گشت. نخویرگان سالارجنگ «با لشکری انبوه وفیلان به‌دان صوب‌گسیل‌گشت» ولی «مردم شهردروازه‌هارا به‌روی وی بستند». ولی‌بعد فریب سوگند دروغ را ـ که‌گفته بود هیچگونه زیانی به‌آنها نخواهد رساند ـ خـوردند و دروازه‌هـا را گشودنـد ـ اما«او نـامداران ایشان راگرفت وشکنجه‌کرد وخانه‌هایشان را دستخوش غارت ساخت واموالشان را نابودکرد وآخر با انواع مرگها ایشان را کشت.»

درعهد سلطنت‌خسرو عصیانهای‌فراوان وقوع یافت‌که زادهٔ وجودناسازگاریهای سیاسی وتضادهای اجتماعی دردولت ساسانی بود. شورشهای نظامی‌وعصیانها پی‌درپی وقوع می‌یافت.

وتشبثاتی‌که برای تحولات درباری به‌عمل مـی‌آمد نقشه‌های پنهانی مخالفین سلالهٔ‌کهن را فاش می‌ساخت. وضع داخلی کشور دیگرآن ثبات واستواری پیشین را نداشت وفعالیتی‌که در زمینهٔ سیاست خارجی به عمل می‌آمد برای انصراف خاطر وچاره‌جویی در مقابل اوضاع دشوار بود. در قرن ششم ایران‌کشوری بود در دوران‌آغازفئودالیه‌که بقایای روابطاجتماعی دوران سلف درآن محفوظ مانده بود.

علی‌رغم کمکی‌که دولت روم شرقی به خسرو دوم‌کـرده وی‌را بر سریر تخت شاهیش بازگردانیده‌بود ـ ایران هم در زمان حیات موریس‌کوشید تاروابط مسالمت‌آمیز را با روم شرقی برهم زند. جنگ شدید طبقاتی در امپراطوری روم شرقی صورت بیرحمانه‌ای پیدا کرد. موجی ازشورشها وطغیان‌ها موریس امپراطور وسلالهٔ وی را از تخت به‌زیر افکند و درسال ۶۰۲ میلادی فوکا بر سریر پادشاهی روم نشست. ولی نهضت‌های‌خلق خاموش نشد و بویژه در نواحـی شرقی امپراطوری یعنی سوریه و اسکندریه طغیان وعصیان ادامه داشت. نرسی‌که سرداری داهی وبا استعداد بود درادسا (الرها) قیام‌کرد وازایران یاری طلبید.

خسرو چنین وانمود کرد‌که می‌خواهد انتقام قتل موریس را بگیرد وسرگرم تدارك جنگ وگردآوردن لشکر شد.

درسال ۶۰۴ میلادی به‌بین‌النهرین لشکر کشید وشهر دارا راگرفت وبه قول یکی‌از مورخان «لشکریان ایران مانندآب خون ریختند.» اندکی دیرتر ایرانیان‌آمد ومیافارقین وادسا (الرها) وچند شهر بزرگ دیگر را تصرف کردند.

ایرانیان پس‌ازتصرف نواحی این سوی فرات ـ ازآن شط عبورکرده به سوی‌سوریه روآوردند وانطاکیه‌را درسال ۶۱۱ میلادی تسخیر کردند. اطلاع زیرکه از اثر میخائیل‌ـ سوری اخذ شده مربوط به سال۶۱۱ـ۶۱۰ میلادی می‌باشد «ایرانیان سراسرسوریه وفنیقیه وارمنستان و کاپپادوکیه وفلسطین را به‌زیر فرمان خویش در آوردند وگالاثیه و پافلاگونیه را گرفته تا خلقیدونه به پیش داندند[1]» ولی لشکرکشیها وفتوحات ایران درآغاز قرن‌هفتم آن جنبهٔ پیشین را نداشت.

در دوران قباد اول وخسرو اول عملیات جنگـی بدین منظـور بود کـه بـا یـك حرکت سریع دشمن‌را گیج‌کرده باحمله‌ای سریع شهری بزرگ را متصرف شوند وغارت و ویران‌کنند.

اکنون تاکتیك حمله‌های ناگهانی وسریع متروك شده بود وجای‌آن راتاکتیك‌تسخیر تدریجی ایالات والحاق آنها به‌ایران ـ گرفته بود.

امپراطور هرقل(هراکلیوس)که‌بایك عمل جسورانه سلطنت را ازفوکا ـ دست‌نشاندهٔ

۱ــ یعنی سراسرآسیای صغیرراپیموده به‌بغازبوسفور رسیدند - م.

اعیان و بزرگان ـ منتزع نمودکوشید تابا خسرو پیمان صلح منعقدکند. ولی‌شاهنشاه حاضر به‌مذاکره دربارهٔ انعقاد صلح نشد و« نه‌تنها پیمان متارکه باروميان نبست بلکه ایالات‌دیگری هم ازآنها گرفت.» درسال ۶۱۳ میلادی دمشق ودر سال ۶۱۴ اورشلیم فتح شد.

ایرانیان‌درآسیای‌صغیر دوبار به‌خالکدون(خلقیدونه)واقع‌درساحل‌شرقی بوسفور رسیدند. منابع موجود اطلاع می‌دهند که فتوحات پرویز باامحاء مردم شهرها ودهات همعنان بود و ساکنان‌آن نواحی رابه‌بردگی واسارت می‌بردند. دریکی‌ازمنابع‌آمده است: «مردم‌بیشماری را غارت‌کردند واسیر کردند. آنها بردگان واموال گوناگون را به‌سرزمین ایران بردند.» ایران به‌حساب‌این‌فتوحات ثروتمندمی‌شد واسیران ـ برده در واقع کارگران‌بی‌مزدورایگان بودندکه به مقیاس وسیع مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

لشکریـان خسرو پس از آنکـه در سواحـل سوریـه وفنیقیه مستقر گشتند نقشهٔ تصرف ایالت پر ثروت وانبار غلهٔ روم یعنی مصر را کشیدند. این عملیات جنگی نیز با موفقیت قرین گشت.

اسکندر یه رابا حیله مسخر کردند. ایرانیان در « قایق‌های‌کوچك نشستند و هنگام سپیده‌دم باکرجی‌های ماهیگیری وماهیگیران‌وارد شهر شدند.» بدیهی‌است‌که تصرف‌اسکندریه که غنی‌ترین وزیباترین شهر امپراطوری بود واقعهٔ مهمی به شمار می‌رفت.

مصر قریب ده‌سال درتصرف‌ایرانیان بود. تهاجم ایرانیان‌حتی تاسال۶۲۲ میلادی‌دوام داشت وآنان شهر «آنقره» رادرآسیای صغیرمسخرکرده وجزیرهٔرودس‌را نیز متصرف شدند.

وضع روم شرقی یأس‌آور بود: مصریا منبع زندگی‌امپراطوری وثروتمندترین‌نواحی آسیابا شهرهای بزرگ‌آن ـ دردست ایرانیان بود واینان ازبستن‌پیمان صلح سرباز می‌زدند. ولی نیروهای ایران هم براثرجنگهای طولانی تباه شده بود.

دراین میان‌امپراطور هراکلیوس تصمیم به‌لشکرکشی اتخاذکرد ومدت مدیدی‌به‌تدارك پرداخت.کتب ورسالات مربوط به فنون جنگ ورموز سوق‌الجیشی‌رامورد مطالعه‌قراردادو به‌تعلیم نظامی لشکریان مبادرت ورزید. مصمم شد شمال بین‌النهرین وارمنستان را درنوردد واز آنجا یکسره به‌سوی جنوب برگردد وبه ایرانیان حمله‌کند.

سرعت وشدت حمله لشکریان روم چنان بودکه ایرانیان دست و پاگم‌کرده به‌زحمت توانستند سپاهیان خویش راگردآورند.

خسرو به‌محض نزدیك شدن سپاه روم ازدستگرد به‌طیسفون رفت ولی از انعقاد پیمان صلح امتناع ورزید.

سران سپاه ایرانیان ازقباد شیرویه فرزندارشد خسرو پشتیبانی می‌کردند. وی تخت وتاج رادرسال۶۲۸میلادی تصاحب‌کرد. خسرورا نزدیکان وی‌بااجازهٔ پسرش‌شیرویه‌کشتند. شیرویه بلادرنگ مذاکرات صلح راکه هراکلیوس طالب وراغب بودآغازکرد.

## بخش ۱۲:

# ایران درعهد آخرین پادشاهان ساسانی

قباد دوم یا شیرویه قبل از آنکه حتی شش ماه پادشاهی کند درگذشت. تاج وتخت شاهنشاهان ایران بازیچهٔ دست دستجات گوناگون اعیان وبزرگان شد که بههوس ومیل‌خویش شاهی‌را معزول ودیگری را منصوب می‌کردند وبه‌تحریکات خونین به‌نفع فلان و یا بهمان مدعی شاهی می‌پرداختند. درظرف چهار سال ـ تا سال ۶۳۲ میلادی ـ قریب ده‌نفر به پادشاهی رسیدند. برخی از ایالات ایران رابطهٔ خویش رابا مرکز ازدست‌دادند.

یزدگرد سوم ( از سال ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی پادشاهی کرد ) برای‌آخرین‌بار کشور ساسانیان را متحد ساخت ولی نه‌برای مدت مدیدی. استقلال ولایات وایالات وپراکندگی‌ـ نتیجه جریان گرایش‌کشور به‌سوی فئودالیزم وتجلی تمایلات گریز از مرکز در اعیان و بزرگان عمده بوده است. این جریان قدرت مرکزی راتضعیف می‌نمود. قبضه قدرت به‌وسیلهٔ بعضی‌از نمایندگان اعیان و سرداران‌پدیده‌ای‌عادی گشته بود. ایران‌قطعه قطعه‌شده‌وضعیف، نمی‌توانست دربرابرفشار وحمله سخت‌تازیان پایداری کند.

## بخش ۱۳:

# بودجه دولتی و خراج درعهد آخرین پادشاهان ساسانی

ازلحاظ قضاوت دربارهٔ وضع اقتصادی عمومی ایران درعهد ساسانیان اطلاعات مربوط به‌بودجهٔ دولتی آن بسیارجالب توجه است.

درسال ۶۰۸ میلادی حساب درآمد خزانه دولت درآن سال به‌عمل‌آمد. تمام خراج بصورت نقد واردخزانه‌نگشت. می‌دانیم‌که بخشی‌ازمالیات ارضی به جنس اخذ می‌شد وصرف نگهداری لشکریان ودربار می‌گشت. مالیات یا خراج سرانه‌که از روستاییان وپیشه‌وران و هرگونه عوارضی‌که ازمحصولات پیشه‌وران وبازرگانی اخذ می‌گشت نقدی بود.

درسال مذکور به وزن ۴۲۰ میلیون مثقال‌سکه رایج واردخزانه شدکه‌معادل(به‌حساب ده درهـم هفت مثقال) ۶۰۰ میلیون درهم بود. این وجوه در خزانهٔ ویژه‌ای‌که خسرو در طیسفون تأسیس‌کرده بود نگاهداری می‌شد. چنانکه می‌دانیم درهم نام‌پول نقره بود. مثقال واحد وزن‌بود. درهم ساسانی نیز سکهٔ نقره بود. بودجهٔ سالیانهٔ خسرو دوم به معادل‌قریب ۱۲۰ یا ۱۰۰ میلیون روبل سر می‌زد. به امر خسروکیسه‌های پول راکه درعهد اسلاف وی یعنی پیروز وقباد ضرب شده بود و۴۸ میلیون مثقال وزن داشت نیز به‌خزانه منتقل‌کردند.

منابع ما مسکوکاتی را که درقرن پنجم وآغاز قرن ششم ضرب شده بود به عنوان مسکوك قدیم می‌نامند. علی‌الظاهر مسکوکاتی‌که بعداز تاریخ فوق ضرب شده بود درکشور رایج بوده علاوه برآنچه گفته شد مقادیر بیشماری جواهر و ملبوس قیمتی در خزانهٔ وی موجود بود.

درسال‌سیزدهم سلطنت خسرو(سال۶۰۳ میلادی) مسکوکات راازروی‌نمونهٔ تازه‌تجدید ضرب‌کردند وپس‌از وضع مبالغی‌که برای نگاهداری لشکریان ضرورت داشت ۲۰۰۰۰۰

کیسه پول‌نقد باقی ماند(۸۰۰ میلیون مثقال یاقریب ۲۳۰ میلیون روبل)[۱].

رقم دیگری مربوط به‌سال سی‌ام پادشاهی خسرو (سال ۶۲۰ میلادی) در دست است که‌نموداربسیار جالبی می‌باشد. درآن ایام براثر تسخیر نواحی وسرزمین‌های روم شرقی ثروت کلانی به‌دست شاهان ساسانی افتاده بود.

اگراین رقم تقریبی راصحیح بدانیم وبدان اعتمادکنیم موجودی خزانهٔ دولت در آن‌زمان مضاعف شده بوده‌زیرا پس‌از تجدید ضرب ـ موجودی خزانه به ۴۰۰۰۰۰ کیسه پول‌نقد بالغ گشت‌که وزن‌آن ۱۰۰ میلیون مثقال بود (پس‌ازوضع مبالغی‌که برای‌نگاهداری ارتش لازم بود).

به‌گفته منبع‌دیگری ـ که مطالب‌خودرا ازابن‌مقفع نویسندهٔ‌دوران‌رونق‌فرهنگ‌اسلامی اعراب اخذ نموده ـ چنین بـرمی‌آید که بودجهٔ دولت ساسانی هرسال به تصویب شاهنشاه می‌رسیده. دررأس ادارهٔ مالیات رئیس دیوان خراج یا به طور اختصار رئیس خراج قرار داشت. وی‌مبلغ‌کل هزینه‌های دولتی راکتباً به‌شاه عرضه می‌داشت ودرآخر مبلغی‌راکه وارد خزانه می‌شد ذکر می‌کرد. بودجهٔ مصوب توسط شاه بامهر ممهور می‌شد.

در زمان‌جنگ غنایم (که بخش‌اعظم آن به‌خزانهٔ شاهی وارد می‌شد ) اهمیت فراوان داشت. در این باره امثال بسیار می‌توان ذکرکرد. درعهد قباد اول ـ هنگامیکه شهرآمد (دیاربکر) به‌تصرف سپاهیان ایران درآمد تمام ثروتهای شهر رابار قایق‌ها کرده از طریق دجله‌به‌پایتخت ایران حمل‌نمودند.

دردوران خسرواول نیز قسمت‌اعظم گنجها وذخایر افسانه‌وار شهر انطاکیه نصیب‌شاه شد. فتوحات خسرودوم نیز به‌طوری‌که‌از ارقام قابل اعتماد بالابرمی‌آید وی‌را غنی ساخت.

بااین‌که غنائم‌جنگی موجودی خزانه را فوق‌العاده افزایش داد معهذا درآمدی بود اتفاقی وغیردایمی. هزینهٔ عمدهٔ خزانه دولت همانا مخارج نگاهداری‌ارتش بود وبه‌همین‌سبب هنگام تنظیم بودجهٔ دولتی مخارج مزبور راکسر می‌کردند. بخش بزرگی از مخارج نیز مربوط به‌نگاهداری دربار (که‌تجمل وتشریفات‌آن واقعاً به افسانه می‌مانست) ومصارف‌حرم ودیگر هزینه‌های شخصی شاه بود.

درآمداصلی خزانه ازمحل خراج بود. طرز وصول خراج را ازاطلاعات قلیلی‌که‌در منابع عربی منقول‌است دانسته‌ایم. درعهد خسرواول اصلاحات پیش‌گفته‌صورت‌گرفت. طرز مالیات‌بندی مزبور تافتح ایران توسط اعراب معمول بود واعراب به میزان وسیعی از آن تقلید کردند.

۱ــ قریب دومیلیارد وسیصد میلیون تومان - چون روبل را طلاحساب‌کرده است -- م.

ازگفتهٔ منابع عربی چنین نتیجه می‌توان گرفت که مالیات ارضی یا خراج در ایران پس از اصلاحات خسرواول از اراضی مساحت شده، جنسی ونقدی دریافت می‌شده. و شاید این‌اصلاح درتمام ایالات ایران‌اعمال نگشته بود ودربعضی نقاط و ولایات شیوهٔ قدیمی‌خراج مقاسمه ـ که دردوران خلفا نیز مجدداً متداول گشت ـ معمول‌بوده است. مالیات جنسی‌برای تأمین‌آذوقه وعلوفه ارتش ضرورت داشت. پول هم دردرجهٔ اول برای نگاهداری لشکریان لازم بود واین استدلال درپیام خسرواول دربارهٔ اصلاحات مالیاتی نیز آمده است.

متأسفانه دفاترجزو جمع یادفاتر دبیران دولت ساسانی ازدست رفته است. در«کتاب خراج» ابویوسف یعقوب (قرن هشتم) گفته شده است‌که فهرست‌های دیوان سوخته و معدوم شده است واکنون ازمطالب‌آن بی‌اطلاعیم.

متأسفانه منابع ما دربارهٔ وضع روستاییان اطلاعی به دست نمی‌دهند وفقط دامنهٔ وسیع نهضت مزدکیان که‌باقشرهای فقیر جامعه مربوط بوده ازنیروی عظیم‌روستاییان ایران‌حکایت می‌کند. این‌نهضت‌که یکی ازعلائم پیدایش نظم جدید فئودالی بود درسده‌های پنجم و ششم ارکان بنای دولت رالرزاند.

## بخش ۱۴:

# ترقی و پیشرفت پیشه‌ها و حرف در ایران در سدهٔ ششم و هفتم

آثاری که از فرهنگ و تمدن مادی ایران ساسانی باقی مانده است نمونه‌هایی ازاستادی وچیره‌دستی پیشه‌وران وسطح عالی حرف آن‌زمان می‌باشد. ولی‌مدارکی که بتوان از روی‌آن دربارهٔ سازمان پیشه‌وران و کار ایشان استنتاجی به‌عمل‌آورد بسیار قلیل است. معهذا باید به‌حقایقی چندکه تاکنون موردتوجه قرارنگرفته است‌اشاره کرد.

دربیست سال اخیر اطلاعات مربوط به‌فرهنگ وتمدن مادی عهد ساسانی به‌قدری زیاد شده‌است که دیگر نمی‌توان فقط‌اکتفا به‌اشاره‌ای کرد وگذشت ویا در اثر تحقیقی که موضوع اصلی‌آن فرهنگ وتمدن‌آن عصر نباشد فصل مختصری به‌آن اختصاص نداد.

تحقیقات وسیع وجدی باستانشناسی در معماری آن عصر به‌عمل آمده‌وکتابهای ویژهٔ بزرگی دربارهٔ مجسمه سازان دوران ساسانیان نوشته شده است.

نمونه‌های عالی نقره‌کاری ومسکوکات ساسانی مایه مباهات موزهٔ دولتی ارمیتاژاست. تنهاغار طاق‌بستان که درصخره‌ای حفر شده خود یك نوع هنرعالی وخاصی راتشکیل می‌دهد ومی‌تواند موضوع تحقیقات جداگانه‌ای قرارگیرد. غنا وعظمت فرهنگ و تمدن مادی عهد ساسانیان وصف‌ناپذیر است. جلال وتجمل دربار واعیان وبزرگان به‌افسانه می‌مانست، که در زیبایی‌صراحی‌ها وکوزه‌ها وظروف وساغرها وکاسه‌ها ومجمرها وسینی‌ها وچراغهایی که‌درزیبائی بی‌نظیر است محفوظ مانده است.

می‌گویند تاج وتخت شاهنشاهان که غنا وزیبایی‌کورکننده‌ای داشت ازجملهٔ شگفتی‌های

امپراطوری ساسانیان بوده. از جملهٔ بزرگترین عجایب دربار خسروپرویز قالی بهارستان بودکه درتالار پذیرایی شاه گسترده شده ودیدن آن سختی زمستان را از یاد بیننده می‌برد. وزیباییهای موسم رونق وشکفتگی طبیعت رابه‌خاطرمی آورد.

تمام این آثار گواه سطح عالی فرهنگ وتمدن مادی آن‌زمان بودکه به‌دست پیشه‌وران چیره‌دست به‌وجود آمده بوده.

شهرهای ایران عهد ساسانیان مراکز پیشه‌ها وبازرگانی بودند، بازار قلب این‌شهرها را تشکیل می‌داد وکالاها ومصنوعات گوناگون ازاکناف‌کشور به‌آنجا حمل می‌شد. منابع موجود ازروابط تجارئی سخن می‌گویندکه از طریق آسیای‌میانه با خاوردور وهندوستان و جزیرهٔ سیلان (تاپروبیان) وعربستان‌جنوبی ونوبه برقرار بود. درآن عهد شهرهای ایران مراکز پرجوش‌وخروش‌داد وستد وبازرگانی بود ودروازهٔ آنها به‌روی‌کاروانهایی‌کهابریشم را ازآسیای‌میانه و عاج را از هند و پشم رااز نواحی دامداری‌کوهستانی وغلات وسبزیجات و میوجات‌وانگور وخرما وروغن‌زیتون وشراب رااز سرزمینهای زراعتی به‌آنجاحمل‌می‌کردند گشوده بود.

درمیدانهای شهر همیشه هیجان وجوش وخروش حکمفرمابود ومردم بسیاربایکدیگر برخورد می‌کردند، می‌فروختند ومی‌خریدند وازآخرین اخبار مطلع می‌شدند وبه‌آنچه‌تازه وغیرمتنظر بود می‌نگریستند وبا ترس و وحشت در بازار یونجه‌فروشان طیسفون که میدان اعدام نیز به شمار می‌رفت گرد می‌آمدند.

ترقی‌فراوان‌حرف وپیشه‌هاورونق‌روابط‌بازرگانی به‌سازمانی‌متکی بودکه منابع‌موجود به‌وجودآن گواهی‌می‌دهند. ازمجامع روحانیون‌نستوری‌که درقرن پنجم وششم بارها درایران بااجازهٔ شاه منعقد شد صورت مجلس‌هایی باقی مانده است. قطعنامه‌های مجامع مزبور را که به‌زبان سریانی تنظیم‌شده نه‌تنها روحانیونی ازقبیل جاثلیق ( کاتولیکوس ) واسقف‌ها و سرشماس‌هاامضاءکرده‌اند بلکه به‌امضای عده‌ای ازافراد غیرروحانی نیزرسیده است. اشخاص مزبور افرادغیرروحانی وبرجسته‌ای بودند وابسته به‌کلیسای مسیحی نستوری.

در ذیـل این صورت‌مجلسهـا امضای کسانی‌کـه نمایندهٔ گروهی از پیشه‌وران عضو صنف یا رسته‌ای بودند نیز دیده می‌شود. منابع دیگری نیز وجـود چنین رسته‌هایـی را تأیید می‌نمایند.

وردیاب «رئیس‌پیشه‌وران» یا «سرکار» زیرصورت مجلس مجمع‌روحانی که در سال ۵۴۴ میلادی درعهداسقف بزرگ نستوری مارآبه اول منعقد شده بود، امضاءکرده‌است. این لقب که‌به‌حروف‌سریانی نوشته‌شده همان‌کلمه فارسی کاروگبذاست. ولی‌این‌لقب معلوم‌نمی‌کند که وردیاب رئیس وسرکارچه «کاری» ونمایندهٔ چه پیشه‌ورانی بوده‌است.علی‌الظاهر صحبت از شخصی است که در رأس‌کسانی‌که بکار جسمانی سرگرم بوده‌اند قرار داشته است. ولی

صورتمجلسهای مجامع روحانی‌حاوی‌القاب دیگری‌نیز می‌باشدکه به‌یاری آنها می‌توان در بارهٔ سازمان برخی رشته‌های تولیدی استنتاج جهائی به‌عمل‌آورد. اینها معمولا به‌نام سریانی کاشا (یعنی کدخدا یاریش سفید) ویا ریشا (رئیس) موسوم بوده‌اند. می‌دانیم که حرفه‌ساختن مصنوعات گوناگون فلزی درایران برچه‌پایهٔ بلندی قرارداشته. بدین سبب‌جای شگفتی نیست که به‌نام‌های رئیس نقره‌سازان و رئیس جواهریان ورئیس سازندان مصنوعات سربی‌وفلزات دیگر برمی‌خوریم.

درایران عهدتازیان نیزمانند شهرهای‌قدیم روم‌افراد یك حرفه عادتاً درکوی واحدی مسکن می‌گزیدند. شکی نیست که شهرهای ایران درعهد خلفا دراین‌مورد تفاوت چندانی با وضع شهرهای زمان ساسانیان نداشت.

اکنون بامدارك قلیلی که دردست است نمی‌توان سازمان داخلی وزندگی صنف‌هاراکه اتحادیهٔ بازرگانان نیزجزوآنهابوده معلوم ساخت. درزیر صورتمجلس یکی‌ازمجامع روحانی مسیحی قرن ششم، نام یك بازرگان ورئیس صنف بازرگانان دیده می‌شود. کلمات «ارشد و ریش سفید» و«پیر» و«رئیس» القابی هستندکه در صورتمجلسهای مجامع روحانی در ردیف اسامی رؤسای حرف ذکر شده است. رؤسا وسران پیشه‌وران وبازرگانان فقط بـرای امور کلیسا جمع نمی‌شدند بلکه نمایندگان اهل حرفه بودند ومستقیماً با مأموران ایرانی رابطه داشتند. ازمنابع دیگرچنین برمی‌آیدکه بعضی دهکده‌ها وجود داشت‌که ساکنان‌آن منحصراً یکی از پیشه‌ها را برگزیده بدان مشغول بودند. مثلا در دهکدهٔ «باللوگنا، آنجایی‌کـه آبهای‌فرات‌به‌منظورآبیاری‌اراضی تقسیم می‌شود» نساجان وقالی‌بافان‌وگازران ومحتملارنگ‌ـ رزان زندگی می‌کردند.

لازم است به‌اهمیت خـرید وحمل ونقل ابریشم کـه بیشتر از آسیای میانه صورت‌ـ می‌گرفته در بازرگانی واقتصاد ایران اشاره کـرد وهمچنین تجارت باهند و نـوبی را یادآور شد.

یك اقدام مهم دولت ساسانی‌مربوط به‌عهد خسرو می‌باشد وآن احداث سدبرشط‌دجله است. یکی از شاخه‌های دجله اعوریااعمی نامیده می‌شده. در این محل سدی ساخته شد که علی‌الظاهر برای توسیع اراضی آبی وافزایش مقدار آب در مجاری آبیاری بوده. «دجلهٔ اعور» گویی به‌وسیلهٔ این سد مسدود شده بود. وجوه هنگفتی برای احداث این سد صرف شد. طبری با اشاره به‌منابع قابل اعتماد ونافذالکلمه می‌گویدکه مبالغ بیشمار خرج شده بود. بااین‌حال‌این بند محکم نبود ورودسد را شکست. آنگاه به‌توصیهٔ دانشمندان‌درباری‌که عموماً ۲۶۰نفر بودند وعده‌ای منجم ورمال هم جزو آنها دیده می‌شد ساختمان سد تجدید و کار در لحظه‌ای‌که اوضاع کواکب در آسمان موافق ومناسب بـود آغاز گشت و کارهای ساختمانـی هشت مـاه طـول‌کشید و مبالغ گزافی خرج شد وسپس مراسم گشایش رسمی

سد به‌عمل آمد.

ازآنجایی‌که برای سد مزبور مبالـغ هنگفتی صرف شد حدس زده می‌شودکه عملیات ساختمـانی تنها به‌یاری کار بردگان صورت نگرفته بوده بلکه مردان آزادی که ناگزیر دربرابرکار ایشان مزد پرداخته می‌شده نیزدرآن شرکت داشتند. یك چنین مؤسسه بزرگی مستلزم شرکت استادان متخصص ومهندسان بوده است، وشکی نیست‌که این‌گونه‌کارشناسان درایران‌آن‌روز وجود داشته‌اند.

## بخش ۱۵:

# وضع لشکریان درعهد آخرین شاهان ساسانی

درامپراطوری ساسانی اهمیت یك ارتش نیرومند وتعلیم یافته را نیك درك می‌کردند. اصلاحاتی‌که خسرو اول انوشیروان درارتش به‌عمل‌آورد دیسیپلین وانتظام را فوق‌العاده بالا برد وسازمان وتسلیحات آن را تکمیل‌کرد.

لشکریان مشق‌کرده وتعلیم یافته وتکنیك جنگی ایرانیان‌که برای آن دوران عالی و بی‌نظیربود حتماً برتئوری نظامی مدونی مبتنی بوده.

در پیکارنقشهٔ معینی وجود داشت وتعقیب می‌شد. سواران درپیشاپیش پیادگان موضع می‌گرفتند ولی هنگام حمله معمولا کنار رفته پیاده را پیش می‌انداختند.

جناح راست وقلب سپاه‌به‌حمله می‌پرداختند وجناح‌چپ مخصوص‌دفاع بود. بدین سبب جناح‌چپ‌فقط‌درنبردهای‌قطعی‌شرکت می‌جست. ووظیفهٔ دیگرآن‌این‌بودکه دشمن‌را ازدورزدن قوای خودی مانع شود. علم جنگی ایرانیان تجویـزمی‌کرد که پیکار را به‌تعویق اندازندو فقط در صورتیکه اجتناب ناپذیرباشد بدان مبادرت ورزند وهنگام عصرنبرد آغازگردد تا در صورت لزوم درتاریکی عقب‌نشینی صورت گیرد.

دستوراتی دربارهٔ حملات شبانه یا شبیخون وکشاندن دشمن به رد کاذب وبکار بستن خندقهایٔ مخفی ومستوروترساندن دشمن با صدای‌کرناها وفریاد وهمهمه وغیره وجود داشت.

حیله‌های دیگری هم به‌میزان وسیع بکاربسته می‌شد: ازقبیل‌اعزام‌جاسوسان واکتشاف وفریب وکمین وغیره.

دستورهای مشروح ومفصل دربارهٔ قواعد تیراندازی ازکمان داده می‌شد، که چه باید کرد تا تیر به‌هدف بخورد وضربه‌قوی‌باشد. ازقدیم ایرانیان درتیراندازی مشهوربودند.

دراین باره هرودوت نوشته وآمین‌مارتسلین وپروکوپی نیز مطالبی گفته‌انـد. بدیهی است که چیره‌دستی ایرانیان درتیراندازی متکی به تئوری ودستورات صریح ودقیق بوده‌است.

آماده ساختن وتعلیم وتمرین لشکریان مستلزم وجود شرایط لازم بود. یکی‌ازشیوه‌های تمرین همانا بازی نظامی چوگان بودکه با پولومشابهت دارد.

داستان پهلوی مربوط به‌اردشیر ازاین بازی‌که یکی ازتفریحات معمولی آن‌عصر بوده سخن می‌گوید.

سطح عالی‌آمادگی جنگی ارتش به‌وسیلهٔ تعلیمات ممتد ویك سلسله تمرینات طـولانی به‌دست می‌آمد.

ارتش ایران مرکب‌بود ازسواره وپیاده، سواره‌گل سرسبد ونیروی اصلی ارتش شمرده می‌شد. سواران ازمیان مالکین اراضی و «نجبا» واز روستاییان‌صاحب زمین ومستقل انتخاب می‌شدند.

کمانداران درمیان پیادگان مقام برجسته‌ای داشتند وحملهٔ ایشان درجنگ می‌توانست اهمیت قطعی داشته باشد. بخشی از پیادگان کارهای درجهٔ دوم را انجام می‌دادند، خاکریز احداث می‌کردند، خندق می‌کندند،وبنه‌داری می‌کردند. حتی پروکوپی‌نیز دربارهٔ پیادگان ارتش ساسانیان نظرخوبی‌نداشت. ولی با این‌حال ایرانیان تمام ایالات آسیایی وافـریقایی امپراطوری روم شرقی را در آغازقرن هفتم مسخرکرده بزرگترین دولت مقتدرخاورنزدیك را پدید آوردند.

## بخش ۱۶:

# دین ایران درعهد آخرین شاهان ساسانی

درعهد آخرین شاهان ساسانی کیش زرتشتی دین رسمی و دولتی بود.

کماکان درمراسم این دین بزرگداشت آتش و آتشگاه که شعلهٔ جاویدان درآن می‌سوخت وشکل آن در مصنوعات گوناگون منقور است ـ از واجبات شمرده می‌شد.

مانند گذشته روحانیون کثیرالعده از مؤبد مقتدر و ذینفوذ گرفته تا مغان نیمه گدا سخنان مقدس اوستا را زمزمه می‌کردند و ازمردن آتش پاک کننده با ریختن وافزودن چوب مخصوص بدان مانع می‌شدند.

کماکان ازآتشکدهٔ بزرگ شیزوآتشگاههای کوچك وبی‌تکلف دهات دود برمیخاست، ولی به عظمت گذشتهٔ کیش زرتشتی لطمه واردآمده بود. معتقدات زرتشتیگری دیگرموضوع نداشت، شکل وظرف آن محفوظ مانده بود ولی مضمون ومظروف ازمیان رفته بود.

نهضت مزدکیان نه‌تنها به اساس‌دولت بلکه به‌موقع کیش زرتشتی در دولت وکشور نیز ضربهٔ سختی وارد ساخته بود. درقرن ششم مؤبدان مؤبد درفهرست سلسلهٔ مراتب دولتی مقام اول را از دست داده بود وبعد ازبرجسته‌ترین مقامات غیر روحانی جا داشت. مسیحیت با موفقیت تمام با زرتشتی‌گری رقابت می‌کرد.

ازپایان قرن پنجم میلادی باوجود تضییقاتی که علیه مسیحیان اعمال می‌شد مواردی دیده می‌شود که ازسیاست مدارای دولت ساسانیان نسبت به ایشان سخن می‌گوید.

درعهد خسرواول روحانیون عالیمقام مسیحی به دربار دست یافتند وتوانستند مستقیماً تقاضاهای خویش‌را به‌عرض شاه برسانند. شاهنشاه مسیحیان ایرانی را هنگام مذاکره با دولت روم به‌سمت نماینده وعضوهیئت‌های نمایندگی به آن کشور گسیل میداشت وازاین رهگذر

به‌وجودآنها احتیاج داشت.

هرمزد چهارم چنانکه گفتیم مسیحیت را نیز مانند زرتشتیگری از ارکان تخت شاهی خویش می‌شمرد.

یك تاریخ سریانی که نام مؤلف آن معلوم نیست درچند مورد ازمقامی‌که روحـانیان مسیحی درعهد خسرو دوم داشتند سخن می گوید.

روحانیون مسیحی‌واجد امتیازاتی بودندکه غبطهٔ مؤبدان را برمی‌انگیخت. روحانیان عالیمقام مسیحی ایران درآن عهد صاحب اموال منقول وغیرمنقول فراوان بودند.

مردم مسیحی مذهب ایران بیشتر از پیشه‌وران وبازرگانان تشکیل می‌شدند ودراقتصاد عمومی‌کشور ایران وزن واهمیتی داشتند.

درعهد خسرو دوم دراوستایا کتاب مقدس زرتشتی تجدید نظربه‌عمل آمد. این تجدید نظر کوششی بودکه به‌منظور نوکردن این‌کتاب کهنه وعتیق وجدا ساختن صفحاتی که هنوز فاقداهمیت نگشته‌بودندازآن ـ به‌عمل‌می‌آمد. ولی با تحریراوستا به‌شکل‌جدیدنمی‌شد مضمون کهنه وپوسیدهٔ آنرا نوکرد.

دوران‌تکامل روابط نوین فئودالی ـ شاهدگرایش به‌سوی توحید وپیدایش معتقدات جدید بود ـ همچنانکه درمغرب نیزاین پدیده بروزکرد.

ایران‌اسلام‌را ـ‌که قبلاً زمینهٔ‌آن‌را مانویت ومسیحیت فراهم‌آورده بودند ـ پذیرفت.

## بخش ۱۷:

# استنتاج ازمطالب مذکور دربارهٔ این دوره

ازخصوصیات رشد اجتماعی واقتصادی ایران در قرنهای سوم تا هشتم میلادی پیدایش روابط فئودالی بود و ویژگی این روابط عبارت ازاین بود که پیدایش آن با حفظ شهرها همعنان بوده.

این ویژگی را باید ازمختصات عمدهٔ دورهٔ بعدی تاریخ ایـران وخاورنزدیك بطور عموم نیزشمرد.

در دوران ساسانیان روابط وسیع اقتصادی ایران با دیگران بسط یافت و ایران واجد فرهنگ مادی ومعنوی عالی گشت.

فصل ۳

# ایران در تحت سلطهٔ خلفای عرب .

# نهضتهای آزادی مردم ایران

**از اواسط قرن هفتم تا آغاز قرن دهم م.**

## بخش۱:

# اوضاع عمومی این دوران

دولت ساسانیان دراواسط سدهٔ هفتم براثرضربات خلفای عرب سقوط کرد. ایران پس از پایداری سرسختانه‌ای که‌در بعضی‌جاها (مثلاً درپارس) عموم مـردم درآن شرکت جستند استقلال خویش را از دست داد و درنتیجهٔ فتوحات اعراب جزو امپراطوری جدیدالتأسیس خلافت عربی گشت که خود مخلوط ناجوری بود ازقبایل واقوام گوناگون. جریان تکامل بعدی فئودالیزم درایران درعهد حکومت خلفای عرب سست‌ترشد زیرا فتوحات تازیان برده‌داری را که درایران درحال سقوط وتلاشی بود تقویت نمود وجان تازه‌ای بدان داد.

از خصوصیات این دوران تفوق اشکال غیرمتکامل ونـاقص مالکیت فئودالی زمین و آب ـ یعنی مالکیت فئودالی دولت وملکداری غیرمشروط (کـه در زیرشرح داده می‌شود) می‌باشد.

تقریباً درسراسراین دوره پارسیان ودیگر اقوام ایرانی علیه یوغ بیگانه وبهره‌کشی فئودالی قیام وشورش می‌کردند. این عصیانهای خلق همراه دیگرجریانهای داخلـی پیشرفت وتکامل فئودالیزم (دربارهٔ این‌جریانها به مطالب بعدی رجوع شود) ارکان حکومت تازیان را درایران متزلزل ساخته مقدمات سقوط آن را ـ نخست درخاور ایران (هم ازقرن‌نهم) وسپس درایران باختری (بطورقطع درحدود سال ۹۳۰ م. ـ ۳۲۴ ه.) ـ فراهم آورد.

حکومت اعـراب، درزمینهٔ ایدئولوژی وعقایـد، سیر تکامل طبیعی فـرهنگ وتمدن باستانی‌ایران را قطع کرد وبه‌تدریج دین‌نوین یعنی‌اسلام را درآن کشور رواج داد. درپایان دوران مزبور یعنی درحد دوقرن نهم و دهم یك جـامعهٔ پیش رفتهٔ فئودالی درایران تکوین یافت.

## بخش ۲ :

# منابع اصلی تاریخ این دوره

یکی از نتایج فتوحات اعراب در ایران و استقرار اسلام در آن سامان ـ که با گذشته و سنن فرهنگی و تمدن قدیم کشور سر ناسازگاری داشت ـ این بود که زبان عربی مدت مدیدی زبان دولتی و زبان ادب و لسان کتبی طبقهٔ حاکمهٔ کشور گشت. بطوریکه تا آغاز قرن نهم مادیگر بالکل به آثار ادبیی که به زبان «فارسی میانه یا پهلوی» نوشته شده باشد بر نمی‌خوریم. خود ایرانیان فقط به ـ عربی می‌نوشتند و تکامل فرهنگ ایشان به آن زبان صورت می‌گرفت.

در ایران و کشورهای همسامان آن زبان ادبی تازیان ـ همچون لسان بین‌المللی فرهنگ فئودالی ـ تقریباً همان وظیفه‌ای را ادا می‌کرد که زبان لاتین در قرون وسطی در اروپای غربی ایفا نموده است.

به زبان فارسی نو (دری ـ فارسی)[۱] فقط از آغاز قرن نهم. شعر گفته شد و کتب جغرافیایی و ترجمهٔ آثار تاریخی تازی به زبان مزبور از نیمهٔ دوم قرن دهم آغاز گردید و به کتب تاریخی اصیل و مستقل به زبان دری ـ فارسی، تنها در آغاز قرن یازدهم برمی‌خوریم. بدین سبب تمام منابع مربوط به تاریخ دوران مورد مطالعهٔ ما به زبان عربی میباشد.

آثاری که به زبان عربی درفقه اسلامی نوشته شده بیش از کتب دیگر می‌تواند منابع تاریخ سازمان اجتماعی ممالك متشکلهٔ کشور خلفا را تشکیل دهد. آثار مزبور باید با نظر انتقادی عمیق مورد مطالعهٔ محققان قرار گیرد زیرا نظرهای حقوقی فقهای اسلامی در بسیاری از موارد

۱- دربارهٔ این زبان برای اطلاعات مشروح‌تر به فصل چهارم رجوع شود.

باحقایق زندهٔ تاریخی مطابقت نداشته‌است. باارزشترین تألیف مربوط به فقه اسلامی که ازلحاظ تاریخ ایران اهمیت دارد «کتاب الخراج» ابویوسف یعقوب است.

ابویوسف یعقوب الکوفی (۷۳۱ تا ۷۹۸م. ـ ۱۱۳ تا ۱۸۲هـ.) شاگرد مؤسس مذهب «حقه» (مقصود سنی است) حنفی ـ ابوحنیفه بود که درسال ۷۶۷م. ـ ۱۵۰هـ. درگذشت ودر بغداد به شغل قضااشتغال داشت وکتاب یاد شده رابرای هرون الرشیدخلیفهٔ عباسی (از ۱۷۰ تا ۱۹۴هـ. سلطنت کرد) تصنیف کرد.

این اثر دربارهٔ خراج ارضی (مال الاجاره ومالیات توأم) وطرزوصول آن یابه عبارت دیگرطرز بهره‌کشی فئودالی از روستاییان دراراضی دولتی ودربارهٔ طرزاجاره‌بندی زمین (مبتنی به‌اصل پرداخت سهم‌مالك به‌جنس) یعنی اشکال بهره‌کشی از روستاییان دراراضی مالکین خصوصی وهمچنین درخصوص برده‌داری واین‌جنبهٔ جامعهٔ عهد خلفاکه‌بسوی فئودالیته می‌ـ گرایید وغیره ـ اطلاعات پرارزشی می‌دهد. متن‌عربی این اثر دربولاق مصر درسال ۱۳۰۲ هجری (۱۸۸۵ـ ۱۸۸۴ میلادی) به طبع رسیده است.

تازیان مدت مدیدی از خوددارای مورخانی ـ حتی به معنی‌قرون وسطایی این کلمه ـ نبودند.

به عقیدهٔ بسیاری از محققان (گولدتسیر، بروکلمان) تازیان در زمینهٔ تاریخنویسی به‌شیوهٔ‌قرون وسطی شاگرد ایرانیان بودند. درآغاز اعراب فقط روایات مربوط به‌حضرت محمد وفتوحات خویش وروایات افسانه‌های قدیمی‌ماقبل ازاسلام رامحفوظ می‌داشتند وتنها مدتهابعد ـ شایدبر اثرنفوذ ایرانیان ـ به‌شرح‌بلاد ونوشتن وقایع‌سال (سالنامه) پرداختند و مدتهابعد فقط درقرن‌نهم ازتلفیق این‌سه‌منبع، کتب‌تاریخی به زبان عربی‌درکشورهای عربی وایران پدیدآمد. ضمناً باید تذکرداد که‌مؤلفان بسیاری‌از آثارتاریخی تازی در قرنهای نهم‌ودهم. وسده‌های‌بعدی‌ایرانیان‌بوده‌اند.

در سده‌های هشتم ونهم‌در ادبیات‌کشورهای مفتوح اعراب وبه‌ویژه در ایران جریان شعوبی[1] پدیدآمدکه نمودار مخالفت ملل‌تابعهٔ دستگاه‌خلافت عرب ـ یعنی ایرانیان وسوریان وغیره ـ با سیادت فرهنگی تازیان بود. شعوبیون می‌کوشیدند تابرتری فرهنگ وتمدن مللی را که اعراب مطیع ومنقاد خویش ساخته بودند برفرهنگ وتمدن فاتحان نشان دهند.

یکی‌ازنخستین‌نمایندگان برجسته وشهیراین‌جنبش‌درایران عبدالله ابن‌المقفع (روزبه) بودکه در سال ۷۵۷ میلادی به‌اتهام‌کفراعدام‌گشت. وی بسیاری ازآثار ادبی‌را که به‌زبان فارسی‌میانه (پهلوی) نوشته شده‌بود به‌عربی ترجمه‌کرد وازآن‌جمله «خوادای نامك» را که

۱- این‌اسم ازکلمهٔ «شعوب» (ملتها) که دریك‌جای قرآن (سورهٔ XLIX آیهٔ ۱۳) وبه‌معنی غیر تازیانی که اسلام پذیرفته‌اند آمده.

مجموعهٔبزرگی از افسانه‌های‌حماسی باستانی‌ایران وشرح وقایع عهد ساسانیان‌بوده به تازی برگرداند. این‌ترجمه به‌دست ما نرسیده ولی‌درآثار مورخان دیگراز آن‌استفاده شده‌است. خود شعوبیون نیزکتب علمیی به زبان عربی می‌نوشتند .

بدین طـریق میان مورخان عربی‌زبان ومصنفان ومؤلفان دیگردر قرنهای نهم ودهم هم‌تازیان وهم ایرانیان دیده می‌شوند. وعده‌ای ازمؤلفان اخیرالذکرکم‌وبیش مبین نظرهای شعوبیون بودند .

کتب‌تاریخی که درسدهٔنهم به‌زبان عربی نوشته‌شده‌گوناگون بود. ازاین قبیل:

کتب‌مربوط به‌فتوحات عرب (که‌از «کتب‌المغازی» اخذشده بوده)، کتب مربوط به تاریخ فلان‌یابهمان شهرویاناحیه، کتب راجع‌به‌تاریخ عمومی. کتب نوع‌اخیرمعمولاً طبق‌نقشهٔ واحدی‌تصنیف می‌گشته: «تاریخ عمومی» دوران پیش‌از اسلام«ازآدم تا محمد» حاوی‌داستان‌ـ هایی‌بود دربارهٔپیامبرانی‌که اسلام‌قبول‌داشت ـ یعنی‌آدم وحوا وابراهیم وموسی‌وعیسی‌مسیح وغیره ـ این بخش مبتنی به روایات یهودی ومسیحی بود وبیشتر جنبهٔ افسانه‌ای داشت و مطالبی‌در بارهٔ پهلوانان ودلیران وشاهان‌ایران باستان واطلاعات بسیارمختصری درخصوص یهودیان ویونانیان ورومیان قدیم وقهرمانان ایشان وسرانجام دربـارهٔ محمدپیغمبر (ص) و آغازاسلام‌داشت. دراین حکایات سهم‌افسانه‌بیش‌ازمطالب تاریخی بود. دوران پیش‌ازاسلام‌را به‌نظرماقبل تاریخ ومقدمهٔاسلام می‌نگریستند. «تاریخ عمومی» بعدازهجرت (سال۶۲۲ میلادی) فقط‌به‌شکل تاریخ عالم‌اسلام نوشته‌می‌شد وبه‌دیگرسخن‌تاریخ خلافت عرب ودول اسلامی‌راکه بعدازسقوط‌آن پدیدآمده مشتمل بود . تاریخ‌کشورها وملل غیرمسلمان پس‌از قرن هفتم را مؤلفین «تاریخ عمومی» ـ بطورعموم نمی‌دانستند یادربارهٔ آن تجاهل می‌کردنـد ـ مگردر موارد نادر .

قدیمترین«کتاب‌المغازی» یعنی‌شرح فتوحات حضرت‌محمد (ص) که به‌دست ما رسیده به قلم‌ابوعبدالله محمدبن‌عمرالواقدی‌بوده‌است (۸۲۳ـ ۷۴۷میلادی ۲۰۸ـ ۱۳۰ه .). کتاب وی‌به‌چاپ رسیده است.

منبع‌مهم تاریخ فتوحات اعراب درایران وآسیای میانه‌کتب بسیاریست که ابوالحسن علی‌بن محمد المداینی‌ـ بردهٔ آزادکردهٔ یك خانوادهٔ قریشی‌ـ به‌نام«تاریخ‌المغازی» و «تاریخ الخلفا» وغیـره نوشته‌است. این‌کتابها به دست ما نرسیده ولی‌مستخرجات فراوان ومفصل‌از آثارمزبور درکتب مورخان بعدی از قبیل‌بلاذری وطبری وغیره محفوظ مانده‌است.

ابوبکراحمدبن یحیی‌ابن جابرالبلاذری (درسال۲۷۹ه. درگذشت) از«کتاب‌المغازی» وکتب‌همانند دیگر درآثارخویش به عنوان منبع‌اصلی استفاده‌کرده است. اثروی موسوم به «کتاب فتوح البلدان»که به‌شکل‌خلاصه دردست‌است منبع مهمی برای مطالعهٔ تاریخ ایـران

میباشد. اثرمزبور ازلحاظ دقت درشرح وقایع ممتاز است.

دربسیاری انموارد پیمانهای منعقد میان سرداران عرب وشهرها وحکام محلی ایران و ممالك هممرزرا که‌سر به‌اطاعت ایشان نهاده بودند- به‌شکل‌خلاصه‌آورده است. دخویه عرب‌-شناس هلندی متن عربی‌این‌اثرراچاپ ومنتشر کرده‌است. ازکتاب دیگری- درتاریخ‌وشجرة‌-النسب-که‌توسط بلاذری نوشته‌شده موسوم‌به «کتاب‌انساب الاشراف» فقطدو بخش‌باقی مانده است. متن عربی این‌کتاب طبع‌ونشر شده‌است .

ابوحنیفهٔ دینوری (وفات‌در سال۲۸۲ هجری) که دانشمندی ایرانی ولغت شناس و طبیعیدان ومورخ بود تألیفی‌تاریخی به‌نام «کتاب‌الاخبارالطوال» از خود باقی‌گذاشته. این کتاب‌گذشته ازبرخی بخشهای «تاریخ عمومی» - بیشترحاوی اطلاعاتی‌دربارهٔ تاریخ ایران ازجنگ قادسیه (۶۳۷میلادی) به‌اینطرف‌بوده‌است وحاوی مطالب‌فراوان ودست‌اول می‌باشد- بویژه دربارهٔ نهضتهای خلق که درزیرلفافهٔ عقاید تشیع وخوارج علیه خلافت‌بسط یافته‌بوده. متن‌عربی اثردینوری دوبار درلیدن چاپ‌شده است[۱] .

احمدبن واضح الیعقوبی که ازمردم خراسان وشیعه مذهب‌بود(وفات درسال ۲۷۹ ه.) اثری‌به‌نام «تاریخ» مدون ساخت که‌ازلحاظ تاریخ‌ایران وممالك مجاورآن‌از قرن هفتم تانهم میلادی منبع مهمی‌شمرده می‌شود. یعقوبی‌در«تاریخ»خود وقایع‌تا سال۲۶۰ -۲۵۹ ه.رانقل کرده‌است . دراین اثراطلاعات فراوانی وجود داردکه درمنابع دیگردیده نمی‌شود ومشحون ازافکارشیعه است . ت. هائوتسما شرقشناس هلندی متن عربی«تاریخ» یعقوبی رادردومجلد چاپ ومنتشر کرده‌است. یعقوبی مؤلف‌اثری جغرافیایی‌نیزمی‌باشد(دراین‌باره به مطالب‌بعد مراجعه شود).

ابوجعفر محمدبن جریرالطبری (۳۲۱ - ۲۲۴ ه . ) ایرانیی‌بود ازمردم طبرستان ( مازندران ) . وی بسیار سفر کرده به‌مطالعهٔ مسائل شرعی وفقه اسلامی پرداخت . طبری مؤسس يك مذهب «حقه» ( سنی ) اسلامی به‌نام جریری بوده است که‌بعدها متروك شد . وی به سبب‌تحریر«تفسیر»ی‌به‌قرآن که‌در۳۰ مجلد نوشت وتألیفی که درآن ازنظرهای‌گوناگون فقها سخن گفته است شهرت یافت. ولی‌افتخار واقعی او به‌سبب آفریدن اثربزرگی‌در«تاریخ عمومی» به‌نام«تاریخ‌الرسل‌والملوك» می‌باشد. دراین‌کتاب‌بطورخلاصه‌تاریخ‌قدیم‌ازروی تورات طبق روایات یهودی ومسیحی که‌بیشتر جنبهٔ افسانه دارد نقل شده وتاریخ مختصرامپراطوران روم و رومیة الصغری ذکر شده است.

۱ - چاپ اول درسال۱۸۸۸ میلادی تحت‌نظارت‌وبه‌تحریر و. گیرگاس دانشمند روسی وچاپ دوم درسال۱۹۱۲ با مقدمه وحواشی ای. یو. کراچکوسکی.

طبری تاریخ ایران راپیش ازفتح‌اعراب ازروی یك‌ترجمهٔ عربی«خوادای نامك» که اندکی‌در آن دست‌برده نوشته‌است. سپس‌وی تاریخ‌کشورهایی راکه‌جزو قلمرو خلافت عربی بوده شرح داده ووقایع را به‌سال۰۰ ۳۰ هجری(۱۳ ــ ۹۱۲ میلادی)مختوم می‌سازد.

طبری درتألیف‌تاریخی‌خویش‌ازبسیاری منابع‌اصیل ودست‌اول واز آنجمله‌آثار واقدی ومداینی وهمچنین «تاریخ‌بغداد» که درقرن نهم هجری (البته به‌زبان عربی) به‌قلم مردی ایرانی ازمردم خراسان‌به‌نام احمدبن ابوطاهر طیفور[1] نوشته شده وکتب فراوان دیگر که اکثراً ازدست رفته وبه‌ما نرسیده استفاده‌کرده‌است.

ك. بروکلمان محقق‌درتاریخ‌ادبیات عرب دربارهٔ طبری‌چنین می‌گوید: «البته او یك متفکر مستقل نبوده بلکه بیشتر آثار دیگران را به‌روی هم انباشته وبه‌همین سبب این راکه مطالب و مدارك پرارزشی محفوظ مانده ما مرهون وی بوده وبه‌او باید حق‌شناس باشیم».

طبری بدون تغییر وتحریف اطلاعات فراوان ومهمی‌راکه درمنابع مفقود مزبوروجود داشته درآثار خویش باکمال امانت نقل کرده است. وی معمولاً این اطلاعات راباکمال بی‌غرضی بدون اینکه تغییری درآن بدهد وحتی دردفع تناقض میان منابع دست اول بکوشد آورده‌است.

اوگاهی اسامی مؤلفین وفصول‌آثاری راکه مورد استفاده قرار داده و همچنین اسامی ناقلین قابل اعتماد شفاهی(اسنادومآخذ) راذکرمی‌نماید وگاهی هم ازآنهایادی نمی‌کند.

اثرطبری‌ازلحاظ‌فراوانی‌مطالب ودقت آنهاوبخصوص‌شرح تاریخ داخلی‌بعضی‌ازنواحی (وازآنجمله شرح نهضتهای خلق)ــ درمیان تاریخهای عربی‌آغاز قرون وسطی نظیرندارد و بلاشك ازلحاظ تاریخ ایران تا آغاز سدهٔ دهم میلادی مهمترین منبع شمرده می‌شود.

کتاب‌تاریخ طبری به‌دوشکل وجود داشته: یکی کامل ودیگری‌خلاصه.فقط‌خلاصهٔ‌اثر وی به‌دست مارسیده است ــ معهذا همان‌خلاصهٔ اثر طبری‌که به‌وسیلهٔ دخویه (متن‌عربی) در لیدن به‌طبع رسیده ۱۳مجلداست واضافه‌برآن دومجلد حاوی لغات وفهرستهای اعلام وغیره می‌باشد. و.روزن عربشناس بزرگ روسی در فراهم آوردن مقدمات چاپ این‌اثر شرکت داشته. ترجمهٔ کامل متن عربی تاریخ طبری وجودندارد.

ترجمهٔ آلمانی‌مجلد دوم ازسری اول (عهدساسانیان ــ یابه‌دیگر سخن یکی‌از روایات عربی«خوادای نامك»)که‌توسط تئودورنلدکه عربشناس آلمانی به‌عمل آمده است و حواشی برآن نوشتهٔ شده دردست‌است وازمجلدات دیگر فقط قطعاتی ترجمه شده‌است (توسط دخویه و دیگردانشمندان).

۱ - ازتألیف چندجلدی طیفورفقط‌مجلد ششم‌که مربوط به‌وقایع از۸۱۹ تا ۸۳۳ م. است‌به‌دست رسیده ودرلایپزیك به‌همت کلربه چاپ رسیده‌است.

درسال ۳۵۲ ه. کتاب تاریخ طبری توسط محمد بلعمی (وفات درسال۳۶۴ه .)وزیر دولت سامانی به‌زبان فارسی نو ترجمه شده. اثر بلعمی یك ترجمهٔ ساده نبوده بلکه مترجم مطالب آنرا منقح کرده است. ضمناً بااینکه بلعمی از مطالب بسیارکاسته است ولی چون متن خلاصه شده مورداستفادهٔ او نبوده بلکه تاریخ‌کامل طبری راکه مفقود شده در دست داشته‌است- در ترجمهٔ بلعمی‌مطالبی دیده می‌شود که درخلاصهٔ‌موجود تاریخ طبری وجود ندارد. به‌اضافه علی- الظاهر بلعمی ضمن تنقیح‌کتاب تاریخ طبری بعضی اطلاعات راکه از منابع دست اول دیگر به دست‌آورده‌بوده بدان ملحق ساخته است. بدین سبب اثربلعمی حتی مانندکتاب مستقلی‌نیز می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد و از ایــن لحاظ مهم است .کتاب بلعمی نخستین تاریخی است‌که به زبان فارسی نو نوشته شده است . این‌کتاب درخاور زمین مــورد توجــه بسیار واقع‌شده، ترجمه‌هایی به زبان ترکی (چاپ شــده است) و اردو وعربی‌از آن به عمل آمده است. زوتانبر نیزیك ترجمهٔ علمی به زبان فرانسه درچهار مجلد به عمل‌آورده است.

ابوبکر محمدبن یحیی الصولی‌که از مردم‌گرگان و اخلاف خانواده‌ای از بــزرگان ترك‌و شیعی مذهب بوده خدمت خلفای عباسی می‌کرده است و به سال ۳۳۵ هجری در بصره وفات یافت. وی درپیرامون سال۲۸۷ه. به نوشتن‌کتابی به‌نام «اوراق اخبارالعباس واشعار- هم» آغازکردکه به اتمام‌آن موفق نگشت . این تألیف تاریخ سیاسی عصر سلالهٔ عباسی ( از سال۱۳۰تا ۲۵۲ هجری) را شــرح داده و نمونه‌هایی از اشعار اعضای خــانــواده عباسیان و بسیاری از معاصران ایشان راکــه به زبان عربی گفته‌اند نقل می‌کند . اثــر صــولــی بالتمام چاپ و منتشر نشده است و نسخ خطی‌آن در بعضی از کتابخانه‌های جهان موجود است [۱].

ابوالحسن علی‌ابن‌الحسین المسعودی (درسال ۳۴۵ه. درگذشت.) ازخاندان بزرگان عرب بود وبه‌ایران و سوریه و مصروعربستان وهندوستان سفر واز فارس وکرمان دیدن‌کرد وبه سیلان وکرانهٔ غربی افریقا مسافرت نمود وازهمه‌جا اطلاعاتی دربارهٔ تاریخ وجغرافیای کشورها واقوام‌گردآورد . مسعودی به منابع دست اول‌کتبی عــربی اکتفا نکرده وبیشتر از مدارکی‌که درطی‌مسافرتهای‌خویش‌گردآورده‌بود وهمچنین ضبط‌گفته‌های سیاحان‌وبازرگانان جهان (که‌گاهی موثق نبوده) استفاده می‌کرده است. مسعودی یکی ازدانشمندان مــعــدود اسلامی درقرون وسطی بوده‌که به سنن تاریخی پیروان ادیان دیگر- یعنی اقــوام یهودی و مسیحی‌وهندی ــ توجه وافرمبذول می‌داشته. بدین سبب مطالب فراوان ودربرخی مواردپر-

۱ــ از آن‌جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد به نام سالتیکوف شچدرین (در مجموعهٔ خــانیکوف) محفوظ است. برای فهرست نسخ‌خطی به اثرای. یو .کراچکوسکی دربارهٔ نسخ خطی‌ابن طیفوروصولی3BOPAO مجلد CPB XXI ۱۰۲۱

پرارزش‌تاریخی‌وجغرافیایی و اقتصادی وقوم شناسی دربارهٔ ملل وکشورهای مختلف مخصوصاً ایران گرد آورده است. مسعودی مصنف پرکاری بود که کتب بسیار تاریخی و جغرافیایی به رشتهٔ تحریردرآورده‌که بیشترآن به‌دست مانرسیده‌است.ولی دایرةالمعارف بزرگ تاریخی وجغرافیایی‌وی به‌نام «مروج الذهب ومعادن الجواهر» که درسال ۳۳۶ه‍. نوشته شده ودرسال ۳۳۹ه‍. درآن دست‌برده‌به مارسیده است.دراین‌کتاب در زیر عنوان‌کشورها ونواحی‌وشهرها ومحال وامم بترتیب الفبا اطلاعاتی‌دربارهٔ تاریخ وجغرافیا (وازآن جمله جغرافیای‌اقتصادی) نقاط مختلف داده شده است . وازآن جمله مطالب پرارزشی دربارهٔ بعضی ازنــواحی ونقاط ایران مذکور است . دو دانشمند فرانسوی به نام «باربیه دومینار» و «پاوه دوکورتی» متن عربی‌این اثر رابا ترجمهٔ فرانسوی‌آن درنه مجلد چاپ و منتشرکرده‌اند[1] . یك اثر دیگر جغرافیایی مسعودی نیز (دربارهٔآن به مطالب بعد مراجعه شود) به‌دست مارسیده است .

دایرةالمعارف‌یادشدهٔ مسعودی‌بعدازاثرطبری مهمترین منبع مطالعهٔ تاریخ‌ایران درقرن نهم وآغاز قرن دهم میلادی می‌باشد.

حمزهٔ اصفهانی - میهن‌پرست ایرانی وهــوا خــواه متعصب شعوبیون ودشمن حکومت اعراب بود .

حمزه نزدیك سال۹۶۱ میلادی تاریخ مختصری رابه‌نام «تاریخ الامم» به‌پایان رساند. این اثرعلی رغم کوتاهی آن حاوی مطالب واطلاعات جالبی دربارهٔ ایران وبه‌ویژه‌تــاریخ فرهنگ وتمدن ایران می‌باشــد. حمزه تنها از منابع‌کتبی دست اول استفاده نکرده بلکه از اظهارات شفاهی روحانیون زرتشتی ایرانی نیز بهره‌گرفته است. متن عربی وترجمهٔ لاتینی کتاب حمزه اصفهانی توسط ای.گوتوالد دردو بخش چاپ ومنتشر شده است.

درسدهٔ نهم‌کتب جغرافیایی به زبان عربی تألیف شد . جغرافیهای عربی بــرپایهٔ علم هیئت و جغرافیای یونان و روم وکتب ایرانی و هندی پدیدآمد. درقرن نهم میلادی مــرد دانشمندی به نام ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی کتاب هیئت یا « مجموعهٔ بزرگ » بطلمیوس عالم یونانی قرن دوم را که تازیان المجستی میخوانند به زبان عربی ترجمه کرد.

محمدبن موسی‌الخوارزمی ریاضیدان ازمردم‌آسیای میانه بااستفاده‌ازآن کتاب هیئتی به نام «صورت‌الارض» تصنیف نمود.

چیزی نگذشت که کتب جغرافیایی بسیارکــه جنبهٔ اقتصادی وآمــاری داشت پدیــد آمد. به طفیل این‌آثار مطالب بسیار دربارهٔ تاریخ اقتصادی ایران درآن عهد دردست است.

۱ــ بیشتر مطالب مربوط به ایران در مجلدات ششم وهفتم وهشتم «مروج‌الذهب» مندرج است.

مؤلفان این آثار بعضی عرب و برخی ایرانی بودند. دخویه عربشناس هلندی که پیشتر ازوی یاد شد بیشتر آثار جغرافیدانان عربی زبان را دریك سلسله کتب که درلیدن منتشر شده و به‌نام Bibliotheca geographorum arabicorum (به زبان لاتین) معروف می‌باشد در Lugdunum Batavarum[۱]) چاپ کرده است.

ازلحاظ زمان نخستین کسی که کتابی درجغرافیای اقتصادی تألیف کرد. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه می‌باشد. وی ازخاندان بزرگان ایرانی طبرستان بود ومقام صاحب‌البرید والاخبار را درمنطقهٔ جبال (شمال غربی ایران) داشت. کتاب جغرافیای وی به‌نام «المسالك والممالك» که در سال ۲۳۳-۲۳۲ه. تألیف شده ودر ۲۷۳-۲۷۲ه. تغییراتی درآن داده است بصورت خلاصه به ما رسیده ودخویه درضمن سلسه کتب یاد شده آن را به‌طبع رسانده‌است (مجلدششم). کتاب‌مزبور وصف مشروح راهها ومسافت بین منازل واطلاعات مربوط به‌شهرها ودرآمدمالیاتی ودیگر مطالب اقتصادی وجغرافیایی راحاوی می‌باشد.

اندکی بعد (درسال ۲۷۸ه.) احمدبن واضح الیعقوبی که‌نام وی‌پیشتر برده شد وکتاب «تاریخ» را تألیف کرده کتابی به نام «کتاب‌البلدان» تصنیف کردکه ازنوع کتاب ابن‌خردادبه بوده است. «کتاب البلدان» نیز در سلسله انتشارات BGA (مجلد هفتم) به وسیلهٔ دخویه به طبع رسیده‌است.

چیزی ازسال ۲۹۰ه. نگذشت که ابوبکر احمدبن محمدالهمدانی ملقب‌به ابن‌الفقیه کتاب جغرافیایی ازنوع یاد شده وبه همان نام «کتاب‌البلدان» تألیف نمود. این‌تألیف نیز به شکل خلاصه درسری BGA به‌وسیلهٔ دخویه به طبع رسیده است. درسال ۱۹۲۳ درکتابخانهٔ رضوی مشهدنسخهٔ خطی مجموعه‌ای کشف شدکه درردیف آثار دیگر[۲] حاوی بخش دوم کتاب ابن‌الفقیه می‌باشد. واطلاعاتی دربارهٔ جغرافیای اقتصادی ایران وآسیای میانه رامشتمل است. متن‌نسخهٔ‌خطی مشهد کامل‌است ولی‌مربوط به متنی که دخویه‌منتشر کرده نمی‌باشد.

ابوزید احمد بن سهل‌البلخی (۳۲۳-۲۳۶ه.) از مردم ایران و در خدمت صاحب بلخ بود و در حدود سال ۹۱۹ میلادی یك نقشهٔ اطلس جغرافیایی با شرحی بر آن تهیه کرد موسوم به «صورالاقالیم»[۳]. کتاب بلخی مورد قبول عامهٔ مردم مشرق زمین

۱- بعدها از این سری‌کتب به‌حروف خلاصه BGA یادخواهد شد.

۲- در نسخهٔ خطی مشهد یادداشتهای ابن فضلان دربارهٔ سفارت وی به‌نزد بلغاران ولگا وهمچنین اثرجغرافیایی ابودلف دیده می‌شود.

۳- لفظ اقلیم عربی ازکلمهٔ یونانی‌کلیما آمده است و جغرافیون عرب و ایرانی مناطقی راکه درعرض‌جغرافیایی معینی بوده ودر آن دوران معلوم بود با این کلمه تسمیه می‌نمودند. علم «اقالیم» را جغرافیدانان یونان پدید آوردند (اراتوسفن و دیگران). اکثر جغرافیون سطح زمین رابه هفت «اقلیم» تقسیم نموده‌اند. مبنای این‌تقسیم عادتاً عبارت بود ازمدت طویلترین روز در هر «اقلیم».

بوده است.

این اثر به صورت اصلی به‌ما نرسیده ولی بعدها تقریباً تمام آن درکتب استخری و ابن‌حوقل (دوجغرافیدان دیگر که ذکر آنان بعد می‌آید) گنجانده شده است.

ابوالفرج قدامة بن جعفر البغدادی که در دیوان خراج خلفا خدمت می‌کرد در حدود سال ۳۱۶ ه. به تألیف «کتاب الخراج» همت‌گماشت . این‌کتاب حاوی اطلاعات اداری است دربارهٔ وصول مالیات از تمام قلمرو خلفا (و ازآن جمله نواحی ایران) . در این‌کتاب شرح مسیر راه‌ها و بسیاری اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی نیزگنجانده شده است.

اثرقدامة ازروی تنهانسخهٔ خطی موجود توسط دخویه درسلسله‌انتشارات BGA (مجلد ششم) به‌طبع رسیده است.

ابودلف مسعربن المهلهل ـ مردی بود عرب‌که زمانی (درحدود سال ۴۰ـ۳۰ قرن‌دهم میلادی) در دربارسامانیان دربخارا می‌زیسته ومدت مدیدی به‌ایران وهندوستان وتبت‌سفرکرد واثری جغرافیایی باقی‌گذاشته است. این‌کتاب رامدتهاازدست رفته می‌شمردند. فقط‌قطعاتی ازآن در فرهنگ جغرافیایی یاقوت‌که در آغاز قرن سیزدهم میلادی تألیف شده [۱] نقل شده بود .

در سال۱۹۲۳دو بخش ازکتاب جغرافیای ابودلف درمجموعهٔ نسخی‌که درمشهدکشف شد وپیشتر ازآن‌گفتگوکردیم ـ پیدا شد. این دوبخش کتاب ابودلف را شادروان ای.یو. کراچکوسکی بزرگترین عربشناس شوروی برای طبع‌آماده ساخته است.

مسعودی نیزکه پیشتر ذکری ازوی رفت‌گذشته ازدایرةالمعارف تاریخی و جغرافیایی به نام «مروج‌الذهب» درحدود اواسط قرن دهم اثرجغرافیایی مستقلی‌به نام «کتاب التنبیه و الاشراف»تألیف نمود. این اثر درسلسله انتشارات BGA به وسیلهٔ دخویه‌به طبع رسیده است (مجلد هشتم).

ابواسحق ابراهیم بن محمدالاستخری ـ مردی‌بود ایرانی ازمردم فارس. وی درحدود سال ۳۲۲ه.کتاب بزرگی درجغرافیا ـ به‌نام «کتاب مسالك والممالك» تألیف‌نمودکه‌بیشتر ازجغرافیای اقتصادی بحث می‌کند. وی دراین‌کتاب ازمدارك و مطالبی‌که درطی سفرهای خویش در ایران و دیگرکشورها گردآورده بوده بهرهٔ فراوان‌گرفته . به اضافه «صورـ الاقالیم» بلخی ـ که پیشتر یادکردیم ـ بطور کامل دراثر استخری‌گنجانده شده است.

کتاب‌استخری حاوی‌اطلاعات واسناد ذیقیمتی دربارهٔ نیروهای تولیدی واقتصادی ونقشهٔ

۱- دربارهٔ یاقوت به بخش دوم فصل چهارم رجوع شود.

ایران وکشورهای مجاورآن می‌باشد. خلاصه این اثردوبار درسلسه انتشارات BGA (مجلد اول) طبع شده است (در سال ۱۸۷۰و در۱۹۲۷میلادی). اصل متن کامل عربی این تألیف که درقرن دهم مورد استفادهٔ ابن حوقل جغرافیادان مشهور قرارگرفته بود دردست نیست ولی ترجمه‌های فارسی آن به مارسیده است (هنوز به چاپ نرسیده).

ابوالقاسم بن حوقل عربی بود ازمردم بغداد. درحدودسالهای ۴۰قرن‌دهم. ـ چهارم ه. مدت مدیدی در افریقای شمالی و اسپانیا و سیسیل وکشورهای عربی و ایران و هندوستان سفر کرد .

ابن حوقل درحدود سال ۳۴۰ه. به خواهش استخری به تنظیم وتنقیح اثروی پرداخت و اشتباهات او را رفع کرد ومطالب ذیقیمت وفراوانی که درطی سفرهای خویش گردآورده بود بدان افزود. بدین طریق کتاب ابن حوقل به نام «کتاب المسالك والممالك» پدیدآمد. این اثر درزمان حیات مؤلف به چندوجه تحریرشده ومعروف بوده.

یکی ازاین متون درسال ۱۸۷۳درسلسه انتشارات BGA (مجلد دوم) بـه طبع رسیده است. وسپس درسال ۱۹۳۸درهمان سلسه انتشارات متن دیگری ازکتاب مزبوربه طبع‌رسید .

اثرمقدسی که درپایان قرن دهم تألیف شده وبـدین‌سبب درفصل آینده مربوط بـه دورهٔ مربوط به دورهٔ بعدی تاریخ ایران ـ ازآن سخن خواهیم گفت ـ درواقع نقطهٔ اوج ترقی علم جغرافیای عرب زبانان شمرده می‌شود.

درآثار جغرافی‌دانان عرب گذشته ازاطلاعات مربـوطبـه راه هـا و تقسیمات اداری ایالات ـ کم و بیش مطالبی دربارهٔ نیروهای تولیدی ایران وکشورهای هم مرزآن وشبکه‌های آبیاری و فن آبیاری اراضی و فلاحت و مزروعات هر ناحیه و دامداری چادرنشینان و مردم اسکان یافته وشهرها وپیشه‌ها و بازرگانی و غیره دیده می‌شود. از لحاظ مطالعهٔ سیرتکاملی اقتصادی ایران درقرنهای نهم ودهم این‌آثار منابع اصلی به‌شمارمی‌رود.

همهٔ منابع تاریخی و جغرافیایی که مذکور شد از لحاظ بررسی تاریخ ایـران ازنیمهٔ قرن هفتم تانیمهٔ قرن دهم واجد ارزش فراوان می‌باشد. ولی ازمیان منابع یادشده‌آثاربلاذری ودینوری وطبری واستخری وابن حوقل مهم‌تر است .

گذشته ازآثار یاد شده ـ از لحاظ مطالعهٔ تاریخ ایران در دورهٔ مورد نظر بعضی کتب تاریخی که بعدها تألیف شد واجد اهمیت می‌باشد. بویژه کتاب بزرگ ابن اثیر در تـاریـخ عمومی که درآغاز قرن سیزدهم میلادی به زبان عربی نوشته شده ( در ۱۲مجلد) و نوشته‌های دست اول دیگران را دریکجاگردآورده که بسیاری ازآنها دردست مانیست.

## بخش ۳ :

# مقدمات فتح ایران توسط اعـراب

### اعراب درقرن هفتم

درآغاز قرن هفتم درزندگی اجتماعی وسیاسی ایرانآتش تضادهای داخلی تیزترشدو این خود ازپدیده‌های بارزآن دوران بود. تضاد میان بزرگان و اعیان صاحب زمین‌که بـه فئودال مبدل شده وروستاییان‌که‌آزادی خویش را ازدست داده فقیرگشته بودند شدیدترشد. مبارزه‌ای هم‌که درمیان خود طبقهٔ صاحبان زمین درگرفته بود فاقد اهمیت نبود. از یکسو سران اعیان نظامی وروحانیون‌وازدیگرسومأموران‌کشور (دبیران) وخرده مالکان زمین(یا دهقانان) بایکدیگر درمبارزه‌بودند. دبیران ودهقانان میل داشتند حکومت نیرومند شاهی را حفظ‌کنند و ازپاشیدگی وفساد وسقوط دولت ممانعت به عمل آورند. برعکس سـران اعیان نظامی وروحانیون به‌اتکای منابع سرشار متصرفات ارضی خویش‌نه تنها ازحکومت مرکزی کم حساب می‌بردند بلکه دربسیاری ازمواردآشکارا تمایلات استقلال طلبی ابرازمی‌نمودند. آخرین جنگ ایران وروم شرقی (۶۲۸ـ۶۰۴ میلادی)که ازلحاظ ایران باناکامی پایان یافت لطمهٔ شدیدی به نیروهای تولیدی‌کشور واردآورد و مردم شهر وروستا براثرمالیاتهای هنگفت وفوق‌العاده‌ای کـه برای احتیاجات و مصـارف جنگی از ایشان مـأخوذ شد سخت

فقیر گشتند.

ضمناً جنگ مزبور ایران را ازلحاظ نظامی و سیاسی ضعیف ساخت واین خود موجب سقوط نفوذکلمه وحیثیت شاهنشاه ودولت مرکزی وی گشت. مبارزه‌ای که به‌خاطر کسب قدرت حکومت میان دستجات گوناگون اعیان درگرفت بیشترموجب ضعف ایران گردید.

حکومت آخرین شاه ساسانی یعنی یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲م.) کاملاً به‌مبازرهٔ سختی علیه قوای مقتدر فاتحان عرب که به ایران هجوم آورده‌بودند سرگرم بود. این مبارزه بافتح کامل ایران به دست اعراب درسال ۶۵۱ میلادی پایان پذیرفت.

بدیهی است یزدگرد سوم می‌دیدکه او حتی سایهٔ قدرتی راکه خسرو اول انوشیروان در قرن ششم داشت ویا خسرو دوم پرویز درپایان قرن ششم وآغاز سدهٔ هفتم واجد بود - دارا نمی‌باشد.

معهذا هیچکس درحدود سالهای بیستم وسی‌ام قرن هفتم میلادی گمان نمی‌بردکه خطر جدیی استقلال ایران را - نه ازسوی روم ویا ترکان آسیای میانه بلکه ازطرف تازیان - که ساسانیان آنها راحریف جدی نمی‌شمردند - تهدیدکند. ایران تازیان راهمسایگان چادرنشین ناراحتی می‌شمرد واگرهم بیمی ازایشان می‌رفت فقط ازلحاظ اخلال نظم وآرامش نواحی مرزی بودکه ممکن بود درمدت کوتاهی به‌غارت و تاراج آن نواحی دست بزنند. ولی با اینحال اعراب چنان ضربتی به‌ایران واردآوردندکه اززمان حملهٔ اسکندر مقدونی به‌اینطرف سابقه نداشت.

مقدمهٔ تهاجم نیرومند اعراب نبردی بودکه درحدود سال ۶۱۱ میلادی درذوقار نزدیك کوفهٔ کنونی وقوع یافت وچند هزار بدوی مهاجم تازی که قبیلهٔ بکر دررأس ایشان قرارداشت لشکریان ایران را تارومار کردند. این واقعه همزمان دورهٔ نخستین جنگهای ایران وروم که از۶۰۴تا۶۲۸ادامه داشت ودرآن دوره برد باایرانیان بود اتفاق افتاد.

زمامداران ایران اهمیت آژیرخطری راکه درنبرد ذوقار نواخته شد درك نکردند وهیچ اقدامی برای دفاع ازایران دربرابر تازیان به عمل نیاوردند.

مقدمات فتوحات اعراب درنتیجهٔ تغییرات اجتماعی واقتصادی که درفاصلهٔ میان قرن ششم وهفتم درجامعهٔ عرب پدیدآمد فراهم گشته بود. درآغاز سده هفتم بیشترساکنان شبه‌جزیره عربستان را مردم چادرنشینی که بدوی نامیده می‌شدند تشکیل می‌دادند وکار اصلی ایشان شترداری و نگهداری گله های بز بود وکمتر به پرورش اسب و گوسفند می‌پرداختند.

درعربستان جنوبی (یمن وحضرموت ومهره) وواحه‌های عربستان شمالی تازیان کشاورز

زندگی می‌کردند که با کشت جو و نخل خرما و تاك و ندرتاً گندم و درختان میوه روزمی گذراندند و درجنوب عربستان نباتات معطر نیز (از قبیل لادن وغیره) زراعت می‌کردند.

درآغاز قرن هفتم دربخش اعظم عـربستان ـ چه بـدویان وچه کشاورزان عـرب ـ بـه‌شیوهٔ زنـدگی عشیرتی و قبیله‌ای مـی‌زیستند وتقسیمات عشیرتی درمیان ایشان محفوظ مانده بود.

ولی دراین جامعه پدرشاهی وعشیرتی‌از همان اوان، تجزیه وتقسیم مـالـی واجتماعی آغاز شده بود: درداخل قبایل اعیان قبیله ـ ثروتمندان وصاحبان گله‌های بزرگ وخداوندان بردگان که اغلب کاروانها راه انداخته بازرگانی می‌کردند ـ پدیدآمده بودند. فقطدرحاشیهٔ جنوب غربی عربستان یعنی یمن که ازلحاظ اقتصادی وتمدن پیشرفته‌ترین ناحیهٔ آن سرزمین به شمار می‌رفت ودرسرراه ترانزیتی و تجاری کاروان‌رو وبحری بین کشورهای کرانهٔ دریای متوسط (مدیترانه) وهندوستان قرار داشت ـ باری دریمن یك جامعهٔ طبقاتی وجود داشت که چندان رشد نکرده بود وجنبهٔ برده‌داری داشت وبقایای فراوانی ازسازمان جامعهٔ پدرشاهی وجماعات خودمختار به‌چشم می‌خورد وتقسیمات قبیله‌ای درآن محفوظ مانده بود.

میان دانشمندان شوروی درباره تکامـل اجتماعـی واقتصادی جامعهٔ عـربـی دونظر وجود دارد. دسته‌ای از دانشمندان شـوروی (آ. یو. یاکوبوسکی، س. پ. تولستوف، ب. ن. زاخودر، ا. آ. بلیایف) معتقدندکه درجامعهٔ مزبور پیش ازآغاز فتوحات اعراب‌مقدمات فئودالیزم وجود نداشته.

روابط جامعهٔ برده‌داری درعربستان اندك انـدك پـدیـد می‌آمد واگر اعراب قـادر می‌بودند منفرد و تنهابدون داشتن‌رابطه باکشورهای همسایه که‌ازلحاظ‌اقتصاد وتمدن‌وفرهنگ به مراتب بیش‌ازآنان پیشرفته بودند ـ به سیرتکاملی خود ادامه دهند ـ روابط‌برده‌داری که درآن سرزمین تازه پدیدآمده بود، به‌شکل شیوهٔ اصلی تولید درمی‌آمد.

ولی عربستان واعراب براثر فتوحات قرن هفتم وآغاز قرن هشتم درجـریان عمومی فئودالیزاسیون (استقرار نظام فئودالی) که درکشورهای مفتوحه خاور نزدیك ومیانه وجـود داشت کشانده شدنـد ودرنتیجه برده‌داری درمیان اعـراب به شکل بقایـای شیوهٔ زنـدگـی گذشته درآمد.

به‌عقیدهٔ عدهٔ دیگری‌ازدانشمندان شوروی (ن. و.پیگولوسکایا) درجامعهٔ عرب روابط فئودالی پیش‌ازآغاز فتوحات (قرن هفتم)وجودداشته وبسط می‌یافته. درهرحال دراین موضوع به قدرکافی بحث نشده‌است.

پس ازتسخیریمن به وسیلهٔ‌ایران (سال ۵۷۲م.) جادهٔ تجارت ترانزیتی روم وهندکه

ازمکه ویمن می‌گذشت ـ درنتیجهٔ سیاست ساسانیان که می‌خواستند انحصار صدور ابریشم و ادویه ودیگر کالاهاازچین وهند به‌کشورهای کرانهٔ دریای متوسط (مدیترانه) دردست داشته باشند وبدین سبب می‌کوشیدنداین داد وستدها را متوجه راه‌هایی‌کهازایران عبور می‌کرد بنمایند ـ قطع شد.

انتقال راه تجاری به‌شمال ضربهٔ سختی به‌اقتصاد سراسر عربستان زد. به مکه ویمن‌که وظیفهٔ واسطه را درتجارت انجام می‌دادند لطمهٔ شدیدی واردآمد. قبایل بدوی‌که پیشتر از کاروانهای بازرگانان درآمدی داشتند (به‌کاروانها ساربان وشتر ودستجات نگهبان وخفیر می‌دادند) فقیر شدند.

«در موقع ظهور محمد (ص) راه تجاری اروپا به‌آسیا بسیار تغییرکرده بود وشهرهای عربی‌که درتجارت باهندوستان وغیره شرکت نمایانی داشتند درآنزمان ازلحاظ تجاری راه انحطاط می‌پیمودند...»

اعیان مکه ناگزیر عملیات میانجیگری بازرگانی خویش را محدودکردند وبه رباـ خواری روی‌آوردند وبسیاری ازقبایل‌که فقیرشده بودند به‌سران اعیان مقروض‌شدند.مجموع این وقایع جریان انفکاك قشرهای اجتماعی را ازیکدیگر دردرون قبایل سریعتر وجامعهٔ عربی رادچار بحران‌کرد. اعیان عرب وبویژه سران مکه درصدد چاره‌جویی ورفع بحران برآمدند واین اندیشه پدیدآمدکه باید به جنگهای‌خارجی وفتح‌اراضی پرداخته سرزمین‌هایی راکه درمسیر راه‌های‌کاروان‌رو ازسوریه به‌ایران قرار دارد تصرف‌کنند.

برای رسیدن به‌این مقصود اتحاد سیاسی‌عربستان ضرورت‌داشت وآسان‌ترین راه وصول به‌این‌هدف لفافهٔ اتحاد عقیدتی یابدیگرسخن دین نوینی بودکه همهٔ تازیان را متحد سازد و پایهٔ عقیدتی فتوحات بزرگ قرارگیرد.

دین‌جدیدجهانی یااسلام‌که درربع اول قرن هفتم درخاك عربستان پدیدآمداین‌منظوررا تحقق بخشید.

محمد (ص) بازرگانی مکی ازقبیلهٔ قریش وخاندان هاشمی مؤسس این‌کیش بود. (وی درسال ۶۳۲ م.ـ ۱۱هـ. درگذشت). وی شخصیتی است تاریخی. ولی بعدها تاریخ زندگی اوباافسانه‌های فراوان مخلوط شد. دین اسلام باشناخت‌کیش یهود ومسیحیت وبرخی عقاید دیرین تازیان‌پدیدآمد. مسلمانان پنج «اصول دین» را پایهٔ اسلام می‌شمارند. بدین قرار:

۱ـ توحید اعتقاد به وحدت خدا ورسالت محمد(ص)ـ لااله‌الاالله ـ محمد رسول‌الله.

۲ـگزاردن پنج‌بار نماز درروز (صلوة به‌عربی ـ ونماز به‌فارسی).

۳ـ زکوة ـ یاپرداخت ۲/۵ درصد ازاموال وگله‌ها ومنافع بازرگانی توسط هرفرد مسلمان اسماً به‌نفع فقرا وعملاً گذاشتن این مبلغ دراختیار دولت مسلمان.

۴ـ روزه ـ یاصوم ـ خودداری‌ازخوردن ونوشیدن هنگام روز.درشب می‌توان خورد و نوشید درماه رمضان.

۵ـ حج ـ زیارت مکه‌که مقدس‌ترین مکان اسلامی است وحرم‌کعبه درآنجاست. ضمناً باید گفت‌که حج برزنان وفقیران وناتوانان وبردگان وافراد غیرمستقل واجب نیست.

یکی ازدیگرشرایع اسلام ایمان به منشاءآسمانی‌کتاب مقدس قرآن می‌باشد (تنزیل قرآن) ودیگر اعتقاد به‌وجود جهنم و بهشت وفرشتگان وابلیس وشیاطین‌که تابع وی هستند.

اسلام‌گذشته ازمحمد (ص) عدهٔ‌کثیری از پیغمبران راکه پیش ازاو زندگی می‌کردند به‌رسمیت‌می‌شناسد وپیغمبران‌اصلی‌رانوح وموسی وعیسی مسیح می‌داند ومحمد (ص)بزرگترین رسول خدا و پیغمبرواپسین شمرده می‌شود.

یکی ازویژگیهای اسلام وجود رابطهٔ نزدیك مابین جامعهٔ دینی ودولت ودین وحقوق می‌باشد.

فقه اسلامی دردرجهٔاول مبتنی برقرآن وسنت‌ها می‌باشدکه بیشترآنها ازقرن هفتم‌تانهم ازطرف «صحابهٔ پیغمبر» وشاگردان ایشان وضع شده است.

درتعلیمات اسلامی‌تبلیغ ـ «جنگ به خاطردین»یا«جنگ درراه‌خدا» (جهاد وغزوات) علیه«کفـار» یعنی باتمام‌کشورهای نامسلمان ـمقام نمایانی‌دارد. برحسب تعالیم قرآن‌شرکت درجهاد به‌خاطردین فریضهٔ مقدس هرفرد مسلمان‌است. درنظرخداوند یك روز جهاد به‌خاطر دین بیش از یك ماه روزه ارزش دارد». بدین طریق اسلام به‌صورت دین جهانگشایی درآمد.

اسلام مسلمانان را تشویق می‌کرد تا درلشکرکشیهایی به‌نام جهاد به خاطر تسخیر و فتح‌کشورهای دیگر وتصرف اموال‌کفار حربی شرکت جویند. درقرآن سورهٔ ویژهٔ هشتم دربارهٔ «غنایم جنگی» وجود داردکه مسلمانان را تحریض به‌شرکت دراین جنگها می‌نموده. به‌گفتهٔ قرآن غازیان اسلام‌که وارد خاك‌کفار می‌شوند حق دارند زنان ومردان غیرنظامی‌را بکشند ویابه‌بردگی بگیرند(به‌استثناء راهبان)ـ زنان وکودکان رابنده‌سازند و هرمال‌منقولی ازقبیل طلاونقره ومنسوج واسب ودام راتصاحب‌کنند.اسیران ـ برده اززن ومرد نیزجزو غنایم جنگی شمرده می‌شدند. خمس$\left(\frac{۱}{۵}\right)$ مجموع غنایم می‌بایست در اختیارامام ـ یعنی رئیس دولت

عربی مسلمان گذاشته شود وچهار پنجم غنایم میان سپاهیان تقسیم می‌شد:
یك‌سهم پیاده می‌برد و دوسهم سوار. جهادبرای غازی عرب‌نویدثروت ومکنت‌بود. از مرك‌به‌هنگام جهاد نیز بیمی‌نداشت زیرا اسلام به«شهیدراه دین» تمام موهبات بهشت را وعده داده‌بود.

اسلام اراضی و اموال غیر منقول رادر ممالك مفتوحه «فی» (اموال غنیمت ـ تاراج) می‌شمرد وبه‌اجماع مسلمانان یعنی‌دولت‌اسلامی متعلق می‌دانست. عملابخش اعظم‌اراضی ممالك مفتوحه بالکل دراختیار دولت عرب یعنی خلیفه قرار می‌گرفت.

در سال ۶۳۰ میلادی اتحاد سیاسی عرب درتحت قیادت محمد (ص) تکمیل شد. سران حاکم دولت جدید عبارت بودندازاعیان مکه ورؤسای قبایل جنوب وشمال عربستان وصحابهٔ پیغمبر یعنی نزدیکترین شاگردان وهمراهان او.

جانشینان اورا خلیفه می‌نامیدند و اینان درآن واحد هم رئیس روحانی (یا امام)بودند وهم رئیس سیاسی (یا امیر). چهار خلیفه نخستین یعنی ابوبکر (از۶۳۴ تا ۶۳۶ میلادی حکومت‌کرد) وعمر (از ۶۳۶ تا ۶۴۶ حکومت‌کرد) وعثمان از۶۴۶ تا ۶۵۸حکومت‌کرد) وعلی(ع) از۶۵۸تا۶۶۳حکومت‌کرد) ازبستگان وصحابه نزدیك پیغمبر بودند.

نقشهٔ لشکرکشی به‌سوی شمال به‌خاطر کشورگشایی درحیات پیغمبرکشیده شده بود ولی فقط پس از مرگ وی عملی شد وبه صورت عملیات جنگی قطعی وتقریباً بلاقطع درآمد.

ابوبکر خلیفهٔ نخستین به‌امور داخلی وبیشتربهٔ فرونشاندن عصیان‌هایی‌که درخود عربستان بروز می‌کرد پرداخت ولی درعهد خلافت عمر وعثمان وعلی (ع) بیشتر توجه به لشکرکشی بسوی سرزمین های متعلق به روم شرقی ـ یعنی سوریه وفلسطین ومصر وهمچنین ایران معطوف بود. دراین فتوحات ابتکار عمل به دست سران اعیان دولت عربی اسلامی بودکه می‌کوشیدند غنایم فراوان واراضی جدید بدست‌آورده به بهره‌برداری‌ازآن بپردازند.
درنیمهٔ اول قرن هفتم لشکریان عرب‌کاملا واز اغلب جهات از سپاهیان روم وایران متمایز بودند.

ارتش عرب مرکب ازپیاده وسوار بود ـ ولی تازیان درآغاز امراسب‌کم‌داشتند ومرکب بیشتر سواران شتر بود. سازمان ارتش جنبهٔ قبیله‌ای وعشیره‌ای داشت یعنی افراد هرقبیله یا عشیره تشکیل گروه‌جنگی واحدی را می‌دادند. واحدهای‌کوچك سپاه مثلا دسته‌های ده‌نفری ازاعضای یك خاندان تشکیل می‌شد وواحدهای بزرگتر ازاعضای یك قبیله. سازمان قبیله‌ای وعشیره‌ای دارای مزیات ونقایصی بود.

مزیت سازمان مزبور نخست این بود که هنگام پیکار کسانی که یکدیگر را نیك می‌شناختند وغالباً باهم خویشاوندی داشتند درکنار یکدیگر قرارگرفته بودند واین موجب فشردگی ویکپارچگی واحد جنگی می‌گشت. اما نقص عمدهٔ سازمان مذکور این بود که تمام اختلافات بین قبایل وعشایر عرب که سابقاً تازیان را به دسته‌های کوچك ومستقل متخاصم تقسیم کرده بود اکنون به‌ارتش عرب منتقل شده بود. دشمنی میان قبایل جنوب وشمال عربستان که اززمان ظهور بنی‌امیه شدت یافته بود تأثیر وانعکاس بسیارناروایی درارتش عرب داشت: مثلا غالباً در پرمسؤلیت‌ترین وسخت‌ترین مواقع لشکرکشی وحتی پیکار سران‌جنگی فلان قبیله ـ مثلاً قبیلهٔ ازد (اعراب جنوبی) نمی‌توانست با سران قبیلهٔ ـ (مثلاً) تمیم (اعراب شمالی) موافقت حاصل کنند.

ارتش عرب ازلحاظ تسلیحات ازسپاهیان روم وایران ضعیف‌تر بود. اعراب به‌قدر کفاف شمشیرسنگین وسواران مسلح با اسلحهٔ سنگین نداشتند وحال‌آنکه رومیان وایرانیان ازلحاظ این تسلیحات مستغنی بودند. درعوض ارتش عرب ازحیث تعداد نفرات برحریفان برتری داشت زیرا هرمرد بدوی‌فردی جنگجو بود. لشکریان عرب به سرعت عدهٔ کثیری اسب به‌دست آوردند ـ به‌این معنی که درطی جنگ‌ها به‌غنیمت گرفتند، سواران ایشان می‌توانستند به‌مهاجمات عمقی دراراضی دشمن مبادرت ورزند. جنبه ویژهٔ لشکریان عرب سبکی اسلحه وسرعت‌تحرك آنان بود. اعراب بنهٔ سنگین نداشتند وبه سرعت وبه‌راحتی از بیابانهای بی‌آب عبور می‌کردند ولی در محیط کوهستان که برایشان غیرعادی‌بود سردرگم می‌گشتند. تحرك دستجات عرب برای‌حریفان ایشان عامل بسیار خطرناکی بود زیرا تازیان به‌آسانی درپشت خطوط دشمن رخنه‌کرده، بنهٔ وی را نابود ویا تصرف‌کرده وراه‌های مواصلاتی او را خراب می‌کردند.

تنها ضعف نظامی وسیاسی‌ایران وروم شرقی فتوحات تازیان را تسهیل نمی‌نمود بلکه اختلافات وتضادهای داخلی‌کشورهای مزبور نیزموجب آسانی کار ایشان می‌شد. برعکس تضادهای‌اجتماعی هنوز درجامعهٔ اعراب نسبتاً ضعیف بود.

فتوحات اعراب درآن زمان‌باچنان سرعتی صورت می‌گرفت که‌برای‌کشور های مجاور ایشان بی‌سابقه و برخلاف انتظار بود، وقایع مهمی درعهد خلافت عمر وعثمان وعلی (ع) رخ داد. اعراب در سال ۶۳۵ م. دمشق شهر عمدهٔ ایالت سوریهٔ روم شرقی را تصرف کردند ودرسال ۶۳۶ درکنار نهریرموك درفلسطین لشکریان هراکلیوس‌امپراطور روم شرقی را منهزم ساختند.

درسال ۶۳۷ م. ـ۱۶ه. اعراب‌اورشلیم رابه‌تصرف درآوردند ودرسال۶۳۸ م.ـ۱۷ه. انطاکیه را مسخر نمودند ودرسال۶۴۰ م. قیصریه فلسطین را منهدم کردند ودر سال۶۴۰ م.ـ ۲۰ه. وارد ارمنستان ومصر شدند، بالاخره درآغاز سده هشتم میلادی اعراب دوثلث‌متصرفات

روم شرقی یعنی ارمنستان وسوریه وفلسطین ومصر وافـریقای شمالـی را ازآن‌کشور منتزع کرده بودند.

اعراب هنگامی‌که علیه روم شرقی لشکرکشی می‌نمودند به ایران نیز حمله‌کردنـد. حتی درعهد ابـوبکرخلیفهٔ اول دستجات لشکر عـرب بـه فرماندهی سـردار محبوب وی خـالـد بـن ولید که «سیف‌الاسلام» لقب داشت ـ به مرزهای غربی کشور ساسانیان حمله کردند.

نخستین پیروزیهای اعراب وتصرف حیره‌که سابقاً پایتخت امیرنشین عربی‌لخمی‌بود و زمانی برای خاك ایران درمقابل دستبردهای بدویان حکم حریم و حفاظی راداشت‌ـدرزمان فرماندهی او صورت‌گرفت.

## بخش ۴:

# تسخیر ایران توسط اعراب

درسال ۶۳۴ م. ـ۱۳ه.خالدبن‌ولید به‌فرمان عمر به‌سوریه منتقل شد ودرجنگ علیه ایران سعدبن ابی‌وقاص جانشین وی گشت. وی درنبرد قطعی قادسیه فرمانده‌لشکرعرب بود. قادسیه درست در مرزبیابان بی‌آب سوریه درجنوب شرقی فرات قرار داشته .

سپاه ساسانی ازلحاظ تسلیحات وعدهٔ نفرات برتری بارزی براعراب داشت. ایرانیان را سرداری معروف‌چون رستم رهبری می‌کرد. رستم‌علی‌رغم برتری‌بارز ایرانیان از پیکار بیمناك بود.

زیرا جوانب ضعف سپاه ایران رابه چشم می‌دید.رستم‌افسران خود رانیك می‌شناخت، ازدعاوی ایشان وروحیات محدود ومحل‌پرستی هریك واختلافات داخلی سران نظامی وعدم تمایل ایشان به‌اطاعت بی‌چون وچرا ازاوامر فرمانده ارتش ـ اطلاع داشت. بدین سبب در آن ایامی‌که امید مردم سراسرایران به‌رستم بود شخص وی بنابـه‌گفتهٔ یکی از معاصران ـ مأیوس به‌نظر می‌رسید. جنگی سخت سه روز تمام بدون اینکه‌کفهٔ پیروزی به‌طرفی متمایل‌ـ گردد دوام داشت وفقط روزچهارم‌که‌به‌اعراب ازسوریه‌کمك رسید ـ به‌ایـرانیان فشار وارد آوردند ورستم درحین پیکارکشته شد ولشکریان ایران تار ومارگشتند. پرچم دولتی‌ایران یادرفش‌کاویانی‌که به‌قهرمان حماسهٔ ملی ایران‌کاوهٔ‌آهنگر منسوب بـوده وازپوست پلنگان دوخته وباسنگهای قیمتی‌مزین شده بود به‌دست تازیان افتاد. عواقب این شکست بسیار بود. فرار لشکریان ایران راه پایتخت ساسانیان‌یعنی‌طیسفون راکه‌اعراب مداین می‌نامیدندبه‌روی

ایشان گشود.

اعراب درطیسفون غنایم فراوان به‌دست‌آوردند که عبارت بوداز مقادیر زیادی ظروف طلا ونقره منقوش به‌صورت انسان و حیوان، سنگهای قیمتی، پارچه‌های ابریشمی، زربفت، قالیهای زیبا، بردگان بسیار از زن ومرد، اسلحه واموال فراوان دیگر. شهرطیسفون ویران شد، سوخته شد، غارت شد وخلوت شد و دیگردرهیچ عهدی‌احیاء نگشت. بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودندفرار کنند کشته شدند وبخشی به‌اسیری وبردگی برده شدند.

سطح فرهنگ وتربیت سپاهیان عرب وحتی سرداران بزرگ ایشان به‌قدری نازل بود که ازدرك ارزش اشیائی کـه باچنان هنرمندی وچیره دستی ساخته شده بـود ودر طیسفون به‌دست‌آورده‌بودند عجزداشتند و طبق سورهٔ مربوطه غنایم راتقسیم کردند، بدین سبب بودکه ظروف زیبای نقره وطلا راکه‌ازلحاظ هنری بی‌بدیل بودند ذوب نموده به‌شمش‌مبدل ساختند وزربفت وپارچه‌های زیبارا قطعه قطعه‌کردند. مورخان عرب نقل می‌کنندکه تازیان قـالی بزرگ شاهی‌راکه‌ازلحاظ هنری‌فوق‌العاده ودرتالارپذیرائی کاخ طیسفون گسترده وسراسرآن باسنگهای قیمتی‌مزین شده‌بود تکه تکه‌کرده میان خود تقسیم کردند وتنها یك‌قطعهٔ‌آن‌که سهم علی (ع) شده بود به‌بیست هزار دینارتقویم گشت.

تصرف‌پایتخت ساسانیان وویران‌شدن‌آن به‌دست‌تازیان تأثیرشدیدی درمردم‌ایران‌کرد.

اندك اندك مردم ایران فهمیدندکه‌حملهٔ اعراب دستبرد ساده‌ای به منظور غارت نبوده بلکه جدی‌تر ازآن است.

اطرافیان یزدگرد سوم باتمام نیرو می‌کوشیدند تاسپاهیان بیشتری‌گرد آورند و بار دیگربا تازیان دست وپنجه نرم‌کنند. ولی روحیات تجزیه‌طلبی سران نظامی‌که به‌سمت‌حاکم وصاحب در ایالات وولایات مستقربودند چنان قوی بودکه حتی عدهٔ‌کثیری‌ازآنان به دعوت وندای شاه پاسخ‌ندادند وحاضر نشدند وآنانکه‌حضور به‌هم‌رساندند میان‌خود ستیزآغاز کردند. وازاطاعت به اوامرفرماندهی سرباز زدند.

درسال۶۴۲م.ـ۲۲ه.مجموع این عوامل موجب‌شکست دوم‌ایرانیان‌درنهاوندـ نزدیک همدانـ گشت. نبرد نهاوند درتاریخ آیندهٔ‌ایران واجد اهمیت قطعی بوده.

یزدگرد سوم دیگر نه قدرت پیشین راداشت ونه نفوذکلمه‌ای راکه برای‌گـردآوردن نیرو و مقاومت دربرابر تازیان ضرورت داشت.کشوری ثروتمند با منابع سرشار خواربار و تسلیحات ونیروی انسانی عملا فاقد دولت گشت.

پس‌ازنبرد نهاوندکشور ایران به‌صورت امارات‌کوچك متعدد درآمد ومتلاشی شـد. چگونه ممکن بود چنین‌حادثه‌ای به‌این سرعت وقوع یابد؟ درپاسخ باید وضع دولت ساسانی را درنیمهٔ‌اول قرن هفتم متذکرشد. لقب شاهنشاه خود می‌رساندکه شاه ساسانی درایران‌شاه

دیگرشاهان یعنی سرور وبزرگ سلاطین کوچك بود. فارس وخوزستان وکرمان وطبرستان و دیلم وگرگان وخراسان و آذربایجان صاحبان موروثی‌داشتند. مورخانی که به زبان عربی نوشته‌اند (بلاذری وطبری) ودرقرن‌نهم ودهم به شرح‌فتوحات تازیان درایران وآسیای‌میانه پرداخته ـ تمام این صاحبان وبزرگان محلی رادهقان می‌خوانند. هریك ازاین‌دهقانان‌خود را درخانهٔ خویش مالك‌الرقاب می‌دانست وهمواره می‌کوشید استقلال خودرا دربرابر قدرت مرکزی (شاهنشاه) به‌حد اعلا برساند.

روحیهٔ تجزیه‌طلبی دهقانان موجب سقوط دولت ساسانی‌گشت. اینان بـه‌جـای اینکه به دورشاهنشاه خویش‌که درآن روزگار نکبت‌بار تنها مرکز کشور به‌شمار می‌رفت گردآیندو متحد شوند چنین استدلال کردندکه : یزدگرد سوم شاهی بدبخت وبدآورده است وتازیـان بسیار نیرومندند ونمی‌توان برآنان غلبه‌کرد وبهتر است باایشان از درصلح درآییم وازیـك پایداری بیهوده سرباز زنیم. شایعاتی به‌گوش دهقانان رسیده بودکه‌اگرسر به‌اطاعت اعراب فرودآورند ایشان به‌شهرها تجاوزنمی‌کنند واموال خصوصی وحیات افراد رابه‌شرط پرداخت جزیه محترم می‌شمارند.

درسال ۶۳۹م. ـ۱۸ه. خوزستان ثروتمند پس ازیکسال پایداری سقوط‌کرد ودرسال ۶۴۲ م. ـ۲۲ ه. حاکم‌آذربایجان (آذربایجان‌کنونی ایران) طبق پیمان صلحی‌که میان او واعراب منعقد شد مطیع‌گشت.

درسال۶۴۳ م.ـ۲۳ه. اعراب همدان ودرسال۶۴۴م. ـ۲۴ه. اصفهان و ری را اشغال کردند .

چنانکه پیشتر گفتیم یزدگرد سوم‌که پس ازنبرد نهاوند ازیاری طبقهٔ حاکمه ایـران مأیوس شدـ درطلب مددکاری ازیك‌ایالت به‌ایالت دیگر می‌رفت ودرکشور سرگردان بود. همه‌جاباپذیرائی گرم واحترام وافرروبه‌روشد وبه‌وی وعده‌اطاعت دادند،گفتند سپاهیان مسلح وآذوقهٔ‌کافی دراختیارش می‌گذارند ولی‌هیچیك ازاعیان و بزرگان به مواعید خویش وفـا نکرد ویزدگرد سوم جزیك مشت درباری ودستهٔ‌کوچکی‌که به‌وی وفادار مانده‌بودند نیروی دیگری نداشت. اعراب در۶۴۴م. ۲۴ه. ازطریق‌دریا ـ ازبحرین، وازخوزستان ـ ازخشکی وارد پارس شده بودند. سپاهیان پارس که شهرك مرزبان‌آن خطه دررأس ایشان بود درنبرد خونینی‌که درریشهر نزدیك توج (توج ـ توز) وقوع یافت شکست خوردند ولی اعراب فقط درسال ۶۴۸/۲۸ه. میلادی توانستند تسخیرآن ایالت راکامل‌کنند. بعضی ازشهرهای‌پارس وازآن‌جمله استخربراثر انعقاد پیمانی تسلیم اعراب شدند. طبق پیمان‌اعراب‌آزادی شخصی وآزادی دین ومصونیت اموال مردم شهررا تأمین‌کرده بودند. درسال۶۴۹میلادی سـاکنان استخرعلیه‌اعراب شوریده، افراد پادگان ایشانرا به قتل رساندند. اعراب‌استخررا محاصره

کردند وپس ازتسخیرآن ویرانش ساختند ودر شهر واطراف چهل هزارنفر راکشتند وزنان وکودکان رابه‌بردگی بردند. بخشی‌ازبزرگان واعیان پارس سربه اطاعت‌اعراب فرودآورده اراضی ودژهای خویش راحفظ کردند. اعراب۳۳میلیون درهم خــراج برپارس گذاشتند وبر غیرمسلمانان‌آن خطه۱۸میلیون درهم مالیات سرانه یاجزیه وضع کردند.

درآن موقع‌یزدگرد سوم که‌ازیك‌ایالت به‌ایالت‌دیگرمی‌رفت به‌مرو،شهرعمدهٔ خراسان آنروز، رسید.

صاحب و مرزبان‌آن شهرماهوی نام داشت. ماهوی به یزدگرد خیانت ورزید ودروازه شهررا به‌روی‌او بست وسپس به‌اعراب‌تسلیم شد.آخرین شاه ساسانی در زدوخوردی‌کـه بـا ترکان‌چادرنشین‌درناحیهٔ بلخ‌کرد بقیةالسیف یاران‌خودرا ازدست داد و فرارکرد وآسیابانی به‌طمع جواهرات وی سرش‌را ازتن‌جداکرد. درهمان سال۶۵۱ میلادی۳۱ه. اعراب سراسر خراسان را اشغال‌کرده به‌ساحل رودآمو (جیحون) رسیدند.

## بخش ۵:

# ایران در تحت سلطه خلفای اموی

ایران پس از مرگ یزدگرد درسال ۶۵۱ میلادی ۳۱ ه . دیگرهمچوندولتی مستقل وجود نداشت. عملیات جنگی اعراب درسرزمینهای شمالی وکوهستانی ایرانکه مجاور دریای خزربود (طبرستان ودیلم و گیلان) ومردمآزادی دوستآن درمقابل فاتحان لجوجانه پایداریکرده مدت مدیدی حیات سیاسی خویش را با استقلال ادامه دادند ــ با مشکلات بیسابقهای مواجه گشت وحتی بخشکوهستانیگیلان یعنیدیلم هیچگاه به دستاعراب مسخر نگشت وپای ایشان بهآنجا نرسید.

درسیستان وتخارستان تاآغازقرن هشتم میلادی دربرابر اعراب پایداری به عملآمد. درسال ۶۶۱ میلادی ۴۱ ه. دهقانان تخارستان (ناحیهٔ بلخ) بهکمك ترکان مغرب وچین، پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایران اعلام کردند. امپراطوری چین در قرن هفتم خود میکوشید تا آسیای میانه را مطیع سازد ومایل نبودکه اراضی تحت اطاعت اعراب بیشترتوسعه پیداکند وبدین سبب خراسان وتخارستان را برضد فاتحان عرب یاری میکرد. ولی چین دور بود وکمك آن نمی توانست مؤثر باشد. درسال ۶۷۴ میلادی ۵۵ ه. پیروز ناگزیر براثرفشاراعراب بهچین پناهنده شد. فرزند وی نرسه اندکی بعد به تخارستان باز گشت وپایداری مردم آنسامان را علیه اعراب رهبریکرد. درسال۷۰۷ میلادی بلخ باـ لقطع به دست تازیان افتاد ونرسه نیز به چینگریخت. دردربار امپراطور چین پیروزونرسه را رسماً شاهان ایران می شناختند. درآغازقرنهشتم سراسر نجد ایران (بهجزناحیهٔکابل و سرزمینکوهستانیغوردربخشهای علیای هری رود)ـ یعنیاراضی پهناوریباشهرهایتجاری

ثروتمند واراضی مزروع ومشروب وسیع ومردم زراعت پیشهٔ کثیر- فرمانبردار دولت بزرگ عربی -که تحت سلطهٔ سلالهٔ اموی بوده - گشت.

درآنزمان اعراب فاتح ازلحاظ فرهنگ وتربیت پست‌تراز ایرانیان مغلوب بودند به‌این معنی که چه از حیث مرحلهٔ تکامل اجتماعی وچه از جهت فرهنگ مادی ومعنوی در درجهٔ نازلتری قرارداشتند. اعراب جز زبان غنی‌عربی ودین‌اسلام چیزی باخود به‌ایران نیاوردند. اعراب فاتح که برای اداره یك دولت بزرگ فاقد تجربه ومأموران کاردان بودند ناگزیر نظامات وسنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفته با احتیاجات خویش سازش دادند.

درآغاز امر اعراب بیش ازهمه دراین کشور مغلوب به‌چه چیزعلاقه داشتند؟ پاسخ این پرسش را در سخنانی که تازیان سدهٔ هشتم به عمر نسبت می‌دادند می‌توان یافت:

«مسلمانان آنها را (مغلوبان را) تازنده‌اند می‌خورند و وقتیکه ما وآنهامردیم کودکان ماکودکان آنانرا تازنده‌اند می‌خورند». این سخنان تفسیرلازم ندارد. هدف فتوحات این بودکه سران عرب دردولت خلفا بتوانند به حساب ملل‌مغلوب: قبطیان وسوریان وایرانیان وسغدیان وخوارزمیان وارمنیان وگرجیان ودیگران زندگی کنند واز لذاید دنیوی بهره‌ور گردند. ایران کشوری‌بود ثروتمند ومی‌بایست تابتوانند ثروتهای مادی‌آن را تصاحب کنند. در زمان جنگ این ثروتها را به نام غنیمت می‌بردند. وقتی لشکریان عرب به غزا می‌رفتند تنها سرداران‌جنگی همراهشان نبودند بلکه مأموران ویژه‌ای نیز بودندکه کارشان منحصراً تقسیم اموال غارتی بود. جنگجویان تمام اموالی راکه به‌دست‌آورده بودند می‌بایست به این مأموران تسلیم کنند و اینان مراقب بودندکه موازین مربوط به‌تقسیم غنایم نقض نشود. اینك نمونهٔ جالبی ازوضع تقسیم غنایم. درسال ۷۱۶ میلادی ۹۸ هـ. سرداری اموی سولا، شاهك ترك را در شهری که برکرانهٔ دریای خزر ومرز ایالت ایرانی گرگان قرار داشت محاصره کرده گرفت. اعراب درآنجا غنایم فراوان به دست‌آوردند. شخصی به‌نام ادریس بن حنظله از طرف یزید ثانی خلیفهٔ اموی مأمورشمردن غنایم شد تا بتوان حق سپاهیان را پرداخت. غنایم که درکیسه‌ها ریخته شده‌بود شمرده شد ومطابق قانون تقسیم گشت (کیسه‌های غنایم شمرده وتقسیم شد).

اعراب به غنایم اکتفا نکرده به‌دریافت هدایا که یك شکل بدوی ومهجور مالیات به شمارمی‌رود مبادرت می‌ورزیدند. هدایا ازایالات و متصرفاتی گرفته می‌شد که تازگی مسخر شده ویا خود بدون پایداری امان‌آورده تسلیم شده بودند.

مورخان عرب می‌گویندکه شهرمروکه داوطلبانه ازطرف ماهوی مرزبان درسال ۶۵۱ میلادی ۳۱ هـ. تسلیم اعراب گشت ملزم شدکه بالغ بریك میلیون درهم وجه نقد وکالابدهد

وازآنجمله بود۰۰۰۰۰ ۲۰جریب[1] گندم وجو.

وقتی صورت‌آنچه راکه صاحبان برخی ازنواحی ایران طبق پیمان می بایست تقدیم کنند و دراثربلاذری مضبوط است مطالعه‌کنیم می‌بینیم‌که هدایا مختلط بوده (یعنی نقدی و جنسی) ومقدارهدایای جنسی به‌مراتب بیشتربوده.

بزرگان عرب بیشتربه بردگان ــ از زن ومرد (بردگان جوان مرجع بودند) و پشم وپنبه ومنسوجات وغله و دام واسب وچرم واسلحه وزروسیم نیازمند بودند. درایران مسکوکی‌نقره به‌نام دراخم درقرن هفتم رایج بودکه تازیان درهم می‌نامیدند. بهای این مسکوك معادل ۲۵ کپك طلا بوده[2]. درکشورایران بویژه درنواحی خاوری‌آن مقدار این پول‌اندك وبدین سبب نیروی خریدآن زیاد بود. وقتیکه درداستانهای مورخان سده های‌نهم و دهم مربوط به‌نخستین سالهای حکومت اعراب درایران مغلوب به مبالغ‌گزاف اهدائی‌بر می خوریم باید درنظرداشته باشیم‌که این ارقام واقعاً وجه نقد نبوده بلکه واحدی است‌که‌در تقویم هدایای‌جنسی به‌کار رفته. با اینحال این شکل وصول مالیات یعنی دریافت هدایا نمی توانست دولت جوان عربی را راضی‌کند زیرا منظم ودایم نبوده جوانب تصادفی و اتفاقی‌آن فراوان بود.

مقامات عربی برای بهره‌کشی ازمردم مغلوب ومطیع خویش شیوهٔ‌آماده وروش مدونی که نگاهداری حساب درآن آسانتر واطمینان بخش‌تربود، درایران یافتند. دربالاگفتیم[3] که در عهد ساسانیان روستاییان خراگ یعنی مالیات ارضی و سرگزیت یا مالیات سرانه می پرداختند. مقامات عرب منافع ومزیات شیوهٔ قدیم وصول مالیات ایران را درنظرگرفته‌آنرا به نفع‌خویش‌بکاربستند. درتلفظ‌اعراب‌کلمهٔ «خراگ»به‌صورت «خراج» و«گزیت» به شکل جزیة درآمد. بایدگفت‌که اعراب تاآغاز قرن هشتم چندان فرقی میان این دواصطلاح قایل نبودند.گاهی خراج را مالیات سرانه شمرده وزمانی جزیه را مالیات ارضی محسوب می داشتند وگاهی هم برعکس. فقط درعهد عباسیان این اصطلاحات مفهوم مشخص وثابتی پیداکرد.

میزان خراج ازچه قراربود؟ مقایسهٔ مدارك قبل ازاسلام با دورهٔ اسلامی نشان می‌دهد که اعراب میزان مالیات اراضی را از تمام اراضی آبی ــ بلااستثناء افزایش دادند. عراق (بین‌النهرین) نمونه‌ای است برای قضاوت درموضوع. درقرن ششم یعنی عهد ساسانیان این

۱- جریب (معرب‌گریب) واحد سطح معادل۳۶۰۰گزمربع (۲۹۰۰ مترمربع) درعین حال واحد وزن هم بوده است ودرناحیه‌های مختلف تفاوت داشته.

۲- تقریباً ۲۰ ریال (مترجم)

۳ــ به فصل دوم رجوع شود.

ناحیهٔ ثروتمند سالیانه تا میزان ۲۱۴ میلیون درهم خراج می داد.

فاتحین عرب میزان خراج را به ترتیب زیر معین کردند: از هرجریب گندمزار ۴ درهم، ازهر جریب جوزار۲ درهم (درعهدخسرو انوشیروان ازهرجریب گندمزار یاجوزار فقط یك‌درهم گرفته می‌شد)، ازهرجریب‌نخل‌خرما ۸درهم، ازهرجریب تاك۶درهم. بااین‌حال جمع مبلغ خراج مأخوذ ازعراق به سرعت کاهش یافت ودرعهد خلافت علی‌ع‌به۱۲۰میلیون درهم ودرزمان معاویه وخلیفه اموی به ۱۰۰ میلیون درهم رسید و درپایان قرن هشتم به‌سبب ظلم واجحاف وبیرحمی حجاج بن یوسف حاکم خلیفهٔ اموی موقتاً به۱۳۵میلیون درهم بالا رفت ولی درعهدآخرین‌خلفای اموی تا۷۰ میلیون تنزل‌کرد یعنی نسبت‌به زمان انوشیروان به ثلث تقلیل یافت. حتی درقرن هفتم ایرانیان مغلوب ومطیع از ربــع تا ثلث محصــول را به رسم خراج می پرداختند.

طبق اصول اسلام جزیه یامالیات سرانه فقط از«کفار» اخذ می‌گردید وآنانکه اسلام آورده بودند از پرداخت‌آن معاف بودند. در ظرف‌بیست سی سال اول ـ بعد ازفتح‌ایران‌ـ خراج نیزازکفارـ یعنی‌زرتشتیان ومسیحیان ویهودیانی‌که زمین‌زراعت می‌کردند اخذ می‌شد ومسلمانانی که دارای‌زمین بودند فقط عشر یعنی مالیات ارضی‌کمتری می‌پرداختند.ولی در سال هفتصد میلادی حجاج حاکم سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی‌که مردی حریص وجدی وخونخوار وفوق‌العاده بیرحم بود فرمانی صادرکردکه جملگی نومسلمانان یعنی ایــرانیان وسایرافراد غیرعرب‌که اسلام‌آورده بودند ازپرداخت خراج معاف نمی‌باشند ورسمی استوار شدکه‌چنانچه‌پیشتراز زمینی‌خراج اخذ می‌گردید الی‌الابد می‌بایست اخذگرددگرچه صاحب آن اسلام‌آورد. این اقدام موجب نارضایی شدید روستاییان‌گشت.

ازآنچه مورخان عرب سده‌های نهم ودهم میلادی می نویسند چنین بر می‌آیدکه در طی چندین دهه پس ازتسخیرایران به‌دست اعراب فاتحان مزبور وصول مالیاتها وخراج را بالکل به‌حکام ایرانی‌محلی‌که فرمانبردار ایشان بودند محول‌کردند. اعراب فقط به‌مقدار وکمیت انواع ارزش‌های مادی علاقه داشتند واینکه چه‌کسی‌آنراجمع‌آوری و وصول‌کند در نظرایشان موضوعی واجد اهمیت‌ثانوی بود. بلاذری نقل می‌کندکه خلیفه علی (ع) ماهوی حاکم مرورا به‌کوفه نزدخویش خواند ودرباره وصول مالیات با وی به مذاکره پــرداخت. قرار براین شدکه خلیفه فرمانی صادرکندکه دهقانان وکدخدایان روستاها **جزیه راگرد آورده** به ماهوی بپردازند و وی‌آنرا به خلیفه‌ارسال دارد[۱]. بدین‌طریق دهقانان دربهره‌ـ کشی ازمردم مغلوب شریك اعراب می شدند. اختیار روستاییان بـالکل به ایشان داده شده

۱ـ از متن معلوم نیست‌که دراین‌مورد غرض ازلفظ «جزیه» مالیات سرانه است یاخراج.

بود و دهقانان مسئول وصول مالیات بودند ولی این امر بـرای ایشان سودمند بـود زیرا ضمن وصول مالیات سهم معتنابهی‌از محصول کشاورزی و مصنوعات پیشه‌وران به جیب ایشان می رفت. خود ماهوی نیزدربهره کشی‌ازکشاورزان ایرانی آلت فعل‌دستگاه خلافت شده‌بود و درعوض مانند دیگرملاکین بزرگ محلی‌که فرمانبردار اعراب گشته‌بودند ــ ثروت واراضی واموال غیرمنقول ومنقول خویش را حفظ‌کرد.

سنگینی بار این شیوهٔ وصول مالیات بالتمام بردوش‌کشاورزان ایران قرار داشت. در عهد ساسانیان ملاکین بزرگ اراضی و دولت از روستاییان بهره‌کشی می کردند. و در عهد حکومت اعراب نیزکماکان اصولا این وضع ادامه داشت ولی میزان خراج وجزیه فوق‌ـ العاده بیش‌از زمان ساسانیان بود. گذشته از این تفویض‌حق وصول مالیات به دهقانان وکدـ خدایان‌کشاورزان را بیش ازپیش تابع و وابستهٔ طبقهٔ‌حاکمه می ساخت. وضع روستاییان از جهت دیگری نیز بدترشده بود زیرا اعراب بیش اززمان‌گذشته ازمردم روستاکـار اجباری طلب می‌کردند مانند حفروتنقیه مجاری‌آبیاری ــ احداث وتعمیرجاده‌ها ــ ساختمان حصار قلعه‌ها ــ مسجدها و کاخها برای حکام عرب وغیره.

همینکه خلفا مـوضوع «مهرکـردن» افراد روستا را معمول داشتند وضع‌کشاورزان تحمل‌ناپذیر شد. این‌عمل چنین بودکه به‌گردن هرروستایی‌که خراج وجزیه می پرداخت صفحه‌ای‌سربی می‌آویختند وروی‌آن مشخص می‌کردندکه این مرد اهل‌کدام رستاق(بخش) ودهکده است.اگرمرد روستایی به‌ناحیهٔ‌دیگری می‌رفت‌وی‌رابازداشت‌کرده به‌محل سکونتش‌ـ که برصفحه نوشته بود ــ اعزام می‌کردند، اگرکشاورزی به‌نقطه‌ای می‌رفت و صفحهٔ سربی را به‌گردن نمی داشت وی را به‌عنوان ولگردی بازداشت می‌کردند. این صفحه را فقط پس از پرداخت تمام مالیات ازگردنها دور می‌کردند ومجدداً هنگام حاصل نومی‌آویختند. بر اثربکاربستن شیوهٔ مهرزنی‌کشاورزان‌قادر نبودند ازپرداخت جزیه وخراج تخلف‌کنند.

این رسم‌که داغ بردگان را به‌یاد می‌آورد در نظرروستاییان ایران‌که هنوز نظامات جماعت‌آزاد وخودمختار روستایی را به‌یاد داشتندتخفیف وتوهینی‌شمرده می‌شد. شیوهٔ «مهرـ زدن» تقریباً درتمام‌کشورهای تابع اعراب ــ درمصروبین‌النهرین و ارمنستان وآذربایجان و ایران وآسیای میانه‌ـ معمول بوده.

## بخش ۶:

# روابط اجتماعی در ایران در قرن هفتم و نیمهٔ اول قرن هشتم.

فاتحان عرب شکل‌های نوین اجتماعی با خود به ایران نیاوردند. جریان گرایش ایران به‌فؤدالیزم (فئودالیزاسیون) که در زمان ساسانیان آغاز گشته‌بود پس از فتح اعراب نیز ادامه یافت. ولی تسخیر ایران به‌دست اعراب باعث شد که جریان مزبور بطی‌تر گردد. زیرا جنگهای جهانگشائی خلفا چه در ایران وچه در دیگر کشورهای مفتوح با اسارت و بردگی عدهٔ کثیری زن و مرد از مردم غیرلشکری همراه‌بود. ازکار این‌عدهٔ برده درکشاورزی‌وآبیاری و دام‌چرانی وپیشه‌وری ومعادن دولتی‌استفاده می‌شد. فقط بعدها سران‌فاتحان عرب به‌تدریج به‌جریان عمومی فئودالیزاسیون کشورهای آسیای مقدم ومیانه کشانده‌شدند.

فتوحات اعراب با تجدید تقسیم اراضی کشور همراه بود. قسمت اعظم اراضی یعنی اراضی دهقانانی که‌برضد اعراب جنگ کرده بودند واراضی سابق دولت ساسانی‌واعضاءِ سلالهٔ مزبور و اراضی متعلق به معابد زرتشتیان ــ به‌ملکیت اجتماع مسلمین(فی) درآمد و درواقع اراضی یادشده ملك دولت عربی گشت. جماعت روستایی خود مختار همسایگی[۱] در ایران‌که جانشین‌جماعت خانوادگی شده بود، پس‌از فتوحات‌عرب نابود نشد ولی‌اراضی جماعت های مزبور یعنی‌اراضی مشترك روستائیان ملك دولت شناخته شد وروستاییان رانگهدارنده اراضی دولتی شمرده خراج بر ایشان وضع‌کردند. در اراضی دولتی بهرهٔ فئودالی بامالیات منطبق

۱ــ به‌توضیحات آخر کتاب رجوع شود (مترجم).

بود.

مالکیت دولت براراضی نوعی از مالکیت فئودالـی زمین بود ـ زیرا دولت سازمان وآلت‌طبقه زمامدار ـ یعنی بزرگان عرب که‌خود درشرف تبدیل به فئودالهای جدید بودند.

درایران نیزمانند اغلب دیگرکشورهای‌خاورنزدیك املاك دولتی‌ـ با اینکه تنها نوع مالکیت فئودالی‌اراضی نبوده ـ برانواع دیگرمی‌چربید. دولت به‌وسیلهٔ دستگاه مأموران‌خود ازروستاییان بهره‌کشی می‌کرد واجاره بهاـ مالیات را ازایشان وصول می‌نمود وسپس بیشتر آن به‌شکل مواجب ومستمری وکمك خرج وهدیه به‌دست خدمتگزاران وسران فاتحان (که اساس طبقهٔ فئودال در شرف تکوین را تشکیل می دادند) می‌رسید. ضمناً دولت مالك بخش اعظم مؤسسات‌آبیاری ومنابع میاه‌کشوربود.

بدین طریق قسمت اعظم زمین و آب یعنی وسایل اصلـی تولید به‌دولت تعلق داشت. این‌وضع موجب‌قدرت دولت گشته به‌ایجاد دستگاه‌اداری مرکزی مقتدرکمك می‌کرد.

گذشته‌از مالیکت فئودالی دولت، مالکیت خصوصی فئودالی اراضی (ملك) نیزوجود داشت اینهاعبارت‌بودند از اراضی‌که به‌ملکیت بزرگان عرب درآمده بوده و همچنین‌اراضی دهقانان ایرانی‌که طبق پیمانی سر به‌اطاعت فاتحان نهاده بودند. این اراضی قابل فروش وقابل توارث بود. دراملاك ملاکین خصوصی‌ـ اعم ازعرب ومحلی ودر اراضی دولتی شیوهٔ بهره‌کشی‌فئودالی‌غالباً با بهره‌کشی ازکار بردگان‌که‌بسیار فراوان بودند ـ توأم می‌شده.

نارضایی مردم علیه سلطهٔ خلافت عرب خیلی زود در ایران آغازگشت. نهضت برضد فاتحان‌به‌ویژه درخراسان وماوراءالنهر (تازیان اراضی‌راکه درشمال شرقی رودآموـآسیای میانهـ قرارداشت‌چنین می‌نامیدند) شدت‌گرفت.

حجاج بن یوسف خاطرهٔ ناگواری ازخود در خاور نزدیك باقی‌گذاشته است. وی حاکمی حریص وطماع وبیرحم بودکه می‌پنداشت مردم را تنها به‌یاری زور وپیمان شکنی می‌توان اداره‌کرد.وی با اقداماتی سخت مردم زراعت پیشهٔ ایران رامجبورکرد تا مجاری آبیاری را احیاء کرده زمینهای بایر را شخم بزنند وزراعت کنند. هیچیك ازحکام عرب بیش ازاو چنان مبلغ‌گزافی خراج وجزیه ازمردم اخذنکرده وآنهمه‌کار بیغارنگرفته بود. ولی«آرامشی»که حجاج به‌دست‌آورده بود ظاهری بود. وقتی‌که درسال ۷۰۱ میلادی‌۸۲هـ. سرداری به‌نام عبدالرحمن‌بن‌اشعث علیه خلیفه وحاکم وی حجاج قیام‌کرد لشکریان عرب مقیم عراق ومردم بسیار ازعرب و ایرانی به او پیوستند. قیام‌کنندگان لشکریـان خلیفه را منهزم وبصره وکوفه را تصرف‌کردند. خلیفه به‌زحمت زیاد توانست در سال ۷۰۲میلادی‌۸۳ هـ. این قیام را فرونشاند.

فاتحان عرب‌احتمال عصیان مردم مغلوب‌ایران را علیه‌خلافت همواره درنظر داشتند.

بدین سبب می‌کوشیدند تا نه تنها در شهرهای بزرگ و حتی کوچك پادگانی داشته باشند بلکه ساعی بودند که در مراکز و نقاط مهم عده‌ای از اعراب سکونت دایم اختیار کنند.

منابع عربی قرنهای نهم و دهم این را که چگونه اعراب در طی فتوحات خویش در شهری بزرگ مسکن می‌گزیدند ـ شرح می‌دهند. درشهرها تنها سرداران و مأموران کشوری عرب و نمایندگان روحانیون مسلمان (که درآغازامر تقریباً همه عرب بودند) منزل نمی‌کردند. بلکه اعضای خانواده های اینان نیز همراهشان بودند. بدین قرار، عدهٔ اعرابی که درنقاط مفتوح منزل می‌گزیدند بسیاربود. مهاجرت اعراب‌به‌ایران به‌جریان فتوحات ایشان مربوط بود. ولی دستگاه خلافت پس از تسخیر ایران نیز عدهٔ جدیدی از تازیان را به‌منظور تقویت نفوذ اعراب برای سکونت دایم به ایران گسیل داشت. مثلا درزمان معاویه، نخستین‌خلیفهٔ اموی، درسال۲-۶۷۱ میلادی حاکم عراق درکوفه مقرداشت واز آنجا سراسر سرزمین‌شرقی‌خلافت را اداره می‌کرد ـ ۵۰هزار سپاهی‌عرب‌را باخانواده‌هایشان به‌نیشابور و مرو وبلخ و دیگر شهرها وحتی دهکده‌های خراسان وتخارستان اعزام‌کرد تا درآن نقاط سکونت اختیارکنند وبه همهٔ ایشان زمین وخانه داد.

سکونت‌اعراب درایران با تنفر ودشمنی‌توده های مردم وزحمتکشان شهرهاوروستاها مواجه‌گشت. ولی‌طبقهٔ حاکمهٔ مالکان اراضی به‌این امر نظردیگری داشت. مالکین بزرگ به شتاب تمام بافاتحان سازش‌کردند زیرا اعراب می‌کوشیدند به‌دهقانان مستظهرگردند وبه امتیازات اجتماعی پیشین (وبیش‌از همه‌چیز به‌اراضی ایشان) دست نزنند و درامربهره‌کشی ازعامهٔ مردم ایشان راشریك خود می‌ساختند. جالب توجه است‌که بسیاری ازآنان نه‌تنها با اربابان جدید ساختند بلکه خود در صدد نزدیکی‌وحتی خویشاوندی باآنان برآمدند. مردم به‌این عناصر به نظربد می‌نگریستند وهربارکه علیه اعراب عصیان می‌کردند به‌این خائنان به‌میهن نیز ترحم روا نمی‌داشتند. خلفای عرب انتقال اراضی را به‌دست‌اشراف تازی تسهیل می‌نمودند. مثلاخلیفه یزید اول(از۶۸۰تا۶۸۳میلادی۶۱تا۶۴ه. حکومت‌کرد)اراضی‌وسیعی را درناحیهٔ دینور به حاکم‌عرب نهاوند ودینور پهلوان هدیه‌کرد.حاکم مزبور قلعهٔ مستحکم بزرگی به سبك ساختمانهای محلی دراین نقطه‌برای خود ساخت.

بعضی ازحکام عرب خود پیشی جسته می‌کوشیدند با اشراف محل مربوط شوند، سنت‌های محلی را می‌پذیرفتند، ازسلیقه‌اشراف محل درطرزپوشیدن لباس وتشریفات جشنها وغیره تقلید می‌کردند مثلا اسدبن عبدالله حاکم خراسان برخی ازجشنهای باستانی ایران را برگزار می‌کرد. طبری نقل می‌کند که اسد روزی در جشنهای مهرگان (جشن پاییز) پذیرایی رسمی با شکوهی از دهقانان محلی وسرداران عرب به عمل آورد. جالبتر اینکه

درآنروز دهقانان ایرانی هدایایی راکه پیشتربه خداوند یاشاه محل داده می‌شد به‌اسد بن عبدالله پیشکش کردند.

بزرگان عرب به‌ترویج اسلام درمیان اقوام مغلوب اهمیت فراوان می‌دادند. دین اسلام راوسیله‌ای برای بسط قدرت ومطیع ساختن ملل می‌شمردند وجز این هم نمی‌توانست باشد زیرا که خلیفه تنها رییس قدرت دنیوی (امیر) نبوده بلکه درامور مذهبی‌جانشین محمد ص (یاامام) بود. بالنتیجه‌کافری‌که مسلمان می‌شد به‌حکم دین واحکام‌آن می‌بایست قدرت و حکومت خلیفه وحکام وی‌رامحترم بشمارد. درآغاز امرفقط بازرگانان وبعضی ازنمایندگان اشراف به‌طیب‌خاطر اسلام می‌پذیرفتند. بااین‌حال‌درعهدبنی‌امیه کفار پیشین وازآن‌جمله‌ایرانیان زرتشتی‌حتی پس‌از قبول‌اسلام ودخول درجرگه مؤمنین بااعراب متساوی‌الحقوق نمی‌بودند. مثلا دهقانان ایرانی‌که باسپاهیان خویش وارد خدمت‌آرتش عرب می‌گشتند دارای حقوقی‌که جنگجویان عرب داشتند نبودند. فی‌المثل اعراب اضافه برسهمی ازغنیمت مواجب هم‌دریافت می‌داشتند ولی به‌نومسلمانان غیرعرب مواجب پرداخت نمی‌شد وفقط درغنیمت سهیم بودند. از آنجایی‌که درسده‌های هفتم وهشتم تقسیمات قبیله‌ای و عشیره‌ای درمیان اعراب محفوظ مانده بود هرمسلمان غیرعربی مجبوربود «مشتری» ویاسرسپرده ویاعبد (به‌زبان عربی مولی‌وجمع آن موالی) یکی ازقبایل یاعشایرعرب شود[1].

درآغاز قرن هشتم عدهٔ موالی ایرانی تاحدی زیاد بودند. موالی نتیجهٔ پیشرفتهای فرهنگ وتمدن وسنن اداری وکشورداری ایرانیان را دردسترس فاتحان گذارده ازاین‌رهگذر درزندگی دولت جوان عربی نقش مهمی بازی‌کردند.

سلیمان‌بن **ابوالسرایا** مردی بود ازمردم خراسان‌که اسلام‌آورد ومولای قبیلهٔ عربی عوف شد ودرزمان خلافت عمردوم (از۷۱۷تا۷۲۰میلادی ۹۹تا۱۰۲ه‍. حکومت‌کرد)اعراب به‌یاری وی درخراسان وماوراءالنهر پست تأسیس‌کردند. چاپار دولتی‌که برید نامیده می‌شد درحیات خلافت عرب اهمیت فوق‌العاده داشت زیرا ارتباط سریع میان دمشق ـ مرکزخلافت راباایالات دوردست دولت جدید تأمین می‌نمود. درکشورایران پست اززمان ساسانیان‌بسیار خوب ومرتب ودارای سنت‌ها ورسوم دیرین بودکه ازروزگار باستان ودولت هخامنشیان ریشه می‌گرفت. حکام وسرداران عرب به‌زودی مزایای‌پست رادریافتند وخواستندکه درتمام نقاط کشور ایستگاههای پستی وجاده‌ها احیاء شود واین تعمیرات را روستاییان پیرامون هرنقطه به رسم بیگارانجام‌دادند. نگاهداری‌اسبان‌پستی وپیکها وافراد تیزد و نیز تأمین‌شد.دیواشتیچ

۱ــ اینان غالباً نام‌آن قبیله رابرخود می‌نهادند وبدین‌سبب بسیاری از ایرانیان به‌نام قبایل تازی نامیده می‌شدند (مترجم).

دهقان پنجی‌کنت (آسیای میانه) درنامه‌ای[1] که به‌حاکم خراسان وماوراءالنهر درعهد عمردوم نوشته ازاین مؤسسه پستی یاد می‌کند. ذکر این نکته بیجا نیست‌که هم ازآن زمان درکنار مراکز پستی‌خان هایی یعنی کاروانسراهایی‌درجاده‌ها ساخته می‌شدکه مسافر وبازرگان‌وحتی یك‌کاروان می‌توانست درآن استراحت‌کند وغذا برای افراد وعلوفه جهت دام‌ها بیابد.

معهذا درعهدخلافت بنی‌امیه عدهٔ موالی‌وکسانی‌که اسلام پذیرفته بودند درایران اندك بود وبخش اصلی مردم‌کشور زرتشتی بودند.

بنا به‌گواهی استخری وابن‌حوقل درقرن دهم درسرزمین فارس اکثرمردم‌کیش‌زرتشتی داشتند ویك دهکده هم بدون‌آتشکده دیده نمی‌شد. درایالات مجاور دریای خزر وجبال (ماد باستانی) درقرن دهم هم‌عدهٔ زرتشتیان بسیاربود. تاقرن سیزدهم، گذشته ازمسلمانان وزرتشتیان درشهرهای ایران عدهٔ‌کثیری مسیحی (به‌خصوص درخوزستان) ویهودی می‌زیستند. اعراب نامسلمانان ـ یعنی مسیحیان ویهودیان وزرتشتیانی‌راکه تابع دولت اسلامی بوده جزیه‌وخراج می‌پرداختند ـ اهل ذمه می‌نامیدند. اهل ذمه ازهرصنف وطبقه‌ای می‌بودند، چون «کافر» شمرده می‌شدند، ازلحاظ حقوق مدنی محدود بودند وحق هیچگونه فعالیت سیاسی نداشتند. به‌ویژه وضع روستاییان اهل ذمه سخت دشوار بود.

۱ـ این نامه که برپوست نوشته شده درمیان اسناد سغدی دردژکوه مغ درسال ۱۹۳۴ درتاجیکستان‌کشف شده‌است.

## بخش ۷:

# مبارزه علیه حکومت خلفای بنی‌امیه

نارضایی ازحکومت خلفای اموی (۷۵۰-۶۶۱ میلادی۱۳۳-۴۱ه.) نه‌تنها درمیان ایرانیان ودیگراقوام تابع تازیان بلکه درمیان خود اعراب نیزروز بروز فزونتر می‌گشت. ناخشنودی عامهٔ‌اعراب ازسیاست سران اعیان عرب وبه‌ویژه هواخوان بنی‌امیه موجب ظهور سلك خوارج دراواسط قرن هفتم میلادی درمیان مسلمانان گشت.

لب نظرهای خوارج این بودکه‌خلفای اموی ازاصول صدراسلام ـ آنچنان‌که خوارج آنرادرك می‌کنند ـ عدول کرده‌اند. به‌گفتهٔ خوارج دولت اسلامی یعنی خلافت باید طوری سازمان یابدکه جملهٔ مسلمانان باحقوق مساوی یك‌جامعهٔ دینی‌راتشکیل دهند ودرمیان‌اعضای این جامعه تفاوت شدید ازلحاظ تقسیم‌آن به‌غنی وفقیر وجود نداشته باشد. به عقیدهٔ‌خوارج مسلمانان باید بیشتربا غنایم جنگی‌که درجنگ باکفار بدست‌آورند زندگی‌کنند وهمچنین‌از ممرجزیه وخراج‌که مقامات عرب ازاهل‌ذمه یعنی‌کفار مطیع وتابع اسلام مأخوذ می‌دارند. زمین باید ملك جامعهٔ اسلامی باشد. تمام‌کسانی‌که اسلام‌آورده‌اندازعرب وغیرعرب باید از جزیه وخراج معاف باشند. به‌گفتهٔ خوارج خلیفه را باید اجتماع مسلمانان انتخاب کند و مردم حق‌داشته باشند‌گمنامترین شخص‌را اگرشایستگی‌نشان داده‌باشد ـ حتی‌چنانچه غلامی حبشی باشد به‌خلافت برگزینند. تبلیغات‌خوارج میان‌قبایل فقیرعرب بسیارمؤثربوده ونهضت خوارج موجب دردسر فراوان برای مقامات دولت‌اموی‌گشت. نهضت خوارج ازلحاظ منشاء پیدایش یك جنبش خالص عربی بود ولی ازپایان قرن هفتم ایرانیان نیز اندك اندك به‌این نهضت‌پیوستند وروستاییان وپیشه‌وران‌ایرانی‌که نخست درمبارزه علیه‌خلفای عباسی ذینفع‌بودند با خوارج همداستان شدند. ازقرن‌های هشتم‌ونهم میلادی سیستان‌کانون اصلی‌خوارج‌به‌شمار

می‌رفت. چیزی نگذشت که سلک خوارج به‌چند شعبه منشعب گشت.

نهضت شیعه که جریان خاصی را ــ که هم سیاسی بود وهم مذهبی ــ جدا ومنشعب کرد صورت دیگری داشت. شیعه درعربی به‌معنی«سلک» یا«دسته» است.

ولی‌این‌اصطلاح معنی‌ویژه‌ای پیدا کرد به‌این معنی که به‌سلك‌یا گروهی که‌پیرو علی (ع) واخلاف وی می‌باشند اطلاق می‌شود. شیعیان معتقدبودندکه تنها علویان یعنی اخلاف علی‌را به‌امامت می‌شناسندیعنی‌آنانرا رییس‌روحانی واصولا رهبر سیاسی جامعهٔ اسلامی می‌شمردند و بنی‌امیه وسه خلیفه نخستین یعنی ابوبکر وعمر وعثمان راغاصب می‌دانستند. مذهب شیعه در آغاز جنبهٔ عام نداشت واگر بعدها عامهٔ مردم از نهضت مزبور پشتیبانی کردند بدان‌سبب بود که این جنبش قلب خلافت عربی یعنی سلالهٔ اموی و بزرگان واعیانی راکه از آن حمایت می‌کردند هدف قرار داده بود .

یکی ازمظاهر مخالفت باسیاست خلفای‌اموی درایران این بودکه‌ایرانیان حتی‌اسلام راغالباً به‌شکل به‌اصطلاح مذهب«حقه» سنی نپذیرفته بلکه به‌شکل «انشعابی» شیعه یاخوارج قبول می‌کردند.

درزمان عبدالملك خلیفه (از۶۸۵تا۷۰۵ میلادی ۶۶تا۸۶ه. حکومت‌کرد) درعراق وخوزستان قیامی درتحت لوای تشیع‌وقوع یافت‌که مختار بن ابوعبید دررأس‌آن‌قرارداشت. شرکت‌کنندگان دراین‌قیام از لحاظ طبقاتی وملی بسیار رنگارنگ ومتنوع بودند. نـه تنها اعراب فقیر وروستاییان وپیشه‌وران ایـرانی از ایـن قیام پشتیبانی می‌کردند بلکه بخشی ازملاکین‌اراضی ایرانی‌که بافاتحان سازش نکرده بودندبدان پیوستند. لشکریان عبدالملك فقط پس‌ازکوشش فراوان موفق به‌فرونشاندن قیام‌گشتند.

درسال۶۸۶ میلادی۶۷ه. درعراق وخوزستان توده‌های بدویان وروستاییان عـرب و ایرانی‌که در زیر لوای سلك خوارج به‌نام ازرقی متحد شده بودند دست به‌شورش زدنـد. ازرقیان می‌گفتندکه هرحاکمی‌که از احکام صـدر اسـلام ــ چنانکه خـوارج‌آنـرا درك می‌کردنـد ــ (یعنی مساوات، اجتماعی تمام مسلمانان) عدول‌کند،کافـر است و جهاد باوی واجب .

حجاج حاکم خلیفه فقط درسال ۶۹۷ میلادی ۷۸ه. توانست قیام خوارج ازرقی رابا بیرحمی وحشت‌انگیزی فرونشاند .

درآغاز قرن هشتم حریفان تازه‌ای برای خلفای اموی پیدا شدندکه تقریباً از سـال ۷۲۰میلادی۱۰۲هجری باموفقیت‌کامل به تبلیغ امـرخویش پـرداختند. اینان عـده‌ای از طرفداران خاندان بنی‌عباس ازقبیلهٔ قریش بودند. مؤسس دستهٔ طرفداران خاندان بنی‌عباس شخصی بود به‌نام امام محمد بن علی ــ نتیجهٔ عباس عموی محمد (ص) پیغمبر. اخلاف این

شخص به‌نام وی ـ بنی‌عباس ـ نامیده شدند. میان هواخواهان عباسیان اشخاص خردمندوجدی و واجد دوراندیشی‌سیاسی وجود داشتند . اینان اوضـاع را درست ارزیابی می‌کردند وتنفر اقوام تابعه خاصه ایرانیان را از بنی‌امیه نیك درك می‌نمودند ومی‌کوشیدند تا ازایـن وضع به‌نفع پیشرفت امرخویش استفاده‌کنند. اینان تبلیغ می‌کردندکـه عباسیان اخـلاف مستقیم عموی پیغمبرند وبیش ازبنی‌امیه‌که باخاندان پیغمبر نسبتی ندارند ـ مستحق خلافت‌می‌باشند. سازمان مخفی هواداران بنی‌عباس درسال ۷۲۴میلادی ۱۰۶هجری تشکیل شد. رهبر واقعی این سازمان بازرگانی بود ایرانی ومتمول به‌نام بکیربن ماهان. وی پیروانی جدی ووفادار برگزیدتا به‌سمت مبلغ به‌اکناف قلمرو خلافت‌گسیل‌دارد. بهترین و مساعدترین زمینه برای تبلیغ امرعباسیان درخراسان وماوراءالنهروجود داشت واین مبلغین یا داعیان‌نیز به‌آن‌صوب اعزام شدند.

داعیان وعده می‌دادندکه چنانچه عباسیان پیروزگردند ایرانیان وسایراقوام رادراداره امورکشور وحکومت دخیل وشریك خواهند ساخت. داعیان محمدبن علی‌بـه روستاییان و قشرهای فقیرشهرنشینان وعدهٔ تقلیل میزان خراج وکاهش بیغار را می‌دادند، ولی‌عباسیان‌که می‌کوشیدند پشتیبانی عامهٔ مردم را جلب‌کنند ازیك نکته غافل بـودندکه مردم ممکن است مستقلا شعارهایی علم‌کنند و دعاوی خویش را پیش بکشند.

حتی یکی‌از داعیان امرعباسیان درخراسان به‌نام **خداش** امیدواریهای محمدبن علی وبکیربن ماهان را مبدل‌به‌یاس کرده ـ تحت‌لفافهٔ دعوت به‌نفع عباسیان به‌تبلیغ عقاید اجتماعی مزدکی‌که تاآن زمان درایران وجودداشته پرداخت.

در قرن هشتم مزدکیان به‌نام خرمدینان (منشاء ایـن نـام درست معلوم نشده است) خوانده می‌شدند. **خداش** درمیان روستاییان خراسان به‌موفقیت درخشانی نایل شـد زیرا که او وپیروانش تقسیم زمین وسایر اموال را وعده می‌دادند. امرای عرب درخـراسان و ماوراءالنهر نیك‌ازتبلیغات عباسیان باخبر بودند وسران هواخواهان ایشان را مـورد تعقیب قرار می‌دادند ولی این مقامات همینکه تبلیغات جنبهٔ مزدکی پیدا کرد فوق‌العاده نگران شدند .

حاکم‌خراسان وماوراءالنهرخداش‌را تعقیب ودستگیرکرد وسیاست سخت وبیرحمانه‌ای درحق وی اجرا شد: زبانش راکندند ـ دستهایش رابریدند ودیدگانش رامیل‌کشیدند وبعد به قتلش رساندند. هنگامی‌که خبرتبلیغات ومواعظ خداش بـه محمدبـن علی رسید وی سخت اظهار تنفرکرد واز اینکه دعوت عباسیان‌درمیان مردم به‌صورت تبلیغات مزدکی درآمده بود نارضایی خویش را اعلام داشت.

درسال۷۴۳ میلادی ۱۲۶ه. بکیربن ماهان‌که دریك جلسهٔ مخفی هـواخان بنی‌عباس

شرکت‌کرده بود دستگیر وزندانی شد. بکیر درزندان باجوانی ایرانی به‌نام ابومسلم-بندهٔ دو برادر ازهواخواهان عباسیان‌که ایشان نیز زندانی بودند -آشنا شد. عقل وتدبیر وجد ابومسلم تأثیرعمیقی دربکیر کرد و وی‌پس ازآزادی اززندان دربارهٔ استعداد ودهای ابومسلم که می‌توانست برای عباسیان سودمند باشد- باابراهیم بن محمد (فرزند محمد بن علی که درگذشته بود) که درآن زمان رییس خاندان عباسیان بود سخن‌گفت. چیزی‌نگذشت‌که امام ابومسلم رانزد خویش‌خواند وبا وی‌آشنا شد.

## بخش۸:

# قیام ابومسلم

درسال ۷۴۵میلادی‌ابومسلم به دستور امام ابراهیم روانهٔ خراسان شد تامقدمات قیام را زیرعلم سیاه عباسیان فراهم‌آورد وآن را رهبری‌کند.

نصربن‌سیار حاکم خراسان (از۷۳۸تا۷۴۸م. ـ۱۲۱ تا۱۳۱ه. حکومت‌کرد) ازقبیلهٔ کنانه‌بود. این‌قبیله به‌گروه قبایل شمال عربستان موسوم به بنومضر بستگی داشت که جاننثار وفادار بنی‌امیه وبویژه مروان دوم (از۷۴۴ تا۷۵۰م. حکومت‌کرد) بوده. نصر با یمانیان یعنی قبایل جنوب عربستان‌که به‌خراسان مهاجرت‌کرده بودند دشمنی می‌ورزید.

یمانیان خراسان براثر فشار بنومضر سرانجام علیه خلافت بنی‌امیه قیام کردند واین خود مانع می‌شد که نصربن سیار با نهضت عباسیان مبارزه کند.

هنگامی‌که‌ابومسلم واردخراسان وواحهٔ مروشد وضع‌آنجاچنین بود. وی‌قریهٔ مستحکم اسفیدنج را درنزدیکی مرو مرکز عملیات خود قرارداد وآشکارا شعارهای عباسیان رااعلام کرد وبه‌گردآوردن نیروی مسلح همت‌گماشت. مورخانی ازقبیل ابوحنیفه دینوری وطبری‌از تدارك مقدمات قیام علیه امویان وترکیب اجتماعی قیام‌کنندگان مشروحاً سخن می‌گویند.

به‌گفتهٔطبری درشب ۲۵رمضان سال۱۲۹هجری(۹ژوئن سال۷۴۶م.)که‌برای خروج معین شده‌بود به‌امر ابومسلم دراطراف قریهٔ اسفیدنج آتش برافروختند وایـن‌آتش‌ها نشانی آغاز خروج بود. روستاییان دهکده‌های مجاور هریك چیزی به‌عنوان‌سلاح برداشته به نزد ابومسلم آمدند، مالیکین‌کوچك ومتوسط وپیشه‌وران شهرها نیزبه‌سوی اوشتافتند.

ضمناً بعضی ازموالی بدوپیوستند. شورشیان دستجات‌بزرگ‌وکوچك تشکیل داده‌به‌وی

ملحق می‌شدند.

به گفتهٔ طبری در یک روز از شصت دهکده مردم به او روی آوردند. مثلاً ساکنان یک ده دسته‌ای تشکیل دادند مرکب از ۹۰۰ پیاده و چهار سوار، مردم دهکده‌ای دیگر گروهی مرکب از ۱۳۰۰ پیاده و ۶ سوار فرستادند. این ارقام برای فهم ترکیب طبقاتی شرکت کنندگان نمودار خوبی است. زیرا سواران فقط ممکن بود مالکین کوچک و بزرگ یعنی دهقانان باشد و پیادگان روستاییان. میان کسانی که علیه خاندان اموی عصیان کرده بودند اکثریت قاطع با روستاییان بود و اینان نه تنها مسلمان بلکه از پیروان دیگر ادیان نیز بودند. اما در رأس نهضت دهقانان قرار داشتند.

ابومسلم و پیروانش رنگ سیاه را برای این خروج برگزیدند ولباسها و گرز های چوبی را که اسلحهٔ اکثر شورشیان بود رنگ سیاه زدند.

با اینکه اسفیدنج دیوارهای بلند و برجهای محکم داشت نمی‌توانست نیروی اصلی ابومسلم را جا دهد.

بدین سبب وی مرکز ستاد خویش را به قریهٔ بزرگ مستحکم ماهوان (ماخان) منتقل کرد. (اکنون در آن محل ـ یا نزدیک آن ـ شهر ماری جمهوری ترکمنستان ـ قرار دارد.)

ابومسلم در ماهوان به تمام معنی کلمه یک مرکز حکومت ایجاد کرد. وی دیوان عرض، قضات، صاحب حرس و شرطه داشت. نام تمام کسانی که در عصیان شرکت جسته بودند در دیوان عرض ثبت می‌شد و شورشیان را به دستجات تقسیم می‌کردند وحتی به خروج کنندگان مواجب می‌پرداختند که در آغاز امر ۳ درهم وسپس ۵ درهم بود (منابع ما نمی‌گویند این مبلغ برای چه مدتی بوده است). نمایندگان بردگان نیز به ماهوان آمده اظهار داشتند که تمام بردگان به امر ابومسلم حسن توجه دارند و برای هرگونه یاریی آماده‌اند.

ابومسلم نخست آنانرا پذیرفت وخواست از نیروی ایشان استفاده کند ولی همینکه بردگان بسیار آغاز آمدن کردند دهقانان محل شکایت پیش ابومسلم بردند که ما از بردگان خویش محروم می‌شویم. سران شرکت کنندگان نهضت بیم آن داشتند که بردگان آزادی خویش طلب کنند.

ابومسلم به بردگان امر کرد نزد صاحبان خود بازگردند ووقتی که آنان از امتثال امر وی سر باز زدند ـ ایشان را در اردوگاه جداگانه‌ای متمرکز ساخت واز طرف خود رییسی بر ایشان گماشت، ولی وارد کارزارشان نساخت. این پیش‌آمد نشان می‌دهد که حتی مردم پیشرو آن دوران نیز جداً معتقد بودند که بردگی یک پدیدهٔ عادی و «قانونی» می‌باشد.

در این میان نصر بن سیار موفق به دفع اختلافات اعراب خراسان نگشته بود. نصرو بنومضر در دوجبهه مبارزه می‌کردند: از یک طرف با یمانیان وپیشوای ایشان جدیع الکرمانی واز دیگرسو علیه پیروان ابومسلم که علم شورش افراشته بودند. نصربن سیار امر کرد

جدیع‌الکرمانی را که اسیر شده بود اعدام کنند. یمانیان تشنهٔ انتقام بودند. ابومسلم پیمان اتحادی با یمانیان علیه نصر بن سیار بست. در آغاز سال ۷۴۸ میلادی ابومسلم مرو رامسخر ساخت. پس از تصرف این شهر پیروزیهای متواتر نصیب ابومسلم گشت و ایمان عامهٔ مردم به پیروزی کامل استوارتر شد و تعداد هواخواهان وی که حاضر بودند به مرکز خاندان اموی حمله کنند باسرعت عجیبی افزایش یافت.

دو سردار از میان لشکریان ابومسلم برخاستند، یکی عرب به‌نام قحطبة بن حبیب و دیگری ایرانی به‌نام خالد بن برمك که از یك خاندان بزرگان و دهقانان بود موسوم به برمکیان. وی بعدها در دوران نخستین خلفای عباسی یکی از مأموران عالیمقام و درباریان بلندپایه شد و نقش مهمی ایفا کرد. امام ابراهیم عباسی آنچنانکه باید و شاید به ابومسلم اعتماد نداشت و به وی بدگمان بود که طرفدار منافع روستاییان است و بدین‌سبب قحطبه را به فرماندهی کل شورشیان برگزید. در تابستان سال ۷۴۸م. ــ ۱۳۱ه. شورشیان لشکر بنی‌امیه را در توس شکست دادند و در پاییز همان‌سال نشابور را اشغال کردند. و پس از دو پیروزی دیگر که یکی در گرگان (سال ۷۴۸م.ــ ۱۳۱ه.) و دیگری در نهاوند (سال ۷۴۹م. ــ۱۳۲ه.) نصیب ایشان گشت سراسر ایران راقبضه کردند. یك نبرد قطعی که در کنار رود زاب بزرگ (یکی از شاخه‌های دجله) (سال ۷۵۰م.ــ ۱۳۳ه.) وقوع یافت به‌پایداری هواخواهان بنی‌امیه پایان داد.

مروان دوم خلیفهٔ اموی ناچار به مصر گریخت و در آن کشور وفات کرد. راه مغرب به‌روی دستجات طرفداران بنی‌عباس باز بود. درهمان سال ۷۵۰م. ــ۱۳۳ه. سلالهٔ اموی سقوط کرد و خاندان جدیدی یعنی بنی‌عباس به‌خلافت رسید (از ۷۵۰ تا ۹۴۵م.ــ۱۳۳ تا ۳۳۴ه.).[1]

۱ــ سال ۳۳۴ سالی است که خاندان بویه به استقلال عباسیان پایان دادند ــ مترجم

بخش ۹ :

# ایـران درعهد حکومت خلفای عباسی

دربحبوحه مبارزهـ ولی‌هنگامی که‌دیگرپیروزی‌حتمی به‌نظرمی‌رسید، ابوالعباس‌السفاح جانشین ابراهیم بن محمد که به‌خلافت منصوب گشته بـود درمسجد جامع کوفه خطبهٔ عوام‌ـ فریبانه‌ای ایرادکرد‌و‌به مردم نویدداد که عباسیان‌به‌محض رسیدن‌به‌قدرت‌بار‌مالیاتها وخراجها وبیغار راسبك خواهندکرد. ماهها وسالهای بعد نشان دادندکه عباسیان درصدد ایفای هیچ‌یك ازمواعید خویش نیستند

پیروزی بنی‌عباس فقط وفقط براثرپشتیبانی مردم امکان‌پذیرگشت وتحقق یافت. خود عباسیان بالکل بـرای‌خلق بیگانه بودند. آنان نمایندگان بخشی ازمالکین ارضی عـراق و ایران (که درشرف تبدیل به فئودال‌بودند) شمرده می‌شدند. عباسیان عملا حکام ومـدیران خونخوار وبیرحمی‌ازآب درآمدند. همه ازترور غیرانسانی‌که ایشان درموردِ تعقیب جملگی اعضای خاندان اموی اعمال‌کردند باخبرند .

ازپیران وزنان وکودکان وحتی اطفال شیرخوارخانوادهٔ‌اموی نگذشتند وهمه‌را ازدم تیغ‌گذراندند وتنها عدهٔ انگشت شماری‌که توانستند به‌مصر ویا دورترـ به‌دیارمغرب ـ پناه برند جان بدربردند.

عواقب ونتایج واقعی تبدیل خلافت امویان به‌عباسیان ازچه قراربود؟ درعهد بنی‌امیه قدرت بالتمام دردست اشراف قبایل عرب بود. بدیهی است‌که اشراف قبایـل عرب درطی نخستین سدهٔ اسلامی‌دستخوش تغییرات فراوان‌گشتند. بزرگانی‌که درامور ادارهٔ‌کشوردخیل بودند مبدل به‌مالکین بزرگ اراضی شدند وبرخی ازآنان نیز ازشرکت درامورِبازرگـانی

روی‌گردان نبودند.

بسیاری ازرؤسای قبایل وعشایردرطی‌فتوحات درنواحی‌مختلف سرزمین پهناور خلافت اموی صاحب اراضی وسیع گشتند. اینان درشهرها نیزاموال فراوان داشتند.

جالب توجه‌است که غالباً‌طرز زندگی‌چادرنشینی‌راکه‌معتادبه‌آباء واجدادوزمان جوانی ایشان بود ترك نگفتند. این اشراف‌کثیرالعدهٔ عرب اساس وتکیه‌گاه قدرت خلفا را تشکیل می‌دادند.

دراملاك این بزرگان‌کاربردگان به میزان وسیعی مورد استفاده قرارمی‌گرفت. تمام دستگاه دولتی خلافت‌که بارسنگینی بردوش مردم زحمتکش بود نیزبه‌نفع این‌گروه اعیان‌و بزرگان می‌چرخید.

عباسیان‌باخود چه‌آوردند؟ سی‌چهل سال اول‌حکومت عباسیان‌نشان دادکه پایهٔ‌اجتماعی حکومت همان است‌که درعهد خلفای اموی بوده. عامهٔ مردم نه‌تنها چیزی عایدشان نشدبلکه برعکس اندك اندك میزان خراج و مقدار بیغار (احداث مجاری تازهٔ‌آبیاری و بنای کاخها و حصار و شهرها و غیره) نسبت به دوران پیشین افزایش‌یافت.

بیشتر تغییرات در ترکیب ملی طبقه حاکمه صورت‌گرفت.

درعهد عباسیان مشاغل عالیه دولت از انحصار اعراب بیرون‌آمد و نمایندگان اشراف ایرانی و مالکین اراضی (دهقانان) نیز به مشاغل مزبور منصوب گشتند. اشراف مزبور از نهضت و پیروزی عباسیان نفع مشهود بردند. اشراف ایـران در دستگاه حکومت عباسیان ـ تقریباً برابر با اعراب ـ مشاغل دولتی را اشغال کـردند، یکی از نخستین ایرانیانی که مقامات عالیه را شاغل‌گشت دهقانی بود از اهل‌بلخ وصاحب اراضی وسیع به‌نام خالدبن‌برمك.

نخستین خلفای عباسی‌ـ یعنی سفاح (از ۷۵۰ تا ۷۵۴ م.ـ۱۳۳ تا ۱۳۷ه. حکومت کرد) وابو جعفرالمنصور (از ۷۵۴ تا ۷۷۵م. ـ ۱۳۷ تا ۱۵۹ه. حکومت‌کرد) ـ‌که می‌کوشیدند به بزرگان و اعیان ایرانی تکیه کنند تصمیم گرفتند پایتخت را نزدیکتر به‌ایران برگزینند زیرا در پایتخت قدیم (دمشق) سنت‌های اموی بسیار قوی بود.

سفاح خلیفه در خطبه‌ای‌کـه به منزله برنامه وی به شمار می‌رفت وعده داده بود که کوفه را پایتخت سازد. ولی‌به وعده‌وفانکرد زیراکوفه همیشه پراز عناصرمخالف وبه‌خصوص مخالفینی از تودهٔ مردم (مثل خوارج و غیره) بود وسفاح ازعناصر مزبور بیم داشت.پایتخت دایمی عباسیان یعنی بغداد فقط درسال ۷۶۲ میلادی ۱۴۵ هجری بناشد.

بنی‌عباس با ابومسلم پیشوای نهضت خلق ـ نهضتی که با موفقیت تمام امویان را قلع وقمع‌کرد ـ باحق ناشناسی بی‌سابقه‌ای رفتارکردند. خلیفه سفاح ابومسلم رادوست نمی‌داشت وبه خاطر مقبولیتی‌که وی در میان مردم ایران داشت به‌او حسد می‌ورزید و حریف و رقیب

احتمالی خویشش می‌پنداشت و ازاو بیمناك بود. منصور جانشین سفاح نیز نسبت به ابومسلم دارای همینگونه احساسات بود. درعین‌حال مقبولیت عامهٔ ابومسلم‌چنان عظیم‌بودکه نمی‌شد اورا به‌شغل بزرگی نگماشت. بدین سبب نخستین خلفای عباسی تصمیم گرفتند اورا به عراق راه ندهند وبه‌دربار خلافت دعوتش نکنند وبه سمت حاکم خراسان منصوبش نمایند تادر همان شهر مرو ــ که سپاهیان وی نخستین پیروزیهای خویش را بدست‌آوردند ــ باقی بماند.

ابومسلم بدگمانی‌دوخلیفه عباسی را به‌خویش حس می‌کرد وخود نیز به‌آنان ظنین‌بود. درمسایل اساسی سیاست داخلی‌نیزمیان ابومسلم وخلیفه توافق نظروجود نداشت. وی علی‌رغم خلفا و اطرافیان نزدیك ایشان، معتقدبود به مواعیدی‌که مبلغین عباسی ضمن دعوت مردم به قیام علیه امویان داده بودند باید وفاشود. بیشترگفتگو برسرتقلیل‌خراج وبیغاربود.ولی باوجود شدت اختلاف نظربا عباسیان هنوزدرقطع رابطه باایشان تردید داشت وگویی تغییری را دررویش ایشان انتظار می‌داشت.

ولی توده های مردم مصممانه‌تر عمل کردند. مردم همه جا از رفتار نخستین خلفای عباسی اظهاریأس می‌کردند. روستاییان‌آشکارا می‌گفتندکه خون خودرابرای‌آن نریخته‌اند تاسربه‌اطاعت عباسیان‌که‌کاری برای ایشان نکرده‌اند فرودآورند. هنوز یکسال از خلافت عباسیان نگذشته بودکه درمجاورت مرز ایران ــ واحهٔ بخارا ــ درسال۷۵۱میلادی نایرهٔ عصیان علیه سلالهٔ عباسیان افروخته شد. شخصی شیعه به‌نام شریك‌بن شیخ‌المهری در رأس این قیام قرار داشت. توده‌های مردم درآن روزگاران ازنازك‌کاریهای مذهب شیعه درست سردر نمی‌آوردند وفقط به‌خاطر اینکه تیزی تبلیغات وی متوجه حکومت عباسیان بود ازآن پشتیبانی نمودند.

شریك موفق به جلب‌نظر پیشه‌وران وکسبهٔ بخارا وروستاییان حومه گشت وبیش از سی‌هزار نفرگرد آورد. به‌طوریکه نرشخی مورخ محلی قرن دهم میلادی در«تاریخ بخارا» که‌به شکل یك ترجمه‌فارسی(که درقرن۱۲م. صورت‌گرفته) به‌دست مارسیده‌است ــ می‌گوید اکثراین عده به‌ضرب شمشیرکشته یابردروازه‌های بخارا به‌دارآویخته شدند.

ابومسلم‌که مخالف شیعیان‌بود به طرفداری ازعباسیان بانهضت مردم بخارا درآویخت واین اشتباه بزرگ وی‌بود زیراکه بااین‌اقدام موقع عباسیان را برضد خود وبه‌دست خویش تقویت‌کرد.

درسال ۷۵۵م. ــ ۱۳۸ه. ابومسلم به فکرزیارت مکه افتاد. عراق برسر راه او بود. اوکه حاکم خراسان بود نمی‌توانست ازدیدار خلیفه درکوفه سر باز زند. منصور ابومسلم راباتوجه وعزت واحترام پذیرفت ونواخت. این پذیرایی تأثیر عمیقی درابومسلم کرد ووقتی‌روزبعد خلیفه ابومسلم‌رامجدداً دعوت‌کرد ابومسلم یکه وتنهابدون حافظ وهمراه روانهٔ خدمت شد.خلیفهٔ محیل وخدعه‌کاربه‌خدمتگزاران خویش فرمان دادتاحاکم بی‌سلاحی

را که سلالهٔ عباسی را به‌تخت خلافت نشانده بود بکشند.

خبر قتل ابومسلم به‌ایران رسیده و به‌ویژه در نواحی شرقی ـ خراسان و سیستان و ماوراءالنهر اثرعمیقی درمیان مردم کرد. بلافاصله درافواه خلق افسانه‌ها و داستانها دربارهٔ ابومسلم پدید آمد. مردم می‌گفتند که خلیفه بدان سبب ابومسلم را به‌قتل رسانده که اوبهبود وضع خلق و پیش ازهمه‌تقلیل میزان خراج وبیغار راطلب می‌کرد.

مزدکیان (خرمدینان) حتی او را مزدکی نامیدند ـ و حال‌آنکه ابومسلم هرگز پیرو عقیدهٔ ایشان نبود. هیچ‌یك ازرجال سیاسی دوران نخستین قرون وسطی در ادبیات عـامـه و فولکلور اثری چون ابومسلم نگذاشته است. داستانهـای عامیانه‌ای که دربـارهٔ ابومسلم گفته شده بود بعدها مبنای رمان تاریخی الطرطوسی که به زبان فارسی نوشته شـده ودرایران و آسیای میانه بسیار رواج داشت ـ قرارگرفت . یك روایت ازایـن داستان‌که به ما رسیده ـ بااینکه رنگ قدیمی دارد ـ بعد ازقرن سیزدهـم میلادی نوشته شده‌است.

# بخش ۱۰:

# سیاست داخلی عباسیان

در نزدیکی ویرانه‌های تیسفون پایتخت قدیم ساسانیان وساحل غربی دجله شهرمشهور بغداد یا به‌اصطلاح رسمی‌مدینة‌السلام پی‌ریزی‌شد. موقع بغداد ازنقطهٔ نظراقتصادی فوق‌العاده مناسب بود.

از بخش علیای دجله ممکن بود به وسیله کشتی ها گندم و ماهـی و گوشت و دیگر محصولات را به مقدار فراوان به‌این شهر وارد کرد واز بخش سفلای ـ آن شط بصره وخلیج فارس ـ کالاهای گوناگون آنسوی دریا ها را دریافت نمود. اهمیت سیاسی ازین‌نقطه نیز کمتر نبود.

منصور که این شهر را در نزدیکی تیسفون بنا نهاد گویی می‌خواست نشان دهد که به سنت‌های سیاسی وفرهنگی دولت ساسانیان بی‌علاقه نمی‌باشد. بنای بغداد می‌بایست خوش‌آیند اشراف زمین‌دار ایران گردد و نموداری ازتمایل منصور واخلاف بلافصل او به استفاده از تجارب اداری ونظامی ایران عهد ساسانی باشد . نمایندگان یاد شدهٔ اشراف ایران ـ و پیش از همه و بیش از همه خاندان مقتدر برمکیان (ازمردم خراسان) (که افرادش در طی سه نسل مهمترین مقامات وزارت را دارا بوده و زمام امور دولت را در دست داشتند) حافظ و مجری سنت های مزبور بودند.

در سال ۸۰۳ م ۰ـ۱۸۸ ه . جعفر برمکی وزیر اعدام شد و دیگر اعضای خاندان برمکیان زندانی شدند و اموال ایشان به نفع خزانهٔ خلیفه مصادره گشت. سبب رفتار خلیفه این بودکه برمکیان ایرانی‌الاصل را متهم ساخته بودند که قصد دارند سرزمین هـای شرقی

خلفاـ خراسان و آسیای میانهـ را از قلمرو ایشان جداکرده و دولت مستقلی تشکیل‌دهند.

هم در زمان منصور خلیفه قدمی مهم نسبت به دوران اموی ـ به منظور ایجاد دستگاه اداری مرکزی دولت برداشته شد. به این معنی که در عهـد وی دوایر مرکزی بسیار که دیوان نامیده می‌شدند شروع به‌کارکردند. به گفتهٔ یعقوبی مورخ و جغرافیدان قرن نهم در عهد نخستین خلفای عباسی دیوان های زیر دایربود:

خزانهٔ دولتی، زراد خانهٔ دولتی، دیـوان رسایل، دیوان خراج، دیوان مهر دولتی، دیوان جنود و دیگر دیوان‌ها.

عباسیان بعدها به تعداد دیوانها افزوده وآنهارا مرتب‌کرده با مؤسسات اداری‌ایالات مربوط ساختند. ولی شالودهٔ این‌کار در زمان منصور ریخته شده بود.

ادارهٔ امـور ایالات کماکان بالتمام در دست حکام بود. نیرو هـای عظیم نظامی و ارزش‌های بزرگ مادی به‌صورت انواع محصولات و مصنوعات هنری در اختیار ایشان بود و وجوهی که مأموران گرد می‌آوردند پیش از آنکه وارد خـزانهٔ خلیفهٔ بغداد شود از دست آنها می‌گذشت.

از دستگاه ایالتی‌که تابع حکام و جـانشینان خلیفه و امیران ایشان در شهرها بود چندان اطلاعی در دست نیست. ولی‌همینقدر معلوم است‌که مأموران وصول خراج تمام‌عادات و رسوم‌اسلاف خویش را به‌ارث برده بودند: با روستاییان بی‌رحم بودند، رشوه می‌گرفتند، فریب می‌دادند، به‌زور بیش از آنچه مقرر بود پول ومحصول اخذ می‌کردند والخ. در عهد عباسیان اکثر مأموران از افراد محلی بودند.

در میان ادارات محلی و از لحاظ ارتباط آنهـا با مرکز شغل صاحب‌برید یا رییس چاپارخانه اهمیت خاص داشت. تنها سازمان دادن به پست دولتی ( در آن عهـد پست برای افراد عادی نبود ) وظیفهٔ برید نبود بلکه وی موظف بود اطلاعات محرمانه‌ای دربارهٔ رفتار مأموران دولت و به‌خصوص حکام و جانشینان خلیفه وامیران ایشان بدهد.

اینان از صاحب برید خود بیم داشتند و حساب می‌بـردند زیرا می‌دانستند کـه وی مراقب هرگامی‌که بر می دارند می‌باشد. مبارزه با صاحبان بریـد دشوار بود زیرا ایشان مستقیماً تابع مقامات مرکزی بودند: ولی علی‌رغم مراقبت پنهانی بریدان حکام وجانشینان ایالات بزرگی مانند خراسان و ماوراء النهر و آذربایجان جنوبی و طبرستان وارمنیات‌که ارمنستان وگرجستان وآران (آذربایجان شوروی) جزءآن بود ـ گاهی چنان قوی می‌شدند که استقلال ایشان موجب نگرانی و ناراحتی فراوان خلفا می‌گشت.

معمولاً خلفاکه از احضار حاکم و جانشین مقتدر بیم داشتند آنانرا در محل باخدعه و غدر به قتل می‌رساندند و از سرراه خویش برمی‌داشتند.

در بارهٔ روابط میان خلفای عباسی و حکام و جانشینان محلی ایشان و. و. بارتولد چه خوب گفته است:

«اگر سلطان شرقی می‌توانست در اقصی ایالات کشور خویش بافرامین شفاهی و یا کتبی وبدون این‌که نیروی نظامی به‌کاربرد حکام و جانشینان خویش‌را معین‌کند ویا تغییر دهد ـ این پیروزی عظیمی برای اصل سلطنت شمرده می‌شد،که بالاتر از آن ممکن نبود. سلطان‌گذشته از عزل ونصب حکام و جانشینان محلی خویش فقط‌آنگاه در امور فلان یا بهمان ایالت مداخله می‌کرد که شکایتی از حاکم به دست او رسیده باشد ویا عصیان و اغتشاشی درآن ایالت وقوع یافته باشدکه حاکم ازعهدهٔ فرونشاندن آن برنیاید[1]».

در عهد عباسیان تغییرات اساسی در سازمان سپاهیان نیز صورت گرفت که در تاریخ ایران انعکاس فوق‌العاده داشت. چنانکه پیشتر گفتیم لشکر عرب در زمان خلفای اموی جنبهٔ قبیله‌ای و عشیرتی داشت. در ایران نیز لشکریان مزبور در ایالات و حاکمنشینهای مختلف مستقر بودند. جزو لشکریان عرب دستجات « موالی » نیزکه از میان مردم محلی ایران ـ که اسلام پذیرفته بودند و به‌طور داوطلب تشکیل شده بود، وجود داشت. در رأس این دستجات نمایندگان اعیان وبزرگان ایران متمایل به‌اعراب قرار داشتند.

عباسیان که تا اندازهٔ دست نشاندهٔ اشراف ایران بودند نمی توانستند به اعیان و بزرگان قبایل عرب اعتماد داشته باشند وبه یمانیان و به طریق اولی به مضریها (بنومضر) مطمئن نبودند .

بدین سبب ازحفظ اصل سازمان قبیله‌ای و عشیرتی لشکر صرف‌نظرکردند. البته جز این نیز علل دیگری برای امتناع از اعمال اصل مزبور وجود داشت. در ظرف یك قرن و اندی سال که از زمان تأسیس خلافت سپری شده بود بسیاری از قبایل عرب و یابه‌دیگرـ سخن دستجاتی از قبایل‌که در ایران و آسیای میانه پراکنده شده بودند از چادر نشینی به زندگی اسکان یافته گراییده بودند. چنان‌که می‌دانیم زندگی شهری وسکونت در محل‌واحد بالنسبه در مدت کوتاهی مناسبات قبیله‌ای و عشیرتی را از بین می‌برد و روابط بین افراد قبایل رابرمبنای دیگری مستقر می‌سازد. در این مورد به‌خصوص تغییرات مربوط به‌پیشرفت جریان فئودالیزاسیون یاگرایش به سوی فئودالیزم بود.

این عوامل در ساختمان ارتش عباسی مؤثر افتاد. خلفای عباسی قبل از همه‌چیز در اندیشهٔ تشکیل سپاهیان محافظ خویش بودند. وظیفهٔ این نگهبانان حفظ خلافت و سلالهٔ عباسی‌بود. در صورت وقوع جنگ برخی‌از دستجات این نگهبانان یاگارد خلافت‌نمی‌بایست

۱- و.و. بارتولد - درموضوع روابط فرانك ومسلمان - وقایع شرق، III - نشریهٔ سوم ص ۲۸۵-۲۸۴.

حتی یك ساعت از خلیفه دور شوند. از زمان مأمون خلیفه ( از سال ۸۱۳ تا ۸۳۳ م . ـ ۱۹۸ تا ۲۱۸ ه. حکومت کرد) و به‌ویژه ازعهد المعتصم (از سال ۸۳۳ تا ۸۴۲م. ـ ۲۱۸ تا ۲۲۸ ه. حکومت کرد) نگهبانان خلیفه مرکب از بردگان جوان یا به اصطلاح غلامان[۱] حبشی و خزری واسلاوی و به‌ویژه‌ترك بودند که از برده فروشان می‌خریدندوتعلیم می‌دادند. ازاواخر خلافت مأمون دستهٔ نگهبانان مزبور منحصراً ازغلامان ترك مرکب بود.

تودهٔ اصلی ارتش را داوطلبان تشکیل می‌دادند. حکام و جانشینان خلیفه و حکام محلیی که هنوز در بعضی نقاط وجود داشتند می‌بایست عدهٔ معینی سوار مسلح و پیاده گرد آورند. ساختمان این ارتش آیینهٔ روابط اجتماعی آن عصر بود.

سواران از مالکان بزرگ و متوسط اراضی و پیادگان روستاییان بودند. سپاهیان مزبور می بایست خود سلاح و لباس و دیگر لوازم خویش را تهیه کنند. دولت موظف بود هنگام لشکرکشی به سپاهیان آذوقه وعلیق و غیره برساند. بدین‌طریق ارتشی به وجود آمد که لشکریان فئودالی ادوار بعدی را به خاطر می‌آورد.

حکام ایالاتی که قبایل چادرنشین عرب در آنجا وجود داشتند دستجاتی را که طبق اصل قدیمی قبیله‌ای و عشیرتی سازمان یافته بودند ـ گسیل می‌کردند.

در ایران قرن نهم یك منبع دیگر برای تکمیل کادر سپاهیان وجود داشت. در سده های نهم و دهم در ایران وبه ویژه در مغرب و شمال غربی آن کشور عدهٔ مردم شهری افزایش یافت[۲]. دورانی بود که بازرگانی و حرف در ترقی و در بازار شهر ها هیجان فوق‌العاده برقرار بود و دادوستد رواج داشت. بسیاری از روستاییان بیزمین دهکده‌ها را ترك گفته در جستجوی کار به‌شهرها روی می‌آوردند ولی عده‌ای ازاین تازه رسیده‌ها کار پیدا نمی‌کردند و به حرفه‌ای مشغول نمی‌شدند و بدین طریق عدهٔ کثیری ولگرد وگرسنه باقی می‌ماند که کاری نداشتند.

اینان همان عناصری هستند که منابع ما گاه به‌نام«عیار» می‌خوانند. اشخاص جدی و وپولدارکه به فنون جنگ آشنا بودند وتمایل به هنگامه جویی داشتند این مردم بی‌سامان را اجیر کرده گروهی تشکیل داده، فنون جنگ به ایشان آموخته، لباس و اسلحه داده و در رأس ایشان قرار گرفته به خدمت فلان و یا بهمان حاکم در می‌آمدند. منابع ما این جنگجویان مزدور را متطوعه (داوطلب ـ فدائی) می‌نامند. داستان تأسیس دولت صفاریان و تاریخ زندگی شخص یعقوب ابن‌لیث[۳] نشان می‌دهدکه این دستجات متطوعان تاچه اندازه

۱ـ اعراب به معنی «جوان» و «جوان دلیر» وهمچنین «برده» (به طور عموم) و « خادم جنگی» به‌کار می‌بردند. بعدها غلامان را«مملوك» نیزمی‌نامیدند.

۲ـ دربارهٔ شهرها مفصلتر درفصل بعد بحث شده است.

۳ـ به فصل بعد رجوع شود.

نیرومند بودند. متطوعان بی‌باك وشجاع بوده جنگیان ممتازی بشمار می‌رفتند.

بخشی از ایشان را با قبایل چادرنشین ترك به‌مرزها اعزام می‌داشتند تا در رباطهای مستحکم مقیم گشته از واحدهای مردم اسکان یافته ومتمدن در برابر چادرنشینان بت پرست دفاع کنند.

اینان را «مبارزین راه حق» یا «غازی» می‌خواندند. تعداد این دستجات تا اندازهٔ زیادبود ونقش قابل ملاحظهٔ بازی می‌کردند. دستجات داوطلبان یاغازیان خود ارتشی‌مزدور را تشکیل می‌دادند.

## بخش ۱۱:

# روابط اجتماعی درایران درنیمه دوم قرن هشتم وقرن نهم

پس از پیروزی عباسیان و دستجات اعیان و مالکان اراضی ایرانی (دهقانان) که از ایشان پشتیبانی‌کرده بودند گرایش به سوی فئودالیزم در ایران شدیدتر شد. با اینکه عدهٔ کثیری برده وجود داشت ـ ولی شیوهٔ اصلی تولید مبتنی بربرده‌داری نبود بلکه درجامعه‌ای که دوران اول فئودالیته را می‌گذراند برده‌داری یك نوع شیوهٔ زندگی‌بودکه البته درحیات اجتماعی و اقتصادی‌کشور تأثیر فراوان داشت. عدهٔ‌کثیری‌برده در املاك ـ به‌ویژه آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پرزحمت ـ مشغول بودند.

به گفتهٔ مصنفین عرب قرون هشتم ونهم و دهم در هر شهر بزرگ عراق و ایران بازار برده فروشان وجود داشت. بازار های برده فروشان در بغداد و سامره و شهرهای ایران از قبیل ری و اصفهان و نیشابور و بلخ وغیره دایربود. دراین بازارها خرید هرنوع برده‌ای ممکن بود: از کارگر ساده‌گرفته تا صنعتکار چیره دست و غلامان جنگی، موسیقی‌دانان و مطربان و رقاصه‌ها و آوازه‌خوانان.

در ایران تمایلات فئودالی پیش از همه چیز در تکامل شکلهای فئودالی مالکیت زمین وآب تجلی‌کرد.

درنیمهٔ دوم قرن هشتم ونهم نیز مانند زمان بنی‌امیه شکل مالکیت فئودالی دولت در زمین ومیاه و قنوات براشکال دیگر می‌چربید ـ به دیگر سخن در دوران‌آغاز فئودالیته‌دولت مالك عمدهٔ اراضی بود.

درکنار اراضی دولتی اراضی متعلق به مالکین خصوصی ( دهقانان ) یا «ملك» قرار داشت که صاحبان آن طبق حق مالکیت بلاشرط ارثی ازآن استفاده می‌کردند. در سده های هشتم و نهم یك نوع دیگر از مالکیت فئودالی زمین وآب به دو نوع دیگر افزوده شد و آن وقف بود ـ یعنی مالکیت مؤسسات مذهبی و خیریه اسلامی. اراضی وقف یاموقوفه رانمی‌شد فروخت ویا به دیگران منتقل ساخت.

یك نوع از مالکیت مشروط فئودالی به‌نام اقطاع در عهد بنی‌امیه پدیدآمدکه درزمان عباسیان رواج فراوان پیداکرد. در آغاز اقطاع چنین بودکه به خدمتگـزاران ـ در مدت خدمت یا برای مدت حیات ایشان بخشی ازخراج یا عوارض دیگر اراضی دولتی‌مشخصی‌را ـ به جای مزد خدمت ـ برگزار می‌کـردند. اقطاع برچند نـوع بود و از آن میان فقط ـ « اقطاع تملیك » به مقطع حق می‌دادکه نه تنها خراج زمین را وصول کند بلکه اختیاردار زمین باشد. اقطاع با مالکیت مشروط فئودالی غرب که به نـام «بنه فیسیا» خوانده می‌شد مطابقت دارد. اراضی‌اقطاع به‌تدریج زیاد شد وبه‌همان میزان اراضی دولتی کاهش یافت.

مردم روستای ایران از قرن هفتم تانهم در جماعتهـای روستایی متمرکز و متحد شده بودند. جماعت روستایی[1] به سبب قلت مقدار زمین نمی‌توانست به تمام اعضای خود به قدر کافی زمین بدهد و بخشی از آنان ناگزیر بودند از اطراف زمین برای زراعت تهیه کنند.

پیشتر گفتیم که در خـود ایران بسیاری از مالکین بزرگ و متوسط اراضی ایرانی و عرب وجود داشتند. عادتاً در ایران نیز مانند دیگر کشور های آسیای مقدم و میانه مالك بزرگ زمین(به‌استثنای گرجستان و ارمنستان) خود به‌امرزراعت نمی‌پرداخت (اگر هم می‌پرداخت به‌کمك کاربردگان بود) بلکه زمین را به‌قطعات کوچك به روستاییان مجاور ملك که به‌آن نیازمند بودند اجاره می‌داد.

اجاره بندی زمین و دریافت سهم مـالك در خاور قرون وسطی شکلی از بهره کشی فئودالی روستاییان بوده. اجاره‌بندی عبارت از این بودکه زارع زمین را در عوض نصف یا ثلث یاربع ویا سدس و یا سبع محصول زراعت می‌کرد و میزان سهم او بسته به این بود که مستأجر علاوه برزمین چه چیز از مالك دریافت می‌دارد. اگر بذر و وسایل‌کار و دام‌کاری (کاملاً یاجزئاً) هم دریافت می‌داشت سهم او کاهش می‌یافت. فقط احتیاج روستایی‌را وادار به قبول اینگونه قراردادهای اسارت‌آور می‌نمود.

چون در میان روستاییان ایران عدهٔ کم زمینان و بی‌زمینان‌بسیار بود و اینان درعین‌حال نمی‌خواستند از زراعت دست بکشند ـ بدین سبب عدهٔ مستأجرین ویا مزارعان اراضی

۱ـ رجوع شود به‌توضیح آخر کتاب.

زیاد بود و اینان زمین را به خاطر ربع و سدس و ثمن محصول زراعت می‌کردند.
در ایران بر اثر «اجاره‌بندی» اکثر جماعتهای روستایی (ولی نه همه) ــ برمبنای اصول فئودالی ــ مربوط و تابع دولت یادهقانان ویا صاحبان اقطاع گشتند.
تودهٔ روستاییان در اراضی دولتی و املاك خصوصی و وقفی و اقطاعات زندگی و طبق مقررات معمول جماعت‌های روستایی اراضی مزبور را زراعت می‌کرد.

اراضی ازلحاظ پرداخت مالیات به شرح زیر تقسیم می‌شد:
۱ــ اراضیی‌که خراج می‌پرداختند ــ این اراضی اغلب دولتی‌بود.
۲ــ اراضیی‌که عشر محصول را می‌پرداختند.
۳ــ اراضیی‌که از مجموع ویا قسمتی از مالیات معاف بود. بسیاری ازاملاك روحانیون بزرگ مسلمان (موقوفات) و قبل از همه سادات یعنی اخلاف واقعی یا ادعایی پیغمبر (ص) جزو این اراضی بود.

وضع روستاییان در عهد عباسیان بیش از پیش به بدی‌گرایید. آویختن اجباری صفحهٔ سربی به‌گردن روستاییان تقریباً تااواسط قرن نهم معمول بود وشاید براثر شورشهای‌بزرگ روستایی (به بعد رجوع شود) از میان رفت. وضع روستاییان بدتر شد و مظهرآن عبارت‌بود از افزایش میزان خراج وتشدید رسم‌بیغارکه از طرف مأموران به‌روستاییان تحمیل می‌شده.
به گفتهٔ ابویوسف یعقوب مصنف « کتاب الخراج » روستایی خراجگزار وضع بسیار دشواری داشت و تا کاملا بدهی خود را به دولت نمی‌پرداخت نمی‌توانست از محصول تازه استفاده کند.

مأموران مراقب بودندکه زارع به‌غلهٔ مزرعهٔ درو نشده دست‌نزنند ودرو وخرمن‌کوبی به تأخیر نیفتد و تحصیلداران میزان سهم دولت‌را هرچه زودتر معین‌کرده به انبارهای‌دولتی حمل کنند.

دو شکل خراج رواج داشت. یکی مقاسمه ودیگری مساحة. مقاسمه عبارت بود ازسهم معینی از محصول‌که به‌جنس اخذ می‌شد. در عهــد عباسیان روستاییان به عنوان خراج مقاسمه به‌طور متوسط از خمس تا نصف‌کل محصول زراعتی‌را به‌دولت تسلیم می‌نمودند.
مساحة ــ خراجی بود کــه از اراضی مساحت شده و ثبت شده در جــزو جمع دولتی مأخوذ می‌گردید.

این خراج بسته بود به جنس زمین و مزروع‌آن وبه‌طور مختلط ازهر جریب زمین مأخوذ می‌شد (جنسی و نقدی). میزان خراج ــ مساحة براثرکمی ویا زیادی محصول تغییر نمی‌کرد. ناحیهٔ شیراز ازلحاظ پرداخت عوارض‌گزاف در وضع بسیار سختی بود.

شیوهٔ مقاطعه دربست خراج ــ مساحة بارسنگینی برای مردم‌بود. دراین‌موردتحصیل‌

داران به دریافت مبالغ اضافی پرداخته وبدین منظور مأموران محلی‌را به‌یاری رشوه طرفدار خویش می‌ساختند. در نتیجهٔ اینگونه سوء استفاده‌ها زارعین عملا بیش از آنچه مقرر بوده می‌پرداختند.

وضع دشوار روستاییان براثر اعمال شیوهٔ (نسق) ویا تعیین یك مبلغ معین کلی به‌عنوان خراج از هرناحیه ــ سخت‌تر می‌شد. به این معنی که اگر دولت به سبب فرار روستاییان و بایر ماندن بخشی‌از اراضی یك ناحیه به‌اخذ مبلغ مقرر موفق نمی‌گردید ــ مبلغ کسری را به شکل مالیات اضافی به تمام روستاییان آن ناحیه سرشکن می کردند. دولت خلفا در عهد خلیفه مهدی (که از ۷۷۵ تا ۷۸۵ م. ــ ۱۵۹ تا ۱۶۹ ه. حکومت کرد) براثر شورشهای روستاییان این شیوه را متروك‌ساخت ودر عهد مأمون (از ۸۱۳تا ۸۳۳م. ــ ۱۹۸ تا۲۱۸ه. حکومت کرد) میزان هنگفت خراج مقاسمه (جنسی) را ازنیم به‌دو پنجم محصول تقلیل داد. ولی اینها همه اقدام ناقص‌بود نه اساسی و وضع عمومی‌روستاییان همچنان سخت باقی ماند.

درقرن نهم و به‌ویژه‌درقرن دهم‌زندگی شهری ترقی شایان‌کرد[1] درنتیجهٔ‌اعتلای عمومی نیروهای تولیدی درقلمرو خلافت و به‌ویژه در ایران شهرها رشد و ترقی‌کردند.

افزایش مبادلهٔ کالا میان شهر و روستا و بازرگانی با چادرنشینانی‌که تقریباً در تمام ایالات بزرگ ایران زندگی می‌کردند وهمچنین تجارت به‌وسیلهٔ کاروانها (که‌برای شهرــ های بر سر راه بزرگ تجارتی ــ اهمیت خاص داشت) همهٔ این عوامل به‌رشد و ترقی شهرها کمك‌کرد.

درآن اوان شهرهای عراق از قبیل بغداد وبصره وغیره درزندگی غرب ایران‌اهمیت فراوان داشت.

۱ــ دراین باره به‌فصل‌چهارم رجوع شود.

## بخش ۱۲:

# نهضت‌های مردم در قلمرو خلفا در قرن‌های هشتم و نهم

سدهٔ هشتم درقلمروخلفا به‌مبارزهٔ مردم علیه حکومت منفور عباسیان گذشت. شرکت‌کنندگان اصلی این مبارزه روستاییان بودند. هدف این مبارزه در درجهٔ اول فئودالهای عرب و سپس فئودالهای محلی سرسپردهٔ عباسیان بودند. درنیمهٔ دوم قرن هشتم مبارزه‌صورت آشکار پیداکرد وحال آنکه درنیمهٔ اول قرن هشتم چنین نبود ونمایندگان طبقات حاکمهٔ ملل‌تابع اعراب‌نیز به‌امیدبازیافتن قدرت‌پیشین به‌اتفاق توده‌های مردم واردمبارزه علیه‌بنی‌امیه گشته بودند.

درسال ۷۰۰ میلادی شورشی به‌رهبری سنباد در شهرهای نیشابور و ری برپا شد. محرك این عصیان قتل ابومسلم بود.

سنبادکه عقاید زرتشتی داشت از مردم حومهٔ نیشابور و در میان روستاییان محل بسیار ذی‌نفوذ بود. عملیات شورشیان ازآغاز امرباموفقیت توأم بود وایشان ناحیهٔ وسیعی را اشغال کرده نیشابور و اطراف وقومس و ری و اراضی پیرامون آن را متصرف‌گشتند.

خزانهٔ سرشاری از اموال ابومسلم‌که علی‌الظاهر از مرو به ری حمل شده بود به‌دست شورشیان افتاد.

مطالبی‌که در آثار طبری وخواجه‌نظام‌الملك دیده می‌شود و باداستانهای نیمه‌افسانه‌ای مأخوذ از ادبیات عامه وفولکلور مخلوط است. مبنای عقیدتی وترکیب اجتماعی این‌شورش را نیك نشان می‌دهد.

ویژگی سنباد کوششی بود که برای جلب عده‌ای بیشتر و بیشتر مردم به‌سوی نهضت

به‌عمل می‌آورد.

شیعیان وحتی مزدکیان درجنبش سنباد شرکت جسته بودند. به‌گفتهٔ طبری که تقریباً همیشه دقیق و درست است ــ منصور خلیفه ده‌هزار نفرعلیه سنبادگسیل داشت. دراقصی نقطهٔ بیابان بی‌آب واقع میان ری وهمدان نبرد وقوع یافت ودستجات شورشی‌شکست‌خورده فرارکردند و قریب ۶۰۰۰ نفر ازایشان درحین فرارکشته شدند. چیزی‌نگذشت که سنباد پیشوای شورشیان نیز کشته شد.

به گفتهٔ طبری این نهضت بر روی هم هفتاد روزدوام داشت. المنصور خلیفه با وجود این پیروزی سریع نگران بود. می‌دیدکه توده‌های روستایی ایران درحال غلیان می‌باشند و مقدمات شورشهای تازه فراهم می‌گردد. صاحبان برید به وی اطلاعات و گزارشهای دقیقی می‌دادندکه مزدکیان به‌نام خرمدینان درسراسر شمال شرقی ایران وآذربایجان وماوراءالنهر شدیداً عقاید خود را تبلیغ‌کرده مردم را به قیام و اقدام جدی دعوت می‌کنند.

واقعاً در عهد حکومت خلیفه‌المنصور خرمدینان بسیار فعال بودند. شهرستانی صاحب کتاب ملل ونحل (قرن دوازدهم) که‌نیك ازجریانات مذهبی وسیاسی آغاز قرون‌وسطی درشرق نزدیك مطلع بوده می‌گوید که سده‌های هشتم ونهم میلادی خرمدینان به چند سلك منقسم بودند. بدین قرار:

ابومسلمیه، ماهانیه، اسپیدجامکیه وغیره.

دوسلك نخستین پیروانی درفارس وخوزستان داشتند وهوا خواهان سلکهای دیگر در ماوراءالنهر بودند.

سلك خرمی ابومسلمیه در نتیجهٔ اعزاز و اکرام فوق‌العادهٔ پیشوای محبوب مردم‌که خرم دینان ویرا تجسم خداوند می‌دانستند پدید آمد.

سلك اسپیدجامکیه (به‌تلفظ عربی) که ازکلمهٔ فارسی سپید جامگان مأخوذ است از سال ۷۷۶ تا ۷۸۳م.ــ ۱۶۰ تا ۱۶۷ ه. نهضت‌عمومی عظیمی درآسیای میانه به‌وجودآورد که ارکان خلافت اعراب را لرزاند. این نهضت به‌نام خروج مقنع معروف است.

در سال۷۶۷م. ــ ۱۵۰ ه. یك شورش بزرگ روستایی به رهبری‌استادسیس «پیغمبر» درخراسان وقوع یافت.

در سال ۷۹ـ۷۷۸م. ــ ۶۳ـ۱۶۲ ه. یك نهضت عظیم روستایی‌درگرگان پدید آمد. شرکت‌کنندگان به‌نام سرخ علمان معروف بودند: گویا این نخستین باری بودکه در تاریخ عدهٔ‌کثیری پرچم سرخ را چون علامت شورش مردم علیه ظلمه به‌کاربردند.

ازسال۸۱۶ تا۸۳۷م. ــ۲۰۱تا۲۲۳ه.یك قیام‌پردامنهٔ روستایی به قیادت‌بابك درآذربایجان وغرب ایران وقوع‌یافت.

درسال۸۳۹م. ـ۲۲۵ ه. درطبرستان(مازندران) عامهٔ مردم به رهبری مازیار خروج کردند وروستاییان درطی این شورش مالکین عرب را بیرون‌کرده اراضی ایشان را اشغال نمودند.

بزرگترین نهضت خلق‌قیام بابك بود. قیام کنندگان را «المحمره» یاسرخ علمان ویا سرخ جامگان می‌خواندند زیرا خروج کنندگان رنگ سرخ را علامت خویش‌برگزیده بودند.

لفافهٔ عقیدتی نهضت بابك نیز مانند بسیاری از جنبش‌های متشابه (شورش مقنع درآسیای میانه ـ شورش مازیار درمازندران وغیره) همان تعلیمات خرمدینان بود.

درقرون وسطی مخالفت‌بافئود الیزم عادةً بەشکل سلك های دینی و عرفانی و میستی‌ـ سیزم و باطنیت تجلی می‌نمود.

خرمدینان نام مشترك بسیاری از سلك‌های خویشاوند است که از قرن هشتم تادهم بر پایهٔ عقاید مزدکیان قرن پنجم پدید آمدند. خرمدینان نیز مانند مزدکیان پیرو ثنویت بودند یعنی به‌وجود دو مبداء جهانی‌که دایماً در نبردند ـ یعنی روشنایی و تاریکی ویابه دیگر سخن خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن ـ معتقد بودند. خرمدینان عقیده داشتند که سازمان اجتماعی که بر عدم تساوی مالی و ظلم و اجحاف مبتنی باشد آفریدهٔ مبداء تاریکی یا اهریمن است و تبلیغ می‌کردند که باید با سازمان ظالمانهٔ اجتماع فعالانه مبارزه کرد.

خرمدینان ریشهٔ بی‌عدالتی را در وجود مالکیت خصوصی زمین وعدم تساوی‌اجتماعی می‌شمردند و شعار مالکیت عمومی اراضی ـ یعنی تسلیم تمام اراضی مزروع را به جماعتهای آزاد روستایی تبلیغ و علم کرده بودند و می‌کوشیدند تا روستاییان را از تابعیت فئودال‌ها و خراج دولتی و بیغار نجات دهند و « مساوات عمومی » را برقرار کنند.

خرمدینان معتقد بودند که خداوند دایماً در افراد انسانی حلول می‌کند و تجسم می‌یابد. ایشان آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و سپس «پیغمبران» گوناگون خرمدینی را تجسم ایزد می‌شمردند. (بعضی از سلك‌های خرمدینی ابومسلم را هم جزء آنها محسوب می‌داشتند ).

خرمدینان از خلافت و مبداء آن متنفر بودند و از آنجایی که در قلمرو خلافت‌بیشتر اراضی دولتی بود و بهره‌کشی روستاییان از طریق دستگاه دولت خلفا به صورتهای بیرحمانه‌ای در می‌آمد، خرمدینان نیز سرنگون ساختن خلافت عربی را هدف اصلی‌خویش قرار داده بودند. چون نهضت خرمدینان جنبش روستاییان علیه ستمگران بیگانه وبهره‌کشی

فئودالی بود مـی‌توان گفت کـه نهضت مزبـور روح آزادی و اعتراض علیه ستمگـری را در مردم پرورش می‌داده و از این رهگذر یك وظیفهٔ تاریخی ترقـی‌خواهانه را ایفا می‌نموده است.

در حدود سال ۸۱۶ م. ـ۲۰۱ ه. سلك خرمدینی «سرخ جامگان» جوانی‌با استعداد ودلیر را به نام بابك به‌سر کردگی وپیشوایی برگزید. «سرخ علمان» خرمدین وی‌را مظهر خدا بر روی زمین شناختند ـ پدر وی روغن فروش بود. مادر بابك پس از مـرگ پدر وی به خدمتکاری رفت و خود بابك به شبانی گـوسفندان مالکی کـلان و سپس متناوبـاً به شتربانی کاروان وشاگردی پیشه‌وران پرداخت و به شهرهای مختلف سفر کـرد. بابك هیجده ساله بود که به‌قلعه «بذ» در کوههای طالش‌که مرکز عملیات سرخ علمان خرمدینی بود رفت و چیزی نگذشت که در رأس خرمدینان قرار گرفته آشکارا جنگ علیه خـلافت عربی را آغاز کرد (سال ۸۱۶ م. ـ ۲۰۱ه.)

شورش خرمدینان به سرعت در آذربایجان ایران و آران ( آلبانی یا آذربایجـان شوروی ) بسط یافت.

خرمدینان سه شکست مهیب در سالهای ۸۲۰ و ۸۲۳ و ۸۲۷ میلادی ۲۰۵ و ۲۰۸ و ۲۱۲ هجری براعراب وارد آوردند. نهضت به غرب ایران نیز سرایت کرد.

خرمدینان اراضی وسیعی را از دوین و بردع تااصفهان ـ در ایران ـ اشغال‌کردند. نیروی اصلی شورشیان را روستاییان تشکیل می‌دادند.

درحدود سال ۸۳۰ م. ـ ۲۱۵ ه. خلیفه به‌یاری غدر و خیانت فئودالهای محلی و بسیج تمام نیروهای جنگی خویش تـوانست جهت عملیات جنگـی‌را تغییر داده به حمله پرداذد. ارتش بزرگ خلیفه تحت فرماندهی افشین (شاهـزادهٔ اسروشنه در آسیای میانه) که اصلا ترك بود آهسته به طرف اعماق آذربایجان جنوبی به حرکت در آمد. افشین به شیوهٔ جاسوسی و تحریك و تفتین متوسل شد و آنرا بسط داد و کوشید تاسپاه خرمدینی را از داخل متلاشی کند.

وی در سال ۸۳۵ م. ـ ۲۳۱ ه. شکست سختی بـه بابك داده سپس بـذ یعنـی دژ مستحکم و تکیه‌گاه خرمدینان را محاصره کرد. بذ که بیش از یکسال در محاصره بود و قحطی در آن بروز کرده بود در سال ۸۳۷ میلادی سقوط‌کرد. بابك‌به‌اتفاق عدهٔ‌معدودی از کسان خویش از راهی مخفی از قلعه خارج و روانهٔ آلبانی (آذربایجان اران) شد و به یك شاهزادهٔ مسیحی آلبانی پناه برد ولی شاهزاده وی را تسلیم اعراب کرد و پاداش کلانی از خلیفه دریافت نمود. بابك را به سامرا نزدیك بغداد که مقر خلیفه بود بردند.

خلیفه المعتصم امر کرد تامچ دستها و کف‌پاهای بابك را قطـع کنند و سپس وی را

مصلوب سازند (۴ سپتامبر ۸۳۷ میلادی).

منابع موجود که دشمن نهضت‌های روستایی می‌باشند نمی‌گویند که خرمدینان تاچه‌حد موفق به‌اجرای برنامهٔ اجتماعی خویش گشتند. فقط یك نکته حتمی است که اراضی فراوان به‌طور موقت‌به تصرف جماعت‌های روستایی (۱) در آمد. این نهضت با وجود عدم موفقیت مانند دیگر جنبش‌های خلق ـ بی‌اثر نماند و ارکان حکومت خلفا را سخت متزلزل کرد و آنانرا به گذشتهایی وادار نمود (به بعد مراجعه شود).

۱ــ به توضیح آخر کتاب رجوع شود.

## بخش ۱۳:

# مقدمات سقوط خلافت عربی

ازربع اول قرن نهم به‌تدریج مقدمات سقوط سیاسی خلافت عرب فراهم شد تا در سال ۹۴۵م. ــ ۳۳۴ه. اضمحلال کامل آن دستگاه به حقیقت پیوست. این جریان نتیجهٔ منطقی تکامل و توسعهٔ روابط فئودالی در داخل قلمرو خـلافت بود. خلافت عـربی امپراطوری و ترکیبی بود ناجور مرکب از قبایل و اقوام مختلف که بر اثر فتوحات اعراب متحد شده بودند، نه‌زبان مشترك داشتند نه‌زندگی اقتصادی واحد و ازلحاظ فرهنگ و تمدن واقتصاد در مراحل مختلف و متفاوت قرارگرفته بودند. اختلاف سطح تکامل اقتصادی کشور هایی که جزو قلمرو خلافت بودند و سستی نسبی مناسبات اقتصادی و نژادی بین‌آنها ــ نخستین عامل تاریخیی بودکه موجب سقوط سیاسی خلافت گردید.

عوامل دیگرعبارت بودند از:

عصیانهای آزادیخواهانهٔ مردم در ایران و دیگر کشورهاعلیه حکومت‌خلفا. این‌قیامها بااینکه فرونشانده شد ، معهذا به‌تدریج نیروی جنگی خلفا و قدرت و حکومت ایشان رادر محل متزلزل ساخت؛ رشد مالکیت کلان فئودالی اراضی ــ چه غیر مشروط ( ملك ) و چه مشروط (اقطاع)ــ به حساب مالکیت فئودالی دولت. به میزانی‌که بخش معتنابهی از اراضی دولت به‌تملك‌اعیان فئودال شدهٔ محلی‌درمی‌آمد قدرت مرکزی‌خلافت متدرجاً کاهش‌می‌یافت.

بدین سبب تجزیه خواهی سیاسی فئودالهای بزرگ محلی شدیدتر می‌شد. کوشش و کشش ایشان به خاطر استقلال سیاسی منجر به تأسیس امارات موروثی محلی گردید کـه به تدریج به دولتهای مستقل فئودالی تبدیل یافت. اینگونه دولتها در قرن نهم و نیمهٔ اول

قرن دهم م. در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت تشکیل می‌شد.

درسال ۷۵۵م. ــ ۱۳۸ه. امارت مستقلی دراسپانیا تأسیس گشت ــ در سال ۷۸۸ م. ــ ۱۷۲ ه. درمراکش و در سال ۸۰۰ م. ــ ۱۸۴ ه. در تونس و الجزایر ودر سال ۸۶۸م. ــ ۲۵۵ه.در مصرو درسال ۹۲۹ م. ــ ۳۱۷ه. در شمال سوریه امارتهای مستقل به وجودآمد. در طی قرن نهم دولتهای فئودالی محلی در گرجستان و ارمنستان و آذربایجان احیا شده زندگی از سر گرفتند.

در ایران و ماوراءالنهر نیز اینگونه امارتهای موروثی پدیدآمدند: طاهریان (۸۲۱ تا ۸۷۳م. ــ۲۰۶ تا۲۶۰ ه.) در خراسان، صفاریان (۸۶۱ تا ۹۰۰م. ــ ۲۴۷ تا ۲۸۸ه.) در سیستان وبعد درخراسان، سامانیان (۸۱۹ تا۹۹۹م. ــ ۲۰۴ تا۳۹۰ه.) در ماوراءالنهر (آسیای میانه) وبعد در خراسان هم (ازسال ۹۰۰م ــ ۲۸۷ه.)، علویان (۸۶۴ تا ۹۲۸م.ــ ۲۵۰ تا ۳۱۶ ه.) در طبرستان (مازندران کنونی)، آل زیار (۹۲۸ تا۱۰۴۳م.ــ ۳۱۶ تا ۴۳۴ ه.) در گرگان، ابودلافه (۸۲۵ تا۸۹۸م. ــ ۲۱۰ تا ۲۸۵ه.) در همدان وکردستان ایران، ساجدیان (۸۸۹ تا۹۲۹م. ــ ۲۷۶ تا ۳۱۷ ه. ) در آذربایجان کنونی و جبال (شمال غربی ایران)، آل بویه (۹۳۵ تا ۱۰۵۵م.ــ ۳۲۴ تا ۴۴۷ ه.) در مغرب ایران و عراق(بین‌النهرین).[۱]

خلیفه ناگزیر بود برای تأمین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی و فلان یا بهمان ایالت نسبت‌به‌خود متنفذترین نمایندهٔ وفرد اعیان وبزرگان مزبور را به‌حکومت موروثی‌آن ایالت منصوب نماید.

اینگونه امارتها به‌تدریج به‌صورت دولتهای مستقل در می‌آمدند. گاهی نیز پیش می‌آمدکه فئودالهابه‌اتکای نیروی نظامی خویش خودسرانه و بدون اینکه از طرف خلیفه منصوب شده باشند یا فرمانی از وی صادر شده باشد حکومت محل را به دست می‌گرفتند. اینگونه حکام را درمنابع موجود «متغلبان» نامیده‌اند واینان نیزغالباً سلاله‌ای تأسیس‌کرده و عملاً دولتهای مستقلی تشکیل می‌دادند. ولی همهٔ این دولتهای محلی ــ صرف‌نظر از منشأ پیدایششان ــ فقط عبارت بودند از اتحاد نظامی و اداری واحدهای کوچکتر.

۱ ــ لازم به تذکر است که این دولتها و دولتهای بعدی ــ چنانکه در قرون وسطی در مشرق زمین رسم بوده به‌نام سلاله‌ای‌که سلطنت می‌کرده خوانده می‌شدند نه به نام فلان یا بهمان ایالت و سرزمین.

## بخش۱۴:

# نهضتهای خلق درمشرق ایران

پیـدایش دولتهای محلی در مشرق ایران، از یکسو در نتیجهٔ مبارزهٔ داخلی محافل عالیهٔ زمامـدار خلافت و از دیگر سو براثر نهضتهای خلق که ارکان قدرت خلفارا متزلزل ساخته‌بود، تسریع گشت.

درحد فاصل قرنهای هشتم و نهم علی بن عیسی حاکم و جانشین‌خلیفـه در خراسان و سیستان از حیث ظلم واجحاف و نامردمی و حرص و رشوه‌خواری شهرتی برای خود بهم زد. وی نه تنها با اقدامات سخت و ناروا مالیات معهود را جمع‌آوری می‌کرد بلکه جرایم وعوارض غیر مشروع اضافی نیز ازمردم می‌گرفت.

از این روش‌وی همهٔ مردم ازروستایی وپیشه‌ورگرفته تابازرگان ومالك زمین (دهقان) در رنج بوده زیان می‌دیدند. مورخان از ضبط اموال و اراضی وسیع که توسط علی بن عیسی به عمل می‌آمد و نارضایی عمومی را برمی‌انگیخت داستانها می‌گویند. ولی وی موردالطاف خلیفه هرون‌الرشید بود ومقام خویش‌راحفظ می‌کرد. علی‌بن عیسی که مبالغ هنگفت ازمردم خراسان اخاذی می‌کرد هدایایی برای‌خلیفه می‌فرستادکه حتی در نظر درباریان چشم و دل باز ومعتاد به‌تجمل نیز افسانه‌ای می‌آمد.

رژیم ارعاب وترور و تجاوز علی‌بن عیسی در خراسان و سیستان سبب بروز دونهضت عظیم گشت که به یکدیگر مربوط نبوده ولی ایالات شرقی خلافت را به‌لرزه درآوردند: یکی نهضت روستایی وپیشه‌وری خوارج تحت رهبری حمزةبن اترك (آذرك) و دیگر نهضت مردم به رهبری رافع بن لیث در ماوراءالنهر.

نهضت خوارج در سال ۷۹۸م. ـ ۱۸۲ هـ. قمری دو سال بعد ازآنکه علی‌بن عیسی ازطرف هرون‌الرشید به حکومت خراسان منصوب شد در سیستان پدیدآمد. تاریخ سیستان که در قرن یازدهم میلادی به زبان فارسی نوشته شده و نویسندهٔ آن معلوم نیست دربارهٔاین جنبش مفصلاً سخن می‌گوید.

حمزة بن اترك سالهای متمادی سیستان را ازقلمرو خلافت جداکرد و طبق‌معتقدات خوارج از مسلمانان خراج اخذ نکرد ومخارج لشکریان ومأموران خویش رااز محل‌غنایم جنگهایی‌که با«کفار» می‌کرد (وی تمام کسانی‌راکه به خلیفه وحاکم و جانشین او وفادار مانده بودندکافر می‌شمرد) تأمین می‌نمود.

باعث نهضت رافع‌بن لیث همان عللی‌بودکه نهضت خوارج وحمزةبن اترك را به‌وجود آورد. ولی با اینحال خروج رافع بن لیث لفافهٔ عقیدتی دیگری داشت. این شورش سراسر ماوراءالنهر را فراگرفت. می‌گویندکه سنن نهضت «سپید جامگان» هنوز درمیان این‌کسانی که علیه خلافت بنی‌عباس خروج‌کرده بودند زنده بود.

اما راجع به رییس و پیشوای این‌جنبش یعنی رافع‌بن‌لیث ـ گویا وی به سبب رنجشی که شخصاً از مقام خلافت داشت به این عمل دست زد. این نهضت درسال ۸۰۶م. ـ ۱۹۱هـ. قمری آغـاز گشت و در سال ۸۱۰ م. ـ ۱۹۵ هـ . قمری و عهد مأمون که پس از عزل علی بن عیسی به‌حکومت خراسان منصوب شده بود ـ فرونشانده شد. رافع‌بن لیث یك سال پیش ازتاریخ فوق از نهضت به‌کنار رفته بود .

خلیفه هرون‌الرشید درسال ۸۰۹م. ـ ۱۹۴هـ. بدرود حیات‌گفت. به محض مرگ‌وی اختلاف شدید میان افراد سلالهٔ عباسی پدید آمـد و دو پسر هرون‌الرشید امین و مأمون با یکدیگردشمنی‌ورزیدند. خصومت شخصی‌اینان انعکاس تضادهای عمیقتری‌بود. امین هواخواه جدی دستهٔ عربی دربار بود ـ در صورتی‌که مأمون (که مادرش ایرانی و کنیز هرون بود) هنگام حکومت مرو با اشراف زمیندار ایرانی روابط بسیار نزدیك برقرارکرده بود.درسال ۸۰۹م. ـ ۱۹۴ هـ. طبق وصیتنامهٔ هرون الرشید امین خلیفه شد وحال‌آنکه مأمـون فرزند ارشد وی بود. مناسبات دوبرادر بلادرنگ به دشمنی گرایید.

درسال۸۱۱م.ـ ۱۹۶هـ. مأمون در شهر مرو سکه به‌نام خود زد و بدینوسیله استقلال خویش‌را در برابر خلیفهٔ بغداد آشکارکرد. میان دو برادر و اعیان و بزرگانی‌که از آن دو پشتیبانی می‌کردند جنگ درگرفت، سرداران مأمون علیرغم قلت عددی نیرو ـ به زودی موفقیت‌هایی به دست‌آوردند.

درسال۸۱۳م.ـ۱۹۸هـ. سپاهیان مأمون شهر بغدادرامحاصره کرده به‌تصرف درآوردند. امین‌که به اسارت درآمـده بوده مقتول گردید و تخت خلافت به مأمون رسید. این حادثه

تحولی در سیاست بود به این معنی که نفوذ اعیان ایرانی در دربار خلیفه بیشتر شد.

درطی مبارزات داخلی سال ۸۱۳م. ـ ۱۹۸ه. قمری طاهر بن حسین که یکی ازافراد خاندان اعیان و دهقان ایرانی و صاحب شهر پوشنگ و نواحی آن در خراسان بود ـ مشارٌبالبنان شد. مأمون به‌پاداش‌خدماتی که دهقانان‌ایرانی‌درطی‌مبارزهٔ با امین به وی کرده بودند ناگزیر بود اقطاعات و مشاغلی به ایشان واگذار کند. اما راجع به طاهربن حسین، مأمون وی‌را به‌حکومت جزیره (بین‌النهرین علیا) و رییس نظامی بغداد وتصدی امورمالیات جنسی‌سواد (عراق) منصوب ساخت.

روابط مأمون با ایران ومحیط دهقانان‌آن سامان دربادی امر چنان مستحکم بود که خلیفهٔ جدید نتوانست بلادرنگ خراسان را ترک‌گفته به بغداد منتقل‌شود و تاسال ۸۱۹م. ـ ۲۰۴ه. در مرو زندگی کرد. مأمون نمی‌توانست موضوع علل نارضایی عمومی ایرانیان را از خلافت مورد توجه قرار ندهد. در سیستان خوارج به رهبری حمزة بن اترك حاکم براوضاع بودند.

درماوراءالنهر نهضت‌خلق که رافع بن‌لیث آن را رهبری می‌کرد درسال ۸۱۰م.ـ۱۹۵ه. فرونشانده شده بود. از نواحی‌گوناگون شمال غربی ایران وآذربایجان گزارشهایی دربارهٔ تبلیغات شیعیان و خرمدینان در میان روستاییان به دست خلیفه می‌رسید. دراین سالهامأمون باسران شیعیان میانه‌رو روابط دوستانه برقرارکرد تا به‌زعم خود آنان‌را درحکومت شرکت دهد و بدین طریق نارضایی مردم را بکاهد. درآن روزگاران وزیری ایرانی‌الاصل به نام فضل‌بن سهل و برادر وی حسن بن سهل در دربار خلیفه صاحب نفوذ بودند. مأمون برای خوش‌آیند شیعیان میانه‌رو امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) را وارث وجانشین خویش اعلام‌کرد وپرچم سیاه رسمی بنی‌عباس را به رنگ سبز که ویژهٔ شیعیان بود مبدل ساخت.

ولی از سیاست گرایش وی به‌سوی شیعیان اعتدالی نتایج مطلوب حاصل نشد. از این تغییرات چیزی عاید توده‌های مردم ایران نگشت وآنان همچنان در جوش و خروش بودند. به اضافه اشراف زمیندار ایرانی و علی‌الخصوص بخشی از ایشان‌که هواخواه طاهربن حسین بود ناراضی بودند و ناخشنودی خود را شدیداً از کوششی‌که خلیفه برای نزدیکی با شیعیان به عمل می‌آورد ابراز می‌داشتند.

مأمون‌که شکست سیاست خویش را به چشم دید بلادرنگ تصمیم گرفت با شیعیان قطع علاقه‌کند. زندگی فضل‌بن سهل و امام علی بن موسی‌الرضا (ع) فدای این تغییر سیاست شد و آنان به خاطر اندرزهایی‌که داده بودند‌کشته شدند. به‌روایتی فضل‌بن سهل به فرمان‌محرمانهٔ مأمون درحمام سرخس‌کشته شد و امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) با انگور به زهرآلوده مسموم گردید. مجدداً پرچم سیاه عباسیان احیا شد و خلیفه به بغداد بازگشت. (سال ۸۱۹م.)

مأمون موقتاً تحت نفوذ طاهربن حسین قرار گرفت ولی روابط میان خلیفه و مأمور مقتدر ایرانی وی صورت ناروایی ( از لحاظ خلیفه ) پیدا کرد ( سال ۸۲۱م. - ۲۰۶ هـ .) ومأمون طاهربن حسین را به حکومت خـراسان منصوب ساخت. این انتصاب را به مقبولیت عامه و نفوذ طاهر در میان اعیان خراسان منسوب ساخته توجیه‌کردند. طاهر که خود را از اخلاف رستم پهلوان معرفی می‌کرد می‌گفت: «از خاندانهای اصیل و ثروتمند خراسان هیچ‌کدام نیست که من خویشاوند و باجناق و یا دوست نزدیك آنها نباشم». طاهربن حسین مؤسس دولت طاهریان در خراسان شمرده می‌شود.

همزمان با دولت طاهریان در خراسان دولت سامـانیان در ماوراء النهر تشکیل شد. سامانیان از دهقانان خراسان بودند. نوح سامانی و برادران وی در فرونشاندن نایرهٔ عصیان دافع‌بن لیث خدمات بزرگی به مأمون‌کردند و خلیفه به پاداش آن سه بخش ماوراءالنهر را به‌آنها داد (سال ۸۱۹م. -۲۰۴هـ.) بعدها (درسال ۸۵۵م.-۲۴۱ هـ.) این‌سه‌بخش متحد شده و سراسر ماوراءالنهر تحت حکومت سامانیان درآمد.

## بخش۱۵:

# دولت طاهریان در خراسان

## (۸۲۱ تا ۸۷۳م. ـ ۲۰۶ تا ۲۶۰هـ.)

طاهر درسال ۸۲۱م. ـ ۲۰۶هـ. به‌حکومت خراسان منصوب گشت ویك سال بعد یعنی‌در سال ۸۲۲م. ـ۲۰۷هـ. دریکی از روزهای آدینه دستور داد در مسجد جامع مرو هنگام نماز جماعت نام خلیفه را از خطبه حذف کنند و اندکی بعد وی را در بستر مرده یافتند. و عموم مردم معتقد بودند که وی به امروزیر خلیفه که به وسیلهٔ صاحب برید مرو ازعمل طاهر مطلع شده بود پنهانی مسموم شده است.

طاهر آشکارا می‌خواست سرزمینهای ایران، نخست شمال شرق وسپس مشرق وآنگاه باقی، را از مرکز بغداد جدا کند. بدیهی است که نقشهٔ او ایجاد دولت مستقل ایران بودولی مأمون با اینحال نتوانست تضییقاتی علیه خاندان طاهری به‌عمل آورد وازاین رهگذر به پدر خویش هرون‌الرشید که به یك ضربه خاندان نیرومند ایرانی برمکی‌را ازپای در آورد تاسی نجست و طلحةبن طاهر فرزند طاهربن حسین جانشین پدر شد (از۸۲۲ تا ۸۲۸م. ـ۲۰۷ تا ۲۱۳ هـ. حکومت کرد).

تفویض حکومت خراسان به‌فرزند طاهرمبدأ حق‌وراثت خاندان طاهریان درسرزمین‌های شرقی‌خلافت گشت. به‌گواهی تاریخ طاهریان ظاهراً بامقام خلافت ترك رابطه نکردند و سرزمینشان اسماً جزو قلمرو خلفا باقی ماند و هر جمعه نام خلیفه را در خطبه آوردند و اسم وی را در مسکوکات نقره (درهم) درمقام اول ذکر کردند و سهم معینی ازخراج ودیگر

مالیاتها را به خزانهٔ خلافت پرداختند ولی اجازه ندادند خلیفه درامور داخلی خراسان مداخله کند. بدین ترتیب طاهریان دولت مقتدری تشکیل‌دادند که گرچه تابع خلیفه بود ولی زندگی سیاسی مستقلی را درسرزمین خراسان وسپس طبرستان و دیگر نواحی ایران پدید آورد. دربارهٔ اینکه دولت طاهریان چه صورتی‌داشت عادةً از روی عملیات درخشانترین نمایندهٔ این خاندان یعنی عبدالله بن طاهر قضاوت می کنند.

حتی مورخ مشهور ومحتاط و. بارتولد که به تمام منابع بانظرخرده‌گیری وانتقاد می‌نگرد ازمدح وسیاست داخلی طاهریان وشخص عبدالله خود داری نکرده است. سبب این است که درکتب تاریخی که ازقرن دهم تا پانزدهم به زبانهای عربی وفارسی نوشته شده از عهد طاهریان چون دوران رونق اقتصاد ومعارف یاد شده است. عبدالله درنظرمورخ شرقی در دوران فئودالیته بهترین حاکم وسلطان شمرده می‌شود.

وی درحقیقت یك نمایندهٔ عاقل طبقهٔ فئودال بود. وکوشید تا میزان خراج را دقیقاً مشخص وثابت‌نماید ونیروهای تولیدی‌کشور وبالنتیجه استعداد مردم روستا را برای‌پرداخت مالیات بیفزاید. البته نمی‌توان منکرشدکه در عهد حکومت طاهریان درنصف شرقی ایران وماوراءالنهر روستاییان نسبتاً بهتر از زمان حکام عرب زندگی می کردند ولی نمی‌توان نسبت مردمدوستی نیز به طاهریان داد.

اگر بخواهیم جنبهٔ واقعی حکومت عبدالله طاهری را نیك درك کنیم ومعتقدات سیاسی وی روشنتر درنظرمان مجسم گردد باید مضمون‌نامه ودستوری راکه پدر وی طاهربن حسین در زمان حیات خویش به‌او نوشته به یاد آوریم. این نامه به زبان عربی نوشته شده است وابن‌ابوطاهرطیفورمصنف عرب قرن نهم در«تاریخ بغداد» خویش‌آن‌را نقل‌کرده وبعدازوی مورخانی ازقبیل طبری (قرن دهم) وابن‌اثیر (قرن سیزدهم) که به زبان عربی نوشته‌اند مکتوب مزبوررا درکتب خویش‌آورده‌اند .این نامه درمشرق زمین وبه‌ویژه درکشورهای عربی‌معروف شد وآن را چون‌نمونه‌ای از انشای مراسلات به‌شاگردان مدارس می‌آموزند.

اکنون فقط بخشهایی ازنامهٔ مزبور را که به‌صورت اندرزهای سیاسی است نقل می کنیم:

«به خراج زمین توجه‌کن: رعایا بی‌چون وچرا آنرا می‌پردازند... پس توآن را برطبق حق وعدالت برمبادی تساوی وعمومی میان همهٔ کسانی که باید مالیات بدهند تقسیم کن. به‌هیچوجه نجیب را ازآن به‌خاطر نجابتش معاف مدار ونه ثروتمند را به‌خاطرثروتش ونه دبیرخود را ونه هیچ یك از نزدیکان خود را. این مالیات را به میزانی بیش از آنچه مردم می‌توانند بپردازند مگیر، عوارض فوق‌العاده برمردم منه ودر رفتارخود با همهٔ افراد حق را مرعی دار زیرا به این وسیله علاقه وبستگی آنها به تو وخشنودی عامهٔ مردم تأمین

می‌شود»[1].

طاهر بن حسین درضمن این دستورات مالیاتهای زمان عباسیان را عادی و مشروع می‌داند. وی عیب را درمیزان گزاف خراج ندانسته بلکه ازسوء استفادهٔ مأموران و تقسیم غیرعادلانهٔ خراج می‌بیند. به‌عقیدهٔ اوهمینکه سوء استفاده‌ها موقوف شد وضع زارعین بهترشده رفاه حال آنان تأمین می‌گردد وبه‌آسانی مالیاتها را خواهند پرداخت ونه تنها دولت بلکه مردم هم ثروتمند خواهند شد.

به‌گفتهٔ طاهر دولت وقتی ثروتمند است که رعایایش مرفه ومنعم باشند وراحت زندگی کنند نه وقتی که «به وسایل گوناگون طلای فراوان درخزانه گردآورده باشد. خزانه بـه خودی‌خود ازوجود رعایای مرفه ومتمکن ثروتمند می‌شود زیرا درآن‌صورت خراج و سایر مالیاتها به‌آسانی جمع‌آوری شده رعایا از روی میل اطاعت سلطان خویش را می‌کنند واگر سلطان را «راعی» (شبان) واتباع وی را «رعایا» بدانیم ـ شبان باید درنظرگیردکـه فقط ازگله آنچه را که زاید است می‌توان گردآورد.

منافع صنفی طاهر بن‌حسین باکمال صراحت درنامهٔ اولی تجلی می‌کند. وی می‌گوید: «ازبزرگان واعیانی که به روز بد افتاده محتاج شده باشند نگهـداری‌کن و وضع ایشان‌را بهبود بخش تا فقر را حس نکنند».

درنظرطاهر بن‌حسین رونق ورفاه اشراف زمیندار (دهقانان) مبنای زندگی اجتماعی شمرده می‌شود. طاهر دربارهٔ فقرا نیزمطالبی می‌نویسد:

« به امورفقرا وناتوانان توجه خاص مبذول دار وهمچنین به‌کسانی‌که نمی‌توانند به تواطلاع دهندکه مالیات وعوارض نامشروع از ایشان دریافت‌کرده‌اند وهمچنین فراموش‌شدگان‌که نمی‌توانند به‌احقاق حق خویش نایل‌گردند. محرمانه ازوضع آنان اطلاع حاصل کن واشخاص حسابی را از اتباع خود بـه مراقبت ایشان بگمار». سوء استفاده را اجازه ندادن ودرعین حال به‌یاری جاسوسان مراقب مردم بودن.

اندیشه‌های اصلی «خرد شرقی» که مبنای دستورات طاهر بن‌حسین را تشکیل می‌دهد ودرنامهٔ وی به عبدالله مندرج است به‌قراری است که دربالا ذکرشد.

[1]ـ مستخرج این نامه از ترجمهٔ شادروان پروفسور آ. ا. اشمیدت اخذ شده است.

بخش ۱۶:

# دولت صفاریان

## (سال ۸۶۱ تا ۹۰۰ م. ـ ۲۴۷ تا ۲۸۷ ه.)

مردم سرزمین حاصلخیز سیستان که دایره وار بر گرد دریاچهٔ هامون و بخش سفلای رود هیرمند قرار دارد ،به رهبری عقیدتی خوارج دایماً علیه حکومت خلفا خروج می کردند. سیستان کانون اصلی خوارج بود که میان روستاییان و پیشه‌وران پیروان و معتقدان فراوان داشتند.

دولت خلفا برای مبارزه با «بد دینان» خوارج ازدستجات «متطوعان» ویا «غازیـان» استفاده می کرد.

دراواسط قرن نهم یعقوب بن لیث نیزوارد صفوف «غازیان» یا «مبارزین راه دین» شد. وی که اصلاً ازخانوادهٔ روستایی فقیری بـود از عنفوان جوانی ناگزیر به شاگـردی نزد رویگری (که به‌عربی «صفار» می گویند وبدین‌سبب بعدها هم نام سلالهٔ وی‌راصفاریان‌نهادند) رفت وماهی ۱۵ درهم مزد می‌گرفت. برادریعقوب که عمرو نام داشت درجوانی درکاروانها خربندگی می کـرد. زندگی سخت و کار طاقت فرسای یعقوب بن‌لیث را دلتنگ ساخت و وی سردستهٔ گروهی از راهزنان شد. افراد این گروه را «عیارانی» چون اوتشکیل‌می‌دادند و وی به قطع طریق کاروانها پرداخت.

سپس دستهٔ یعقوب وارد صفوف «داوطلبانی» که درخدمت خلیفه بوده با خوارج عاصی نبرد می کردند، شد.

۱ــ درآن زمان با یك درهم ۸-۵ کیلوگوشت ویا همان مقدارعسل ویا ۵۰ قرص نان می‌شد خرید.

«داوطلبان» مزدور پس ازاینکه نایرهٔ یکی ازشورشهای خوارج را فرونشاندند. خود علیه خلیفه قیام کرد، حکومت سیستان را به دست گرفته یعقوب لیث را امیر سیستان و رییس خویش خواندند (سال ۸۶۱م. ـ ۲۴۷ ﻫ.). بدین‌طریق یعقوب به‌صورت متغلبان درآمد و خداوند فئودال سیستان شد. عمرو برادر وی نیزمانند او صاحب عنوان گشت. هردو برادر شیعه بودند.

منابع موجود شخصیت یعقوب بن لیث را نیك معرفی می‌کنند. مردی بود سختگیر، عبوس، بیحرف، با اراده و جنگجویی بود دلیر و ساده: روی زمین خشك می خوابید و سپر را در پرچم پیچیده به‌زیر سر می‌گذاشت، غـذایش نان خشك و پیاز بودکه همیشه در ساق موزه جا می‌داد ـ ندرتاً امر می‌کردکه غذای‌گرم برایش بپزند ـ هیچگونه تفریحی نداشت. به‌یاری این‌خصایص و استعداد عجیبی که برای فرماندهی و جنگاوری داشت درمیان سپاهیان مزدور خویش صاحب قدرت ونفوذ کلمه‌گشت. انتظامات آهنین را میان لشکریان برقرار و حفظ‌کرد.

بسیار قدرت‌خواه بود و وقتی‌که به‌صورت فئودال درآمد در بهره‌کشی از روستاییان فوق‌العاده حریص‌بود. یعقوب که متغلبی تمام عیار بود حکومت خلیفهٔ عباسی را به رسمیت نمی‌شناخت.

لشکریان یعقوب بن لیث هرات و بلخ و اطراف آن دو شهر را مسخر ساختند. در سال ۸۷۳م. ـ ۲۶۰ ﻫ. یعقوب و لشکریانش در برابر نیشابور ظاهر شدند. این شهرمقر محمد آخرین عضوسلالهٔ طاهریان بود.

یعقوب ازوی تسلیم حکومت شهر را می‌خواست. فرستادهٔ طاهریان پاسخ داد:

«منشور و لوا از امیرالمؤمنین (خلیفه) نشان ده والا برگرد[1]».

یعقوب شمشیر از نیام‌کشیده‌گفت:

«حکم و علم من این است!».

یعقوب سلالهٔ طاهریان را سرنگون ساخته سراسر خراسان را تصرف‌کـرد. یعقوب موقتاً موفق به تصرف‌کرمان و فارس نیز گشت. در شیراز ۳۰ میلیون درهم موجودی خزانهٔ ایالت به دست او افتاد.

یعقوب به‌این‌حد اکتفا نکرده به فکرتصرف بغداد مرکز خلافت افتاد ولی لشکریان وی شکست سختی خوردند.

پس از مرگ یعقوب (سال ۸۷۹ م. ـ ۲۶۶ ﻫ.) برادر وی عمـرو امیر خراسان و

۱ــ حکم و علم نشانهای قدرت بودکه خلیفه به حکام ایالات می‌داد.

سیستان شد. وی ظاهراً با خلیفه سازش‌کرد و منشور ولوا ازوی دریافت داشت. ولی‌یعقوب و عمرو برخلاف طاهریان به هیچوجه مالیات و هدیه‌ای برای خلیفه نمی فرستادند و تمام مبلغ خراج دریافتی را (بیش از ۴۰ میلیون درهم) خود تصاحب می‌کردند.

عمرو فقط در مسکوکات نخست نام خلیفه و سپس نام خود را ضرب می‌کرد و در خطبه حتماً نـام خلیفه برده می‌شد وبه‌دیگر سخن حکومت خلیفه را اسماً می‌شناخت. ولی در واقع خراسان و سیستان در عهد صفاریان بالکل مستقل بود. عمرو نیز مـانند برادر خود بهره‌کش و فئودال بیرحمی بود و حتی از پیره زنانی‌که با دوك درخانه نخ می‌رشتند عوارض خاصی دریافت می‌داشت و میزان مالیات راهداری مأخوذ از سیاحان و بازرگانان را افزود.

خلیفه از عمرو می‌ترسید و می‌کوشید میانهٔ او را با اسماعیل امیر سامانی (از سال ۸۹۲ تا ۹۰۷ م. ـ ۲۷۹ تا ۲۹۵ه. حکومت‌کرد) ماوراء النهر برهم زند و از رقابت و حرص و قدرت طلبی آنان استفاده کند. عمرو پس از آنکه منشور و لوا از معتضد خلیفه برای تصرف ماوراءالنهردریافت داشت‌بالشکریان خویش روانهٔ جنگ اسماعیل سامانی گشت. خلیفه اسماعیل را هم پنهانی علیه عمرو تحریك می‌کرد.

نزدیك بلخ پیکار میان دو سپاه در گرفت و لشکریان صفاری شکست سختی خوردند و عمرونیز اسیر دشمن خویش اسماعیل‌گشت. اسماعیل عمرو را نزد خلیفه فرستاد و خلیفه وی راکشت.

سراسر خراسان جزو قلمرو دولت سامانیان شد (سال ۹۰۰ م.ـ ۲۸۷ ه.) و پس از چند سال سامانیان سیستان را نیز تصرف‌کردند و از خلیفه برای حکومت بر ایالات مزبور منشور و لوا دریافت داشتند ولی حکومت وی‌را فقط اسماً می‌شناختند و خراج و مالیاتی به بغداد نمی‌پرداختند. چندی بعد سامانیان سیستان را به یکی ازاخلاف صفاریان بازگرداندند ولی‌او دیگر دست‌نشاندهٔ ایشان بود و استقلال نداشت. خراسان یك قرن‌تمام تاسال۹۹۹م.ـ ۳۹۰ ه. در دست سامانیان باقی‌ماند.

## بخش ۱۷:

# نهضتهای خلق در ایالات مجاور دریای خزر

## دولت علویان (۸۶۴ تا ۹۲۸م. ـ ۲۵۰ تا ۳۱۶ هـ.)

ایالات مجاور دریای خزر مدت مدیدی از لحاظ اقتصادی و سیاسی با دیگر نواحی ایران روابط سستی داشتند. اعراب فقط در قرن هشتم بخش جنوب شرقی کرانهٔ خزر یعنی نواحی گرگان (معرب آن جرجان) و طبرستان (مازندان کنونی) را مسخر کردند ولی قدرت خلیفه در این ایالات چندان نبود. شاهزادگان سلالهٔ اسپهبدان ودیگر امیران کوچك بهسمت جانشین و حاکم خلیفه در این نقاط حکومت می‌کردند [۱]. در این نقاط حتی نوشتهٔ روی مسکوکات به زبان پهلوی ضرب می‌شد نه عربی.

گیلان یك ایالت دیگر مجاور دریای خزر که در کرانهٔ جنوب غربی آن‌دریا ودیلم که درجنوب گیلان و در دودامنهٔ رشته جبال البرز قرارداشت هرگزمسخر اعراب نگردید. در این دوناحیه اقوام محلی‌که به زبان ویژه‌ای از زبانهای ایرانی سخن می‌گفتندیعنی ـ گیلانیان [۲] و دیلمیان [۳] زندگی سخت و فقیرانه‌ای داشتند و روز می‌گذراندند.

اعراب بارها به خاطر تحصیل غنایم جنگی و بهویژه اسیر و برده به دیلم و گیلان حمله کردند. اسلام فقط از نیمهٔ دوم قرن نهم و آن هم به شکل مذهب شیعه ( نه مذهب

۱ــ در عهد ساسانیان این خانواده به نام اسپهبد ــ پهلو ــ یکی‌از هفت خاندان مشهور (ویسپوهران) بزرگان نظامی بود.

۲ــ اینان را مصنفین قدیم یونان«گل» می‌نامیدند.

۳ــ مصنفین عهد عتیق در قرن اول ودوم پیش از میلاد از اینان به نام دیلمی یاد می‌کنند.

«به حق» سنی) در نتیجهٔ مواعظ و تبلیغات شیعیان و اخلاف علی (ع) ( علویان ) که از جنگ خلفا گریخته به‌این نواحی پناه آورده بودند، در گیلان و دیلم رواج یافت.

درقرن نهم. در دیلم و گیلان دوران نخستین‌جامعهٔ فئودالی آغاز شده طرز زندگی پدرشاهی و جماعت آزاد روستایی هنوز استوار بود. جغرافیون عرب نقل می‌کنند که کوهستانیان فقیر و آزادی دوست دیلم لباسهایی از مرقعات و تکه پاره‌های رنگارنگ می‌پوشیدند و غالباً باپای برهنه راه می‌رفتند. مردمانی جنگجو بودند وبا نیزهٔ دودندانه‌ای موسوم به ژوبین که سلاح مهیبی بود جنگ می‌کردند. کشور کوهستانی و کم حاصل دیلم نمی‌توانست ساکنان‌آن خطه را غذا دهد و بدین سبب جوانان دیلم دسته دسته زادگاه‌خویش را ترك گفته وارد صفوف لشکریان مزدور خلفای عباسی وامیران محلی ایرانی‌می‌گشتند. در دربار اینان محافظان سوار از غلامان جوان ترك ( مملوکان ) خریداری مرکب بوده و پیادگان از مزدوران دیلمی یاگیلانی.

درقرن دهم بعضی از این مزدوران کارشان بالا گرفت و به سرداری سپاه رسیدند و قوی شدند و به اتکای دستجات مزدوری که هم میهن ایشان بودند فلان یا بهمان ایالت را متصرف شده، متغلب و مؤسس سلالهٔ جدیدی می‌گشتند. سلاله‌های سالاریان (یامسافریان) که‌آذربایجان کنونی را مسخر ساختند (۹۴۱ تا ۹۷۹ م.ــ ۳۳۰ تا ۳۶۹ ه.) و آل‌زیار که درگرگان حکومت می‌کردند (۹۲۸ تا ۱۰۴۲م. ۳۱۶ تا ۴۳۴ ه.) و آل‌بویه که‌غرب ایران وعراق را تصرف‌کردند (۹۳۵ تا۱۰۵۵م.ــ۳۲۴ تا ۴۴۷ ه.) اصلاً دیلمی یاگیلانی بودند.

گر چه مناسبات فئودالی در طبرستان بر قرار و پیروز شده بود ولی جماعتهای روستایی هنوز در قرنهای نهم و دهم نقش مهمی بازی می‌کرد و از افزایش میزان خراج ممانعت به عمل می‌آورد.

حاکمی که از طرف محمد آخرین سلطان سلالهٔ طاهریان معین شده بود روستاییان طبرستان را سخت زیر فشار قرار داده خراج راسه برابر از ایشان مأخوذ می‌داشت. وی باجماعتهای روستایی به مبارزه برخاست و جنگلها و مراتع و مرغزارهای متعلق به‌آنها را ملك دولت اعلام کرد و این خود باعث قیام دسته جمعی روستاییان گشت (سال ۸۶۴ م. ــ ۲۵۰ه.). این عصیان در تحت لفافهٔ تشیع وقوع یافت و حسن بن زید پیشوای شیعیان محل که از اولاد علی (ع) بود در رأس آن قرار گرفت. وی از شورش روستاییان استفاده کرده درکرانهٔ جنوبی دریای خزر دولت مستقل و شیعهٔ علویان را تأسیس‌کرد. این‌دولت‌برگیلان و دیلم حاکم و مسلط بود.

دولت سامانی که (چنان که گفتیم) دولت صفاریان را سرنگون و خراسان‌رامتصرف

شده بود پس از مرگ حسن بن زید موفق شد موقتاً طبرستان را تصرف کند (سال ۹۰۰م.ــ ۲۸۸ه.). اعضای خاندان علویان و شیعیانی که هواخواه ایشان بودند ناگزیر به‌بیغوله‌های جنگلی کوهستانهای جبال البرز گریخته پنهان شدند. تضییقات حاکم سامانی باعث یك شورش روستایی نوین گشت که نه تنها علیه دولت سامانی بلکه متوجه فئودالهای محلی که از آن دولت پشتیبانی می‌کردند نیز بود (سال ۹۱۳م. ــ۳۰۱ه. ). یکی از اعضای‌خاندان علویان موسوم به حسن بن علی ملقب به «اطروش» (کر) که مردی جدی و فصیح بود این شورش را رهبری می‌نمود. حسن کوشید تا به‌این قیام رنگ تشیع بدهد. وی روستاییانی را که فئودالها ودهقانان محلی‌را بیرون کرده اراضی ایشان‌را اشغال می‌نمودند تشویق‌می‌کرد. ابوریحان بیرونی عالم شهیر قرن نهم که عالم به‌تمام معارف زمان خویش بود ولی درمسایل اجتماعی از نظر فئودالها دفاع می‌کرد با لحنی عصبانی می‌نویسد که دهقانان را شاه ایران باستان فریدون (اساطیری) مستقرساخت واکنون حسن اطروش می‌خواهد آنان را بر کنار کند تاهر عاصیی نیز مانند «مردم محترم» صاحب زمین شود.

مبارزه در دیلم از رهگذر دیگری پیچیده‌تر شد. روسیان یعنی دستجات باستانی روس منتسب به ایگور شاهزادهٔ کیف به وسیلهٔ پانصد قایق از رود دنیپر گذشته وارد دریای سیاه گشتند. واز آنجا به دریای آزوف و رود دن رفته قایقهای خویش را به رود ولگا منتقل کرده و ایتیل پایتخت خزران را دور زده وارد دریای خزر شده درکرانهٔ غربی‌وجنوبی‌آن دریا پیاده شدند (سال ۹۱۳ م.ــ ۳۰۱ه.). روسیان باسامانیان جنگ کردند و بدین طریق در واقع موجب تسهیل مبارزهٔ شورشیان طبرستانی شدند. روسیان غنایمی گرد آورده به وسیلهٔ قایقهای خویش بازگشتند. در این میان شورشیان مأموران سامانی و لشکریان آن دولت را از قلمرو طبرستان بیرون کردند.

دولت علویان در طبرستان و گیلان و دیلم احیاء شد. منابع ما می‌گویند که مردم تاآن‌روزگاران حاکم عادلی چون حسن اطروش ندیده بودند. حسن‌اطروش از سال۹۱۳ تا ۹۱۷م. ــ۳۰۱ تا۳۰۵ه. حکومت کرد. به‌احتمال قوی دولت علویان نیز به مرور زمان به یك امارت عادی فئودالی مبدل می‌شد ولی فقط تا سال ۹۲۸ م. ــ۳۱۶ه. برپا بود.

## بخش ۱۸:

# خروج زنگیان

عصیان نیرومند زنگیان درقرن نهم و نهضت قرمطیان در پایان قرن نهم و سراسرقرن دهم ضربات سختی به قدرت خلافت عباسیان درعراق وایران وارد آورد. عصیان زنگیان را بردگانی که اکثراً از افریقاییان سیاه پوست بودند آغازکردند. برده فروشان اینان رابیشتر در بازار برده فروشی زنگبار می‌خریدند و بدین سبب در قلمروخلفا این بردگان را زنگی (زنجی) می‌نامیدند. زنگیان به دستجات بزرگ منقسم شده برای پاك کردن اراضی وسیع دولتی موسوم به اراضی موات ــ ونابودکردن علفهای هرزهٔآن اراضی دراطراف بصره‌کار می‌کردند. طبری مورخ که معاصر عصیان زنگیان بود می‌نویسد که تنها در یك ناحیهٔ عراق (بخش سفلای بین‌النهرین) ۱۵۰۰۰ برده در اراضی دولتی مشغول‌کار بودند. این‌خود می‌رساندکه در قلمرو خلافت عدهٔ بردگان سیاه وسفید تا چه حد زیاد بوده. باری اینان‌جملگی به شورشیان پیوستند.

پیشوایی جدی و تحصیلکرده که اصلاً عرب بود به نام علی بن محمدالبرکویی[1] که به خوارج ازرقی منسوب بود در رأس شورش قرارگرفت. شورش زنگیان ۱۴سال طول‌کشید (از سال ۸۶۹ تا ۸۸۳ م. ــ ۲۵۶ تا ۲۷۰ هـ.). دهها هزار بلکه صدها هزار برده دراین عصیان شرکت کردند. یك چنین قیامی از طرف بردگان گواه برآن است که در قرن نهم

۱ــ علی بن محمد اصلا ایرانی و از اهل ورزنین ( نزدیك ری ) بود « تاریخ ادبیات ایران ــ براون، جلد اول، ص۵۱۴ » ترجمهٔ فارسی علی‌پاشا صالح ــم.

برده‌داری در جامعهٔ خلافت که دوران آغاز فئودالیزم را می‌گذرانید ــ و به‌خصوص درعراق هنوز اهمیت فراوان داشت.

در این قیام تنها بردگان شرکت نکردند بلکه عدهٔ کثیری روستاییان و بدویان نیز با ایشان هم‌آواز گشتند ولی رهبری عصیان بازنگیان بود. زنگیان بخش بزرگی از خاك عراق وبندر ثروتمند و عظیم بصره را متصرف گشتند و شهر جدید «المختار» را بنا نهادند وبه‌این موفقیتها اکتفا نکرده به خوزستان حمله کردند و شهر مهم اهواز را گرفتند.

سران زنگیان پس از تصاحب اراضی حاصلخیز خود نیز به زمینداران فئودال مبدل شدند.

املاکی را برای خود تصاحب می‌کردند و روستاییان آن املاك از پرداخت خراج معاف نمی‌گردیدند. حتی برده‌داری را نیز لغو نکردند. فقط بردگانی که در قیام شرکت جسته بودند آزاد می شدند ولی هنگام حملهٔ به خوزستان و دیگر نواحی‌خود زنگیان مردم بی‌آزار غیر نظامی را برده می‌ساختند.

رهبران زنگیان برده وار از دستگاه دولتی خلفا تقلید می کردند و علی‌بن محمد را به خلافت برگزیدند. مجموع این عوامل باعث شدکه روستاییان و بدویان مأیوس گشته از نهضت کناره‌گیری کنند. زنگیان تنها ماندند. و لشکریان خلیفه ــ که در حدود ۵۰ هزار نفربودند ــ و ناوگان شطی نیز در اختیار داشتند ــ پس ازکوششهای ممتد و بی‌ثمرسرانجام در سال ۸۸۳ م.ــ ۲۷۰ هـ. موفق به فرونشاندن نایرهٔ شورش زنگیان شدند.

شورش زنگیان علی‌رغم جوانب ضعف فراوان‌که در سازمان‌آن دیده می‌شد در تاریخ کشور های تابع خلافت نقش ترقیخواهانه‌ای داشت زیرا از اهمیت کار بردگان در زندگی اقتصادی عراق و ایران به مراتب‌کاست. و از آن زمان دولت و صاحبان اراضی از تراکم عدهٔ‌کثیری برده در یك نقطه بیم داشتند و پرهیز می‌کردند. از آغاز قرن نهم و در طی قرن دهم صاحبان‌اراضی قطعات زمین به بردگان دادند و در واقع آنان را به صورت روستاییان وابسته به فئودال درآوردند.

## بخش ۱۹ :

# اسماعیلیان

در نیمهٔ دوم قرن هشتم شیعیان به شعبهٔ زیدیه و امامیه (شیعیان میانه‌رو) که امام موسی‌کاظم علوی را امام هفتم می‌شناختند و اسماعیلیه که امامت را حق برادر وی اسماعیل می‌دانستند تقسیم شدند.

در نیمهٔ دوم قرن نهم سازمان نیرومند و مخفی اسماعیلیان تشکیل‌شد و نفوذ خویش‌را ازآسیای میانه تا خراسان بسط داد.

مذهب اسماعیلیان در میان مردم ومحتملاً محیط پیشه‌وران پدید آمد. اسماعیلیه در بخش شرقی قلمرو خلافت (سوریه و عراق و بحرین و ایران و غیره) به نام قرمطیان‌نامیده شدندکه اینان بعدها به شکل فرقهٔ جداگانه‌ای درآمدند.

در پایان قرن نهم براثر نفوذ شدید فلسفهٔ ایدآلیستی نوافلاطونی[1] که باگنوستی‌سیزم (عرفان) مسیحیت تلفیق شده بود تعلیمات اسماعیلیان به وجود آمد ــ تعلیماتی که از مذهب «حقه» اسلامی یعنی سنی و شیعهٔ میانه‌رو فرسنگها دور بود. طبق تعلیمات اسماعیلیان آفریدگار نخست «عقل‌کل» را هستی دادکه عالم صور و «نفس‌کل» راکه پدید آورندهٔ عالم جسمانی و ماده و سیارات و ثوابت است‌آفرید. اسماعیلیان برای قرآن معنی باطنی ــ غیر ازآنچه به ظاهر دارد قایل بودند و بیشتر واجبات مسلمانی را انکار می‌کردند.

۱ــ در قرن سوم میلادی درامپراطوری روم پدیدآمد.

اسماعیلیان می‌گفتند که پس از گذشت ادوار معینی خداوند در اشخاص حلول می‌کند و تجسم می‌یابد. تجسم «عقل کل» همانا ناطق - یعنی پیامبر است و تجسم «نفس کل» نایب او و مفسر تعالیم او و یا «اساس» است. اسماعیلیان نخست پنج و سپس هفت درجه برای وصول به اسرار فرقهٔ خویش ایجاد کردند. تنها عدهٔ معدودی از سالکان مذهب اسماعیلی به درجات عالیه واصل می‌شدند و پیروانی که در درجات پستتر بودند می‌بایست کورکورانه چون آلتی بلا اراده مطیع ایشان باشند. انتظاماتی آهنین بر فرقهٔ اسماعیلیان حکمفرما بود.

## بخش ۲۰:

# نهضت قرمطیان

نهضت وسیع ضد فئودالی بدویان قبایل فقیر و روستاییان و پیشه‌وران سوریه و عراق و بحرین و یمن و خراسان به‌این‌نام خوانده می‌شود. شالودهٔ سازمان مخفی‌قرمطیان (منشاء کلمهٔ «قرمط» درست معلوم نیست) در زمان عصیان زنگیان ریخته شد و شاید با تشکیلات اصناف پیشه وران مربوط بوده است.

قرمطیان شعار مساوات اجتماعی (که شامل حال بردگان نمی‌گردید) و اشتراك اموال را علم‌کرده بودند معتقدات نهضت قرمطیان همان تعلیمات فرقهٔ شیعهٔ اسماعیلی بود. قرمطیان برای قرآن معنی باطنی قایل بودند و مراسم مذهب «حقه» اسلام (سنی) را انکار می‌کردند.

قرمطیان پیشوایان اسماعیلی و اخلاف علی (ع) و حضرت فاطمه را بزرگان خویش می‌شمردند.

نام پیشوای‌کل را هرگز به زبان نمی‌آوردند وتودهٔ قرمطیان از نام او بیخبر بودند. پیشوا و اطرافیان وی داعیانی به‌اطراف می‌فرستادند تا به‌تبلیغ پرداخته مقدمات خروج را فراهم کنند.

نخستین خروج قرمطیان در سال ۸۹۰م-۲۷۷ هـ در ناحیهٔ واسط عراق وقوع‌یافت و پیشوای عصیان حمدان قرمط بود. شورشیان متعهد شده بودند خمس درآمد خود را به صندوق مشترك بپردازند. اینان کوشیدند مساوات را درتقسیم محصولات مصرفی برقرارسازند وگستردن سفرهٔ اخوت را متداول ساختند.

در سـال ۸۹۴م.-۲۸۱ هـ. قیام قرمطیـان در بحرین به وقوع پیـوست و در سال ۸۹۹ م.- ۲۸۶ هـ. شهرلحسا را فراگرفت واین شهر پایتخت دولت جدیدالتأسیس قرمطی دربحرین‌که بیش از یك‌قرن‌ونیم دوام‌داشت ـ گشت.

در سال ۹۰۰ م.- ۲۸۷ هـ. زکرویه داعی قرمطی بدویان بیابان سوریه را به قیام دعوت کرد.

نایرهٔ عصیان سوریه و بخش سفلای عراق را فراگرفت. در سال ۹۰۱ میلادی ۲۸۹ هجری قرمطیان دمشق را محاصره‌کردند.

لشکریان خلیفه فقط در سال ۹۰۶ م.-۲۹۴ هـ. موفق به فرونشاندن این‌قیام‌گشتند.

معهذا قرمطیان در برخی نقاط سوریه و فلسطین پایداری کـرده در سراسر سدهٔ دهم مبارزه راادامه می‌دادند.

از سال ۹۰۲ م. - ۲۹۰ هـ. تا حدود سال ۹۴۰ م.- ۳۲۹ هـ. قیامهای قرمطیان در خراسان و آسیای میانه ( از آن جمله در سال ۹۰۷م. - ۲۹۵ هـ. در هرات و غیره ) به وقوع می‌پیوست.

ناصر خسرو شاعر جهانگرد اسماعیلی‌که در اواسط قرن نهم‌از شهرلحسا دیدن‌کرده سازمان اجتماعی راکه به احتمال قوی قرمطیان از آغاز قرن دهـم در بحرین ایجاد کرده بودند چنین توصیف می‌کند.

جمعیت اصلی بحرین راکشاورزان‌آزاد و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند. هیچیك ازآنان هیچگونه مالیاتی نمی‌پرداخت. هیئتی مرکب از شش ملك و شش تن معاونان ایشان(وزیر) در رأس دولت قرار داشت. این دولت را «سی‌هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود» و اینان‌را دراختیارکشاورزان می‌گذاشت تا در مزارع و بستانهاکارکنند.

این‌تشبثی بود برای احیای بـرده داری به صورت بردگان متعلق به جماعت که از ویژگیهای نخستین سده‌های بعد از میلاد بود. به کشاورزان و پیشه‌وران نیازمند از خزانهٔ عمومی وام می‌دادند.

بیست هزار نفر در ارتش این‌دولت خدمت می‌کردند. قرمطیان بحرین مسجدنداشتند و نماز نمی‌کردند و روزه نمی‌گرفتند ولی متعرض پیروان ادیان و مذاهب دیگر که در میان ایشان زندگی می‌کردند نمی‌شدند.

بخش ۲۱ :

# استنتاج از اوضاع این دوران

درپایان دورهٔ مورد بررسی دو واقعه وقوع یافت که از لحاظ درك سیر تکامل تاریخی ایران مهم می‌باشد:

۱ـ پس از قیام زنگیان فئودالیزم بربقایای تمایلات بـرده داری به طور قطع پیروز شد. از پایان قرن ۹ م. دوران آغاز فئودالیزم در ایران که بقایای جامعهٔ برده‌داری و پدرشاهی (جماعتهای روستایی آزاد) درآن محفوظ مانده بود جای‌خودرا به جامعهٔ متکامل فئودالی داد ـ که اشکال مالکیت فئودالی زمین درآن به طور کاملتر تجلی کرده و تقریباً تمام روستاییان جزو رعایای فئودالها شده بدیشان وابسته‌گشته بودند و اهمیت کار بردگان در اقتصادکشور از میان رفته بود.

۲ـ براثر پاشیدگی وضعف خلافت عربی و احیای دولتهای محلی (دولت طاهریان و غیره) ایران ازحکومت بیگانه نجات یافت. این جریان درسال ۹۳۵م. با تشکیل دولت آل‌بویه در غرب ایران به پایان و نتیجهٔ‌کامل‌رسید.

فصل ۴

# سیر تکاملی جامعهٔ فئودالی در ایران

## (از آغاز قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم م.)

## بخش ۱:

# ویژگیهای این دوران به طورعموم

ویژگی این دوران همانا استقرار جامعهٔ متکامل فئودالی‌است ـ یعنی تکامل اشکال مختلف مالکیت فئودالی زمین و بسط وابستگی فئودالی تقریباً به تمام تودهٔ روستاییان (ونه تنها مانند پیش به بخشی از ایشان) و تشکیل سلسلهٔ مراتب فئودالی. پیدایش شهر فئودالی نیز مربوط به این دوران است. درظرف سه قرن نیروهای تولیدی ایران دوران تعالی‌وترقی را می‌گذرانید و این دوره فقط در طی چند دهه که فتوحات سلجوقیان جریان داشت قطع شد.

## بخش ۲ :

# منابع اصلی تاریخ این دوره

با این‌که ازپایان قرن ۱۰م. کتبی به زبان ادبی فارسی‌نو (فارسی- دری[۱]) ــ نخست درجغرافیا و سپس در تاریخ تألیف گشت ــ با اینحال در این دوره منابع عربی بیشتر حایز اهمیت می‌باشد.

بدین‌سبب قبلاً به بررسی منابع عربی می‌پردازیم[۲].

ازاین کتب«الفهرست»ابن‌ندیم(درحدود سال۹۸۸م.ــ۳۷۸ ه.) راکه به‌ویژه فهرستی است ازآثار تاریخی عربی که بعضی‌ازآنها در دست‌نیست ذکر می‌کنیم. فهرست را«فلیوگل» درسال ۱۸۷۱ در لیپزیگ منتشرکرده است.

میان مؤلفین آثـار تاریخی ابوعلی احمد بن محمد مشکویه که عربان ابن‌مسکویه[۳] می‌گویند و بیشتر به نام اخیر معروف است مقام نخستین را اشغال می‌کند. وی ایرانی‌بود و سمت خزانه‌دار ووزیر ملوك باختر ایران از خاندان بویه را داشت و به سن‌کهولت رسید و در سال ۱۰۳۰ م. درگذشت. وی اثر بزرگ شش جلدی در تاریخ جهان به نام « کتاب تجارب الامم» نوشت.

نخستین مجلدات این اثر مأخوذ از دیگران است و برپایهٔ اطلاعات منابع تاریخی

۱ــ در زیرــ بخش فرهنگ ــ رجوع شود.

۲ــ بسیاری از این‌کتب عربی‌را ایرانیان نوشته‌اند.

۳ــ مورخ ادبیات عرب که بروکلمان نام وی را ابن مسکاویه می‌خواند.

ادوار قدیمتر و به‌خصوص نوشته‌های طبری مبتنی می‌باشد[1]. ولی در شرح وقایع بعد از سال ۳۰۰ هجری (سال ۹۱۳ - ۹۱۲ م.-۳۰۱ - ۳۰۰ ه.) - یعنی از مجلد پنجم به‌بعد ابن‌مسکویه در واقع دنبال‌کننده و ذیل نویس طبری می‌باشد و این بخش‌اثروی اصیل بوده واجد درجهٔ اول اهمیت است.

ابن مسکویه وقایع تا سال ۹۸۳ - ۹۸۲ م.-۲۷۳-۲۷۲ ه. را شرح داده است. وی نه تنها از تاریخهای موجود زمان خویش استفاده کرده بلکه از اسناد بایگانیهای دولتی نیز بهره‌گرفته است و برخلاف مؤلفان پیش ازخود به شرح وقایع اکتفا نکرده‌بلکه کوشیده است معنی و اهمیت وقایع را درك و بیان کند ولی البته از نظر و دیدگاه فئودالها به اوضاع نگریسته و استنتاج کرده است. ابن‌مسکویه معتقد بود که تجربهٔ تاریخ باید دستور-العمل‌رجال دولت قرار گیرد. ناشرین گوناگون اروپای غربی اثرابن‌مسکویه را قطعه-قطعه طبع و منتشر کرده‌اند.

ابو منصورالحسین بن محمد ثعالبی (سال وفات ۱۰۳۸ م. - ۴۳۰ ه.) ضمن کتب دیگری‌که نوشته در سال ۱۰۲۱ م.-۴۱۲ ه. اثری درچهارمجلد در تاریخ ایران ازعهد-باستان تحت عنوان «کتاب‌الغرر فی سیرالملوك و اخبار هم» تألیف کرده‌است.

مجلد چهارم این تألیف‌که حاوی تاریخ ایران درعهد حکومت خلفا و انقراض‌خلافت و تاریخ دولتها و سلاله های ایران در قرن دهم و ربع اول قرن یازدهم می‌باشد از مجلدات دیگر مهمتر است. زوتانبر اثر ثعالبی را در سال ۱۹۰۰ میلادی در پاریس به طبع رساند (متن عربی با ترجمهٔ فرانسه).

ابونصر محمدالعتبی (۹۶۱ تا ۱۰۳۶ م.-۳۵۰ تا ۴۲۸ ه.) متولد شهرری اصلاً از یك خاندان اعیان عرب بودکه در ایران مقیم‌گشته بوده. عتبی نخست در خدمت سامانیان و سپس نخستین سلاطین غزنوی (سبکتکین ومحمود) بوده‌است ودرعهد محمود غزنوی‌مقامات گوناگون داشته. عتبی‌کتابی در تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی تحت عنوان «کتاب-الیمینی[2]» نوشت‌که از لحاظ تاریخ مشرق ایران وآسیای میانه از سال ۹۷۵ تا ۱۰۲۱م.-۳۶۵ تا ۴۱۲ه. منبع مهمی به شمار می‌رود. در این اثر از اسناد و مدارك استفاده شده است. کتاب عتبی با چنان انشای متکلف و تصنعی و سنگین و دشوار نوشته شده است‌که‌برای فهم وتفهیم‌آن تحریر تفسیری ضرورت پیدا کرد و درآغاز قرن‌سیزدهم احمدالمنینی شرحی به تاریخ عتبی نوشت. درآغاز قرن سیزدهم‌کتاب عتبی به زبان فارسی نیز ترجمه شد.

۱- دربارهٔ طبری به بخش۲ فصل سوم رجوع‌شود.

۲- به مناسبت لقب سلطان محمودکه یمین‌الدوله بود.

کتاب یمینی یا تاریخ یمینی دوبار در هندوستان به چاپ رسید (در سال ۱۸۴۷ در دهلی و در سال ۱۸۸۳ در لاهور). در قاهره (سال ۱۸۶۹ م. - ۱۲۸۶ ه.) شرح کتاب عتبی با متن آن (در حاشیه) به طبع رسیده است.

ابوریحان محمد بن احمدالبیرونی (۹۷۳ تا ۱۰۴۸م.-۳۶۳ تا ۴۴۰ه.) از مردم خوارزم بود. ولی آثار خویش را به زبان عربی می‌نوشت. وی دانشمندی بزرگ وپیشرو زمان خویش بود و به تمام علوم عصر احاطه داشت. بیشتر عمر خویش را در خوارزم گذراند و کتب بسیار در هیئت و ریاضی و پزشکی و فقه‌اللغة[1] و تاریخ و جغرافیا تألیف کرد. برخی ازکتب وی به دست مانرسیده است. کتاب «آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه» بیرونی در تاریخ ملل خاور زمین، یکی از منابع ما درتاریخ ایران به شمار می‌رود.

ا. زاخائو متن عربی و ترجمهٔ انگلیسی کتاب مزبور را در سال ۷۹ - ۱۸۷۸ م. طبع و منتشر کرده است.

بیرونی تألیف ویژه‌ای دربارهٔ قرمطیان و «سپید جامگان» (یعنی خرمدینان) داشته است که به دست ما نرسیده. وی مؤلف اثری بزرگ در تاریخ و جغرافیای هندوستان است. این کتاب نخستین تألیف جدی و قابل اعتماد دربارهٔ کشور مزبور می‌باشد که در آسیای مقدم و میانه پدیدآمده. کتاب «ماللهند» بیرونی را هم ا. زاخائو طبع و منتشر کرده است (متن عربی در ۱۸۸۷ میلادی - ترجمهٔ انگلیسی در ۱۸۸۸ و چاپ دوم آن در ۱۹۱۰م.).

ابوسعد عبدالکریم بن محمد السمعانی (۱۱۱۳ تا ۱۱۶۷ م. - ۵۰۷ تا ۵۶۳ ه.) در مرو متولد شد واصلاً از خانوادهٔ اعیان عرب بود که در آن شهر متوطن گشته بودند. دانشمندی متبحر و جهانگرد بود، از جملهٔ آثار متعدد وی یکی «کتاب الانساب» است که لغت‌نامه‌ای است درتذکرهٔ حال «رجال نامی» عالم سیاست وروحانیت و فرهنگ که به حروف تهجی تنظیم گشته. تذکرهٔ رجال مزبور به حروف الفبا و از روی نسبت ایشان به فلان یا بهمان قبیله و عشیره و خاندان و محل مرتب شده است. این کتاب یکی از منبعهای مهم تاریخ ایران و آسیای میانه به شمار می‌رود. اثر سمعانی به وسیلهٔ مارگولیوس به شکل عکس نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا به طبع رسیده‌است (لیدن، سال ۱۹۱۲م.)[2]. اثردیگرسمعانی تاریخ شهر مرو بوده است در بیست مجلد که از دست رفته و به ما نرسیده است. و محتمل

۱ - از آن جمله ترجمه هایی از کتب سانسکریت و مطالبی دربارهٔ زبان خوارزمی که در پایان قرن سیزدهم از میان رفته بوده.

۲- این نسخه کامل نیست. بهترین نسخهٔ خطی در لنینگراد محفوظ است (انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی).

است هنگام هجوم لشکریان چنگیزخـان با دیگر کتب کتابخانه هـای مرو یك جا نابود شده باشد.

جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن‌الجوزی (۱۱۱۶ تا ۱۲۰۰م.–۵۱۰ تا ۵۹۷ ه.) از اعراب متعین بغداد بوده ـ به علوم زمان خویش احـاطه داشت و عالم به علم دین بود وکتب بسیار تألیف کرده است.

یکی از این‌کتب در تاریخ جهان به نام «کتاب‌المنتظم» منبع شایان توجهی است که در دست می‌باشد، این اثرچاپ نشده است.

عمادالدین محمدبن محمدالکاتب الاصفهانی (۱۱۲۵ تا ۱۲۰۱ م. ـ ۵۱۹ تا ۵۹۸ ه.) از خانوادهٔ مأموران متعین دولتی اصفهان بـود. نخست در خدمت خلفا بود و سپس به خدمت سلاطین مصر درآمد.

از تألیفات تاریخی وی‌که برای مطالعهٔ تاریخ ایران واجد اهمیت می‌باشد اثری‌است در ذکر وقایع دولت سلجوقیان‌که ترجمهٔ عربی کتاب فارسی انوشیروان بن خالد می‌باشد که اضافـاتی به آن ملحق کرده و دنبـالهٔ وقایع را بـه سال ۱۱۹۴ م. ـ ۵۹۱ هجری رسانده است.

کتاب اصفهانی بیشتر به شکل ساده و ملخصی که در آغاز قرن سیـزدهم توسـط ابوالفتح‌البنداری (ایرانی‌اصفهانی) تنظیم شده و«زبدةالنصرة ونخبةالعصرة»نام‌دارد[۱] معروف عامه می‌باشد.

متن عربی کتاب بغدادی توسط هائـوتسما در سال ۱۸۸۹ در لیدن چـاپ و منتشر شده است.

عزالدین علی‌بن محمدبن‌الاثیر (۱۱۶۰ تا ۱۲۳۴ م.–۵۵۵ تا ۶۳۲ه.) عربی‌بود ازمردم جزیره (بخش علیای بین‌النهرین) در علم دین وتاریخ دست داشت. وی مؤلف‌کتاب بزرگی است در۱۲ مجلد در تاریخ جهان به نام «الکامل فی‌التاریخ».

ابن‌الاثیر شرح وقایع را با کمال دقت سال به سال تا ۶۲۸ هجـری (۱۲۳۱ م.) ضبط کرده. تألیف ابن‌الاثیر بیشتر مأخـوذ از نوشته هـای دیگران است و وی از منابع فراوان تاریخی قبل از عصر خویش وازآن جمله‌آثار بلاذری، طبری، ابن مسکویه و ذیل‌ـ نویسان‌ایشان از قبیل عتبی و غیره استفاده‌کرده است. بااینحال ـ از آنجایی‌که ابن‌الاثیر از متن‌کامل تاریخ طبری‌که به دست ما نرسیده و همچنین بسیاری از منابع اولیهٔ دیگرکه

۱ـ این عنوان نشان می‌دهدکه اثر بنداری مستخرجی است از کتاب عمادالدین اصفهانی تحت عنوان‌نصرةالفتره و عصرت‌الفطره.

از دست رفته و به‌خصوص کتب مربوط به تاریخ نواحی (تاریخ شهرها و ناحیه‌ها) استفاده کرده ــ کتاب وی برای پژوهندگان اهمیت يك تاریخ مستقل و منبع مهم را واجد می‌باشد.

ابن‌الاثیر معاصر وقایع پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم. بوده و نوشته های وی دربارهٔ این دوران مبتنی به مشاهدات خود او و یا نقل قول گواهان و معاصران می‌باشد و بدین سبب اهمیت این بخش کتاب او افزون می‌گردد. مطالب مربوط به تاریخ ایران از قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم در مجلدات هشتم تا دوازدهم اثر ابن‌اثیر مندرج است. دو چاپ از اثر ابن‌الاثیر موجود است: یکی چاپ علمی و انتقادی لیدن‌توسط تودنبرگ (سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۶ میلادی) و چاپ مصر (بولاق ۱۸۷۳م.ــ۱۲۹۰ ه.).

ازآثار جغرافیایی‌که به زبان عربی نوشته شده و اهمیت فراوان دارد اثر آخرین و برجسته‌ترین جغرافیدان قرن دهم مقدسی[1] می‌باشد.

ابوعبدالله محمدبن احمدالمقدسی (یامقدسی)[2] عربی بود از مردم اورشلیم. وی ده‌سال جهانگردی کرد و به تمام کشورهای مسلمان بجز سند و سیستان و بخش عربی اسپانیا سفر کرد و در هر نقطه مدتی توقف نمود و مطالبی دربارهٔ ممالك و خلایق گردآورد.

ازشرح زندگی مقدسی[3] فقط مختصری‌که درآثار وی مذکور است در دست می‌باشد.

مقصود مقدسی این‌بود که‌مطالبی برای اثر بزرگ‌جغرافیایی‌خویش گردآورد که باآثار اسلاف وی تفاوت داشته باشد و از لحاظ شیوهٔ ترتیب و تنظیم و شرح مطالب ممتاز باشد و بدین سبب وی ــ به گفتهٔ خود او ــ در طی مسافرتهای خویش جزگدایی به هر حرفه‌ای مشغول شد، در کشورهای مختلف یکجا درویشی آسمان جل و دست از دنیوی شسته، یکجا قاری قرآن، جای دیگر امام جماعت، جای دیگر فقیه یا بازرگان و یا محرر یا صحاف یا پیشه‌ور و یا مستخدم و غیره شد و وقایع شگرف بسیار را از سرگذراند.

وی دربارهٔ خود چنین می‌گوید:

«من با رهبانان کوهستان لبنان طرح دوستی ریختم و گاهی نیز با سلطان آشنا شدم. زمانی صاحب بردگان بودم وگاهی خود مانندآنان سبد برسرنهاده بردم. بارها با خطرغرق و مرگ رو به رو شدم و یا راه‌کاروان ما را راهزنان قطع کردند. من خدمت قاضیان و رجال ارجمندکردم و در برابر ملوك و وزیران سخن گفتم. با ولگردان در راهها ره سپردم ودر بازارهاکالا فروختم. مرابارهابه زندان انداختند وهمچون جاسوس بازداشتم کردند...

۱ــ دربارهٔ دیگر جغرافیون قرن نهم و دهم به بخش دوم فصل‌سوم رجوع شود.

۲ــ اورشلیم را بهزبان عربی بیت‌المقدس(یامقدس) ــ «معبد مقدس» و یا «محل مقدس» می‌نامند ونسبت مقدسی یا مقدسی از اینجا می‌آید.

۳ــ تاریخ تولد ووفات وی معلوم‌نیست.

من گاهی باپالکی و زمانی سوار براسب ره سپردم وهنگام وزش باد سموم پیاده‌روی می‌کردم و زمانی نیزپای پیاده در میان برف حرکت می‌کردم. گاهی در کاخ سلطنتی میــان اعیان و درباریان بودم و زمانی درکوی نساجان میان عوام‌الناس زندگی می‌کردم...»

مقدسی خود می‌گویدکه جغرافیای او از سه منبع اخذ مطالب کرده است:

اولاً ـ ازیادداشتهای خود او دربارهٔ مشاهدات وی.

ثانیاً ـ ازگفته‌های مردم معتمد.

ثالثاً ـ ازکتابهای جغرافیا و غیره.

وی دراین باره می‌گوید:

«هیچ کتابخانهٔ سلطنتی باقی نماندکه من سری به‌آن نزده باشم...»

مقدسی به‌آثار جغرافیون پیش ازخود بانظر انتقادی شدید می‌نگریست. وی‌اثر بزرگ جغرافیایی خود را تحت عنوان «احسن‌التقاسیم فی‌معرفت‌الاقالیم» نخست در سال ۹۸۵ م.ـ ۳۷۵ه. به اتمام رساند وپس از سه سال‌که مسافرت تازه‌ای به عمل آورد آن را بااصلاحاتی تجدید نمود. دخویه برای چاپ علمی وانتقادی متن عربی اثر مقدسی این روایت ثانوی‌را مأخذ قرار داده است.

چنانکه گفتیم تقسیم مطالب در کتاب مقــدسی از روی شیوه و نقشهٔ واحدی صورت گرفته است.

نخست وضع عمومی جغرافیایی هر ناحیه شرح داده شده و سپس به شرح هر بخش و هر شهر می‌پردازد.

در مورد هر شهر و بخش اطلاعــاتی دربارهٔ نقشه و آثار معمــاری و تاریخ و مردم و زبانهای‌آنان ودین ووضع زندگی و فرهنگ و معارف و آداب و رسوم و سازمان سیاسی و تولیدات پیشه‌وران و اشیایی کـه در محل داد و ستد می‌شود و یــا صادر می‌گردد و دربارهٔ آبیاری و مزروعات وکشاورزی به طور عموم و اوزان و مقادیر محلی و واحد طول و سطح و غیره و میزان خراج و غیره ـ می‌دهد. مسیرکاروانها وجاده‌های‌کاروان رو نیز به‌تفصیل شرح داده می‌شود.

اطلاعات و مطالب‌کتاب مقدسی از لحاظ دقت وصحت ممتاز است و در عین حال وی از مدح و ستایش نظامات فئودالی و ملوك و شیوهٔ زندگی فئودالی نیز خودداری می‌نماید.

کتاب مقدسی عالیترین اثر جغرافیایی عربی در قرون وسطی است و منبع پر بهایی در تاریخ اقتصادی ایران در قرن دهم به شمار می‌رود.

از دیگر جغرافیون عرب اثر محمدالادریسی (۱۰۹۹ تا ۱۱۶۵ م.ـ ۴۹۳ تا ۵۶۱ ه.)که برای سلطان مسیحی سیسیل نوشته شده می‌تواند مورد استفادهٔ محدود قرار گیرد.

قسمت اعظم کتاب ادریسی حاوی مطالبی است که از منابع قرن دهم اخذ شده و در قرن دوازدهم کهنه شده بوده وآن را فقط تااندازه‌ای بااطلاعات و مطالب جدیدی که در نتیجهٔ پرسش از سیاحان گرد آورده بود تکمیل کرده است. عجالةً فقط چند قسمت ازاصل جغرافیای ادریسی چاپ شده است که شرح مربوط به ایران جزو آنها نیست. ترجمهٔ کامل این‌کتاب به زبان فرانسه در سال ۱۸۳۶م. در پاریس منتشر شده است.

فرهنگ جغرافیایی یاقوت منبع ومأخذی‌به مراتب مهمتراست. یاقوت‌الرومی‌الحموی (۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹م. ـ ۵۷۵ تا ۶۲۷هـ.) اصلاً از یونانیان آسیای صغیربود[۱] و درکودکی به دست ترکان سلجوقی اسیر و به بازرگانی عرب از مردم حماة سوریه به بردگی فروخته شد. (بدین سبب او را حموی می‌خوانند). صاحب یاقوت معلومات عربی را به وی‌آموخت و یاقوت برای انجام امور بازرگانی او به نقاط مختلف سفر می‌کرد. یاقوت پس از مرگ صاحب خویش آزاد شد و سفر بسیار ـ به ویژه به ایران و آسیای میانه ـ کرد.

یاقوت در یکی ازاین سفرها به ناگهان درمسافرخانه‌ای نزدیك حلب بدرود زندگی گفت.

وی فرهنگ جغرافیایی خویش را به نام «معجم‌البلدان» در سال ۱۲۲۴م.ـ۶۲۱هـ. به پایان رسانید. مطالب کتاب به ترتیب الفبایی اسامی جغرافیایی تنظیم شده است. برروی هم اثر یاقوت از منابع دیگر ماخوذ است و مطالب بیش از یکصد منبع دیگر را در آن گرد آورده ولی چون بخش مهم آثار مزبور در دست نیست ـ فرهنگ یاقوت در نظر ما ارزش فراوان دارد.

یاقوت معمولاً منابع‌نخستین را ذکر می‌کند. وی مطالب منابع مزبور را با نظر انتقادی شدید انتخاب و فرهنگ خویش را با یادداشتهای سفر خود تکمیل می‌نمود. ولی آن روح استمرار و نظم و ترتیب و شرح کامل مطالب که اثر مقدسی را ممتاز می‌سازد در کتاب یاقوت وجود ندارد. مثلاً یاقوت در وصف شهرها بیشتر به شرح دیدنیها و تذکرهٔ حیات رجالی که از آن شهرها برخاسته‌اند می‌پردازد. در اثر یاقوت اطلاعات اقتصادی خیلی‌کمتراز کتب جغرافیون قرن دهم‌م. از قبیل استخری و ابن حوقل ومقدسی می‌باشد.

ف. ویوستنفلد فرهنگ جغرافیایی یاقوت را در ۶ مجلد ( لیدن ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۰ میلادی) چاپ ومنتشر کرده است. باربیه دمینار خاورشناس فرانسوی مطالب مربوط‌به‌ایران را از کتاب یاقوت استخراج و به زبان فرانسه ترجمه کرده، در سال ۱۸۷۱ در پاریس چاپ و منتشر کرد.

۱ـ بدین سبب او را رومی خوانده‌اند ـ مقصود یونانی مقیم روم شرقی است.

اکنون به منابع فارسی می‌پردازیم:

اگرچه از قرن دهم تا دوازدهم نیز مانند پیشتر زبان عربی همچنان وظیفهٔ زبان بین‌المللی علمی را ادا می‌کرد ــ ولی اندك اندك زبان فارسی‌نو (دری ویا فارسی) در کتب علمی نفوذ کرد. پس‌از آنکه در اواسط قرن دهم تاریخ طبری توسط بلعمی به زبان فارسی ترجمه شد[۱] نخستین اثر اصیل تاریخی که به زبان فارسی ولی عنوان عربی در حدود سال ۱۰۵۰م.ــ۴۴۲ ه. نوشته شده به ما رسیده است کتاب «زین‌الاخبار» عبدالحی گردیزی می‌باشد. دربارهٔ زندگی مؤلف تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست.

زین‌الاخباروقایع‌تاریخی را تاسال ۱۰۴۱م. شرح می‌دهد و درواقع‌در تاریخ‌خراسان قرن دهم وآغازقرن یازدهم منبع اصلی به‌شمار می‌رود.

در زین‌الاخبار فصلی دربارهٔ هندوستان و فصولی دربارهٔ اقوام اروپای غربی و فصول پرمطلبی دربارهٔ قبایل ترك آسیا دیده می‌شود.

سابقاً قطعاتی از کتاب گردیزی توسط و.و. بار تولد منتشر شده بود.

متن کامل زین‌الاخبار درسلسله انتشارات‌یادبود ا.گ.براون (برلین سال۱۹۲۸م.) منتشر شده است. اخیراً چاپ جدیدی از اثر گردیزی تحت نظر استاد نفیسی در ایران انتشار یافته است.

یکی‌از پرارجترین منابع‌تاریخ قرن یازدهم‌ایران کتاب‌ابوالفضل‌محمدبن‌حسین‌بیهقی[۲] است که «تاریخ آل سبکتکین[۳]» یا «تاریخ بیهقی» نام دارد. مؤلف این‌کتاب دیربازی در دیوان رسایل (دیوان روابط خارجی) دولت غزنویان خدمت می‌کرد و به‌اسناد مهم دولتی دسترسی داشت.

اثر بیهقی در تاریخ دولت غزنویان (از سال ۱۰۱۸م.ــ۴۰۹ه.) و در سی‌مجلد بوده ولی فقط بخش دوم مجلد ششم و مجلدات هفتم وهشتم و نهم و بخشی از مجلد دهم که در حدود سال ۱۰۵۹م. ــ۴۵۱ه. نوشته شده به دست مارسیده است[۴]. دیگر مجلدات از دست رفته است. مستخرجاتی از نخستین مجلدات ازدست رفتهٔ این اثر در کتاب حافظ ابرو

۱ــ به بخش ۲ فصل ۳ رجوع شود.

۲ــ ابوالفضل بیهقی را نباید با مورخ دیگری که ابوالحسن بیهقی نام دارد و بعد ذکر او خواهد آمدــ اشتباه کنیم.

۳ــ سبکتکین (از ۹۷۷ تا ۹۹۷م. حکومت کرد) مؤسس سلاله و دولت غزنویان بود. دربارهٔ او خواهد آمد.

۴ــ این بخشها مربوط به دوران سلطان مسعود غزنوی است (۱۰۴۱ــ۱۰۳۰م.) و بدین سبب گاهی‌آن را «تاریخ مسعودی» می‌نامند.

مورخ قرن پانزدهم دیده می‌شود [۱] ولی از بیست مجلد آخر در هیچ‌یك از تألیفات بعدی مستخرجاتی مشاهده نگشته است.

ابوالفضل خود نوشته است که اثر وی تاریخی مانند دیگر تواریخ که می‌نویسند فلان پادشاه سرداری را فرستاد تا با فلان‌کس جنگ کند و یافلان بهمان را شکست داد ویامنهزم ساخت نیست.

کتاب بیهقی بیشتر به خاطرات مفصل مأموری عالیمقام می‌ماند که به قول خوداو- وقایع زمان خویش را مشروحاً - بخشی را از «معاینهٔ» خود و بخشی دیگر را «از اسماع درست» و از روی اسناد و مدارك رسمی - شرح داده است. بیهقی بیشتر به تاریخ اوضاع داخلی دولت غزنویان ابراز علاقه می‌کند و به تاریخ نظامی آن دولت کمتر می‌پردازد.

وی نه‌تنها وقایع سیاسی را نقل می‌کند بلکه مفصلاً دربارهٔ فعالیت و کار دیوانها یا ادارات دولتی و مبارزات دستجات فئودال، زندگی در باریان و فئودالها قلمفرسایی کرده از سیرت و خوی سلاطین و رجال سیاسی سخن گفته مناظر زنده‌ای از بدبختیهای عامهٔ مردم که زیر سنگینی بار خراج رنج می‌بردند و عملداران پوست از تنشان می‌کندند - ترسیم می‌نماید.

بیهقی نمایندهٔ یکی از دستجات طبقهٔ فئودال - یعنی دستهٔ مأموران کشوری‌و دبیران بود و به دستهٔ دیگر آن طبقه یعنی اعیان درباری و نظامی التفات و محبتی نداشت. وی با نظر انتقادی شدیدی اعمال سران فئودال‌را تقبیح می‌کرد و به هیچوجه درصدد پنهان‌کردن عیوب و مفاسد مقامات اداری و زخمهای چرکین زندگی فئودالی، بی‌بندوباری ومحدودیت فکری و اشتباهات سلاطین غزنوی و اطرافیانشان برنمی‌آمد.

از آنچه گفته شد ارزش اثر ابوالفضل بیهقی نیك معلوم می‌گردد. اثر مزبور به زبان زندهٔ آکنده از تمثیل و استعاره - به زبانی‌که نزدیك به‌لسان محاوره‌ای بوده - نوشته شده است.

متن بخشهای موجود اثر بیهقی تا ایام اخیر فقط دوبار به چاپ رسیده بود. یکی چاپ کلکته (مورلی سال ۱۸۶۱ میلادی) و دیگر چاپ طهران (سال۱۳۰۷ ه.-۱۸۸۹-۹۰م.- از روی نسخه‌ای که در آغاز قرن‌چهاردهم میلادی نوشته شده بوده) ولی هیچیك از این‌دوچاپ رضایتبخش نبوده‌بایدبرای استفاده دایماً آن دو را بایکدیگر مقابله کرد.

در سال ۱۹۴۵م. یك چاپ دیگر علمی و انتقادی تاریخ بیهقی تحت نظر دانشمندان ایرانی (فیاض و دکتر غنی) به عمل آمد.

۱- دربارهٔ حافظ ابرو به بخش ۲ فصل ۶ رجوع شود.

انوشیروان بن خالد کاشانی وزیر شاهان سلجوقی در حدود سال ۱۱۳۸م.-۵۳۳ه. کتابی در تاریخ سلجوقیان نوشت که وقایع را تا سال ۱۱۳۴م. - ۵۲۹ه. در آن ذکر کرده است.

نسخ خطی این اثر از دست رفته است. ولی ترجمهٔ عربی کتاب انوشیروان که توسط عمادالدین اصفهانی به عمل آمده وذیلی تاسال ۱۱۹۴ میلادی - بدان افزوده و در مشرق‌زمین معروف‌بوده است و این ترجمهٔ عربی به صورت خلاصه‌ای که آن‌هم به زبان عربی می‌باشد- و بنداری تهیه کرده به دست ما رسیده است[1].

در حدود سال ۱۱۹۶م.-۵۹۳ ه. قمری مؤلف مجهولی که ساکن همدان بوده اثر پرمطلبی ازنوع «تاریخ عمومی» تحت عنوان «مجمل التواریخ» نوشت که شرح وقایع رابه سال ۱۱۲۶م.-۵۲۰ه. رسانده است.

در اروپای غربی فقط قطعاتی از این اثر منتشر شده بود. ولی در سال ۱۹۳۹ م. شادروان ملک‌الشعراء بهار شاعر و دانشمند و لغتشناس ایرانی متن کامل این کتاب را در ایران منتشر نمود.

نجم‌الدین محمد راوندی - از مردم راوند (نزدیك کاشان) که حرفه‌اش خوشنویسی و صحافی و تذهیب بوده و تحصیلات خوبی کرده بود- زمانی در خدمت طغرل سوم سلطان سلجوقی عراق بود (طغرل سوم از ۱۱۷۵تا۱۱۹۵م.-۵۷۱تا ۵۹۲ه. حکومت کرد).

راوندی پس از سال ۱۲۰۲م. کتابی در تاریخ سلجوقیان نوشت که به سال۱۱۹۹م.- ۵۹۶ه. ختم می‌شود و عنوان آن «راحةالصدور و آیةالسرور» می‌باشد. راوندی گذشته از شرح وقایع سیاسی مطالب شایان توجهی دربارهٔ ستمی که از داه وضع مالیاتهای گزاف بر رعایا (شهری و دهی) از طرف مأموران و عملداران می‌شده و خودسری و ظلم‌اعیان‌لشکری و چادرنشین ترك در آستانهٔ قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی (که سلاطین سلجوقی ازطرف خوارزمشاهیان سرنگون شدند) بیان می‌کند. کتاب راوندی مهمترین منبع در تاریخ غرب ایران در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم می‌باشد.

متن کامل کتاب راوندی در تحت نظارت یکی از دانشمندان به نام محمد اقبال (در سلسله انتشارات اوقاف گیب - لندن سال ۱۹۲۱م.) منتشر شده است.

پس از کتب تاریخی مذکور به معنی اخص باید دیگر آثار فارسی را که می‌تواند مأخذ تاریخی باشد ذکر کنیم.

کتاب «سیاستنامه» که به نظام‌الملك وزیر ایرانی دو سلطان سلجوقی الپ‌ارسلان و

۱- قبلا در شرح منابع عربی گفته شده است.

ملکشاه و رجل مشهور سیاسی قرن یازدهم که در سال ۱۰۹۲م.-۴۸۵هـ. به دست‌اسماعیلیان کشته شد ـ منسوب است منبع مهمی شمرده می‌شود. این کتاب به ۵۱ فصل منقسم شده است و حاوی مطالب متنوع می‌باشد. از قبیل: در نگاهداشتن حساب ولایت و نسق آن و در «سیاست درست» که پادشاه باید پیش گیرد و دربارهٔ اقطاع و سازمان لشکر و دربارهٔ «بددینان» و قیامهای مردم و غیره. « سیاستنامه » پراز حکایات عبرت‌آمیز می‌باشد که به خاطر اثبات مطالب نظری کتاب منقول است.

اساس نظری «سیاستنامه» دفاع ازسنن دولتمداری «ایرانی» و سیاست مرکزیت‌سلطان در مقابل تمایلات گریز از مرکز اعیان‌لشکری ترك (چادرنشین) می‌باشد. این نظر در واقع منافع یکی از دستجات طبقهٔ فئودال-یعنی مأموران ایرانی عالیمقام را که با دستگاه مرکزی دولت پیوند محکم داشتند منعکس می‌کند.

بعضی از محققین در این‌که آیا نظام‌الملك مؤلف بعضی از فصول کتاب می‌باشد یانه شك کرده‌اند و حتی عده‌ای در این که نظام الملك اصلاً مؤلف سیاستنامه می‌باشد یا نه مشکوکند.

پروفسور پ. ن. زاخودر، مؤلف تازه‌ترین تحقیقی که دربارهٔ «سیاستنامه» به عمل آمده، به‌این نتیجه رسیده است که ۴۳ فصل آن اثرازنظام‌الملك و فصول دیگر وبسیاری از حکایات که در ۴۳ فصل گنجانده شده ـ نوشتهٔ محرر کتاب است که پس از گذشت بیست سال از تألیف کتاب ملحق شده است.

متن سیاستنامه دوبار به طبع رسیده است: یك‌بار توسط ش. شفر (متن‌فارسی‌و ترجمهٔ فرانسه در سال ۱۸۹۳ میلادی)و چاپ طهران توسط عبدالرحیم خلخالی (متن فارسی- سال ۱۳۱۰ هجری شمسی ـ ۱۹۳۲ میلادی). اخیراً ترجمهٔ کامل روسی «سیاستنامه» باتحقیق («مقدمه‌ای در بررسی‌کتاب») وشرحی توسط پروفسور ب.ن. زاخودر (سال۱۹۴۹میلادی) چاپ و منتشر شده است.

چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی حاوی مطالب اجتماعی و موضوعات مربوط به زندگی روزمرهٔ مردم نیز می‌باشد.

این کتاب دربارهٔ افراد برجستهٔ چهار صنف وزیران و شاعران و منجمان و پزشکان (اواسط قرن ۱۲ میلادی)[۲] است. ا.گ. براون ایرانشناس انگلیسی متن فارسی«چهارمقاله» ( لیدن سال ۱۹۱۰ میلادی ) و ترجمهٔ انگلیسی آن را در سال ۱۸۹۹ در لندن طبع و

۱ـ در چاپ طهران فقط ۵۰ فصل دیده می‌شود.
۲ـ تصور می‌رود در اصل روسی غلطی چاپی روی داده وبه‌جای (دبیران ) ـ(وزیران) نوشته شده است- م.

منتشر کـرد.

تذکرهٔ حیات مقدسین و اولیاء و به ویژه شیوخ صوفیه و عرفا بخش خاصی از منابع ما را تشکیل می‌دهد. در این آثار بااین که افسانه‌های فراوان دربارهٔ «معجزات مقدسین» نقل شده مطالب زنده و حقیقی بسیار نیز دربارهٔ زندگی فئودالها، بازرگانان، صنعتگران و دیگر دستجات اجتماعی ایران قرون وسطی با چنان شرح و تفصیلی دیده می‌شود که در کتب تاریخ وجود ندارد.

اهمیت تذکرهٔ حیات اولیاء و شیوخ در همین است ـ گرچه باید آثار مزبور رابانظر انتقادی عمیق مطالعه کرد.

از منابع اخیرالذکر دو تذکرهٔ حیات شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیرمهنوی راکه در نیشابور می‌زیسته و سپس در خانقاهی که خود در میهنه (اکنـون در خاك ترکمنستان شوروی است) بنانهاده بود روز می‌گذرانده (۹۶۸ تا ۱۰۴۹م. ـ ۳۵۸ تا ۴۴۱هـ.) ذکر می‌کنیم.

هر دو تذکرهٔ حیات را اخلاف وی بین اواسط قرن ۱۲ وآغـاز قرن ۱۳ میـلادی تصنیف کرده‌اند و حاوی مطالب فراوان دربارهٔ اوضاع اجتماعی و زندگی مردم و بخصوص روزگار شهریان می‌باشد.

و.آ. ژوکوسکی ایرانشناس روسی هردو اثر را چاپ و منتشر کرده است(متن‌فارسی CPB در سال ۱۸۹۹م.). «تذکرة الاولیاء» نوشتهٔ فریدالدین عطار شاعر بزرگ وحدت ـ الوجودی ایرانی ـ در تاریخ زندگی شیوخ صوفیه نیز ازاین‌نوع می‌باشد. این مجموعه‌را ر. نیکولسون دردو مجلد طبع ومنتشر کرده است (لندن ـ لیدن ۱۹۰۵ تا۱۹۰۷ میلادی).

منابع مستند ـ از قبیل فرامین سـلاطین در بخشش زمین و دادن‌القاب و مشاغـل و معافیت از مالیات‌که به نام خدمتگزاران خویش صادر نموده‌اند و دیگر اسناد دولتی‌وسیاسی و مکاتبات سلاطین و وزیران ودیگررجال سیاسی واجد اهمیت می‌باشد. از اسناد بایگانی قرون وسطی جز عدهٔ معدودی به دست ما نرسیده است ولی غالباً در ایران مجموعه‌هایی از رونوشت این اسناد به نام «انشاء» تنظیم می‌شده که بیشتر همچون نمونه‌ای از شیوهٔ انشاء مراسلات بدان توجه می‌کردند نه مجموعهٔ اسناد.

از دوران مورد بررسی ما دو مجموعهٔ اسناد به مارسیده است. یکی از این دو که به نام «منشآت» [۱] مشهور است از طرف شخص مجهولی در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی تنظیم شده و مرکب است از اسنادی که از طرف سلطان سنجر سلجوقی (از ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۷م. ۵۱۲ تا ۵۵۲هـ. حکومت کرد) به قلم دبیر وی نـوشته شده است [۱] و همچنین نامـه‌های

۱ـ بخشی از «عتبة الکتبه».ـم.

خوارزمشاه وغیره. نسخهٔ خطی این مجموعه درانستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم‌شوروی (لنینگراد) محفوظ است. این مجموعه به‌طور کامل طبع نشده است و فقط چند سند ازآن در کتاب و.و. بار تولد به نام ترکستان چاپ شده (بخش اول متون ).

مجموعهٔ دیگر «کتاب التوسل علی‌الترسل» نام دارد و در آغاز قرن سیزدهم توسط محمد بغدادی که دبیر شخصی خوارزمشاه تکش بوده (از ۱۱۷۲ تا ۱۲۰۰م. ـ۵۶۸ تا ۵۹۷ه. حکومت کرد) جمع‌آوری شده است. این مجموعه مرکب است از متون فرامین و احکام مستمریات و مواجب که از طرف آن سلطان صادر شده. از این مجموعه دو نسخهٔ خطی در دست است ، یکی نسخهٔ پاریس و دیگر لیدن. احمد بهمنیار مجموعه را از روی این دو نسخه در طهران طبع و منتشر کرده (متن فارسی در سال۱۳۱۵ هجری‌شمسی ـ ۱۹۳۶ میلادی).

از کتب جغرافیایی که به زبان فارسی نوشته شده از لحاظ زمان مقدم برهمه اثر مؤلف مجهولی است که در حدود سال ۹۸۳م. ـ ۳۷۲ه. شمسی تألیف شده و «حدودالعالم» نام دارد.

تنها نسخهٔ خطی این کتاب در سال ۱۸۹۲ در بخاراکشف شد و به آ.گ. تومانسکی ایرانشناس روسی (وفات در سال ۱۹۲۰ میلادی) تعلق داشت[1]. این کتاب شرح موجزی است از «سرزمینها و ممالك عالم» که به زبانی فوق‌العاده ساده و مهجور نوشته شده است.

مصنف این کتاب از منابع کتبی و بخصوص آثار بلخی و کتب جیهانی که به دست‌ما نرسیده استفاده کرده است. معهذا «حدودالعالم» باوجود ایجاز و اختصار حاوی مطالب اصیل فراوان بخصوص دربارهٔ جغرافیای اقتصادی ایران می‌باشد.

و.و. بار تولد این اثر را به صورت عکس نسخهٔ خطی بامقدمه‌ای به قلم خویش‌چاپ و منتشر کرده است (لنینگراد ـ سال ۱۹۳۰ میلادی) یك ترجمهٔ انگلیسی این اثر نیز باشرح مفصلی به قلم و. مینورسکی وجود دارد.

در آغاز قرن سیزدهم محمدبن نجیب بکران کتابی در جغرافیا به نام «جهان نامه» برای محمد خوارزمشاه (۱۲۰۰ تا ۱۲۲۰م. ـ ۵۹۷ تا ۶۱۷ ه.) تصنیف کرد. در این اثر مطالب بکرو اصیلی که خود مصنف آورده با اطلاعات کهنه‌ای که بلا تغییر از آثار جغرافیون قرون دهم ویازدهم و دوازدهم وآغاز قرن سیزدهم م. درکتاب‌خویش وارد کرده است مخلوط شده. از کتاب بکران فقط دو نسخهٔ خطی وجود دارد ـ یکی نسخهٔ پاریس و دیگر نسخهٔ لنینگراد (نسخهٔ خطی تومانسکی که در قرن سیزدهم نوشته شده)[2] که به چاپ

۱ـ بدین سبب این اثر به‌نسخهٔ خطی تومانسکی و یاکتاب مجهول‌المؤلف فارسی‌قرن دهم معروف است. ـ م.
۲ـ در بایگانی فرهنگستان علوم شوروی.

نرسیده و کمتر موردِ استفادهٔ محققان قرار گرفته است.

از میان تواریخ نواحی و ایالات ایران کتاب «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار در شرح وقایع طبرستان از عهد قدیم تاحملهٔ مغول اهمیت خاصی دارد. این اثر را مصنف از روی مطالب گوناگونی که باکمال دقت در بسیاری از کتابخانه‌های ایران و آسیای میانه و بخصوص خوارزم گرد آورده تصنیف نموده است. برخی از مطالب مزبور مربوط به‌منابعی است که از دست رفته است. ابن اسفندیار را بخت یاری کرد تاسندی تاریخی را مربوط به عهد ساسانیان که به «نامهٔ تنسر» معروف است[1] کشف و به پارسی‌نو ترجمه کند ودراثر خویش بگنجاند. متن کامل کتاب ابن‌اسفندیار اخیراً در ایران طبع و منتشر شده است. ترجمه‌ای انگلیسی نیز ازآن به عمل آمده که در سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب منتشر شده است.

باید متذکر شویم که در حدود نیمهٔ قرن یازدهم کتابی به نام «تاریخ سیستان» به توسط مؤلف مجهولی نوشته شده است.

ملک‌الشعراء بهار شاعر ولغتشناس بزرگ ایرانی این کتاب را باذیل مختصر آن که مربوط به آغاز قرن چهاردهم است ـ در ایران طبع و منتشر نموده است.

ابوالحسن علی بیهقی ملقب به ابن فندق از خاندان اعیان و مالکین ناحیهٔ بیهق (مرکز آن شهر سبزوار) واقع در خراسان ومردی دانشمند و تحصیلکرده بود و گذشته از زبان مادری خود ـ فارسی ـ نه تنها عربی بلکه سریانی را هم می‌دانست. دربارهٔ شرح زندگی او اطلاعات اندکی در دست است. وی در حدود سال ۱۱۶۸م. ـ ۵۶۴هـ. تاریخ زادگاه خویش را به‌نام «تاریخ بیهق» به پایان رسانید. در این اثر شرح اوضاع جغرافیایی ناحیه و اطلاعاتی دربارهٔ آبیاری و مزروعات و پیشه‌ها و حرف و اسامی دهکده‌ها (برروی هم ۱۴۰دهکدهٔ مهم را در ۱۲ رستاق یادبع نام برده است) و مختصری از تاریخ‌خاندانهای قدیم اعیان و مالکین محلی و بالاخره تاریخ ناحیهٔ بیهق تا سال ۱۱۶۸م. ـ ۵۶۴هـ. دیده می‌شود بدین قرار حاوی مطالب فراوان وپرارزشی از تاریخ محل می‌باشد.

متن کامل این کتاب را احمد بهمنیار در ایران چاپ و منتشر کرده است (سال ۱۳۱۷هجری شمسی ـ ۱۹۳۸ میلادی).

در حدود سال ۱۱۲۰ م. ـ ۵۱۴هـ. ابن‌بلخی که مردی بود ایرانی و خدمت سلجوقیان می‌کرد کتاب ذیقیمتی در تاریخ و جغرافیای فارس به نام «فارسنامه» نوشت. در این اثر تاریخ فارس تا آغاز قرن ۱۲ از روی منابعی‌که بخشی از آن ازدست رفته‌گرد-

۱ـ به فصل ۲ رجوع کنید.

آمده است و حاوی مطالب فراوان دربارهٔ آبیاری و کشاورزی و وصف شهرهای فارس می‌باشد.

بیشتر این مطالب مربوط به زمان خود مؤلف است و اطلاعات مأخوذه از کتب جغرافیایی قدیمتر اندك می‌باشد. «فارسنامهٔ» ابن‌بلخی در سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر شده (متن‌فارسی) و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است.

اکثر منابع یاد شده نه تنها از لحاظ تاریخ ایران بلکه برای تاریخ آسیای میانه نیز اهمیت دارد.

## بخش ۳:

# سقوط حکومت خلفا در ایران

چنانکه پیش گفتیم حکومت خلفا در قرن نهم در بیشتر نقاط ایران سقوط کرد. و فقط بخشی از مغرب ایران در تصرف خلافت باقی ماند. در حدود سال ۹۳۰م. ــ ۳۱۸هـ. در آن قسمت نیز ساقط شد.

اما جریان سقوط:

در طبرستان پس از مرگ اطروش پیشوای شیعیان علوی، مبارزه به‌خاطر کسب‌قدرت میـان کسان وی، علویان و لشکریان سامانی آغاز شد. در این مبارزه دستجات مزدوری که بیشتر مرکب ازدیلمیان بودند رو می‌آمدند، مرداویج بن زیار که یکی از سران ایـن دستجات بود به قدری نیرومند شدکه به یاری دیلمیان مزدور خود در سال ۹۲۸م.ــ۳۱۶ هـ. حکومت طبرستان و گرگان را به دست گرفت و سلالهٔ آل زیار را تأسیس کـرد(۹۲۸تـا ۱۰۴۵م. ــ ۳۱۶ تا ۴۳۷هـ). بنابه داستانی که ابن اثیر نقل می‌کند مرداویج روستایی فقیر از مردم دیلم بود [۱] که از زراعت دست‌کشیده سپاهی مزدور شد ودر سپاهیگری‌پیشرفت کرد. به دیگر سخن وی نیز متغلبی مانند یعقوب بن‌لیث صفاری به‌شمار می‌رفت.

مرداویج به‌حکومت ولایات نسبتاً کم ثروت مجاور خزر اکتفا نکرد ولشکری‌بزرگ از سپاهیان مزدورگرد آورده در فاصلهٔ بین سالهای ۹۳۲ تا ۹۳۵ م. ــ ۳۲۰ تا ۳۲۴ هـ. بخش اعظم مغرب ایران و شهرهای بزرگ ری وقزوین و همدان و اصفهان وشیـراز را

۱ــ بعدها مورخان متملق افسانه‌ای ساخته نسب او را به سامانیان رسانیدند.

متصرف شد ولشکریان‌خلیفه را ازآن‌نقاط بیرون‌کرد. بدین‌طریق‌حکومت خلفای عباسی در مغرب‌ایران نیزعملاً سقوط کرد. بااینکه مرداویج به‌ظاهر خودرا ازطرف خلیفه حاکم‌آن نقاط می‌خواند ولی‌به‌هیچوجه اعتنایی به اونداشت و حتی آمادهٔ حمله به بغداد می‌گشت.

مرداویج احیای حکومت ایران را در میان مرزهای امپراطوری سابق ساسانی‌آرزو می‌کرد.

هنگام فتح مغرب ایران سه برادر از خاندان دیلمی آل بویه به نام علی وحسن‌واحمد که از سرداران مرداویج بوده در جنگها هنرنمایی کرده بودند رو آمدند. پدر ایشان ابوشجاع بویه به گفتهٔ بعضی از مورخان (ابن‌اثیروغیره) روستایی فقیری بود از سرزمین دیلم که باماهیگیری و هیزم شکنی روز می‌گذراند. وی نیز با سه فرزند خویش واردلشکر مرداویج‌شد[1].

آل بویه در تحت ریاست مرداویج‌بن زیار در کار سپاهیگری پیشرفت کردند و پس ازفتح مغرب‌ایران سه برادر که از سرداران قشون مرداویج بوده از طرف وی حکومت می‌کردند و نیروهای مهم نظامی در اختیار داشتند قدرت واقعی را در بسیاری از ولایات بخصوص شیراز در دست گرفتند.

مرداویج‌بن زیار نتوانست تمام سرزمینهایی را که فتح کرده بود برای اخلاف و سلالهٔ خویش حفظ کند. در شمار لشکریان او ــ گذشته از مزدوران ۴۰۰۰ غلام سوار ترك ــ از بردگان زرخرید وجود داشتند.

مرداویج هم‌میهنان دیلمی خویش را همه‌گونه می‌نواخته ولی باغلامان سختگیر بود. یکبار برچندتن از غلامان جوان که تادیری از شب در طویله مشغول تیمار اسبان بوده سر و صدا راه انداخته وی را از خفتن باز می‌داشتند غضب کرد و فرمان داد تاآنان راافسار زده زین کنند و مانند اسبان در طویله ببندند. این توهین موجب تحریك تمام غلامان ترك شد. گروهی از ایشان سیاه زرخریدی را راضی‌کردند که تیغهٔ شمشیر مرداویج را شکسته مجدداً در غلاف نهد و سپس درگرمابه به مرداویج حمله کردند.

مرداویج باتن برهنه و بی‌سلاح چهار پایه‌ای پشت درگرمابه گذاشته آن را بست ولی قاتلان از بام داخل شده و توهین کننده را کشتند.

این داستان که شیوهٔ زندگی محافل فئودالی ولشکری آن زمان را نشان می‌دهد در کتاب مسعودی‌آمده و ابن‌اثیر نیز از روی منبعی که اکنون از دست رفته ــ مفصلتر نقل کرده است.

۱ــ بعدها مورخان متملق آل بویه افسانه‌ای رایج کردند که آل‌بویه نیز از اعقاب بهرام پنجم ساسانی معروف به‌بهرام‌گور می‌باشند.

قتل مـرداویج در اصفهـان ( سال ۹۳۵ م. ـ ۳۲۴ ه. ) باعث وحشت اطرافیان وی گشت.

برادران بویه از این واقعه استفاده کردند و لشکریان تابع خویش را از شیراز به اصفهان آوردند. و سپس حکومت ایشان در سراسر مغرب ایران برقرار شد. بدین طریق دولت آل بویه (یا به تلفظ تازیان آل بویه که از ۹۳۵ تا ۱۰۵۵ م. ـ ۳۲۴ تا ۴۴۷ ه. حکومت کرد) به وجود آمد. کسان مرداویج بن زیار یا آل زیار فقط در گرگان حکومت می کردند.

ده سال بعد احمد برادر کوچکتر بویگان عراق عرب و بغداد را تصرف کرد وخلیفهٔ عباسی را از قدرت سیاسی محروم ساخت و فقط مقام موهوم روحانی وی را حفظ کرد.

درست است که به ظاهر آل بویه پس ازاین اقدام نیز با لقب «امیرالامرا» به نام خلیفهٔ عباسی حکومت می کردند ولی خلفاعملاً ازتمام امور دولتی بر کنار شده بودند. آل بویه حتی اراضی و املاك خانوادگی خلیفه را هم از وی گرفته، به وی، مانند يك فئودال سادهٔ صاحب زمین، ملکی را به رسم اقطاع واگـذار کردند. فقط کماکان نام خلیفه بر سکه‌ها ضرب می‌شد و در مساجد هنگام ایـراد خطبه اول برده می‌شد و بعد از او نـام امیرالامراء بویه گفته می‌شد. سراسر مغرب و جنوب ایران یعنی قسمت اعظم عراق عجم با شهرهای همدان و اصفهان و ری و خوزستان و فارس و کرمان وعراق عرب با شهرهای بغداد و بصره جزو کشور آل‌بویه گردید.

نواحی‌واقع درمشرق‌کویر بزرگ‌ایران ـ یعنی‌خراسان وغیره به‌انضمام ماوراءالنهر و دیگر سرزمینهای آسیای میانه تابع دولت سامانیـان گشت. امیران سامانی در بخارا زندگی می کردند و حاکمی از طرف ایشان در خراسان (شهرنشابور) مقیم بود.

دولت آل‌زیار درگرگان (۹۲۸ تا ۱۰۴۲ م.ـ ۳۱۶ تا ۴۳۴ ه.) به منزلهٔ دست‌نشانده و تابع سامانیان بود.

بدین طریق تقریباً تمام خاك ایران میان دو دولت بزرگ سامانیان وآل بویه تقسیم شده بود. فقط آذربایجان (ایران) بابخشهای مجاور عراق عجم وگیلان امارت‌جداگانه‌ای بود که متناوباً سلاله‌های ساجیان (ترك ـ ۸۹۰ تا ۹۲۹م.ـ۲۷۷ تا ۳۱۷ ه.) وسالاریان[1] (دیلمی ـ از ۹۴۱ تا ۹۷۹م. ـ ۳۳۰ تا ۳۶۹ه.) و سلاله‌ای عربی (۹۷۹ تا ۱۰۷۰ م. ـ ۳۶۹ تا ۴۶۳ ه.)[2] درآن حکومت می کردند.

۱ـ یا مسافریان.

۲ـ این تاریخها مطابق آخرین تحقیقات است. (درترك بودن ساجیان تردید است). ـ م.

بخش ۴ :

# اقتصاد ایران از قرن دهم تا اواسط قرن یازدهم

## کشاورزی

تحکیم جامعهٔ متکامل فئودالی از لحاظ اقتصاد ایران اهمیت ترقیخواهانه‌ای داشت. سقوط حکومت خلفای عرب و احیای دولتهای محلی ایرانی نیز به اعتلای اقتصاد ایران کمك کرد.

دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و شهریان ـ مانند زمان خلفا ازکشور خارج نمی‌شد و در داخل ایران مصرف می گردید و بخشی از آن صرف احداث قنوات و مجاری آبیاری می گردید. به اضافه مدتی بود که ایران دستخوش هجوم و تاخت و تاز بیگانگان نگشته بود و جنگهای داخلی نیز در دوران مورد بررسی به مقیاس وسیعی که موجب ویرانیهای بزرگ گردد وقوع نیافته بود.

جغرافیون قرن‌دهم به‌ویژه استخری و مسعودی و ابن‌حوقل ومقدسی و یك جغرافیدان مجهول پایان قرن دهم اطلاعات مشروحی دربارهٔ جغرافیای اقتصادی ایران می دهند. از اطلاعات مزبور چنین بر می‌آید که در ایران آن دوران نیرو های تولیدی کشور چنان ترقی و پیشرفت‌کرده بودندکه ایران پیشتر درهیچ دوره‌ای به‌چنان درجهٔاعتلایی‌نرسیده‌بوده وبعدها هم حتی تا قرن بیستم نرسید.

در دوران یاد شده در تمام نقاط ایران‌کارهای بزرگی در زمینهٔ آبیاری انجام می‌ـ گرفت و بالنتیجه مساحت اراضی مزروع افزایش می‌یافت. دراحداث‌کاریزها چنان پیشرفت

و ترقی حاصل شده‌بودکه مثلاً درکرمان آب را به توسط کاریز (قنات) به فاصلهٔ پنج روز راه (قریب ۱۲۵ کیلومتر) می‌رساندند. عمق کاریزها در بعضی‌نقاط (بخصوص درکوهستان) به ۹۰ متربالغ می‌گردید. به‌کار بستن هرچهار نوع آبیاری یعنی به وسیلهٔ جوی و نهر- های متفرع ازرود وکاریز (قنوات) و چاهها ـ توسعه یافت. از رودهای‌کارون و هیلمند و هری رود و زنده‌رود و غیره نهرهای تازهٔ بسیار منشعب شد.

سدها و بندها و بندهای متحرك (اکلوز) و مجاری مخصوص برای جریان آب در موقع طغیان‌احداث‌گشت. درآن عهد چندین‌نوع چرخ چاه معمول‌بود. عدهٔ‌کثیری‌کارشناس مجرب برای تفحص محل آبهای تحت‌الارضی و حفر قنوات (کاریز ها) و دیگر کار های آبیاری وجود داشت.

امیر عضدالدوله دیلمی از آل‌بویه در فارس بر رودکرـ میان شیراز و استخردر نیمهٔ دوم قرن دهم بند معروف عضدی یا بند امیررا احداث و دیواره‌ای محکم از تخته سنگهایی که با بستهای سربی متصل شده بود در مقابل جریان رود پدیدآورد. دو سوار آزادانه می- توانستندبردیوارهٔاین سد حرکت‌کنند. درنتیجهٔ احداث این‌سد سطح‌آب بالاآمده برکه‌ای مصنوعی ایجاد شد. درکرانهٔ‌آن ده چرخ عظیم برای بالا آوردن آب احداث کردند و در کنار هر چرخ آسیابی آبی بر پا نمودند. از مخزن‌آب نهر هایی برای آبیاری منشعب ساختند. در خوزستان بر رودکارون چرخهای عظیم برای بالاآوردن‌آب برپا بود. به وسیلهٔ این چرخها آب را سوار سواحل مرتفع‌آن رودکرده سپس به مزارع می‌رساندند.

همه‌جا به جای دست‌آسها و یا آسیابهایی‌که به یاری نیروی حیوانی (گاو و خر = خرآس وگاوآس)کار می‌کرد آسیابهای‌آبی و یا ندرتاً بادی به‌کار افتاد. آسیابهای اخیر- الذکر بیشتر درسیستان معمول بوده. برای مبارزه با ریگ روان درخت‌گز غرس می‌کردند (مثلاً در واحهٔ یزد). در سیستان برای حفظ واحه ها از هجوم ریگ روان دیواره های مخصوص می‌ساختند.

کشت مزروعات‌قدیم توسعه یافت و زرع انواع جدید معمول‌شد. بخصوص برنجکاری که در زمان ساسانیان تقریباً کان لم یکن بود توسعهٔ فراوان یافت. درآن دوره برنج در خوزستان و نقاط پست فارس و خراسان و سیستان و نواحی‌کرانهٔ خزرکشت می‌شد.

کشتهای جدید از قبیل مرکبات در نقاط پست ـ در جنوب ایران و نواحی مجاور کرانهٔ خزر و واحهٔ بلخ وغیره متداول‌گشت.

جو وگندم همه‌جا در فلات ایران (تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر و بعضی جاها بالاتر)کشت می‌شد. شاعران ایرانی ومصنفین دیگر جو را «گندم فقیران» می‌نامند. باباطاهرعریان لر شاعر مردم (آغاز قرن یازدهم) چنین می‌نوشت:

اگر دستم رسد برچرخ گردون ازآن پرسم که این چونست وآن چون
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت یکی را قرص جـو آلوده در خـون

کشت ارزن هم که «نان فقیران» خوانده می‌شد بسیار توسعه یافت. در بسیاری نقاط یونجه کشت می‌شد که برای علیق اسبان به‌کار می‌رفت. در منابع ما از توسعهٔ کشت پنبه در خراسان و شمال ایران و فارس و آذربایجان جنوبی نیز سخن رفته است.

کتان در فارس زرع می‌گشت و از آن در نساجی و روغنکشی استفاده می‌شد ولی پنبه درنساجی آن را عقب زد. کنف نیز کاشته می‌شد.

نباتات ملونه در نقاط زیر کشت می‌شد:

زعفران که رنگ زرد نارنجی می‌دهد در عراق عجم[1] و قم و لرستان و ــ روناس که رنگ سرخ می‌دهـد در خراسان، و Earthamus tinctorius یا زعفران وحشی که رنگ زرد می‌دهد در خراسان، و نیل که رنگ آبی نیلی می‌دهد درکرمان کشت می‌شد.

بقولات به مقدار زیاد در همه‌جا زرع می‌شد. صیفی‌کاری و کشت نباتات چاشنیی از قبیل بادمجان و ترب و شلغم و هویج و کلم وکلم‌گل و انواع پیاز وچغندر وکاهو وترتیزك و اسپناج و مارچوبه و فلفل سبز وگشنیز وریحان و زیره (درکرمان) و خردل و غیره بیشتر درنزدیکی شهرها زراعت می‌شد. کشت خیار بسیار متداول بود. به‌گفتهٔ استخری درنزدیکی شیراز اراضی وسیعی‌راکرتهای خیار اشغال‌کرده بود. قریب پنجاه نوع خـربزه در ایران معروف وکشت آن معمول بود و خربزه‌های اصفهانی بهترین نوع آن شمرده می‌شد. کشت کدو نیز توسعه داشت ولی‌هندوانه‌کمتر کاشته می‌شد.

درختان میوه به دو دسته «گرمسیری» که در نقاط پست (در ارتفاع‌کمتر از ۱۰۰۰ ــ ۱۲۰۰ متر) کاشته می‌شد ازقبیل پسته و خرنوب Ceratonia Siliqua و انجیر و زیتون و لیمو و پرتقال و نارنج و نخل خرما و درختان «سردسیری» که در نقاط مرتفعتر بین ۱۲۰۰ الی ۲۰۰۰ متر ممکن بود بروید، مثل درخت سیب وگلابی و به وگوجه و آلبالو وگیلاس وآلو و هلو و زردآلو و عناب و زیتون وحشی وتوت و انار و بادام وگردو و فندق و ذغال اخته و غیره ــ تقسیم می‌شد.

کشت نخل خرما که از عهد باستان درجنوب ایران متداول بوده ــ در این دوران‌در نقاط دور دست شمالی تاگرگان‌بسط یافت[2]. بهترین خرماها ازکرمان صادرمی‌شد وبه‌گفتهٔ استخری در بعضی‌نقاط صد من خرما یك درهم نقره قیمت داشت. بهترین لیموها درخوزستان

۱ــ در قرن نهم‌ودهم. این‌ناحیه (مادقدیم) معمولا«جبال» نامیده می‌شد.
۲ــ البته در پستیهاکه از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ متربیشترارتفاع نداشت.

و بهترین پرتقالها درکرمان و بهترین زیتون درخوزستان تولید می‌شد. تاك انگور همه‌جا تا ارتفاع ۲۰۰۰-تا ۲۳۰۰ متر به عمل می‌آمد. دربعضی نواحی (خراسان و غیره) بیش‌از صد جور انگور به عمل می‌آمد. نیشکر درکرمان ونقاط پست فارس و بخصوص درخوزستان کشت می‌شد.

در فارس وگرگان گلهای فراوان معطر وگیاههای دارویی کشته می‌شد. شراب انگور ونبید یا شراب خرما علیرغم منع اسلام همه‌جا تهیه وآشکارا فروخته می‌شد. شراب‌شیراز و ری مشهور بود. ازانگور و توت و خرما دوشاب و سرکهٔ ترشی تهیه می‌شد.

خشکبار (کشمش و برگهٔ زرد آلو و خرما و غیره) نیز به مقدار زیاد تهیه می‌شد. فارس سالیانه سی‌هزار شیشه گلاب وبیست‌هزار رطل[1] کشمش و خوزستان ۳۰۰۰۰۰ رطل‌شکر نیشکر، وکرمان بیست هزار رطل خرمای خشك و هزار رطل زیره به عنوان خراج به خزانه تحویل می‌داد.

منابع ما از ترقی وپیشرفت دامداری سخن می‌گویند. قسمتی‌از دامها مربوط به‌مردم اسکان یافته ولی بیشترازآن چادرنشینان بود. لران و دیگرقبایل چادرنشین ایران‌کارشان دامداری‌بود. جغرافیون پنج زوم ــ یااتحاد نیرومند قبایل ــ لردا (که‌کرد می‌نامند) شرح می دهند که درکوههای فارس زندگی‌می‌کرده وبه دامداری می‌پرداختند وخود با دامها ییلاق و قشلاق می‌نمودند. مراتع بسیار مناسب‌کوهستانی (مرتفعتر از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر) در فلات ایران چراگاه تابستانی یا ییلاقی دامها بود و برای فصل زمستان دامها داگاهی صد کیلومتر دورتر به مراتع جلگه‌های پست می‌راندند.

دربارهٔ‌کردان (لران) فارس استخری چنین می‌نویسد: «خانواده های کرد چندان زیادندکه به شمار نمی‌آیند.

اینان در سراسر فارس پراکنده‌اند و می‌گویند که بیش‌از پانصدهزارسیاه‌چادرند.[2] ارباب و سپاهیان و چوپانان باهم بیتوته می‌کنند. عدهٔ همراهان یك ارباب از واحد تا ده بالغ می‌گردد».

به‌گفتهٔ استخری این‌چادر نشینان دارای‌گله‌های گوسفند بوده ولی شترکمتر داشتند. اسبانشان ازنژادپست بود. شتران واسبان خراسانی مشهور بودند. درتمام نقاط گوسفندداری متداول بود.

درقرن نهم نوغانداری در خراسان وگرگان و طبرستان رواج داشت.

۱ــ رطل (واحد وزن) که در نقاط مختلف تفاوت داشت. رطل‌بغدادی ۴۰۰ گرم بود.
۲ــ یعنی به‌دامداری، چادرنشینی وکوچ می‌پردازند.

## صنعت و بازرگانی

جغرافیون قرن دهم از رونق و پیشرفت فراوان تولیدات پیشه وری و ترقی فنی پیشه‌وران صحبت می‌دارند. در شهرهای ایران زربفت به‌مقدار زیاد برای صدور (درنیشابور و اصفهان و شوشتر و غیره) و منسوجات ابریشمی با نقوش زر و سیم (در شیراز و ری و اصفهان و فسا و بسیاری از شهرهای خوزستان وفارس وخراسان) وانواع دیگر پارچه‌های ابریشمی از قبیل اطلس وکمخا و دمشقینه و غیره (در بسیاری از شهرهای خوزستان وفارس وخراسان و سیستان وگرگان و طبرستان و به‌ویژه یزد و شیراز واصفهان و ری و نیشابور) تهیه می‌شده. پارچه‌های کتانی شهر های فارس و به‌ویژه کازرون مشهور بوده.

درآن دوران عدلهای کازرونی راکه دارای علامت و «رقم» کازرون بود در بسته در تمام بازارهای آسیای مقدم و میانه و افریقای شمالی می‌خریدند «بی‌آنك بگشادندی». بالاپوشهای راه راه و پارچه‌های پشمی شیراز مشهور بود. بهترین قالیهای پشمی و ابریشمی در شیراز و دیگر شهرهای فارس و خوزستان و خراسان بافته می‌شد.

همه‌گونه پارچه‌های پنبه‌ای از منسوجات خشن یاکرباس، برای فقرا، تا منسوجات ظریف در تمام نقاط ایران (در اصفهان و شیراز و ری و نیشابور) تولید می‌شد.

بدینقرار صنعت نساجی از صنایع دیگر بیشتر ترقی کرده بود. اما از میان صنایع دیگر کاشی‌سازی و تولید ظروف سفالی (در کاشان و ری و دیگر نقاط)[1] ترقی وافر کرده بود.

مصنوعات زیبای مسی‌و برنجی ونقره‌ای وطلایی واسلحه در تمام شهرها ساخته می‌شد. مصنوعات‌آهنی شیراز و دیگر شهرهای فارس مشهور بود. در شیراز و شاپور و دیگر بلاد فارس روغن گلهای گوناگون برای صدور تهیه می‌شد (روغن‌گل ــ سرخ و بنفشه و یاس و نرگس و یاسمن وگل مورد و بهار لیمو و نارنج و غیره[2] وهمچنین اسانسهای‌گل و عطریات و ترکیبات دارویی گیاهی). شهرهای خوزستان وکرمان مقدار زیادی شکر نیشکر و شیرینیجات تولید می‌کردند. صابون و مرکب در شهرهای فارس ساخته می‌شد.

در قرن دهم کار استخراج معادن نیز بالا گرفت. معادن به دولت تعلق داشت و توسط دستجات جویندگان وکاشفین و یا کسانی‌که از دولت معدنی را به اجاره‌می‌ستاندند

۱ــ دراین باره مفصلا دربخش ۲۰ این فصل بحث شده است.

۲ــ در قرن یازدهم طرز استخراج روغن‌گل به سبب متداول شدن‌قرع وانبیق و تقطیر تکمیل شد.

و مالیاتی تا حدود ثلث مقدار مستخرج می‌پرداختند، استخراج می‌شد. در خراسان و کومش (قومس) و طبرستان و فارس و کرمان نقره و در خراسان و فارس و کرمان آهن و در خراسان و عراق عجم ـ نزدیك یزد ـ و آذربایجان و نواحی مجاور کرانهٔ خزر مس و در خراسان طلا ودر فارس نفت و در ناحیهٔ کوه دماوند قلع و سرب وگوگرد، در بدخشان و آذربایجان سنگ لاجورد و در بدخشان لعل و نزدیك نیشابور فیروزه و در خراسان و آذبایجان و نقاط دیگر سنگ مرمر و در فارس و دیگر جاها مومیایی‌استخراج می‌شد.

در نقاط مجاور شهرهای بزرگ و یا جاده‌های کاروان‌رو محصولات کشاورزی بیشتر در بازارها فروش می‌رفت. تجارت از راه دریا و همچنین به وسیلهٔ کاروانها درقرن دهم. رونق به سزایی داشت.

مراکز اصلی جاده‌های کاروان‌رو عبارت بود از همدان، ری، نیشابور، هرات، اصفهان، شیراز، اهواز. بلخ و کابل دو مرکز اصلی تجارت باهند بود که به وسیلهٔ تشکیل و اعزام کاروان صورت می‌گرفت.

آمل و ساری در دورهٔ مورد نظرما بندرگاههای مهم ایران در کرانهٔ بحرخزر به شمار می‌رفت که باخوارزم و کشورهای قفقاز وایتیل خزر و نواحی ولگا و روس تجارت می‌کردند. «جهازات روسیان» بابار موئینه و چرمینه و موم و بردگان در آمل وساری پهلو گرفته و کالاهای خویش را بامصنوعات ایرانی مبادله می‌کردند.

شهر سیراف مهمترین بندرگاه خلیج فارس بود. بازرگانان سیرافی تجارت از راه دریا را دردست داشتند.

بندرگاههای جنابه(گناوه ـ جناوه ـ گندآبه ـ گنابه) و کیش (یاقیس‌واقع در جزیره‌ای به همین نام) و هرمز(که در آن زمان نام جزیره نبوده بلکه درکرانهٔ خلیج قرار داشت) کم اهمیت‌تر بودند.

کالاهای ایرانی از این بندرها به بصره و بنادر عربستان و مصر و هندوستان وچین صادر می‌شد.

داستان زیر را که استخری دربارهٔ بازرگانان نقل می‌کند شایان توجه است:

« بازرگانان گرایش نمایانی به یك کاسه کردن سرمایه های خود وتشکیل شرکت دارند. مردُم سیراف و کرانه به سفرهای دریایی مبادرت می‌ورزند. گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از آنها زندگی خود را در دریا می‌گذرانند. به من گفتند که یکی از ساکنان سیراف چنان بادریا خوگرفت که چهل‌سال تمام از کشتی پیاده نشد و هربار که به خشکی نزدیك می‌شد شرکای خود را وادار می‌کرد پیاده شوند وکارهای اورا درشهر انجام‌دهند. اگر در کشتی شکاف و شکستگی پیدا می‌شد و نیازمند به مرمت می‌گشت از آن کشتی به

کشتی دیگر نقل مکان می‌نمود. بدین سبب اینان (تجار) اموال فراوان به هم می‌زنند ـ به طوریکه تمول بعضی از ایشان به ۴ میلیون دینار بالغ می‌گردد. مبالغ بیشتری را نیز به من گفته‌اند. ولی چنین بازرگانی از لحاظ لباس و وضع ظاهر هیچ تفاوتی با کارکنان روز مزد اجیر خویش ندارد [۱] ».

در این داستان‌خصایص ویژهٔ بازرگان ایرانی کـه در قرن دهم، به سفر وتجـارت دریایی می‌پرداخته نشان داده شده که عبارت است از: جد و پشتکار و میل وافر به سفر و خست وحرص در جمع آوری پول و خرج نکردن آن. برای اینکه بدانیم در آن دوران چهار میلیون دینار یا ۴۰ میلیون درهم چه ثروت هنگفتی را تشکیل می‌داده کافیست به یادآوریم که این رقم تقریباً معادل خـراج یك‌سال و نیم ایالت فارس بـوده. مطلب شایان توجه دیگر این است که اگر در زمان ساسانیان ملوان ایرانی تقریباً وجود نداشت درعوض در قرن دهم ـ بنابه گفتهٔ استخری ـ حتی در کرانهٔ عربی خلیج فارس نیز به تقریب تمام ملوانان و بازرگانانی که به تجارت وسفر دریا اشغال داشتند ایرانی بودند.

از ایران به کشورهای کرانهٔ دریای متوسط (مدیترانه) وعربستان وهندوستان وچین از طریق خشکی وجاده‌های کاروان رو و راه دریا ـ غلات و پنبه و روغن‌کتان و کنجد و رنگهای گیاهی و کشمش و خرما و انواع میوه‌جات (چه خشك و چه به شکل‌ترشی ومربا) و شراب و عسل وشکر خوزستان و ابریشم خام و عطریات و داروها وشترو اسب‌صادرمی‌شد (اسب بیشتر به هندوستان صادر می‌شد).

مصنوعات ایران و به ویژه زری و منسوجات ابریشمی و نیمه ابریشمی و کتانی و پنبه‌ای و پشمی و قالی پشمی و ابریشمی و اشیای برنجی و نقره‌ای ساخته شده از دیگر فلزات و ظروف سفالی و غیره ـ به عربستان وکشورهای‌کرانهٔ دریای متوسط‌حمل می‌شد.

به‌گفتهٔ‌استخری سیـراف بندر ترانزیتی کالاهایی کـه از هندوستان و چین می‌رسید بود. از هندوستان صبر زرد وعنبر وکافور و سنگهای قیمتی و خیزران و عاج وچوب‌آبنوس و صندل و فلفل و گیاهـای معطر و داروها و ادویه به این بندر وارد مـی‌شد و سپس از سیراف نه تنها به ایران بلکه به تمام کشورهای‌مجاور صادر می‌گردید.

در میان امتعه‌ای‌که به وسیلهٔ تجارت خارجی وارد و صادر می‌شد بیشتر اشیای‌تجملی دیده می‌شد و داد و ستد این کالاها بااینکه توسعهٔ فراوان نداشت بیشتر برای رفع حوایج فئودالها و بازرگانان بود.

یکی از رشته‌های مهم تجارت در ایران خرید و فروش بردگان (اززن ومرد) بود.

۱ــ یعنی حمالان و ملاحان.

بردگان را ازکشورهای اروپای شرقی ودشتهای ترك نشین و هندوستان و بخصوص ازکرانهٔ غربی افریقا وارد می‌کردند. به گفتهٔ جغرافیدان بینام ایرانی پایان قرن دهم–ازکشورهای قفقاز بردگان رومی (یونانی) و ارمنی و بجناکی (پچنگی) و خزری وصقلابی (اسلاو) به ایران وارد می‌کردند. در ایران بردگان غوری[1] و هندی نیز وجود داشتند.

قابوسنامه که یك نوع دستور زندگی برای اعیان و بزرگان است (قرن یازدهم.)– بردگانی از اقوام زیر را که در ایران معروف بودند نام می‌برد: نوبیان – حبشیان – یونانیان – ارمنیان – هندوان – ترکان و روسیان[2].

اینکه برده فروشی تاچه حد رواج داشته از مثال زیر پیداست. به گفتهٔ استخری یك بازرگان ایرانی از مردم کرانهٔ خلیج فارس در یك سفر دریایی تابستان سال ۹۳۶ میلادی درضمن دیگر کالاهایی که باچهارصد جهاز حمل می‌کرد ۱۲۰۰۰ بردهٔسیاه پوست بود. اگرتنهایك بازرگان – آن هم در یك فصل سال اینهمه برده حمل می‌کرده می‌توان حدس زد که در ظرف یك قرن چندین صدهزار بنده از افریقا به ایران حمل شد. بنابه گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در شهر بلخ در قرن یازدهم یك محله یا«کوی برده‌فروشان» وجود داشته.

علی‌الظاهر اکثر این بردگان‌به طور ترانزیت از ایران عبور می‌کردند وازدشتهای ترك‌نشین و اروپای شرقی به‌کشورهای عربی و از هندوستان و افریقا به آسیای میانه‌وغیره حمل می‌شدند و بخش قلیلی در ایران باقی می‌ماندند. به‌کاربستن‌کار بردگان درکشاورزی و پیشه‌ها نسبت به‌قرنهای هفتم‌تادهم. به مراتب تقلیل یافته ولی هنوز بالکل از میان نرفته بود. یك نوع خاص تجارت برده همانا خریدو فروش پسربچه‌ها وجوانان ترك بودکه‌برای خدمت در دستجات سوار غلامان ابتیاع می‌شدند.

برده فروشان آسیای میانه و ایران اینان را از چادرنشینان ترك می‌خریدند. به گفتهٔ میرخواند رسمی وجود داشت که چنانچه بازرگانی اقلاً ۴۰ غلام ترك را یك‌باره می‌خرید یك غلام را به رایگان به وی می‌دادند.دولت در خرید و فروش غلام نظارت‌داشت. تجار مجبور بودند نخست غلامان را برای فروش به دولت عرضه دارند و فقط آنهایی را که برای سلطان (سامانی یابویه) ابتیاع نشده بودند می‌توانستند به دیگر فئودالها فروخته یابه بازار برند.

۱– از ناحیهٔ کوهستانی غور (در بخش علیای رود هری رود ) ساکنان این ناحیه تاآغاز قرن یازدهم بت پرست بودند.

۲– قپچاقیان (پولوتسها) روسیان را هنگام حمله به روس –کیف اسیرکرده سپس در کشورهای مسلمان به بردگی می‌فروختند.

بخش ۵ :

# روابط فئودالی در ایران

## (درقرن دهم و نیمهٔاول قرن یازدهم م.)

چنانکه گفتیم ویژگی دوران مورد نظر همانا تحکیم اشکال متکامل فئودالیزم‌است در ایران. در عهد دولت سامانیان و آل‌بویه همان انواع مالکیت فئودالی زمین و آب که در دوران حکومت اعراب پدید آمده بوده‌کماکان وجود داشت. ولی تناسب میان انـواع مزبور در قلمرو هردو دولت تغییر یافته بود، به این معنی که مساحت اراضی اقطاعی ــ به حساب اراضی دولتی (که مستقیماً از طرف دولت بهره‌برداری می‌شده) و همچنین «ملکها» افزایش یافت. بـه‌دیگر سخن مقدار انواع املاك بلاشرط و بالنتیجه غیر متکامل فئودالی کاهش یافت و در عوض اشکال مالکیت مشروط و مبتنی برسلسلهٔ مراتب (که بیش از نوع نخستین خاص فئودالیزم می‌باشد و شکل متکاملتر آن است) افزایش پیدا کرد.

تا قرن دهم به شهادت منابع موجود در فارس اراضی«ملکی» بیشتر از انواع دیگـر بود، گرچه هنوزاراضی دولتی نیز وجود داشت. بنابه‌گفتهٔ استخری بهترین اراضی«ملکی» در فارس در دست اعقاب فاتحان عرب بـود. در میان اینان بازمانـدگان شخصی به نام حنظلةبن تمیم مقام نخستین را حایز بودند ــ اینان از بحرین به آنجا نقل مکان کرده، در حوالی استخر اراضی وسیع و قراء بسیار را متصرف و مالك گشته بودند. در نیمهٔ قرن نهم مبلغ خراج اراضی متعلق به ایشان سالیانه به ده میلیون درهم، یعنی ثلث مجموع‌خراج فارس، بالغ می‌گشت. در فارس بسیاری از خانواده‌های قدیمی دهقانان باقی مانـده بودند که مالك قلعه‌هایی بودند.

به گفتهٔ استخری در فارس بیش از ۵۰۰۰ قلعه وجود داشت. اراضی «ملکی» متعلق به صاحبان این قلاع بود.

به گفتهٔ مورخان محلی فارس ــ از قبیل ابن‌بلخی (آغاز قرن دوازدهم.) وابن‌زرکوب (قرن‌چهاردهم.) پیش ازآنکه فارس را آل‌بویه بگشایند اراضی ملکی در آن خطه بیشتر از انواع دیگربود ولی پس ازآن اراضی مزبور به مالکان‌جدید یعنی لشکریان‌خدمتگزاری که محل اتکای آل‌بویه بودند ــ به اقطاع برگزار شد و بالنتیجه در فارس اراضی‌اقطاعی بیش از انواع دیگر املاك فئودالی گشت.

اقطاع درطی قرن دهم در خراسان نیز سخت رواج یافت ودرهر دو دولت (سامانی و بویه) در قرن دهم اقطاع موروثی نبود ولی متصرفان اقطاع می‌کوشیدند تااراضی مزبور را به‌املاك موروثی مبدل سازند. مثلاً در قرن دهم چهار پشت از خاندان مشهور سیمجوری متواتراً ناحیهٔ کوهستان (قهستان) را به اقطاع متصرف بودند. تکامل‌و تغییر شکل تدریجی و منظم اقطاع از صورت انتفاع موقت به شکل تیول موروثی که در قرن‌دهم آغاز شده بود در فاصلهٔ قرنهای یازدهم و سیزدهم. به پایان رسید.

در این دوران مساحت اراضی دولتی در ایران کاهش یافت ولی هنوز مقدار زمینهای مزبور قابل ملاحظه بود. دراین‌اراضی دولت کماکان به عنوان بهره‌کش بلاواسطهٔ خرده متصرفان اراضی یعنی روستاییان عمل می‌کرد و مال‌الاجارهٔ این زمینها باmالیات توام بود.

خراج یابهره ــمالیات هم‌به شکل‌جنسی یعنی سهمی ازحاصل‌دریافت می‌شد(مقاسمه)، هم به صورت نقدی، یامبلغ معینی از مساحت معین زمین، بدون اینکه میزان محصول در نظر گرفته شود. شیوهٔ اخیرالذکر در اطراف شهرهای بزرگ ــ یعنی نواحیی کــه مقدار زیادی کالا برای بازار تولید می‌کردند و محصولات کشاورزی آن به بازار می‌رفت ــ متداول بوده.

مثلا به گفتهٔ استخری و ابن حوقل، در فارس، بالاترین میزان خــراج از اراضی دولتی در ناحیهٔ شیراز اخذ می‌شده که بزرگترین مرکز تولید کالا ( یعنی تولید محصول برای بازار) و بازرگانی بود.

در ناحیهٔ شیراز از هر «جریب بزرگ»[۱] گندمزار یاجوزار ۱۹۰ در هم و بقولات ۱۹۲ در هم و یونجه $\frac{۱}{۲}$۲۳۷ در هم و پنبه $\frac{۱}{۲}$ ۲۵۶ در هم و از هرجریب تاکستان۱۴۲۵درهم

۱ــ گریب (فارسی) که معرب آن جریب است واحد سطح می‌باشد. جریب کــوچك ۳۶۰۰ گز مربع ( تقــریباً ۲۹۰۰ مترمربع) وجریب بزرگ گویا معادل سه جریب کوچك بوده. صدمن‌غله را هم یك جریب می‌گفتند.

خراج اخذ می‌کردند.

در بخش جور (فیروزآباد). میزان خراج دو سوم شیراز و در بخش استخر اندکی کمتر بود.

به گفتهٔ مقدسی در نقاط مختلف جنوب ایران از هر نخل خرما به تفاوت نیم تاسه درهم مأخوذ می‌گردید.

ارقام بالانشان می‌دهد که میزان خراج نسبت به دوران ساسانیان به مراتب افزایش یافته بود.

بنابه گفتهٔ استخری و ابن حوقل میزان خراج از اراضی دیم ثلث میزان خراج اراضی آبی که از نهرها و جویها مشروب می‌شده، بود[1].

میزان خراج اراضیی که باآب چاه یاازرودخانه ولی به‌کمك چرخ آبیاری می‌شدند دوسوم میزان خراج زمینهایی که از جویها ونهرها مشروب می‌شدند بوده.هرزمینی که اقلاً در یك فصل دوبار مشروب می‌گردید جزو اراضی آبی محسوب می‌شد.

ولی‌درعین‌حال دربسیاری‌ازبخشهای فارس‌خراج به شکل سهمی از محصول که معادل عشر و یاربع و یاثلث بود ــ مأخوذ می‌گردید.

به گفتهٔ استخری این شکل مالیات بندی در اراضی «ملکی» و دولتی (در نواحیی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده بوده) معمول بود. دولت اراضی را بــه روستاییان در برابر سهمی از محصول که جنساً پرداخت می‌کردند اجاره می‌داد.

در فارس بسیاری از اراضی متعلق به پادشاه بود (متعلق به‌شاه‌آل‌بویه. این اراضی‌را خاص یا صوافی می‌نامیدند). شاه این اراضی را به روستاییان می‌داد تابه‌طور موروثی آن را زراعت کنندو از آنان مال‌الاجارهٔ نقدی ثابت یاسهمی از محصول را دریافت مــی‌داشت. کل خراج اراضی اقطاعی به نفع صاحب اقطاع مأخوذ می‌گردید.

درقرن دهم در بسیاری از نواحی ایران ــ مثلاً در خراسان ــ هنوز روستاییان‌آزاد زندگی می‌کردند. اینان‌اعضای جماعتهای روستایی بودندکه‌آزاد مانده بوده ویا روستاییان صاحب زمینی بودند کــه قطعات زمین سهم خود را از اراضی عمومی جماعت جدا کرده بودند.

اراضی جماعتهای‌آزاد و روستاییان خرده مالك (مانند دیگر اراضی ملکی‌غیرمشروط و موروثی متعلق به فئودالها) «ملك» نامیده می‌شد. بدین‌قرار دونوع مالکیت ارضی که‌اصلاً و ماهواً متفاوت بود «ملك» نامیده می‌شد: یعنی اراضی فئودالها (که فئودالها از روستاییان

۱ــ علی‌الظاهر بدان سبب که حاصل دیم به مراتب کمتر از اراضی آبی بود.

ساکن آن بهره کشی می‌کردند ) و اراضی روستاییان آزاد که مورد بهره کشی کسی قرار نمی گرفتند. اراضیِ نوع اخیر در اوضاع و احوال جامعهٔ فئودالی پس ماندهٔ دوران گذشته بود و به زودی نابود شد.

در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم وضع روستاییان وابسته و تابع فئودالها بر اثر یك سلسله قیامهای روستایی ـ علی‌الظاهر نسبت به وضع زمان خلفا ـ اندکی بهبود یافت. دیگر گفتگو از آویختن صفحهٔ فلزی برگردن روستاییان در میان نبود. عضدالدوله امیر آل‌بویه باکمال شدت سیاست تثبیت میزان خراج را تعقیب می‌کرد. ولی در پایان قرن دهم وضع روستاییان وابسته به فئودالها بار دیگر در نتیجهٔ افزایش میزان بهرهٔ فئودالی به بدی گرایید.

در پایان قرن دهم حملهٔ فئودالها به جماعتهای روستایی ( که هنوز وجود داشت) و روستاییان خرده مالك ـ شدیدتر شد.

فئودالها زمینهای اینان را از طریق مرافعات قضایی و یابه زور تصاحب می‌کردند و روستاییان مزبور به مستاجر فئودال مبدل می‌شدندو یابراثر از دست دادن زمین‌به‌ولگردان بیخانمان می‌پیوستند.

بدین طریق در پایان قرن دهم برروی هم جریان طولانی تبدیل اکثریت روستاییان آزاد ایران به وابستگان و اتباع فئودالها ـ پایان یافت. یکی از طرق این استحاله ـ مانند اروپای غربی «التجا» بود. یعنی روستایی آزاد به ظاهر از روی میل وداوطلبانه‌ولی‌درواقع براثر فقر وبی‌حقی ناگزیر می‌شد به فئودالهای مقتدر و بزرگ ملتجی شود و تحت حمایت آنان قرار گیرد. استخری و ابن‌حوقل می‌گویند کـه در فارس صاحبان برخی از اراضی زمینهای خود را تحت «حمایت و سرپرستی» رجال و اطرافیان سلطان قرار می‌دادند.

این اراضی به رجال و اعیان مزبور منتقل و ملك ایشان شناخته می‌شد ولی در واقع به طور موروثی در تصرف صاحبان سابق‌باقی می‌ماند و آنان ربع حاصل زمین رامی‌بردند. به گفتهٔ منابع موجود عمل التجا درخراسان و متصرفات سامانیان نیز متداول بـوده است. بدین طریق کشاورزانی که پیشتر آزاد بودند به روستاییان تابع و وابسته به فئودال مبدل می‌شدند واز وضع خرده مالکی بدرآمده به صورت مستأجر در می‌آمدند و سهمی ازمحصول را جنساً به فئودال می‌دادند.

بسط اصل وابستگی‌و تابعیت اکثریت بزرگ روستاییان به فئودالها یکی از نشانه‌های ویژهٔ جامعهٔ متکامل فئودالی می‌باشد.

بخش۶:

# شهر فئودالی در ایران

## (در قرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم م.)

جریان انفکاك پیشه‌ها ازکشاورزی در ایران دوران مورد نظر پایان نیافت وسست‌تر از آنچه در اروپای غربی مشاهده گشته ـ بود. این پدیده توأم باترقی تولیدات کالایی در قرنهای نهم ودهم. موجب پیشرفت و تکامل شهر نوین یاشهر فئودالی گشت.

پیدایش شهر فئودالی‌نیز علامت خاص‌جامعهٔ متکامل فئودالی می‌باشد. اغلب‌شهرهای فئودالی به ظاهر بدین طریق پدید آمدند که نخست متدرجاً شهرستان (مترادف کلمهٔ عربی «مدینه») یعنی بخش قدیمی شهر که خانه‌های دهقانان و اعیان عرب در آن قرارداشت‌محو و مرکز زندگی اقتصادی شهر به ربض (لفظ عربی است و معادل فارسی «بیرون» می‌باشد) یعنی حومهٔ بازرگانی وصنعتی یاشهر جدید منتقل می‌گشت.

نابودی بخش شهرستان و رشد ربض سازمان اجتماعی و اقتصادی و نقشهٔ شهرهای ایران را بر هم زد. همین جریان و در همین دوران در شهرهای آسیای میانه‌نیز حکمفرما بود.

در آنجا هم شهرهای قرون وسطایی مانند ایران پدید آمد. عده‌ای از دانشمندان روسی و شوروی مانند و .و. بارتولد، آ.یو. یاکوبوسکی، م.ا. ماسون وب.ن. زاخودر دربارهٔ شهرهای آسیای میانه در قرون وسطی تحقیق کرده‌اند.

شهرهای ایران در دوران مورد نظر مراکزپیشه وهنرو بازرگانی بوده. بزرگترین

شهرهای ایران که صدها هزار نفوس داشتند و از بلاد اروپا در قرون وسطی مهمتر و پر جمعیت‌تر بودند درمسیر راههای کاروان‌رو و طرق بازرگانی بحری ـ که کشورهای کرانهٔ دریای متوسط (مدیترانه) و قفقاز و اروپای شرقی را باآسیای میانه وعربستان وهندوستان وچین مربوط می‌ساختند ـ قرار داشتند.

بزرگتـرین و مهمترین شهرهای ایـران از لحاظ اقتصادی در این دوران عبارت بود از:

نیشابور، ری، اصفهان و شیراز.

شهرهای زیر نیز گرچه کوچکتر بودند ولی از لحاظ تولیدات صنعتی و بازرگانی اهمیت داشتند:

هرات، توس، بلخ، کابل ، گرگان، آمل، همدان، قم، استخر، فسا، بندر سیراف برکرانهٔ خلیج فارس، کازرون، اهواز، شوشتر و غیره.

در شهرهای ایران اتحادیه‌های اصناف وجود داشت کـه نطفهٔ آن در عهد ساسانیان پدیدآمده بود وصنف بازرگانان نیز تشکیلاتی داشت. مثلاً در نیشابور صنف کـلاهدوزان وطناب بافان وبازرگانان ابریشم خام وفروشندگان منسوجات ابریشمی از دیگران متنفذتر بودند.

در شهرهای ایران زمام امور در دست فئودالهای صاحب زمین اطراف بود که عموماً از دهقانان قدیمی ایرانی و بازماندگان فاتحان عرب بودند. این فئودالها که پیشترزندگی در قلاع خود را ترجیح می‌دادند، اکنون غالباً در شهر به سرمی‌بردنـد و کمتر درامـلاك خویش روز می‌گذراندند و به اضافه اینان خود درآن املاك زراعت اربابی کلانی‌نداشتند.

فئودالهای مزبور در عین حال با شرکتهای بزرگ بازرگانـی و تجار عمده فروش که به تجارت خارجی و ترانزیتی مشغول بودند ارتباط داشتند و بخشی از عواید حاصله از مال‌الاجارهٔ املاك را به شرکتهای بزرگ تجاری می‌سپردند و اینان سهم سود ایشان را به‌صورت کالا و بیشتربه صورت منسوجات می‌پرداختند. این‌گونه نزدیکی بعضی‌ازدستجات فئودال باتجار بزرگ یك پدیدهٔ خاص تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای مجاور آن در مشرق زمین بوده است.

بدین سبب در اینجا برخلاف آنچه در دوران قرون وسطی در اروپای غربی جریان داشته ـ تجار بزرگ قطب مخالف فئودالها نبوده و با ایشان مبارزه نمی‌کردند و برعکس به اتفاق فئودالها علیه نهضت پیشه‌وران و بینوایان شهری به پیکار می‌پرداختند.

بالنتیجه چون نیروهای اجتماعی در ایران به این شکل صف آرایی کـرده بودنـد سازمانهای صنفی پیشه‌وران شهرهای ایران خیلی ضعیفتر از شهرهای اروپای غربی بودند.

و نتوانستند انحصارصنفی را در شهرها برقرارکنند و نمی‌توانستند نرخ محصولات‌پیشه‌وران را ــ چنانچه در مغرب متداول بوده ــ به میل خــود در بازار معین کنند. از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که وقتی صنف نانوایان کوشید در شهر غزنه قیمت جدیدی برای نان وضع کند سلطان محمود غزنوی امر کرد رییس صنف ایشان را به زیر پای پیلان بیفکنند.

مقامات شهری از قبیل رییس و قاضی و امام جماعت و محتسب وعسس‌وغیره ازاعیان محل انتخاب می‌شدند. در ایران ودیگر کشورهای آسیای مقدم ومیانه ادارهٔ امور شهرها به طور کلی براثر مخالفت فئودالها ــ که از طرف تجار بزرگ پشتیبانی می‌شدند ــ در دست خودساکنین شهرها نبود. و فقط کویهای شهرو اصناف و اتحادیه‌های تجار وروحانیون حق داشتند از خود رییسی انتخاب کنندکه تابع رییس شهر بود.

پیشه‌ورانی کــه در اتحادیه‌های اصناف گرد آمده بــودند، از استادان، خلیفه‌ها و شاگردان مرکب بودند وازلحاظ حقوقی آزاد شمرده می‌شدنــد. ولی در بسیاری از شهرها کماکان‌به دولت و یا فئودالهای محلی خراجی به‌صورت مصنوعات پیشهٔ‌خویش می‌پرداختند.

مرکز زندگــی اجتماعی شهر بازار و یاصحیحتر بگوییم چنــدین رسته بازار بود. مرکز بازارها معمولاً نقطهٔ تقاطع بازارهای اصلی بود که به فارسی چهار سو و به عربی مربعه می‌نامیدند.

در اطراف و نزدیك چهارسو معاملات عمدهٔ کلــی فروشی در ابنیهٔ مخصوصی به نام کاروانسرای صورت می‌گــرفت (مترادف «فندق» یونانــی) کاروانسراها در عین حال مهمانسرایی برای تجار تازه وارد و بیگانه و انبار کالاها وبورس معاملات عمده بود.

به گفتهٔ ناصرخسرو شاعر و جهانگرد بزرگ در اصفهان در اواسط قرن‌یازدهم. تنها در یك خیابان‌پنجاه کاروانسرای وجود داشت. معمولاً هرشرکت تجاری‌ازخودکاروانسرایی داشت.

از آنجایی که حمل مبالغ هنگفت به‌سبب وجود راهزنان خالی از خطرنبود معاملات عمدهٔ تجاری به وسیلهٔ چك انجام می‌گرفت. حتی کلمهٔ چك هم فارسی است. تاجری‌که عازم شهر دیگر بود پول خود را به صراف می‌سپرد و از وی چکی دریافت می‌داشت و صرافان شهری که مقصد تاجر بود وجه‌چك را می‌پرداختند. ابوشجاع‌نویسندهٔ قرن یازدهم. می‌گوید که مبلغ چکهای تجار ثروتمند مغرب در آسیای میانه خیلی سریعتر از آن مدتی‌که امیران خراج وصول می‌کردند ــ پرداخت می‌شده. ناصرخسروکه پیشتر یادی از او کردیم معاملات عمدهٔ تجاری را چنین توصیف می‌کند:

« و حال بازار آنجا چنان بود که آن‌کس راچیزی بودی به صراف دادی‌و ازصراف خط بستدی (یعنی‌چك) وهرچه بایستی بخریدی و بهای آن برصراف حواله‌کردی وچندانکه

در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی ...»

معاملات خرد و خرید و فروش مصنوعات پیشه‌وران محلی با پول نقد انجام می‌شد. خرده فروشی مصنوعات مزبور مستقیماً در کارگاهها که درعین حال دکهٔ فروش بودصورت می‌گرفت.

بدین سبب کلمهٔ عربی دکان هم به معنی محل فروش و هم‌به مفهوم کارگاه استعمال می‌شد. تمام استادان یك پیشه اغلب درکوی واحدی زندگی می‌کردندو دکانهای ایشان‌نیز در همان کوی بود. بدین‌قرار کوی ابریشمبافان و پشمبافان و رویگران و دنگرزان و اسلحه‌ـ سازان و کوزه‌گران و گوهریان وسراجان وغیره وجود داشت. روستاییان رستاقهای‌مجاور محصولات غذایی و خواربار را به بازارهای شهر می‌آوردند.

مثلاً روزی قریب هزار گوسفند و صدگاو نر به بازار اصفهان آورده می‌فروختند و هرساله در بازار مزبور قریب یکصدهزار گوسفند برای قورمه و قدید فروخته می‌شد. این ارقام نشان می‌دهند که شهر اصفهان تاچه اندازه پر جمعیت بوده است.

درقرن دهم. مدرسه یاآموزشگاه روحانی اسلامی متوسطه‌یاعالی تشکیل شدودرشهرها صنوف قوی‌روحانیون و سادات مسلمان که از خود دارای ریاسانی بودند به وجودآمد.

مساجد و مدارس صاحب موقوفات فراوان از قبیل دکاکین و حتی بازارها بوده از پیشه‌وران وبازرگانان کسب عایدی می‌کردند.

بدین طریق از قرن دهم تا دوازدهم. درشهرهاچهار مرکز اصلی زندگی اجتماعی وجود داشت:

۱ـ شهرستان باکاخها و خانه‌های اعیان فئودال.

۲ـ مدرسه و مسجد ودیگر مؤسسات اسلامی و صنوف روحانی.

۳ـ چهارسو (مربعه) باکاروانسراها و تجار عمده ومعاملات کلان بازرگانی.

۴ـ وآخر، کویهای پیشه‌وران یا اصناف وبازارهای درجهٔ دوم که مرکز معامـلات کوچك و خرده فروشی بود.

قیافهٔ خارجی بسیاری از شهرهای ایران را جغرافیون قرن دهم. و به‌ویژه استخری ومقدسی وصف کرده‌اند. نیشابور شهر بزرگ ایران‌ـ یك فرسنگ مربع یعنی قریب ۴۰کیلو متر مربع وسعت داشت.

بنابه گفتهٔ مقدسی نیشابور ۴۴ کوی داشت و بعضی از این کـویها از لحاظ وسعت معادل نصف شیراز بود. نیشابور از شهر فسطاط (مصر) وسیعتر و از بغداد پرجمعیت‌تر بود. یعنی به‌هر تقدیر جمعیت آن به چندین صدهزار نفر بالغ می‌گشت. به گفتهٔ مصنف مذکور نیشابور بازار فروش و مکارهٔ فارس وسند وکرمان و بارخانهٔ کالاهای خـوارزم و ری و

گرگان بود. این شهر از شهرستان و ربض تشکیل شده بود و قریب پنجاه خیابان بزرگ داشت.

بازرگانی عمده در دوبازار اصلی (مربعات الکبیره یاچهارسو بزرگ) که در ربض قرار داشت در مشرق مسجد جامع و بازار کوچك (مربعات‌الصغیره یاچهارسوکوچك) در مغرب آن ــ متمرکز بود.

در اطراف این هردو چهارسو کاروانسراها (فندقها) باانبارهای‌کالا مستقر بود. ولی مقدسی ضمن وصف نیشابور چنین می‌گوید:

«کوچه‌ها کثیف است، در خانها (یعنی کاروانسراها) بینظمی حکمفرما می‌باشد، گرمابه‌ها پاك نیست، دکانها بداست ودیوارها ناهموار، فقرهمواره همنشین آن و گرانی با آن پیوند دوستی دایم دارد».

مقدسی شکایت از فقدان بهداشت وناپاکی و تنگی امکنه وگرانی‌را در مورد وصف شیراز ودیگر شهرها نیز تکرار می‌کند. در شهرها عناصر ولگرد و روستاییان همه چیز از دست داده‌که درفقروفاقه روز می‌گذرانده بادرآمدهای اتفاقی زندگی می‌کردندبسیار بودند. صنف گدایان (ساسیان) نیز وجود داشت.

دربارهٔ عدهٔ نفوس شهرها اطلاعات مورد اعتماد ماا ندك است. بلخ ــ که از شهرهای بزرگ درجهٔ اول نبودــ درآغاز قرن سیزدهم قریب ۲۰۰ هزار نفر جمعیت‌داشت.

ربع جمعیت شهر را روحانیون وذاکرین وفقها واعضای خانواده و خدمتکاران ایشان ومعلمین وطلاب مدارس دینی تشکیل می‌دادند.

یك‌شهر درجهٔ دوم فارس به نام ارغان در اواسط قرن یازدهم قریب چهل هزارجمعیت داشت و پنج‌هیرکه شهر کوچکی شمرده می‌شد و در مجاورت معادن نقره قرار داشت درقرن دهم. بیست هزارجمعیت داشت.

## بخش ۷:

# دولت آل‌بویه، عضدالدوله

هرسه برادر ـ فرزندان بویه به نفع خاندان خویش به فتوحات می‌پرداختند وعلایق ایشان محکم بود و بامیل و رغبت تام برادر ارشد علی عمادالدوله را بزرگ خویش می‌شناختند.

اراضیی‌که هریك از سه برادر فتح کرده بود سهم او شمرده می‌شد و به بازماندگان وی می‌رسید. فارس از آن علی عمادالدوله بود و عراق عرب و خوزستان و کرمان به احمد معزالدوله تعلق داشت و ری و همدان و اصفهان و توابع سهم حسن رکن‌الدوله بود.

پس از آنکه آخرین نفر از برادران بویه (حسن) در گذشت (سال ۹۷۶ م. ـ ۳۶۶ه.) میان افراد نسل دوم آل بویه جنگ خانگی درگرفت. دراین مبارزه عضدالدوله ـ فناخسرو پسر حسن برتری پیداکرد (از سال ۹۴۹ تا۹۸۳ میلادی ۳۳۸ تا۳۷۳ه.حکومت کرد) ونه‌تنها تقریباً تمام متصرفات دیگر اعضای خاندان بویه را تابع خویش ساخت‌بلکه حدوددولت بویه را توسعه‌داد. علی عموی‌عضدالدوله فارس را به‌او داد و وی‌درسال ۹۷۷م.ـ ۳۶۷ه. اهواز وکرمان و عراق عرب را که متعلق به پسر عمویش بود تصرف کرد و وارد بغدادگشت و نام او را در ایام‌آدینه بعد از نام خلیفه در خطبه‌آوردند. عضدالدوله نخستین کسی بودکه پس از فتوحات اعراب باردیگر لقب باستانی‌و ایرانی شاهنشاه را برخودنهاد. رابطه و علقهٔ او با خلیفه به وسیلهٔ ازدواج دختر وی باخلیفه استحکام پذیرفت. عراق و سراسر ایران تا رود سندـ به استثنای خراسان و سیستان و طبرستان که متعلق به سامانیان

بود ـ تابع او گشت. در عربستان نفوذ او نه تنها تا عمان بلکه تاسرزمین دور دست یمن نیز بسط یافت. در سال ۹۸۱م. ـ ۳۷۱ه. سفیر عضدالدوله را در قسطنطنیه پذیرفتند.

مورخان قرون وسطی عضدالدوله را مظهر و نمونهٔ یك شاه واقعی دانسته و مشهورترین و شایسته‌ترین حکمرانان عصر شمرده و جد و نیرو و ابتکار و استعداد فرماندهی و آزمودگی وی را در امور ملك و دولت می‌ستایند. و از اینکه شخصاً به جزئیات امور ادارهٔ مملکت رسیدگی می‌کرده مدحش می‌گویند و حامی شاعران و دانشمندان و بانی کاخها وعمارات فراوانش می‌دانند.

مورخان برنامهٔ‌کار روزانهٔ وی را چنین نقل می‌کنند: عضدالدوله صبح زود ازخواب برمی‌خاست. به‌گرمابه می‌رفت، لباس می‌پوشید و پس از ادای نماز بار می‌داد. هنگام بار به تفصیل از وزیر می‌پرسید که برای اجرای اوامر او چه اقدامی به عمل آمده است و کارهای جاری برچه قرار است. پس از وزیر، خزانه‌دار بار می‌یافت. سپس‌نوبت نامه‌های رسیده از حکام اطراف کشور ـ یعنی رسیدگی به پست دولتی می‌رسید. منشی مخصوص گزارشها را می‌گشود و تصمیم امیر را دربارهٔ هریك یادداشت می‌کرد. عضدالدوله پس‌از ناهار نیز مجدداً به کارهای دولتی می‌پرداخت.

عضدالدوله پایتخت خویش شیراز را توسعه دادو به تزیین آن همت گماشت وکاخی زیبا که ۳۶۰ اطاق داشت برای خود ساخت. در این کاخ تالاری بزرگ به‌کتابخانه اختصاص داده شده بود. این کتابخانه می‌توانست با کتابخانهٔ سامانیان در بخارا که در تذکرهٔ حیات ابن سینا از آن سخن رفته است ـ رقابت کند. به‌گفتهٔ مقدسی عضدالدوله تمام کتب معروف آن روز را در تمام رشته‌های علوم گرد آورد. کتابها مانند کتابخانهٔ بخارا در صندوقها حفظ نمی‌شدند بلکه در تاقچه‌های مخصوصی که به قامت آدمی‌و عرض دو ذرع بود نگاهداری می‌شدند. این تاقچه‌ها در امتداد دیوارهای تالار قرار داشتند و به شکل اتاقهای چوبی دردار بودند. کتابها روی تخته‌ها (علی‌الظاهر قفسه‌ها) گذاشته می‌شد. درهریك ازاین اتاقکها کتب رشته‌ای واحد ازعلوم قرار داشته. گاهی برای یك رشته چند اتاقك بود.

مقدسی در کتاب خویش غالباً اشاره به نسخ خطیی می‌کند که در کتابخانهٔ شیراز خوانده و مورد استفادهٔ او قرارگرفته است. اگرچه بغداد دیگرپایتخت نبوده وعراق عرب ایالتی‌شمرده می‌شده ـ با این‌حال عضدالدوله برای تزیین شهر بغداد نیز مساعی فراوان مبذول داشت و در آنجا بیمارستانی عالی که درعین حال کار دانشکدهٔ پزشکی را انجام می‌داد تأسیس نمود. وی در بسیاری از شهرهای کشور مساجد و مراقد و عمارات و ابنیهٔ عمومی دیگر بناکرد.

به امر او در بغداد نهرهای متروك وچاههارا تنقیه کردند و چنانکه پیشتر گفته شد نزدیك شیراز سدي بررود کر احداث شد.

عضدالدوله از تعصبات دینی بری بود. در دربار وی دانشمندان و شاعران و فیلسوفان مختلف المسلك بلاتفاوت و تبعیض از حمایت او برخوردار بودند (مثلاً متنبی شاعر نابغهٔ عرب)، و کتاب ایضاح عضدی ابوعلی فارسی نحوی بزرگ به او اهدا شده بود.

عضدالدوله در تمام اقدامات فرهنگی و امور خیریه یار وفاداری داشت که همانا وزیر مسیحی او ناصر بن هرون بود. وی با اجازهٔ خلیفه کلیساها و صومعه‌های مسیحی را احیا کرده مجدداً برپا داشت.

بخش۸:

# آل بویه پس از عضدالدوله

به موازات پیشرفت فئودالیزم پاشیدگی دولت آل‌بویه و تقسیم آن‌به بخشهای‌جداگانه جریان داشت.

اراضیی که سه‌برادر فتح‌کرده بودند و از آغاز امر هم دولت واحد و متمرکزی را تشکیل نمی‌دادند وسهم هریك از برادران شمرده می‌شد پس‌از مرگ آنها بیش‌از پیش قطعه قطعه شده میان بازماندگان آنان تقسیم شد. هریك از اعضای سلالهٔ بویه در سرزمین خویش کاملاً مستقل بود. عضدالدوله فقط در مدت‌کوتاهی متصرفات دیگر اعضای خاندان بویه را تابع قدرت خویش ساخته بود. ولی بلادرنگ پس از مرگ او جنگ خانگی میان سه‌پسر وی آغاز گشت. فخرالدوله عموی ایشان از این وضع استفاده کرده در اصفهان و ری و همدان حکومت خویش‌را مستقر ساخت ودر نتیجه این بخش میراث بویه‌را برای‌بازماندگان خویش تأمین کرد.

دیگر در خانـدان بویه رییس مسموع الکلمه‌ای وجـود نداشت و مبارزهٔ سه پسر عضدالدوله که به خاطر احراز تفوق در دیگر متصرفات در گرفته بود باپیروزی یکی از آنان ــ بهاءالدوله پایان یافت.

پس از مرگ وی (سال ۱۰۱۲م.ــ۴۰۳ه.) چهار پسراوبرسرمیراث پدر بایکدیگر جنگ کردند ودیگر نتوانستند عراق عرب را حفظ کنند. سستی روابط سیاسی و اقتصادی و پاشیدگی روز افزون فئـودالی و جنگهای خانگی موجب انقراض کامل دولت آل‌بـویه

گردید.

اراضیی که تحت حکومت برخی از امیران بویه (که خود از لحاظ اقتصادی‌وسیاسی ضعیف شده بودند) قرارداشت طعمهٔ فاتحان دیگر گشت.

در سال ۱۰۲۹م.ــ۴۲۰ه. سلطان مهیب محمود غزنوی ری و همدان و اصفهان‌را مسخر کرد.

دیگر متصرفات آل‌بویه را بعدها سلجوقیان فتح کردند.

بخش۹:

# خراسان تحت‌حکومت سامانیان

قریب مدت یکصد سال (از سال ۹۰۰تا ۹۹۹م.ـ۲۸۸ تا ۳۹۰ه.) خراسان و دیگر نواحی شرقی ایـران در قلمرو دولت سامانیان قـرار داشت. مرکـز این دولت در آسیای میانه بود.

سلطنت صفاریان در سیستان باقی مانده بود ولی آنان دیگـر دست نشانده و تابـع سامانیان بودند.

رشد اجتماعی و اقتصادی مشرق‌ایران در همان جهتی‌که تکامل نواحی غربی جریان داشت صورت می‌گرفت. در چهل سال اول قرن‌دهم. نهضت قرمطیان درخراسان و آسیای میانه از وقایع شایان توجه بود. تاکنون این نهضتها تقریباً مورد بررسی قرار نگرفته‌است.

در این نواحی مبلغ مشهور قرمطیان شخصی به‌نام محمد نخشبی‌بود. نهضت قرمطیان در میان پیشه‌وران و روستاییان نفوذ فراوان کرد ولی بعضی از نمایندگان طبقات عالیه نیز کوشیدند برای رسیدن به قدرت از آن استفاده کنند.

مثلا نصر دوم بن‌احمد پادشاه سامانی (از سال ۹۱۴تا۹۴۳م.ـ۳۰۲تا۳۳۲ه.حکومت کرد) باقرمطیان مربوط شد ودرنظر داشت از پشتیبانی‌آنان استفاده‌کرده باتمایلات‌گریزان از مرکز فئودالها مبارزه کند وقدرت خویش را استوار سازد. ولی این کوشش منجر بدان شدکه نصر دوم خود از تخت و تاج محروم گشت.

نوح دوم پسر وجانشین او (از سال ۹۴۳تا۹۵۴م.ـ۳۳۲تا۳۴۳ه. حکومت کرد)، به اتکای روحانیون مذهب «حقه» سنی و اعیان، قرمطیان را سخت مورد تعقیب قرارداد و

مبارزهٔ خونینی را باآنان آغاز کرد. نهضت قرمطی در خراسان فرونشانده شد.
نیمهٔ دوم قرن دهم به مبارزهٔ دولت سامانی باتمایلات گریز از مرکز دهقانان خراسان گذشت.
دولت مرکزی کوشید تادر مقابل دهقانان و سپاهیان ایشان همانا غـلامان ترك و اعیان نظامی جدید را که از سران غلاملان پدید آمده بود علم کند. ولی اینان نیز پس از آنکه اراضی را به رسم اقطاع دریافت کردند در قبال دولت مرکزی همان روش دهقانان و اعیان قدیمی را پیش گرفتند. بدیهی است که سامانیان از عهدهٔ پاشیدگی و پراکندگی که لازمهٔ فئودالیزم است برنیامدند. برعکس پراکندگی براثر تقسیم اقطاعات بـه ضرر و به حساب اراضی دولتی شدیدتر شد.
ادارهٔ مرکزی دولت سامانیان از ده دیوان مرکب بود. حاکم خراسان که از طرف سامانیان معین می‌شد نیز در دستگاه حکومتی خود همین دیوانها را داشت که به‌امور محل رسیدگی می‌کردند. این دیوانها عبارت بودنداز:
دیوان خراج که به‌گردآوری مالیاتها می‌پرداخت، دیوان رسایل، دیـوان عـرض، دیوان صاحب برید (پست) که تجسس وکسب اطلاعات را نیز برعهده داشت ــ دیوان مشرفه (ادارهٔ نظارت وبازرسی) ــ دیوان قاضی‌کل، دیوان محتسب‌کل[1] دیوان اراضی‌خاص‌خاندان سلطنت، دیوان وقف. ارتش از غلامان و سپاهیان فئودالی مرکب بود.
در عین حال بسیاری از متصرفات و امارات بزرگ فئودالی به دولت سامانیان‌خراج نمی‌پرداختند و تقریباً در امور داخلی خود مستقل بودند.
اعیان نظامی‌که‌ازسران غلامان ترك بودند غالباً علم عصیان بر می‌افراشتند: در سال ۹۶۲م.ــ۳۵۱هـ. سرداری به نام الپ‌تکین که از غلامان تـرك بود و تقریباً ۵۰۰ دهکده را به رسم اقطاع در تصرف داشت وصاحب یك میلیون رأس گوسفندو قریب یکصدهزار رأس اسب و قاطر و شتر بود و مغضوب دربار سامانیان گشته‌بود به غزنه گریخت وعملاً امارت مستقلی را در آنجا تأسیس نمود. یکی از جانشینان الپ‌تکین در غزنه غلام ترك سابق وی سبکتکین بود (از سال ۹۷۷تا۹۹۷م.ــ ۳۶۷ تا۳۸۷هـ. حکـومت کرد) که مؤسس سلالهٔ غزنویان می‌باشد (۹۷۷تا۱۱۸۶ میلادی‌ــ ۳۶۷تا۵۸۳ هجری). سبکتکین در اواخردوران حکومت خویش ازضعف دولت سامانیان ــ که سرگرم مبارزه باقبایل ترك قرلقان و یغما و غیره که تحت حکومت سلالهٔ قراخانیان متحد شـده از شمال وشمال شرقی هجوم کـرده بودند استفاده کردهــ حکومت خود را در قسمت اعظم افغانستان و خراسان کنونـی مستقر ساخت.

۱ــ دربارهٔ شغل قاضی ومحتسب به فصل «شهرفئودالی» رجوع شود.

بخش۱۰ :

# دولت غزنویان

گرچه تأسیس دولت مستقلی کـه پایتخت در عزنه داشته در سال ۹۶۲م. – ۳۵۱ هـ. بوده است و با نام الپ‌تکین سردار سامانی که به آن دولت عاصی گشته بود پیوستگی دارد. ولی دولت غزنویان قدرت و اهمیت خویش را نخست به سبکتکین وسپس به پسروی محمود مرهون می‌باشد (۹۹۸تا۱۰۳۰م.–۳۸۸تا۴۲۱هـ.).

بررسی تاریخ این دولت خدمت نمایان خاور شناسان روسی وشوروی می‌باشد. براثر مساعی آکادمیسین و.و. بارتولد وبعد ازوی آ.یو.یاکوبوسکی مسایل مهمهٔ بسیار مربوط به روابط سیاسی و اجتماعی دولت مزبور روشن شد.

هنگامی‌که دولت سامانیان براثر ضربات ترکان قراخانی منقرض شد (سال۹۹۹م.–۳۹۰هـ.) متصرفات پیشین سامانیان در شمال وشمال شرقی رودآمو (جیحون) (ماوراءالنهر و غیره) جزو کشور قراخانیان شد و نواحی جنوب و جنوب غربی جیحون ( خـراسان، طبرستان، سیستان و افغانستان کنونی) را محمود غزنوی به تصرف خویش درآورد ونواحی مزبورجزو قلمرو دولت غزنویان گشت.

دولت غزنویان که بدین سبب نیرو گـرفته بود در تاریخ ایران وظیفهٔ مهمی ایفا کرد.

محمود بابازماندگان آل‌بویه که ضعیف شده بودند جنگ کرد و کوشید تا حکومت خویش را به نواحـی غربی ایران نیز بسط دهـد. وی ری و اصفهان و حـوالی را تابع خود کرد و امیران محلی ناگزیز حکـومت عالیهٔ او را شناختنـد. به اضافه محمـودناحیهٔ

کوهستانی غور را در بخش علیای هری‌رود که سرداران عرب و امیران خراسان از تسخیر آن عاجز مانده بودند فتح کرد.

محمود بیشتر دوران حکومت سی‌سالهٔ خویش را به لشکر کشی گذراند. هدف اصلی این لشکرکشیها نواحی شمالی هندوستان بود و به نام جهاد باهندوان «بت پرست» و نشر اسلام صورت می‌گرفت. محمود هفده بار بدانصوب لشکر کشید و مرزهای نخستین متصرفات خویش را توسعه داد. این جنگها معمولاً باغارت بیسابقهٔ نواحی مسخره و حمل ثروتهای کلان به پایتخت (غزنه) و انتقال صدها هزار برده به‌آنجام توأم بود.

ثروتهای غارت شده به محمود اجازه دادکه شهر کوچك غزنه را به‌یکی ازپایتختهای زیبا و درخشان آن عهد مبدل کند.

محمود موفقیتهای خویش‌را بیشتر مرهون سازمان نیروهای جنگی‌بود. لشکر غلامان ترك زرخرید مانند عهد خلفا و سامانیان هستهٔ مرکزی و اساس نیروهای جنگی محمود را تشکیل می‌داد ولی محمود برخلاف زمان ماضی توانسته بود نظم‌و تنسیقات سختی‌را در میان ایشان برقرار سازد.

لشکر غلامان وسیله‌ای بود که محمود به یاری آن موفق به‌لشکرکشیهای مظفرانه و وسیع گردد و در عین حال توده‌های مردم را در متصرفات وسیع خویش در حال اطـاعت و انقیاد نگاهدارد.

محمود گذشته از لشکر غلامان ترك از داوطلبانی که به اصطلاح «غازی» یا«مبارزان راه دین» نامیده می‌شدند نیز کاملاً به منظور لشکرکشیهای غارتگرانه و جهانگشاییهای خویش استفاده می‌کرد.

به طوریکه آ.یو.یاکوبوسکی معلوم کرده است جلب عده‌ای کثیـر از «غازیان» به نیروهای جنگی تنها جنبهٔ نظامی نداشته بلکه درعین حال سیاست اجتماعی معینی بود که محمود تعقیب می‌کرد.

دولت محمود باجلب روستاییان بیزمین به صفوف غازیان و فریب ایشان به امیدکسب ثروت از غنایم جنگی هندوستان ــ که در واقع امر جزمشتی از خروار از آن نصیب آنان نمی‌گشت‌ــ می‌کوشید تناقضات طبقاتی رامحو و نارضایی عامهٔ مردم را تقلیل دهد.

نهضت غازیان می‌بایست کار یك مجرای انحرافی و دریچهٔ اطمینان را انجام دهد و جدیترین عناصر مردم استثمار شدهٔ زحمتکش شهر و روستا را منصرف کند و وارد مسیری که برای قدرت فئودالها خطرناك نباشد گرداند. غازیان پس از لشکـرکشی در مرزهای نواحی مسخره‌باقی می‌مانده یاباأموال غارتی‌به‌میهن باز می‌گشتندو شریك‌وانبازدستبردهای مشروع می‌شدند.

اما راجع به عامهٔ مردم زحمتکش روستاها و شهرها ـ کامیابیهای جنگی محمود و زرق و برق دربار وی نه تنها وضع اینان را بهتر نمی‌کرد بلکه دشوارتر می‌ساخت.
غنایم حاصله از لشکرکشیها هرقدر هم زیاد می‌بود هرگز نمی‌توانست هزینه‌های هنگفت نگاهداری لشکر ودربار واشتهای روزافزون محافل درباری وسران نظامی و فئودال را جبران و ارضا کند.

سنگینی بار مالیاتها افزایش یافت زیرا برای تدارك مقدمات‌تهاجم به‌هندوستان دایماً مالیاتهای «فوق‌العاده» مأخوذ می‌گردید. حتی وقایع نگاران درباری هم ناگزیر نوشته‌اند که هنگام اخذ مالیات «رعایارا مانندگوسفندان پوست می‌کندند».

مورخان می‌نویسندکه بسیاری از روستاها و حتی نواحی خالی ازسکنه شده، مجاری آبیاری ویران ومتروك گشت وسبب این‌وقایع را فقط افزایش میزان خراج وسوءاستفاده‌ها و رشوه خواریها و سختگیریهایی که مأمودان هنگام وصول آن معمول مـی‌داشتند می‌توان دانست.

پدیده‌ای که در تمام نواحی مهمهٔ کشور عمومیت پیدا کرده بود تنزل فاحش بهای زمین بود و این پدیده در کشورهایی که درآن‌کشاورزی پیشرفت کرده بود ندرتاً دیـده می‌شده. يك پدیدهٔ دیگر خشکسالیهای پی‌درپی بود که براثر آن مردم‌گروه‌گروه درشهرها و روستاها از گرسنگی جان می‌سپردند.

چنانکه و.و. بارتولد معلوم کرده است محمود باپشتکار و استمرار خارق‌العاده‌ای به‌این اصل فئودالی که روستاییان و شهریان فقط موضوع خراج می‌باشند معتقد بودوآن‌را به کار می‌بست.

ابوالفضل بیهقی مورخ معروف نقل می‌کند که مردم بلخ مورد سرزنش قرار گرفته بودند که چرا درغیاب محمود در برابر حملهٔ دشمن خارجی یعنی لشکریان قراختاییان مقاومت کرده‌اند. مورخ یاد شده، سخنان زیرین را که محمود در این‌باره گفته بود نقل می‌کند: «مردمان رعیت راباجنگ کـردن چه کار باشد؟ لاجـرم شهرستان ویران شد و مستغلی، بدین بزرگی، از من بسوختند: تاوان از شما خواسته آید. ماآن در گـذاشتیم. نگرید تاپس از این مکنید. که هر پادشاهی، که قویتر باشد و از شما خراج خواهد و شمارا نگاهدارد خراج بباید داد و خودرا نگاهداشت...»

بدین طریق مردم را مانند نیرویی که مالیات باید بپردازد می‌نگریستند.

ضمناً باید گفت که، در زمینهٔ حیات سیاسی آن دوران، محمود بلاشك ازلحاظ‌نیرو و صفات ممتازهٔ فرماندهی امیری جدی و شایسته و برجسته بود. پایتخت زیبای دولت‌او از همه جانب کاروانهای‌بازرگانان را جلب می‌نمود و صنعتگران‌چیره دست درآنجا هنرنمایی

می‌کردند. از تذکر این نکته نیز ناگزیریم که در دوران حکومت محمود پیشرفتهایی در زمینهٔ فرهنگ وتمدن به دست آمد ولی در عین‌حال نباید در ارزیابی پدیده‌های مثبت مزبور زیاده روی کرد زیرا که اینهانمای ظاهر ساختمان دولت غزنوی در دوران شکفتگی و قدرت آن بود.

درپشت این‌نمای فریبنده نارضایی عمیق مردم از شیوهٔاداریی که موجب فقروبینوایی آنان بود و تضادهای حاد اجتماعی پنهان بود.

ضعف اجتماعی شیوهٔ حکومتی که محمود تأسیس کرده بود به زودی پس ازمرگ‌وی در عهد پسر او مسعود (از ۱۰۳۰تا۱۰۴۱م-۴۲۱ تا ۴۳۲ه. حکومت‌کرد) ظاهر شد.

مسعود که در نتیجهٔ مبارزه بامدعی دیگر تاج و تخت ـ یعنی برادر خود محمد ـ به سلطنت رسید تابع بخشی از سران لشکری ومأموران درباری بود که وی را در رسیدن به تاج وتخت یاری‌کرده بودند.

مسعود که دوران جوانی را در نازو نعمت وعیاشی گذرانده بود پس از صعودبه‌مقام سلطنت نیز بیشتر به زندگی حرمسرا و باده‌گساری مشغول بود و به امور دولتی کمتر رسیدگی می‌کرد. قدرت درپایتخت وشهرستانها عملاً به‌دست مأموران بی‌استعداد ولی‌حریص افتاد. چیزی نگذشت دستگاه رشوه‌خوار و خود فروش اداری نفوذ فاسد کنندهٔ خویش را در جریان زندگی کشور ظاهر ساخت ودر واقع دولت غزنوی را به سوی پرتگاه انقراض و ورشکستگی کشانید.

اگر بخواهیم از میزان خود کامی و زورگویی وبیقانونی که از ویژگیهای دوران سلطنت مسعود بود اطلاع حاصل کنیم می‌توان به اوضاع خراسان درآن دوران که مهمترین ایالت امپراطوری غزنویان بود نظری افکند. در آن زمان حاکم آن سامان مردی به نام ابوالفضل سوری بود.

ابوالفضل بیهقی خصوصیات اخلاقی این حاکم و عواقب اقدامات او را چنین نقل می‌کند: «سوری مردی متهور وظالم بود. چون دست‌او راگشاده کردند، برخراسان،اعیان و رؤسا را برکند و مالهای بی‌اندازه ستدوآسیب ستم او به ضعفا رسید و از آنچه ستده بود، از ده دِرَم پنج سلطان را بداد وآن اعیان مستأصل شدند و نامه‌ها نوشتند به ماوراءالنهر و رسولان فرستادند و به اعیان ترکان بنالیدند، تاایشان را اغرا کردند، ترکمانان را، و ضعفانیز به‌ایزد عزذکره حال خویش را برداشتند ومنهیان را زهره نبود که حال سوری را به راستی انها کردندی و امیر رضی‌الله‌عنه، سخن کس بروی نمی‌شنود و بدان هدیهای به افراط وی می‌نگریست تاخراسان‌به حقیقت درسر ظلم ودراز دستی‌وی شد...» دلیلی‌نداریم بگوییم که در سایر بخشهای کشور غزنویان وضع بهتر بوده است.

پس ازمرگ محمود قدرت دولت غزنویان رو به زوال رفت. چیزی از سلطنت مسعود نگذشت کـه خوارزم از دولت غزنویان منتزع گشت و بـرخی از امیران آسیای میانـه (ماوراءالنهر) که از سلالهٔ قرا خانیان بودند وارد نواحی علیای مسیر جیحون که متعلق به غزنویان بود شدند.

تضادهای داخلی وفساد دستگاه دولت و تجزیه طلبی فئودالهای محلـی وضعف نیروی نظامی دولت غزنوی موجب موفقیت و پیروزی نهضت غزان که تحت قیادت سلجوقیان قرار داشتند گشت.

## بخش ۱۱:

# غزان و دولت سلجوقی

از عهد قدیم قبایل چادرنشین ترک که‌اوغوز نام داشتند صحراهای وسیع بخش‌سفلای رود سیردریا (سیحون) را میان دریای آرال (خوارزم) و دریای خزر اشغال‌کرده بودند. نام ایشان در قرن هشتم میلادی در منابع چینی آمده است. اوغوزها را بعدها ترکمن نیز خواندند ومصنفین عرب‌آنان را غز می‌نامیدند. بنابه‌گفتهٔ منابع موجود درقرن دهم‌جریان شدید پاشیدگی جماعتهای بدوی در میان غزان آغاز شد و جامعهٔ طبقاتی به وجود آمد.

تشکیل جامعهٔ طبقاتی غزان به طور کلی در همان جهتی که‌در اجتماعات چادرنشینی ترکان جریان یافت‌سیر می‌کرد. نخست قسمتهای قدیم عشیرتی براثر رشد نیروهای‌تولیدی، جای خود را به آنچه به اصطلاح جماعتهای خصوصیتر چادر نشینی نامیده می‌شد داد که فقط زمین (یعنی مراتع) را مشترکاً متصرف بود و دامها در ملکیت شخصی هر خانواده بودند. از یکسو براثر رشد نیروهای تولیدی و از دیگر سو درنتیجهٔ جنگها و تحصیل غنایم جنگی تعداد زیادی دام در دست چادرنشینان متمول‌گرد آمد و این موجب تشدید نابرابری مالی در داخل قبایل شد ومنجر به پیدایش اعیان چادرنشین گشت. نفوذ اعیان مزبور در نتیجهٔ اینکه آنان ادارهٔ نقل وانتقال متشکل چادرنشینان و گله‌هایشان رابه‌عهده داشتند و توزیع اراضی مراتع و حفظ دامها را از حملهٔ همسایگان و بالاخره تشکیل شبیخونهای غارتگرانه به قبایل مجاور یابه واحه‌های کشاورزی نیز جزو وظایف ایشان بوده، استوار گشت.

مجموع این عوامل زمینه‌ای‌برای پیدایش طبقات وسلسلهٔ مراتب فئودالی ایجادکرد.

انتقال اختیار مراتع به اعیان باپیدایش مالکیت فئودالی زمین و تابعیت فئودالی چادرنشینان ساده در برابر اعیان چادرنشین مربوط بود. برده‌داری در میان چادرنشینان ترك به شکل شیوهٔ اصلی تولید در نیامد و فقط جنبهٔ فرعی داشت. بهره‌کشی ازچادرنشینان ساده از طرف اعیان در زیر لفافهٔ رسوم وعادات پدرشاهی صورت می‌گرفت.

در نیمهٔ دوم قرن دهم میان غزان وقرلقان، و دیگر چادرنشینان ترك دولتهایی پدید آمدند که از لحاظ تاریخی مهمتر از همهٔ آنها دولت سلجوقیان بود. این دولت به‌نام‌پیشوای نیمه افسانه‌ای آن سلجوق ـ از قبیلهٔ قنیق غزان ـ که مؤسس سلالهٔ سلجوقیان بوده خوانده شده است. غزانی را که حکومت این سلاله را شناخته قبول کردند سلجوقیان نامیدند. در نیمهٔ دوم قرن دهم غزان سلجوقی و دیگر قبایل ترك‌نژاد آسیای میانه اسلام پذیرفتند. علت این بود که اعیان نظامی چادرنشین که‌در شرف تبدیل به اعیان فئودال بودند احتیاج به ایدئولوژی وعقیدهٔ جدیدی داشتند که جانشین آیین بدوی شان گردد. بدین سبب خانها و بزرگان قبایل ترك دین جامعه‌های متکامل فئودالی همسایه ـ یعنی اسلام‌را پذیرفتند.

اشراف چادرنشین که در شرف تبدیل به فئودال بودند و همچنین صاحبان گله‌های بزرگ از لحاظ مرتع در مضیقه بودند. ولی نه تنها این علت بلکه بیشتر تمایل اعیان چادرنشین به کسب غنایم جنگی و فتح واحه‌های کشاورزی ـ به منظور بهره‌کشی فئودالی از مردم اسکان یافتهٔ آن واحه‌ها ـ موجب نقل مکان قبایل ترك به نواحی کشاورزی خاورمیانه (قرلقان و دیگر ترکان قراخانی) وایران (غزان) وفتوحات آنان گردید.

غزان سلجوقی نخست به قسمت سفلای سیر دریا (سیحون) کوچ کردند. در پایان قرن‌دهم مجدداً از آنجا به ماوراءالنهر و ناحیهٔ کوههای نورآتا (نوربخارا) کوچیدند در آن زمان دو برادر طغرل بیك محمد وچغری بیك‌داود ـ نوادگان سلجوق در رأس این غزان قرار داشتند.

استقرار حکومت ترکان قراخانی در ماوراءالنهر سبب تصادم بین آنان و غزان سلجوقی گردید. در حدود سال یکهزار و بیست میلادی روابط میان آنان چنان به‌وخامت گرایید که غزان مجبور به‌مهاجرت گشتند و سران آنان به محمود غزنوی مراجعه نموده تقاضاکردند که اجازهٔ اقامت در اراضی خراسان به‌ایشان داده شود ودر عوض وعده دادند خدمت لشکری انجام دهند. محمود به غزان اجازه داد تادر شمال خراسان در ناحیه‌ای‌میان سرخس وابیورد اقامت گزینند.

گفتگو از دستهٔ کوچکی ازغزان درحدود ۴۰۰۰ خانوار درمیان بود ولی به دنبال دستهٔ اول دستجات دیگری نیز به حرکت در آمدند و وارد کشور غزنویان شدند. این مهاجرت به زودی بسیار توسعه‌یافت وپس ازمرگ محمود شدت پیداکرد. از نخستین‌سالهای

حکومت مسعود عدهٔ کثیری مردم ترك نژاد (غزان) در شمال خراسان پدید آمدند. میان چادر نشینان جنگجو ومردم کشاورز وصلحجوی محل تصادماتی آغاز گشت. سال به سال اعیان فئودال سلجوقی بااصرار والحاح بیشتر و بیشتر از مسعود اراضی تازه طلب می‌کردند.

در سال ۱۰۳۵ میلادی وضع خراسان بسیار وخیم شد و سلطان مسعود ناگزیر شد در رأس لشکریانی برگزیده علیه غزان سلجوقی وارد پیکار شود، ولی پس از آنکه دستهٔ بزرگی از لشکریان مسعود از سلجوقیان شکست خورد وی رضاداد که نواحی نساوفراوه و دهستان را برای اسکان غزان سلجوقی به‌ایشان واگذار کند. این گذشتها فقط مدت‌کوتاهی اعیان سلجوقی را راضی کرد و چیزی نگذشت که ناحیهٔ مرو را تقاضا کردند. مسعود در پاسخ لشکریان تازه‌ای به جنگ ایشان فرستاد ولی این بارنیز شکست سختی به‌وی واردآمد وسلجوقیان بدون پیکار نیشابور را اشغال کردند ودر مساجد آن شهر به‌نام طغرل‌بیك‌خطبه خوانده شد.

این واقعه در سال۱۰۳۸م-۴۳۰ه. وقوع یافت واین سال آغاز تأسیس دولت‌سلجوقیان شمرده می‌شود ـ گرچه مبارزهٔ ایشان با غزنویان هنوز پایان نیافته بود. چیزی نگذشت‌که مسعود سلجوقیان را از نیشابور بیرون راند وپس از آن مسعود در رأس لشکریان فراوان که فیلان بسیار در اختیار داشتند علیه سلجوقیان وارد نبرد شد. سپاه عظیم وبطی‌الحرکهٔ فئودالی مسعود که فاقد وحدت داخلی و انتظامات وتنسیقات لازم بود پیش از آنکه بادشمن (سلجوقیان) تلاقی‌کند به حال‌فساد و پاشیدگی‌افتاده بود. در ماه مه سال ۱۰۴۰م.-۴۳۲ه. قمری پس از یك روز نبرد دردندانقان سلجوقیان شکست سختی برسپاه مسعود واردآوردند وخود مسعود به زحمت توانست فرار کندو خود را نجات دهد.

این ناکامیهای نظامی نتیجهٔ ضعف درونی دولت غزنویان بود. تنفر مردم از دولت مسعود وضع وی را نااستوارترساخت. پس ازنبرد دندانقان‌خراسان دربست به‌دست سلجوقیان افتاد. طغرل بیك درنیشابور وچغری‌بیك در مرو به تخت نشست و فقط بخشی از افغانستان کنونی و پنجاب در تحت حکومت غزنویان باقی ماند.

بخش۱۲ :

# ایران در تحت حکومت سلجوقیان

پیش از آنکه نتیجهٔ مبارزهٔ دولت غزنویان و سلجوقیان برسر خراسان معلوم شود دستجاتی چند از غزان در مغرب و داخل ایران‌نفوذ کردند (سال۱۰۲۱م.ـ۴۱۲ه). این اقدام نخست‌بی‌نقشه و خود سرانه بود و در رأس هریك از این دستجات چادرنشین پیشواو رهبری که خطر کرده به مسئولیت شخصی خویش عمل می‌کرد قرار داشت. ولی پس از آنکه خراسان به‌دست سران سلجوقی افتاد نهضت بی‌نقشه‌ای که به خاطر اراضی غرب آغاز شده بود صورت منظمتر و متشکلتر پیدا کرد. طغرل بیك وعموی او ابراهیم ینال سردار سپاهیان سلجوقی بودند. چغری‌بیك به سمت «سلطان‌شرق» در خراسان باقی ماند.

در آن زمان در مغرب ایران هیچ نیروی سیاسی و نظامی کـه از پیشرفت دستجات ترکمن ممانعت‌کند وجودنداشت. درفاصلهٔ بین‌سالهای۱۰۴۰م.ـ۴۳۲ه.و۱۰۵۰م.ـ۴۴۲ه. سران سلجوقی مراکزی از قبیل ری و اصفهان و همدان وغیره را در ایران گشودند و ری موقتاً پایتخت طغرل‌بیك گردید.

در عین حال خوارزم در شمال وهرات در مشرق وسیستان و کرمان درجنوب به‌دست سلجوقیان افتاد. اندکی بعد فارس نیز فتح شد و به ویژه دستجات کثیرالعدهٔ غزان به سوی آذربایجان به حرکت در آمده وارد بین‌النهرین علیا و ارمنستان شدند. اینان مفتون مراتع سرسبز کوهستانی آن سامان شده بودند.

تصرف بغداد در سال ۱۰۵۵م.ـ۴۴۷ه. از طرف طغرل بیك مرحلهٔ مهمی از توسعهٔ قدرت و نفوذ سلجوقیان بود. پس از سقوط این آخرین دژ آل بویه، راه خوزستان به‌روی

سلجوقیان گشوده شد و سراسر ایران در تحت‌اشغال لشکریان سلجوقی بود. پس از تصرف بغداد ازطرف طغرل‌بیک‌خلیفه به‌نام وی‌خطبه خواند. طغرل‌بیک خلیفه‌القائم بامرالله‌رامجبور کرد که لقب سلطان به‌وی دهد وبانوۀ خلیفه ازدواج کرد. خلیفه کماکان قدرت موهوم روحانی را دارا بود.

باتصرف بغداد حرکت به سوی غرب متوقف نگشت. بین‌النهرین علیا ناگزیر مطیع سلجوقیان گشت و آنان به متصرفات روم شرقی یعنی ارمنستان و آسیای صغیر هم دست‌اندازی کرده به غارت ودستبرد پرداختند.

در سال۱۰۵۹م.ــ۴۵۱ه. چغری‌بیك در گذشت وطغرل‌بیك تاپایان عمرخویش(سال ۱۰۶۳م.ــ۴۵۵ه.) تنها سرور دولت سلجوقی که در آن زمان از جیحون‌تافرات‌بسط یافته بود باقی ماند.

الپارسلان‌برادرزادۀطغرل‌بیك وپسرچغری‌بیك (۱۰۷۲ تا۱۰۶۳م.ــ۴۵۵تا۴۶۵ه.) چون از طغرل‌بیك فرزند ذکوری باقی نمانده بود بعد از او به سلطنت رسید و فتوحات و تسخیر اراضی در عهد او نیز ادامه داشت.

مهمترین واقعۀ دوران سلطنت او شکست لشکریان روم شرقی درملازگرد (به یونانی مانتسی‌کرت‌که یاقوت «ملازجرد» نوشته است) ارمنستان بود (سال۱۰۷۱م.ــ۴۶۴ه.).پس از آن سلجوقیان در ظرف مدت ده سال نه تنها ارمنستان بلکه تقریباً سراسر آسیای صغیر را فتح کردند.

سلجوقیان آذربایجان وشیروان و گرجستان شرقی و سوریه و فلسطین رانیز مسخر ساختند.

الپارسلان نسبت به متصرفات قراخانیان در ماوراءالنهر نیز سیاست جنگجویانه‌ای پیش گرفت. در سال ۱۰۷۲م.ــ۴۶۵ه. الپارسلان در رأس سپاه نیرومندی از مروروانۀ بخارا شد. این‌لشکرکشی به پایان نرسید زیرا الپارسلان بلادرنگ پس‌از عبور از جیحون به دست کوتوال یکی از قلاع قراخانیان که اسیر شده بود کشته شد و لشکریانش به مرو باز گشتند.

دورۀ بیست سالۀ حکومت ملکشاه (۱۰۷۲ تا۱۰۹۲م.ــ۴۶۵تا۴۸۵ه.). پسرالپ‌ــ ارسلان اوج قدرت سیاسی دولت سلجوقیان شمرده می‌شود. وی توانست متصرفات‌قراخانیان ماوراءالنهر را مطیع وخراجگزار خویش کند. در پایان سلطنت وی مرزهای امپراطوری سلجوقی از دریای متوسط (مدیترانه) و مرمره در غرب‌تا کاشغر در شرق ودریای آرال و قلل جبال قفقاز و دریای سیاه در شمال و خلیج فارس و بیابان سوریه در جنوب ممتدبوده.

**بخش ۱۳:**

# دولت سلجوقیان و نظام‌الملک

سلاطین سلجوقی که برای ادارهٔ کشورهای بزرگ متمدن فاقد تجربهٔ لازم بودند به ناچار دستگاه اداری و مالی دولت خویش را به یاری مأمورانی که اکثراً ایرانی بوده‌بر اثر سقوط دولتهای غزنوی و بویه بیکار شده بودند ـ سروسامان دادند.

مأموران عالیمقام و روحانیون بلند پایهٔ ایرانی به سرعت باسلطنت سلجوقیان ساختند.

گذشته از آن چون اعیان نظامی غز پس از دریافت اراضیی به رسم اقطاع تمایلات گریز از مرکز نشان دادند سلاطین سلجوقی به مأموران عالیرتبهٔ ایرانی که بادستگاه حکومت مرکزی پیوستگی و به وجود حکومت مقتدر سلطانی علاقه داشتند تکیه کردند.

در میان مأموران عالیمقام ایرانی جالب توجه ترین شخص که رهبر عقیدتی ایشان شمرده می‌شد همانا ابوعلی حسن طوسی ملقب به نظام‌الملک وزیر مشهور الپ‌ارسلان و ملکشاه بود.

وی الهام بخشندهٔ سیاست خارجی الپ‌ارسلان و ملکشاه و در عین حال سازمان دهندهٔ دستگاه اداری وکشوری و مالی دولت بود.

برای قضاوت جوانب سیاست او کتاب «سیاستنامه» که تألیف آن به وی نسبت داده می‌شود واجد اهمیت خاص می‌باشد.

۱ــ دربارهٔ نظام‌الملک به بخش دوم این فصل رجوع شود.

نظام‌الملك در این کتاب از سنن دولت متمرکز ایرانی که به زعم او درگذشتهٔ نزدیك دولت غزنویان و سامانیان و آل‌بویه و درعهد قدیم ساسانیان ـ نمونهٔ کامل آن‌بوده ـ با حرارت تمام دفاع می‌کند. وی سیاست داخلی دولتهای یاد شده را به مثابه کمال مقصود مجسم می‌سازد و سخت برپاشیدگی وپراکندگی و سرخودی فئودالی می‌تازد.

ولی سیاست مرکزیت طلبی نظام‌الملك مخالف جریان طبیعی تکامل فئودالی بود و بدین سبب باناکامی مواجه شد.

سراسر دوران سلطنت الپ‌ارسلان و ملکشاه ـ که در واقع نظام‌الملك امور دولت را اداره می‌کرد ـ آکنده از مبارزات حاد علیه تمایلات تجزیه طلبی اعضای خانوادهٔ سلطنتی و عده‌ای از نامیترین سرداران جنگی و پیشوایان برخی از قبایل غز بوده. این‌نمایندگان کلان اعیان نظامی غز می‌کوشیدند تا اقطاعات خویش را به امارات مستقل مبدل سازند. براثر فشار این محافل بود که نظام‌الملك سرانجام اندکی پیش از مرگ خویش از شغل وزارت برکنار شد.

بخش ۱۴ :

# انقراض دولت سلجوقیان

سلجوقیان قادر نبودند برای مدت مدیدی کشورها و نواحیی را که روابط اقتصادی میان آنان سست بوده از نژادهای مختلف تشکیل شده بودند متحد سازند و نمی‌توانستند جریان طبیعی پراکندگی و پاشیدگی فئودالی را متوقف کنند. حتی در عهد طغرل‌بیك قلمرو مستقل سلجوقیان کرمان (سال ۱۰۴۱ تا ۱۱۸۷م. ـ ۴۳۳ تا ۵۸۳هـ.) تأسیس شد که بازماندگان قاورد برادرزادهٔ طغرل درآن حکومت می‌کردند. یك سلطنت ویژهٔ سلجوقی دیگر که سلجوقیان روم نامیده می‌شد در آسیای صغیر تأسیس یافت (سال ۱۰۷۷ تا ۱۳۰۷م. ـ ۴۷۰تا۷۰۷هـ.). در اینجا اعقاب قتلمش عموزادهٔ طغرل‌بیك مستقر گشته بودند.

مرگ ملکشاه (سال ۱۰۹۲م.ـ۴۸۵هـ.) جنگ خانگی شدیدی را به خاطرحکومت میان اعضای خاندان سلطنتی برانگیخت.

جنگ خانگی بیش از بیست سال طول کشید. پس از مرگ دومدعی اصلی تاج‌وتخت یعنی محمود وبرکیارق‌ـپسران ملکشاه ـسنجر ومحمد دو فرزند دیگر وی که زنده مانده بودند ـ بایکدیگر کنار آمده کشور را میان خود تقسیم کردند. حکومت نواحی شرقی ایران (سلطنت سلجوقیان کبیر) نصیب سنجر شد. غرب ایران و عراق عرب (یا سلطنت عراقی‌سلجوقی۱۱۱۸تا۱۱۹۴م.ـ۵۱۲تا۵۹۴هـ.) سهم‌محمد گشت.

در قلمرو هر دو سلطان سلجوقی تمایلات گریز از مرکز میدان خود نمایی مناسبی یافت. از آن جمله غرب ایران به یك سلسله امارتها ـ که حتی گاهی کسانی غیر ازافراد سلالهٔ سلجوقی در رأس آنها بودند ـ تقسیم شد.

سلطان سنجر در قلمرو خویش (خراسان، سیستان، خـوارزم و واحهٔ مرو) از سال ۱۱۱۸ تا۱۱۵۷م. ـ ۵۱۲ تا۵۵۲ه. حکومت کرد. در ماوراءالنهر نیز که یکی از دست نشاندگان وی برتخت سلطنت قراخانیان مستقر گشت، حکومت عالیهٔ سنجر مورد قبول‌بود. بدین سبب سلطان سنجر می‌توانست غالباً در امور داخلی ماوراءالنهر مداخله کند.

یکی از عواقب این مداخـلات تصادم بد فرجام دولت سنجری بود باقوم چادرنشین تازه‌ای به نـام قرا ختایی یا کیدانیان کـه در مرزهای آسیای میانه ظاهر شده بود. این چادرنشینان که اصلاً از نژاد تونگوز (تغزغز) یامغول بودند و از آغاز قرن دهم تا آغاز قرن دوازدهم. شمال‌چین‌رادرتصرف داشتند از آن سرزمین بیرون رانده شدند وررحدودسال ۱۱۲۸م.ـ۵۲۲ه. نواحی شرقی ترکستان (کـه اکنون سین تسزیان نامیده مـی‌شود) و هفت‌آب را از قراخانیان منتزع ودولت معظمی درآن سرزمین تشکیل دادند.

سنجر به‌خواهش خان سمرقند که از قراخانیان بود لشکر عظیمی به یاری‌اوفرستاد. لشکریان سنجر و قراخانیان در نبردی قطعی که در صحرای قطوان نزدیك سمـرقند روی داد شکست فاحشی خورده سی‌هزار تلفات دادند و سنجر گریخته جان خود را نجات داد و ماوراءالنهر از دست سلجوقیان بدر شد. شکست سنجراعتبار و حیثیت او را در انظاررعایای مسلمان وی به باد داد زیرا «کفار» نامسلمان براوغالب‌گشته بودند.

امیران تابع سنجر در قلمرو خود او به شتاب از این شکست بهره‌برداری کردند. در سال ۱۱۴۱م.ـ۵۳۰ه. چیزی ازنبرد قطوان نگذشته بودکه امیر موروثی خوارزم(نواحیی که نخست یکی از اقطاعات بزرگ امپراطوری سلجوقی بود) خوارزمشاه آتسز ـ به‌مرو ونیشابور حمله کرد و خویش را مستقل اعلام نمود. سنجر به زحمت زیاد آتسز را متقاعد ساخت‌که مجدداً حکومت عالیهٔ سلطان سلجوقی را بپذیرد. ولی در واقع امر خوارزم نیز از دست سلجوقیان بدر رفته بود.

## بخش ۱۵:

# خروج غزان بلخ

سیاست مرکزیت طلبی ملکشاه و جانشینان وی که می‌کوشیدند به مأموران عالیمقام و روحانیون بلند پایهٔ ایرانی تکیه کنند موجب آن گشت که علایق نزدیک‌پیشین بین‌سلالهٔ سلجوقی و قبایل چادرنشین غز قطع شود.

در حدود سال ۱۱۵۰م.ـ ۵۴۵هـ. تعداد کثیری از قبایل چادرنشین غز(عربان این طایفه را غز می‌خواندند و الاصل نام ایشان «اغوز» است) در مرز خاوری خراسان و به خصوص در نواحی مجاور مسیر علیای جیحون (رودآمو) متمرکز شده بودند و تابع حاکم بلخ که از طرف سنجر حکومت می‌کرد بودند.

دستگاه اداری حاکم بلخ مساعی فراوانی مبذول می‌داشت تارسوم مالیاتی معمول در نواحی اسکان یافتگان را در میان غزان نیز به کار بندد و این خودبارها موجب مناقشه و حتی مقاومت مسلحانه از طرف غزان شده بود.

غزان بلخ‌را مجبور کرده بودندکه سالی ۲۴۰۰۰ گوسفند برای‌حوایج مطبخ سلطان تحویل دهند.

ستمگری ورشوه‌خواری مأموران منجر به قیام عمومی قبایل غز ـکه محل اقامتشان در ناحیهٔ بلخ بوده ـ گشت (سال ۱۱۵۳ میلادی ـ ۵۵۱هـ.).

لشکریان سلطان را غزان منهزم ساختند و شخص سنجر نیز به دست آنان اسیر شد. غزان خراسان را بطرز وحشتناکی غارت کردند. به خصوص شهرهای مرو ونیشابور زیان فراوان دیدند و عدهٔ کثیری از ساکنان آن دو شهر کشته شدند و عمارات بسیار طعمهٔ آتش

گشت. مردم آن دیار دوران تسلط غزان را مانند بلایی مهیب یاد می‌کردند.

خوارزمشاه آتسز بلادرنگ از این وقایع استفاده کرده باردیگر اعلام استقلال کرد. براثر اختلافاتی که در میان رؤسای قبایل غز پدید آمده منجر به قیام عده‌ای از آنان گشته بود سنجر توانست از اسارت بگریزد (سال ۱۱۵۶م.-۵۵۱هـ.). ولی دیری از قدرت باز یافته بهره نبرد ودر سال ۱۱۵۷م.-۵۵۲هـ. در گذشت. دوران سلالهٔ «سلجوقیان کبیر» در خراسان ـ پس از مرگ او پایان یافت و جنگهای داخلی فئودالی آغاز شد.

تقریباً سی‌سال میان‌سران غزان وخوارزمشاهیان و غوریان افغانستان ودیگر امیران فئودال برسر تصرف خراسان مبارزه جریان داشت وآخر باپیروزی خوارزمشاه تکش پایان یافت.

## بخش۱۶:

# اسماعیلیه در ایران

فتوحات آل سلجوق و تشدید بهره‌کشی فئودالی که مربوط بدان بود مبارزهٔ صنفی را در ایران شدیدتر ساخت.

در قرنهای یازدهم و دوازدهم. مخالفت باسلطنت سلجوقیان‌تحت لفافهٔ مذهب‌اسماعیلیه ظاهرشد. مذهب‌اسماعیلیه‌یکی ازشعب شیعه بود و ازلحاظ سنیان‌کفر منفوری شمرده می‌شد. موضوع پایهٔ اجتماعی نهضت اسماعیلیان در ایران در قرن یازدهم تاکنون مورد بررسی محققان قرارنگرفته‌است. بااین‌حال می‌توان حدس‌زدکه درآغاز اسماعیلیان به‌ارباب حرف وپیشه‌وران وبینوایان‌شهری وروستاییان نواحی کوهستانی متکی بوده‌اند.

حسن‌بن صباح فرستادهٔ خلیفهٔ اسماعیلیه مصر مؤسس فرقهٔ ویژهٔ اسماعیلیان‌ایران‌بود. ایشان در سال ۱۰۹۰م.ـ۴۸۳ه. قلعهٔ صعب الوصول الموت (آشیانهٔ عقاب)راکه در جبال البرز نزدیك قزوین (شمال ایران) قرار داشت به تصرف در آوردند وبسیاری‌ازدژهای مستحکم دیگر را نیز در نواحی کوهستانی دیلم و کوهستان و رودبار وفارس وحتی سوریه (در جبال لبنان و مجاورت متصرفات صیلبیون) فرو گرفتند. بـدین طریق دولت مـذهبی اسماعیلیان تشکیل شدکه مرکز آن الموت بود و متصرفات پراکنده‌ای در ایران و سوریه داشت.

به زودی اسماعیلیان ایران روابط خویش را باخلفای فاطمی مصر قطـع کردند و حسن‌بن صباح پیشوای روحانی اسماعیلیان ایران و سوریه گشت و در عین حال به منزلـهٔ سلطانی‌بودکه تمام متصرفات اسماعیلیه را اداره می‌کرد، مقر«شیخ‌الجبل» (پیرکوهستان)ـ

که لقب حسن‌بن صباح بود ـ و جانشینان او الموت بود.

فرقهٔ اسماعیلیه سازمانی بود مخفی که اعضای آن مطیع تنسیقاتی آهنین بوده می‌بایست بدون چون وچرا تمام فرمانهای «پیرکوهستان» را اجرا کنند. نفوذکلمه‌واعتبار روحانی پیشوای اسماعیلیان براثر اینکه تعلق به فرقهٔمزبور و هدفهای سیاسی و شرایع‌دینی آن چون اسرار مگو از بیگانگان پنهان نگاهداشته می‌شد ـ افزون می‌گردید.

فرد مسلمانی که باکمال حزم و احتیاط ودقت و ظرافت از طرف داعی و مبلغ اسماعیلی مهیای قبول تعلیمات می‌گردید فقط پس از آنکه از لحاظ عقیدتی کاملاً حلاجی می‌شد و مورد آزمایشهای فراوان قرار می‌گرفت پلهٔ اول فرقهٔمزبور راطی می‌کرد.

مدارج وصول به حد اعلای تعالیم این فرقه هفت بود وکسانی که به پله‌های بالا می‌رسیدند در زمرهٔ یاران و معاونان نزدیك «پیرکوهستان» در می‌آمدند. فقطعدهٔ معدودی به مدارج عالیه می‌رسیدند و اسماعیلیان عادی از پلهٔ اول و دوم بالاتر نمی‌رفتند.

اسماعیلیان پس از تصرف قلاع مستحکم و ایجاد سازمان نیرومند و قابل انعطافی، مبارزه علیه بزرگترین نمایندگان طبقهٔ حاکمهٔ دولت سلجوقی و دیگر امیران فئودال خاور نزدیك را آغاز کردند. اسماعیلیان که فاقد نیروی جنگی کافی بودند اسلوب قتلهای‌فردی را معمول داشتند. و به کشتن اشخاص دست زدند. قاتلان فدایی به فرمان «پیرکوهستان» به شکل بازرگان و یاگدا و یامستخدم و یا درویش در آمده همه‌جا در کاخ امیر و مرکز ستاد سران‌لشکری و مسجد وبازار شهر نفوذ کرده خنجر مرگبار رادر قلب قربانی‌خویش فرو می‌کردند. اسماعیلیان مقدمات این قتلها را کاملاً در خفا فراهم می‌کردند ولی نقشهٔ خود را همیشه در ملاء عام به موقع اجرا می‌گذاشتند تا تأثیر سیاسی آن بیشتر باشد. رهبران اسماعیلی قاتلین فدایی را از میان جوانان روستایی و پیشه‌ور و بینوایان شهری که‌مأموریت امحای اعیان را باشور و حرارت استقبال می‌نمودند برمی‌گزیدند.

شایع بود که اسماعیلیان الموت حشیش‌استعمال می‌کنند تا حالت رؤیای‌هذیان‌آمیزی بارؤیت باغهای بهشت وحوریان زیبا وغیره در اشخاص ایجادکنند.

اسماعیلیان الموت را بدین سبب حشیشیون نامیدند و این کلمه را صلیبیون تحریف کردند ودر زبان فرانسه و ایتالیایی به شکل «آساسین» و به مفهوم و معنای «قاتل»متداول گشت.

نظام‌الملك اهمیت اجتماعی مذهب اسماعیلی و خطری را که از آن متوجه دولت فئودالی سلجوقیان بود نیك درك می‌کرد. به اعتراف خود وی اسماعیلیان واقعی و یاکسانی راکه مظنون به پیروی ازآن مذهب‌بودندبه‌سخت‌ترین طرزی اعدام‌کرده زنده‌می‌سوزانیدند.

روحانیون مسلمان که به نفع گروه حاکمه عمل می‌کردند می‌کوشیدند تا حس تنفر

وکینهٔ سنیان مسلمان را به اسماعیلیان «بددین» تحریك کنند.

ولی محال بود باتعقیب‌و تضییقات بیرحمانه از فعالیت اسماعیلیان ممانعت‌شود. آنان در سال ۱۰۹۲م.ـ ۴۸۵هـ. خود نظام‌الملك و اندکی بعد فرزند او را به قتـل رسانیدند. فهرست قربانیهای اسماعیلیان طویل است: یك خلیفهٔ فاطمی و دو خلیفهٔ عباسی و بسیاری از روحانیون عالیمقام سنی و امیران وعده‌ای از پیشوایان صلیبیون‌در سوریه ودیگر نمایندگان گروه زمامدار به دست فداییان ایشان کشته شدند.

به مرور زمان در دولت الموتی اسماعیلیان دگرگونیهای مهمی پدیدآمدکه‌به‌صورت سیر تکاملی روابط فئودالی تجلی نمود. محافل زمامدار اسماعیلیان اراضیی در نزدیکیهای قلاع مستحکم‌متصرف شدند و روستاییانی راکه در اراضی مزبور مسکن داشتند وحتی‌شهریان را به رسـم وروش فئودالی به بیغار کشیدند و باکمال فعـالیت کاروانها به راه انداخته با سرزمینهای مجاور به تجارت پرداختند. متدرجاً سران اسماعیلیان به‌فئودالهای عادی مبدل شدند و دیگر نسبت به منافع فرقه و شرایع اسماعیلی بیگانه و بی‌اعتنا بودند. درآغاز قرن ۱۳م. دولت‌الموتی اسماعیلیان به‌صورت یك‌دولت فئودالی عادی در آمده بود.

بخش ۱۷ :

# اتابکان و خوارزمشاهیان در ایران

دردولت ایرانی سلجوقیان سلاطین ناگزیر بودند اراضیی را بهرسم اقطاع بهبزرگترین نمایندگان اعیان چادرنشین ترك که نیروی لشکری را در دست داشتند بدهند. سلطنت سلجوقیان در عراق وبالنتیجه غرب ایران منقرض گشت وبه چندین امارت مستقل تقسیمشد و امیرانی که ارثاً براین سرزمینها حکومت میکردند اتابك نامیده میشدند. منشاء این کلمه که صورت لقب پیداکرده بود مربوط به روشی است که در دولت سلجوقیان متداول بوده.

هربار که سلطان فلان یا بهمان ناحیه را به رسم تیول به شاهزادهای میداد یکی از سرداران نامی را مأمور خدمت او میکرد که مربی و «لله» او باشد و این امیر یا سردار در واقع قلمرو اقطاعی شاهزاده را از طرف او اداره میکرد. این امیر را اتابك مینامیدند که لغتی است ترکی ومعنی آن «پدر ــ شاهزاده» میباشد.

موجب انقراض دولت سلجوقیان اینبودکه درعهد ایشاندستگاه تیول نظامی یااقطاع وسیعتروعمیقترشد وبراثرآن صاحبان اقطاعات بزرگ تقریباً عملاً مستقل ومنفك ازحکومت مرکزی میگشتند.

در اراضی ایران مهمترین اتابك نشینها درآذربایجان ایران و فارس ولرستانتأسیس شد وسلالهٔ اتابکان ایلدگزیان (۱۱۳۶ تا ۱۲۲۵م.ــ ۵۳۱تا۶۲۲ه. در آذربایجان) و سلغوریان (۱۱۴۸ تا۱۲۸۷م. ــ ۵۴۳تا۶۸۶ه. در فارس)و هزار اسپیان ــ هزار اصفیان (۱۱۴۸تا۱۳۳۹م.ــ۵۴۳ تا ۷۴۰ه. درلرستان) درآننقاطحکومتخویشرا استوارساختند.

سرزمین کوهستانی غور در خاور هرات در زمان حیات سنجر مستقل شد و سلالهٔ غوریان (۱۱۴۸ تا ۱۲۱۵م.-۵۴۲تا۶۱۲هـ.) در آنجا تأسیس گشت. غوریان شهرغزنه را تسخیر و ویران ساختند (سال ۱۱۵۰م.-۵۴۵هـ.) و سپس حکومت خویش را بر سراسر افغانستان کنونی وشمال هندوستان مستقر کردند و غزنویان را از آنجا بیرون راندند.

درنیمهٔ دوم‌قرن‌دوازدهم‌خوارزمشاهیان ـ که دربارهٔ مبارزه‌ایشان علیه سلجوقیان پیشتر سخن رفت ـ از میان این امیران ممتاز گشتند. افزایش قدرت خوارزم که سرزمینی بود باستانی و واجد دستگاه آبیاری عالی و کشاورزی وسیع و متکامل نتیجهٔ ترقی اقتصادی آن در قرنهای یازدهم و دوازدهم. بود که خود براثر وضع خاص خوارزم‌که در چهارراه طرق کاروان رو قرارداشت حاصل گشته بود. تجارت ترانزیت ارزشهای مادی هنگفتی را در اختیار خوارزمشاهیان می گذاشت.

در عهد جانشینان خوارزمشاه آتسز و به ویژه در دوران حکومت‌تکش که‌لقب‌سلطان به‌خود نهاده بود (۱۱۷۲ تا۱۲۰۰م. ـ ۵۶۸تا۵۹۷هـ.) خوارزم نخست در زندگی‌سیاسی خراسان و سپس سراسر ایران وظیفهٔ رهبری را ایفا می‌کرد. در سال ۱۱۸۷م. ـ ۵۸۳هـ. تکش نیشابور پایتخت خراسان را مسخرساخت وپس از سالی چند خوارزمشاهیان‌توانستند در امور غرب ایران مداخله کنند. در آن زمان در غرب ایران (قلمرو سلطنت سلجوقیان عراق) وقایع زیر جریان داشت:

خلفای بغداد از انقراض دولت سلجوقیان استفاده کرده قدرت خویش راکه‌از زمان آل‌بویه بالکل از دست داده بودند مجدداً در بین‌النهرین سفلی مستقر ساختند وخلافت ـ به صورت یك دولت ـ زندگی از سر گرفت ـ گرچه قلمرو آن ناچیز بود (سال۱۱۳۲م.ـ ۵۲۷هـ.) خلیفه الناصر (۱۱۸۰ تا ۱۲۲۵م. ـ ۵۷۶ تا ۶۲۲هـ.) فعالیت سیاسی عظیمی مبذول داشت و خوزستان را مطیع خویش ساخت. طغرل‌سوم آخرین سلطان سلجوقی‌عراق (۱۱۷۷تا۱۱۹۴م.ـ ۵۷۳ تا۵۹۱هـ.) کوشید تاقدرت از دست رفته را باز گرداند.

در نتیجه میان او وقزل ارسلان ایلدگز اتابك آذربایجان‌که به نام وی در آن خطه حکومت می‌کرد نزاع در گرفت.

خلیفه الناصر از ایلدگز پشتیبانی می‌کرد. قزل‌ارسلان طغرل سوم راسرنگون و در قلعه‌ای زندانی کرد و خود را سلطان اعلام نمود (سال ۱۱۹۱م. ـ ۵۸۷هـ.) ولی چیزی نگذشت که قزل‌ارسلان‌کشته شد وحدس زده می‌شود که در قتل او اسماعیلیان دست‌داشتند.

طغرل سوم از اسارت‌گریخت و توانست بار دیگر بخش اعظم مغرب ایران را مسخر سازد. ولی حکومت او دیر نپایید. در سال ۱۱۹۴م.ـ ۵۹۱هـ. قمری سپاه سلجوقی طغرل سوم در نبرد بالشکریان خوارزمشاه تکش‌ـ که در نزدیکی ری وقوع یافت ـ منهزم گشت و

طغرل سوم کشته شد و حکومت سلجوقیان در ایران سقوط کرد. بر اثر پیروزی خوارزمشاه‌ـ تکش دری، غرب ایران نیز بروی مسلم گشت. خلیفه الناصر علم مخالفت باخوارزمشاه را برافراشت و در سال ۱۱۹۶م.ـ۵۹۳هـ. پیکاری میان لشکریان ایشان در گرفت.

در عهد سلطان محمد خوارزمشاه که جانشین تکش بود (ازسال ۱۲۰۰تا۱۲۲۰م.ـ ۵۹۷تا ۶۱۷هـ. حکومت کرد) قلمرو دولت خوارزمشاهیان توسعه یافت زیرا قراختاییان را قلع وقمع کرده ماوراءالنهر وهرات و افغانستان کنـونی و اتابك‌نشین ایلـدگز را در آذربایجان به‌کشور خود ملحق ساختند. دولت خوارزمشاهیان سراسر ایران را به استثنای خوزستان که جزو قلمرو خلافت بود ـ در زیر لوای خویش متحد ساخت.

در سال ۱۲۱۷م.ـ۶۱۴هـ. محمد خوارزمشاه به بغداد لشکر کشید. ولی بخش‌مهمی از لشکریان وی هنگام عبور از کوههای زاگروس ـ که در سرمای زمستان صورت گرفت ـ تلف شد و وی ناچار باز گشت.

خوارزمشاه تکش و محمد کوشیدند سیاست مرکزیت دولت را تعقیب ودست صاحبان اقطاعات بزرگ را از امور دور کنند. ولی این روش ایشان فقط موجب عصبانیت‌و تحریك اعیان‌لشکری فئودال‌ایران می‌گشت. به‌اضافه خوارزمشاهیان جرأت نمی‌کردند به‌بزرگترین امیران وقت یعنی سلغوریان فارس و هزار اسپیان(هزار اصفیان) لرستان دست بزنند.

# بخش ۱۸:

# روابط فئودالی در ایران

## (در نیمهٔ دوم قرن یازدهم و طی قرن دوازدهم)

در طی قرنهای یازدهم و دوازدهم. افزایش مقداراراضی اقطاعـی به زیان زمینهای دولتی، و تضعیف دولت مرکزی وتشدید جریان پاشیدگی فئودالی ادامـه یافت. در دوران سلجوقیان مؤسسات دستگاه مرکزی دولت رو به انحطاط رفت. به سبب استقرار شیوهٔ اداری اقطاعی ــ ادارات مهم سابق مانند دیوان خراج اهمیت پیشین خود را از دست‌داد.

امر جمع‌آوری خراج به دست اتابکان و صاحبان اقطاع و دیگر فئودالهای محلی افتاد. مؤسسات و ادارات خلق‌الساعه‌ای پدید آمد و در آمدهای برخی نـواحی به آنها اختصاص داده می‌شد.

از ویژگیهای این دوران فرامین درباری از قبیل « فرمان لگـنداران » یا «فرمان جامه‌داران» وغیره بود و اراضی اقطاع به نام اینان داده می‌شد.

در عهد سلجوقیان اقطاع در تمام سرزمین ایران بسط یافت و ضمناً فـوق‌العاده تغییر ماهیت داد. در کتاب «سیاستنامه» که به نظام‌الملك نسبت داده می‌شود دربارهٔ تکامل‌اقطاع مطالب بسیار روشنی نوشته شده است. مصنف کتاب فصلی از آن را وقف اقطاع کـرده و چون لغو آن را محال می‌شمارد مصراً می‌خواهد که مقررات مربوط بدان همان صـورت پیشین یعنی استفادهٔ موقت و مشروط را داشته باشد. درعین حال مصنف می‌خواهد که دولت مرکزی ازلحاظ حقوقی نظارت خود را برصاحب اراضی‌اقطاعی و ساکنان‌آن‌یعنی‌روستاییان حفظ کند. قطعهٔ زیر ــ که از فصل یاد شده نقل می‌کنیم- نظرنظام‌الملك را در این‌موضوع

نشان می‌دهد و وضع واقعی را تااندازه‌ای روشن می‌سازد:

«مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست ازفرمان که مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستدند به تن و مال و زن و فرزند ایمن باشند و اسباب وضیاع ایشان ایمن باشند و مقطعان را برایشان سبیلی نبود و اگر رعایا خواهند که به در گاه آیند و حال خویش باز نمایند مرایشان را از آن بازندارند و هرمقطعی که جزاین کند دستش کوتاه کنند واقطاع از او بازستانند و بااوعتاب فرمایند تادیگران عبرت گیرند وایشان را بباید دانستن که‌ملک‌ورعیت همه سلطان راست، مقطعان برسر ایشان و والیان همچنین شحنه‌اند بارعیت هم چنانک پادشاه بادیگران تارعایا خشنود باشد تااز عقوبت و عذاب آخرت ایمن باشد».

از دیگر مطالب کتاب پیداست که وضع واقعی امور بالکل دگرگونه و برعکس آنچه مصنف طلب می‌کرده بوده است.

در دوران سلجوقیان اقطاع از صورت زمینی که حق انتفاع آن موقتاً به کسی داده شده باشد در آمده بوده و اگر هم از لحاظ حقوقی به تیول موروثی مبدل نشده‌بود عملاً چنین بوده است.

مقریزی مورخ عرب گفته‌های یکی از اقطاعداران لشکری‌زمان سلجوقیان را (قرن ۱۲م.)در سوریه چنین نقل می‌کند:

«اقطاع ملك طلق ماست و اخلاف ماآن را به ارث می‌برند ـ پسر از پدر ـ و ما آماده‌یم به خاطر آن بجنگیم».

این سخنان باکمال درستی جریان تکامل اقطاع را منعکس می‌کند.

این منابع تاریخی مشهود است که بعضی از اراضی اقطاع طی چند قرن در تصرف يك خانوادهٔ فئودال بوده است.

استقرار توارث در اراضی اقطاعی عواقب فراوان داشت و در درجهٔ اول سرنوشت روستاییان را تحت تأثیر قرارداد. کسانی که اراضی اقطاعی را به ارث برده بودند برخلاف مأموران سابق(یعنی عملداران مالیاتی در اراضی دولتی ومقطعان موقتی دوران اول‌استقرار اقطاع که تنها در اندیشهٔ اخذ حداکثر خراج بودند) از لحاظ منافع خویش می‌بایست به وضع کار وزندگی مادی روستاییان ساکن اراضی اقطاعی رسیدگی کنند تاازسطح قابل تحملی تنزل نکند.

معهذا تابعیت و وابستگی کامل رعایابه مقطعان موروثی به ناچار وضع روستاییان را بدتر می‌کرد.

درقرنهای یازدهم و دوازدهم. يك سلسله عوارض و خراجهای ویژه وتازهٔ فئودالی

متداول شدکه روستاییان به نفع صاحبان اقطاع می‌پرداختند:

مثلاً هدیهٔ اجباری روستایی به مقطع در صورت تولد پسری و یاعروسی و عوارض گوناگون دیگری که مقطع از لحاظ انجام وظایف خویش در برابر سلطان از روستاییان جمع‌آوری می‌کرد مثل‌خرج نعلبندی اسبان‌که هربار مقطع می‌بایست درلشکرکشی‌شرکت کند جمع‌آوری می‌شد.

دریغ که روش اخذ خراج وعوارض این دوره آنچنان کـه باید وشاید مورد مطالعه قرار نگرفته است.

وضع زندگی شهرهای ایران نیز در قرون یازدهـم ودوازدهم م. بررسی نشـده است. شهرهای قرون وسطایی ایران از لحاظ باستانشناسی مورد پژوهش کامل قرار نگرفته‌اند. معهذا از گواهی منابع کتبی چنین برمی‌آید که ترقی و پیشرفت بخش بازرگانی‌وپیشه‌وری شهرها یاربض که در قرون ماقبل جریان داشته در دوران مورد نظرما نیز همچنان باشدت تمام دوام پیدا کرد.

مهمترین ابنیهٔ عمومی در ربض ساخته می‌شد. آثار تمدن و فرهنگ مادی‌که از آن زمان به عصر ما رسیده نیز شاهد آن است که در رشته‌های اصلی حرف قرون وسطایی ــ یعنی شهرسازی و ساختن مصنوعات فلزی، قالیبافی ــ پارچه بافی و به خصوص ظروف سفالی در قرون مورد نظر هم از لحاظ فنی و هم هنری ترقـی و افر نموده به درجهٔ اعـلا رسیده بود.

در قرون یازدهم‌ودوازدهم‌م. ترقی‌و پیشرفت بازرگانی بین‌المللی همچنان ادامه‌داشت. پیـدایش شرکتهای نیرومند بازرگانان کـه در مقیاس بین‌المللی به تجارت می‌پرداختند شاهد این مدعی است.

تقریباً تمام کشورهای دنیای قدیم در قرون یاد شده به صحنهٔ بازرگانـی بین‌المللی کشانده شدند. ودر عین حال به سبب جنگهای صلیبی اهمیت بعضی ازکشورهای اروپایی و به ویژه ایتالیا در بازرگانی مذکور افزایش یافت. راههای اصلـی کاروان رو و بازرگانی کماکان از ایران می‌گذشت و این خود در رشد و ترقـی شهرهای ایران انعکاس مساعدی داشت.

مردم پیشه‌ور شهرها و ارباب حرف در چنـگ فئودالها و شرکتهای بازرگـانان و سرمایه‌داران رباخواربودند. پیشه‌وران شهری عـوارض و مالیاتهای فراوان فئودالی را می‌بایست بپردازند.

منابع تاریخی بارها از مالیاتهایی که از پیشه‌وران یك رشته ویاارباب حرفه یك‌شهر تمام خودسرانه دریافت شده بود سخن می‌گویند . ولی شیوهٔ وضع مالیات برپیشه‌وران به

تفصیل مورد مطالعه قرار نگرفته است. در این دوران در ایران نیز مانند دیگر کشورهای خاور نزدیك اتحادیه‌های اصناف وجود داشت. اصناف مزبور اغلب در زیر نفوذ جرگه‌های اخوت درویشان بودند. به ویژه «اهل‌الفتوة» یاسلك اخوان آهی در میان پیشه‌وران نفوذ فراوان داشت. و در زیر لفافهٔ دین‌باسیاست سران فئودال مخالفت می‌کرد. آهیان قتل ظلمه را مجاز می‌دانستند. اینان به دستگیری از یکدیگر و تعاون توجه فراوان می‌کردندوسفرهٔ اخوت می گستردند.

درقرنهای یازدهم ودوازدهم. تضادهای اجتماعی‌شدت بیشتری‌پیدا کرد.منابع‌تاریخی از شورشهای بزرگ روستایی ـ مانند قیامهای قرن هشتم تادهم سخن نمی‌گویند ولی‌ازتیز‌شدن آتش مبارزهٔ اصناف مردم در شهرها میان فئودالها و تجار از یکطرف و پیشه‌وران و روستاییان اطراف از سوی دیگر اطلاعاتی به دست می‌دهند.

مبارزه در شهرها به ظاهر صورت تصادمات مذهبی را داشت. میان سنیان(که غالباً اعیان و تجار بودند) و شیعیان (روستاییان و پیشه‌وران)یامیان شعب مختلف مذهب سنی که قشرهای معینی از مردم را متحد می‌ساختند مبارزه درگیر می‌شد. منازعات دستجات مذهبی عموماً مبدل به تصادمات مسلحانه و قتلها و ایجاد حریق درکویهای مخالف می‌گشت.وبارها منجر به ویرانی یك شهر نیز می‌شد (همچنانکه در ری اتفاق افتاد).

روستاییان اطراف بلاد نیز به این تصادمات که معمولاً در شهرها آغاز مـی‌گشت کشانده می‌شدند.

## بخش ۱۹:

# معتقدات

## (در قرون دهم و یازدهم و دوازدهم م.)

معتقدات گروه حاکمه در این دوران نیز همان مذهب «حقهٔ» سنی بود. سیر تکاملی مذهب سنی به عنوان دین جامعهٔ متکامل فئودالی به درجهٔ اعلا رسید. در طی قرن‌دهم تفکیك امور شرعی اهل تسنن از امور قضایی تحقق یافت وحال آنکه در صدر اسلام این تقسیم و تفکیك وجود نداشت: گروه روحانیون یعنی صنف متشرعین وفقها ـ که در صدر اسلام‌وجود نداشت نیز پدید آمد. در اسلام هم همچنان‌که در میان مسیحیان قرون وسطی متداول بود پرستش اولیاء وائمه کثیرالعده و مراقد و مشاهد و آثار ایشان معمول گشت.

در قرن دهم مذهب «حقهٔ» نوی به نام کلام پدید آمد و بر شعب قدیمی تسنن افزوده شد که شرایع آن به مراتب پیچیده‌تر از قوانین صدراسلام بود. مؤسس‌کلام اشعری‌متشرع عرب بود (در سال ۹۳۵م. ـ۳۲۴ه. در گذشت) ولی کلام در آغاز قرن دوازدهم در کتب امام محمد غزالی‌که دانشمندی ایرانی بود (درسال ۱۱۱۱ میلادی ۵۰۵ هجری وفات‌یافت) به کمال پیوست. ویژگیهای‌کلام عبارت بود از: انکار این‌که خداوند صفات وقیافهٔانسانی دارد و حال اینکه این عقیده در صدر اسلام کاملاً رایج بوده؛ وارد کردن مفهومات و اصطلاحاتی در شریعت که از فلسفه‌های یونانی افلاطون و ارسطو ونوافلاطونی به وام‌گرفته شده بود، بدون این‌که اشاره‌ای به ارسطو ودیگر فیلسوفان بشود.

اشعری و غزالی می‌کوشیدند فلسفه و حکمت را به خدمت شریعت و دین بگمارند؛ و کوششهایی برای سازش دادن تعلیمات قرآن دربارهٔ این که سرنوشت انسان قبلاً معین

شده (جبر) با فلسفهٔ آزادی اراده (اختیار) به عمل آوردند. غزالی گذشته از اینها شریعت رسمی سنی را با عرفان و تصوف نزدیك کرد.

اثر مهم غزالی به نام «احیاء علوم‌الدین» که به عربی نوشته شده مورد قبول اهل تسنن واقع شد.

اثر دیگر وی به نام «تهافة‌الفلاسفه» که علیه فیلسوفان rationaliste خرد پرور نوشته شده، در قرون وسطی به زبان روسی ترجمه شده بوده ـ ولی نه از زبان عربی.

مکتب کلام را متشرعین سنی در آغاز نپذیرفتند. حتی در عهد طغرل‌بیك سلجوقی پیروان اشعری مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. ولی در قرن دوازدهم، سران زمامدار، مکتب اشعری و غزالی را قبول کردند.

مذهب سنی هرچه بیشتر پیشرفت می‌کرد نسبت به مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و به خصوص «بددینان» مسلمان یعنی شعب مختلف شیعه از قبیل خوارج و معتزله[1] و همچنین زندیقان[2] و نمایندگان دانش مستقل و غیر دینی، قشری‌تر و نابردبارتر ومتعصب‌تر می‌گشته. سلاطین سلجوقی باجد و پشتکار عجیبی زندیقان و فلاسفه را مورد تعقیب قرار می‌دادند.

در دوران یادشده اسلام ـ بلاشك ـ دین اکثریت مردم ایران بود. ولی اسلام درمیان عامهٔ مردم به‌صورت مذهب «حقهٔ» سنی رواج‌نیافته بلکه به شکل انشعابی و «بددینی» (یعنی شعب مختلف مذهب شیعه مانند امامیه وزیدیه و اسماعیلیه و قرمطیه و خوارج که‌در سیستان نیرو گرفته بودند) رایج می‌گشت. عدهٔ زرتشتیان حتی در قرن دهم، زیاد بود (خصوصاً در فارس) ولی در طی قرون بعد عدهٔ آنان سخت کاهش یافت و از آغاز قرن یازدهم به بعد دیگرمنابع تاریخی ندرتاً ازآنان یاد می‌کنند.

در شهرهای ایران مسیحیان و یهودیان مانند اقلیتی دیده می‌شدند و هر دو گروه می‌بایست در کویهای ویژه‌ای جدا از مسلمانان زندگی کنند.

شعب میانه‌رو شیعه ـ یعنی زیدیه و امامیه ـ شریعت خاص خود را که نزدیك به‌معتزله بود (انکار خصایص و قیافهٔ انسانی برای خداوند ورد اینکه سرنوشت هرکس از روز ازل معین شده است) و همچنین فقه خویش را مدون ساختند. سلاطین سلجوقی شیعیان را مورد تعقیب قرار می‌دادند و اینان ناگزیر مذهب خود رامخفی می‌داشتند و تقیه می‌کردند.

۱ـ معتزله ـ مکتب متشرعین خرد پرور که می‌گفتند قرآن جاویدان نیست و مخلوق و مکتوب است و عقیده‌ای را که‌در صدراسلام رواج داشت که خداوند خصایص و قیافهٔ انسان را دارد انکار کرده و این راهم که سرنوشت انسان قبلاً معین شده رد می‌کردند.

۲ـ مسلمانان مانویان و مزدکیان و خرمدینان (به فصل دوم و سوم رجوع شود). و همچنین فیلسوفان خردپرور و بیدینان را چنین می‌نامیدند.

در دوران مورد بررسی ما در ایران مسلك عرفانی اسلامی تصوف یاصوفیگری نخست میان اهل تسنن و سپس شیعیان امامیه رواج یافت[۱] پیروان تصوف نیز مانند دیگر مکاتب عرفانی (میستیك) معتقد بودند که انسان می‌تواند شخصاً به خداوند تقرب جوید.

صوفیان وارستگی و بیخودی از خود وسیروسلوك وصرف نظر از لذات زندگی را در تحت نظر پیر یامرشد یاشیخ راه وصول به این مقام می‌دانستند. صوفیان معتقد بودند که در آخرین مرحلهٔ طریقت عرفان می‌توان کاملاً به حق پیوست و شرط لازم آن را فنا می‌شمردند. یعنی انکار کامل من خویش و محو وتحلیل آن درحق[۲].

تصوف در پایان قرن‌اول هجری به وجود آمد وبعدهاتحت تأثیر افکار نوافلاطونی[۳] ـ که قبلاً ازطرف عرفای مسیحی (سوری) قرون چهارم تاهفتم میلادی دستکاری شده بود ـ قرار گرفت.

از قرن نهم‌درایران از تصوف باخبر بودند ولی از قرن یازدهم. این طریقت رواج و افر یافت. در ایران (در خراسان) در قرن یازدهم معروفترین نمایندگان و شیوخ صوفیه مشغول تبلیغ عقاید خویش بودند از قبیل شیخابوالحسن خرقانی و ابوسعید مهنوی وجوینی ملقب به امام‌الحرمین[۴] که رسالات بسیار درباره تصوف دارد ـ وقشیری وجلابی هجویری. ناشران اصلی تصوف درویشان (فارسی) یافقرا (عربی) دست ازلذات دنیا شسته، بودند.

دراین عصرخانقاههای درویشان‌که توسط شیخان‌اداره می‌شد پدیدآمد. ازقرن‌دوازدهم مسالك اخوت درویشان‌که مقررات متفاوتی داشتند به وجودآمدند (قدیمترین سلك قادری بوددرقرن۱۲م.). درایران ودیگر کشورهای‌مسلمان‌درویشی تااندازه‌ای به‌منزلهٔ رهبانیت در کشورهای‌مسیحی بود ـ گرچه‌درویشان برعکس رهبانان مزبور ـ عهد نمی‌کردند که جاودانه ازدواج‌نکنند.

افزایش نفوذ تصوف درقرنهای یازدهم ودوازدهم تااندازه‌ای انعکاس نارضایی عامهٔ

۱ـ کلمهٔ «تصوف» (از کلمهٔ عربی «صوف» که به معنی پشم است) حدس زده می‌شود که از لباس پشمینهٔ خشنی که تنپوش پیروان تصوف (درویشان) بوده می‌آید.

۲ـ برخی از دانشمندان کوشیدند فنای صوفیان را با نیروانای بوداییان نزدیك کنند. ولی مشابهت در اینجا فقط سطحی است. دین بودا برخلاف تصوف از اعتقاد به خداوند واحد و خالق بیگانه است. عقیدهٔ صوفیان به تراوش عالم از خداوند و پیوستن مجدد شخصیت بدان نیز در مذهب بودا بیگانه است. تصوف هم‌باتناسخ که مبنای نیروانای بوداییان است بالکل وجه تشابهی ندارد.

۳ـ مکتب فلسفهٔ عرفانی که در امپراطوری روم در قرن سوم میلادی پدید آمد وپایهٔ آن ایدآلیزم افلاطون(قرن چهارم قبل از میلاد) به تعبیر عرفانی بود و تمام موجودات را مدارج مختلف فیضان و بروز خداوند می‌دانست. فلسفهٔ نوافلاطونی بعدها تأثیر عمیقی در عرفان مسیحیت و اسلام و شریعت اسماعیلیان کرد. بخشی از کتاب فلوتین مؤسس نوافلاطونی (قرن سوم) به نام «انئاد» (مقالات نهگانه) درقرن نهم به زبان عربی ترجمه شده بود.

۴ـ یعنی امام مکه و مدینه.

مردم از بیحقی وبینوایی خویش ویوغ سنگین دولت سلجوقیان بود. برای درك این نکته بایدبه‌یادآوریم که درقرون وسطی مخالفت بافئودالیزم معمولاً درزیرلفافۀ عرفان ویا پردۀ فرق مذهبی وعصیان مسلح تجلی می‌کرد. مواعظ و تبلیغات صوفیه در پیرامون وارستگی و خودداری از کسب لذات دنیوی و فقر چون بهترین راه «نجات‌روح» و محکوم کردن «مال‌حرام» یعنی مالی‌که از راه نادرست کسب شده باشد... این تبلیغات و تعلیمات‌راعامۀ مردم و به خصوص پیشه‌وران باحسن قبول تلقی می‌کردند.

در بسیاری از موارد میان اصناف پیشه‌وران وجرگه‌های اخوت درویشان رابطۀبسیار نزدیك برقرار شده بود.

با این‌حال‌اگر تصور کنیم که تمام جریانهای تصوف در ایران مبین روحیات عامۀ خلق بوده است اشتباه کرده‌ایم. ترکیب اجتماعی پیروان تصوف بسیار متنوع و رنگارنگ بود و بعضی از فرق صوفیه کاملاً بامنافع اعیان فئودال سازش کرده بودند. صوفیان‌این مکتبها در ضمن تخطئۀ لئامت و ثروت و تایید و تبرئۀ فقر می‌گفتند که باید از مبارزۀ اجتماعی و فعالیت عملی خودداری کرد و به سیر و سلوك پرداخت و از مردم دوری جست و به خود فرو رفت، صبر و تحمل نمود و اطاعت کرد و در مقابل زور مقاومت نکرد.

این‌گونه شیوخ‌درویشان حامیان پروپا قرصی در میان سران فئودال داشتندکه‌اراضی (وروستاییان تابع ساکن‌آن) و مستغلات پردر آمدی را وقف شیوخ مزبور وخانقاههای‌آنان می‌کردند.

بدین‌قرارمعلوم می‌گرددکه تصوف یك عقیده ویامسلك یك‌پارچه نبوده بلکه‌جریانهای گوناگون عرفانی راکه هر یك پایۀ اجتماعی متفاوتی داشت به این نام می‌نامیدند.

بعضی از جریانهای تصوف را «برحق» و برخی دیگر را «بددین و انشعابی» می‌خواندند. تصوف «بددین» عقیده و مایۀ معتقدات پیشه‌وران شد.

عقیدۀ صوفیان دربارۀ فیضان ویا تراوش عالم کاینات از وجود آفریدگار و این که تمام جهان تجلی نیروی الهی است ـ تنها نیرویی که در عالم واقعیت دارد ـ به جهانبینی ایشان کم و بیش رنگ وحدت الوجودی می‌داد. جهانبینی وحدت‌الوجودی باروشنی تمام در آثار ابن‌العربی (۱۱۶۵ تا ۱۲۴۰م.ـ۵۶۱تا ۶۳۸ ه.) عارف عرب بیان شده است. افکار وی مورد قبول اکثر صوفیان ایران و آسیای میانه واقع گشت.

ازقرن یازدهم تصوف‌تأثیر شدیدی در شعر فارسی کرد. ولی‌ظرف تصوف‌و اصطلاحات والفاظ آن که تعبیرات گوناگون را مجاز می‌ساخت غالباً تنها پردۀ استتاری بود برای بیان مطالبی که از لحاظ دینی کفرآمیز بوده. یامدح لذایذ و خوشیهای زندگی مظروفی بود که درظرف الفاظ صوفیان ریخته می‌شده. شاعر معمولاً از ترس تکفیر روحانیون

مسلمان جرأت نمی‌کرد صراحتاً عشق به معشوقه و شراب ومستی را بسراید و بستاید.
ولـی به‌محض اینکه‌چنین وانمود می‌کرد کـه این موضوعات و تمثیلات را برسبیل استعاره و برای بیان معتقدات صوفیان به کار می‌برد دیگـر در استعمال آن مجاز بود و کلمات «می» و«مستی»گویا مفهوم «شور عرفانی» و «میخانه» خانقاه درویشان و«هرجایی» «درویش» و کلمهٔ «دوست» و «معشوقه» و «ساغر عشق» و «می‌فروش» و «خراباتی» و غیره مفهوم «خداوند» و غیره را می‌رساند. بااستفاده از اصطلاحات و طرز بیان صوفیان‌شاعران می‌توانستند از شبکهٔ تفتیش عقاید روحانیون مسلمان اجتناب کنند.

بخش ۲۰:

# فرهنگ و تمدن ایران

## (از قرن هشتم تاآغاز قرن سیزدهم م.)

ترقی معماری و نقاشی در ایران بعد از فتوحات اعراب متوقف شد و چون اسلام به سنن هنری دیرین ایرانیان به نظر دشمنی می‌نگریست نقاشی و ترسیم صوررابالکل ممنوع کرد ولی اسلام نتوانست نقاشی را در ایران کاملاً نابود سازد و رسم صوربر پارچه‌ها و ظروف و غیره همچنان معمول بود. منابع تاریخی از رسم صور بردیوارهای کاخها ــ به ویژه در خراسان ــ در قرنهای دهم و یازدهم سخن می‌گویندکه مع‌الاسف نمـونه های آن دیگر نابود شده است.

بیشتر آثار معماری این دوره که محفوظ مانده است ابنیهٔ مذهبی و مساجدو مدارس می‌باشد. محققین این ابنیه‌را به‌دو نوع تقسیم می‌کنند. نوع اول‌که قدیمیتر است‌علی‌الظاهر به وسیلهٔ فاتحان عرب در ایران متداول شد. این نوع طابق‌النعل بالنعل از لحاظ نقشه و خصوصیات بخشهای مسجد مانند مساجدی است که اعراب درصدر اسلام در سوریه و مصر و عراق‌عرب (قرن هفتم تادهم م.) بناکرده‌اند. چه آنجا وچه در ایران نقشهٔ مسطح مساجـد مز بوریك‌حیاطمر بع‌یامر بع‌مستطیل‌را نشان می‌دهد‌که در حاشیهٔ آن طاقهایی برستو نهازده‌شده و از سمت قبلهٔ آن تالاری ستوندار یامحراب به عرض قرار دارد که متوجه سمت مکه است. این نوع مساجد در ایران عبارتند از مسجد خلیفهٔ‌مهدی (قرن هشتم‌م.) در ری (فقط پایهٔ‌آن باقی‌مانده است) و مسجد تاریخانه در دامغان (قرن‌نهم‌م.) مسجد جامع نایین (قرن‌دهم‌م.)و مسجد دماوند (قرن یازدهم‌م.).

نوع دیگر از ابنیهٔ مذهبی وجود دارد که شیوهٔ معماری آن طبق سنن معماری عهد ساسانیان است.

این نوع مساجد عبارت است از بنای کوچك مربع ویاهشت گوش، بدون ستون، که گنبدی برآن قرار دارد و دارای ایوان و محرابی در اندرون است. این نوع مسجددرقرن یازدهم. بیشتر بوده. از آن‌جمله است مسجد جامع نیریز وگلپایگان وقزوین و اردستان اصفهان و غیره.

مدتی بعداین‌گونه مساجد باحیاطهای مربع و یا مربع مستطیل و طاقنماها و چهار دروازهٔ مرتفع طاقدار بناشد. در قرن یازدهم و دوازدهم بیشتر طاقنماها به شکل بیضی و به اصطلاح‌طاق رومی بوده.

از ابنیهٔ غیر مذهبی که به مارسیده است باید مراقد کنگره‌دار برجی شکل را که گنبدهای خیمه‌ای شکل دارند ذکر کرد. جالب نظر ترین بنای این نوع مرقد و گنبد قابوس است در گرگان (آغاز قرن یازدهم.). مصالح اصلی ساختمانی‌ابنیهٔمزبور درایران نیز مانند آسیای میانه آجر پخته بود. ابنیه از داخل وخارج باآجرهای گوناگون پخته وگچبری تزیین می‌گشت.

در پایان دوران مورد نظر اندك‌اندك درتزیین ابنیه‌کاشیهای رنگی براق‌ویا گچبری چند رنگ به کار می‌بردند.

در قرنهای دهم و یازدهم پیشه‌های هنری رونق و ترقی شگرفی‌کرد و به خصوص نقش منسوجات و زردوزی و نقره‌دوزی و قالیبافی و ساختن اسلحهٔ سرد و ظروف مختلف و دیگر مصنوعات از نقره وبرنج و مس باکنده کاریهای زیبا رواج یافت. ولی‌در قرن‌یازدهم ودوازدهم.ازاین‌میان تولید ظروف سفالی‌وبه‌خصوص مصنوعات بدل چینی درایران به درجهٔ اعلای‌ترقی رسید.

بهترین بدل‌چینی در شهرهای ری و کاشان تولید می‌شد. مصنوعات بدل چینی براق شهرت وافر داشت. ظروف سفالی بامادهٔ زجاجی براقی که حاکی یاحاجب ماوراء بود و به رنگهای گوناگون (براثر پختن مواد معدنی و سردکردن بعدی آن به دست می‌آمد) پوشیده می‌شد.

ایرانیان به ویژه رنگ آبی آسمانی یا فیروزه‌ای براق را دوست می‌داشتند. رنگ آبی لاجوردی و لعاب براق و سفید قلعی نیز به کار می‌رفت.

لعاب ابلق و نقش و نگار یك رنگ و یاچند رنگ، زیر یاروی مادهٔ براق نیزرواج داشت.

عالیترین کامیابی هنر سفالینه سازی در ایران در قرن دوازدهم به دست آمد و آن

لعاب صیقل طلایی بود که درخشش فلزی مختلف اللون داشت. این لعاب براق طلایی‌رنگی بود ترکیبی مرکب از:

«... زرنیخ زرد و سرخ ... ومرقشیشای فضی یا ذهبی وزاج زرد طبسی یا قبروسی ونحاس محرق و معجون مدقوق ومطحوق مسحوق و نقرهٔ صاف ... که در دو شاب یاسر که حل کرده بر آلات نقش کنند».

این لعاب را «لیقه» می‌گفتند وظرف را در دو کوره می‌پختند. نسخهٔ ایرانی تهیهٔ این ماده در خاتمهٔ کتاب «جواهرالعرایس و لطایف النفایس» ابوالقاسم عبدالله بن ابوطاهر کاشانی (قرن سیزدهم‌م.) آمده‌است و تألیف مزبور در دست است. لعاب صیقلی طلادرظروف و دیسها و کاشیهای تزیینی ابنیه وبه خصوص سردرها و گنبدها و محراب و مساجد به‌کار می‌رفت وبسیار زیبا بود. قدیمیترین کاشی که به این لعاب پوشیده و به ما رسیده مربوط به سال ۱۲۱۷م.-۶۱۴ه. می‌باشد ولی شکی نیست که‌این‌گونه‌کاشیها در قرن ۱۲م. نیز ساخته می‌شده. ایران زادگاه کاشی بالعاب صیقل براق و طلایی است ودر اروپا وکشورهای خاور دور از طرز تهیهٔ آن کمترین اطلاعی نداشتند[۱].

فتوحات اعراب و رواج دین اسلام تکامل ادبیات فارسی را دچار وقفه ساخت. رشد ادبیات ایران پس از فتوحات عرب مدت مدیدی فقط به زبان عربی صورت گرفت. زبان عربی در کشورهای مسلمان همان نقش زبان بین‌المللی را که لاتین در اروپای غربی‌بازی می‌کرد ـ ایفا می‌نمود. از قرن هشتم در ایران جریانی‌که شعوبیه نامیده می‌شد رواج‌یافت.

هدف این نهضت مخالفت باسلطهٔ سیاسی و فرهنگی تازیان بود. نام «شعوبیه» ازکلمهٔ عربی شعوب (جمع «شعب» به معنی «مردم») می‌آید. قرآن (سورهٔ ۴۹آیهٔ ۱۳) اقوام غیر عرب را که اسلام پذیرفته بودند به این نام خوانده است. شعوبیون مبین نظرهای سران فئودال‌و تااندازه‌ای شهریان اقوام تابعهٔ اعراب و ازآن جمله ایرانیان بودند ومی‌کوشیدند تفوق فرهنگ وتمدن اقوام مزبور را برآن فاتحان نشان دهند. ولی خود شعوبیون‌کماکان آثار علمیی به زبان عربی می‌نوشتند.

در قرن هشتم یك رجل برجستهٔ فرهنگی که به شعوبیون تقرب داشت ابن‌المقفع ایرانی بود که بسیاری از آثار ادبی پهلوی (فارسی میانه) را گرد آورده به زبان عربی ترجمه کرد.

از آن جمله اثر تاریخی عهد ساسانیان موسوم به «خوادای نامك» را ترجمه‌کردولی ترجمهٔ وی به دست ما نرسیده است. ابن‌المقفع به اتهام بستگی به زندیقان «بددین»

۱ـ نمونه‌های زیبایی از مصنوعات هنری و به خصوص فلزی وکاشی ایران در موزهٔ ارمیتاژ لنینگرادمحفوظ‌است.

اعدام شد.

در قرن نهم م.ــ چنانکه گفتیم ـ زبان ادبی دری(درباری) و یا«فارسی» و به دیگـر سخن «فارسی‌نو» که به زبان مکالمهٔ دو قوم خویشاوند ـ یعنی ایرانیان و تاجیکان نزدیك بود مدون شد. آثاری که به این زبان نوشته شده سرمایهٔ ادبی اقوام ایرانی زبان راتشکیل می‌دهد.

نخست به زبان فارسی نوتنهاشعر نوشته می‌شد ولی از نیمهٔ دوم قرن دهم تألیفات‌علمی نیز به زبان مزبور پدیدآمد. یکی از نخستین کتب علمی که به این زبان نوشته شده اثر مشهور ابو منصور موفق‌الهروی (در حـدود سال ۹۷۰م.ــ۳۶۰ ه.) است، در دارو سـازی (الابنیه‌عن حقایق الادویه). در ایران و آسیای میانه وحتی آذربایجان و قلمرو سلجـوقیان در آسیای صغیر و همچنین کشورهای مسلمان هندوستان به زبان فارسی نومی‌نوشتند.

ادبیات مستقل ایرانیان و آذربایجانیان و دیگر اقوام به زبان فارسی‌نو نوشته‌می‌شده از میان شاعرانی که به فارسی‌نو شعر گفته‌اند نخست باید ابوالقاسم فردوسی (۹۳۴تاحدود ۱۰۲۵م.ــ۳۲۳تا ۴۱۶ه.) راکه آثارش اهمیت جهانی دارد نام ببریم. آثار وی را تمام اقوام ایرانی زبان از خود می‌دانند. منظومهٔ بلند پایه و عظیم فردوسی به نام «شاهنامه» در واقع همان مطالب بسیار پر مایهٔ فولکلوری حماسهٔ پهلوانی و تاریخ رسمی عهد ساسانیان یعنی «خوادای نامك» است که به نظم در آمده. فردوسی تاریخ ایران و آسیای میانه را از دوران باستان تا فتوحات تازیان به شکل شاعرانه‌ای بیان می‌کند. این منظومه باداستانهای حماسی و پهلوانی و میهنپرستی وعشق به سرزمین زادگـاه و نفرت از اعراب و فاتحان و غاصبان چادرنشین ترك اشباع شده است. سوانح عشقی فراوان نیز در آن دیده می‌شودمانند عشق بیژن ومنیژه وزال ورودابه وخسرودوم وزنش‌شیرین‌سوری‌وغیره.فردوسی گذشتهٔ دلیرانهٔ «یلان» ایرانی ــیعنی دهقانان را می‌ستاید. خود او نیز از دهقانان خرد بوده.دراین‌منظومه قیافهٔ رستم پهلوان، میهندوست پرحرارت وجنگجوی بیباك و دلیر راه وطن و پایبند وظیفه که در عین حال در برابر شاه کیکاووس مستقل و نافرمان بود، به روشنترین وجهی نشان داده شده است. فردوسی بااین‌کـه دلیری دهقانان ایرانی را می‌ستاید و مـداح ایشان است بی‌اختیار از مزدك، پیشوای خروج عام در ایران، نیز بااحترام یاد می‌کند.

فردوسی به خاطرانشاد این منظومهٔ سترگ مورد تعقیب و ایذاء سلطان محمودغزنوی (که گویا شاهنامه را به او اهدا کرده بوده) قرار گرفت. شاعر ناچار متواری شد وبیست سال در فقرو تنگدستی زندگی‌کرد ومخفی می‌شد و مسکن خویش‌راتغییر می‌دادتاجاسوسان سلطان محل او را کشف نکنند. منابع تاریخـی تعقیب فردوسی را از طرف سلطان محمود به‌علل متفاوت می‌دانند. «تاریخ سیستان» که درقرن یازدهم‌نوشته شده ومؤلف‌آن‌معلوم‌نیست‌در

این باره توجیه جالبی دارد: سلطان که سیاست مرکزیت کشور را تعقیب می‌نمود و به ارتشی مرکب از غلامان ترك مستظهر بود از نظرگاه سیاسی منظومهٔ فردوسی (که بزرگان قدیمی دهقان وروح استقلال طلبی و تمایلات گریز از مرکز آنان و به ویژه رستم سرکش وعاصی را می‌ستود) سخت ناخشنود بوده.

روحانیون سنی نیز از فردوسی نفرت داشتند و پس از مرگ وی از انجام مراسم مذهبی تدفین او خودداری کردند زیرا فردوسی تنها یك شیعهٔ «بددین» نبوده بلکه مخالف فتوحات عرب بود و پهلوانان «کافر» پیش از اسلام ایران رامدح می‌گفت.

در قرن یازدهم شاعران بزرگ ایران عبارت بودند از فرخی که فرزند زرخریدی بود ودر ترسیم طبیعت وشرح احساسات رقیقه دست داشت ومنوچهری خوشگذران وفخرالدین گرگانی سرایندهٔ منظومهٔ «ویس ورامین». این منظومه ترجمهٔ دستکاری شدهٔ رمان قدیمی فارسی است که موضوع آن داستان تریستان و ایزولد راکه در اروپای غربی رواج داشته به یاد می‌آورد (عشق زن جوان پادشاه پیر به برادر جوان وی).

عمرخیام شاعری فیلسوف بود که اهمیت جهانی کسب کرده است. وی نمایندهٔ معتقدات قشر متوسط شهری و استاد چیره دست سخن منظوم بود و فکری آزاد از موهومات داشت (در حدود سال ۱۱۲۳م. - ۵۱۷ه. وفات کرد). انوری استاد قصیده سرایی بود (در سال ۱۱۹۱م.-۵۸۷ه. وفات یافت). از آغاز قرن یازدهم تصوف در شعر فارسی نفوذ کرد ودر اشعار بعضی از شاعران که اصلاً از مردم شهری بوده‌اند؛ تجلی نمود. مضمون صوفیگری مخالفت‌گونه‌ای بود علیه روحانیون رسمی‌مسلمان. سنایی (در حدود سال ۱۱۵۰م.-۵۴۵ه. در گذشت) وفریدالدین عطار (۱۱۱۹ تاحدود ۱۲۲۰م.-۵۱۳تا۶۷۱ه.) که مبین نظرهای قشرهای پایین شهر نشینان بودند- بزرگترین شاعران صوفی شمرده می‌شوند.

«قابوسنامه» دستورالعمل‌زندگی اجتماعی وروزمرهٔ امیران وبزرگان به‌شمار می‌رودو اندرزهای‌امیر سالخورده‌ای‌ازخاندان زیار است به‌پسر جوان خود. این‌کتاب اخلاق وآداب وطرززندگی محیط فئودالی قرن یازدهم را نیك‌نشان می‌دهد.

(باباطاهر) عریان که در حدود سال ۱۰۲۰م.-۴۱۱ه. در گذشت) مبین تمایلات ضد فئودالی عامهٔ مردم بود وبه لهجهٔ مردم لرستان شعر می‌گفت.

شهرهای ایران مراکز فرهنگ بودند. کتابخانه‌های نیشابور وری واصفهان و شیراز مشهور و موجب افتخار این بلاد بود. رصدخانهٔ شیراز در قرن دهم. معروف بود. غزان هنگام تسخیر نیشابور هشت کتابخانهٔ پرارزش آن شهر را آتش‌زدند. درآغاز قرن سیزدهم در مرو بیست کتابخانهٔ بزرگ وجود داشت. درقرن دهم درتمام‌شهرهای مهم مدارسی ازنوع متوسط وعالی دایر بود.

ابوعلی بن سینا (از۹۸۰ تا۱۰۳۷م.ـ۳۷۰تا ۴۲۹ه. زندگی‌کرد) دانشمند بزرگ آن زمان که از مردم بخارا بود سالهای متمادی در دربارسلاطین آل‌بویه در ری و همدان و اصفهان زندگی می‌کرد. وی پس از سقوط دولت سامانیان (۹۹۹م. ــ۳۹۰ه.) ناگزیراز بخارا به نواحی مجاور کرانهٔ دریای خزر هجرت کرد وسپس به متصرفات آل‌بویه، وهمدان پناه برد. وآخرین سالهای عمر خویش را در اصفهان گذراند ودرهمدان درگذشت.

ابن سینا مانند اکثر دانشمندان آن زمان باتمام علوم عصر خویش آشنا و پزشك و فیلسوف وطبیعیدان و شاعر و موسیقی شناس برجسته‌ای بود.

ابن‌سینا در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان مقام ارجمندی دارد. کتاب«القانون‌ـ فی‌الطب» وی بهترین اثرپزشکی‌بود و در طی شش قرن (از قرن۱۲ تااواسطقرن‌هفدهم‌م.) دستور وکتاب درسی پزشکان و طلاب طب‌سراسر اروپا به شمار می‌رفت.«القانون فی‌الطب» چندین بار به زبان لاتین و دیگر زبانها منتشر شد.

از میان کتب فلسفی ابن سینا«کتاب الشفا» از همه معروفتر است. این اثر در منطق و علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه و ریاضیات نوشته شده است.

ابن‌سینا فیلسوفی راسیونالیست یا پیرو طریقت عقلی و خرد پروران بود. وی‌به‌تجربه اهمیت فراوان می‌داد و معتقد بود که حقایق را بایدبانظر انتقادی بررسی کرد و عملاً آزمایش نمود. ابن‌سینا ضمن کسب میراث فیلسوفان قدیم یونانی و به ویژه ارسطو تنها به پیروی آنان اکتفا نکرده بلکه کوشید تاافکار ایشان رابانظرهای خویش تلفیق‌و بسطدهد.

نظرهای پیشرو ابن‌سینا که مخالف عقاید قشری روحانیون (سنی) بود باعث شد که وی چه در زمان حیات وچه پس از مرگ مورد حملهٔ آنان قرار گیرد.



فصل ۵

# ایران زیر سلطهٔ مغول

(از سال ۱۲۲۰ تا ۱۳۳۶ م. ـ ۶۱۷ تا ۷۳۷ ه.)

بخش۱ :

# ویژگی این‌دوران به‌طور کلی

تأسیس امپراطوری مغول در صحاری آسیای مرکزی اهمیت تاریخی جهانی داشت.
فتوحات مغولان به اراضی وسیع آسیا ـ یعنی چین و تبت و ترکستان شرقی (اکنون سین تسزیان نامیده می‌شود) وکشورهای آسیای میانه و ایران وکشورهای قفقاز و آسیای مقدم و دشت قبچاق (دشت پولوتس[1]) وکشورهای اروپای شرقی و خاك روس[2] بسط یافت.

فتوحات مغول برای ایران نیز مانند دیگر کشورهای یادشده بلاوبدبختی عظیمی‌بود نه تنها ویرانیهایی که براثر فتوحات مغولان پدید آمده بود موجب سقوط شدید نیروهای تولیدی شد، بلکه بهره‌کشی وبهره‌برداری وحشیانهٔ سران فاتح از کشور نیز باعث آن گشت.

در این دوره میزان اقطاعات لشکریان افزایش ونفوذ سران لشکری چادرنشین (در این دوره گروه زمامدار طبقهٔ فئودالها) درکشور تشدید یافت، و استثمار فئودالی تولیدکنندگان اصلی یعنی روستاییان و پیشه‌وران ـ که بیحقی ایشان و مظالم بیرحمانه نسبت بدانان به‌حد اعلا رسیده بود ـ بیش از پیش شدت پیداکرد. ولی مردم مظلوم و ستمکشیدهٔ ایرانِ به خاطر بازیافتن آزادی خویش دلیرانه مبارزه کردند و سرانجام ارکان حاکمیت فاتحان چادرنشین را متزلزل ساختند.

۱ـ منابع تاریخی صحاری شمالی مجاور کرانهٔ دریای سیاه وقسمت سفلای دن و ولگا وبخش اعظم کازاخستان را چنین می‌نامند.

۲ـ به نقشه رجوع شود.

**بخش ۲:**

# منابع اصلی تاریخ این‌دوره

گرچه‌فتوحات‌مغولان درپیشرفت فرهنگ وتمدن ایران درقرنهای سیزدهم‌وچهاردهم.
تأثیر ناروایی داشت ولی موجب انحطاط کامل آن نگشت. بعضی‌از رشته‌های فرهنگی پس‌از سی چهل‌سال انحطاط مجدداً آغاز پیشرفت‌کردند.

ازآن‌جمله درقرنهای سیزدهم وچهاردهم م. تاریخنویسی درایران ترقی شگرفی کرد. مقدمات این‌ترقی درطی چندین‌قرن ماقبل فراهم‌گشته بود.

اکنون دیگر زبان فارسی در کتب تاریخی حاکم بوده لسان تازی تقریباً بـرکنار شده بود.

مورخان ایرانی قرنهای سیزدهم وچهاردهم. برخلاف اسلاف خویش ـ دربسیاری از موارد اسناد ومدارك رسمی را درکتب وآثار خودنقل می‌کردند.

خانهای مغول که در ایران حکومت می‌کردند ذینفع بودند که پیروزیها و اعمال ایشان مورد ستایش قرار گیرد ومخلد گردد وبدین سبب مورخان را درکنف حمایت خویش قرار می‌دادند.

معمولاً مورخ ایرانی که‌به سفارش خان تاریخ می‌نوشت یك‌شغل درباری یا اداری را هم عهده‌دار بود: وبه‌این سبب به‌امور داخلی و خارجی دولت واقف بود وبه اسناد ومدارك بایگانی دولتی دسترسی داشت.

ضمناً، این‌که مورخ دردربار رتبه ومقامی داشت وخان باکمال سخاوت مزد نوشتن

کتب را می‌داد، مـرد دانشمند را به درباریی متملق وچاپلـوس مبدل می‌ساخت که در مقام مداحی چنگیزخان واخلاف او غالباً غلو می‌کرد وبالکل اندازه را از دست می‌داد.

ترقی فن تاریخنویسی در قرنهای سیزدهم وچهاردهم.تااندازه‌ای‌هم‌مربوط بدان بود که به سبب جنگهای صلیبی وتأسیس امپراطوری مغول و افـزایش حجم بازرگانی ممالک مجاور مدیترانه باآسیا ــ به‌وسیلهٔ کاروانها ویا ازطریق دریا ــ روابط سیاسی واقتصادی و فرهنگی ایران نیزتوسعه یافت.

این‌وضع موجب وسع‌نظر بسیاری ازمورخان ایرانی گشت وآنان از اسناد و مطالب تازه واز آن‌جمله ازمدارك نوینی درتاریخ اقوام مغول و تـرك استفاده کـردند. مورخان قرنهای سیزدهم وچهاردهم.ازلحاظ نظری‌که به‌فاتحان داشتند به‌دودسته تقسیم‌می‌شوند:

دستهٔ اول ــ دشمنان فاتحان.

دستهٔ دوم ــ مداحان ایشان.

مؤلفین آتی‌الذکر به‌دستهٔ اول منسوب می‌باشند:

ابن‌الاثیر (۱۱۶۰ تا ۱۲۳۴ م. ــ ۵۵۶ تا ۶۳۲ هـ.)[۱] درتاریخ مفصل دوازده‌جلدی خودکه به‌زبان عربی‌نوشته شده‌است داستان هجوم قشون مغول را،که‌بیشتر مبتنی‌به‌گفته‌های شهودعینی وقایع بوده است، نقل می‌کند. سخنان زیرین ابن‌الاثیر نشان می‌دهد که تأثیر کلی‌هجوم لشکریان چنگیزخان دراذهان مردمان آن‌زمان ازچه قراربوده است:

«اگر می‌گفتندکه ازز‌مان خلقت آدم ابوالبشر تاکنون ــ جهان‌چنین مصیبتی را به خود ندیده ــ درست‌گفته بودند زیرا تاریخ چیزی‌که شبیه به‌این و یا نـزدیك بدین باشد نشان نمی‌دهد.

بزرگترین بلا ومصیبتی‌که تاریخ نقل می‌کند همانا رفتار بخت‌النصر با اسراییلیان است‌که چه‌گونه‌آنان‌را مصدوم واورشلیم را ویران ساخت. ولی اورشلیم دربرابر کشورهایی که این ملاعین غارت وویران کردند چه بود؟ وفرزندان اسراییل درمقام قیاس بـا کسانی که اینان[۲] نابود ساختندکه بودند؟ زیرا عدهٔ ساکنان تنها یکی‌از شهرهایی‌که به‌دست‌اینان ویران شد بیشتر ازتمام افراد بنی‌اسرائیل بوده. شاید تاآخرالزمان مردم‌چنین وقایعی را ــ مگرهجوم یأجوج و مأجوج ــ دیگر نبینند.[۳] حتی دجال کسانی راکه مطیع وی گـردند امان می‌دهد وفقط کسانی راکه دربرابر او پایداری‌کنند نابود می‌سازد.

۱ــ دربارهٔ وی به‌بخش دوم فصل‌چهارم رجوع شود.

۲ــ مقصود خانهای مغول است.

۳ــ طبق افسانهٔ تورات‌که درقرآن هم‌آمده یأجوج ومأجوج قبایل وحشی شمالند. درعهد موردنظر ما آنان‌را بـه قبایل چادرنشین آسیای‌مرکزی تشبیه می‌کردند.

ولی اینان به‌هیچ کس رحم نکردند وزنان ومردان وکودکان را کشتند، شکم زنان باردار را دریدند وجنین را کشتند!»

داستان ابن‌اثیر دربارهٔ فتوحات مغولان از لحاظ بیان زنده وروشن واز لحاظ شرح تأثرانگیز وقایع ممتاز است.

محمد بن احمد نسوی (نساوی) مردی بود ایرانی و از خرده فئودالان خراسان (صاحب قلعهٔ خورن‌دز). وی منشی آخرین سلطان سلالهٔ خوارزمشاهیان جلال‌الدین بود و درمبارزه‌علیه‌فاتحان مغول شرکت‌جست.

نسوی‌درسال ۱۲۴۲-۱۲۴۱ م.- ۶۴۰-۶۳۹ ه. یعنی ده‌سال‌پس‌ازمرگ‌خوارزمشاه کتابی تحت عنوان «سیرت السلطان جلال‌الدین منکوبرنی» به زبان عربی نوشته وقایع سالهای ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۱ م. - ۶۱۵ تا ۶۲۹ ه. را دربارهٔ هجوم لشکریان چنگیزخان شرح داده است.

این اثر حاوی مطالب فراوان دربارهٔ وضع نواحی ایران درآن زمان است و ازروی تنها نسخهٔ خطی موجود - یعنی نسخهٔ پاریس ازسال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ میلادی به وسیلهٔ دانشمندی به‌نام ا . اودا در دو مجلد طبع ومنتشر شد (متن عربی وترجمهٔ فرانسهٔ آن).

درسال ۱۹۳۰ میلادی یك کتاب دیگر نسوی -که پیشتر کسی از آن اطلاع‌نداشت به‌نام «نفثة المصدور» که به‌زبان فارسی نوشته شده است در ایران منتشر شد[1]. این اثر را لغتشناس مشهور ایرانی رضا قلیخان هدایت (۱۸۷۶ - ۱۸۰۰ میلادی) مدتی پیش از سال ۱۹۳۰ میلادی از روی تنها نسخهٔ خطی‌که بعدها ازدست رفت برای طبع آماده‌کرده بود[2].

«نفثة المصدور» بـه منزلـهٔ خاطـرات مؤلف است و حاوی داستانهایی از مصائب و سرگردانیهای وی می‌باشد پس از مرگ جلال‌الدین. دراین داستان مناظر وحشتناکی از رنجهای سرزمینهایی که به‌دست لشکریان مغول ویران شد رسم شده است. این کتاب در سال ۱۲۳۵-۱۲۳۴ میلادی نوشته شده است.

هردو اثرآکنده از بغض ودشمنی به فاتحان است ودر مدح و توصیف‌صفات عالیهٔ جلال‌الدین‌غلوشده‌است ولی‌این‌عمل ازطرف مؤلف‌صادقانه واز صمیم قلب انجام‌شده زیرا هر

۱- چند تألیف ازچندین مؤلف به‌این نام معروف است‌که همه در شرح مصیبتهای عمومی می‌باشد.

۲- رضا قلیخان نام مؤلف را درنسخهٔ خطی اشتباهاً «محمد زیدری» نوشته در صورتی که مورخ ولغتشناس مشهور ایرانی استاد میرزا محمدخان قزوینی درمقاله‌ای‌که درسال ۱۹۳۰ میلادی منتشرشد ثابت کردکه به‌جای «زیدری» باید «خرندزی» (خرندز قلعهٔ نسوی بود) خواند. قزوینی می‌گوید: این‌که نسوی مـؤلف کتاب دوم نیز هست از آنجا معلوم است‌که هردو اثر - فارسی وعربی - دربرخی از بخشها کلمه به‌کلمه ویا ازلحاظ مضمون همانندند و در هردو اثر مؤلف مطالب متشابهی را دربارهٔ خویش وکارهای خود می‌نویسد.

دو کتاب پس از مرگ جلال‌الدین و هواخواهان وی نوشته شده است وبالنتیجه چشمداشت پاداشی دربرابر این مدح وثنا نداشته.

هردوکتاب به‌انشایی متصنع وسنگین وپر ازاشکال معانی بیانی‌نوشته شده، مشحون‌از اشعار عربی است.

منهاج الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی در حدود سال ۱۱۹۳ م.ـ ۵۹۰ ﻫ . قمری چشم به‌دنیا گشود ودرخدمت سلاطین سلالهٔ غوریان بود. جوزجانی برای نجات از چنگال لشکریان چنگیزخان به‌هندوستان گریخت وتا پایان عمر درآنجا زیست.

درحدود سال ۱۲۶۰ م.ـ۶۵۹ ﻫ. وی تألیفی را درتاریخ مختصر عمومی بـه زبان فارسی به پایان رسانید وبه ناصرالدین محمود شاه اول سلطان هندوستان اهداکرد و بدین سبب کتاب مـزبور را «طبقات ناصری» نامید[1]. در این کتاب شرح هجـوم لشکـریان چنگیزخان به خراسان به تفصیل داده شده است . جوزجانی منابعی راکه به‌دست مانرسیده مورد استفاده قرار داده است. وی با امپراطوری مغولان سخت مخالف است و فاتحان را لعنت و نفرین می‌کند و کینه ونفرت خود را پنهان نمی‌دارد. اثر جوزجانی بالتمام‌منتشر نشده است.

در هندوستان بخشی‌از «طبقات ناصری» طبع ونشر شده‌است (بخشهای یازدهم وهفدهم تا بیست وسوم ـ کلکته سال ۱۸۶۳-۶۴ طبع Nassau Lees). ترجمهٔ انگلیسی قسمتی ازاین‌کتاب ـ بخشهای‌هفتم تابیست وسوم ـ توسط راورتی به‌عمل‌آمده ودر دومجلد ـ لندن سال ۱۸۸۱ میلادی ـ طبع ومنتشر شده‌است.

عبدالله بن عمر بیضاوی از مردم فارس و مفسر مشهور عـربی زبان قـرآن در قرن سیزدهم میلادی[2] تألیفات بسیار در مذهب سنی و ماوراء الطبیعه دارد وضمناً تاریخ مختصر عمومی به نام «نظام التواریخ» ـ که بیشتر آن از آثار دیگران مأخوذ می‌باشد ـ تصنیف نموده است . در این کتاب مطالبی که دربارهٔ اتابکان فارس نوشته شده جالب‌توجه است. اطلاعات مربوط به‌حکومت مغولان درایران دراین اثر اندك است. «نظام التواریخ»به چاپ رسیده است.

مؤلفان زیرین‌که همهٔ آثارخودرا به‌زبان پارسی نوشته‌اند از مورخانی می‌باشندکه در خدمت خانهای مغول بوده برحسب سفارش مستقیم ایشان به‌تاریخنویسی پرداخته یااینکه نسبت به‌فاتحان وفادار بوده‌اند.

۱ـ این اثر به‌نام «تاریخ منهاج السراج» نیزمشهور است.

۲ـ سال تولد ووفات او درست معلوم نیست. مورخین سال مرگ او را ۱۲۸۶ و یا ۱۲۹۲ و یا ۱۳۱۶م.والخ می‌نویسند.

علاءالدین عطا ملك بن محمد جوینی (۱۲۲۶ تا ۱۲۸۳ م.ـ ۶۲۴ تا ۶۸۲ ه . ) از خاندان بزرگان و مأموران قدیم ایرانی از مردم جوین خراسان بود . اعضای خاندان جوینی نخست در خدمت خوارزمشاهیان بودند و سپس به خدمت خانان مغول کمر بستند.

بهاءالدین جوینی درعهد خانان مغول وزیر خراسان بود وپسر او شمس‌الدین محمد جوینی درظرف مدت بیشتراز بیست‌سال وزیر بزرگ سه‌تن از خانان مغول که بلافاصله پس از فتح مغولان درایران حکومت کردند بوده‌وعطاملك جوینی مورخ مشهور و برادر صاحب دیوان درآن سالها ازطرف خانان مغول حکومت بغداد ونواحی را داشت وپس‌ازویرانیهایی که هجوم مغول به‌بار آورده بود در آنجا به‌ترمیم خرابیها پرداخت. عطاملك جوینی بـه ناگهان پس از آنکه خبر مغضوبی خاندان جوینی ـ وضبط اموال ایشان و این‌کـه‌اعضای خاندان درمعرض خطر حبس ابد و اعدام می‌باشند ـ را شنید براثر سکتهٔ قلبی درگـذشت (مارس سال ۱۲۸۳ م.ـ ۶۸۲ه.).

اثر بزرگ تاریخی عطاملك جوینی به‌نام«تاریخ‌جهانگشا» درحدود سال ۱۲۶۰ م.ـ ۶۵۹ ه. پایان پذیرفت. مجلد نخست این‌کتاب درتاریخ امپراطوری مغول است ازنخستین لشگرکشیهای چنگیزخان تا مرگ گویوگ قاآن (کیوك‌خان). جلد دوم در تاریخ دولت خوارزمشاهیان و همچنین تاریخ‌حکام وجانشینان چنگیز در ایـران تا سال ۱۲۵۸ م .ـ ۶۵۷ ه. مجلد سوم تاریخ لشکرکشی هلاکوخان است به ایران (۱۲۵۸ تـا ۱۲۵۶ م. ـ ۶۵۴ تا ۶۵۶ ه.) وهمچنین تاریخ اسماعیلیان الموت ودولت ایشان (۱۲۵۸ / ۱۰۹۰ م.ـ ۶۵۶-۴۸۳ ه).

تاریخ اخیر ازروی منبعی تاریخی‌که به‌دست ما نرسیده و «سرگذشت سیدنا» نام دارد نوشته شده‌است.

اثر جوینی حاوی مطالب تاریخی فراوان است. بااینکه این اثر برروی هم به‌هوا‌ـ خواهی مغولان نوشته شده‌است معهذا جوانب سیاه حکومت خانان مغول یعنی ویرانی‌شهرها ونواحی وغارت بی‌بند وبار وسیاست مالیاتی وحشیانهٔ حکام مغول را به سکوت برگـزار نکرده است. کتاب جوینی (که مؤلف درتمام مدت عمر خویش درمیان مغولان بوده) واجد انشای خاصی است.

متن فارسی «تاریخ جهانگشای جوینی» درسه مجلد ازطرف گیب با مقدمه‌ای تاریخی و حواشی شادروان علامهٔ محمد قزوینی چاپ ومنتشر شده است (لیدن ـ لندن سال ۱۹۱۲ـ ۱۹۳۷ م.).

دربعضی ازنسخ خطی «تاریخ جهانگشا» فصلی اضافی دربارهٔ تسخیر بغداد بـه دست مغولان که به‌قلم خواجه نصیرالدین طوسی منجم وریاضیدان مشهور و معاصر جوینی نوشته

شده دیده می‌شود. دو نسخهٔ پاریس نیز حاوی رساله‌ای در تذکرهٔ حیات جوینی و مطالب فراوان اجتماعی و زندگی روزمره می‌باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی که در بالا ذکر وی رفت (درسال ۱۲۷۷ میلادی درگذشت) بانی رصدخانهٔ مراغه بود و خدمت هلاکوخان مغول می‌کرد و آثار بسیار دارد و از آن‌جمله رسالهٔ مختصری را که عنوان ندارد در امور مالی دولت به‌او نسبت می‌دهند. در این رساله از تغییراتی که خانان مغول در سیستم وضع مالیات داده بودند یاد کرده است. اخیر مجتبی مینوی دانشمند ایرانی و و. ف. مینورسکی استاد دانشگاه کمبریج این رساله را چاپ و منتشر کرده‌اند (متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی باحواشی).

رشیدالدین فضل‌الله بن ابوالخیر علی همدانی (۱۳۱۸– ۱۲۴۷م.– ۷۱۸–۶۴۵ه.) یکی از بزرگترین مورخان ایرانی قرون وسطی به‌شمار می‌رود. وی دانشمند و پزشك و متشرع سنی و درعین حال رجلی سیاسی و وزیر غازان‌خان والجایتوخان مغول بود (۱۲۹۸تا ۱۳۱۷ م.– ۷۱۷–۶۹۸ ه.).

رشیدالدین بر اثر حمایت خانهای یاد شده یکی از فئودالهای بزرگ و مالك اراضی و مستغلات وسیع گشت. وی بیش‌از هشتاد هزار هکتار زمین مزروع آبی در نقاط مختلف کشور داشت و صاحب باغها و نخلستانها وقنوات فراوان و گله‌های بزرگ (۲۵۰ هزار گوسفند و ۳۰ هزار اسب وده هزار شتر وغیره) بود. وی تمول هنگفتی درحدود ۳۵میلیون دینار گرد آورد که بیشترآن را درشرکتهای بزرگ بازرگانی به‌کار انداخته بود.

رشیدالدین درعهد ابوسعید خان براثر تحریکات وتفتین درباریان ناگزیر از خدمت خان کناره گرفت. وی پس از آن به دروغ متهم شد که الجایتوخان را مسموم کرده است و در ماه ژوئیه سال ۱۳۱۸ م.– ۷۱۸ ه. اعدام شد. بخشی از اموال او ضبط و بخشی دیگر غارت شد وضمناً کتابخانهٔ بزرگ او در تبریز که حاوی شصت هزار مجلد کتاب بود با بخشی از نسخ خطی آثار خود وی نابود گردید. او ده سال پس از مرگ از اتهامات وارده تبرئه شد.

«جامع التواریخ» تاریخ بزرگی است که رشیدالدین به‌دستور غازان خان نوشت و در میان کتب تاریخ فارسی درقرون وسطی مقام خاصی دارد. رشیدالدین در این اثر از سنت دیرین مورخان عرب و ایرانی ــ که «تاریخ عمومی» را فقط تاریخ کشورهای مسلمان می‌دانستند ــ عدول کرد.

رشیدالدین معتقد بود که تاریخ عمومی باید واقعاً شرح وقایع زندگی عموم اقوام معروف زمان ــ از «فرنگان» در مغرب گرفته تاچینان در مشرق ــ باشد. از آن جمله رشیدالدین برای نخستین‌بار وظیفه‌دار بود تاریخ مغولان را اززمان باستان به رشتهٔ تحریر

درآورد. اجرای چنین نقشهٔ بزرگ و نوشتن چنین اثرسترگی ازحدود نیروی فردی واحد بیرون‌بود. بدین‌سبب رشیدالدین دانندگان زبان وتاریخ اقوام دیگررا نیز به‌همکاری‌خواند. میان اینان دوایرانی ودوچینی و مرد هندویی از کشمیر و علی‌الظاهر یك کشیش کاتولیك فرانسوی بودند. چندتن از مغولان‌که ازداستانهای قدیمی وافسانه‌های باستانی قبایل مغول با اطلاع بودند رشیدالدین را درتدوین تاریخ قبایل مغول و ترك یاری می‌کردند. شخص غازان‌خان نیز یکی ازاین مطلعان بود.

کار تنظیم‌کتاب «جامع التواریخ»هنگام حیات غازان خان درسال۱۳۰۰م.ـ۷۰۰ه. آغاز شد ودرعهد حکومت الجایتوخان در سال ۱۱ـ۱۳۱۰م.ـ ۱۱ـ۷۱۰ ه. پایان یافت. این‌اثر به سه مجلد تقسیم شد. مجلد نخست‌که به افتخار غازان‌خان «تاریخ غازانی» نامیده شد حاوی خلاصه‌ای از تاریخ قبایل مغول وترك وتاریخ حکومت چنگیزخان وجانشینان‌وی وتاریخ اولوسهایی (اولوس مجموع چندقبیله را می‌گفتند) که از امپراطوری مغول منشعب گشته بودند وتاریخ خانان مغول درایران (یا اولوس هلاکوییان) تامرگ غازان‌خان (سال ۱۳۰۴م.ـ ۷۰۴ ه.) می‌باشد.

درمجلددوم تاریخ اقوام ودولتهای غیرمسلمان ــ یعنی چین ویهودیان قدیم، «فرنگان» (دول اروپای غربی) وپاپ روم وامپراطوران روم (امپراطـوران روم شرقی و روم مقدس یعنی ژرمن) ودولتهای هندوستان آمده است.

مجلد سوم قراربود جغرافیای «هفت اقلیم» را شامل‌گردد[1]. حدس زده می‌شودکه‌این مجلد یاهرگز نوشته نشده است ویا نوشته‌شده ولی هنگام غارت کتابخانهٔ رشیدالدین که‌بعد ازاعدام اووقوع یافت ازدست رفته است.

مجلد نخست یعنی « تاریخ غازانی » ارزنده‌تر از مجلدات دیگر است . بخشی که در آن از تاریخ قبایل چادرنشین ترك و مغـول و سازمان اجتماعی و شیوهٔ زنـدگی و موازین حقوق عادی و روایات و افسانه‌های آنان گفتگو می‌شود چنان کامل و دقیق است که نظیر آن را در هیچ یك از منابع دیگر و حتی منابع مغولی و چینی نمی‌تـوان یافت. این مجلد به‌ویژه از لحاظ تاریخ ایران وتااندازه‌ای، دیگر ممالك در سدهٔ سیزدهم میلادی واجد اهمیت می‌باشد . تاریخ حکومت غازان خان به تفصیل تمام در این مجلد آمده است.

در این بخش رونوشت کامل و یا خلاصهٔ یرلیغهای غازان‌خان نقل شده است . «تاریـخ‌غازانی» حاوی مطالب فراوان درتاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در قرن سیزدهم میلادی‌می باشد.

درظرف مدت بیش‌از یك قرن‌درروسیه‌وکشورهای خارجه‌قسمتهایی از«تاریـخ‌غازانی»

۱ــ دربارهٔ معنی‌کلمهٔ اقلیم به‌بخش ۲ فصل سوم رجوع کنید.

(متن فارسی با ترجمه وحواشی) منتشر شده و دو نفر فرانسوی به نام کاترمروا. بلوشه و ای . ن . برزین و کارلیان ( در حدود سال ۱۹۴۰ ) به این مهم پرداختند. اکنون انستیتوی خاور شناسی آکادمی علوم شوروی سرگرم چاپ ترجمهٔ کامل «تاریخ غازانی» وهمچنین طبع متن فارسی آن (با مقابلهٔ هفت نسخهٔ خطی بسیار قدیمی) می‌باشد.

از مجلد دوم که ارزش ناچیزی دارد تاکنون فقط قطعاتی چند چاپ و منتشر شده است .

مکاتبات رشیدالدین که به همان نام «مکاتبات رشیدی» یا «منشآت رشیدی» معروف است و بـه وسیلهٔ منشی وی محمد ابرکوهی جمع‌آوری شده نیز یك منبع مهم تاریخی شمرده می‌شود . این مجموعه حاوی ۵۳ نامه است (که یکی از آنها آغاز ندارد). از آن جمله چهار نامه است که از طرف دیگران به رشیدالدین نوشته شده ولی باقی نامه‌های شخص رشیدالدین است که به فرزندان خویش ــ حکام نواحی مختلف ایران ــ و همچنین به مأموران بلند پایه وروحانیون بزرگ مسلمان ودیگر بزرگان عنوان کرده است. دراین مکاتبات مدارك فراوان دربارهٔ سیاست مالیاتی، وضع دشوار روستاییان، بازرگانی، احداث قنوات و مجاری آبیاری وغیره وجود دارد. وصیتنامهٔ رشیدالدین که در یکی از نامه‌ها (شمارهٔ ۳۶) مندرج است و صورتی از املاك و دارایی او ضمن آن آمده شایان توجه بسیار است .

ازاین مکاتبات می‌توان به وضع دارایی واملاك مالك فئودالی همچون رشیدالدین واینکه چگونه آن‌را اداره می‌کرده پی‌برد.

«منشآت رشیدی» به‌وسیلهٔ استاد خان بهادر محمد شفیع (لاهور سال ۱۹۴۷ متن فارسی باحواشی) طبع ومنتشر شده‌است.

کتاب رشیدالدین به‌زبان نسبتاً ساده نوشته شده است وبهترین نمونهٔ نثر «فارسی‌نو» می‌باشد.

قیافهٔ اجتماعی رشیدالدین از «جامع التواریخ» و منشآت وی نمودار است. وی نمایندهٔ یکی از گروههای طبقهٔ فئودال یعنی مأموران کشوری می‌باشد که با روحانیون مسلمان روابط نزدیك داشتند وبدین سبب با تمایلات پراکندگی و تلاشی طلبی فئودالی و لجوجترین طرفداران آن یا اعیان چادرنشین مغول دشمنی می‌ورزیدند . رشیدالدین می‌کوشید به وسیلهٔ تقویت خوانین مغول موجبات تحکیم حکومت نیرومند مرکزی را فراهم کند.

او میل داشت که خانان مغول وارثان و ادامه دهندگان امر «خسروان ایران» و سنن دولتمداری ساسانیان وسیاست مرکزیت جویی آنان باشند. رشیدالدین را فقط به طور

مشروط می‌توان جزو مداحان وثناگویان خانان مغول شمرد. وی هنگامی که چنگیزخان‌و اعقاب او را مدح می‌کرد جزانجام سفارش ودستور کاری نمی‌کرد و در واقع از تـه دل ثنایشان نمی‌گفت.

رشیدالدین نه وحشیگریهای لشکریان چنگیزخان را پنهان می‌نمود و نـه جوانب تاریك ومنفی دولتی را که فاتحان ایجاد کرده بودند مخفی می‌داشت. فقط به نظر می‌رسد که مدح وثنای غازان‌خان از طرف رشیدالدین باصدق و صمیمیت توأم بـوده است وآنهم نتیجهٔ روش غازان‌خان بود: زیرا وی به‌گروهی از فئودالها که رشیدالدین مبین منافـع آنان‌بوده اتکا داشت.

ابوسلیمان بن داود بناکتی ازمردم بناکت‌آسیای میانه‌بود (در حدود سال۱۳۲۹ م.ـ ۷۳۰ه. درگذشت) ودرسال ۱۳۱۷ م.ـ ۷۱۷ ه. خلاصه‌ای‌از«جامع التواریخ» رشیدالدین تنظیم کرد وقطعاتی در تاریخ کشورهای غیرمسلمان بدان افزود. این کتاب بـه نام«تاریخ بناکتی» معروف است وطبع نشده است[1].

عبدالله کاشانی یکی‌از همکاران رشیدالدین در تنظیم وتألیف «جامع التواریخ» بود وپس ازمحکومیت واعدام رشیدالدین خواست وی رابـه سرقت ادبی متهم کند وتألیف تمام «جامع التواریخ» رابه خود نسبت دهد. عبدالله کاشانی کتابی به نام «تاریخ الجایتوخان» نوشت‌که چاپ ومنتشر نشده است[2].

شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی‌که بیشتر به‌لقب «وصاف الحضرة» یا «وصاف» مشهور است ازمردم شیراز بوده ودر دربار ایلخانان خدمت می‌کرده وبراثر یاری وحمایت رشیدالدین‌مدارج ترقی را پیموده ودرتحت ریاست وی دراداره‌ٔ مالی خدمت می‌کرده است. اززندگی او اطلاع دیگری دردست نیست.

وی اثرتاریخی بزرگی دارد به‌زبان فارسی وبا عنوان عربی «تجربة الامصاروتزجیة‌ـ الاعصار» که بیشتر به‌نام «تاریخ وصاف» مشهور است. چهاربخش نخست این اثر به پایان رسید وبا وساطت رشیدالدین در سال ۱۳۱۲م.ـ ۷۱۲ ه. به‌الجایتوخان تقدیم شد و بخش پنجم‌آن درسال ۱۳۲۵م.ـ ۷۲۶ ه. خاتمه پذیرفت.

این‌تاریخ به‌صورت ذیل تاریخ جوینی تنظیم شده‌است ووقایع را از ۱۲۵۷ تا ۱۳۲۳ م.ـ۶۵۵ـ۷۲۴ ه. شرح می‌دهد. منابع وصاف عبارت بود از آثار جوینی و رشیدالدین و اسناد ومدارك رسمی دیگر و از آن جمله اسناد دیوان مالیاتها و گفته‌های گواهان عینی و

۱ــ نسخهٔ خطی خوبی (فهرست قرن شانزدهم) در مجموعهٔ انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان علـوم ازبکستان موجود است. این‌تاریخ را انجمن‌آثار ملی‌طبع ومنتشرکرده ــم.

۲ــ نسخهٔ خطی باارزشی ازاین کتاب درکتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست.

خاطرات شخصی مؤلف.

بخش نخست تاریخ وصاف شامل وقایع حکومت خانهای بزرگ ــ خوبیلای (قبلای) قاآن وتیمور قاآن ــ وتاریخ دولت هلاکوییان تاسال ۱۲۸۴م.ــ ۶۸۳ هـ. می‌باشد. بخش دوم درتاریخ فارس است ازتسخیر آن سرزمین توسط سلجوقیان تا خروج لـران در سال ۱۲۹۱م.ــ۶۹۱ هـ. بخش سوم دنبالهٔ تاریخ‌دولت هلاکوییان است تاتاریخ مرگ غازان‌خان. بخش‌چهارم وقایع حکومت الجایتوخان وبخش پنجم پایان حکومت الجایتوخان وحکومت ابوسعید بهادرخان وهمچنین شرحی دربارهٔ تضییقات مالیاتی درفارس ووضع سخت‌آن ایالت را درحکومت خان مزبور شامل است.

«تاریخ وصاف» حاوی مطالب فراوان شایان توجهی در تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم می‌باشد که در منابع دیگـر وجود ندارد. بدین سبب ارزش این منبع تاریخی بسیار است ولی استفادهٔ ازآن به‌سبب‌انشاء وبیان پرطمطراق و متصنع مؤلف و زبان پر از استعاره و ایماء و معمای وی با دشواری مـواجه می‌گردد.

در این کتاب مضمون‌کاملاً تابع ظاهر ادبی متکلف وتصنعی آن‌گردیده است. در بارهٔ سبك انشای وصاف ازروی قطعهٔ زیر که نقل می‌کنیم می‌توان داوری کرد:

«چون زرگر تقدیر رود دربند را مانند سبیکهٔ سیم گردانیده بود وپوستین پیرای‌شتا براندازهٔ طول و عرض تلال و وهاد لباس قاقمی بریده وسطح اعلای نهـر مقدار یك نیزه چون اجزای سنگ مصمت شده به‌حکم بر که اغول لشکری مغول ناپاکتر از عفاریت و غول زیادت‌تر از قطرهٔ باران... برآن آب افسرده چون آتش وباد بگذشتند ... الخ».

ریو محقق مشهور و مؤلف فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا دربـارهٔ تاریخ وصاف می‌گوید که این‌کتاب «حاوی شرح قابل اعتمادی از وقایع مهمی که در عصر مصنف وقوع یافته می‌باشد ولی ارزش انکارناپذیر آن به‌سبب نقایص اسلوب بیان وبیشتر به واسطهٔ سبك انشای تصنعی وفراوانی ملال‌آور الفاظ ــ بسیارکاهش می‌یابد. دریغاکه جمعی نوشتهٔ وی‌را سرمشق خویش قرار دادند وبدین‌طریق اثر مرگباری در کتب تاریخی ادوار بعدی ایران باقی گذاشته.»[1]

نظرهای سیاسی تاریخ وصاف همان است‌که در تاریخ رشیدالدین بیان شده است. وصاف نیز مانند رشیدالدین ضمن مداحی متملقانه از خانان مغول وحشیگریها و تجاوزات و زورگوییها وعواقب مرگبار سیاست مالیاتی ایشان را در زراعت و زندگی شهری مناطق ایران وبخصوص فارس (که وضع آن ایالت را مصنف ازروی مشاهدات خویش نقل می‌کند)

1– Ch. Rleu. Catalogue of Pers. M.S.S. in Brit. museum I, P. I62.

نشان می‌دهد.

در سال ۱۸۵۳م.ـ ۱۲۶۹ه. چاپ سنگی کتاب وصاف در بمبئی منتشر شد . این چاپ حاوی فرهنگ لغتهای نادر ومهجور واصطلاحات ویژه‌که در تاریخ وصاف فراوان است نیز می‌باشد.

هامرـ پورگشتال (وین ۱۸۵۶) بخشی ازاثر وصاف را (فقط مجلد اول را) با ترجمهٔ آلمانی‌آن چاپ ومنتشر کرده.

حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی (درحدود سال ۱۲۸۱ میلادی به دنیا آمد . سال وفات اومعلوم‌نیست) ازخاندان قدیمی مستوفیان بودکه ازقرن یازدهم مقام ریاست خزانه‌ـ داری (مستوفی) ولایت قزوین را به‌ارث شاغل بودند. حمدالله مستوفی قزوینی از حمایت رشیدالدین برخوردار ودر دیوان مالیات مشاغل مهمه را عهده‌دار بوده و زمانی امور مالی قزوین وچندین ولایت مجاور را اداره می‌کرده.

تألیف تاریخی حمدالله مستوفی به نام «تاریخ گزیده» در سال ۱۳۳۰ م.ـ ۷۳۱ه. به پایان رسید و به وزیر غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین اهـدا شد . در این اثر که از نوع تاریخ عمومی است بخش دوازدهم ازفصل چهارم خلاصه‌ای از تاریخ خانان مغول را درایران مشتمل می‌باشد. فصل چهارم به‌تفصیل دربارهٔ زادگاه مصنف یعنی قزوین سخن می‌گوید. شرح وقایع آن‌به‌سال۱۳۲۹م.ـ ۷۳۰ ه. خاتمه می‌پذیرد.

ادوارد. گ. براون «تاریخ گزیده» را درسلسله انتشارات اوقاف‌گیب در دومجلدـ متن‌فارسی(چاپ عکسی نسخهٔ خطی اواسط قرن پانزدهم) وترجمهٔ مختصر انگلیسی (لیدنـ لندنـ۱۹۱۳ـ۱۹۱۰ م.)ـ چاپ ومنتشرکرده است.

نسخهٔ خطی‌که براون منتشرکرده ضمیمه‌ای دارد وآن تاریخ آل‌مظفراست‌که درحدود سال۱۴۲۰ م.ـ ۸۲۳ ه. توسط محمودکتبی نوشته شده است.

بعضی‌از نسخ خطی «تاریخ گزیده» دارای ذیلی می‌باشد : الف ـ ذیلی کـه خـود حمدالله مستوفی‌نوشته وشرح وقایع را به‌سال ۱۳۴۴ م.ـ ۷۴۵ ه. رسانده است. ب ـ ذیلی که زین‌العابدین مستوفی قزوینی فرزند وی‌نگاشته ووقایع راتا سال ۱۳۹۲ م.ـ ۷۹۵ ه . شرح داده است.

درحدود سال ۱۳۳۵ م.ـ ۷۳۶ه. حمدالله قزوینی تاریخ بزرگ منظومی (۷۵هزار بیت) را به‌نام «ظفرنامه» به پایان رساند. منظور وی این بودکه دنبالهٔ «شاهنامه»فردوسی را نوشته وآن اثررا تکمیل‌کند.

ظفرنامه وقایع را به سال ۲ـ۱۳۳۱م.ـ ۳۳ـ۷۳۲ ه. می‌رساند. دراین اثر بعضی وقایع و تواریخ نقل شده کـه در هیچیك از منابع دیگـر نیست . بخصوص داستان مؤثری

که دربارهٔ تسخیر شهرقزوین به دست مغولان و مطالبی که راجع بـه کشتار عمومی سال ۱۲۲۰ م.-۶۱۷ ه. که مبتنی به‌گفته های جد بـزرگ مصنف است ، نقل می‌کند بسیار پرارزش می‌باشد.

اثرسوم حمدالله قزوینی‌که درحدود سال ۱۳۴۰ م.- ۷۴۱ ه. پایان یافت‌کتابی است درهیئت وجغرافیا به‌نام «نزهت القلوب». باارزشترین بخش این اثر قسمت سوم آن است درجغرافیای مفصل ایران وکشور هلاکوییان. مصنف از بسیاری منابع اصلی استفاده کرده است. ولی ازمدارك ومطالب جغرافیون ادوار پیشتر کمتر بهره‌گرفته وآنچه را نقل کرده توأم بانظر انتقادی است.

بدین‌سبب مطالب کهنه درکتاب او نادراست. فقط شرح جغرافیای فارس را تقریباً بالتمام از «فارسنامه» ابن‌البلخی اخذ کرده. ولی مطالب آن را نیز با ترازوی انتقاد وزن کرده است. اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی ایران بیشتر مربوط به‌عصر خود مؤلف می‌باشد ووی از دفاتر مالیاتی دولت هلاکوییان‌که به سمت مأمور عالیمقام بدان دسترسی داشته استفاده‌کرده است.

وی دروصف تمام ولایات نقشهٔ واحدی را ملاك قرار می‌دهد وعرض وطول جغرافیایی واطلاعاتی دربارهٔ شرایط طبیعی وانواع وسایل آبیاری وکشاورزی و مزروعات و شهرها و مذهب مردم‌آن ذکر می‌کند. تقریباً درمورد تمام ولایات ارقام مالیات وصولی وحتی تعداد قراء بسیاری ازولایات را به‌دست می‌دهد. ولی برعکس اطلاعات مربوط به پیشه‌ها و حرف وبازرگانی وزندگی شهرنشینان بسیار قلیل است.

شرح رودخانه‌ها ومجاری ونهرهای‌آبیاری ومعادن وشرح مسیر راههای کاروان‌رویی که از ایران می‌گذشته علیحده داده شده است .

حمدالله قزوینی نیزمانند رشیدالدین مبین عقاید سیاسی مأموران بلند پایهٔ دولت بوده که با دستگاه مرکـزی دولت جوش خورده پشتیبان سنن مرکزیت طلبی دولتهای قدیـم ایران و مخالف شدید پاشیدگی وپراکندگی فئودالی بودند.

متن‌کامل «نزهت‌القلوب» با چاپ سنگی منتشرشده (بمبئی سال ۱۸۹۴م. -۱۳۱۱ه.)

ولی به‌هیچ‌وجه رضایتبخش نیست . طبع علمی و انتقادی بخش جغرافیایی ( سوم ) « نزهت‌القلوب » توسط لی‌استرنج درسلسله انتشارات اوقاف‌گیب به‌عمل آمده‌است ( لیدن- لندن‌سال۱۹۱۵م.-دردو مجلد، متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی).

محمدبن علی شبانکاره[1] شاعـر ومورخ «تاریخ عمومی» خشك و مختصری بـه زبان فارسی به نام «مجمع‌الانساب» نوشته است. روایت دوم واصلاح شدهٔ این اثررامؤلف درسال

۱- ازمردم شبانکاره - بخش جنوب شرقی فارس.

۳-۱۳۴۲م.- ۴-۷۴۳ ه. به پایان رسانده و وقایع را نیز تا آن سال شرح داده است. این تاریخ از لحاظ شرح وقایع از سال ۱۳۲۰م.- ۷۲۰ه. تا حدود ۱۳۴۰ م.- ۷۴۱ ه. شایان توجه است.

اثر شبانکاره به‌طبع نرسیده است. درمجموعهٔ انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی (لنینگراد) نسخهٔ خطی شبانکاره به خط مؤلف مضبوط است.

در دوران مورد نظر چند تألیف نیز درتاریخ ولایات وایالات نوشته شده در دست است. ارزنده‌تر ازهمهٔ آنها «تاریخنامهٔ هرات»[1] سیف‌بن محمد هروی است که بیشتر به نام «تاریخ سیفی» معروف می‌باشد. مؤلف درهرات به سال ۱۲۸۲م.- ۶۸۱ ه. به دنیا آمده سال وفات وی معلوم نیست. سیفی مردی بود دارای معلومات و تحصیلات وسیع ودر زمرهٔ شاعران درباری ملوك سلالهٔ کرت[2] درهرات که دست‌نشاندهٔ خاندان مغول بودند (۱۲۴۵تا ۱۳۸۹م.- ۶۴۵ تا۷۹۲ه.) به شمارمی‌رفت.

سیفی آثار منظوم ومنثور بسیار دارد و از آن جمله به دستور غیاث‌الدین اول ملك کرت هرات تاریخ مشروح شهر هرات و پیرامون آن را تحت عنوان یاد شده تنظیم نموده.

اثرسیفی وقایع دوره‌ای را که ازنخستین هجوم لشکریان چنگیزخان به خراسان (۱۲۲۰م. - ۶۱۷ه.) آغازمی‌گردد تاسال ۱۳۲۱م.- ۷۲۱ه. که تاریخ پایان کتاب است - شرح می‌دهد.

سیفی از آثار جوزجانی و رشیدالدین و منابع دیگر تاریخ هرات که به دست ما نرسیده وهمچنین اسناد سیاسی واقوال فراوان سالخوردگان و گواهان عینی استفاده نموده است. دراثر سیفی اشعار بسیار نقل شده است. وی دراین کتاب بیشتر به تاریخ سیاسی‌امارت هرات وسلالهٔ محلی کرت می‌پردازد. با این‌حال مطالب وجزییات زیادی دربارهٔ زندگی داخلی شهر هرات وقراء حومهٔ آن دراین کتاب دیده می‌شود.

سیفی مبین منافع بزرگان محلی فئودال بوده به حکومت مغولان دشمنی می‌ورزیده است وبسیاری ازوقایع را به‌صورتی - غیر ازآنچه درآثار رشیدالدین ووصاف ودیگرمورخان درباری خوانین مغول دیده می‌شود شرح داده است. از اثر سیفی هروی نسخ خطی‌معدودی دردست است.[3]

۱- دربعضی نسخ خطی این‌اثر «تاریخ هرات» و «تاریخ کرت» نامیده شده‌است.

۲- نام سلالهٔ کرت یا کرتیان را محققین به‌چند جورمی‌خوانند. دراین کتاب تلفّظی را که بارتولد وبراون انتخاب کرده‌اند به‌کار می‌بریم. (به‌نظر می‌رسد که کرت به‌فتح ك درست است -م.)

۳- یك‌نسخهٔ معیوب دربایگانی فرهنگستان علوم شوروی نیزموجوداست ونسخهٔ دیگری درمجموعهٔ ب. ن. زاخودر (مسکو) وجود دارد.

اخیراً محمد زبیر صدیقی استاد دانشگاه کلکته متن فارسی اثر سیفی را با مقدمه‌ای طبع ومنتشر کرده است.

ازمنابع مغولی مهمتر ازهمه «یوآن ـ چائو ـ بی ـ شی» (داستان نهان در انساب مغول)است که درحدود سال ۱۲۴۰ م.ـ ۶۳۸ ﻫ. درمغولستان تنظیم شده . متن مغولی این اثر به خط چینی ودوترجمهٔ چینی آن دردست است.

این کتاب از لحاظ مضمون یك سلسله افسانه‌های حماسی است مربـوط بـه دوران چنگیزخان که با روح معتقدات فئودالهای چادرنشین مغول دستکاری و تنظیم شده است . این دستکاری به‌منظور ایجاد تاریخ رسمی چنگیزیان ـ یعنی چنگیزخان وپسرانش به عمل آمده است.

«داستان نهان» به‌سبك حماسی سال به‌سال ازوقایع سیاسی مغولستان در پایان قـرن دوازدهم وآغاز قرن سیزدهم سخن‌گفته ومفصلاً از روابط اجتماعی و زنـدگی چادرنشینی مغولان بحث می‌نماید.

«داستان نهان» دراواسط قرن نوزدهم توسط یکی‌از بزرگتریـن چین‌شناسان روسی به‌نام‌کافاروف (اسقف بزرگ پالادیا) کشف شد. وی متن این اثررا برای چاپ مهیاساخت ولی موفق به‌طبع وانتشار آن نگشت. با این‌حال ترجمهٔ بسیار خوبی از «داستان نهان» را که ازروی ترجمهٔ‌کلمه به‌کلمهٔ چینی به‌عمل آورده بود منتشر کرد[1].

س. آ. کوزین مغولشناس شوروی ترجمهٔ جدیدی از «داستان نهان» به‌زبان روسی با متن مغولی ولغتنامه ومقدمه‌ای برای مطالعهٔ این اثر تهیه وچاپ کرده‌است. (سال۱۹۴۱، مسکو ـ لنینگراد)

درچین دوچاپ علمی متن «داستان نهان» به‌خط چینی منتشر شده است: یکی چاپ ا. د. خوی (پکین سال ۱۹۰۸) وچاپ شرکت «کومرشل پرس» (شانگهای)[2].

دراروپای غربی نیز اثرمزبور دوبار چاپ شده‌است ودونفر ازبزرگترین‌کارشناسان خاور دور آن را برای طبع آماده کرده بودند : یکی چاپ اریخ هینش (بخش اول متن لیپـزیك سال ۱۹۳۷ و بخش دوم ترجمـهٔ آلمانی لیپـزیك سال ۱۹۴۱) [3] و دیگر چاپ پ . پللیو ( متن کامل مغولی و ترجمهٔ فرانسهٔ شش فصل اول ـ پاریس سال ۱۹۴۹) .

۱ـ در «آثار اعضای هیئت روحانی درپکین» مجلد چهارم cpB سال ۱۸۶۶ میلادی.

۲ـ چاپ نو (سال طبع کتاب ذکر نشده است) .

۳ـ ازجمله آثار هینش که مربوط به «داستان نهان»است لغتنامه‌ای است ازآن (لیپزیك سال ۱۹۴۱).

« داستان نهان » به زبانهای بسیار ترجمه شده است[۱] . گذشته از «داستان نهان» تاریخ مغولی دیگری به نام «آلتان دبتر» (کتاب طلا) وجود داشت. رشیدالدین در تاریخ بزرگ خویش ازآن استفاده کرده است. ولی «آلتان دبتر» به‌دست ما نرسیده است.

آنچه به‌اصطلاح «یاسای بزرگ» یا «یاساق» چنگیزخان نامیده می‌شود همان حقوق عادی مغولی است‌که مدون ومنظم و با روح منافع وعقاید اعیان چادرنشین (که بـه فئودال مبدل شده بودند) منطبق گشته بوده وبه‌طور ناقص به‌دست ما رسیده است. بخشی از محتویات یاسا را جوینی مورخ قرن سیزدهم ومقریزی مورخ عرب مصری قرن پانزدهم و دیگـران نقل کرده‌اند.

منابع تاریخی ارمنی نیز ازلحاظ تاریخ فتوحات مغولان و دولت مغولی هلاکـوییان واجد اهمیت می‌باشد. به ویژه آثار مؤلفان قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم م، پرارزش است. از میان آثار یاد شده‌باید کیروکوس‌گاندزاکی (یعنی گنجه‌ای) مؤلف «تاریخ‌ارمنیان» را کـه شاهد عینی فتوحات مغول ومدتی در دست آنان اسیر بوده نام برد[۲] . گریگوری‌ـ آکنرتسی(درسال ۱۳۳۵ م.ـ ۷۳۶ هـ. درگذشت) مؤلف کتاب پرمغز «تاریخ قوم‌تیرانداز» است واطلاعات فراوان پرارزشی را دربارهٔ زندگی مغولان وشیوهٔ حکومت ودستگاه‌مالیاتی فاتحان مغول درکتاب خود آورده است.

«واردان‌کبیر»یا «باردزربردی» مؤلف«تاریخ عمومی»[۳]، استپانوس‌اوربلیان (۱۳۰۴ـ ۱۲۵۸ م.ـ۷۰۴ـ۶۵۶هـ.) مطران سیونیك‌که ازخاندان شاهزادگان سیونیك به‌نام‌اربلیانها بوده[۴] مؤلف کتاب ارزنده‌ای به‌نام «تاریخ شاهزاده‌نشین سیساکان» (سیونی) است و وقایع تاسال ۱۲۹۹م.ـ ۶۹۹ هـ. را درآن شرح داده‌که حاوی مطالب فراوانی درتاریخ اجتماعی واقتصادی آن عصر است[۵].

تمام مؤلفان یاد شده مطالب پرارزش و فراوانی درباره ویرانیهای عصر مغـولان

۱ـ ازلحاظ انتقاد علمی چاپهای گوناگون متن وترجمهٔ این اثر (بخصوص ترجمهٔ س . آ . کوزین Kozine) کتاب‌جدید آ. موستائرت A. Mostaert به‌نام:

Sur quelques passages de l' histoire Secrete des mongols. Harvard-Journal of Asiatic studies T.T. 13, 14, 15, 1950-1952.

واجد اهمیت بسیار است.

۲ـ متن ارمنی آن درسال ۱۹۰۹ درتفلیس وترجمهٔ فرانسهٔ آن توسط م. بروسه طبع شده (cPB ۱۸۷۰) .

۳ـ متن ارمنی چاپ شده است (۱۸۶۱) وترجمه‌ای روسی ازآن نیز موجوداست (۱۸۶۱ میلادی) .

۴ـ این خانواده اصلاً گرجی بوده (اربلی). یك‌شاخه ازآن درقرن دوازدهم سیونیك را به اقطاع از سلجوقیان گرفت واندك اندك ارمنی شد.

۵ـ متن ارمنی آن چاپ شده است (مسکو ۱۸۶۱) وترجمهٔ فرانسه توسط م. بروسه (cpB ۱۸۶۴).

نقل می‌کنند. معهذا مشی سیاسی واردان کبیر واستپانوس اربلیان درآثار مزبور طرفداری ازمغولان است وسبب اتخاذ این روش ازطرف ایشان بیشترحمایتی است که نخستین ایلخانان بتپرست هلاکویی ـ وحتی تا اندازه‌ای غازان‌خان مسلمان ـ از روحانیون مسیحی وفئودال‌ـ های مسیحی وارمنی وگرجی به‌عمل می‌آوردند.

در تاریخ بزرگ وقایع گرجستان به نام «کارتلیس تسخووربا» (زندگـی کارتلی) که توسط آکادمیسین م. بروسه چاپ ومنتشر شده (متن گرجی وترجمهٔ فرانسه) اطلاعات فراوان دربارهٔ فتوحات وحکومت مغولان وجود دارد.

ازمؤلفان سریانی زبان گریگوری ابوالفرج ملقب به بارعبرای[1] کـه یکی از رجال کلیسای مونوفیزیت (سمت متران داشت) ومورخ بود و«تاریخ عمومی» سه‌جلدی[2] بـزرگی به‌زبان سریانی تألیف نموده واجد اهمیت فراوان است. تاریخ سیاسی درمجلد اول این اثر آمده‌است.

ابوالفرج به‌خواهش دوستان عرب خویش روایتی ازبخش اول ایـن کتاب را تحت عنوان «مختصر تاریخ الدول» به‌زبان عربی تنظیم‌کرد ودرآن ازمنابع عربی وفارسی‌استفادهٔ شایان نمود[3]. این اثر حاوی اطلاعات فراوان دربارهٔ مغولان است وازآن جمله‌است‌خلاصهٔ «یاسای کبیر» چنگیزخانی.

یکی‌از آثار شایان توجه قرن چهاردهم تذکرهٔ حال ماریابالاخ سوم اسقف بـزرگ کلیسای نستوری است‌که مؤلف آن معلوم نیست. ماریابالاخ اصلاً ترك ایغور و از مـردم شمال چین بود ودر سال۱۳۱۷ م.ـ ۷۱۷ ه. درگذشت[4] . این منبع حاوی شرح و تفصیل فراوان دربارهٔ تاریخ سیاسی دولت هلاکوییان وزندگی مغولان وهمچنین خصوصیات اخلاقی ایلخان ارغون‌خان وجانشین او می‌باشد.

دراین کتاب یادداشتهای روزانهٔ مسافرت رابان سائومی کشیش نستوری که دارای معلومات وسیع بودگنجانده شده است. وی مردی ایغور ازشهر پکن بوده وازطرف ارغون‌ـ خان درسال ۱۲۸۸ـ۱۲۸۷ م.ـ۶۸۷ـ۶۸۶ ه. به‌سمت سفیر نزد پاپ رم و جمهوری ژن و

۱ـ یعنی «پسر یهودی» (به‌عربی «ابن‌العبری») . پسر پزشکی یهودی بود کـه به‌دین مسیحی مذهب مونوفیزیك درآمده بود.

۲ـ به‌نام Chronicon Syriacum. بهترین چاپ آن توسط پ. بدژان (پاریس ۱۸۹۰) به‌عمل آمده. ترجمهٔ انگلیسی آنهم وجود دارد.

۳ـ ا. پوکوك متن آنرا باترجمهٔ لاتین در ۱۶۶۳ چاپ‌کرد. چاپ علمی‌آن توسط آنتوان سالخانی به‌عمل آمده (بیروت سال ۱۸۹۰).

۴ـ متن این اثر دوبار توسط پ. بدژان درپاریس منتشر شد: یکی درسال ۱۸۸۸ ودیگر در سال ۱۸۹۵ (چاپ اصلاح شده). ترجمهٔ فرانسهٔ این اثر درسال ۱۸۹۵ توسط ژ. ب. ژابو درپاریس منتشر شد.

پادشاهان فرانسه وانگلیس رفت.

در یادداشتهای جهانگردان اروپایی نیز اطلاعات گوناگونی دربارهٔ وضع اجتماعی و اقتصادی ایران وکشورهای مجاور آن‌که درتحت سلطهٔ مغولان قرار داشته وهمچنین دربارهٔ خود مغولان مشاهده می‌گردد.

کشیشان کاتولیك فرانسیسکن ـ پلانوکارپینی (در ۷ـ۱۲۴۶م. ـ ۵ـ۶۴۴ ه. سفر کرد) وویلهلم روبروك (در ۱۲۵۵ـ۱۲۵۳م. ـ ۶۵۳ـ۶۵۱ ه. سفر کرد) و مارکوپولوی ونیزی (از ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵ م. ـ ۶۹۵تا ۶۷۰ ه. درآسیا به‌مسافرت پرداخت ودر۱۳۲۳ م. ـ ۷۲۳ه. درگذشت) وکشیش فرانسوی اودوریك از پوردونون (ازسال ۱۳۲۱ م. ـ ۷۲۱ ه. مسافرت آغازکرد) جزو اینان بودند. تمام این یادداشتها طبع ومنتشرشده ویادداشتهای سه‌مؤلف نخستین یادشده به‌زبان روسی هم ترجمه شده‌است.

مورخان وسیاحان چینی نیز اطلاعات پرارزشی دربارهٔ مغولان و سازمان اجتماعی و زندگی وفتوحات ایشان باقی گذاشته‌اند. ولی فقط یادداشتهای کشیش دائوس موسوم به چان‌چون مستقیماً به‌خاور ایران وآسیای میانه مربوط می‌باشد[1].

۱ـ در «آثار اعضای هیئت روحانی روسی در پکین» مجلد چهارم cpB سال ۱۸۶۶. ترجمهٔ روسی این اثر توسط پالادیا کافاروف ـ طبع شده است.

## بخش ۳:

# تشکیل امپراطوری مغول و آغاز فتوحات مغولان

درآغاز قرن سیزدهم قبایل چادرنشینی که ازاعماق آسیای مرکزی برخاسته بودند به‌یاری آتش وشمشیر بخش عظیمی ازجهان متمدن آن‌روزی را مسخر کردند و سلطهٔ خویش را براراضی وسیعی که از اقیانوس آرام تا دریای سیاه وبحر متوسط (مدیترانه) ممتد بود برقرار ساختند. این نهضت چادرنشینان که به نام هجوم مغـولان یا تاتاران مشهور است واجد اهمیت تاریخی وجهانی بوده.

برای فهم وضع بین‌المللی آسیادرربع اول قرن سیزدهم.ودرك علل فتوحاتی که‌نصیب امپراطوری جدیدالتأسیس مغول شدـ فتوحاتی‌که به‌ایران نیز گسترش یافت ـ باید اوضاع جامعهٔ مغول وراه تکامل آن را درآغاز قرن سیزدهم میلادی درنظر گیریم.

درقرنهای‌یازدهم ودوازدهم. اراضی وسیعی راکه در بخشهای علیای رود ایرتیش، در غرب، تا بخشهای علیای رود جیحون و قلهٔ خینگان بزرگ ممتد بود قبایلی اشغال کـرده بودندکه به‌لهجه‌های مختلف یك‌زبان مشترك سخن می‌گفتندکه بعدها آن زبان مغولی نامیده شد. اینان درآن زمان هنوز نام مشترکی نداشتند. بزرگترین اولوسها یعنی اتحادیه‌هـای قبیله‌ای آنان عبارت بودند از:

نایمانهاکه دربخش علیای رود ایرتیش وکوههای آلتایی کوچ می‌کردند وکرائیتها که درکرانهٔ رودهای اورخون وتولا متمکن بودند ومرکیتها در نواحی جنگلی واقع بین رود سلینگا ودریاچهٔ بایکال وتایچیوتها در کرانهٔ رودهای اونون وکرولن و تاتارهـا در جنوب شرقی بیابان‌گوبی درمرز چین واونگوتها در امتداد دیوار بزرگ چین.

همسایگان این قبایل آنها را به‌نام نیرومندترین قبیله‌ای که *تاتارها* بودنــد *«سیاه تاتار»* می‌خواندند تا از *تاتاران اصلی* یا *«تاتار سفید»* متمایز سازند.

درآن زمان هنوزنام «مغولان» معروف نبود. بدین سبب منابع عربی وایرانی وارمنی وگرجی وروسی نیمهٔ اول قرن سیزدهم تنها از تاتاران سخن می‌گویند.

منشأ کلمهٔ «مغولان» درست روشن نیست. به‌عقیدهٔ آکادمیسین واسیلیف ایـن کلمه مصنوعی وکتابی است واز شکل چینی «من ــ غو» («من ــگو») مشتق شده است. این اسم بعداز تأسیس امپراطوری چنگیزخان یعنی زمانی‌که نام مشترکی برای تمام قبایل مغــول ضرورت‌پیداکرد ــ به‌طوررسمی متداول شد.

قبایل مغول به دودسته تقسیم می‌شدند: قبایل جنگلی‌که کارشان مــاهیگیری و صید حیوانات بود. وصحرایی که چادرنشین بوده به دامداری می‌پرداختند. دستهٔ اخیرالذکر باگله‌های خود زمستان را در صحراها وتابستانها را در مراتع کوهستانی می‌گــذراندند. اینان دامهای بزرگ شاخدار وگوسفند وبز واسب تربیت می‌کردند و در یــورتهای مــدور بزرگی‌که برچرخها قرار داشته وبه وسیلهٔ گاوهای نرکشیده می‌شدند از محلی بــه محل دیگر نقل مکان نموده، سالی چندین بار مرتع عوض می‌کــردند. دامداری و شکار تمام نیازمندیهای زندگی ایشان را تأمین می‌نمود.

درگذشته قبایل مغول مرحلهٔ سازمان جماعت بدوی را می‌گذراندنــد [۱] در عشیره‌های ایشان هنوز تفاوت واختلاف پدید نیامده بود وهمهٔ اهل عشیره یك‌جا کوچ می‌کردند ودر توقفگاه یورتها را حلقه‌وار برپا می‌داشتند ویورت بزرگ عشیره‌مانند نقطه‌ای بود درمرکز دایره. این شیوه کوچ‌کردن «کودنی» نامیده می‌شد زیرا که کلمهٔ «کــودن» بــه معنی «حلقه» بود.

به‌تدریج میان قرنهای یازدهم ودوازدهم بعضی خانواده‌های بزرگان و ثروتمندان که دارای گله‌های بزرگ بوده وجماعتهای کثیرالعائله (آئیلها) را تشکیل می‌دادند در میان عشیره پدید آمدند وممتاز شدند.

جریان تفکیك وتقسیم عشیره به‌قشرهای نابرابر شدید وشدیدتر می‌شد تا این کــه اعضای بینوای عشیره تابع ووابستهٔ بزرگان وثروتمندان می‌گشتند. در آغاز قــرن سیزدهم بودکه جامعهٔ طبقاتی آغاز فئودالیزم درصحرای مغولستان پدید آمد. لفافه وصورت ظاهــر سازمان عشیرتی باتمام علامات ونشانیهای خود ــ یعنی منع ازدواج بااهل عشیره، و اعقاب شاخهٔ مذکر را قانوناً جزو خانواده شمردن، وانتقام خون وپرستش عشیرتی و عــادات ورسوم عشیرتی محفوظ مانده بود ولی درزیر این پرده ظواهر پــدر شاهی روابط نــوین

۱ــ به‌توضیح آخرکتاب رجوع شود.

اجتماعی ـ روابط فئودالی ـ پدیدآمده بود.

بخش اعظم چادرنشینان ازخود صاحب دام بوده وامور معیشت خود را در حدود «آئیل» مستقلاً (واحد خانوادگی چادرنشینی نزد مغولان) اداره می‌کردند ولی دیگر، مدیر وآمر وسیلهٔ اصلی تولید ـ یعنی مراتع ـ فئودالهای چادرنشین یا نویانها بودند و فرد مغول عادی چادرنشین می‌بایست باربیغار را به‌نفع ایشان‌بکشد منتهی به‌ظاهر زیر لفافهٔ یاوری عشیرتی وپدر شاهی.

بیغاراصلی‌افراد معمولی‌چادرنشینان یا «آراتها»این بودکه دامهای‌فئودالهارا بچرانند (پرداخت بهرهٔ فئودالی به‌وسیلهٔ کار). گذشته از این آراتها دامهای کوچك برای کشتار به ارباب می‌دادند وبرای مدتی معین عده‌ای مادیان شیرده به‌اقامتگاه فئودالها می‌فرستادند وهنگام شکار نرگه برای راندن نخجیر خدمت می‌کردند.

به خاطر تصرف مراتع و دامها واسیران زرخرید ودیگر غنایم جنگی دائماً میان عشیرتها و قبایل مغول مبارزه جریان داشت. وعشیره یا قبیلهٔ مغلوب تابع و وابستهٔ قبیله یا عشیرهٔ فاتح می‌شد.

مغولان«اسیرـبرده» نیزداشتند ولی برده‌داری‌اساس تولیدات مغولان را تشکیل‌نمی‌داد «داستان نهان» ـ که پیشتر ذکر آن رفت وتاریخی است مجهول المؤلف و منبعی گرانبها، ساختمان پیچ درپیچ جامعهٔ مغولی رابه تفصیل شرح می‌دهد.

نوکران درپیرامون هرخان فئودال ویا نویان یا بهادری‌که درمبارزه کامیاب‌وموفق گشته بودگرد می‌آمدند. اینان نخست سپاهی وی بودند ولی بعد به فئودالهای تابع وی مبدل شده خدمت سپاهیگری را برای خان خود انجام داده ضمناً از آراتهای تابع خویش بهره‌کشی می‌کردند.

نوکران باخان به‌شکار می‌رفتند ودر شبیخونها ودستبرد به‌دیگران شرکت جسته،در تقسیم غنایم جنگی شرکت داشتند، محافظ خان بودند: در مجالس بزم وعیاشی او حاضر و در زمان صلح مراقب امور دامداری او می‌بودند و هنگام اخذ تصمیمات مهم مورد شورخان واقع می‌شدند.

اتحادها یا دسته‌های قبایل‌که پیشتر پدید آمده بود (اولوس) در این دوره به‌واحدهای دولتی مبدل شد. گذشته از اولوسهای بزرگ ـ تاتارهای «سفید»، و کراییتها وتای‌چیوتها ومرکیتها ونایمانها ـ تعداد بسیاری اولوسهای خرد وجود داشت. خانهایی که در رأس این اولوسها قرار داشتند آلت سلطه وسیادت اعیان چادرنشین برآراتها بودند. میان اولوسها دائماً جنگ بود.

بدین‌طریق درآستانهٔ قرن سیزدهم روابط فئودالی درمغولستان به‌صورت بدوی وجود

داشت. پیروزی کامل فئودالیزم وتبدیل آراتهای تابع به «سرف» یا روستایی مقید به‌زمین بعدها ـ پس‌از تأسیس امپراطوری مغول ـ صورت گرفت.

قبایل مغول ازلحاظ رشد فرهنگی ودرجهٔ تمدن درمراحل گوناگون قرار داشتند. ازهمه عقب مانده‌تر قبایل جنگلی بودند. مغولان خط نداشتند. متمدنترین قبیلهٔ مغول یعنی نایمانها خط اویغوری را پذیرفتند. اویغورهای ترك زبان‌که در ترکستان خاوری (اکنون به‌نام سین تسزیان معروف است) می‌زیستند درآن زمان تمدن وفرهنگ نسبتاً عالی داشتندو همسایهٔ نایمانهابودند وخط والفبایی سریانی (آرامی) داشتند.

دین بیشتر مغولان شمنی بود. رب‌النوع اصلی ایشان «آسمان آبی ابدی» بود. به رب‌النوع زمین وبه‌ارواح‌گوناگون نیز تعظیم می‌نمودند. مغولان معتقد بودند که شمنان ـ جادوگر قادرند باارواح مربوط گشته آنها را مسحور سازند وارواح به‌هنگام خطر به‌یاری آنان بیایند وبه دفاع ازایشان برخیزند.

ولی بخشی از نایمانها دین بودا ومذهب نستوری مسیحی‌را از اویغورها پذیرفت. این دوکیش درمیان اویغورها رایج بود. سران اعیان قبیلهٔ کرائیت حتی در آغاز قرن یازدهم به‌واسطهٔ اویغورها به‌مذهب نستوری مسیحی درآمدند.

ازآغاز قرن‌سیزدهم مبارزهٔ داخلی مغولان به پیروزی دسته‌ای ازاعیان چادرنشین (که به‌فئودال تبدیل یافته‌بودند وبه‌قبایل‌مختلف تعلق داشتند) که یکی‌از پیشوایان‌صحرانشین‌به‌نام تموچین دررأس آنان قرار داشت پایان پذیرفت. این دسته اولوسهای قدیم قبیله‌ای را یکی پس‌از دیگری تارومار کرد.

تموچین درحدودسال۱۱۵۵م.ـ۵۵۰ه. درخانوادهٔ فئودالی‌چادرنشین به‌نام ئسوگی‌ـ بهادر چشم به دنیا گشود. ئسوگی بهادر ازخاندان اعیان بورجیگین وقبیلهٔ تایچیوت بود. وی‌که درده سالگی یتیم شده بودبا برادرانش به فقروفاقه دچارگشت زیرا نوکران ئسوگی مادر بیوه واطفال صغیر اورا ترك‌گفته بودند.

تموچین جوانی برومند شد وبراثر استعداد ذاتی وحمایت وان‌خان کرایتی نیرو گرفت ونوکرانی به‌دور خویش گردآورد. نوکران نیروی اصلی هرفئودال چادرنشین را تشکیل می‌دادند، اولوسی‌که وی تأسیس کرد متدرجاً به‌یك نیروی عظیم سیاسی مبدل شد. تموچین نخست به‌اتفاق وان‌خان کرایتی اولوسهای تاتار «سفید» ومرکیتها را تارومارکرد وسپس به‌متفق پیشین خود وان‌خان کرایتی حمله‌کرده اولوس اورا نیز قلع‌وقمع کرد. بعد ازآن تموچین اولوس نایمانها را مغلوب ساخت. بقایای اولوسهای مغلوب به اولوس تموچین پیوستند.

آخرین‌رقیب تموچین‌ـجاموخا پیشوای‌صحرانشین‌بودکه قبایل‌کوچك رابه‌دورخویش

گردآورد و به دست تموچین منهزم واسیر واعدام شد.

درسال ۱۲۰۶ م. ۶۰۳ ه. بر رود انون در مغولستان قورولتای (کنگرهٔ فئودالهای چادرنشین) تشکیل شد وتموچین پنجاه ساله به سمت خان بزرگ سراسر مغولستان اعلام شد ولقب پرافتخار چنگیزخان را پذیرفت. معنی این‌لقب تاکنون درست معلوم نشده است.

بدین‌طریق دولت مغول پدید آمد. براثر آن رشد وتکامل روابط فئودالی سریعتر شد. تأسیس دولت واحد موجب تشدید جریان تکوین وسازمان قوم مغول گشت.

سازمان‌دولت مغول به‌قرارزیر بود. دررأس دولت «خان بزرگ» قرار داشت. وی را قاآن نیز می‌خواندند[1]. این‌سمت را چنگیزخان وبعد از او اخلاف اویا چنگیزیان‌داشتند. بعضی از اولوسها هم درزمان حیات چنگیزخان میان اعضای خاندان خان تقسیم شد واینان دست‌نشانده و واسال[2] خان بزرگ گشتند وجملهٔ نویانهایی‌که به‌اتفاق نوکران و آراتهای «سرف»[3] خویش دراراضی وی به‌زندگی چادرنشینی اشتغال داشتند خوددست نشانده و تابع او بودند. چنگیزخان ازسال ۱۲۰۶ تا ۱۲۲۷ م. ـ۶۰۳ تا ۶۲۵ ه. حکومت‌کرد.

این جامعهٔ فئودالی‌که مبتنی برسلسله مراتب بود درعین حال یك سازمان جنگی به شمار می‌رفت زیرا طبق یك رسم قدیمی ترکان و مغولان به تومان وهزاره وصده و دهه یعنی ده‌هزار مرد جنگی وهزار والخ تقسیم شده بود. قبایل وشاخه‌ها وخاندانهای قدیمی همچنان تحت عنوان تومان وصده والخ به‌وجود خود ادامه می‌دادند وپیشوایان موروثی آنها درعین حال رئیس تومان وغیره بودند.

چنگیزخان آگاهانــه ازاعیان چادرنشین و سنن اشرافی در جامعهٔ مغولی پشتیبانی می‌کرد وروابط فرد عادی وچادرنشین مغول وآقا وارباب اورا ـ‌که درعین حال‌هم فئودال وهم فرماندهٔ جنگی اوبود ـ به‌شکل یك قانون تغییر ناپذیر درآورد.

چنگیزخان به عناصر فئودالی‌که پیش از حکومت او در جامعهٔ مغول وجــود داشت سازمان دقیقی بخشید.

گارد نگهبان ده‌هزار نفری معروف چنگیزخان (که به‌نام کشیك معروف بود) که از جوانان خاندانهای اعیان تشکیل شده بود درکنار سپاهیان فئودال وجــود داشت . این گارد اشرافی وفئودالی وضع ممتازی داشت. کادرهای فرماندهان ارشد ارتش وچنــدی بعد مدیران سرزمینهای مفتوح ازمیان این عده انتخاب می‌شدند . یاسای بزرگ ـ یــا حقوق عادی‌که باروح منافع اعیان دستکاری شده‌بود و درزیر لفافهٔ پدرشاهی نظامات و مقررات فئودالی ودیسیپلین خشن نظامی را تقدیس می‌نمود ـ قانون اساسی دولت بود.

۱ــ قبل ازآن تاریخ مغولان وترکان امپراطور چین را قاآن (مغولی است ــ ترکان خاقان می‌گفتند) می‌نامیدند

۲و۳ــ به توضیح آخرکتاب رجوع شود.

اتحاد سیاسی مغولستان موجب ایجاد قدرت نظامی نیرومندی گشت که چنگیزخان ازآن برای فتوحات وجهانگشایی استفاده نمود.

محرك سیاست جهانگشایی چنگیزخان همانا منافع اعیان چادرنشین فئودال‌شده بود. از قدیم درآمد اعیان مزبوررا نه تنها بهره‌کشی ازآراتها تشکیل می‌داد بلکه به‌همان اندازه ازجنگهای غارتگرانه میان اولوسهای مجاور منتفع می‌شدند. از آنجایی که پس از وحدت مغولستان جنگهای داخلی درآن کشور موقوف شد اعیان چادرنشین‌که نمی‌خواستند از غنایم جنگی محروم گردند به‌فتوحات خارجی وجهانگشایی متمایل می‌شدند. و از آنجایی‌که موفقیت دراین جنگها مستلزم وجود یك حکومت نیرومند خانی و تنسیقات سخت نظامی بود. اعیان مغول باکمال وفاداری به‌خدمت چنگیز خان کمر بستند.

ازمیان اعیان مزبور سرداران بااستعدادی چون جبه وسوبوتای و موخولا و شکی ـ قوتوقو ودیگران برخاستند.

پیشرفت امر فتوحات مغولان تااندازه‌ای مرهون سازمان دقیق واستوار و تنسیقات و تحرك فوق‌العادهٔ سواران چادرنشین بود واین خود مزیت بارزی بودکه مغولان در برابر سپاهیان‌فاقد دیسیپلین وبطی‌الحرکهٔ فئودالهای اسکان یافتهٔ کشورهای مجاور داشتند.

اما عامل قطعی این بود که در کشورهای مورد تهاجم مغولان پاشیدگی و فساد و پراکندگی فئودالی حکمفرما بوده، وحدت داخلی وجود نداشت. از دیگر سوحکام کشور-های مزبور از تسلیح مردم کشور خویش واعزام ایشان علیه دشمن بیمناك بوده به ملت خود اعتماد نداشتند.

درسال ۱۰-۱۲۰۹ م. - ۷-۶۰۶ هـ. چنگیزخان کشور تنکقوت سی سیا (ایالت کنونی گانسو درچین) وکشور اویغور را مسخر وخراجگزار خویش ساخت. درفاصلهٔ‌میان سالهای ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۵ م. - ۶۰۸ تا ۶۱۲ هـ. سپاهیان مغول بخش اعظم شمال چین (امپراطوری تسزین) را ویران ومطیع ساختند. فتح شمال چین و سپس جنوب آن کشور (امپراطوری سون) درعهد جانشینان چنگیزخان پایان پذیرفت. چنگیزخان پس از آنکه موفقیتهای قاطعی درچین به‌دست آورد نیروهای نظامی عمدهٔ خویش را متوجه مغرب‌ساخت وپس ازآنکه درسال ۱۲۱۸ میلادی - ۶۱۵ هجری ترکستان شرقی و هفت آب را مسخر ساخت به‌کشور خوارزمشاهیان که آسیای میانه وتقریباً تمامی ایران جزء آن بود حمله کرد. تسخیر سرزمینهای متمدن وبا فرهنگ، منابع مادی عظیم و جدیدترین ادوات فنی جنگ را دراختیار مغولان گذاشت.

چینیان اسلحه ساز و سازندگان دستگاههای قلعه کوب و دستگاههای کلوخ انداز وارد لشکریان مغول شدند. از دیرباز بازرگانان چینی و مسلمان به مغولستان آمد وشد

می‌کردند.

صنعتگران وپیشه‌وران گوناگون نیز با بازرگانان به‌مغولستان آمده در اقامتگاههای فئودالهای بزرگ مغول باقی‌مانده ودستاوردهای تمدن وفرهنگ چین و کشورهـای آسیای میانه را دردسترس سران جامعهٔ چادرنشینان می‌نهادند.

وضع دولت مغولان پیش‌از هجوم ایشان به غرب چنین بود.

بخش ۴ :

# هجوم لشکریان چنگیزخان به آسیای میانه و ایران

چنگیزخان بادقت‌تمام برای لشکرکشی به‌سوی باختر آماده گشت . قبل از آغاز عملیات جنگی اکتشاف وتجسس عمیق نیروی دشمن به‌یاری بازرگانان مسلمان آسیای میانه که درخدمت‌چنگیزخان بوده به‌وسیلهٔ کاروانها باچین تجارت می‌کردند به‌عمل آمد .

هم‌اینان راهنمای ارتش مغول نیز بودند. درپاییز سال ۱۲۱۹ میلادی ـ ۶۱۶ ه . چنگیزخان لشکریان خودرا از کرانه‌های ایرتیش علیه کشور و دولت محمد خوارزمشاه برای جنگ اعزام داشت.

چنگیزخان برای اینکه درآن واحد به‌تمام مراکز مهم دولت خوارزمشاهیان ضربه وارد آورد لشکر خویش رابه چند بخش تقسیم‌کرد وقسمتی از سپاهیان را برای محاصرهٔ اترار باقی‌گذاشته، دستجات دیگری رابه سوی قسمت علیا وسفلای سیحون گسیل داشت و خودبانیروهای‌اصلی مغول به‌سوی‌بخارا حرکت‌کرد.

سپاهیان مغول‌که برای تسخیر شهرهای کرانهٔ سیحون اعزام شده بودند درخجند با مقاومت سختی روبه‌رو شدند. تیمور ملك این مبارزهٔ نامساوی را علیه مغولان رهبری می‌کرد وبا مشتی دلیران بیباك در جزیره‌ای نزدیك شهر قرارگرفته مردانه حملات دستجات فاتح را دفع می‌کرد.

بخارا درتاریخ فوریهٔ سال ۱۲۲۰ م. ـ ۶۱۷ ه. پس‌از دوازده روز محاصره به دست چنگیزخان مسخر گردید . شهر تار و مار شد و بخشی از مردم آن مقتول و بقیةالسیف به

بردگی درآمدند. در ماه مارس سال ۱۲۲۰ م. ـ ۶۱۷ ه. چنگیزخان بـه شهر سمرقند نزدیك شد.

خوارزمشاه دفاع ازاین شهر را بسیارمهم می‌شمرد. وبدین سبب پادگان نیرومندی‌را درآنجا متمرکز ساخته بود. ولی سمرقند نیز به‌سرنوشت بخارا دچار شد و پس از ویـرانی آن به‌دست مغولان حتی یك چهارم مردم‌آن نیز باقی نماندند. بخارا و سمرقند براثر خیانت بخشی ازاعیان فئودال سقوط کرد.

در ماه مه سال ۱۲۲۰ م . ۶۱۷ ه. سراسر ماوراءالنهر مسخر چنگیزخان گردیده بـود .

محمد خوارزمشاه بااین‌که نیرویش به‌مراتب بیش از مغولان بوده نتوانست در مقابل فاتحان ایستادگی کند . او نه به سرداران خود اعتماد داشت نه به فئودالهای دست نشانـدهٔ خود ونه به سپاهیان ایشان و از اینکه آنان را برای نبرد قاطع دریك نقطه متمرکز سازد بیمناك بود وبدین سبب به‌دستجات کوچك تقسیمشان می‌کرد و لشکـریان چنگیزخان این دستجات را یك‌یك نابود می‌کردند. خود محمد خوارزمشاه وفرزند ارشد او جلال‌الدین به ایران گریختند. گروهی ازلشکریان مغول تحت فرماندهی جبه و سوبوتای مأمـور تعقیب خوارزمشاه شدند ومحمدخوارزمشاه برای نجات وفرار از تعقیب به جزیرهٔ غیرمسکونی در دریای خزر رفت ودر سال ۱۲۲۰ میلادی ـ ۶۱۷ هجری درآنجا در عـزلت وتنهایی جان سپرد. مادر وی تورکان خاتون نیز دچار سرنوشت غم‌انگیزی گشت. وی با تمام اهل حرم خوارزمشاه اسیر چنگیزخان شد وبه مغولستان اعزام گشت ودرآنجا درگذشت.

سواران جبه و سوبوتای که محمد خوارزمشاه را تعقیب می‌کردند نخستین مغولانی بودندکه وارد خراسان شدند. این‌گروه ازشمال ایران عبورکردند وهمه جا را ویران و غارت‌کردند وبه حدود قفقاز رسیدند وشیروان وبخشی ازگرجستان را تاراج کردندومردم قبچاق (پولوتسها را) را تارومار ساختند ودر صحراهای جنوب روسیه رخنه‌کردند ودرسال ۱۲۲۳ م.ـ ۶۲۰ ه. درکنار رود کالك افواج شاهزادگان روسی را منهزم‌کردند ودریای خزر را از سوی مغرب دور زده به قوای عمدهٔ چنگیزخان کـه به مغولستان باز می‌گشت پیوستند. ساکنان قزوین وهمدان وچند شهر دیگر دربرابر فاتحان دلیرانه پایداری‌کردند.

پس از مرگ محمد خوارزمشاه فرزند او جلال‌الدین به خوارزم آمـد ولی اعیان محل مقدم وی رابا دشمنی وکینه استقبال کردند و او ناگزیر به شهر غزنه ـ تیول خود ـ بازگشت .

چنگیزخان پس‌از تصرف سمرقند مجدداً لشکریان خود رابه چند دسته تقسیم کرد و برای تسخیر شهرهای بزرگ آسیای میانه وخراسان اعزام داشت. سه شاهزادهٔ ارشد به‌نام

جوچی وجغتای واوگدی (اوکتای) به گرگانج گسیل گشتند. شهر مزبور پس‌از شش ماه محاصره وجنگهای سخت خیابانی درآوریل سال ۱۲۲۱ م.ـ ۶۱۸ ﻫ. مسخر شد و مردم شهر یا مقتول ویا به‌اسیری وبردگی برده شدند. لشکریان مغول سدی را که در کنار شهر برجیحون بسته شده بود ویران ساختند وشهر را غرق درآب کردند.

آنان‌که تصادفاً ازکشتار عمومی جان به‌سلامت بدر برده بودند درآب غرق شدند و یا درزیر آوار درگذشتند.

تولوی پسرکوچك چنگیزخان به‌خراسان اعزام گشت. پیشقراولان لشکر او نسا و سبزوار را تصرف کردند. نخستین نبرد تولوی حمله به شهر مرو بود که با وجود پایداری ساکنان آن سقوط کرد. سپس نیشابور بیرحمانه ویران شد و زمین شهر را شخم زدند وجو کاشتند.

درهر دوشهر عموم مردم را ازدم تیغ گذراندند. این دسته توس را ویران کردند و هرات را مسخر ساختند. تولوی طالقان را نیز متصرف شد وویران کرد.

خود چنگیزخان درپایان سال ۱۲۲۰ م.ـ ۶۱۷ ﻫ. عازم ترمذ شد ومردم آن شهر تسلیم وی‌گشتند ومغولان همه‌را ازدم تیغ‌گذراندند. ساکنان‌بلخ بالکل از پایداری‌خودداری کردند وتسلیم لطف ومرحمت مغولان شدند. ولی چنگیزخان با این‌حال امرکرد تا شهررا ویران‌کنند وهمهٔ ساکنان آن را ازدم تیغ بگذرانند زیرا نمی‌خواست شهر مستحکمی را در پشت سرخویش باقی بگذارد. بامیان نیز ازصفحهٔ زمین محو شد.

هرجاکه لشکریان چنگیزخان‌قدم می‌نهادند شهرها وقراءآباد را ویران وصدهزاران تن مردم بیگناه را نابودکرده زنان وکودکان وپیشه‌وران رابه بردگی می‌بردند . بر اثر هجوم مغولان خراسان به‌طور وحشت‌انگیزی ویران وخالی از سکنه شد.

فئودالها ازاینکه عامهٔ مردم را برای مبارزه با فاتحان مسلح کنند هراسناك بودند . اکثریت اعیان وبزرگان به تسلیم وسازش بامغولان تمایل داشتند. روستاییان پراکنده وبی‌ـ سلاح بودند. درعوض مردم شهرها و به ویژه پیشه‌وران در برابر دشمن دلیرانه ایستادگی کردند .

هجوم چادرنشینان اعم از تازیان بدوی ویا ترکان غز وغیره به‌سرزمینهای زراعتی و کشاورزان اسکان یافته به‌طور کلی همیشه موجب ویرانی وفقر بوده ولی در موارد یاد شده این ویرانیها بدون نقشه صورت می‌گرفت. اما چنگیزخان وسرداران اوتخریب سرزمینهای کشاورزی وشهرها وکشتار دسته‌جمعی مردم رابه طور متشکل عملی می‌ساختند.

مبتکر این شیوه شخص چنگیزخان بود وسبب اعمال او این بود که عدهٔ لشکریان مغول قلیل بود وبه حساب آکادمیسین و.و. بارتولد از دویست هزارتجاوز نمی‌نمود واین

عده برای انقیاد اراضی وسیعی که چنگیزخان تسخیر نموده بودکفایت نمی‌کرد .

چنگیزخان می‌خواست به‌وسیلهٔ کشتار دسته‌جمعی کسانی‌که قادر به مقاومت بودند واستقرار شیوهٔ قتال وارعاب اقوام مغلوب را مرعوب وضعیف کند وازعصیان وشورش آنان علیه فاتحان جلوگیری به‌عمل آورد. عده‌ای از اطرافیان ونزدیکان چنگیزخان این شیوه را تأیید نمی‌کردند. به‌طوریکه ازمنابع موجود برمی‌آید حتی دوتن ازفرزندان‌چنگیزخان ـ جوچی واوگدی (اوکتای) ـ مخالف این‌روش بودند. ولی اکثر فئودالهای چادرنشین مغول روش چنگیزی را می‌پسندیدند زیرا دزدی و غارت را به مقیاسی که تا آن زمان سابقه نداشت مجاز می‌دانست ودست ایشان را بازگذاشته بود.

## بخش ۵ :

# مبارزهٔ اقوام ایرانی علیه فاتحان مغول

عامهٔ مردم ایران دربسیاری ازموارد دلیرانه دربرابر فاتحان پایداری کردند . ولی فاقد رهبری واحد بودند وکانونهای پراکندهٔ مقاومت یکی بعداز دیگری براثر ضربات فاتحان خاموش می‌شد. جلال‌الدین که آخرین پادشاه سلالهٔ خوارزمشاهیان بود کوشید تا مبارزه علیه فاتحان را سامان بخشد ورهبری آن را برعهده گیرد (۱۲۲۰ تا ۱۲۳۱ م. ـ ۶۱۷ تا ۶۲۹ ه.). چیزی نگذشت که قریب هفتاد هزار نفر درزیر لوای او گرد آمدند و وی دررأس این عده به‌استقبال دشمن شتافت. درصحرای پروان نزدیك کابل جنگ‌درگرفت وپس از دوروز پیکار خونین ـ لشگر بزرگ‌مغول که درتحت فرماندهی شیکی قوتوقو قرار داشت شکست خورد ومنهزم گشت. این نخستین شکستی بود که بعداز ورود مغولان به‌آسیای میانه وایران برایشان وارد آمد. مردم هرات ومرو ودیگر شهرها پس از شنیدن خبر این پیروزی علم عصیان برافراشتند وافراد پادگان فاتحان را نابود ساختند.

ولی جلال‌الدین به‌اهمیت شرکت مردم درمبارزه پی نبرد وفقط به‌سپاهیان فئودال که اکثراً از چادرنشینان ترك (غزان وخلجان) مرکب بودند مستظهر وامیدوار بود.

چیزی نگذشت که میان سرداران وی که از اعیان چادرنشین ترك بودند بر سر تقسیم غنایم نزاع درگرفت وآنان وی را ترك گفتند. پس از شکست پروان تمام نیروهـای مغول تحت رهبری شخص چنگیزخان علیه جلال‌الدین وارد نبرد شدند . پیکار قطعی برکـرانهٔ رود سند درنوامبر سال ۱۲۲۱ م.ـ ۶۱۸ ه. درگیر شد و لشکـریان جلال‌الـدین منهزم شدند ووی بامرکب خویش به‌آب سند زده به‌دشواری‌جان بدربرد.

فقط قریب چهار هزار مردجنگی به‌اتفاق جلال‌الدین خود را نجات داده به‌هندوستان پناه بردند. قهرمان دلیر وسربلند دفاع خجند یعنی تیمورملك نیز میان آنان بود .

يك‌لشکر بیست هزارنفری مغول برای تعقیب جلال‌الدین گسیل گشت وواردهندوستان شد وشهرهای مولتان ودهلی را غارت کرد، ولی بدون اینکه مأموریت خویش را انجام دهد بازگشت .

به زودی چنگیزخان به سمرقند مراجعت کرد. امر تسخیر آسیای میانه و خراسان پایان یافته بود.

امپراطوری خوارزم دیگر وجود نداشت وپایداری جلال‌الدین درهم شکسته بود . سرزمین پهناوری از کرانهٔ اقیانوس آرام گرفته تا سواحل دریای خزر جزو امپراطوری مغولان شده بود.

نیروی عمدهٔ نظامی چنگیزخان به‌میهن بازگشت . در سرزمینهای مغلوب و مفتوح ایران خاوری فقط دستجات کوچکی ازفاتحان با خانواده ودامهای خویش باقی ماندند.

واحه‌هایی‌که درگذشتهٔ نزدیك آباد وشکوفان بود به‌مرتع مبدل شد. هجوم مغول‌که باامحای شگفت‌انگیز آدمیان وویرانی شهرها ودهکده‌ها همعنان بود موجب وحشت‌سراسر خاور مسلمان‌گشت. چنین به‌نظرمی‌رسدکه برای‌مبارزه بافاتحان می‌بایست امیران‌پراکندهٔ فئودال‌که دایماً باهم خصومت می‌ورزیدند متحد ومتفق شوند ولی چنین نکردند.

جلال‌الدین پس از عـزیمت چنگیزخان بـه مغولستان ـ از هندوستان بـه ایران مراجعت کرد .

درفارس وکرمان وعراق عجم حکومت وی‌را به رسمیت شناختند. جلال‌الدین‌مـردی بود واجد شجاعت وتهور شخصی عظیم وجنگاوری بود نیرومند وجدی واستوار ودشمن‌سازش وآشتی ولی فاقد صفات ضروری يك‌رجل سیاسی بود. به‌جای اینکه بکوشد اتحادیـه‌ای از دولتهای قفقاز وآسیای مقدم تأسیس‌کند تا مشترکاً با امپراطوری چنگیزیان مبارزه‌کنند ـ برعکس چون مایل بود پایگاه ارضی این مبارزه را توسعه دهد ـ خـود بـه کشورگشایی پرداخت .

وی درظرف مدت شش‌سال(از سال ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۱م.ـ۶۲۲ تا ۶۲۹ ﻫ .) لاینقطع جنگید: آذربایجان را تصرف‌کرد، اخلاط را مسخر ساخت. بـا خلیفهٔ بغداد وارد جنگ شد، کوشید تاگرجستان وارمنستان را تابع خویش سازد. اقامت وی درقفقاز با غارت بلاد وقصبات توأم بود. تفلیس‌که به حمله مسخر شد دستخوش نهب وغارت وحشتناکی گشت .

جلال‌الدین راگروه حاکمه یاری نکرد ووی براثر نظرتنگی طبقاتی خویش‌نخواست به‌مردم تکیه‌کند و حال آنکه درمیان آنان (به ویژه قشرهای پایین مردم شهری ) اشتیاق

به‌مبارزه علیه مغولان به‌مراتب شدیدتر ازتمایل فئودالهاوبازرگانان بزرگ بود .

جلال‌الدین باتعصبات جاهلانهٔ خویش اقوام مسیحی ارمنی وگرجی را از خود دور کرد ودر عین‌حال مسلمانان آذربایجان نیزبه سبب غارت وچپاولی که جانشینان وی اعمال می‌کردند به او حسن توجه نداشتند. جلال‌الدین برای تقویت نیروی جنگی خویش جز این‌که‌دهکده‌ها رابه سران ارشد سپاه به‌اقطاع دهد ــ راه دیگری درنظر نداشت.

صاحبان جدید این اقطاعات‌که نااستواری حکومت خودرا در دوران هجوم مغولان نیك درك می‌کردند می‌کوشیدند تا هرچه سریعتر و کاملتر مردم ساکن اراضی اقطاعی خویش را غارت‌کنند. براثر اجحافات و دزدیها و غارتگریهایی که در نواحی اشغالی خوارزمیان رواج داشت مردم این‌جا وآنجا علم عصیان برافراشته ، اعیان نیز به توطئه می‌پرداختند.

خروج عمومی گنجه (سال ۱۲۳۱ م.ــ ۶۲۹ هـ.) به‌ویژه نیرومند بودو قوهٔ محرکهٔ آن پیشه‌وران وبینوایان شهری بودند. نیروی جلال‌الدین براثر کوششی که برای فرو نشاندن این عصیان به‌عمل آورد ضعیف شد. درعین حال گرجستان وسلطنت سلجوقیان روم و امارت اخلاط علیه وی ائتلاف کردند.

درسال ۱۲۲۸ م.ــ ۶۲۶ هـ. لشکریان جلال‌الدین به‌دستیاری جنگیان داوطلب شهر در زیر حصار اصفهان برمغولان پیروز شدند ولی خود نیز تلفات سنگین داده نتوانستند دشمن را دنبال‌کنند.

دراین میان درسال ۱۲۲۹ میلادی ــ۶۲۷ هجری لشکر تازه‌ای از مغولان تحت فرماندهی نویان جورماغون وارد ایران شده مبارزه با جلال‌الدین را آغاز کرد . در سال ۱۲۳۱ م.ــ ۶۲۹ هـ. جلال‌الدین‌که سرانجام ناتوان شده‌بود به اتفاق بقایای لشکریان خویش به‌سوی کردستان جنوبی‌عقب‌نشینی کرد وچیزی نگذشت‌که درحال فرار، یکه وتنها، درکوهستانهای نزدیك شهرآمد (که اکنون دیاربکر نامیده می‌شود) جان سپرد.

بخش ۶:

# امپراطوری مغول پس‌از مرگ چنگیزخان

از آنجایی‌که طبق یاسای کبیر چنگیزی تمام اراضی مفتوح واقوام مغلوب ملك‌طلق خاندان خان شمرده می‌شد چنگیزخان اراضیی‌راکه درعهد او مسخر گشته بود میان پسران خویش تقسیم کرد.

دشت قپچان وخوارزم (صحرای پولووتس) نصیب جوچی فرزند ارشد وی گشت. تمام اراضی واقع در غرب که می‌بایست مسخر گردد نیز جزو سهم وی بود. سهم فرزند دوم وی جغتای ماوراءالنهر وهفت آب وبخش جنوبی ترکستان خاوری شد. قسمت فرزند سوم او اوگدی (اوکتای) بخش شمالی ترکستان خاوری گشت و طبق رسوم مغولان یورت اصلی پدر یعنی مغولستان مرکزی و همچنین شمال چین نصیب تولوی، پسر کوچك، شد. خان بزرگ (قاآن) چنگیزخان ـ اوگده (اوکتای) را که شخصی متین و ملایم و وزین بود در رأس امپراطوری قرار داد. اوگده (اوکتای) سیاست احیای کشاورزی و شهرها و ایجاد روابط نزدیك با اعیان اسکان یافتهٔ اقوام مغلوب و تابع را تعقیب می‌نمود.

چنگیزخان درسال ۱۲۲۷ م.ـ ۶۲۵ ه‍. درسن هفتاد ودوسالگی درگذشت. درسال ۱۲۲۹ م.ـ ۶۲۷ ه‍. در قورولتایی‌که درکرانه‌های کرولن تشکیل شد اوگده (اوکتای) رابه سمت خان بزرگ برگزیدند.

جهانگشایی مغولان در عهد حکومت اوگده (اوکتای) خان نیزهمچنان تعقیب شد.

در فاصلهٔ میان سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۴ م. ـ ۶۲۹ تا ۶۳۲ ه . فتح امپراطوری تسزین (چین شمالی) پایان پذیرفت ومبارزه‌ای طولانی که تاسال ۱۲۷۹ میلادی ۶۷۸ه. ادامه داشته علیه امپراطوری سونها در جنوب چین آغازگشت. درسال ۱۲۴۱م. ـ۶۳۹ه. کره فتح شد.

بزرگترین اقدام نظامیی که در عهد سلطنت اوگده (اوکتای) به عمل آمده لشکر ـ کشی به خاك روس واروپا بود (۱۲۳۶ تا ۱۲۴۲ م . ـ ۶۳۴ تا ۶۴۰ ه .) که در تحت رهبری باتوخان پسرجوچی وسوبوتای (سبتای) صورت گرفت. درسال ۱۲۴۶م. ۶۴۴ه . برحسب تصمیم قورولتای اعیان مغول گویوك (کیوك) قاآن پسر اوگده (اوکتای) برتخت خان بزرگ جلوس کرد.

علیرغم ویرانیهای عظیمی که فتوحات مغولان در کشورهای آسیا و اروپا به بار آورده بود مناسبات بازرگانی میان ممالك مزبور قطع نشد . فاتحان از لحاظ نظامی و سوق‌الجیشی راههای مناسب ساخته شبکهٔ وسیعی از مراکز پستی (یام) احداث کردند.

کاروانها نیز از این راهها استفاده کرده بخصوص از ایران به چین و بالعکس آمدوشد می‌نمودند. خانان بزرگ مغول نفع خویش را در حمایت ازتجارت کلی کاروانی که در دست شرکتهای بزرگ تجاری مسلمان (ایرانی و خاورمیانه‌ای) بود می‌دانستند و اعضای این شرکتها را اورتاق (به ترکی قدیم «سهمدار» یا «شریك») می‌نامیدند. خانهای بزرگ وبه ویژه اوگده (اوکتای) قاآن با کمال میل در شرکتهای اورتاقان سرمایه‌گذاری نموده و از ایشان حمایت می‌کردند . کار این شرکتها تجارت کلان بین‌المللی بوده . منسوجات گرانبها و اشیای تجملی راکه بیشتر موردنیاز اعیان وبزرگان بود خریدوفروش می‌کردند.

فتوحات مغول موجب توسعهٔ روابط سیاسی کشورهای آسیا واروپا گشت . به ویژه پاپهای روم می‌کوشیدند تا با خانهای مغول مناسباتی برقرار کنند . اینان سعی می‌کردند اطلاعاتی دربارهٔ مغولان که موجب وحشت دول اروپای غربی گشته بودند گرد آورند و با مغولان متحد شده در مبارزهٔ صلیبیون سوریه و فلسطین علیه کشورهای مسلمان و به ویژه مصر از ایشان استفاده کنند. وگذشته از این پاپهای روم امیدوار بودند که خانهای مغول را به قبول مسیحیت و مذهب کاتولیك وادار سازند . بدین سبب در سال ۱۲۴۶ م . ـ ۶۴۴ ه. پاپ کشیشی به‌نام یوآن دپلانوکارپینی رابه‌قرارگاه قاآن در قره‌قروم‌ـمغولستان‌ـ فرستاد .

در سال ۱۲۵۳ میلادی ـ ۶۵۱ هجری، ویلهم روبروك راهب نیز به‌قرارگاه مزبور اعزام شد. یادداشتهای سفر این دونفر منبع ارزنده‌ای درتاریخ مغولان می‌باشد.

خانهای مغول که شمن‌پرست بوده برای روحانیون تمام ادیان قدرت فوق الطبیعه قائل بودند به فرستادگان پاپ با حسن توجه رفتار می‌کردند . هنگام عزیمت پلانوکارپینی از قره‌قروم نامهٔ جوابیه‌ای به نام پاپ اینوکنت (اینوسان) چهارم تسلیم فرستادهٔ مزبور گردید که در آن گویوك (کیوك) قاآن جداً طلب می‌کرد که پاپ و سلاطین اروپا خود را دست نشانده و مأمور خان بزرگ مغول بدانند . این نامه به فارسی نوشته شده بود و ممهور به مهری مغولی بود که اسیری صنعتگر روسی به نام کوزما برای گویوك (کیوك) قاآن ساخته بود.

پس‌از مرگ گویوك (کیوك) قاآن میان اعیان مغول مبارزهٔ شدیدی بر سر نامزدی شاغل سریر حکومت خان بزرگ درگرفت. فقط درسال ۱۲۵۱ م. ـ ۶۴۹ هـ . به یاری اولوس قزل اردوی باتوخان، فرزند تولوی به‌نام مونکه (منکو) قاآن [۱] به تخت سلطنت جلوس‌کرد (۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹ م. ـ ۶۴۹ تا ۶۵۸ هـ) .

مورخان چینی از دوران حکومت منکو قاآن بسیار نیك یاد می‌کنند . وی کوشید تا کشاورزی و حرف را احیا کند و از بازرگانی کلان حمایت کرد . منکو قاآن بدین منظور فرمانی صادر وطرز وصول مالیات را منتظم‌کرد وتا اندازه‌ای ازبار سنگین‌روستاییان وشهریان کاست.

ولی این‌فرمان درایران بلا اجرا ماند. این نکته رابابد تذکر دهیم‌که لشکرکشی‌و جهانگشایی درعهد وی نیزکماکان دنبال شد.

امپراطوری غیر متجانسی که بر اثر فتوحات مغولان تأسیس شده بود قبایل و اقوام و ممالك و دول بسیار را که بالکل از لحاظ وضع اقتصادی و فرهنگی و سطح تمدن با یکدیگر متفاوت بودند در تحت حکومت و لوای خود درآورد . چنین امپراطوریی محال بود به شکل یك دولت واحد دیری بپاید . سرانجام پس از مرگ منکو قاآن (سال ۱۲۵۹ م . ـ ۶۵۸ هـ .) به طور قطع متلاشی شد وبه چند دولت مغولی (اولوس) تقسیم گشت که در رأس آنها خانهای اولوس ـ از اعقاب چنگیزخان ـ قرار داشتند.

این دولتها عبارت بودند از:

قزل اردو که شامل قفقاز شمالی و کریمه و صحراهای جنوب روس و اراضی بخش سفلای ولگا بوده در تحت حکومت اخلاف جوچی قرار داشت . دیگر دولت جغتای که آسیای میانه و هفت آب را شامل بوده نام آن از جغتای فرزند چنگیزخان مأخوذ

۱ـ یا منکوقاآن به‌تلفظ فارسی.

بود . دیگر دولت هلاکوییان که توسط هلاکوخان برادر منکو قاآن در ایران تأسیس شده بود.

دیگر دولت مغولستان وچین (سهم خان بزرگ) که در آن خوبیلای (قبلای) قاآن برادر منکوقاآن حکومت می‌کرد. این دولت به‌نام رسمی چینی امپراطوری یـوآن نامیده شد. هریك ازاین دولتها راه خود راکه بادیگران متفاوت بود می‌پیمود.

## بخش ۷:

# وضع ایران

## درفاصلهٔ سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۵۰ م. ـ ۶۲۸ تا ۶۴۸ ه.

مغولان پس‌از مرگ جلال‌الدین بقایای سپاهیان وی را نابـود ساخته آذربایجان و اران وشیروان و گرجستان وارمنستان را مسخر نمودند (بین‌سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۹ م. ۶۲۹ تا ۶۳۷ ه.) . درعین حال فتوحات مغولان در ایران نیز تعقیب شد. درسال ۱۲۳۷ م . ـ ۶۳۵ ه . اصفهان مسخر و ویران شد . در همان تاریخ (بین‌النهریـن علیا) مفتوح گشت .

لشکریان مغول نواحی وکشورهای مجاور مغرب را نیز غارت می‌کردند و ویـران می‌ساختند. درفاصلهٔ بین سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۶ م. ـ ۶۲۹ تا ۶۳۴ ه. شهرهای موصل نصیبین وماردین ودیاربکر وبدلیس به‌دست مغولان تارومار شد . در حدود سال ۱۲۴۰ م . ۶۳۸ ه. حملات مغولان متوجه دولت سلجـوقیان روم درآسیای صغیر گشت (۱۰۷۷ تـا ۱۳۰۷ م. ـ ۴۷۰ ـ ۷۰۷ ه.) درسال ۱۲۴۳ میلادی ۶۴۱ ه. غیاث‌الـدین کیقباد دوم سلطان سلجوقی روم درنبردکیوسه‌داغ منهزم شد. سلطان غیاث‌الدین بامغولان پیمان صلحی منعقد کردکه هرساله خراجی به‌مبلغ هزار دینار واسب وغلام و کنیز و سگ شکاری بـه مغولان تسلیم‌کند. ختوم سلطان ارمنستان کیلیکیه (دولتی‌از۱۰۸۰ تا۱۳۷۵ م. ـ ۴۷۳ تا ۷۷۷ ه. ـ که درکرانهٔ جنوب شرقی مدیترانه به‌دست ارمنیانی‌که تحت فشار سلجوقیان از ارمنستان به‌آنجا مهاجرت‌کرده بودند ـ تأسیس شده بود) به‌خان بزرگ ابراز فرمانبرداری

واطاعت کرد.

درحدود سال ۱۲۵۰ م. ـ ۶۴۸ ه. خراسان و سیستان و مازندران و عراق عجم و آذربایجان دردست فاتحان مغول بود. جنوب وجنوب غربی ایران از هجوم مغولان کمتر زیان دید.

دراین سرزمینها چندین امارت وجود داشت که ازلحاظ منشأ و طرز رفتار و روابط خویش بامغولان با یکدیگر تفاوت داشتند.

کرمان درتصرف سلالهای از قراختاییان بود. براق حاجب پس از انقراض دولت قراختاییان در هفت‌آب به محمد خوارزمشاه پیوست وهنگام هجوم مغول کرمان ونواحی را متصرف شد. وی ازخان مغول یرلیغ‌امارت کرمان ولقب «قتلغ‌خان» گرفت واین لقب در خانوادهٔ اوباقی ماند.

فارس درتحت حکومت اتابك ابوبکر (از ۱۲۳۰ تا ۱۲۶۰ م. حکومت کرد) از سلالهٔ سلغوریان بود، سلغوریان برای ترقی وتزیین پایتخت خویش شیراز ـ که سعدی شاعر بزرگ شیرازی (۱۱۸۴ تا۱۲۹۱ م. ـ ۵۸۰ تا ۶۹۱ ه.) مدحش گفته ـ زحمت فراوان کشیدند.

لرستان از آغاز قرن دهم به دوبخش تقسیم می‌شد. بخش جنوب شرقی یالر بزرگ (سلالهٔ اتابکان هزاراسپیدیان) وبخش شمال غربی یا لرکوچك. در لرکوچك سلالهٔ‌مستقلی از اتابکان حکومت می‌کرده.

درمغرب لرستان متصرفات خلیفهٔ عباسی قرار داشت که اراضی نسبتاً کم وسعتی را در بین‌النهرین ـ میان دجله وفرات ـ اشغال می‌کرد.

هجوم مغولان متوجه دولت اسماعیلیان الموت (۱۰۹۰ تا ۱۲۵۶ م. ـ ۴۸۳ تا ۶۵۴ه.) نگشت. کماکان درایران وآسیای صغیر وسوریه وماوراءالنهر وحتی نقطهٔ دور ـ دستی چون قره‌قروم ـ امیران ووزیران ایشان از آدمکشهایی که «پیر کوهستان» الموت می‌فرستاد بیمناك بودند وبسیاری از سلاطین به وی خراج می‌دادند. راهزنیهای اسماعیلیان نه تنها روابط بازرگانی را دچار دشواری می‌کرد بلکه خطوط مواصلات میان خراسان و سرزمینهای باختری را که تابع و یا مطیع امپراطوری مغولان بودند مورد تهدید قرار می‌داد.

خراسان درطی این سی چهل‌سال وضع خاصی داشت. جنتمور نخستین حاکم مغول، وظیفه‌دار بود تابتواند ازمردم محل پول واموال پربها ومحصولات بیشتری اخذکندووصول منظم مالیات وخراج را تأمین نماید.

جنتمور مردم را بیرحمانه شکنجه کرده مجبور می‌کرد نهفتگاه اموال خویش رانشان

دهند. وی به‌منظور ایجادِ دستگاه اداری و به‌خصوص مالیاتی مأموران محلی ایرانی را به‌خدمت خود جلب کرد.

جنتمور و جانشینان وی در مقابل خان مغول مسئول وصول مرتب مالیاتها و خراج و ارسال آن به‌خزانهٔ خان بودند. این امر فقط درصورتی امکانپذیر بود که مالیات گزافی براهالی وضع‌شود ولی نه به نحوی‌که مالیات دهنده را به‌کلی ازهستی ساقط وفقیر کند، یا به‌دیگر سخن میزان مالیات می‌بایست‌طوری باشد که لااقل زارع قادرباشد پس‌ازپرداخت‌آن مجدداً به زراعت بپردازد.

حکام خراسان اقداماتی به عمل آوردند تا شهرها و دهکده‌هایی که در دوران هجوم مغولان ویران شده بود احیا گردد. مثلا کورکوز (گرگوز) جانشین جنتمور توس را احیا و مقر حکومت خویش ساخت. هرات نیز احیا شد وحکام خراسان و فئودالهای مغول که درزمرهٔ اطرافیان وی بودند با فئودالهای اسکان یافتهٔ محلی که از قتل وغارت مغولان جان بدر برده بودند نزدیك شدند واندك اندك فرهنگ و تمدن ایران را پذیرفتند.

این خط مشی سیاسی یعنی نزدیکی فاتحان باسران مغلوبان با روش دیگری که اکثر اعیان مغول تعقیب می‌کردند تصادم می‌کرد. اینان پیروان سنن چادرنشینان بودند و با مردم اسکان یافته دشمنی می‌ورزیدند و بالکل حاضر نبودند حتی سخنی هم از نزدیکی باآنان بشنوند.

سران لشکری مغول گذشته ازاجحاف وتجاوز وزورگویی وبرده کردن ساکنان بلاد وقصبات ـ به‌تصرف اراضی آغازکردند. «واردان» مورخ ارمنی نقل می‌کند که مغولان «وارد کشور گرجستان شدند وتمام محال ونواحی وقلاع غیرقابل وصول معروف رابه قرعه میان سران خودکه نویان می‌نامیدند تقسیم کردند. واینان بلادرنگ نقاطی را که به حکم قرعه نصیب ایشان‌گشته بود تصرف می‌کردند». درایران نیزوضع به‌همین قرار بود.

این فئودالهای مغول در متصرفاتی‌که به‌طریق بالا به‌دست آورده بودند مانند امیران مستقل رفتار می‌کردند ومالیاتهایی را که از مردم اخذ می‌نمودند صرف احتیاجات شخصی خود می‌کردند و می‌کوشیدندکه ازمردم زحمتکش محلی به‌طور غیرمحدود بهره‌کشی کنند وخودسرانه برآنها مالیات وضع نمایند وبه هیچ‌وجه در اندیشهٔ احیای کشاورزی وپیشه‌ها و بازرگانی‌نبودند. اینان هیچگونه رابطه‌ای بامردم‌وحتی فئودالهای محلی برقرارنمی‌ساختند.

دوخط مشی سیاسی یاد شده‌که درمحیط فئودالهای مغول در فاصلهٔ سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۴۰ م. ـ ۶۲۸ تا ۶۳۸ ه. پدیدآمد درسراسر تاریخ حکومت مغولان در ایران مشهود می‌باشد. درمیان نمایندگان ومدافعان این دوروش مبارزهٔ شدیدی جریان داشت.

کورکوز (گرگوز) وجانشین او ارغون آقا (سال ۱۲۴۴ م. ـ ۶۴۲ هـ .) بارها کوشیدند تامیزان مالیاتی راکه باید ازمردم اخذ شود تثبیت ومشخص نمایند و خود کامی فئودالهای مغول را محدود سازند وآنان را مجبور کنندکه وجوه مالیات وصولی را به خزانه تسلیم کنند.

وجود حکومت خلفای بغداد ودولت اسماعیلیان‌که سر به اطاعت مغولان فرود نیاورده بودند ولشکریان مغول مقیم ایران قادر به‌انقیاد ایشان نبودند ولزوم تصاحب کاملتراراضی مسخرشده وتمایل به‌توسعهٔ بیشتر حدود امپراطوری ـ موضوع اعزام نیروهای جدید لشکری را دربرابرامپراطوری مغول مطرح ساخت .

بااینکه نخست قرار بودکه ایران جزو اولوس جوچوئیان (قزل‌اردو) باشد ولی در واقع تاسال ۱۲۵۰ م. ـ ۶۴۸ هـ. حکام‌خان بزرگ درایران‌مستقیماً حکومت می‌کردند .

بخش ۸:

# لشکرکشی هلاکوخان به ایران

در قورولتای سال ۱۲۵۱ میلادی که در مغولستان منعقد گشت و بـرحسب تصمیم آن منکوقا آن (۱۲۵۱ تـا ۱۲۵۹ م. ـ ۶۴۹ تا ۶۵۸ ه.) بر سریـر سلطنت خـان بزرگ جلوس کرد قرار شدکه درتسخیر اراضی خاور نزدیك وخاور دورکه هنوز به‌تصرف مغولان درنیامده بود تسریع شود. بدین منظور دوسپاه بزرگ اعزام شد: یکی به چین بـه‌ـ فرماندهی خوبیلای (قبلای) خان ودیگری به‌ایران به‌فرماندهی هلاکوخان . این هـر دو فرمانده برادران منکوقا آن بودند. برای هلاکوخان نقشهٔ عملیات معینی تنظیم شده‌بود.

وی می‌بایست قدرت اسماعیلیان را نابود سازد وخلیفهٔ بغداد را مطیع کند وامرانقیاد کشورهای خاور نزدیك رابه پایان رساند.

درسال ۱۲۵۲ م. ـ ۶۵۰ ه. تدارکات این لشکرکشی ـ کـه امپراطوری مغولان به‌طورکلی درآن ذینفع بود ـ آغاز شد .

ازلشکریان همهٔ اولوسهای مغول ازهرده نفردونفرانتخاب‌شدند ویابه دیگرسخن‌یك ـ پنجم تمام مردان مغول (زیرا هرمرد بالغ‌چادرنشین درعین‌حال سپاهی نیزبود) باخانواده‌ـ هایشان‌دراختیار هلاکوخان گذاشته شدند. ازچین قریب یکهزار استاد کلوخ‌انداز وآتش‌ـ انداز وتیرانداز احضار شدند.

تعدادلشکریان هلاکوخان‌ـ بنابه گواهی‌ماگاکی‌مورخ‌ارمنی‌قرن سیزدهم‌م. ـ به‌هفتاد‌ـ هزار بالغ می‌گشت .

سرزمینهایی که محل عبور لشکریان هلاکو بود پیش از وقت از دستجات چادرنشین تصفیه شد. برای عبور ازرودها پلها ساختند، راهها را تعمیر کردند، مردم بین راه بـرای لشکریان آذوقه وعلیق فراهم کردند.

درسال ۱۲۵۳ م. ـ ۶۵۱ هـ. هلاکوخان بالشکریان خود از قره‌قروم عزم ایران کرد ولی بسیاربه تأنی حرکت می‌کرد وفقط درسال ۱۲۵۶ م. ـ ۶۵۴ هـ. پس‌از عبور از هفت آب وارد آسیای میانه گشت وازرود آموگذشت .

درسال ۱۲۵۶ م. ـ ۶۵۴ هـ. لشکریان مغول بسیاری ازقلاع اسماعیلیان رامحاصره کردند .

هلاکوخان از «پیرکوهستان» خواست تاکاملاً تسلیم شود و تمام قلاع اسماعیلی را خراب کند. دراین‌میان مبارزهٔ داخلی درمحافل زمامدار اسماعیلیان جریان داشت واین‌خود تناسب نیروها رابه نفع مغولان تغییر داد . «پیر کوهستان» که دشمن بی‌امان مغولان بـود مقتول گردید. دررأس توطئه‌ای که علیه وی شده‌بود فرزند اورکن‌الدین خورشاه قرارداشت وگروهی ازسران اسماعیلی که سیاست طرفداری ازمغولان را پیروی می‌کردنـد پشتیبان وی بودند. خورشاه براثر فشار این گروه که خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند وستاره‌شناس و عده‌ای دیگر ازدشمنان نهانی اسماعیلیان جزوآن بودند رضا دادتا ازمغولان اطاعت کند به شرطاینکه متصرفات اسماعیلیان دردست اوباقی‌بماند.

لشکریان مغول پاسخ‌کوشش وتشبثی راکه خورشاه برای تطویل مذاکرات و تأخیر تسلیم به‌مغولان می‌کرد باحملهٔ همگانی‌دادند.

پس ازآنکه مغولان مدت‌کوتاهی قلعهٔ میمون دز را محاصره کردند خورشاه از قلعه بیرون آمد وبه حضور هلاکوخان رفت. بااینکه هلاکوخان به وی به‌جان امان داده بود او رابه قره‌قروم نزدمنکوقاآن‌گسیل داشت ودرمیان راه به قتلش رساندند .

چیزی نگذشت‌که دژ محکم اسماعیلیان یعنی قلعهٔ تسخیرناپذیر الموت مسخروویران شد (پایان سال ۱۲۵۶ م.ـ ۶۵۴ هـ.) وبعد ازآن قریب چهل‌دژ دیگر نیزبه همین‌سرنوشت دچارگشت. ولی دژگرد کوه نزدیك دامغان سه‌سال پایداری‌کرد.

عطا ملك جوینی‌که دراین لشکرکشی همراه هلاکوخان بود مأمورشد تاشخصاً کتب کتابخانهٔ بزرگ وغنی‌الموت را موردبررسی قرار دهد. جوینی درنوشتن‌کتاب تاریخ‌معروف خویش از نسخهٔ خطی «سرگذشت سیدنا» که دربارهٔ زندگی حسن‌بن صباح مـؤسس دولت الموت بوده استفاده نمود.

سال بعد هلاکوخان لشکریان خویش رابه سوی بغداد سوق داد. قلمرو خلافت‌درآن زمان یك امارت فئودالی‌کوچك بیش نبود ولی نفوذکلمه وقدرت روحانی خلیفه‌که پیشوای

تمام سنیان شمرده می‌شد ـ کاملا محفوظ مانده بود. خلیفه‌المعتصم‌بالله (از ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۸ م. ـ ۶۴۰ تا ۶۴۶ ه. حکومت کرد) اداره امور متصرفات خویش را به درباریان محول کرده بود و اینان دایماً به‌خاطر قدرت با یکدیگر درمبارزه‌بوده به تحریك وتفتین سرگرم بودند.

مبارزهٔ داخلی اطرافیان خلیفه دربرابر خطر هجوم مغولان نیزموقوف نگشت وهریك ازایشان دربرابر امپراطوری مغول روشی را پیشنهاد می‌کرد. خلیفه که حداعلای تردید و بیتصمیمی را نشان داده بود سرانجام امرکرد تا لشکریان را گرد آورند ولی پس از تجمع لشکر درپرداخت مواجب سپاه خست ورزید وازصرف تنخواه سرباز زد ودستور داد سپاهیان را مرخص کنند. هلاکوخان به خلیفه پیشنهاد کرد که تسلیم او (هلاکـو) شود ولی خلیفه تکلیف اورا ردکرد.

در دسامبر سال ۱۲۵۷ م. ـ ۶۵۵ ه. لشکریان مغول از هرسو بـه بغداد هجوم آوردند وپس‌از حملهٔ کوتاهی وارد شهرشدند. غارت وانهدام شهر بیست‌روز ادامه داشت مردم بغداد اززن ومرد وپیر وجوان ازدم تیغ گذشتند. فقط مسیحیان ویهودیان امان‌یافتند زیـرا هلاکوخان ایشان راکه درکشورهای پیشین مسلمان بی‌حق و مظلوم بودند متحدین خـویش می‌شمرد. کتابخانه‌ها وآثار هنری وفرهنگی نابود گشت.

روز دهم فوریهٔ سال ۱۲۵۸ م. ـ ۶۵۶ ه. خلیفه المعتصم‌بالله تسلیم شد.هلاکوخان پس‌از روزی چندوارد بغدادگشت وبه خلیفه امرکرد نهفتگاه گنجینه‌های عباسیان را نشان دهد. خلیفه که ازفرط هول وهراس می‌لرزید به‌زحمت کلید خزاین را پیداکرد وناگزیر به وجود انبارهای پنهانی پرازطلا واشیای گرانبها اعتراف‌کرد.

آنچه راکه عباسیان درطی چندین قرن‌گرد آورده بودند به‌مقرخان مغول حمل شد و پیرامون آن انباشته‌گشت. خلیفه به‌امر هلاکو به‌زیر سم اسبان افکنده شد واعدام‌گشت.

تمام افراد ذکور خاندان عباسیان نیزبا او معدوم گشتند وزنان ایشان برده شدند و خلافت عباسیان‌که بیش ازپنج قرن وجودداشت به‌دست مغولان منقرض شد.

لشکریان مغول ضربهٔ بعدی خویش را متوجه سوریه ساختند. حلب و دمشق و دیگر بلادآن سرزمین را مسخر وتارومار کردند (سال ۶۵۹ ه.). ولی پس‌از دریافت خبرمرگ منکوقاآن،پیشرفت سپاه مغول متوقف شد وهلاکوخان به‌شتاب به‌آذربایجان بازگشت.

مصر ازاین وقفهٔ موقتی‌که درهجوم مغولان پدیدآمد استفاده کرده مقدمات پایداری دربرابر آنان را فراهم‌کرد. چیزی نگذشت‌که مصریان لشکریان مغول را منهزم کردند و آنان خاك سوریه را ترك‌گفتند. درسال ۱۲۶۰ م.ـ ۶۵۹ ه. خلافت عباسیان درطی‌مراسمی رسمی‌درقاهره‌احیا شد[۱] وشخصی که‌ازبغداد گریخته بود وخودرایکی‌از اعضای خاندان‌عباسیان

۱ـ به شکل مؤسسه‌ای روحانی وبدون قدرت سیاسی.

می‌خواند ومی گفت از کشتار مغول جان بدربرده به‌خلافت انتخاب گشت.

ویرانی بغدادواعدام خلیفه درسراسرجهان اسلام‌غم‌وخشم برانگیخت. برکای‌خان(برکه) قزل‌اردو (از ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۵ م. ـ ۶۵۴ تا ۶۶۴ ه. حکومت‌کرد) که اسلام پذیرفته بود ازاین وضع بهره برداشته به‌بهانهٔ دفاع ازاسلام لشکری مرکب‌از سی هزار مرد جنگی علیه هلاکو به قفقاز گسیل داشت. اما علت واقعی اعزام نیرو این بودکه قزل‌اردو می‌کوشید تا مرزهای خودرا به‌سوی جنوب توسعه دهد ولااقل آذربایجان وگرجستان را جزو قلمرو خودسازد،زیراکه خانان قزل‌اردو معتقد بودندکه طبق وصیت چنگیزخان کشورهای مزبور جزو اولوس ایشان بوده است. درسال ۱۲۶۲ م. ـ ۶۶۱ ه. لشکریان هلاکو وبرکای در دربند تلاقی‌کردند. پس‌از چندنبرد با این‌که لشکریان هلاکو در کنار رود ترك شکست خوردند قزل‌اردوییان به‌ماورای جبال قفقازعقب نشستند.

لشکرکشی سال ۱۲۶۲ م.ـ ۶۶۱ ه. نخستین پیکار یك‌سلسله درازجنگهایی بودکه میان قزل‌اردو وهلاکوییان وقوع‌یافت. هلاکوییان‌سخت به‌آذربایجان‌اران (اران‌وشیروان) وآذربایجان‌کنونی (آذربایجان ایران) چسبیده ازدست رها نمی‌کردند .

## بخش ۹:

# دولت هلاکوییان و همسایگان آن

هلاکوخان باتمام لشکریان خویش درایران باقی ماند ودرآن سرزمین خودسرانه برای خود واخلاف خویش اولوس ویژهٔ مغولی تأسیس نمود. درسال ۱۲۶۱ م. ـ ۶۶۰ ه. خان بزرگ خوبیلای (قبلای) قاآن فرمان حکومت جملهٔ اراضی تازه تسخیرشده ومتصرفات سابق مغولان را درایران بالقب ایلخان برای او ارسال داشت.

دولت هلاکوییان که تاریخ آغاز وجودش را می‌توان سال ۱۲۵۸ م. ـ ۶۵۶ ه. شمرد ـ سرزمین وسیعی را درتصرف داشت. ازسمت شمال جبال قفقاز مرزثابت آن با قزل‌اردوبود.

در قفقاز گرجستان و دولت شیروانشاهیان تابع هلاکوخان بودند . امپراطوری طرابزون (یك امارت کوچك یونانی ـ گرجی که در سال ۱۲۰۴ م . ـ ۶۰۱ ه . تأسیس یافته بود.) خراجگزاردولت هلاکوبود. از سمت مغرب ـ درآسیای‌صغیر نیز سلطنت‌سلجوقیان روم تابع وی بود.

پادشاهی ارمنی کیلیکیه (۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ م. ـ ۴۷۳ تا ۷۷۷ ه.) درجنوب‌شرقی آسیای صغیر نیز خودرا دست‌نشانده وتابع هلاکوخان می‌شمرد. این پادشاهی بعدها تکیه‌گاه هلاکوییان درمبارزه علیه‌سلطنت مصرشد. شطفرات مرزبا سوریه بودوخلیج‌فارس سرحدطبیعی جنوبی کشور وی محسوب می‌شد. درجنوب شرقی مرز بری از امارتهای هندی کنار دریا آغازشده اندکی درمشرق ترمذ به رودآمو (جیحون) منتهی می‌شد .

امارت کرت که مرکزآن هرات بود (در افغانستان کنونی) دست‌نشانده وتابع‌هلاکو

بود. درمشرق رودآمو مرزدولت هلاکوییان همان‌حد دولت مغولی جغتاییان بود.
ازسمت شمال ــ اندکی درجنوب اورگنج (گرگانج ــ جرجانیه) تاکرانهٔ‌شرقی‌دریای خزر مرزبا قزل‌اردو ممتد بود. دریای خزر مرزشمالی دولت هلاکو شمرده می‌شد و فقط ناحیهٔ‌کوچك گیلان ــ مجاورکرانهٔ بحرخزر ــ مدتی استقلال خویش را حفظ‌کرد.

قزل‌اردو ودولت جغتاییان وپادشاهی مملوکان مصر وسوریه بادولت هلاکوییان‌دشمن بودند. مصر درتحت حکومت سلاطینی‌که ازمیان سران مملوکان برخاسته بودند. از لحاظ اقتصادی متکاملترین ومتمرکزترین دولت فئودال خاور نزدیك بود.

درسال ۱۲۶۱ م. ــ ۶۶۰ هـ. مملوکان سوریه را مطیع خویش ساختند. در سال ۱۲۹۱م.ــ۶۹۱ هـ. آخرین متصرفات صلیبیون درفلسطین‌به دست مملوکان افتاد وپس‌ازآن حلب واسکندریه واسطهٔ بازرگانی میان شرق وغرب‌گشتند واین خود یکی از سرچشمه‌های رفاه وعمران مصر بودکه درطی قریب دوقرن خشك نشد.

پادشاهی مصردرمبارزه علیه دولت هلاکوییان‌که می‌کوشید سوریه را قبضه‌کندجویای متحدی بود و با قزل‌اردو روابطی برقرار ساخت و سلاطین مملوك با کمال مهارت نقش «مدافعان اسلام» را علیه «کفار» (مغولان وصلیبیون) که به‌عهده گرفته بودند بازی کرده مورد استفاده قرار دادند.

مبارزهٔ هلاکوییان بامصر موجب شدکه مغولان روابطی طولانی با صلیبیون سوریه و دولتهای مسیحی اروپا به‌ویژه فرانسه وژن برقرار سازند. درعهد نخستین ایلخانان میان آنان ازیك سو وفرانسه وانگلستان وپاپ رم ازدیگرسوسفیرانی مبادله‌شد.

هدف اینان انعقاد اتحادی عمومی علیه مملوکان بود تا مشترکاً «مرقد خداوندعیسی مسیح را نجات دهند» وسوریه وفلسطین را مسخرکنند وهلاکوییان وعده داده بودند نقاط مزبوررا پس‌از تسخیر به تابعان مسیحی وصلیبی خویش تسلیم نمایند.

وضع بین‌المللی دردورانی‌که دولت هلاکوییان تأسیس شد چنین بود. جنگهای‌بلاقطع که به‌قیمت گرانی تمام می‌شد وتقریباً درتمام مرزها جریان داشت درسیاست داخلی دولت هلاکوییان اثر فراوان داشت.

## بخش ۱۰:

# سازمان دولت هلاکوییان

دولت هلاکوییان ازروی نمونهٔ امپراطوری مغولان تشکیل شده بود. شاهـزادگان و نویانها وامیران مغول دست‌نشاندگان وتابعان خان بودند. اینان به‌سبب تعلق خویش‌به‌گروه حاکمه اراضی وسیع وبلاد را به اقطاع ازخان دریافت می‌داشتند ودرآمد این اقطاعات را به‌نفع‌خویش اخذ می‌کردند.

صاحبان این اقطاعات در امارات خویش زندگی نمی‌کردند ودراداره‌ٔ آن نیزشرکتی نداشتند وحکومت بر آن متصرفات دردست مأموران دولت بود. فئودالهای چادرنشین ترك و مغول سمت ریاست لشکریان مغول را داشتند ـ لشکریانی‌که تقسیمات عشیرتی و قبیله‌ای درمیان‌آنان محفوظ مانده بود ـ وموظف بودندبه‌محض‌احضارازطرف خان‌به‌اتفاق‌جنگجویان خویش برای انجام خدمت جنگی حضوربه هم‌رسانند.

ایلخانان ودیگر اعیان مغول کماکان زندگی چادرنشینی را ادامه می‌دادند و بـه تناوب به شکار نرگه وصید باقوش وبزمهای پرشکوه ولشکرکشیهای جنگی می‌پرداختند. ایلخان دریك نقطه زندگی نمی‌کرد: قسمتی ازسال را دربغداد وتبریز بسر می‌برد وباقی‌را درحال کوچ بود وتابستان را درکوهستانها وزمستانها را در دشتها می‌گـذراند. فاتحان مغول به‌ویژه مفتون آذربایجان ومراتع عالی وزیبایش بودند.

دودمانهای قدیمی محلی‌گرجستان و روم ولرستان و فارس وکرمان و یزد و هرات‌و افغانستان و غیره که هنگام هجوم هلاکو به ایران اظهار اطاعت و انقیادکـرده بودند دست‌ـ

نشانده و تابع وی گشتند ولی فقط درتحت نظارت نمایندگان ایلخان (به مغولی «باسقاق» وبه فارسی «شحنه») حق داشتند در قلمرو خویش ـ حکومت کنند. دراین میان دولت ارمنی کیلیکیه از استقلال بیشتری برخوردار بود.

طبقهٔ حاکمهٔ مغول می‌بایست برای حکومت‌براراضی وسیعی که مردم اسکان یافته‌درآن سکنی داشتند ـ و از لحاظ شیوهٔ اقتصاد و زبان و دین و فرهنگ بالکل با فاتحان بیگانه و متفاوت بودند ـ دستگاه اداری و در درجهٔ اول دیوان وصول مالیات ایجادکنند. مغولان‌که برای این مهم از خود کارکنان آزموده وتحصیل‌کرده نداشتند مجبور بودند مأموران‌محلی ایرانی را برای ادارهٔ امور دولت فراخوانند.

کادرهای مورد احتیاج مغولان درمیان مأموران عالیمقام ایرانی که در شهرهازندگی می‌کردند وجود داشت. در بسیاری از بلاد ایران خانواده‌های قدیمی ازمأموران‌کشوری و روحانیان باقی مانده بودند که در عین حال صاحب اراضی وسیعه بوده در واقع فئودالهای ناحیه به شمار می‌رفتند و از املاك خویش مال الاجارهٔ نقدی و جنسی دریافت می‌داشتند .

این مأموران عالیمقام و متشخص‌که پیشتر درخدمت سلجوقیان و خوارزمشاهیان‌بودند باکمال میل‌کمرخدمت ایلخانان مغول را بهمیان بستند. یکی از خانواده‌های قدیمی ایرانی که از طرف هلاکو برای ادارهٔ امور دولت فراخوانده شد خاندان جوینی بود . خدمت در دستگاه اداری و مالی ایلخان عواید فراوان و بی سابقه نصیب مأموران‌کشوری می‌نمود . مثلاً درآمد روزانهٔ شمس الدین محمد جوینی وزیر مقتدر مغولان و برادر مورخ معروف برابر یك تومان (یعنی ده هزار دینار نقره) بود که در سال به ۳۶۰ تومان بالغ می گشت (۳٫۶۰٫۰۰۰۰ دینار نقره) و از ۲۰درصد عواید دولت هلاکو تجاوز می‌کرد.

روحانیان مسلمان ـ سادات و علما و شیوخ و طرایق درویشی ـ درعهد مغولان وضع و اقتدار اقتصادی خویش را حفظ‌کردند. مغولان‌شمن پرست که برروی هم با پیروان‌ادیان دیگر مدارا می‌کردند ـ به زودی از نفوذ کلمه و اعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان در میان عامهٔ مردم با خبر شدند و بخشی از املاك موقوفه را در اختیارآنان گذاشتند.

املاك موقوفه‌کماکان‌تنها شامل اراضی وسیع نبوده بلکه‌کارگاههای صنعتی‌ودکاکین و رسته بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود و روحانیون فئودال اختیار عواید آن را در دست داشتند .

اعیان روحانی و مأموران به تجارت محلی و ترانزیتی وکاروانی علاقه و بستگی نزدیك داشتند . اعضای شرکتهای بزرگ بازرگانی یا اورتاقها ـ غالباً نمایندهٔ خانها و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و امیران بزرگ فئودال بودند. اورتاقها نقدینه‌ای راکه‌از آنان به قرض می‌گرفتند به صورت کالا هایی‌که ازکشورهای عربی و هندوستان و چین و

ممالك غربی وارد می‌کردند مسترد می‌داشتند . البسهٔ ابریشمی و زربفت و اسلحه و ماهوت و ظروف چینی و سنگهای قیمتی ومصنوعات طلا و نقره در دربار فئودالها قدر و قیمت عالی داشت .

مغولان به مأموران اعیان منش وخدمتگزار ایرانی نیازمند بودند، زیرا اینان درامر بهره‌کشی از مردم مغلوب و مطیع شهر و روستا دستیاران اصلی ایشان بـه شمار می‌رفتند. بدین طریق در دولت هلاکوییان گروه حاکمهٔ فئودال به چهار گروه اجتماعی که از لحاظ ملیت و زبان و مذهب و شیوهٔ زندگی با یك دیگر تفاوت داشتند ــ تقسیم می‌شد: ۱ــ اعیان لشکری چادر نشین مغول، ترك یاکرد؛ ۲ــ مأموران کشوری کـه بیشتر ایـرانی بودند ؛ ۳ــ روحانیان عالیمقام مسلمان ــ و درکشور های قفقاز و آسیای صغیر و عـراق عـرب ــ روحانیان مسلمان ومسیحی؛ ۴ــ اعیان محلی شهرستانی ایرانی که با دستگاه دولت مرکزی ارتباطی نداشتند.

از لحاظ سیاسی وظیفهٔ رهبری را اعیان چادر نشین مغول وترك به عهده داشتند.لازم به تذکر است که فقط بخشی از اعیان محلی ایرانی جان به سلامت به در برده بود و بخش دیگر معدوم گشته ، اراضی آن یا به دولت تعلق یافته بود یا به اعیان چادر نشین مغول . اعیان اخیر الذکر از شیوهٔ زندگی چادر نشینی دست نکشیدند ولـی چون صاحب اراضـی وسیعهٔ مزروع گشته بودند به‌صورت فئودالهای بهره‌کش درآمده از روستاییان ساکن‌اراضی مزبور بهره‌کشی می‌کردند. میان این گروههای طبقهٔ حاکمه گاهی تضاد های شدید داخلی وجود داشت.

وجههٔ همت ادارات دولت مغولی این بود که حداکثر در آمـد را از مـردم دریافت دارد. در رأس ادارهٔ کشوری صاحبدیوان قرار داشت. وی تمام امورخزانه ووصول‌مالیات و درآمد و خرج دولت و امور دفتری و اداری و امر عزل و نصب کارمندان جزء اداری‌را به عهده داشت.

رسیدگی به‌امور کارخانه‌های صنعتی ــ که معمولاً متعلق به خان ویا کسان اوبود ــ نیز جزو وظایف صاحبدیوان بود. درکارخانه‌های مزبور پیشه‌ورانی که هنگام تصرف کشور به بردگی درآمده بودند ویا اخلاف ایشان کار می‌کردند.

دربعضی ازایالات وشهرهای بزرگ مأموران مالیاتی اقامت‌داشتندکه دربرابرحکومت مرکزی مسئول وصول‌منظم وبلاقطع مالیاتها و تحویل وجوه به خزانه بودند . عادة وصول مالیات به مقاطعه واگذار می‌شد و مقاطعه کار می‌توانست بلامانع و بدون اینکه نظارتی در اعمال او به عمل آید مردم را غارت کند.

جمع‌آوری مالیات درایالات و بلاد با اقدامات بیرحمانه و فوق العاده توأم بود و در

واقع با یك لشکرکشی جنگی کوچك مشابهت داشت. مبالغی‌که از مردم مأخوذ می‌گردید به ارقام سرسام آوری سرمی‌زد . بنا به گفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی درآمـد دولت در سال ۱۲۹۵ م.ــ ۶۹۵ه. برابر ۱۷۰۰[1] تومان بود. به اضافه‌مبالغ هنگفتی نیزبه جیب مأموران و مقاطعه‌کاران و امیران فئودال می‌رفت زیراکه مالیات نواحیی که جزء اقطاع فئـودالها بود ــ گرچه توسط مأموران دولت وصول می‌شد ــ ولی وارد خزانهٔ دولت نمی‌گشت بلکه در اختیار فئودالها گذارده می‌شد.

ادارهٔ مرکزی‌گذشته از دیوان‌عالی‌ــ دیوانهای دیگری نیز داشت و ازآن‌جمله دیوان اینجو بود که ادارهٔ امور املاك منقول و غیر منقول شخصی خان وکسان اورا عهده‌داربود. مبالغ هنگفتی‌که وارد خزانهٔ خان می‌شد صرف نگهداری خدمتگزاران اقامتگاه وی وکسان او و مخارج شاهزادگان و شاهزاده خانمها وآراستن بزمهای با شکوه و شکار و نگهداری لشکریان می‌گشت.

لشکریــان هلاکــوخان عبارت بودنــد از جنگجویــان چادرنشین مغول و ترك که به اتفاق او آمده بودند و همچنین سپاهیانی‌که ازسال ۱۲۳۰ م. ــ ۶۲۸ ه. درایران‌اقامت داشته‌اند.سپاهیان بنا به سنن قدیمی چادر نشینان تقسیمات ایلی داشتند.

تقسیمات سازمانی لشکریان‌به دهه و صده و هزاره و تومان ( تومن ) با تقسیمات عشیرت و قبیله و شاخه و غیره مطابق بود. سران قبایل‌چادر نشین و رؤسای شعب وشاخه‌های قبیله ــ اعم از مغول و ترك ــ درمیان لشکر نیز مشاغل عالیهٔ فرماندهی را ــ از قبیل مینباشی و امیرتومان شاغل بودند[2]. این نویانان و امیران و بگان در عین حال فئودالهای بزرگی بودندکه طبق رسم اقطاع اراضی و روستاییان آن را در تصرف خویش داشته موظف بودند به اتفاق چادرنشینهای قبایل خود خدمات جنگی را انجام دهند.

سران نظامی و سپاهیان ایشان نیز شیوهٔ زندگی چادرنشینی داشتند و تابستان را در «یورتهایی» که برای ایشان معین شده بود و بیشتر در نقاط مرزی آذربایجـان و قفقاز و خراسان قرار داشت بسر برده . درفصل زمستان به‌اقامتگاه ایلخان و یا شاهزادگان‌نقل ــ مکان می‌کردند.

خانواده‌ها وگله‌ها و بردگان و لشکریان مغول نیز بـه اتفاق ایشان از نقطه‌ای بـه نقطهٔ دیگرکوچ می‌کردند. افراد عادی لشکری درآغازامراقطاع نداشتند و فقط «جامگی» و «علوفه» و «علفه» دریافت می‌نمودند.

اعیان چادرنشین مغول و ترك سخت پابند یاسای کبیر چنگیزی و سنن چـادرنشینی

۱ــ وصاف نیز قریب به این عدد (۱۸۰۰ تومان) ذکر می‌کنند ــ هرتومان ده هزار دینار.

۲ــ در دولت هلاکوییان تمام رؤسای نظامی امیر یا بك نامیده می‌شدند و لقب نویان ازآن امیر تومانان بود .

خود بوده به زندگی اسکان یافتگان تسلیم‌نمی‌گردیدند وبا اعیان ایرانی‌که در اراضی‌خود مقیم بودند توأم نمی‌شدند . به‌اضافه اعیان‌مزبور مدت مدیدی‌به فرهنگ وتمدن‌مردم‌اسکان یافته ومسلمان ودین اسلام به‌نظر دشمنی می‌نگریستند. اینان معتقد بودندکه صفا وناآلودگی سنن مغولی‌که ایشان ازآن دفاع می‌کردند باحفظ بتپرستی یاآیین بودا ویا مذهب نستوری مسیحی پیوند ناگسستنی دارد. دوکیش اخیرالذکر پیش ازآنکه چنگیزخان قبایل مغول را متحد سازد. به‌وسیلهٔ اویغورها میان‌آنان رواج یافت.

میان نمایندگان ادیان گوناگون‌که درپیرامون هلاکوخان وشش تن‌جانشینان‌نخستین او بودند مبارزهٔ شدیدی جریان داشت. هریك ازاینان می‌کوشید خانان را به کیش خـود درآورد وجزو متنفذین دربار درآید. گروههای متخاصم درمبارزه علیه مخالفان خود ازهر وسیله‌ای‌استفاده‌می‌کردند.

مبارزهٔ داخلی طبقهٔ زمامدار ــ وپیکار وستیز میان اعیان نظامی وچادرنشین ترك و مغول ازیك سو وفئودالهای اسکان یافتهٔ ایرانی ازدیگر سو، تنها در زمینهٔ اختلافات مذهبی جریان نداشت بلکه باحدت وشدت ویژه‌ای درطرز رفتار ونظر متخاصمین نسبت به‌حکومت خان ومرکزیت دولت وادارهٔ امور مردم اسکان یافته وزداعت پیشه و شیوه‌هـای بهره‌کشی فئودالی وفرهنگ وتمدن مسلمانان واسلام تجلی می‌نمود .

مأموران کشوری ایران‌که دررأس دستگاه اداری قرار داشتند می‌کوشیدند تادولتی نیرومند ومتمرکز تأسیس‌کنند ودستگاه خلافت ودولت غزنویان‌راکه خود نمونه‌ای ازدولت ساسانیان بود ــ سرمشق خویش قرار داده بودند. مأموران ایرانی یاد شده ساعی بودند تا قدرت خان را استوار سازند واو را به‌قبول اسلام وادارند ودستگاه و شیوهٔمالیاتی را تحت نظم درآورند ومیزان مال‌الاجارهٔ اراضی ومالیاتها را تثبیت نمایند وخزانهٔ دولت رانیرومند سازند ودر عین‌حال علیه تفوق ونفوذ اعیان چادرنشین مغول وترك وتمایلات گریزازمرکز آنان وتبذیر وریخت وپاش کسان خان مبارزه می‌کردند.

روش مأموران کشوری ایران دربرابر رعایا وشهریان کماکان بهره‌کشی شدید بود ولی هرگز کار رابه فقروورشکستی کامل روستاییان وتباهی نیروهای تولیدی نمی‌کشاندند.

اما اعیان چادرنشین ترك ومغول بالکل با این‌گونه نظرها وتمایلات بیگانه بودند . فئودالهای چادرنشین به‌اتکای نیروی نظامی قبایل خویش وقدرت اقتصادیی‌که از متصرفات ارضی خودکسب می‌کردند نیروی سیاسی عظیمی را تشکیل می‌دادند کـه برای پاشیدگی و عدم مرکزیت دولت کوشش می‌کرد.

در تمام مدت تاریخ دولت هلاکوییان مبارزه میان‌این دوروش مخالف همچنان‌جریان داشت .

نخستین ایلخان یعنی هلاکـوخان قیافـهٔ شگفتی انگیزی بود . وی به سال ۱۲۱۷ـ ۱۶ م. ـ ۶۱۴ ـ ۶۱۳ ﻫ . در مغولستان به دنیا آمد ویکی از نوادگان محبوب چنگیزـ خان بود.

جوانی او در لشکرکشیها وجنگها سپری شد. هلاکوخان پس ازآنکه مالك‌الرّقاب ایران شد شیوهٔ زندگی وعادات ورسوم فئودالی وچادرنشینی را تـرك نگفت و همچنان بـا اردوی خویش سالی چندبار ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگرکوچ می‌کرد.

شکارنرگه وصید به‌وسیلهٔ قوش وبزمهای پرهیاهو وبا شکوه تفریحات محبوب اوبود. درنظر او دستورالعمل اساسی ادارهٔ امور دولت وزندگی فردی همان یاسای کبیر چنگیزی و سنن چادرنشینی مغولان بود. هلاکوخان نیز مانند چنگیزخـان از اختلافات و مبارزات موجود دراردوگاه دشمن به‌نفع خویش استفاده می‌کرد ودراین کارماهر بود.

هلاکوخان شخصاً پیروکیش شمنی بود ولی‌با پیروان ادیان دیگربه منتهادرجه‌مدارا ـ می‌کرد. مسیحیان ازحمایت خاص او برخوردار بودند. سبب حسن توجه وی‌به عیسویان‌این نبودکه مادر او ودوقوزخاتون مشاور وزوجهٔ سوگلیش (از قبیلهٔ کـرایت) هـر دو مسیحی بودند بلکه علت دیگر توجه وی این بودکه درمبارزه علیه سلطان مصرکـه درنقش مـدافع اسلام به میدان می‌آمد ـ هلاکوخان می‌کوشید از فئودالهای مسیحی ـ گـرجی وارمنی ـ استفاده‌کند وبه یاری آنان وصلیبیون ـ سوریه را مسخر ومطیع سازد.

هلاکوخان‌کسانی راکه موردنیاز وی بودند ـ بدون‌اینکه به‌دین ومذهب ایشان‌توجهی داشته باشد ـ بـه خدمت می‌پذیرفت . مثلاً ریاست ادارهٔ‌کشوری را به شمس‌الدین محمدـ جوینی‌که مسلمان وایرانی بود تفویض کرد وپزشك دربار وی مردی چینی بود.

هلاکو بااینکه چادرنشین باقی مانده بود سرگرم ساختمان بود. وی در آلاداغ کاخ ودرخوی معبدی بودایی ودر خبوشان کارخانه ساخت. جالبتر ازهمه رصدخانه‌ای بودکه‌در سال ۱۲۵۹م.ـ۶۵۸ ﻫ. به‌دستور وتحت مراقبت‌خواجه نصیرالدین‌طوسی‌ریاضیدان وستارهـ شناس بزرگ ایرانی درمراغه بناکرد.

درجنب این رصدخانه کتابخانهٔ بزرگی وجود داشت ونه تنها ستاره‌شناسان ایرانی و عرب بلکه اخترشناسان چینی وهندی نیز در رصدخانهٔ مزبورکار می‌کردند . هلاکـوخان به‌خاطر مقاصدعملی دانشمندان ریاضیدان وپزشکان وغیره را مورد تشویق قرار می‌داد و به ایشان مستمری می‌پرداخت وبراثر افتخار پرستی ونامجویی دربار خویش رابه وجودایشان زینت می‌داد. ولی وی درعین حال مانند تقریباً جملگی ایلخانان موهوم‌پرست و خـرافاتی بود. رمالان وفالگیران ومنجمین وروحانیان تمام‌ادیان ومذاهب ازحسن‌توجه وی‌برخوردار ودر هرعمل او همراهش بودند.

هلاکوخان جمعی منجم وکیمیاگر را در دربار خویش گرد آورده بود وآنان از وی پول گرفته وعده می‌دادند «اکسیر اعظم» را کشف‌کرده به یاری آن طلای مصنوعی بسازند. به‌گفتهٔ رشیدالدین مقدار زیادی مواد وادویهٔ‌گوناگون را دردیگها سوزاندند ولی از این عمل ایشان فایده‌ای عاید نگشت. هلاکوخان گنجهایی راکه درجنگها از راه غارت به دست‌آورده بود درون خزانه‌ای که درقلعه‌ای برکوه شاهی در دریاچهٔ اورومیه ساخته بود قرار داد. وی را همانجا مدفون ساختند. بعدها آن‌کوه براثر زلزله فروریخت وگنجها در دریاچه نابود شد.

## بخش ۱۱:

# دولت هلاکوییان در عهد نخستین جانشینان هلاکو

## (۱۲۹۵ - ۱۲۶۵ م. - ۶۹۵ - ۶۶۴ هـ)

درعهدنخستین‌جانشینان هلاکو رهبری سیاسی کماکان دردست اعیان لشکری وچادر-نشین مغول وترک بود.

پس‌از مرگ هلاکوخان قوریلتایی تشکیل شد وپسر او آباقاآن (اباقاخان) به تخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۸۲-۱۲۶۵ م.- ۶۸۱-۶۶۴ هـ.)دردوران‌آباقاآن سیاست‌خارجی ایلخانان در همان جهتی‌که در زمان هلاکو سیر می‌کرد جـریان داشت. عملیات نظامی علیه قزل اردو در قفقاز ادامه داشت. روابط بـا اولـوس جغتای در آسیای میانه نیز خصمانه بود.

درسال ۱۲۷۰ م.-۶۶۹ هـ. بوراق (براق) شاهزادهٔ جغتایی‌به‌خراسان حمله کرد. ولی لشکریان جغتای درنزدیکیهای هرات دردام افتاده تارومار شدند، در سال ۱۲۷۳ م. - ۶۷۲هـ. اباقاخان که می‌خواست از بوراق به‌خاطر حمله‌ای که به‌خراسان کرده بود انتقام بکشد لشکری به بخارا اعزام کرد وآن شهر را چنان غارت وویران ساخت که حتی شهر مزبور درزمان چنگیزخان هم چنان زیان ندیده بود. بخارا تا هفت‌سال بعدازآن هم بالکل غیرقابل سکونت بود.

خصومت هلاکوییان باسلاطین ممالکهٔ مصر دوام داشت. لشکریان مغول بارها بـه سوریه هجوم برده وارد آن‌کشور شدند ولی ایلخانان نتوانستند آن سرزمین را حفظ کنند. مصریان دوبارلشکریان هلاکویی را شکست دادند (درسال ۱۲۶۰ م.- ۶۵۹ هـ.) و درسال

۱۲۷۷ م.- ۶۷۶ه.).

مصریان کشور کوچك ارمنی‌نشین کیلیکیه را تسخیر وغارت کردند . این دولت دست‌نشانده وتابع هلاکوییان بود. مصریان به تدریج متصرفات متحدین هلاکوییان یعنی صلیبیون سوریه را نیز تسخیر کردند (درحدود سال۱۲۹۱ م.-۶۹۱ ه.).

درعهد آباقاخان روابطی میان پاپ روم ودول اروپای غربی باایلخانان برقرار شد . در اروپای غربی، از دیرباز شور وذوق پیشین نسبت به لشکرکشیهای صلیبی خاموش شده بود وهمه از تأسیس دولت‌نوینی که با مملوکان مصری دشمنی می‌ورزید-درمرزهای سوریه- فوق‌العاده مسرور شدند. سلاطین فرانسه وپاپها چندان علاقه‌مند به‌قبول مسیحیت از طرف ایلخانیان نبوده بلکه بیشتر ذینفع بودند که آنان درمبارزه‌ای که علیه مصر برای تصرف سوریه وفلسطین جریان داشت شرکت کنند. بدین‌منظورایلچیانی ازطرف پاپ‌کلمنت چهارم وادوارد اول پادشاه انگلستان به‌نزد آباقاخان گسیل‌گشتند. کشیشان مبلغ کاتولیك در شهرهای ایران پیدا شدند .

پس‌از مرگ آباقاخان دستجات مختلف اعیان چادرنشین مغول درآن واحد دونفررا نامزد اشغال تخت سلطنت خان کردند: یکی برادر آباقاخان به‌نام‌توکودار (تکودار) و دیگر ارغون فرزند وی. توکودار موقتاً فایق آمد (ازسال ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴ م . - ۶۸۱ تا ۶۸۳ ه.).

توکودار (تکودار) نخستین ایلخانی بودکه اسلام پذیرفت واحمد نامیده شد . وی سیاست تبدیل دولت هلاکویی رابه‌یك دولت‌مسلمان تعقیب می‌کرد ودرصدد بود روابط‌دوستانه با مملوکان مصر برقرار کند. احمد دریکی ازنخستین فرامین خویش خطاب به ساکنان بغداد - مرکز پیشین خلافت عباسیان - آنان راآگاه ساخت‌که اسلام پذیرفته ووعده دادکه درآینده از مسلمانان حمایت‌کند.

توکودار (تکودار) احمدخان دوهیئت سفارت به‌مصر فرستاد ودوستی واستقرارروابط بازرگانی را پیشنهاد کرد. سیاست احمد نارضایی شدید بخشی از فئودالهای چادرنشین‌مغول راکه هواخواه سنن دیرین مغولان‌بوده‌بااسلام دشمنی می‌ورزیدند برانگیخت وعدهٔروزافزونی از فئودالها ولشکریان مغول‌به سوی ارغون روی می‌آوردند. احمد پس ازآنکه در جنگ خانگی شکست خورده فرارکرد ولی دستگیر واعدام شد. ستون فقرات اورا شکستند زیرا طبق‌رسوم مغولان اخلاف چنگیزخان واعیان را می‌بایست بدون‌این‌که خونشان ریخته شود اعدام کنند.

درعهد حکومت ارغون‌خان(۱۲۹۱-۱۲۸۴ م. ۶۹۱-۶۸۳ه.) فئودالهای چادرنشین مغول چندین بار عصیان کردند و به اتکای سپاهیان ایلی تابع خویش واراضی‌که درتصرف

داشتند از اطاعت به‌حکومت مرکزی سرباز زدند وعلناً به مخالفت آن قدعلم کردند.

مبارزهٔ دستجات فئودال به‌خاطر کسب نفوذ وقدرت در دستگاه دولت نیز ادامه داشت‌و این مبارزه گاهی درتحت لفافهٔ دین صورت می‌گرفت . در عهد هلاکوخان و آباقاخان خانوادهٔ جوینی در ادارهٔ کشوری نفوذ عظیمی داشت. شمس‌الدین محمد رئیس این خاندان منصب صاحبدیوانی داشت و فرزند او بهاءالدین حاکم اصفهان وبرادر او عطاملك مورخ حاکم بغداد بود ودیگر اعضای خاندان مقامات مهمی داشتند. ثروت این خاندان هنگفت بود: شمس‌الدین صاحبدیوان که بیش از بیست سال امور مالی دولت را اداره می‌کرد از اندیشهٔ گردآوردن ثروت فارغ نبود ودرحدود ۴۰ میلیون دینار املاك خرید وبهای‌اموال منقول وگله‌ها ورمه‌های اسبان وی به‌بیست میلیون دینار بالغ می‌گشت.

خاندان جوینی دررأس گروه مسلمانان درباری قرار گرفت . جوینیان از اعیان چادرنشین مغول متنفر بودند. درپایان حکومت آباقاخان خانوادهٔ جوینی به‌زحمت توانست ازمحکومیت ومغضوبی اجتناب کند ولی درعهد احمدخان که حامی مسلمانان بود ، مجدداً جانی گرفت ونیرومند شد. جلوس ارغون‌خان بتپرست و دشمن مسلمانان و حامی بوداییان ومسیحیان ویهودیان برتخت سلطنت، موجب برکناری و اعدام صاحبدیوان شمس‌الدین جوینی وضبط املاك او وخانواده‌اش گشت.

پس ازآن بوقای امیر مغول که از قبیلهٔ جلایریان بود قدرت عظیمی در دستگاه دولت به دست‌آورد و ادارهٔ امور لشکری وخزانه را به عهده گرفت. قدرت وی چندان بود که در ایالات و تبریز احکام ارغون خان فقط در صورتی‌که با مهر وصحهٔ بوقای ممهور می‌بود مجری می‌گشت . اغلب مقامات اداری را کسان و دست نشاندگان او اشغال کرده بودند.

افزایش قدرت امیر بوقای دردربار دشمنان ورقیبان فراوان برای او تهیه کرد.هنگامی که‌وضع بوقای دردربارمتزلزل شداوبه‌خاطر حفظ قدرت به‌توطئه دست زد. بوقای می‌خواست ارغون خان را سرنگون کرده پسر عموزادهٔ او را به جای وی منصوب کند. ولی شخص اخیرالذکر بوقای را لوداد وبوقای اعدام شد.

ارغون خان که می‌خواست نفوذ مأموران ایرانی را که مورد اعتماد او نبودند درهم شکند اندیشید تا به جای ایرانیان در دستگاه دولت یهودیان و مسیحیان را بگمارد . در سال ۶۸۸هـ . ارغون خان سعدالدوله بازرگان یهودی راکه سابقاً درادارهٔ مالی‌مستخدم بود به وزارت برگزید. سعدالدوله با موافقت ارغون خان خویشاوندان و دست ـ نشاندگان یهودی خویش را به مشاغل کشوری و مالی منصوب نمود . سعدالدوله کوشید امور مالی دولت را تمشیت دهد وکاری کند که اموال مردم کمتر مورد نهب و غارت واقع شود.

وی فئودالهای مغول را ازاینکه خودسرانه ازمردم آذوقه وعلیق طلب کنند منع نمود واعلام کرد که متخلف را چوب خواهد زد. سعدالدوله کسانی را که به‌وی وفادار بودند به اکناف کشور گسیل داشت تا با سوءاستفادهٔ مأموران مبارزه کنند وجمع‌آوری مالیات راتحت نظم درآورند وخزانه را معمور سازند. براثر اقدامات وی یکسال بعد در خزانهٔ خالی یکهزار تومان گرد آمد.

اقدامات سعدالدوله کینه ونفرت ودشمنی اعیان لشکری و چادرنشین مغول‌را علیه وی برانگیخت. مأموران مسلمان نیز می‌ترسیدند موقع و نفوذ پیشین خویش را از دست دهند و در میان مردم مسلمان شهرها علیه سعدالدوله و یهودیان به تبلیغ پرداختند. به دروغ به سعدالدوله نسبت دادند که می‌خواهد مسلمانان ایران را مورد تعقیب قرار دهد و به مکه لشکر بکشد و کعبهٔ مسلمانان را «بتخانهٔ بتپرستان» سازد.

هنگامی که ارغون خان بیمار ودر بستر مرگ بود توطئه‌ای علیه سعدالدوله از طرف اعیان به عمل آمد و در سال ۱۲۹۱ م.–۶۹۱ ه. اورا معدوم واموالش را غارت‌و خویشاوندان و دست نشاندگان وی را مقتول کردند و یا به بردگی فروختند. سقوط سعدالدوله بهانه‌ای برای ایذا وقتل وغارت یهودیان در سراسر کشور و موجب خرسندی مأموران مسلمان شد.

قیام‌امیر نوروز مغول ازقبیلهٔ اویرات‌که درسال ۱۲۸۹ م.–۶۸۸ ه. درخراسان وقوع یافت ازلحاظ سرنوشت دولت‌بسیارجدیتراز توطئهٔ بوقای بود. امیر نوروز فرزند ارغون آقا در فاصلهٔ بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲۵۰ م.– ۶۲۵ و ۶۴۸ ه. از طرف مغولان حاکم خراسان بود ونمایندهٔ بخشی از فئودالهای مغول به‌شمار می‌رفت‌که اسلام پذیرفته هواخواه نزدیکی ودوستی باسران مردم اسکان یافتهٔ مسلمان بودند. سیاست ضداسلامی ارغون خان نارضایی فئودالهای مزبوررا برانگیخت.

روابط ایلخانان با اروپای غربی درعهد ارغون خان نیز ادامه داشت. در سالهای ۸–۱۲۸۷م. – ۷–۶۸۶ ه.از طرف ارغون خان هیئت سفارتی به روم و ژن و فرانسه و انگلستان گسیل گشت. در رأس این هیئت رابان سائوما [۱] کشیش نستوری که اصلاً اویغور و ساکن چین بود قرار داشت. در پاسخ چندین هیئت از طرف پاپ روم به‌دربار ارغون خان آمدند و از وی دعوت کردند که کیش مسیح را بپذیرد و در جنگهای صلیبی علیه مملوکان شرکت جوید. درسال ۱۲۸۹ م.–۶۸۸ ه. مردی ازمردم ژن‌به‌نام بوسکارل–

۱– به‌زبان سریانی یعنی «معلم».

دگیسرلف نامه‌هایی از طرف ارغون خان بـه عنوان پاپ نیکـولای چهارم و ادوارد اول پادشاه انگلستان وفیلیپ لوبل شاه فرانسه آورد . نامهٔ اخیرالذکر که به زبان مغولی و حروف اویغوری نوشته شده و ممهور به مهری به‌خط چینی می‌باشد دربایگانی دولت فرانسه محفوظ است.

ارغون خان نوشته بود که حاضر است به «ارض اقـدس» لشکرکشی کند و بـرای لشکریان صلیبی اروپای غربی در آسیای صغیر بیست تاسی هزار اسب و ذخایر لازم آذوقه وعلیق را فراهم سازد. پاپ به ارغون پاسخ دادکه مردم را به شرکت درجنگ صلیبی‌دعوت کرده است. ولی این مذاکرات ومکاتبات به نتیجه‌ای نرسید. درسال ۱۲۹۱ م.-۶۹۱ ه. چنانکه گفته شد اشرف ـ سلطان مصرـ تسخیروتصرف تمام متصرفات صلیبیون را در سوریه وفلسطین به‌پایان‌رساند.

علت عدم موفقیت تشبثی که برای ایجاد اتحاد نظامی بین دولت هلاکوییان و دول اروپای غربی به عمل آمده بود این بود که پس از چهار لشکرکشی نخستین صلیبیون ـ نهضت نظامی‌و استعماری شوالیه‌ها و شهرهـای مغرب در سوریه و فلسطین بـه ضعف گرایید . در پایان قرن سیزدهم میلادی در اروپای غربی دیگر کسی کـه مایل بـه یك لشکرکشی جدید صلیبی باشد وجود نداشت و عموم چنین اقدامی را خطـرناك و بینتیجه می‌دانستند.

درزمینهٔ توسعهٔ روابط‌بازرگانی اقدامات بیشتری به‌عمل آمده بود. ژن روابط‌حسنه‌ای با هلاکوییان برقرار ساخت ودرهمان اوان رقیب تجارتی آن شهر یعنی ونیز بیشتر بـا مصریان مناسبات دوستانه داشت.

در حدود سال ۱۲۸۸ م. ـ ۶۸۷ ه . سنای ژن به وسیلهٔ ویلهلم‌آدام ـ کـه بعدهـا اسقف اعظم کاتـولیك سلطانیه گشت ـ طرح زیـر را بـه ارغون خان پیشنهاد نمود : ناوگان جنگی مغول باید تمام جهازات تجاریی راکه از هندوستان می‌آیند بگیرد و نگذارد از طریق دریای سرخ به مصر بروند و مجبورشان کندکه به بندر هرمـز در خلیج فارس بروند .

بدین طریق تجارت بین هندوستان و کشورهای کـرانهٔ مدیترانـه بالتمام از راه هندوستان ، هرمز ، اصفهان ، سلطانیه ، ارض روم ، قسطنطنیه یا بـه دیگـر سخن از راه ایران صـورت خواهد گرفت . در این صورت تمام نفع این تجارت عایـد امپراطوری هلاکوییان وبازرگانان ژن می‌شد وضربهٔ قاطعی به راه ترانزیتی مصر و ونیز وارد می‌آمد. ولی‌هلاکوییان نتوانستند این‌نقشه را اجراکنند زیرا ناوگانی‌که به‌قدرکفایت نیرومند باشد دراختیار نداشتند.

اندکی بعد درآغازقرن چهاردهم میلادی درتبریز وسلطانیه وبرخی دیگر ازبلادایران گروههای کوچکی ازبازرگانان ژن وونیز که قونسولها در رأس آنان قرار داشتند پیدا شدند. مبلغین کاتولیك نیز پدید آمدند. سلطانیه شهر نوی بودکه ارغون‌خان ساختمان آن را آغازکرده بود وبعدها پایتخت هلاکوییان شد. دراین شهر حتی مقراسقف اعظم کاتولیك تأسیس شد وتاآغاز قرن پانزدهم وجود داشت.

درسال ۱۲۹۱ م.ـ ۶۹۱ ه. فلج‌ارغون را زمینگیر کرد. دردوران بیماری وی‌مبارزه به‌خاطرقدرت میان‌گروههای مختلف امیران آغاز شد. درلرستان مردم علیه سلطـهٔ مغولان قیام‌کردند. شورشیان اصفهان را اشغال و مأموران ایلخان و لشکـریان پادگان را مقتول ساختند. این عصیان فرونشانده شد.

درسال ۱۲۹۱ م.ـ ۶۹۱ ه. پس‌از مبارزهٔ طولانی‌اعیان مغول کیخاتوخان فـرزند آباقاخان به تخت سلطنت جلوس کرد(۱۲۹۵-۱۲۹۱ م. ـ ۶۹۵-۶۹۱ ه.) کیخاتوخان قبل‌از هرکاری کوشید تامیان پیروان مذاهب مختلف صلح برقرارکند.

کیخاتوخان سعی‌کرد تا به‌کمك هدایا وتحف گرانبهایی‌که به خاتونان وشاهزادگان وامیران می‌داد قدرت ونفوذ خویش را استوار سازد.

چیزی نگذشت‌که وزیرجدید مسلمان وی صدرالدین احمد خالدی با خزانه‌ای تهی روبه‌رو شد.

از آنجایی‌که وضع مالیاتهای فوق‌العاده و اخذ آن از مردمی که بالکل بینوا و از هستی ساقط شده بودند محال بود، تصمیم‌گرفتند به‌صدور پول‌کاغذی یا «چاو» دست بزنند. نمونه وسرمشق‌ایشان دراین‌مورد پولی بودکه‌خان بزرگ خوبیلای(قبلای) قاآن صادرکرده ودرسراسر چین رایج بود.

حساب صدرالدین این بودکه بازرگانی داخلی بالکل با پول‌کاغذی صورت گیرد و طلا درخزانه جمع شود.

درسال۱۲۹۴ م.ـ ۶۹۴ ه. در تبریز پول کاغذی به بازارآمد ومردم می‌بایست‌آن‌را قبول کنند والا کشته می‌شدند. ولی یك هفته پس از صدور چاو در تبریز تمام بازارهـا بسته شد،و آذوقه برای خرید یافت نمی‌شد و تجارت کاروانی مختل گشت و از شهرهـا مالیات وصول نمی‌شد. مجبور شدند چاو را لغو کنند و خزانه همچنان که بود خالی ماند. ایلخان به صدرالدین وزیر لقب «صدر جهان» عطا کرد ولی مردم او را «صدر کاغـذی» می‌خواندند.

چیزی نگذشت‌که «بایدو» حاکم سابق آسیای صغیر پسرعموی «کیخاتوخان»که‌باطناً دشمن مسلمانان وهواخواه مسیحیان بود علم عصیان را علیه او برافراشت. بخشی از اعیان

مغول به سوی او روی‌آورد. کیخاتوخان که طرفداران خویش را ازدست داده‌بود فراراختیار کرد ولی دستگیر شد وبا زه خفه‌اش کردند.

بایدوخان بر سریر سلطنت جلوس کرد ومدت فرمانروایی او شش ماه‌بود (ازآوریل تااکتبر سال ۱۲۹۵م. ـ ۶۹۵هـ.) وی در پیکار باغازان حاکم خراسان وفرزندارغون‌خان کشته شد.

## بخش۱۲:

# زندگی اجتماعی و اقتصادی ایران در عهد شش ایلخان نخستین

## (۱۲۹۵-۱۲۵۶ م.-۶۹۵-۶۵۴ هـ.):

چنانکه پیش گفته شد سران نظامی مغول پیش از لشکرکشی هلاکوخان در سرزمینهای نوگشوده شروع به غصب و تصاحب اراضی فئودالهای محلی کردند. سران زمامدار مغول پس از تأسیس دولت هلاکوییان همان سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب نمودند. درآمد اراضی مزبور به خزانه (در صورتی که اراضی دولتی می‌بود) و یا فئودالهای مغول (اگر اراضی به ملکیت آنان درآمده بود) تحویل می‌شد.

اراضیی که بیشتر به‌خوارزمشاهیان‌وخویشاوندان ایشان تعلق داشت وبخشی از اراضی موقوفه به‌ملکیت دولت مغول وخانوادهٔ ایلخانان درآمد. دردولت هلاکوییان اراضی رسماً به‌گروههای زیر منقسم می‌شد:

۱ـ زمینهای دولتی ـ یا دیوانی. ۲ـ اراضی اینجو یا خاص اینجو که به خان و خویشاوندان وی تعلق داشت. ۳ـ اراضی مالکان خصوصی (ملك) که به فئودالهای مغول و محلی تعلق داشت. ۴ـ اراضی موقوفه. درآمد اراضی دیوانی برای تأمین مخارج دولتی صرف می‌شد.

درآمد اراضی اینجو مصارف دستگاه شخصی خان و خویشاوندان وی و شاید لشکریان را تأمین می‌نمود. روحانیان مسلمان درآمد اراضی موقوفه را در اختیار داشتند.

جمع‌آوری مالیات از رعایایی که در اراضی دیوانی واینجو مسکن داشتند مستقیماً توسط دستگاه مالی دیوان‌عالی یا دیوان اینجو به عمل می‌آمد ویا به فئودالها و تجار بزرگ به «مقاطعه» داده می‌شد.

این شیوهٔ اخیر برای مردم مالیات دهنده بسیارسنگین ودشوار بود. بخش مهمی از اراضی دیوانی مشروطاً درتصرف اعیان مغول بود (اقطاع). سیاست ایلخانان به‌طور کلی متوجه آن بودکه حداعلای درآمد را ازمردم محلی اخذ کنند. بدین سبب در مدت سلطهٔ مغولان بهره‌کشی فئودالی از روستاییان به‌مراتب شدیدتر ازپیش شد. روستاییان می‌بایست قریب سی‌گونه مالیات وبیغار را بپردازند وانجام دهند.

یکی‌از مالیاتهای اصلی مال یاخراج یا مالیات ارضی بودکه به‌جنس ـ یعنی به‌صورت سهمی ازحاصل زمین ویا ـ درنواحی مجاور شهرها ـ نقداً مأخوذ می‌گردید. میزان‌خراج درنواحی مختلف یکسان نبود وگاهی اضافه‌ای به‌نام فرع به‌میزان ده درصد مبلغ خراج به آن‌افزوده می‌کردند. فاتحان مالیاتی به‌نام قپچور وضع کردندکه نخست فقط ازچادرنشینان ـ به‌میزان یك درصد ازتعداد دامها ـ مأخوذ می‌شد وبعدها به‌شکل مالیات نقدی و سرانه از روستاییان وشهریان گرفته شد.

میزان این‌مالیات نیز درنقاط مختلف یکسان نبود. مالیات سرانه یاجزیه، که‌علیرغم شریعت اسلامی نه‌تنهاازمسیحیان وزرتشتیان ویهودیان بلکه از مسلمانان نیز مأخوذمی‌گشت، برای پیروان اسلام بی‌اندازه توهین‌آمیز بود.

گذشته ازمالیاتهای یادشده عوارض گوناگون دیگری جنساً ونقداً از روستاییان‌گرفته می‌شدکه «اخراجات» نامیده می‌شد وصرف نگهداری دستگاه امیران و لشکریان و مأموران عالیمقام وایلچیان و غیره می‌گشت. روستاییان می‌بایست برای اسبان جو و علف و برای لشکریان آذوقه تهیه‌کرده تسلیم‌کنند (که علفه وعلوفه نامیده می‌شد) و غله و مشروب (به‌اصطلاح تغار) جمع‌کنند والخ.

سنگینی بار استثمار فئودالی که در دوران این فاتحان شدت یافت بر اثر شیوهٔ خاصی که در وصول مالیاتها به کار می‌رفت سخت‌تر و تحمل ناپذیرتر گشته بود. میزان خراج و سهمی از محصول که می‌بایست عاید مالك ذینفع گردد معمولاً خودکامانه معین می‌شد.

مأموران ویا کسانی‌که وصول خراج را به مقاطعه‌گرفته بودند بدون‌اینکه هیچگونه نظارتی در اعمال ایشان به‌عمل آید اقدام به وصول مالیاتها می‌کردند و مبالغ وصولی را تصاحب کرده یا تبذیر می‌نمودند و وقتی که خزانه پرداخت آن مبالغ را از آنها مطالبه می‌کرد ایشان برای بار دوم وحتی سوم از رعایا مالیات می‌گرفتند. وصول مالیات غالباً با

شکنجه و آزار روستاییان توأم بود. روستاییان همیشه مبالغ روزافزونی بابت مالیاتهای عقب‌افتاده مقروض بودند.

درفاصلهٔ بین سالهای ۱۲۵۰ و ۱۲۶۰ م.ـ ۶۴۸ و ۶۵۹ ه. کسانی که مالیاتها را نپرداخته بودند وهمچنین اعضای خانوادهٔ ایشان به‌بردگی فروخته می‌شدند تاقرض ایشان‌به طلبکار پرداخته شود.

درعهد مغولان گذشته ازعوارض ومالیاتهای گوناگون وفراوان که به‌نفع خزانه گرفته می‌شد تسلیم‌بروات به شاهزادگان وخاتونان وامیران ومأموران بسیار متداول بود. برات، چنانکه ازنام آن نیزمعلوم است، به دارندهٔ آن حق می‌دادکه مواجب و یا مستمری خویش را ازمحل مالیاتهای فلان یابهمان ولایت یاده وصول کند.

رشیدالدین‌دربارهٔ این‌که مبالغ مذکور دربرات به چه نحوی از روستاییان مأخوذ می‌گردید داستانی نقل می‌کند:

مردی وارد دهکده‌ای شد تا مبلغ براتی را وصول کند ولی ده را بالکل خالی از سکنه یافت، تمام اهل ده گریخته بودند و در میدان ده گروهی از سپاهیان را دید که با کمال بیرحمی سه‌نفر روستایی را سرنگون آویخته باچوب می‌زدند ومی‌کوشیدند از ایشان اعتراف بگیرند که اهل ده که می‌بایست مبلغ براتهای ایشان را بپردازند به‌کجا رفته‌اند. مردی که بر سر این ده برات داشت نیز همین سیاست را در بارهٔ مردم ده معمول داشت.

سنگینی بار بیغارها و سخره‌های متعددی که به‌نفع دولت معمول بود نیز کمتر از مالیات وبرات ومانند آن نبود. مثلاً سخرهٔ پستی (یا الاغ) که روستاییان موظف بودند برای توقفگاههای پستی‌ـیامها یا چاپارخانه‌ها و ایلچیان وسران لشکری‌اسب وخر بدهند. بیغار به معنی اخص نیز که عبارت بود از کار اجباری برای احیا وتنقیهٔ قنوات وساختمان قلاع و کاخها و احداث جاده‌ها نیز بار بسیار سنگینی بود. در ضمن انجام این کارها هزاران نفر ازروستاییان جان می‌سپردند و چارپایان بیشمار سقط می‌شدند واین بیغارکاری بیحاصل بود.

بدین‌سبب تمام‌کوششها وتشبثاتی‌که شش‌ایلخان نخستین به‌خاطر ساختن شهرها و کاخها به‌عمل آوردند به‌نتیجه نرسید وساختمانها نیمه‌تمام ماند.

«نزوله» یا «نزول اجلال» ازلحاظ روستاییان مصیبتی واقعی به‌شمار می‌رفت. هرامیر متشخص مغول ویا مأمور عالیمقام دولت‌که به‌شهر ویا دهکده‌ای نزول می‌کرد برای خود و همراهان وخادمان خویش صدها منزل را اشغال می‌نمود. نوکران امیر مغول هرچه از اموال صاحبخانه به‌دست می‌آوردند می‌بردند، به ناموس زنان دست درازی می‌کردند

وصاحبان خانه‌ها را مورد استهزا و سخریه قرار می‌دادند. روستاییان و مردم شهری عمداً خانه‌های خود را به حال نیمه‌ویران نگاه می‌داشتند تاامیر واطرافیان وی درآن نزول‌اجلال نفرمایند. ولی این روش نیزسودی نداشت، عادة بلافاصله پس‌از عزیمت یك نزول کننده ــ «مهمانان» دیگری جایگزین وی می‌شدند.

در طی قرنها تاریخ ایران هرگزوضع روستاییان به‌سختی و وخامت روزگار سلطـهٔ مغولان نبود. موضوع مقید ساختن روستایی به‌زمین مربوط به‌دورهٔ سلطهٔ مغول می‌باشد. فقه وحقوق اسلامی اجبار روستایی را به اقامت دریك محل واطاعت ناگزیر اورا ازصاحب قلعه وزمین به‌رسمیت نمی‌شناخت.

قشر خراجگزار یعنی روستاییان وشهریان ازلحاظ حقوقی مردمی واجد آزادی‌فردی شمرده می‌شدند. تابعیت ووابستگی رعایا دربرابر فئودالها براثراین‌که زمین‌داشتندومالکین حق داشتند تمام یاسهمی ازخراج را به نفع خویش وصول‌کنند عملاً وجود داشت. و ضمناً مالیات مبدل به‌بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی می‌شد. بدین‌طریق درکشورهای مسلمان‌آسیای مقدم و میانه ــ پیش‌از سلطهٔ مغول ــ تابعیت ووابستگی فئودالی روستاییان صورت اقامت ناگزیر (سرواژ) دریك نقطه را پیدا نمی‌کرد[1].

موازین جدید را مغولان باخود آوردند. حتی در مغولستان عهد چنگیزخان فـرد سپاهی عادی چادرنشین ــ یاخراچو (کسی‌که برده نیست) سرف[2] شمرده می‌شد و به آقا و صاحب موروثی خود وابسته بود ــ یعنی به‌اشراف چادرنشین وبه‌قلمروکوچ ایشان وبه‌هزاره وصده ویادهٔ اوبه‌طور دایم مقیدبود.

رابطهٔ میان‌آقا وسرف یارعیت مقید به زمین‌او ناگسستنی بود واین وابستگی‌در یاسای بزرگ‌چنگیزخان نیز به‌صورت قاعده وقانون غیرقابل نقض درآمده بود. اجـرای یاسای چنگیزی ومقررات آن نه‌تنها برای مغولان بلکه مراعات آن بلااستثنا برای تمام اقوامی که مغلوب ومسخر ایشان شده‌بودند حتمی وواجب بود.

رژیم وابستگی به‌زمین فئودال شامل حال مردم اسکان یافتهٔ دهات نیز می‌شد. ولی این اقدامات ایلخانان درزمینهٔ مقیدساختن روستاییان به‌زمین فقط یك انتقال طابق النعل ــ بالنعل موازین حقوقی مغولی به سرزمین ایران نبود. بلکه تقید روستایی بـه زمین نتیجهٔ طبیعی ومنطقی جریان تکامل عمومی جامعهٔ فئودالی به‌شمارمی‌رفت.

وضع روستاییان دراراضی گوناگون یکسان نبود. به‌گواهی منابع تاریخی روزگار ایشان درAملاك خصوصی اندکی بهتراز اراضی دیوانی واینجو بود، زیرا فئودال بیش از

۱و۲ــ به توضیح آخرکتاب رجوع شود.

مأمور دولت ویاآن کسی که اخذ خراج را دراراضی‌دولتی به‌مقاطعه داشت ـ درحفظ نیروی رعایای خویش ـ لااقل ازلحاظ تجدید تولید ـ ذینفع بود. کسی که وصول خراج را بـه مقاطعه گرفته بود یا مأموری که برای مدت کوتاهی تعیین شده‌بود عجله داشت که به حساب روستاییان ثروتمند شود وپوست ازتن آنان بکند.

درپایان قرن سیزدهم براثر استثمار وحشیانه‌که ازجانب مغولان اعمال می‌شد نواحی بسیار بالکل ویران وخالی ازسکنه گشت ومردم آن فرار کردند.

به گفتهٔ رشیدالدین دربسیاری ازنواحی فقط دریك دهم اراضی مزروع زراعت می‌شد وباقی بایر مانده بود.

شهرهایی که هنگام هجوم مغول ویران گشته بود با تأنی و کندی فوق‌العاده احیا می‌گشت تشبثات حکام مغول و بعد از ایشان کوششهای نخستین ایلخانان ـ کـه می‌خواستند لااقل بخشی از شهرها را احیا یا بلاد جدیدی احداث کنند ـ نتایج ناچیزی به‌بار می‌آورد.

براثر سقوط عمومی کشاورزی که در پایان قرن سیزدهم به سبب سیاست مـالیاتی ایلخانان شدت یافته بود شهرها از بازاری طبیعی ـ که حومه و پیرامـون شهر تشکیل می‌داد ـ محروم شدند. مقامات مغولی مالیاتهای گزاف به مردم شهرنشین و ساکنان روستا بستند. مالیات عمده‌ای که ازشهرها مأخوذ می‌شد و یکی از عواید اصلی خزانهٔ دولت را تشکیل می‌داد تمغا بود.

تمغا (لفظی است مغولی) از کارگاه صنعتی وبازرگانی ـ اعم ازتجارت عمده‌وکلی‌ـ فروشی و یا خرده فروشی و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم که روستاییان اطراف به بازارهای شهر وارد می‌کردند ـ وهمچنین ازانواع مصنوعات شهری اخذ می‌شد. تمغا بار نخست ، توسط خانهای مغول متداول شد و پیشتر اخذ نمی‌شد . میزان تمغا در ادوار مختلف متفاوت ولی برروی هم گزاف بود واخذ تمغا در پیشه‌وری و بازرگانی انعکاس مرگباری داشت.

رسمی که به «طرح» معروف بود وطبق آن روستاییان وارباب حرف می‌بایست کالاها ومحصولات را به قیمتی نازلتر از بهای بازار به خزانهٔ دولت تسلیم کنند بسیار سنگین و تحمل ناپذیر بود . از جانب دیگر تجار وصنعتگران مجبور بودند خواربادی را که دولت به‌رسم خراج از رعایا گرفته بود چهار تا پنج بارگرانتر از قیمت بازار خریداری کنند و این معامله هم طرح نامیده می‌شد.

برای انتقال کالا ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر حقوق گمرکی یا باج پرداخت می‌شد. تمام سنگینی بار مالیاتها بردوش صنعتکاران بود. تجار بزرگ کلی‌فروش یا اوتراقان که درکنف

حمایت ایلخان قرار داشتند از تسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند . گذشته از این صنعتکاران بخشی از مصنوعات خویش رابه خزانه ویا فئودالها می‌دادند وکارهای اجباری گوناگون را نیزانجام می‌دادند و در ساختمان ابنیهٔ عمومی و تزئین شهر در موقع ورود ایلخان وشاهزادگان وغیره شرکت می‌جستند.

وضع صنعتکارانی که برده شده و در کارخانه‌های دولتی اسلحه و البسه و لوازم لشکریان را تهیه می‌کردند بسیار سختتر بود. کارخانه (کارخانه های دولتی) در حدود سال ۱۲۳۰ م.ـ ۶۲۸ هـ. درایران پدیدآمد. کارخانه‌ها ملك خزانهٔ ایلخان یاشاهزاده‌گان گوناگون بـود و صنعتکارانی که در این مؤسسات کار می‌کردند پشت در پشت برده شمرده می‌شدند.

فتوحات مغولان موقتاً شیوهٔ برده داری را احیا کرد. مجدداً از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری چادرنشینان و پیشه و حرف و کشاورزی استفاده می‌شد . هم در عهد هلاکو و هم در آغاز قرن چهاردهم اسیران را به رسم برده در اراضی مستقر کرده وادار به کشاورزیشان می‌کردند . مثلاً در دو باغ رشیدالدین ــ نزدیك تبریز ــ ۱۲۰۰ بردهٔ زن و مرد کار می‌کردند . میان ایشان عده‌ای یونانی و گرجی وحبشی‌وزنگی دیده می‌شد .

صفوف بردگان را بیشتراسیران جنگی پرمی‌کردند ولی عده‌ای بندهٔ زرخرید نیز از برده‌فروشان خریداری می‌شد واینان‌بردگان را ازکریمه وخاك‌روس ودشت قبچاق‌وهندوستان ومصر وروم می‌آوردند. مقروضی‌که قادربه ادای قرض خویش نبود وکسی‌که بدهی مالیات عقب‌افتاده داشت نیزممکن بود برده شود.

استثمار مردم براثر رواج رباخواری‌که مرکزآن مقر خاتونان و شاهزادگان مغول بود ــ شدت یافت. اینان باکمال میل باتجار ورباخواران شریك می‌شدند وبه آنها پول‌قرض می‌دادند ودرمعاملات تجاری‌ورباخواری شرکت می‌جستند.

تجار ــ اورتاق‌که ازحمایت اعیان مغول ومزایای فراوان برخوردار بودند هنگامی که‌برای امور بازرگانی خویش سفر می‌کردند مانند ایلچیان وسفیران دولت ازمردم آذوقه وعلیق ووسایل نقلیه مطالبه می‌کردند. مردم مالیات دهنده‌که قادر نبودند مالیات و عوارض بدهی وقروض عقب‌افتادهٔ خویش را ازاین بابت بپردازند ناگزیربه رباخواران متوسل شده مقروض واسیر ایشان می‌گشتند.

فاتحان با شیوهٔ بهره‌کشی وحشیانهٔ خویش نیروهای تولیدی کشور را تباه و نابود می‌ساختند. درپایان قرن سیزدهم کشور هلاکوییان دوران سقوط وانحطاط شدید اقتصادی را می‌گذرانید.

سرانجام روستاییان بینوا وهمه‌چیز ازدست داده گروه گروه زراعتهای خویش داترك گفته به‌هرسوفرادکردند. قسمت اعظم اداضی غیرمزدوع باقی‌ماند وزارعان‌آن‌دا دهاکردند. خزانهٔ دولت بالکل خالی شد زیرا تقریباً دیگر کسی‌که قادر باشد خراج ومالیات‌بپردازد باقی نمانده بود ومبالغی‌که به‌دشواری گرد می‌آمد ووصول می‌شد به‌خزانه نمی‌رسید و در محل به‌دست فئودالها ومقاطعه‌گران خراج ومأموران تبذیروحیف ومیل می‌شد. تجارت‌محلی نیز بسیارکاهش یافت.

بیپولی (پول نقره) حادکه نتیجهٔ بهره‌برداری وحشیانه از معادن به شمار می‌رفت محسوس بود.

## بخش ۱۳:

# حکومت و اصلاحات غازان‌خان

وضع دشوار اقتصاد و مالیه و تمایلات گریز از مرکز وعصیانهای اعیان چادرنشین مغول وترك وموقوف شدن فتوحات خارجی (که پیشتر غنایم جنگی فراوان نصیب فاتحان می‌کرد) مجموع این عوامل حکومت مرکزی را که ایلخان نمایندهٔ آن بود وادار می‌کرد تا چاره‌ای اندیشد.

ایلخان جدید غازان‌خان (از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴ م. ـ ۶۹۵ تا ۷۰۴ ه. حکومت کرد) پسر ارغون‌خان صلاح چنین دید که اسلام اختیار کند و به مأموران عالیمقام و روحانیان اعیانمنش ایرانی ومسلمان نزدیك شود. وی سپس اصلاحات بسیار به عمل آورد که برروی هم باروش سیاسی دستجات مزبور که به‌وجود واستواری یك‌حکومت مرکزی و اصلاح اساس مالیاتی علاقه‌مند بودند ـ مطابقت داشت.

غازان‌خان دربادی امر برای این‌که بربایدوخان غالب شود ناگزیر بود ازپشتیبانی بخشی از اعیان چادرنشین مغول که آن زمان اسلام پذیرفته بودند استفاده کند. امیرنوروز از قبیلهٔ او یرات که در سال ۱۲۸۹ م.ـ۶۸۸ ه. در خراسان علیه ارغون خان علم عصیان‌برافراشته بود به‌هواخواهی غازان‌خان برخاست. نوروز شرط مساعدت خویش را با غازان‌خان قبول دین اسلام ازطرف وی معین‌کرد. غازان‌خان که پیشتر بودایی بود دین اسلام اختیارکرد ومحمود نامیده شد.

بدین‌طریق اسلام باردیگر دین‌رسمی دولتی شد. براثر فشار امیرنوروز فرمانی‌دربارهٔ تخریب کلیساهای مسیحیان و کنیسه‌های یهودیان که درتبریز وهمدان ومراغه ودیگر بلاد در

زمان حکومت ایلخانان بتپرست بنا شده بود ــ منتشر شد[۱]. دربسیاری از شهرها ایذا و قتل مسیحیان ویهودیان به‌وقوع پیوست. چیزی‌نگذشت‌که غازان‌خان با در نظر گرفتن شکایات فئودالهای مسیحی ــ ارمنی و گرجی‌که به‌سبب‌جنگ باملوکان مصر به‌دستیاری ایشان‌سخت نیازمند بود ــ اقداماتی راکه علیه مسیحیان ویهودیان آغاز شده‌بود فسخ ومتوقف ساخت و روش مدارا را در قبال ایشان پیش گرفت. غازان‌خان حتی جزیه را که مجدداً گویا از نامسلمانان اخذ می‌شد لغو نمود. اما بوداییان «بتپرست» خارج ازقانون اعلام شدند وآنان را مجبور کردنـد یا اسلام اختیار کنند ویـا کشور را ترك گویند و تمام معابـد ایشان خراب شد.

غازان‌خان مسلمان شد وپشتیبانی تمام فئودالهای اسکان یافتهٔ مسلمان وبخشی‌ازاعیان چادرنشین مغول راکه مانند امیر نوروز اسلام اختیارکرده بودند وهمچنین اعیان‌چادرنشین ترك را برای خویش تأمین‌کرد.

درماه اکتبرسال۱۲۹۵ م.ــ۶۷۵ ﻫ. غازان خان در قورولتای اعیان مغول بـه مقام ایلخانی برگزیده شد. وی‌که دیگر سلطانی مسلمان بود حتی اسماً وظاهراً هم حاضر نشد حکومت خان بزرگ بتپرست مغول را که درچین مستقربود بپذیرد.

خان جوان مغول (که دربیست وچهار سالگی به تخت سلطنت جلوس کرد) شخصیتی برجسته‌بود. غازان بااین‌که میهنپرستی مغول‌باقی مانده بودویکی ازبهترین مطلعین‌روایات داستانهای تاریخی ملت خویش بود درعین‌حال بافرهنگ وتمدن ایران آشنایی کامل داشت وبرای آن ارزش عالی قایل بود.

وی به‌پزشکی وعلوم طبیعی علاقه‌مند بود ودرهنگام شکار علفهای گوناگون را جمع می‌کرد ووجود بسیاری ازگیاههای دارویی راکه سابقاً ازچین وهند وترکستان وارد می‌شد درایران کشف‌کرد.

از زبانها گویا فقط زبان مادری خود یعنی مغولی و تا اندازه‌ای فارسی وترکی را خوب می‌دانست وبا السنهٔ عربی وهندی وکشمیری وچینی وفرنگی (فرانسه) اندکی آشنایی داشت . وی در جزییات امور حکومت مداخله می‌کرد و ساعات متمادی بـه مطـالعهٔ اسناد مربوط به‌درآمد وهزینهٔ دولت می‌پرداخت ونظرها واصلاحات خویش رابدانها می‌افزود .

غازان‌خان درسالهای نخست سلطنت خویش بسیاری ازتوطئه‌ها وعصیانهای شاهزادگان راکه می‌خواستند وی را سرنگون‌کرده تخت وتاج را صاحب شوند فرونشاند . ولی مبارزه

۱ــ حقوق اسلامی ساختمان کلیساها وکنیسه‌های جدید یهودی را اجازه نمی‌داد و فقط ممکن بود معابد مسیحی و یهودی راکه قبل‌از اسلام وجود داشت حفظ و تعمیر کرد.

باحکام بعضی از نواحی‌که دراکناف کشور علم طغیان برافراشته بودند واندیشهٔ رهایی از حکومت مرکزی را درسر می‌پروراندند ـ به‌مراتب دشوارتر بود.

طاغیان غالباً ضمن جستجوی یارانی ـ که درتحقق تمایلات تجزیه‌طلبی ایشان را مدد کنند ـ به‌دول همسایه‌ای‌که با هلاکوییان دشمنی می‌ورزیدند ویا به‌حکام و والیان بزرگ متوسل می‌گشتند. مبارزهٔ داخلی علیه فئودالها به موازات جنگهای دایم خارجی صورت می‌گرفت ومستلزم بسیج تمام نیروهای کشور بود.

درسال ۱۲۹۵م.ـ۶۹۵ ه. لشکریان دواخان جغتایی به‌خراسان و مازندران تعرض کردند وگرچه به‌زودی ازآن نواحی طردشدند ولی هردو ایالت را دستخوش نهب و غارت شدید قراردادند وقریب هزارنفر ازاهالی رابه بردگی بردند.

مبارزه باامیر نوروز دشوارتر بود. امیر نوروز در آغاز امر با جد تمام به یاری غازان خان‌که برای جلوس برسریر سلطنت مبارزه می‌کرد برخاست ولی امید وی ـ که می‌خواست ندیم نیرومندخان گردد ـ به‌یأس مبدل شد.

درسال ۱۲۹۸ م.ـ۶۹۸ه. امیر نوروز درخراسان خروج کرد ومی‌کوشید تا سلطان مستقل ایالت مزبور گردد. لشکریان امیرنوروز درنبرد با سپاهیان خان‌که برای‌فرونشاندن عصیان اعزام‌شده‌بودند ـ منهزم‌شدند ووی به‌هرات گریخت و ملك فخرالدین کرت امیر ـ هرات وتابع ودست نشاندهٔ ایلخان درآغاز رسوم مهمان‌نوازی را دربارهٔ امیر نوروز مرعی داشت ولی بعداورا تسلیم غازان خان‌کرد وامیر نوروز اعدام شد. درگرجستان نیزخروجی علیه مغولان وقوع‌یافت(سال۱۲۹۷ م.ـ۶۹۷ ه.).

درسال ۱۲۹۹ م.ـ۶۹۹ه. درروم ـ یعنی بخش غربی کشور ـ امیر سولامیش قیام کرد وسپاهی مرکب ازپنجاه هزارمرد جنگی‌گرد آورد واز پشتیبانی دولت مصر برخوردار گردید ولی لشکریان خان قیام را فرونشاندند.

غازان خان در مبارزه علیه فئودالهای چادرنشین مغول متحدینی داشت که همانا فئودالهای روحانی و غیر روحانی اسکان یافتهٔ ایرانی و مسلمان بودند. اینان نیز مانند دولت مغول به مرکزیت و استواری ارکان حکومت علاقه‌مند و از هرج و مرج فئودالی بیمناك بودند.

درفاصلهٔ میان سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۳ م.ـ ۶۹۹ و ۷۰۳ ه. غازان خان سه‌بار به سوریه لشکرکشید. لشکریان وی چندی حلب ودمشق ودیگر شهرهای سوریه‌را اشغال‌کردند ولی سرانجام باناکامیابی روبه‌رو شده ناگزیرآن سرزمین را ترك‌گفتند. فرانسه وآراگونی ودیگر دول مسیحی اروپای غربی به غازان خان‌کمك نظامی وعده‌کردند ولی به‌مواعیدخود وفا نکردند.

درطرح اصلاحات داخلی که غازان‌خان به عمل آورد رشیدالدین فضل‌الله همدانی ـ پزشك ومتشرع ومأمور مجرب مالی ودانشمندی که به‌علوم عصرخویش احاطه داشت ـ وظیفهٔ مهمی را ایفا می‌نمود.

رشیدالدین بعداز آن‌که موردلطف وعنایت غازان‌خان قرار گرفت اقداماتی بـه عمل آورد تا وزیرپیشین «صدرکاغذی» صدرالدین خالدی موردغضب واقع واعدام شود وپس‌ازآن خود نزدیکترین مشاور و (یکی ازدو) وزیر غازان‌خان گشت.

سعدالدین ساوجی رسماً مقام وزیرنخست ومهردار سلطنتی را شاغل بود ولی عملاً در ظرف مدت بیست سال (۱۳۱۹ ـ ۱۲۹۸ م ۷۱۸. ـ ۶۹۸ ه.) رشیدالدین تمام امـور دولت را اداره می‌کرد. وی‌چنانکه پیش‌گفتیـم بزرگترین‌مورخ‌ایرانی قرون وسطی بوده.

ازمکاتبات رشیدالدین مشهود است‌که افکار سیاسی این وزیر تاریخنویس پایه‌واساس اصلاحات غازان‌خان را تشکیل می‌داده. افکار مزبور عبارت‌بود از این‌که: ایلخان و سران مغول باید بااعیان فئودال ایرانی نزدیك شوند وسنن کشورداری ایرانیان را فرا گیرند، حکومت مرکزی را استوار سازند، باتمایلات گریز ازمرکز اعیان چادرنشین مغول‌مبارزه کنند واز عصیان وخودکامگی ایشان ممانعت به‌عمل آورند. باید میزان ثابت خراج (بهرهٔ مالکانه ـ مالیات) معین ومشخص‌گردد ودستگاه وصول مالیات به‌سلامت‌گراید تاازدشواری وضع روستاییان وشهریان‌کاسته شود واستعداد ونیروی پرداخت مالیات مردم افزوده‌گردد. قنوات ونهرهای آبیاری مخروب وویران ترمیم‌گردد وکشاورزی وصنعت وحرف وبازرگانی وزندگی شهری احیا شود.

درعهد غازان‌خان رهبری سیاسی‌ازاعیان لشکری وچادرنشین‌مغول وترك منتزع وبه‌ـ مأموران عالیمقام وروحانیان متشخص ایرانی ـ که رشیدالدین در واقع مجری مشی سیاسی آنان بود ـ منتقل‌گشت. غازان‌خان به‌اعیان چادرنشین اعتماد نداشت وبسیاری از ایشان را معدوم ساخت. ولی بااین‌حال‌ناچار گذشتهای مهمی به‌ایشان می‌کرد (تفویض اراضی وسیع برسبیل اقطاع وغیره).

ازآن‌جایی‌که یکی ازعلل اصلی‌خالی‌شدن خزانه حیف ومیل اموال ازطرف مأموران ومقاطعه‌کاران خراج وصرف مبالغ‌گزاف برای رفع حوایج کسان خان بود، بـدین سبب یرلیغ ویژه‌ای صادرشد ومیزان ثابت خراج ومالیات سرانه (قپچور) برای هرناحیه به‌نقد و یا میزان سهمی که از حاصل باید اخذ گردد معین گشت. این فهرستهای مالیاتی به مهر ممهور و در تبریز حفظ می‌شد و در هر ناحیه و حتی دهکده فهرست مالیاتی را می‌بایست برصفحات آهنین یا سنگ ویا بردیوار مساجد نوشته درمحل نمایانی قراردهند تاعموم ازآن اطلاع حاصل کنند. مطالبهٔ مبالغ ویا مقداری بیش ازآنچه درفهرستها نوشته‌شده بودازاهالی

اکیداً ممنوع بود.

خاتونان وشاهزادگان وافراد عادی حق نداشتند برای انجام مأموریتهای خصوصی ایلچی ومأمور به‌این‌سو وآن‌سو گسیل دارند وایلچیان فقط برای مأموریتهای دولتی اعزام می‌شدند وبرای خرج راه وجه لازم دراختیار ایشان گذاشته می‌شد.

«نزوله» فسخ شد. صدور وتوزیع بروات نیزلغو شد. مأمور دولت‌که دربرابر خزانه مسئول بود مالیاتها را ازمردم طبق فهرست ثابت ومشخص ومعین وصول می‌کرد و دیگر به مقاطعه دادن مالیات درمیان نبود.

عوارض گوناگون وفراوانی‌که بیشتر به‌نفع خان وشاهزادگان ولشکریان وامیران و غیره ازمردم مأخوذ می‌شد لغو گردید وهزینهٔ نگهداری‌آنان تقلیل یافت. مبالغی هم‌که‌برای شکار سلطنتی صرف می‌شدکاهش یافت.

تمام وجوه واموالی‌که‌به‌خزانه می‌رسید باکمال دقت ثبت می‌گشت ومهروموم‌می‌گشت وبه‌وسیلهٔ چندتن ازمعتمدین حفظ می‌شد وهرمبلغ‌جزئی فقط‌طبق فرمان‌کتبی شخص‌غازان‌خان ازخزانه پرداخت می‌گردید.

کوشش‌وگرایش سران لشکری مغول برای تحصیل اراضی و تملك روستاییان ساکن درآن، غازان‌خان را مجبور کردکه زمینهای فراوان را برسبیل اقطاع میان سپاهیان مغول تقسیم کند. چنانکه پیش گفته شد سپاهیان عادی «جامگی» (مواجب) و «علوفه» ــ که از روستاییان گردآوری می‌شد ــ دریافت می‌داشتند. روستاییان به سبب سوء استفاده‌های کلان مأموران سخت از این مالیات دررنج بودند و غالباً بخشی از مبالغ ومحصولات وصولی را عملداران حیف ومیل کرده به‌سپاهیان نمی‌رساندند. بینوایی افراد عادی لشکر مغول یکی‌از علل شکست‌سپاه غازان خان درسال ۱۳۰۳ م.ــ ۷۰۳ ه. درجنگ باسلطان مملوك درسوریه بوده است.

غازان خان برای ارضای مطالبات مردان جنگی مغول در سال ۱۳۰۳ م.ــ ۷۰۳ ه. یرلیغی صادر و به تمام مغولان ــ بدون استثنا اراضیی به رسم اقطاع تفویض کرد و حتی نیروهای چریك مغول را نیز مشمول این فرمان نمود. بخشهایی از کشور بالتمام به‌اقطاع به‌امیران هزاره یامین‌باشیان یعنی رؤسای قبایل مغول‌که تاهزارمرد جنگی به‌قشون‌می‌دادند واگذار شد.

مین‌باشی‌یا امیرهزاره پس‌ازدریافت فلان یابهمان بخش انرا به‌حکم‌قرعه به‌دەیوزباشی یاامیر صده می‌داد. وامیر صده یایوزباشی نیزباز به‌حکم قرعه اراضی خودرا میان‌اون‌باشی (ده‌باشیها) وآنها هم میان افراد سپاه ــ که هریك دهکده یا سهمی از یك ده را (به انضمام روستاییان آن) به‌اقطاع دریافت می‌داشت ــ تقسیم می‌کرد.

ظاهراً ورسماً اراضی اقطاع جزو املاك دولتی شمرده می‌شد ولی عملاً گروه خاصی را تشکیل می‌داد زیرا مستقیماً از طرف دولت وبه وسیلهٔ دستگاه دولتی از آن بهره‌برداری نمی‌شد.

به‌موجب فرمان خان اراضی اقطاعی قابل‌فروش نبود. واگر دارندهٔ اقطاع درخدمت قصور می‌ورزید زمین اقطاع اوممکن بود پس‌گرفته شود. اقطاع ازپدر به‌پسر ویا اقوام‌دیگر منتقل می‌شد وبدین‌طریق ازلحاظ حقوقی مبدل به‌تیول موروثی شده بود. بـه ویژه اراضی بسیار درآذربایجان ــ نزدیك مراتع مناسب وخوش‌آب وهوای ییلاقی وقشلاقی به‌اقطاع‌داده شده‌بود زیرا سپاهیان مغول‌کماکان شیوهٔ زندگی‌واقتصاد چادرنشینی وحرکت و کوچ به ــ ییلاق وقشلاق را ترك نگفته بودند.

تمام مالیاتها و عوارض و خراجی کـه سابقاً روستاییان می‌پـرداختند از زارعینی که در اراضی اقطاعی می‌زیستند دریافت می‌شد منتهی عوارض مزبور دیگر وارد خـزانه نمی‌گشت بلکه به نفع مقطع (اقطاعدار) وصول می‌شد ومقطع خود مبلغ ناچیزی به دولت می‌پرداخت.

غازان‌خان رسم تقید روستایی زارع رابه زمین‌که درعهد نخستین ایلخانان نیز وجود داشت تأیید نمود. روستاییان نمی‌توانستند اراضیی راکه نام ایشان درآنجا ثبت شده بـود ترك گویند.

مالکان حق نداشتند به روستاییان فراری پناه دهند. چنانکه روستایی از ملك مالك فرار می‌کرد مالك حق داشت درظرف سی سال ازتاریخ فرار او را جستجوکند وبیابد وبـه زمین متروك بازگرداند.

شیوهٔ استفاده ازکاربردگان درکشاورزی نیز به حال سابق محفوظ ماند . بردگان اسیر اراضی متعلق به‌فئودالها را زراعت می‌کردند. رشیدالدین‌که یکی‌از مالکین‌کلان‌بود درطی مکاتبات‌خویش‌که به‌دست ما رسیده به‌پسران خود می‌نویسدکه در اراضی چهار قریهٔ متعلق به‌خود بردگان راسکونت داده است واز آنان خواسته است تاعده‌ای دیگر ازبردگان یونانی برای وی‌گسیل دارند تا درقریهٔ پنجم منزل دهد.

غازان خان به منظور تشویق مردم به‌آبادی وعمران اراضی متروك وبایر به مالکینی که به زراعت و مسکون ساختن اراضی مزبور همت گمارند تسهیلات مالیاتی وعـده داد. براثـر تفویض اقطاعات به لشکریان و دادن اراضی متروك و بایر برای زراعت ــ کـه از محل املاك دیوانی و اینجـو توزیع می‌شد ــ میزان و نسبت اراضی مالکان خصوصی به مراتب افزایش یافت و این خود تا اندازه‌ای موجب اعتلای نیروهای تـولیدی کشور گشت.

در دوران غازان مقدار اراضی موقوفه نیز فوق‌العاده افزایش یافت. غازان خان که مسلمان متعصبی شده‌بود وجوه واراضی بسیاری وقف ونثار روحانیان مسلمان می‌کرد. این را نیز متذکر شویم که چیزی نگذشت اولیای اوقاف اراضی مزبور را توانستند بـه صورت املاك موروثی خویش درآورند.

اصلاحات غازان‌خان تغییراتی اساسی درزندگی شهرنشینان نیز پدید آورد. در عهد اسلاف غـازان خـان تجار عمده نفوذ و وزن عظیمی در کشور داشتند. اینان تنها تجارت نمی‌کردند بلکه به میزان وسیعی به‌معاملات رباخواری مشغول بودند و در عین‌حال در همه جا وصول تمام مالیاتهای دولتی و از آن جمله عوارض شهری یا «تمغا» را بـه مقاطعه گرفته بودند.

تجارعمده ازحمایت خاص سران‌گروه حاکمه و تسهیلات مالیاتی برخوردار بودند. کاخهای زنان خوانین وشاهزادگان درواقع دکهٔ معاملات تجاری و رباخواری گشته بود. ولی وضع بازرگانان خرد ومتوسط به‌سبب وجود مالیات تمغا سخت و دشوار بـود. در شهر رباخواری صنعتکاران وبینوایان شهری را ازپا درآورده بود. مالیات عقب مانده وپرداخت نشده که ربح کلانی بر آن تعلق می‌گرفت کمر بدهکار را می‌شکست واو واعقاب وی‌را اسیرو مقروض می‌نمود. رباخواری چنان‌خطرناك شدکه غازان‌خان علیرغم پایداری قشرهای متنفذ ومحافل درباری یرلیغ ویژه‌ای صادر ووامهایی راکه جنبهٔ رباخواری داشت ممنوع کـرد و مقروضین را ازپرداخت بهره ومبالغ مأخوذ معاف‌کرد. بعدها دولت مجبور شد گذشت‌کند ومیزانی برای بهرهٔ پول معین نمایدکه رباخواران ازآن تجاوز نکنند.

غازان‌خان ازلحاظ تسهیل‌کار صنعتکاران وبازرگانان خرد و کاهش دشواری وضع ایشان وصول تمغا را دربسیاری ازشهرها لغوکرد ودرسایر بلاد نیز میزان تمغا را تـا نصف تقلیل داد.

غازان‌خان اصلاحی درپول نیزبه عمل آورد وبه‌جای مسکوکات گوناگونی کـه در ایالات مختلف ضرب می‌شد درسراسر کشور یك‌پول واحد نقره رایج ساخت . واحد پول درهم بودکه ۲٫۱۵ گرم نقره داشت وشش درهم یك‌دینار نقره بود و ده هزار دینار واحـد محاسبه یاتومان محسوب می‌شد.این اساس پولی واحد به‌قدری درمحاسبه سهل وراحت بود که به‌زودی درکشور جغتاییان نیز متداول‌گشت. برای سراسرکشور یك‌اساس واحد اوزان ومقادیر نیز برقرارشد.

غازان‌خان وضع صنعتکاران ـ برده راکه درکارخانه ها کار می‌کردند نیز تغییرداد. سوءاستفاده‌های مأمورانی‌که کارخانه‌ها را اداره می‌کردند وجیرهٔ صنعتکاران را حیف‌ومیل می‌نمودند سرانجام منجر بدان شدکه کارخانه‌های سازندهٔ اسلحه وزین‌وبرگ ولباس وغیره

تقریباً محصولی تولید نمی‌کردند. صنعتکارانی که درکارخانه‌ها کار می‌کردند ووضع اسیر-برده را داشتند به‌کار خود علاقه نداشتند. بدین‌سبب کاربردگان نفعی‌نداشت . غازان‌خان دادن جیره را لغو وصنعتکارانی راکه درکارخانه کار می‌کردند مخیر کردکه برای خود کارکنند ومقدار معینی محصول یاپول بپردازند.

غازان‌خان مساعی فراوان برای تزیین وزیبایی پایتخت خود، تبریز مبذول داشت و درشنب غازان واقع درحومهٔ تبریز ـ درزمان حیات مرقدی برای خویش ساخت که ارتفاع گنبدآن‌ازگنبد مرقد سلطان سنجردمروکه درعالم‌اسلام بلندترین بناشمرده می‌شدبیشتر بود.

مرقد غازان‌خان ازلحاظ ریزه‌کاریهای زیبا و پربها کـه به‌دست بنایان چیره دست ایرانی ساخته شده‌بود تحسین عمومی را برانگیخت. وی در کنار مرقد دو مـدرسه و یك بیمارستان ویك رصدخانه ـ نظیرآنچه هلاکوخان درمراغه ساخته بود ـ و یك کتابخانه و یك‌محل بایگانی اسناد وگرمابه‌ها واستخر بنا کرده برای نگاهداری این مؤسسات امـوال خاصی راکه ۱۸۵ هزار دینار درآمد داشت وقف‌کرد. غازان‌خان در کنار هردروازهٔ شهر کاروانسرا وبازار وگرمابه ساخت. وی درباریان خویش را تشویق می‌نمود تاکاخها وابنیهٔ زیبا در پایتخت محبوب وی بنا کنند.

رشیدالدین درتبریز صاحب یك‌کوی تمام بود. وی این‌کوی راکه ربع رشیدی‌نامیده می‌شد باپول خودساخته بود. دراین محله ـ به‌گفتهٔ خودرشیدی ـ گویا سی هزارخانه(یعنی خانوار ـ این‌رقم مستبعد به‌نظر می‌رسد) و ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان ونساجی‌ورنگرزی وکارگاههای کاغذسازی وباغهای بسیار وگرمابه‌ها و انبارها و آسیابها و ضرابخانه وجـود داشت.

میان این صنعتکاران بسیاری ازاستادان چیره‌دست وجود داشتندکه ازبلادوکشورهای مختلف‌گرد آمده‌بودند. درربع رشیدی «کوی علما»وجود داشت‌که ائمه ومتشرعین ومؤذنان وقاریان قرآن درآن ساکن بودند. درمدرسهٔ آنجا شش تا هفت هـزار طلبه مشغول تحصیل بودند.

بیمارستان عالیی‌که درآن ۵۰ پزشك هندی وچینی ومصری وسوری مشغول‌کاربودند درآن کوی وجود داشت ودر میان آنان بهترین چشم‌پزشکان وجراحان و شکسته‌بندها که هریك پنج‌تن ازبردگان جوان رشیدالدین را تعلیم می‌دادند می‌زیستند.

درکوی رشیدی کتابخانه‌ای با ۶۰ هزار مجلدکتاب درعلوم دقیقه و تاریخ و شعر و شرعیات وفقه اسلامی دایربود. هزارنسخهٔ خطی قرآن به‌خط بهترین خوشنویسان عصر در این‌کتابخانه محفوظ بود. نهری به‌نام رشیدی برای شرب مردم آن‌کوی احداث شده بود. ثروت رشیدالدین حتی برای‌آن دوران ودرنظر هم‌عصران وی نیز هنگفت و فوق‌العاده بود.

کوی مزبور پس ازاعدام رشیدالدین (سال ۱۳۱۸ م.–۷۱۸ه.) ضبط ومصادره گشت.
تبریز درمرکز راههای کاروان‌رو قرارداشت وپایتخت خان بود واین عوامل موجب افزایش عدهٔ نفوس وتوسعهٔ آن گردید. پیش‌از غازان‌خان حصار دورشهر ششهزار قدم طول داشت وحصار جدیدی‌که غازان خان گرد تبریز کشید ۲۵ هزارقدم (قریب ۲۴ کیلومتر) درازا داشت. ثروت وجمعیت شهروتنوع کالاهایی‌که دربازار آن خریدوفروش می‌شدموجب تحسین وتحیر معاصران بود.
درنتیجهٔ اصلاحات غازان‌خان خزانهٔ دولت معمورشد. حمدالله مستوفی قزوینی که در اثر جغرافیایی خویش اطلاعات پربهایی دربارهٔاوضاع مالی‌زمان ایلخانان می‌دهد می‌نویسد که درزمان خوانین پیشین مغول جمع مبلغ وصولی خزانه به ۱۷۰۰ تومان ( به گفتهٔ وصاف = ۱۶۰۰ تومان) ودرعهد غازان به ۲۱۰۰ تومان بالغ‌گشت یعنی‌قریب ۲۵ درصد افزایش یافته بود.
دستگاه دولتی استوارگشته، خودکامگی مأموران محدود شده بود و بالنتیجه مردم تا اندازه‌ای ازسوء استفاده‌ها ودعاوی نامشروع مأموران رهایی یافته‌بودند. غازان‌خان‌عصیانها وقیامهای فئودالها راکه موجب ضعف دولت می‌گشت فرونشاند.
مبنای اصلاحات غازان‌خان عبارت بود ازاصل تثبیت دقیق خراج ومالیات و ممانعت ازسوء استفاده وخودکامگی دروصول آن. اصلاحات مزبور به‌نفع مردم مالیات‌دهنده‌صورت نگرفته بلکه‌به‌نفع دولت فئودالی بود. لازم‌بود لااقل ترتیبی داده شودکه تولیدات‌کشاورزی تجدید شود وقطع نگردد وفئودالها ودولت فئودالی مرتباً خراج و مال الاجاره را دریافت دارند.
ولی‌در هرحال نظم‌جدید نسبت‌به‌رژیم‌ارعاب پیشین که‌متضمن‌اخذ عوارض خودکامانه‌و غارت‌رعایا بود، بار روستاییان‌وشهرنشینان‌راسبکتر کرد. منابع‌تاریخی‌وبه‌خصوص رشیدالدین و حمدالله مستوفی قزوینی وحافظ ابرو درکتب خویش‌می‌نویسندکه کشاورزی تااندازه‌ای‌ترقی کرده بود ولی به سطح پیش از هجوم مغول نرسید.

## بخش ۱۴ :

# حکومت الجایتوخان

غازان‌خان درسال ۱۳۰۴ درگذشت وبرادر خویش الجایتوخان را به جانشینی خود معین‌کردکه به‌نام مسلمانی سلطان محمد خدابنده موسوم بود (۱۳۱۶-۱۳۰۴ م.-۷۱۶ - ۷۰۴ه.).

دولت الجایتوخان ازنقشهٔ قدیمی تسخیر سوریه دست نکشید . الجایتوخان در سال ۱۳۰۴م.- دوایلچی به‌فرانسه گسیل داشت. اینان حامل نامه‌ای برای فیلیپ لوبل چهارم پادشاه فرانسه بودند. این نامه‌که به‌زبان مغولی و حروف ایغوری نوشته شده‌بود دردست است . چنین نامه‌هایی برای ادوارد دوم پادشاه انگلستان وکلمنت پنجم پاپ روم‌نیزارسال گشت. هردو پادشاه وپاپ روم دردادن وعده ونویدکمك نظامی خست نورزیدند ولی عملاً مساعدتی به‌عمل نیاوردند. دولت الجایتوخان سرانجام بالضروره ازکوشش برای‌فتح سوریه صرف‌نظر کرد.

درتمام مدت حکومت الجایتوخان دشمنی وستیز با جغتاییان و قزل اردو ادامه داشت ولی مرزکشورها بلاتغییر باقی ماند.

درسال۱۳۰۷ م.- ۷۰۷ ه. گیلان‌که تحت سلطهٔ عده‌ای از امیران‌کوچك نیمه‌مستقل قرار داشت‌کاملاً به‌دولت ایلخانان پیوست.

درزمینهٔ سیاست داخلی نیز درعهد الجایتوخان مشیی‌که درزمان غازان‌خان‌آغازشده بود ادامه پیداکرد واصلاحاتی‌که وی به‌عمل آورده بود همچنان به‌قوت خود باقی‌ماند. دو سردار مغول - امیرقتلغ‌شاه وچوبان به‌امور لشکری رسیدگی می‌کردند و سروران اولوس

مغول بودند.

اسماً سعدالدین وزیر دررأس ادارهٔ کشوری قرار داشت وعملاً رشیدالدین که درزمان الجایتوخان نیزقدرت خویش را بالتمام حفظ کرده بود اموررا اداره می‌کرد. سعدالـدین کوشید تاوسایل نابودی رشیدالدین را به وسیلهٔ گزارشهای دروغین‌فراهم سازد ولی‌رشیدالدین موفق شد موجبات اعدام سعدالدین را فراهم کند. ورشیدالدین پس ازآن بازرگانی ــ اورتاق به‌نام تاج‌الدین علی‌شاه گیلانی‌راکه بعدها رقیب ودشمن رشیدالدین شد ــ با خـود شریك و وزیر کرد.

درسال۱۳۰۵م.ـ ۷۰۵ ه. الجایتوخان ساختمان‌شهر جدید سلطانیه راکه ارغون‌خان ناتمام‌گذاشته بود مجدداً تعقیب‌کرد. موقع این شهر که برراههای کاروان‌رو قرار داشت و نزدیکی ییلاق مغولان بدان، موجب رونق وعمران آن‌گشت و چیزی نگذشت کـه سلطانیه پایتخت تابستانی ایلخان‌گشت. بغداد کماکان پایتخت زمستانی بود. درباریان الجایتوخان درتزیین پایتخت نوین بایکدیگرهمچشمی می‌کردند. رشیدالدین درسلطانیه نیزمانندتبریز کویی مرکب‌از هزارخانه بل بیشتربا پول‌خود احداث‌کرد.

مردم رنگارنگ بازرگان وصنعت پیشه‌که درسلطانیه گرد آمده بودند سفارشات‌دربار را انجام داده با چادرنشینان مغول‌که ییلاقشان نزدیك شهر بود وارد داد وستد شده مـزد و درآمد سرشاری به‌دست می‌آوردند. ساکنان سلطانیه ازنواحی گوناگون بودند وبه زبانهای گوناگون سخن می‌گفتند وپیرو مذاهب مختلف بودنـد. ساختمان شهر درسال ۱۳۱۳ م. ــ ۷۱۳ ه. پایان یافت وحصاری‌که به‌دور شهرکشیده شده‌بود ۳۰ هزارگام درازا داشت.

الجایتوخان‌که درکودکی به‌دست مادر عیسوی خویش غسل تعمید مسیحیت را گرفته وازآن پس به‌دین اسلام ومذهب سنی‌گرویده بود سرانجام به‌مذهب شیعه تمایل پیداکرد.ولی کوششی‌که ایلخان مزبور به‌عمل آورد تاتشیع را مذهب رسمی ودولتی قراردهد باعدم‌موفقیت روبه‌رو شد زیرا مأموران وروحانیان عالیمقام ایرانی‌که سخت پابند تسنن بودند بـه شدت مقاومت کردند واز انجام منظوروی مانع شدند. دردوران الجایتوخان مجدداً ازنامسلمانان جزیه اخذ شد.

## بخش ۱۵:

# آغاز انقراض دولت هلاکوییان

ابوسعید بهادرخان پسر الجایتوخان درسن دوازده سالگی برتخت سلطنت جلوس کرد وبالطبع قادرنبود امور دولت را اداره کند.

امیرچوبان ازقبیلهٔ مغولی سولدوز امیر اولوس وفرماندهٔ کل قوا در واقع زمامدار اموربود. ادارهٔ حکومت بسیاری ازنواحی وایالات به امیران مغول سپرده شده بود.

تاج‌الدین علی‌شاه وزیر براثر پشتیبانی امیرچوبان نیروگرفت ورشیدالدین راکه‌پیر هفتاد ساله‌ای بود ونمی‌توانست دربرابر تحریکات درباریان مبارزه ومقاومت کند بالکل از مداخله ونفوذ درامور کشور محروم ساخت وبه استعفا وکناره‌گیری وی اکتفا نکرده او را به‌دروغ متهم کردکه الجایتوخان را (که به‌سمت‌پزشك معالجه می‌کرد) مسموم ساخته‌است. اعیان چادرنشین‌که به‌خاطر شرکت رشیدالدین دراصلاحات غازان خانی ازوی متنفر بودند باکمال خرسندی ازاین فرصت برای تصفیهٔ‌حساب استفاده نمودند.

رشیدالدین محکوم ودرماه ژوئیهٔ سال ۱۳۱۸ م.ـ ۷۱۸ ه. اعـدام شد. او را شقه کردند. صدرالدین وزیر راکه براثر تحریکات رشیدالدین اعدام شده‌بود نیز چنین به‌قتل رسانده بودند. اموال فراوان رشیدالدین به‌نفع خزانه ضبط ومصادره شد وکویی را کـه در تبریز احداث‌کرده بود غارت‌کردند وموقوفات ومؤسسات خیریهٔ بسیاری راکه ایجاد نموده بود نابود ساختند.

تقویت موقع اعیان چادرنشین‌که مهمترین نواحی‌کشور را تصاحب و در مقامات مهم

کشوری دست‌نشاندگان خودرامستقرکرده بودند به‌زودی منجربه‌لغو تمام اقدامات‌غازان‌خان (که هدف‌آن رفع خودکامگی مأموران وفئودالهای چادرنشین بود) ــ گشت.

فئودالهای‌چادرنشین‌که ضعف دولت مرکزی را حس‌کردند به‌عصیان وقیام دست زدند. مبارزهٔ بااینان بدان‌سبب دشوار بودکه دولت درعین حال با دولتهای همسایه درجنگ بود. درسال ۱۳۱۷م.ــ ۷۱۷ هـ. یساور شاهزادهٔ جغتایی‌که ازآسیای میانه اخراج‌شده‌به‌خراسان پناه‌آورده بود درخراسان‌علم طغیان برافراشت. درهمان هنگام لشکریان ازبك‌خان قزل‌اردو به‌دنبال مبارزه‌ای‌که از دیرباز به‌خاطر تصرف‌آذربایجان آغازکرده بودند وارد ناحیهٔدربند شدند. هنگامی‌که امیر چوبان سرگرم جنگ با قزل‌اردوییان بود امیر یساور مازندران و بخشی از خراسان وسیستان را غارت کرد. عصیان وی فقط در سال ۱۳۲۰ م. ــ ۷۲۰هـ . فرو نشانده شد.

قدرت عظیم امیر چوبان حس حسادت ورقابت بسیاری از فئودالهای چادرنشین‌مغول را برانگیخت وآنان بیهوده کوشیدند درمحضر ایلخان ابوسعید به‌وی بهتان زده از نظرش بیندازند.

سپس توطئه‌ای علیه وی به‌عمل آمد. امیر ایرینچین ازقبیلهٔ کرائیت دررأس ناراضیان قرار داشت وتوطئهٔ مزبورکه نخست علیه مقربترین شخصیت دربار آغاز شده بود مبدل بـه طغیان علیه شخص ایلخان ابوسعید گشت. سرانجام بعداز مبارزهٔ سختی کـه در آذربایجان صورت گرفت این عصیان درسال۱۳۱۹ م. ــ ۷۱۹ هـ. فـرونشانده شد و امیر ایرینچین اعدام گشت.

درسال ۱۳۲۰ م.ــ۷۲۰ هـ. مصریان به ارمنستان کیلیکه حمله کرده آن سرزمین را که درتحت حمایت و وابسته به ایلخانان بود غارت‌کردند. ابوسعید که مایل بـود عملیات نظامی درمرزهای غربی‌کشوروی موقوف شود باناصر محمد سلطان‌مملوك مصر واردمذاکره شد ودرسال ۱۳۲۳م.ــ ۷۲۳ هـ. میان دولت هلاکوییان و مصر پیمان صلـح منعقد گشت و ابوسعید وناصرایلچیانی برای استقرار واستواری دوستی مبادله‌کردند.

درسال۱۳۳۲ م.ــ ۷۳۳ هـ. امیر تیمورتاش فرزند امیرچوبان درآسیای صغیر طغیان کرد. امیر چوبان شخصاً برای فرونشاندن عصیان عازم آن سامان‌گشت ولی بعد حکم عفو فرزند رااز ایلخان‌گرفت. عملیات نظامی علیه قزل اردو درقفقاز همچنان ادامه داشت.

قدرت چوبانیان روزبه‌روزافزون می‌گشت. درسال ۱۳۲۴ م.ــ ۷۲۵هـ. علی‌شاه‌وفات کرد. وی تنها وزیرایلخانان بودکه به مرگ طبیعی درگذشت. قیمومت چوبانیان اندك‌اندك برای ایلخان،که جوان برومندی شده بود، مزاحم بود.تجاوزات وبی‌ناموسیهایی که‌دمشق‌ــ خوجه فرزند امیرچوبان در تبریز مرتکب می‌شد موجب نارضایی عمومی گشت . در سال

۱۳۲۷ میلادی دمشق خوجه اعدام شد.

امیر چوبان درپاسخ علم طغیان را درخراسان برافراشت ولی منهزم شد و به هرات گریخت. امیر هرات نخست بهوی پناه داد ولی بعد برای خوش آیند ابوسعید امر کرد خفه‌اش کنند.

طغیانهای دستجات فئودال وپیکارهای مکرر و عبور لشکریان از نواحی اسکان ـ یافتگان وغارت مردم نواحیی که بهدست فئودالها مسخر می‌شد و افزایش سوءاستفاده های مأموران و بلاهای طبیعی(در سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ م.ـ ۷۱۸ تا ۷۲۰ ه. خشکسالی مهیبی پدیدآمد وپرواز ملخ وتگرگ بیسابقه محصولات را ازمیان برد) منجر بهقحطی گشت وسرانجام مردم کشاورز ومقیم واسکان یافته را از هستی ساقط ونیروی ایشان را بالکل تباه کرد.

مردم خانه‌های خویش را ترک گفته بهاطراف واکناف کشور گریختند. بحرانی که تااندازه‌ای براثر اصلاحات غازان‌خان متوقف شده‌بود باردیگر شدت یافت.

غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر، فرزند رشیدالدین فضل‌الله که این شغل را از سال ۱۳۲۸ م.ـ ۷۲۹ ه.پس‌از سقوط امیرچوبان شاغل گشته بودکوشید تا اندازه‌ای مردم را از خودکامگی فئودالها مصون دارد. و خواست سیاست داخلی کشور را در مسیر اصلاحات غازان‌خانی هدایت نماید.

ابوسعیدخان بهتوصیهٔ اوبرای دفاع ازاهالی دربرابر زیاده‌رویها و سوءاستفاده های مأموران‌که موجب فقر وبینوایی می‌گشت فرمانهایی صادرکرد. یکی ازاین فرامین‌که بر دیوار مسجد شهرآنی درارمنستان منقورگشته دردسترس است.

ایلخان ابوسعید درپایان سال ۱۳۳۵م.ـ ۷۳۶ ه. هنگام لشکرکشی علیه قزل اردو درگذشت. مشی سیاسی غیاث‌الدین رشیدی وزیر مخالفت اعیان چادرنشین مغول و ترك را برانگیخت. اینان براثر توسعهٔ اراضی اقطاع وملك وموقوفه (بهحساب و از محل اراضی دولتی‌که دراختیار حکومت مرکزی بوده مستقیماً بهتوسط دستگاه مأموران دولتی از آن بهره‌برداری می‌شد) نیرومندتر شده بودند. این‌وضع موجب تضعیف حکومت مرکزی که ایلخان مظهر آن بودگشت.

بدین‌سبب‌کوشش غیاث‌الدین بهنفع سیاست مرکزیت محال‌بود باکامیابی قرین‌گردد. درخلال این اوضاع اراضی دیگران دردست فئودالهای بزرگ متمرکز می‌شد و اینان املاك ملاکین‌کوچك را یا بهزور وغصب آشکار ویا ازطریق دادگاهها وداوری تصاحب می‌کردندو درصورت اخیرالذکر ازاینکه درضمن جنگها وشورشها بسیاری ازمالکان اسناد و بنچاق و قبالهٔ املاك واراضی خویش را ازدست داده بودند استفاده می‌نمودند.

درآغازقرن چهاردهم میلادی دربعضی نقاط ایران هنوز روستاییان آزاد دیده‌می‌شدند ولی در دوران موردنظر ما آنان نیز به رعایای مقید به‌زمین مبدل شده بودنـد. جماعتهای خودمختار روستایی دربسیاری جاها ازمیان رفته بود وهرجاکه هنوز وجودداشت دیگرآزاد نبوده تابع ووابستهٔ فئودال گشته بود.

افزایش مقدار اراضی فئودالهای بزرگ وبه‌خصوص اعیان چادرنشین موجب تقویت و ازدیاد نفوذ سیاسی آنان‌گردید ومبارزهٔ شدیدی را به‌خاطر کسب قدرت در دستگاه دولت ـ میان دستجات فئودال ـ برانگیخت.

بخش ۱۶:

# نهضتهای آزادیخواهانهٔ مردم درقرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم میلادی

افزایش شگفت‌انگیز میزان بهرهٔ فئودالی و مالیاتها وسیاست مقید ساختن روستاییان به‌زمین ویوغ تحمل‌ناپذیر فاتحان باعث شدت مبارزهٔ داخلی قشرهای مردم درسراسر کشور گشت.

فرار دسته‌جمعی روستاییان یکی‌از مظاهر این مبارزه بود. گاهی هم مبارزه به‌صورت قیام وعصیان درمی‌آمد. تاکنون محققان‌کمتر به‌مطالعهٔ این‌قیامها پرداخته‌اند.

درسال ۱۲۶۵م.ـ ۶۶۴ ه. در فارس یك خروج عظیم مردم درتحت قیادت سید ـ شرف‌الدین علیه‌حکومت مغولان وقوع یافت. لشکریان ایلخان این عصیان را بیرحمانه‌فرو-نشاندند.

درسال ۱۲۷۵م.ـ ۷۶۴ ه. عده‌ای ازمردم محلی به‌ایلخان آباقاخان‌که باهمراهان درداران(آذربایجان شوروی‌کنونی)مشغول‌شکاربودآشکاراحمله کردند. اینان‌به‌شمشیر ونیزه مسلح بودند ونزدیك بودخان رابه قتل رسانند. این حمله چنان آباقاخان را مرعوب‌ساخت که فرمان داد سلحشوران را از سراسرآن ناحیه‌گرد آورند زیرا انتظار یك‌قیام عمومی‌را داشت.

درسال۱۲۹۱ م.ـ ۶۹۱ ه. قبیلهٔ چادرنشین لر به قیام بزرگی دست زد و حتی شهر اصفهان را اشغال کرد.

درفاصلهٔ میان سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰م.ـ ۶۷۹ و ۶۸۹ هـ. هنگام انحطاط شدید اقتصاد ایران نهضت دسته‌جمعی وبزرگ روستایی که به‌صورت یك‌جنگ وسیع نامنظم درآمد آغاز شد. این نهضت را رشیدالدین مفصلاً نقل‌کرده است. بدیهی است که وی همچون یك مورخ فئودال شرکت‌کنندگان در نهضت مزبور را راهزن می‌خواند ولی از نوشته‌های او با وضوح تمام معلوم است که این نهضت شکلی ازمبارزهٔ روستاییان ودیگر مردم استثمار شده‌و مظلوم علیه یوغ بیگانه وبهره‌کشی بیرحمانهٔ فئودالها ورسوم اسارت وتقید به‌زمین بود.

به‌گفتهٔ رشیدالدین دستجاتی که درجنگلها وکوهها مخفی شده بودند ـ ووی آنان را راهزن می‌خواند ـ مرکب بود از روستاییان فراری وبردگان گریخته و «رنود و اوباش» شهری ـ یعنی بینوایان شهرنشین ـ وچادرنشینان همه‌چیز ازدست دادهٔ کرد ولر و عرب و حتی مغول. شایان توجه است که مغولان فقیر نیز دوش به‌دوش عامهٔ مردم ایران واردمبارزه شده‌بودند.

این شورشیان درهردهکده وییلاق قشلاق دوستان وپناه‌دهندگان وخبرچینانی داشتند. دردهکده‌ها به‌کمك کدخدایان آذوقه ودیگر لوازم زندگی برای شورشیان تهیه می‌شد. اینان درشهرها هم طرفدارانی داشتند که به‌ایشان پناه می‌دادند. دستجات شورشی به‌املاك ومراکز ومقر امیران واعیان حمله‌کرده به‌غارت می‌پرداختند. شورشیان به کاروانهای بازرگان ـ اورتاق نیزحمله می‌کردند، به‌حساب ثروتمندان واعیان رسیده اموال و کالاهای ایشان را طبق مفاهیم آن زمان به‌رسم غنایم جنگی مشروع تصاحب می‌کردند.

عامهٔ مردم به‌شورشیان حسن‌توجه وافر داشتند. همه‌جا مورد استقبال واقع می‌شدند. باکمال میل ایشان را می‌پذیرفتند وپنهانشان می‌کردند، غذایشان داده قهرمانیهایشان را مورد تحسین وتقدیر قرار می‌دادند. هیچکس حاضر نبود راز ایشان را فاش کند و یا نهفتگاهشان را بروز دهد. مبارزه علیه‌آنان برای مأموران و لشکریان دولت سخت دشوار بود وهنگامی‌که یکی ازآنان دستگیر می‌شد وفرمان اعدام اوصادر می‌گردید مردم همه به هیجان درمی‌آمدند ومی‌گفتند: «چگونه می‌توان چنین بهادری را سیاست کرد!»

نهضت شورشی ازطرف لشکریان غازان‌خان خاموش شد.

درسال ۱۳۰۳ م.ـ ۷۰۳هـ. عده‌ای ازپیروان فرقه‌ای از درویشان ـ که شخصی به نام شیخ یعقوب یا پیریعقوب دررأس آنان بود ورشیدالدین آنان را مزدکی می‌نامید ـ کوشیدند علم طغیان برافرازند واقدام خویش رابا تشبث شاهزاده آلافرانگ که می‌خواست قدرت را به‌دست گیرد مربوط ساختند وبه‌وی نزدیك شدند. ولی نقشه‌های ایشان کشف شد وریبسانشان بازداشت واعدام شدند. پیریعقوب را از قلهٔ کوهی به‌زیر افکنده معدوم کردند.

رشیدالدین که این‌عده را مزدکی می‌خوانده بلاتردید می‌خواسته است برساند که

برنامهٔ اجتماعی ایشان با برنامهٔ مزدکیان‌قدیم مشابهت داشته است ـ یعنی اینان نیزهواخواه استقرار برابری اجتماعی وتفویض تمام اراضی به‌جماعتهای روستایی بودند. بـزرگترین نهضتهای روستاییان و پیشه‌وران با شعارهای برابری اجتماعی مدتی بعد، میان ـ سالهای ۱۳۳۰ م.ـ ۷۳۱هـ. و. ۱۳۸ م.ـ ۷۸۲ هـ. درایران وقوع‌یافت.

## بخش ۱۷:

# استنتاج کلی از اوضاع این دوره

دوران سلطهٔ مغول یکی‌از دشوارترین ادوار تاریخ مردم ایران زمین بـود . در آن دوران صدها هزار نفوس ذکیه معدوم وبلاد وقصبات ویران و قیود بهره‌کشی فئودالی سختتر شد. اعتلای موقتی اقتصادی زمان غازان‌خان وعمران وآبادی دویا سه شهرکه مقر ایلخانان بود ـ وضع عموهی و فقر و فاقهٔ کشور را تغییر نمی‌داد. تجارت کاروانی گرچه کشور ایلخانان را با بسیاری از کشورهای دور و نزدیك مربوط می‌ساخت ـ ولی تقریباً فقط نیازمندیهای گروه حاکمه را رفع می‌نمود ونه موجب پیدایش نفوذهای جدید فرهنگی و نه افکار نوین درایران می‌گشت.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید (سال ۱۳۳۵ م.ـ ۷۳۶ ه.) تمایلات گریز از مرکز فئودالهای بزرگ ومبارزهٔ دستجات فئودال به‌خاطر کسب‌قدرت ووصول به‌حکومت ونهضتهای آزادیخواهانهٔ خلق‌که مجدداً آغاز گشته بود ـ جملهٔ این عوامل منجر بدان گردید که‌دولت ایلخانان هلاکویی‌که فاتحان مغول تأسیس‌کرده بودند منقرض شود (میان سال ۱۳۳۶م.ـ ۷۳۷ه. وسال ۱۳۵۳م.ـ ۷۵۴ ه.)․

مغولان مقیم ایران متدرجاً بخشی درترکان ساکن‌آن سامان وبخشی درمیان‌ایرانیان مستحیل شدند.

فصل ۶

# ایران در عهد پاشیدگی فئودالی و قیامهای مردم

(از حدود سال ۱۳۳۰ م.ـ ۷۳۱ هـ. تا پایان قرن پانزدهم م.)

## بخش۱ :

# ویژگی این‌دوران به‌طور کلی

دراین دوره اشکال گوناگون مالکیت فئودالی زمین وآب (تیول ارثی یا سیورغال که دنبالهٔ اقطاع به‌شمار می‌رفت) وهمچنین مصونیتها (مصونیت مالیاتی و قضایی و اداری) و سلسله مراتب فئودالی وشکلهای وابستگی فئودالی روستاییان در ایران به حد اعلای تکامل رسید. این‌دوره ازلحاظ سیر وپیشرفت پاشیدگی وپراکندگی فئودالی درایران ـ به‌خصوص پس‌ازانقراض‌دولت مغولی‌هلاکوییان (بین سال۱۳۳۶ م.ـ ۷۲۷ ه .و ۱۳۵۳م.ـ۷۵۴ ه.) ممتاز است.

انقراض دولت مزبور هنوز به‌معنی سقوط یوغ مغولان درسراسر ایران نبود، زیرا در بسیاری ازنواحی حکومت کماکان دردست اعیان نظامی چادرنشین مغول وترك بوده واینان یاسای کبیر چنگیزی وشیوه‌های اداری وبهره‌کشی فئودالها را که بعد از فتوحات مغولان پدید آمده بوده محفوظ می‌داشتند.

تشدید تضادها وکوشش عامهٔ مردم برای رهایی ازیوغ بیگانه و بهره‌کشی وحشیانـه موجب شدکه در ایران وکشورهای مجاور آن (آسیای میانه و ترکیهٔ عثمانی) بین سالهای ۱۳۳۰و۱۳۸۰ م.ـ ۷۳۱ و ۷۸۲ ه. ونیمهٔ اول قرن پانزدهم یك سلسله قیامهای عمومی وقوع یابد.

## بخش ۲:

# منابع اصلی تاریخ این‌دوران

بسیاری از مؤلفان دربارهٔ این‌دوره تاریخ نوشته‌اند و بعضی از ایشان کوشیده‌اند از رشیدالدین همدانی تقلید کنند.

نخست باید ازمکتب مورخان درباری که درقرن پانزدهم دردربار سلاطین تیموری‌در هرات پدیدآمده بود یادکنیم. نظام‌الدین شامی (اصلاً ازشام یا شاید شنب ـ حومهٔ تبریز بوده) وشرف‌الدین علی یزدی مورخان درباری که برحسب فرمایش دربار تاریخ حکومت و فتوحات تیموررا به‌رشتهٔ تحریر درآوردند مقدمان این مکتب بودند.

کتاب شامی‌درسال ۱۴۰۴ م.ـ۸۰۷ ه. واثرشرف‌الدین یزدی درسال ۱۴۲۴ م. ـ ۸۲۸ ه. پایان یافت. هردوکتاب به‌نام «ظفرنامه» موسوم است وهردو ازدوی منابع رسمیی که به دست ما نرسیده نوشته شده وسخت به‌غرض و جانبداری آلوده است و اعمال تیمور و اطرافیان وی را بانظر تحسین وصف می‌کنند ودر این طریق شامی کمتر وشرف‌الدین یزدی به‌مراتب بیشتر زیاده‌روی کرده است. معهذا هردو تألیف ازمنابع پرارزش تاریخ ایران‌در پایان قرن چهاردهم‌وآغاز قرن پانزدهم شمرده می‌شود. به‌کتاب شرف‌الدین یزدی مقدمه‌ای حاوی تاریخ ایران وآسیای میانه ازدوران چنگیزخان تا تیمور ملحق شده بوده (این‌مقدمه فقط دربعضی نسخ خطی محفوظ مانده است)[۱].

۱ـ اثر شامی (متن فارسی انتقادی) درپراگ توسط ف. تائوئر درسال ۱۹۳۷ چاپ ومنتشر شده‌است.
کتاب شرف‌الدین یزدی(متن فـارسی)توسط محمداالله داد درکلکته منتشر شده (در۸ـ۱۸۸۷در دومجلد)ـاین‌چاپ پرازاغلاط‌ومعایب دیگراست. یك‌ترجمهٔ فرانسوی‌پتی‌دلاکروآ(پاریس ۱۷۲۲)که‌اکنون خیلی‌کهنه شده‌است‌وجوددارد.

کتاب شامی بەزبان ساده نوشته شده ولی تألیف شرف‌الدین علی یزدی بەزبانی‌بیمزه وتصنعی وصعب‌الهضم است.

در حدود سال ۱۴۱۴ م.ـ ۸۱۷ ه. یك‌کتاب «تاریخ عمومی» نوشته شده بود که و.و. بارتولدآن را کشف‌نمود وازپیش‌خود به‌نام «نسخهٔ بینام اسکندر» خواند زیرااین‌کتاب برای شاهزاده اسکندر حاکم فارس ونوادهٔ تیمور نوشته شده بوده. بعدها معلوم شدکه‌مؤلف این‌کتاب معین‌الدین نطنزی، می‌باشد. مبنای اثر وی منبعی است بەزبان ترکی که در دست نمی‌باشد.

دراثر نطنزی لغات ترکی ومغولی فراوان است وتأثیر ونفوذ محیط‌چادرنشینان‌ترك‌ـ زبان در آن کاملاً مشهود ومحسوس می‌باشد. در این کتاب تاریخ نظامی و دیپلوماسی دولتهای مغولی‌وامپراطوری تیموری شرح‌داده شده است. این‌کتاب به طبع‌نرسیده است[۱].

بزرگترین مورخ دوران تیموری حافظ ابرو می‌باشد. وی نخست در خدمت تیمور و سپس فرزند وی سلطان شاهرخ بود وتألیفات خویش را دردربار شاهرخ (در هرات) نوشت (درسال ۱۴۳۰ م.ـ ۸۳۴ ه. درگذشت). حافظ ابروکتب زیرراتألیف‌کرده:

الف‌ـ درسال ۸۲۳ ه. جغرافیای مفصل ایران ودیگر کشورهای خاور نزدیك را در آغاز قرن پانزدهم باگریزهای تاریخی ومطالب فراوان‌اقتصادی (از وضع‌کشاورزی وغیره) نوشت. این‌منبع پرارزش تاریخی بەصورت ناقص بەدست ما رسیده وتعداد نسخ خطی آن محدود می‌باشد[۲] وتاکنون چاپ نشده‌است.

ب‌ـ مجموعه‌ای تاریخی مرکب ازترجمهٔ فارسی تاریخ طبری (قرن دهم) و آثار تاریخی رشیدالدین فضل‌الله ونظام‌الدین‌شامی باذیلی‌که خود به‌کتب این دومؤلف‌نوشته‌است[۳].

ج‌ـ اثر بزرگی در «تاریخ عمومی» به نام «مجمع التواریخ». این کتاب به نام «زبدة‌التواریخ» نیز معروف می‌باشد، درچهار مجلد است وهنوزطبع ومنتشر نشده‌است[۴] آثار حافظابرو ازلحاظ سادگی زبان واستفادهٔ سرشار ازمنابع اصلی ودقت وصحت مطالب و بیان موجز وفراوانی اطلاعات اجتماعی واقتصادی ممتاز می‌باشد.

۱ـ سه‌نسخهٔ خطی ازاین اثر موجود است: درلنینگراد (فرهنگستان علوم شوروی، لندن وپاریس).

۲ـ نسخ خطی این اثر درلنینگراد وتاشکند موجوداست. کتاب عنوان ندارد.

۳ـ بخشهایی ازاین مجموعه چاپ شده: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی درسال ۸ـ۱۹۳۷ (بەصورت ناقص تاوقایع سال ۱۳۸۱م.) توسط‌استاد خانبابا بیانی (ترجمهٔ فرانسه ومتن فارسی)وذیل ظفرنامهٔ شامی در پراگ‌توسط ف. تائوئر در پراگ درسال ۱۹۳۴ میلادی (متن فارسی) بەطبع رسیده.

۴ـ درمخازن‌کتاب شوروی فقط مجلد اول ودوم‌که تکرارآثار دیگران وفاقد اهمیت است مضبوط می‌باشد.ازمجلد چهارم‌که اصیل وپرارزش است دونسخهٔ خطی موجوداست‌که هردو درخارج است.

عبدالرزاق‌سمرقندی ذیلنویس‌حافظ‌ابرومی‌باشد(۱۴۸۲- ۱۴۱۳م.-۸۸۷-۸۱۶ه.). وی تاریخ مفصلی به‌نام «مطلع السعدین ومجمع‌البحرین» در دومجلد تصنیف نموده‌است. این‌کتاب تاشرح وقایع‌سال۱۴۲۶ م.- ۸۳۰ ه. بیشتر مأخوذ از «مجمع‌التواریخ» حافظ ابرومی‌باشد[1] وباقی - تاشرح وقایع سال ۱۴۷۰ م. - ۸۷۵ ه. اصیل است. اثر عبدالرزاق سمرقندی بابیانی متصنع نوشته شده ، حاوی اطلاعات اجتماعی اقتصادی فراوان است. تاریخ وقایع غالباً دقیق نیست. این‌کتاب پرارزش اخیراً در پاکستان چاپ و منتشر شده‌است (در دومجلد)[2].

فصیح خوافی نیز از این مکتب است. وی‌کتاب تاریخ «مجمل فصیحی» را در سال ۱۴۴۲م.- ۸۴۶. ه. به‌سلطان شاهرخ اهداکرده است. این اثر از لحاظ شکل ظاهر با وقایعنگاری مشابهت دارد. بیان فصیح موجز وساده است. این منبع ازلحاظ دقت و صحت تاریخ وقایع وتذکرهٔ حیات وخصوصیات شاعران ورجال سیاسی قرنهای چهاردهم و پانزدهم واجد ارزش است.

فصیح از منابعی‌که به‌دست ما نرسیده استفاده‌کرده است. ازاین کتاب فقط نسخ‌خطی معدود دردست است وطبع ومنتشر نشده[3].

یکی‌از نمایندگان بسیار مشهور این مکتب‌که شهرتی بیش‌از اندازهٔ خدمات خود در خاورزمین به‌هم‌زده است ومدت مدیدی دراروپا نیزمعروفیت نابجایی داشته محمدبن‌خاوند-شاه ملقب به میرخوند (صحیحتر میرخواند است. ۱۴۹۸ - ۱۴۳۳ م. - ۹۰۴-۸۳۷ ه.) است.وی ازمحفل ادبی وعلمیی بودکه علیشیر نوایی شاعر ازبکی قدیم ووزیرسلطان‌حسین-بایقرا (از سلالهٔ تیموریان) در هرات تأسیس کرده بوده. میرخوند مؤلف «تاریخ عمومی» بزرگی است به نام «روضة الصفا» که در هفت مجلد[4] بامقدمه و خاتمه‌ای به رشتهٔ تحریر درآورده است.

۱- از آنجایی‌که مجلدات سوم وچهارم‌کتاب حافظ ابرو فعلا دردسترس ما نیست - اثر عبدالرزاق سمرقندی برای مورخان شوروی منبع پرارزشی به‌شمار می‌رود.

۲-لاهور سال۱۳۶۸-۱۳۶۰ هجری قمری = ۱۹۴۹-۱۹۴۱ میلادی - درکتابخانه‌های لنینگراد و سمرقند وتاشکند نسخی ازاثر عبدالرزاق سمرقندی موجوداست. ترجمهٔ فرانسه بخشی ازمجلد دوم باتفسیر مشروح اصطلاحات توسط کاترمر درسلسله انتشارات:
Notices et extraits de la bibliotheque du roi (nationale) مجلدچهاردهم (پاریس سال ۱۸۴۱) طبع ومنتشر شده‌است.

۳- نسخهٔ خطی خوبی درکتابخانهٔ لنینگراد موجوداست (انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی).

۴- مجلدهفتم وقایع تاسال ۱۵۲۱ میلادی را شرح می‌دهد واین مجلد را خوند میر نوهٔ میرخوند - به پایان‌رسانده ودستکاری کرده است.

فقط بخشی ازمجلد ششم ومجلد هفتم که وقایع نیمهٔ دوم قرن پانزدهم را شرح می‌دهد اصیل بوده واز لحاظ مامنبع نخستین به‌شمار می‌رود. مجلدات دیگر مأخوذ ازآثاردیگران ومنابع فارسی وعربی قبلی است که برروی هم انباشته است. ولی از آنجایی که بعضی‌ازمنابع مورداستفادهٔ میرخوند ازمیان رفته است مجلدات اول روضة الصفا ـ وبه ویژه مجلدچهارم‌و پنجم ـ هنوزهم ازلحاظ محققان واجدارزش می‌باشد.

بیان پرطمطراق ومتصنع[1] وفراوانی داستانهای سرگرم کننده برای میرخوند در محافل ادبی فئودال شهرت بیجایی ایجاد کرده بود. ولی از لحاظ صحت مطالب و دقت اطلاعات میرخوند به‌پایهٔ حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی نمی‌رسد وپایینتر قرار گرفته است.

کتاب میرخوند بالتمام چندین‌بار با چاپ سنگی در خاور زمین ـ چه اصل فارسی آن وچه ترجمهٔ ترکی ـ طبع ومنتشر شده است. ولی این چاپها انتقادی نبوده رضایت ـ بخش نیست[2].

دراروپا فقط برخی‌از قسمتهای کتاب میرخوند (اصل فارسی و ترجمه) طبع ومنتشر شده‌است واین قسمتها نیز ازمجلدات اول که درواقع انباری ازآثار دیگران است و ارزش چندان ندارد اخذگردیده[3].

هنگامی که درقرن نوزدهم این بخشهای کتاب میرخوند را دراروپا به‌طبع می‌رساندند ازاینکه وی آثار دیگران را درکتاب خودآورده و به روی هم انباشته اطلاعی نداشتند و بدین‌سبب به‌تاریخ او بیش‌از آنچه شایستهٔ آن بود ارزش می‌نهادند. بعدها که به‌تدریج منابع اصلی کتاب میرخوند معلوم شد وجداگانه به‌طبع رسید ازاهمیت تاریخ اوهم اندك‌اندك کاسته شد (به استثنای مجلدات پنجم وششم وهفتم). هنوز یك‌چاپ علمی وانتقادی ازاثر میرخوند به‌عمل نیامده است.

خوندمیر یا خواند میر نوادهٔ میرخوند همکار ودنبال‌کنندهٔ کاروذیلنویس کتاب وی

۱ ـ ف . انگلس درنامه‌ای که در تاریخ ۶ ژوئن سال ۱۸۵۳ نوشته متذکر شده است که میرخوند و بسیاری از دیگر نثرنویسان ایرانی «ازیك زبان پر ازتمثیل واستعاره ولی بیمعنی استفاده می‌کنند».

۲ ـ بهترین چاپ نسبتاً چاپ مطبعهٔ شاهی تهران است که‌درسال ۱۲۷۲ ـ ۱۲۶۵ هجری، ۱۸۵۶ ـ ۱۸۴۹ میلادی و ۱۲۷۴ ـ ۱۲۷۰ هجری، ۱۸۵۷ ـ ۱۸۵۳میلادی به‌عمل‌آمده‌است)(قریب‌۱۵۰۰ صفحه ) ولی صفحات شماره ندارد و نقل از آن امکانپذیر نیست.

۳ ـ برای آشنایی بافهرست کامل چاپهای اثر میرخوند درمشرقزمین و اروپا و قسمتهایی که‌ازآن جداگانه‌چاپ شده به‌کتاب آ . ا . کریمسکی به نام « تاریخ ایران وادبیات آن ومسلك درویشان » مجلد سوم شمارهٔ ۲ ـ ۱ رجوع شود.

بود. نام‌وی غیاث‌الدین حسین(۱۵۳۶– ۱۴۷۵م.– ۹۴۳ – ۸۸۰ ه.) و به محفل‌ادبی علیشیر نوایی منسوب بوده. خوندمیر پس‌از قلع وقمع وانقراض امپراطوری تیموری به‌دست ازبکان چادرنشین(سال ۹۱۳ ه.)مدتی درخدمت شاه اسماعیل اول مؤسس سلالـۀ صفوی در ایران بسر برد وایام بازپسین زندگی را دردربار بابر مؤسس امپراطوری «مغولان کبیر» در هندوستان گذراند ودر آن سرزمین بدرود حیات گفت. خوندمیر گذشته از اتمام مجلد هفتم «روضة الصفا» (که پیشتر ذکرآن رفت) مؤلف مجموعه‌ای مرکب ازسه مجلد در تاریخ عمومی به‌نام «حبیب‌السیر» می‌باشد. بیشتر بخشهای این اثر نیز نوشته‌های مورخان پیشین است که برروی هم انباشته است وفقط قسمتی ازمجلد سوم اصیل می‌باشد.

مؤلف دراین کتاب به‌تیموریان و صفویان حسن نظرنشان داده است. شرح وقـایع به سال ۱۵۲۴ م.– ۹۳۱ ه.پایان‌می‌یابد.این تألیف یکی ازمنابع اصلی تاریخ ایران درپایان قرن پانزدهم وآغاز قرن شانزدهم م. می‌باشد.

«حبیب‌السیر» چند باربه وسیلۀ چاپ سنگی‌طبع ( درتهران وبمبئی) وبعضی ازقطعات آن نیزترجمه شده‌است[1]. اثردیگر خوندمیربه نام «خلاصة‌السیر»که در واقع خلاصه‌ای از «روضة‌الصفا» می‌باشد به چاپ نرسیده است.

اما برای مطالعه در تاریخ دولت «آق‌قویونلو» گـذشته ازآثار میرخـوند وخوندمیر «تاریخ غیاثی» تألیف عبدالله‌البغدادی الغیاثی و «تاریخ امینی» فضل‌الله‌بن روزبهان‌که درنیمۀ دوم قرن پانزدهم. می‌زیسته‌انداهمیت فراوان دارد.هردواثرتاکنون به چاپ نرسیده است و درکتابخانه‌های شوروی نیزنسخۀ خطی آنها وجود ندارد.

دولتشاه مؤلف «تذکرة‌الشعرا» نیزدر هرات می‌زیسته‌است. «تذکرة‌الشعرا» چنانکه ازنام‌آن برمی‌آید تاریخ زندگی‌عده‌ای ازشاعران ایرانی است (سال ۱۴۸۷ م.–۸۹۳ ه.). درتذکرۀ دولتشاه تاریخ وقایع فاقد دقت می‌باشد و نمی‌تواند مورد اعتماد باشد. در عـوض مطالب فراوان از اوضاع اجتماعی وزندگی مردم درکتاب‌وی دیده می‌شود (دربارۀ مالکیت فئودالی زمین‌وبهره‌کشی ازمردم زحمتکش وزندگی ورسوم واخلاق دستجات مختلف‌فئودال) که نمی‌توان ازنظردورداشت. از این رهگذر اثر دولتشاه حایزاهمیت می‌باشد.[2]

تقریباً جملگی مورخان یاد شده ازلحاظ نظرهای سیاسی خویش‌کم وبیش هواخـواه امپراطوری تیموریان‌بوده، درآثارخویش سیاست سلاطین تیموری را ستوده ودشمنان ایشان‌را

۱ – به‌فهرست نسخ خطی و چاپهای متن فارسی و ترجمۀ قطعات Storey بخش دوم شمارۀ ۱ – ص ۱۰۹ – ۱۰۱ رجوع شود.

۲ – «تذکرة‌الشعرا» دولتشاه ( متن فارسی) در سال ۱۹۰۱ توسط ا. گ. براون به چاپ رسیده است.

لجنمال کرده‌اند.

درمیان مورخان مزبور نسبتاً حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی- تا اندازه‌ای که یك مورخ‌درباری که به فرمایش‌سلاطین تیموری تاریخ می‌نوشته می‌توانسته بری ازاغراض‌باشد- بیغرض بوده‌اند. برعکس تاریخ‌شرف‌الدین یزدی و میرخوندبه‌سبك مدحنامهٔ اعمال تیموریان نوشته شده است.

اکثرمورخان تیموری‌قرن پانزدهم‌م.مبین منافع‌وعقاید یکی ازدستجات طبقهٔ فئودال - یعنی بزرگان اسکان یافتهٔ روحانی ومأموران ایرانی وهواخواه سیاست مرکزیت بوده کم و بیش به دستهٔ دیگر طبقهٔ فئودال یعنی بزرگان لشکری و چادرنشین مغول و ترك دشمنی می‌ورزیدند.

این روش مورخان بالاخص درنوشته‌های حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی و دولتشاه مشهود می‌باشد. اما این را نیز متذکر شویم‌که تمام این مؤلفین‌به نهضتهای مردم نظرمنفی وخصومت داشته‌اند.

باید از مورخان ایرانی‌که تاریخ ناحیه ویا شهری را نوشته‌اند نیزیادکرد. ازاینان بیش ازهمه‌کسان زیرواجد اهمیت می‌باشند.

الف- معین‌الدین اسفزاری‌مؤلف‌کتاب «روضة‌الجنات فی‌تاریخ مدینة‌الهرات»در‌تاریخ هرات وناحیهٔ‌آن‌که به چاپ نرسیده[۱]ووقایع راتا سال ۱۴۷۰ م. - ۸۷۵ ه. شرح می‌دهد و بیشترتکرار مطالب مورخان پیشین است (مبنای‌آن«تاریخ هرات» سیفی‌هروی ومنابع اصلی دیگراست) وفقط بخش آخرآن اصیل می‌باشد. کتاب اسفزاری حاوی جغرافیای ناحیهٔ‌هرات درقرن پانزدهم نیزمی‌باشد[۲].

ب- ظهیرالدین مرعشی مؤلف « تاریخ طبرستان و رویان و مازندران»، که تا سال ۸۸۱ه. وقایع راشرح می‌دهد[۳]، و «تاریخ‌گیلان ودیلمستان»[۴].

۱ - اخیراً درطهران - به‌چاپ رسیده است -م.

۲ - نسخ‌خطی اثر اسفزاری درکتابخانه‌های لنینگراد وتاشکندمحفوظ است.

۳ - متن فارسی آن‌توسط آکادمیسین ب . دورن درسلسله انتشارات :

« Muhammedanishe Quellen Zur geschichte der Sudliehen Kustlander des Kaspischen meeres »

جلد اول cpb در سال ۱۸۵۰ منتشر شده است .

۴ - متن فارسی توسط رابینو - دانشمند فرانسوی در شهر رشت ( ایران ) در سال ۱۳۳۰ - ۱۹۱۲ منتشر شده است.

(رابینوویس‌کنسول انگلیس دررشت بود. خودفرانسوی نبود - م.).

مورخان تاریخ‌محلی (به‌استثنای‌اسفزاری) معمولا مبین ومدافع مشی سیاسی‌سلاله‌های محلی و گروه سوم طبقهٔ فئودال یعنی بزرگان ایرانی‌شهرستانی بودندکه بادستگاه حکومت مرکزی ارتباطی‌نداشتند. نفرت ایشان از سیاست مرکزیت هلاکوییان وتیموریان ودیگران و دشمنیشان با فاتحان بیگانه و بزرگان لشکری و چادرنشین مغول و ترك از اینجا ریشه می‌گیرد. این‌مورخان غالباً وقایع‌را به‌صورتی مغایر‌با‌نظر مورخان طرفدار مغول‌وتیموریان شرح می‌دهند وتوجیه می‌کنند.

دراین دوره غیر از تألیف یاد شدهٔ حافظ ابرو کتاب مهم دیگری در جغرافیا نوشته نشده است.

ازمنابع‌مستند می‌بایست مجموعهٔ‌اسناد رسمی رابه نام «دستورالکاتب‌فی‌تعیین‌المراتب» یادکرد‌که درحدود سال ۷۶۳ هـ. درعهد حکومت سلطان‌اویس جلایری تنظیم شده.

دراین‌مجموعه‌نمونهٔ‌نامه‌هایی‌که به ارباب مناصب ومراتب‌گوناگون وبزرگان واعیان‌و تابعان سلطان نوشته‌شده وفرامین واحکام شاه درانتصاب اشخاص ویاانتقال اراضی به ایشان و وصول مالیات وتسهیلات مالیاتی و شکایات رعایااز سنگینی بار خراج وتضییقات‌مأموران فئودالها وفرامین مربوط‌به لزوم‌بازگرداندن روستاییان فراری به محل خود وغیره نقل‌شده است[۱]. مجموعه‌ای که و. و. بار تولد کشف‌کرده‌است وحاوی اسناد رسمی (انشا) . از قبیل یرلیغها و احکام مواجب و غیره مربوط به‌قرنهای پانزدهم و شانزدهم و از زمان حکومت سلطان شاهرخ ۸۵۱ ــ ۸۰۸ هـ. می‌باشد نیز جزو منابع مستند شمرده می‌شود[۲].

چنانکه‌گفتیم تمام‌آثار فوق‌الذکر به‌زبان فارسی نوشته‌شده است ــ گرچه بنا به سنت مرسوم عنوان‌آنهاعربی است. درآغاز قرن چهاردهم. درایران زبان‌عربی درکتب‌تاریخی تقریباً بالکل متروك وزبان فارسی جانشین‌آن شده‌بوده.

دراین دوره فقط یك اثر تاریخی به زبان عربی نوشته شدکه از لحاظ تاریخ ایران درقرن پانزدهم.واجد اهمیت‌است . احمدبن عربشاه عربی‌ازمردم دمشق بوده (در حدود ۱۴۵۰ ــ ۱۳۸۸ م. ــ ۸۵۴ ــ ۷۹۰هـ.) که اسیرلشکریان تیمورگشته بودومدتی درسمرقند زندگی می‌کرد وکتابی به‌نام «عجایب‌المقدورفی‌اخبارالتیمور» به‌زبان عربی درتاریخ دوران تیمور نوشت.

۱ ــ تنها نسخه‌ای که ازاین اثر در شوروی موجود است در مخزن انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد محفوظ است ( رونوشت نسخهٔ خطی وین که توسط و . گ . تیزن هاوزن تهیه شده است).

۲ ــ یك نسخهٔ خطی‌که در پایان قرن شانزدهم. نوشته شده درکتابخانهٔ انستیتوی شرقی فرهنگستان در لنینگراد موجود است.

نظر ابن‌عربشاه به‌تیمور وسیاست داخلی وخارجی وی سخت دشمنانه است‌و محققین با استفاده‌ازکتاب وی می‌توانندازش‌مطالبی راکه مورخان متملق وچاپلوسی مانندشرف‌الدین‌ـ علی یزدی ودیگران دربارهٔ تیمور نوشته وتمام اعمال اورا می‌ستایند بانظر انتقادی بررسی کنند. اهمیت کتاب ابن‌عربشاه در همین است [1].

ازمیان مورخان‌ارمنی توومامتسوپستی (فومامتسوپی ـ قرن‌پانزدهم.) که‌کتابی‌به‌نام «تاریخ‌لنگ تمور وجانشینان او» تألیف‌کرده ازلحاظ تاریخ ایران واجد اهمیت است.

دراین کتاب دربارهٔ دوران حکومت تیموروفرزند اوشاهرخ تعبیرات‌ونظرهای‌مستقلی دیده می‌شود واطلاعات بسیار راجع‌به‌غرب ایران نیز می‌دهد [2].

ازمیان سیاحان اروپایی سفرنامه‌های کلاویخو سفیرکاستیل (اسپانیا) راکه از طریق ایران به سمرقند و دربار تیمورسفرکرد ( ۱۴۰۵ ـ ۱۴۰۳ م. ـ ۸۰۸ ـ ۸۰۶ هـ. ) [3] وهمچنین یادداشتهای سفیران ونیز را دردربار‌اوزون حسن‌آق قویونلوسلطان ایران غربی‌و آذربایجان (کاترینوزنو۱۴۷۳ ـ۱۴۷۱ م. ـ۸۷۸ ـ ۸۷۶ هـ)، یوسافات‌باربارو(۱۴۷۸ ـ۱۴۷۱م.ـ۸۸۳ـ۸۷۶هـ .)،آموروسیاکونتارینی(۱۴۷۶ ـ۱۴۷۴م.ـ ۸۸۱ـ ۸۷۹هـ.) [4] راباید ذکرکرد. دراین یادداشتها مطالبی دربارهٔ وضع اقتصادی وروابط اجتماعی ایران در قرن پانزدهم مذکور است.

یادداشتهای بازرگانی روسی‌به‌نام‌آفاناسی نیکی‌تین‌که ازمردم شهر تور( «کالی‌نین» کنونی)بوده وخاطرات سفرخویش راتحت عنوان «سفربه‌آن‌سوی سه‌دریا» نوشته است واجد اهمیت بسیار است. وی‌به‌آذربایجان اران وایران وهندوستان وترکیه (از۱۴۶۶تا۱۴۷۲م. ـ۸۷۱ تا ۸۷۷ هـ.) به‌منظور تجارت سفرکردواز ۱۴۶۷ تا۱۴۶۹ م.در ایران بوده ( در

۱ ـ متن عربی اثر ابن عربشاه در سال ۱۲۸۵ هـ ـ ۹ـ۱۸۶۸ درقاهره منتشر شد . ترجمه‌ای نیز به انگلیسی توسط ساندرس به عمل آمده (لندن ـ سال ۱۹۳۶ ). این ترجمه رضایتبخش نیست .

۲ ـ متن ارمنی آن درسال ۱۸۷۰ چاپ شده وترجمهٔ فرانسهٔ آن ( ناقص ) توسط ف . نو F . neve در پاریس به سال ۱۸۵۱ چاپ شده است.

۳ـ میان‌چاپهای مختلف یادداشتهای کلاویخو یك‌چاپ‌متن‌اسپانیایی باترجمهٔروسی(صفحه به صفحه)به‌تحریر ای .ای‌ـ سرزونوسکی ، ۱۸۸۵، موجوداست.

۴ ـ اصل یادداشتهای سفر کاترینوزنویوسافاتــا ( جوزافا )باربارو ، آموروسیا ( آمبروزو ) کونتارینی و دیگر جهانگردان‌ایتالیایی درایران طی قرنهای‌پانزدهم وشانزدهم.(آنجوللو وهمچنین تاجر بینام ونیزی ) در مجموعهٔ Ramusio Dclle navigazioni et viaggi و نیز سال ۱۶۰۶ منتشر شده . چاپ دوم یادداشتهای مؤلفین مــزبور ( و همچنین یــادداشتهای آلساندری قرن شانزدهم م.) در ترجمهٔ انگلیسی در سلسله انتشارات Hakluyt society مجلد ۴۹ لندن ـ سال ۱۸۷۳ منتشر شده است. ترجمهٔ یادداشتهای کونتارینی به‌روسی در سال۱۸۳۶چاپ ومنتشر شده‌است.

شهرهای آمل وکاشان و یزد و کرمان ولار و هرمـز ) و درسال ۱۴۷۲هنگام معاودت از هندوستان از هرمز ولار وشیراز ویزد واصفهان وقم وسلطانیه وتبریز عبورکرد.

بیان آفاناسی نیکی‌تین بسیار موجز است ولی بسیار دقیق می‌باشد و یادداشتهای وی مشحون ازمطالب پرارزش است. آفاناسی نیکی‌تین نخستین فرد روسی است که شرح مسافرت خود را درایران وکشورهای مجاورآن به رشتهٔ تحریر درآورده است. وی کاملا به زبانهای ترکی(ازبکی‌قدیم) واحتمالا به فارسی آشنا بوده [۱].

۱ ــ یادداشتهای نیکی‌تین‌چندین بارچاپ شده است.

## بخش ۳:

# انقراض امپراطوری هلاکوییان

سیاست داخلی غازان‌خان واصلاحاتی‌که وی‌به‌عمل‌آورد با اینکه موجب اعتلای نسبی اقتصادکشورگشت فقط می‌توانست انقراض دولت هلاکوییان رابه تأخیر اندازد ولی قادر به ممانعت ازاضمحلال آن نبود.

این‌دولت یکی از امپراطوریهای قرون وسطایی بودمرکب از ممالك و قبایل‌و اقوام گوناگون‌که هیچ رابطهٔ استوار اقتصادی و ملی وفرهنگی با یکدیگر نداشتند و فقط موقتاً پیروزی فاتحان‌آنان‌را درزیر یك لواگردآورده بود. افزایش تمایل به‌اقتصاد طبیعی[1] درقرن سیزدهم م. روابط اقتصادی بین نواحی ایران را سست‌کرد.

علیرغم‌پیشرفت موقتی‌که درعهد غازان‌خان دراقتصادایران در نیمهٔ اول‌قرن‌پانزدهم‌م. حاصل‌شدمعهذا به‌هیچوجه‌معیشت مردم وآبادانی به‌سطحی که‌درقرن سیزدهم‌م. پیش‌ازهجوم چنگیز ــ احرازکرده بودنرسید. نتیجهٔ این‌وضع تلاشی فئودالی بود.

سیاست مرکزیت طلبی غازان‌خان درگرایش فئودالی جامعه تکیه‌گاه استواری‌نداشت وسیاست مزبور بامقاومت سخت بزرگان لشکری چادرنشین مغول و ترك‌که درخدمت دولت مرکزی نبودند. مواجه می‌گشت. بدین‌سبب سیاست غـازان‌خان نمی‌توانست مستمر وپیگیر باشد وسرانجام‌با عدم موفقیت روبه‌رو شد. به این معنی‌که وی ناگزیر براثرفشار بزرگان

۱ ــ رجوع شود به توضیح آخرکتاب.

لشکری چادرنشین‌بیش ازپیش به‌بخشش‌وتقسیم اراضی اقطاعی پرداخت واین خود بالضروره موجب‌پیروزی پاشیدگی وپراکندگی فئودالی گشت.

درعهد ایلخان ابوسعید بهادرخان جنگهای سهمناك خانگی بابزرگان لشکری‌چادر-نشین درگرفت (قیام امیرایرنچین وامیرقورمیشی وغیره- ۱۳۱۹م.- ۷۱۹ هـ.) و دستجات نیرومند فئودال محلی پدید آمدند. بزرگان لشکری‌چادرنشین درعهد نخستین ایلخانان به حکومت نیرومندی احتیاج داشتند ولی اکنون کـه فتح سرزمینهای تازه متوقف شده بود- دیگربزرگان مزبوربه حکومت مقتدرخان نیازمند نبودند.

بدین سبب پس‌ازمرگ‌ایلخان‌ابوسعید بهادرخان (۳۰نوامبر۱۳۳۵ م.-۷۳۶ هـ.)هیچ ایلخانی‌که حکومت وی درسراسر کشور شناخته شود وجود نداشت. دستجات بزرگ فئودال ایلخانانی از اعقاب چنگیزرا برسریرسلطنت می‌نشاندندکه حتی حکومت اسمی وظـاهری آنان هم فقط درقلمرو دستجات فئودال مزبور مورد قبول بود. این ایلخانان خیمه شب‌بازی آلت دست دستجات نظامی فئودال بودند.

بخش ۴ :

# ایران غربی

پس ازمرگ ایلخان ابوسعید فرزند ذکوری از وی باقی‌نمانده بود. گروه‌طرفداران وزیرغیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین فضل‌الله، که اکثراً از مأموران کشوری ایرانی تشکیل شده بود ومی‌کوشیدکشور را با روح اصلاحات غازان‌خانی اداره‌کند- آرپا راکه یکی از اخلاف‌آریغ بوکا برادر هلاکوخان بود به ایلخانی برگزید.

دستهٔ مخالف که از امیران چادرنشین تشکیل شده بود وامیرعلی پادشاه رییس قبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرار داشت یك ایلخان خیمه شب‌بازی دیگررا که از خاندان هلاکوبود به نام موسی (نوهٔ بایدو - ایلخان ششم) علم‌کرد. درنبردی‌که نزدیك مراغه در گرفت(۲۹آوریل سال ۱۳۳۶ م.- ۷۳۷ ه.)طرفداران غیاث‌الدین محمد رشیدی منهزم‌شده خود وی به اتفاق‌آرپاخان اعدام‌شد. ولی طرفداران‌موسی نیزدرطی دو نبرد (درآلاداغ در ۱۳۳۶م.- ۷۳۷ه. ونزدیك مراغه درژوئن سال ۱۳۳۷ م.- ۷۳۸ ه.) ازدست‌گروهی از بزرگان نظامی چادرنشین‌که حسن بزرگ رییس قبیلهٔ مغولی جلایر در رأس‌آن بود- و از طرف خویش ایلخانان‌خیمه شب بازی دیگری را ازخاندان هلاکوییان عرضه داشت-شکست خورده نابودشدند. این دستهٔجلایریان‌نیز ناگزیر برضدیك‌دستهٔ سوم‌بزرگان نظامی‌چادرنشین‌به جنگ خانگی‌پرداخت. این‌گروه سوم ازچوبانیان بودند وامیرحسن کوچك نوهٔامیرچوبان

۱- نام اینان را نقل نمی‌کنیم زیرا صاحب هیچگونه قدرت واقعی نبودند. لن‌پول نامشان را درکتاب«سلاله‌های مسلمان» آورده‌است (ص ۱۸۴-۱۸۱) .

وریبس‌قبیلهٔ مغولی‌سلدوز در رأس‌آن قرارداشت . این دسته نیزظاهراً به‌نام ایلخانان خیمه‌ـ شب بازی وارد میدان عمل شده بود .

دستهٔ‌بزرگان چوبانی‌درطی‌دونبرد(نبردنخجوان درسال۱۳۳۸م.ـ۷۳۹ه. ونبردمراغه در۱۳۴۰م.ـ ۷۴۱ه.) دستهٔ جلایریان را شکست داد. سپس سلالهٔ چوبانیان قدرت خویش را درآذربایجان وارمنستان وشمال غربی ایران(درشهرهای سلطانیه وقزوین) استوارساخت وسلالهٔ جلایریان درعراق‌عرب‌مستقر گشت. چیزی نگذشت‌که سران‌هردوسلاله ازنامزدکردن ایلخانان خیمه شب بازی‌صرف نظرنموده (حسن بزرگ جلایری درسال۱۳۴۰ م.ـ۷۴۱ه. وحسن‌کوچك چوبانی‌درسال ۱۳۴۴م.ـ. ۷۴۵ ه.) و خود به عنوان سلاطین مستقل حکومت کردند.

## بخش۵:

# خراسان

درخراسان شمالی‌وغربی دسته‌ای ازبزرگان چادرنشین مغول وترك که امیرارغون‌شاه ازخاندان جانی قربانی- نوهٔ امیرنوروز- ازقبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرار داشت قدرت را به دست‌گرفت.

متصرفات این خاندان بسیار وسیع وشهرهای سرخس وابیورد ونسا وطوس ومشهد و نیشابور وغیره را شامل بود. گروه امیران خراسان ایلخان طوغای تیمورخان را که حتی نه از اعقاب چنگیزخان بلکه از بازماندگان برادر او اوتچی‌گین بود به ایلخانی برگزیدند.

حکومت طوغای‌تیمورخان اسماً درسراسر شمال ومغرب خراسان برقرار بود ولی فقط درگرگان واقعاً قدرت داشت. اردوی او زمستان به‌کرانهٔ گرگان (گورگن) و تابستان به مرغزار رادگان کوچ می‌کرد.

طوغای تیمورخان تا سال ۱۳۵۴ میلادی درگرگان باقی ماند. وی تنها جانشین ابوسعید بهادرخان بودکه قدرت واقعی داشت- گرچه فرمان اوفقط در ناحیهٔ بسیار محدودی روا بود. خاندان جانی قربانی به بهره‌کشی بیرحمانه ازرعایای خویش معروف وبه ظلم و بیداد مشهور بودند (به قول دولتشاه).

درمشرق خراسان درعهدهلاکوییان امارت محلی ودست نشاندهٔ بزرگی‌به نام دودمان کرت تأسیس‌شده بود (۱۲۴۵-۱۳۸۹ م.- ۶۴۳ - ۷۹۲ ه.) و مرکزآن هرات به‌شمار می‌رفت.

در زمان هلاکوییان ملوك کرت تحت نظارت حاکم مغول (شحنه یا باسقاق) درهرات حکومت می‌کردند(آخرین بار درسال ۱۳۱۴م.ــ ۷۱۴ ه.ذکری از اورفته‌است). معهـذا ملوك هرات‌گاهی ازاوامرهلاکوییان سرپیچی‌می‌کردند ومغولان نیز برای تنبیه ایشان بهـ لشکرکشی مبادرت می‌ورزیدند. هرات را مغولان محاصره وسه بار اشغال و غارت‌کردند. (درسال ۱۲۷۰ و۱۳۰۶ و۱۳۱۶م.ــ ۶۶۹ و۷۰۶ و۷۱۲ه.).

ملوك‌کرت پس از مرگ ایلخان ابوسعید عملاً مستقل شدند وسراسر بخش شـرقی خراسان تا واحهٔ مرو (ازسمت شمال) ونواحی کوهستانی غرجستان ( در بخش علیای رود مرغاب) وغور( درقسمت علیای هریرود) وناحیهٔ حاصلخیز سیستان و زابلستان (مسیرعلیای رودهیلمند) وتمام افغانستان تاجبال‌سلیمان‌ـ که جمعاً به نه تومان[1]سرمی‌زد ــتحت حکومت عالیهٔ ایشان قرار داشت.

ولی این‌کشورکه دربادی‌نظرعظیم وپهناور بودفقط یك‌مجموعهٔ اسمی‌وظاهری لشکری واداری یك عده امارتهای فئودالی بود وتنها واحهٔ هرات وناحیهٔ کوهستانی غور درحیطـهٔ تصرف مستقیم سلالهٔ‌کرت بود.

مقتدرترین دست‌نشاندگان وتابعان خراجگزار ملوك‌کرت، ملوك غرجستان واسفزار وخواف وفراه‌وسیستان وغیره بودند. ولی اینان نیزبه نوبهٔ خویش‌تابعان ودست نشاندگانی داشتند وزعیمان واعیانی مطیعشان بودندکه سپاهیان ومقطعان عادی وتابع دستهٔ اخیرالذکر بودند. مثلاملك خواف سه قلعه‌در کوهستان داشت وهزار نفرسوار سپاهی وقوای بسیار زیر فرمان اوبودند.

تاریخ ملوك‌کرت درقرنهای سیزدهم وچهاردم مفصلا درآثار زیرآمده است:

الفــ درمنظومهٔ «کرتنامه» تألیف ربیع‌بوشنچی (پیش ازآغاز قرن چهاردهم‌می‌زیسته است)که به‌دست مانرسیده.

ب ــ در «تاریخنامهٔ هرات» سیفی هراتی (تا وقایـع سال ۷۲۰ ه. ــ ۱۳۲۱ م. را آورده است) که تألیفی است منثور و در آن از منظومهٔ ربیع بوشنچی و اثر معین‌الـدین‌ــ اسفزاری [2] استفادهٔ فراوان شده است و وقایع راتا سال ۸۷۵ هجری ــ ۷۱ــ۱۴۷۰ میلادی شرح داده است.

ج ــ در اثر فصیح خوافی [3]. آثار یادشده به‌زبان فارسی می‌باشد.

اما درخراسان غربی‌ــ دولت سربداران تأسیس شد.

۱ــ تومان‌ــ ناحیهٔ لشکری که قادربود تا ده هزار سپاهی فئودالی بدهد .

۲ــ متن فارسی درکلکته در سال ۱۹۴۴ توسط استاد محمد زبیرصدیقی طبع ومنتشر شده است.

۳ــ دربارهٔ دواثراخیرالذکر به ماقبل (بازدید منابع) رجوع شود.

# ایران جنوبی

پس از انقراض دولت‌هلاکوییان دست نشاندگان پیشین ایشان در جنوب ایران عملا مستقل شدند. اینان‌عبارت‌بودند از: اتابکان لربزرگ( لرستان ) از سلالهٔ هزار اسپیدان. پایتخت ایشان شهر ایدج بود وبخشی ازخوزستان را نیز درتصرف خویش داشتند؛ اتابکان لرکوچك، امیران فارس- یااینجوییان (۱۳۵۷ -۱۳۳۶ م. - ۷۵۹ - ۷۳۷ ه). که‌پسران محمود شاه اینجو حاکم سابق ایلخان در فارس - بودند. اینان اصفهان را نیز در تصـرف خویش داشتند؛ اتابکان شبانکاره یافضلوییان؛ صاحبان هرمز.

شهرقدیم هرمز درخشکی ودرمخرج خلیج فارس به اقیانوس هندقرار داشت. درقرن سیزدهم‌هرمز برای‌ایران وممالك همجوارآن‌مرکز اصلی ومیانجی بازرگانی‌باهندوستان‌بود. حملات راهزنانهٔ مغولان نیکودری‌که در افغانستان ییلاق و قشلاق کـرده حکومت ایلخانان‌هلاکویی‌را نمی‌شناختند- صاحبان‌هرمز را ناگزیر ساخت شهرو بندررا به جزیرهٔ بی‌آب‌و غیرمسکون‌ولخت و گرم‌جرون(در بیست کیلومتری‌هرمز سابق)منتقل کنند صاحبان هرمزجدید براثرمعاملات کلان و بازرگانی میانجی‌با هندوستان وچین ودرآمدهای هنگفت صید مروارید خلیج‌فارس وجوه وارزشهای فراوان مادی و لشکریان‌مزدورو ناوگان‌جنگی (بیش از ۳۰۰ جهاز)دراختیار داشتند. صاحبان هرمز که‌اصلا عرب بودندجزایرقیس(کیش) وقشم‌و بحرین‌و غیره‌و نقاط بسیاری درکرانهٔ کرمان‌وفارس‌وسراسر کرانهٔ عربی‌خلیج وقلحات وعمان‌رادرخلیج فارس‌تابع‌خویش‌ساختند. جزییات‌چندی دربارهٔدولت دریایی‌هرمز درتاریخ‌عمومی جعفری که به

زبان‌فارسی نوشته شده ولی به‌طبع نرسیده است ــ دیده می‌شود[۱].

دراواسط قرن چهاردهم درجنوب ایران دولت فئودالی نوینی که از مجموع امارتهای فئودال دیگر تشکیل شده وسلالهٔ آل‌مظفر (۱۳۹۳ ــ ۱۳۱۳ م.ــ ۷۹۶ ــ ۷۱۳ ه. )دررأس آن قرار گرفته بود تأسیس شد.

آل‌مظفر اعقاب ایرانی شده فاتحان عرب بودند ونخست در خراسان اراضیی داشتند وهنگام هجوم مغول به ناحیهٔ یزد نقل مکان‌کرده وارد خدمت اتابك یزد شدند.در پایان قرن سیزدهم‌صاحب شهرکوچك میبدــ نزدیك یزد بوده باکمال وفاداری‌کمر خدمت‌ایلخانان مغول را به‌میان بسته بودند.

ازآل‌مظفر امیر مبارزالدین‌محمد(۱۳۵۹ــ۱۳۱۳م. ــ ۷۶۱ــ۷۱۳ه.) مقام‌ارجمندی کسب‌کرد. وی‌درجوانی شهر میبد را ازپدر به‌ارث صاحب شد ودر سال ۱۳۱۹م. ــ۷۱۹ه. یرلیغ حکومت یزد را از الجایتوخان‌گرفت وسپس با شاهزاده خانمی مغول ازدواج‌کرد. امیر مبارزالدین پیش ازدریافت فرمان حکومت یزد و بعد ازآن‌کماکان ضمن‌تمشیت امور قلمرو حکمرانی به‌زدن‌کاروانها نیز اشتغال داشت.

درتذکرهٔ حیات‌شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی(درسال۱۳۳۴م.ــ ۷۳۵ ه .وفات‌کرد)داستان زیر نقل شده است:

کاروان بازرگانان‌سراوی (سرابی ــ درآذربایجان‌ایران) که‌از هندوستان‌بازمی‌گشت ــنزدیك‌کرمان توسط نوکران‌امیرمبارزالدین متوقف شدواینان ازکاروان اموال ووجوهی مطالبه می‌کردند تا اجازهٔ حرکتش دهند.

سران بازرگانان برای مذاکره نزد امیر مبارزالدین رفتند و شکر والبسهٔ پشمی به هدیه نثارش‌کردند و در مقابل آزادی کاروان معادل پنجهزار دینار زر وعده دادند. ولی مبارزالدین‌به محض این‌که دانست ایشان مریدان شیخ معروف درویشان صفی‌الدین می‌باشند آنان را از پرداخت وجه معاف‌کرد و فقط تحف و هدایا را پذیرفت و فرمان و جوازی به بازرگانان دادکه‌کسان اومزاحم ایشان نشوند.

به‌گفتهٔ میرخوند(قرن‌پانزدهم)ومورخان دیگرمبارزالدین‌امیری‌مستبد وحریص بودکه سالوسی وتظاهر به‌دینداری را بابیرحمی وقساوت وسادیسم توأم نموده بود. بارها وی‌قرائت قرآن ویا نماز را قطع می‌کرد تا به‌دست خود«مجرمی» راکه به‌نزد اوآورده بودند گردن بزند و پس از این عملــ گویی هیچ اتفاقی نیفتاده ــ مجدداً قرائت‌کتاب مقدس را ادامه‌

۱ــ نسخهٔ خطی‌این اثر درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد (سری جدید فارسی شمارهٔ ۲۰۱) موجود است. دربارهٔ این اثرو. وبارتولد تحت عنوان«منبع جدید تاریخ تیموریان» (با نقل قطعاتی ازمتن) تألیفی دارد. یادداشتهای شرقی فرهنگستان علوم شوروی مجلد سال ۱۹۳۵، ص ۴۲ ــ۵۰

می‌داد. وی در مدت حکومت خویش لااقل‌هشتصد نفر را گردن زد.

درسال ۱۳۴۰ م.ــ ۷۴۱ ه. مبارزالدین شهرکرمان را مسخر کرد ودر سال۷۵۴ ه. شیراز را از امیر ابو اسحق اینجو گرفت. در سال ۱۳۵۴م.ــ ۷۵۵ ه. عده‌ای ازبزرگان شیرازخروج کردندتا حکومت اینجویان را مجدداً برقرار سازند. این عصیان فرو نشانده‌شد ومبارزالدین پس ازآن سراسر فارس را تسخیرکرد و سپس امیران لرستان را مطیع خویش ساخت( سال ۱۳۵۶ م.ــ ۷۵۸ه. ) وسرانجام درسال ۱۳۵۷ م.ــ ۷۵۹ ه. اصفهان را فتح کرد وابواسحق اینجو که اسیر شده بود اعدام گشت.

بدین طریق دولت اینجویان منقرض شد وسراسر جنوب ایران جزو دولتهای‌آل‌مظفر گشت واین‌دولت نیز مانند دیگر مجموعه‌های نظامی و اداری امیران‌کوچك فئودالی ایران نااستوار وزودگذر ومستعجل بود.

منبع‌اصلی‌تاریخ جنوب ایران ودولت‌آل‌مظفر درقرن‌چهاردهم‌میلادی «تاریخ‌آل‌مظفر» است که محمود کتبی(آغاز قرن پانزدهم) [1] نوشته و نسخهٔ خطی‌کتاب معین‌الدین‌یزدی (که به چاپ نرسیده ) مبنای‌آن بوده است. هر دو اثر مغرضانه نوشته شده و مدحنامه‌ای دربارهٔ آل‌مظفر به‌شمار می‌رود.

۱ــ این اثردر ذیل تاریخ‌گزیدهٔ حمدالله مستوفی قــزوینی درسلسله انتشارات اوقاف‌گیب (متن فارسی وترجمهٔ مختصرانگلیسی) چاپ ومنتشر شده است.

## بخش ۷ :

# دولتهای چوبانیان وجلایریان

امیرحسن‌بزرگ که از سال ۱۳۴۰ م.ـ ۷۴۰ ه. درعراق عرب مستقر شده بودخود راسلطان نامید وسلالهٔ‌جلایریان را تأسیس کرد(۱۴۱۰ ـ ۱۳۴۰ م.ـ۸۱۳ ـ۷۴۱ه.)وفقط هنگام هجوم تیمور حکومت این‌سلاله دچار وقفه گردید.

بنا به‌مندرجات مجموعهٔ فارسی‌اسناد رسمی«دستورالکاتب» گردآوردهٔ محمدبن‌هندوشاه‌ـ نخجوانی‌ـ نخستین جلایریان یعنی‌حسن بزرگ وجانشین وی اویس ( ۱۳۷۵ـ ۱۳۵۶ م.ـ ۷۵۸ـ۷۷۷ ه.)کوشیدند تاسیاست‌غازان‌خان‌راتعقیب کنند. برعکس،دشمنان ایشان‌چوبانیان ـحسن کوچك وملك اشرف ـ درمتصرفات خویش به‌بهره کشی بیرحمانه ونامحدود از رعایا پرداختند ودراین طریق هیچ حد ومیزانی قایل نبودند.

چوبانیان فقط به‌بزرگان چادرنشین مغول وترك متکی بودند وبزرگان اسکان یافته وکشاورزراهم درتحت فشارقرارداده وزمینهای‌ایشان راتصاحب‌می‌کردند. نمایندگان‌بزرگان مقیم محلی‌ازجنیبك‌خان پیشوای قزل اردو استمدادکردند ووی با لشکریان خویش به یاری ایشان شتافت وشهرتبریز رااشغال‌کرد وبه دولت چوبانیان‌پایان‌بخشید(۱۳۵۶م. ـ ۷۵۷ه.)

ملك اشرف ـکه مورخان یکی ازسیاه‌ترین قیافه‌های ستمگران قرون وسطایی‌خاورـ زمینش وصف می‌کنند ـ وهمه رهایش کرده بودند فرادبرقرار اختیارکرد واموال غارتی را باخود برد. این اموال از طلا ونقره واشیای‌قیمتی ومنسوجات با ۴۰۰ «قطار» قاطروهزار «قطار»شتر(جمعاً ۲۸۰۰ قاطر و۷۰۰۰ شترکه بارآنها اقلابه‌دومیلیون کیلوگرم بالغ‌می‌شد) حمل می‌شد. وی دستگیر شد وبه امر جنیبك‌خان درمیان سرور ونشاط‌مردم تبریزکه‌مدتهای مدیددرمعرض ستمگری‌وی بودندـ اعدام‌گشت. جنیبك‌خان پس‌از این اقدام ناگزیر به سبب

اغتشاشاتی که درقزل اردو بروز کرده بودبالشکریان خویش به‌متصرفات خود باز گشت.

پس ازعزیمت وی امیرمبارزالدین محمد ازآل‌مظفر عراق وآذربایجان وشهرتبریز را تسخیر کرد(سال ۱۳۵۷ م. ـ ۷۵۹ ه.) ولی چیزی نگذشت که شاه شجاع فرزند وی او را از سریر سلطنت سرنگون وکورو درسیاه‌چال زندانیش کرد وخود زمام حکومت آل‌مظفر رادر دست گرفت(۱۳۸۴ ـ۱۳۵۹ م. ـ ۷۸۶ـ ۷۶۱ه). سپس تبریز به‌دست سلطان اویس جلایری افتاد. نواحی زیر درآن هنگام جزو قلمرو دولت جلایریان بود:

ازخاك ایران بخش اعظم عراق عجم با شهرهای همدان وقزوین وسلطانیه وکردستان وآذربایجان جنوبی وازنواحی دیگر قراباغ وارمنستان وعراق عرب. دولت جلایریان دولتی فئودالی ولت وپار و پاشیده بود .

شکل حکومت همانند دولت هلاکویی زمان غازان‌خان بود. سلطان نیز درتبریز وبغداد مقر داشت.

منابع اصلی تاریخ دولت جلایریان عبارت است از ذیل «جامع‌التواریخ» (که درآغاز قرن پانزدهم توسط رشیدالدین تنظیم و تحریر شد) توسط حافظ ابرو مورخ آغاز قرن پانزدهم وهمچنین مجموعهٔ یادشدهٔ اسناد رسمی به‌نام «دستورالکاتب».

## بخش ۸:

# نهضتهای ایران درقرن چهاردهم میلادی

دراین‌مرحلهٔ تاریخ‌ایران( از ۱۳۳۰ تا ۱۳۹۰ م.-۷۹۳- ۷۳۱هـ)-به‌طوری که گفتیم، آتش مبارزهٔ میان قشرهای‌فئودال ومردم تیزتر شد واین خود نتیجهٔ بازگشت امیران‌فئودال محلی به‌اسلوبهای بهره کشی‌پیش‌ازغازان‌خان وغارت مستقیم‌روستاییان‌وپیشه‌وران‌بودکه هنگام جنگهای‌داخلی‌ازطرف فئودالها اعمال می‌شد . دستجات فئودال‌که بایکدیگر درمبارزه‌بودند می‌کوشیدند برای مقاصد خویش ازیاری‌روستاییان وپیشه‌وران ناراضی استفاده‌کنند.

تشدید مبارزهٔ قشرهای گوناگون درجامعهٔ فئودالی ایران - درمرحلهٔ مورد نظر نه‌تنها به‌صورت فرار دسته‌جمعی وعملیات دستجات پراکندهٔ روستاییان شورشی(که در دوران شش ایلخان نخستین‌درقرن سیزدهم تجلی‌می‌کرد) بروزکرد بلکه به‌شکل قیامهای بزرگ خلق با شعاع وسیع عملیات درآمد .

نه تنهاایران بلکه تمام خاور نزدیك ومیانه در قرنهای چهاردهم وپانزدهم. مرحلهٔ قیامهای خلق راگذراندزیرا سیاست مقید ساختن‌روستاییان به‌زمین وتشدید بهره‌کشی‌فئودالی درقرنهای مزبور دربسیاری ازکشورها ازپدیده‌های مشترك وعمومی بود.

ویژگی قیامهای مردم درایران قرن چهاردهم این‌بودکه پیشه‌وران وبینوایان شهری نیز به اتفاق روستاییان در خروجهای مزبور شرکت می‌جستند . بردگان فراری نیز در این قیامها شرکت داشتند ولی‌آنان درنهضتهای مزبور وظیفهٔ مهمی راعهده‌دار نبودند.

هدف نهضتهای خلق در مرحلهٔ اول عبارت بود از سرنگونی سلطهٔ بزرگان‌چادرنشین مغول وترك ونظامات مقررهٔ ایشان یعنی یاسای چنگیزی وغیره.

دراین مرحله طبقات ستمدیده ـ یعنی روستاییان وپیشه‌وران ـ دوش به‌دوش فئودالهای کوچك ایرانی (که از بزرگان چادرنشین مغول وترك در رنج بودند و به‌خصوص ازتصرف اراضی خود ازطرف بزرگان مزبور زیان می‌دیدند ) وارد مبارزه می‌شدند.

درنقاطی‌که نهضت‌خلق باموفقیت قرین می‌گشت (مثلادرخراسان ومازندران)دولتهایی که‌اصطلاحاً «دولتهای نوع سربدار» نامیده می‌شود تأسیس می‌گشت.

در مرحلهٔ دوم نهضتهای خلق ـ مبارزهٔ داخلی میان فئودالهای‌کوچك‌که هدفشان فقط برانداختن‌بزرگان چادرنشین مغول وترك بودوروستاییان و پیشه‌وران و بینوایان شهری‌که طالب رهایی ازیوغ فئودالها بودند وغالباً شعارمساوات اجتماعی وتقسیم بالمساوی محصولات مصرفی راپیش می‌کشیدند ـ آغاز می‌گردید. ولی روستاییان‌که طبقهٔ غیرمتشکلی بودند قادر نبودند از میان صفوف خویش پیشوایان واقعیی بیرون دهند و غالباً تحت رهبری‌کسانی که منتسب به‌طبقهٔ فئودال بوده اتحاد با روستاییان رافقط وسیله‌ای‌برای‌کسب قدرت می‌دانستند ـ قرار می‌گرفتند. توده‌های روستایی ایران‌طبع طبقاتی حکومت فئودالی‌رادرك‌نمی‌کردند...

## بخش ۹:

# معتقدات پیروان نهضتهای خلق در قرن چهاردهم

نهضتهای خلق، چنانکه بارها درجامعهٔ فئودالی دیده شده، در زیر لفافـهٔ معتقـدات مذهبی وقوع‌می‌یافت‌که همانامذاهب‌گوناگون اسلامی وعـرفان و باطنیت (می‌ستی‌سیزم) بود.

حتی آکاد میسین و. و. بارتولد متذکر شده بود که در ایران قرون وسطی مذهب شیعه بیشتر در محیط روستایی رواج داشته وغالباً لفافهٔ عقیدتـی نهضتهای خلق را تشکیل می‌داده. این‌گفته نیازمند توضیح است. مذهب تشیع درمحیـط روستایی پدید نیامد و مبین منافع روستاییان نبود. ولی درمعتقدات شیعیان نکاتی وجود داشت‌که حسن توجه روستاییان را جلب می‌نمود. نخست این‌که درتمام دولتهای فئودال ایران تسنن دین رسمی وحاکم‌بود وتشیع مورد ایذا وتعقیب قرار می‌گرفت.

دیگراین‌که عقیدهٔ‌اصلی‌شیعیان دایر براین‌که پیشوای قانونی ومشروع‌جامعهٔ اسلامی فقط می‌تواند از اولاد علی (ع) باشد درمیان عامهٔ مردم چنین تعبیر می‌شدکه سلالهٔ حاکم‌در ایران ومذهب تسنن‌که مذهب رسمی آن است قانونی ومشروع نمی‌باشد.

دیگراین‌که احترام به شهدا در مذهب شیعه مقام‌مهمی داشت (علی(ع) وحسین (ع) و سایرائمه). این‌پرستش موافق امیال قلبی روستاییان مظلوم‌که سراسرزندگیشان غالباً شهادت و رنج ممتد ومستمری می‌باشد، بوده. بیش از همهٔ مراتب فوق موضوع انتظار ظهور مهدی برای عامهٔ مردم‌جذاب بود.

شیعیان امامیه که از دیگر مذاهب شیعه بیشتر در ایران پیرو داشت. امـام دوازدهم

محمد منتظر را که در حدود سال ۸۷۵م.-۲۶۲هـ. غایب شده بود مهدی می‌خواندند.

شیعیان معتقد بودند که حضرت مهدی زنده است ودیر یازود ظهور خواهد کرد و نظامات ظالمانه ای را که سنیان برقرار کرده‌اند برانداخته، رسوم ومقررات صدر اسلام را احیا خواهد کرد. مردم تصور می‌کردند که با ظهور مهدی خراج وبیغار وعوارضی که برخلاف شریعت است لغو شده، عدالت و مساوات اجتماعی میان تمام مسلمانان برقرار خواهد شد.

بدین طریق امام مهدی درنظر خلق چون رها دهندهٔ مردم از چنگال احتیاج وظلم و ستم بود. بدین سبب انتظار ظهور مهدی درنهضتهای مردم ایران درقرنهای چهاردهم و پانزدهم مقام مهمی داشت.

مثلا به گواهی یاقوت حموی جغرافیدان مشهور- درآغاز قرن سیزدهم درشهر شیعه نشین کاشان سران بلد هرروز هنگام سپیده‌دم سوار برمرکب گشته ازدروازهٔ شهر خارج می‌شدند و اسبی سفید زین کرده را با خود برای مهدی یدك می‌بردند زیرا هر روز منتظر ورود او بودند.

عرفان ومیستی‌تیزم اسلامی یا تصوف نیز با «بددینی» اهل تشیع ممزوج شده بود . مبنای تصوف این بود که هرکس می‌تواند به شخصه به‌خداوند بپیوندد. تصوف دارای تشکیلات و جرگه‌های اخوت بود. تصوف عقیده‌ای واحد ویك‌پارچه نبود و جریانات گوناگون داشت وطبیعی است که محیط اجتماعیی که این جریانها پیروان خود راازآن جلب می‌کردند نیز یك دست نبود.

بعضی از فرقه‌های صوفیان ودرویشان به فئودالها متکی بودند وبرخی دیگر بااصناف صنعتگران- که حتی تشکیلات صنفی ایشان از روی الگوی جرگه‌های «اخوت» درویشان درست شده بود- مربوط بودند. درویشان نوع اخیر غالباً ازجیفهٔ دنیوی بیزار وکسانی را که «مال حرام» می‌خوردند -یعنی به وسیلهٔ بهره کشی وآزار «بندگان خدا» ارتزاق می‌کردند نفی ومحکوم می‌نمودند . بارها شکل وطرز بیان صوفیان برای مخالفت با افکار روحانیان و حتی بیدینی ویا انتقاد از سازمان حاکمه مورد استفاده قرار می‌گرفت .

سعدی شیرازی شاعر ایرانی درگلستان خود (باب هفتم- داستان بیستم) می‌گوید که «یکی را به صورت درویشان نه برصفت ایشان دیدم» که«دفتر شکایت بازکرده و ذم توانگران آغاز نموده » وتوانگران و اقویای جهان را متهم می‌کرده که استعداد اقدام به امر خیر را ندارند. گاهی در لباس صوفیگری تعلیمات دیرین مزدکیان دربارهٔ تملك اجتماعی زمین و نفی مالکیت شخصی براراضی تبلیغ می‌شد.

رشیدالدین فضل‌الله مورخ معروف می‌گوید که رهبران عصیان آلافرانگ(سال ۱۳۰۳م.-

۷۰۳ ه.) «طرز تفکر مزدك» را تبلیغ می‌کردند.

حمدالله‌مستوفی قزوینی نیزدرکتاب جغرافیای خویش از وجود پیروان مزدك درعراق عجم‌سخن می‌گوید. ولی‌گمان نمی‌رودکه درقرن چهاردهم.مزدکیت به‌صورت مذهب وجود می‌داشته‌است. به‌احتمال قوی هردومنبع یاد شده مقصودشان برنامهٔ اجتماعی مزدکیان یعنی دادن تمام اراضی به جماعتهای خود مختار روستایی بوده است ولاغیر.

## بخش ۱۰

# آغاز نهضت سربداران در خراسان

منبع اصلی تاریخ سربداران خراسان کتابی به‌همین نام («تاریخ سربداران») بود که مؤلف آن معلوم نیست. کتاب مزبور به‌دست ما نرسیده است ولی مورخان قرن پانزدهم. مانند حافظ‌ابرو وعبدالرزاق سمرقندی ومعین‌الدین‌اسفزاری ومیرخوند وهمچنین‌خواندمیر (مورخ آغاز قرن شانزدهم. ازآن‌تاریخ استفادهٔ فراوان کرده‌اند. اینان همه با تغییرات جزئی یك روایت اصلی رانقل می‌کنند.

روایت مزبور تاریخ سربداران را از نظرگاه جناح اعتدالی نهضت ـ یعنی‌فئودالهای کوچك ـ نقل می‌کند و به جناح اصولیتر نهضت‌که مبین منافع پیشه‌وران و روستاییان بوده نظر منفی دارد. روایت دیگری ازتاریخ سربداران‌که به‌کلی از روایت نخستین جداست به توسط دولتشاه مؤلف «تذکرةالشعرا» نقل شده است ( پایان قرن پانزدهم ). امتیاز روایت دولتشاه این است‌که وی‌حقایق ووقایع چندی راکه درروایت نخستین ذکرنشده نقل می‌نماید ولی‌جهت سیاسی نظرهای اونیز همانند روایت اول است. ابن‌بطوطه‌جهانگرد عرب‌نیزمطالب چندی دربارهٔ سربداران نقل می‌کند.

منابع مزبور رهبر عقیدتی نهضت را یکی از شیوخ دراویش به‌نام شیخ خلیفه‌که اصلا مازندرانی بوده‌است می‌دانند. وی‌در جوانی شاگردی چندتن از شیوخ درویشان راکردولی از تعلیمات ایشان ناراضی بود و ترکشان گفت و به سمنان نزد رکن‌الدین سمنانی‌که درآن زمان مشهورترین شیخ متصوفه‌بود رفت. شیخ‌مزبور روزی ازخلیفه پرسیدکه وی‌پیروکدام‌یك ازچهار مذهب «حقه»تسنن می‌باشد. خلیفه‌پاسخ داد«آنچه‌من می‌جویم ازآن مذاهب‌اعلاست».

این سخنان «کفرآمیز» شیخ را عصبانی کرد وقلمدان خویش را بر سر خلیفه شکست. سپس خلیفه خودشیخ شد.

گمان می‌رودکه خود وی این لقب را به خویش نهاده بوده زیرا در منابع تاریخی دیده نشده است که شیخ دیگری این لقب را ــ حسب‌المعمول، به وی داده باشد. وی پس از ورود به‌سبزوار که مرکز ناحیهٔ بیهق درغرب خراسان بود درمسجد جامع شهر مسکن گزید وبه تبلیغ عقاید وتعلیمات خویش آغاز کرد.

منابع تاریخی که‌معمولا باشیخ خلیفه خصومت می‌ورزند نمی‌گویندکه این تبلیغات چه بوده. فقط معلوم است که فقهای سنی سبزوار شیخ خلیفه را متهم کردندکه گفته‌هایش برخلاف شریعت است وزیرلفافهٔ تصوف «چیزهای‌تازه» می‌گوید وتبلیغ « دنیاوی » می‌کند. می‌توان گفت که شیخ خلیفه صوفی نبوده و فقط ازجملات و عبارات و شکل ظاهر عقاید و طرز بیان صوفیان برای تبلیغ ووعظ وتهیهٔ مقدمات خروج علیه ستمگران استفاده می‌کرده.

شهر سبزوار برای تبلیغات مزبور بسیار مناسب وخوب انتخاب شده بودو روستاییان اطراف و قشرهای پایین مــردم شهری از شیعیان متعصب ومخالف قدرت موجود بودند. در سبزوار افسانه‌های پهلوانی‌قدیم ایران درمیان مردم رواج داشت.مثلادر میدان سبزوار محلی رانشان می‌دادندکه طبق‌یك افسانهٔ بسیار قدیمی جنگ تن به تن رستم و سهراب ــ پهلوانان حماسهٔ شاهنامه‌ــ درآنجا وقوع یافته بوده. سبزوار یکی ازکانونهای میهنپرستی ایران بود ومردم این شهر ازحکومت مغولان سخت متنفر بودند.

بسیاری ازشهرنشینان و تقریباً همهٔ روستاییان اطراف و خرده مالکان ــ به‌خصوص جوانان که مجذوب تبلیغات شیخ خلیفه شده بودند مرید وی گشتند. فقیهان سنی از مواعظ شیخ خلیفه مرعوب شده استفتایی دربارهٔوی به‌عمل‌آوردندکه: «شخصی درمسجد ساکن‌گشته است ودرآن مسجد حدث می‌کند وی را ازآن معنی منع می‌کنند منزجر نمی‌شود و اصرار می‌نماید این‌چنین‌کس واجب‌القتل باشد یانه؟».

اکثر فقیهان‌پاسخ داده نوشتندکه «این نامشروع است وچون برنامشروع اصرارنماید وبه نصیحت منزجر نشود بکشند. آن‌معنی باعرضه‌داشتی پیش سلطان سعید... فرستادند »که تصویب‌کند ولی ایلخان ابوسعید بهادرخان که مردی دورو وسالوس بودجواب داد:

« ... من متعرض خــون درویشان نمی‌شوم حکام خراسان تفحص نمایند برموجب شریعت مطهرهٔ نبوی... عمل‌کنند» یعنی مسئولیت قتل اورا خودبه عهده گیرند. بزرگان و فقیهان و روحانیان سنی سبزوار خواستند شیخ خلیفه را دستگیرکنند ولی در زد و خورد با پیروان وی باعدم موفقیت روبه‌رو شدند.

آنگاه دشمنان شیخ تصمیم‌گرفتند او را پنهانی نابود سازند واز شرش رهایی یابند.

روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه به مسجد جامع آمدند دیدند که استادشان را به یکی از ستونهای حیاط مسجد حلق آویز کرده‌اند (۲۲ ربیع‌الاول سال ۷۳۶ هجری ـ ۹ نوامبر ۱۳۳۵ میلادی). شکی نیست که شیخ را کشته‌بودند . ولی اولیای محل شایع کردند که وی خودکشی کرده است.

از شاگردان شیخ‌خلیفه شخصی به‌نام حسن‌جوری از لحاظ عقل ونیرو برجسته بود. وی جوانی از دهکدهٔ جـور و علی‌الظاهر روستازاده بوده . حسن‌جوری دورهٔ مدرسه را با موفقیت تمام کرد وبه‌لقب مدرس مفتخر گردید.وی‌شیفتهٔ مواعظ خلیفه گشت واز لقب‌مدرسی وتعلیمات سنیان دست شست.

حسن‌جوری پس ازمرگ غم‌انگیزشیخ‌خلیفه خودرا شیخ اعلام‌کرد و به شهر نیشابور رفت ودرآنجا به تبلیغ عقاید شیخ‌خلیفه پرداخت. درنیشابور هم‌مواعظ او با استقبال عجیبی مواجه‌شد واکثر روستاییان اطراف عقاید مزبور را پذیرفتند. شیخ خلیفه وشاگرد اوشیخ جوری سازمان پیروان خویش را ظاهراً به‌شکل جرگهٔ اخوان صفا درآوردند.

نام هریك از مریدانی‌که وارد محفل‌آنان می‌گشت به ثبت می‌رسید و هریك سوگند یاد می‌کردکه عجالة بستگی خویش رابدان محفل‌پنهان‌کند وسلاح‌آماده نگهدارد تا به‌محض دعوت شیخ‌وارد عمل شود. بدین‌قرار معلوم می‌شودکه مواعظ شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری دعوت‌به خروج وتدارك مقدمات‌آن بوده.قیام اینان علیه حکومت مغولان وفئودالهای بزرگ محلی بودکه پشتیبان آنان بودند. تبلیغ قیام نیزتحت لفافهٔ تصوف به عمل می‌آمد ورنـگ شیعه‌گری داشت.

شیخ حسن جوری سه سال تمام‌درنیشابور ومشهد وابیورد وهرات وبلخ‌ودیگر شهرهای خراسان وعظ وتبلیغ‌کرد وبه آسیای میانه وکرمان وعراق عجم سفرنمود،همه جاپنهان بود وموردتعقیب.سرانجام امیرارغون‌شاه جانی قربانی ازقبیلهٔ اویرات‌که رییس بزرگان‌لشکری چادرنشین مغول درخراسان بود شیخ حسن جـوری رابه‌اتفاق ۷۰ـ۶۰ نفراز مـریدان و شاگردان وی میان‌راه مشهد به‌کوهستان دستگیرکرد. شیخ عاصی را درقلعهٔ‌طاق‌که درناحیهٔ یازر واقع بود دربندکردند. حبس اوبعد ازبرافروختن نایرهٔ شورش وقوع یافت.

## بخش ۱۱:

# خروج سربداران درخراسان

خروج سربداران زودتر ازآنچه شیخ حسن جـوری در نظرداشت نـاگهان وبدون نقشه آغاز شد. یکی‌ازمأموران مغول ایلخان وارد قریهٔ باشتین (ازاعمال بیهق ) شد ودر خانهٔ دوبرادرازروستاییان محل منزل‌کرد ونخست ازایشان شراب وبعد شاهد خواست. یکی از دو برادرگفت‌که درقریه زن روسپی یافت نمی‌شود . مامور مـزبور بیشرمی را از حد گذرانده جواب داد «چون چنین است زن خود را بیاور». آن دو برادر عصبانی شده وی راکشتند.

علاءالدین محمد هندو وزیر ایلخان در خراسان از مردم باشتین تسلیم قاتـلان را طلب وتهدیدکردکه در صورت امتناع ازامتثال امر او به شدت تلافی خواهدکرد. آنگاه مردم قریه‌آشکارا قیام‌کردند.

عبدالرزاق نامی‌که فرزند یکی از مالکان محلی عرب الاصل‌ایرانی شده ازسادات علوی بود دررأس قیام قرارگرفت. وی مرید حسن جوری بود. به‌گفتهٔ «تاریخ سربداران» وی جوانی‌سرکش‌وپرشور بودونیروی جسمانی عجیبی داشت. وی پس‌ازاطلاع‌وقایع باشتین مصممانه جانب روستاییان راگرفت وهمان شب برادرزادهٔوزیرعلاءالدین هندو را( به‌روایتی رئیس محل را)که برای داوری آمده بودکشت وروستاییان را دعوت به خروج کرد.

عده‌ای از«جوانان‌جلد.. که خیال رستمی در دماغ داشتند»، به‌گفتهٔ منابع تاریخی، مسلح شده عبدالرزاق را به رهبری برگزیدند. چیزی نگذشت‌که اینان یکهزارنفرسپاهی راکه وزیر خراسان برای تنبیه وگوشمالی ایشان فرستاده بود منهزم ساختند.

طبق اکثر منابع قیام باشتین در ۱۲ شعبان سال ۷۳۷ هجری (۱۶ مارس سال ۱۳۳۷- میلادی) وقوع یافت. اما به گفتهٔ دولتشاه تاریخ فوق مربوط به واقعه‌ای است که پس از شورش روی داد- یعنی قتل علاءالدین هندوی وزیر که به دست دسته‌ای از شورشیان گرفتار و اعدام شد. چون قیام باشتین به زودی پس ازمرگ ایلخان ابوسعید صورت گرفت ممکن است در بهار سال ۱۳۳۶م.- ۷۳۷ه. وقوع یافته باشد.

عاصیان خود را سربدار می‌خواندند. منابعی که مبتنی برتاریخ مفقود سربداران می‌باشند این نام را «سربرای‌دار» یعنی «محکـوم به دار» یا «سرکشان» ترجمه و تعبیر می‌کنند وداستان زیر رادربارهٔ اصل ومنشاء این‌نام نقل می‌نمایند: قیام‌کنندگان مـی‌گفتند که هریك ازآنها بهتر می‌داند هزار بارسرش به دار رود وبه خفت وخواری چون‌نامردان سر ننهد.

به گفتهٔ حافظ ابرو عبدالرزاق باشتینی در مجمع روستاییان گفت: «جمعی ازمفسدان استیلایافته به خلایق ستم می‌کنند اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نماییم والا سرخود را بردار خواهیم که دیگر تحمل تعدی وظلم نداریم». دولتشاه در بارهٔ منشاء کـلمهٔ «سربدار» روایت دیگری نقل می‌کند: «علی‌الصباح در بیرون ده باشتین داری نصب کردند ودستارهـا وطاقیه‌ها بردار کردند وتیر وسنگ برآن می‌زدند و نام خود را سربدار نهادند». شاید این داستانها بعدها اختراع شده است تالقبی که معنی آن‌را نسلهای بعدی از یاد بـرده بودند- توجیه کنند.

## بخش ۱۲:

# تأسیس دولت سربداران درخراسان

سربداران پس ازشکست نیروهای نظامی علاءالدین هندوی وزیر، نخست درکوهها به جنگهای غیرمنظم پرداختند. چیزی نگذشت که شهر سبزوار را مسخر کردند (درماه اوت سال۱۳۳۷م.ــ۷۳۸ه.) وآن‌شهر مستحکم را مرکزعملیات قرار داده ازآن‌جا به فئودال‌ــ های اطراف حمله می‌کردند.

سربداران اسفراین وجاجرم ودیگر نقاط را تسخیر کردند (به روایات مختلف در فوریه یادرژوئیهٔ سال۱۳۳۸م.ــ۷۳۹ه.). عبدالرزاق به دست برادر خویش‌وجیه‌الدین مسعود کشته شد. منابع تاریخی یك زبان داستان زیر را در این باره نقل می‌کنند:

عبدالرزاق خواست به‌زور بادخترزیبا وبیوهٔ وزیرعلاءالدین هندو ازدواج‌کند وبرادر خویش را برای دستگیری او فرستاد. وجیه‌الدین مسعود دستور وی را اجرا کرد ولی بعد دربرابر مظلومی‌واشکهای‌آن زن دل سوخت ورهایش‌کرد. عبدالرزاق پس از اطلاع ازاین امر برادر را ملامت‌کرد وگفت : «تو مرد نیستی!» مسعود جواب داد: ایــن تویی‌کــه نه مردی نه مسلمان زیراکه زور وتجاوز را مبنای‌کار خود قرار داده‌ای. دو برادر شمشیر از نیام‌کشیدند و وجیه‌الدین مسعودکه در برابر ضربهٔ‌عبدالرزاق از خود دفاع می‌کرد برادر راازباروی قلعه به‌زیرافکند.

این‌داستان شایستهٔ اعتماد نیست. زیرا اکثر مورخین وجیه‌الدین مسعود را صــاحب تمام فضایل دانسته می‌کوشند عمل برادرکشی‌را از طرف او به تمایلات ومقاصد نجیبانهٔ وی نسبت داده موجه جلوه دهند وازسوی دیگر با تمام وسایل عبدالرزاق را لجنمال سازند .

واقع امر این است‌که مبنای نظرمورخان نسبت به این دو برادر علل دیگــر دارد:

زیرا عبدالرزاق علیرغم منشاء اعیانی خویش به گفتهٔ همان‌مورخان تا پایان پیشوا ورهبر تودهٔ روستاییان باقی ماند وحال آن‌که وجیه‌الدین مسعود در روزگار حکمروایی خویش نشان دادکه نمایندهٔ جناح اعتدالی سربداران صاحب زمین است.

وجیه‌الدین‌مسعود در سال ۱۳۳۸م.-۷۳۹ه. لقب سلطان به خود نهاد. وی سپاهیان مغول وترك وفئودالهای محلی راکه بدانان پیوسته بودند وامیرارغون‌شاه جانی قربانی‌سرکردگی آنان راداشت تارومارکرد. مورخان درمدح وجیه‌الدین مسعودآن‌چنان غلو می‌کنند که یك زبان وبااطمینان می‌گویندکه سربداران درتحت قیادت وی درحالی‌که بیش ازیك هزار سوار و دو هزار پیاده نداشتند در ظرف یك روز به تفاریق سه سپاه فئودالی یعنی ارغون‌شاه رابا سی هزار سپاهی ودو امیر دیگر(که عدهٔ سپاهیان ایشان را به تفاوت ذکر می‌کنند) را شکست داده وکاری‌کردکه «ازعهدآدم تا زمان او (زمان مسعود) هیچ‌آفریده این‌کار نکرده ومورخان نیاورده‌اند» (دولتشاه) شکی نیست‌که مورخان در ذکر جزئیات این‌نبرد غلوکرده‌اند ولی در این‌که سپاهیان امیران چادرنشین خراسان قلع وقمع شدند (به احتمال قوی نه در یك روز) جای شکی نیست.

سربداران شهرهای‌نیشابور وجام رااز زیر سلطهٔ مغولان آزادکردند. آنگاه‌لشکریان وجیه‌الدین مسعودچادرنشینان وخود ایلخان طوغای تیمورخان را درکنار رود اترك منهزم ساختند. بنا به‌گفتهٔ مورخان، سربداران می‌خواستندکاری‌کنندکه:

از بیم سنان سربداران تا حشر　　　　یك ترك دگر خیمه به ایران نزدی

وجیه‌الدین مسعود فقط ساعی بودکه یوغ مغولان را براندازد. چنین به نظر می‌رسد که وی‌مالیاتها وعوارضی راکه مطابق شرع اسلام نبوده‌لغوکرد. دولتشاه ازوجود «بزرگان سربدار» صحبت می‌دارد وعلی‌الظاهر وجیه‌الدین مسعود بخشی از اراضیی راکه ازمغولان گرفته بود میان طرفداران خود تقسیم‌کرد وبدین طریق بزرگان وصاحب زمینان جدیدی را به وجود آورد.

مسعود به منظور جلب روستاییان به سوی خویش دوازده هزار نفر از ایشان را جزو سپاهیان خودکرد وعلوفه وجامگی ایشان را تأمین نمود وبرای این‌که در میان مردم نفوذ خویش را حفظ‌کند تصمیم‌گرفت شیخ حسن جوری راکه همچنان در قلعهٔ طاق درقلمرو امیران جانی قربانی محبوس بود از زندان آزادکرده آلت مقاصد خود سازد. مسعود قلعهٔ مزبور را مسخروشیخ جوری راآزاد کرد. به روایت دیگرشیخ را مریدان وی نجات دادند. شاعر معروف ابن یمین به سربداران پیوست.

نخست مسعود وشیخ حسن جوری متفقاً عمل می‌کردند ولی چیزی نگذشت‌که میان آنان اختلاف نظر پدیدآمدکه با وضوح تمام وجود دوجریان را در محیط سربداران نشان

می‌داد ـ یکی جریان اعتدالی و میانه‌رو که به «بزرگان سربدار» متکی بود و دیگر جریان رادیکالی‌واصولی‌که به‌پیشه‌وران و روستاییان‌اتکاداشت وهوا خواه استقرارمساوات‌اجتماعی بود نمایندگان جریان اخیر درویشان سلك شیخ‌خلیفه وشیخ حسن جوری بودند.

مسعود به هرات لشکرکشید و نزدیك زاوه با معزالدین ملك هرات‌کرت نبردکرد. شیخ‌حسن جوری هنگام نبردکشته شد. اکثرمورخان می‌گویندکه یکی از سربداران به‌امر محرمانهٔ وجیه‌الدین مسعودکه خواسته بود خود را از شرشیخ رها سازدکشته شد. مسعود می‌دیدکه شیخ استقلال رأی خود را حفظ می‌کند و نمی‌خواهد آلـت فعل ساده‌ای در دست مسعود باشد. مرگ شیخ حسن وحشت وهراس را میان لشکریان سربدار برانگیخت ومنهزم شدند وگریختند. پس ازآن مسعود به مازندران لشکرکشید وبخشی ازآن نـاحیه را اشغال کرد ولی در دره‌های پرجنگل‌کوهستانی درکمینگاهی که سپاهیان فئودالهای محلی ترتیب داده بودندگرفتار شد.مسعود وبیشتر لشکریـان وی نابود شدند (سال ۱۳۴۴م.ــ۷۴۵ ه.) ولی این شکستها به نیروی دولت سربداران لطمه‌ای وارد نکرد.

دراین‌هنگام‌کشور سربداران ازدامغان درمغرب‌تاجام‌درمشرق (قریب۵۵۰کیلومتر) وازخبوشان در شمال تاترشیز درجنوب (بیش از ۲۰۰کیلومتر) وسعت داشت.

پایتخت سربداران شهر سبزوار بود. درکتاب جغرافیایی حافظ ابروکه طبع ومنتشر نشده‌گفته شده است‌که درظرف ۴۵ سال دوران حکومت سربداران سبزوارشهری پرجمعیت و معمور وآبادان ودارای بازارهای ثروتمند شدوبا بزرگترین بلاد ایران پهلو می‌زد. این خود دال‌براهمیت ترقیخواهانهٔ دولت سربداران درتاریخ خراسان بود.

بخش۱۳:

# مبارزهٔ داخلی دردولت سربداران

پس‌ازمرگ وجیه‌الدین مسعود ده شهریار سربدار درکشور مزبور یکی ازپی‌دیگری حکمروایی‌کردند. اینان گاهی دست نشاندهٔ جناح میانه‌رو وزمانی نمایندهٔ جناح رادیکال واصولی یاافراطی بودند. میان این‌دوجریان‌مبارزه دوام‌داشت وشهریاری منسوب به‌یکی از آنها مطرود می‌شد ونمایندهٔ جریان دیگر جای وی رامی‌گرفت .

شهریاران وفرمانروایان‌مذکور اسماً به‌سمت جانشین لطف‌اللهفرزند وجیه‌الدین‌مسعود که صغیر بود و ولیعهد و وارث سلطان شمرده می‌شد حکومت می‌کردند. جالب توجه‌ترین فرمانفرمای سربدارخواجه شمس‌الدین علی(۱۳۵۳ ـ۱۳۴۷ م.ـ ۷۵۴ ـ ۷۴۸ه.)نمایندهٔ جناح اصولی ورادیکال سربداران بود. مورخان هواخواه فئودالهابه وی دشمنی می‌ورزند گرچه وی‌را رجلی فوق‌العاده توانا وبااستعداد می‌شناسند.

مورخان به تفصیل نمی‌نویسندکه سازمان اجتماعی دولت سربـداران درعهد خواجه شمس‌الدین علی(ودر زمان جانشینان او) چگونه بوده است وفقط می‌گویندکه «با پیشه‌وران سبزوار رفاقت داشت»ودوست درویشان پیروحسن‌جوری بود ودرزمان‌او «رعیت رامرفه‌الحال داشتی و' به‌کفایت زندگانی نمودی» (دولتشاه) ورسم پرداخت مواجب خدمتگزاران دولت را به وسیلهٔ برات وبه‌عهدهٔ خزانه‌داریهای محلی ـ که به‌نوبهٔ خود وجه‌آن را درمیان رعایا سرشکن می‌کردند ـ لغوکرد.

مواجب خدمتگزاران نقداً پرداخت می‌شد و عدهٔ مواجبگیران به هجده هزار بالغ گشت. بزرگان رایکی پس‌ازدیگری سیاست‌کرد. نفوذکلمهٔ وی درمیان مردم عظیم بود.

خواجه شمس‌الدین علی‌کشته شد وبه ظن غالب علت قتل وی سیاسی‌بود ویحیی‌کرابی (یاکراوی از ۱۳۵۳ تا۱۳۵۸م. ـ ۷۶۰ تا ۷۵۴ ه. حکومت‌کرد)که‌از بزرگان سربدار

ونمایندهٔ جناح میانه‌رو بود جانشین وی گشت.

یحیی کرابی می‌کوشید تابادرویشان حسن‌جوری یعنی نمایندگان‌جناح اصولی‌مواضعه کند وکنار بیاید. او وجانشینانش برای‌جلب‌نظر وحسن توجه توده‌های مردم‌البسهٔسادهٔصوف یاپشم خشن می‌پوشیدند و وی نوکران (خدمتگزاران لشکری) خویش راهم به‌همان لباس ملبس می‌ساخت. درخانهٔ او هرروز سفرهٔ عام گسترده بود وهمه ازوضیع وشریف از خوان‌او برخوردار بودند. ازاین عمل‌او‌نفوذ عقایدمساوات طلبانهٔجناح اصولی‌سربدار نیك هویداست.

عدهٔ مردان جنگی‌که ازدولت مواجب می‌گرفتند به ۲۲۰۰۰ نفر بالغ گشت. استثمار فئودالی‌درعهد سربداران به صورت ملایمی درآمد ولی وجود داشت. روستاییان فقط سه دهم محصول را می‌پرداختند وبیش ازآن دیناری هم نمی‌دادند. این وضع درعهد دیگر شهریاران سربدار نیز محفوظ ماند.

درعهد یحیی کرابی حدود قلمرو دولت سربدار توسعه یافت. سربداران طوس و مشهد راازامیران‌جانی‌قربانی گرفتند وازآن‌جایی‌که نواحی‌مزبوربه سبب‌استثمار‌وحشیانهٔروستاییان ازطرف‌امیران‌جانی قربانی بالکل فقیر وویران شده بوددولت سربداران‌کارهای بزرگی‌در زمینهٔآبیاری‌واحیای‌کاریزهاانجام داد.

طوغای تیمورخان ایلخان مغول که درگرگان مستقربود به امیر یحیی‌کرابی تکلیف کردکه به‌وی سوگندوفاداری‌که وظیفهٔ تابعان ودست‌نشاندگان است یادکندوبرای عقدپیمان صلح به‌اردوی وی بیاید. یحیی‌کرابی به‌اتفاق سیصدتن از سپاهیان سربدار ( به دیگر سخن هزار نفر سربدار) وارد اردوی ایلخان شد .

عیش وشرابخواری سه‌روز دوام داشت . طوغای تیمورخان خیال داشت به سربداران شراب فراوان بنوشاند و غافلشان‌کرده همه را سربه‌نیست‌کند . ولی یحیی‌کرابی پیشدستی کرد. درپایان روزسوم‌که درچادر ایلخان همه‌جمع بودند وساغرهای شراب به‌گردش درآمد یحیی‌کرابی دست برسر گذاشت. یکی از سربداران به محض‌دیدن این‌علامت« ازموزه‌کارد برکشید»وایلخان راکشت ودیگرسربداران با شمشیرهای‌آخته‌به مغولان حمله‌کردند. عده‌ای ازمغولان مقتول وبخشی وحشتزده فرارکردند. اردوگاه ایلخان و اموال و ثروتهای سرشار آن را سربداران به غنیمت بردند ( دسامبرسال ۱۳۵۳ م.ــ ۷۵۴ هـ).استرآباد نیز ضمیمهٔ قلمرو دولت سربداران شد.

به‌این طریق آخرین بازماندهٔ دولت ایلخانان معدوم شد. ولی سقوط دولت ایلخانان به این معنی نبودکه سلطهٔ مغولان بالکل در سراسر ایــران از میان رفته باشد. دردولتهای فئودالی‌که درایران به‌وجودآمدکم وبیش سنتهای‌کشورداری وشیوهٔ حکومت مغولان محفوظ مانده بود وبزرگان لشکری وچادرنشین مغول وترك زمام امور را دردست داشتند. مثلا در

قلمرو دولت جلایریان ومتصرفات جانی قربانی درشمال خراسان.

مبارزهٔ داخلی در دولت سربداران در عهد حکومت پهلوان حسن‌دامغانی (از ۱۳۶۰ تا۱۳۶۴م.ـ ۷۶۲ تا ۷۶۶ هـ. حکومت‌کرد) تجدید شد. پهلوان حسن از بزرگان سربدار ونمایندهٔ جناح میانه‌رو بود. وی «سلطان» لطف‌الله فرزند وجیه‌الدین مسعود راکشته زمام حکومت رابه‌دست‌گرفته بود. لطف‌الله پس‌ازرسیدن به‌سن بلوغ فقط یك‌سال‌واندی‌حکومت‌کرد.

در طوس ومشهد نمایندگان جناح اصولی و افراطی سربدار درتحت قیادت درویشان پیرو حسن‌جوری قیام‌کردند. از میان ایشان درویش عزیز شاگرد شیخ حسن‌جوری بویژه مردی نیرومند وپرشور وجدی بود.

پهلوان حسن دامغانی فقط پس‌از شش‌ماه‌توانست شورش را فرو نشاند و درویش‌عزیز را از قلمرو سربداران تبعیدکرد. چیزی نگذشت‌کـه یکی دیگر از بزرگان سربدار به نام خواجه علی مؤید عاصی شد و درصدد برآمد خود شهریار شود. خواجه مؤیـد می‌فهمیدکه فقط به‌یاری مردم می‌تواند قدرت رابه‌دست‌آورد.

بدین سبب به ظاهرچنین‌وانمود کردکه هواخواه جناح اصولی و افراطی می‌باشد و درویش‌عزیز را ازاصفهان احضار وبه‌اتفاق وی به‌سبزوار حمله‌کرد. مردم سبزواردروازه‌های شهر را به‌روی‌آنان گشودند.

پهلوان حسن دامغانی درآن هنگام‌شهرعاصی شقان رامحاصره‌کرده‌بود.خواجه‌علی ـ مؤیدبرای سران سپاه پهلوان حسن نامه‌هایی ارسال داشت و بـه‌ایشان وعده دادکه چنانچه سرپهلوان حسن دامغانی را برای او بفرستند مورد عفو واغماض وی قرار خواهند گرفت. سران‌لشکر پهلوان حسن چنان‌کردندکه اوگفته بود.

علی مؤید پس از تصاحب زمام اموردولت تصمیم گرفت شردرویش عزیزو همراهان‌وی را بکند زیرا دیگر به‌آنان نیازی نداشت. درویش عزیز سرگرم تهیهٔ مقدمات لشکرکشی به هرات ومتصرفات ملك معزالدین‌کرت بود. علی‌مؤید به‌ظاهر بااین‌لشکرکشی موافقت‌کردو عده‌ای سپاهی دراختیار درویش عزیزگذاشت ولی‌به‌سران لشکر خود محرمانه دستور دادکه درمیان راه اردوگاه درویش عزیز را ترك گویند.آنان نیزچنین‌کردند.

درویش‌پس ازاطلاع ازاین واقعه چندصد نفراز هواخواهان خودراگردآورد و عازم عراق عجم شد. علی‌مؤیدکه می‌دانست درویش عزیز نیروگرفته حتماً بازخواهد گشت عده‌ای را به دنبال او فرستاد و امرکردکه بدون سر درویش عزیز باز نگردند. تعقیب‌کنندگان در بیابان به‌درویش عزیزکه‌کنار چاه‌آبی نزول‌کرده‌بود رسیدند واو ورفیقانش راکشتند و سر درویش را«به سبزوارآورده ازچهار سو بیاویختند». (ازمیرخواند نقل‌شد ـ دراصل اشتباهاً چهار دروازهٔ شهر نوشته‌است ـ م.

علی‌مؤید به‌وسیلهٔ تضییقات شدید جناح اصولی وافراطی سربداران را تار ومار کرد. علی مؤید تشیع را که از آغاز دولت سربداران مذهب رسمی بود حفظ کرد ولی سلك درویشان شیخ‌خلیفه وشیخ‌حسن‌جوری راممنوع ساخت. مقبرهٔ شیخان راویران کرد وبه‌جای‌آن برای کسبهٔ بازار مستراح ساخت.

علی مؤید براثر این اقدامات مدتی مدید حکومت کرد ولی حکومتی فاقد شرافت‌و افتخار(۱۳۸۱– ۱۳۶۴م. – ۷۸۳ – ۷۶۶ ه.). وی‌که پشتیبانی عامهٔ مردم را ازدست‌داده بود درمبارزه باملك‌هرات شکست خوردومتصرفات خویش وحتی‌نیشابور را از دست داد.

ازسمت مغرب امیرولی تهدیدش می‌کرد.وی فرزند یکی ازامیران چادرنشین‌آخرین ایلخان مغول‌طوغای تیمورخان بود ودرگرگان واسترآبادحکومت‌را به‌دست‌گرفته‌بود. امیر- ولی‌دایماً باعلی‌مؤید درجنگ بود ویك‌بارموقتاً استرآباد را اشغال‌کرد ومجدداً ازدست داد.

درسال ۱۳۷۸م. – ۷۸۰ ه. درسبزوار جناح اصولی و افراطی سربداران در تحت رهبری درویش‌رکن‌الدین قیام‌کرد. علی‌مؤید این‌قیام را فقط به‌یاری امیرولی‌توانست فرو- نشاند. این‌دودشمن موقتاً درمقابل شورش‌مردم متحد شدند. ولی پس ازآن امیر ولی مجدداً به‌علی مؤید حمله‌وشهر سبزوار رامحاصره‌کرد. علی‌مؤیدکه همه رهایش‌کرده بودند از فاتح آسیای میانه تیمور یاری خواست(سال۱۳۸۱م. – ۷۸۳ه.).

بخش ۱۴ :

# نهضتهای مردم در گیلان ومازندران

در مازندران چندین امارت فئودالی وجود داشت که بــه‌دست سلاله‌های محلی اداره می‌شد. نیرومندترین آنان سلالهٔ باوندیان بود که تابع و دست نشاندهٔ وفادار ایلخانان مغول شمرده می‌شد.

مردم از این دودمان نفرت داشتند. در اواخر دههٔ چهارم قرن چهاردهم( حدود سال ۱۳۴۰م .ــ ۷۴۰هـ.) سیدعزالدین مرعشی پیشوای درویشان وپیرو حسن‌جوری که ازاعقاب امام‌سوم شیعیان(ع)شمرده می‌شد وبالنتیجه ازعلویان بود از سبزواربرای وعظ وتبلیغ روانهٔ مازندران شد. وی‌درراه درگذشت ولی فرزند او سیدقوام‌الدین به محض ورود به ساری در رأس نهضت خلق قرارگرفت.

مورخان این نهضت را بدین سبب نهضت سادات خواندند. این نهضت از لحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان وعقاید پیروان‌آن به هیچوجه‌تفاوتی با نهضت سربداران نداشت. درویشان سیدقوام‌الدین‌مرعشی‌مبین افکار جناح‌اصولی وافراطی نهضت بودندکه به‌پیشه‌وران وروستاییان متکی بوده لزوم مساوات دراموال را تبلیغ می‌کردند.

در مازندران نیزیك جناح میانه‌رو یا اعتدالی وجود داشت‌که ازطرف خرده مالکین پشتیبانی می‌شد. نمایندهٔ این جناح سرداری بود به‌نام افراسیاب چلبی‌که در رأس قیام قرار گرفت وفخرالدوله حسن آخرین فرد سلالهٔ باوندیان راسرنگون و مقتول ساخت ودرآمل وساری ودیگرنواحی مازندران حکومت رابه دست‌گرفت( سال۱۳۵۰ م.ــ ۷۵۱ هـ.).

بدیهی است‌که افراسیاب فقط درصورت‌اتحاد بادرویشان می‌توانست حکومت‌کند. وی

به کسوت سادهٔ ایشان در آمد و نظاماتشان را پذیرفت و در خانهٔ خود خوان عام گسترد. ولی درویشان استقرار مساوات عمومی را طلب می کردند.

چیزی نگذشت که روابط افراسیاب و درویشان برهم خورد و افراسیاب سید قوام‌الدین مرعشی را دستگیر و به زندان گسیل داشت و کافرو بددینش خواند. عمل او موجب قیام عمومی گشت. مردم زندان را تارومار کرده سید قوام‌الدین را آزاد کردند. افراسیاب کوشید تا بار دیگر سید را دستگیر کند ولی جمعیت مسلح خود اورا کشتند. بالنتیجه قدرت روحانی و سیاسی توأماً دردست سیدقوام‌الدین متمرکز شد وحکومت سادات مازندران که مرکز آن آمل و همانند دولت سربداران خراسان بود ــ تأسیس گشت.

ما دربارهٔ این دولت اطلاعات کافی دردست نداریم . در این تردیدی نیست که خراجها و عوارضی که مطابق قانون شرع نبود لغو گشت. فئودالهای بزرگ قدیمی ازکارها برکنار شدند. ساختمانهای فراوان احداث شد و اراضی بایر احیا گشت. شهر ساری که در زمان حکومت مغولان ویران شده بود از نو بنا شد ( سال ۱۳۷۰ م.ــ ۷۷۲ھ. ). دولت سادات مرعشی تاهجوم تیمور باقی ماند( سال۱۳۹۲م. ــ ۷۹۵ھ.).

نهضت همانند مردم به قیادت درویشان وسادات شیعه در گیلان نیز وقوع یافت. این نهضت هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته است. تودهٔ مردم در گیلان بافئودالهای بزرگ محلی مبارزه کردند.

شیخان درویش گیلان ازشیخان مازندران استمداد کردند ( درحدود سال۷۷۲ھ.). به یاری ایشان دربخش شرقی گیلان دولت سادات تأسیس شد و مرکز آن شهر لاهیجان بود. این حکومت بیش ازدویست سال باقی ماند(۱۳۷۰ تا ۱۵۹۲ م. ــ ۱۰۰۱ ــ ۷۷۲ھ.) وبعدها به یك دولت فئودالی مبدل گشت.

منبع اصلی مطالعهٔ تاریخ نهضتهای خلق مازندران وگیلان همانا « تاریخ طبرستان و رویان و مازندران » که به توسط ظهیرالدین مرعشی ــ که خوداز اخلاف شیخ درویشان سیدقوام‌الدین مرعشی بوده ــ به‌زبان فارسی درربع آخر قرن پانزدهم ازروی منابعی که اکنون ازدست رفته نوشته شده‌است و تا اندازه‌ای هم کتاب «تاریخ گیلان و دیلمستان » همان مؤلف حاجت محققین را دراین زمینه برآورده می کند .

## بخش ۱۵:

# خروج سربداران در کرمان

در قلمرو دولت آل‌مظفر درعهدشاه شجاع (۱۳۸۴ – ۱۳۵۹ م.–۷۸۶ – ۷۶۱ ه.).
جنگهای داخلی و فئودالی دودمانی جریان داشت وروستاییان و قشرهای پایین شهری ازآن سخت دررنج بودند.

درسال ۱۳۷۳م. – ۷۷۵ ه. در شهرکرمان مردم بینوای شهری قیام‌کردند. پهلوان اسد دررأس این شورش قرارداشت. وی‌کرمان رامسخر وبخشی از فئودالهای بزرگ محلی را معدوم وبخشی رامحبوس نمود واقطاعات واراضی و اموال ایشان را ضبط و مصادره‌کرد. ضمناً وی مباشران مادر شاه شجاع راکه املاك مشارالیها را اداره می‌کردند بازداشت و شکنجه‌کرد تا خزانهٔ مخفی ومحل گنجینه رانشان دهند وبزرگترین مقطع ناحیهٔ‌کرمان را زهر خوراند واموال وی‌راضبط‌کرد.

علی‌مؤید گروهی ازسربداران خراسان رااز سبزوار به‌یاری پهلوان اسدگسیل‌داشت. فقطدر ماه دسامبر سال ۱۳۷۴ میلادی پس‌ازنه‌ماه‌محاصره پایداری دلیرانهٔ مردم شهرکرمان درهم شکسته شد و لشکریان شاه شجاع‌آن شهر را تصرف کردند. پهلوان اسد اعدام و شهر غارت شد.

## بخش ۱۶ :

# فتوحات تیمور در ایران

سنتهای کشورداری مغولان درقلمرو دولت تیمور ــ که درسال ۱۳۷۰ م.ــ۷۷۲ه. پدید آمده بود ــ مرعی و مجری می‌گشت. تیمورخانهای خیمه شب‌بازیی رااز اعقاب چنگیزخان برتخت سلطنت نشانده اسماً از طـرف آنان حکومت می‌کرد ولی عملا خود مطلق‌العنان و مالك‌الرقاب بود.

تیمور نیز مانند بـازپسین خانهای جغتایی آسیای میانه(کبك، تـرمشیرین، قازان ) می‌کوشید منافع بزرگان چادرنشین مغول وترك وبزرگان اسکان یافتهٔ تاجیك‌راآشتی‌دهد. وی نیك درك می‌کردکه بزرگان مزبور فقط هنگامی از جنگهای خانگی صـرف‌نظر کرده پشتیبان یك دولت نیرومند مـرکزی خواهند شدکه دولت مـزبور بتواند جنگهای پردامنهٔ غارتگرانه به‌منظور تسخیر کشورهای دیگرراه بیندازد تا بزرگان فئودال بدان وسیله‌اراضی جدیدو غنایم فراوان به‌دست‌آورند.

تیمورکه می‌کوشید منابع طبقهٔ فئودال و به ویژه گـروه زمـامدارآن یعنی بزرگان چادرنشین مغول وترك راتأمین‌کند نقشهٔ وسیعی برای فتح وتسخیر اراضی قزل‌اردووایران وهندوستان وقفقاز وکشورهای‌آسیای مقدم طرح‌کرد. تیمورداین مورد به‌شیوهٔ دیگر سران نهضتهای جهانگشایانهٔ قبایل چادرنشین وازآن جمله چنگیزخان‌عمل می‌کرد. ولی با درنظر گرفتن نیروهای نظامیی که دراختیارتیمور بود شهرت وبلند نامی‌وی‌ازاین فتوحات البته به مراتب‌کمتر ازنام وشهرتی بودکه نصیب چنگیز شد.

در سیاست خارجی تیمور نیز خصوصیات نوینی وجود داشت‌که سیاست چنگیزخان و

اعقاب او فاقد آن بود. نخست این که تیمور می کوشید باغارت کشورهای مفتوح نیروهای مولده ماوراء النهر را ترقی دهد. وجوه ووسایلی را که درجنگها ازطریق غارت و چپاول به دست می آورد برای احداث قنوات وابنیه وتزیین شهرهای آن دیار مورد استفاده قرار می داد واز ممالك مسخره پیشه وران را به ماوراء النهر مـی آورد. بدیهی است که این اقدامات را بهنفع طبقهٔ فئودال بهعمل می آورد.

تیمور می خواست نظارت خودرا برجادههای کاروانرو و بازرگانی میان اروپاوآسیا برقرار سازد و بدین سبب کوشید تاایران وعراق عرب وکشورهای قفقاز وآسیای مقدم را که اکثر جادههای یاد شده ازآن می گذشت تسخیر کند.

واما جادههای کاروانروی شمالی راکه ازنواحی مجاورکرانهٔ دریای سیاهو صحراهای کرانهٔ بحر خزر می گذشتند ـ و تیمور نمی توانست قدرت خویش را درآن نواحی مستقر و استوار سازد ـ مایل بود بهروی تجار وبازرگانی مسدود نماید.

بدین منظور تمام شهرهایـی را که برسر جادههای اخیرالذکر وجود داشت ویران می ساخت (گرگانج، سرای برکه، حاجی طرخان، آزوف وغیره). پس ازآن درظرف مدت سی سال تجارت میان اروپا و آسیا از طریق جادههای کاروانیی که ازایران می گذشت صورت می گرفت.

تیمورتنها چون فاتحی بیگانه وارد ایران نشد بلکه مانند دژخیمی خونخوار و فروـ نشانندهٔ نهضتهای خلق ودرعین حال بازگردانندهٔ سنن مغولان به ایران گام نهاد.

این که تیمور درلشکرکشیهای خود به ایران از پشتیبانی بخشی ازطبقهٔ فئودال بویژه بزرگان چادرنشین مغول وترك که نمی توانستند بانیروی خود ازعهدهٔ نهضتهای مردم برآیند برخوردار بود ـ کاملا قابل درك است. برروی هم سیاست تیمور واطرافیان وی کاملا جنبهٔ ارتجاعی داشت.

تیمور پیش ازتأسیس دولت خویش بهاتفاق امیرحسین دررأس سپاهیان فئودالی آسیای میانه که اکثراً ازبزرگان چادرنشین بودند قرار گرفته حکومت سربدار راکه در سمرقندو اطراف تشکیل شده بود(۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۵ م. ـ ۸ـ ۷۶۷ه.) برانداخت ونهضت سربداران را درماوراءالنهر فرونشاند.

تیمور پس ازآن که در آسیای میانه استوار گشت درسال ۱۳۸۱ م. ـ ۷۸۳ ه . برای نخستین بار بهخراسان لشکرکشید ودر بهارآن سال دولت ملوك هراتی کرت را مطیع خویش ساخت.

چنانکه گفتیم علی مؤید حاکم سربدارکه هم ازامیرولی گرگانی بیمناك بودوهم ازمردم کشور خویش، از تیمور استمدادکرد و این خودبهانهای بهدست تیمور دادتا در امور دولت

سربدار مداخله کند. استمداد علی‌مؤید از تیمور درواقع خیانتی به‌دولت وکشور بود.

تیمور از طرف خود درهرات وسبزوارحکامی تعیین نمود وازمردم‌آن نواحی‌غرامت هنگفتی مأخوذ داشت وغیاث‌الدین‌کرت وعلی‌مؤید سبزواری را اسماً به‌شهریاری‌آن‌دوناحیه باقی گذاشت ولی اجازه نداد به‌محل خویش بروند ودردربار خود نگاهشان داشت و پس از چند سال هردورا ـ بدون‌علت وسببی ـ به‌قتل رسانید.

درسال ۱۳۸۳ م.ـ ۷۸۵ ه. سربداران درسبزوار واطراف علیه حکومت تیمورخروج کردند. درپایان ماه اکتبر سال ۱۳۸۳ م.ـ ۷۸۵ه. لشکریان تیمور سبزوار راتسخیر و دژ نیرومند آن را ویران ساختند. تیمورکشتاروحشتناکی ازقیام‌کنندگان سربدار کردودوهزار نفرازایشان را درجدارهای برجی‌که برپانمود زنده به‌گورکرد. بدین‌طریق‌که دست و پای افراد زنده رابسته به‌ردیف درکنار یکدیگر قرارشان می‌دادند وروی‌آنها را باآجر وملات می‌چیدند. درهمان سال تیمور سیستان‌را مطیع وویران ساخت وهمه‌جا برجهاو «کله‌منارها» ازجمجمهٔ هزاران مقتول برپاکرد.

مردم سیستان دلیرانه مقاومت‌کردند ولی درمقابل تفوق عددی‌نیروهای تیمور مغلوب گشتند.

درسال ۱۳۸۴ م. ـ ۷۸۶ه. تیمور گرگان را مسخرودولت امیرولی رامنقرض‌کردو درسال۱۳۸۵ م. ـ ۷۸۷ ه. شمال ایران را ازدامغان تاسلطانیه مطیع خویش ساخت.

دولت جلایریان‌که دستخوش جنگهای خانگی بود قادر نبود در مقابل تیمور مقاومت کند.علی‌الخصوص‌که تختمش خان‌قزل اردویی ازبیم‌آن‌که کشورهای قفقاز وغرب ایران به دست تیمورافتد درسال ۱۳۸۵م. ـ۷۸۷ه. به‌نواحی مزبور هجوم‌کرده‌شهرهاوروستای‌آن‌را ویران ساخت. لشکریان تختمش تبریز را اشغال و تارومارکردند وهنگام بازگشت غنایم فراوان ونودهزار اسیر باخود بردند. شاعرمعروف ایرانی زبان‌کمال خجندی نیز در میان اسیران بود.

در سال ۱۳۸۶ م. ـ۷۸۸ ه. تیمور به‌شخصه تبریز را اشغال کرد و به نوبهٔ خویش شهر را غارت وبهترین صنعتگران را به‌سمرقند منتقل‌کرد. سلطان احمدجلایری‌که به‌خاطر سیاست سخت مالیاتی خودواستبداد وتجاوز به‌رعایا (امیران سلطان وحتی خوداو به‌خانه‌های مردم شبیخون زده زنان ودختران ایشان را می‌ربودند ) منفور عامهٔ خلق بود فرار برقرار اختیارکرد وکشورخویش را به‌دست لشکریان رهاکرد.

تیمور پس ازاین هجوم ونهب وغارت‌کشورهای قفقاز علیه دولت‌آل مظفر وارد جنگ شد ودر سال۱۳۸۷ م. ـ ۷۹۰ ه. اصفهان را اشغال و غرامت گزافی از مردم‌آن‌اخذکرد. غرامت‌راعمال وتحصیلداران تیمورباچنان بیرحمی وخودکامی‌وصول می‌کردند که پیشه‌وران

وبینوایان شهر تحت رهبری آهنگرجوانی دست به‌شورش زدند. تیمور عصیان اینان را فرونشانده شهر را غارت کرد. به‌هریك از افراد لشکری تیمور امر شده بود که تعداد معینی سر بریده تحویل دهد. کله منارهای بسیار از ۷۰ هزار جمجمهٔ اصفهانیان برپا شد.

فتح متصرفات آل‌مظفر درجنوب ایران تاسال ۱۳۹۳ م.ـ ۷۹۶ه. طول کشید. تیمور قبل ازآن (درسال ۱۳۹۲ م. ـ ۷۹۵ه.) نهضت خلق را درگرگان فرونشاند ودولت سادات مازندران راکه براثر نهضت مردم پدیدآمده بود (به ماقبل رجوع شود) سرنگون کرد. در حدود سال ۱۳۹۳ م. ـ ۷۹۶ ه. سپاهیان تیمور تسخیر سراسرسرزمین ایـران را به پایان رساندند.

بدیهی است که‌این فتوحات واتحاد بخشی ازفئودالهای ایران (که‌خواستارفرونشاندن نهضتهای خلق بودند) باتیمور موقتاً موجب تقویت‌حکومت مرکزی تیموری‌شد.

تیمور اراضی فراوان را به‌رسم سیورغال میان سران لشکری‌خود و فئودالهای بزرگ ایرانی که‌جانب ویرا گرفته بودند تقسیم کرد وقبایل ترك‌زبان چادرنشین راازآسیای میانه‌به شمال‌ایران وآذربایجان منتقل کرد ودرآن‌جا مسکن داد ودرایران دوحاکم‌نشین‌بزرگ‌برای پسران‌خود به‌وجودآورد: یکی‌خراسان وگرگان ومازندران وسیستان‌که مرکز آنهاداهرات قرارداد برای شاهرخ، ودیگر غرب ایران باآذربایجان و ارمنستان‌که تبریز مرکزآن بود برای میرانشاه.

دورهٔ فتوحات وسلطنت تیمور در ایران همعنان باویرانیها و غارتهای فراوان وشدت عمل تازه‌ای دربهره‌کشی از روستاییان بود. تیمور می‌کوشید به حساب غارت وچپاول آنان نیروهای تولیدی‌آسیای میانه راترقی دهد.

## بخش ۱۷ :

# جانشینان تیمور ـ سلطان شاهرخ

در مرحلهٔ بعدی تاریخ ایران ( ۱۴۹۹ـ ۱۴۰۵ م. ـ ۹۰۵ ـ ۸۰۸ ه.) حکومت مرکزی تضعیف شد وپاشیدگی فئودالی شدیدتر گشت و جریان تکامل‌شیوهٔ اقطاع لشکریان (سیورغال) تکمیل شد ومبارزهٔ قشرهای گوناگون تیزترشد ونهضتهای جدید خلق به وقوع پیوست.

پس از مرگ تیمور ( ماه فوریهٔ سال ۱۴۰۵ م.ـ ۸۰۸ه.) بنای امپراطوری عظیم وی که پایهٔ اقتصادی یکدست وهماهنگی نداشت به سرعت تمام فرو ریخت. میان شاهرخ فرزند تیمور وخلیل سلطان جوان نوهٔ وی (پسرمیران‌شاه )به خاطرقدرت عالیه و لقب سلطنت در خراسان جنگ درگیر شدکه‌باپیروزی شاهرخ پایان پذیرفت (شاهرخ‌از۱۴۰۵ تا۱۴۴۷م. ـ ۸۵۱ ـ۸۰۸ه.سلطنت کرد).

درهمان هنگام درغرب ایران وآذربایجان مبارزه میان میران‌شاه وفرزند اوعمر برسر قدرت جریان داشت. سلطان احمد جلایری‌که پیشتر گریخته بودبه‌اتفاق متحد خویش قرا-یوسف-پیشوای یکی ازگروههای قبایل چادرنشین‌غربی غز به‌نام قراقویونلو (قبیلهٔ«گوسفند سیاه»)-که درجنوب ارمنستان ییلاق وقشلاق می‌کرد بازگشت وعودت اومبارزهٔ میران شاه وعمر را پیچیده‌تر می‌کرد.

میران‌شاه درطی‌این‌مبارزه کشته شد (سال۱۴۰۸م.ـ ۸۱۱ه.)ودولت جلایریان‌مجدداً زندگی را ازسرگرفت ولی درسال ۸۱۳ ه. ـ میان سلطان احمد و متحدین وی یعنی غزان آق‌قویونلو نـزاع در گرفت. وی در مبارزه بـا آنها مقتول گشت و دولت قراقویـونلو در

آذربایجان وارمنستان وعراق عرب مستقر گشت(سال ۱۴۱۰ تا ۱۴۶۸ م. ـ ۸۱۳تا۸۷۳ه.) وباتیموریان دشمنی ورزید.

ایلچیان وهیئتهای سفارت ازطرف چین بهدربار شاهرخ می‌آمدند. درسال ۱۴۲۰م.ـ ۸۲۳ه. شاهرخ نیز سفیری به چین‌اعزام‌کرد. عبدالرزاق سمرقندی مورخ پیش گفته شرح سفر این هیئت‌را نقل‌کرده است.

در سال ۴۲ ـ ۱۴۴۱م. ـ ۴۶ ـ ۸۴۵ ه. شاهرخ عبدالرزاق را به سفارت مأمور هندوستان‌کرد وبه‌وی دستور دادتا ازپایتختهای مهمترین دولتهای هندی دیدن‌کند.عبدالرزاق سمرقندی دراثر تاریخی خویش اوضاع راه دریایی ازهرمز بههندوستان وبسیاری ازشهرهای آن دیار رامفصلاشرح داده است.آمد وشد سفیران نتایج مهمی نداد جزاین‌که تا اندازه‌ای درروابط بازرگانی فعالیتی پدیدآمد.

دولت تیموریان دیگر محدود به‌آسیای میانه و نواحی متصرفی خویش در ایران بود ( تا رودخانهٔ سفیدرود وجبال پشت‌کوه در مغرب ). سلطان شاهرخ هرات را پایتخت دولت تیموریان قرار داد . این شهر در قرن پانزدهم به یك مرکز بزرگ بازرگانی و پیشه‌وری وفرهنگی مبدل گشت.

سلطان شاهرخ برعکس تیمور می‌کوشید تاازاتکابه چادرنشینان مغول و ترك پرهیز‌ـ کرده‌به‌بزرگان اسکان‌یافتهٔ ایرانی وبخصوص مأموران عالیمقام‌وروحانیان بلندپایه مستظهر گردد. این دستجات رهبری سیاسی را به‌عهده داشتند. بدین سبب مورخان قرن پانزدهم‌که از نظرگاه‌آن‌گروه طبقهٔ فئودالها قضاوت می‌کنند ـ مانند حافظ ابرو، فصیح، عبدالرزاق‌ـ سمرقندی، دولتشاه و میرخوند ـ در تحسین شخصیت شاهرخ غلو بیحدکرده وی را همچون سلطانی واجد خرد فوق‌العاده و دادگر وهمیشه پیروزمند وشهریاری پابندآیین اسلام‌وصف‌ـ می‌کنند. درواقع شاهرخ شایستهٔ این مداحیها نبوده است.

استعدادکشورداری او متوسط بود، نه تنها مردی جنگی و دلاور نبود بلکه عنصری ترسو به‌شمار می‌رفت وهیچ عمل برجستهٔ نظامی‌درتاریخ زندگی‌اودیده نمی‌شود. وی‌درروابط خصوصی خود بااشخاص ازدورویی و خدعه و کینه توزی عاری نبود. معهذا شاهرخ با اتکا به بزرگان‌اسکان یافتهٔ ایرانی سیاست خارجی تیموری رابالنسبه به‌شدت تغییر دادودرمسیر دیگری هدایت‌کرد.

شاهرخ از فتوحات تازه صرف‌نظر کرد وکوشید ایران و آسیای میانه را حفظ کند. سه‌بار با قراقویونلو جنگ تدافعی‌کرد وسعی می‌نمودآنان را از تجاوز بیشتر به‌خاك ایران مانع‌شود. سرانجام آنان را منکوب‌کرد ( ۱۴۳۵م. ـ ۸۳۹ ه.) و به این‌که سلطان ایشان جهانشاه قراقویونلو ( از۸۴۰ تا۸۷۲ ه. حکومت‌کرد) تابع ومطیع وی گردد اکتفانمود

و صلح کرد.

شاهرخ بادولت عثمانی و دولتهای هندوستان وامپراطوری مین درچین روابط سیاسی برقرار کرد. وی اندیشید که پاشیدگی درونی دولت تیموریان رابا تأسیس چند حکومت‌نشین واستقرار پسران و برادرزادگان خویش در رأس آنها و اطاعت فئودالهای محلی از ایشان ـ علاج نموده‌جلوگیری کند. این اقدام نتیجهٔ‌مطلوب نداد.

رفتار و روش شاهزادگان خاندان تیموری که در سرزمین تیول خویش نشسته بودند کاملا‌این مثل قدیمی‌قرون وسطایی‌اعراب‌را که «لاارحام‌بین‌الملوک»(میان پادشاهان روابط خویشاوندی وجود ندارد) تأیید می‌کرد. عصیانهای مکرر و جنگهای خانگی ایشان ـ که شاهرخ بالاجبار فرو می‌نشاند ـ موجب تسریع انقراض دولت تیموریان گشت.

بایسنقرخان فرزند شاهرخ که در سال ۱۴۳۳ م. ـ ۸۳۷ ه. در گذشت صدراعظم وی بود و در واقع شریك او شمرده می‌شد و درکشورداری ممتاز بود. بایسنقرخان شاعران و دانشمندان فراوان را در دربار هرات گردآورد. وی مردی‌کتابدوست بود و در جنب دربار هرات کارگاهی برای نساخان کتب تأسیس کرد و کتابخانهٔ وسیعی ایجاد و کتب بسیار گرد آورد.

دولت سلطان شاهرخ، چنانکه گفته شد، به بزرگان و مأمورانکشوری و روحانیان عالیمقام ایرانی متکی‌بود ومی‌کوشید تانیروهای تولیدی ایران را ازنوجان بخشد. مثلاشهر اصفهان احیا شد.

شاهرخ برای وصول بدین مقصود و استقرار آرامش در میان روستاییان به سیاست غازان‌خان بازگشت نمود ومیزان بهرهٔ فئودالی رامجدداً تثبیت‌کرد. دولتشاه با روح تملق‌و جانبداریی‌که خاص مورخان عهد تیموری است می‌گویدکه: «رعایاآن آسودگی وفراغت‌که بهروزگار دولت او(شاهرخ) یافته‌اند، ازعهدآدم الی یومنا درهیچ عهدو زمان ودور واوان نشان نداده‌اند».

ولی در واقع و نفس‌الامر گذشتهایی که دولت شاهرخ نسبت به روستاییان کرد بسا نارسا بود و ممکن نبود موجب رضایت رعایا گردد. خود دولتشاه داستان زیر را نقل می‌کند و نشان می‌دهد که رعایا با چه کینه و نفرتی به عملداران و تحصیلداران می‌نگریستند:

«حسن سلیمی (شاعر) در ابتدای حال (درسبزوارکه روحیهٔ سربداری در میان مردم محفوظ مانده بود) عملداری‌کردی. روزی براتی بربیوه زنی بنوشت آن عجوزه فریادکنان رو بدوکرد وگفت: ای‌مرداین برات ناموجه توبه‌حکم‌که برمن نوشته‌ای؟ سلیمی گفت: به حکم سیدفخرالدین‌که وزیر ملکست. پیره‌زن گفت: ای ظالم اگر روز عرض اکبر من دامنت

گیرم وتو گویی که‌من به‌حکم سیدفخرالدین برتو ظلم‌کرده‌ام آیا حق تعالی درآن روز این سخن را از تو قبول‌کند یانی.

دردی درنهاد سلیمی از سخن عجوزه پیدا شد و فریاد می‌زدکه: نی، والله نی‌بالله. و همان ساعت دوات وقلم رازیر سنگ‌کرده بشکست وسوگند یادکردکه درمدت‌عمر دگرگرد حرامخواری وعملداری نگردم وبه‌عهد خود وفاکرد...»

## بخش ۱۸ :

# نهضتهای مردم ایران در نیمهٔ اول قرن پانزدهم.

ایران درنمیهٔ اول‌قرن پانزدهم دورهٔ نوینی از عصیانهای خلق را گذراند . در سال ۱۴۰۵ م. ــ ۸۰۸ه. سربداران سبزوار مجدداً خروج کردند ولشکریان شاهرخ به‌دشواری موفق به‌فرونشاندن‌آتش شورش شدند.

درسال ۱۴۰۶م. ــ ۸۰۹ ه. درمازندران نیز قیام همانندی وقوع یافت ودولت‌سادات درآن خطه‌احیاشد . بعدهادولت‌مزبور به‌فسادگرایید وبه تدریج‌به صورت یك امارت فئودالی معمولی درآمد.

ویژگی نهضتهای خلق در قرن پانزدهم این بودکه دیگر مانند پیش روستاییان و پیشه‌وران به‌اتفاق خرده فئودالهای ایرانی واردکارزار نمی‌شدند. درقرن پانزدهم نهضتهای خلق دیگر تحت‌لفافهٔ عقیدتی جناح میانه‌رو تشیع یعنی شیعهٔ امامیه وقوع نیافته بلکه زیر پردهٔاستتارشیعیان تندرو ویاغلات (کلمهٔ عربی، جمع غالی یعنی‌غلو کننده وزیاده رو)صورت می‌گرفت.

خصلت مشترك « غلات » عبارت از ایمانی بودکه ایشان به‌حلول خداوند در انسان و تجسم آن به شکل بشر داشتند. غلات ــ موسی‌و عیسی و محمد (ص) وعلی (ع) وائمهٔ شیعه و مؤسسان مسالك «غلات» رادرمذهب شیعه از مظاهر این تجسم وحلول می‌دانستند.

«غلات» غالب رسوم وشرایع مذاهب «برحق» سنی را رد می‌کردند وگرایش‌نمایانی به‌سوی عقاید وحدت وجودی داشتند. در محیط «غلات» شیعه افکار مالکیت عمومی زمین و اوتوپی وآرزوی وهم‌آسای برابری اجتماعی تبلیغ می‌شد.

درقرن پانزدهم از «غلات» شیعه سلک حروفیون که درپایان سدهٔ چهاردهم درخراسان شکل گرفته بود منشعب شد. مؤسس این سلك شخصی بود آذربایجانی به‌نام فضل‌الله ملقب به حروفی. فضل‌الله حروفی نویسنده‌ای پرکاربودکه مذهب «حقه» سنی‌را مورد انتقاد قرار داده بود. وی‌شرایع‌مذهب «برحق» سنی‌را نفی‌کرد وتعالیم عجیبی دربارهٔ تکامل انسان‌آورد.

به‌عقیدهٔ فضل‌الله‌علامت باطنی‌وسری‌ادوار‌این‌تکامل‌همانا حروف الفبای عربی‌می باشد. نام این گروه نیز ازهمین‌کلمه مأخوذ می‌باشد. طولی نکشیدکه فعالیت این سلك به‌صورت مخالفت بافئودالها درآمد.

تیمورفضل‌الله حروفی را به‌آذربایجان تبعیدکرد ودرآن‌جا میران‌شاه فرزند تیمور وی را بادست خود خفه کرد (سال ۱۴۰۱ م. ـ ۸۰۴ هـ.). حروفیون از تیمور و بویژه از میران‌شاه نفرت داشتند واورا «ماران‌شاه» و«دجال» می‌خواندند.

چیزی‌نگذشت‌که پیروان مسلك حروفیون زیاد شدند واین مسلك در سراسر ایران و آذربایجان وسوریه وترکیهٔ عثمانی ، میان پیشه‌وران و متنورین شهری، رواج یافت. نسیمی شاعرآذربایجانی‌یکی‌ازپیروان برجستهٔحروفیون‌بود.وی رادرسال۱۴۱۷م.ـ۸۲۰هـ.به عنوان «کافروبددین»درشهر حلب (سوریه) به‌طور وحشیانه‌ای اعدام‌کرده پوست‌ازوی‌برکندند.

شاعر بزرگ قاسم انوارکه به زبانهای آذربایجانی وگیلکی و فـارسی شعر گفته ومدتی‌درشهر هرات اقامت داشته است نیزازحروفیون بود. وی‌درسال ۱۴۳۴ م.ـ ۸۳۷ هـ. درگذشت. نظریهٔ اشتراك اموال به‌وی نسبت داده شده‌بود.

روز ۲۱ فوریهٔ سال ۱۴۳۷ م. در مسجد جامع هرات سوء قصدی بـه حیات سلطان شاهرخ توسط شخصی به‌نام احمدلر به‌عمل آمدکه ازشاگردان فضل‌الله حروفی‌بود. زخم‌سختی به‌شکم سلطان واردآمده‌بود وخادمان وی سوء قصدکننده رادرجا قطعه‌قطعه‌کردند و در جیب لباس اوکلیدی‌که شکل خاصی داشت یافته‌به‌وسیلهٔ‌آن توانستند خانه‌ای راکه‌وی منزل داشت پیداکنندو شخصیت اورا معین نمایند. براثر تحقیقات معلوم‌شدکه یك محفل مخفی‌حروفی‌که درآن خانه تشکیل‌می‌شد بانی این‌سوء قصد بوده ودررأس‌آن مولانا معروف خوشنویس‌مشهور قرار داشت.

قاسم انوار نیز مورد سوء ظن واقع شدولی به‌سبب شهرت عظیمش نتوانستند سیاستش کنند وفقط به‌تبعید اوازخراسان اکتفا نمودند.

به عقیدهٔ بعضی محققان (و. آ. گاردلوسکی‌ودیگران) درقرن پانزدهم یك‌سلك‌پنهانی دیگر از غلات شیعه‌که بعدها در ایران و کشورهای مجاور میان چادرنشینان و روستاییان و پیشه‌وران وقشرهای پایین شهری بسیار رواج یافت‌گروه«علی‌اللهی» بود.

درسال ۲ـ۱۴۴۱ م. ـ ۶ـ۸۴۵ هـ. درخوزستان مردم‌به‌شورش دست‌زدند. دررأس‌این

نهضت سیدمحمد ملقب به‌مشعشع قرارداشت که‌مؤسس سلك ویژه‌ای از «غلات» شیعه‌بود که‌خود را پیشاهنگان مهدی می‌نامیدند وظهور نزدیك اوواستقرار حکومت مساوات عمومی وعدالت را برروی زمین مژده می‌دادند. به‌گفتهٔ جعفری مورخ، قریب ده‌هزار نفرازدجهال واوباش وسارقان» درزیر لوای اوگرد آمدند. باید تذکر دهیم‌که تاریخنویسان متمایل به فئودالیزم عادةً بینوایان شهرو روستا را چنین می‌خواندند. اینان درنقطه‌ای بین حویزه وشوشتر علم عصیان برافراشتندوسلالهٔ محلی‌امیران راسرنگون ونابودکردند وبزرگان وروحانیون‌فئودال (شیوخ‌وسادات) رامعدوم ساختند وخانه‌ها واموال ایشان را تقسیم‌کردند.

جعفری پیروان مشعشع را به‌نام «فداییان» ویا «فلاسفه واسماعیلیه» می‌خواند. غالباً هواخواهان‌جریانات اصولی وافراطی رادرنهضتهای خلق‌به‌این القاب می‌خواندند.

قیام‌عامهٔ مردم‌درخوزستان‌موجب نگرانی وپریشانی‌خاطر بزرگان فئودال‌نواحی‌مجاور گشت وشیخ‌الاسلام شیراز دررأس سپاهیان فئودال علیه عاصیان مشعشع وارد نبرد شد.

به‌گفتهٔ جعفری مورخ «هنگامی‌که دولشکر تلاقی‌کردند پیکار عظیمی در گرفت واز آن‌جایی‌که‌آن جماعت( پیروان مشعشع ) فدایی بودند ومرگ را استقبال می‌کردند مردانه پایداری‌کردند و لشکر شیراز در برابر ایشان فرار را برقرار اختیارکرد». مشعشع شهر حویزه را محاصره نمود آنگاه فئودالهای محلی از یکی از شاهزادگان قراقویونلو به نام اسفند استمداد نمودند ووی باسپاهیان چادرنشین خویش به‌یاری ایشان شتافت و پس‌از نبرد خونینی‌برشورشیان پیروز شدوآنان را پراکند وسپس خوزستان راغارت‌کردو ویران‌ساخت. ولی مشعشع پس ازچند سال بازگشت ونایرهٔ عصیان از نو برافروخته شد و شورشیان ناحیهٔ حویزه دولت‌کوچکی ازنوع حکومتهای سربدار تأسیس کردندکه تاآغاز قرن شانزدهم برپابود. تاریخ این نهضت تاکنون مورد مطالعه قرارنگرفته است.

بخش۱۹ :

# ایران غربی ونواحی مجاور آن درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم م.

جهانشاه نیرومندترین سلطان قراقویونلو بودکه از سال۱۴۳۶ تا ۱۴۶۷ م. ـ۸۴۰ تا ۸۷۲ هـ. حکومت کرد. در مـدت حیات سلطان شاهرخ وی خـود را دست نشاندهٔ او می‌دانست وبه متصرفات آذربایجان جنوبی وارمنستان وعراق عرب اکتفاکرده بود. ولی پس ازمرگ شاهرخ وی ازجنگهای خانگی بازماندگان تیمور استفاده‌کرده خودرا سلطان یا به دیگرسخن پادشاه مستقل خواند وبین سالهای ۱۴۵۳م. ـ ۸۵۷ هـ. و۱۴۵۷ م. ـ ۸۶۲هـ. عراق عجم وخوزستان وفارس وکرمان راتسخیرکرد.

این‌فتوحات جدید چادرنشینان درایران باغارت وویرانی وخونریزی توأم بود. به‌ویژه شهرهای سلطانیه واصفهان سخت زیان دید. درسلطانیه فقط هفت‌هزار نفوس باقی‌ماند و دیگرآن‌شهرهیچگاه سربلند نکرد وجان‌نگرفت ودراصفهان درپایان قرن‌پانزدهم‌عدهٔ‌ساکنان از پنجاه هزار نفـر کمتر بـود و شهر مزبور تاپایان‌قرن شانزدهم فاقد هـر گونه اهمیت اقتصادی بود.

جهانشاه ایالت خراسان ومشهد وهرات راهم ( در سال۱۴۵۸ م. ـ ۸۶۳ هـ.)اشغال کرد ولی هجوم ابوسعید سلطان تیموری آسیای میانه و اخبار مربـوط به عصیان فئودالهای آذربایجان وی‌را مجبورکردکه به‌سرعت خراسان راتخلیه‌کند.

میان سلطان ابوسعید وجهانشاه پیمانی بسته‌شدکه به‌موجب آن دشت‌کویربزرگ‌ایران

مرز میان متصرفات ایشان باشد. یك‌قرارداد اتحاد نظامی نیز میان آن‌دو منعقد گشت که به هر یك از آنها اجازه می‌داد با جنگهای خانگی و نهضتهای خلق در قلمرو خویش مبارزه کند ( سال۱۴۵۹ م. ـ ۸۶۴ه. ).

جهانشاه سلطان مستبدی تحصیلکرده و حامی هنرو ادب بود و از خصلتهای خاص وی بدگمانی بودبه حدی‌که بسیاری ازامیران و «ارکان دولت» خویش را به‌خاطر سوء ظنهای کوچك به‌زندان افکنده بود.

منجمباشی مورخ قرن هفدهم که ترکی عربی زبان بود صفات ذاتی جهانشاه‌را ازروی منابعی‌که به‌دست مانرسیده چنین‌نقل می‌کند:

« جهانشاه ظالمی بود عیاش و بی‌بندوبار و خونخوار، متمایل به‌کفروالحاد و احکام شریعت مطهره را مراعات نمی‌کرد . شبها را تاصبح در شرابخواری وعیاشی می‌گذراند و روزها چون سگان می‌خفت».

جهانشاه کوشید سیاست مرکزیت طلبی را تعقیب کند و بدین‌سبب نادضایی بزرگان چادرنشین را علیه خود برانگیخت و از دیگرسو افکار «کفرآمیز » او واین‌که می‌کوشید به پیروان مذهب شیعه‌که روز به روز در میان مردم بیشتر وجهه پیدا می‌کردند تکیه کند و از آن برای نیل به مقاصد خویش استفاده نماید تنفر روحانیان سنی را علیه وی برانگیخت.

گروه‌قبایل چادرنشین ـ غز به‌نام قراقویونلو ازپایان قرن چهاردهم دایماً به‌خاطر تصرف اراضی ومراتع وتحصیل غنایم جنگی بادیگر گروههای چادرنشین غز یا آق‌قویونلو (که محل کوچ ایشان دربخش علیای دجله وبین دیاربکر وسیواس بود ) در جنگ بودند. ایل بایندر رهبر قبایل آق‌قویونلو بود. غزان آق‌قویونلو در مبارزه علیه غزان قراقویونلو متحدین تیمور وفرزنداوشاهرخ بودندتااین‌که جهانشاه قراقویونلودرسال ۱۴۵۹م.ـ۸۶۴ه. پیمان اتحاد باسلطان ابوسعید تیموری منعقدکرد.

غزان‌آق‌قویونلو غالباً با دولت عثمانی نیز دشمنی می‌ورزیدندو با امپراطوری یونانی طرابزون(۱۲۰۴تا ۱۴۶۱ م. ـ ۶۰۱ تا۸۶۶ه.)روابط بسیار نزدیك‌برقرارکرده بودند . طرابزون برای متصرفات آق‌قویونلو حکم بندرگاه تجارتی را داشت.

سلطان حسن بیك آق‌قویونلو که از سال ۱۴۵۳ تا ۱۴۷۸ م. ـ ۸۵۷ تا ۸۸۳ ه. حکومت کردوبه سبب اندام باریك و بلندش اوزون حسن (به ترکی یعنی « حسن دراز » ) نامیده می‌شد سراسر فلات مرتفع‌ارمن و کردستان را از قلمرو قراقویونلو منتزع‌ساخت. در نوامبر سال ۱۴۶۷ م. ـ ۸۷۲ ه. سپاهیان آق‌قویونلو لشکریان قراقویونلو را

درجنوب ارمنستان تارومار کردند. اوزون حسن‌سر بریدهٔ جهانشاه رانزد متحدوی ابوسعید و سرفرزند جهانشاه را برای محمد دوم سلطان عثمانی فرستاد.

در بهار سال ۱۴۶۸ م. ـ ۸۷۳ ه. لشکریان آق‌قویونلو آذربایجان کنونی و شهر تبریز را اشغال کردند و اوزون حسن آن شهر را پایتخت خویش ساخت. بدین طریق دولت قراقویونلو سقوط کرد ودولت آق‌قویونلو به جای آن استوار گشت وگذشته از فلات مرتفع ارمن وکردستان ـ عراق عرب و آذربایجان کنونی و بخشی از آذربایجان اران تا رودکر وهمچنین عراق عجم وخوزستان وفارس وکرمان ویابه دیگر سخن سراسر غرب ایران جزو قلمرو ایشان گشت. دولت آق‌قویونلو دراین اراضی ازسال ۱۴۶۸ تا ۱۵۰۲ م. ـ ۸۷۳ تا ۹۰۸ ه. مستقربود وبقایای قبایل قره‌قویونلو جزء قبایل آق‌قویونلو شد.

سلطان ابوسعید تیموری که ازافزایش قدرت دولت آق‌قویونلو بیمناك بود بالشکریان فراوان به‌آذربایجان حمله کرد ودر نظرداشت تادرصورت موفقیت غرب ایران وآذربایجان کنونی رابه‌متصرفات خود ضمیمه کند ولی لشکریان تیموری موفقیت حاصل نکردند و هنگام گذراندن زمستان دردشت مغان تقریباً تمام اسبان ایشان سقط شدند[1] و سپس لشکریان از طرف سپاهیان آق‌قویونلو ولشکریان متحد ایشان شیروان‌شاه محصور گشتند. براثر محاصره لشکریان تیموری محکوم به قحطی شدند و گرسنگی چنان عرصه را برایشان تنگ کرد که جملگی به اطـراف گریختند. سلطان ابوسعید نیز فرارکرد ولی سپاهیان آق‌قویونلو وی را دستگیر و اعدام کردند.

دولت آق‌قویونلو ازلحاظ سازمان داخلی هیچ تفاوتی بادولت قراقویونلو یا تیموریان نداشت. اوزون حسن که بیشتر به‌بزرگان چادرنشین متکی بود می‌کوشید اعیان اسکان یافتهٔ ایرانی رانیز به سوی خود جلب کند.

دشمن اصلی دولت آق‌قویونلو امپراطوری عثمانـی بودکـه درآن واحد به جنگهای جهانگشایانه درمغرب (درشبه‌جزیرهٔ بالکان و بخش شمالی کرانهٔ مدیترانه و همچنین علیه مجارستان و جمهوری و نیز ) ومشرق ( در آسیای صغیر و فلات ارمن وکرد )سرگرم بود.

دولت اوزون حسن برای مبارزه بـا تمایلات توسعه طلبانهٔ امپراطوری عثمانی پیمان اتحادمحکمی بادشمن‌اصلی‌غربی‌آن‌یعنی‌جمهوری ونیزمنعقدکردوکوشیدتاعهداتحادبامجارستان ولهستان ودیگردول غربی ببندد.

۱ـ اکثرجغرافیون عرب وایرانی می‌نویسندکه‌دربعضی نقاط دشت مغان علف در فصل معینی از سال مسموم است و به درد خوراك دامها نمی‌خورد. لشکریان تیمورکه ازخاورآمده‌بودند ازاین موضوع غافل‌بوده‌تقریباً تمام اسبان خود راازدست دادند.

سفیران ونیز (کاترینوزنو وباربارو وکونتارینی) دایماً دردربار اوزون حسن اقامت داشتند وایلچیان مجارستان ولهستان و مارکوروسوی ایتالیایی سفیر ایوان سوم پادشاه روس نیز به‌دربار مزبورآمد وشدمی‌کردند. شخص اخیرالذکرمذاکراتی به‌عمل آوردکه روسیه‌و آق‌قویونلو متفقاً علیه قزل اردو اقدام‌کنند.

دولت‌آق قویونلو به‌اتحادیهٔ ضدعثمانی که پاپ روم و ونیزوپادشاهی‌ناپل‌و مجارستان وقبرس نیزعضوآن بودندپیوست. اتحادیهٔ ضد عثمانی‌انتظاراتی که‌ازآن‌می‌رفت برآورده‌نساخت. منافع دولی‌که عضوآن اتحادیه بودند فوق‌العاده متفاوت و اراضی‌آنها خیلی دور از یکدیگر بود وبدین سبب قادر نبودند متحداً ویك‌جا طبق‌نقشه‌ای واحد وارد عملیات شوند. ونیزکوشید تاامر رساندن اسلحهٔ آتشین را به اوزون‌حسن سازمان دهد ولی این‌کمك نتایج بسیار ناچیز به‌بارآورد وبخشی ازتوپهای ونیزی به‌دست ترکان عثمانی افتاد وبخش دیگررا فئودالهای‌کرد گرفتند.

عملیات نظامی دولت آق‌قویونلو علیه دولت عثمانی سرانجام با موفقیت قرین نگشت. لشکریان اوزون‌حسن درنبرد ترجان دربخش علیای‌رود فرات(سال۱۴۷۳م.ـ ۸۷۸ هـ.) از ترکان عثمانی شکست خوردند.

علل این ناکامیابی ایشان قلت تعداد توپ و سازمـان‌کهنه و قدیمی سپاه آق‌قویونلو بود. اینان درواقع فقط افراد مسلح عشایر بودندکه با خانواده‌ها و دامها وبردگان خویش درلشکرکشی شرکت می‌جستند وضمناً ناگفته نماندکه لشکرکشی ایشان درعین‌حال کوچ‌ایل به‌شمارمی‌رفت.

علایم انحطاط اقتصادی حتی در عهد سلطنت حکومت اوزون حسن نیز مشهود بود. کونتارینی سفیر ونیز ازقلت جمعیت وبایر بودن اراضی دهات آذربایجان‌کنونی وعراق‌عجم و همچنین گرانی « لوازم زندگی » باشگفتی یاد می‌کند. ازآن‌جایی‌که علت اصلی انحطاط کشاورزی افزایش مالیاتها درده سال قبل ازحکومت اوزون حسن بود وی اصلاحی در امر مالیاتهابه عمل آورد و «قانون‌نامهٔ» مالیاتی جدیدی صادرشدکه متن‌آن به ما نرسیده است. فقط معلوم است‌که میزان ثابت مالیات ارضی‌به‌موجب آن مشخص شده بوده.

علی‌الظاهر مالیات تایك ششم محصول تقلیل داده شد ومیزان تمغاپنج درصد بهای‌کالا معین‌شده بود(یك دینار از هربیست دینار ). ولی پس از مرگ اوزون حسن مأموران وصول مالیات وعملداران موازینی راکه وی معین‌کرده بود چندان مورد توجه قرار نمی‌دادند.

درعهدسلطان یعقوب فرزند اوزون‌حسن- مربی‌ومشاور اوقاضی سیف‌الدین عیسی‌کوشید تااصلاحات مالی جدیدی به‌عمل‌آورد. ازآن‌جایی‌که تقلیل درآمد خزانه تنها نتیجهٔ انحطاط

کشاورزی نبوده بلکه اثر افزایش سیورغالها ومعافیتهای‌مالیاتی (به‌بخش ۲۱همین‌فصل‌رجوع شود) ــ‌که به‌حساب اراضی دولتی ودرآمد خزانه صورت می‌گرفته نیز بود، قاضی عیسی نقشه‌ای طرح کرد که سیورغالهای سابق بزرگان لشکری وروحانی‌لغوشود ودرعین حال‌دستور داد ثبت اراضی و ترتیب وتنظیم دفترهـای جزوجمع مجدداً به عمل‌آید تا از روی‌آن میزان مالیاتها ازنومشخص گردد (سال۱۴۸۹ م. ـ ۸۹۵هـ.).

فئودالهای روحانی‌ولشکری سخت بااین‌اقدامات مخالفت کردند. دراین میان سلطان یعقوب به ناگهان مسموم‌شدودرگذشت (سال۸۹۶هـ.) واصلاحات قاضی عیسی نیزموقوف‌ماند. امیر ترك صوفی خالدکه سردار قشون ودشمن قاضی عیسی بود وی‌را اعدام‌کرد.

درعهد جانشینان اوزون حسن‌ضعف دولت‌آق‌قویونلو که خود نتیجهٔ پاشیدگی فئودالی وفقدان روابطاقتصادی استوارمیان نواحی مختلف بود‌ــ‌آفتابی شد. جنگهای خانگی پایان‌ــ ناپذیر فئودالهای چادرنشین آغاز شد. هریك از اینان شاهزاده‌ای از اعقاب اوزون‌حسن را نامزد سریر سلطنت می‌کرد تابعد به نام پادشاه دست نشاندهٔ خویش حکومت‌کند. در ظرف مدت یك‌ربع قرن ده‌تن‌ازاین‌گونه پادشاهان سلطنت‌کردند.

یکی از سلاطین‌آق‌قویونلو به‌نام احمد پادشاه(سال۱۴۹۷ م. ـ ۹۰۳ هـ.)کوشیدتااز انقراض دولت ممانعت به‌عمل آورد به‌این معنی‌که ازقدرت ونفوذ فئودالهای چادرنشین ترك که‌باعث وبانی اصلی پاشیدگی فئودالی بودند بکاهد. وی چندتن ازایشان راسیاست ومعدوم کرد وتمام سیورغالهایی راکه اسلاف وی‌داده‌بودند لغو نمود. احمـد پادشاه در مبارزه علیه بزرگان چادرنشین به‌دستهٔ دیگری ازطبقهٔ فئودال ـ یعنی مأموران کشوری عالیمقام ایرانی تکیه می‌کرد.

احمدکه مایل بود حسن توجه مردم روستا راجلب‌کند بـه‌اصلاحات مالیاتی دست زدو فقط مالیاتها وعوارضی رامحفوظ داشت‌که بااصول شریعت اسلامی منطبق بود(خراج،زکوة، جزیه) ومالیاتها وعوارض دیگری راکه برای روستاییان بارگرانی بود لغوکرد.

اقدامات وی فئودالهای چادرنشین را عصبانی می‌کرد.آنان در عراق عجم وفارس علم عصیان برافراشتند واحمدپادشاه بعداز هفت‌ماه حکومت درنبرد باعاصیان در نزدیکی اصفهان کشته‌شد. تمام فرامین مزبور بلادرنگ ازطرف فاتحان لغوشد وپس از یك سلسله جنگهای خانگی متصرفات آق‌قویونلو میان دو مدعی تقسیم گشت: الوند آذربـایجان و ارمنستان را دریافت نمود وسلطان مراد عراق عرب وعراق عجم وفارس را (سال ۱۵۰۰ م.ـ ۹۰۶هـ.).

## بخش ۲۰ :

# ایران خاوری درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم م.

پس ازمرگ سلطان شاهرخ ( سال ۱۴۴۷ م.ـ ۸۵۱ ﻫ.) مجدداً جنگهای خانگی در قلمرودولت تیموریان آغاز شد ومیان اعضای دودمان مزبور برسر تاج وتخت نزاع درگرفت. سرانجام الغ بیك ولیعهد قانونی ودانشمند وداهی که درزمان حیات شاهرخ حاکم ماوراءالنهر بود پیروزگشت. ولی پس ازدوسال بهدست فرزند خود عبداللطیف خلع ودرنزدیکی سمرقند مقتول شد ( سال ۱۴۴۹ م. ـ ۸۵۳ ﻫ.) درویشان نقشبندیه که ازروحیات ومحیط غیرمذهبی الغ بیك ناراضی بودند از عبداللطیف پشتیبانی می کردند.

درآن روزگارانی که اینان بهجنگهای خانگی سرگرم بودند مردم خراسان علیهحکومت تیموریان شورش کردند. پس ازمرگ ابوسعید (حکومت از۱۴۵۱ تا ۱۴۶۹ م. ـ ۸۵۵ تا ۸۷۴ ﻫ.)، که بیشتر بهبزرگان چادرنشین متکی بود، امپراطوری تیموری درواقع بهدوسلطنت منقسم گشت که شاخههای مختلف خاندان تیموریان برآن حکومت می کردند : یکی پادشاهی خراسان که مرکز آن هرات و دیگر آسیای میانه که مرکز آن سمرقند بود. سیستان ومازندران و گرگان (استرآباد )وخوارزم جزو خطهٔ خراسان شمرده میشد.

درآغاز دوران حکومت سلطان حسین بایقرا، جانشین ابوسعید، درخراسان(از ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶ م. ـ ۸۷۴ تا ۹۱۲ ﻫ . حکومت کرد )، قشرهای پایین شهری درهرات ـ براثر مالیاتهای طاقتفرسایی که مأموران دیوان مالیات برقرارکرده بودند ـ بهشورش دستزدند. سلطان حسین از وسعت دامنهٔ عصیان بیمناك شده علیشیر نوایی (۱۵۰۱ ـ ۱۴۴۱ م.ـ ۸۴۵ تا ۹۰۷ ﻫ.) یاردوزگار جوانی خویش را که بعدها شاعر معروف ازبك ورجل دولتی داهی شد برای

گفتگو نزد شورشیان گسیل داشت و به وی دستورداد تحقیق به‌عمل‌آورده مردم‌را آرام کند.

علیشیر نوایی به‌محض ورود به‌هرات امر کرد تا ازفراز منبر مسجد جامع فرمان لغو مالیاتهای غیرقانونی داقرائت کنند وتمام مأمورانی راکه بااخذ عوارض غیر مشروع موجب عصیان خلق شده‌بودند بازداشت کرده تحویل دادگاه دهند. درپیرو این اقدامات پیشه‌وران‌و روستاییان ناحیهٔ هرات را برای مدت دو سال از مالیاتها و عوارض فوق‌العاده‌ای که‌برای نگاهداری سپاهیان می‌پرداختند وبارسنگینی بردوش مالیات دهندگان (شهریان وروستاییان) بود معاف کرد.

علیشیرنوایی بدین طریق موفق شد عصیان مردم پایتخت هرات دابدون توسل‌به زورو تضییقات پایان دهد. (سال ۱۴۷۰ م. ـ ۸۷۵ ه.).

سلطان حسین‌بایقراپس ازاستقرار برسریرسلطنت علیشیرنوایی رانخست به سمت امیر دیوان مالیات وسپس وزیر برگزید . علیشیرنوایی درمیان مأموران عالیمقام دولت رتبهٔ دوم را حایز بود (مقام اول ازآن امیر و رئیس ایل چادرنشین مغول ترك زبان برلاس بوده‌که دودمان تیموریان منتسب به‌آن ایل بود).

علیشیر درمقام دولتی خویش تابع همان اصول اصلاحات غازان‌خانی بود: یعنی تثبیت دقیق مالیاتها و بهرهٔ مالکانه یا بهرهٔ فئودالـی و جلوگیری از اخذعوارض غیرقانونی‌که موجب‌فقرروستاییان وشهریان‌می‌گردید. چیزی‌نگذشت‌که دشمنی‌وتحریکات مأموران‌مالیات ـکه درنتیجهٔرشوه خواری واخذ عوارض غیر مشروع ازرعایا ثروتمندشده بودندـ علیشیرـ نوایی‌را مجبورکرد ازمقام وزارت‌کناره‌گیری کند. ولی تاآخر عمر نفوذ بسیار برسلطانـ حسین داشت.

علیشیر نوایی به فعالیت ساختمانی پردامنه‌ای پرداخت : در هرات چندین مدرسه و کتابخانه بناکرد ونهرآبیاریی به‌طول ۷۰ کیلومتر نزدیك طوس ومشهد احداث‌کرد ورباطها (کاروانسراها) وبیمارستانها وگرمابه‌ها وپلها وآب‌انبارهای فراوان درنقاط مختلف ساخت.

در ربع آخر قرن‌پانزدهم م. میزان مالیاتها افزایش یافت. ضمناً وجوهی‌که از رعایا مأخوذ می‌گردید درجیبهای امیران ومأموران‌عالیرتبهٔ مالی ودرباریان ته‌نشین‌شده وفقط‌مبلغ ناچیزی ازآن‌به‌خزانهٔ دولت مرکزی می‌رسید. مأموران عالیمقام مالی از بی‌اعتنایی سلطان حسین‌فرتوت و میخواره و بدمست نسبت به‌امور ملك ودولت استفاده‌کرده باکمال بیشرمی به‌غارت مردم مالیات دهنده وچپاول خزانهٔ دولت پرداختند.

هنگامی‌که مجدالدین وزیر ـ دشمن عمدهٔ علیشیر نوایی ـ معزول وبه خاطررشوه ـ خواری و اختلاس از خزانهٔ دولت تسلیم دادگاه گشت بازپرسانی که از اموال وی صورت برمی‌داشتند ازثروت هنگفت وبیحد ومر وتوده‌های طلا ونقره واحجارکریمه وظروف چینی

وقالیچه‌هاوخیمه‌های ابریشمی وکتابهای نادر واسبان اصیل ودیگراشیای قیمتی وی‌درشگفتی شدند. املاك مزروع واراضی بیحساب اوکه‌دیگر جای خود داشت.

درسال ۱۴۹۷ م. ـ ۹۰۳ ه. مبارزهٔ دستجات فئودال درعهد سلطان حسین بایقرا به صورت عصیان آشکار بخشی ازفئودالها درآمد. اینان اکثراً چادرنشین بودند وبدیع‌الزمان فرزند سلطان حسین که حاکم بلخ بود دررأس ایشان قرار داشت.

لشکریان‌سلطان‌حسین این‌عصیان رافرونشاندند ولی‌هرج ومرجی که‌پس‌ازآن‌حکمفرما گردید مقدمات‌انقراض‌سلطنت تیموریان‌رادرخراسان فراهم‌آورد وجنگ باازبکان‌چادرنشین آق‌اردو (اولوس شیبانیان درکازاخستان‌کنونی) موجب تسریع این‌جریان‌گشت.

ازبکان اخیرالذکر درسال ۱۵۰۰ـ۱۴۹۹م. ـ ۹۰۶ـ۹۰۵ ه . اراضی متعلق به پادشاهان تیموری رادرآسیای میانه تصرف‌کردندودرسال ۱۵۰۷ م. ـ ۹۱۳ ه. بلافاصله‌پس ازمرگ سلطان حسین سلطنت‌تیموریان را درخراسان تارومارکردند.

## بخش ۲۱:

# روابط فئودالی در ایران ـ در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم م.

اشکال مختلف مالکیت‌فئودالی وسلسلهٔ مراتب فئودالی ومصونیتهای مالیاتی وسیورغال دراین‌دوره به درجهٔ اعلای تکامل رسید. متکاملترین شکل واگذاری زمین از طرف‌شاه به فئودالهای تابع (که یکی از اشکال مالکیت فئودالی مشروط زمین وآب بوده نتیجهٔ تکامل طبیعی ومنطقی اقطاع به‌شمار می‌رفت) سیورغال‌بود.

بار اولی کـه اسمی ازسیورغال برده شده درآثار مورخان اواسط قرن چهاردهم بود. اراضی سیورغال درمغرب ایران (درقلمرو دولت جلایریان وپس ازآن درکشورقراقویونلوو آق‌قویونلو) وهمچنین درمشرق آن‌کشور (در قلمرو تیموریان) وجودداشت.

سیورغال‌که‌کلمه‌ای است مغولی به‌معنی «هدیه» عبارت بود ازمقدارزمینی (ازیك‌ایالت تایك ده) که‌سلطان به تابعان خود«هدیه» می‌کرد تاپشت در پشت ازآن بهره‌گیرند. صاحب سیورغال‌موظف بود خدمت‌لشکری برای سلطان انجام‌دهد وبرای سپاه فئودالی‌عدهٔ معینی‌سوار ازافراد سیورغال‌که‌تابع ومربوط به وی بودند گسیل دارد.

تفاوت سیورغال‌بااقطاع این‌بودکه‌صاحب موروثی سیورغال ـ گذشته ازمعافیت‌مالیاتی که‌سابقاً صاحبان اقطاع نیز ازآن نصیب داشتند ـ ازحق‌معافیت قضایی واداری نیز برخوردار بود. تمام مأموران قلمرو سیورغال از طرف صاحب سیورغال معین می‌شدند وفقط تابع او بودند.

مأموران دستگاه مرکزی حق ورود به‌اراضی سیورغال را نداشتند. درفرامین‌سیورغال این منع باجملهٔ فارسی زیر بیان می‌شد:

« قلم و قدم‌کوتاه وکشیده دارند (مقصود مأموران دولت مرکزی است ) و پیرامون نگردند».

مصونیت ومعافیت‌اداری‌به‌صاحب سیورغال درقضا ودادرسی وامورلشکری تفوق‌می‌بخشید ومعافیت مالیاتی به‌اوحق می‌داد تاتمام مالیاتهایی راکه پیشتر ازطرف حکومت مرکزی‌برای خزانه اخذ می‌شد به‌نفع خویش ازرعایا وصول‌کند. ودراین مورد مالیات به بهرهٔ فئودالی مبدل می‌شد. اگرفی‌المثل یك ایالت یاناحیه به‌سیورغال به‌کسی داده می‌شد صاحب‌سیورغال حق‌داشت ازطرف‌خود اراضی رابه‌تابعان ودست‌نشاندگان خویش به‌سیورغال بدهد.

صاحبان سیورغالهای بزرگ اندك‌اندك خود دارای سپاه فئودالی وادارات ومأموران می‌شدند. سیورغال هم به‌بزرگان لشکری داده می‌شد هم‌به‌روحانیان بزرگ .

امادیگر انواع مالکیت فئودالی زمین دراین دوره همانهایی بودکه دردوره‌های‌پیشین وجودداشت. ولی‌مقدار اراضی دولتی سخت‌کاهش یافت واملاك شخصی یعنی مالکیت‌بلاشرط وموروثی وموقوفات (املاك مؤسسات مذهبی و خیریه) بالکل صورت دیگری پیداکرد زیرا بسیاری ازاملاك مزبورازمعافیت مالیاتی برخورداربودند وبه‌نام «ملك‌حر» نامیده می‌شدند. این‌معافیت شامل بسیاری از موقوفات نیز می‌گردید.

تمرکز اراضی دردست مالکان بزرگ زمین وسران طبقهٔ فئودال ــ که‌در دورهٔ ماقبل آغاز شده‌بوددراین دوره نیزادامه پیداکرد. اکنون چند مثال ذکرمی‌کنیم. امیربابا‌حاجی‌ـ قاوردی از قرایوسف قراقویونلو ششصد دهکدهٔ بزرگ وکوچك را به‌سیورغال داشت.

امیرشمس‌الدین رئیس قبیلهٔ چادرنشین‌کرد به‌نام روزکی از قرایوسف یاد شده چهار ناحیهٔ‌بزرگ رادرجنوب ارمنستان به‌سیورغال گرفت. ارزش‌اراضی اقطاعی (یعنی سیورغالی) شاهزادهٔ تیموری بایسنقردر نواحی مختلف گرگان وخراسان وعراق عجم‌و فارس به ششصد تومان (شش میلیون دینار ) [۱] بالغ می‌گردید. موقوفات مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز که‌از معافیت مالیاتی برخورداربوده عبارت از ۵۰ دهکده درفارس بوده است‌که درآمدسالیانهٔ آن‌به۲۴۲ هزار دینار می‌رسید.

عبدالرحمن جامی حکیم وشاعر مشهور درناحیهٔ هرات اراضی بسیارداشت واز درآمد آن می‌توانست سالی یکصدهزار دینار « برای نیازمندیهای معمولی خود» خرج کند. نفوذ

---

۱ ــ دینار قریب ۲ مثقال (۹گرم) نقره داشت و۵۰ کپك نقره ــ به نرخ پیش ازجنگ اول جهانی ( قریب سه ریال) ارزش آن بود.

سیاسی فئودالها نه تنها از روی مساحت و در آمد اراضی ایشان تقدیر می‌شد بلکه تعداد نوکران ایشان یعنی دست نشاندگان و تابعانشان (که اکثراً از فئودالهای کوچك بوده وظیفه‌دار خدمت درقشون فئودال بالاتر و بزرگتر بودند)ـ نیز در تقدیر نفوذ ایشان دخیل بود.

در پایان قرن پانزدهم نیرومندترین امیر تابع سلطان حسین تیموری امیرخسرو بود که ناحیهٔ بین رودآمو (جیحون) وجبال هندوکش را به سیورغال داشت. وی قریب ۳۰ هزار نوکر داشت (یعنی لشکریان وابسته وتابع وی) که سپاه فئودالی وی را تشکیل می‌دادند.

رواج معافیتهای یادشدهٔ بالا در دولتهای تیموریان و آق‌قویونلو درقرن پانزدهم موجب ضعف شدید حکومت مرکزی شد و حکومت مزبور را از وجوه خراج و مالیات محروم کرد ودر محاکمات قضایی وامور لشکری مزیت وتفوق بارزی به‌امیران فئودال محلی‌داد.

تقسیم سیورغالها وتفویض معافیتها فقط اسماً وظاهراً ازحکومت مرکزی (سلاطین) ناشی می‌شد. ولی‌درواقع امرسلطان ناچار بود خواستهای طبقهٔ فئودال را برآورد. ترخان نیز رواج بسیاریافت. به این‌معنی که فئودالهای بزرگ وکوچك گذشته از معافیتها ازامتیازات گوناگون شخصی‌نیز برخوردار بودند: ازقبیل مزایایی درموقع تقسیم غنایم جنگی‌ومعافیت ازمحاکمه ومسئولیت دربرابرعدالت تا نه فقره خلاف وجرم وغیره.

در آغاز قرن شانزدهم ظهیرالدین بابرشاهزادهٔ تیموری خواست باقی چغانیانی را که از حق ترخان برخوردار ولی موجب نارضایی بابر شده بود ازخدمت اخراج کند. وی جواب‌داد: «تاوقتی که نه خلاف نکنم نباید موردتعرض قرار گیرم». آنگاه بابریازده‌خلاف اورا برشمرد وباخانواده ونوکران واموال اخراجش کرد واجازه دادبه هندوستان‌برود.

دراین دوره نیزمانند گذشته طبقهٔ فئودال ازچهار گروه اصلی مرکب بود:

۱ ـ بزرگان لشکری قبایل چادرنشین مغول وترك وکرد یا «اهل‌شمشیر»[1].

۲ ـ بزرگان محلی اسکان‌یافته ومقیم شهرستانی که در خدمات دولتی وارد نبودند.

۳ ـ روحانیان عالیمقام مسلمان.

۴ ـ مأموران کشوری یا «اهل قلم». فئودالهای سه دستهٔ اخیر بیشتر از ایرانیان بوده‌اند.

در نیمهٔ قرن پانزدهم‌پس از فرونشاندن شورشهای روستایی مجدداً بهره‌کشی فئودالی

۱ ـ بایددر نظرداشت که فئودالهای چادرنشین نه تنها قبایل‌چادرنشین تحت حکومت خویش را استثمارمی‌کردند بلکه از روستاییان اسکان یافته‌که در اراضی سیورغالـی و یا ملکی ویا اقطاعی ایشان می‌زیستند نیز بهره‌کشی می‌نمودند.

ازروستاییان‌ایران شدیدتر شد. دریکی‌از فرامین مربوط به‌برقراری مواجب۲۷ و در دیگری ۳۱ و در سیمی ۱۶ فقره مالیات و عـوارضی که گذشته از بهرهٔمالکانهٔ فئودالـی برعهدهٔ روستاییان‌بوده ذکر شده است که حق وصول آن به مـوجب فرمان و براثر تفویض معافیت به فئودالها ـ از خزانهٔ سلطان سلب و بـه فئودالها منتقل می‌شده. مورخان از وضع دشوار روستاییان درپایان قرن‌نهم ه. سخن گفته ولی جزئیاتی راکه‌ازمورخان آغازقرن هشتم ه. دردست است دربارهٔ این دوره ذکر نمی‌کنند.

## بخش ۲۲:

# فرهنگ و تمدن ایران درقرون سیزدهم وچهاردهم م.

فتوحات مغول درزندگی فرهنگی‌تأثیر ناروایی‌داشت ولی‌نتوانست موجب سقوط کامل فرهنگ وتمدن‌ایران گردد.

ایلخانان مغول اعم از هلاکوخان ودیگران شعرفارسی رانمی‌فهمیدند و ارزشی برای آن‌قایل نبودند ولی باکمال میل دانشمندان رابه خدمت خویش می‌پذیرفتند . ریاضیدانان‌را در ادارهٔ مالیات وکارهای ساختمانی و پزشکان را درمعالجهٔ امراض وستاره‌شناسان را مانند منجمان درباری مورد استفاده قرار می‌دادند وبه‌مورخان تاریخ سفارش می‌دادند ـ تاریخی که درآن فتوحات واعمال چنگیزخان واعقاب او رامورد مدح وستایش قرار دهند.

مثلاخواجه‌نصیرالدین‌طوسی ریاضیدان وستاره‌شناس بزرگ‌ایرانی (درسال ۱۲۷۷م.ـ ۶۷۶ ه. وفات کـرد) به امرهلاکوخان درمراغه رصدخانه وکتابخانهٔبزرگی احداث‌کرد. دراین رصد خانه نه تنها ستاره‌شناسان محلی بلکه هندیان وچینیان نیز مشغول‌کار بودند.

در حدود سال۱۳۶۰م. ـ ۶۵۹ ه. عطاملك جوینی‌اثر بزرگ تاریخی‌خویش رابه نام «تاریخ جهانگشا»(مقصود ازکلمهٔ «جهانگشا»چنگیزخان است) به‌زبان فارسی‌به‌رشتهٔ تحریر درآورد.

درفاصلهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۱۸ ـ ۱۲۴۷ م.ـ ۷۱۸ ـ ۶۴۵ ه. ) وزیر غازان خان دایرةالمعارفی دربارهٔ علوم طبیعی به‌زبان عربی تنظیم کرد که‌به دست مانرسیده است وپس ازآن کتاب تاریخ مفصل «جامع‌التواریخ» راکه منبع

وسندتاریخی مهمی است به‌زبان فارسی نوشت [1].

شیخ‌مصلح‌الدین‌سعدی (۱۲۹۱– ۱۱۸۴ م. – ۶۹۰ – ۵۸۰ ه. ) شاعرنابغهٔ ایرانی ومؤلف بوستان وگلستان که شهرت جهانی دارد و همچنین سرایندهٔ چهار مجموعهٔ غزلیات و غیره در شیراز به‌دنیاآمد و ایام جوانی وسنین کهولت را درآن‌جا گـذراند. وی جوانب تاریك جامعهٔ فئودالی وسلطهٔ خانهای مغول را درآثار خویش منعکس نموده.

نزاری قهستانی– شاعری که به‌مدح شراب وعشق وخوشیهای زندگی پرداخته درقرن هفتم ه. می‌زیسته است.

درقرن‌هشتم‌ه.سلمان ساوجی شاعرغزلسرا ومداح وخواجوی کرمانی دنبال‌کنندهٔ‌سنت نظامی به‌ابداع سخنان نغز سرگرم بودند.

حافظ ازبزرگترین شاعران ایران بود ( در حدود ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۹ م. – ۷۰۰ تا ۷۹۲ ه.) که در شیراز زیست و درهمان دیار بافقر ومسکنت مرد. امتیاز اشعار حافظ رقت احساسات وعلو بی‌نظیر اشکال‌است. موضوع اشعار وی زیبایی و عشق و آزادی احساسات و گل وشراب وخوشیهای زندگی وغمگساری دربارهٔ تحقیر مقام انسانی و رنج و ناکامی عشق یك طرفه ودرد فراق ورسواساختن سالوسی و دورویی اخلاقیات رسمی می‌باشد.

مسلمانان متعصب کوشیدند تاغزلهای عاشقانهٔ حافظ رابه «عشق عرفانی به آفریدگار» تعبیر کنند. ولی آثارجاویدان حافظ جایی برای این‌گونه تعبیرات باقی نمی‌گذارد.

درشعر فارسی تمایلات ضد فئودالی خلق درمنظومات ابن‌یمین (درسال ۱۳۶۸ م. – ۷۷۰ ه. وفات‌کرد) شاعر بزرگ که درنهضت سربداران شرکت کرد وهمچنین عبیدزاکانی (در ۱۳۷۰ م. –۷۷۲ ه. درگذشت) که درهجویات خویش ازروی اخلاق فاسد و طفیلگری فئودالی‌وسالوسی‌ودورویی روحانیان عصرپرده برمی‌گیرد (اخلاق‌الاشراف وغیره) منعکس‌شده است. الحاد ازآثار واشعار عبید زاکانی کاملا هویدااست. وی در منظومه‌ای استعاری دربارهٔ قیام موشکان علیه‌گربکان که به‌آنها ظلم‌کرده می‌خوردندشان – عصیان مردم راعلیه فئودالها وصف می‌کند.

تمایلات مساوات طلبی‌درآثار قاسم‌انوار شاعر بزرگ قرن نهم ه .منعکس شده‌است.

درقرن نهم شاعری روستایی می‌زیست به‌نام ابن‌حسام قهستانی. وی هنگام شخم زمین اشعاری می‌گفت وبردستهٔ بیل می‌نوشت.

---

۱ – به‌بخش ۲ فصل پنجم رجوع شود.

ویرانیهاومصایبی که هجوم مغول وتیمور به‌بار آورد ویوغ مظالم بی‌پایان فاتحان یعنی بزرگان چادرنشین مغول و ترك ـ که روزنهٔ امیدی برای نجات از آن وجود نداشت زمینهٔ مناسبی برای افزایش نفوذ تصوف ( عرفان ) وتبلیغ «دست‌شستن از دنیا ودنیوی » و امتناع از فعالیت اجتماعی و دوری جستن ازلذایذ این جهانی و عدم معاشرت با دیگران و در خود فرورفتن وسیر وسلوك بود.

بزرگترین شاعرعرفانی فارسی زبان که به‌آسیای صغیر هجرت کرده بود جلال‌الدین معروف به‌رومی(۱۲۷۳ ـ ۱۲۰۷ م. ـ۶۷۲ ـ ۶۰۴ هـ.) شیخ درویشان و رسام چیره‌دست احساسات وتأثرات آدمیزادگان واستاد بیان بود. اما این‌رانیز ناگفته نگذاریم که دراشعار جلال‌الدین‌رومی عرفان وافکار وحدت وجودی بامواعظ مربوط به آزادی عقیده و مدارا و تحمل در برابر پیروان ادیان و عقاید دیگـرو اعتـراض علیه‌بیداد انسان به انسان تـوأم است .

اصول صوفیان را شاعران بزرگ دیگری ـ مانند شبستری ( قرن ۸ هـ.) ، اوحدی (قرن ۸ هـ.) ومغربی(وفات در ۱۴۰۶م. ـ ۸۰۹هـ.)وسیدشاه نعمت‌الله کرمانی مؤسس فرقهٔ بسیار با نفوذ درویشان شاه نعمت اللهی درایران ـ به‌شعر بیان کرده‌اند. این‌اصول در آثار جامی‌شاعربزرگ فارسی زبان (۱۴۹۲ ـ ۱۴۱۴ م.ـ۸۹۸ـ۸۱۷هـ.) نیزمنعکس شده‌است.

ازصنعت معماری ایران در این دوره نیز نمونه‌های فراوان هنر و چیره‌دستی موجود است. علـی‌الظاهـر مقبرهٔ عـلویان یـا گنبد علویان درهمدان مربوط به قرن‌هفتم‌هـ. است. این مقبره ازخارج مربع و ازدرون هشت ضلعی است. طاق رومی دروازه‌ای به شکل بیضی و دیوارهای داخلی این‌بنا به وسیلهٔ کنده‌کاری ظریفی برمرمراشکال گیاهها و ستاره‌ها را نمودار می‌سازد ولی‌کاشی درآن‌به‌کارنرفته.درقرن هفتم وآغاز قرن هشتم هـ. مقابر برجی‌ـ شکل‌کثیرالاضلاع باگنبد هرمی درمراغه و سلماس ورادکان و اصفهان(مقبرهٔ امامزاده‌جعفر) ودیگر شهرها ساخته شد.

درفاصلهٔمیان قرنهای سیزدهم‌وچهاردهم درتبریز ساختمانهای فراوان احداث‌گردید. ازآن‌جمله است ساختمانهای رشیدالدین فضل‌الله وزیر در کوی معروف به‌ربع رشیدی که به‌وی تعلق داشت [1]. وساختمانهای غازان خان درحومه به‌نام شنب غازان که ازمیان‌آنهاباید مرقد ایلخان مزبور را(که‌بلندترین‌گنبد ایران را داشت) ورصدخانه وبیمارستان رانام‌بردومسجد وزیرتاج‌الدین‌علیشاه گیلانی که بامرمر تزیین شده‌بود. این‌ابنیه درجریان جنگهای عثمانی

۱ ـ برای جزئیات مطلب به‌فصل پنجم رجوع شود.

و صفوی درقرن شانزدهم وآغاز قرن هفدهم ویران گشت و اکنون وجود ندارد.

ساختمانهای‌زیر که تاعصرماباقی مانده‌است مربوط‌به‌آغاز قرن هشتم ه.است : مسجد و مرقد هشت‌ضلعی گنبددار الجایتوخان در سلطانیه ، مسجد جامع ورامین نزدیك طهران با مدخل طاق رومی‌زیباوگنبدی‌که باکاشیهای براق ورنگی صلیبی شکل و ستاره‌ای مزین گشته است.

مقبرهٔ پیربکران نزدیك اصفهان بادروازه‌ای باشکوه وزیبا و محرابی بسیار ظریف و کنده‌کاری شده.محراب کنده‌کاری شدهٔزیبای‌الجایتوخان با تزیینات ظریف (سال۷۱۰ه.) درمسجد جمعهٔ قدیمی‌شهر اصفهان.

در قرن هشتم ه. ابنیهٔ زیرنیزساخته شد : مقبرهٔ باباقاسم‌با محراب زیبای‌کاشیکاری در اصفهان؛ مدرسه‌ای در جنب مسجد جمعهٔ اصفهان ؛ مقبرهٔ هشت‌ضلعی علی‌بن جعفر علوی باگنبدی به‌شکل‌منشورکثیرالاضلاع در قم.

مسجد جامع مشهدکه به‌نام گوهرشاد زوجهٔ سلطان شاهرخ نامیده می‌شود و باکاشی معرق براق مربوط به قرن پانزدهم می‌باشد تزیین شده. این مسجد یکی از بهترین آثار معماری ایران‌است‌که در سال ۱۴۱۸ م. ــ ۸۲۱ ه.توسط معمار مشهور ایرانی قوام‌الدین‌ــ شیرازی ساخته شده.

مصلایی [1] که در زیبایی بربنای پیش‌گفته مزیت دارد نیزدرهرات به‌امرملکهٔ‌گوهرشاد ساخته شدکه‌اکنون ویرانه است وفقط مناره‌های آن‌که با کاشیهای براق بنفش تزیین شده محفوظ مانده‌است. مسجد ومرقد گذرگاه توسط سلطان شاهرخ درهرات ساخته شده است‌که دروازهٔ بسیار بلند داردوداخل آن باقطعات بدل چینی که‌خود نفوذ هنرچینی را می‌رساند تزیین شده است.

سلطان حسین بایقرا مدرسه‌ای درهرات بناکردکه فقط چهار منارآن باقی‌مانده‌است. علیشیر نوایی شاعرنامی‌که به‌زبان ازبکی قدیم شعرگفته ووزیرآن سلطان بوده مسجدجامع کهنهٔ هرات راکه درسال ۱۲۰۰ م. ــ ۵۹۷ ه. ساخته شده بود تعمیر واحیاکرد .

در اواسط قرن‌نهم ه. جهانشاه قراقویونلو مسجد زیبایی در تبریز ساخت‌که به مسجد کبود معروف است وباکاشیهای آبی آسمانی تزیین شده‌است. این‌مسجد اکنون ویران‌است. جهانشاه مسجد درب امام‌اصفهان رانیزساخت .

درپایان قرن نهم ه.دروازهٔ زیبای درب‌کوشك دراصفهان ساخته شدکه‌باگل فهشنگها

۱ ــ به‌تعبیر دیگر مسجد «عیدگاه» که مردم دردوعیدبزرگ مسلمانان درآن‌جاگرد می‌آمدند .

وکاشیهای براق الوان مزین شده‌است. که خود باقیماندهٔ بنای ویران‌شده‌ای می‌باشد.

در دورهٔ مورد نظر گذشته از شیوهٔ قدیمی به‌کار بستن کنده‌کاری بـرمرمر، به نحو روزافزونی در تزیین‌نما و روی‌کار ابنیهٔ مذهبی وغیرمذهبی ازکاشیهای رنگارنگ براق[1]و دیگر انواع کاشیها استفاده می‌شده. این‌کاشیهایی‌که درمعماری به‌کارمی‌رفت برسه‌نوع‌بود: کاشیهای معمولی، کاشیهای بانقش برجسته ، نقوشی مـرکب ازکاشیهای مختلف معرق که ترکیبی ازکاشیهای مختلف‌الشکل و رنگارنگ بود. روکارکاشی مسجدکبود تبریز یکی از بهترین نمونه‌های هنرکاشیکاری ایران است. محراب زیبای مقبرهٔ علی‌بن‌جعفر علوی درقم که‌پیشتر ذکرآن رفت ـ به‌شکل طاقچهٔ بلند سه‌طبقه‌که روکارآن باکاشیهای براق برجسته می‌باشد وآیه‌های قرآن برآن نوشته‌شده(قرن‌هشتم ه.) نیز بسیار عالی‌است[2].

ظروف سفالی بسیار زیبا وپوشیده ازلعاب براق ایرانی مربوط به‌قرن‌سیزدهم درموزهٔ ارمیتاژ لنینگراد محفوظ می‌باشد.

درآن دوره مراکزعمدهٔ تولید بدل‌چینی وظروف سفالی‌لعابدار در ایران عبارت بود از کاشان وورامین و سلطان‌آباد . محصولات هنری وظریف دیگر از شیشه وبلور کوهی‌و میناواسلحهٔ زینت شده و مصنوعات برنجی و مفرغ مرصع به نقوش نقره و طلا ومنسوجات ابریشمی ومنقوش باالیاف نقره وطلا وزربفت و قالیهای ابریشمی و پشمی نیز بسیار عالی و ظریف بود.

محققان مدتی می‌پنداشتندکه پیش ازقرن هفتم ه. هنر مینیاتور سازی درایران وجود نداشته است. ولی دراین ایام این عقیده مردود است. درمینیاتورهای ایرانی قرنهای هفتم و هشتم ه. اثر نفوذچین دیده می‌شود.

ایلخانان مغول ستاره‌شناسان و ریاضیدانان وپزشکان ونقاشان وصنعتکان ظریفکار و هنرمند چینی راباخود به‌ایران آوردند. مقداری ازنسخ فارسی قرن هشتم ه. به‌دست‌مارسیده که با مینیاتورهای بسیار زیبا و عالی مصور گشته است. ازآن جمله است ۱۱۱ مینیاتوری که در یکی از نسخ جامع‌التواریخ رشیدالدین دیده می‌شود [3] و مینیاتورهـای نسخهٔ خطـی همان اثر که در سال ۱۳۱۴ میلادی نـوشته شده [4] وکـار استاد محمدبن بغدادی می‌باشد و مینیاتورهای نسخهٔ خطی شاهنامه‌که درسال ۱۳۳۲ م.ـ ۷۳۳ ه. نوشته‌شده است[5] .

۱ ـ دربارهٔ کاشیهای براق وغیره به‌بخش ۲۰ فصل چهارم رجوع شود.

۲ ـ این محراب اکنون درموزهٔ باستانشناسی طهران محفوظ است.

۳ ـ درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.

۴ ـ درموزهٔ انجمن آسیایی Royal Asiatic society لندن محفوظ است.

۵ ـ درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد.

مینیاتورهای قرنهای هفتم وهشتم ه. گذشته ازارزش هنری ازنظر مطالعهٔ تاریخ لباس ایرانیان و مغولان اهمیت فراوان دارد. البسهٔ خانهای مغول وزنان ایشان و شاهزاده خانمها ودیگر مغولان که‌دراین مینیاتورها تصویر شده ازلحاظ مردمشناسی کاملا دقیق و درست‌است و مطابق توصیفی‌است که من‌هون مؤلف چینی قرن سیزدهم م. دراثرخود به نام «یادداشتها راجع‌به مغولان وتاتاران» به‌عمل آورده است.

نسخهٔ خطی منظومهٔ خواجوی کرمانی به خط خوشنویس مشهور میرعلی تبریزی که بامینیاتورهای جنید سلطانی مصور شده مربوط به پایان قرن هشتم است. تصویر دورنماکه کاملا ایرانی است ـ اثر مسحور کننده‌ای در بیننده باقی می‌گذارد.

درفاصلهٔ‌میان قرنهای‌چهاردهم وپانزدهم مکتب جدید نقاشان مینیاتوریست‌که‌اصطلاحاً مکتب تیموری یاهراتی نامیده می‌شود پدید آمد. مؤلفان مشرقزمین استاد گنگ را مؤسس این‌مکتب می‌دانند. علی‌الظاهر این نام باید چینی باشد. آثار این استاد و شاگردان او به‌ـ دست‌ما نرسیده است. ویژگی نقاشی این‌مکتب همانا شیوه‌های خاص کومپوزیسیون و ترکیب است که ازهنر چینی ناشی می‌شده‌است.

نفوذ مکتب مینیاتور تیموری به‌خراسان وآسیای میانه ـ(که‌درعهد تیموریان از لحاظ سیاسی تحت‌یك لواقرار داشتند) بسط‌یافت. مرکز عمدهٔ فعالیت این‌مکتب شهر هرات بود. در عهد سلطان شاهرخ به ابتکار فرزند وی شاهزاده بایسنقریك فرهنگستان گونهٔ هنرکتاب که‌در ترقی مینیاتور وخوشنویسی وفنون مربوط به‌کتاب درایران نقش مهمی را بازی‌کرد، ایجاد گشت[1].

نسخ خطی بسیارعالی ومصور به‌مینیاتورهای زیبا ازاین‌مؤسسه بیرون می‌آمد. ازآن‌ـ جمله است «معراجنامه» که‌درآن تلفیق‌الوان سرخ وآبی و طلایی تأثیر عمیقی دربیننده می‌کند. ازآغاز قرن پانزدهم در فن ترسیم ترقی عظیمی حاصل شد. احساس زندهٔ طبیعت، زیبایی‌کومپوزیسیون وترکیب، ظرافت وصباحت وزنده‌بودن‌اشکال، دقت ترسیم ازویژگیهای ممتاز مکتب هرات می‌باشد.

بهزاد بزرگترین استاد مینیاتور ایران بود( بهزاد پس ازسال ۱۴۵۵ م. ـ ۸۶۰ه. به‌دنیاآمد ودرسال۱۵۳۳یا ۱۵۳۶ م.ـ ۹۴۰ یا۹۴۳ ه. درگذشت). بهزاد شیوه‌های خاص مکتب تیموری را به حدکمال رسانید و مسیر بعدی تکامل نقاشی ایران را معین‌کرد. بهزاد نخستین استاد دورنماساز ایرانی بـود. درختان هلوی غرق در گل، صفوف سروهای زیبا،

۱ ـ این مؤسسه تاسال ۹۱۳ ه. دایر بود.

باغها باحوضهای پرآب برزمینهٔ آسمان نیلگون یاشب مهتاب ـ اینها همه از زیرکلك‌سحار بهزاد بیرون می‌آمد. آثار وی ازلحاظ چیره‌دستی دررسم تصاویر وخطوط و همچنین شیوهٔ خاص تصویر قیافه‌ها و اشخاص ـ که ویژهٔ خود اوست ممتاز می‌باشد. نقاشیهای بهزاد از لحاظ هماهنگی ونرمی وآرامش تأثیری عمیق در بیننده می‌کند. اودوست نمی‌داشت عملیات جنگی را تصویر نماید. بهزاد نقاش زندگی، صلح وصفاوبهار ودورنماهای آرام‌بود.

از جملهٔ آثار بهزاد مینیاتورهای نسخهٔ خطی «ظفرنامه» (۱۴۶۷ م.ـ۸۷۲ ه.) [۱] و مینیاتورهای دونسخهٔ خطی خمسهٔ نظامی [۲] ونسخ خطی خمسهٔ امیر خسرودهلوی و بخصوص نسخهٔ خطی « لیلی‌ومجنون» وی (۱۴۹۵ م. ـ ۹۰۱ ه . )[۳] را باید نام برد . از جمله تصاویر اشخاصی که به بهزاد نسبت می‌دهند باید تصویر سلطان حسین بایقرا و شاهزادهٔ اسیر ترك ودرویش متفکر وشاهزادهٔ ترك (کپیهٔ تابلوی جنتیله بلینی نقاش‌ایتالیایی‌که در قسطنطنیه در دربار سلطان محمد دوم سلطان عثمانی زندگی می‌کرده ) را نام برد. تصویر «جوانی که‌می‌نویسد»رانیز کپیهٔ تـابلوی‌بلینی مذکور می‌دانند. بهزاد آخرین ده سال عمر خویش رادردربارشاه اسماعیل اول‌صفوی درشهر تبریز گذراند.

دربسیاری ازمراکز کشور و بخصوص هرات فن خوشنویسی که درایران بسیار مورد احترام بود رونق داشت. از استادان خوشنویس بویژه خواجه میرتبریزی ( در فاصلهٔ میان قرنهای‌هشتم ونهم ه. زندگی‌می‌کرد) مخترع خط‌نستعلیق که‌بعدها رایجترین خط در ایران گشت وسلطان علی مشهدی (درسال ۱۵۲۰ م. ـ ۹۲۷ه. وفات‌کرد) خوشنویس‌دربارسلطان حسین بایقرا ـ یا«قبلهٔ خوشنویسان» ومؤلف دستوری منظوم درخوشنویسی وشناسایی شیوه‌ها وخطوط وقواعد خط[۴] راباید یادکنیم.

درقرنهای هفتم وهشتم ه. مراکز عمدهٔ زندگی فرهنگی‌ایران، تبریزواصفهان وشیراز ودرقرن نهم‌هرات وتبریز بود.

۱ ـ درموزهٔ هنرهای زیبای‌بوستون (امریکای شمالی ) محفوظ است .

۲ ـ یکی از آنها (مربوط‌به سال ۱۴۹۴ م. ) درموزهٔ بریتانیا ـ لندن ـ محفوظ است.

۳ ـ درکتابخانهٔ عمومی لنینگراداست.

۴ ـ برای ترجمهٔ بخشی ازاین رساله رجوع شود به: قاضی احمد ـ رساله‌ای دربارهٔ خط وخطاطان سال۱۳۰۰ه. ـ مقدمه ـ ترجمه وحواشی پروفسور ب . ن . زاخودرمسکو ـ لنینگراد سال ۱۹۴۷ م. ـ ص. ۱۳۰ـ ۱۱۱.



فصل

# ایران در قلمرو دولت صفویه

## (قرن دهم هـ.)

بخش۱:

# ویژگی این دوره به طور کلی

روابط فئودالی دراین دوره تفاوت بارزی باقرنهای هفتم تا نهم نـداشت . در تاریخ ایران قرن دهم ه. پدیدهٔ نوین عبارت بود از اتحاد سیاسی کشور درچارچوب دولت‌صفوی. دیگرپدیده‌های تازه عبارت بود از افزایش نسبی‌اراضی دولتی وبالنتیجه پیدایش مجدد تمایل به مـرکزیت در پایان قرن دهم ه. در این دوران روابط بازرگانی و مناسبات سیاسی ایران به‌میزان قابل ملاحظه باروسیه وتا اندازه‌ای باممالك اروپای غربی توسعه یافت .

## بخش ۲:

# منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره

در قرن شانزدهم وقرنهای بعدکتب تاریخی فراوان به زبان فارسی تألیف شد. اکثر این کتب ازآثار مورخان درباری است که جانبداری از تمام اعمال وافعال سلاطین صفوی‌را به‌حد اعلا رسانیده ـ ولی معمولا در ذکر وقایع بــه شرح و تفصیل پرداخته‌اند. اغلب این مورخان شاهد وقایع بوده‌اند واگر سمت«مجلسنویسی» یعنی مورخ ووقایعنگــار درباری را نیزداشته‌اند رونوشت فرامین شاهانــه و مکاتبات سیاسی واسناد دیگری‌را نیز در اثر خود آورده‌اند فن تاریخنویسی‌و وقایعنگاری‌ایران درقرون شانزدهم وهفدهم وهجدهم م. برروبهم کمتر مورد مطالعه قرار گرفته، دربارهٔ آن‌کمتر از تاریخنویسی قرون ماقبل تحقیق‌به عمل آمده است.

آکادمیسین و . و. بارتولد می‌گوید محققی‌که در تاریخ قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم م. به‌مطالعه بپردازد « نه‌ازلحاظ قلت بلکه به‌سبب فراوانی مطالب و مدارك که در تعدادکثیری‌کتابخانه‌ها متفرق می‌باشد، ونیازمند تدقیق ومطالعه وپیش‌از همه چاپ‌انتقادی است، درزحمت خواهد بود» [۱]

از لحاظ مطالعهٔ تاریخ زمان تأسیس دولت صفوی ( پایان قرن‌نهم تا آغاز قرن دهم)

۱ ــ به مقالهٔ بارتولد به‌عنوان «میرعلیشیر و زندگی سیاسی» در مجموعهٔ میر علیشیر «لنینگراد» سال ۱۹۲۸ ــ ص.۱۰۰ رجوع شود.

مهمترین منابع فارسی عبارت است از: «تاریخ شاه اسماعیل صفوی»[1] که مؤلف آن معلوم نیست و بخش چهارم مجلد سوم کتاب «حبیب‌السیر» خوندمیر (۱۵۳۶- ۱۴۷۵ م.- ۹۴۳- ۸۸۰ ه.) نوه وذیلنویس میرخوند[2] درتاریخ عمومی[3]. هردوتألیف بسیار جانبدارانه بوده ومؤلفان ازنظرگاه هواخواهان صفویه به‌اوضاع نگریسته‌اند.

اثر خوندمیر باانشایی دشوار ومتصنع نوشته شده‌است ولی‌ازلحاظ غنای‌مطالب‌یکی‌از منابع مهم شمرده می‌شود.

یحیی قزوینی( ۱۵۵۵ - ۱۴۸۱ م. - ۹۶۳ - ۸۸۶ه.) کتابی ازنوع‌تاریخ عمومی نوشته به‌نام«لب‌التواریخ»که مشتمل‌برچهار«قسم» است‌وقسم چهارم‌آن مربوط به‌سلطنت شاه- اسماعیل‌اول می‌باشد. این‌کتاب به طرفداری صفویه نوشته شده‌است ولی مؤلف آن مانند دو مورخ سابق‌الذکر به مداحی‌تملق‌آمیز نمی‌پردازد. این اثر بسیارموجز ولی پرمطلب است ونخستین‌تاریخ فارسی است‌که در اروپا ازآن اطلاع حاصل‌کردند و به‌السنهٔ اروپایی ترجمه شد. متن فارسی‌آن هنوز به‌طبع نرسیده‌است ولی‌نسخ خطی این‌اثرفراوان است[4] .

خورشاه‌بن‌قبادالحسینی-اصلا ایرانی بود و مدتی‌درهندوستان زندگی‌کرد و درخدمت سلاطین نظام شاهیان‌که در احمدنگر حکومت می‌کردند بوده. خورشاه درسال ۱۵۴۶م .- ۹۵۳ ه. به‌سفارت ازطرف سلطان خود به ایران آمد ومدتی درآن‌کشور اقامت داشت. وی درسال ۱۵۶۵ م. - ۹۷۳ه. در هندوستان درگذشت. خورشاه اثر بـزرگی از نوع تاریخ عمومی به‌نام«تاریخ‌ایلچی نظامشاه»نوشت. این‌کتاب به‌شش«مقاله»تقسیم‌شده‌است و وقایع‌نیمهٔ اول قرن شانزدهم‌در«مقالهٔ»ششم‌آمده است. این تاریخ به طرفداری‌صفوی ومذهب شیعه نوشته شده ولی‌لحن‌آن معتدل است وحاوی مطالب فراوانی است که دردیگر منابع دیده نمی‌شود. کتاب خورشاه به چاپ‌نرسیده.

ش. شفر مقدار زیادی ازمقالهٔ ششم را استخراج ومنتشرکرده است[5] نسخ خطی اثر خورشاه درکتابخانه‌های شوروی نیست ویااین‌که هنوز کشف نشده است.

تذکرهٔ شاه طهماسب - یادداشتهایی است در وقایع عهد حکـومت‌شاه طهماسب اول و

۱ - نسخهٔ‌خطی‌این‌اثر درشوروی نیست . این‌کتاب چاپ نشده است . دنیسون راس مستخرجات زیادی(متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی وحواشی‌فراوان ) در۱۸۹۶ منتشر کرده است.

۲ - دربارهٔ میرخوند وخوندمیر به‌بخش ۲ فصل پیش رجوع شود.

۳ -برای فهرست نسخ خطی وچاپ سنگی (شرقی) متن فارسی به storey مجلد دوم بخش۱-ص؛۱۰۹-۱۰۴ رجوع شود. یك چاپ علمی وانتقادی متن‌وجود ندارد.

۴-درکتابخانهٔ‌فرهنگستان‌علوم‌شوروی نیزنسخ‌خطی‌آن موجود است.

۵- Shefer . ch . Chrestomatie persane. مجلددوم، ص.۱۰۴ - ۵۵ .

ایرانشناسان مغرب‌زمین این‌یادداشتهارا به‌وی نسبت می‌دهند (تیفل‌وهورن ـ که متن‌وترجمهٔ آلمانی «تذکره» رامنتشر کرده است).

و.آ. ژوکوسکی ایرانشناس روسی که‌ازچاپ هورن انتقادکرده ازروی تجزیه‌وتحلیل نسخهٔ خطی‌پطرسبورگ تذکره ثابت نموده‌است، کـه‌این اثر خاطرات یایادداشتهای روزانهٔ شاه‌طهماسب‌اول نبوده‌بلکه صورت مجلس‌مذاکرات وی باایلچیان ترك که درسال۱۵۶۱م. ـ به‌ایران آمده بودند می‌باشد.

در«تذکره»وقایعی که‌به‌نحوی ازانجا به مناسبات صفویان بادولت عثمانی مربوط بوده ذکرشده است واز سلطان عثمانی‌بالحنی محترمانه یاد می‌شود که‌به‌هیچوجه درآثار مورخان آن عصر مشاهده نمی‌گردد. زبان ایـن‌کتاب ساده و مکالمه‌ای است ولی وقایع رابیغرضانه بیان نمی‌کند.

گذشته ازهورن، محمدحسن‌خان‌مراغهٔ صنیع‌الدوله (سال۱۸۸۵ م.) دانشمندایرانی قرن نوزدهم نیزتذکره راچاپ‌کرده[1]است. دوچاپ دیگر نیز ازاین اثرموجود است.

احمدبن محمدالغفاری القزوینی ـ قاضی‌قزوین وفقیه ومورخ،مؤلف دوتألیف تاریخی است : یکی «نگارستان» (سال ۱۵۶۲ م. ـ ۹۷۰ ه.) که مجموعه‌ای است حاوی بیش از ۳۰۰ حکایت ومضامین تاریخی مربوط به‌سلاله‌های گوناگون مسلمان خاورزمین. این‌اثر مشتمل‌برمطالب بسیار است که‌درکتب دیگر دیده نمی‌شود. ودیگر«نسخ‌جهان‌آرای»[2] کتابی است به‌شکل تاریخ‌عمومی که وقایع‌را تاسال ۵ـ۱۵۶۴ م. ـ ۳ـ۹۷۲ ه. ذکر می‌کند.

«نسخ‌جهان‌آرای» ازلحاظ تاریخ‌قرن شانزدهم‌ایران وبویژه تاریخ نواحی مختلف‌آن منبع‌پرارزشی به‌شمارمی‌رود.

«نگارستان» غفاری درنسخ متعدد موجود است و درکتابخانه‌های شوروی نیز وجود دارد.چندین چاپ سنگی‌نیز ازآن به عمل‌آمده‌است (چاپ‌بمبئی‌سال ۱۲۷۵ه. ـ۱۸۵۹م ـ. و غیره). اثر دیگر ومهمتر غفاری یعنی«نسخ جهان‌آرای» هنوز چاپ نشده است. تعداد نسخ خطی این اثر نسبتاً معدود می‌باشد. درکتابخانه‌های شوروی نسخه‌ای ازاین اثروجود ندارد ویاتاکنون یافته‌نشده‌است.

بوداق قزوینی اثر موجزی در تاریخ عمومی به نام «جواهرالاخبار» نوشته است و وقایع تاسال ۱۵۷۶م. ـ۹۸۴ه.را درآن‌آورده‌است. فقط بخش‌آخر این‌کتاب اصیل است و

---

۱ـ درمجلد دوم‌آن «مطلع الشمس» ازتاریخ و جغرافیای‌خراسان‌گفت وگومی‌شود. (۸۵ ۱۸م.ـ۱۳۰۲ ه).

۲ ـ این‌اثر غفاری دربارهٔ‌شاه‌طهماسب‌اول است‌وصفت «جهان‌آرای»نیز مربوط به وی می‌باشد.

ومربوط به‌دوران حکومت دوتن ازپادشاهان صفوی می‌باشد .یك‌نسخهٔ خطی ازاین اثروجود دارد وطبع ومنتشر نشده است.[۱]

یکی از منابع مهم تاریخ ایران و کشورهای مجاور آن در قرن دهم‌ه. کتاب تاریخ عمومی حسن بك روملو امیـر مشهور از قبیلهٔ چادرنشین قزلباش آذربایجان به‌نام روملو ـ می‌باشد. اثراو به‌زبان فارسی نوشته شده است ولی عنوان آن(«احسن‌التواریخ») عربی‌است. این‌کتاب در۱۲ مجلد تنظیم شده‌بوده ولی فقط مجلدهای یازدهم ودوازدهم (که‌وقایع۱۴۰۵ تا۱۴۹۳ م. ـ ۸۹۹ ـ ۸۰۸ ه. و ۱۴۹۴ تا۱۵۷۵ م.ـ ۹۸۳ ـ ۹۰۰ ه. را شرح داده) به‌دست ما رسیده است ویا تاکنون‌کشف شده است. از این دومجلد نیز نسخ معدودی موجود است[۲] . فقط مجلد دوازدهم‌چاپ شده‌است [۳].

کتاب حسن‌روملو به‌زبانی ساده نوشته‌شده‌است. وقایع راسال به‌سال به‌تفصیل‌شرح‌داده، درپایان وقایع هرسال اطلاعات مبسوط و پرارزشی در تذکرهٔ حیات‌رجال سیاسی و فقها و دانشمندان وشاعرانی‌که درآن سال‌وفات یافته‌اند آورده‌است. در این‌اثر اطلاعات فراوان‌در بارهٔ تاریخ داخلی برخی ازنواحی ایران بخصوص درقیامهای مردم‌وایلات چادرنشین‌ایران وسیورغالها وغیره می‌دهد.

دراین‌کتاب نیز مانند دیگر آثار مورخان ایرانی قرون وسطی توجه وافر به تاریخ نظامی وشرح جنگها مبذول شده است. جهت سیاسی این‌اثر به‌نفع صفویه است معهذا مؤلف دربرابر اشتباهات ونقایص‌ونقاط ضعف شاهان صفوی و مأموران عالیمقام‌آن خاندان غمض‌ـ عین‌نمی‌کند وبه‌تملق‌وچاپلوسی نمی‌گراید وحتی دربارهٔ دشمنان سلالهٔ صفویه نیزتااندازه‌ای دراظهارنظرجانب‌بیغرضی راحفظ‌می‌کند.فقط هربارکه ازشورشهای خلق‌سخن به‌میان‌می‌آید مؤلف‌که ازلحاظ مقام اجتماعی خویش باآن دشمنی می‌ورزیده است متانت را از دست داده وشورشیان را غرق دردشنام وملامت می‌سازد.

«شرفنامهٔ»بدلیسی منبع مهمی‌است برای مطالعهٔ‌تاریخ‌ایران وکردان وکشورهای‌مجاور درقرن شانزدهم‌میلادی.مؤلف کتاب. خود، کرد وازاعقاب سران قبیلهٔ کردبه‌نام روزکی بوده

۱ ـــ این نسخه‌درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد محفوظ است.

۲ ـــ برای فهرست نسخ خطی به Story مجلد دوم بخش ۲، ص ۳۰۸ ـــ ۳۰۷ رجوع شود. اکثر نسخ خطی فقط حاوی مجلد ۱۲ است.

یکی از نسخ معدودی که هر دو مجلد ۱۱ و ۱۲ راشامل است درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد ( مجموعهٔ درن شمارهٔ ۲۸۷ ) موجود است.

۳ ـــ چاپ هندوستان (بارود) توسط سدون. متن فارسی در ۱۹۳۱ ـــ ترجمهٔ انگلیسی‌و حواشی در ۱۹۳۴.

است که زمانی ازفرمانروایان‌فئودال ناحیهٔ بدلیس درجنوب ارمنستان بوده‌اند وسپس بر اثر هجوم ترکان‌عثمانی‌امارت خویش‌را ازدست داده به‌ایران مهاجرت‌نمودند. شرف‌خان‌بدلیسی درایران‌متولد شدودر دربار صفویه پرورش‌یافت ومدتها درخدمت‌آن سلاله‌بود.

مغضوبیت اووجنگهای‌خانگی درایران درپیرامون سال ۱۵۸۰م. ـ۹۸۸ هـ. شرف‌خان راناگزیر ساخت به خدمت سلاطین عثمانی درآید. ایشان مجدداً امارت موروثی وی یعنی بدلیس رابه‌او بازگرداندند ومشارالیه درآنجاکتاب بزرگ خویش را به‌نام « شرفنامه » در دومجلد به‌سال ۱۵۹۶ م. ـ ۱۰۰۵ هـ. تألیف کرد. مجلداول حاوی تاریخ قبایل‌چادرنشین کرد و سلاله‌های‌کردی وهمچنین جغرافیای مفصل و تاریخ امارت بدلیس است[1]. مجلد دوم حاوی شرح مفصل وقایع ایران وترکیه وآسیای میانه ازسال ۱۲۹۰ تا ۱۵۹۶ م .ـ ۶۸۹ تا ۱۰۰۵ هـ. می‌باشد. دراین‌کتاب وقایع قرن دهم هـ. مفصلتر شرح داده شده است و اسناد اصلی فراوان نقل شده ـ بخصوص مطالبی دربارهٔ تاریخ داخلی ایران ذکرشده‌که‌در منابع دیگر دیده نمی‌شود[2] .

این‌اثر حاوی مطالب فراوان در بارهٔ روابط فئودالی در ایران وکردستان و دستگاه مالیاتی وغیره می‌باشد. شرف‌خان به‌سبب تابعیت خویش از دولت عثمانی در این‌کتاب از ترکان طرفداری می‌کند ولی در این‌طریق ذوق و شوقی نشان نمی‌دهد وحتی می‌توان گفت که برخلاف میل‌خودعمل‌کرده است. بدین سبب دربارهٔ دولت صفوی وسیاست آن تااندازه‌ای بیغرضانه قضاوت می‌کند.اینکه درشرفنامهٔ بدلیسی نظررسمی یعنی جانبداری ازشیعه وصفویه (که در تمام آثار فوق‌الذکر حکمفرما است ) ملحوظ نگردیده اثر مزبور را واجد ارزش فراوان می‌سازد.

گذشته از آثار یادشده تواریخ بسیار دیگر نیز در قرن شانزدهم نوشته شده است‌که برای ماحائزاهمیت کمتر می‌باشد.

برای مطالعهٔ تاریخ ایران درقرن شانزدهم وبخصوص تکامل وپیشرفت سیاسی‌وسازمان دولتی وامور مالی و همچنین سیاست خارجی دولت صفوی ـ یادداشتهای بازرگانان اروپایی وبخصوص ایتالیایی وجهانگردان وسیاسیون خارجی واجد اهمیت بسیار است.

ازلحاظ تاریخ‌سیاست خارجی وتااندازه‌ای اوضاع داخلی ایران درفاصلهٔ بین‌قرنهای پانزدهم و شانزدهم «یادداشتهای روزانه» (Diarii ) مارینوسانوتو وقایعنگار ونیزی‌که از

---

۱ ـ درتاریخ کردان درقرون وسطی منبع دیگری مانند «شرفنامه» وجود ندارد.

۲ـمتن فارسی«شرفنامه»را و.ولیامینوف ـزرنوف دردومجلد (۱۸۶۲ ـ۱۸۶۰ CPB) چاپ و منتشرکرده است. در سال۱۹۳۱نیزمتن‌فارسی‌آن‌درقاهره‌به‌چاپ رسیده.شارموآ آن‌را به‌فرانسه دردومجلدترجمه‌کرده.(۱۸۷۵ـ ۱۸۶۸CPB).

آغازسال۱۴۹۶ تاماه سپتامبر ۱۵۳۳ م. -۹۰۲ تا۹۴۰ ه. روزبه‌روز وقایع سیاسی جهانی راازروی اسناد واطلاعات سیاسی مشروحاً ضبط کرده واجد اهمیت فراوان است [1].

از میان دیگر مؤلفان در بارهٔ اقتصاد و سازمان داخلی ایران اشخاص زیر را باید نام برد:

۱ - بازرگان ونیزی‌که نامش ذکر نشده درسال ۱۵۱۴ م. - ۹۲۰ ه. اوضاع شهر تبریز راشرح داده است.

۲ - ج . مینادویی ونیزی(سال ۱۵۵۸ م . - ۹۶۶ ه.).

۳ - و . دالساندری (۱۵۷۱ م . - ۹۷۹ه.) ودیگران وتجار انگلیسی‌جن‌کینسون (۱۵۶۱م.-۹۶۹ ه.) وجونسون(۶-۱۵۶۵ م.- ۴-۹۷۳ ه. ).وادوآردس (۹-۱۵۶۸م.-۷-۹۷۶ه.) ودکت (۱۵۷۴ - ۱۵۶۸ م.- ۷-۹۷۶)وغیره.

یادداشتهای مربوط به‌روابط سیاسی و بازرگانی روس مسکوی با ایران در قرنهای شانزدهم‌وهفدهم‌درسه‌مجلد توسط ن .ای. وسلوفسکی خاورشناس روسی درپایان قرن‌نوزدهم طبع ومنتشر شده.

۱- یادداشتهای مارینوسانوتو در ۳۸ مجلد درونیز( ۱۹۰۲ - ۱۸۷۹) چاپ شده است.

## بخش ۳:

# ایران در حدود سال ۱۵۰۰ م. - ۹۰۶ هـ.

ایران درآغاز قرن دهم هـ. یك واحدسیاسی یك‌پارچه نبود. درحدود سال ۱۵۰۰م.- ۹۰۶ هـ. متصرفات آق‌قویونلو میان الوند و سلطان مراد تقسیم شد. اولی در آذربایجان و ارمنستان ودومی درعراق عجم حکومت می‌کرد.

عده‌ای دیگرازشاهزادگان آق‌قویونلو درفارس ویزد و کرمان وعراق عرب و دیار- بکرفرمانروا و عملاً مستقل بودند وازسلطان مراد اطاعت نمی‌کردند. سلالهٔ عربی و شیعهٔ مشعشع درخوزستان حکمفرمایی می‌کرد. درابرقو وکاشان وسمنان و سیستان امیران مستقل دیگری نشسته‌بودند. مازندران میان بیش ازده سلالهٔ محلی تقسیم شده بود.

درگیلان دو امارت یاخان نشین وجود داشت - یکی خان نشین لاهیجان (بیه‌پیش)و دیگر خان‌نشین رشت (بیه‌پس). ناحیهٔ طالش، خان جداگانه‌ای داشت. خراسان ( به‌انضمام افغانستان وترکمنستان کنونی ) درمشرق قلمرو دولت تیموری سلطان حسین بایقرا را ( از ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶ م. - ۹۱۲ - ۸۷۴ هـ. ) تشکیل می‌داد وپایتخت‌آن هرات بود. دربلخ وقندهار امیران دیگری مستقر بودندکه فقط اسماً ازسلطان حسین اطاعت می‌کردند.

تقریباً تمام‌این سلاطین وامیران یاد شده‌که‌کم‌وبیش از استقلال برخوردار بودندتابعان دیگری ازامیران‌کوچکتر داشتند که به‌ارث دربخشها وولایات حکومت می‌کردند.می‌توان تمام سلاله‌های بزرگ وکوچك ایران رادر این دودوره به سه‌دسته تقسیم‌کرد:

۱ - سلاله‌هایی‌که ازبزرگان فئودال محلی ایرانی بوده‌اند.

۲ - سلاله‌هایی که‌اعضای آن ازسران قبایل چادرنشین و بیشتر ترك بوده‌اند - (در

مناطق غربی از کردها هم بوده‌اند).

۳ ـ سلاله‌های سادات که به‌یاری نهضتهای خلق درقرنهای چهاردهم و پانزدهم برسر کارآمده بودند وبعداز اندك مدتی مبدل به‌فئودالهای معمولی شدند (درخوزستان و نواحی مجاور کرانهٔ بحرخزر).

ازمیان دولتهای یادشده دولت آق‌قویونلو وتیموریان خراسان از دیگران نیرومندتر بودند. ولی هردودولت مزبور درپایان قرن نهم ه. براثر جنگهای خانگی ضعیف شدندوهر دو درمعرض خطر حملهٔ مخالفان مقتدری قرار داشتند. دولت آق‌قویونلو راترکیهٔ عثمانی و تیموریان خراسان را ازبکان چادرنشین‌که درتحت قیادت محمدخان شیبانی (شیبك خان) قرار داشتند، واراضی تیموریان را درآسیای میانه تصرف‌کرده بودند( ۱۴۹۹ تا۱۵۰۰م.ـ ۹۰۵ـ۶ ه. )، تهدید می‌کردند.

## بخش ۴:

# صفویان و قزلباشان تا آغاز قرن شانزدهم م.

تأسیس دولت صفویان با نهضت به‌اصطلاح قزلباشان که دررأس آنان خاندان فئودالی صفویه قرار داشت مربوط بوده. اعتلای منزلت این خاندان با رواج فوق‌العادهٔ تصوف‌وفرقهٔ درویشان درقرون سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم م. توأم ومربوط بوده. فرقهٔ صوفی‌ودرویشی صفویه‌که شیوخ یاپیروان یا مرشدانی از خاندان صفوی در رأس آن‌بودند در زمان سلطنت مغولان تشکیل شده‌بود. نام‌این فرقه وخاندان ازسرسلسلهٔ آن شیخ‌صفی‌الدین اسحق(۱۲۵۲–۱۳۳۴ م. – ۶۵۰ – ۷۳۵ ه.) مأخوذ است. شیخ صفی‌الدین شاگرد و داماد شیخ زاهد گیلانی مرشد وشیخ مشهور درویشان بود(درحدودسال ۷۰۰ ه. وفات‌کرد). شیخ‌صفی‌الدین وجانشینان وی صفویه – در شهر اردبیل – آذربایجان ایران – زندگی می‌کردند.

منابع‌تاریخی آغاز فرقهٔ درویشان صفوی عبارت است از دو تذکرهٔ حیات‌شیخ‌–صفی‌الدین که درنیمهٔ دوم قرن هشتم ه. توسط افلاکی[1] ودرویش ابن‌بزاز[2] نوشته‌شده است. دراین دو اثر داستانهای افسانه‌واری دربارهٔ «کرامات حضرت شیخ» آمده است‌ولی مطالب فراوان اجتماعی و داستانهایی مربوط به‌زندگی‌مردم که درمنابع دیگر نیست نیزدراین‌کتاب دیده می‌شود.

۱– نسخ خطی این اثر درکتابخانه‌های لنینگراد وتاشکند موجود است .ك . پوآرت این اثر را به‌فرانسه ترجمه وچاپ کرده است.

۲ – نسخهٔ خطی پرارزشی درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد وجود دارد (مجموعهٔ درن شمارهٔ ۳۰۰).

محیط درویشیِ که درفاصلهٔ میان قرنهای هفتم وهشتم ه. صوفیان صفوی (وبعضی فرق دیگر درویشی همان عصر) درآن پدید آمدند ـ نخست تااندازه‌ای بانهضتهای خلق آن زمان مربوط بود. ابن بزاز می گوید که شیروانشاه [1] شیخ زاهدگیلانی را متهم ساخت که روستاییان راعاصی کرده از امور زراعتی باز می‌دارد.

درمیان مریدان این فرقه عدهٔ کثیری از اخوان آهی که با اصناف پیشه‌وران مربوط بودند وجودداشتند. ولی پس از بیست سی سال عناصری که بفئودالها بستگی داشتند، دراین فرقه تفوق بدست آوردند. وازمیان مریدان این فرقه نمایندگان سران فئودال سر درآوردند. مثلا رشیدالدین وزیر (مورخ مشهور) و فرزند او غیاث الدین محمد رشیدی وزیر و شخص ایلخان ابوسعیدازمریدان این فرقه بودند. شیخ صفی الدین که درآغازفقط یك جفت گاوزمین داشت (جفت گاو برابر است با ۷ ـ ۶ هکتار) درآخر عمرمالك نسبتاً بزرگی شده بوده وبیش از بیست دهکده داشته.

طبق جدیدترین تحقیقاتی که بعمل آمده است شیخ صفی الدین سنی بوده وخود را از اخلاف علی بن ابیطالب خلیفهٔ چهارم نیز نمی‌شمرده [2]. ظاهراً شیخ صدرالدین فرزند وجانشین شیخ صفی الدین که می‌خواست نفوذ خویش را برتوده‌های مردم حفظ کند بفرقهٔ میانه‌رو شیعه یعنی امامیه (دوازده امامی) پیوست. مذهب شیعه در قرنهای هشتم ونهم ه. میان روستاییان و بینوایان شهری رواج داشت. علی الظاهر درهمان اوقات این افسانه که پشت بیست ویکم شیخ ـ صفی الدین بامام موسی کاظم (در سال ۷۹۹ م. ـ ۱۸۳ ه. وفات کرد) که پنجمین نسل اخلاف علی(ع) وفاطمه(ع) بود می‌رسد پدیدآمد. این افسانه را بعدها صفویان برای توجیه دعاوی سیاسی خویش مورد استفاده قرار دادند.

نخستین شیوخ صفوی دراردبیل می‌زیستند. زبان مادری ایشان آذربایجانی بود. نفوذ ایشان عظیم ومریدانشان نه فقط درآذربایجان بلکه در مغرب ایران واصفهان وشیراز ونقاط دیگروبویژه در روم (آسیای صغیر) فراوان بودند.

شیخ ابراهیم شیخ شاه (۱۴۴۷ ـ ۱۴۲۷ م. ـ ۸۵۱ ـ ۸۳۱ ه.) سومین جانشین شیخ صفی الدین صاحب وامیر فئودال اردبیل وحومه بود [3].

درقرن پانزدهم تکیه گاه عمدهٔ صفویه قبایل چادرنشین ترك بودند که بزبان آذربایجانی

۱ ـ ملك شیروان (اکنون این ناحیه درآذربایجان شوروی است).

۲ ـ یادآورمی‌شویم که علی(ع) درسال ۶۵۶ م. کشته شد وی پسر عموی پیغمبراسلام بود وطبق عقیدهٔ شیعیان امام اول است.

۳ ـ معلوم نیست صفویان چگونه صاحب اردبیل شدند.

سخن می‌گفتند. منشأ این قبایل متفاوت بود. بخش اعظم ایشان از آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند زیرا با سلاطین عثمانی و سیاست مرکزیت طلبی آنان دشمنی می‌ورزیدند. درآغاز تعداد این قبایل هفت بود: شاملو، روملو: اوستا جلو، تکه‌لو، افشار، قاجار، ذوالقدر. از این هفت قبیله فقط دو قبیله شاملو و روملو، کاملا و بالتمام از صفویان اطاعت می‌کردند.

این قبایل بعدها (درنیمهٔ دوم قرن نهم هـ.) به‌نام مشترك «قزلباشان» خوانده شدند (به زبان آذربایجانی یعنی«سرخ سران» زیرا این جنگجویان چادرنشین به مثابهٔ نشان امتیاز عمامه‌ای که دوازده خط ارغوانی داشت به افتخار دوازده امام شیعه برسر می‌نهادند)[۱]. قزلباشان ریش می‌تراشیدند وسبیلهای دراز می‌گذاشتند و کاکلی برسر تراشیدهٔ خود جا می‌گذاشتند. اینان از شیعیان متعصب و جنگجو بودند. قبایل قزلباش و امیران چادرنشین فئودال ایشان از لحاظ روحانی‌وسیاسی مربوط وتابع صفویه بودند. قزلباشان شیخ صفوی را رئیس روحانی خویش می‌شمردند وخودرا «مریدان» و «درویشان» و «صوفیان» می‌خواندند ودرعین‌حال دست نشانده وتابع او بودند وسپاهیان فئودالی اورا تشکیل می‌دادند.

ضمناً فرقهٔ صفویان که درقرن ۱۴ م. یك جرگهٔ اخوت درویشی مسالمت کاربودبه‌یك فرقهٔ روحانی وجنگی مبدل شد[۲]. از ثلث دوم قرن پانزدهم م. شیوخ صفوی که دررأس سپاهیان ایلاتی قزلباش قرار داشتند به‌بهانهٔ «جهاد» هرسال به‌کشورهای غیر مسلمان از قبیل داغستان وکشورچرکسان [۳] وگرجستان وسلطنت یونانی طرابزون حمله می‌کردند.

این مهاجمات که زیر لفافهٔ دین صورت می‌گرفت جز حملاتی که غنایم گرانبها نصیب جنگجویان چادرنشین می‌کرد چیزدیگری نبود. به‌ویژه اسبان و دامها واسیران فراوان از زن‌ومرد به‌دست جنگجویان مزبور می‌افتاد. اینان اسیران رابندهٔ خویش ساخته و به‌گواهی کاترینوزنو سفیر ونیز ــ بخشی از آنان را دربازار برده فروشان اردبیل به معرض فروش می‌گذاردند.

شیخ‌جنید صفوی وپس از او شیخ حیدر صفوی به اتکای قزلباشان می‌کوشیدند تا به کشورگشایی و فتوحات وسیع پردازند ومذهب شیعه را وسیلهٔ عقیدتی حصول این مقصود

۱ ــ بعدها عدهٔ قبایل قزلباش بهواسطهٔ الحاق دیگر قبایل ترك زبان به‌ایشان ــ افزایش یافت.

۲ ــ در آن عهد فرقهٔ صفویه خیلی باقبیلهٔ روحانی وشوالیه‌های مسیحی زمان جنگهای صلیبی موسوم به تامپلیه (معبدیان) وغیره مشابهت داشتند.

۳ ــ درقرن پنجم هـ. بخش اعظم داغستان و چرکسان هنوز اسلام قبول نکرده بودند وقسمتی مسیحی و قسمتی بتپرست بودند.

می‌شمردند. صفویه می‌کوشیدند ازحسن‌توجه توده‌های مردم آذربایجان وایران‌وآسیای صغیر یعنی پیشه‌وران وروستاییان وفقیرترین قشر چادرنشینان به‌مذهب شیعه استفاده‌کنند ورددادن نویدهای عوامفریبانه بدانان به هیچوجه امساك نمی‌کردند.

قزلباشان‌که دایماً به گرجستان و داغستان و خاك چرکس حمله می‌کردند هربار از متصرفات‌شیروانشاه‌می‌گذشتند. شیروانشاهان‌که سنی‌ومتحدگرجستان بودنداین‌لشکرکشیهای قزلباشان رابرای کشور خویش‌خطرناك می‌دانستند واین‌بدگمانی ایشان بی‌اساس نبودوگاهی می‌کوشیدند راه عبور را برقزلباشان سدکنند. بالنتیجه شیخ جنید پس از سال ۱۴۵۹م .ـ ۸۶۴ه.[۱]وشیخ‌حیدرصفوی در سال۱۴۸۸م.ـ۸۹۴ه.درنبرد سپاهیان شیروانشاهان‌که ازیاری سلاطین آق‌قویونلو برخوردار بودند ـ کشته‌شدند[۲]. شیخ‌علی فرزند ارشد شیخ‌حیدر نیز در پیکار با سپاهیان آق‌قویونلو که حتی اردبیل را بـه تصرف درآورده بودند کشته شد (سال ۱۴۴۵ م.ـ ۹۰۱ه.).

ولی‌قزلباشان‌شکست خورده بااستفاده ازجنگهای خانگی دشمنان خویش (آق‌قویونلو) تجدید نیروکردند. اسماعیل جوان فرزندکوچك شیخ حیدرکه در گیلان پنهان شده بود به اردبیل بازگشت ودر رأس قزلباشان قرارگرفت (۱۴۹۹ م. ـ ۹۰۵ ه. ). وی شیروانشاه فرخ‌یساردشمن صفویه‌راشکست داد وشیروان راغارت‌کرد ( سال۱۵۰۰ـ۱ م.ـ ۷ـ۹۰۶ه.) ولی نتوانست‌آن شهررا به‌طور دایم واستوار مسخر سازد. سپس الوند آق‌قویونلو را منهزم ساخت وآذربایجان‌کنونی راتصرف وتبریز رااشغال کرد وپایتخت خویش ساخت‌ودرآن‌شهر لقب شاهنشاه ایران رابرخود نهاد (سال ۱۵۰۱م. ـ ۹۰۷ه. ).

درسال۱۵۰۳م.ـ ۹۰۹ ه. شاه اسماعیل‌اول (از۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴م. ـ ۹۰۷تا۹۳۱ه. حکومت‌کرد) سلطان مراد را درنزدیکی همدان شکست داد ومنهزم ساخت و سراسر عراق عجـم را متصرف شد و دولت آق‌قویـونلو منقرض گشت. در سال ۱۵۰۳ م. ـ ۹۰۹ ه . قزلباشان سمنان و فارس و مرکزآن شیراز و در سال ۱۵۰۴ م. ـ ۹۱۰ ه. یزد راتصرف کردند.

میان سالهای ۱۵۰۲ و ۱۵۰۹ م. ـ ۹۰۸ و ۹۱۵ ه . سلاله‌های سلاطین خوزستان وکردستان وگیلان ومازندران و دیگر بخشهای غربی ایران مطیع شاه اسماعیل اول‌گشتند. دشمنی‌متقابل وجنگهایی‌که درمیان سلاطین وامیران محلی ایران جریان داشت‌کارقزلباشان

۱و۲ـ طبق تحقیقات تازه جنید درسال ۱۴۵۹م. هنوز زنده بود. سال وفات اومعلوم نیست. سال ۱۴۵۶که میرخوند ودیگر مؤلفان سال وفات او ذکرکرده‌اند صحیح نیست .

را آسان کرده بود.

سراسر غرب ایران دردست قزلباشان بود. درسال ۱۵۰۴م. -۹۱۰ ه. سلطان حسین-تیموری که در تحت‌فشار ازبکان قرار گرفته بود سفیری برای مذاکره نزد شاه‌اسماعیل صفوی فرستاد. ولی چون درنامهٔ سلطان حسین ازاطاعت او به‌اسماعیل سخنی گفته نشده بود وی‌از مذاکره سرباز زد. در این میان چیزی از مرگ سلطان حسین نگذشته بود که سپاهیان محمدخان شیبانی ازبك بخش اعظم خراسان را به‌تصرف‌درآوردند (سال ۱۵۰۷ م. -۹۱۳ ه.) وقزلباشان ازسمت خاور باحریف تازه‌ای روبه‌رو گشتند. تصرف ایران جزو نقشهٔ محمدخان-شیبانی بود.

به‌گفتهٔ خوندمیر مورخ ایرانی شیبانی نامه‌ای به‌شاه اسماعیل نوشت وبرسبیل استهزا به وی اطلاع دادکه برای ادای مراسم حج عازم مکه است و بدین‌سبب با لشکریان خویش به سوی عراق و آذربایجان عازم می‌باشد. شاه اسماعیل با همان لحن سخریه از تمایل‌خود به زیارت مشهد امام هشتم علی‌بن موسی‌الرضا و حرکت لشکریان او بدین منظوربه‌خراسان سخن گفت.

در سال ۱۵۱۰ م. - ۹۱۶ ه. نبرد قطعی میان ازبکان و قزلباشان در نزدیکی مرو وقوع یافت. لشکریان ازبك شکست خوردند وخود شیبانی هنگام فرار از طرف قزلباشان که تعقیبشان می‌کردندمحصور وکشته شد، اسماعیل با سرهای بریدهٔ ازبکان‌کله منارها برپا کرد. خراسان تارودآمو (جیحون) به‌استثنای ناحیهٔ بلخ به دست قزلباشان افتاد.

این پیروزی اهمیت فراوان داشت زیرا حاکمیت صفویه در ایران بدون‌آن استوار و پابرجا نمی‌توانست باشد. قزلباشان کوشیدند تا آسیای میانه را فتح‌کنند ولی در نزدیکی قرشی از ازبکان شکست سخت خوردند.

قزلباشان در مغرب نیز به فتوحاتی نایل شدند. سلطان بایزید دوم هیئتی به سفارت نزد شاه‌اسماعیل فرستاد وکامیابیهای وی را تبریك وتهنیت گفت و پیشنهادهای دوستانه‌کرد ( سال ۱۵۰۴ م. - ۹۱۰ ه. ) ولی این عمل از پیشرفت قـزلباشان ممانعت نکرد. در سال ۱۵۰۷ م. - ۹۱۳ ه. قزلباشان ارمنستان راگرفتند وکردستان وديار بکر را فتح کردند. درسال ۱۵۰۸ م. - ۹۱۴ ه. بغداد را گرفتند وسراسر عراق عرب رابه تصرف درآوردند. در آسیای صغیرکه متعلق به دولت عثمانی بود عدهٔ کثیری شیعه زندگی می‌کردند وحاضر-بودند علیه سلطان ترکیهٔ عثمانی[1] علم طغیان برافرازنـد و به قزلباشان یاری کنند. به گفتهٔ

۱-(وبعدهم هرجا ترکیه باشد ترکیهٔ عثمانی‌خوانده شود.)

مارینوسانوتوی ونیزی چهارپنجم مردم ترک‌زبان آسیای صغیر شیعه بودند و به‌صفویان‌حسن توجه داشتند.

درپایان‌سلطنت بایزید دوم چادرنشینان وروستاییان آسیای صغیر با شعارهای شیعه‌وبه خاطر یاری باشاه‌اسماعیل علم عصیان افراشتند. قزلباشی ازقبیلهٔ تکه‌لو به‌نام حسن اوغلوکه خود را شاه قلی ( بندهٔشاه) می‌نامید در رأس شورشیان قرار گرفت . سنیان و هواخواهان عثمانیان این لقب راتغییر داده وی‌را «شیطان‌قلی» (بندهٔ شیطان) می‌خواندند.

عصیان شیعیان آسیای صغیر برای امپراطوری عثمانی بسیار خطرناك بود و ناچار به خاطر فرونشاندن‌آن سپاهیان فئودال کثیری‌گردآوردند. در نبردی‌که بررودکیوك چای‌میان قیصریه وسیواس ـ باشورشیان وقوع یافت صدراعظم عثمانی وبه روایتی‌خود شاه‌قلی نیز کشته شد . پس از آنکه شورش شیعیان آسیای صغیر فرونشانده شد ـ شورشیانی که زنده مانده بودند به‌ایران گریختند. دولت شاه اسماعیل اول به‌یاری شیعیان آسیای صغیر نشتافت واز آنان پشتیبانی نکرد.

سبب این‌روش شاه‌اسماعیل این‌بود که درمیان شیعیان‌آسیای صغیرعدهٔ‌کثیری از«غلات» شیعه‌وجود داشتندکه‌مظهر ونمایندهٔ عقاید روستاییان وپیشه‌وران ومبلغ‌برابری عمومی‌بودند. گرچه اینان امیدی به‌شاه‌اسماعیل نداشتند ولی سران فئودال قزلباشان و شخص شاه از جنبهٔ عمومی وهمه‌گیر این‌نهضت بیمناك بودند و نمی‌خواستند باآن یاری‌کنند. به‌اضافه دولت شاه مایل نبودکار رابه‌قطع علنی روابط باترکیهٔ عثمانی بکشاند و بدین سبب از وضع وخیم آن دولت استفاده نکرد.این‌رانیزیادآور شویم‌که درترکیه عثمانی‌همزمان باعصیان شیعیان جنگ خانگی میان سلطان بایزید دوم‌که‌فرتوت شده بود باپسران وی نیزدرگرفت.

سلطان سلیم اول معروف به یاوز(درنده) (از۱۵۱۲ تا۱۵۲۰ م. ـ ۹۲۷ ـ ۹۱۸ ه. حکومت‌کرد) فرزند بایزید دوم پس ازبه‌دست‌آوردن تاج وتخت سلطنت سیاست‌خارجی‌ترکیه را تغییر داد.

ترکیه در سراسر قرن پانزدهم با دولتهای شبه جزیرهٔ بالکان وهمچنین مجارستان ، ونیز ودیگر دول اروپایی درجنگ بود وقصد داشت ممالك مزبور رافتح‌کند.سلطان سلیم‌اول نقشهٔ فتح آسیای مقدم راکشید ومقدمات لشکرکشی به‌سوی ایران راتحت‌شعار دفاع‌ازمذهب «حقهٔ» سنی علیه «شیعیان‌بددین» فراهم آورد. نخست پشت جبههٔ خویش را به وسیلهٔ کشتار چهل‌هزارشیعهٔ فعال‌آسیای صغیرـ‌که منهیان وجاسوسان خفیهٔ سلطان قبلا صورت اسامی آنان را تهیه کرده بودند ـ پاك‌کرد وسپس علیه دولت‌صفوی‌وارد جنگ‌شد.

لشکریان ترك درآن‌زمان مقادیر کثیری توپ داشتند که قزلباشان فاقد آن بودند [۱] وترکان قزلباشان را درجلگهٔ چالدران (آذربایجان ایران) شکست سختی دادند (۲۳ اوت سال۱۵۱۴ م. ـ ۹۲۰ هـ.). قزلباشان‌چنان باعجله عقب‌نشستندکه حتی حرم‌شاه نیز به‌دست سلطان‌عثمانی افتاد. سلطان تبریز رااشغال‌کرد ولی به‌سبب شورش‌ینیچریها که عناصر متمایل به شیعه درمیان آنان زیادبود نتوانست از پیروزی خود بهره برگیرد. بدین سبب و براثر حملهٔ جدید قزلباشان سلطان‌سلیم عقب نشینی‌کرد و آذربایجان ایران وعراق عرب همچنان دردست حکومت صفویه‌باقی‌ماند.

درکشورهای قفقاز نیزحکومت صفویه مقاومت‌کرد و در سال ۱۵۱۷ م. ـ ۹۲۳ هـ. شاه اسماعیل گرجستان شرقی را مطیع خویش ساخت.

۱ ـ نخستین توپهای(رعدانداز) درایران درعهد تیموردر حـدود سال ۱۳۸۷ میلادی پدید آمدند. در پایان قرن پانزدهم درهرات توپهای‌بدویی‌ساخته می‌شد ولی جنسشان پست وکم‌اثربودند و به‌اضافه تعداد آنهاخیلی‌کم بود .

## بخش ۵ :

# دولت صفویه

قلمرو دولت جدیدالتأسیس را ایران نامیدند ( همچنان‌که در گذشته دولت مغولی هلاکوییان راچنین‌می‌خواندند)ولی‌غالباً به‌نام دولت صفوی یا دولت قزلباش اکتفا می‌کردند.

مورخان خاورشناس خارجی غالباً امپراطوری صفوی رایك دولت ملی‌ایرانی‌شمرده و می‌شمارند که براثر مبارزهٔ ایرانیان علیه فاتحان ترك پدید آمد. این نظر نادرست است. نخست بدین سبب که‌درایران قرن شانزدهم هنوز عناصر فسادوپاشیدگی فئودالیزم ومقدمات رشد سرمایه‌داری وجود نداشت. به دیگر سخن موجبات تشکیل ملت **nation** فراهم نبود. گذشته از این دردولت صفوی قرن شانزدهم قوم‌ایرانی تسلط نداشت. و اینکه‌شاه اسماعیل صفوی لقب «شاهنشاه ایران» برخود نهاد نشان تقویت موقع سیاسی عنصرایرانی درآن دولت نبود زیرا لقب شاهنشاه در آسیای مقدم و میانه از عهد ساسانیان با تصور یك سلطنت « جهانی » و عمومی مربوط بود همچنانکه در قرون وسطی چنین تصوری در اروپا با لقب امپراطورروم ودر خاور دور بالقب امپراطور چین همعنان بوده.

دولت‌صفوی به‌طورکلی براثر مساعی قبایل چادرنشین ترك به‌وجودآمده بود. درواقع درعهد شاه اسماعیل اول صفوی ونخستین جانشینان وی‌ـ تاپایان قرن‌شانزدهم در آن دولت زمام اموربه دست بزرگان چادرنشین آذربایجانی (قزلباش) بود ومأموران عالیمقام درباری وحکام ایالات وسرداران سپاه ازمیان آنان برگزیده می‌شدند. ارتش‌از افراد سپاهی قبایل چادرنشین مزبور مرکب بود وافراد لشکری‌اسکان یافته در اقلیت بودند.

زبان ترکی‌که قابل فهم تمام قبایل ترك زبان ایران بود مدت مدیدی درددربار ومیان سپاهیان حکمفرما ومتداول بود وخود شاه اسماعیل با تخلص « خطایی » به این زبان شعر

می‌گفت. فقط درمکاتبات رسمی ــ چنانکه درعهد سلجوقیان وخانهای مغول نیزمعمول بوده ــ طبق سنت قدیم فئودالی زبان‌فارسی به‌کار می‌رفت.

گذشته ازایران سرزمینهایی چندکه‌مردم‌آن‌به‌زبان فارسی سخن‌نمی‌گفتند آذربایجان وارمنستان وترکمنستان جنوبی وافغانستان (که‌بخشی‌ازمردم‌آن به‌زبان پشتوسخن‌می‌گفتند)ـ جزو قلمرو دولت صفوی بود. مرکزاین‌دولت تا اواسط قرن‌شانزدهم درتبریز بود.

بدین سبب دولت صفوی بیشتر همانند دولتهایی بودکه‌درقرون وسطی در خاك ایران تشکیل‌شده‌بوده، به‌این معنی‌که مجموعهٔ ناجوری بودازقبایل واقوام گوناگون که‌فاتحان در زیر سلطه وحکومت خویش‌آنهـا را متحد ساخته بودند. فقط مدتی بعد یعنی از پایان قرن شانزدهم نقش عنصر ایرانی دردولت صفوی اهمیت بیشتر یافت.

نخستین سلاطین صفوی نیك درك می‌کردندکه حفظ وحدت ممالك ونواحی بسیارکه اقوام مختلف وواجد ملیتهای متفاوت ووضع‌اقتصادی متغایر بایکدیگر درآن زندگی می‌کنند کار آسانی نیست. بدین سبب می‌خواستند این وحدت را به وسیلهٔ تحمیل یك مذهب دولتی ــ مذهب شیعه ( فرقهٔ معتدل‌آن یعنی شیعهٔ امامیه) ــ به مردم مختلف‌الملیت‌کشورخویش تأمین کنند. حتی شاه‌اسماعیل اول هنگامی‌که درسال ۱۵۰۱ م. ــ ۹۰۷ ه. تبریز را متصرف شد فرمانی صادرکرد «که‌مردم درمیدانها زبان به‌دشنام ولعن ابوبکر وعمروعثمان بگشایند وهر کس‌که درصدد مخالفت برآید سرش‌را ازتن‌جداکنند».

هرجایی‌که‌سلسلهٔ صفویان استوارگشت تعقیب وکشتارسنیان و«غلات» شیعه‌وقوع‌یافت. تمام فرق «بددین» صوفی وهرآزاد فکری نیز مورد تعقیب وایذا واقع‌می‌شد و بالنتیجه‌دانش غیرمذهبی وفلسفه نیز مطرود بود. ازقرن‌شانزدهم تاهجدهم تعصبات جاهلانهٔ روحانیان‌مقتدر شیعه وقطع رابطه باآسیای میانه و دیگرکشورهای سنی‌مذهب در رشد شعر وشاعری وحکمت وبه‌طور کلی زندگی فکری ایران تأثیر سویی‌کرد.

بخش ۶ :

# روابط فئودالی در ایران عهد صفویه

طبقهٔ فئودال دراین دوره نیز مانند دورهٔ پیشین از چهار گروه عمده مرکب بود:

۱ـ بزرگان لشکری قبایل چادرنشین که امیران قبایل قـزلباش در میان آنان مقام نخست را داشتند.

۲ ـ رئیسان سلاله‌های قدیم ایرانی وفئودالهای اسکان‌یافتهٔ محلی درایالات.

۳ ـ روحانیان عالیمقام مسلمان (شیعه).

۴ ـ مأموران بلندپایهٔ کشوری.

گروه اخیرالذکر فقط ازپایان قرن شانزدهم دل سیاسی مهمی رابازی‌کرد. مقام‌اینان پایینتر ازسه گروه اول بود . سران قبایل چادرنشین (میرایل) تنها درقبایل خویش حکومت می‌کردند ولی بسا اتفاق مـی‌افتاد نواحیی راکه برای تأمین معاش به‌ایشان اهدا شده بود به‌ارث متصرف بودند و از روستاییانی که در آن اراضی ساکن بودند طبق رسوم فئودالـی بهره‌کشی می‌کردند.

اراضیی‌که شاه‌به‌سران قبایل‌چادرنشین‌می‌داد عناوین مختلف داشت: یورت، (مغولی)، اجاقلیق (ترکی)، جاومقام (فارسی ـ عربی). این‌گونه هدایا به‌برخی از امیران وسران لشکری چادرنشین نیزداده می‌شد.

مثلادر سال۱۵۵۳م. ـ ۹۶۱ ه. شاه طهماسب‌اول‌به خلیل‌خان رئیس قبیلهٔ‌کرد سیاه‌ـ منصور بخش‌ابهر و زنجان وسلطانیه را هدیه کرد به‌شرط آنکه وی سه‌هزار نفر از سپاهیان فئودالی خود رابه ارتش‌شاه ملحق سازد. «یورت»های قبایل چادرنشین(ایل وجمع‌آن‌ایلات،

کلمه‌ای‌است ترکی) گذشته ازاراضی مزروع ورعایای اسکان یافتهٔ مقیم‌آن‌شامل مراتع‌ییلاقی (ترکی‌است) درکوهستانها وقشلاقی درجلگه‌ها نیز بود.

این اراضی اسماً به‌قبیله ویاایل داده می‌شد ولی عملا وواقعاً دراختیار سران‌قبایل‌بوده ولی اینان نمی‌توانستند مراتع مزبوررا بفروشند ویامالك آن شوند. درقبایل‌چادرنشین‌مانند سابق روابط«پدرشاهی ـ فئودالی» محفوظ مانده بود. بیغار فئودالی چادرنشینان عادی‌برای بزرگان‌قبیله درزیر لفافهٔ «یاوری‌عشیرتی» پدرشاهی صورت می‌گرفت. تقسیم‌به‌قبیله وعشیرت که‌از مدتها پیش از میان ایرانیان ودیگر اقوام اسکان‌یافته رخت بربسته بوددرمیان ایشان باقی وبرقرار بود.

درایران قرن شانزدهم گذشته از « یورت »های قبایل چادرنشین‌که چیز تازه‌ای بود همان گروههای مالکیت فئودالی زمین وآب‌که درادوار پیشین وجود داشت، باقی‌بود: یعنی اراضی دولتی یادیوانی واراضی شاهی یاخاصه واراضی خصوصی فئودالی یا «ملك» واراضی مؤسسات مذهبی وخیریه یاموقوفه وسیورغال موروثی‌که شرط استفادهٔ ازآن‌خدمت دولت‌بوده است. ولی‌ازآنجایی‌که پس‌از تأسیس دولت صفوی بیشتر اراضی به‌دست صاحبان‌تازه‌ای افتاد (به‌دست دولت یابزرگان قزلباش)تناسب سابق مابین گروههای گوناگون اراضی برهم‌خورد وتغییر کرد. مقدار اراضی دیوانی‌وخاصه و بخصوص «یورت»های قبایل چادرنشین ( به‌دیگر سخن اراضی امیران وخوانین و سلاطین قزلباش) افزایش یافت و ازمساحت اراضی ملکی وسیورغال کاسته شد.

شاهان صفوی‌به‌بخشی ازسیورغالهای‌پیش دست‌نزدند ولی ازاین‌که سیورغالهای‌جدیدی تقسیم‌کنند پرهیز می‌نمودند زیرا صاحب سیورغال حقوق‌فوق‌العاده وسیعی‌کسب می‌کرداین به‌ضرر حکومت مرکزی بود.

صفویان ترجیح می‌دادند به بزرگان وخدمتگزاران مواجب و یاهدیه‌ای به نام تیول (لفظی‌ترکی‌است) بدهند. نخستین‌کسی‌که‌درآغاز قرن پانزدهم از تیول سخن‌گفته‌عبدالرزاق‌ـ سمرقندی صاحب «مطلع‌السعدین» است. ولی تیول ازقرن شانزدهم به‌بعد متداول گشت. تیول عبارت بود ازاهدای تمام ویاسهمی ازبهرهٔ فئودالی اراضی معین.

بعضی ازتیولها مربوط به مشاغل معینی بود وشخص تاوقتی‌که‌آن شغل داشاغل بوداز آن تیول نیز بهره‌مند می‌گشت. بعضی تیولهای دیگر دربرابر خدمتهای شخصی ــ به‌شخص موردنظر وبرای تمام مدت حیات وی ــ داده می‌شد. ولی تیول ارثی نبود و شخص ذینفع مصونیت ومعافیت اداری‌نیز کسب نمی‌کرد. بدین‌طریق‌احداث تیول‌درواقع تشبثی بودازطرف حکومت مرکزی برای احیای اقطاع به‌شکل قدیمی (یعنی‌انتفاع موقتی)که‌درزمان خلفاوجود داشت. تیول ازاراضی دیوانی (دولتی) داده می‌شد.

تمام سلاطین وامیران محلی ـ اعم‌از سران قبایل چادرنشین ویاامیران قدیمی‌ایرانی «حاکمان» شاه شمرده می‌شدند ـ یعنی مأمورانی‌که ازطرف‌شاه منصوب ومعزول می‌گشتند. ولی‌عملاً اینان فئودالهای محلی بودندکه‌حکومت‌را به‌ارث می‌بردند. سران‌قبایل چادرنشین لقب خان یا سلطان داشتند [۱] و امیران محلی اسکان یافته را مُلک می‌نامیدند. بعضی‌ازاین ملکان تابع حکام‌ایالات شاهی یا بگلربگان بودند وبرخی دیگر مستقیماً تابع شاه بودند و«والی» نامیده می‌شدند مثلا شاهان‌کارتلی وکاختی وامیران لرستان‌وکردستان وخوزستان را والی می‌نامیدند.

وضع زندگی‌چادرنشینان (ایلات) که‌هستهٔ سپاهیان فئودالی را تشکیل می‌دادند به‌مراتب قابل تحملتر ازوضع‌کشاورزان (رعایا) بود. اکثریت عظیم رعایا مطابق‌رسوم‌فئودالی تابع صاحبان اراضی بودند و زندگیشان بسیار دشوار بود و در اراضی دولتی و خاصه نیز سرنوشت ایشان بسته‌به‌ارادهٔ مباشران بودکه ازمالکان خصوصی نیز بیرحمانه‌ترازروستاییان بهره‌کشی می‌کردند.

وضع رعیت ایرانی درآن دوره تاکنون‌کمتر مورد مطالعه قرارگرفته است،فقط‌معلوم است‌که‌وی به‌صاحب زمین‌مال‌الاجاره یابهرهٔ مالکانه (که دراراضی دولتی با مالیات توام و مطابق بود) که‌بیشتر جنسی بود (غله‌وبرنج وابریشم خام) می‌پرداخت. مبنای بهره خراج بود (مال‌وجوهات) ـ یعنی سهمی ازمحصول زمین.

درعهدشاه‌اسماعیل‌اول‌که می‌خواست روستاییان رابه‌سوی خودجلب‌کند خراج‌تا یك‌ـ ششم محصول تقلیل یافت. ولی‌گذشته ازخراج عوارض دیگر نیز به‌نفع مالك‌یادولت پرداخته می‌شد. بیگار وسخره ـ یاکار دراحداث قلاع وجاده‌ها ومجاری‌آب وغیره مقام مهمی‌داشت. علوفه وعلفه یعنی دادن‌آذوقه وعلیق برای لشکر و «قنق‌لق» یا عوارض نزول‌واقامت (نزوله) وشکار یاشرکت دررااندن نخجیر هنگام شکارامیران که‌قبل ازدوران صفویه متداول بودنیز به‌همان حال‌باقی‌ماند.

راجع به اینکه بیگار اخیر تاچه اندازه پردامنه بودکافی است تذکر دهیم‌که هنگام شکار بزرگ گرگان‌که شاه عباس اول‌درجنگلهای انبوه‌گیلان تشکیل داده بودنه‌هزار نفر روستایی‌را از منـزل و مکان آواره‌کرده برای دورکـردن و شکار نرگه آورده بودند. برعکس بیگاری به‌نفع مالکان اراضی چندان مهم نبود زیرا فئودالها به‌تقریب ازخوددارای زراعت بزرگ نبودند واراضی رابه‌اجاره می‌دادند.

۱ـ درعهد صفویه لقب «خان» بالاتراز «سلطان» بود... خان و«سلطان» «امیر» نیزخوانده می‌شدند.

## بخش ۷ :

# سیاست داخلی و خارجی دولت صفوی در عهد شاه طهماسب اول

شاه طهماسب اول (از ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ - ۹۸۴ - ۹۳۱ ه حکومت کرد). پسر کی ده ساله بود که بر تخت سلطنت جلوس کرد . در بادی‌امر بازیچهٔ دست بزرگان چادرنشین قزلباش وخوانین و امرا بود. این بزرگان تا اندازه‌ای ازحکومت شاه پشتیبانی می‌کردند که حکومت مزبور خواستهای آنان را مجری می‌داشته و اراضی تیول و مقامات عالیه و مشاغل پر درآمد میان آنان تقسیم می‌کرده. ایلات قزلباش غالباً عصیان می‌کردند.

در سال ۹۳۲ ه . میان سران قبایل قزلباش روملو و اوستاجلو نزاع در گرفت که کدام یك از آن دو باید وکیل ومربی شاه صغیرشود. میان دو ایل نیزجنگ وستیز خانگی آغاز شد .

در سال ۱۵۲۶ م. -۹۳۳ ه. ایل اوستاجلو عصیان کرد و در سال۱۵۳۱م.-۹۳۸ه. تکه لوله‌ها علم طغیان برافراشته و تبریز را غارت کردند.

حکومت شاه درنیمهٔ اول دوران سلطنت طهماسب اول، گذشته ازاین جنگهای خانگی که با بزرگان قزلباش در می‌گرفت . ناگزیر بود با طغیان بزرگان محلی ایران در بعضی نقاط کشورنیزمبارزه کند. درسال ۱۵۲۹ م.- ۹۳۶ ه. ذوالفقاربك امیرکلهر که از بزرگان چادرنشین لر (کرد) بود برحکومت شاه شورید و بغداد را محاصره و مسخر کرد و سپس سراسر عراق عرب را متصرف گشت وسر به اطاعت سلیمان اول سلطان عثمانی نهاد وامرکرد که در مساجد به نام او خطبه بخوانند. شاه ناچار برای باز پس گرفتن بغداد لشکرکشید (سال ۱۵۳۰ م. - ۹۳۷ ه.).

در سال ۱۵۳۵ م. ـ ۹۴۲ ه. درگیلان امیره دوباج، خان‌بیه پس گیلان، شورش کرد. در سال ۱۵۳۸ م. ـ ۹۴۵ ه. شخصی به‌نام محمد صالح بیتکچی از بزرگان محلی استرآباد علم عصیان برافراشت وآن شهر را تصرف‌کرد وخود را شهریار محل خواند و از خان ازبکان خوارزم استمداد نمود. درسال ۱۵۴۰ م. ـ ۹۴۷ ه. در رستمدار و در سال ۱۵۴۱ م. ـ ۹۴۸ه. درخوزستان شورش برپا شد.

حکومت شاه‌توانست تمام این عصیانها را فرو نشاند. طبع اجتماعی این خروجها تاکنون مورد مطالعه‌قرار نگرفته است. دربعضی موارد عامهٔ مردم نیزبه طرفداری‌ازبزرگان محلی علیه حکومت قیام‌می‌کردند وعلی‌الظاهر درعصیان استرآباد درسال۱۵۳۸م.ـ۹۴۵ه. وضع چنین بوده است. اما عصیان و شورش بزرگان چادرنشین غالباً به یاری افراد قبیلهٔ ایشان به‌عمل می‌آمدودیگر مردم مساعدتی‌به‌آنان ابراز نمی‌داشتند.

برخی از قیامها دارای جنبهٔ عمومی بارزبودند. ازآن جمله بود خروج پیشه‌وران و بینوایان شهری وروستاییان شهرهرات وحومه‌که براثرتحمیلات سنگین وتجاوزات‌بگلربگ صفوی ومأموران ولشکریان وی درسال۱۵۳۵ م.ـ۹۴۲ ه. وقوع یافت. ولی صرف نظر از تفاوت و اختلاف طبع اجتماعی این عصیانها ـ وقوع آن نشان می‌دهدکه سیاست تمرکز حکومت شاه صفوی با موفقیت قرین نگشت وحتی ایلات قزلباش‌که تکیه‌گاه اصلی صفویه شمرده می‌شدند نیز بارها قیام‌کردند وحکومت شاه ناگزیر به وسیلهٔ تقسیم اراضی و مشاغل پردرآمد میان بزرگان چادرنشین ـ اطاعت وفرمانبرداری آنان را خریداری می‌کرد.

شاه طهماسب اول دولتهای شیروان (۱۵۳۸ م. ـ ۹۴۵ ه.) و شکی ( ۱۵۵۱ م. ـ ۹۵۸ ه. ) را در آذربایجان ارّان مسخرساخت و برای استقرار و استواری متصرفات خود درگرجستان شرقی ( در پادشاهیهای کارتلی و کاختی ) بارها لشکر کشید و آن نقاط ر منهوب ساخت.

در عهد طهماسب اول جنگ علیه خان‌نشینهای ازبك در آسیای میانه تقریباً لاینقطع ادامه داشت. خوانین‌ازبك ماوراء النهرتقریباًهمه‌ساله به‌خراسان وناحیهٔ استرآبادلشکرکشی می‌کردند وچندین‌بار شهر مهم هرات را مسخرساختند.

در سال ۱۵۲۸ م. ـ ۹۳۵ ه. قزلباشان در نزدیکی تربت شیخ جام شکست سختی‌بر عبیدالله‌ازبك وارد کردند ولی‌همین که لشکرقزلباش دور شد عبیدالله‌خان مجدداً تفوق‌خویش را بازیافت ومشهد وهرات را(گرچه‌موقتاً )درسال ۱۵۲۹ م.ـ ۹۳۶ ه. تسخیرکرد.

در سالهای بعد عملیات جنگی قزلباشان علیه سپاهیان ازبك جنبهٔ دفاعی داشت . در جنگهای ازبکان با صفویه موضوع اصلی منازعه ومبارزه خطهٔ ثروتمند خراسان با شبکهٔ

وسیع آبیاری و واحه‌های حاصلخیز وشهرهای بزرگ صنعتی و بازرگانی آن ( مشهد وهرات وغیره ) بود.

موفقیتهای ازبکان در خراسان گاهی براثر فشار و رشوه‌گیریها و اجحافات سران چادرنشین قزلباش که‌تنفر مردم راعلیه‌آنان برمی‌انگیخت تسهیل می‌شد.

در سال ۱۵۳۵ م. ـ ۹۴۲ هـ. پس از قیام مردم هرات علیه حکومت صفوی ازبکان آن‌شهر را اشغال کردند. گرچه درسال ۱۵۳۶ م. ـ ۹۴۳ هـ. از خراسان طرد شدند ولی لشکرکشی سپاهیان خوانین ازبك به‌خراسان در سالهای بعد نیز ادامه داشت (سال۱۵۴۳ و ۱۵۴۹ و ۱۵۵۰ و ۱۵۵۶ و ۱۵۶۰ و۱۵۶۷ م. ـ۹۵۰ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۶۴ و۹۶۸ و ۹۷۵ هـ و الخ ).

از نظر حکومت‌شاه مبارزه باخان‌نشینهای ازبك براثر عصیان‌ایل یاك ترکمن به‌سال ۱۵۵۰ م. ـ ۹۵۷ هـ. درناحیهٔ استرباد مشکلتر شد. جوانی ازبزرگان به‌نام آبا در رأس این‌شورش قرار گرفته بود. این شورش فقط درسال ۱۵۵۸ م. ـ ۹۶۶ هـ. بعد از آنکه آبا به‌خدعه مقتول گشت فرونشانده شد. مبارزهٔ دولت صفوی باخوانین ازبك درزیرلفافهٔ مذهبی جنگ شیعه وسنی جریان داشت.

درسراسر نیمهٔ اول قرن شانزدهم (۱۵۵۵ ـ ۱۵۱۴ م ـ ۹۶۳ ـ ۹۲۰ هـ.)بلاقطع جنگ باترکیه عثمانی برسر تصرف قفقاز وکردستان وعراق عرب‌که ازلحاظ سوق‌الجیشی‌و اقتصادی واجد اهمیت فراوان بوده ـ وجاده‌های‌کاروان‌رو بازرگانی اروپا وآسیا ازآن‌عبور می‌کرده ـ دوام داشت. به میزانی‌که توسعه طلبی ترکیه عثمانی در مجارستان و اطریش و دیگرکشورهای اروپایی بامقاومت روزافزونی روبه‌رو می‌شد ن‌کشور بیش‌از پیش می‌کوشید تا دایرهٔ فتوحات خویش را درآسیای مقدم‌بسط دهد.

مبارزهٔ دولت صفوی با ترکیهٔ عثمانی نیز زیرلفافهٔ جنگ شیعه و سنی جریان داشت. ترکیه تشبثاتی به‌عمل می‌ٰورد تابه‌روحیات سنیگری بخشی‌ازبزرگان‌کردستان وعراق عرب متکی شود و درایـن زمینه موفقیتهایی نیزکسب کرده بود. سلیمان اول سلطان ترکیه ( از ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶ م. ـ ۹۷۴ ـ ۹۲۷ هـ. حکومت‌کرد ) درسال ۱۵۳۳ م.ـ ۹۴۰ هـ. بـه آذربایجان حمله‌کرد ودرسال ۱۵۳۴ م. ـ ۹۴۱ هـ. تبریز وسلطانیه را اشغال‌کرد و سپس متوجه جنوب گشت وروانهٔ بغداد شد و آن شهر را نیز متصـرف گشت. لشکریان ترك از آذربایجان رانده شدند ولی عراق عرب همچنان دردست ترکان باقی ماند.

درسال ۱۵۳۸ م. ـ ۹۴۵ هـ. سپاهیان ترك شهروان وحوضهٔ دریاچهٔ وان ( ارمنستان جنوبی) را تسخیر کردند. گرجستان خاوری تقریباً مدام صحنهٔ جنگ قزلباشان و ترکان عثمانی بود. دولت صفوی با حکومت مرکزی ضعیف وسازمان عقب‌ماندهٔ ارتشی و فنون‌کهنهٔ

جنگی ناگزیر بود بهدفاع اکتفاکند.

عصیان القاس میرزا برادر تنی‌طهماسب اول که ازطرف شاه‌پس‌ازتسخیر شیروان‌درسال ۱۵۳۸ م. ـ ۹۴۵ ه. به بگلربگی آن شهر و ناحیه معین شده بود و برای حکومت شاه خطرناك بودعملیات تهاجمی ترکان راآسان‌کرد.

در سال ۱۵۴۷ م ـ۹۵۴ ه. القاس‌کوشید در شیروان دولت مستقلی تشکیل دهد.ـ امیران قزلباش تـوانستند میان شاه و القاس میرزا را آشتی دهند. القاس متعهد شد سالیانه ۱۰۰۰ تومان به خزانهٔ شاهـی بپردازد و هزار سوار شیروانی به دربار گسیل دارد. ولی چیزی نگذشت‌که درتبریز میان ایل افشار وایل ذوالقدر ـ براثر اختلاف و مبارزهٔ امیران دو ایل برسر زمین و مقام و مشاغل جنگ خانگی در گرفت که‌فقط در نتیجهٔ مداخلهٔ شاه موقوف گشت.

القاس میرزا ازاین اغتشاشات‌استفاده‌کرده مجدداً درشیروان دم از استقلال زدوامرـ کردکه سکه بهنام اوبزنند ودرخطبه نام اورا درمساجد ذکرکنند وحال آنکه‌این هردوحق سلطان مستقل بود. القاس میرزا پس‌ازآنکه دوبار ازلشکریان شاهی شکست خوردبه‌نزدخان کریمه گریخت وازآنجا به‌دربار سلطان عثمانی دراسلامبول پناه‌برد.

سلطان سلیمان اول نفع خویش رادرآن دیدکه از دعاوی القاس میرزا پشتیبانی کند و درسال ۱۵۴۸ م. ـ ۹۵۵ ه. به لشکرکشی‌عظیمی پرداخت وروانهٔ آذربایجان شد و شهر تبریز رااشغال‌کرد. لشکریان سلطان عثمانی دراعماق‌کشورایران نفوذ وموقتاً شهر اصفهان را اشغال‌کردند. درطی سالهای بعد عملیات جنگی دوام پیداکرد وپیروزی گاهی نصیب‌این وزمانی‌آن می‌شد.

درسال ۱۵۵۵ م. ـ ۹۶۳ ه. درشهر اماسیه (آسیای‌صغیر) پیمان صلح منعقد شد وبه موجب آن‌ایران ـ ایالت‌آذربایجان وارمنستان شرقی وگرجستان شرقی راحفظ کردوناحیهٔ شهر قارص بیطرف اعلام گشت وتصمیم گرفته شد سرزمین مزبور را ویران وخالی ازسکنه سازند. گرجستان غربی وارمنستان غربی وعراق عرب دردست ترکیه باقی‌ماند.

بدین‌طریق‌تقسیم گرجستان وارمنستان میان دودولت‌عثمانی وصفوی که‌ازدیرباز‌ممالك مزبوررا مورد نهب و غارت قرار داده بودند قطعی شد. پیمان سال ۱۵۵۵ م. ـ ۹۶۳ ه. به دورهٔ نخستین جنگهای عثمانی وصفوی پایان بخشید.

درسال۱۵۵۹م.ـ۹۶۷ه. بایزید فرزندسلیمان‌اول سلطان عثمانی علیه‌پدر عصیان‌کرد و شکست خورد وبه‌ایران نزد شاه طهماسب اول پناه برد . بدیهی‌است‌که دردست داشتن مدعی تاج‌وتخت سلطنت عثمانی‌منافع بزرگی رابرای دولت شاه دربرداشت. ولی شاه‌طهماسب‌جبون و سودجو ترجیح داد مهمان خـویش را تا بتواند گرانتر به سلطان سلیمان بفروشد . شاه

سپاهیان بایزید راجزو ارتش خویش درآورد و آن غریب دوراز وطن راپس‌ازدوسال مذاکره تسلیم سلطان ترك کرد و در ازای این‌غدر وخیانت ۴۰۰ هزار سکهٔ طلا ازوی دریافت داشت (سال ۱۵۶۱ م. ــ ۹۶۹ هـ).

مرزهای‌جنوب شرقی دولت صفویه (در افغانستان ) به متصرفات دولت هند و مسلمان مغولان کبیر متصل می‌شد. قندهاروبرخی نقاط دیگر دست‌به‌دست می گشت. درسال۱۵۴۴م. ــ ۹۵۱ هـ.همایون تیموری دومین سلطان امپراطوری مغولان‌کبیر که‌براثر شورشی ازکشور خویش رانده شده‌بود به‌ایران پناهنده شد. شاه‌طهماسب وی را بامهربانی‌پذیرفت ونفع‌خویش رادرآن دیدکه بانیروی لشکری‌ازهمایون پشتیبانی کندتاوی قدرت ازدست‌رفته رادرهندوستان بازیابد. دولت‌صفویه درازای این یاری قندهار را دریافت نمود.

استقرار راه دریایی ازطریق دریای سفید به روسیه(سال۱۵۵۳ م. ــ ۹۶۱ هـ.) توسط بازرگانان انگلیسی وتسخیر قازان به‌دست ایوان چهارم معروف به‌مهیب (سال۱۵۵۲ م. ــ ۹۶۰ هـ.) وآسترخان («حاجی‌طرخان» درسال ۱۵۵۶ م.) مرحلهٔ نوینی درروابط ایران با دول اروپایی گشود. به‌نظر دول اخیرالذکر ودولت ایران‌استقرار روابط بازرگانی مستقیم بدون استفاده از طریق‌ترکیه ــ بسیارسودمندتر آمد. بازرگانان انگلیسی نیزکوشیدندازراه بازرگانی ولگا ــ بحرخزرکه توسط روسیه برای بهره‌برداری آماده شده‌بود استفاده‌کنند.

آنتونی‌جنکین‌سون نمایندهٔ شرکت بازرگانی انگلیسی‌به‌نام «مسکوی» وارد روسیه شد (سال۱۵۵۷ م. ــ ۹۶۵هـ.) وبه‌حضور تزارایوان چهارم مشهور به مهیب بار یافت وازطرف وی‌نخست نزد ازبکان به‌بخارا گسیل شد( سال ۱۵۵۹ م.ــ ۹۶۷ هـ.) تامناسبات بازرگانی رابا آنان استوارکند وسپس به‌نزد قزلباشان ایران مأموریت یافت (سال۱۵۶۱ تا۱۵۶۳م.ــ ۹۶۹ ــ ۹۷۱ هـ.).

جنکین‌سون دربین راه‌درشهرشماخی ازطرف عبدالله‌خان (اوستاجلو)بگلربگی‌شیروان با مهربانی پذیرایی شد و به یاری وی درشماخی یك تجارتخانهٔ انگلیسی دایر کردکه هدف عمدهٔ آن صدور ابریشم (ابریشم‌خام ومنسوجات ابریشمی ) به انگلستان از راه روسیه بود. جنکین‌سون وارد قزوین پایتخت‌شاه صفوی شد وخودرا به‌سمت سفیر رسمی انگلستان معرفی کرد وحال آن‌که چنین سمتی نداشت . ولی‌بدبختی گریبان وی راگرفت و شاه طهماسب‌که به‌تازگـی مبلغ هنگفتی از سلطان سلیمان در ازای تسلیم شاهزاده بایزید دریافت داشته بود امیدواربودمدت مدیدی روابط حسنهٔ‌خویش راباترکیه حفظ‌کندو به‌هیچوجه مایل‌نبودمناسباتی باانگلستان وروسیه برقرار سازدکه‌احتمالاً علیه ترکیه متوجه گردد.

جنکین‌سون نه‌تنها هیچگونه موفقیتی کسب نکرد بلکه شاه حتی اندیشید سراین مرد انگلیسی رابه‌رسم هدیه به‌اسلامبول ارسال دارد. ولی عبدالله‌خان اوستاجلو که‌درصدورابریشم

شیروان ذینفع بود مانع شدودرنتیجهٔ اعمال نفوذ وی جنکین‌سون بااینکه نتوانست قراردادی باشاه منعقدکند ـ لااقل جان‌به سلامت بدربرد وبه مسکو بازگشت.

روابط شرکت بازرگانی انگلیس باشیروان ازطریق ولگا ـ بحرخزر وصدورابریشم تا اندازه‌ای سروصورت گرفت ولی در حدود سال ۱۵۸۰ م. ـ ۹۸۸ ه. به سبب تهاجمات جدیدلشکریان‌ترك به‌نواحی مجاور کرانهٔ بحرخزر تقلیل یافت. درربع‌آخر قرن شانزدهم روابط سیاسی میان دولت صفوی وروسیه برقرار شد و بازرگانی روس و ایران به‌طور قابل ملاحظه‌ای تقویت یافت.

درسال ۱۵۷۱م.ـ۹۷۹ ه. دالساندری سفیر ونیز به منظور انعقاد پیمان‌اتحاد نظامی علیه‌ترکیه ـ که‌درآن زمان باونیز ودیگر دول اروپایی درجنگ بوده جزیرهٔ قبرس‌را بدون اعلان جنگ موردحمله‌قرار داده تصرف‌کرده‌بودـ وارد دربار شاه طهماسب اول‌شد. سفارت دالساندری باموفقیت‌قرین نگشت. شاه‌طهماسب اول‌صلح باترکیه رااستوار می‌شمرد وپیشنهاد اتحاد با ونیز راردکرد.

## بخش ۸:

# ایران در پایان سلطنت شاه طهماسب اول- قیام مردم گیلان

شاه طهماسب اول سلطان با استعدادی نبود. گرچه پس از رسیدن به‌سن بلوغ همواره می‌کوشید شخصاً به‌تمام امورداری وحکومتی رسیدگی کند. صفات بارزاو حسابگری وخست وامساك وخرده‌بینی وفقدان دوراندیشی بود. وزیران وی حتی قادر نبودند یك فلس بدون اجازهٔ او به‌کسی بدهند. شاه طهماسب ومأموران عالیمقام او بدون این‌که اقدامی‌درجهت‌ترقی نیروهای تولیدی‌کشور به‌عمل‌آورند - برای افزایش‌درآمد خزانه راهی‌جز افزودن مالیاتها نمی‌دیدند وبرخراج ودیگرمالیاتها اضافات عظیمی (به‌نام توفیر وتفاوت) وضع کردند.

این سیاست مالی‌تأثیر ناگوار و وخیمی‌دراقتصاد ایران داشت. این‌پادشاه در۱۴ سال اخیر سلطنت خویش بالکل مواجب لشکریان را نپرداخت. وی به‌وسیلهٔ این‌گونه اقدامات توفیق‌یافت‌که پس‌از مرگ درخزانهٔ اصلی‌وی دردژ قهقهه (این‌دژ زندان دولتی‌نیز بود) ۳۸۰ هزارتومان‌سکهٔ طلا ونقره وششصد شمش‌طلا ونقره‌که هریك سه‌هزارمثقال[1] وزن داشت و ۲۰۰ خروار ابریشم‌وسی‌هزاردست لباس از منسوجات‌گرانبها و سلاح‌کامل سی‌هزار سوار و غیره گردآید . این‌گنجهای بیحاصل درخزانهٔ وی‌جمع شده‌بود. درعوض‌درآمد دولت‌که دراواسط

۱- مثقال=۴/۶گرم-تومان=ده‌هزاردینار. نرخ دینار درپایان قرن شانزدهم چنان تنزل‌کردکه ۲۰۰ دینار برابر یك مثقال نقره‌گشت. - خروار (خربار) عملا برابر صدمن تبریز یا ۲۹۵ کیلوگرم است .

قرن‌شانزدهم به ۵ میلیون سکهٔ طلا بالغ بود (به گفتهٔ مینادویی ـ سال ۱۵۵۸م. ـ ۹۶۶ه.) به سه ـ میلیون سکهٔ طلا تقلیل یافت (به گفتهٔ دالساندری ـ سال ۱۵۷۱م. ـ ۹۷۹ه.).

شاه درمیان عامهٔ مردم وجهه‌ای نداشت. نزدیکی مرز ترکیه و احساسات خصومت‌آمیز مردم تبریز نسبت به‌شاه طهماسب اول وی را برانگیخت که مقر خویش‌را به‌سوی خاور و به‌شهر قزوین منتقل کند (سال ۱۵۴۸م. ـ ۹۵۵ه.). ولی دراین شهر هم از هیچیك از رعایای خویش شکایت نمی‌پذیرفت ودرمقابل مردم ظاهر نمی‌گشت. شاه طهماسب اول بیست سال بر اسب ننشست و یازده سال از کاخ خویش خارج نگشت.

درآخرین سالهای سلطنت شاه طهماسب اول اوضاع داخلی ایران وخیم بود. بنـا به گفتهٔ دالساندری جاده‌ها بر اثر حملهٔ راهزنان وجنگهای خانگی فئودالها ناامن بود. بدین‌سبب جاده‌های مهم کاروانرو که ازسمت غرب به‌حلب وازجنوب به‌هرمز ممتد بود متروك گشته بود. مأموران که نظارت دقیق ودست محکم حکومت مرکزی را بالای سرخود حس نمی‌کردند هر چه می‌خواستند می‌کردند.

فئودالها وبه‌ویژه بزرگان چادرنشین مالك‌الرقاب مطلق سرنوشت روستاییان و بینوایان شهری بودند. درسال ۱۵۷۱م. ـ ۹۷۹ه. درایران طاعون وخشکسالی شدید بیداد کرد وروستاییان بیش‌ازپیش فقیر شدند. قحطی درکشور حکمفرما شد و در بعضی نقاط کار به‌آدمخواری کشیـد. خراسان دایماً درمعرض حملات خوانین ازبك وسپاهیان چادرنشین ایشان بود.

وضع رعایا که درعهد شاه اسماعیل اول اندکی از وخامتن کاسته شده بود در پایان دوران سلطنت شاه طهماسب اول بسیار سخت شد. درکشور قیامهـای روستاییان و پیشه‌وران وقوع می‌یافت. تاریخ این‌قیامهای خلق تقریباً مورد مطالعه قرارنگرفته است.

شورش گیلان بویژه بسیار دامنه‌دار وسرسختانه بود. ناحیهٔ مزبوردرآن دوران ازلحاظ اقتصادی با بخش مرکزی ایران چندان رابطه‌ای نداشت . قدرت شاه درنجا ضعیف بود . شاه پس از فـرونشاندن شورش امیره دوباج، خان بیه‌پس (رشت) متصرفات وی را به خان احمدخان‌امیر بیه پیش (لاهیجان ـ که از ۱۵۳۶ تا ۱۵۶۸ و ۱۵۷۸ تا ۱۵۹۲م. ـ ۹۷۶-۹۴۳ و ۱۰۰۱-۹۸۶ه. حکومت کرد) ازخاندان کیاداد.

هنگامی که درسال ۱۵۶۸م. ـ ۹۷۶ه. شاه‌خواست خان‌نشین بیه‌پس را به جمشیدخان فرزندامیر دوباج بازگرداند اختلافاتی به سبب تحدیدحدود اراضی بروزکرد که موجب نارضایی وعصبانیت خان‌احمدخان لاهیجانی علیه شاه شد. خان احمدخان شکست خـورد وسرنگون شد ودردژ استخر نزدیك شیرازززندانی گشت. ولی‌مردم گیلان لجوجانه ازاستقلال خویش دفاع کردند.

درسال ۹۷۷ه. سپاهی مرکب ازهجده هزار مرد جنگی گردآوردند و یکی از اعضای خاندان منقرض شده را به‌خانی برگزیدند. قیام فرونشانده شد و محمود میرزا پسرهفتم شاه

به‌حکومت گیلان منصوب گشت واراضی گیلان میان امیران اوستاجلو و دیگر قبایل چادرنشین قزلباش تقسیم شد(سال ۱۵۷۰م.-۹۷۸ ه.).

فشار وتجاوز این امیران باعث قیام «مردم عامی واوباش واجامر گشت». این القابی است که منابع رسمی به‌روستاییان وبینوایان شهری می‌دهند. بخشی‌ازامیران قزلباش ومأموران شاه مقتول وبخشی تبعید شدند (سال۱۵۷۱م.-۹۷۹ه.).

تمام گیلان به‌دست شورشیان افتاد. مبارزهٔ گیلانیان بالشکریان شاه گاهی به موفقیت اینان وزمانی به‌پیروزی آنان منجر می‌شد و فقط درسال ۱۵۷۲م.-۹۸۰ه .یك سپاه نیرومند فئودالی ازجنگجویان اوستاجلو ودیگر ایلات قزلباش که ازطرف شاه‌به‌گیلان گسیل شده بود توانست سرانجام قیام رافرونشاند.

## بخش۹:

# قیام تبریز

یکی‌ازنمونه‌های بارزنارضایی توده‌های مردم ازسیاست دولت شاه طهماسب اول همانا شورش پیشه‌وران و بینوایان شهر تبریز بود که از ۱۵۷۱ تا ۱۵۷۳م.ـ ۹۸۱ ـ ۹۷۹هـ. طول کشید.

تبریز درآغاز قرن شانزدهم سیصدهزارنفوس‌داشت ومرکزوملتقای جاده‌های‌ترانزیتی اروپا و آسیا و طرق کاروانـروی تجاری و محل تحویل و انتقال کالاها و مرکز صنایع ابریشمبافی وپشمبافی وریسباف و تیماجسازی واسلحه‌سازی وغیره‌بوده و بعداز انتقال مقر و پایتخت شاهی به‌قزوین‌نیز شهر بزرگی‌به شمارمی‌رفت.

حسن روملو داستان مفصلی ازشورش تبریزنقل می‌کند ودرتاریخ «جهان‌آرای‌عباسی» اسکندربیك منشی مورخ قرن هفدهم اطلاعات مختصری درآن‌باره دیده می‌شود. هردومؤلف ازلحاظ وضع اجتماعی‌خویش با شورشیان دشمنی می‌ورزیدند ولی با این‌حال مطالب جالبی نقل می‌کنند.

دالساندری سفیرونیز نیز دربارهٔ این‌نهضت سخن گفته است ولی داستانی‌که او نقل می‌کند مبهم وبی‌سروته است وگویا مبتنی‌براطلاعات مغرضانه‌ای است‌که ازدربارشاه‌طهماسب کسب‌کرده بوده .

مؤلفان ایرانی دربارهٔ اوضاع تبریز وسبب اصلی‌قیام اطلاعات‌جامعی به‌دست نمی‌دهند فقط می‌نویسندکه علت مستقیم قیام تضییقاتی‌بودکه ازطرف الله‌قلی‌بك اوستاجلو حاکم تبریز

به عمل‌می‌آمد. دالساندری می‌نویسد که ازمدتی پیش درتبریزمبارزه‌ای میان دوگروه جریان داشت که یکی ازآنها به‌چهارمحله ودیگری به‌پنج محله مسلط بود[1]. فقط می‌توان حدس‌زدکه مبارزهٔ این دستجات انعکاسی ازتضاد میان بزرگان شهری(فئودالها وتجار) وقشرهای پایین مردم تبریز بوده.

نامهای عاصیان که حسن روملو واسکندرمنشی‌درکتب خویش‌آورده‌اند ازجنبهٔاجتماعی عصیان سخن می‌گویند. این دومورخ عاصیان را «اجلاف» و «اجامر» و «رنود» و «اوباش» می‌خوانند وچنانکه پیش‌گفتیم، مورخان ایرانی قرون وسطی عادة روستاییان و پیشه‌وران و بینوایان شهری رابه‌این «القاب»می‌خوانند.

حسن روملو عده‌ای ازنمایندگان پیشه‌وران وکسبه‌رانام می‌بردکه جزء رهبران نهضت بوده‌اند. مثلاازیك‌نمدمال ویك‌کفشدوز ویك سبزی‌فروش وفرزندیك شلواردوزوعده‌ای ساربان یادمی‌کندکه ازهادیان نهضت بوده‌اند. به‌گفتهٔ دالساندری صنف قصابـان دراین نهضت نقش فعالی داشت.

گذشته‌ازاین‌پهلوانان‌شهرتبریزنیزدررهبری‌وظیفهٔ‌نمایانی‌داشتند. پهلوانان، کشتی‌گیران حرفه‌ای بودندکه درزورخانه‌ها دربرابرتماشاچیان زورآزمایـی می‌کردند وصنف خاصی را تشکیل‌می‌دادند. پهلوان یاری، رهبراصلی‌شورش‌بود.

در منابع موجود آمده است که الله‌قلی‌بك داروغه اجازه نمی‌داد جنازهٔ یکی‌از شرکت‌کنندگان شورش بینوایان شهری راکه وی اعدام‌کرده‌بود درمحلهٔ درجویه دفن‌کنند و بدین سبب مردم فقیر شهر عصیان کردند و خانه‌های داروغه و بزرگان و سادات و روحانیـون و توانگران راغارت وبه‌خانواده‌های ایشان تجاوزکردند.

حسن روملو می‌گویدکه، درهرکوی یکی ازعوام‌الناس‌پرچم خود کامی برافراشت، پهلوان یاری درمحلهٔ سنجاران، ونشمی درمحلهٔ درجویه وپهلوان عوض درمیدان[2] و شرف پسر مصطفی‌لنگ درمحلهٔ‌سرو وپسرشالدوز درمحلهٔ مهاد مهن وآقامحمددرمحلهٔ نوبروميرزاملکانی وکوکجه درمحلهٔ شتربانان وعلای حسن‌جان در محلهٔ شش‌کیلان قدرت را در دست داشتند و حکومت سراسر شهر به‌دست شورشیان‌افتاد.

بزرگان وارکان دولت‌بارهااصرارورزیدندکه شاه طهماسب اول‌برای قلع‌وقمع«اجامر واوباش» عده‌ای سپاهی‌بفرستد. ولی‌شاه مسامحه می‌کرد وتردید داشت وبهانه می‌گرفت که

---

۱ـ دالساندری نام‌این دودسته رانیز مانند اسامی دیگرچنان تحریف‌کرده است‌که فقط می‌توان حدس زدکه‌منظور نظروی دو فرقهٔ حیدری ونعمتی (درویشان) بوده‌که دررأس دستجات قرارداشتند.

۲ـ میدان بزرگ شهرتبریز

«حیف است چنین ناحیهٔ مهمی‌را تباه کند». اما علت واقعی تردید شاه همانا وضع بسیاروخیم داخلی دولت صفویه بود: ارتش(سپاهیان‌فئودالی) سالها بود که مواجب‌نگرفته‌بود وقابل‌اعتماد نبود و گیلان شورش کرده‌بود. بدین‌سبب شاه یوسف‌بك اوستاجلو‌را که مدیری کارآزموده و مدبر شمرده می‌شد به‌داروغگی تبریز بر گزید و به‌وی دستور داد باشورشیان وارد مذاکره شود. یوسف‌بك به‌دستور شاه عمل کرد وموفق‌شدکد خدایان محلات شهررا متقاعد سازد تامبارزه با بزرگان را موقوف کنند. این موافقت باسوگند طرفین استوار شد و هیچ یك از شورشیان مجازات نگشت.

ولی علی‌الظاهر شهریان فقیر ازموافقتنامهٔ منعقد میان کدخدایان شهرویوسف‌بك راضی نبودند ومدتی‌بعد تصادمی میان‌نوکران یوسف‌بك وطرفداران‌پهلوان‌یاری وقوع یافت وخون ریخته شد. پس‌ازاین‌واقعه چندمحلهٔ شهرمجدداً دستخوش شورش‌وعصیان گشت.

یوسف‌بك ازشاه یاری خواست، علما وفقهای نافذالکلمهٔ شیعه فتوایی نوشته اعلام‌کردند که قتل «اجامرواوباش» تبریزامری است مشروع. شاه به‌سهراب‌بك‌که داروغگی قراداغ را ارثاً دارابود امر کردبه‌یوسف‌بك‌یاری کند. سهراب‌بك‌باسپاهیان فئودال واردتبریزشد ومیدان صاحب‌آباد را اشغال کرد. یوسف‌بك نیزباسپاهیان‌خویش‌به‌وی پیوست. این دونفرموفق‌شدند محلات شورشی رامحاصره کنند. رهبران شورش و عاصیان‌فعال‌که دیدند مقاومت بیفایده‌است درپناهگاههای مخفی پنهان شدند. یوسف‌بك خانه‌ها را تفتیش‌کردو نهفتگاههای بسیاری از مخفی شدگان راکشف‌کرد وعدهٔ‌کثیری را بازداشت‌نمود.

حسن روملو سپس چنین‌نقل می‌کند: «سرداران رنود واوباش قلاش بدمعاش را ازدار عبرت‌آویختند، مثل‌کوکجه، نشمی، شنجی‌گازر، حسن‌چکمه‌دوز، حاجی‌دراز، شاه علی‌چرتك، میرزای باباقلی وحسین سبزی‌فروش»

پهلوان‌یاری وپهلوان عوض وعلای حسن جان نیزدستگیرشدند. سهراب‌بك به‌تحریض نفع‌طلبی‌خویشی‌خواست ایشان راعفوکند. ولی‌یوسف‌بك اصراورزیدکه‌آن سه‌نفررانیزتسلیم وی‌سازد تااعدام‌شوند. سرهای بریدهٔ ایشان برای عبرت عموم درمیدان‌تبریزدرمعرض تماشای عموم قرارداده شد.

به‌گفتهٔ حسن‌روملوقیام‌تبریزفقط پس‌ازدوسال یعنی‌درسال۱۵۷۳م.—۹۸۱ه .فرونشانده شد. منابع موجود راجع‌به‌اینکه‌یا شورشیان دعاویی داشتند یاخیر سکوت‌اختیارکرده‌اند.

گسترش دامنهٔ شورش چنان شاه طهماسب رامرعوب ساخته‌بود که وی‌به‌اعدام ده‌پانزده نفرازسران عصیان و ۱۵۰ نفرشورشی فعال اکتفاکرده وکشتاردسته جمعی‌وغارت شهرراکه درقرون وسطی در مشرقزمین و موارد متشابه امری عادی بوده اجازه نداد. گذشته از این علی‌الظاهر شاه صفوی به‌منظورتسکین غلیان مردم‌آن شهر بزرگ و جلوگیری از شورشهای

دیگرحتی تسهیلات مهمی برای مردم تبریز قائل شد. نخست اینکه مالیات پیشه‌وران تبریز (مال محترفه) را بخشید وبعد شهر را ازپرداخت تمام عوارض دیوانی معاف کرد و به‌دیگر سخن شهر تبریز مصونیت ویا معافی مالیاتی کسب کرد.

درآخرین سالهای حکومت شاه طهماسب اول وپیش از قیام تبریز یك اصلاح مهم دیگر به‌عمل آمده‌بود، به‌این معنی که وصول تمغا یعنی مالیات خرید و فروش (بخصوص از خرده‌فروشی) وپیشه‌وری و صنایع و مشاغل شهری بالکل لغو گشت. مالیات تمغا نخست درقرن سیزدهم توسط فاتحان مغول وضع شده‌بود. درظرف سه‌قرن این‌مالیات (تمغا)وصول می‌شد و خزانهٔ دولت راغنی‌می‌ساخت ولی به‌زندگی مردم شهری زیان عظیم وارد می‌کرد.

یك‌تاجر ونیزی‌که نامش‌معلوم نیست (درسال۱۵۱۴م.ـ۹۲۰هـ.)می‌گوید‌که در تبریز هرکس‌که دکانی دربازارداشت می‌بایست روزانه برحسب‌ثروت ودرآمدخویش‌ازیك«آسپر» تایك «دوکا» (سکهٔ‌طلا) مالیات بپردازد. این همان تمغای کذایی بود و ربطی باباج که از واردات وصادرات مأخوذ می‌گردیدنداشت. مسلمانها ۵درصدقیمت‌کالاهای وارداتی‌وصادراتی رابه‌رسم باج می‌پرداختند ومسیحیان ویهودیان ودیگرغیر مسلمانان ده درصد.

درفرمان شاه طهماسب اول لغوتمغا به‌امر وفرمان «بالا» نسبت داده و توجیه شده‌بود که‌گویا به«شاه‌خواب‌نما شده» لغوآن را از عالم‌غیب به‌وی دستور داده‌اند. اما علت واقعی لغو تمغا انحطاط وتنزل سطح زندگی مردم شهری در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم بود که صورت خطرناکی‌پیداکرده‌بود ودولت شاه مجبورشد دروضع شهرنشینان‌تسهیلی فراهم سازد وتمغای منفور وفقرآور رالغو نماید. ازآن زمان به‌بعد دیگر تمغا احیانشد وبه‌جای‌آن مالیاتی‌نسبتاً جزیی ازپیشه‌وران به‌نام «مال محترفه» مأخوذگشت. ولی اخذ حقوق‌گمرکی از کالاهای وارداتی وصادراتی وترانزیتی‌که «باج» نامیده می‌شدکماکان ادامه داشت.

## بخش ۱۰

# ایران درعهد جانشینان شاه طهماسب اول

مرگ شاه طهماسب اول (سال ۱۵۷۶م.-۹۸۴ه.) موجب آشفتگی بزرگان قزلباش و روحانیون عالیمقام شیعه گردید. بنابه گفتهٔ حسن‌بك روملو، سادات وقضات و علما به‌خاطر زندگی خویش برخود می‌لرزیدند واز «رنود واوباش» یعنی قیام خلق بیمناك بودند. طهماسب دوازده‌پسر داشت وطبق رسوم قزلباشان هریك ازآنان لله‌ای ازبزرگان فئودال یکی‌ازایلات چادرنشین‌قزلباش داشت وآن پسردست‌پروردهٔ آن ایل شمرده می‌شد.

امیران ایل اوستاجلو دست‌پروردهٔ خود حیدر میرزا پسر پنجم شاه طهماسب را به شاهی اعلام‌کردند. حیدر میرزا مورد پشتیبانی نگهبانان‌گرجی‌کاخ سلطنتی‌نیزبود. ولی امیران ایلات افشار وقاجار وروملو وورساق وغیره حیدرمیرزا رابه شاهی‌نشناختند. در قزوین‌کشتارخونینی‌راه افتادکه درطی‌آن حیدرمیرزا به‌قتل رسید. امیران ایل‌افشار موفق شدندکه دست پروردهٔ خود اسماعیل میرزا راکه پدر بدگمانش طهماسب بیست سال تمام در دژ قهقهه زندانی کرده‌بود برتخت سلطنت بنشانند.

شاه اسماعیل‌دوم (۱۵۷۶ و ۱۵۷۷م.-۹۸۵-۹۸۴ه. سلطنت کرد) سلطانی بیرحم و بی‌استعداد بود وکوشید تاپایهٔ قدرت خویش رابه‌وسیلهٔ اعدامهای دسته‌جمعی‌استوارسازد واز آن جمله شش‌برادرخود راکه درقزوین اقامت داشتند اعدام‌کرد واحکامی برای قتل دیگر کسان خودکه درایالات زندگی می‌کردند صادرنمود. ولی‌بخشی‌ازاحکام مزبور به‌موقع‌اجرا گذاشته نشد زیرا شاه اسماعیل دوم‌که درخانهٔ حلواچی‌باشی خود مقداری زیادتریاك مصرف کرده بود مسموم شد وناگهان درگذشت. بعضی ازمورخان می‌گویندکه اسماعیل دوم درحرم

خویش به‌دست توطئه‌گرانی که به‌لباس زنانه درآمده بودند کشته شد.

مجلس عالی امیران وبزرگان تصمیم گرفت که فرزند ارشد طهماسب اول یعنی سلطان محمد ملقب به‌خدابنده راکه پیشتر به‌سبب علت چشم مدعی سلطنت نبود به شاهی برگزینند. سلطان محمد خدابنده(از۱۵۷۷تا۱۵۸۷م.-۹۹۶-۹۸۵ه. سلطنت کرد)دیاکاری بی‌اراده و آلت‌دست‌زن خویش‌مهد علیا- مادردوفرزند به‌نام‌حمزه وعباس بود. مهدعلیابه‌بزرگان اسکان- یافته و مأموران عالیرتبهٔ ایرانی تکیه کرده می‌کوشید به‌یاری آنان سیاست تحکیم حکومت مرکزی دا تعقیب کند. مهد علیا بعدها به‌همین‌علت‌بر اثر تلقین امیران چادرنشین‌قزلباش که ازوی ناراضی بودند مقتول شد. سلطان محمد خدابنده ناگزیر مواجب عقب افتادهٔ چهارده سالهٔ ارتش داپرداخت.

درسال ۱۵۷۸م.-۹۸۶ه. ترکیه مجدداً باایران آغاز جنگ کرد. این بار یکی از مسائل مطروحه دربرابر ترکیه این‌بودکه کشورهای قفقاز وکرانهٔ بحرخزر را تصرف کند و هدف این‌نقشه تااندازه‌ای تسخیرراه ولگا-بحرخزبودکه به‌یك شریان مهم بازرگانی مبدل گشته بود. حتی سلطان سلیم دوم پادشاه عثمانی (از۱۵۶۶تا۱۵۷۴م.-۹۸۲-۹۷۴ه.سلطنت کرد) کوشیده‌بود تارودهای دن‌وولگارا به‌وسیلهٔ ترعه‌ای به‌یکدیگر مربوط سازد(سال۱۵۶۸م. -۹۷۶ه.)وبه‌یاری خان‌کریمه به حاجی طرخان لشکربکشد (۱۵۶۹م.-۹۷۷ه.) ولی‌این تشبثات به‌ناکامی‌انجامید، آنگاه دولت‌سلطان‌مراد سوم(از۱۵۷۴تا۱۵۹۵م.-۱۰۰۴-۹۸۲ه. حکومت کرد) تصمیم گرفت کشورهای قفقاز رابه‌تصرف درآورد.

درسال۱۵۷۸م.-۹۸۶ه.لشکریان ترك‌علیرغم‌پیمان سال۱۵۵۵م.-۹۶۳ه. قلعهٔقارص را احیاکرده سپس‌به‌گرجستان شرقی و آذربایجان هجوم نموده همه‌جا تخم مرگ و ویرانی پاشیدند. پیشرفت‌ایشان به‌توسط حمزه میرزا ولیعهد با استعداد و دلیر ووارث تاج وتخت صفوی متوقف گشت. لشکریان حمزه میرزادوپیروزی درخشان درآذربایجان ایران‌برترکان کسب کردند. ولی لشکریان ترك از پشتیبانی بخشی از بزرگان سنی کردستان برخوردار بودند. حمزه‌میرزادرنتیجهٔ‌توطئهٔ‌بزرگان‌چادرنشین‌قزلباش کشته شد. ازسال۱۵۸۵تا۱۵۸۸م. -۹۹۷-۹۹۴ه.ترکان سراسر آذربایجان شمالی و جنوبی دا متصرف شدند وشهرتبریز دا مسخر وغارت کردند.

در این میان در خراسان ــ هم از آغاز سلطنت شاه محمد ، ایلات قزلباش اوستاجلو وشاملو خروج کردند . فرزندکوچك شاه محمدکه‌عباس میرزا نام‌داشت ودرسال ۱۵۷۱م. -۹۷۹ه.به دنیاآمده بود اسماً حاکم خراسان شمرده می‌شد.

للهٔ اوعلی‌قلی‌خان‌شاملوبه‌اتفاق مرشد قلی‌خان اوستاجلو که هردو از پشتیبانی قبایل خویش برخوردار بودند تصمیم گرفتند عباس میرزا رابه‌شاهی برگزینند (سال۱۵۸۱ م. ـ

۹۸۹ ه. ) وخود به‌نام آن کودك حکومت کنند.

درسال ۱۵۷۸ م. - ۹۸۶ ه. ایشان ازتسلیم کودك به پدر و مادرش امتناع کردند و بهانه آوردند که گویا «دست‌پروردهٔ » ایشان رادرکاخ سلطنتی خطری تهدید می کند وبعدپس‌از مذاکرات طولانی آشکاراعلیه شاه محمد آغاز جنگ کـردند. این دو خان پس‌از اطلاع از مرگ حمزه میرزا که تنها حریف نیرومند ایشان بود به قزوین حمله کرده‌آن شهررا اشغال نمودند(سال۱۵۸۷م. - ۹۹۶ ه. ). لشکریان شاه‌محمدکه درآن هنگام سرگرم فرونشاندن قیام مردم فارس بودند وی‌را ترك گفتند وچیزی نگذشت که او درگذشت.

## بخش۱۱:

# استنتاج از وقایع این دوره

درحدود سال ۱۵۸۰ م. ـ ۹۸۸ ه. ایران دچار انحطاط اقتصادی شدید بوده وسبب آن بیشتر سیاست مالیاتی دولت شاه وافزایش میزان بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی بود. وضع دولت صفویه که براثـر قیامهای مردم و جنگهای خانگی فئودالها و ناکامی در جنگ با ترکیه و خان‌نشینهای ازبك مشکل شده‌بود ـ بسیار وخیم وخطرناك بود.

فصل 

# ایران در قرن یازدهم هجری

## بخش۱:

# ویژگی این دوره به‌طور کلی

ازآغاز قرن یازدهم تاحدود سال ۱۶۹۰ م. ـ ۱۱۰۲ هـ. در اقتصاد ایران چه از لحاظ کشاورزی و چه زندگی شهری پیشرفت و اعتلای مشخصی مشهود بوده است. تولیدات کالایی به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و روابط کالا ـ پولی[1] وبازرگانی وبخصوص بازرگانی خارجی توسعه پیداکرد و شهرهاکه مرکز تجارت و تولیدات صنعتی بود اهمیت بیش ازپیش کسب کرد وبازار داخلی بسط یافت.

طرف دیگرافزایش تولیدات کالایی و رشد روابط‌پولی دردوران حاکمیت‌فئودالیزم‌ـ همانا افزایش میزان بهرهٔ فئودالی ومالیاتها و توسعهٔ رباخواری وفقرو تنگدستی روستاییان بود. علایم عقب ماندگی که هم ازقرن سیزدهم درکشاورزی ایران مشهود بود موجبات این جریان را فراهم آورد. مجموع این عوامل منجربدان گشت‌که درپایان قرن هفدهم‌تمایلات ارتجاعی در تکامل کشور پیروز گشت و جامعهٔ فئودالی ایران ازپایان قرن هفدهم به بعد وارد دورهٔ پوسیدگی وتلاشی وانحطاط وانقراض گشت.

از قـرن هفدهم تاریخ کشورهای شرق را تنها عوامل داخلی معین نکرده بلکه تـا اندازه‌ای نفوذ کشورهای اروپایی و بخصوص آنهایی‌که انقلاب بورژوازی درآن جا وقوع یافته بود(مانند انگلستان وهلند ) ویا آنهایی‌که سرمایه‌داری در جامعهٔ فئودالی آنها نفوذ

۱ــ دربارهٔ تولیدات کالایی وروابط کالا ــ پولی به توضیحات پایان کتاب رجوع شود ــم.

کرده بود ( فرانسه و غیره ) ــ نیز در تعیین جریان تاریخ آنها دخیل بود . ازآغاز قرن هفدهم کشورهای شرق برای ممالک اروپایی‌منبع اندوختهٔ بدوی شدند[1] . و با این‌که ایران نه درقرن هفدهم و نه درقرن هجدهم هنوز به‌یك کشور وابسته و یا نیمه مستعمره مبدل نشده بود بااین‌حال عقب ماندگی ایران از ممالك اروپایی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بیش‌از پیش مشهود بود.

۱ ــ به‌توضیح آخرکتاب رجوع شود ــ م .

## بخش ۲:

# منابع و ماخذ اصلی تاریخ این دوره

کتب‌تاریخی به‌زبان فارسی درتاریخ ایران قرن هفدهم فراوان است (بیش‌از۲۵کتاب ـگذشته‌ازآثارمربوط به‌تاریخ ولایات ونواحی وکتب نوع «تاریخ عمومی» که‌فقط بخشی‌از آن به‌تاریخ ایران اختصاص داده شده و در ردیف تاریخ سایرکشورهای مسلمان به‌آن‌اشاره شده است ). قسمت اعظم این‌آثارچاپ وترجمه نشده وکمتر مورد پژوهش قرارگرفته‌است. دراین فصل فقط به‌مهمترین منابع تاریخی‌اشاره می‌شود.

بزرگترین مورخ این‌دوره اسکندر بك ترکمان ملقب به‌منشی می‌باشدکه‌اصلاً از ایل چادرنشین ترکمان آذربایجان بوده‌است. وی‌به سال ۱۵۶۰م. ـ ۹۶۸ ه. به دنیاآمد وپس ازسال ۱۶۳۳ م. ـ ۱۰۴۳ ه. درگذشت.وی‌نخست جزو نگهبانان شاهی و سپس در دستگاه مرکزی حکومت شاه‌عباس اول خدمت‌کرد.

اسکندر بك منشی بااستفاده ازبایگانی دولتی که دردسترس داشت واینکه شاهد عینی و یا شریك بسیاری از وقایع سیاسی بود در سال ۱۶۲۹ م. ـ ۱۰۳۹ ه. تـاریخ حکومت شاه عباس را تحت‌عنوان « تاریخ عالم‌آرای عباسی » تنظیم کرد. این تألیف بزرگ مرکب است از:

الف‌ـ مقدمه‌ای که درطی آن مطالبی ازمنابع قرن شانزدهم ( حسن روملو و غیره ) مأخوذ وتاریخ ایران درعهد نخستین سلاطین صفوی تاسال ۱۵۷۱ م. ـ ۹۷۹ه. شرح داده شده است.

ب ـ بخش یاصحیفهٔ‌نخست‌که تاریخ ایران را مفصلاً از۱۵۷۱ تا ۱۵۸۷ م.ـ۹۷۹ـ

۹۹۶ه‍. یعنی ازتاریخ تولد شاه‌عباس اول تاجلوس وی‌برسریرسلطنت نقل‌می‌کند.

ج ـ صحیفهٔ دوم‌که ازدو «مقصد» مرکب است ـ مقصد اول درشرح وقایع سی‌سال‌اول حکومت شاه‌عباس اول (از ۱۵۸۷ ـ تا۱۶۱۶ م. ـ ۱۰۲۵ ـ ۹۹۶ ه‍.) ومقصد دوم وقایع دوره‌ای‌که ازسال ۱۶۱۶ م. ـ ۱۰۲۵ ه‍. شروع و تا آغاز سال ۱۰۳۹ ه‍. یعنی درگذشت شاه‌عباس اول ـ پایان می‌یابد.

به استثنای مقدمه‌که مأخوذ از آثار و منابع ماقبل می‌باشد ـ کتاب«عالم‌آرای عباسی» اثری است که از لحاظ تاریخ ثلث اخیر قرن شانزدهم و ثلث اول قرن هفدهم ایران واجد ارزش فوق‌العاده می‌باشد. ازکتاب اسکندر بك منشی نسخ فراوان خطی موجوداست[1]. يك چاپ سنگی نیزازاین اثردرتهران به‌عمل آمده است[2]. در سال ۱۹۵۶ م. يك‌چاپ علمی و انتقادی از « عالم‌آرای عباسی » در تهران به‌عمل آمد. ترجمهٔ متن فارسی به‌زبانهای دیگر وجود ندارد.

دربارهٔ این اثر کتب ومقالات فراوان نوشته نشده است و برروی هم محققان از آن کمتر استفاده کرده‌اند.

طبق سنت قدیم تاریخ نظامی در اثر اسکندربك منشی مقام اول را حایز است. ولی به‌حکومت‌داخلی وامور مالی و طرز وصول مالیاتها نیز توجه فراوان مبذول گشته‌است. در بخشهای مختلف این اثر اطلاعات بسیار در بارهٔ انواع مالکیت ارضی و قبایل چادرنشین و امیران‌آنها وازهم پاشیدگی وفقدان مرکزیت فئودالی وامیران محلی فئودال وغیره به چشم می‌خورد. درکتاب اسکندر بك به‌تاریخ بعضی ازنواحی ونهضتهای مردم ـ که مؤلف بدانها خصومت می‌ورزد ـ جای زیادی اختصاص داده شده است.

کتاب اسکندر بك منشی حتی هنگام حیات مـؤلف مورد توجه قرارگرفت و به وی رسماً پیشنهاد شدکه خود ذیلی‌بدان بنویسد. اسکندر بك‌این‌کاررا آغازکرد وشرح وقایع را تا سال ۴ـ۱۶۳۳ م. ـ ۴ـ۱۰۴۳ ه‍. رسانید ولی مرگ وی را امان نداد ، چاپ انتقادی این اثرناتمام یعنی ذیل «تاریخ عالم‌آرای عباسی» توسط خوانساری دانشمند ایرانی به عمل آمده است[3] .

۱ ـ برای فهرست نسخ خطی‌به Storey بخش دوجلد ۲ ص ۳۱۲ ـ ۳۱۰ رجوع شود. درکتابخانه‌های لنینگراد وتاشکند نسخ فراوان موجود است. میان نسخ خطی دربعضی قسمتها اختلافات فراوان وجود دارد.

۲ـ درسال ۱۳۱۴ ه.ق ـ۷ـ۱۸۹۶ م. میـان متن این چاپ سنگی ونسخ خطـی در بعضی قسمتها اختلافـات مهم وجود دارد.

۳ ـ تهران سال ۱۳۱۷ ه‍. شمسی (۱۹۳۸ میلادی).

ازآثار دیگری که دربارهٔ دورهٔ حکومت شاه‌عباس اول نوشته شده است کتب زیرحایز اهمیت می‌باشد:

کتاب جلال‌الدین محمدمنجم یزدی به‌نام «تاریخ عباسی» که مربوط به تاریخ ۱۵۷۱ تا ۱۶۱۱م. ـ ۹۷۹ تا ۱۰۲۰ ه.[۱] وکتاب میرزابك جنابادی موسوم به «روضةالصفویه» که‌شامل تاریخ ایران ازآغاز سلطنت صفویه تادرگذشت شاه عباس اول می‌باشد[۲]. هردوکتاب چاپ نشده است.

محمد معصوم‌بـن خواجگی اصفهانی کتابی در تاریخ حکومت شاه صفی (۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ م. ـ ۱۰۳۹ تا ۱۰۵۲ه.) نوشت. فقط دونسخهٔ خطی ازاین‌اثر معلوم است[۳]. این نسخه‌ها چاپ نشده است.

محمد طاهر وحید مورخ ووقایع‌نگار دربار شاه‌عباس‌دوم وقایع عهدسلطنت وی‌راتاسال ۱۶۵۶م. ـ ۱۰۶۷ ه. تحت عنوان «تاریخ شاه‌عباس‌ثانی» به‌رشتهٔ تحریر درآورده‌است[۴]. این‌کتاب با انشایی تصنعی نوشته شده ولی وقایع را مفصلاً شرح داده است.

مؤلف بیشتر به‌شرح زندگی دربار ودرباریان ونبردها توجه کرده است ولی‌درصحایف مختلف این‌کتاب مطالب جالب توجه فراوانی دربارهٔ تیولها وسیاست مالیاتی وغیره وتاریخ محلی‌برخی‌ازایالات پراکنده است. این‌اثردرایران معروفیتی کسب کرد. نسخ خطی‌فراوان ازآن دردست است ولی چاپ نشده است[۵].

محمدیوسف قزوینی‌واله‌برادر مؤلف سابق‌الذکرمنشی مکاتبات شاهی، کتاب بزرگی درتاریخ‌عمومی به‌نام «خلدبرین» نوشته است. این‌اثر ازهشت «روضه» مرکب است و روضهٔ آخر حاوی تاریخ ایران درعهد صفویه می‌باشد. در این‌اثر وقایع‌تا سال ۸ـ۱۶۶۷م. ـ ۹ـ۱۰۷۸ ه. نوشته شده است. نسخ خطی این‌اثردر شوروی وجودندارد ومتن‌کامل‌کتاب هم‌طبع نشده است.

درسال ۱۹۳۸ م. سهیلی خوانساری مورخ ایرانی بخشی‌ازمجلد هشتم‌کتاب محمد-

۱ ــ فقط چندنسخهٔ خطی ازاین اثر درخارجه وجوددارد. درشوروی یافت نمی‌شود.

۲ ــ فقط چند نسخهٔ خطی این اثردردست و معلوم است،که یکی از آنها درکتابخانهٔ فرهنگستان‌علوم ازبکستان ــ تاشکند است.

۳ــ در لیدن ودرلنینگراد(کتابخانهٔ عمومی لنینگراد ــ مجموعهٔ درن). درنسخهٔ خطی‌لنینگراد اثر معصومی تحت عنوان «خلاصةالسیر» می‌باشد وذیل«تاریخ عالم‌آرای عباسی»اسکندر بك راهم به‌آن ملحق کرده‌اند.

۴ــ این اثربه‌نام «عباسنامه» یا «تاریخ طاهروحید» نیزمعروف است.

۵ ــ دربارهٔ فهرست به Storey بخش دوم مجلد دوم ص ۳۱۶ ــ ۳۱۵ رجوع کنید. نسخهٔ خطی بسیار خوبی که شاید به‌خط خود مصنف باشد درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد (مجموعهٔ درن) محفوظ است.

یوسف رامنتشر کرده است[1] که حاوی پایان تاریخ حکومت شاه صفی‌می‌باشد (از۱۶۳۴ تا ۱۶۴۲ م.-۱۰۵۲ - ۱۰۴۴ ه.).

شیخ حسین‌بن‌شیخ ابدال زاهدی - از اخلاف پیرصوفیان شیخ زاهدگیلانی (در سال ۱۳۰۰م.- ۷۰۰ه. وفات‌کرد) استاد شیخ صفی‌الدین سرسلسلهٔ صفویه بود. درسنین کهولت به هنگام سلطنت شاه سلیمان (۱۶۹۴ - ۱۶۶۶ م. -۱۱۰۶ - ۱۰۷۷ ه.) تاریخ زندگی شیخ صفی الدین وسلسلة‌النسب صفویه راتحت‌عنوان‌عربی «سلسلة‌النسب صفویه» نوشت. مطالب مربوط به‌تاریخ زندگی شیخ صفی‌الدین ازتذکرهٔ حیات شیخ مزبور به عنوان «صفوة‌الصفا» که درنیمهٔ دوم قرن چهاردهم توسط درویش بن‌بزاز [2] به‌رشتهٔ تحریر درآمده بود و همچنین ازمنابع دیگر اخذ گردیده است.

رونوشت فرامین مواجب از سال ۱۴۸۸ تا ۱۶۰۰م.- ۱۰۰۹ - ۸۹۴ ه. راجع‌به مالکیت اراضی وشیوهٔ مالیاتی وفعالیت اقتصادی شیخ ابدال زاهدی پدر مؤلف که‌درآغازقرن هفدهم متولی املاك موقوفهٔ مسجد شیخ صفی در اردبیل بوده دراین کتاب نقل شده است و درواقع ارزش حقیقی کتاب«سلسلة‌النسب» درهمین است. ازاین‌کتاب نسخ خطی معدودی در دست است[3]. از متن‌فارسی‌آن یك چاپ انتقادی به عمل‌آمده است.

کتاب «زبدة‌التواریخ» اثرمحمدحسن ازلحاظ تاریخ نیمهٔدوم قرن هفدهم وآغازقرن هجدهم اهمیت فراوان دارد . این‌کتاب تاکنون به طبع نـرسیده است و در کتابخانه های شوروی نیزموجودنیست. این‌اثر منبع اصلی کتاب «تاریخ‌ایران‌ملکلم» مورخ انگلیسی‌آغاز قرن نوزدهم بوده است.

تمام مؤلفین سابق‌الذکر طرفدار صفویـه بوده و کم‌و بیش ازمذهب رسمی شیعه دفاع کرده‌اند .

از میان‌کتب مربوط به‌تاریخ ایالات و نواحی ایران پرارزشترین‌آنها ثرعبدالفتاح‌ـ فومنی‌است‌که دردستگاه شاهی‌درگیلان خدمت می‌کرده و«تاریخ‌گیلان» را ازسال ۱۵۱۷ تا ۱۶۲۹ م. - ۹۲۲ تا ۱۰۳۹ ه. به‌رشتهٔ تحریر در آورده است. این اثر حاوی مطالب و جزئیات فراوان در تاریخ محلی گیلان‌و بویژه مطالبی در بارهٔ روابط فئودالی می‌باشد . بخصوص گفته های فومنی راجع به وضع روستاییان در اراضی خاندان سلطنتی و نهضتهای

۱ - به‌انضمام تاریخ«عالم‌آرای عباسی»که درصفحات پیش‌ذکرشد.
۲ - دربارهٔ وی به‌بخش ۲ فصل هفتم رجوع شود.
۳ - فهرست Storey بخش۲ چاپ ۲ ص ۳۱۸ . یك‌نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد موجود است.
۴ - ازسلسله انتشارات‌ایران شهر . برلین سال ۱۳۴۳ ه. (۱۹۲۴ م.).

خلق بسیارجالب توجه است . بوویژه شرح مفصلی کـه دربارهٔ نهضت مردم گیـلان در سال ۱۶۲۹ م.ـ ۱۰۳۹ ه. می‌دهد مهم است .

مؤلف طرفدار صفویه بوده و از نهضتهای خلق بالحن دشمنانه سخن می گوید ولـی معهذا مطالب جـالب و فراوانی دربارهٔ جنبشهای مزبور مـی‌آورد . متن فارسی اثر فومنی توسط آکادمیسین ب . درن منتشر شده است[1].

در سالهای اخیر یك منبع فارسی باعنوان عربی «تذکرةالملوك» که سابقاً در دسترس نبوده دایرهٔ تحقیقات علمی‌را بسط داده است. این اثررا مؤلف نامعلومی ازمأموران عالیمقام ایرانی تألیف کرده است و بازدیدی است کلی از تشکیلات اداری صفوی. گـرچه این‌کتاب در سال ۱۷۲۵ م. ــ ۱۱۳۸ ه. نوشته شده است ولی بیشتر از تاریخ داخلی ایران در قرن هفدهم بحث می‌کند. تنها نسخهٔ خطی این اثر که درکتابخانهٔ سلطنتی استانبول محفوظ بـود پس‌ازجنگ نخستین جهانی ازطرف مقامات اشغالگر انگلیسی به رسم غنیمت به‌موزهٔ بریتانیا منتقل‌شد[2] .

«تذکرةالملوك» مرکب از پنج فصل است :

۱ ــ دربارهٔ روحانیان عـالیمقام . ۲ ــ دربارهٔ امیران (بزرگان لشگری) . ۳ ــ در بارهٔمقربان درگاه(مأموران درباری). ۴ـدربارهٔمأموران مالی، با اشاره‌به ادادات درباری و کارگاههای‌صنعتی‌درباری‌وکارمندان‌ادارات‌صدارت‌عظمی.۵ـدربارهٔادارات‌پایتخت(اصفهان).

گذشته از فصول یاد شده، در پایان‌کتاب اطلاعاتی دربارهٔ مواجب و درآمد مأموران عالیرتبهٔ دستگاه مرکزی از اراضی و درآمد وعدهٔ سپاهیان فئودالـی حکام ( بگلربگان ) نواحی و امیران فئودال محلی وبودجهٔ جمع وخرج دولت صفـوی مندرج است . ارزش این منبع در این است‌که تااندازه‌ای منظرهٔ روشنی از دستگاه دولتی وشعب‌گوناگون‌آن وهمچنین دستگاه مالی‌صفویه‌برای خواننده رسم می‌کند . ارقام فراوان در این‌کتاب‌آمده است واین اثر از روی اسناد و مدارك و بایگانی رسمی وخاطرات شخصی مؤلف تنظیم شده است .

گذشته از منابع وصفی ونقلی‌که دربارهٔ تاریخ ایران در قرن هفدهم و هجدهم محفوظ مانده مقدار زیادی منابع مستند نیـز در دست است ( بایگـانیها و فرامین شاهی و اسناد رسمی‌دیگر ).

۱ ــ در سلسله انتشارات :

« Muhammedanishe Quellen Zur geschichte der Sudlichen Kustlander des Kaspischen meeres» SPb, 1858.۳ بخش

۲ ــ «تذکرةالملوك» (در ۲ مجلد: بخش اول متن فارسی ــ عکس نسخهٔ خطی وبخش دوم ترجمهٔ انگلیسی بادیباچه وحواشی مشروح وضمایم و. ف . مینورسکی) در سلسلهٔ انتشارات گیب سری جدید، مجلد ۱۶ ــ کمبریج ۱۹۴۳ .

از میان مجموعه‌های اسناد رسمی قرن هفدهم «مجمع‌الانشا» [۱] راکه درعهد شاه عباس دوم توسط حیدربیك ایواوغلی رئیس تشریفات یـا ایشك آغاسی دربار شاه‌عبـاس اول تنظیم شده است باید نام برد. این مجموعه از دو «جزو» مرکب است . جزو اول حاوی نـامه‌ها، فرامین مـواجب و دیگر اسناد سلاطین از قـرن پنجم تادهم ه. می‌باشد و درجزو دوم اسناد مربوط به عهد هفت سلطان صفوی نقل شده است. این مجموعه به طبع نرسیده است و تعـداد نسخ خطی آن معدود می‌باشد وکتابخانه‌های شوروی فاقد آن می‌باشند .

مجموعه‌های بزرگی ازاسناد رسمی زمان صفویه به‌زبان فارسی (فرامین شاهی، فرامین مواجب، قباله‌ها، عریضه‌هایی به‌نام شاه وغیره) در خزینهٔ دولتی جمهوری شوروی ارمنستان «ماتناداران» در شهر ایروان، و درموزهٔ دولتی جمهـوری شوروی‌گـرجستان در شهر تفلیس محفوظ می‌باشد [۲] . برخی از اسناد رسمی به‌زبان فارسی در خزاین بایگانی تاشکند وباکو و تفلیس و دیگر شهرهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نگاهداری می‌شود.

منابع نقلی ارمنی نیز ازلحاظ تاریخ دولت صفویه درایران قرن هفدهم واجد اهمیت می‌باشد. ازآن میان اثر بزرگ «گیرك پاتموتیانتس» (کتب تاریخ) تألیف آراکل داورژاتسی (تبریزی) کشیش دانشمند اچمیادزین‌کـه در سال ۱۶۶۲م. پایان یافته دارای ارزش خـاص می‌باشد. به‌طورکلی این‌کتاب تاریخ مردم ارمنستان است درتحت حکـومت صفویه از سال ۱۶۰۱ تـا سال ۱۶۶۲ م .ـ ۱۰۷۳ ـ ۱۰۱۰ ه. و ضمنـاً از تاریخ سرزمینهای مجـاور بخصوص آذربایجان وعراق عجم مطالب مشروحی دراین اثر نقل شده است. مؤلف اطلاعات فراوان از اوضاع اجتماعی و اقتصادی واساس مالیاتی‌کشور صفویه و همچنین ترکیهٔ عثمانی به دست می‌دهد .

بدین سبب ونیز به سبب آن‌که مؤلف این‌کتاب بدون اینکه در تحت تأثیر منابع رسمی صفوی قرارگیرد به‌اوضاع و وقایع می‌نگرد این اثر واجد ارزش فوق‌العاده می‌باشد. بـاید متذکر شویم‌که اطلاعات آراکل تبریزی بسیار دقیق می‌باشد و دربسیاری از مواردکاملاً با اطلاعات اسکندربك منشی مطابق است وحال آن‌که این‌دومؤلف به‌هیچوجه یکدیگر را نمی‌شناختند. آراکل دربارهٔ بسیاری از وقایع شاهد عینی بـوده و بحث می‌کنند و دربارهٔ اطلاعاتی‌کـه از اشخاص دیگر کسب‌کرده به نظر انتقاد می‌نگرد و با حزم و احتیاط ازآن استفاده می‌نماید .

ازآنجایی‌که صومعهٔ ارمنی‌اچمیادزین روابط وسیعی باکولونیهای ارمنی دراروپا داشته است‌کتاب آراکل‌تبریزی درسال ۱۶۶۹م به زبان ارمنی درآمستردام چاپ شد. آکادمیسین‌م.ـ

(۱) — به Storey بخش دو چاپ دوم ص ۳۱۷ رجوع کنید .

(۲) ــ بخشی ازاسناد صفوی موزهٔ جمهوری شوروی گرجستان توسط م . ن . خوبوآ (تفلیس ۱۹۵۳) چاپ ومنتشر شده است .

بروسه این کتاب را به زبان فرانسه ترجمه کرده است.[۱]

روابط سیاسی وتجاری ایران بامماللک اروپایی ازقرن هفدهم به بعد توسعه یافت.

یادداشتهاوخاطرات فراوان ازسیاحان و بازرگانان وسیاسیون ومبلغان کاتولیک مسیحی که به ایران وممالک مجاور مسافرت کرده بودند ـ باقی مانده است. یادداشتهای مزبور بر روی هم مطالب فراوان مربوط به وضع کشاورزی وروابط فئودال وزارع و بیغارهای فئودالی که از طرف مالکان تحمیل می‌شد وبویژه وضع شهرها و تولیدات کالایی و بازرگانی و همچنین دستگاه اداری صفویه وسرانجام مذهب وطرز زندگی ورسوم مردم ایران به دست می‌دهند.

وزینترین یادداشتها ازاشخاص زیر است:

پیترودلاواله ایتالیایی (۱۶۲۷ ـ ۱۶۱۷ م. ـ ۱۰۳۷ ـ ۱۰۲۷ هـ). سر توماس ـ هربرت انگلیسی(۱۶۲۹ ـ ۱۶۲۷ م. ـ ۱۰۳۹ ـ ۱۰۳۷ هـ.) آدام اولئاریوس(۱۶۳۶ ـ ۱۶۳۸ م. ـ ۱۰۴۸ ـ ۱۰۴۶ هـ. ). و انگلبرت کمپفر آلمانی ( و بعد ـ ۱۶۸۴ ـ ۱۰۹۶هـ. )، تاورنیه تاجرفرانسوی( دههٔ پنجم تاهفتم قرن۱۷م.)، ژان شاردن تاجر فرانسوی (۱۶۷۰ ـ۱۶۶۴ و۱۶۷۷ـ۱۶۷۱م. ـ ۱۰۸۱ ـ ۱۰۷۵ ـ ۱۰۸۸ـ۱۰۸۲ هـ.) ، رافائل دومان مبلغ وکشیش کاتولیک ( ۱۶۹۶ ـ ۱۶۴۵ م. ـ ۱۱۰۸ ـ۱۰۵۵هـ.)، وپ. سانسون کشیش کاتولیک (۱۶۹۱ ـ ۱۶۸۳ م. ـ ۱۱۰۳ـ۱۰۹۵ هـ.).[۲]

ازمیان سیاحان روسی مهمتر ازهمه یادداشتهای آ.ف. کاتوف تاجر روسی «دربارهٔ سفر درسلطان‌نشین ایران» (۱۶۲۳ م. ـ ۱۰۳۳ هـ.) . وهمچنین گزارشهای سیاسیون روسی در قرن هفدهم می‌باشد. تمام یادداشتهای یادشده به طبع رسیده است.

ارزش اطلاعات سیاحان اروپایی یکسان نیست. تفاوت سطح فرهنگ وتربیت و منافع گوناگون سیاحان درنوشته‌های ایشان منعکس شده است.

سیاحان تحصیل کردهٔ اروپایی غالباً گزومعیار روابط اجتماعی وفرهنگی اروپایی را نسبت به ایران به کارمی بردند. یادداشتهای مبلغان (ونه تنها مبلغان) ازغرض‌ورزی وبی‌اعتنایی به مؤسسات وفرهنگ وتمدن و زندگی ایران عاری نمی‌باشد.

بعضی ازسیاحان زبان فارسی راخوب می‌دانستند (مانند کمپفر و رافائل دومان ) و برخی دیگر حتی ازمنابع کتبی فارسی استفاده می‌کردند (مثل شاردن).

دریادداشتهای اینان مطالب ومدرک فراوان دربارهٔ اقتصاد وسازمان اجتماعی ایران درقرن

۱ ــ درمجموعهٔ ترجمه‌های آثار مورخان ارمنی:
M, Brosset ' collections d'historiens armeniens T. l, Spb . 1874.
۲ــ تاریخها مدت اقامت درایران رانشان می‌دهند.

هفدهم نقل شده است که بسیار ارزنده است. وازآن‌جمله اولئاریوس نیز اطلاعات مهمی می‌دهد. بعضی ازکتب که دروصف ایران قرن هفدهم نوشته شده انبادی ازیادداشتهای مؤلفین وسیاحان مختلف است واصالت ندارد.

دلت Delaet هلندی چنین وصفی از «کشور ایران» درکتابی به همین نام کرده است. شرح اوضاع ایران که به‌زبان اسپانیولی توسط «دون‌خوآن ایرانی» نوشته شده مقام خاصی دارد.

این لقب مربوط به اوروج بك آذربایجانی ازایل قزلباش بیات است که در سال ۱۵۹۹ م. ـ ۱۰۰۸ ه. به سمت منشی سفارت صفوی به‌اسپانیا سفرکرد و به‌آیین مسیح گرایید و میل کرد مدت العمر دراسپانیا بماند. دون خوآن ایرانی شرح اوضاع ایران را برای خوانندگان اروپایی تنظیم کرد و نه تنها ازاطلاعات و یادداشتهای شخصی خویش استفاده نموده بلکه از منابع اروپایی نیز بهره گرفت (یادداشتهای سیاسیون وسیاحان اروپایی).

بخش۳:

# وضع ایران در آغاز حکومت شاه‌عباس اول

درآغاز حکومت شاه‌عباس‌اول (از۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹ م. - ۱۰۳۹ - ۹۹۶هـ. سلطنت کرد ) وضع داخلـی وهمچنین اوضاع سیاست خارجی ایران فوق‌العاده وخیم و سخت بود. لشکریان دولت‌ازبك ماوراءلنهرسراسر خراسان راباشهرهای مرو و هرات ومشهدونیشابور تصرف‌کرده بودند(۱۵۸۸ - ۱۵۸۷ م. ۹۹۷ - ۹۹۶ هـ.). ارمنستان شرقی و آذربایجان ومنطقهٔ غربی ایران رالشکریان عثمانی اشغال‌کرده بودند. جنگهای بلاقطع مردم رافقیر و ناتوان ساخته بود وعثمانیان خلق رادسته‌دسته به‌بردگی می‌بردند،

تعصبات مذهبی روشهای غارتگرانهٔ لشکریان عثمانی راتقدیس وتوجیه می‌کرد.

با اینکه مطابق شرع اسلام مسلمان را نمی‌توان برده‌کرد و حتی این عمل در زمان جنگ هم‌جایز شمرده نمی‌شود و شدیداً منع شده است ـ روحانیون سنی ترك اعلام کردند که‌برده ساختن وفروختن شیعیان «کافر» مجاز است و بدین سبب هنگامی که‌ترکان تبریز راتصرف کردند حتی سادات شهر رابه بردگی بردند و در اسلامبول به « فرنگان » و تجار یهودی فروختند.

در داخل کشور جنگهای خانگی دستجات فئودالی و همچنین عصیانهای خلق جریان داشت.چنانکه درفصل پیش گفته شد شاه‌عباس اول را یکی از دستجات بزرگان چادرنشین و لشکری‌قزلباش‌که مرشد قلی‌خان رئیس ایل اوستاجلو وعلی‌قلی‌خان رئیس ایل‌شاملو دررأس آن بودند برسریرسلطنت نشاند. هردوخان دراین‌اندیشه بودندکه‌شاه جوان‌را (۱۷سال‌بیش نداشت ) آلت اجرای مقاصد خویش سازند. سپس میان متحدین پیشین برسر کسب قدرت

مبارزه درگرفت. مرشد قلی خان غالب شد . ولی‌چیزی نگذشت که شاه‌عباس وی را مقتول ساخت وبدین طریق‌ازقیمومت و مزاحمت او رهایی یافت . آنگاه شاه عباس به تنها دسته وطبقهٔ فئودال‌که به وجود یك حکومت مرکزی قوی علاقه‌مند بود. یعنی مأموران‌کشوری که تقریباً همه ایرانی بودند متکی‌شد. بااتکای بدینسان‌شاه درواقع‌برای عنصر امکان یافتهٔ ایرانی‌در مقابل‌عنصر چادر نشین ترك مزیتی‌قایل شد .

دولت شاه عباس اول به دولت روسیه پیشنهادکردکه مشترکاً علیه ترکیه واردعملیات جنگی شوند تا سواحل خزری قفقاز و ناحیهٔ ثروتمند و ابریشمخیز شیروان راکه به‌تازگی دولت عثمانی تسخیرکرده بود از چنگ آن دولت درآورند.

خالد بك سفیر شاه عباس اول وعده داد که دولت صفویـه حاضر است در ازای‌کمك علیه ترکیه شهرهای دربند و باکو و اطراف آن را بـه روسیه بدهد . دولت تزار فئودور۔ ایرانویچ می‌خواست که این گذشت رسماً تأیید شود .

سفیرشاه عباس مدتی طفره رفت و به دادن نویدهایی اکتفا نمود وسرانجام شاه به‌او اختیار داد که تعهد کتبی بسپارد . ولی روسیه که براثر جنگ طولانی لیون[1] ضعیف شده بود و خطرجنگ با سوئد و لهستان وکریمه نیز آن را تهدید می‌کـرد نمی‌توانست جنگ بزرگی را علیه دولت عثمانی آن روز که از لحاظ نظامی بسیار نیرومند بود آغـاز کند و ناگزیر به عملیات جنگی مختصر که جنبهٔ محلی داشت در مرز داغستان اکتفا نمود .

در سال ۱۵۹۰ میلادی دولت صفوی بالاجبار صلحی که شرایط آن بـرای ایران فوق‌العاده سنگین وناگواربود با دولت‌ترکیهٔ عثمانی منعقدکرد وگرجستان شرقی‌وارمنستان شرقی وکردستان و سراسر آذربایجان کنونی و اران ( به استثنای اردبیل و طالش)وبخشی از لرستان را به آن دولت واگذار کرد .

قبل از این واقعه در بسیاری از نواحی امیران فئودال محلی عصیانهایی برپا داشته‌۔ بودندکه گاهی نیز مورد پشتیبانی عامهٔ مردم ـ که از مالیاتهای سنگین دولت مرکزی در فاصلهٔ ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ م. ـ ۹۷۸ و ۹۸۸ ه. سخت در رنج بودند ـ واقع می‌گشت .

بنا به‌گواهی اسکندر بك منشی میزان بعضی از مالیاتها پنج برابر شده بود .

در سال ۱۵۹۸ م. ـ ۹۹۷ ه . شاه وردی خان امیر لرستان عصیان‌کـرد و در سال ۱۵۹۸ م. ـ ۱۰۰۷ ه . شاهزاده رستم میرزا که یکی از خویشاوندان شاه بود در خراسان علم شورش برافراشت و کوشید تا سیستان را تصرف کند .

در فارس‌ایل چادر نشین قزلباش به نام ذوالقدر و درکرمان ایل قزلباش افشارعاصی گشتند . این شورشها فرو نشانده شد .

۱ ــ جنگهای حکومت مرکزی روسیه برای به دست آوردن مخرج و راهی به دریای بالتیك از سال ۱۵۵۸ تا ۱۵۸۳ م . این جنگها در عهد پطرکبیر به نتیجه رسید ــ م .

در اصفهان یکی از امرای محلی به‌نام یولی بك عصیان کرد . شاه نتوانست قلعهٔ وی را تسخیر کند و ناگزیر با یولی بك کنار آمد (سال ۱۵۹۰ م . ـ ۹۹۹ ه .) .

در گیلان خان احمد خان لاهیجانی امیر سابق بیه‌پیش گیلان که از طرف شاه محمد خدابنده مجدداً در متصرفات خویش مستقر گشته بود با ترکیهٔ عثمانی وارد مذاکره شد و سپس آشکارا از اطاعت صفویه سرباز زد و اعلام استقلال کرد (سال ۱۵۹۰ م . ـ ۹۹۹ ه.). وی ازلشکریان شاه شکست خورد و درسال ۱۵۹۲ م. ـ ۱۰۰۱ ه. فرار کرد و شاه گیلان را جزو املاك خاصهٔ خویش ساخت . مالیاتها بدین سبب بالا رفت و موجب خروج مردم یا به قول مورخان رسمی «اجامر اوباش» شد و لشکریان شاه به دشواری موفق به اطفای نایرهٔ عصیان گشتند (سال ۱۵۹۳ م . ـ ۱۰۰۲ ه .) .

در همان سال قیامهای مردم طالش و لرستان فرو نشانده شد و در سال ۱۵۹۶ م . ـ ۱۰۰۵ ه . شورش سید مبارك در اردبیل خاموش گشت . سپس شاه عباس به مازندران لشکر کشید و چهار سلالهٔ امیران محلی را سرنگون ساخت و مازندران را نیز جزو املاك خاصهٔ خویش ساخت ( سال ۱۵۹۶ م . ـ ۱۰۰۵ ه.) . شاه عباس اول این قیامها را با بیرحمی فوق‌العاده خاموش می‌کرد . مثلا درگیلان تمام افراد قبیلهٔ جیك را بلااستثنا معدوم ساختند و ایل کرد مکری و ایل قزلباش تکه‌لو به همین سرنوشت دچار شدند.

بخش ۴ :

# اصلاحات شاه‌عباس اول

دولت شاه‌عباس اول از استقرارصلح باترکیه برای اجرای برخی اصلاحات ومبارزه باازبکان استفاده کرد. لشکریان شاه‌عباس اول‌درجنگ باازبکان ماوداءالنهر به‌موفقیتهایی نایل آمدند و خراسان را باشهرهای نیشابور و مشهد وهرات ومرو از ایشان بازپس گرفتند ( سال ۱۵۹۷ م.ـ ۱۰۰۶ ه.) .

دولت عباسی ـ چنانکه گفته شدـ به‌مأمودان‌کشوری متکی بود ونیك درك می‌کـرد کـه ریشهٔ کامیابیهای لشکریان ترك تا اندازه‌ای مزیت سازمان لشکری آنها وعقب ماندگی سازمان ارتش دولت صفوی می‌باشد. عثمانی نه تنها سپاهیان فئودالی داشت بلکه یك ارتش دایمی را نیز واجد بود و بخصوص توپخانهٔ بسیار عالی و پیادگان ینیچری‌آن مشهوربود. لشکریان صفوی‌گذشته از قسمت‌گارد نگهبان سواران‌کماندار یاقورچی بـه‌طورکلی عبارت بود ازسواران چادرنشین ایلاتی‌که سازمان‌ایلی خودرا حفظ‌کرده، غالباً به‌اتفاق خانواده‌ها و دامها و چارپایان خویش در لشکرکشی شرکت می‌کردند و تاحدی سپاهیان فئودالهـای محلی نیز در ارتش صفویه دیـده می‌شدند. چه قورچیان (که ۶ هزار نفر بودند) و چـه جنگیان فئودالی (یا ملازمان) اکثراً از قزلباش چادرنشین بودند [۱] .

درهمهٔ ایلات قزلباش برروی هم (درپایان قرن دهم ه. ـ۱۵ ایل قزلباش وجود داشته) دویست هزار نفر موظف به‌سپاهیگری بودند ولی هرگز بیش از شصت هـزار قزلباش بـه

۱ ـ بعدها تمام جنگجویان قبایل قزلباش را عادتاً قورچی می‌نامیدند .

انجام خدمت لشکری مشغول نبود ودولت مواجب این عده را می‌پرداخت. گذشته از این سپاهیان ایلاتی قزلباش غالباً سرکشی می‌کردند.

دولت شاه به‌تجدید سازمان ارتش دست زد و انجام این امر را به اللهوردی‌خان (که بعدها سرداری نامی شد) ودوبرادر هنگامه جوی و مبتکرانگلیسی به‌نام آنتونی و ربرت ـ شرلی ـ که درسال ۱۵۹۸ میلادی وارد قزوین شده به‌خدمت شاه درآمدند ـ واگذارکرد. محققین انگلیسی به اتکای مطالبی که خود برادران شرلی نوشته‌اند ـ دربارهٔ اهمیت سهم ایشان در اصلاحات نظامی شاه‌عباس غلو می‌کنند. ولی اگر ازروی منابع ایرانی قضاوت کنیم برادران شرلی دراین مورد وظیفه‌ای ناچیز وصرفاً فنی را ایفاکرده‌اند.

باری ارتشی دایمی تأسیس شد ودر این ارتش یك سپاه ۱۲ هزارنفری تفنگچی ویك سپاه ده هزار نفری سوارازغلامان به‌وجود آمد. غلامان را به‌تقلید ازینچریهای ترك بعدها از میان جوانان گرجی و ارمنی که درایران پرورش می‌یافته و به اجبار به‌دین اسلام درمی‌آمدند ـ برمی‌گزیدند. توپخانه وقسمتهای توپچی‌نیز ایجادگشت. تفنگچیان وتوپچیان ازمیان ایرانیان و باشرایط مخصوص انتخاب می‌شدند.

براثر تلقین مالکم مورخ انگلیسی‌که خود ازمطالب «زبدةالتواریخ» محمد محسن مورخ‌نیمهٔ اول قرن هجدهم استفاده‌کرده بوده ـ مدتهای مدید در کتب تاریخی این عقیده رسوخ یافت‌که‌گویا شاه‌عباس رسماً سازمان ایلات قزلباش‌را لغو ونابودکرد و به‌جای آن یك سازمان جنگی‌نوین به‌نام شاهسون (دوستداران شاه) ایجاد نمودکه افراد مختلف چادرنشین می‌توانستنددرآن‌واردشوند. اکنون می‌توان‌این‌نکته‌رامسلم دانست‌که این‌مطلب افسانه‌ای‌است که بعدها پدیدآمده. منابع تاریخی دورهٔ شاه‌عباس اول (اسکندربك منشی و دیگران) ازاین گونه اقدامات شاه‌عباس سخن نمی‌گویند. برعکس ازگفته‌های اسکندربك منشی و دیگر مؤلفان چنین برمی‌آید که اتحاد ایلات قزلباش همچنان وجود داشته [۱]. فقط یکی از ایلات قزلباش‌به‌نام تکه‌لو که چندین بارعاصی شده بود ـ تقریباً ـ تمام افرادآن به امرشاه نابود شدند (سال ۱۵۹۶م. ـ ۱۰۰۵ ه.) وبه موجودیت ایل مزبور پایان داده شد. ولی عدهٔ ملازمانی که‌ازایلات قزلباش‌بودند وازخزانه مواجب می‌گرفتند به‌۳۰ هزار نفر تقلیل‌یافت.

برروی هم درعهد شاه‌عباس اول‌ارتش از ۱۲۰ هزارنفر تشکیل می‌شد: یعنی ۴۴هزار نفر ارتش دایمی (قورچی وتفنگچی وتوپچی وغلام ـ درعهد جانشینان شاه‌عباس اول عدهٔ

۱ـ طبق فهرست سال ۱۶۲۹ م. ـ ۱۰۳۹ ه. که درکتاب اسکندربك منشی نقل‌شده نام قبایل قزلباش‌به قرار زیربود: «شاملو، اوستاجلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ترکمان، اسیرلو، روملو، قره‌داغلو، بیات، طالش، آلپائوت، جگرلو، قزاقلو وبای‌بردلو». ۳۵ امیر(خان وسلطان) درراس این‌ایلات‌قرارداشتند. طالشها تنها قبیلهٔ ایرانی‌بودند (درواقع قومی‌بودند نه‌قبیله وایل)که به‌اتحادیهٔ قزلباشان ـ ازقرن شانزدهم ـ پذیرفته شده‌بودند.

ارتش دایمی سخت تقلیل یافت) و۷۵ هزارنفر سپاهی فئودالی (۳۰ هزار نفر قزلباش وبقیه از سپاهیان قبایل چادرنشین ترکمن وکرد و لر و غیره و سپاهیان امیران فئودال اسکان یافتهٔ ایرانی) .

طبق شهادت منابع تاریخی موجود درعهد شاه‌عباس اول هرکس راکه داوطلبانه وارد خدمت شاه می‌شد شاهسون می‌نامیدند. فقط مدتی‌بعد درنیمهٔ دوم‌قرن یازدهم‌ه.یك صنف‌ممتاز راکه از واحدهای ایلات قزلباش تشکیل شده بود شاهسون خواندند .

اصلاحات نظامی شاه‌عباس اول تنها اهمیت سازمانی وفنی نداشت بلکه واجد معنای سیاسی بود. زیرا در نتیجهٔ این اصلاحات نیرو ونفوذ قبایل چادرنشین قزلباش ـ که دعاوی و جنگهای خانگی آنان ـ آن همه موجب زحمت و نگرانی حکومت شاه شده بود ـ گرچه بالکل نابود نگشت ولـی سخت بدان لطمه وارد آمده بود. ایجادکادرهای ارتش دایمی از اهمیت سپاهیان فئودالی‌کاست ونفوذ سیاسی بزرگان نظامی چادرنشین فئودالهای قزلباش و دیگر ایلات ترك را ضعیف‌کرد .

ضمناً درعهدشاه‌عباس اول‌حکومت مرکزی استحکام پذیرفت واهمیت مأموران‌کشوری که اکثراً نه ترك بلکه ایرانی بودند فزونتر گشت. به‌طور عموم اززمان شاه‌عباس اول‌عنصر ایرانی دراداره‌ٔ امور دولت وظیفهٔ مهمتری را ایفا می‌کردگرچه عنصر چادرنشین ترك نیز رل مهمی بازی می‌کرد ـ بخصوص در ارتش . زبان لشکریان و دربارکماکان زبان‌ترکی (آذربایجانی) بود .

عناوین و القاب و مراتب لشکری ودرباری نیز ترکی بود . نقش عنصر گرجی هم که غلامان نگهبان ازآنان بودند اهمیت بیشتری یافت . شاه‌عباس اول پایتخت را به‌شهراصفهان درمرکزایران منتقل‌کرد (سال۱۵۹۸ م. - ۱۰۰۷ ه.) واین نیزبراهمیت اقتصادی وسیاسی نواحی‌فارس‌نشین‌قلمرودولت صفویه افزود و دیگراین‌که‌ناحیهٔ مرکزی دولت‌صفویه‌آذربایجان نبوده بلکه در قلب ایران قرار داشت .

## بخش ۵ :

# سیاست خارجی دولت صفوی درعهد شاه عباس اول

شاه‌عباس‌اول که آمادهٔ جنگ جدیدی باترکیه می‌گشت به فکر استقرارمناسبات سیاسی با دول اروپایی‌که با ترکیه دشمنی‌می‌ورزیدند افتاد. در سال۱۶۰۲م.ـ ۱۰۱۱ه . سفیران امپراطور آلمان رودلف دوم (به‌نام‌کاکاش و تکتاندر) و سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا و پرتقال (به‌نام‌گودآ) وارد ایران شدند. شاه‌عباس‌اول آنتونی شرلی و حسین بك را به‌سفارت به‌اروپا فرستاد و دستور داد از دربارهای مسکو (روس) و امپراطور آلمان و پاپ روم و اسپانیا دیدن‌کنند.

شاه‌عباس‌اول درسال۱۶۰۳م. جنگ‌باترکیه‌راآغازکرد. دراین‌جنگ‌پس‌ازیك قرن‌برای باراول دولت صفویه‌طرف‌مهاجم‌وترکیه مدافع‌بود. درسال۱۶۰۳م.ـ۱۰۱۲ه. تبریز به‌تصرف نیروی‌صفوی‌درآمد. بویژه فاصلهٔ‌بین‌سالهای۱۶۰۳ و۱۶۰۷م. برای ایرانیان‌بسیارمیمون بودو لرستان و بخشی‌ازکردستان‌وآذربایجان‌وارمنستان‌شرقی‌وگرجستان‌شرقی‌مجدداً توسط‌لشکریان ایران مسخرشد. دراین‌لشکرکشی‌سپاهیان الله‌وردی‌خان هنرنماییهای فراوان‌کردند. پیروزی دولت صفوی نه‌تنها نتیجهٔ اصلاحات نظامی‌شاه‌عباس اول بود بلکه وضع وخیم سیاسی‌داخلی دولت عثمانی نیز به‌پیروزی آن‌کمك‌کرد.

نیروی دولت عثمانی براثر انحطاط اقتصادی وناکامیهای نظامی دراروپا و جنگهای خانگی‌فئودالی وقیام‌بزرگ جلالیان درآسیای صغیرکه تودهٔ روستاییان درآن شرکت‌داشت‌ـ سخت‌کاهش یافته لطمه خورده بود. لشکریان ترك‌چنان روحیهٔ خود راباخته بودندکه بعضی

ازواحدهای ایشان به شاه‌عباس پیوسته به‌خدمت وی درآمدند.

به‌موجب پیمان صلح استانبول‌در سال ۱۶۱۲م. ــ دولت صفوی تمام اراضی مسخره را حفظ کرد ولی‌شاه متعهد شد سالیانه ۲۰۰خروار (۵۹ هزارکیلوگرم) ابریشم خام‌برای سلطان عثمانی‌ارسال‌دارد تاعلی‌الظاهر ازدست دادن نواحی‌ابریشمخیز ترکیه‌را جبران‌کند.

در سال ۱۶۱۶م. ــ۱۰۲۵ ه.جنگ صفویه و عثمانی تجدید شد ولی عثمانی موفقیتی به دست نیاورد ودرسال۱۶۱۸م.ــپیمان صلح درسراو (سراب ــ درآذربایجان) منعقد شد. در این پیمان شرایط صلح استانبول تأیید شد و فقط میزان‌ابریشمی‌که برای سلطان عثمانی ارسال می‌شد به‌صد خروار (۲۹ هزارکیلوگرم) تقلیل یافت.

درسال ۱۶۲۳م.ــ ۱۰۳۳ ه. جنگ از نــودرگرفت. شاه‌عباس اول از عصیان بکیر-سوباشی در بغداد علیه مصطفی‌اول‌سلطان عثمانی‌استفاده‌کرده بغداد را محاصره‌کرد ومتصرف شد و سراسرعراق عرب را اشغال‌کرد (۱۶۲۴ ــ ۱۶۲۳م .ــ ۱۰۳۴ ــ ۱۰۳۳ه.). ضمناً شهرهای موصل و بصره و اماکن متبرکهٔ شیعه یعنی نجف وکربلا نیز به‌ایران ملحق شد.

شاه‌عباس اول‌بارها به‌وسیلهٔ سفیران خود ازجهانگیر «مغول‌کبیر» هندوستان‌خواست تا شهرمهم قندهاررا که ازطرف لشکریان جهانگیر اشغال شده بود باز پس‌دهد ولی‌نتیجه‌ای نگرفت. صلح سراب باترکیه واستقراردوابط صلح‌آمیز باخوانین‌ازبك ماوراءالنهر (بخارا) به‌شاه عباس اجازه دادتا به مشرق لشکرکشی‌کند وقندهار را متصرف شود (سال ۱۶۲۶م. ــ۱۰۳۲ه.).

شاه‌عباس با پرتقالیها هم جنگ‌کرد. در جزیرهٔ خشك و عریان هرمز در خلیج‌فارس ومقابل بندر ایرانی‌گومبرون، بندرگاه مشهوری‌که درآغاز قرن چهاردهم بارانداز وبورس تجارت‌کاروانی و دریایی وترانزیتی با هندوستان وتااندازه‌ای باچین و عربستان‌وکشورهای اروپا بود قرار داشت.

در سال ۱۵۰۷م. ــ ۹۱۳ه. پرتقالیان‌که‌اندکی پیشترافریقا را دور زده راه دریایی وصول به‌هندوستان را کشف نموده بودند هرمز را تصرف‌کرده و درخواست شاه‌اسماعیل‌اول را که ازآنها خراج خواسته بود ردکردند ولی بعد جزیره را از دست دادند.

در سال ۱۵۱۵م. ــ ۹۲۱ه. امیرالبحرآلفونسو دالبوکرکه دریانورد نامی و نایب-السلطنهٔ متصرفات پرتقال در هندوستان (گوآ و غیره) باردیگر هرمز را متصرف شد وتمام هواخواهان قزلباشان و رئیس‌ایشان رامعدوم ساخت ولی امیرعلی تورانشاه‌را به‌عنوان دست-نشانده وتابع وخراجگزار پرتقال درجزیره باقی‌گذاشت. پرتقالیها هرمزرا سخت‌مستحکم و پادگان خویش را درآنجا مستقر ساخته بعدها انکیزیسیون و دستگاه تفتیش عقاید را در آن جزیره‌دایرکردند. درظرف‌قرن شانزدهم‌یك مؤسسهٔ تجاری مهم‌پرتقالی‌درهرمز تأسیس‌شد

وروز به روز ثروتمندتر گشت.

بندر هرمز برای شاه‌عباس از لحاظ صدور ابریشم ایران که در انحصار خزانهٔ شاهی بود اهمیت فراوان داشت. شاه ذینفع بود که ابریشم ایران از طریق کاروان روی عثمانی که با ایران دشمن بود و عوارض گزافی بابت عبور دریافت می‌کرد به‌اروپا صادر نشود بلکه از راه دریایی و هرمز و دور افریقا ارسال گردد. مخارج حمل ابریشم از طریق اخیرالذکر ارزانتر از راه ترکیه یا راه ولگا ـ خزر تمام می‌شد و نفع بیشتری برای شاه داشت.

از مذاکراتی که شاه به‌وسیلهٔ رابرت شرلی دربارهٔ صدور ابریشم از طریق هرمز با فیلیپ‌سوم پادشاه اسپانیا وپرتقال[1] به‌عمل‌آورد نتیجهٔ مطلوب‌حاصل‌نشد. درعین‌حال استعمار-طلبان دیگر ـ یعنی انگلیسها ـ باکمال موفقیت با پرتقالیها به‌رقابت پرداختند. در سال ۱۶۰۰م. ـ ۱۰۰۹ ه. شرکت بازرگانی انگلیسی به‌نام «است ـ ایندیا» تأسیس شد.

این شرکت می‌کوشید تا پرتقالیها را از پایگاههایشان در هندوستان بیرون راند. در این زمان منافع دولت شاه تا اندازه‌ای با منافع کمپانی انگلیسی «است- ایندیا» مطابقت داشت: خرید ابریشم ایران مستقیماً در خود ایران برای تجار انگلیسی ۵۰ درصد ارزانتر از خرید آن درشهر حلب (سوریه) که بازار عمدهٔ ابریشم عثمانی بود- تمام می‌شد.

در سال ۱۶۱۴م. شاه فرمانی صادرکرد و تسهیلاتی برای کشتیهای بازرگانی شرکت «است- ایندیا» فراهم آورد وبعدها نیزبیش از پیش به‌شرکت مزبور نزدیك شد. شاه‌عباس در سال ۱۶۱۸م.- ۱۰۲۸ ه . از هیئت سفارت اسپانیا و پرتقال حسن استقبال کرد ولی هیئت مزبور نتوانست دربارهٔ امنیت و مصونیت جزیرهٔ هرمز از وی تضمینی تحصیل کند .

در سال ۱۶۲۰م. ـ کشتیهای جنگی شرکت انگلیسی «است- ایندیا» در بندر جاسك (خلیج‌فارس) بر ناوگان پرتقال پیروز گشتند. درسال ۱۶۲۲م.-۱۰۳۲ه. شرکت «است-ایندیا» ناوگان خویش‌را برای فتح و تصرف هرمز در اختیار شاه‌عباس گذاشت. امامقلی‌خان پسر اللهوردی‌خان حاکم فارس‌فرماندهی لشکریان شاه را که به‌وسیلهٔ کشتیهای انگلیسی به‌هرمز حمل‌شده بودند ـ به‌عهده داشت. براثر مساعی مشترك لشکریان صفوی وانگلیسیها- جزیرهٔ هرمزمسخر و پرتقالیها از آنجا رانده شدند.

شاه‌عباس که ناوگانی برای دفاع از جزیرهٔ هرمز در اختیار نداشت امرکرد تا استحکامات آن را ویران سازند وبندرتجاری جزیره را به‌خشکی یعنی گومبرون منتقل‌ساخت ونام آن محل را تغییر داد وبندرعباس نامید.

۱- در فاصلهٔ سال ۱۵۸۰ و ۱۶۴۰ میلادی اسپانیا وپرتقال یك پادشاه داشتند ولی هریك مؤسسات دولتی‌وقوانین خود را حفظ‌کرده بودند.

متحدین انگلیسی شاه به پاداش یاری خود امتیازاتی کسب نمودند و از آن جمله حق تجارت بدون پرداخت باج و عوارض و حق اخذ سهمی از درآمد گمرکی بندرعباس و همچنین اجازهٔ تأسیس تجارتخانهٔ انگلیسی را در بندرعباس تحصیل کردند. ولی انگلیسیها توقعات بیشتری داشتند و تقاضا کردند که اتباع انگلیس در ایران از حق خارج‌المملکتی (این حق در ترکیه به ونیزیها و فرانسویان و انگلیسیان داده شده بود) برخوردار گردند و حق انحصاری صدور ابریشم از ایران به اروپا به ایشان تفویض شود و چون تمام این حقوق را تحصیل نکردند از دولت شاه ناراضی گشتند ـ بخصوص که یك تجارتخانهٔ هلندی نیز در بندرعباس مفتوح شد و امتیازات متشابهی دریافت کرد و با انگلیسیها رقابت آغاز نمود.

شاه‌عباس چندین‌بار با روسیه و هلند و فرانسه و اسپانیا و امپراطور آلمان و پاپ‌دوم سفیرانی مبادله کرد. تجار بسیاری از کشورهای اروپایی نیز در ایران به‌اخذ امتیازاتی نایل شدند. ولی این امتیازات در ازای منافع سیاسی و اقتصادی که دولت شاه از انعقاد پیمانهایی با دول اروپایی کسب می‌کرد ـ به‌تجار اروپایی داده می‌شد و نه در عهد شاه‌عباس اول و نه در زمان جانشینان وی ایران کشوری وابسته و تابع دول اروپایی نگشت.

## بخش ۶:

# سیاست داخلی شاه‌عباس اول

درعهد شاه‌عباس اول دولت صفوی نسبت به‌زمان سلطنت نخستین پادشاهان آن سلاله‌ دولتی متمرکز گشت. درعهد شاه‌عباس‌اول مقدار اراضی دولتی یادیوانی و همچنین املاك شخصی شاه یا خاصه افزایش یافت . شاه‌عباس توانست بعضی‌از خوانین و ملوك سرکش را نابودکند. ولی نه همه را . دولت مرکزی نه درعهد شاه‌عباس اول و نه در دوران جانشینان وی قادر نبود کاملا تلاشی فئودالی را ازمیان بردارد .

ازلحاظ سیاست داخلی شاه‌عباس‌اول می‌کوشید نیروهای‌تولیدی نواحی مرکزی‌ایران را افزایش و ترقی دهد و آنهارا به وسیلهٔ بهره‌کشی و استثمار شدیدکشورهای مسخر شده ثروتمند سازد .

مثلا شاه پس‌از فتح شیروان (سال ۱۶۰۷م.ـ ۱۰۱۶ ه.) کوشید تا ازآن سرزمینی که متجاوزان ترك بالکل ویران و فقیر ساخته بودند مبلغ گزاف ۵۰ هزار تومان (۵۰۰ میلیون دینار) دریافت‌کند ولی بیش‌از ۳۰هزارتومان نتوانست‌گردآورد. ازلرستان ده‌هزار تومان جمع کرد والخ.

شاه درعین حال به محض‌اینکه پس‌ازانعقاد پیمان صلح با عثمانی در سال ۱۶۱۲م. ـ ۱۰۲۱ ه . به اصفهان بازگشت مردم آن شهر را برای مدت سه سال از پرداخت عوارضی به مبلغ ۱۵هزارتومان معاف نمود. درعراق عجم یعنی ناحیهٔ مرکزی ایران مالیات بردامها یا «چوبان‌بگی» که *بارسنگینی بردوش رعایا* بود لغو شد .

*میزان مالیات‌که درفاصلهٔ میان سالهای ۱۵۷۰ و۱۵۸۰م.* ـ ۹۸۸۹۹۷۸ه. افزایش

یافته بود تا حد سابق تقلیل یافت . این اقدامات می‌بایست تا میزان معینی موجب ارتقای اقتصاد مرکز ایران گردد. برعکس خزانهٔ مرکزی از اکناف و اطراف کشور پولها را به‌صورت مالیات جذب می‌کرد و اقتصاد آن نقاط رو به‌انحطاط می‌رفت .

جنگها و بهره‌کشی از ممالك مسخره نه‌تنها خزانهٔ شاهی بلکه بزرگان فئودال‌را نیز ثروتمند می‌ساخت. اللهقلی بیك قاجار قورچی‌باشی ازمحل غنایم جنگی ثروت هنگفتی که به ۲۰هزارتومان (۲۰۰میلیون‌دینار) بالغ می‌گشت به‌هم زد .

دولت شاه‌عباس‌اول ازترقی تجارت وصنایع و حرف پشتیبانی می‌کرد و با راهزنان بیرحمانه مبارزه می‌نمود و بدین‌وسیله امنیت طرق تجارتی‌را تأمین‌کرده‌بود وکاروانسراها می‌ساخت و جاده‌های جدید احداث می‌کرد . از جملهٔ جاده‌های جدیدالاحداث یکی جادهٔ شوسهٔ وسیع سنگفرش کرده‌ای بود که درامتداد ساحل بحرخزر در مازندران به طول ۲۷۰ کیلومتر احداث شده بود.

فرامین شاه‌عباس‌اول که به دست ما رسیده نشان می‌دهد که وی به‌بعضی‌از شهرها حق مصونیت (معافی) مالیاتی داده بود و تمام شهریان را ازجملهٔ انواع مالیاتها و عوارض‌معاف ساخته بود .

سیاست تقویت موقع اقتصادی نواحی مرکزی ایران‌که شاه‌عباس تعقیب می‌کردنتیجهٔ انتقال زمام امورسیاست ازدست فئودالهای چادرنشین ترك به دست مأموران عالیمقام‌کشوری ایرانی‌بودکه باکشاورزی دیوانی‌وبازرگانی‌خارجی وسران تجارایرانی‌ارتباط نزدیك‌داشتند. یکی از مظاهر بارز این سیاست تخریب شهر ارمنی‌نشین جلفا (جولاخ) بررود ارس وانتقال اجباری مردم‌آن به‌اصفهان بود. هدف این اقدام انتقال مرکز بین‌الملل‌تجارت‌ابریشم(جلفا این مقام را داشت) به‌ایران و احداث راه کاروان روی تجارت ابریشم ازطریق اصفهان و بندرعباس به خلیج فارس بود.

شاه‌عباس برای ارمنیان جلفا درنزدیکی اصفهان جلفای نوی بناکرد و به مردم شهر تازه اجازه داد که در امور داخلی شهری مستقل و مختار باشند و آنـان را از عوارض معاف نمود .

هنگام انتقال ارمنیان ازجلفا به اصفهان از ۱۵۰۰۰ خانوار فقط ۳۰۰۰ خانوار به اصفهان رسیدند و باقی در راه براثر گرسنگی و بیماری و حملات ایلات چادرنشین تلف شدند. بازرگانان بزرگ ارمنی جلفاکه درتجارت صادراتی ابریشم و روابط با کشورهای خارجه دلال شاه بوده‌اند امتیازات فراوان از وی دریافت داشتند. ابریشم خام و منسوجات ابریشمی بزرگترین متاع صادراتی ایران بود .

شاه‌عباس اول که شخصاً به‌مسائل دینی بی‌اعتنا بود از لحاظ سیاسی رسم قدیم صفویه

را مرعی می‌داشت و از شیعیان پشتیبانی می‌نمود و سنیان را مورد تعقیب قرار می‌داد زیرا ایشان را هواخواه عثمانی یا خوانین ازبك می‌شمرد. درعوض امتیازات فراوان به‌روحانیون مسیحی ـ اساقفهٔ ارمنی و صومعه‌های آنها و کشیشان کاتولیك اروپایی که درایران اقامت گزیده بودند (دراصفهان و دیگرشهرها) اعطا کرد. شاه هردوگروه روحانیون مزبور را عوامل مفیدی برای تحکیم روابط اقتصادی و سیاسی خویش بادول اروپایی می‌شمرد.

شاه‌عباس که مایل بود عدهٔ نفوس کشور ایران را افزایش‌دهد ازآذربایجان وارمنستان و گرجستان صنعتگران و کشاورزان را به کشور خویش منتقل می‌ساخت. یك هدف دیگر این اقدام فرونشاندن پایداری مردم نواحی غیر ایرانی کشور صفوی و تضعیف آن سرزمینها بود.

در سال ۱۶۰۵م. ـ ۱۰۱۴هـ. قریب ۷۰هزارنفر ارمنی وآذربایجانی ازناحیهٔ نخجوان به‌داخل ایران تبعید شد. اکثر اینان درمیان راه جان سپردند. این تبعید به‌اصطلاح «بویوك سورگون» (کلمه‌ای است ترکی یعنی «تبعیدبزرگ») بود. شاه‌عباس یك لشکرکشی خونین، تنبیهی به‌گرجستان شرقی (کارتلی وکاختی) به‌عمل‌آورد وتنها ازکاختی قریب یکصدهزار نفر را اخراج و به‌ایران اعزام داشت. پس‌ازآنکه لشکریان شاه در گرجستان شرقی قیام خلق‌راکه درتحت قیادت گئورگی‌ساآکادزه‌یابه‌قول‌اسکندربك موراوی‌خان (۲۴ـ۱۶۲۳م.ـ ۳۴ ـ ۱۰۳۳ هـ.) وقوع یافت فرونشاندند بار دیگر تبعید دسته‌جمعی مردم آن سامان تجدید شد.

درسال۱۶۱۸م.ـ ۱۰۲۸هـ. پنجاه هزار نفر ازآذربایجان و ارمنستان تبعید شدند. سنگتراشان و بنایان برای‌کارهای ساختمانی به‌اصفهان‌گسیل‌گشتندوکشاورزان‌را به‌مازندران «بهشت‌آیین» اعزام داشتند و مهاجران مزبور دراین‌نواحی هزارهزار از قحطی ومالاریا و هوای مرطوب گرمسیری‌که بدان خو نگرفته بودند ـ جان می‌سپردند.

درعهد شاه‌عباس فعالیتهای ساختمانی دربعضی‌نقاط فوق‌العاده پردامنه و عظیم بود. اصفهان پایتخت‌کشور را شاه عباس درواقع تجدید بنا نمود و در اواسط قرن یازدهم به‌شهر بزرگی‌که ۲۸کیلومتر محیط آن بود و۶۰۰هزار جمعیت‌داشت مبدل‌کرد (اصفهان درپایان قرن شانزدهم فقط ۸۰ هزار نفوس داشت). مجموعه‌ای از ابنیه‌که نمونهٔ هنر ومعماری‌عالی بوددرگرداگرد میدان شاه اصفهان‌که بیش از۵۰۰ متر طول و زمینی برای چوگان داشت احداث شده بود: از سمت جنوب مسجدشاه با طاقهای قوی سر درهای آن وگنبدی که با کاشیکاری رنگی زیبا مزین شده بود ـ ویکی‌از درخشانترین‌نمونه‌های معماری ایران‌است وسمت جنوب غربی آن میدان، کاخ شاهی با عالی قاپوی پرشکوه و عمارت چهل ستون نقاشیهایی‌که بر دیوارهای آن شده وپارکهای چهارباغ وهشت بهشت قرار داشت.

برزنده‌رود پل‌زیبای اللهوردی‌خان احداث شده بود که شهررا به‌حومهٔ جلفای‌نومربوط می‌ساخت. شاه برای خود کاخهایی در فرح‌آباد واشرف مازندران ونقاط دیگرساخته‌بود. قنوات و مجاری‌آبیاری، فراوان نیز احداث شده بود .

درعهد شاه‌عباس‌کوششی به منظور پدیدآوردن اساس واحد پول نیز در سراسر کشور به‌عمل‌آمد. واحد جدیدپول «عباسی» نامیده می‌شد و می‌بایست یك مثقال (۴٫۶گرم ) نقره داشته‌باشد و معادل دویست دینار بود. یك‌تومان مساوی بود با ده هزار دینار یا ۵۰ عباسی[1]. اگر به‌یادآوریم‌که درعهد غازان‌خان ـ یعنی‌آغاز قرن‌چهاردهم میلادی یك دینار [2] قریب سه مثقال نقره و درقرن هفدهم سه‌عباسی یعنی ششصد دینار هم سه مثقال نقـره داشت واضح می‌شودکه درظرف مدت سیصدواندی سال بهای دینار ششصدبار تقلیل‌یافته‌بوده.

باری دولت شاه‌عباس موفق‌نشد پول واحدی در سراسر کشور رایج سازد . در قرن هفدهم سکه‌های مختلف‌که ارزش متفاوت داشت وازآن جمله پول عثمانی‌وکشورهای‌اروپایی به موازات عباسی در ایران رایج و نرخ‌آنها نیزدر نواحی‌مختلف متغیر بود .

دولت صفویه نه‌پیش ونه پس‌از دوران شاه‌عباس به‌آن درجه قدرت سیاسی که در عهد وی بدان نایل آمده بود نرسید . مورخان ایرانی قرن هفدهم در تحسین و تکریم شخصیت شاه‌عباس‌غلوکرده وی را نمونهٔ کامل مردمی و مردمداری می‌شمارند . شکی نیست که وی مردی جدی، بیباك، مصر وثابت درتعقیب مشی سیاسی‌خود بوده شخصاً ازتعصبات مذهبی‌عاری بود و به فنون و تمدن و فرهنگ مادی کشورهای اروپایی علاقهٔ فراوان ابراز می‌داشت . ولی اگر در ارزشیابی اهمیت شخص وی درتاریخ ایران زیاده‌روی‌کنیم نادرست خواهدبود.

خط‌مشی‌سیاسی‌دولت وی نتیجهٔ نفوذ مأموران عالیمقام‌کشوری ایرانی بود.موفقیتهای نظامی دوران سلطنت وی بیشتر نتیجهٔ ضعیف شدن حریفان دولت صفوی و اقدامات سرداران با استعدادی چون اللهوردی‌خان ارمنی‌الاصل و محمدخان بوده .

شاه‌عباس‌اول سلطانی مستبد، هوسباز، بدگمان وبیرحم بود. وی امر داد تاصفی‌میرزا فرزند ارشد خودراکه جوانی‌مستعد بود بکشند زیرا ازوجههٔ روزافزون او بیمناك شده‌بود. مدتی بعد دوپسر خویش را کورکرد ولی پسر چهارم به موقع درگذشت. شاه‌عباس‌که تمام پسران خویش را از دست داده‌بود سریر سلطنت را به‌نوهٔ صغیرخود شاه‌صفی اول که‌کودکی بی‌استعداد بود سپرد . ازآن زمان درمیان صفویه رسم شدکه جوانان خانوادهٔ خویش را در حرم پرورش دهند و از مردم دور نگاهدارند و نازپرورده و بی‌اراده بارآورند تا خطری‌از وجود ایشان‌متوجه‌سلطان عصر نگردد زیرادرصورت‌کوچکترین بدگمانی‌دیدگان‌آنان‌را میل می‌کشیدندونابینایشان می‌کردند. شاه‌عباس‌اول‌در۱۰۳۹ه. براثرابتلا به‌اسهال‌خونی‌درگذشت.

۱ــ تومان و دینار دیگرپول وسکهٔ رایج نبوده‌بلکه واحدی‌بود برای‌محاسبه؛ یك‌عباسی۴شاهی‌ویك‌شاهی‌ــ۲پول‌سیاه .

۲ــ درآن‌عهدسکهٔ یك‌دیناری ضرب می‌شد.

## بخش ۷ :

# روابط فئودالی در ایران قرن یازدهم

دراین‌دوره‌نیز طبقهٔ فئودال کماکان ازچهار گروه اصلی‌زیر مرکب‌بود: ۱ـ بزرگان لشکری، ۲ـ روحانیون مسلمان (شیعه)، ۳ـ مأموران عالیرتبهٔ‌کشوری، ۴ـ بزرگان محلی شهرستانی . ولی بزرگان لشکری مانند قرن دهم ه. فقط از فئودالهای چادرنشین نبودند.

کادرهای جدید بزرگان لشکری از غلامان‌گرجی و ارمنی‌شاه‌که حسن‌خدمت‌ابراز داشته بودند ـ پدیدآمد وشاه می‌کوشید اینان را درمقابل‌بزرگان لشکری چادرنشین‌قدیمی علم‌کند. ازمقایسهٔ دوفهرست اسامی امیران، مربوط به سال ۱۵۷۶م. ـ ۹۸۴ ه . و سال ۱۶۲۸م. ـ ۱۰۳۸ه. که در «عالم‌آرای عباسی» اسکندربك منشی مندرج است ـ باوضوح تمام کاهش نفوذ بزرگان چادرنشین لشکری قدیمی و بویژه بزرگان ایلات قزلباش مشهود می‌باشد .

درفهرست اول‌که مربوط به‌سال ۱۵۷۶م. ـ ۹۸۴ ه . است نام ۱۱۴ امیردرج‌است. تمام اینان فئودالهای چادرنشین و تقریباً همه از ایلات قزلباش بودند . در فهرست اسامی سال۱۶۲۸م. ـ ۱۰۳۸ه. فقط ۹۰امیر نام برده شده‌است‌که تنها۳۵نفر ازآنان از قزلباشان و ۳۴نفر ازچادرنشینان ولی نه‌ازقزلباشان (بیشتر از قبایل ایرانی ـ کرد و لر) و ۲۱ امیر از غلامان شاهی «که ازهمگنان ممتاز» ومانند دیگر امیران دارای زمینهای اهدایی(الکه ـ ترکی ـ به تلفظ فارسی اولکا) بوده ، هریك مانند سایر امرا قشون وخدم وحشمی‌داشتند. چنانکه گفته شد زمام امور سیاست در قرن یازدهم به دست مأموران عالیمقام کشوری ایرانی بوده .

درقرن یازدهم نیز در ایران انواع پیشین مالکیت فئودالی زمین وآب‌وجودداشت[1]. ولی بعد از اصلاحاتی‌که در عهد شاه‌عباس‌اول به‌عمل‌آمد تناسب مقدار انواع اراضی‌مذکور تغییرکرد و مقدار اراضی دولتی یا دیوانی نسبت به‌انواع دیگر فوق‌العاده افزایش یافت.

اساس قدرت مأموران‌کشوری در واقع این بودکه ایشان مدیر املاك مزبور بودند. مساحت‌املاك خاصهٔ شاهی (خاصه ـ خاصهٔ شریفه‌ـ پادشاهی‌ـ خالصه) نیز فوق‌العاده‌فزونی یافت. این‌نوع اراضی از قدیم و عهد ساسانیان در ایران وجود داشته (اراضی خاصه ـ‌که در عهد خوانین‌مغول اینجو نامیده می‌شد) ولی هرگزمساحت اراضی‌خاصه به‌قدر قرن‌یازدهم وسیع نبود: در این عهد نه‌تنها بخشهایی از قبیل اصفهان و املاك موروثی صفویه دراردبیل جزواراضی‌خاصهٔ‌شاهی شدبلکه ایالات بزرگی‌مانند گیلان (بیه‌پیش‌وبیه‌پس)نیز به‌املاك مزبور منضم‌گشته بود .

رافائل دیومان(۱۶۶۰م. ـ ۱۰۷۱ هـ.) مـی‌گویدکه در قلمـرو دولت صفوی زمین دیوانی فراوان و اراضی ملکی افراد اندك بود. ولی باید در نظر داشت‌که در قرن‌هفدهم اراضیی‌که برسبیل‌تیول وغیره به‌بزرگان لشکری وکشوری به‌عنوان مواجب و خرج‌معیشت داده شده بود نیز جزو زمینهای دیوانی شمرده می‌شده مقدار اراضیی یورت‌که برای اعاشه به‌ایلات‌چادرنشین‌برگذار شده وعملادراختیارامیران ایلات موروثی(که ازافراد چادرنشین ایل‌خود ورعایای اسکان یافتهٔ مقیم‌اراضی خویش بهره‌کشی‌می‌کردند) بود بسیارتوسعه‌یافت.

در قرن هفدهم مقدار اراضی مؤسسات مذهبی یا موقوفات نیز افزایش یافت. مثلا در آغازقرن هفدهم ۶۵۰ «جفت عوامل»که به وسیلهٔ روستاییان زراعت می‌شد وآنان سهمی از محصول را می‌بردند (۵ـ۴ هـزار هکتار زمین‌آبی و دیم) وقف مسجد بزرگ شیخ‌صفی در اردبیل بود.

در سال۱۶۷۱م. ـ ۱۰۸۲هـ. چهل‌قریه تنها درآذربایجان جنوبی وقف مسجدمزبور بود (موقوفات‌آن مسجد در ایالات دیگر منظور نشده است). و در شهر اردبیل ۲۰۰ خانه‌و ۹ گرمابه و ۸ کاروانسرای وتمام بازار میدان و بازار سرپوشیدهٔ قیصریه وصد دکان دیگر و حق اخذ باج از تمام بازرگانان جزو موقوفات آن مسجد بود.

در تبریز ۱۰۰ خانه و ۱۰۰ دکان ودرقزوین چندکاروانسرای وگرمابه و درمغان وگیلان وگرگان نیز اراضی فراوان و مستغلات و درآمدهایی وقف‌آن مسجد بوده.

دولت شاه از میان انـواع مالکیت مشروط فئودالی (که شرط استفادهٔ ازآن خدمت

۱ـ به‌بخشهای مربوطهٔ فصل ششم و هفتم رجوع شود.

دولت بوده) یعنی سیورغال و تیول[1] ــ تیول را ترجیح می‌داده زیرا موروثی نبود واختیارات کمتری به‌خدمتگزاران صاحب تیول تعلق می‌گرفت وحال آنکه صاحب سیورغال حقوق واختیارات بیشتری درقلمرو خود داشت. بالنتیجه واگذاری اراضی به‌رسم تیول کمتر از سیورغال موجب تضعیف حکومت مرکزی می‌شد.

به‌گفتهٔ صاحب «تذکرةالملوک» درآمد کل سالیانهٔ صاحبان سیورغال در قلمرو صفویه به‌مبلغ ۳۶۷،۷۷۸،۸۰۰ دینارودرآمد کل سالیانهٔ تیولداران به ۳۰۷۵۳،۶۶۳،۰۰۰ دینار[2] یعنی ده برابر سیورغال بالغ می‌گشت.

این ارقام نشان‌می‌دهدکه اراضی تیولداران به‌مراتب بیش از اراضی صاحبان سیورغال بوده. رسماً زمینهای تیول و سیورغال جزو اراضی دیوانی شمرده می‌شده. ولی این فقط ظاهر امر بود.

تفویض تیول مانند قرن شانزدهم به‌دو صورت بود: الف ــ تیول شخصی برای تمام مدت زندگی. ب ــ تیولی‌که مربوط به‌شغل معینی بوده و شخص تیولدار تا زمانی‌که شاغل آن بود از آن استفاده می‌کرد.

به‌مأمودان عالیرتبه بخشهای تمام به‌تیول داده می‌شد. مثلا بازبه‌گفتهٔ صاحب«تذکرة‌الملوک» برای ایفای شغل قورچی‌باشی (که درآن زمان ریاست قشون فئودالی ایلات‌قزلباش راعهده‌داربود.) بخش‌کازرون با درآمد سالیانه ۱۳،۹۱،۷۲۰۰ دینار به‌تیول داده می‌شد.

برای انجام شغل‌تفنگچی باشی ــ بخش ابرقو بادرآمد ۷۰،۱۱۵،۳۰۰ دینار ودربرابر اشتغال به‌شغل قولرآغاسی (رئیس غلامان نگهبان شاه‌که بیشتر ازگرجیان بودند) بخش گلپایگان[3] که درآمدآن ثابت نبود به‌تیول تفویض می‌شد و در برابرشغل توپچی‌باشی شفت (درگیلان) با ۵ میلیون دینار عایدی واگذار می‌شد و الخ.

سهم‌الاسد تیولها نصیب امیران یعنی بزرگان لشکری و مأموران عالیمقام‌کشوری و روحانی می‌گشت. بهرهٔ سالیانهٔ تیولهای این دسته از فئودالها ــ به‌گفتهٔ «تذکرةالملوک» به ۳۰۴۹۵،۰۰۴،۳۰۰ دینار از ۳۰۷۵۳،۶۶۳،۰۰۰ دینارکه جمع‌درآمد تمام‌تیولها بود ــ بالغ[4] می‌گشت. بعدها در قرن هجدهم تیول نیز عملا مانند سیورغال ارثی شد.

۱ــ به‌فصل هفتم رجوع شود.

۲ــ این ارقام طبق تقویم رسمی است. به‌گفتهٔ «تذکرةالملوک» درآمد واقعی تیولها و سیورغالها در اغلب بخشها دوبار بیشتر بود و در بخش اصفهان ۵ برابر وکاشان و شیراز شش برابر و در بعضی بخشها حتی هشت برابر تقویم رسمی بود.

۳ــ در بخشی از این ناحیه گرجیان مهاجر ساکن بودندکه شاه‌عباس به‌زور ازگرجستان شرقی به‌آنجا کوچ‌داده بود. قولرآغاسی علی‌الرسم از اعیان‌گرجی انتخاب می‌شد.

۴ــ این ارقام از روی تقویم رسمی است. یعنی به‌مراتب‌کمتر از ارزش واقعی .

به‌خدمتگزاران جزء تیولهای کوچك می‌دادند که درآمد انـدك داشت ویا به‌اصطلاح «همه‌ساله». عبارت بودازپاداشی که دربرابرخدمت به‌اشخاص‌می‌دادند که مبلغ‌معینی از خراج (جنسی‌ویانقدی)فلان یا بهمان‌اراضی‌دریافت دارند ولی‌در اداره‌وحکومت آن‌ناحیه حق‌مداخله نداشته‌باشند. مبلغ «همه‌ساله» راخدمتگزاران به‌موجب حواله یابراتی که‌به‌عهدهٔ خزانه‌داری محل مورد نظر صادر می‌شد ـ پس از ارائهٔ گواهینامه‌ای دایر بـرآن‌که درآن سال واقعاً شاغل شغل بوده‌اند دریافت می‌داشتند.

درمنابع‌مختلف قرن‌هفدهم ۳۵ قسم عوارض و مالیات و تحمیلات که برعهدهٔ رعایا بود ذکر شده است. ولی تمام این عوارض وتحمیلات درآن واحد درسراسر کشور وجودنداشت و بعضی ازآنها فقط در برخی از نواحی کشور متداول بود وچندین نوع مالیات وتحمیلات تنهادر پایان قرن هفدهم معمول شد.

چنانکه گفته شد در عهد شاه‌عباس اول میزان بسیاری ازعوارض ومالیاتها تقلیل‌یافت و اضافاتی که در فاصلهٔ بین سالهـای ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ م. ـ ۹۷۸ و ۹۸۸ ه. برمـالیاتها وضع شده بود لغو گشت و بعضی از مالیاتها ـ بالکل ملغی گشت، بویژه در نواحی مرکزی ایران. ولی در عهد جانشینان شاه‌عباس اول میزان مالیاتها و عوارض مجدداً به‌تدریج بالا رفت‌ودر پایان‌قرن هفدهم (سال ۱۶۹۸ م. ـ ۱۱۱۰ ه.) میزان عوارض و مالیاتها به‌شدت ترقی کرد و مالیاتهای تازه وضع شد[1]. این وضع چند سبب داشت. اولا به‌سبب ترقی روابط کالا ـ پولی، دولت و فئودالها به‌پول محتاج بودند و مـی‌کوشیدند بـرمیزان درآمد خود بیفزایند. ازجانب دیگر در حدود سال ۱۰۵۰ ه. جنگ با ترکیهٔ عثمانی و خان نشینهای ازبك (که درسراسر قرن شانزدهم و چهل‌سال اول‌قرن هفدهم م. غنایم جنگی دایم ومستمر نصیب دولت و فئودالها می‌کرد) قطع شده بود.

کماکان مالیات اصلی همان مالیات‌ارضی یا خراج بود (که‌اکنون «مال» ووجوهات یا «مالیات» نامیده می‌شده و بیشتربه جنس دریافت می‌گشته ـ ۱۵ تا ۲۰ درصد محصول). دربعضی‌نقاط به‌جای بخشی ازمحصول مالیات نقدی دایمی از هرجفت‌گاو مأخوذ می‌گردید.

مالیات باغها و بستانهاعشروتوتستانها ۵۰درصد محصول بود. از دامداران (به‌استثنای آنان‌که در عراق عجم زندگی‌می‌کردند) مالیاتی به‌نام «چوبان‌بگی» به‌میزان یك هفتم‌پشمی که از دامها حاصل می‌شده ـ همچنین‌یك هفتم‌زاد و ولد دامها گرفته می‌شد و ازاسب و خر یك سوم‌بهای‌آنها اخذ می‌گشت.

۱ـ در این‌باره به‌تفصیل در فصل نهم‌آمده است.

در ازای آبیاری مزارع و بستانها مالیات خاصی اخذ می‌گردید. برای نگهداری مأموران گوناگون (صدراعظم و غیره) مالیات ویژه‌ای به‌نام «اخراجات» دریافت می‌شد.
غالباً از رعایا مالیات فوق‌العاده (عوارض) مأخوذ می‌گردید. آماده‌کردن «علفه» و «علوفه» برای نگاهداری قشون (سپاهیان فئودالی) و سخرهٔ چاپار (الاغ) و بیغار نزول یا نزوله (یاقنق‌لق) وکار اجباری (در ساختمانها و تنقیهٔ کاریزها و مجاری آبیاری و غیره) به‌نفع‌دولت یافئودالها (بیغار به‌معنی اخص) بسیار برای روستاییان سنگین بود. ازغیرمسلمانان (مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان) جزیه اخذ می‌گردید ومیزان‌آن به‌طور متوسط از هر- مرد بالغ بیست تا پنجاه ساله سالیانه یك مثقال (۶ر۴ گرم) طلا بود.
گذشته از این جملهٔ رعایا موظف بودند سالیانه به مقدار ثابت و معینی «پیشکشی» و «سلامانه» و «عیدی» به‌جنس یا نقداً به‌مأمورین دولتی و مالك ملك تقدیم‌کنند.
برای انواع گوناگون اراضی ملکی مالیاتهای متشابهی وجود داشت و بسته به‌اینکه اراضی مزبور از چه نوع بود این مالیاتها یا بالتمام وارد خزانهٔ دولت مـی‌شد (در مورد اراضی دیوانی) و یـا بالتمام به‌نفع مالکین (در مـورد اراضی سیورغال و یورتهای ایلات چادرنشین) مأخوذ می‌گردید ویامیان دولت ومالکین اراضی‌به نسبت معینی تقسیم می‌شد(در مورداملاك خصوصی‌یاملك).
اگر ازطرف دولت به‌مالك زمین مصونیت(معافیت)مالیاتی‌اعطا شده بودحق اخذ تمام مالیاتها به‌مالك‌زمین منتقل می‌شد. بدین‌طریق‌مالیاتهای‌وصولی‌برحسب اینکه اراضی‌مربوطه ازچه‌نوع بوده‌اندـ ممکن بودبه صورت مالیات ویا بهرهٔ فئودالی درآید.
شیوه‌ای‌که در میان اشکال گوناگون بهره‌کشی فئودالی تفوق داشت ـ کماکان مال‌ـ الاجاره یا بهرهٔ جنسی بود. روستایی در مقابل زمینی‌که در اختیار داشت (که معمولا ارثی بود) به‌مالك زمین «بهرهٔ مالکانه» می‌پرداخت. در اراضی دیوانی و امـلاك خاصهٔ شاهی و موقوفه و سیورغال به‌طورکلی تمام مالیاتها جزو این بهرهٔ مـالکانه بود. سهم مالك بابت استفاده از زمین وآب در بیشترموارد از $\frac{۱}{۵}$ تـا $\frac{۱}{۳}$ محصول اراضی‌شخم‌زده و ازدرختان میوه‌دار $\frac{۱}{۲}$ تـا $\frac{۲}{۳}$ محصول بود.
اگر روستایـی از مـالك گذشته از زمین وآب دام (گاونر) و بذر نیز دریافت می‌داشت سهم مالك از میزان فوق نیز افزون می‌گشت و ممکن بـود تا ۸۰ درصد و حتی نوددرصدمیزان‌محصول برسد (مالیات‌هم جزوآن‌بود.)

بنا به گفتهٔ کمپفر در واحهٔ اصفهان که در آنجا روابط کالا ـ پولی[1] بر اشکال دیگر تفوق داشت، مال‌الاجاره از رعایا در بیشتر موارد نقداً مأخوذ می‌گردید (از قرار ۶۶۰۰ دینار (عباسی) از هرجریب شخم خورده).

در اراضی خاصهٔ شاهی در واحهٔ اصفهان موازین زیر برای اخذ بهرهٔ مالکانه از روستاییان مستأجر وجود داشت: اگر شاه که مالك اراضی بود زمین و آب می‌داد و بذر و دام (گاونر) متعلق به‌روستایی می‌بود وی ۲/۳ محصول را به‌شاه می‌داد و از آنچه برای خود وی باقی می‌ماند مالیات دیوان را می‌پرداخت. گذشته از این وی موظف بود به‌کار اجباری (بیگار) تن‌در دهد. اگر شاه به‌روستایی مستأجر گاوکار و گاوآهن هم می‌داد وضمناً وی را ازمالیات دیوان معاف می‌کرد سهم روستایی به ۱/۴ محصول تقلیل می‌یافت و شاه که مالك زمین بود ۳/۴ محصول را دریافت می‌داشت. اگر اضافه براین شاه روستایی را ازکار اجباری و بیگار معاف‌می‌داشت سهم زارع تا ۱/۸ محصول تنزل می‌کرد و ۷/۸ را شاه دریافت می‌نمود.

شاردن می‌گوید که در واحهٔ ثروتمند اصفهان روستاییان ایرانی مرفه‌تر ازروستاییان فرانسه بوده‌اند. ولی وضع سراسر ایران چنین نبود بلکه فقط در حومهٔ شهرها رعایا نسبتاً مرفه بودند. درعوض ـ به گفتهٔ شاردن ـ روستاییان ایران بالکل بیحق بوده تحت یك رژیم استبداد و خودکامی زندگی می‌کردند.

خدمتگزاران شاه و مأموران اگر آنچه را می‌خواستند از ایشان مأخوذ نمی‌داشتند به ضرب وشتم آنان می‌پرداختند، مجبورشان می‌کردند به رایگان کار کنند، مجاناً وسایط حمل‌ونقل و اسب ازایشان می‌گرفتند به‌میل خویش تا مدتی که می‌خواستند در خانه‌های روستاییان توقف می‌کردند و به‌خرج آنان تغذیه می‌نمودند و گاهی از آنان وجوهی نیز مطالبه کرده می‌گرفتند.

اهمیت چادرنشینان در زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور تقریباً همانند سه‌چهار قرن پیش بود. ما آماری دربارهٔ عدهٔ نفوس چادرنشین در قرن یازدهم در دست نداریم. وقتی که حتی در پایان قرن‌سیزدهم سی‌درصد جمعیت‌ایران را ایلات چادرنشین تشکیل می‌داده بدیهی است که در قرن یازدهم عدهٔ ایشان بیش از میزان فوق بوده است. فقط عدهٔ ناچیزی ازچادر-نشینان به‌زندگی‌اسکان یافته می‌گراییدند و آن‌هم‌فقیرترین‌عناصر آنان برخلاف ارادهٔ خویش

۱ـ رجوع شود به آخر کتاب.

چنین می‌کردند زیرا این امر برای ایشان زیان داشت.

وضع روستایی اسکان یافته که در زیر بار مال‌الاجاره (بهرهٔ مالکانه) و مالیاتها و مظالم مأموران و مالك رنج می‌بردند به‌مراتب بدتر و سخت‌تر از وضع چادرنشین ایلاتی بود، زیرا سازمان ایلاتی تا اندازه‌ای از عنصر اخیرالذکر دفاع می‌کرد. آن لفافهٔ رسوم پدرشاهی که در ایلات به‌روی تحمیلات و مالیاتها و بیغارهای فئودالی کشیده شده بود درواقع حد ومرزی‌بود که‌از آن‌تجاوز نمی‌شد. چادرنشینان ایلاتی که در قشون فئودالی‌خدمت می‌کردند سهمی از غنایم جنگی را دریافت می‌داشتند و مسلح بودند و حال‌آنکه رعایا اسلحه نداشتند وکوچکترین مأمور دولت و سپاهی و حتی مستخدمان فئودالهای بزرگ می‌توانست به‌آنها زور بگوید وتجاوز کند.

در ایران بردگی و برده فروشی همچنان وجود داشت ولی‌از بردگان به‌مثابهٔ‌مستخدم خانه واعضای حرم استفاده می‌کردند. بردگان برسه قسم‌بودند: «اسیران» و «زرخریدان» و آنان‌که در خانهٔ صاحب خود متولد شده بودند یا «خانه زادان»[1]. وضع‌خانه‌زادان بهتر بود و رسمی معمول شده بود (ولی‌قانونی وجود نداشت) که بندهٔ خانه‌زاد را نمی‌فروختند. بندگان را بیشتر ازقفقاز به‌دست می‌آوردند و درکشورهای دیگر و غالباً در ترکیه و هندوستان وکشورهای عربی به‌فروش می‌رساندند. اما به‌کار واداشتن بردگان درتولیدات یعنی زراعت و حرف و صنایع و دامداری چادرنشینان به‌حد ناچیزی تقلیل یافته بود.

در سال ۱۵۳۰م.ــ ۹۳۷ هـ. درکارگاههای ابریشمبافی‌شاهی کنیزان (بردگان‌مادینه) کار می‌کردند ولی در قرن هفدهم دیگر جزپیشه‌وران آزادکه مزد معینی می‌گرفتند‌ـ کسی درآن کارگاهها کارنمی‌کرد. بدین‌طریق برده‌داری‌که مدت مدیدی درجامعهٔ فئودالی‌ایران محفوظ مانده بود در قرن هفدهم تقریباً معدوم‌گشت.

۱ــ یعنی‌اعقاب پشت دوم وسوم (وبیشتر) بردگان.

## بخش ۸ :

# وضع کشاورزی در ایران قرن یازدهم ه.

انتقال زمام امور سیاست دولت از دست فئودالهای چادرنشین‌ترك به دست فئودالهای مقیم و اسکان یافتهٔ ایرانی (مأموران عالیمقام‌کشوری) درآغاز قرن هفدهم و اصلاحاتی‌که در عهد شاه‌عباس‌اول‌به عمل‌آمد و بخصوص سبك شدن بارمالیاتها در عصرآن پادشاه وترقی و تکامل روابط‌کالا ـ پولی وسرانجام پایان جنگهای ویران‌کننده با ترکیه وخان‌نشینهای ازبك و استقرار يك صلح طـولانی (۱۷۲۲ ـ ۱۶۴۰ م. ـ ۱۱۳۵–۱۰۵۰ ه.) موجب و محرك اعتلای نسبی نیروهای تولیدی ایران و بخصوص‌کشاورزی گشت (گرچه حتی درعهد شاه‌عباس نیز اقتصاد ایران به‌آن سطح رفیعی‌که درآغاز قرن سیزدهم ـ یعنی پیش از حملهٔ مغول ـ رسیده بود ـ نایل نگشت).رشد وترقی اقتصاد تا آخر قرن یازدهم ادامه داشت.

جهانگردان قرن هفدهم‌ازکارهای بزرگی‌که در ایران در زمینهٔ آبیاری به‌عمل‌آمده بوده سخن می‌گویند و از احداث‌کاریزهای جدید وتعمیر قنوات ومجاری قدیم یادمی‌کنند.

به‌گفتهٔ سیاحان مزبور درقرن هفدهم نیز چهارنوع آبیاری‌که در آغاز قرون وسطی در ایران وجود داشت باقی‌بوده. یعنی نهرهای کـوهستانی، نهرهای متفرع از رودخانه‌ها ، کاریزها وچاهها. شاردن‌می‌گوید:«درواقع‌هیچ‌قومی درجهان‌وجود نداردکه مانند ایرانیان باچنین‌مهارتی‌نقب بزنند ومجاری‌آبیاری تحت‌الارضی احداث‌کنند».

شاردن‌کاریزهایی به‌طول۴۰و۳۲کیلومتر وحتی طویلتر دیده بودکه از دامنهٔ‌کوهها (که‌آبهای تحت‌الارضی‌درآنجا جمع می‌شود) به‌نقاط پست جلگه‌امتداد یافته بوده وچاههایی در طول‌آن به‌فاصله‌های هشت‌متر زده بودند (که مقنیان‌برای تنقیهٔ‌کاریـزها ازآن استفاده می‌کردند). اکثر کاریزها درعمق ده تا ۱۵متر حفر شده ولی قنوات عمیقترنیز دیده می‌شد.

به گفتهٔ شاردن از چاهها بهوسیلهٔ نیروی حیوانی (گاونر) استفاده می‌شد که آب را از چاه به‌وسیلهٔ دلوهای چرمی که ۲۰۰ تا ۲۵۰ فونت[۱] ظرفیت داشت بالامی کشیدند. آب به کمك قرقره‌ای از دلو چرمی به‌حوضی ریخته می‌شد واز آنجا ازطریق مجاری به‌مزارع و بستانها می‌رفت.

آبیاری به‌وسیلهٔ کاریز و چاه مجانی بود و در ازای آبیاری مزارع و بستانها به‌وسیلهٔ جویها و ترعه‌های متفرع از رودخانه‌ها ــ ازهرجریب ۲۰ سو (اندکی بیش ازیك عباسی) در سال اخذ می‌شد (شاردن).

به گفتهٔ شاردن میراب کل واحهٔ اصفهان سالیانه چهار هزارتومان (چهل میلیون دینار) از این محل به‌دست می‌آورد. آنچه معاونان او برای خود اخذ می‌کردند جزو این مبلغ به حساب نیامده است.

سیاحان قرن هفدهم ازرشد اقتصادی بعضی از نواحی کشاورزی (بویژه حومهٔ شهرها که روابط کالا ــ پولی درآنجا ترقی کرده بود و محصولات کشاورزی آن در بازار شهر ویا برای صادرات به‌فروش می‌رفت) سخن می‌گویند. طبق آنچه کمپفروشاردن نقل می‌کنند در واحهٔ اصفهان نفوس فراوان زندگی می‌کردند و سراسر آن مزروع بود. درسال ۱۳۲۹م.ــ ۷۳۰ ه. درواحهٔ اصفهان درمساحتی‌قریب ۴۵۰۰ کیلومتر مربع ۸۰۰قریهٔ بزرگ وکوچك وجود داشت ولی درحدود سال ۱۶۷۰ــ قریب ۱۵۰۰ قریه درآنجا دیده می‌شد.

گندم وجو درهمه جای ایران کاشته می‌شد. به گفتهٔ شاردن درایران نان گندم فراوان بود و همه‌جا به‌قیمت ارزان یافت می‌شد و در ایران نان به‌مراتب فراوانتر از هندوستان بود. برنج نیز به‌مقدار زیاد زراعت می‌شد. پنبه‌کاری که درقرن شانزدهم در برخی نواحی تمرکز یافته بود در قرن هفدهم در سراسر ایران متداول گشته بود وکشت کتان را تقریباً متروك ساخته بود و پنبه‌زارها در همه‌جا دیده می‌شد. کشت گیاههای رنگی (روناس وحنا و زعفران) وداروئی وادویهٔ غذایی و همچنین سبزیکاری که درآغاز قرون وسطی چندان متداول نبود ــ بسیار توسعه یافت.

زراعت خشخاش با این‌که درقرن دوازدهم م. در ایران شناخته شده ولی توسعه‌پیدا نکرده بود در قرن هفدهم به‌بسیاری از نواحی بسط یافت. بهترین خشخاش تریاك را در لنجان ــ واحهٔ اصفهان کشت می‌کردند و سراسر دشت وصحرا پوشیده از بوته‌های خشخاش بود. زراعت تازه‌ای که در ایران درفاصلهٔ دوقرن شانزدهم‌وهفدهم م. متداول گشت توتون بود.

در حدود سال ۱۶۷۰م ــ ۱۰۸۱ ه. تقریباً در همه‌جای ایران توتون کشت می‌شد. بهترین اقسام آن را درخوزستان و همدان وکرمان وخراسان زراعت می‌کردند.

کشت درختان میوه‌دار و احداث تاکستانها پس از یك دورهٔ انحطاط و سقوط مجدداً در قرن هفدهم ترقی کرد. در تمام نقاط ایران درختان میوه (بویژه درخت زردآلو و هلو

۱ــ هرفونت = ۴۵۳ گرم.

وگلابی و به و بادام و انار وانجیر) و تاك انگور و خربزه کشت می‌شد. به‌گفتهٔ شاردن در ظرف چهار ماه فصل خربزه به قدری ازاین میوه به‌اصفهان وارد مـی‌شدکه خوراك یك روز مردم آن شهر بیش ازمقدار مصرف یکماههٔ خربزه در تمام فرانسه بود.

کشت نخل خرما در خوزستان وجلگه‌های پست فارس وسیستان و بویژه کرمان بسیار رواج داشت. در قرن هفدهم نیز مانند قرون پیشین خرمای ایران از حیث جنس بهتر از خرمای عراق و عربستان شمرده می‌شد. بهترین خرماها در جهـرم به‌عمل می‌آمد. خرمای ایران به‌مقدار زیاد به‌هندوستان و دیگر کشورها صادر می‌شد (به‌شکل خوشه و یادرظرف و یا در میان‌کدوهای بزرگ به‌وزن ۱۰ تا ۲۰ فونت که در شیرهٔ خود خرما حفظ می‌گشت). خرمای‌کرمان و انار یزد و شیراز و پرتقـال مازندران و پیاز درشت و شیرین خراسان به‌خارجه صادر می‌شد.

کشت پرتقال درنواحی‌کرانهٔ بحرخزربسیارمتداول بود. درخت زیتون در خوزستان و مازندران‌کشت می‌شد ولی روغن زیتون ایران ازحیث جنس پست بود. بنابه‌گفتهٔ شاردن گلکاری در ایران بیش از اروپا ترقی کرده بود و رواج داشت. فـارس‌کماکان از لحاظ تهیهٔ روغن‌گل وعطر گل‌سرخ مشهور بود. شرابسازی همه‌جا متداول ومعمول بود. مسیحیان (ارمنیان و اروپاییان) و یهودیان و زردتشتیان به‌این‌کار اشتغال داشتند. بهترین شرابها در گرجستان و ارمنستان وگیلان و شیراز و یزد تهیه می‌شد.

سیاحان خارجی‌ازارزانی‌خواربار درایران سخن می‌گویند[1]. درحدود سال ۱۶۷۰م. ۱۰۸۱ ه. درخوزستان۱۴۴ فونت جو یا ۵۴ فونت نان‌گندم ویا ۱۸ گوسفند را به‌یك‌عباسی می‌شد خرید.

در قرن هفدهم پرورش‌کرم ابریشم در ایران چنان ترقی کردکه‌نه‌قبل و نه‌بعد به‌آن درجه اوج و ارتقاء نرسید. به‌گفتهٔ اولئاریوس درقلمرو دولت‌صفوی سالیانه بیست‌هزارعدل ابریشم خام تولید می‌شد و به‌گفتهٔ شاردن ۲۲ هزارعدل‌که هریك ۲۷۶ فونت وزن داشت. طبق اظهار شاردن‌گیلان ده‌هزار عدل ابریشم خام ومازندران، ۲هزار و خراسان۳ هزار و ماد(آذربایجان) ۳هزار وقراباغ (درآذربایجان‌اران) ۲هزار وگرجستان۲هزار عدل‌تولید می‌کرد. ازاین‌مقدار فقطدرحدودیکهزارعدل درایران‌باقی‌می‌ماند ومصرف می‌شدوباقی‌بالتمام

---

۱ــ برعکس در نیمه دوم قرن پانزدهم ــ هنگام انحطاط اقتصادی ــ باربارو وکونتارینی ازگرانی خواربار در غرب ایران شکایت می‌کردند.

به هندوستان واروپا صادرمی گردید. تنهاعوارض گمرکی‌ازصدور ابریشم‌خام سالیانه به‌۴هزار تومان (۴۰میلیون‌دینار) بالغ می‌گردید. بهترین‌نوع ابریشم‌خام ازآن شیروان وگیلان بود (نوع لاهیجانی)

عدهٔ‌کثیری ازروستاییان ایران درقرن هفدهم براثر رشد و ترقی روابط کالا-پولی به‌جمع‌آوری وفروش‌محصول درختان وحشی وخودرو می‌پرداختند - ازقبیل مازو (بخصوص درخوزستان)وصمغهاوکندر ومصطکی و انگمهای معطر (بخصوص درکرمان) وانغوزه وغیره

به گواهی جهانگردان دامداری در ایران-چه دامداری ایلاتی (بخصوص درنواحی کوهستانی)وچه‌دامداری‌روستاییان مقیم درقرن‌یازدهم‌ه. رونق داشت وترقی کرده‌بود. اولئاریوس ازتعدادکثیر زیادی‌گوسفندان وبخصوص گوسفندان دنبه‌دارکه از لحاظ جنس از گوسفندان اروپایی بهتر بودند سخن می‌گوید . همراهان اولئاریوس چند گوسفند از بهترین نژادهای ایرانی‌را به شهر خود - هولشتین بردند. گوسفند نژاد بخارایی بهترین پشم را می‌داد.

گله‌های بز نیز فراوان بود و بسیاری ازآنها تا ۲۵ فونت پیه می‌دادند. محصولات شیری به حدوفور بود وبه‌انضمام نان ومیوه‌جات و سبزیجات غذای اصلی مـردم زحمتکش ایران را تشکیل می‌داد. شتر یك‌کوهان ودوکوهان نیز در ایران فراوان بود و چون‌حمل ونقل‌کاروانی در ایران رونق بسیار داشت شتر واجد اهمیت اقتصادی بسیار بود. سیاحان‌از «کثرت عجیب» اسب درایران سخن می‌گویند. شاید درآن روزگاران تعداد اسبان درایران بیش از زمان ما بوده. از نژادهای فراوان اسبان سواری از قبیل عربی و ترکمنی و غیره نیزگفتگو می‌کنند.

به‌گفتهٔ اولئاریوس و صاحب «تذکرةالملوك» شاه رمه‌های بسیار داشت‌که در بهترین مراتع ییلاقی و قشلاقی قرار داشتند. اولئاریوس از فراوانی‌قاطران وخران «بیحد وشمار» در ایران صحبت می‌دارد.

بدین طریق حق داریم‌که از ارتقای‌کشاورزی ایران درقرن یازدهم ه. سخن‌گوییم. با این‌حال هنگامی‌که رقمهای‌مذکور در منابع قرن یازدهم ه. را بامطالب ومدارك‌مورخان دورهٔ قرن سوم تا هفتم مقایسه‌کنیم می‌بینیم‌که حتی در قرن یازدهم نیز کشاورزی (جز در مورد پرورش کرم ابریشم و به‌استثنای برخی ازنواحی اصفهان) به‌سطح رفیعی‌که دردوران پیش از هجوم مغول واجد بوده نایل نگشت.

رشد و ترقی روابط کالا - پولی در قرن شانزدهم فئودالها ودولت فئودالی را برآن داشت تامیزان بهرهٔ مالکانه و مالیاتها را افزایش دهند. درکشاورزی افزایش شدت‌استثمار فئودالی از رشد نیروهای تولیدی سریعتر بود: این وضع در دهات اثر مرگباری داشت، در جامعه‌ای‌که دیری با رسوم فئودالی زیسته وآخرین مراحل‌آن را می‌پیموده‌تسلط

بزرگان چادرنشین و استثمار بیرحمانهٔ روستاییان ومقید ساختن آنان به‌زمین و بیحقی ایشان تأثیر کشنده‌ای در کشاورزی کشور داشت. روابط قدیمی تولیدی مانع تکامل و پیشرفت نیروهای تولیدی روستا بود.

تکامل روابط کالا-پولی موجب شد که رباخواری ـ این آفت روستا ـ تاحدودی که در گذشته سابقه نداشت رونق یابد. «در سازمانهای آسیایی رباخواری ممکن است مدت مدیدی وجود داشته باشد وجز انحطاط اقتصادی وفساد سیاسی موجب چیز دیگری نشود». «رباخواری محافظه‌کار است وفقط شیوهٔ موجود تولید را به‌وضع فلاکت بارتری در می‌آورد».

درفاصلهٔ بین قرنهای یازدهم ودوازدهم انحطاط کشاورزی بارزتر جلوه کرد ولی نخستین علامات درحدود سال ۱۰۸۱ ه. نمایان شد. شاید هم اندکی زودتر ازآن تاریخ. شاردن که ناظری متفکر بودمتوجه شده بود که درایران تعداد مجاری ونهرهای آبیاری بخصوص کاریزها تقلیل یافته‌بود. شاردن می‌نویسد که هرجا آب بیابند وکاریز وجود داشته‌باشد زمین حاصل‌خیز است ولی برای این که آب‌را بیابند و به‌مقدارکافی به‌روی زمین بیاورند کارگر کم بود.

کمبود افراد درایران از بیحاصلی کشور نبوده بلکه ـ چنانکه درامپراطوری عثمانی نیز این پدیده مشهود بود ـ بیحاصلی کشور ازکمبود افراد بود. شاردن علت تقلیل جمعیت ایران را ـ به‌حق ـ ازسوء اداره (بهره‌کشی بیرحمانه) و خودکامی فاتحان (بزرگان‌چادر-نشین ترك ومغول) در ظرف چند قرن اخیر می‌دانست.

روستاییان دسته دسته مهاجرت می‌کردند وبویژه‌ازجنوب‌ایران به‌هندوستان که‌زندگی زارعان درآن‌جا بهتر بود می‌رفتند. حاصلخیزترین اراضی به‌سبب تقلیل عدهٔ نفوس بی‌آب ونکاشته می‌ماند. شاردن متذکرشده است که حتی یك دوازدهم اراضی کشورمزروع و مسکون نبوده. این سیاح می‌گوید که غالباً اتفاق می‌افتاد همینکه درحدود هشت‌کیلومتر از شهری بزرگ دور می‌شدم ـ ۸۰ کیلومتر می‌رفتم و حتی نشانی ازآبادی نمی‌دیدم.

بخش۹ :

# شهر و پیشه و بازرگانی در قرن هفدهم م.

پیشرفت و اعتلای عمومی‌اقتصادی که پیشتر از آن سخن رفت و پس از یك دوران‌طولانی انحطاط ـ درآغاز قرن یازدهم پدید آمد در ترقی ورشد شهرها نیز انعکاس یافت. این‌که منابع تاریخی قرن یازدهم بیش از مورخان قرون ماقبل از صنوف پیشه‌وران سخن‌می‌گویند امری‌تصادفی نیست. زیراصنوف مزبور درقرن یازدهم بیش ازپیش واجد اهمیت گشته‌بودند.

صنف صلاحیت فنی‌استادکار را گواهی می‌داد وتصویب می‌نمود. در هرصنفی‌درجات مختلف «شاگرد» و «خلیفه» و «استاد» وجـود داشت ومراسمی نیز بـرای اعلام «استادی» بر گزار می‌شد. هرصنفی یك رئیس‌انتخابی‌داشت که‌مقامات شهری اورابه‌رسمیت می‌شناختند.

کتاب «تذکرةالملوك» می‌نویسد که مردم هر کوی و هردهکده و هرصنف ازمیان‌خود شخصی را که معتمد و شایستهٔ اطمینان باشد برمی‌گزینند و گواهیی برای وی تنظیم‌می‌کنند ومواجبی معین‌می‌نمایند. این سند را به‌مهر نقیب رسانده سپس نزد کلانتر[1] می‌آورند و ازوی گواهیی (تعلیقة) و خلعت برای منتخب خود دریافت می‌دارند و او پس ازآن به امورایشان رسیدگی می‌کند. هیچ‌کس نمی‌توانست بدون اجازهٔ رئیس صنف کارگاه صنعتی بگشاید[2].

استادان صنف مجامعی‌داشتند. در سه‌ماه اول هرسال کلانترشهرجلسه‌ای از تمام‌رؤسای

۱ـ کلانتر ـ رئیس شهر ونقیب جانشین او بود.

۲ـ علی‌الظاهر چنین مقرراتی درآغاز قرون‌وسطی وجود نداشت.

اصناف در خانهٔ خودتشکیل می‌داد و طرزتقسیم کل مالیات پیشه‌وران را (بنیچه) میان‌اصناف مختلف معین می‌کرد. این نظامات گواه افزایش اهمیت اصناف‌در زندگی شهری است. طبق اطلاعات مندرج درمنابع‌تاریخی‌زمان سلجوقیان وایلخانان مغول– درآن روزگاران‌مأموران مالی وعملداران به‌نظرخود به‌پیشه‌وران مالیات‌می‌بستند وبااصناف مشورت نمی‌کردند وآنها را به‌حساب نمی‌آوردند، در قرن هفدهم بعضی‌ازاصناف مقدار معینی ازمحصول حرفهٔ خویش‌را به‌رسم‌مالیات جنسی‌تحویل‌خزانه می‌دادند وبرخی‌دیگربه جای‌آن مالیات نقدی‌می‌پرداختند که بنابه‌گفتهٔ‌شاردن‌از هردکان (کارگاه‌پیشه‌وران) سالیانه ده تا بیست «سو» یعنی قدری بیش از نیم یایك عباسی[1] بود. اصناف رابطهٔ نزدیکی‌بافرق درویشان حیدری ونعمت‌اللهی که‌ازقرن شانزدهم تاهجدهم در بلاد ایران بسیار ذینفوذ بودند داشتند.

استادان‌کارگاههای درباری در میان پیشه‌وران واجد مزایایی بودند. چنانکه پیشتر گفته شد درکارگاههای درباری قرن هفدهم‌دیگرمانند سابق (حتی درنیمهٔ اول‌قرن‌شانزدهم) بردگان صنعتگرکارنمی‌کردند بلکه پیشه‌وران‌آزادی که‌اجرت می‌گرفتند درمؤسسات‌مزبور مشغول‌کار بودند.

«تذکرةالملوك» می‌گوید که چون تعیین «عمله» کارگاههای درباری «بیوتات» امری که شایستهٔ پیشنهاد به‌شاه باشد نبود بدین‌سبب تعیین این‌کارگران به‌امر صدراعظم و پس‌از آنکه رئیس‌کارگاههای مزبور (ناظربیوتات) وخزانه‌دارکل‌کشور(مستوفی‌الممالك)پیشنهاد خویش را در این‌باره به‌وی تقدیم می‌داشتند – به‌عمل می‌آمد. استادان‌کارگاههای درباری مواجب و هدایای معینی درآخرهرسال دریافت می‌داشتند. ناظر بیوتات به‌اتفاق رؤسای اصناف مصنوعات‌کارگاههای درباری را تقویم می‌کرد.

در شهرهای ایران درقرن یازدهم نیزکماکان شهرداری‌خود مختار– وجود نداشت. در رأس امور هرشهری‌کلانتر قرار داشت‌که ازمیان بزرگان محل یعنی فئودالهای بزرگ آن بخش‌که با تجارت‌کلی فروشی ارتباط داشت و ندرةً ازسران تجار بود توسط‌دولت‌شاه معین می‌شد. حقوق و وظایف‌کلانتر را کمپفر مفصلاً شرح داده است. کلانتر موظف بود ازحقوق و منافع شهریان در دادگاه دفاع‌کند ومراقب باشدکه حاکم (داروغه) به‌مردم فشار نیاورد و اجحاف نکند ومالیاتها ازمردم برخلاف قاعده اخذ نگردد ومبلغ مالیاتها وعوارض دیگر دولتی را میان‌کویها و اصناف تقسیم و سرشکن‌کند. بدین‌طریق اسماً کلانتر مدافع منافع شهرنشینان بود. ولی درواقع امرنمایندهٔ منافع بزرگان شهر – مالکان محلی و

[1]– یك عباسی ($\frac{1}{50}$ تومان) برابر با ۱۸ سوی فرانسه بود.

روحانیون و تجار بزرگ بود. ساکنان جلفای‌نو ـ یا حومهٔ ادمنی‌نشین اصفهان ـ خودحق داشتندکلانتر خویش را ازمیان تجار بزرگ انتخاب کنند.

صنف تجار وروحانیون (جامعهٔ سادات ومدارس روحانی) واصناف پیشه‌وران ومحلات شهر ازحق ادارهٔ امور داخلی خویش برخوردار بودند و رؤسای خود را انتخاب‌می‌کردند و بعد به‌تصویب کلانتر می‌رساندند.

ازحرفه‌ها صنعت نساجی مقام رهبری را داشت. این‌صنعت پس از یك دوران انحطاط درعهد سلطنت شاه‌عباس اول به‌طور محسوسی ترقی کرد. در اصفهان وکاشان و یزد وکرمان وشیراز ومشهد وتبریز ودیگر شهرها کارگاههای بزرگ نساجی به‌وجودآمدکه پارچه‌های ابریشمی وزربفت ومخمل می‌بافتند. به‌گفتهٔ اولئاریوس اکثریت پیشه‌وران ایرانی‌رانساجان و رنگرزان تشکیل‌می‌دادند.

صنعت ابریشمبافی حوایج اعیان وبزرگان وتجارکلان را رفع می‌کرد وبرای بازار خارجی مشغول‌کار بود. پارچه‌های ابریشمی یك‌رنگ به‌نام‌کمخا وچند رنگ به‌نام «قصب» و پارچهٔ ابریشمی‌ساده و یا زردوزی ونقره‌دوزی وزربفت و انواع مختلف‌مخمل تولید می‌شد.

به‌گفتهٔ شاردن صدجور زربفت و زری وجود داشت. ازمیان‌آنها زربفت دورو(پشت و رویش یکی‌بود) ممتاز بود و یکی از انواع‌آن گزی ۵۰ تومان (۲۵۰۰ عباسی)قیمت‌داشت. این نوع‌زربفت‌گرانترین منسوج جهان بود. شاردن می‌گویدکه درآن واحد پنج یاشش‌نفر به‌بافتن این پارچهٔ گرانبها مشغول بودند و برای تهیهٔ آن ۲۴ تا ۳۰ ماسوره لازم بود و حال‌آنکه برای تهیهٔ پارچه‌های معمولی بیش ازدوماسوره لازم نبوده.

علیرغم بهای شگفتی‌انگیز و باورنکردنی این زربفت گران قیمت کارگرانی‌که‌آن را تهیه می‌کردند روزی بیش از ۱۶ـ۱۵ سو (یعنی‌کمتر از یك عباسی) اجرت نمی‌گرفتند. شاردن ازمخملهای طلایی ایران بخصوص‌نوع پرپشت‌آن‌که رنگ و برق خودرا همیشه حفظ کرده نشت وکهنه نمی‌شد تحسین می‌کند. بهترین مخملها درکاشان و یزد و اصفهان تولید می‌شد.

درایران منسوجاتی ازپشم شتر (بهترین‌نوع در یزد وکرمان وقزوین) و پشم‌گوسفند (بیشتر در مازندران و بهترین و ظریفترین نوع‌آن در دورق درکرانهٔ خلیج فارس) تهیه می‌شد. نمد بسیارنازك وسبك نیز تولید می‌گشت. پارچه‌های پنبهٔ خشن (کرباس) نیزبرای مصرف عامهٔ مردم بسیار بافته می‌شد. حصیرهای ایران هم‌مشهوربود. به‌قول‌شاردن‌نازکترین و بهترین حصیرهای جهان را درسیستان از نی می‌بافند.

قالیبافی در ایران قرن هفدهم ازلحاظ نقش و چیره‌دستی در بافت به‌حدکمال رسید. قالیهای ایران به‌مقدارزیاد ازطریق بغداد وترکیه به‌اروپای غربی صادرمی‌شد وبدین‌سبب‌در

اروپا به‌قالی‌ترکی معروف شده بود.

در قرن هفدهم در قالیهای ایران بیشتر نقش گل‌وگیاه معمول بود، غالباً نقش گلستانی با حوضهای پرآب وجویها و قالیها دیده می‌شد و صحنه‌های زندگی فئودالها وشکار سواره و تعقیب نخجیر که در قالیهای قرون پیشین بسیار دیده می‌شد درقرن هفدهم اندك‌اندك‌متروك می‌گردید.

درقالیهای قرن هفدهم استادان درتلفیق وترکیب نقوش‌آزادی بیشتری داشتند وآثار هنر خلق بیشرمشهود بود. درمیان قالیهای ایرانی فرشهای عالی وزیبای‌کرمانی‌که از پشم گوسفند و بز بانقش‌ظریف‌گل‌وگیاه وتفوق رنگهای سبز ونارنجی بافته می‌شد مقام اول را واجد بودند.

قالیهای پشمی و ابریشمی‌کاشان نیز بانقش‌گل‌وگیاه وتفوق رنگهای قرمزوفیروزه‌ای وسفید وکرم مشهور بودند. درقالیهای شیرازی اشکال هندسی‌گل‌وگیاه و نیم‌رنگهای روشن سبز وسرخ وآبی تفوق داشت. قالیهای همدان وفراهان وخراسان نیزشهرت داشتند این قالیها هریك ازلحاظ فنی وسبك و نقشه بایکدیگرتفاوت داشتند. قالیهای تبریز و اردبیل و کردستان ایران (ازشهرسنندج) ازلحاظ سبك ونقشه تا اندازه‌ای با قالیهای دیگرنقاط‌ایران تفاوت بارز داشتند. سیاحان قرن هفدهم قالیهای‌کرمان را تحسین می‌کردند.

چینی و بدل چینی وظروف سفالی ایرانی شهرتی داشت‌که شایستهٔ آن بود. تولید کاشی و سفالینهٔ ایران نیز پس‌ازآنکه مدت مدیدی تقلیل یافت درقرن یازدهم مجدداً رونق پیدا کرد. نقش‌ونگار باصیقل لعاب براق ــ (درکرمان)ورنگ‌لاجوردی با پوشش‌لعاب‌براق فیروزه‌ای یا سبز وغیره‌که زمانی به‌کلی متروك‌گشته بود مجدداً احیا شد.

مصنوعات سفالین شهر کرمان‌که بالتمام با لعاب براق فیروزه فام پوشیده شده بود در سراسر جهان شهرت داشت. درکاشیهای ظریف و زیبای ایران در قرن هفدهم به‌طور مشهود ازنمونه‌های چینی تقلید به‌عمل می‌آمد. ولی درظروف کرمانی‌کمتر از ظروف دیگر لعابی تقلید ازچین دیده می‌شد.

درگومبرون (که بعدها به‌بندرعباس مشهور شد) برکرانهٔ خلیج‌فارس‌ظروف بدل‌چینی یاسفالینهٔ‌لعابی‌زیبایی‌با نقوش آبی‌سیر می‌ساختند ودرجدار آن‌قبل‌ازگذاشتن درکوره‌سوراخهای کوچکی تعبیه می‌نمودند و بعد با لعاب براق زجاجی پرمی‌کردند‌که شفاف باقی‌می‌ماند. کاشیهای لعابی به‌الوان مختلف‌که برای روی‌کارگنبدها وجلوخان ابنیه به‌کار می‌رفت نیز مشهور بود.

بهترین‌مصنوعات سفالینهٔ ظریف ایرانی درقرن یازدهم درکرمان و مشهد و یزد و کاشان و نایین واصفهان تهیه می‌شد. مصنوعات هرشهر با شهر دیگر ازلحاظ سبك و نقش

و رنگ تفاوت بارزداشت. شاردن سفالینهٔ لعابی شیراز را ترجیح می‌داد.

در میان دیگرمصنوعات، اشیای چرمی و بخصوص آنچه ازچرم ساغری (قزوین) و الوان تیماجها (تبریزی وغیره) ساخته می‌شده مشهور بود. سیاحان کمانهاوشمشیرهای ساخت ایران را ازآن تمام جهان بهتر می‌دانستند. به‌گفتهٔ اولئاریوس بهترین فولاد درکرانه‌های دریاچهٔ نیریز تولید می‌شده و بهترین تیغها در قم ونزدیك قزوین ساخته می‌شد و از۴تا۲۰ ریخس تالر (۸۰ـ۱۶ عباسی) قیمت داشت.

درشرح اسلحه به‌زبان روسی درقرن هفدهم چنین نوشته شده‌است: «شمشیرقزلباش از فولاد خالص است و ازقبضه در دوطرف تا آغاز نوك‌آن طلاکوب است». مصنوعات طلایی و نقره‌ای و برنجی ایرانی نیز بخصوص مشبك‌کاری وملیله‌کاری نقره واشیای عاجی بسیاربا استادی وچیره‌دستی ساخته شده بود.

تولید رنگها نیز بسیار ترقی کرده‌بود. وازسنگ‌لاجورد (کبود) وچوب برزیل وژاپن و ازروناس (قرمز) واززعفران (زرد) و نیل(کبود) وانار وآب‌لیمو وغیره رنگ می‌ساختند. سنگ‌لاجورد از «سرزمین از بکان» ونیل و چوب ژاپونی از هندوستان و چوب برزیلی از کشورهای اروپایی وارد می‌شد.

به‌گفتهٔ شاردن تولید شیشه درفاصلهٔ قرنهای شانزدهم وهفدهم درسراسر ایران متداول بود. ولی جنس‌شیشه اعلا نبود. رنگ‌آن خاکستری بود وحبابهای هوا زیاد داشت. بهترین شیشه در شیراز ساخته می‌شد. درتمام ایران‌کاغذ سازی معمول بود ولی‌جنس‌آن نه‌تنها بدتر ازکاغذاروپایی بودبلکه به‌پای کاغذ ساخت آسیای‌میانه‌نیز نمی‌رسید. کاغذ آسیای میانه به‌مقدار زیاد به‌ایران وارد می‌شد. صابونسازی هم‌رونق‌داشت و از پیه گوسفند و خاکستر علفهای معطر صابون می‌پختند. این‌صابون‌ارزان وبرای مصرف عموم بود. اعیان وبزرگان‌ازصابون بهتری که‌ازحلب (سوریه) وارد می‌شداستفاده می‌کردند.

سیاحان و بویژه شاردن شیوه‌های بازرگانی ایران‌را شرح می‌دهند. درآغاز قرون وسطی درتجارت‌کلان مبادلهٔ جنس‌باجنس متداول بود ولی‌این شیوه درقرن یازدهم فراموش شده بود. و بازرگانی به‌پول‌نقد انجام‌می‌گرفت وسکهٔ نقرهٔصفوی یاخارجی‌وسیلهٔمبادله‌بود.

در معاملات‌کلان تجاری‌واریزحساب به‌وسیلهٔ کیسه‌های پول که هریك‌حاوی ۲۵۰۰۰ عباسی(۵۰ تومان) بود به‌عمل می‌آمد ومحتوی‌کیسه‌ها به‌دقت توزین می‌شد. شاردن‌می‌گوید که بدین‌طریق فریب وخدعه درمعامله محال بود، تمام‌تجاربزرگ نمایندگان سیاری‌داشتند.

به‌گفتهٔ شاردن‌درایران تجاری بودندکه در دورترین‌کشورها مانند سوئد و چین‌عمال معتمدی داشتند. به‌سبب حمایتی‌که‌گروه فئودال زمامدار یعنی مأموران عالیمقام‌کشوری در قرن هفدهم‌ازتجاربزرگ به‌عمل‌می‌آوردند بازرگانان بزرگ بسیار محترم بودند. تجارت

خارجی دردست تجار مسیحی (ارمنیان و بعد ازایشان تا اندازه‌ای هلندیان و انگلیسیان و فرانسویان) بود نه‌ایرانی. تجار مسیحی با روسیه و ممالك اروپای غربی تجارت می‌کردند و هندیان باهندوستان وکشورهای‌خاور دور. همچنان‌که درترکیهٔ آن‌روزنیز تجارت‌خارجی در دست مسیحیان (یونانیان وارمنیان واروپائیان) و یهودیان بود. تجارت داخلی در دست تجار مسلمان (ایرانی) بود.

درمیان تجارارمنی جلفای‌نو ثروتمندانی‌وجود داشتند‌که تمولشان به۶۰ تا ۲۰۰هزار تومان بالغ‌می‌گشت. شرکت تجاربزرگ ارمنی جلفای‌نوازانحصارصدورابریشم ایران استفاده می‌کرد. شاه‌به‌این‌ارمنیان درکشورهای‌مسیحی‌مأموریتهای‌سیاسی‌محول‌می‌کرد وضمناً از وجود آنها برای‌فروش پارچه‌های ابریشمی وزربفت و مخمل ودیگرمصنوعات‌کارگاههای درباری دراروپا استفاده می‌نمود. ارمنیان‌جلفای‌نو سالیانه۵۸۰تومان مالیات به‌خزانه‌می‌پرداختند.

گذشته از تجار ارمنی فقط تجارتخانه‌های انگلیسی و هلندی حق صدور ابریشم خام ایران‌را داشتند. هلندیها باموفقیت تمام با انگلیسیان رقابت می‌کردند. هنگام انقلاب بورژوازی انگلستان ـ هلندیها حقوق خاصی در زمینهٔ تجارت صادراتی ایران از شاه‌عباس دوم (در سال ۱۶۴۵ م.ـ۱۰۵۵ ه.) به‌دست آوردند. جالب تـوجه است‌که دولت شاه نیز مانند حکومت تزاری‌مسکو نزاع خویش را با انگلستان یکسان‌توجیه می‌کردند ومی‌گفتند چون انگلیسیان جسارت‌کرده «شارل سلطان قانونی‌خویش‌را» اعدام‌کرده‌اند درمیان ایشان و انگلیسیان مناقشه درگرفته‌است. انگلیسیها پس از استقرار مجدد سلطنت درانگلستان(سال ۱۶۰۰م.) توانستند در تجارت ابریشم ایران فقط مقام دوم را بعد ازهلندیها احرازکنند.

در حدود سال ۱۶۷۰م.ـ۱۰۸۱ ه. هلندیها سالیانه معادل مبلغ ۵۰۰تا۷۰۰ هزار لیور (قریب ۱۱تا۱۳ هزارتومان)ابریشم‌خام به‌اروپا صادر می‌کردند.

از ایران به‌کشورهای اروپای غربی‌گذشته از ابریشم خام ومنسوجات ابریشمی‌تیماج وچرم ساغری و پشم شتر وگوسفند و قـالی و ظروف بـدل‌چینی و مصنوعات طلا و نقره و سنگهای قیمتی و بخصوص‌فیروزه صادر می‌شد.

از ایران به‌روسیه بیش ازهمه چیزانواع واقسام منسوجات ابریشمی صادر می‌گردید درشرح‌لوازم‌روسی‌قرن‌هفدهم‌میلادی‌ازاین‌اجناس نیز یادشده‌است: اطلس قزلباشی[1]،مخملهای قزلباش، دارایی داروغه‌ای (منسوج ابریشمی زردوزی یا نقره‌دوز شده) گیلانی وکاشانی و قزلباشی، صوف (منسوج پشمی)، زربفت، کمخای یزدی، کمخایِ قزلباشی، قطنی(پارچهٔ‌مخطط

۱ـ در روسیه قرن شانزدهم وهفدهم دولت صفوی را دولت قزلباش وتمام ساکنان قلمرو آن‌دولت را قـزلباشان می‌خواندند.

نیمه ابریشمی) قزلباشی، آبیاد (منسوج ضخیم ابریشمی موجدار با خطوط طلایی ونقره‌ای) فته (روسری ابریشمی) قزلباشی و غیره.

اکنون مثالی ازشرح این کالاها را نقل‌می‌کنیم: «مخمل قـزلباشی در زمینهٔ نقره‌ای نقش‌علف وبرگ، ابریشم‌ارغوانی‌یاآلبالویی»، «مخمل قزلباشی ـ در زمینهٔ نقره‌ای نقش آدمهای نشسته ویوزپلنگ و جانوران ـ ابریشم مختلف»، «کمخا ـ ی قزلباشی راه راه‌ـ خطهای ارغوانی وآبی وراه‌راهها، شکل‌آدم و پرندگان طلایی ونقره‌ای ـ میان‌آنهارده‌های زرد»، «دارایی‌سبز گیلانی»، «دارایی‌ارغوانی قزلباشی بانقش‌علفهای ریز طلایی»، «دارایی قزلباشی در زمینهٔ قرمز، درخت طلایی با ابریشم» الخ.

گذشته ازاینها ابریشم‌خام ومتقال و پوستین واسلحه ـ شمشیر قزلباشی وتیرقزلباشی وکمان قزلباشی وکمان مشهدی و زین‌وبرگ قزلباشی و مروارید هرمز وفیروزه و رنگها و خشکبار ازایران به‌روسیه صادر می‌شد. میزان معاملات تجاری‌ایران با روسیه درقرن‌هفدهم افزایش فوق‌العاده یافت. تجار روسی در اصفهان وقزوین ودیگرشهرهای شمال ایران‌ظاهر شدند و عدهٔ‌کثیری ازتجـار روسی درشماخی دایم مقیم بـودند ومهمانسرا وکلیسا داشتند. ابریشم و دیگرکالاهای ایران ازطریق روسیه به‌لهستان وآلمان وانگلستان صادرمی‌شد.

در قرن یازدهم از ایران به‌ترکیه از راه بغداد توتون ومازو ومنسوجات پشمی‌خشن از پشم‌گوسفند ومنسوجات مختلف ابریشمی وقالی و انواع تیماج وحصیر وانواع ظروف و فولاد و آهن قطعه ومیله ومصنوع و نی ومصنوعاتی ازچوب شمشاد صادرمی‌شد . صدور آهن بالکل‌ـ و به‌هرصورتی‌ازایران به‌ترکیه ممنوع بود ولی هرگز موقوف نگشت.

ازایران به‌هندوستان‌اسبان بسیاروتوتون به‌مقدارزیاد وهمه‌نوع میوه ـ خشك‌وبه‌صورت مربا و ترشی وبخصوص انجیر وکشمش ولواشك به وشراب، عصارهٔ گلها ومیوه‌هاومصنوعات بدل‌چینی و پر وانواع تیماج و برده صادرمی‌شد.

ازهندوستان به‌ایران پارچه‌های نازك پنبه‌ای ومنسوجات ابریشمی ومصنوعات‌فلزی و عاج و رنگها وادویهٔ غذایی ومعطر ومواد دارویی و نیل و برده واشیای ترانزیتی‌کشورهای خاوردورواردمی‌شد.دیگرپدیده‌ای‌که سیاحان بدان‌اشاره می‌کنند وبرای‌اقتصادایران خطراتی در برداشت این بودکه ترازنامهٔ تجاری ایران وهند روزبه‌روز بیشتر به‌زیان ایران‌می‌بود.

به‌طور مشهود مقدار زیادی سکهٔ نقرهٔ صفوی واشیای ساخته شده ازطـلا و نقره از ایران به‌هندوستان می‌رفت و بازرگانی‌ایران با هندوستان وکشورهای خاوردور نیز رفته‌رفته به‌دست تجارهندی افتاده بود . به‌تقریب درتمام شهرهای قلمرو صفویه وحتی در بلاد دورـ دستی مانند باکو وشماخی ـ در قرن هفدهم ـ تجار هندی پدیدآمدند‌ـ وحال‌آنکه پیشتریا

بالکل درآن‌نقاط دیده نمی‌شدند و یاعدهٔ آنان بسیار قلیل بود. درآخرین ربع قرن‌یازدهم‌ه. در اصفهان لااقل بیست‌هزار هندی زندگی‌می‌کردند.

از روسیه به‌ایران از طریق ولگا، بحرخزر وشماخی و یا گیلان انواع خز و چرم خام وچیت وماهوت و پارچهٔ کتانی وآهن و مس و مصنوعات فلـزی و شیشه و مصنوعات شیشه‌ای، پوستین وکاغذ تحریر وشکر وعسل و موم و ودکا وخاویار وماهی و اسلحهٔ آتشی وارد می‌شد. صدور اسلحه ازروسیه بدون اجازهٔ مخصوص‌ممنوع بود ولی‌به‌طور مخفی‌صورت می‌گرفت.

«کتان روسی» حتی درقرن هشتم ه. نیز در بعضی منابع نـام‌برده شده‌که در ایران متداول بوده‌است ولی‌درقرن‌یازدهم به‌مقدار وارداتآن به‌مراتب افزوده شد. مورخان وجود تجار مسکوی و قازانی و «فرنگی» را در بنادرگیلان در حدود سال ۱۶۲۹م.ـ۱۰۳۹ ه. تذکر داده‌اند .

در قرن یازدهم ازکشورهای‌اروپای غربی‌امتعهٔ زیر به‌مقدار زیاد صادرمی‌شد: ماهوت و به‌طورکلی منسوجات از انگلستان و هلند وفرانسه و ایتالیا، جام‌آیینه و شیشهٔ پنجره از ونیز؛ مصنوعات فلزی، اشیای تجملی؛ شراب فرانسه و ایتالیا و غیره؛ شکر وچراغ وکاغذ تحریر وکاغذ پنجره. ماهوت‌انگلیسی که «لندره» (ازکلمهٔفرانسه لندرکه به‌معنی لندن‌است) نامیده می‌شد خواهان فراوان داشت. عده‌ای ازتجار ایرانی نیزدر فـروش این‌نوع ماهوت تخصص پیدا کردهٔ بودند وآنان‌را «لندره فروش» می‌نامیدند.

در قرن یازدهم سه‌کاروانسرای اصفهان محل بازرگانی این «لندره فروشان» بود. از این‌جا معلوم می‌شودکه هم‌درقرن یازدهم وارداتکالاهای‌اروپای غربی و بخصوص منسوجات اهمیت داشت ولی‌هنوز به‌مقداری نرسیده بودکه ازآن خطری جدی متوجه صناعت پیشه‌وری ایران‌گردد. در ایران بیشترکالایی (ازاروپای غربی وروسیه) به‌فروش می‌رفت‌که در خود کشور تولید نمی‌شد ــ مثلا ماهوت.

در پایان قرن‌یازدهم پیروزی‌تمایلات ارتجاعی دراقتصاد ایران (که پیشتر بدان‌اشاره شد) ــ واینکه در نتیجهٔ آن روستا فقیر و بازار داخلی محـدودتر شد ــ دروضع صنعت و بازرگانی انعکاس بسیار بدی داشت. افزایش مالیاتها وعوارض و بازرگانی و یوغ‌گران و فشار دولت فئودالی که بخصوص برای تجـار متوسط وکوچك (که ازمزایایـی برخوردار نبودند) و پیشه‌وران مرگبار بود و خودکامی و سلطهٔ فئودالها درشهرها ــ تمایلات ترقی‌خواهانه‌ای را که درآغاز قرن هفدهم دراقتصادآنجا پدیدآمده بود ــ خفه می‌کرد . بدین سبب پیدایش بازار واحـد در شهرهای ایـران به‌نتیجه و پایان نرسید ونطفه‌های تولیدات سرمایه‌داری نوین برسایر اشکال تولید تفوق نیافت.

لازم است خاطر نشان شود که یکی از جوانب خاص تکامل اقتصادی ایران در قرن هفدهم این بود که اعتلای اقتصادی بیشتر در شهرهای مرکزی و غربی کشور (اصفهان، شیراز، همدان کرمان، رشت، فومن، لاهیجان وغیره) و آذربایجان (تبریز، اردبیل) مشهود بوده. برعکس خراسان به استثنای مشهد وقندهار در این دوره دچار رکود گشته بود وسبب این توقف به طور کلی تقلیل شدید روابط اقتصادی با آسیای میانه بوده.

## بخش ۱۰ :

# سازمان دولتی کشور صفوی درقرن هفدهم م.

دستگاه دولتی که درعهد نخستین سلاطین صفوی پایه‌گذاری شده بود و درعصر شاه‌عباس‌اول اصلاح شد درزمان‌شاه سلطان حسین(از ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ م. ـ ۱۱۰۶تا۱۱۳۵ه. حکومت‌کرد) کاملاً شکل گرفت . تورم فوق‌العادهٔ دستگاه مرکزی (و بویژه ادارهٔ مالیاتها) ازخصوصیات مشترك فئودالیزم درایران وبسیاری ممالك دیگر خاور بود.

در سراسر قرون وسطی کشورهای مزبور معرض مبارزهٔ هواخواهان دولت متمرکز فئودالی ـ وطرفداران تلاشی‌وعدم مرکزیت فئودالی ـ یااز یك‌سو مأموران عالیمقام‌کشوری و روحانیون‌وازدیگرسوبزرگان‌اسکان‌یافتهٔ محلی‌شهرستانی که‌به‌انواع گونا گون‌مالکیت‌فئودالی زمین اتکاداشتند(دستهٔ نخستین‌به اراضی دیوانی و دستهٔ دوم به اراضی ملکی وسیورغال و تیول‌واقطاع متکی‌بودند) واقع‌بودند .

چنانکه پیش‌گفته شد در قرنهای دهم ویازدهم زمام امور سیاست در دولت صفوی از دست بزرگان نظامی چادرنشین ( قزلباشان )بدر رفت و به دست مأموران‌کشوری ایرانی که به روحانیون وتجار بزرگ متکی بودند افتاد. محققان هنوز علل این تبدل وتغییر را کشف نکرده‌اند زیرابرروی هم‌تاریخ اقتصاد ایران چنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته است .

به طوری‌که در فوق ذکرشد نتیجهٔ این تغییر این بود که اراضی دیوانی وخاصه و وقفی‌توسعه یافت ودرسیاست داخلی‌تمایل به مرکزیت نیروگرفت. ولی این‌تمایل به‌مرکزیت ممکن‌نبودکاملاً مستمر باشد ومنجر به امحای‌کامل اساس پاشیدگی فئودالی گردد زیرا در تکامل اقتصادی‌کشورنقطهٔ اتکای مطمئنی نداشت وبزرگان لشکری وچادر نشین و اعیان

شهرستانی‌هنوز درمرکز واطراف تاحدی ذینفوذ بوده نیروی کافی برای‌پایداری دراختیار داشتند.

به جرأت می‌توان گفت که دستگاه اداری دولت درهیچ‌عصری مانندقرن یازدهم متورم وعظیم‌وکثیرالانشعاب وپیچ درپیچ نبوده‌است. شرح این‌دستگاه مفصلاً در« تذکرةالملوك » آمده‌است.

مورخان ایرانی ازقبیل اسکندربك منشی ومحمدطاهروحید وغیره وسیاحان اروپایی وبویژه شاردن وکمپفر ورافائل دومان توضیحات مشروحی دربارهٔ برخی‌از مشاغل و ادارات مزبور داده‌اند. ولی این دستگاه اداری و قرطاسبازی چنان پیچ درپیچ بودکه هنوزهم نقاط فراوانی ازآن مبهم وتاریك مانده است.

بدیهی‌است که‌قدرت‌شاه نامحدودومجلس‌اعلادارای‌حق مشورتی بود ودرامورکشور نفوذ زیاد داشت.درعهد شاه عباس اول هفت تن «ارکان‌دولت» عضو مجلس اعلا بودند:صدراعظم، مجلسنویس، دیوان‌بگی، قورچی باشی، قوللرآغاسی،تفنگچی آغاسی،واشیك‌آغاسی‌باشی.

سپهسالارکل‌ایران فقط‌درمواردی‌که‌امورمربوط به‌قشون وحفظ مرزها ویا خطرجنگ موردبحث بودبه مجلس اعلا دعوت می‌شد . در پایان قرن‌یازدهم سه‌مأمور عالیمقام دیگر نیز به‌شرح زیر به‌عضویت مجلس اعلا درآمدند : مستوفی‌الممالك، ناظر بیوتات ومیرشکارباشی.

صدراعظم یا به دیگر سخن « وزیر دیوان عالـی » یا « وزیر دیوان‌الممالك » به نام «اعتمادالدوله»و«وزیر دست راست» نیزخوانده می‌شد. وی بعدازشاه شخص اول‌شمرده‌می‌شد، ورئیس ادارات کشوری و حافظ مهر بزرگ شاهی که « مهر مهر اثـر» نـامیده می‌شد، بود . هیچ سند مربوط به مالیاتها و دوائر درباری و تعیین مأموران عالیرتبه و یا متوسط و تفویض‌القاب وغیره‌بدون تصویب صدراعظم اعتبارنداشت. وی‌ناظراجرای‌بودجه(دخل‌وخرج) بود وروابط خارجی دولت را اداره می‌کرد. برعکس ترکیه که‌درآنجا صدراعظم‌درعین‌حال فرماندهٔ کل‌قوا نیز بود ــ دردولت صفویه وظیفهٔ صدراعظم‌فقط رسیدگی به‌امورکشوری بود. باوجود قدرت عظیمی که صدراعظم داشت شاه می‌توانست در هرلحظه او و یا دیگر مأموران عالیمقام را معزول ومعدوم‌کند .

مجلسنویس (یاوقایعنویس) معاون صدراعظم ودرغیبت وی‌درمجلس‌اعلاجانشین او بود. نام دیگر او «وزیر دست‌چپ » (یا وزیر چپ) بود . صورت مجلس اعلا را تحریر می‌نمود وبایگانی‌دولتی رااداره می‌کرد و وقایعنگارویامورخ درباری محسوب می‌شد.

دیوان‌بگی قاضی عالی‌کشوربود. ازدمان فرمانروایی مغولان دیگرامرقضا دربست‌در دست روحانیون‌نبود. درقرن هفدهم دیوان‌بگی به‌اتفاق صدرالعلما یارئیس‌روحانیون درمورد بزههای سیاسی (توطئه علیه‌شاه ، خیانت به دولت وغیره) وهمچنین بزههای چهارگانهٔ قتل وهتك‌ناموس وزیان عضوی ازبدن وکورکردن حکم‌صادر می‌کرد.

گذشته ازاین دیوان‌بگی هفته‌ای دوروز به اموری‌که می‌بایست طبق‌عرف وعادت‌مورد قضاوت قرار گیرد رسیدگی می‌کرد ( قوانینی‌که از حدود فقه اسلامی خارج بود بخصوص حقوق چادرنشینان) . دیوان‌بگی براجرای احکام محاکم شرع ـ که به‌اموردیگرحقوقی و جنایی می‌پرداختندـ وهمچنین‌محاکم روحانی‌غیر مسلمانان(محاکم اساقفهٔ مسیحی‌وروحانیون یهودی ) نظارت می‌کرد . سرانجام دیوان‌بگی مقام استینافی عالی‌نیز شمرده می‌شد.

مستوفی‌الممالك ( خزانـه دارکل‌کشور) جانشین صدراعظم در دیوان‌الممالك بود . تمام دستگاه وصول مالیات وتنظیم صورت درآمد و هزینه وتصویب فهرستهای مالیاتی جزو وظایف وی بود.

قورچی‌باشی رئیس سپاه‌گاردنگهبان وسردارقشون فئودال قزلباش بود. قوللرآغاسی (لغت آذربایجانی است‌ـ یعنی رئیس بردگان) تقریباً همیشه‌گرجی بود و ریاست سپاه‌گارد سوار غلامـان نگهبان را به عهده داشت‌که اکثراً ازگرجیان بودند. اینان ازلحاظ حقوقی بردگان شخص شاه‌شمرده می‌شدند[1] . تفنگچی‌آغاسی رئیس سپاه‌گارد نگهبان تفنگچیان‌بود.

سپهسالارکل ایران فرماندهٔ‌کل تمام صنوف ارتش‌بود. اینکه وی فقط هنگام بحث در امورنظامی در مجلس اعلا حضور به هم می‌رسانید خود یکی از نتایج انتقال زمام امور به مأموران کشوری بوده.

اشیك‌آغاسی‌باشی (لغتی است‌آذربایجانی‌ـ‌یعنی «رئیس سران‌آستانه») رئیس‌تشریفات کل دربار سلطنتی بـود . ناظر بیوتات ریاست تمام مؤسسات اقتصادی دربار شاهی و از آن جمله‌کارگاههای صنعتی دربار را به‌عهده داشت.

میرشکارباشی رئیس شکارگاهها و امور مربوط به شکار شاه بودو صید با سگهای شکاری وباز وغیره را اداره می‌کرد. اهمیت شغل‌اودرآن بودکه شکارهای‌بزرگ جرگه‌ای که اضافه بر شاه و درباریانـ دهها هـزار سپاهی وافراد قشون و روستاییان شکار گردان در آن شرکت مـی‌جستند ـ و در اراضی وسیعی صورت می‌گرفت در واقع حکم مانورهای نظامی را داشت وجانشین آن بود.

ازمیان مشاغل فراوان دیگری‌که دردستگاه مرکزی وجود داشت بایدنظر به‌اهمیتشان شغلهای زیر را نام برد : توپچی‌باشی یا رئیس توپچیان، داروغهٔ دفترخانهٔ همایون (رئیس دفترسلطنتی)، مستوفی دیوان خالصه (خزانه دارکل یا رئیس) یا دیوان املاك شاه، مستوفی موقوفات یا رئیس خزانهٔ اموال وقفی.

در رأس روحانیون شیعه یا صنف مجتهدین وعلما دو صدربزرگ (یا صدرالصدور) که

۱ ـ باید در نظر داشت کـه ازلحاظ حقوقی وضع بردگان شاه به هیچ وجه مشابهتی بـاوضع بردگان افراد معمولی نداشت .

یکی برای امور دیوان و دیگری برای امور خاصه (به بعد رجوع کنید) بود. امور مربوط به قضا و دادرسی اموال موقوفه در دست صدرالصدور بود. متشرعین عالیمقام ( مجتهدین ) و دون رتبه‌تر (علما) وهمچنین شیخ‌الاسلامها و صدرهای ایالات (که موقوفات ایالات را اداره می‌کردند) وقاضیان محلی ـ تابع ایشان بودند. در پایان قرن هفدهم شغل ملاباشی یا رئیس کل تمام روحانیان شیعه ـ مخصوصاً برای محمدباقرمجلسی ـ مجتهد ذینفوذ ومتعصب و مستبد ایجادشد. عادةً شاه قبل از اینکه فرمانی صادر کند از مجتهدین سؤال می‌کرد که آیاحکم او ازنظرفقه وشریعت‌اسلامی صحیح است یانه ومجتهدین فتوای مختصری صادرمی‌کردندکه فرمان شاه بعد بدان مبتنی می‌شد.

کارمندان دربار شاه بسیاربودند. گذشته ازمشاغل سابق‌الذکر ناظر بیوتات واشیك آغاسی باشی و میرشکارباشی باید شغلهای زیر را نام برد: مهماندارباشی‌که امور مربوط به پذیرایی ایلچیان ومهمانــان متشخص محول به او بود، دو میرآخورباشی یعنی متصدی اصطبلهاکه یکی ازآنها «مقدم» بود واصطبلهای درباری رااداره می‌کرد ودیگر«صحرایی» بود و رمه‌های اسبان شاه در دست وی بود، دیگر قوشچی‌آغاسی یا رئیس بازهای شکاری، سفره‌چی باشی یا رئیس خدمهٔ سفره خانهٔ شاهی، حلواچی باشی یا رئیس قنادان درباری، شرابچی‌باشی یا رئیس ساقیان، منجم باشی‌یا رئیس منجمان درباری، انباردارباشی یا رئیس انبارهای دربار، خواجه سرای یا خواجهٔ‌کل حرم شاهی وغیره. بسیاری از این مشاغل‌فقط لقبی افتخاری بود وبس.

هریك ازمأموران کشوری ولشکری و روحانی یاد شده دارای دفترخانه و عده‌ای کارمند بود. وپاداش‌ومزد مأموران عبارت بود ازدرآمد اراضی سیورغال و تیول ومواجب و سهمی ازپیشکشهای نقدی وجنسی اجباری‌که از طرف حکام و دست نشاندگان وامیران تابع شاه از اطراف واکناف‌کشور می‌رسید.

تمام اراضی‌کشور به دو بخش نا مساوی ـ یعنی قلمرو اراضی دیوانی وقلمرو اراضی خاصه تقسیم شده بود [۱]. در قلمرو اراضی دیوانی بیشتر زمینهای دولتی یا دیوانی بود [۲] و درآنجا اراضی خاصه وجود نداشت. در قلمرو اراضی خاصه بـرعکس بیشتر املاك از آن خاندان شاهی بود و اراضی دیوانی وجودنداشت.

املاك خصوصی وموقوفه درهر دو قلمرو وجود داشت. قلمرو دیوانی به دست دیوان‌ـ

۱ـ این‌تقسیم بندی‌شبیه‌تقسیم‌بندی روسیه است در زمان ایوان مخوف به«زمشچینا»و«آپریچ نینا»که ترجمهٔ صحیح روسی‌آن«خاصه» است.

۲ـ باید به یاد داشت‌که تیول وسیورغال و اراضی قبایل‌چادرنشین یا یورتها جزو اراضی دولتی (دیوانی)محسوب می‌شده.

الممالك فوق‌الذکر وقلمرو خاصه به دست دیوان ویژه‌ای به نـام خاصه اداره می‌شد. این دیوانها مطابق مرسوم بهرهٔ مالکانه ومالیات را از تمام انواع اراضی ( غیر از اراضی که معاف بودند ازقبیل سیورغال و وقف وغیره )که درقلمرو املاك دیوانی یا خاصه قرارداشتند دریافت می‌داشتند .

درآمد این دو دیوان و یا به دیگر سخن بخش در آمد بودجهٔ دولت تشکیل می‌شد از وصول مالیات و خـراج و «پیشکشهای» اجباری وحقوق‌گمرکی صادراتی و وارداتی و ترانزیتی ومحصول معادن .

درآمد سالیانهٔ دولت صفوی‌را اولئاریوس (سال ۱۶۳۹ م.ـ ۱۰۴۹ ه.)به ۸ میلیون ریخس تالر یعنی ۶۴۰ هزارتومان (۶۴۰۰ میلیون دینار ) بالـغ می‌دا‌دند و شاردن ( سال ۱۶۷۷م . ـ ۱۰۸۸ ه.) ۳۲ میلیون لیور یا۷۰۰ هزارتومان (۷ میلیارد دینار) می‌نویسد و«تذکرةالملوك» ( ۱۷۲۵ م. ـ ۱۱۳۸ ه.) رقم ۷،۸۵۶،۲۳۵،۸۰۸ دینار ( یعنی‌بیش‌از ۷۸۵،۶۲۴تومان)راذکرمی کند.مبلغ‌اخیرجمع‌وصولی‌قلمرودیوانی‌یعنی۶،۰۸۶،۵۲۳،۴۰۳ دیناروصولی‌دیوان خاصه‌که به‌مبلغ۱،۷۶۹،۷۱۲،۴۰۵ دینار بالـغ می‌گشت ـ بوده.

بدین‌طریق درقریب مدت۸۵ سال(ازسال ۱۶۳۸تا۱۷۲۵ م.ـ ۱۰۴۸تا۱۱۳۸ ه .) درآمدسالیانهٔ دولت صفوی بین۶۴۰ هزار و ۷۸۵ هزار تومان نوسان می‌کرده . رقم آخر که حداکثر درآمد آن دولت بود ده بار از در آمد سالیانهٔ فرانسه ودو بارونیم از درآمد سالیانهٔ انگلستان در فـاصلهٔ میان قرنهای هفدهم و هجدهم کمتر بـود و حال آنکه قلمرو دولت صفوی از وسعت فرانسه بیشتر وبه احتمال قوی جمعیت‌آن نیز از کشور اخیرالذکر فزونتربود. انگلستان‌که جای خود دارد. این مقایسه نشان می‌دهدکه در قرن هفدهم ایران ازلحاظ‌ترقی اقتصادی تا چه حد از فرانسه و انگلستان عقب بوده است .

در رأس ادارهٔ قلمرو دیوانی (این سرزمینها بیشتردر مناطق‌مرزی بودند) بگلربگان قرار داشتند که قدرت اداری و نظامی ـ یعنی فرماندهی قشون فئودالـی محلی را در دست داشتند. تعداد ایالاتی‌که توسط بگلربگان اداره می‌شد درپایان قرن هفدهم سیزده وبه قرار زیر بود :

شیروان، قراباغ وگنجه، آذربایجان ، چوخورسعد ( ناحیهٔ ایروان یعنی ارمنستان شرقی)، قزوین ، قلمرو همدان، کوه‌گیلویه (فارس) ،کرمان، گرگان، استرآباد ، مشهد ، هرات ، مرو شاهجهان، قندهار.

درقرن شانزدهم میلادی مقام بگلربگی به طور موروثی به سران ایلات چادرنشین قزلباش تعلق داشت . قراباغ و استرآباد متعلق به سران دو شاخهٔ ایل قاجار بود و فارس به ایل ذوالقدر وکرمان به رئیس ایل افشار متعلق بود و الخ .

در قرن هفدهم دولت شاه کوشید موضوع وراثت مقام بگلربگی را از میان بر دارد ولی در این طریق کامیابی کامل نصیب آن نگشت و فقط دربعضی ایالات موفقیت حاصل کرد. درقرن شانزدهم قدرت بگلربگان بسیار بود و گاه کمتر ازدولت مرکزی وشاه حساب می بردند.

درعهد شاه عباس اول دولت مرکزی به منظور تحدید قدرت بگلربگان مأمورانی در اطراف ایشان گماشت که ازمرکز معین می‌شدند وتابع مرکز بودند وهربگلربگی جانشینی داشت که مراقب اعمال وی بود وبه دیوان مرکزی گزارش می‌داد و وزیری داشت که امور مالی محل را اداره می کرد والخ .

حکام بخشهای ایالت که غالباً ازامیران محلی فئودال چادرنشین یا اسکان یافته بوده حکومت را به ارث داشتند تابع بگلربگی بودند . سپاهیان اینان قشون ایالتی را تشکیل می‌دادند. بنا به گفتهٔ صاحب «تذکرة الملوك» سپاهیان تمام بگلربگان ایالات به ۵۱۳۷۹ نفر بالغ می گشتند . بگلربگان وحکام دارای بودجهٔ محلی خـود بودند. قسمتی از مالیاتهای محلی رابگلربگان وحکام تصاحب می کردند. بدنامی وخودکامی اینان ضرب‌المثل شده‌بود.

به گفتهٔ رفائـل دومان ــ ایرانیان هنگامی کـه از بگلربگان وحکام سخن می گفتند نمی‌پرسیدند چه کسی فلان ایالت را اداره می کندبلکه سؤال می کردند چه کسی فلان ایالت را «می‌خورد» .

قلمرواراضی‌خاصه بیشتردر داخل کشور قرارداشت (مثلاً اردبیل وگیلان ومازندران و اصفهان) وبه وسیلهٔ وزیران وعاملان ویژه‌ای کـه صرفاً در امورکشوری قدرت داشتند و ازطرف دولت شاه تعیین می‌شدند اداره می‌شد. شیوهٔ ادارهٔ اینان ازلحاظ رعایا بهتر ازشیوهٔ اداری بگلربگان نبود . درآمد قلمرو خاصه صرف نگهداری در بـار شاهی و کارمندان و مؤسسات و ادارات آن می گشت .

بالاتر ازبگلربگان‌ازلحاظ مقام والیان قرار داشتند. دولت شاه مقتدرترین تابعان و دست نشاندگان خویش و امیران موروثی کشورهـا و ایالاتی را که در مرزهای آن کشور قرار داشتند به نام والی می‌نامید. والیان ( پنج والـی وجود داشت ) به ترتیب شایستگی عبارت بودند ازوالی‌خوزستان[1]،والی‌لرستان،والی(شاه)کارتلی، والی (شاه)کاختی[2]و والی کردستان (ایران) .

۱ــ والی ایالت خوزستان ازاعقاب مشعشع پیشوای نهضت مردم خوزستان در قرن پانزدهم بود (به فصل ۶ رجوع شود) که به مرور زمان به صورت فئودال درآمده بودند.

۲ــ والیان کارتلی وکاختی شاهان موروثی در بخش شرقی گرجستان بودند. اینان در تحت فشار شاه عباس ظاهراً به مذهب شیعه درآمدند ولی نکوشیدند که مذهب مزبور را به مردم مسیحی گرجستان تحمیل کنند.

والیان ازخوددارای ادارات حکومتی، دست نشاندگان وتابعان، بودجهٔ دخل وخرج، قانونگزازی ، اساس ویژهٔ مالیات وقشون فئودالی بودند . دولت شاه کمتر در امور قلمرو ایشان مداخله می‌کرد. نشان بستگی وتابعیت ایشان به دولت شاه این بود که به جای خراج، «کاروانهای شاهی» با «پیشکشیهای» اجباری به دربارمی‌فرستادند (شاهان کارتلی و کاختی شراب وبردگان زن ومرد و والی کردستان روغن و دیگر محصولات دامداری) و درصورت وقوع جنگ عدهٔ معینی سپاهی به قشون فئودال دولت مرکزی اعزام می‌کردند (مثلاً والی کردستان ۱۴۰۰ نفرمی‌فرستاد). امیران موروثی سیستان وبختیاری (قبیلهٔ چادرنشین ایرانی) بااینکه ملقب به‌لقب والی نبودند ولی در واقع حقوق ایشان باوالیان برابر بود .

اما راجع به سیاست مذهبی صفویه بایدگفت که در سراسر قرن شانزدهم (جزمدت حکومت کوتاه شاه اسماعیل دوم یعنی از ۱۰۸۷ تا ۱۰۸۸ ه.) و در تمام مدت قرن یازدهم. وعهد شاه عباس اول ــ دولت مسلمانان سنی را مورد تعقیب و ایذا قرار می‌داد ( سنیان در شیروان وکردستان وافغانستان ومیان ترکمنان گرگان و غیره بسیار بودند) و مذهب شیعهٔ امامیه را بر ایشان تحمیل می‌کردند. سبب این تعصبات بیشترملاحظات سیاسی بود.

سنیان مظنون بودندکه به خان‌نشینهای ازبك و یا ترکیه حسن توجه وتمایل دارند . همینکه جنگ بادول مزبور موقوف شد (از سال ۱۰۴۹ه.) تعقیب سنیان نیز متوقف گشت .

دولت در طی قرنهای دهم ویازدهم نسبت به مسیحیان ویهودیان و زرتشتیان و هندیان روش مدارا داشت و رفتار دولت صفوی با این نامسلمانان خیلی بهتر از روشی بود که در مقابل سنیان و دیگر «بد دینان» مسلمان اتخاذکرده بود.

سیاحان‌متذکرمی‌گردندکه فاصلهٔ میان سالهای ۱۶۴۰ و ۱۶۹۰م.ــ۱۰۵۰ و ۱۱۰۲ه. با تمام ادیان و مذاهب مدارا می‌شده. این را نیز باید یاد آور شویم‌که در همان سالها در اکثرممالك اروپای غربی حتی ازآزادی نسبی ادیان نیزخبری نبود وفقط دین رسمی دولتی مجاز شمرده می‌شد[1]. بدین سبب جای تعجب نیست‌که شاردن فرانسوی که خود پروتستان ــ (هوگنو) بود ــ که در زمان لویی چهاردهم در فرانسه سخت مورد ایذا وتعقیب واقع می‌شدند ازمدارایی‌که در ایران با مؤمنان به ادیان دیگر به‌عمل می‌آید سخت در شگفتی افتاده‌بود.

شاردن می‌نویسد. «اگر روحانیون راکه در این کشور نیز مانند دیگر کشورهایند و شاید هم متعصبتر . . . استثناکنیم . . . خواهید دیدکه ایرانیان نسبت به متدینان به ادیان

۱ــ مثلاً دربعضی از کشورهای کاتولیك (پرتغال و اسپانیا و مستعمرات آنها) حتی در قرن هجدهم پروتستانها را سوختن در آتش تهدید می‌کــرد و در کشورهای پروتستان ( انگلستان و اسکاتلند و هلند و دانمارك‌وسوئد ) به خاطر برگزاری محرمانهٔ مراسم مذهب‌کاتولیك مقصر را زندانی می‌کردند و اگر این عمل را تکرار می‌کرد ــ حتی تا اواسط قرن هجدهم ــ چوبهٔ دار تهدیدش می‌کرد .

دیگر بسیار از روی انسانیت وعدالت رفتار می‌کنند و حتی بـه اشخاصی که به‌دین ایشان در آمده‌اند اجازه می‌دهند آن راترك گفته ومجدداً به‌دین پیشین خود درآیند».

در پایان قرن یازدهم که در عهد شاه سلطان حسین نفوذ روحانیون متعصب و قشری شیعه بخصوص محمد باقر مجلسی سابق الذکر فزونی یافت دولت شاه به سیاست تعقیب و آزار سنیان بازگشت وفشار و ایذا نسبت به مسیحیان و یهودیان و زردتشتیان راآغاز کرد.

## بخش ۱۱ :

# قیام مردم در گیلان

تحکیم قدرت دولت مرکزی به شاه عباس‌اول اجازه داد تا تمام قیامهای محلی را با بیرحمی تمام فرو نشاند. ولی بلافاصله پس ازمرگ وی مجدداً قیامهای مردم دولت صفوی‌را مورد تهدید قرار داد.

یکی از بزرگترین قیامهای خلق در قرن یازدهم قیام سال ۱۶۲۹ م .ـ۱۰۳۹ ه . بودکه بر اثر سنگینی بار مالیاتها وقوع یافت[1] . عبدالفتاح فومنی مؤلف « تاریخ گیلان » و اسکندر بك منشی ( در « ذیل عالم آرای عباسی » ) و اولئاریوس این نهضت را مفصلاً شرح داده‌اند .

نخست در ماه آوریل سال ۱۶۲۹ م . ـ ۱۰۳۹ ه . عدهٔ قلیلی از امیران کوچك فئودال گیلان‌که مرگ شاه عباس اول را فرصت خوبی برای جدا شدن از ایران و احیای استقلال دیرین گیلان می‌دانستند خروج کردند . اینان فرزند جمشید خان رشتی از سلالهٔ خوانین بیه پس گیلان، کالنجار سلطان را (کـه توسط شاه عباس اول سرنگون شده بود) وازبیم‌شاه «درلباس فقرو گمنامی‌وناکامی» پرورش می‌یافت جستجو کـرده یافتند و درسال ۱۶۲۹ م . ـ ۱۰۳۹ ه . او را سلطان خواندند و لقب عادلشاهش دادند[2] .

۱ـ تسهیلات مالیاتی که در بخش مرکزی ایران بـه وسیلهٔ شاه عباس داده شده بود شامل گیلان نمی‌گشت . در گیلان حتی مالیاتها را افزوده بودند.

۲ـ طرفداران شاه‌کالنجار سلطان را غریب شاه می‌خواندند .

بزرگانی که علم طغیان بر افراشته بودند خواستند از نارضایی توده‌های روستاییان گیلانی و طالش علیه مالیاتهای گزافی ــ که توسط دولت شاه پس از تبدیل گردیدن گیلان به ملك خاصه (سال ۱۵۹۲ م . ــ ۱۰۰۱ ه.)وضع شده بودــ استفاده کنند.

جمعی فقرا و عوام‌الناس «بی نام ونشان» در زیر لوای کالنجار سلطان گردآمدند. جمع عدهٔ شورشیان به سی هزار نفر می‌رسید. چیزی نگذشت که روستاییان عاصی مستقلاً عمل کردند وبه کالنجار سلطان و امیران وی کمتر اعتنا نمودند وفئودالهایی که در آغاز شورش فعال بودند دیگر وظیفهٔ مهمی را در جریان نهضت ایفا نمی‌نمودند . وزیر شاه در بیه پس گیلان که با عده‌ای ازبزرگان محلی به شاه صفی اول وفادار مانده بود « خواست با لشکریان بلاظفر اجامره » درکرانهٔ سیاه رودبار نبرد کند ولی شکست فاحشی خورد و پس ازآن وزیر وکلانتران بلاد وبخش بزرگی از ارباب واعیان فرادبرقراراختیارکردند. آنگاه «لشکر اجامره» رشت وفومن ولاهیجان و دیگر شهرها را اشغال کردند و سراسر ایالت به دست شورشیان افتاد.

عاصیان در رشت انبارهای دولتی را شکسته ۲۰۰ خروار ( ۵۹ هزار کیلوگرم ) ابریشم خام راکه مأموران شاه بر سبیل مالیات از روستاییان گرفته بودندــ تصرف نموده میان « اراذل و اوباش » یعنی بینوایان شهرهاتقسیم کردند. بعضی از «افراد محترم و نامی عوام‌الناس» (یعنی قشر متوسط شهری) نزدکالنجار سلطان آمده استدعاکردند تا وی برای حفظ انبارها اقدامی به عمل آورد وگفتند: «آخر این ابریشم تو را به‌کار آید».

این سانحه نشانه‌ای از وجود تضاد در صنوف شورشیان می‌باشد. در رشت ولاهیجان کالاهای «تجار مسکوی و فرنگی» (اروپایی) که در انبارهای دولتی حفظ می‌شد نیز ضبط شد. در فومن شورشیان می‌خواستند خانه‌های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند ولی کالنجار سلطان وسران عصیان مردم را ازاین‌کارباز داشتند.اعمال‌روستاییان‌وبینوایان شهری فقط نتیجهٔ تجلی نا رضایی ونفرت ایشان بود ولی برنامه ونقشهٔ معین نداشتند.

دولت شاه صفی اول فرمان وخلعتی به نام ساروخان طالش ارسال داشت وفرونشاندن شورش گیلان را به او محول کرد . ساروخان سپاهیان خوانین مجاور و اعیان گیلانی‌را که به شاه وفادار مانده بودند گرد آورد و با مهارت تمام از پراکندگی و فقدان سازمان و نقشه در اردوی شورشیان استفاده‌کرده آنان را به تفاریق منهزم ساخت . فرزند یکی از فئودالهایی که به شورشیان پیوسته بود به ایشان خیانت ورزید و نقشه‌های آنان به سارو ــ خان مکشوف‌گشت . و بدین سبب لشکریان شورشی در نبردی که نزدیك کوچصفهان وقوع یافت (تابستان سال۱۰۴۹ ه .) از قشون خوانین شکست خوردند وشورشیان۷۸۷۰ نفرکشته دادند .

« خوانین معظم » با قشون خویش در بخش عاصی «لشته نشا » اقامت‌کردند و زنان و دختران ساکنان‌آنجارا به بردگی و کنیزی بردند و « هر یك از شورشیان راکه دستگیر می‌کردند و یا به نزد ایشان می‌آوردند بدون این کـه رحمی کنند می‌کشتند » . کالنجار سلطان‌اسیرو شکنجه شد. شورش فرو نشانده شد ولی برخی از دستجات شورشی درجنگلها و بیشه‌های انبوه‌گیلان پنهان شده به جنگهای چریکی پرداختند. دولت شاه که ازروحیات مردم‌مرعوب شده بود به ساروخان حکم‌کردکه مردم‌بی‌آزار راکه به بردگی برده بودآزاد کند و به قول فومنی « هرکس از لشکریان اسیر و بـرده داشته باشند » روانهٔ خانه های ایشان گرداند تابرای استواری دولت ابد مدت (صفوی) دعا کنند .

زیان خزانهٔ شاهی و بزرگان بـه ۳۰۰ هـزار تومان بالغ گشت . مأموران شاهی کوشیدند این خسارات را جبران‌کنند و ازکسانی‌که در نهب و غارت انبارها مظنون شده بودند به زور شکنجه پول می‌گرفتند.

شورش‌سال۱۶۲۹م.ـ۱۱۳۹ه.گیلان یکی‌ازتجلیات بارزتضادهایی بودکه‌ازویژگیهای دوران باز پسین فئودالیزم می‌باشد.

## بخش ۱۲:

# ایران در عهد جانشینان شاه عباس اول

شاه صفی اول (از ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۱م. ـ ۱۰۳۹ تا ۱۰۵۲ ه. سلطنت کرد) جوانی ناز پرورده بود که مرض قساوت داشت و با استعداد ترین همکاران شاه عباس اول را ازخود دورکرد و بر اثر یك سوء ظن خشك و خالیکسی را که در دها و استعداد سرآمد همگان بودیعنی امامقلی خان، فاتح هرمز را اعدامکرد.

وضع ایران ازلحاظ سیاست خارجی در عهد او متزلزل شد. راست است که حملهٔ ازبکان به خراسان دفع شد ولیجهانگیر مغول کبیر قندهار را تصرفکرد وترکیهٔ عثمانی که در جنگهای اروپا دچار ناکامیها و شکستهای پی در پی شده بود در عهد سلطان مراد چهارم (از ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۰ م. ـ ۱۰۳۳ تا ۱۰۵۰ ه. حکومتکرد) مجدداً به فتوحاتی در مشرق تمایل پیدا کرد. لشکریان مراد چهارم به ارمنستان و آذربایجان حمله کردند و جنگ با ترکان بار دیگر آغاز شد.

در این جنگ دولت صفوی بالاجبار به دفاع اکتفا کرد. لشکریان ترك همدان را ویران و مردمآن شهر را از دم تیغگذراندند و موقتاً ایروان را اشغال ونخجوان و تبریز را سوزاندند و سرانجام بغداد را مسخر ساختند (سال ۱۶۳۸ م. ـ ۱۰۴۸ ه.). طبق پیمان صلح سال ۱۶۳۹ م. ـ ۱۰۴۹ ه. مرز میان دولت صفوی و عثمانی درقفقاز به وضع سابق باقی بود ولی عراق عرب و بغداد در دست ترکان ماند.

در سال ۱۶۳۷ م. ـ ۱۰۴۷ ه. بروگمان سفیرگولیش تین، که کارخانه های آن ابریشم ایران را مصرف میکردند، به ایران آمد. وی در مراجعت از ایران در مسکو

توقف کرد و به دولت مسکو نقشهٔ اشغال نواحی مجاور کرانهٔ بحر خزر را (که مرکز مهم تولید ابریشم بود) به وسیلهٔ نیروهای نظامی روسیه عرضه داشت تا روسیه امتیازات چندی از لحاظ صدور ابریشم به تجار گولیش‌تینی بدهد. دولت مسکو درآن روزگاران این نقشه را ماجراجویانه تلقی کرد ولی بعدها قسمتی از آن توسط پطر اول مجری گشت.

پس از صفی اول فرزند او عباس دوم برتخت سلطنت نشست (از ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۶ م. ـ ۱۰۷۷ تا ۱۰۵۲ هـ.). وی جوانی بود بد مست و میخواره و ضعیف‌النفس و زیر نفوذ متملقان درباری قرار داشت. در عهـد او قندهار باز پس گرفته شد (سال ۱۶۴۹ م.). هنوز ایران دوران رونق و اعتلای اقتصادی را می‌گذراند و سیاحان اروپایی که به آن کشور سفر کرده بودند از آبادانی وشکفتگی آن سخن می‌راندند.

در عهد شاه عباس دوم روابط تجاری ایران و روسیه به طرز محسوسی استوار گشت و در همان ایام نیز نخستین اختلاف جدی میان ایران و روسیه پدید آمد. کاروانی از بازرگانان شیروان زده شد و دولت شاه قزاقان گربن را متهم ساخت (سال ۱۶۵۰ م. ـ ۱۰۶۱ هـ.) و این باعث شدکه سپاهیان بگلربگان شاهی درکشورهای قفقاز به قلعهٔ روسی و شهرك سون ژن حمله کنند (سال ۱۶۵۳ م.). تجار روسی مقیم ایران بازداشت شدند و تجارایرانی مقیم‌روسیه نیزتوقیف‌گشتند. این اختلاف فقط در سال ۱۶۶۲ م. ـ ۱۰۷۳هـ. رفع شد.

در سال ۱۰۷۸ هـ. نواحی مجاورکرانهٔ دریای خزر در معـرض هجوم قزاقان‌استپان رازین‌قرارگرفت وموجب نگرانی‌جدی‌دولت شاه شد وبه خوانین وامرای نواحی خزر از استرآبادتا دربند امرشدکه تمام نیروهای جنگی خویش را آماده‌کنند. به‌گفتهٔ محمد طاهر وحید وقایع‌نگار دربار، درعین حال دولت ایران نیك درك می‌کردکه لشکرکشی «قزاقان کافر» رازین را دولت مسکو ترتیب نداده و وی بدون موافقت «اعلیحضرت پادشاه ارسان» تزار آلکسی که درآن اوان روابط خوبی با ایران داشت ـ به این اقدام دست زده است. دلایلی‌وجودداردکه دولت‌شاه بیم‌آن‌داشت، که قزاقان مزبورمیان مردم‌کرانه های‌بحرخزر متحدینی برای خود پیدا کنند.

در عهد عباس دوم قریب هفت هزارنفر از ازبکان چادرنشین به اتفاق امیران ویکی از شاهزادگانشان ـ بر اثر جنگهای داخلی که در ماوراء النهر درگرفته بود ـ به ایران پناه‌آوردند و به خدمت شاه پذیرفته شدند و دولت صفوی هفت هزاردختر ازکشورهای قفقاز به اجبارگردآورده به ازبکان مزبور به زنی داد.

تا حدود سال ۱۷۲۰ م. ـ ۱۱۳۳ هـ. روابط دولت صفویه با عثمانی صلح آمیز بود ومیان دو دولت تا اندازه‌ای تعادل نیرو ایجاد شد وتجدید عملیات جنگی درنظرهردو دولت

امری عبث و بیفایده بود .

در عهد شاه صفی اول و شاه عباس دوم اهمیت نقش تجار اروپایی در ایران افزایش یافت . شاه صفی اول باکمپانی انگلیسی «است ایندیا» قراردادی منعقدکرد وکمپانی مزبور متعهد شد سالیانه ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ ابریشم خریداری‌کند ولی ازحدود سال۱۰۵۰ه. رقیبان انگلیسیها یعنی هلندیان نیز حق صدورابریشم‌ایران رابدون پرداخت عوارض‌گمرکی به دست‌آوردند ودرتجارت‌ایران مقام اول را احرازکردند . درعهد شاه‌عباس دوم امتیازاتی به تجار فرانسوی نیز داده شد و تجارتخانه های‌آنان در اصفهان و بندرعباس ایجادگشت.

در عهد شاه سلیمان ( یا صفی دوم ــ از ۱۶۶۶ تا ۱۶۹۴ م. ــ ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۶ه. سلطنت‌کرد) که‌آلت ناچیزی در دست عمله وخواجگان دربار بود نخستین‌نشانیهای انحطاط اقتصادی و سیاسی در ایران مشهودگشت . خوانین ازبك مجدداً به خراسان حمله کردند و هلندیان جزیرهٔ قشم را در خلیج فارس متصرف گشتند .

فصل ۹

# انحطاط جامعهٔ فئودالی در ایران در قرن دوازدهم هجری

## بخش ۱ :

# ویژگی این دوره به‌طور کلی

چنانکه در فصل پیش گفته شد در پایان قرن یازدهم تمایلات ارتجاعی دراقتصادایران پیروز شد. پیشرفت واعتلای اقتصادی در پایان قرن یازدهم جای خود را به‌انحطاط وسقوط داد. علت مستقیم انحاط اقتصاد ایران افزایش فوق‌العادهٔ بهرهٔ فئودالی و مـالیاتها بودکه روستا را ورشکست وعرضهٔ بازارداخلی را تنگ ومحدود نمود وتولیدات کالایی وتجارت را تقلیل داد وتضادهای طبقاتی را به‌مراتب شدیدتر وحادترساخت.

سراسر تاریخ ایرانقرن هجدهم م. پراست ازشرح قیامهای روستاییان علیه بهره‌کشی فئودالی ونهضت ارمنیان وگرجیان وآذربایجان وکردان وافغانان و ترکمنان به‌خاطر آزادی علیه دولت صفوی‌که شیرهٔ اقوام مزبور را می‌کشیده. در عین‌حال تضادهای موجود درداخل طبقهٔ فئودال و دستجات مختلف‌آن‌که به‌خاطر کسب قدرت و تجدید تقسیم‌اراضی (که منبع وصول‌محصول اضافی‌کاهش یافته بود) مبارزه می‌کردند شدت یافت. در نتیجه سراسر تاریخ قرن دوازدهم ه. ایران مشحون است ازشرح جنگهای‌خانگی فئودالها .

قرن دوازدهم ازنشانیهای سقوط و انحطاطاقتصادی اشباع‌شده است . انحطاط وعقب‌ماندگی روزافزون اقتصاد ایرانازاقتصادکشورهای اروپایی وضعف سیاسی آن درپایان قرن دوازدهم زمینه را برای نفوذ شدید سرمایهٔ صنعتی بیگانه ازآغاز قرن نوزدهم وتبدیل ایران (درسالهای بعد) به‌یك‌کشور وابسته وسرانجام نیمه مستعمره آماده‌کرد.

## بخش ۲:

# منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره

مورخان ایرانی درقرن دوازدهم ه. نیز آثار فراوانی به‌وجود آورده‌اند که‌ازمنابع مهمه به‌شمار می‌رود . انحطاط فرهنگ ایران در قرن دوازدهم درتاریخنویسی نیزانعکاس یافت. در این دوره مضمون تواریخ ـ اگرچند اثر معدود را استثناکنیم ـ تابع شکل ظاهر ادبی و «انشای عالی وتصنعی» شده بود وبه‌جای بیان زنده حوادث و وقایع به استعمال اصطلاحات و عبارات بزك شده و مصنوعی و مداحیهای بیمزه و غالباً بیمعنی دلیریهای شاهان وخوانین و سرداران می‌پرداختند. از میان چند اثر تاریخی‌که به زبان فارسی نوشته شده کتب زیر اهمیت بیشتری را واجد می‌باشد:

برای چهل سال اول قرن دوازدهم وپایان قرن یازدهم «زبدةالتواریخ» محمدمحسن‌ـ مستوفی (خزانه دارکل یا وزیر دارایی) نادرشاه‌که در سال ۲ـ۱۷۴۱م. ـ ۵ـ۱۱۵۴ ه. به فرمایش شاه بـرای فرزند وی رضا قلـی‌خان نوشته شده حـایز اهمیت بسیار است . «زبدةالتواریخ»کتابی است از نوع تاریخ عمومی ولی شرح سقوط و انحطاط دولت صفوی و طلوع دولت نـادری را با ذکر وقایع به طرز موجز بیان می‌کند . بدیهی است‌که این کتاب ازجانبداری و غـرض عاری نیست و آخرین سلاطین صفوی را لجنمال کرده اعمال نادر را به صورت کمال مقصود و ایدآل جلوه‌گر می‌سازد و در تحسین و تکریم او سخت غلو می‌کند .

از این اثر چند نسخهٔ خطی بیش وجودندارد وبه طبع نرسیده است . در شوروی‌از این اثر هیچ نسخهٔ خطی تاکنون یافت نشده است .

شیخ محمدعلی حزین (۱۷۶۶-۱۶۹۲ م. - ۱۱۸۰ - ۱۱۰۴ ه.) که یکی از اعقاب شیخ زاهدگیلانی سابق‌الذکر بوده در عهد خویش دانشمندی نامی شمرده می‌شد و کتبی در حیوانشناسی و تذکره‌ای از شعرای معاصر خویش نوشته است (در حدود سال ۱۱۵۳ه.). بسیارسفر کرد وحسب حال یا خاطرات خویش را به رشتهٔ تحریر درآورد. این خاطرات تحت عنوان «تذکرةالاحوال شیخ حزین که خود نوشته است» یکی ازمنابع بسیار ذیقیمت تاریخ ایران درسالهای بین ۱۱۳۳ و ۱۱۵۳ ه. می‌باشد. مؤلف مناظر انحطاط اقتصادی کشور وفقر و فاقه‌ای راکه بعضی از نواحی ایران وآذربایجان را در دوران هجوم غاصبان ترك و افغان فرا گرفته بود، شرح می‌دهد.

شیخ حزین مطالب فراوان و جزییات جالب توجه وقایعی را که خود ناظر وشاهد آن‌بوده نقل می‌کند. شیخ حزین هواخواه صفویه بود. اثروی در اروپا به چاپ رسیده‌است.

دربارهٔ دوران سلطنت وفتوحات نادرشاه در قرن هجدهم بیش از بیست کتاب تاریخی به زبان فارسی در ایـران و هندوستان نوشته شده است. پر بهاتر از تمام این آثار کتب میرزا مهدی خان و محمد کاظم است.

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی بنا به‌گفتهٔ برخی ازمورخان‌ازخاندان صفوی‌بوده ولی این نسبت مانع از آن نشدکه بـه سمت منشی در خدمت نادر شاه انجام وظیفه کند. میرزا مهدی خان لغتشناسی تحصیلکـرده بود و لهجه‌های ترکی را نیك می‌دانست و مؤلف کتاب لغت ازبکی و فارسی بـه نام «سنگلاخ» و یك صرف و نحو زبان فارسی می‌باشد و به فرمان نادرشاه در امر ترجمهٔ انجیل به زبان فـارسی شرکت جست. میرزا مهدی خـان تألیف بزرگی در تاریخ سلطنت نادر شاه تحت عنوان «درهٔ نـادره» دارد. ایـن تألیف بیش از آنچه شایستهٔ آن بوده و هست در کشورهای خاور زمین و اروپا شهرت پیدا کرده است و دوازده بار در ایران و هندوستان بـه وسیلهٔ چاپ سنگی انتشار یافته[1] و نسخ خطی متعدد آن درکتابخانه‌های جهان و از آن جمله درکتابخانه‌های شوروی محفوظ است. در قرن هجدهم سه ترجمهٔ کتاب میرزا مهدی خان بـه زبانهای اروپایی منتشر شد[2]. بعدها هم ترجمه‌هایی از این تألیف به عمل آمد. ولـی هنوز یك چاپ علمی و انتقادی از متن فارسی آن به عمل نیامده است.

میرزا مهدی خان عمداً ازوصاف مورخ آغاز قرن چهاردهم که انشای‌متصنع‌وی مشهور است تقلید نمـوده. حتی می‌توان گفت که طرز بیان میرزا مهدی خان از لحاظ زبان پر- طمطراق و فراوانی استعارات و ماده تاریخهای نا مفهوم و معماهای منظوم و دیگر شعبده-

۱- ازآن جمله پنج بار در تبریز، چهار بار درتهران، یك بار درکلکته، یك بار دربمبئی ویك بار درلاهور.
۲- به زبان فرانسه و انگلیسی وآلمانی.

بازیهای لفظی از وصاف هم پیشی جسته است . ولی ، برعکس وصاف ، در اثرمیرزا مهدی‌ـ خان ظاهر ادبی وتصنعی آن مضمون‌کتاب را خرد می‌کند. اثر میرزا مهدی خان از لحاظ ظرافت زبان و انشا در میان آثار مورخان قرون دهم و یازدهم و دوازدهم همتا ندارد وسبب شهرت بسیار آن نیز همان است ولی بر روی هم اهمیت ادبی اثر مزبور بیش از اهمیت تاریخی است: معهذا میرزامهدی خان اطلاعات مهمی راجع به وقایع‌تاریخی ایران وکشورـ های قفقاز و افغانستان در عهد نادرشاه و همچنین در بارهٔ نهضتهای خلق آن عصر می‌دهد (بیشتر اطلاعات وی جنبهٔ نظامی و سیاسی دارد) .

یك نکتهٔ مهم دیگراثر میرزا مهدی خان صحت و دقت تاریخ وقایع است. اثرمیرزاـ مهدی خان ازآغاز تا پایان به سبك مدحنامه نوشته شده است .

میرزا مهدی خان که معتمدنادرشاه بوده ازتمام وقایع سیاسی عصرخویش نیك اطلاع داشت ـ گرچه در شرح وقایع از غرض‌ورزی وجانبداری خودداری نمی‌کند .

اثر دیگر میرزا مهدی خان به نام «جهانگشای نادری» روایتی از اثر نخستین وی است و از لحاظ مضمون تقریباً همانند آن است. نسخ خطی متعدد از «جهانگشای نادری» نیز وجود دارد و این اثر هم در ایران و هندوستان شش بار به طبع رسیده است .

میرزا مهدی خان مجموعه‌ای از اسناد رسمی (انشا) که به قلم وی نوشته شده وهمان سبك مطنطن و متصنع در آن به‌کار رفته تنظیم‌کرده است . در این مجموعه بعضی ازفرامین نادرشاه دربارهٔ نصب مأموران عالیرتبه واسناد سیاسی‌و وقفنامه‌ها وگزارشهاونامه‌ها گردآمده است. مؤلف این اسناد را نه از لحاظ مضمون بلکه مانند نمونه‌های انشا و مراسلات رسمی جمع‌آوری‌کرده است. بدین سبب مجموعهٔ وی نمی‌تواند مدعی‌کمال باشد. این اثرنیز باچاپ سنگی منتشرشده است[۱] .

مدتی محققان آثار میرزا مهدی خان را به مثابهٔ منبع اصلی تاریخ عصر نادرشاه می‌شمردند. در سال ۱۹۱۹ م . آکادمیسین و . و . بارتولد منبع تاریخی نوینی را در دسترس پژوهندگان تاریخ عهدمزبور قرار دادکه به مراتب پربهاتر ازکتب میرزامهدی‌ـ خان بود. این منبع اثر بزرگ محمدکاظم است. و. و. بارتولد کتاب محمد کاظم را یك منبع تاریخی اساسی می‌دانست که از لحاظ اهمیت بر تمام منابع دیگر آن عصر وازآن‌ـ جمله کتاب میرزا مهدی خان برتری دارد.

فقط یك نسخهٔ خطی از اثرمحمدکاظم (که شاید به خط خود او باشد و یا به سفارش او نوشته شده) درسه مجلد وجود دارد . دربادی امر فقط دو مجلد آخر این نسخهٔ خطی

۱ـ تبریز ـ سال ۱۲۹۴ ه. - ۱۸۷۷م.

کشف شده بود و بدین سبب عنوان کتاب معلوم نبود[1] . اندکی پیش از جنگ میهنی ۱۹۴۱ ـ۱۹۴۵ مجلد اول نسخهٔ خطی مزبور در مسکو کشف شد[2] و معلوم گشت که عنوان کتاب محمد کاظم «عالم آرای نادری» می باشد.

مجلد اول اثر محمد کاظم شرح وقایع تاریخی ایران را تا جلوس نادر شاه بر تخت سلطنت نقل می نماید. مجلد دوم وقایع بین سالهای ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۳م. ـ ۱۱۴۹ تا ۱۱۵۶ هـ . را بیان می کند و مجلد سوم وقایع بین سالهای سلطنت نادرشاه را (۱۷۴۷ ـ۱۷۴۳ م . ـ ۱۱۶۰ ـ ۱۱۵۶ هـ .) شرح می‌دهد .

محمد کاظم که از عهد جوانی در خدمت شاه بوده (زمانی وزارت ایالت مرو داشت) به بایگانیهای دولتی دسترسی داشته. مطالب «عالم آرای نادری» نشان می‌دهد که مؤلف با اسناد رسمی و بخصوص مدارك ادارهٔ وصول مالیات نیك آشنا بوده و از وضع مالی دولت در آن دوره به خوبی اطلاع داشته است . بدیهی است که محمد کاظم طرفدار نادر شاه بود ولی نه مانند میرزا مهدی خـان . محمد کاظم در تصویر وقایع، از مورخ اخیرالذکر بی‌ـ غرضتر بوده وبا اینکه به نادر وفادار و خدمتگزار بوده از خرده گیری به بعضی اقدامات وی خودداری نمی کرده . بـویژه محمد کاظم معتقد بود که سیاست مالیاتی نادر شاه برای مردم زحمتکش باری سنگین و ظالمانه است. وی ضمن شرح لشکر کشیهای نادر مطالب بسیار دربارهٔ وضع اجتماعی و اقتصادی کشور نقل می کند . و این گونه مطالب در تألیف وی بیش ازآثار دیگر مؤلفان ایرانی قرن هجدهم دیده می‌شود .

محمد کاظم قیامهای مردم را مفصلاً شرح می‌دهد، و البته با لحن دشمنانه‌ای از آن سخن می گوید.

ولی لحن او همـان شیوهٔ بیان رسمی متداول و معمولی است که در این موارد به‌کار برده می‌شده و می‌توان گفت کـه عقیدهٔ شخصـی وی نیست . زیرا در بعضی جاها تصریحاً می گوید که انگیزهٔ شورشهای مزبور این بود که روستاییان وچادرنشینان و مردم شهری قادر نبودند مالیاتهایی راکه برایشان وضع کرده بودند به خزانه بپردازند.

ازلحاظ مطالعهٔ تاریخ ایران درنیمهٔ اول قـرن هجدهم اثرمحمدکاظم منبع پربهایی شمرده می‌شود .

برای بررسی تاریخ جنگهای خانگی فئودالی کـه پس از مرگ نادر شاه در ایران وقوع یافت کتاب «مجمل تاریخ بعد نادریه» ابوالحسن بن محمد امین گلستانه که در دومجلد

۱ـ حدس می‌زدند که نام کتاب «نادرنامه» باشد .

۲ـ اکنون هرسه مجلد اثر محمدکاظم در مخزن نسخ خطی شعبهٔ لنینگراد انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی محفوظ است (چاپ شده ـ م ).

است منبع قابل استفاده‌ای می‌باشد. در مجلـد اول وقایع سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۴ ه. ـ ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۰ م. شرح داده شده و مجلـد دوم در تاریخ **احمد شاه درانی** وتأسیس دولت افغانی است. در اروپا متن فارسی این اثر به طبع رسیده است[1].

میرزا محمدصادق موسوی نامی اصلاً ازخاندان بزرگان صفهان بود(درسال ۱۲۰۵ه.ـ ۱۷۹۰ م. درگذشت). وی تاریخ رسمی نا تمامی در بارهٔ دوران حکومت کریم خان زند (۱۱۶۴-۱۱۹۳ ه.ـ۱۷۵۰ـ۱۷۷۹ م.) تحت عنوان«تاریخ گیتی گشای» یا«تاریخ زندیه» نوشته است. پس از مرگ مؤلف دو ذیل بـه قلم میرزا عبدالکریم و محمد رضا شیرازی به «تاریخ زندیه» نوشته شد و وقایع تا سال ۱۲۰۹ ه. ـ ۱۷۹۴ م. شرح داده شده. متن فارسی «تاریخ گیتی گشای» و ذیلهای یاد شده در ایران طبع و نشرشده است[2].

علی رضا بن عبدالکریم شیرازی کتابی در تاریخ سلالهٔ زندیه از مرگ کریم‌خان (سال۱۱۹۳ ه. ـ۱۷۷۹م.) تا وفات لطفعلی خان (سال ۱۲۰۹هجری ـ ۱۷۹۴ میلادی) تحت عنوان «تاریخ زندیه» به رشتهٔ تحریر در آورد. از این اثر نسخ خطی متعدد موجود است. متن فارسی آن نیز به طبع رسیده است.

ابوالحسن‌بن ابراهیم قزوینی کتابی در تاریخ ایران در عهد صفویه وافشاریه وزندیه تا استقرار قاجار یعنی سال ۱۲-۱۲۱۱ ه. ـ ۹۷ ـ ۱۷۹۶ م. تحت عنوان « فوائض‌ـ صفویه » نوشته است. بخشی از این اثر که در شرح وقایع پایان قرن هفدهم و قرن هجدهم می‌باشد اصیل است.

این‌کتاب چاپ نشده است و تعداد نسخ خطی‌آن معدود است. در شوروی نسخهٔ‌خطی این اثر وجود ندارد.

عبدالرزاق بك دنبلی (۱۱۷۶ تا ۱۲۴۳ ه. ـ ۱۷۶۲ تا ۱۸۲۷م.) اصلاً کرد و ازقبیلهٔ دنبلی‌بوده. خدمت ولیعهدایران عباس میرزا(درسال ۱۲۴۹ هجری ـ۱۸۳۳ میلادی وفات‌یافت) را می‌کرد. کتابی در تاریخ حکومت دوسلطان نخستین قاجارآغا محمد خان و فتحعلی شاه ـ به نام «مآثر سلطانیه» نوشته است‌که به سال ۲۹ـ ۱۲۲۸ه. ۱۴ـ۱۸۱۳ م. ختم می‌شود. «مآثر سلطانیه» منبع تاریخی مهمی است در تاریخ سیاسی ایران در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم. مؤلف طرفدارجدی قاجاریه است.

این‌کتاب در سال ۱۲۴۱ ه. ـ ۱۸۲۵ م. در تبریز به چاپ سنگی رسیده ویکی‌از نخستین‌کتابهای فارسی است‌که به طبع رسیده است.

---

۱ـ در لیدن به وسیلهٔ اسکامان (سال ۱۸۹۱ میلادی).

۲ـ به همت استاد نفیسی ـ تهران سال ۱۳۱۷ ه ش. =۱۹۳۸ میلادی.در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد نیز نسخه‌ای موجود است.

مؤلف مزبور اثر دیگری نیز در تاریخ ایل کرد دنبلی به‌نام «تاریخ دنابله» دارد. این اثر وی چاپ‌نشده و نسخ خطی آن نیز نادر است[1].

از منابع ارمنی تاریخ آگوانی (آلبانی یعنی قراباغ) که توسط عیسای خاسان جلالیان اسقف بزرگ و جاثلیق آگوان (در سال ۱۱۴۱ هـ. ــ ۱۷۲۸ م. در گذشت) نوشته شده است از لحاظ تاریخ ایران تا اندازه‌ای واجد اهمیت می‌باشد. در این اثر شرح مفصلی در سیاست مالیات شاه سلطان حسین منقول است. متن ارمنی این کتاب دوبار به‌طبع رسیده است و یك ترجمهٔ فرانسوی نیز از آن در دست است.

پطروس دی سارگیس گیلاننتس ارمنیی بود از مردم جلفای نو که خاطرات روزانهٔ خود را هنگام محاصرهٔ اصفهان توسط افغانها درسال ۱۱۳۵ هـ. ــ ۱۷۲۲ م. به‌زبانی زنده نوشته است.

آبراآم کرتاتسی اسقف بزرگ و جاثلیق کلیسای ارمنی (در اچمیادزین)، مورد عنایت نادر شاه بوده و به‌دعوت وی در قورولتای مغان که در سال ۱۷۳۶ م. برای انتخاب نادر به‌سلطنت تشکیل‌شده بود شرکت جست. آبراآم کرتاتسی شرح قورولتای مزبور و منظرهٔ انحطاط و خرابی اوضاع اقتصادی ایران را در زمان جلوس نادر شاه بر تخت سلطنت در خاطرات روزانهٔ خود نقل کرده است. این کتاب «تاریخ من و ناتیر (نادر) شاه ایران» نام‌دارد و متن ارمنی آن دوبار چاپ و به‌زبان فرانسوی نیز ترجمه شده‌است.

ازمیان منابع روسی خاطرات و یادداشتهای روزانهٔ آرتم ولینسکی رجل‌سیاسی نامی روس در قرن هجدهم که ازسال ۱۱۲۷ تا ۱۱۳۰ هـ.ــ ۱۷۱۵ تا ۱۷۱۷ م. در ایران سفیر بوده واجد اهمیت فراوان است.

در این یادداشتها انحطاط اقتصادی ایران درعهد شاه سلطان حسین وفروریختگی وفساد دستگاه دولتی صفوی به‌شکل واضحی نشان داده شده واطلاعات فراوان دربارهٔ شهرها وبازرگانی ونهضتهای مردم وجنبشهای آغاز قرن هجدهم درج گردیده‌است. متن کامل یادداشتهای روزانه چاپ نشده‌است.

یاداشتهای روزانهٔ س. آوراموف سفیر روس در دربار شاه طهماسب دوم حایز اهمیت کمتری می‌باشد ولی حاوی مطالب بسیار است. این یادداشتها نیز چاپ نشده‌است.

کتاب «شرح دریای خزر» اثر ف. ای. سویمونوف منبع تاریخی مهمی است. کتاب پ. گ. بوتکوف تحت‌عنوان «مطالب مربوط به‌تاریخ نوین قفقاز ازسال ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۸ هـ. ــ ۱۷۲۲ تا ۱۸۰۳ م. نیز تا اندازه‌ای واجد اهمیت است. این اثر مبتنی به منابع اصلی

۱ــ در مخزن نسخ خطی قدیمی شورای وزیران ارمنستان شوروی (ماتنا داران) در ایروان نسخه‌ای موجوداست.

و از آن جمله تواریخی که به دست ما نرسیده می‌باشد . این کتاب نه تنها مطالبی را درباره‌ٔ تاریخ کشورهای قفقاز حاوی است بلکه راجع به تاریخ گیلان و مازندران نیز اطلاعاتی به‌دست می‌دهد و مدارك فراوان در تاریخ سیاسی و اقتصادی در آن منقول است .
ولی مؤلف به مآخذ خود اشاره نمی‌کند و غالباً نامی از آنها نمی‌برد . اشتباهات بزرگ در این اثر بسیار است .

یادداشتهای سیاحان وسیاسیون ومبلغان اروپایی‌درباره‌ٔایران‌قرن‌هجدهم‌فراوان‌می‌باشد.
یودافادی کروسینسکی ( Krusinski ) لهستانی مبلغ کاتولیك از فرقه‌ٔ ژزوئیت (یسوعیون) در اصفهان بوده و در یادداشتهای خویش تحت عنوان «تراژیکا ورتنسیس بللی پرسی‌سی‌هیستوریا Tragica Vertensis Belli Persici Historia که به‌زبان لاتینی نوشته بودشرح انحطاط اقتصادی و سیاسی دولت صفویه وجنگهای خانگی وشورشهای خلق را در ایران (۱۱۲۳ تا ۱۱۴۱ هـ. ــ ۱۷۱۱ تا ۱۷۲۸ م.) به تفصیل آورده است :
ترجمه‌هایی به زبانهای فرانسوی و انگلیسی از این کتاب وجود دارد[1] . این کتاب به قدری مطالب مهمه را حاوی بوده که درکشورهای خاورزمین نیز موردتوجه قرارگرفت.
این اثر به ترکی ترجمه شد و سپس از زبان ترکی به فارسی برگردانده شد . هر دو ترجمه به نام «بصیرتنامه در استیلای افغان براصفهان» موسوم است .
مامی کلراك Mamiye - clairac فرانسوی نیز در کتاب تاریخ ایران خود Histoire de Perse (پاریس‌سال ۱۱۴۶ هـ. ــ ۱۷۵۰ م. مجلد یك و دو و سه) مطالب فراوان درباره‌ٔ وقایع آن دوران نقل می‌کند .

یادداشتهای سفر کورنی لبرون در ایران نیز واجد اهمیت است[2] . یادداشتهای هیئت مبلغین کاتولیك فرقه‌ٔ کارملیت در اصفهان نیز از لحاظ تاریخ ایران در قرنهای هفدهم و هجدهم تا اندازه‌ای قابل استفاده است وگزارشهای مبلغان فرقه‌ٔ یسوعی ( ژزوئیت ) نیز از لحاظ بررسی تاریخ قرن دوازدهم مهم می‌باشد .

کتاب بزرگ هانوی Hanvey انگلیسی با اینکه‌آلوده به غرض وجانبداری‌می‌باشد و از نظرگاه شخصی که هواخواه سیاست استعماری انگلیس و دشمن روسیه است نوشته شده‌ـ معهذا از لحاظ مطالب فراوانی که درباره‌ٔ وضع اقتصادی ایران در حدود سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ میلادی و سیاست نادر شاه و غیره دارد شایان توجه است.

1— Histoire de la revolution en Perse 1736 — 1739.

2— Voyage de Corneille le Brun par moscovie en Perse et aux Indes Orientales, Amsterdame 1718.

## بخش ۳:

# وضع ایران در آغاز سدهٔ دوازدهم هجری

در بالا از علل انحطاط اقتصادی ایران درپایان قرن یازدهم سخن گفته شد . انحطاط اقتصادی، فقر روستاییان وبالنتیجه تقلیل درآمد دولت فئودالی وافراد فئودال را موجب گشت.
ضمناً مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال نه تنها تقلیل نیافت بلکه براثر رشد روابط کالا_ پولی (در دورهٔ ما قبل) افزوده شد. دولت شاه برای رفع حوایج مزبور فقط یك راه در نظر داشت و آن را بـه کار می‌بست و آن راه افزودن بار مالیاتها بود . هر قدر نیازمندیهای خزانهٔ شاه بیشتر می‌شد می‌کوشیدند که از روستاییان و شهرنشینان ایرانی بیشتر پول دربیاورند. سنگینی بارمالیاتها درسرزمینهای اطراف قلمرو دولت صفوی که مردم آن ایرانی نبودند محسوستر بود.
سیاست مالیاتی در عهدشاه سلطان حسین (۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ هـ.-۱۶۹۴ تا۱۷۲۲م.) برای روستاییان و شهریان غیرقابل تحمل شد . مالیات بر روستاییان و پیشه وران و تجار که درطی قرن یازدهم به تأنی افزایش یافته بود در فاصلهٔ سال ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ هجری به یکبارگی ۳ _ ۲ برابر شد . بـه نظر معاصران ( مثلاً عیسای خاسان جلالیان ) میزان مالیات به افسانه می‌مانست . گذشته از مالیاتهای سابق سه نوع مالیات جدید وضع گشت .
میزان مالیات چادرنشینان افزایش یافت وبا اینکه وضع آنان در پایان قرن یازدهم قابل تحمل بود در این دوره به سطح زندگی رعایا و روستاییان اسکان یافته نزدیك گشت.
اطلاعی در دست نیست که مالیاتهای تازه چگونه در ایران وضع و وصول می‌شد ولی از داستانی کـه عیسای خاسان جلالیان در بارهٔ طرز سرشماری در آذربایجان و ارمنستان

به منظور وصول مالیاتهای جدیدنقل می‌کند می‌توان در آن باره قضاوت کرد .

این سرشماری به صورت بلای عمومی درآمد. وزیر آذربایجان در سال ۱۱۱۰ ه . ۱۶۹۸ م. به اتفاق ۱۱۰۰ کارمند ونوکر واردگنجه شد و اینان در روستاها پراکنده‌شدند و به سرشماری پرداختند.

طرز اجرای سرشماری بدین قـرار بود : در هر دهکده چند نفر از کدخدایان و روحانیون و محترمین را گرفته در منازلی جدا جدا می‌نشاندند و هریك از آنها را وادار می‌کردند اطلاعاتی در بارهٔ اشخاص و اموال ایشان و موضوعهای وصول مالیات (مزارع، باغها ، تاکستانها، روغنکشیها، پادنگها. و آبدنگها ، تعداد دامها وغیره) بدهند .

بعد اطلاعات‌این اشخاص راکه مأموران ثبت‌کرده‌بودند بایکدیگرتطبیق می‌نمودند. اگر اختلافی پیدا می‌شد روستاییان را که به عقیدهٔ مأموران اطلاعات نادرست داده بودند شلاق می‌زدند. مأموران اشخاص مزبور را مجبور می‌کردند درآمد روستاییان را زیاده بر میزان حقیقی قلمدادکنند تا بتوانند ازدهکدهٔ منظور حتی‌المقدور بیشترمالیات وصول‌کنند.

از یك سو وضع این مالیاتهای‌گزاف نتیجهٔ انحطاط اقتصادی بود که آغازگشته بوده و از دیگـر سو افزایش جدید و شدید بهره‌کشی فئودالی ( تحمیلات جدید ) به نوبهٔ خود موجب فقر وفاقهٔ بیشتر روستا گشته جریان انحطاط اقتصادی را سریعتر و شدیدترمی‌نمود. دیگر در بارهٔ بـرگزاری بخشی از محصول اضافی بـه روستاییان و یا حتی محصول لازم برای ادامهٔ زندگی ایشان نمی‌توانست صحبتی هم در میان باشد . اکنون دیگر از دهقانان بیش از آنچه تولید می‌کردند مطالبه می‌شد. مأموران شاهی با شلاق و شکنجه ( سرنگون آویزان کردن و غیره ) روستاییان را مجبور می‌کردند آخرین باقیماندهٔ اثاثیه و مایلزم خود را هـم تسلیم کنند و با این حال در نواحـی بسیار روستاییان از لحاظ مالیاتهای عقب مانده بدهکار ابدی می‌شدند و به درجه‌ای از فقر و تنگدستی که مزیدی بر آن متصور نیست می‌رسیدند. در عین حال زراعتهای بزرگ فئودالی که درآمد آن ممکن بود جانشین عواید زراعتهای کوچك روستایی ــ که دایماً درکاهش بود ــ شود نیز نشو ونمایی نداشت .

سیاست مالیاتی‌دولت‌شاه صفوی نه تنهابه ریشه و اثاث کشاورزی لطمه می‌زد بلکه به حرف و بازرگانی نیز زیان وارد می‌آورد.

چنانکه انتظار می‌رفت این سیاست موجب مهاجرت دسته جمعی روستاییان فقیر ــ که از دست مأموران وصول مالیات فرار می‌کردند ــ گشت. کمبود بازوان کارگری و تقلیل عدهٔ مالیات دهندگان اندك اندك محسوس شد. درقرن یازدهم شیوهٔ مفید ساختن روستاییان به زمین و سلب حق نقل مکان از ایشان ــ به میزان زیادی از اعتبار سابق افتاد وبه‌گواهی سیاحان(شاردن) دربرخی از ایالات‌مجری نمی‌شد ولی ازآغاز قرن دوازدهم مجدداً اجرای

روش مزبور لزوم پیدا کرد.

فرمانی در زمان شاه سلطان حسین ــ در سال ۱۱۲۲ ه . ــ ۱۷۱۰ م . صادر شد و موضوع تقید روستاییان به زمین و محل اقامت دایمی و مسألهٔ مالیات مجدداً تایید شد. رعایایی که خودسرانه به نقاط دیگر مهاجرت می‌کردند به محض کشف موضوع تا دوازده سال به اجبار به محل اقامت سابق خویش بازگردانده می‌شدند . ولی پس از انقضای مدت دوازده سال جست وجو و بازگرداندن آنان مجاز نبود و می‌بایست نام آنها در صورتهای مالیاتی محل اقامت جدید ثبت گردد.

انحطاط کشاورزی نه تنها باعث تقلیل درآمد خزانهٔ دولت گشت بلکه عواید عده‌ای از فئودالها نیز در نتیجه کاهش یافت .

یکی از معاصران آن دوران آشفته ــ شیخ محمد علی حزین می‌نویسد که به سبب خرابی وضع زندگی و آشفتگی نقاط مختلف گیلان که املاك موروثی پدر شیخ در آنجا بود ــ درآمد املاك مزبور هر سال بیشتر کاهش می‌یافت و سر انجام به قدری تقلیل یافت که عواید سالیانه به خرج یك ماه نمی‌رسید. درنتیجه فئودالهای محلی شهرستانی نیز ازدولت شاه ناراضی شدند. و امیران مقتدر فئودال اکناف قلمرو صفویه کوشیدند از آن دولت مجزا گردند.

انحطاط عمومی اقتصادی ایران از آغاز قرن دوازدهم انحطاط سیاسی را به دنبال داشت. شاه سلطان حسین پادشاهی بیخرد ، ضعیف‌النفس ، بیشخصیت و بی استعداد بود. ولی البته به طوری که برخی از دانشمندان غرب ( مانند مالکم و ادوارد براون و لکهارت ) پنداشته‌اند تنها ضعف واشتباهات اوعلت اصلی انقراض دولت صفوی نبوده بلکه خرابی عمومی وضع اقتصاد و معیشت و تشدید تضادهای داخلی طبقهٔ زمامدار و بالنتیجه پاشیدگی و فساد کلی دستگاه دولتی باعث اضمحلال آن دولت گردید. ضعف عقل شاه سلطان حسین واطرافیان او فقط جریان فساد و تلاشی مقامات قدرت مرکزی را روشنتر نمایان ساخت .

آرتمی ولینسکی سفیر روس در یادداشتهای روزانهٔ خویش در بارهٔ شاه سلطان حسین چنین می‌نویسد : « ... حتی میان عوام‌الناس نیزچنین ابلهکی کمتر یافت می‌شود تا چه‌رسد میان تاجداران» .

بدین سبب در هیچ کاری مداخله نمی‌فرماید و تمام امور را مربوط به اعتمادالدولهٔ خود (اعتمادالدوله لقب صدر اعظم بود) که از هر چارپایی ابله‌تر است محول می‌سازد . این شخص به‌قدری درنظر شاه مقرب است که چشم شاه به دهان اوست وهرچه بگوید همان‌است و بس . به این سبب اینجا ازشاه کمتر یاد می‌کنند . فقط نام‌او برسرزبانها است. اوتمام‌کسان دیگر را که عاقلتر از او بوده در اطراف شاه مقامی داشتند طردکرده است».

... سقوط تجارت خارجی از حدود سال ۱۶۷۰ م . ــ ۱۰۸۱ ه . محسوس گشت . به

گفتهٔ شاردن در شش هفت سال اول حکـومت شاه سلیمان درآمد گمرکات در بندر عباس و کنگ (نزدیك هرمز) بین ۴۰۰ هزار و ۵۰۰ هزار لیور (تقریباً از ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان) نوسان‌می‌کرد و حال‌آنکه‌درعهدشاه عباس‌دوم عوایدمزبور به ۱،۱۰۰۰۰۰ لیور(۲۴۴۴ تومان) بالغ می‌گشت.

علل انحطاط تجارت خارجی‌به قرار زیر بود: افتادن تجارت ایران باکرانهٔ‌اقیانوس هند به دست تجار هلندی و هندی و تقلیل حمل کالاهـای ترانزیتی از جاده‌های کاروانی ایران. در طی قرن یازدهم‌کشورهای اروپایی با راه دریایی اروپا به هندوستان‌ـ ازطریق دماغهٔ امید و دور افریقا ـ که در سال ۱۴۹۸ م. ـ ۹۰۴ ه. کشف شده بودکاملاً آشنا شدند. در نتیجه اهمیت جاده‌های بـری کاروانرو در طی قرن یازدهم روز به روز کاهش یافت و نقش میانجیگری ایران در تجارت نیز تقلیل پیداکرد.

دولت شاه سلطان حسین که مایل بـود در آمد خویش را از محل تجارت خارجی افزایش دهد و از نفوذ بازرگانان هلندی (کمپانی استـ ایندیای هلندی) که می‌کوشیدند تجارت خارجی ایران را با کشورهای اروپا منحصراً به دست گیرنـد ـ بکاهد دو پیمان بازرگانی (در سال ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ م. ـ ۱۱۲۰ و۱۱۲۷ ه.) با فرانسه منعقدکرد.

طبق پیمانهای مزبور تجار فرانسوی بـه مراتب بیش از تجار هلندی از تسهیلات و امتیازات برخوردار می‌گردیدند. بازرگانان فرانسوی نه تنها ازپرداخت حقوق و بازرسی گمرکی معاف شده بودند بلکـه در تحت حمایت مخصوص مقامات شاهی قرار گرفته، حق برون‌مرزی به‌دست‌آوردند: فرانسویان مقیم ایران را فقط دادگاه‌کونسولی ایشان‌می‌توانست محاکمه‌کند و دعاوی میان فرانسویان و اتباع شاه می‌بایست مشترکاً از طرف قاضی شاهی‌و کونسول فرانسه رسیدگی شود.

در واقع این همان رژیم کاپیتولاسیونی بود کـه از سال ۱۵۳۵ م. ـ ۹۴۲ ه. در ترکیهٔ عثمانی‌برای فرانسویان برقرارگشته بود. علیرغم امیدواریهای دولت شاه این‌پیمانها بیش از ایران به فرانسه سود می‌رساند ولی فرانسه نتوانست از این مزایا و منافع استفاده کند زیرا چیزی نگذشت کـه خاك ایران صحنهٔ عملیات جنگی و نبردهای خانگی گشت و شیرازهٔ دولت صفوی ازهم پاشیده شد.

فقر و ورشکستگی روستا موجب تقلیل حجم بازرگانی داخلـی و سست شدن روابط اقتصادی میان بخشهای مختلف‌کشور گشت.

در قرن یازدهم علیرغم روابط نزدیکی‌که میان صفویه و روحانیون شیعه وجود داشت اینان درمقامات دولتی زمام امور را در دست نداشتند. حتی یك نفر ازنمایندگان روحانیون نیز در مجلس اعلا عضویت نداشت. ولی در عهد شاه سلطان حسین که شیعه‌ای متعصب

بود و زیر نفوذ شیخ محمد باقر مجلسی قرار داشت ــ زمام امور دولت به دست روحانیون شیعه ومتملقان و خواجگان درباری که پشتیبان آنان بودند افتاد. در عصر شاه سلطان حسین انتساب به سلك روحانی کافی بود کـه شخص هر مقام دولتی را اشغال کند. شاه با این شیوهٔ خویش هم بزرگان چادرنشین وهم بخش مهمی ازمأموران کشوری راعصبانی وناراضی کرد.

شاه سلطان‌حسین به تحریك علمای شیعه ازسیاست مدارا باپیروان‌مذاهب دیگر ــ که در عهد اسلاف وی تعقیب می‌شد ــ سر باز زد و تعقیبات خونینی را علیه سنیان قفقاز و کردستان و افغانستان و دیگر ایالات آغاز کـرد. در شیروان ( آذربایجان اران ) که اقامتگاه عدهٔ کثیری از سنیان بود مساجد آنان را ملوث یا به اصطبل بدل کردند و روحانیون ایشان را سیاست نمودند.

درویشان صوفی «بددین» وغلات شیعه که تمایلات مساوات طلبی آنان موجب بدگمانی مقامات دولتی شده بود نیز از این تعقیبات بینصیب نماندند. انگیزهٔ این روش فقط تعصب مذهبی نبود. دولت شاه می‌ترسید که مذهب تسنن که در نواحی شرقی و غربی کشور رایج بود علمدار نهضتهای تجزیه طلبی گردد و چیزی نگذشت که این امر تحقق یافت.

عملهٔ درباری علیرغم تقلیل درآمد خزانه حتی اندیشهٔ امتناع از زندگی پر تجمل را هم به خاطر خطور نمی‌دادند. مخارج دربار روز به روز افزون می‌گشت. کاخهای نوبرای شاه ساخته می‌شد، به اروپا جامهای آیینه و ظروف با رفتن و دیگر اشیای تجملی سفارش می‌شد.

شاه بیش از همه چیز سرگرم امور حرمسرای خویش بود و امیران و حکام ایالات به رقابت یکدیگر بـرخاسته به منظور ارضای حس زن‌دوستی‌شاه زیباترین دختران اتباع قلمرو خویش را به زور گرد آورده به حرمسرای شاه و حرمهای بستگان او می‌فرستادند.

## بخش ۴ :

# نهضتهای خلق در اکناف کشور صفوی

سنگینی بارمالیات وخراج و خودکامی و ستمگری حکام شاهی و یوغ مذهبی بویژه دراکناف کشور صفوی که درعهد شاه‌عباس اول ویا پیش از او به‌قلمرو صفویه‌ملحق شده بود بیشتر محسوس بود.

جای شگفتی نیست که تنفرمردم ازیوغ‌صفوی درآن نواحی‌شدیدتراز نقاط دیگر بود و نهضتهای خلق نیز نخست درآنجا وقوع یافت. از آنجایی‌که در نواحی مزبور اکثریت با سنیان (در داغستان و شیروان ومیان‌کردان و افغانان و ترکمنان) که مستقیماً مورد تعقیب و ایذا بودند ویامسیحیان (ارمنیان وگرجیان که‌وضعی دون مسلمانان داشته مالیاتهای گزاف می‌پرداختند) بود ـ بدین سبب نهضت اقوام مطیع مزبور لفافهٔ مذهبی داشت. این‌نهضتها با شعار دفاع از تسنن ومبارزه علیه شیعیان «بددین» و یا شعار آزادی ونجات مسیحیان‌ازیوغ مسلمانان برگزار می‌شد.

دراکناف کشور تضاد داخلی‌طبقهٔ فئودال نیز به‌صورت بارزتری نمایان بود . بزرگان اسکان یافتهٔ محلی واعیان چادر نشین‌که از شرکت دراداره‌ٔ امورکشور محروم بودند بخش اعظم درآمد خویش را که از بهره‌کشی رعایا به‌دست می‌آمد می‌بایست به‌دولت‌تأدیه‌کنند و همچنین روحانیون سنی ومسیحی از سیاست آن دولت ناراضی بودند. اینان می‌کوشیدند از نهضت عامهٔ ناس اقوام مظلوم و ستمدیده برای نیل به‌هدف خویش استفاده‌کرده پس‌ازوصول به‌استقلال خود زمام اموردولت را به‌دست گیرند. بدین‌سبب نهضت اقوام مطیع دولت صفوی که عادتاً به‌شکل نهضت عمومی مردم علیه سلطنت صفوی‌آغاز می‌گردیدغالباً به‌صورت‌دیگر

درآمده رهبری آن بدست فئودالهای محلی می‌افتاد .

نهضت آزاد کننده درآغاز قرن دوازدهم در ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی که از پیشرفته‌ترین و درعین حال ستمدیده‌ترین ایالات قلمرو صفوی بود بالا گرفت . ارمنیان و گرجیان نیك می‌دانستند که‌بدون کمك و پشتیبانی روسیه نمی‌توانند به‌آزادی نایل شوند . درآن زمان روابط اقتصادی و فرهنگی روسیه باگرجستان و ارمنیان تحکیم پذیرفت . تجار ارمنی نه‌تنها درخودارمنستان بلکه درایران نیز باکمال فعالیت در نهضت قوم ارمنی‌شرکت می‌جستند وبه روسیهٔ همکیش خویش که ازلحاظ اقتصادی وسیاسی درحال‌رشد و تکامل بود امید بسته بودند.

درحدود سال ۱۷۰۰ م . ـ ۱۱۴۲ ه. ملوك ارمنی ( امیران کوچك فئودال ) و روحانیون مسیحی قفقاز بادولت روسیه وارد مذاکره شدند ودرصورت ورود لشکریان‌روسی به‌قفقاز همه‌گونه وعدهٔ مساعدت ازطرف مسیحیان قفقاز یعنی‌ارمنیان وگرجیان دادند . این مذاکرات‌بامیانجیگری اسرائیل‌ـ‌اوری‌ـ ارمنی صورت گرفت . بزرگان واعیان‌گرجستان نیزهمین‌گونه مذاکرات را باپطر اول به عمل آوردند .

اندك‌اندك در میان شهرنشینان سرزمینهای قفقاز به‌طور اعم (ونه‌تنهاارمنیان‌وگرجیان بلکه دیگران نیز ) توجه به‌روسیه افزایش یافت ...

در سال ۱۷۰۹ م . ـ ۱۱۲۱ ه. مردم شهر تبریز قیام کردند وآ. ولینسکی سفیر روس دربارهٔ این‌شورش مختصری می‌نویسد .

درسال ۱۷۱۱ م. ـ ۱۱۲۳ه. شورش لزگیان وبعضی اقوام دیگر داغستان آغازشد. فئودالهای محلی که‌سورخای‌خان قاضی کوموهی وحاجی‌داودنمایندهٔ روحانیون سنی دررأس ایشان قرار گرفته بودند توانستند نهضت را مطیع و مجری نقشه‌های خویش سازند و جنبهٔ کشورگشایی بدان دهند .

درسال ۱۷۱۲ م ـ ۱۱۲۴ ه . سورخای‌خان وحاجی داود شماخی رامسخر وغارت کردند . درطی جنگ وغارت قریب سیصد بازرگان روسی کشته‌شدند ومعادل ۴میلیون روبل کالابه‌تصرف مهاجمین درآمد . این ارقام‌نشان می‌دهدکه‌روابط تجاری ممالك قفقازباروسیه به چه میزان عظیمی رسیده بوده. بعدها سورخای‌خان وحاجی داود علناً عامل اجرای‌مقاصد ترکان‌عثمانی‌شدند. دولت‌صفوی‌موفق به‌فرونشاندن قیام لزگیان‌گشت ولی‌درسال ۱۷۱۹م.ـ ۱۱۳۲ ه. مجدداً نایرهٔ شورش برافروخته‌شد. درسال ۱۷۲۱ م. ـ ۱۱۳۴ ه.سورخای‌خان وحاجی‌داود شماخی راتسخیر کردند وشیعیان راازدم تیغ گذراندند .

درسال ۱۷۱۵ م. ـ ۱۱۲۷ ه. قیام‌کردان آغاز شدودرطی‌سالهای بعدنیزادامه‌یافت. کردان شورشی چندبار پایتخت صفویه ( اصفهان ) را تهدید کردند . امیر عرب مسقط ـ

جزایر فارس راتصرف کرد .

در ناحیهٔ هرات ایل افغان ابدالی شورش کرد ( سال ۱۷۱۶ م. ـ ۱۱۲۹ ه . ) و اسدالله‌خان رئیس آن ایل باازبکان متحد شد .

درسال ۱۷۱۷ م . ـ ۱۱۳۰ ه. ایلات شاهسون درمغان عاصی شدند .

درسال ۱۷۲۲ م. ـ ۱۱۳۵ ه. شورش ارمنیان تحت رهبری داود بك‌در سیونیك [۱] آغاز شد وتاسال ۱۷۳۱ م. ـ ۱۱۴۴ ه . ادامه داشت. درهمان سال مردم گرجستان‌شرقی لوای شورش برافراشتند . واختانك ششم پادشاه که طرفدار روسیه بود در رأس قیام قرار گرفت وبه‌گنجه که‌در محاصرهٔ سورخای‌خان‌وحاجی داود بودلشکر کشید وشهرراازمحاصره نجات داد .

لرها نیز درسال ۱۷۲۰ م. ـ ۱۱۳۳ ه. وبلوچان در۱۷۲۱ م. ـ ۱۱۳۴ ه. عاصی شدند .

ملك محمود امیر سیستان که‌خودرا از اعقاب صفاریان می‌خواند آشکارا از اطاعت شاه‌سرپیچی کرد وخویش را سلطانی مستقل اعلام نمود و در سال ۱۷۲۳ م. ـ ۱۱۳۶ ه. مشهد واطراف آن رامسخر کرد .

۱ ــ درجنوب شرقی ارمنستان کنونی شوروی.

## بخش ۵:

# قیام افغانان غلجه زایی (غلزایی)

بزرگترین قیام اقوامی که تحت انقیاد صفویه در آمده بودند قیام ایل مقتدر و نیمه چادرنشین افغانی به نام غلجه زایی بود که در نزدیکی قندهار اقامت داشت. ایل غلجه‌زایی از حیث نژاد مختلط بود.

چنانکه برخی از محققان معتقدند هستهٔ این ایل از قبیلهٔ چادر نشین ترك به نام خلج (یا خلیج) بود که از قرن دهم تا سیزدهم نقش تاریخی نمایانی را بازی‌کرده. بخشی از این خلجان که در افغانستان اقامت گزیده بودند با افغانان مخلوط شدند و زبان ایشان را پذیرفته و (به طوری‌که عده‌ای معتقدند) به نام غلیج و غلجه موسوم گشتند.

در فاصلهٔ میان قرنهای دهم و یازدهم غلجه زاییها در مرحلهٔ تلاشی سازمان عشیرتی و پیدایش روابط پدر شاهی و فئودالی قرار داشتند. چون روابط فئودالی که میان غلجه‌ـ زاییها پدید آمده بود با لفافهٔ رسوم دوران پدرشاهی ویاوریهای عشیرتی مستور بودبزرگان قبیله نفوذ عظیمی در میان تودهٔ ایل داشتند. و بدین سبب هنگامی که شورش غلجه زاییها آغازشد بزرگان قبیله به آسانی رهبری قیام‌کنندگان را به دست گرفتند. غلجه زاییها نیز مانند دیگر افغانان سنی بودند.

درآغاز قرن‌دوازدهم‌ه. مردی جدی وکارآمد به نام میرویس ریاست ایل غلجه زایی را دارا و در عین زمان کلانتری شهر قندهار را هم به ارث واجد بود. گورگن خان گرجی (یا گئورگی یازدهم پادشاه کارتلی‌که به‌دین اسلام در آمده و شهنواز دوم نامیده می‌شد) که از طرف شاه به بگلربگی قندهار منصوب گردیده بود، و می‌کوشید با اقدامات

شدید قدرت لرزان شاه را در افغانستان از نو استوارسازد ، از نفوذ فوق‌العادهٔ میرویس در میان مردم و فعالیتهای وی بیمناك گشت و به وی بدگمان شد و حق هم داشت . گورگن‌ـ خان میرویس را بازداشت‌کرد و به اصفهان اعـزام داشت تا شاه در بارهٔ وی داوری کند . ولی میرویس که مردی محیل بود شاه سلطان حسین را به بیگناهی خویش مذعن ساخت.

در سال ۱۷۰۸ م . ـ ۱۱۲۰ ﻫ . اسرائیل اوری ارمنی کـه ذکرش پیشتر رفت به سمت سفیر رسمی روسیه وارد اصفهان‌گشت و شاه و درباریان وی از این واقعه سخت بیمناك شدند و به تمام ارمنیان وگرجیان ظنین گشتند‌که ایشان طرفدار روسیه می‌باشند . میرویس از این بدگمانیها استفاده کرده شاه را بـه‌گورگن خان بدگمان ساخت‌که او گرجی است و باطناً مسیحی و هواخواه روسها می‌باشد. میرویس از زندان‌آزاد شد و برای ادای مراسم حج عازم مکه‌گشت . در مکـه میرویس محرمانه از علمای سنی مکه فتوایی‌گرفت مبنی بر اینکه خروج سنیان علیه سلطان شیعه امری خدا پسندانه است . میرویس پس از مراجعت به میهن زمام نهضت غلجه‌زاییها راکه آغاز شده بود به دست گرفت .

در سال ۱۷۰۹ م . ـ۱۱۲۱ ﻫ. غلجه‌زاییها خروج‌کردند و به‌طور ناگهانی قندهار را به رهبری میرویس تصرف‌کردند وافراد پادگان شاهی را ازدم‌تیغ‌گذراندند وگورگن‌ـ خان را کشتند وتجزیهٔ خویش را از قلمرو دولت شاه آشکارا اعلام نمودند. خروج غلجه‌ـ زاییها از طرف قبایل مجاور افغانی که از دولت شاه سلطان حسین ناراضی بودند پشتیبانی می‌شد .

میرویس دو لشکر شاهی راکه علیه غلجه زاییهاگسیل‌گشته بود (۱۷۱۱ و۱۷۱۲م.ـ ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ ﻫ .) منهزم ساخت و تا هنگام مرگ (۱۷۱۵م . ـ ۱۱۲۷ﻫ.) بالاستقلال سلطنت‌کرد .

میرعبدالله جانشین میرویس (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۱۷ م. ـ ۱۱۲۷ ـ۱۱۳۰ ﻫ . سلطنت کرد ) حاضر بـود چنانچه شاه سلطان حسین مالیاتهایی را که وضع‌کرده بود لغو نماید و قندهار را به یك بگلربگی نشین موروثی تبدیل کنـد و به اخلاف میرویس بدهد ـ با شاه صلح کند . این مذاکرات از طرف تودهٔ قیام‌کنندگان افغانی به مثابهٔ خیانتی تلقی‌گردید و میرعبدالله‌کشته شد و پسر نوزده سالهٔ میرویس‌که جوانی جدی و بیباك به نام محمود بود جای او را گرفت (از ۱۷۱۷ تا ۱۷۲۵ م . ـ ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۸ ﻫ . حکومت‌کرد) .

محمود و بزرگانی که از وی پشتیبانی می‌کردند عامهٔ مردم را تحت نفوذ خویش در آورده از نهضت برای لشکرکشیهای غارتگرانه وکشورگشایی استفاده نمودند .

## بخش ۶:

# لشکرکشی غلجه زاییها به اصفهان

خرابی عمومی وضع دولت صفوی به محمود اجازه داد تا نخستین لشکرکشی را به اعماق ایران به عمل آورد. ولی این لشکرکشی که در سال ۱۷۲۰ م. ـ ۱۱۳۳ هـ. وقوع یافت بـا ناکامی پایان یافت . لطفعلی خان سردار ایرانی که پیشتر با موفقیت علیه اعراب مسقط جنگ کرده بود غلجه زاییها را منهزم کرد ولشکریان خویش را برای حمله به قندهار آماده ساخت .

دراین لحظهٔ پر مسئولیت و خطیر مشاوران بی‌لیاقت شاه بهتر آن دیدندکه لشکررا مرخص و لطفعلـی خان را به سبب بستگیی کـه با فتحعلی خان اعتمادالدوله داشت ـ ( و فتحعلی خان به دروغ از طرف مفتنان درباری متهم شده بودکـه با کردان و لزگیان عاصی رابطه دارد وعلیه شاه سوء قصد کرده است) ازکاربرکنارکردند (۱۷۲۱م.ـ ۱۱۳۴ هـ.).

محمود خان قائد افغانان غلجه زایی از ایـن وضع استفاده‌کرده بیش از بیست هزار افغانی راگردآورد و در پایان سال ۱۷۲۱ م. ـ ۱۱۳۴ هـ. ازکوتاهترین ولی دشوارترین راه یعنی ازطریق سیستان وکرمان به اصفهان لشکرکشید. محمودنتوانست قلعه‌های‌کرمان و یزد را تسخیرکند ولی از محاصرهٔ آن قلاع خودداری‌کرده بدون معطلی به سوی اصفهان رفت . محمد قلی خان اعتمادالدوله با اشاره بـه محاصرهٔ بی نتیجهٔ‌کرمان و یزد از طرف افغانهاـ پیشنهادکردکه‌اطراف شهراصفهان رامستحکم‌کنند و برای‌تحمل محاصره‌آماده‌گردند. ولی مجلس اعلا تصمیم‌گرفت با افغانها جنگ‌کنند.

در لشکر محمود توپخانهٔ سنگین وجود نداشت ولی توپهای سبکی داشتندکه بر پشت

شترحمل می‌شد ( و فرانسویان آن را کولورین Couleuvrine و ایرانیان زنبورك می‌خوانند). این زنبورکها در جنگ بسیارمؤثر بودند. نبردی‌که نزدیك گلون‌آباد وقوع یافت (۸ مارس سال ۱۷۲۲ م . - ۱۱۳۵ ه .) به شکست کامـل قشون شاهی منجر شد ورستم‌میرزای‌گرجی برادر واختانگ ششم پادشاه‌کارتلی‌که یکی از دلیرترین وبهترین سرداران شاه بود درجنگ‌کشته شد . توپخانـهٔ سنگین شاه ( مرکب از ۲۳ توپ ) درحین حمله به دست افغانان افتاد. سپس افغانان جلفای نو راکه ساکنان آن ارمنی بودند محاصره وتصرف نمودند و ۱۲۰ هزار تومان غرامت از ارامنه مطالبه‌کردند و چون محال بود چنین مبلغی را گرد آورند بعداً مبلغ غرامت را بـه ۷۰ هزار تومان تقلیل دادند . اماکوششهایی‌که به عمل آوردند تا پل مستحکم‌الله‌وردی خان را بر زنده رود تصرف‌کنند با ناکامی روبه رو شد و محمودخان به شاه سلطان حسین پیشنهاد صلح‌کرد به این شرط‌که شاه‌گذشته ازقندهار سیستان و خراسان را نیز به غلجه زاییها تسلیم‌کند و ۵۰ هزارتومان غرامت بپردازد ودختر خود رانیز به زنی به‌محمود بدهد. مجلس شاهی علیرغم عقیدهٔ محتاطانهٔ اعتمادالدوله پیشنهادهای محمود را شدیداً ردکرد.

محاصرهٔ اصفهان توسط افغانان آغاز شد و هفت ماه طول‌کشید ( از مارس تا اکتبر سال ۱۷۲۲ م . - ۱۱۳۵ ه .) . واختانگ ششم پادشاه‌کارتلی‌که سرگرم مبارزه‌با شورش لزگیان بود و انتظار ورود لشکریان پطر اول متحد و متعاهد خود را به قفقاز می‌کشید ازیاری رساندن به شاه خودداری‌کرد. ملك محمود امیرموروثی سیستان چنانکه گفته شد- قیام‌کرد و استقلال خویش را اعلام نمود. افغانان با جد تمام به محاصرهٔ اصفهان پرداختند و علیرغم پایداری دلیرانهٔ پادگان ومردم شهر وروستاییان اطراف، پایتخت صفوی را دچار قحطی وگرسنگی ساختند .

کوششهای طهماسب میرزا ولیعهد در قزوین برای گردآوردن لشکر از شمال ایران ونجات پایتخت به ناکامی انجامید وحتی شاهسونها نیز از اقدام به مساعدت با شاه امتناع کردند. فقدان نقشهٔ واحد برای دفـاع و اختلافات موجود در داخل دستگاه دولت ایران و اقدامات ناروای آن دستگاه روحیهٔ مدافعان را سخت ضعیف‌کرد. سرانجام شاه بالکل خود را باخت و با محمود وارد مذاکره شد و این بار با پرداخت صد هـزار تومان غرامت و ازدواج دختر خود با محمود و تسلیم تمام ایالاتی که پیشتر از طرف محمود تقاضا شده بود به اضافهٔ ایالت‌کرمان موافقت کرد . ولی دیگر محمود تسلیم بلاشرط را خواستار بود و اظهار داشت که با وضع موجود تمام ایالات و منابع ایران بدون موافقت شاه نیز به دست او خواهد افتاد و جملگی دختران و زنان شاه را میان سپاهیان خویش چون‌کنیزان تقسیم خواهدکرد .

شاه سلطان حسین نخست تشبثی کرد تا ازپایتخت فرارکند ولی موفق نشد و پس از آن با موکبی از امیران خـویش در روز ۲۲ اکتبر سال ۱۷۲۲ م . ـ ۱۱۳۵ ﻫ . عازم اردوگاه محمود شد و شهر و زمام حکومت و علاءات سلطنت را تسلیم وی کرد. دو روزبعد محمود با لشکریان خویش وارد اصفهان شد و بـر تخت سلطنت نشست . عده‌ای از امیران صفوی و سران سپاه و مأموران عالیمقام با محمود بیعت کردند. او دربادی امر عدهٔ کثیری از مأموران بلند پایهٔ ایرانی را در مقام ایشان باقی گذاشت ولی بسیاری از مشاغل و ازآن جمله مقام مهم روحانی قاضی اصفهان را به افغانان سنی داد.

## بخش ۷ :

# مبارزهٔ مردم ایران علیه فاتحان افغان

افغانان غلجه‌زایی بخش مهمی از مرکز ایران و از آنجمله بلاد کاشان و قم و قزوین و گلپایگان و غیره را تسخیر کردند . در آغاز قیام افغانان غلجه‌زایی به خاطر نجات از یوغ صفویه مبارزه می‌کردند ولی اکنون بزرگان افغان خود به کشورگشایی پرداخته بودند .

در قزوین امان‌الله‌خان سردار افغان غرامتی به مبلغ ۲۰ هزار تومان از مردم آن سامان مطالبه‌کرد وازآنان خواست تادختران زیبا روی را به افغانان تسلیم‌کنند . تضییقات و دزدی و غارتگری سپاهیان وی نخست موجب خروج روستاییان ایرانی اطراف قزوین گشت و سپس در خود شهر نیز بینوایان و « عوام و مردم بازار » یعنی پیشه‌وران و کسبه قیام نمودند . شهریان عده‌ای از افغانان را کشته بقیه را مجبور به فرار کردند ( زمستان ۱۱۳۶ ه . ) .

در کاشان و خوانسار ونقاط دیگر نیز مردم شوریدند . شهر یزد دلیرانه در مقابل افغانها پایداری‌کرد وتاآخر کار مهاجمین ازتسخیر آن عاجز ماندند .

شیخ محمدعلی حزین که معاصر این وقایع بود می‌گوید که در این قیامها وظیفهٔ اصلی بعهدهٔ «عوام» بود . بدین‌معنی که توده‌های مردم ایران ابتکار مبارزه با فاتحان را بدست گرفتند .

طبق گواهی معاصران از قبیل شیخ محمدعلی حزین وکروسینسکی ـ عامهٔمردم‌ایران ـیعنی روستاییان وپیشه‌وران وکسبه و بازرگانان ـ برعکس‌بزرگان صفوی‌که روحیهٔ خود

را بالکل باخته بودند ـ مراتب وطن‌پرستی‌خویش را بروز داده باکمال جدوفعالیت ـ که در برخی‌موارد بادلیری وقهرمانی‌توأم بود دربرابر متجاوزین غاصب پایداری کرده ازاستقلال میهن خویش دفاع کردند .

بسیاری از دهکده‌ها در ظرف مدت چندین‌سال بافاتحان به‌جنگ چریکی‌پرداختند. مثلا مردم قریهٔ بزرگ‌بن اصفهان نزدیك پایتخت نه‌در مدت محاصره و نه‌پس از سقوط آن در برابر افغانان سرتسلیم فرود آوردند وتمام دستجات افغانی را که از طرف محمود برای سرکوبی مردم قریه گسیل گشته بودند شکست داده منهزم کردند . سرانجام سردار افغانی با روستاییان بن اصفهان صلح شرافتمندانه‌ای منعقد کرد . محمود که مایـل بود بهانه‌ای به دست‌آورده پیمان صلح را نقض و مردم بن اصفهان را قلع وقمع کند جاسوسان خویش را مخفیانه به‌آن قریه اعزام کرد وآنهارا مأمور ساخت کـاری کنند که مردم قریه نخست پیمان را بشکنند . ولی روستاییان قریه جاسوسان را خفه کرده جنازهٔ آنان را نزد محمود فرستادند . به‌گفتهٔ شیخ حزین بعضی ازقراء ایران دربرابر افغانان هفت سال پایداری‌کرده سرانجام تسلیم نشدند .

دراصفهان نیزوضع افغانان استوار نبود ومحمود شاه‌که‌مردی بدگمان بودتصمیم‌گرفت با اقدامات بیرحمانه وشدید ازقیام ایرانیان ممانعت به‌عمل آورد .

درژانویهٔ سال ۱۷۲۳ م. ـ۱۱۳۶ ﻫ . مأموران عالیمقام‌ایرانی‌رابه بزمی خواند و جملگی را به‌قتل رسانید وقورچیان قزلباش رانیز کشت . سپس به‌اعدام و امحای مردم شهر پرداخت و به شهر اصفهان غرامت سنگین به‌شرح زیر تحمیل‌کرد : ۴ هزار عدل زربفت ، ۱۰۵ عدل‌منسوجات زردوزی ونقره‌دوزی وغیره . ولی شهرچنان غارت زده‌وفقیر شده‌بودکه ساکنان آن فقط نیمی از این مقدار گرد آوردند . افغانان غـرامت جدیدی به ارمنیان جلفای نوبستند وکلانتر آنان را سربریدند . تجار انگلیسی وهلندی وفرانسوی وهندی نیز می‌بایست مبالغی بپردازند . شهربالکل تباه شده بود .

در جنوب ایران نیز پایداری شدیدی از طرف عامهٔ مردم در برابـر فاتحان افغان به‌عمل آمد . افغانان فقط پس ازدرهم شکستن مقاومت دلیرانهٔ مردم شیراز وافراد پادگان آن توانستند آن‌شهر را تسخیر کنند (سال۱۷۲۴ م . ـ۱۱۳۷ ﻫ. ) . کوشش‌افغانان‌برای تسخیر بندرعباس بی‌ثمر ماند . محمود برای انقیاد و تصرف ناحیهٔ کـوهستانی کـوه‌گیلویه که در شمال غربی فارس واقع است لشکر کشید ولی با مقاومت سختی‌مواجه شده با دست خالی بـازگشت .

پایداری‌ایرانیان‌دراین‌دوره‌به صورت‌پراکنده‌به‌عمل‌می‌آمد وواجد مرکزی نبود.شاه‌ـ طهماسب دوم فرزنـد شاه سلطان حسین مخلـوع کـه از سال ۱۷۲۲ تا ۱۷۳۲ م . ـ

۱۱۳۵ تا ۱۱۴۵ ه . ازطرف ایالات گیلان و مازندران و آذربایجان که‌تسلیم محمود نشده بودند ــ به‌شاهی شناخته می‌شد وقت خود را به‌بطالت می‌گذراند وجرأت نمی‌کرد در رأس نهضت مردم قرار گرفته وعلیه متجاوزان فاتح مبارزه کند . بزرگان صفوی از اینکه عامهٔ مردم را مسلح سازند بیمناك بودند .

## بخش ۸ :

# مداخلهٔ روسیه

پطر اول که جنگ باسوئدرا بااحرازموفقیت پایان‌داده بود(سال ۱۷۲۱م.-۱۱۳۴ه.). ازوضعی که درایران پدید آمده و برای اشغال نواحی مجاور کرانهٔ بحر خزر توسط روسیه مساعدبود استفاده کرد . دولت پطراول درنظر داشت نقاط‌سرراه ولگا-بحرخزر رابه‌انضمام نواحی ابریشم خیز سواحل بحرخزر اشغال کند . پطراول ضمناً نمی‌توانست در مقابل استمداد گرجیان وارمنیان که‌درآن‌زمان دست به‌شورش زده بودند خاموش بماند . واختانگ ششم پادشاه کارتلی با سپاهیان خویش سه‌ماه تمام در نزدیکی گنجه چشم به راه لشکریان روسی بود .

می‌توان گفت که انگیزهٔ عمدهٔ دولت پطر اول برای لشکرکشی به کشورهای قفقاز این‌بودکه نگذارد ترکیهٔ عثمانی کشورهای مزبور ونواحی ساحلی بحر خزررا اشغال کرده، خطر بزرگی از لحاظ نظامی و تجاری برای روسیه ایجاد کند . این خطر واقعیت داشت زیرا دولت سلطان احمد سوم دراستانبول آشکارا تدارك هجوم به قفقاز وایران را می‌دید . بدین‌طریق هدف مداخلهٔ روسیه جنگ علیه صفویه نبوده بلکه پیشگیری ازتجاوزعثمانی بود.

درژوئن سال ۱۷۲۲ م. پطر اول بیانیه‌ای منتشر کرد وطی‌آن اظهار داشت که برضد دولت شاه سلطان حسین ( که در آن زمان واقعاً دشمنی جدی شمرده نمی‌شد ) وارد جنگ نمی‌شودبلکه منظور اوسرکوبی سورخای‌خان وحاجی‌داود است که- چنانکه گفته‌شد - درشهر

۱ - مطالب این‌بخش دربعضی موارد از نظرگاه منافع ملی روسیه نوشته شده . همچنین‌بخش‌بعد -م

شماخی قریب سیصدنفر تاجر روسی راکشته بودند وهمچنین بهمنظور نجات وآزادیمسیحیان یعنی گرجیان وارمنیان دست بهاین اقدام زده است .

لشکریان روسی شهرهای دربند ( ۱۷۲۲ م. ـ ۱۱۳۵ هـ. ) وباکو (۱۷۲۳ م . ـ ۱۱۳۶ هـ .) را اشغال کردند . گیلانیان بهروسیه مراجعه واستمداد نمودند که درمبارزه با کشورگشایان افغانی ایشان را یاری کند و پطراول دستجاتی از قشون روس رابه انزلی و رشت اعزام نمود . شاه طهماسب دوم که دراردبیل اقامت داشت ومایلبود ازمساعدت روسیه در مبارزه علیه محمود شاه افغان برخوردار گردد اسماعیل بك دیپلومات کارآزموده را به روسیه گسیل داشت و وی در تاریخ ۲۳ سپتامبر سال ۱۷۲۳ م. ـ ۱۱۳۶ هـ. پیمانیدرسان‌پطرزبورگ امضا کرد .

طبق این پیمان روسیه تعهدمی‌کردکه به شاه طهماسب دوم در امر مبارزه با افغانان کمك کند و در عوض حاشیهٔ ساحلی داغستان و آذربایجان و همچنین گیلان و مازندران و استرآبادبه روسیه داده شود ولـی شاه طهماسب دوم اظهار داشت که اسماعیل بك از حدود اختیاراتی که بهوی داده شده بود تجاوزکرده است وپیمانپطرزبورگ‌را بهرسمیت‌نشناخت .

## بخش ۹ :

# هجوم ترکیهٔ عثمانی

ترکیهٔ‌عثمانی که‌مدتی‌روابط‌صلح‌آمیز را باصفویه حفظ کرده‌بود(۱۷۲۳ ـ ۱۶۳۹ م.ـ ۱۱۳۶ ـ ۱۰۴۹ هـ. ) باعجله درصدد استفاده ازفرو ریختگی وخرابی آن دولت بر آمد . در سال ۱۷۲۲ م . ـ ۱۱۳۵ هـ. عمال قدیمی ترکیه یعنی سورخای‌خان قاضی کومرخی و حاجی داود مدرس ، هادیان لزگیان ، که‌شیروان وبخشی از آذربایجان اران رابه تصرف درآورده بودند رسماً به‌تحت حمایت سلطان احمدسوم سلطان عثمانی درآمدند وحکومت وی را برخطهٔ خویش شناختند .

مردی عثمان‌نام به‌صورت ایلچی عثمانی به اصفهان نزد محمود شاه‌افغان‌گسیل گشت ولی در واقع مأموریت جاسوسی داشت و پس از مراجعت به استانبول ازتیرگی و آشفتگی اوضاع ایران گزارشهای مشروح داد . دولت سلطان احمد سوم تصمیم گرفت به کشورهای قفقاز وایران حمله‌کند ویك انگیزهٔ دیگر تصمیم وی این‌بود که‌به‌کمك پیروزیهاوتجاوزات تازه حیثیت خویش راکه درخود ترکیه متزلزل شده بود بالا برد . درسال ۱۷۲۳ م . ـ ۱۱۳۶ هـ . لشکریان تـرك وارد ارمنستان و گرجستان شرقـی شدند و ایروان و تفلیس را تصرف کردند .

خطری که از طرف عثمانی پدید آمده بود شاه طهماسب دوم را برانگیخت تا پیمان پطرزبورگ‌را به‌رسمیت شناسد وسواحل غربی وجنوبی دریای خزر را بادربند وباکووگیلان و مازندران رسماً به‌روسیه واگذار کند . روسیه نیز متعهد شد بادولت شاه‌طهماسب‌دوم‌برای پاك‌کردن ایران ازوجود متجاوزان افغان مساعدت کند . روسیه طبق پیمان قشون خود را

وارد گیلان کرد . ولی مازندران و گرگان (استرآباد) هرگز از طرف لشکریان روسی اشغال نشد .

پیمان ۱۷۲۳ م . ـ ۱۱۳۶ ه. وهجوم لشکریان ترك به‌کشورهای قفقاز وکرمانشاه روابط میان ترکیه و روسیه را سخت وخیم ساخت ونزدیك بودکار به جنگ بکشد. ولی‌پطر اول ـ بعد ازجنگ سخت بیست ساله‌ای که با سوئد جریان داشت و تازه پایان یافته بود ـ صلاح‌ندانست‌کشورخویش را درجنگ جدیدی‌با ترکیه‌که ازطرف انگلستان وفرانسه‌پشتیبانی می‌شد بکشاند .

در ۲۴ ژوئن سال ۱۷۲۴ م . ـ ۱۱۳۷ ه. قرار داد روس وترك دراستانبول باکمك فعالانهٔ فرانسه امضا شد وطبق‌آن تمام‌نواحی مجاور بحرخزرکه در پیمان سال ۱۷۲۳ م .ـ ۱۱۳۶ ه. پطرزبورگ منعقد میان روسیه و صفویه قید شده بود می‌بایست به روسیه برسد وباقی اراضی‌کشورهای قفقاز ازآن ترکیه باشد. قرارشد ترکیه سراسر مغرب ایران را با شهرهای کرمانشاه و همدان دریافت کند و بخش اردبیل کـه قلمرو موروثی صفویه بود ـ طبق قرارداد ـ درتصرف شاه طهماسب دوم باقی بماند (ولی این بخش نیزعملاً توسط ترکان اشغال شد ) .

دودولت روسیه‌وترکیهٔ عثمانی‌متعهدشدند مشترکاً شاه‌طهماسب دوم‌رابه اجرای قرارداد ۱۷۲۴ م . ـ ۱۱۳۷ ه . وادارکنند وفقط در این صورت سلطنت او را به رسمیت بشناسند و در صورتی‌که شاه طهماسب دوم از این گذشت سرباز زند دولتین متعاهدتین مقرر داشتند «شخص لایقی از ایرانیان» (یعنی عنصری‌که‌گوش به‌فرمان اوامر ایشان باشد) را با توافق طرفین بر سریرسلطنت ایران بنشانند .

گنجاندن این‌شرایط درقرارداد مزبورکه آشکارا به نفع عثمانی بود نتیجهٔ پشتیبانی فرانسه ازعثمانی بوده ـ زیراکه فرانسه از نیرومند شدن روسیه بیمناك بود. به محض انعقاد قرارداد لشکریان ترك وارد مغرب ایران شده شهرهمدان را اشغال‌کردند (سال ۱۷۲۴ م.ـ ۱۱۳۷ه.) . عامهٔ مردم ایران در اینجـا نیزمانند دیگرشهرها در برابر متجاوزان سخت ایستادگی‌کردند.

ترکان پس از اشغال همدان عده‌ای از ساکنان آن را نابود وبخشی را تبعیدکردند . عثمانی خیال نداشت به اراضیی‌که در قرارداد سال ۱۷۲۴ م . ـ ۱۱۳۷ ه . قید شده بوده اکتفاکند و در سال ۱۷۲۵ م. ـ ۱۱۳۸ ه. لشکریان عثمانی شهرقزوین را اشغال‌کردند. نه تنها مردم ایران پارسی زبان بلکه عامهٔ مردم آذربایجان نیز با کمال جد و فعالیت علیه متجاوزان ترك مبارزه‌کردند. «عوام‌الناس» یعنی‌پیشه‌وران دلیرانه ازشهرتبریز دفاع‌کردند. سرانجام ترکان غالب شدند ولی مدافعان این حق رابه دست‌آوردندکه‌با اسلحه وخانواده‌

های خودآزادانه ازتبریزخارج شوند.

شیخ محمد علی حزین مشروحاً از دفاع تبریزسخن گفته است. شاه طهماسب دوم به کمك وپشتیبانی فتحعلی خان‌بگلربگ استرآباد ورئیس ایل قاجار درمازندران اقامت‌داشت و روز می‌گذراند.

در این‌گیرودار محمودشاه افغان‌که از قیام ایرانیان بیمناك بود امرکردتمام مردان خاندان صفویه را (که ۳۹ نفر بودند) ــ به استثنای شاه سلطان حسین مخلوع ــ به قتل رسانند (فوریهٔ سال ۱۷۲۵ م . ــ ۱۱۳۸هـ.) . علت ایـن‌کشتارآن بودکه شخصی خود را صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین خوانده در رأس قیام بختیاری قرارگرفته بود.

ایستادگی‌عامهٔ مردم ایالات مرکزی ایران درمقابل متجاوزان همچنان ادامه داشت. میان بزرگان افغان نیز دسته‌بندی ومبارزهٔ داخلی‌آغازشد ودرنتیجه محمودشاه خلع ومقتول گشت وپسرعموی وی اشرف فرزند میرعبدالله برسریر سلطنت جلوس‌کرد.

اشرف ازمحمود درسیاستمداری ماهرتر و دقیقتر بود. اشرف نیك می‌دانست که نمی‌تواند مانند محمود فقط به اسم ریاست ایلات افغانی قدرت خویش را درایران استوارسازد وکوشید به مثابهٔ پادشاه ایران معرفی شود. نظم ونسق را درمیان لشکریان خویش برقرار کرد و از دزدی وغارتگری وتجاوز ایشان به ایرانیان جلوگیری به عمل‌آورد و سعی‌کرد بزرگان ایران «و بعضی ازمردم فارس و عراق» را (یعنی ایرانیان اصیل را) به سوی خود جلب کند و آنان را « به میل و یا به جبر به خدمت خود در آورد » . در عوض بزرگان افغان‌که می‌خواستند درایران چون‌کشورتسخیرشده امرونهی‌کنند از وی روی‌برگرداندند.

اشرف‌با شاه طهماسب دوم وارد مذاکره شد وکوشید او رابه دام اندازد ولی‌طهماسب به موقع خبردار شد.کوشش‌اشرف برای انعقادپیمان با عثمانی به جایی نرسید زیرا عثمانی می‌کوشید سراسر ایران را تصرف‌کند واشرف ناگزیر با عثمانی جنگید و ترکان راکه به نزدیك اصفهان رسیده بودندشکست داد(سال۱۷۲۶ م. ــ۱۱۳۹هـ ). فقط پس از این شکست بودکه ترکان حاضربه مذاکره با وی‌گشتند.

اشرف فریفتهٔ موفقیتهای خویش نگشته درسال۱۷۲۷م. ــ۱۱۴۰هـ. پیمانی باشرایط زیربا عثمانی منعقد نمود:

۱ــاشرف احمدسوم‌سلطان‌عثمانی رابه خلافت تمام مسلمانان سنی شناخت.

۲ــ سلطان احمد سوم اشرف را به پادشاهی ایران شناخت ولی پادشاهی که وابسته و تابع عثمانی باشد و در مساجد ایـران می‌بایست نام سلطان احمد سوم درخطبه‌پیش ازنام اشرف برده شود.

۳ــ اشرف‌نه تنها ایالاتی راکه طبق قرارداد سال ۱۷۲۴م. ــ۱۱۳۷هـ. روس وترك

نصیب عثمانی شده بود به دولت مزبور واگذار می‌کرد بلکه‌اضافه برآن خوزستان وزنجان وقزوین و سلطانیه وتهران و حوالی شهرهای مزبور یعنی دوپنجم مجموع خاك ایران را به ترکان تسلیم می‌نمود.

وضع اشرف براثر مقاومت تودهٔ مردم ایران ونارضایی‌بزرگان افغان ازسیاست وی (که درقندهار علم‌عصیان برضد اوافراشته بودند) دشوارشده بود. ملك محمودسیستانی نیز درعین حال با اشرف وشاه طهماسب دوم مبارزه می‌کرد.

## بخش ۱۰ :

# طرد افغانان از ایران ـ طلوع نادر

هنگامی که درمازندران مرکزی برای مقاومت نهضتی پدید آمد پایداری ایرانیان در مقابل متجاوزان افغان و ترك شدیدتر شد. چیزی نگذشت که سرداری جدی و داهی به نام نادر قلی در رأس نهضت قرارگرفت . وی از ایل آذربایجانی (قزلباش) افشار بود . بخشی از این ایل را شاه اسماعیل اول از آذربایجان به خراسان کوچانده بود.

نادر قلی درسال ۱۶۸۸ م. ـ ۱۱۰۰ ه. در خراسان در خانواده‌ای گمنام و فقیر که کار اعضای آن دباغی بود به دنیا آمد. نادر قلی هجده ساله بودکه ازبکان خـوارزم او و مادرش را اسیرکرده به بردگی بردند. نادر از اسارت گریخت وپس ازبازگشت به خراسان در دستجات جنگی فئودالهای مختلف و از آنجمله در قشون ملك محمود سیستانی خدمت کرد و به مرور زمان چون سرداری با استعداد شهرت یافت .

نادر در دوران جنگهای خانگی کـه از سال ۱۷۲۲ م . ـ ۱۱۳۵ ه . در ایران حکمفرما بود ـ حتی رئیس دسته‌ای از راهزنان شد و بعد عدهٔ کثیری از افراد ایل افشار و کردان خراسان را گرد آورد و قلعهٔ کلات را تصرف نمود و مستحکم کرد و آن قلعه را دژ و پایگاه عمدهٔ خویش ساخت .

در سال ۱۷۲۶ م .ـ ۱۱۳۹ ه. نادر قلی دعـوت شاه طهماسب دوم را اجابت کرده به خدمت وی درآمد و به حکومت خـراسان منصوب گشت . نادر شاه طهماسب ضعیف‌النفس وبی‌اراده را متقاعد ساخت که فرمان قتل فتحعلی خان قاجار جـد مؤسس سلالهٔ قاجاریه را که مردی ذینفوذ بود ونادر وی را رقیب عمدهٔ خویش درمبارزه به خاطر سلطنت ایران می‌-

دانست ــ صادر کند .

نادر ملك محمود سیستانی را شکست داد و مشهد را از دست او خارج ساخت (سال ۱۱۳۹ ه .) و خراسان را مطیع خویش کرد و افغانان ابدالی را منهزم نمود و هرات را تسخیر کرد (سال ۱۷۲۹ م. ــ۱۱۴۲ه.).

نادر که نام طهماسب قلی‌خان را برخود نهاده بود (کلمه به‌کلمه یعنی «خانی‌که بندهٔ طهماسب است») زمام حکومت تمام ایالات شاه طهماسب دوم را به دست خویش گرفت وشاه آلت فعل سادهٔ «بندهٔ» خودشد.

در سال ۱۷۲۹ م . ــ ۱۱۴۲ ه . دو بار افغانان غلجه زایی را ــ در مهماندوست و درهٔ خوار واقع درجبال البرز ــ شکست داد. اشرف پس ازبازگشت به اصفهان ازبیم شورش مردم آن شهر ــ سه هزارنفر از آنان را اعدام‌کرد وباقی را از شهر تبعید و در قراء اطراف ساکن ساخت .

با وجود کمکی‌که ترکان به اشرف کرده توپخانه برایش فرستادند، نادر بار دیگر نزدیك مورچه خورت وی را شکست داد (۲۹ نوامبر سال ۱۷۲۹م. ــ ۱۱۴۲ ه.) واشرف بعد از این شکست بازار اصفهان را غارت‌کرد و اموال غارتی را با خود برداشت و شاه ــ سلطان حسین مخلوع را‌کشت وشهر را ترك‌گفت. نادر به دنبال لشکر افغان به فارس رفت ودرسال ۱۷۳۰م. ــ ۱۱۴۳ه. بار دیگرآنان را منهزم و پراکنده ساخت. اشرف هم‌هنگام فرار به دست رئیس یکی ازایلات بلوچ کشته شد. موفقیت نادر تنها‌نتیجهٔ دهای نظامی اونبوده بلکه بیشتر مربوط به‌پشتیبانیی بودکه تودهٔ مردم که مایل به آزادی‌کشور خود بودند ــ از وی به عمل آوردند

## بخش ۱۱ :

# مناسبات ایران باروسیه وعثمانی

اشغال ایالات مجاورکرانهٔ بحر خزرکه بر اثر جنگ خراب و فقیر شده بود ـ از طرف روسیه منافعی راکه انتظار داشت نصیب‌آن دولت نساخت بلکه برعکس‌موجب هزینه‌های گزاف و مشکلات بسیار در روابط سیاسی خارجی گشت. بدین سبب در سال ۱۷۲۵م.ـ ۱۱۳۸ ه . پس از مرگ پطر اول ـ دولت تزاری تصمیم‌گرفت ایالات مزبور را به شاه ـ طهماسب دوم بازگرداند ولی به شرطی‌که شاه قادرباشد از افتادن‌آن نواحی به دست عثمانی مانع شود.

درسال ۱۷۳۰م.ـ۱۱۴۳ه. لشکریان نادرترکان‌راشکست دادند و همدان وکرمانشاه وآذربایجان‌را ازوجودایشان پاك‌کردند. هنگامی‌که نادر سرگرم فرونشاندن شورش افغانان ابدالی درخراسان بود (سال ۱۷۳۱ م. ـ۱۱۴۴ ه.) شاه طهماسب‌که می‌ترسید فتح کشورهای قفقاز به دست لشکریان نادربیش ازپیش قدرت‌آن سردار را افزایش دهد- تصمیم‌گرفت شخصاً علیه ترکان لشکربکشد وامیدوار بود بدین وسیله حیثیت و اعتبارخویش را بالابیرد ولی درجنگ شکست خورد ودرسال ۱۷۳۱ م.ـ ۱۱۴۵ ه. ناگزیر با عثمانی پیمان‌صلحی منعقدکرد و ترکیه اراضی قفقاز راکه آن سوی ارس واقع بود ازآن خویش ساخت . اضافه برآن احمدپاشای‌بغدادی نه‌بخش‌کرمانشاه رابه رسم «آرپالیق» (خرج سفره) دریافت‌داشت.

درسال ۱۷۳۲ م . پیمان روس و ایـران در رشت به امضا رسید . روسیه بلادرنگ گیلان را به موجب پیمان مزبور به ایران بازگرداند ومتعهد شدکه درصورت تخلیهٔ‌اراضی قفقاز از طرف عثمانی اونیز اراضی واقع درشمال رودکر را به ایران ردکند. نادر پیمان

شاه را با عثمانی وهن‌آور اعلام کرده آن‌را به رسمیت نشناخت. وی مجلس«کنکاش (ترکی) یا قورولتایی (مغولی) » ازخوانین و بزرگان تشکیل داد و شاه طهماسب دوم را خلع وپسر هشت ماههٔ او را به نام شاه عباس سوم (از ۱۷۳۲ تا ۱۷۳۶ م . ـ ۱۱۴۹ ـ ۱۱۴۵ ه . سلطان ایران شمرده می‌شد) به شاهی برگزید. قدرت واقعی در دست نادر باقی ماند.

متعاقب این اقدام لشکریان نادرسپاه ترکان را در کرکوك شکست دادند ( سال ۱۷۳۳ م.ـ ۱۱۴۶ ه. وآذربایجان شمالی وگرجستان شرقی‌وارمنستان شمالی را ازوجود ایشان پاك‌کردند (۳۵-۱۷۳۴ م.ـ۴۸-۱۱۴۷ه.) . در همان سال۱۱۴۸ ه . نادر شاه نخستین لشکرکشی خویش را علیه خوانین و «جوامع‌آزاد» (پدرشاهی وعشیرتی) داغستان که با ایران دشمن بودند بـه عمل آورد ولـی این لشکرکشی نتایج مهمی به بار نیاورد . لشکریان نادر به هنگام تسخیر کشورهای قفقاز به نهب و غارت سرزمینهای مزبورپرداختند وترکان نیزچنین‌کردند و دهها هزارمردم غیر نظامی بی‌آزار را به اسارت وبردگی‌بردند.

نادرهنگام محاصرهٔ قلاعی‌که ازطـرف ترکان اشغال شده بود (قلعهٔ‌گنجه وغیره) از مساعدت مهندسان وتوپچیان روسی استفاده‌کرد. ولی این‌کمك مانع ازآن نشدکه نادرتخلیهٔ سواحل بحرخزر (باکو و دربند) را از روسیه طلب‌کند. روسیه با تقاضای او موافقت‌کرد به شرطی‌که ایران به اتفاق روسیه مبارزه علیه عثمانی را ادامه دهد وباآن‌کشورصلح جدا- گانه منعقدنکند (پیمان‌گنجه سال ۱۷۳۵م. ـ ۱۱۴۸ ه. ). ولی چیزی نگذشت‌که نادر در سال ۱۷۳۶ م. ـ ۱۱۴۹ ه. درارض‌روم‌پیمان صلحی با عثمانی منعقد نمودکه به موجب‌آن عثمانی تمام اراضیی راکه قبل ازسال۱۷۲۲ م.ـ۱۱۳۵ه. به ایران تعلق داشت به‌آن‌دولت بازگرداند.

بخش ۱۲ :

# وضع ایران درحدود سالهای ۱۷۴۰ - ۱۷۳۰م.
# ۱۱۵۳ - ۱۱۴۳ ه.

امر اتحاد سیاسی کشور و دولت پایان یافته بود واراضیی‌که مردم‌آن ایرانی بودند و در حدود سال ۱۷۲۰ م. - ۱۱۳۳ ه. از دست رفته بود مجدداً مسخر گشت . ولی وضع داخلی‌ایران بسیار سخت و وخیم‌بود.حکومت‌متجاوزان افغان وترك وجنگهای طولانی کشور را ویران و فقیر ساخته بود . انحطاط اقتصادی که درعهد شاه‌سلطان حسین مشهود بوده به پاره‌شدن شیرازهٔ امور معیشت عمومی و ویرانی کامل اساس اقتصاد منجرشد.

بدیهی است که‌بیش از همه روستا زیان دید ورنج برد . تنها در واحهٔ اصفهان قریب هزار قریه(یعنی دوثلث قراء آن‌بخش) ویران گشت وبی‌سکنه ماند . سدهاو بندها وکاریزها ودیگر مؤسسات‌آبیاری‌خراب شدویا از حیزانتفاع‌افتاد . ازآن‌جمله سد معروف«بندسلطان» بررود مرغاب نزدیك مرو ویران گشت . بسیاری ازروستاییان به‌دست لشکریان دشمن‌کشته یابه‌توسط ترکان به‌اسیری وبردگی برده شدند ویاازگرسنگی وبیماری- این‌دو رفیق‌جدا- نشدنی وهمیشگی مهاجمات بیگانه وحربها وجنگهای خانگی - مردند . کشاورزی درکنار پرتگاه‌نابودی قرار داشت زیرا اساس‌آن‌در روزگار گذشته براثر سیاست مالیاتی شاه‌سلطان حسین لطمهٔ سخت دیده بود .

دربارهٔ وضع زندگی روستاییان درآن‌عصر از روی مطالب کتیبه‌ای که برسردر مسجد قریهٔ وانند دربخش نخجوان به‌تاریخ ۱۱۴۵ ه. (۳-۱۷۳۲ م. ) نقر شده می‌توان قضاوت کرد . درکتیبهٔ مزبور ضمن مطالب دیگر به‌این‌جملات برمی‌خوریم : «براثر قحطی‌وفشار

فقر واحتیاج آن عهد مصیبتزا جهنم واقعی بود به‌طوری‌که درظرف‌یك‌سال قریهٔ وانند و قراء مجاور آن سه‌باردستخوش نهب وغارت گشت وبسیاری مردان وزنان مسلمان کشته ویا به‌اسیری برده‌شدند ودیگر بندگان‌خدا پراکنده‌گشتند وازرود ارس گذشته درقراء ساحل مقابل‌مسکن گزیدند ودرآن ایام منحوس تجارت نیز موقوف شده‌بود ».

آبراآم کرتاتسی اسقف ارمنی که‌شاهد اوضاع بود می‌گوید که‌در سالهای ۱۷۳۵ و ۱۷۳۶ م. درسراسر گرجستان شرقی و‌ارمنستان وآذربایجان قحطی وگرسنگی‌بیدادمی‌کرد وهمه‌جا بهای گندم وجو سخت بالارفته بود . این‌وضع کشورهای قفقاز بود و اوضاع ایران نیز بهتر نبود .

شهرها به‌طور عموم وبویژه درمغرب وداخل ایران خراب شده‌بود . اصفهان‌وشیراز وقزوین ویزد و تبریز دستخوش غارت گشته بود . شهرهای مزبور بیش از دو ثلث جمعیت خود راازدست داده بودند . شیخ محمدعلی حزین‌که شاهد عینی وقایع بودمی‌گوید که‌چون وارد تبریز شد دید شهر ویران و تقریباً خالی از سکنه است . بنا به گفتهٔ او وضع سراسر آذربایجان (ایران ) که‌زمانی ثروتمند بود ونفوس فراوان داشت چنین بود و فقروتنگدستی مردم وویرانی خاك عراق عجم به‌حدی بود که‌به‌وصف نمی‌آید.

تقلیل شدید قدرت خرید روستاییان و شهریان منجر به انحطاط بازرگانی و پیشه‌ها گشت . سقوط پرورش ابریشم ونوغانداری (طبق ارقام‌منقوله توسط«هانوی»درگیلان مقدار ابریشم خام گیلان شش‌بارتقلیل یافته بود یعنی به‌یك ششم مقدار سابق‌تنزل کرده‌بود)ورواج راهزنی درجاده‌های‌کاروانرو و فقدان امنیت برای بازرگانان بیگانه مسبب وقفهٔ کامل در تجارت خارجی گشت .

بدتراز همه این بودکه علیرغم ویرانی وانحطاط وحشتناك اقتصادی‌نه متجاوزان ترك وافغان ونه‌امیران محلی فئودال ونه (بعدازآنان) نادر به‌فکر تقلیل بار سنگین مالیات که بردوش رعایا سنگینی می‌کرد افتادند بلکه می‌کوشیدند مالیات و عوارض و بهرهٔ فئودالی و وغیره رابه‌همان میزان سابق ازایشان وصول‌کنند . ولی‌به سبب فقر فوق‌العادهٔ رعایا وصول کامل مالیاتها میسر نمی‌شد و با اینکه مأمورین وصول همه چیز روستاییان را می‌گرفتند و آنان را لخت می‌کردند باز رعایا مقروض می‌ماندند. به‌این سبب است که شیخ محمد علی‌-حزین می‌گوید که‌مردم از بیرون راندن افغانان ازایران طرفی نبستند وگشایشی در معیشت عامهٔ خلق پیدا نشد.وی نقل می‌کندکه حاکمی ازطرف نادر وارد لار شد ودیدکه مردم شهر بالکل فقیر وشهر خراب است . خواربار کم‌بود زیرا به‌سبب وجود راهزنان از روستاچیزی به‌شهر نمی‌آوردند وبهای آذوقه بسیارگران بود .

با این‌حال حاکم مزبور باشدت عمل وسختی تمام مالیات دو سال (سال جاری و سال

بعد ) را ازمردم بااضافات وصول کرد . سرانجام روستاییان وشهریان قیام کردند وحاکم کشته شد .

از زمان شاه‌سلطان حسین پول کم‌عیار که مقدار نقرهٔ آن کمتر از میزان مقرر بود ضرب می‌شد. محمودشاه افغان کوشید تاسکهٔ تمام‌عیارضرب کند(سال ۱۷۲۳ م.ـ۱۱۳۶ه.). ولی بااوضاع واحوال زمان جنگ و ویرانی عمومی این اصلاح نمی‌توانست نتایج استواری به‌بار آورد . ضرب سکهٔ کم‌عیار وکمبود عمومی آذوقه که مربوط به‌انحطاط کشاورزی‌بوده موجب تقلیل شدیدبهای‌واقعی پول گشت واین تقلیل نسبت به‌پایان‌قرن هفدهم ده‌ـدوازده بار ودر بعضی نقاط بیشتر بود .

قیمتها هم به نسبت تقلیل بهای پول افزایش یافت . مثلاً بنابه‌گواهی محمدکاظم در آغازحکومت نادر درناحیهٔ مرو یك من‌غله ۲۰۰ دینار ارزش داشت وبه‌گفتهٔ آبراآم‌کرتاتسی درهمان تاریخ یك من‌غله درتبریز ۹۰۰ دینار قیمت داشته [۱] .

۱ ــ من تبریز ۲۹۵۰ گرم است ولی من نخجوان قریب ۱۳ کیلوگرم می‌باشد .

## بخش ۱۳:

# قورولتای مغان

نادر (طهماسب قلی‌خان) به‌خوبی می‌دید که سلالهٔ صفوی نه‌تنهاقدرت واقعی‌راازدست داده بلکه دیگر درمیان اکثر بزرگان فئودال‌نیزاعتبار وحیثیتی ندارد.
نادرتصمیم گرفت ازموفقیتهای نظامی‌وشهرتی که به‌مثابهٔ«منجی‌ایران»به‌هم‌زده‌بوداستفاده کرده تخت وتاج سلطنت رابه‌دست‌آورد. برای‌نیل به‌این منظور احتیاج داشت‌که هم‌فئودالها از وی پشتیبانی‌کنند وهم لااقل ظاهراً هم شده باشد عامهٔ مردم سلطنت او را تصدیق و تأیید نمایند. بدین منظور تصمیم گرفت قورولتایی تشکیل دهد که نه تنها از بزرگان و نظامیان ومأموران و روحانیون مرکب باشد بلکه عده‌ای ازریش‌سفیدان شهروبعضی از قراء نیز در آن شرکت داشته باشند.
نادر نیك درك می‌کرد که عناصر اخیرالذکرکه‌عادت به‌شرکت درامور دولتی‌ندارند مرعوب خواهند بود وهرتصمیمی که عمال نادر به‌ایشان تلقین‌کنند اتخاذخواهند نمود.
این‌کنگره‌یا قورولتای ماه ژانویهٔ سال ۱۷۳۶ م. ـ زمستان ۱۱۴۹ ه. دراردوگاه نادر دردشت مغان تشکیل شد و درماه مارس همان سال پایان پذیرفت. شرح مذاکرات این قورولتای‌را میرزامهدی‌خان ومحمدکاظم باجانبداری واز نظرگاه طرفداران نادر داده‌اند. شیخ محمدعلی‌حزین‌وآبراآم‌کرتاتسی اسقف بزرگ وکاتولیکوس ارمنی مطالب‌بیطرفانه‌تری دربارهٔ قورولتای مزبور نوشته‌اند که ازنظرگاه‌گواهان مستقل وبیغرض می‌باشد.
مجتهدین شیعه‌وامامان جماعت وقاضیان وآبراآم‌کرتاتسی اسقف بزرگ‌وکاتولیکوس ارمنی وبگلربگان وخوانین ودیگرامیران فئودال وسران قبایل‌چادرنشین وکلانتران وحتی

عدهٔ کثیری ازکدخدایان کویها ودهکده‌ها به این قورولتای دعوت شده‌بودند . برروی هم بیست هزارنفر وطبق اطلاعات رسمی حتی‌صدهزار نفر (دراین رقم عدهٔ‌خدمه نیزمنظورشده است) گردآمده بودند .

برای مجتمعین‌درحدود ۱۲هزار ساختمان موقتی‌از نی‌و ازآنجمله مساجد وگرمابه‌ها وبازار ساخته‌شده بود . خوانین که‌عدهٔ آنان به‌۵۴ می‌رسید در این قورولتای نقش رهبری راعهده دار‌بودند ودیگران نقش نعش را داشتند . درروز عید خورشیدی ایرانیان یا نوروز (۲۱ مارس ) نادربه « خوانین و سلاطین و بکان و آقایـان وخلیفهٔ محتـرم ادامنه (یعنی اسقف‌کاتولیکوس ) وکدخدایان واعیان وجمیع حاضران » تکلیف‌کرد تااز میان خود شاه جدید را انتخاب‌کنند زیرا‌عباس سوم‌کودکی است وفقط نام شاهی دارد وخودنادر هم‌ازفرط کارخسته شده‌است ومیل دارد برای استراحت کناره‌گیری‌کند .

بدیهی است که امتناع نادر از زمامداری ساختگی بود و از آزادی در انتخاب شاه سخنی هم نمی‌توانست گفته شود . قورولتای که اعضای آن قبلاً برچین و انتخاب شده بود جرأت نکرد جزنادر کسی رابه سلطنت انتخاب کند . روحانیون شیعه که روابط نزدیك و محکمی باسلالهٔ صفویه داشتند درپنهان برضد نادر بودند ولی‌به محض اینکه ملاباشی (رئیس روحانیون شیعه ) به‌نفع حفظ سلالهٔ صفوی‌اظهار نظری کرد‌به حکم نادرمقتول گردیدوبعد ازآن دیگرعلما حتی جرأت سخن‌گفتن نکردند .

بعضی ازسران وبزرگان قبایل چادرنشین قزلباش نیز علیه‌نادر (نبایدفراموش کردکه نادر گرچه ازقزلباش بودوبه ایل افشار منسوب بود ولی ازنسل بزرگان شمرده نمی‌شد ) و طرفدار حفظ سلالهٔ صفوی بودند . اینان ارتقای مقام خویش رامرهون صفویـه بودند ولی خاموشی اختیارکردند زیرا می‌فهمیدند که حکومت واقعی ونیروی نظامی دردست‌نادراست.

ازامیران‌قزلباش‌فقط اغورلوخان قاجار بلگلربگ‌قراباغ آشکارا به‌نفع انتخاب‌شاه‌از میان خاندان صفوی اظهار نظرکرد وبعدها دوسوم املاك خویش رادر ازای این‌هواخواهی ازدست داد.

هنگامی‌که قورولتای نادر رابه‌شاهی «برگزید» وی نخست ظاهراً به بازی خنده‌آور امتناع ازقبول سلطنت پرداخت ونازکرد و واداشت که‌دیگران ازاواستدعاکنند وبعدموافقت کرد، ولی پذیرفتن مقام سلطنت را منوط به اجرای شرایط چندی از آنجمله اینکه مذهب شیعهٔ امامیه رسماً تعدیل شود نمود[1] . بدین قرار که‌شیعیان پیشین می‌بایست درردیف چهار

۱ ــ ازآن‌جمله لعن بر سه‌خلیفهٔ اول‌ابوبکروعمر وعثمان‌که‌درعهد شاه‌اسماعیل‌اول متداول گشته‌بود موقوف‌گشت.

مذهب «حقه» سنی ــ مذهب حقهٔ پنجم جعفری را که در تحت حمایت خاص امام جعفرصادق قرار داشته تشکیل دهند .

نقشهٔ الحاق شیعیان بهسنیان ازلحاظ شخص‌نادر که‌مردی بی‌اعتنا به مسائل دینی و از تعصبات مذهبی عاری‌بود ــ اهمیت سیاسی داشت : نادر می‌دیدکه تعقیب سنیان در عهد صفویه موجب وبهانهٔقیام کردستان وآذربایجان اران وداغستان وافغانستان وغیره ومداخلهٔ عثمانی و خان‌نشینهای ازبك درامور ایران گشته. نادرمی‌خواست بزرگان سنی افغان ودیگراقوام رابه سوی خود جلب کند. گذشته از این نادرمی‌خواست بدین وسیله به نفوذ روحانیون شیعه که تکیه‌گاه قوی سلالهٔ مخلوع صفوی بودند ضربه وارد آورد .

روحانیون شیعه که‌دراین‌قورولتای حضورداشتند جرأت نکردند علناً ازمذهب خویش دفاع کنند . ولی مخالفت پنهانی متعصبان شیعه وسنی علیه این اقدام بسیار شدید بود .

«اتحاد» شیعه وسنی که نادر اعلام نموده بود نوزادی بودکه مرده متولد شدوفقطدر روی‌کاغذ باقی‌ماندونه در ازبکستان ونه‌درترکیهٔعثمانی‌مذهب رسمی شیعهٔ جعفری رادرشمار مذاهب«حقه» نشناختند .

شاه‌جدید پس از«انتخابات» میان تمام کسانی که در قورولتای شرکت کرده بودند هدایایی تقسیم‌کردکه‌برای صاحبان‌القاب ومراتب مختلف متفاوت بود . مثلاً خوانین‌ضمن هدایای دیگر خلعتی ازپارچهٔ زربفت که پنج تومان ارزش‌داشت وکدخدایان فقطیك تومان نقد دریافت داشتند ، شاه بههمهٔحاضران بندگان وکنیزانی هدیه‌کرد (ازگرجیان‌وارمنیان). شاه چهارسالهٔمخلوع یعنی عباس سوم را نزدپدرش بهخراسان گسیل داشتند وچندی‌بعدهردو را کشتند وسلالهٔ صفوی بالکل منقرض شد وسلسلهٔ افشاریه به جای‌آن مستقر گردید.

بخش ۱۴ :

# سیاست خارجی نادرشاه

نادرشاه که ازسال ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ م. ـ ۱۱۴۹ تا ۱۱۶۰ ه. سلطنت کرد به احیای وحدت ایران و حتی بازپس گرفتن کشورهایی کـه صفویان تسخیر کرده سپس از دست داده بودند ـ نیزاکتفا ننمود. مدت سلطنت او به کشورگشایی وجنگهای توأم با نهب وغارت سپری شد. علت اساسی که نادرشاه را به سیاست کشورگشایی متمایل ساخت کوششی بود که وی برای جلب بزرگان فئودال چادرنشین و اسکان یافته وآشتی دادن ایشان با سلسلهٔ پادشاهی جدید به عمل می آورد .

نادرشاه به بزرگان مزبور امکان داد تا بـه حساب غنایم جنگی توانگر شوند. از جانب دیگر نادرشاه به کشورگشایی وغنایم جنگی نیازمند بودتا خزانهٔ تهی راپر کند وارتشی نیرومند را تحت السلاح نگاهدارد. فراهم آوردن چنین قشونی درکشورفقیر و ویرانی چون ایران آن روزی دشوار ونگهداری آن دشوارتر بود.

نادرشاه برای تحکیم موقع خویش درایران وفرونشاندن قیام مردم وعصیان فئودالها در داخل کشور به قشون احتیاج داشت. سرانجام کشورگشاییها موجب افتخار سلالهٔ جدیدبوده اعضای خاندان سلطنتی را به ثروت وشهرت می رساند.

درسال ۱۷۳۵ م. ـ ۱۱۴۸ ه . نادرشاه با بیرحمی تمام ایل ایرانی بختیاری راکه سرکشی می کرد آرام کرد و درسالهای ۱۷۳۷ و ۱۷۳۸ م. ـ ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ ه . ایلات افغانی را مطیع ساخت.

نادرشاه توانست خان نشینهای ازبك را ازكمك به افغانان بازدارد وبدین منظورازبكان

را به دوستی خویش مطمئن ساخت و پس از آنکه از طرف ازبکان ایمن گشت به دولت «مغول کبیر» در هندوستان که به شورشیان افغان پناه داده بود اعلان جنگ کرد.

لشکریان نادر قشون «مغول کبیر» یا محمدشاه را شکست دادند و پایتخت وی شهر دهلی را تسخیر وسپس در سال ۱۷۳۹ م. ــ ۱۱۵۲ هـ. غارت کردند. دولت «مغولان کبیر» تعهد کرد غرامت هنگفتی که به گفتهٔ بعضی ازمورخان به شش میلیون روپیه وجه نقد و ۵۰۰ میلیون روپیه احجار قیمتی و مطابق گفتهٔ منابع اروپایی به ۳۰ تا ۸۵ میلیون لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌گشت) بپردازد. الماس مشهور «کوه نور» و «تخت طاوس» که جواهر نشان بود جزو غرامت مزبور بود. غنیمت جنگی لشکریان نادر حداقل به ۷۰۰ میلیون روپیه بالغ می‌گشت. نادرشاه ازغنایمی که می‌بایست میان لشکریان تقسیم شود تمام سنگهای قیمتی را جدا کرده تصاحب کرد و این عمل موجب نارضایی جنگیان شد.

درسال ۱۱۵۳ هـ. نادرشاه به خان نشینهای بخارا وخیوه ازبك لشکر کشید. ابوالفیض‌خان سلطان بخارا (از ۱۷۱۱ تا ۱۷۴۷ م. ــ ۱۱۲۳ تا ۱۱۶۰ هـ. حکومت کرد) به تابعیت نادرشاه گردن نهاد. خیوه (خوارزم) پس از مقاومت سختی ناگزیر ازتسلیم گشت و نادر ۳۰ هزار نفر اسیر بردهٔ ایرانی راکه درخوارزم بودند ازاسارت نجات داد و به اسیران روسی که درخیوه بودندنیز اجازه داد به میهن خویش بازگردند.

ازسال ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۳ م. ــ ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۶ هـ. نادرلشکرکشی دشواری به منظور انقیاد خان‌نشینها وجامعه‌های آزاد (جماعتهای آزاد پدرشاهی ــ عشیرتی) کوهستانی داغستان به عمل آورد ولی دچار ناکامی شد زیرا پایداری داغستانیان به صورت یك جنگ واقعی قومی درآمد. لشکریان شاه هنگام بازگشت ازیخبندان وگرسنگی سخت رنج دیدند وجاده‌ای که از درهٔ رود سمور به صحرای مغان منتهی می‌شد از اجساد مردگان پوشیده شده بود.

لشکرکشی به داغستان نخستین ناکامی نظامی نادرشاه بود. ازآنجایی که از این سفر جنگی غنایمی به دست نیامد و به حیثیت نادرشاه لطمه وارد آمد وی خواست به وسیلهٔ آغاز جنگ جدیدی با عثمانی عراق عرب را تسخیر وغنایم جنگی فراوان درآنجا به دست آورده جبران مافات نماید.

درجنگ با ترکیه عثمانی که از ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۶ م. ــ ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ هـ. ادامه یافت گاهی پیروزی نصیب نادر وزمانی ترکان می‌گشت ولی نتایج حاصله ثابت نبود وسبب عدم موفقیت این بودکه درآن اوان درایران وکشورهای تابعه قیامهای عظیمی وقوع یافت ونادر ناگزیر برای فرونشاندن نایرهٔ شورش عده‌ای ازلشکریان خویش را از صحنهٔ عملیات جنگی دور و به مراکز عصیان گسیل می‌داشت.

به موجب پیمان صلح سال ۱۷۴۶ م. ــ ۱۱۵۹ هـ. مرز بین ایران وعثمانی به صورت

سابق باقی ماند. نادرشاه دو بار (۳۸-۱۷۳۷ و ۱۷۴۳ - ۱۷۴۱ م. - ۵۱-۱۱۵۰ و ۵۶-۱۱۵۴ ه). لشکریانی برای فتح عمان وجنوب شرقی عربستان گسیل داشت ولی موفقیت ثابتی به دست نیاورد.

بدین طریق سیاست کشورگشایی نادرشاه پس از سال ۱۷۴۰ م. - ۱۱۵۳ ه. به طور روزافزون با عدم موفقیت روبه رو شد.

تعقیب سیاست مزبور مستلزم مخارج هنگفت بود ولی غنایم جنگی حاصله و فتوحات جدید اندك وناچیز بود. نادرشاه وسایل مالی ونیروهای جنگی کشورخویش را بیش ازآنچه در واقع بود می‌پنداشت وبالنتیجه نقشه‌های جنگی درهر روزماجراجویانه‌ترمی‌شد.

به گفتهٔ بعضی ازمنابع، نادرشاه درفکر تسخیر تمام سواحل دریای خزربود. بدین سبب روابط او با روسیه که در آغاز سلطنتش دوستانه بود خراب شد. لشکرکشیهای نادرشاه به داغستان وتشبثی که برای ساختن ناوگان ایران دربحرخزر به دست التون هنگامه‌جوی انگلیسی ونمایندهٔ شرکت تجارتی انگلیس (از ۱۷۴۳ م. -۱۱۵۶ ه.) به عمل آورد موجب نگرانی روسیه شد ونیروهای نظامی روس درکیزلار (قزلر) نزدیك مرز ایران متمرکز گشتند.

## بخش ۱۵ :

# سیاست داخلی نادرشاه

اقداماتی که نادر برای وحدت ایران وطرد کشورگشایان بیگانه در دورهٔ اول حکومت وپیش‌ازاعلام‌سلطنت‌خویش به‌عمل‌آورد موردپشتیبانی مردم ایران‌ازاو بود. ولی بعدهاسیاست کشورگشایی وجنگهای پی درپی بارسنگینی بودبردوش مردم‌کشور- کشوری که بدون‌آن‌نیز ورشکست وفقیرشده بود. کشورگشایی‌نادرباغارت‌کشورهای مسخره توأم‌بود ولی‌مردم‌ایران را توانگر وثروتمند نمی‌ساخت. درعهـد نادرشاه اعتلا وترقی نیروهای تولیدی که در عهد شاه عباس اول ونخستین جانشینان اومشاهده می‌گردید دیده نمی‌شود.

نادرپس ازآنکه غرامت جنگی هنگفتی ازدولت «مغولان‌کبیر» دریافت داشت مالیات سه ساله را به اتباع‌کشور خویش بخشید ولی بخشی ازگنجهایی‌که از هندبه دست‌آمده بود برای احتیاجات نظامی مصرف شد وبخشی نیز درخزانهٔ مخصوص نادر درکلات محفوظ بود و برای احیای نیروهای تولیدی ایران ازآن استفاده نمی‌شد. آنگاه نادرکه به پول احتیاج داشت وازلشکرکشی به داغستان طرفی‌نبسته وجوه ضروری را به دست نیاورده بودتسهیلاتی راکه درسال۱۷۴۳ م. - ۱۱۵۶ ه. برای رعایا قایل شده مالیات سه سال را بخشیده بود لغوکرد ومالیات سه سالی راکه وصول نشده بودبه یکبار دریافت داشت.

وصول مالیاتها با شکنجه وآزار وغارت رعایا توأم بـود. به‌گفتهٔ محمدکاظم چشم و زبان‌کسانی راکه مالیات نمی‌پرداختند درمی‌آوردند وهرکسی‌که مردم را به شورش تحریك می‌کردگوش‌وبینی‌وزبان قطع‌می‌کردند وتمام اموالش‌نیزضبط می‌شد. بنابه‌گفتهٔ همان مؤلف دربعضی‌نواحی «هرکس مبلغ مقرر رانمی‌پرداخت زن وکودکانش رابه فرنگیان وبازرگانان

هندی می‌فروختند»..

عملداران ومأموران وصول صفویه حتی درعهد شاه سلطان حسین‌نیز بیرحمی وقساوت رابه این پایه نرسانده بودند. ناقص‌کردن اعضای بدن وبه بردگی فروختن اشخاص‌به‌خاطر عدم‌پرداخت مالیات نقض‌صریح‌موازین‌اسلامی بوده.بازبه‌گفتهٔ محمدکاظم درظرف‌این دوسه سال از۲۰۰ تا ۳۰۰ هزارنفر از رعایا را به خاطـر پرداخت نکردن مالیات معلول‌کرده یا به زندان افکندند. گذشته از این ازسال ۱۷۴۴ م. ـ ۱۱۵۷ ه. مالیاتها سخت افزایش یافت . مثلاً ناحیهٔ خوی که پیشتر سالیانه سه هزار تومان می‌پرداخت می‌بایست یکصد هزار تومان بپردازد.

مردم آن‌ناحیه قادرنبودند این مبلغ رابپردازند وشورش‌کردند. به‌گفتهٔ«هانوی»درآمد سالیانهٔ دولت معظم‌نادرشاه به ۲۹۵۰ تومان بالغ می‌گشت ولی اگرسقوط ارزش‌پول را در نظر بگیریم این مبلغ دوبارکمتر از درآمد سالیانهٔ‌آخرین سلاطین صفویه‌بوده است.

درنیمهٔ دوم سال ۱۱۵۶ ه. ـ۱۷۴۳ م. دربسیاری ازنواحی قیام وشورش‌آغازگردید. سیاحان اروپایی خاطرنشان ساخته‌اندکه درپایان دورهٔ سلطنت نادرشاه همه جا آثار ویرانی و انحطاط‌کشاورزی وصنایع وحرف وخالی بودن شهرها به چشم می‌خـورده. شهر اصفهان خراب و ویران وتقریباً خالی ازسکنه شده بود. نادرشاه‌که‌با تجار انگلیسی نزدیك شده‌بود ازشرکت انگلیسی به نام «روسیه»که می‌خواست امرصادرات ابریشم را از ایران وازطریق روسیه به اروپای غربی منحصراً در دست خویش‌گیرد ـ حمایت می‌کرد.

در رشت ومشهد تجارتخانه‌های انگلیسی تأسیس شد . فعالیت تجار انگلیسی و التون ماجراجو اقدامات متقابل دولت روسیه را بر انگیخت و درنتیجه صادرات ابریشم ایران از طریق بحرخزر و ولگا چهاربار دیگرتقلیل‌یافت.

نمی‌توان گفت‌که دولت نادرشاه‌بالکل دراندیشهٔ احیای نیروهای تولیدی ایران‌نبوده. دربعضی ازنواحی ایران و بخصوص دربخشهای خاوری‌آن‌کارهای ساختمانی جریان داشت و مؤسسات‌آبیاری احیا مـی‌شد (از آنجمله بندسلطان بر رود مرغاب ترمیم واحیا شد) و برخی شهرها ونقاطی‌که ازسکنه خالی‌گشته بود مجدداً مسکون‌گشت. به این معنی‌که مردم شهرو روستا وافراد چادرنشین را به اجبار ازمحل ایشان‌کوچانده به سکونت درآن شهرها وقراء مجبور می‌کردند. ولی‌کارهای ساختمانی بینظم ونـا مستمر و غالباًازلحاظ فنی ناقص بوده، دقت‌کافی نمی‌شد و دربسیاری ازموارد به منظورتظاهر وشهرت نام نادرشاه انجام‌می‌ـگرفت.گذشته ازهمهٔ اینها این ساختمانها بـا استفاده ازکار اجباری و بدون مزد وبه دست رعایایی که فقیر و ناتوان گشته دیگر طاقت این کوشش اضافی بیمزد را نداشتند به عمل می‌آمد . بعضی از این ساختمانها برای جنگهای نادرشاه ضرورت داشت و از لحاظ احیای

اقتصادایران کمترین فایده‌ای بدان متصور نبود. مثلاً دربـوشهر واقع بر کرانهٔ خلیج فارس کارخانهٔ توپ ریزی ساخته شده بود و درنزدیك آمل مازندران کارخانهٔ آهن ریزی که گلولهٔ توپ تولید می‌کرد. چوب والوارساختمانی ازمازندران به وسیلهٔ رعایایی که مزدی دربرابر کارخود دریافت نمی‌داشتند وازنقاط مختلف ایران گردآمده بودندبه کرانهٔ خلیج فارس حمل می‌شد. نادرشاه به کمك همین رعایای بیمزد ومواجب بریکی ازقله‌های غیرقابل وصول خراسان قلعهٔ کلات وکاخ وخزانه‌ای برای خویش بنا کرد.

صفحات مرمر راکـه هریك ۵۰ خروار وزن داشت روستاییان آذربایجانی بر سبیل بیغار به آنجا حمل کردند. کاراجباری ومهاجرتهای زورکی بیش ازپیش رعایا وچادرنشینان را فقیرساخت. بدین سبب اقداماتی که نادرشاه برای ترمیم خرابیها و احیای اقتصادکشور به عمل می‌آورد نتایج مثبت نمی‌داد.

نادرشاه می‌کوشیدسیاست مرکزیت امور را تعقیب کند. ولی اگرچنین سیاستی درعهد شاه عباس اول وجانشینان نزدیك او (که اقتصادکشور درحال ترقی بود) نتایجی به بارآورد درعهدنادرشاه و دوران ویرانی وخرابی شدیدی که سراسرکشور را دستخوش خویش ساخته، روابط میان بخشهای مختلف ایران سست شده بود- چشمداشت نتیجه ازچنین سیاستی عبث وبیهوده به شمار می‌رفت. نادرشاه که می‌کوشیدبه منظورتحکیم قدرت مرکزی مقدار اراضی دولتی را افزایش دهد قسمت اعظم اراضی وقف را به ارزش یك میلیون تومان ضبط کرد واز یورتهای متعلق به بعضی از ایلات چادرنشین قزلباش و بـویژه ایل قاجار مقداری کاست. هدف این اقدامات تقلیل نفوذصاحبان‌پیشین این اراضی ـ یعنی روحانیون شیعه و فئودالهای چادرنشین قزلباش که به سلالهٔ مخلوع وفادار بودند بـوده . ولی در عین حال موجب خشم وغضب آن دستجات ذینفوذطبقهٔ فئودال گشت. نادرشاه به رسم موروثی‌بودن مقام بگلربگان نیزدست‌اندازی کرد وکوشید تابه جای اهدای تیول به مأموران عالیمقام لشکری وکشوری مواجب نقدی به ایشان بپردازد.

مجموع این اقدامات موجب شدکه اکثرفئودالهای ایران نیزازسیاست داخلی نادرشاه شدیداً ناراضی گردند. جنگهایی کـه درحدود سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) به وقوع پیوست وسرانجام با ناکامی روبه رو شد نیز این نارضایی راتشدید نمود.

نادرشاه که از این وضع اطلاع داشت کوشید تا به فئودالها به طورعموم ـ و بخصوص فئودالهای چادرنشین نواحی شرقی کشورخویش وبزرگان چادرنشین ترکمن وافغان وازبك تکیه کند. این بزرگان درجریان لشکرکشی به هندوستان سخت ثروتمند شده بودند. ایالات شرقی ایران به شدت ایالات داخلی کشور دچار فقر وفاقه نگشته بود.

بدبن سبب نادرشاه در ایالات شرقی اقامت گزید و پایتخت خویش را ازشهر خراب

وفقیر اصفهان به مشهد منتقل کرد. در نزدیکی مشهد آشیانهٔ کوهستانی وپناهگاه شاه - یعنی قلعهٔ کلات قرارداشت.

از آنجایی که روابط و علایق اقتصادی ونـژادی وملی فیمابین بخشهای مختلف دولت معظم نادرشاه سست بود وکشوروی مجموعه‌ای ناجوراز قبایل واقوام بود که فقط براثر کشور - گشایی متحد شده بودند- ممکن نبود ارکان دولت اوبا چنین وضعی استوارباشد. حکومت مرکزی فقط با استقرار رژیم ارعاب وترور می‌توانست وحدت چنین کشوری را حفظ کند. بدین سبب سیاست مرکزیت طلبی نادرشاه ازهرگونه جوانب ترقیخواهانه عاری بود.

بخش ۱۶ :

# شورشهای خلق درعهد نادرشاه

سیاست مالیاتی نادر علت مستقیم بسیاری از قیامهای روستاییان و چادرنشینان فقیرچه درکشورهای مسخره و چه در خود ایران بود . بخشی از بزرگان فئودال و روحانیان‌شیعه که از نادر ناراضی بودند می‌کوشیدند از نارضایی مردم به نفع خویش بهره برداری‌کنند و در بسیاری از موارد به شورشیان پیوستند و سعی‌کردند زمام قیام را به‌دست گیرند .

درسال ۱۱۵۵ هـ. ـ ۱۷۴۲ م. در خوارزم آشوبی برپا شد و در بلخ مردم خروج کردند. در شیروان دو شورش روستایی وقوع یافت (درسال ۱۱۵۳ هـ. ـ ۱۷۴۰ م. و سال ۱۱۵۶هـ. ـ۱۷۴۳ م.) که دررأس آنها دو نفرکه هردو خود را سام میرزا شاهزادهٔ صفوی می‌خواندند قرارگرفته بودند . در وصف بیرحمی مأموران نادرشاه در فرونشاندن قیامهای خلق همین بس‌که بعد از قلع و قمع قیام دوم شیروان ۱۴ من (قریب ۴۲ کیلوگرم ) چشم «شورشیان» برای شاه ارسال شد .

گیوی آمیلاخواری امیر(اریستاوی)کسانس دررأس قیام‌مردم گرجستان شرقی ( سال ۱۱۵۶ هـ.ـ ۱۷۴۳ م. ) قرارگرفت . در سال ۱۱۵۷ ـ ۱۱۵۶ هـ. ۱۷۴۴ـ ۱۷۴۳ م . سراسر فارس درآتش شورش چادرنشینان و روستاییان فرو رفت . کار قیام اینان سخت بالا گرفت .

تقی خان بگلربگ فارس الحاق به شورشیان را به‌سود خویش شمرد و حتی رهبری قیام را به عهده گرفت .

درسال ۱۱۵۷ هـ. ـ ۱۷۴۴ م. درناحیهٔ استرآباد ایل قزلباش قاجار دست به شورش

زد ورئیس‌موروثی ایل محمد حسن خان قاجار پیشوایی شورشیان را عهده دار شد. چنان‌ـ که پیشتر گفته شد فتحعلی خان قاجار پدر محمد حسن خان در سال ۱۱۳۹ هـ.ـ۱۷۲۶ م. بنا به میل نادر مقتول شده بود. ایل چادر نشین ترکمن به‌نام یموت به قیام پیوست وچیزی نگذشت که روستاییان و بینوایان شهری ایالتهای استرآباد و مـازندران نیز به شورشیان ملحق شدند .

حتی بعد از آنکه شورش ایلات چادر نشین با بیرحمانه ترین طرزی فرونشانده شد ـروستاییان مازندران واسترآباد چندین ماه مبارزه را ادامه دادند . شاه به امیراسترآباد امر کردکه تمام شورشیان را اعدام‌کنند . امیر جواب دادکه چنین امری محال است زیرا که در این صورت باید همهٔ مردم ایالت اعدام شوند . معهذا ـ به‌گفتهٔ هانوی ـ امیر استر۔ آباد بعضی از قیام‌کنندگان را زنده سوزاند و عدهٔ‌کثیری را به دارآویختند و روستاییان را گروه گروه نابیناکردند و زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادر شاه تقسیم کردند .

درسال ۱۱۵۷ هجری ایل چادر نشین‌کرد به نام دنبلی در ناحیهٔ خوی و سلماس‌قیام کرد و بزرگان ایل و روستاییان به قیام کنندگان پیوستند . محمدکاظم اعتراف می‌کند که دنبلیها جز شورش چاره‌ای نداشتند زیرا قادر نبودند مالیاتهای گزافی راکه برآنها وضع شده بود بپردازند . این قیام را دولت نادرشاه به‌زحمت توانست فرونشاند .

اندکی پیشتر از تاریخ فوق در سال ۱۱۵۶ هـ. ـ ۱۷۴۳ م. فراریان ایرانی درخاك ترکیه وناحیهٔ قارص مقدمات خروج شخصی راکه خود را صفی میرزا فـرزند شاه سلطان‌ـ حسین‌می‌خواندفراهم می‌کردند.این صفی‌میرزای دروغین درویشی بودکه درسال۱۱۴۳هـ.ـ ۱۷۳۰ م. نیز در رأس بینوایان شهری (لوطیان) شوشتر اقدام به خروج کرده ، سپس در ترکیهٔ‌عثمانی‌پنهان شده بود. این‌باربسیاری ازروستاییان فراری وچادرنشیان وحتی عده‌ای‌از فئودالهای‌چادرنشن به اردوی او روی آوردند.

این نهضت‌که از لحاظ‌نادرشاه بسیار خطرناك بود نزدیك بود آذربایجان وگرجستان شرقی و داغستان را فراگیرد. ولی لشکریان نادر موفق به قلع و قمع شورشیان ودستگیری صفی میرزای دروغین گشتند .

شکی نیست که در تمام این شورشها روستاییان وبینوایان شهری وچادر نشینان‌وسیعاً شرکت‌داشتند . منابع موجود و از آنجمله محمدکاظم‌بالصراحه دراین باره گواهی‌می‌دهند.

قیام چادر نشینان عرب در بحرین و مسقط نیز که لشکریان نـادرشاه موقتاً تصرف کرده بودند (۱۱۵۷-۱۱۵۶ هـ.ـ ۱۷۴۴-۱۷۴۳م.)فوق‌العاده بسط یافت .

درفاصلهٔ سالهای ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ هـ.ـ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۶ م. موج شورشهای‌روستایی وچادرنشینان خراسان وکرمان ونواحی بختیاری و لرستان را فراگرفت. همهٔ این شورشها به دست لشکریان نادرشاه خاموش شد .

درطی همان سالها روستاییان گروه گروه به هندوستان و به نزد ازبکان و به نواحی اعراب و داغستان و غیره می‌گریختند .

نادرشاه از نهضتهای خلق عبرت نگرفت و از سیاست مالیاتی و رژیم فشار و ارعاب خویش دست‌نکشید . دراین ضمن اقدامات بیرحمانه و انتقامجویی خونین در قبال نهضتهای مردم خرابی اوضاع اقتصادی‌کشور را عمیقتر کرد وبالنتیجه ارکان دولت نادری رامتزلزل ساخت .

وقتی اعلام شدکه ناحیهٔ سیستان باید مبلغ گزافی بالغ به ۵۰۰ هزار تومان به رسم مالیات بپردازد مردم آن سامان دست به شورش زدند و فئودالهای محلی نیز بــه شورشیان پیوستند(سال ۱۱۶۰ھ. ــ ۱۷۴۷ م. ). نادرشاه برادرزادهٔ خود علی‌قلی میرزا را باعده‌ای سپاهی علیه شورشیان گسیل داشت . علی‌قلی میرزا پس از ورود بــه سیستان دانست که رژیم نادرشاه کینه و نفرت عمومی را برانگیخته است و فرونشاندن این شورش‌عظیم امری بس دشوار است .

بدین سبب علی‌قلی‌میرزا تصمیم گرفت‌ازآن شورش برای نیل به مقاصد خویش‌استفاده کند و نادر را فدانموده تخت سلطنت را برای خود و سلسلهٔ افشاریه حفظ نماید . علی‌قلی-میرزا به قیام کنندگان پیوست و در رأس آنان قرارگرفت و خود را شاه اعلام‌کرد.

## بخش ۱۷ :

# جنگهای خانگی فئودالی در ایران

سیاست مرکزیت که نادرشاه تعقیب می‌کرد نفرت عمومی را برانگیخت و براثر آن بخش اعظم بزرگان فئودال از وی رویگردان شد .

سوء قصدی که هنگام عبور از جنگلهای مازندران به‌حیات وی به‌عمل آمد و او به‌فرزند خویش رضاقلی‌میرزا بدگمان شد که گویا موجد آن سوء قصد بوده است و همچنین ناکامیهایی که درداغستان و ترکیهٔ عثمانی نصیب وی گشت و بیش ازهمه قیامهایی که ازسال ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۰ ه. ــ ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۷ م. به‌وقوع پیوست نادر را سخت خشمناك و دچار مرض بدگمانی کرد . آثار بیرحمی و قساوت غیرطبیعی و سادیزم در وی پیدا شد و دست به‌اعدامهای دسته‌جمعی زد وحتی اعیان و متشخصین را هم بویژه در اقامتگاه خود ــ مشهد ــ سیاست نمود. توطئه‌ای علیه نادر به عمل آمد که حتی خوانین ایل افشار هم در آن شرکت داشتند وتوطئه کنندگان نادر را درچادرش به‌قتل رسانیدند (سال ۱۱۶۰ ه. ــ ۱۷۴۷ م.) .

پس از مرگ او جنگهای خانگی به‌خاطر استقرار بر سریر حکومت میان دستجات فئودال ایران درگرفت .

درسال ۱۷۴۷ میلادی درخراسان (مشهد)علی‌قلی میرزای افشار برادر زادهٔ نادرتحت نام عادل شاه به‌سلطنت انتخاب شد ولی در سال ۱۱۶۱ ه. ــ ۱۷۴۸ م. توسط برادرخویش ابراهیم سرنگون گشت . دیدگانش را میل کشیدند وابراهیم نیز به‌نوبهٔ خویش به قتل رسید و شاهرخ نوهٔ نادر به‌جای وی سلطان شد . روحانیون شهر مشهد برشاهرخ عاصی شدند و میرزاسید محمد مجتهد راکه از طریق زوجه‌اش با صفویه نسبت داشت نامزد مقام سلطنت کردند . سید محمد شاهرخ را خلع ونابیناکرد و خودرا شاه سلیمان دوم خواند ولی به‌نوبهٔ

خویش به‌دست سرداری به‌نام یوسف‌علی‌خان خلع و اعدام شد و یوسف‌علی خان شاهرخ را مجدداً اسماً به شاهی برگزید و خود به‌نام او حکومت کرد .

شاهرخ را (۱۱۶۱ تا ۱۲۱۱ هـ . ـ ۱۷۴۸ تا ۱۷۹۶ م.) فقط در خراسان به شاهی می‌شناختند .

احمدخان از ایل ابدالی (درانی) درافغانستان مستقر گشت . وی افغانستان را دولتی مستقل اعلام کرد و خود لقب شاهی پذیرفت وهرات وسیستان را متصرف گشت . دراسترآباد و مازندران محمد حسن خان رئیس ایل قاجار و درآذربایجان جنوبی آزادخان افغان‌سردار سابق نادراستوارگشتند. خان نشینهای آذربایجان شمالی و ارمنستان و سلطان‌نشین گرجستان شرقی عملاً مستقل گشتند. علی مردان خان رئیس‌ایل بختیاری وکریم خان رئیس ایل‌چادر-نشین ایرانی (لر) زند حکومت را به دست گرفتند .

اینان شهراصفهان را به دوبخش تقسیم‌کردند . و به نام شاه اسماعیل سوم صفوی که خود وی را به شاهی برگزیده بودند حکومت می‌کردند . چیزی نگذشت که مبارزه میان دو متحد پیشین آغاز شد و سرانجام علی‌مردان خان‌کشته شد وکریم خان زندپیروز گشت. وی مؤسس سلسلهٔ زندیه می‌باشدکه ازسال ۱۱۶۴ تا۱۲۰۹ هـ.ـ۱۷۵۰ تا ۱۷۹۴م. حکومت کرد .

بعد از تاریخ فوق مبارزه به خاطر تصرف ایران به طورکلی‌میان سه دسته فئودال که قدرت را در فارس و استرآباد وآذربایجان (ایران) به‌دست گرفته وکریم‌خان زند و محمد-حسن‌خان قاجار وآزاد خان در رأس آنها قرار داشتند جریان داشت. این مبارزه با پیروزی قطعی کریم‌خان زند (درحدود سال ۱۱۷۲هـ.ـ۱۷۵۸ م.) پایان یافت ولی‌کریم خان فقطدر سال ۱۱۷۷ هـ. ـ ۱۷۶۳ م. توانست قدرت خویش را در سراسر ایران بسط دهد ـ معهذا خراسان‌که دردست‌شاهرخ افشار نابینا بودازتحت تسلط‌او به دورمانده افغانستان و امارتهای آذربایجان‌ـاران وارمنستان شرقی وسلطان‌نشین گرجستان‌شرقی همچنان‌مستقل باقی‌ماندند .

## بخش ۱۸ :

# حکومت کریم خان زند

کریم خان شیراز را که نزدیك مقر ایل زند بود پایتخت خویش قرار داد. کریم‌خان بعدازآنکه شاه اسماعیل سوم را که دیگر به وجودش نیازی نبود بر کنار کرد به شخصه درایران حکومت کرد ولی لقب شاهی برخویش ننهاد و به لقب وکیل قناعت کرد.

کریم خان پس ازسقوط آل بویه (سال ۱۰۵۵ م. – ۴۴۷ ه.) نخستین ایرانیی‌بود که درسراسر ایران حکومت می‌کرد. درفاصلهٔ میان سقوط آل بویه وظهور کریم‌خان سلاطین یا ترك بودند یا مغول. وی نشان داد که مدیر وحاکمی داهی وبا استعداد وفعال می‌باشد.

کریم‌خان که خود از بزرگان چادرنشین بود معهذا کوشید نه تنها به فئودالهای چادرنشین‌تکیه‌کند بلکه به امیران اسکان‌یافته وحتی تجارنیزمستظهر باشد. به تجار وازآن آنجمله بازرگانان ارمنی امتیازات فراوان عطا کرد. دولت کریم خان زند کوشید صنایع وحرف را احیاکند و کارگاههای بزرگ چینی سازی وشیشه سازی وغیره ایجادکرد. وی صنعتگرانی را که نادرشاه از هندوستان آورده بود به شیراز منتقل‌کرد. در عهد وی میزان مالیات بر رعایا تقلیل یافت. وی فرامینی صادرکرد و دایرهٔ خودکامی وتجاوز مالکین را نسبت به روستاییان محدود ساخت. بخشی ازشبکهٔ آبیاری فارس و جنوب ایران احیا شد. این اقدامات به منظور اعتلای نیروهای تولیدی به عمل می‌آمد.

کریم خان درپایتخت خویش شیرازابنیهٔتازه، بازارها، مساجدجامع وکاخها احداث کرد. وی چادرنشینی فاقدتحصیلات وحتی بیسواد بود. ولی‌به اهمیت تحصیل‌وتربیت وقوف داشت ومردم دانشمند را به دور خویش‌گردآورد. کریم خان مقابرشاعران بزرگ ایران

سعدی و حافظ را درشیراز تجدید بناکرد و می کوشید حسن توجه خلق را جلب کند، و هر روز دوسه ساعت به شکایات وتقاضاهای مردم شخصاً رسیدگی می کرد.

کریم‌خان ازمذهب تشیع و روحانیون شیعه حمایت می‌نمود ولی درعین حال سیاست‌مدارا با پیروان ادیان دیگر را تعقیب می کرد.

کریم خان تسهیلات چندی برای شرکت انگلیسی«ایست‌ایندیا»قایل شد، ازآنجمله بودحق انحصاری واردکردن پارچه‌های پشمی به ایران ومعافیت ازحقوق گمرکی واردات و صادرات وحق تأسیس تجارتخانه دربوشهر. ضمناً با تجار انگلیسی شرط شده بودکه طلا ونقره از ایران خارج نکنند و در مقابل امتعهٔ انگلیسی ـکه بیشترمنسوجات بود ـ کالاهای ایرانی خریداری کنند.

واردات امتعهٔ اروپایی به ایران تا پایان قرن دوازدهـم ه. اندك بود و درآن عهد هنوز ایران به‌کشور وابسته‌یا نیمه مستعمرهٔ هیچیك از دول اروپایی مبدل نشده بود. کریم‌ـ خان به منظور ارتقای سطح تجارت خارجی ایران بصره راکه در آن زمان بندرگاه عمدهٔ خلیج فارس بوده از عثمانی منتزع کرد (سال ۱۷۷۵ م. ـ ۱۱۸۹ ه.).

انگلیسیهاشروطی‌راکه کریم خان زندتکلیف کرده بود به حال خویش سودمندنیافتند و درسال ۱۷۷۰ م. ـ ۱۱۸۴ ه. تجارتخانهٔ خود را ازبوشهر به بصره‌که درآن زمان در دست‌عثمانی بودمنتقل کردند. بازرگانان هلندی باکمال موفقیت‌باتجارانگلیسی رقابت‌می کردند.

هلندیها جزیرهٔ خارگ‌رادرخلیج فارس تصرف‌کردند وآن جزیره را مستحکم‌ساختند وراه دریایی بصره ـ بوشهر ـ هندوستان را تحت نظارت خویش‌درآوردند. هلندیها درخارگ تجارتخانه‌ای تأسیس‌کردند وبه صید مروارید پرداختند. ولی چندسالی نگذشت‌که راهزنی دریایی‌به نام میرمحنا جزیرهٔ خارگ را تصرف‌کرد (سال ۱۷۷۶ م. ـ ۱۱۹۰ ه.).

## بخش۱۹ :

# جنگهای خانگی مجدد در ایران ـ تأسیس سلسلهٔ قاجاریه

پس ازمرگ کریم خان (سال ۱۷۷۹ م. ـ۱۱۹۳ ه.) جنگهای خانگی میان اعضای سلسلهٔ زندیه آغازگردید. درمدت حکومت ابوالفتح خان فرزندکریم‌خان که ازسال ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۲ م. ـ ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۷ ه. اسماً پادشاه بود عملاً برادران وسرداران کریم خان یعنی صادق‌خان و زکی‌خان وبرادر زادهٔ ایشان علی مرادخان ودستجات فئودالی که طرفدار ایشان بودند برسر کسب قدرت وتحصیل‌مقام سلطنت بـا هم نزاع می‌کردند. پس ازمبارزه‌ای طولانی علی‌مرادخان بردیگران فائق‌آمد ( از ۱۷۸۲ تا ۱۷۸۵ م. ـ ۱۱۹۷ تا۱۲۰۰ه. حکومت‌کرد) ولی اونیزبه نوبهٔ خویش مغلوب پسرعموی خود جعفرخان گشت ( از ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹ م. ـ ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۴ ه.) ولـی امیران وحکام نواحی بسیارسربه اطاعت وی ننهادند و دولت ایران بار دیگر ازهم پاشید و متلاشی شد .

نیرومندترین حریف سلسلهٔ زندیه آغا محمد خـان خواجه فرزند محمد حسن‌خان سابق‌الذکر رئیس شاخهٔ استرآبادی ایل چـادرنشین ترک نژاد قاجاربود. وی پس ازآنکه پدرش درمبارزه باکریم خان کشته شد به رسم گروگان در دربار زند درشهر شیراز زندگی می‌کرد. پس ازمرگ کریم خان آغا محمدخان به موطن خویش مازندران گریخت و در رأس ایل خود قرار گرفت.

آغا محمدخان یا به قول دیگر «اخته خان» که مردی افتخارطلب وجدی وفوق‌العاده

کینه‌جو و بیحد بیرحم بود ( از ۱۷۷۹ تا ۱۷۹۷ م. ـ ۱۱۹۳ تا ۱۲۱۲هـ. سلطنت کرد) نشان داد که سیاستمدار وسازمان دهنده‌ای جدی می‌باشد. سرنوشت او این بود که مؤسس سلالهٔ قاجاریه باشد.

آغا محمدخان جعفرخان زندرا شکست داد واصفهان‌را ازاوگرفت‌وبه‌یاری مذاکرات ماهرانه خوانین وبزرگان چادرنشین شمال ایران‌را به دور خویش‌گرد آورده متحدکرد و تهران را ( نزدیك ویرانه‌های ری قدیم) به سبب نزدیکی به مرکز ایل قاجار و اینکه بر جادهٔ کاروان روی مهمی قرار داشته پایتخت خویش ساخت.

جعفرخان زند منکوب ومنهزم به شیرازگریخت و درآنجا بر اثر توطئه‌ای کشته‌شد. درتغییرسلسلهٔ زندیه به قاجار وانتقال سلطنت از اولی به دومی حاجی ابراهیم کلانترشیراز که ملقب به «شاه ساز»گشته و یکی از بزرگان محلی بود نقش مهمی بازی‌کرد . بر اثر کوششهای وی لطفعلی‌خان جوان فرزند جعفرخان برتخت سلطنت جلوس‌کرده بود ( سال ۱۸۷۹ م. ـ۱۲۰۴هـ).

مبارزهٔ میان دو دستهٔ مشخص از فئودالهای ایران ـ یکی دستهٔ شمالی‌که قاجاریه در رأس آن قرار داشت و دیگر دستهٔ جنوبی که بـه توسط زندیه رهبری می‌شد ـ با پیروزی دستهٔ قاجار پایان یافت. حاجی ابراهیم کـه در دستهٔ زندیه وظیفهٔ مهمی را ایفا می‌نمود به لطفعلی خان خیانت ورزیده شیراز را تسلیم آغا محمدخان قاجارکرد و در ازای این خدعه مقام صدر اعظمی یافت.

لطفعلـی‌خان چندی درکـرمان ـ جنوب شرقی ایران ـ پایداری کرد ولی براثر خیانت به دست آغا محمدخان اسیر شد و رئیس ایل قاجار شخصاً چشمان او را میل‌کشید و نابینایش‌کرد.(سال ۱۷۹۴ م . ـ ۱۲۰۹ هـ .) . آغا محمدخـان با بیرحمی فوق‌العاده‌ای که خوی اوبود ازمردم‌کرمان‌که به لطفعلی‌خان یاری کـرده بودند انتقام گرفت و زنان جوان‌کرمان را به کنیزی میان سپاهیان خود تقسیم کرد و امر داد تا تمام مردان راکور کنند. لشکریان او ۲۰ هزارجفت چشم تحویل‌آن مرد مستبد ومطلق‌العنان دادند.

پیروزی گروه شمالی فئودالها که در تحت قیادت قاجاریه بودند در مبارزه به خاطر قدرت امری تصادفی نبود. درظرف قرن هجدهم اولویت اقتصادی نواحی‌شمالی ایران‌کاملاً واضح ومشخص‌گشت.ازنواحی مزبور ابریشم خام وپنبه صادر می‌شد وجاده‌های‌کاروان‌رویی که‌روسیه وترکیهٔ عثمانی‌رابه ایران‌وآسیای میانه مربوطمی‌ساخت ازآن‌ناحیه‌می‌گذشت‌وبندر‌گاههای‌کرانهٔ دریای خزر نیز در آن سرزمین بـود. توسعهٔ روابط تجارتی با روسیه نیز از لحاظ اقتصاد شمال ایران اهمیت فراوان داشت.

نواحی جنوبی ایران علیرغم تمام مساعی‌کریم خان زندبه رونق وعمران قبل ازهجوم

افغان‌بازنگشت. صادرات کالا از بنادر خلیج فارس‌درآن دوران کمتر ازتجارت با روسیه اهمیت داشت. بدین سبب فئودالهای شمالی ثروتمندتر و نیرومندتر ازجنوبیها بودند وآغا محمدخان در مبارزه علیه دارو دستهٔ فئودالهای زندیه وسایل مـادی بیشتری در اختیار داشت وبالنتیجه می‌توانست‌نیروی جنگی بزرگتری داشته باشد. با پیروزی دارودستهٔ قاجار مجدداً سلاله‌ای ترك‌نژاد برسریرسلطنت ایران دست یافت.

آغا محمدخان اقداماتی به منظورتحکیم قدرت دولت مرکزی به عمل آورد وخوانین سرکش کردستان وفارس و عربستان وغیره را به شدت سرکوبی کرد و روابط تجاری راکه براثرجنگهای خانگی مختل شده بود احیا نمود. رژیم کشتار وارعاب را برای ادارهٔ رعایا برقرارکرد ولی جرأت نکرد برمیزان مالیاتها بیفزاید.

آغا محمدخان برای فتح کشورهای قفقازکه پس ازمرگ نادرعملاً مستقل شده‌بودند اهمیت فراوان قایل بود. کشورهای مزبورمی‌توانستند منبع موادخام وبازارفروش مصنوعات ایران گردند.

درسال ۱۷۹۵ م. ــ ۱۲۱۰ ه . آغـا محمد خـان به آذربایجان اران و ارمنستان لشکرکشید وحملهٔخویش را با محاصرهٔ شهر شوشه ــ آغازکرد (وتاآخرکارنتوانست آن‌شهر را تسخیرکند) وبـا تصرف وغارت تفلیس پایان داد و ۲۲ هزار نفر مرد و زن غیرنظامی وبی‌آزارگرجی را به بردگی برد. دولت‌کاترین‌که به خوانین آذربایجانی اران وایراکل دوم پادشاه کارتلی وکاختی از طرف روسیه وعدهٔکمك داده بود به وعده وفا نکرد.

درسال ۱۷۹۶ م. ــ ۱۲۱۱ ه. آغا محمدخان در تهران تاجگذاری‌کرد ولقب‌شاهنشاه برخودنهاد و اندکی بعدخراسان را تسخیرکرد. شاهرخ افشار نابینا به اسارت وی درآمد وشکنجه‌اش‌کردند تا محل دفینه‌های خود را بروز داد. در آن زمان دولت روسیه تیپ تحت فرماندهی ژنرال و. زوبـوف را پس ازمدتی تأخیر به‌کشورهای قفقاز اعزام‌کرد (سال ــ ۱۷۹۶ م. ــ ۱۲۱۱ه.) . ولـی پس از مرگ‌کاترین دوم وبه تخت نشستن امپراطور پاول کـه موقتاً ازتعقیب سیاست فعال در قفقاز سر باز زده بود ــ تیپ مزبور احضار شد. بدین سبب‌آغا محمدشاه دربهار سال ۱۷۹۷ م.ــ ۱۲۱۲ ه. توانست بلامانع واردقفقاز شود واین بار شهرشوشه را متصرف گردد ومبدل به زندانی مستحکم سازد.

آغا محمدخان مخالفان حقیقی وخیالی خویش را هزار هزارنابود می‌کرد، بعضی را شمع‌آجین می‌نمود وبرخی را در قفس ببران گرسنه می‌انداخت والخ . وی در ماه مه سال ۱۷۹۷ م.ــ ۱۲۱۲ ه. درشهــرشوشه هنگام شب درخواب به دست عـده‌ای از درباریان و خوانین‌که از طرف اوبه جان خویش بیمناك بودنـدکشته شد. قاتلان اموال او را برداشته

گریختند. لشکریانش نیز به ایران عقب نشینی کردند وبابا خان برادر زادهٔ آغا محمدخان ــ تحت نام فتحعلی شاه به تخت ایران جلوس کرد (از۱۷۹۷تا ۱۸۳۴ م.ــ۱۲۱۲ تا۱۲۵۰ه. سلطنت کرد) وسلطنت سلالهٔ قاجاردر ایران برای مدتی مدید استوار گشت(۱۷۹۵تا۱۹۲۵ ـ ۱۲۱۰ تا ۱۳۶۴ ه ق .) .

بخش ۲۰ :

# زندگی فرهنگی ایران درقرون دهم و یازدهم و دوازدهم ه.

رونق واعتلایی که در فاصلهٔ قرون چهارم ویازدهم ه. درفرهنگ‌ایران حکمفرما بوده دراین‌دوره متدرجاً خاموش شد . علل این‌پدیده هنوز کاملاً مورد بررسی قرارنگرفته‌است. ولی محقق است که‌فشار سخت روحانیون متعصب شیعه در دوران صفویه وقطع رابطهٔ فرهنگی باآسیای میانه ودیگر کشورهای خاورکه سنیان درآن حکمفرما بودند ـ هم از سده‌های‌دهم ویازدهم ه. در حیات فرهنگی کشور اثر ناروایی داشته . اما در قرن هجدهم عقب ماندگی کشور نتیجهٔ‌اجتناب‌ناپذیر جنگها ومبارزات خانگی که‌تقریباً بلاقطع جریان‌داشته‌وهمچنین انحطاط عمیق اقتصادی کشور بوده .

با اینحال انحطاط به‌ناگهان ودرزمان واحد درتمام رشته‌های فرهنگی بروز نکرد . به‌طوری‌که برخی شئون فرهنگی دردوران یادشده مرحلهٔ پیشرفت و حتی رونق‌وشکفتگی‌را می‌پیمودند وفقط درقرن دوازدهم انحطاط فرهنگی کم‌وبیش پدیده‌ای عمومی‌وهمه‌گیر شد .

معماری‌ایران درقرنهای دهم‌ویازدهم ه. هنوزآثارهنری زیباوعالی به وجود می‌آورد. مسجد صفوی دراردبیل بامقبرهٔ شیخ صفی‌الدین ودیگر شیخان وشاهان خاندان‌مزبور ازآثار قرن شانزدهم است . اصفهان در آن دوران مـرکز بزرگ هنرمعماری بود. آنجا در قرن شانزدهم مقبرهٔ هارون ولایت با کاشیکاری زیبا و مسجد علی با گنبدی بدیع و ابنیهٔ دیگر احداث شد .

دردوران‌شاه‌عباس اول ـ چنانکه دربالا گفته‌شد ـ اصفهان به پایتخت ایران وشهری

معظم مبدل گشت که بیش از نیم میلیون نفوس داشت. درهمان ایام شهر اصفهان از نو بنا شد و نقشهٔ شهر تغییر یافت. خیابانهای وسیع و مستقیم که پایان آن درافق ناپدید می‌شده ازدو طرف باابنیهٔ باشکوه مطرز گشته پارکهای زیبا زینت افزای انتهای آنها بود .

در وسط شهر میدان نوی به‌نام میدان شاه احداث شده‌بودکه‌مربعی‌بودمستطیل به‌طول قریب ۵۰۰ وعرض ۱۶۰ متر که دردور آن جویی‌جاری بود . این‌جوی جدولی ازآهك‌سیاه داشت ودردو طرف‌آن درخت غرس کرده بودند . دروسط میدان دکلی‌برای هدف‌تیراندازی ودوستون مرمر که حدمیدان چوگان‌بازی رامعین می‌کرد برپا بود . درسمت جنوب میدان مزبورمسجدشاه که درسال ۱۶۱۶م. ـ ۱۰۲۵ه. پایان یافته بودبا چهاردروازه وحیاط‌محاط به‌طاقنماهای بیضی‌شکل‌دوطبقه قرارداشت. بنای مرکزی مسجد دارای دروازه ورفهای‌بیضی و دو منار و گنبدی مرتفع می‌باشد . تمام بنای مسجد باکاشیهای رنگین پوشیده شده‌است.

درعهدشاه صفی‌مسجد رابا دروازه‌های نقره مزین‌کردند وروکارآن را بامرمراردستان ساختند . مسجدشاه یکی‌ازبهترین‌آثار معماری جهان است .

روبه روی مسجد شاه‌بنای بازارقیصریه به‌میدان شاه مشرف است. این بنا دروازه‌های کاشیکاری و گنبد دارد . دراین محل بهترین منسوجات فروخته می‌شده . کاخ بزرگ سلطنتی نیز درکنار این میدان بوده و به وسیلهٔ دروازهٔ عالی‌قاپو به‌میدان مربوط می‌گشته . مسجد صدرنیز ـ که اکنون به مسجد شیخ لطف‌الله معروف است ـ درکنار میدان‌واقع است. این مسجد به‌کاشیهای بسیار عالی مزین و زیباترین گنبد اصفهان را واجد است ( در سال ۱۶۰۲ م.ـ ۱۰۱۱ ه. ساخته شده‌است ). درعهد شاه‌عباس دوم در میدان شاه‌کلاه فرنگی یا برجی برای ساعت‌که سرهرساعت زنگ می‌زد ساخته شد .

برروی هم میدان شاه یکی‌ازبهترین مجموعه‌های معماری جهان است که‌نیم‌قرن پیش از مجموعهٔ ورسای برپا گشته است . پطرودلاولا سیاح ایتالیایی که مفتون زیبایی معماری میدان شاه‌اصفهان گشته بودآن را به مجموعهٔ مشهور میدان ناون رم ترجیح می‌داده.

یکی از بهترین آثار معماری دراصفهان مربوط به‌عهد شاه‌عباس اول مسجد مقصودبك می‌باشد . درعهد آن‌شاه کارهایی برای تعمیرو تزیین مسجد جمعهٔ قدیم اصفهان نیز انجام گرفت . هم‌درزمان‌او پل بزرگی‌برزنده رود احداث شدکه‌به‌نام بانی‌آن پل«الله‌وردی‌خان» (سردارنامی) خوانده می‌شد . این پل بر سی‌وسه طاق قراردارد وسیصد متر طول و ۱۴متر عرض آن است .

درعهد شاه عباس‌اول‌کوی جدیدی درحومهٔ اصفهان به‌نام جلفای نواحداث شده وشاه ارمنیان جلفای قدیم را ازکنار ارس به‌آنجاکوچانید . درجلفای نوکلیسای بزرگ‌ارامنه ـ که‌درمرکزآن‌گنبدی‌قرارداردوسبك‌آن‌مخلوطی‌است ازشیوهٔ‌معماری‌ایرانی‌وارمنی ـ برپاست .

درحومهٔ اصفهان درزمـان آن شاه مقبرهٔ شیخ بابا رکن‌الدین که بنایی است پنج گوش باگنبدی به‌شکل هرم کثیرالسطوح پوشیده ازکاشی آبی وسفید وسیاه در زمینهٔ فیروزه‌ای و همچنین کاخهای بیرون شهر درپارکهای چهارباغ و هزار جریب بـا کلاه فـرنگیها و فواره‌ها ساخته شد .

ازآثاری که‌درزمان جانشینان‌شاه‌عباس‌اول دراصفهان احداث شدباید مقابر«درب‌امام» راکه درنیمهٔ دوم قرن هفدهم گرداگرد یك بنای‌بدوی اواسط قرن پانزدهم ساخته شد ومدرسهٔ مادرشاه راکه شاه سلطان‌حسین به‌افتخار مادرخود بناکرد ودر۱۷۱۴ م.ـ ۱۱۲۶ ﻫ.پایان یافت ، نام برد .

این مدرسه دروازه‌های مرتفع وگنبد مجللی دارد وازلحاظ تناسب اندازه‌ها و زیبایی تزیینات کاشی یکی ازبهترین‌آثارمعماری ایران شمرده می‌شود وهیچیك ازابنیهٔ اصفهان در برانگیختن تحسین سیاحان اروپایی بـه پای این مدرسه نرسیده است . پیه‌رلوتی نویسندهٔ فرانسوی درقرن نوزدهم دربارهٔ این مـدرسه چنین می‌نویسد : « پیچ درپیچی بی‌بند و بار جزئیات (درتزیینات) برروی هم‌ساده است وآرامشی دربیننده تولید می‌کند: این است راز بزرگ هنر ایرانی چه‌اینجا وچه دردیگرجاها» .

ازآثار هنری زمان شاه عباس اول درخارج ازاصفهان ـ کاخهای شاهی مازندران‌در فرح‌آباد واشرف ـ وجادهٔ شوسهٔ بزرگ کرانهٔ ساحل جنوبی بحرخزر را ـ به طول ۲۷۰ کیلومتر باید نام‌برد.

درنیمهٔ دوم قرن هجدهم کریمخان زندکاخ ومسجد وبازاری درشیراز ساخت. ساختمان مقابر سعدی وحافظ رانیز بنا کرد و مقبره‌ای دراصفهان ساخت . این ابنیه به‌قدر آثار قرن هفدهم‌وآغاز قرن هجدهم از کمال برخوردار نیست . درپایان قرن هجدهم انحطاط معماری ایران کاملاً مشهود گشت .

درقرن‌شانزدهم وربع اول قرن هفدهم‌هنر مینیاتورسازی درایران وارد دوران جدیدی ازرونـق وشکفتگی گشت . درقرن شانزدهم مکتب مشهور مینیاتورسازی هرات که سنتهای هنری بهزاد بزرگ راتعقیب می‌کرد ـ همچنان وجود داشت . خود بهزاد نیزپس از تأسیس دولت صفوی به تبریز پایتخت‌آن سلسله نقل مکان‌کرد وشاه اسماعیل‌وی‌را دررأس‌نگارستانی که درآنجا ایجادشده بود قرارداد . بهزاد تاهنگام مرگ، نقاش دربار شاه اسماعیل اول و طهماسب اول‌بود ( ۱۵۳۶ ـ ۱۵۳۳ م. ـ ۹۴۳ ـ ۹۴۰ ﻫ. ) . بهزاد وشاگردچیره‌دست وبااستعداد او آقامیرك شالودهٔ مکتب نقاشی تبریز را ریختند .

یکی‌از کارهای آقامیرك تصویر مینیاتورهایی برای نسخهٔ خطی آثارنظامی گنجوی

(شاعر قرن ششم‌ه. ) بود[۱]. بهترین مینیاتور آقامیرك «معراج محمد (ص) » یکی ازآثار پرارزش‌وجالب توجه نقاشی ایران است .

دراین اثر تلفیق رنگها فوق‌العاده خوب است : آسمان آبی روشن ، زمینهٔ طلایی، جویبارهای نقره‌ای تیره . درآثاربهزاد شمایل زنان کمتردیده می‌شود ولی درمینیاتورهای آقامیرك تصاویر زنان فراوان است .

سلطان محمد شاگرد بهزاد وآقامیرك استاد بزرگ مکتب مینیاتور تبریز بود. وی‌در مصور ساختن نسخهٔ خطی‌قیمتی شاهنامه که‌درسال ۱۵۳۷ م. ــ ۹۴۴ ه. نوشته شده شرکت جست ( این نسخه برروی هم ۲۵۶ مینیاتور دارد) . بسیاری از مینیاتورهای سلطان محمد درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد محفوظ است . مینیاتورهـای سلطان محمد بسیار زنده است . تیپها کاملاً ایرانی است .

استاد دوست می‌داشت جوانانی‌رارسم کندکه زیردرخت‌پرگل‌نشسته‌گوشه‌های‌چشمانشان روبه‌بالاست وابروانشان انحنای نیم دایره‌ای دارد وتبسم ملایمی برلبان و جامه‌ای تنگ‌وزیبا به‌تن دارند . سلطان محمد رسام زندگی بی‌غم ومسعود وفارغ‌البال‌اشراف ایران‌است.

استاد محمدی شاگرد سلطان محمد (نیمهٔ‌دوم قرن‌دهم) برعکس معلم خود موضوعهایی اززندگی مردم را دوست می‌داشته : روستایی که باگاوهای نرزمین مزرعه راشخم می‌زند . یاچوپان باسگش ویادلقکی که‌می‌رقصد وغیره مضامین مینیاتورهای اورا تشکیل می‌دهد .

درمینیاتورهای محمدی صورت اشخاص وتصویر طبیعت باحقیقت زندگی‌مطابق است و وی‌آنها را باواقع بینی‌مجسم‌کرده‌است . ازمیان عدهٔ‌کثیر نقاشان مکتب تبریز نام‌بی‌بی‌جه‌مروی مشهور است . نقاشان مکتب تبریز به مینیاتورسازی اکتفا نکردند بلکه برروی جلد کتاب نقاشی‌کرده ونقش قالی‌هم طرح می‌نمودند .

استاد محمودشاگرد بهزاد (نیمهٔ اول قرن‌دهم) به‌بخارا هجرت ومکتب نقاشی بخارایی راپی‌ریزی‌کرد . باید متذکر شویم که درآن شهر قبلاً سنن‌هنری ثابتی‌وجودنداشت.

درآغاز قرن یازدهم برپایهٔ نگارستان اصفهان ــ که‌توسط شاه‌عباس‌اول‌تأسیس‌شده‌بود ــ مکتب نقاشی اصفهان‌پدیدآمد . شاه‌عباس نخستین سلطانی بود که‌در تاریخ ایران شاگردانی به‌خرج دولت‌ایران به‌روم فرستاد تانقاشی ایتالیایی رافراگیرند .

جانشینان شاه‌عباس اول نیزبه‌او تأسی کردند . ازمیان این محصلین دولتی مشهورتر ازهمه محمد زمان‌بودکه‌درحدودسال ۱۰۵۰ ه. درروم‌مشغول‌تحصیل بوده ومخفیانه به‌دین مسیح

۱ ــ درموزهٔ بریتانیا محفوظ است .

درآمده بود . وی‌به‌ایران ودربار شاه عباس‌دوم‌بازگشت ولی‌چیزی نگذشت که به هندوستان رفت و در دربار شاه‌جهان « مغول کبیر » ودیگر سلاطین مغول مسلمان هندوستان مشغول کار شد.

درحدود سال۱۰۸۶ هـ. محمدزمان به‌ایران بازگشت . وی‌نسخهٔ خطی و منظومه‌های نظامی را بامینیاتور مصور ساخت وکپیه‌هایی ازتابلوهای نقاشان ایتالیایی تهیه‌کرد و آثار لاتینی‌را به‌زبان فارسی‌ترجمه می‌کرد .

تأثیر نقاشی«فرنگی» (درواقع ایتالیایی) درآثار نقاشان مکتب اصفهان کمترازلحاظ شیوه‌ها وشگردهای هنری وبیشتر ازحیث‌انتخاب موضوعهای جدید بود ــ مثل «نابینایان» ، «زاری به‌خاطر مسیح»[1] وغیره .

بزرگترین نقاش مکتب اصفهان رضاعباسی ارشد است که هنـر مینیاتورسازی را با خوشنویسی توأم کرده بود . نازکی‌خطوط وتلفیق خاص الوان (بنفش مایل‌به سرخی‌باآبی آسمانی) ازویژگیهای شیوهٔ اواست . بعضی از مینیاتورهای رضا عباسی حتی در حدود سال ۱۶۳۰ دراروپا مشهور بوده ونظایری ازآن رسم و رایج شده‌بود.

محمد رضای‌تبریزی (در سال ۱۰۳۷ وفات کرد) که‌هم در اصفهان وهم در قسطنطنیه کارکرده‌بود معاصر رضاعباسی بود . یکی دیگر ازنقاشان بزرگ‌آن مکتب معین مصوربود که تصویر رضاعباسی را نیزکشیده است .

تصویر شمایل اشخاص در مینیاتور و بخصوص شمایل جوانان زیبا و زنان جوان با وضعهای ساختگی وغیر طبیعی ودستارهای بسیار بلند و عجیب وغریب و لباسهایی که گاهی تقلید ازالبسهٔ فرنگی است ازویژگیهای شیوهٔ این‌مکتب است .

از پایان قرن یـازدهم به‌بعد انحطاط شدیـد و عمیق هنر مینیاتورسازی ایران مشهود می‌باشد. گرچه سنتهای‌هنری‌آن درقرن‌دوازدهم‌وسیزدهم محفوظ‌مانده بودولی مینیاتورسازان برده واربه‌تقلید کارهای استادان پیشین اکتفا کرده هیچ چیزتازه‌ای ازخود نیافریدند.

هنر خـوشنویسی در ایران قرن دهم ویازدهم هنـوز در اوج ترقی بود . ازمحمود-نیشابوری خوشنویس دربارشاه‌اسماعیل به‌بعد نام‌عده‌ای‌ازاستادان چیره‌دست خط مشهوراست. در پایان قرن دهم قاضی احمدبن میرمنشی‌الحسینی رسالهٔویژه‌ای دربارهٔ خطاطان و نقاشان نوشت[2].درقرون یادشده هنرصحافی وتجلید کتب(که‌هنوز خطی بود) مشهور بود و

۱ ــ نباید فراموش کرد که دین اسلام عیسی مسیح را یکی ازپیغمبران بزرگ می‌داند .

۲ــ پروفسور ب . ن . زاخودراین رساله را به‌روسی ترجمه وطبع‌ومنتشر کرده است ــ(رساله‌ای دربارهٔخوشنویسان ونقاشان ــ مسکو ، سال ۱۹۴۷ م. ).

طالبان بسیارداشت . پوشش زمینه باگرد طلا(افشان)وتذهیب وتزیین وسرلوحه‌سازی وجلد چرمی وغیره متداول بود . در قرن هجدهم این هنر دچار انحطاط گشت .

پوشش روکار دیوارها باکاشی هنوز درقرن هفدهم رونق داشت. پوشش روکارعمارت چهل ستون اصفهان که صحنه‌هایی از دیدار عاشق و معشوقه را میان درختان سرو و درختچه‌های غرق درگل نشان می‌دهد بسیار زیباست . در قرن هجدهم این هنر نیز دچار انحطاط شدید شد .

در قرنهای دهم و یازدهم ه. هنرقالیبافی نیز دراوج ترقی بود . قالیهای ایرانی این عهد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد : کار کارگاههای درباری و کارگاههای مردم ( از آنجمله کارگاههای چادرنشینان ) . قالی بزرگی که‌استاد مقصود کاشانی برای مسجدصفویه در اردبیل بافته است وتزیینات فراوان از تصاویر گل وگیاه بەالوان مختلف برزمینهٔ آبی آسمانی درآن به‌کار برده بسیار زیبا و گیراست . چندگروه ازقالیهای ایرانی‌که باتصاویر گل وگیاه ونقوش جانوران تزیین شده‌است مشهور می‌باشد . در قالیهای بافت جنوب ایران که مربوط به‌قرنهای شانزدهم‌وهفدهم می‌باشدآثار نفوذ هندی دیده می‌شود . قالیهای‌ایرانی دوران مزبور از نفوذ چینی نیز بی‌نصیب نمی‌باشد .

پارچه‌های مصور ایرانی قرن دهم و یازدهم ازلحاظ چیره‌دستی که در رسم تصاویر و تلفیق الوان آن به‌کار می‌رفت ممتاز بوده است . تأثیر شدید مکتب مینیاتور تبریزواصفهان کاملاً درتصاویر پارچه‌های مزبور محسوس است . این‌رشته هنر صنعتی نیز درقرن دوازدهم رو به انحطاط رفت .

انحطاط رشته‌های یاد شدهٔ هنر فقط از پایان قرن یازدهم و یا دوازدهم آغاز شد ولی انحطاط ادبی هم ازآغاز قرن دهم یعنی اندکی بعدازمرگ‌آخرین شاعربزرگ‌ایران جامی محسوس گشت . راست است‌که سنت ادبی وشکل ظاهر وکامل شعرکه شاعران قرون پیشین تدوین کرده بودند درقرنهای دهم ویازدهم و دوازدهم نیز محفوظ ماند . ولی شکل بیجان گشته بود و به جای اینکه وسیلهٔ بیان مقصود باشد به‌صورت خود مقصود و هدف در آمد . پیشرفت تصنع وظاهرسازی درشکل بیان وظرف بافقر بیحدوحصرموضوع و مظروف و فقدان ابداع وابتکار توأم بود. افکار ومضامین جدید وجود نداشت .

شاعران تماثیل‌واستعارات وتشبیهات منظومات صوفیان رابه‌صورت دیگردر اشعارخود آورده وازاستادان شعر قرنهای پنجم تانهم ه. تقلیدکرده موضوعهای ایشان رابه وام گرفته ویاقصیده‌های مطول درمدح ائمهٔ شیعه می‌سرودند .

ازمیان شاعران قرن دهم نامی‌تر ازهمه اینانند :

هاتفی(درسال۱۵۲۱م.۹۲۸ـه. بدرودزندگی‌گفت)مؤلف منظومه‌ای دربارهٔ تیمورکه

تقلیدی است از شاهنامه . هلالی استرآبادی (در ۱۵۳۲ م . - ۹۳۹ ه. درگذشت ) مؤلف منظومهٔ «شاه و گدا » که‌روایتی است ازموضوع کهنه‌ای که در ادبیات صوفیان آمده است.

قاسمی (بعد از سال ۱۵۷۲ م. - ۹۸۰ ه. درگذشت ) مصنف منظومه‌ای در موضوعی که بارها (وشاعران‌بسیار) درآن قلمفرسایی کرده‌اند یعنی «داستان لیلی ومجنون » وغیره وهمچنین‌منظوماتی‌دربارهٔدلیریهای شاه‌اسماعیل‌اول به‌نام«شاهنامهٔ شاه‌اسماعیلی» .

زلالی(درسال ۱۶۱۶م.- ۱۰۲۵ه. درگذشت)مؤلف‌هفت منظومه به‌نام«سبعهٔ سیاره» که بخش‌هفتم آن‌تحت عنوان «سلطان‌محمود(غزنوی)وایاز»ازهمه‌بهتر است. شیخ بهاءالدین عاملی (درسال ۱۶۲۱م. -۱۰۲۵ه.درگذشت )که «کشکول» او[1] که مجموعه‌ای‌است از داستانهای صوفیه مشهور است .

صائب اصفهانی سرایندهٔغزلهای بسیارکه بیشترآن تقلید است . وی به‌غیرحق‌به‌حافظ عصر خویش مشهور شده بوده .

شعر فارسی در آن زمان مأمنی درهندوستان یافته‌بود . شاعران بزرگ ایرانی مانند عرفی‌شیرازی (درسال ۱۵۹۱ م.- ۱۰۰۰ ه. درگذشت ) و فیضی ( درسال ۱۵۹۵ م . - ۱۰۰۴ ه. درگذشت ) درآن شبه‌قاره بسربرده شعرمی‌گفتند . ولی‌درایران قرن‌دوازدهم‌شعر دچار انحطاط کامل شده بود .

مورخان ایران تااواسط قرن هجدهم آثار پربهایی نوشتند . گرچه‌غالب‌آنها‌به‌زبانی پرطنطنه و بیمزه وغیرطبیعی تحریر شده‌است [2] .درنیمهٔ دوم قرن‌هجدهم دراین‌رشته نیز علایم بارزانحطاط پدیدآمد .

درزمینهٔ علوم دقیقه ـ ریاضیات وستاره‌شناسی وپزشکی ـ ازقرن شانزدهم به بعد هیچ چیزتازه‌ای پدید نیامد . تنها قدم قابل‌توجهی که‌دراین‌رشته برداشته‌شد تشبثی بودکه‌درعهد شاه‌اسماعیل اول‌برای ترمیم واحیای رصد خانهٔ مراغه که‌در زمان هلاکوخان ساخته‌شده بود به‌عمل آمد . بعدها براثر فشار ارتجاع مذهبی درایران به‌تدریج میراث قرون سالفه نیزدر زمینهٔ علوم‌دقیقه که‌محفوظ مانده بود ازدست رفت وعلوم مزبوردرقرن دوازدهم تقریباً نابود شد ونوشته‌های رسمی علمای شیعه ... جانشین آن گشت .

بدیهی است که باوجود ارتجاع مذهبی وفقر علوم دقیقه ، فلسفهٔ مستقل غیرمذهبی‌نیز نمی‌توانست رونقی‌داشته باشد . روحانیون شیعه‌فلسفهٔ مستقل را هم مورد تعقیب قرارمی‌دادند ومحکوم به‌خاموشی بود . معهذا فلسفهٔ مستقل غیرمذهبی ایران حتی درنامساعدترین‌اوضاع‌و

۱ - کشکول ظرفی است که درویشان ایران درآن صدقه‌جمع می‌کنند.

۲ - دربارهٔ مورخان به تفصیل دربخش ۲ این فصل‌و فصول هفتم وهشتم (بخش ۲ ) سخن‌گفته شده است .

احوال نیز ـ پیش‌ازآنکه بالکل خاموش‌شود ـ خانه روشن‌کرد ودرآثار و شخص ملاصدرای ـ شیرازی فیلسوف(درسال ۱۰۵۰ ه.ق وفات‌کرد) تجلی نمود

ملاصدرامتفکری‌عمیق واصیل‌ومبتکر وآزادمنش بود وجهانبینی واستنتاجات‌جسورانه واصولی‌خویش رادربارهٔ عقاید مذهبی جاری وسازمان اجتماعی ـ جهانبینیی که‌درواقع‌بادین رایج‌وجه‌تشابهی‌نداشت ـ بازبان وبیانی دشوار شرح داده است . اثر بزرگ ملاصدرا به‌نام «الاسفار الاربعه» به‌زبان عربی نوشته شده‌است. نوشته‌های ملاصدرا بعدها درتعلیمات‌نخستین مبلغان مذهبی دیگر تأثیر داشت .

عبدالـرزاق لاهیجی شاگرد ملاصدرا نظرهـای استاد خویش را تعمیم بخشید ولـی مـی‌کوشید ظاهـراً آن نظرهـا را بـا مذهب مختار آشتی دهد تـا از تعقیب علمای زمـان مصون بماند .

## بخش ۲۱ :

# استنتاج از اوضاع این دوره

درظرف قرن هجدهم م . (دوازدهم ه.) ایران انحطاط اقتصادی عظیمی را گذراند وفقط در عهد کریم خان زند تا اندازه‌ای قد راست کرد.

در قرن هجدهم عقب ماندگی و انحطاط جامعهٔ مرحلهٔ آخر فئودالی (که با بقایای رسوم زندگی «پدرشاهی ـ فئودالی» در میان چادرنشینان آمیخته بود) در ایران با وضوح تمام نمایان گشت و کاملاً مشخص شد که دیگر تکامل تدریجی آتی کشور در چهارچوب روابط قدیم تولیدی و رژیم استبداد نظامی وفئودالی محال است.

ایران که زمانی ازلحاظ اقتصاد وفرهنگ کشوری بسیار متکامل بوده و از قرن سوم تا ششم ه. مقامی بالاتر ازکشورهای اروپایی داشته درپایان قرن دوازدهم ه. به کشوری عقب مانده مبدل شد که از هیچ جهت با دول اروپایی که سرمایه داری درآنجا پیروز شده (انگلستان وفرانسه و هلند) ویا توأم وبه موازات سیستمهای دیگر ترقی می کرد ـ(روسیه)ـ قابل قیاس نبود .

این ضعف ایران منجر بدان شد که در پایان قرن دوازدهم در معرض اعمال نفوذ اقتصادی وسیاسی دول اروپایی و بویژه انگلستان که کشور سرمایه‌داری صنعتی بود واقع گردد. بدین طریق عامل جدیدی در تاریخ ایران واجد تأثیر و نفوذ گشت وبدین سبب پایان قرن دوازدهم را می‌توان مبدأ تاریخ نوین ایران شمرد. درظرف قرن نوزدهم م.(دوران قاجاریه) ایران متدرجاً کشوری وابسته ونیمه مستعمره گشت .

**پایان**

**توضیح بعضی اصطلاحات این کتاب طبق مفهومی که مقبول نویسندگان این تاریخ است و در بعضی موارد با نظر دانشمندان غرب متفاوت می‌باشد، و برای فهم مطلب و اجتناب از سوء تفاهم اطلاع از آن برای خواننده ضروری است.**

**کولون و کولونی**ــ مشتق از کلمهٔ لاتینی [ Colonus و Colone ] که به‌معنی کاشتن است .

در رم قدیم زارع زمینی را که متعلق به « ارباب » یا سنیور فئودال بوده کـولـون می‌گفتند . وضع کولون اندکی بهتر از روستایی مقید به‌زمین یاسرف Serf بوده. کولونها براثر بحرانی که در اقتصاد برده داری رم پدید آمد ظهور کردند . به این معنی که چون کار بردگان برای برده‌دار دیگر درآمدی نداشت صاحبان املاك وسیع ناگزیر اراضی خویش را به قطعات کوچك تقسیم کرده به تولید کنندگان خرده پا و بندگان آزاد کردهٔ خود به اجاره برگزار کردند و اینان به زمین مزبور مقید گشتند و به نام کولون نامیده شدند . یکی از دانشمندان کولونها را اسلاف روستاییان مقید و یا سرفهای قرون وسطی نامیده‌است.

محل سکونت این کولونها را «مهاجرنشین»، «کولون نشین» یا «کولونی» می‌نامیدند گاهی این کولون‌نشینها جنبهٔ نظامی نیز داشتند و متصرفات دولت مرکزی یا متروپول را

در نقاط دیگر حفاظت می‌کردند و اصطلاحاً «کولونی نظامی» نامیده می‌شدند .

## اقتصاد پولی ـ یا روابط کالا ـ پولی

اقتصادی است که مبنای آن مبادلهٔ دو کالا به واسطهٔ کالای سوم مشترک یعنی پول باشد. روابط کالا ـ پولی هنگامی میان آدمیان پدید می‌آید که پول به میدان اقتصاد قدم نهد و به‌عنوان واسطهٔ تبدیل و پرداخت به‌کار رود . وقتی که جامعه ازمرحلهٔ اقتصادطبیعی گذشت و وارد دوران اقتصادکالایی شد ـ یعنی تولید کننده محصول را برای بازار تولید کرد نه مصرف شخصی ـ «روابط کالا ـ پولی» هم به‌تدریج پیدا می‌شود . فرق تبدیل با مبادله آن است که تبدیل مستلزم مبادلهٔ کالا می‌باشد به وساطت کالایی عمومی دیگر که پول نامیده می‌شود (مطابق فورمول «کالا ـ پول ـ کالا») در مقابل فورمول «کالا ـ کالا» که مربوط به اقتصاد طبیعی است) .

وقتی که تولید کنندگان محصول کار خود (یا بخشی) از آن را برای بازار تولید کنند و آن را به پول رسانده بعد با آن پول لوازم خود را خریداری کنند ، رابطه‌ای که میان تولید کنندهٔ اولی (فروشنده) و آخری (خریدار) پدید می‌آید «رابطهٔ کالا ـ پولی» نامیده می‌شود .

## دربارهٔ جماعت خود مختار بدوی و جماعتهای روستایی

به عقیدهٔ نویسندگان این‌تاریخ سازمان‌جماعت بدوی Formation Communale[1] Primitive نخستین شکل اجتماعی و اقتصادی در تاریخ آدمی بوده است . ویژگیهای این دوران به زعم ایشان عبارت بود از :

۱ـ سطح بسیار پست نیروهای تولیدی

۲ـ تولید دسته جمعی

۳ـ مالکیت دسته جمعی وسایل تولید

روابط تولیدی نیز بالطبع تابع سه‌اصل فوق بوده و مبنای آن عبارت بود از مالکیت اجتماعی وسایل تولید . افراد فقط مالك بعضی از وسایل تولید ـ که در عین حال سلاح دفاع در برابر جانوران درنده نیز به شمار می‌رفته بودند . در سازمان جماعت بدوی بهره‌کشی وجود نداشت ـ زیرا سطح بسیارپست تولیداجازه نمی‌داد چیزی زاید برمصرف‌وجود

۱ـ با اینکه می‌دانم ترجمه نارسا است، کلمات بهتری‌که مفهوم را اداکند ومعنی را تباه نکند نیافتم. امید است توضیحاتی‌که داده می‌شود مقصود را ادا کند . بویژه کـه لفظ «جماعت دیه» و «جماعت روستا» در متون قدیم فارسی برای ادای مفهوم «Commune rurale» آمده است .

داشته باشد ـ تاکسی آن را تصاحب کند .

جماعت بدوی بالکل و یا تا حدی خود مختار بوده است و مالکیت اجتماعی وسایل تولید ، چنانکه گفته شد کلاً و یا بعضاً اعمال می‌شده (مثلاً فقط در مورد زمین) .

به‌تدریج نه تنهاشکل بلکه معنی و مفهوم جماعت بدوی هم دستخوش دگرگونی گشت. از آنجمله جماعت عشیرتی ، خانوادگی و مجاوری یاارضی ـ که شکل اخیر سلف‌جماعت روستایی بوده ـ پدید آمد (مثل «مارکا» درآلمان)[1] . در کشورهای کنونی نیز هرجا که بقایای اقتصادطبیعی‌وجودداشته‌باشد بعضی ازآثارجماعات یاد شده نیز به صورت مسخ شده‌ای دیده می‌شود ( مثل مالکیت «جماعت دیه» برمراتع ، جنگلها و از اینگونه ـ و همچنین آثاری در رسوم و عادات) .

## جماعت عشیرتی

کانون اصلی جماعت بدوی ـ در دوران رونق و ترقی آن ـ عشیرۀ مادر شاهی (یا مادر سالاری ) بوده ( در این باره علیحده سخن گفته خواهد شد) . در این جماعت نزدیکترین خویشاوندان (از طرف زن) از لحاظ اقتصاد و امور اجتماعی و عقیدتی گروهی واحد را تشکیل می‌دادند .

در عهد انتقال از دوران پالئولیت (عصرقدیم حجر) متقدم به دوران متأخرپالئولیت و پیشرفتهای عظیمی که در نیروهای تولیدی حاصل شده بود(و مستلزم تبدیل «گلۀ بدوی» و نا استوار به یك جماعت یك پارچۀ تولیدی که افراد آن خویشاوندی نسبی داشته باشند بوده) جماعت بدوی به صورت عشیرت مادری یا جماعتی که درآن حساب نسب ازطرف مادر به عمل آید پدیدآمد.

مبنای جماعت عشیرتی‌مادری یا مادرشاهی کاراجتماعی ومالکیت اجتماعی‌خویشاوندان برهمۀ وسایل تولید ومساوات در مصرف بوده است .

## جماعت پدرشاهی (خانوادگی)

درعهد نئولیت (عصرجدید حجر)ویا انئولیت (عصر حجر ومس) براثرپیشرفت بیشتر نیروهای تولیدی، گروههای کوچکتر(کوچکتر از جماعت عشیرتی) امکان زندگی مستقل اقتصادی‌یافتند ودرنتیجه جماعت عشیرتی اندك اندك پاشیده شد و درون‌آن رفته رفته عشیرت

---

[1]ـ مارکا = جماعت روستایی در اروپای غربی ـ در قرون وسطی -کـه درآن زمین مزروع ملك خصوصی‌عضو مارکا بوده ولی مراتع وجنگلها ومانند اینها ملك جماعت.

مادری به عشیرت پدری (پدر شاهی یا پدرسالاری) تبدیل یافت و جماعت خانوادگی (که جماعت پدر شاهی، خاندانی و غیره نیز نامیده می‌شود) پیدا شد. این جماعت ازکسانی که از طرف پدر با یکدیگر خویشی نزدیك داشتند ـ مرکب بود و افراد آن یکجا تولید و مصرف می‌کردند.

جماعت خانوادگی واحد اصلی اقتصادجامعهٔ پدرشاهی بوده و درمرحلهٔ نخست تکامل خود تا ۳۰۰ نفر را در بر می‌گرفته (تا هفت پشت خویشاوندانی که اخلاف یك پدربوده‌اند با زنان وفرزندانشان).

در رأس جماعت خانوادگی (پدرشاهی) مرد ارشد طایفه که غالباً انتخابی بوده قرار داشته است . و عادتاً بردگان جماعت پدر شاهی نیزجزوآن بوده‌اند . گرچه جماعتهای خانوادگیی که با یکدیگر خویشی داشتند مدتی همچنان جزوعشیرت پدرشاهی باقی ماندند ولی اهمیت اقتصادی جماعت عشیرتی در جریان پاشیدگی سازمان جماعت بدوی به سرعت زوال‌پذیرفت. مناسبات عشیرتی‌اهمیت واقعی خود راازدست داد و وحدت عشیرت‌ازمیان‌رفت.

## جماعت ارضی یا مجاوری

در این دوره رفته رفته به جای مناسبات مبتنی برخویشاوندی نسبی وخونی موضوع مجاورت ارضی جماعات اهمیت پیداکرد وواحدهای اقتصادی که ازلحاظ ارضی مجاوریك‌ـ دیگر بوده‌اند وعلایق خویشاوندی نسبی نداشتند متحدشدند.

دراین‌واحدهاهنوزبقایای‌مالکیت اجتماعی‌محفوظ مانده‌بود. دراین دوره «دوگانگیی» ایجاد گشته بود. به این معنی که درجماعات مجاوری مالکیت‌آلات‌کار و دامها شخصی بوده ولی مدتی مدیدمالکیت جماعت برزمین باقی مانده بود وفقط به تدریج زمین هم به مالکیت خصوصی بعضی ازخانواده‌ها درآمد (نخست زمینهای اطـراف مسکن وبعد زمین مزروعی و سرانجام مراتع و دیگر اراضی) .

تکمیل‌آلات و ابزارکار موجب پیدایش اقتصاد فردی‌گشت و این خود یکی از علل عمدهٔ ازهم‌پاشیدگی عشیره یاجماعت پدرشاهی‌بوده .کار فردی و توسعهٔ مبادله باعث‌پیدایش مالکیت خصوصی شد . پدید آمـدن پیشه‌ها و تقسیم کـار در اجتماع و رشد داد و ستد و بازرگانی موجب گرد آمدن ثروت و تمرکز آن در دست افراد و ظهور برده داری‌گشت. به‌عقیدهٔ نویسندگان این تاریخ سازمان برده داری ازشکل جماعت بدوی وپدرشاهی‌مترقیتر و مبتنی بر تولید پیشرفته تر بود .

سازمان‌جماعت بدوی دهها هزارسال حکمفرما بوده. ولی چون رشد نیروهای‌تولیدی و توسعهٔ روابط در همه جایکسان نبوده ، جماعت بدوی جای خود را ــ نه در زمان واحد

بلکه- در ادوار مختلف به سازمان واجد طبقه داد . مثلاً در شرق قدیم این تحول تقریباً دو سه هزار سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفت و در یونان و ایتالیا در فاصلهٔ میان‌سدهٔ هشتم و پنجم پیش از میلاد وقوع یافت .

در بعضی قبایل آسیا و افریقا و امریکا و استرالیا هنوز هم برخی از آثار جماعات بدوی محفوظ مانده است .

آنچه گفته شد گرته‌گونه‌ای است. بر اثر اختلاف زمان و مکان جماعات به‌صورتهایی که با الگوی پیش گفته تفاوت داشته در می‌آمدند . این نظرها هم در نتیجهٔ تحقیقاتی که اخیراً در اعماق افریقا و آسیا به عمل آمده واشکال جدید جماعات روستایی و بدوی وغیره کشف شده اندکی دچاردگرگونـی شده و حتی میان محققان شوروی نیز اختلاف نظری پدید آمده ولی بر روی هم نظریهٔ وجود جماعات بدوی و روستایی به‌حال خود باقی مانده.

اکنون وصف نمونهٔ زنده‌ای از جماعت خود مختار بدوی ( همسایگی) را در عصر ما از قول یکی ازاعضای آن‌بشنوید . این شخص «توم‌بالبای» Tom balbaye رئیس‌جمهوری «چاد» در افریقای مرکزی است[1]:

... «تقریباً چهل سال پیش‌به دنیاآمدم . یعنی در حدود سال ۱۹۲۰ م. ولی هرگز سن واقعی خود را نخواهم دانست. درآن زمان ثبت احوال نداشتیم زیـرا جـاده‌ای وجود نداشت. فقدان راه ما را مدتها از حملات برده فروشان مصون داشته بود . بدین سبب کسی لازم‌نمی‌دانست به‌احداث جاده مبادرت ورزد.مردم سرزمین ما در دهکده‌ها زندگی‌می‌کردند و هر دهکده تمام نیازمندیهای خود را رفع می‌کرد و محتاج به خارج نبود (اقتصاد طبیعی) دهکدهٔ مسکن من «بسارا» نام داشت ... میان جنگل در محل مکشوفی کـه زمین آن از ریگ سرخ بود پنجاه کلبه ساخته شده بود . در مرکز این محوطه درخت بائوباب ستبری بود. به نظرم‌آن را «درخت کنکاش» می‌نامیدیم، این درخت جانشین شهرداری وآموزشگاه و دادگاه بود و خلاصه ، محور زمین و ستون آسمان به شمار می‌رفت .

گرداگرد مامزارع ارزن و نخود بود . همینکه تخم‌کاشته می‌شد دیگراهل ده‌کاری نداشتند ، جز اینکه پرندگان را از مزارع دورکنند و ما کودکان روی «دیدگاهی» از چوب خیزران رفته طنابهایی را دایماً به حرکت در می‌آوردیم و ایـن طنابها بـادبیزنهای حصیری را در مزارع تکان داده پرندگان را دور می‌کردند» .

«محصول مزارع‌مال همه بود و درتاپوی عظیمی ازگل‌رس-که مانند مجسمهٔ‌یادگاری توی آفتاب گذاشته شده بود - نگهداری می‌شد. هرخانواده به‌قدر احتیاجش ارزن ونخود

[1]- نقل از مجلهٔ «پاری ماچ» ، چاپ پاریس، شمارهٔ ۶۲۸ مورخ ۲۲ آوریل سال ۱۹۶۱ .

از این ظرف برمی‌داشت . هنگامی‌که عدهٔ افراد خانواده افزوده می‌شد سطح زمین مزروع را هم زیادتر می‌کردند. ازقدیم پیران ما می‌گفتند «جنگل بی‌پایان‌است ... درآن‌روزگاران هنوز نمی‌دانستیم‌که مثلهای قدیمی هم ممکن است نادرست ازآب درآید. در موسم خشکی همهٔ مردم ده ما به‌شکار می‌رفتند ... تنها قانونی‌که برای ما وجود داشت قانون ده‌خودمان وگفتهٔ رئیس آن بودکه «گاسارد» نامیده می‌شد . همیشه «گاسارد» بهترین شکارچی بود.»

«باری ، برروی هم سعادتمند بودیم . برهنه بودیم. فاقد همه چیز بودیم . ولی‌احتیاج به هیچ چیز نداشتیم . خوراك داشتیم . می‌رقصیدیم . شکار می‌کردیم . کنکاش می‌کردیم و نمی‌دانستیم که نمی‌دانیم و این خود سعادتی است ...الخ »

## مادر سالاری یا مادر شاهی

مرحله‌ای از دوران تکامل سازمان جماعت بدوی. ویژگی این مرحله ، دربادی‌امر ، تساوی حقوق زن و مردوبعداً افزایش‌نقش‌رهبری زن درزندگی اجتماعی واقتصادی‌بوده است.

مادر شاهی با دوران جدید عصرحجر(نئولیت) مصادف بوده (دورهٔ رونق مادرشاهی) اساس اقتصادی دوران مادر شاهی زراعت بوده . در دوران مادرشاهی حساب اصل و نسب و خویشاوندی را از طرف زن نگاه می‌داشتند نه مرد . و پس از نکاح مرد به خانه وعشیرت زن می‌رفت .

## پدرسالاری یا پدر شاهی

مرحلهٔ دوم سازمان عشیرتی (پس از مادر شاهی) . ویژگی این مرحله حکمفرمایی مرد ــ به سمت رئیس خانواده ــ در اقتصاد و معیشت و مناسبات اجتماعی بوده است . در دورهٔ پدر سالاری تمام عوامل و عناصر انحطاط واز هم پاشیدگی در جماعت بدوی پدیدآمد. این مرحله با تبدیل جامعهٔ بدوی به جامعهٔ واجد طبقه و پیدایش دولت پایان یافت .

روابط دوران پدر شاهی به صورت شیوهٔ زندگی و رسوم و عادات و آثار و بقایا در عهد برده‌داری و فئودالیزم نیز دیده می‌شده . روابط پدر شاهی در محیط روستا بیش از جاهای دیگر پایداری‌کرده باقی ماند . تااین ایام نیز ویژگیهای عهد پدرشاهی در زندگی روزمره و عادات و رسوم بعضی اقوام عقب مانده محفوظ مانده است.

## سازمان برده داری

در اواخر دوران جماعات‌بدوی نیروهای تولیدی در طی تکامل خویش به‌تنگنای

چارچوب مناسبات اجتماعی جماعت بدوی برخوردند. تکمیل آلات و ابزارکار موجب پیدایش اقتصاد فردی گشت و این خود ـ چنانکه گفته شد ـ یکی ازعلل عمدهٔ ازهم‌پاشیدگی عشیره یا جماعت پدر شاهی بوده . کار فردی وتوسعهٔ مبادله باعث پیدایش مالکیت خصوصی شد .

پدید آمدن پیشه‌ها و تقسیم کار دراجتماع و رشد داد وستد وبازرگانی سبب گرد آمدن ثروت دردست افراد وظهور برده‌داری گشت. برده‌داری نخستین سازمان اجتماعی و اقتصادی تاریخ بشر بوده‌است. در این سازمان اساس روابط تولیدی را مالکیت برده‌دار بر وسایل تولید و بردگان تشکیل می‌داده و برده‌داران و بردگان طبقات اصلی جامعه بوده‌اند.

جامعهٔ برده‌داری در دوران انحطاط و از هم‌گسیختگی سازمان جماعت بدوی (وبراثر تکامل نیروهای تولیدی) پدید آمد. جامعهٔ برده‌داری مدارج چندی را پیمود و نخست در کشورهای شرق قدیم ـ درمصر و بابل وغیره ـ حکمفرما گشت. نمونهٔ کامل‌جامعهٔ‌برده‌داری همانا بردگی‌در یونان ورم قدیم بوده (درهزارهٔ اول پیش از میلاد تا چهار قرن بعدازمیلاد مسیح) .

شرط اصلی تکامل برده‌داری تقسیم کار در اجتماع بوده است . زیرا براثرتقسیم کار تولیدمحصولات گوناگون بیش‌ازمصرف‌تولیدکنندگان بلاواسطه( بردگان)مقدورگشت. بدین سبب مبادلهٔ محصولات میان افراد و اجتماعات وگردآمدن ثروت در دست عده‌ای معدود و تمرکز وسایل تولید درکف اقلیت و تسلط آن براکثریت و تبدیل عده‌ای ازآدمیزادگان به‌برده میسرگشت. نخستین بردگان اسیران جنگی بودند. در اجتماع برده‌داری ـ برخلاف سازمان جماعت بدوی ـ کار دسته‌جمعی‌وآزاد همهٔ اعضای جماعت، وجود نداشت. بدین‌سبب مالکیت عمومی‌وسایل تولید وهمچنین‌مالکیت عمومی محصولات هم‌مفقود بوده وبرده‌دار مالك اصلی‌وسایل تولید و بردگان شمرده می‌شده .

به زعم نویسندگان این تاریخ در تاریخ بشر جامعهٔ برده‌داری بعد از جماعت بدوی قدم مهمی به‌پیش بود. ولی این جامعه در طی سیر تکاملی بعدی خویش نه‌تنها به‌رشد نیروهای تولیدی یاری نکرد بلکه مانع از نمو آن شد و چون سد راه ترقی اجتماع گشت براثر اختلافاتی‌که در درون آن وجود داشت نابودگشت وفئودالیزم جای‌آن‌را گرفت.

## در بارهٔ فئودالیزم[1]

**«فئودال»** در قرون وسطی به‌دارندهٔ «فئود» یا «فیه‌ف» (Feod Fief) می‌گفتند. وی «سنیور» و یا «امیر و یا ملك» و یکی از افراد گروه حاکم یعنی مالکان زمین بوده است.

**فئود** Feod **یا فیه‌ف** Fief در اروپای غربی به‌تقریب معادل و مطابق «اقطاع» بوده و در عهد فئودالیزم عبارت بود از زمینی‌که از طرف فئودال یا امیر، ملك (سنیور) به‌تابع وی (واسال)، به‌شرط انجام خدمت نظام و بعضی تعهدات دیگر تفویض می‌شده.

**بنه‌فیس** Benefice ـ اراضیی‌که بهره‌برداری ازآن درمقابل خدمتی انجام شده یا انجام شدنی، از طرف «سنیور» (امیر، ملك) به«واسال» (تابع وی) داده مـی‌شده. این حق نخست مادام‌العمر به«واسال» داده می‌شد ولی بعد به صورت موروثی درآمد.

**آلو** Alleu ـ نوع دیگر از اراضی فئودالی دراروپای غربی «آلو» نامیده می‌شد و تفاوت‌آن با بنفیس این بـوده‌که از هرگونه تعهـدی معاف بوده و دارندهٔ آن نمی‌بایست خدمتی انجام دهد. آلو Alleu مالکیت بلاشرط و موروثی زمین در عهد فئودالیزم‌بوده. صاحب‌آلو مجبورنبود خدمتی درمقابل مالکیت زمین برای «سوزرن» یا امیر یا سلطان‌انجام دهد. آلواندکی بـا سیورغال مشابهت داشته و با «فیه‌ف Fief» (چیزی شبیه به«اقطاع») متفاوت بوده.

اما فئودالیزم به‌طورکلی دورانی اجتماعی واقتصادی بـوده مبتنی برمالکیت شخص فئودال (و یاشخصیت حقوقی فئودالی ـ مثلاً در مورد املاك موقوفه و غیره) بروسایل تولید و در درجهٔ اول برزمین و تملك ناقص وی برنیروی‌کار یعنی روستایـی مقید به‌زمین، که به‌شکلی از اشکال تابع مالك فئودال بوده.

در عهد فئودالیته به‌موازات مالکیت‌کلی فئودال، روستایی و پیشه‌ور مالك آلات و ابزار تولید و مزرعهٔ خصوصی اطراف مسکن خویش نیز بوده. و مبنای مالکیت اخیر کار فردی وی بوده (نه‌کاری‌که در اراضی فئودال به‌صورت بیغار انجام می‌داده).

۱ـ «فئودالیزم» را«ملوك‌الطوایفی» و جمعی «خان‌خانی» ترجمه‌کرده‌اند. دوران «ملوك‌الطوایف» نخستین‌بار در متون فارسی به‌عهدی‌که چندان مشابهتی با فئودالیزم نداشته گفته شده است. و لفظ «خان‌خانی» وخان‌هم بیشتر ازعصرمغول‌به بعد متداول‌گشته و حال آنکه نوعی فئودالیته در ایران قبل از آن عصرهم وجـود داشته به‌اضافه «فئودالیزم» و«فئودالیته» یك لفظ بین‌المللی است ومقصود معینی را بیان می‌کند و عصر و مرحله‌ای را که در تاریخ همهٔممالك متـمدن‌کنونی به‌صورتهای متفاوت وجود داشته مـی‌رساند. و بدین سبب همان‌کلمهٔ «فئودالیزم» حفظ شد.

طبقات اصلی جامعهٔ فئودالی عبارت بودند از: زمینداران فئودال و روستاییان.

شرایط لازم شیوهٔ تولید دوران فئودالیته عبارت بوده‌است از:

۱ـ حکمفرمایی اقتصاد طبیعی ـ یعنی محصولات کار بیشتر برای مصرف داخلی تولید می‌شده نه مبادله در بازار (اقتصاد طبیعی در دوران جماعت بدوی و جامعهٔ برده‌داری و فئودالیزم حکمفرما بوده. درعهد مااقتصادطبیعی فقط در برخی نقاط معدود محفوظ مانده‌است).

۲ـ اختصاص وسیلهٔ تولید و بویژه زمین به‌تولیدکنندگان بلاواسطه (روستاییان) و تقسیم آن میان آنان ومقید ساختن ایشان به‌زمین.

۳ـ اطاعت و تابعیت شخصی روستایی از مالك فئودال در اموغیر اقتصادی (به‌اصطلاح «اجبار غیر اقتصادی») که خود در تحکیم موقع وقدرت اقتصادی فئودالهای دژ نشین نقش مهمی داشته .

در جامعه تکنیك بسیار بدوی حکمفرما بوده، تولیدکالا بیشتر در شهرها رواج و رونق داشته و تا حدی زمینهٔ پیشرفت دوران صنعتی را فراهم می‌ساخته، ولی خادم فئودالیزم بوده و باعث پدیدآمدن دوران صنعتی نمی‌گشته . به طورکلی فئودالیزم جانشین دوران برده‌داری شد ولی دربعضی کشورها ـ در نتیجهٔ شرایط خاصی ـ بلاواسطه قائم‌مقام جماعت بدوی گشت. فئودالیزم درمرحلهٔ معینی ازتاریخ اقوام بشری موجب رشد وپیشرفت نیروهای تولیدی را فراهم کرد.

محصول اضافی در دوران فئودالیزم به‌صورت بهرهٔ فئودالی یا بهرهٔ مالکانه درآمد.

سیر تکاملی شیوهٔ فئودالی عبارت بود ازتواتر سه‌شکل بهرهٔ مالکانه که یکی جانشین دیگری گردید، بدین‌قرار:

۱ـ بهرهٔ مالکانه به‌صورت‌کار (بیغار) ـ که روستایی بخشی از هفته را برای خود و در زمین‌خویش کار می‌کرد و دیگر روزهای هفته را بـه رایگان در زمین فئودال زراعت می‌نمود .

۲ـ بهرهٔ مالکانه به‌صورت‌جنس(یامال‌الاجارهٔ‌جنسی) که روستایی فقط در زمین خود کار می‌کرد ولی مجبور بود بخشی از محصول را به‌فئودال بدهد (مزارعه).

۳ـ بهرهٔ نقدی ـ در این‌مورد روستایی مجبور بود بخش اعظم درآمد نقدی‌خویش‌را که ازفروش محصولات خود در بازار به‌دست می‌آورد به‌فئودال بدهد (این‌نوع بهرهٔ مالکانه غالباً دراطراف شهرهای بزرگ متداول بوده).

بهرهٔ مالکانه در عهد فئودالیزم و پیش از دوران صنعتی وجود داشته است و فئودال (یا مالك دژنشین) محصول اضافی وگاهی‌هم بخشی از محصول ضروری روستایی را تصاحب می‌نمود .

بهرهٔ فئودالی در مدارج گوناگون تکامل جامعهٔ فئودالی به‌صورت بیگار و یا بهرهٔ جنسی دایج بوده و در این دو مرحله تولیدات طبیعی (اقتصاد طبیعی- به‌ماقبل رجوع‌شود) حکمفرما بوده. اما بهرهٔ نقدی به‌موازات پیدایش و رشد «روابط کالا - پولی» (به‌ماقبل رجوع شود) در سازمان فئودالی پدید آمد.

سازمان سیاسی جامعهٔ فئودالی به‌اشکال گوناگون بوده. ویژگی سازمان مزبور وجود سلسله مراتب «واسال»ها بوده (به‌توضیح این کلمه رجوع شود). کلیسا و روحانیت که زمینداران کلانی بودند در دوران فئودالیته - در غرب وشرق- نقش مهمی بازی‌کردند.

در عهد فئودالیته رشد افکار به‌طورکلی در مسیرمعتقدات مذهبی بوده . ویژگی دیگر جامعهٔ فئودالی نابرابری حقوقی عمیق میان قشرهای جامعه و امتیازات عظیم‌فئودالها از یك‌طرف و بیحقی‌کامل تولیدکنندگان بلاواسطه در روستا و شهر و تابعیت و وابستگی شخصی روستایی به‌فئودال بوده. این تابعیت و تقید از لحاظ حقوقی نیز تثبیت شده بوده.

مالکیت هرقطعه زمین میان متصرف که «واسال» نامیده می‌شده و امیر یا «سوزرن» که زمین را به«واسال» داده بوده تقسیم شده بود . متصرف یا «واسال»و امیر یا «سوزرن» یا«سنیور» متقابلاً وظایف خاصی نسبت به‌یکدیگر داشتند. ولی شخصی که در برابر تابعان و متصرفان اراضی و «واسال» های خود امیر یا «سوزرن» بود به‌نوبهٔخویش «واسال» امیر بزرگتری محسوب می‌شده .

بدین‌طریق یك سلسله‌مراتب ارضی پدیدآمده بوده که پست‌ترین مرتبهٔ آن‌را روستایی تشکیل می‌داده که زمین را زراعت می‌کرده و برهیچ‌کس امیر و «سنیور» نبوده و بالاترین درجهٔ آن امیر یا سلطان بوده که «واسال» هیچ‌کس جز «خدا» نبوده.

در دوران فئودالیتهٔ غرب روستاییان‌بارها برضد فئودالها وستمگری ایشان‌برخاستند.

انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م. ضربهٔ قاطعی به‌اساس فئودالیزم غرب واردآورد و تعادل جدیدی برقرار ساخت که موجب ترقی نیروهای تولیدی گردید.

در بعضی ازکشورهای خاوری هنوز بقایایی از عهد فئودالیزم دیده می‌شود.

**«واسال»** - (ازکلمهٔ لاتینی‌جدید واسالوس Vassalus )درقرون وسطی دراروپای غربی فئودالی را می‌گفتند که زمین‌را به‌صورت فئود Feod از فئودال بزرگتری که سوزرن (معادل امیر یا ملك) نامیده می‌شد دریافت می‌داشت و در عوض می‌بایست در رکاب او خدمت نظام انجام دهد(معمولاً سالی چهل‌روز) و یك سلسله وظایف دیگررا هم از قبیل شرکت درشورا (یا «کوری» فئودال) و پرداخت مبلغ معینی وجه نقد وغیره ایفا نماید.

آنچه دربارهٔ فئودالیزم و اصطلاحات مربوط بدان‌گفته شد مربوط به‌اروپای غربی‌و مرکزی و تا حدی شرقی‌است. این‌گرته گونه‌ای است وهمچنانکه در مورد جماعتهای بدوی

وروستایی نیز تذکر داده شد درسرزمینهای مختلف مراحل گوناگون این دوره نیز به‌صورتهای متفاوت ظاهرگشته وگاه حتی مرحله‌ای درنتیجهٔ اوضاع واحوال خاص محیط بالکل وجود نداشته ویا مدت آن کوتاه ویا طولانی گشته. همچنانکه گرته با تصویر حقیقی وتصویر با زندگی فرق دارد این گرته را هم جزگرته ـ به نحودیگری نباید تلقی کرد.

به هرتقدیر به طورکلی تعریف نویسندگان این تاریخ دربارهٔ فئودالیزم همین است که گفته شد وچنانکه درآغاز خاطرنشان کردیم با نظر دانشمندان غربی متفاوت است

**کلر وکلر نشین**ـ دهکدهٔ یونان قدیم (بخصوص این اصطلاح در مورد آتن گفته می‌شد) که ساکنان آن هم کشاورز بودند وهم مرد جنگی ودز اراضی تسخیر شده و یا سرـ زمینهای «شهرـ دولت»های متحد یونان (شهری که به تنهایی دولتی را تشکیل می‌داده مانندآتن) احداث می‌شده تا نقاط مزبور ازالحاظ نظامی وسیاسی تحت نظارت‌قرار گیرد وضمناً به افراد بی‌بضاعت مرکز (متروپول) زمین داده شود. بویژه درقرن پنجم پیش از میلادکلرنشینهای بسیار به وجود آمد (درجزایرلمنوس وایمبروس وناکسوس ودرخرسون و فریجیه ودیگر نقاط).

**استراتگ**ـ شغل بسیارمهم دولتی دریونان قدیم که با اختیارات وسیع نظامی و سیاسی توأم‌بوده. استراتگها درزندگی «شهرـ دولت» آتن نقش مهمی بازی کردند. اززمان کلیسفن (پایان قرن ششم پیش ازمیلاد) استراتگها هیئت ده نفریی را تشکیل می‌دادندکه هرسال درآتن انتخاب می‌شده وهریك ازآنان‌متنفذتر بوده عملا رئیس دولت وکشورمی‌شده مثلا درقرن پنجم پیش ازمیلاد پریکلس معروف چنین مقامی داشته.

**کاست**ـ (به زبان پرتغالی به معنی عشیره وقبیله) گروهی که افرادآن به وسیلهٔ حرفهٔ موروثی واحد همبستگی داشتند وازخارج زن نمی‌گرفتند. کاست یا «صنف محدود» براثر پیدایش وتوسعهٔ تقسیم کار درجامعه پدیدآمد.

**عصرحجر**ـ ازلحاظ باستانشناسی قدیمترین عصرتاریخ به شمار می‌رود وازپیدایش نخستین آلات سنگی آغازگشته به عهدی‌که آدمی بافلز (مس ومفرغ) آشنا شد پایان می‌پذیرد وبه سه دوره تقسیم می‌شود:

۱ـ پالئولیتـ یا عصرقدیم حجر

۲ـ مزولیتـ یا عصر متوسط حجر

۳ـ نئولیتـ یا عصرجدید حجر (عصر بعدی یا «حجرومس» را «انئولیت» گویند.)

عصرحجر قریب هشتصدهزار سال پیش آغاز شد وشش هزار سال پیش پایان یافت و

حتی در بعضی سرزمینها دیرتر از تاریخ فوق خاتمه پذیرفت.

در عصر حجر آدمیزادگان نخست ابزار خردکنندهٔ خشن دستی را به‌کار می‌بردند و به‌تدریج آلات گوناگون برنده و سوراخ‌کننده ساختند. ودرعصر جدید حجر سنگ را سوراخ کردند و صیقل دادند و شیوهٔ ساختن و پرداختن آلات استخوانی و چوبی را کامل کردند. در عصر جدید حجر (نئولیت) ظروف گلین پدید آمد و آدمیزاده که پیش از آن به‌گرد آوردن میوجات و دانه‌ها اکتفا می‌کرد به‌شکار متشکل و ماهیگیری پرداخت و نطفهٔ دامداری و زراعت دراین‌عهد پدیدآمد. جامعهٔ انسانی درعصرحجرازحالت بدوی کامل وتوحش به‌سازمان جماعت بدوی گرایید.

**اندوختهٔ بدوی** ـ نمونهٔ بارزی از«اندوختهٔ بدوی» وقایعی بودکه ازقرن‌شانزدهم تا هجدهم م. در انگلستان روی داد و روستاییان را به‌عنف از زمینهایشان بیرون می‌راندند. این‌جریان کمابیش در دیگر ممالکی که به‌دوران جدیدصنعتی گام نهادند نیز به‌اشکال‌مختلفه دیده شده. برروی‌هم «اندوختهٔ بدوی» در نظر نویسندگان این‌کتاب عبارت است از محروم ساختن تولیدکنندگان خرد و بویژه روستاییان از وسایل تولید (زمین وابزارکاروغیره). این جریان درکشورهای غرب پیشاهنگ دوران صنعتی بوده.

نظام استعماری یعنی استفاده از ملتهای بومی امریکا وآسیا وافریقا جریان«اندوختهٔ بدوی» را تشدیدکرد. نویسندگان‌کتاب معتقدندکه برای تولیدات صنعتی‌کنونی ازیک‌طرف لازم‌است‌پول‌ووسایل‌تولید و وسایل‌زیستن دردست‌عده‌ای متمرکزشودوازسوی دیگر کارگرانی وجود داشته باشندکه از وسایل تولید محروم ولی‌آزاد بوده مقید به‌قیود فئودالی نباشند.

# فهرست منابع و مآخذ

## مآخذ عربی و ترجمهٔ آنها


ابی‌یوسف یعقوب، کتاب الخراج، بولاق ۱۳۰۲ ه. (عربی).

» » ، (ترجمهٔ فرانسه) چاپ ۱۹۲۱، پاریس .

بلاذری (متن عربی - چاپ دخویه) ۱۸۶۳.

بیرونی (چاپ زاخائو – ۱۸۷۸، متن عربی، لیپزیک .

بنداری (تاریخ سلجوقیان عراق) چاپ م. ت. هوتسما، لیدن، ۱۸۸۹ (متن عربی).

ابوحنیفهٔ دینوری ، کتاب الاخبارالطوال، چاپ لیدن، ۱۸۸۸، گیرگاس (متن عربی).

ابن‌الاثیر (متن‌عربی) چاپ تورنبرگ ۱۸۵۱–۷۶ مجلد ۱–۱۴.

ابن عربشاه ، عجایب المقدور فی‌اخبار تیمور، چاپ قاهره ۱۲۸۵ ه. (متن عربی) .

ابن بطوطه ، رحله ، چاپ دفرمری و سانگینتی ، ۱۸۵۳–۵۹ – پاریس (متن عربی–
وترجمهٔ فرانسه).

ابن مسکویه (متن عربی) چاپ‌آمدروز ومارگولیوث، آکسفورد(۲۱–۱۹۲۰).

ابن حوقل (متن عربی) BGA ۱۸۷۳ ، چاپ دوم ۱۹۳۸.

ابن خردادبه ، کتاب المسالک و الممالک BGA (متن عربی) ، ۱۸۸۹.

استخری (متن عربی) BAG ، ۱۹۲۷.

مسعودی، کتاب التنبیه، چاپ دخویه، ۱۸۹۴ (متن عربی).

مسعودی ، مروج‌الذهب ، چاپ باربیه دمینار و پاوه دکورتیل – پاریس . ۱۸۷۷–۱۸۶۱
(متن عربی و ترجمهٔ فرانسه) .

مقدسی (متن عربی) چاپ دخویه ، ۱۸۷۷ ، چاپ دوم : ۱۹۰۶.

نسوی ، زندگی جلال‌الدین منکوبرنی چاپ ا. هوداس، پاریس ۹۵–۱۸۹۱ ( متن عربی
وترجمهٔ فرانسه) .

ثعالبی – ابومنصور (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه) ، چاپ زوتنبرگ ، پاریس، ۱۹۰۰.

طبری ، (متن عربی) چاپ دخویه ۱۹۰۱–۱۸۷۹.

طبری – ترجمهٔ آلمانی . نولدکه ، لیدن، ۱۸۷۹.

طبری – ترجمهٔ فرانسهٔ تاریخ بلعمی ، چاپ زوتنبرگ، پاریس ۱۸۷۴–۱۸۶۷ .

عتبی، کتاب الیمینی (متن عربی)، چاپ دهلی ۱۸۴۷، چاپ لاهور ۱۸۸۳.
یعقوبی، احمدبن واضح (متن عربی) ، چاپ هوتسما ، ۱۸۸۳، لیدن .
یعقوبی، احمدبن واضح ، کتاب البلدان BGA ، ۱۸۹۲.
یاقوت الرومی الحموی (متن عربی وفهارس)، چاپ ووستنفلد ، لیپزیك ۱۸۷۰-۱۸۶۶.

## مآخذ و متون فارسی

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ مورلی، کلکته ۱۸۶۲-۱۸۶۱.
« « « ، چاپ تهران ۱۳۰۷ ه.
« « « ، چاپ غنی ـ فیاض ، تهران ۱۹۴۵.
واصفی، زین‌الدین ـ بدایع‌الوقایع، نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۲۳۳۹۲.
وصاف، کتاب تاریخ وصاف، بمبئی، ۱۲۶۹ه.
جوینی، تاریخ جهانگشای، چاپ قزوینی، لیدن ـ لندن، ۱۹۱۲، ۱۹۱۶، ۱۹۳۷.
جوزجانی، طبقات ناصری چاپ ناسو، کلکته ، ۱۸۶۴- ۱۸۶۳.
دولتشاه، تذکرةالشعرا، چاپ براون، لندن، ۱۹۰۱.
ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال، تهران .
اسکندر منشی، تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، چاپ‌سنگی تهران ۱۳۱۴ ه . چاپ تهران۱۹۴۵.
اسکندر منشی، ذیل عالم‌آرای عباسی، چاپ سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۱۷ ه.
شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، چاپ‌کلکته ۱۸۸۸-۱۸۸۷.
ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان ... چاپ درن، ۱۸۵۰.
میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی، تاریخ نادری، چاپ تهران۱۲۶۲ه.(وچاپهای دیگر).
میرخواند، روضةالصفا، چاپ بمبئی ۱۲۶۱ ه.(وچاپهای دیگر).
فصیح ـ مجمل فصیحی ـ نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم شوروی (شعبهٔ شرق) شمارهٔ ۷۰۹.
محمد علی حزین، تاریخ احوال شیخ حزین، چاپ بلفور، لندن، ۱۸۳۱.
محمد بغدادی، کتاب التوسل الی‌الترسل، چاپ بهمنیار، تهران، ۱۳۱۵.
محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، چاپ مسکو (۳مجلد).
محمدبن هندوشاه نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ خطی شعبهٔ شرق فرهنگستان علوم شوروی
.F. 185
محمد صادق نامی، تاریخ‌گیتی‌گشای، چاپ نفیسی، تهران، ۱۳۱۷.

محمد طاهر وحید، تاریخ شاه عباس ثانی، نسخهٔ خطی ، فهرست درن، شمارهٔ (۲) ۳۰۲.
ناصرخسرو، سفرنامه- چاپ شفر، پاریس، ۱۸۸۱ (وترجمهٔ روسی برتلس).
نظام‌الملك، سیاستنامه، چاپ شفر ۹۷-۱۸۹۱ (باترجمهٔ فرانسه).
« « ، ترجمه و مقدمهٔ روسی توسط زاخودر .
نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله ، چاپ قزوینی، لیدن ـ لندن ، ۱۹۱۰.
راوندی ، راحت‌الصدور، چاپ محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱.
رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تاریخ مغولان، تاریخ‌چنگیزخان (متن فارسی وترجمهٔ روسی برزین، ۱۸۸۸-۱۸۶۱.
« « چاپ‌کاترمر- مجلد ۱ پاریس (متن فارسی و ترجمهٔ فرانسه وحواشی، تاریخ‌هلاکو).
« « چاپ بلوشه، لندن، ۱۹۱۱ (متن فارسی ـ تاریخ چنگیزخان).
« « تاریخ غازان خان، چاپ Jahn ، لندن ـ لیدن، ۱۹۴۰ (فارس).
رشیدالدین، تاریخ اباقاخان (متن فارسی ، چاپ Jahn ، پراگ، ۱۹۴۱).
رشیدالدین ، جامـع‌التواریخ ـ لنینگراد، ۱۹۵۲، مجلد اول، کتاب۲-۱ (ترجمهٔ روسی) مجلد ۳، ۱۹۴۶.
رشیدالدین ، مکاتبات، چاپ خان‌بهادرمحمد شفیع لاهور، ۱۹۴۷.
عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، مجلد ۲-۱ نسخهٔ خطی شعبهٔ شرق فرهنگستان علوم شوروی $44_2$ - C449-C-443,C.
عبدالرزاق سمرقندی ، مطلع السعدین ، مجلد ۲-۱، لاهور۱۳۲۷-۱۳۲۶.
عبدالرزاق سمرقندی ، باترجمهٔ بخشی از مجلد اول، چاپ‌کاترمر، پاریس ، ۱۸۴۳.
سیفی‌هروی، سیف‌بن محمد، تاریخنامهٔهرات، چاپ استاد محمدزبیرالصدیقی، کلکته، ۱۹۴۴.
توکل‌بن‌بزاز، صفوة‌الصفا، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۰ فهرست درن.
تذکرة‌الملوك، چاپ و مقدمهٔ مینورسکی، لندن، ۱۹۴۳.
تاریخ سیستان، چاپ ملك‌الشعراء بهار، طهران ۱۳۱۴ ه ش.
عنصرالمعالی کابوس، قابوسنامه، چاپ‌رضاقلی‌خان هدایت، تهران ۱۲۸۵ ه. وچاپهای‌دیگر.
فردوسی، شاهنامه، چاپ موهل، پاریس ۱۸۷۸-۱۸۳۸.
فومنی ـ عبدالفتاح ـ تاریخ گیلان، چاپ درن ـ سن‌پطرزبورگ، ۱۸۵۸.
حمدالله مستوفی قزوینی، نزهت القلوب، چاپ‌لی‌استرنج، لندن، ۱۹۱۵.
« « « تاریخ‌گزیده، چاپ براون لندن ـ لیدن، ۱۹۱۳-۱۹۱۰.

حسن روملو، احسن‌التواریخ ، چاپ سدون، بارودا، ۱۹۳۴–۱۹۳۱.

حسن فسایی، فارسنامهٔ ناصری، تهران ۱۳۱۳ ه. ق.

حافظ ابرو، تاریخ سلاطین مغول، چاپ دکتر خان‌بابا بیانی (متن فارسی و ترجمهٔ فرانسه) پاریس ۱۹۳۷–۱۹۳۶.

حافظ ابرو ، تألیف جغرافیایی (بدون عنوان)، نسخهٔ خطی شعبهٔ شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۵۳۶۱.

خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران، ۱۲۷۱ ه ق.. وچاپ بمبئی ۱۲۷۳ه. ق.

حسین زاهدی سلسلة‌النسب صفویه، چاپ «ایرانشهر» برلین ۱۳۴۳ ه. ق.

حدودالعالم، نسخهٔ خطی تومانسکی، لنینگراد، ۱۹۳۰ (چاپ عکسی با مقدمهٔ بارتولد) .

حدودالعالم ــ ترجمه وتوضیح، مینورسکی، لندن، ۱۹۳۷.

نظام‌الدین‌شامی، ظفرنامه، چاپ فلیکس تائوئر، پراگ، ۱۹۳۷.

شرف‌خان بدلیسی، شرفنامه، مجلد ۲–۱– چاپ ولیامی‌نوف ــ زرنوف ۱۸۶۲– ۱۸۶۰.

## تألیفات خارجی و ترجمهٔ آثار باستانی و غیره

*Геродот.* История в девяти книгах, тт. I—II. Русск. перевод с греч. Ф. Г. Мищенко. М., 1888.

*Страбон.* География Страбона. Русск. перевод с греч. Ф. Г. Мищенко, М., 1879.

*Прокопий Кесарийский.* История войн римлян с персами, кн. I—II, русск. перевод с греч. С. Дестуниса. СПб., 1876—1880.

*Нешу Стилит (Иисус Столпник).* Н. В. Пигулевская. Месопотамия на рубеже V—VI вв., М.—Л., 1940 (русск. перевод сирийск. хроники Иешу Стилита).

*Абу-л-Фарадж (Бар Эбрейя).* Chronicon Syriacum. Ed. Budge, London, 1932 (сир. текст с англ. переводом).

*Анонимная сирийская хроника.* Н. В. Пигулевская. Анонимная сирийская хроника времени Сасанидов. Записки ИВ АН СССР, т. VII, М.—Л., 1939 (русск. перевод и статья)

*Сирийские историки V—VI вв.* Н. В. Пигулевская. Сирийские источники по истории СССР, М.—Л., 1941 (русск. перевод из Истории Иоанна Эфесского и Хроники Захарии Ритора).

*Михаил Сириец.* Chronique de Michel le Syrien, patriarche jacobite . Ed. par J. B. Chabot, Paris, 1899—1905 (сирийск. текст и франц. перевод).

*Мар Ябалаха III.* Histoire de Mar Yabalaha III, patriarche des Nestoriens et du moine Rabban Çauma... Ed. par J. B. Chabot, Paris, 1895 (франц. перевод с сирийского).

*Вардан Великий.* Всеобщая история, М., 1861 (русск. перевод с древнеармянского).

*Григор Акнерци (Магакия инок).* История монголов инока Магакии. Русск. перевод с армянск. К. П. Патканова. СПб. 1871

*Григор Акнерци* Grigor of Akanc. The armenian Text with English translation and notes. Ed. by K. P. Bleke and R. N. Frye, Cambridge Massachusets, Harvard University Press. 1954.

*Егише вардапет* Война армян против персов. Русск. перевод с армянск. и примеч. Е. Диллена, Харьков, 1884.

*Киракос Гандзакский.* Histoire de l'Arménie par le vartabied Kirakos de Gantzak traduite par M. Brosset (франц. перевод с армянского).

*Киракос Гандзакский.* История Армении. Русск. перевод с армянск. Тер-Григоряна, Баку, 1954.

*Лазарь Парпский.* Lazare de Pharbe Histoire d'Arménie... Ed. par Dr. S. Gesarian, Paris, 1269 (франц. перевод с армянского)

*Моисей Хоренский (Мовсес Хоренаци).* Моисей Хоренский. История Армении. Русск. перевод с армянск. Н. О. Эмина, М., 1858; 2-е изд., М., 1893.

*Павстос Бузанд.* История Армении Фавстоса Бузанда. Русск. перевод с древнеармянск. М. А. Геворгяна, под ред. С. Т. Еремяна. Ереван, 1953.

*Себеос.* История епископа Себеоса. Русск. перевод с 4-го исправл. армянск. изд. Ст. Малхасянца. Ереван, 1939.

*Степ'аннос Орбелян.* Histoire de la Siounie par Stephannos Orbelian... Ed. par M. Brosset, SPb. 1864 (франц. перевод с армянского).

*Степ'аннос Таронский (Асог'ик).* Всеобщая история Степанноса Таронского Асох'ика. Русск. перевод с армянск. Н. Эмина, М., 1864.

*Армянские историки XVII—XVIII вв.* Brosset. Collection d'historiens Arméniens, tt. I—II, SPb, 1874—1876 (Аракел Тебризский, Захария саркаваг, Есай католикос, История Давид-бега, Абраам Кретаци — франц. перевод с армянск.).

*Картлис цховреба.* Histoire de la Georgie.., vol. I—II. Ed. par M., Brosset, SPb. (параллельные издания — груз. текст и франц. перевод грузинского летописного свода; об Иране см. хроники Парсадана Горгиджанидзе и Сехниа Чхеидзе).

Труды европейских путешественников и их переводы

*Афанасий Никитин.* Хождение за три моря Афанасия Никитина. Изд. АН СССР, под ред. Б. Д. Грекова и В. П. Адриановой-Перетц, М.—Л., 1948.

*делла Валле, Пьетро.* Viaggi, Brighton, 1843 (англ. перевод).

*Волынский А. П.* Зевакин Е. Азербайджан в начале XVIII в. Журнал посланника Волынского 1715—1718 гг. Баку, 1929 (извлечения).

*Дон Хуан Персидский.* Relaciones de Don Juan de Persia... Engl. translation by G. Le Strange, The Broadway travellers, 1926.

*Итальянские путешественники XV—XVI вв.* A narrative of Italian travels in Persia in XV and XVI centuries. Hakluyt series (i), vol. 49, part 1—2, London, 1870 (Иосафат Барбаро, Амброджо Контарини, Катерино Зено, Анджолелло, анонимный венецианский купец, В. д'Алессандри, —англ. перевод с итальянск.).

*Кемпфер.* Amoenitates exoticae. Lemgoviae, 1712.

*Клавихо.* Рюи Гонсалес де Клавихо. Путешествие ко двору Тимура в Самарканд в 1403—1406 гг. Испанск. текст, русск. перевод и примечания И. И. Срезневского, СПб., 1881.

*Котов.* Ф. А. Котов. О ходу в Персидское царство. Временник Московского общества истории и древностей российских, кн. XV. М., 1852; новые издания 1907 и 1910 гг.

*Крусинский.* Krusinsky. Histoire de la révolution en Perse, Paris 1738—1739.

*Ле Брюн.* C. Le Brun's Travels. London, 1759 (англ. перевод с франц.).

*дю Ман, Рафаэль.* R. du Mans. Estat de la Perse en 1660. Ed. par Ch. Schéfer, Paris, 1890.

*Марко Поло.* И. П. Минаев. Путешествие Марко Поло. Русск. перевод старофранцузск. текста, под ред. В. В. Бартольда, СПб., 1902; нов. изд. Л., 1940.

*Марко Поло.* H. Yule. The Book of Ser Marco Polo, 3 ed., revised by H. Cordier, London, 1903.

*Олеарий Адам.* Подробное описание путешествия голштинского посольства в Московию и Персию в 1633, 1636 и 1639 гг... Полный русск. перевод с немецкого Павла Барсова, М., 1870.

*Тавернье.* J. B. Tavernier. Voyages en Turquie, en Perse et aux Indes, vol. I—VI, Paris, 1676.

*Ханвей.* Hanway. A historical account of British trade over the Caspia Sea, vol. I—IV, London, 1753.

*Шарден.* Voyages du chevalier Chardin en Perse... Ed. par L. Langlès, tt. I—X, Paris, 1811.

## تألیفات و تحقیقات کمکی و راهنماها

Абегян М. История древнеармянской литературы, Ереван, 1944.

Бертельс Е. Э. Очерк истории персидской литературы. Л., 1928.

Бартольд В. В. Ислам. Общий очерк. Изд. „Огни“, Пг., 1918.

Бартольд В. В. Историко-географический обзор Ирана. СПб., 1903.

Бартольд В. В. История изучения Востока в Европе и России. Изд. 2-е, Л., 1925.

Бартольд В. В. Культура мусульманства. Общий очерк. Изд. „Огни“, Пг., 1918.

Бартольд В. В. Место Прикаспийских областей в истории мусульманского мира, Баку, 1925.

Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II (исследование). СПб., 1900.

Гафуров В. Г. История таджикского народа, т. I, изд. 2-е. Сталинабад, 1952.

Дози Р. Очерк истории ислама. Предисл. и примеч. А. Е. Крымского. СПб., 1904.

Заходер Б. Н. История восточного средневековья (халифат и Ближний Восток). М., 1944.

Заходер Б. Н. Средиземноморье и Ближний Восток в средние века. Изд. МГУ, М., 1940 (литогр.).
Иванов М. С. Очерк истории Ирана. Госполитиздат, 1952.
История народов Узбекистана, тт. I—2. Ташкент, 1950; нов. изд., т. I, Ташкент, 1955.
Крачковский И. Ю. Над арабскими рукописями. Избр. соч., т. I, М.—Л., 1955.
Крачковский И. Ю. Очерки по истории русской арабистики. М.—Л., 1950.
Крымский А. Е. История арабов и арабской литературы. М., 1911.
Крымский А. Е. История Персии, ее литературы и дервишеской теософии, тт. I—III. М., 1909—1917 (3-е литогр. изд.).
Лэн-Пуль, Стэнли. Мусульманские династии. Хронологические и генеалогические таблицы с историческими введениями. Пер. с англ. с примеч. и дополн. В. В. Бартольда. СПб., 1899.
Марков А. Инвентарный каталог мусульманских монет Эрмитажа. СПб., 1896.
Миклухо-Маклай Н. Д. Описание таджикских и персидских рукописей Института востоковедения АН СССР, вып. I. М.—Л., 1955.
Мюллер А. История ислама, тт. I—III. Русск. пер. Н. Медникова. СПб., 1895—1896.
Орбели И. А. Синхронистические таблицы для перевода исторических дат по хиджре на европейское летосчисление. Л., 1940.
Патканов К. П. Библиографический очерк армянской исторической литературы. СПб., 1880.
Райт Г. Краткий очерк истории сирийской литературы. Пер. с англ. К. А. Тураевой, под ред. и с дополн. П. К. Коковцева. СПб., 1902.
Ромаскевич А. А. Иранские источники по истории туркмен XVI—XIX вв. Материалы по истории Туркмении и туркмен, т. II. Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1938.
Ромаскевич А. А. Персидские источники по истории туркмен и Туркмении X—XV вв. Материалы по истории Туркмении и туркмен, т. I. Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1939.
Собрание восточных рукописей Академии наук Уз. ССР, тт. I—IV. Под ред. А. А. Семенова. Ташкент, 1953—1956.
Якубовский А. Ю. Проблемы социальной истории Востока в трудах акад. В. В. Бартольда. Вестник ЛГУ, 1947, № 12.
Becker C. H. Islamstudien, 2 Bände. Leipzig, 1924—1932.
Berchem M., von. La propriété territoriale et l'impôt foncier sour les premiers califes. Geneve, 1886.
de Boer T. J. Geschichte der Philosophie im Islam. Stuttgart, 1901.
Bretschneider M. P. Mediaeval researches from eastern asiatic sources. London, 1910.
Brockelmann C. Geschichte der arabischen Literatur, 2 Bände und 2 Erg.-Bände. Weimar, 1898, 1902; Leiden, 1937, 1938.
Brockelmann C. Geschichte der arabischen Literatur. Leipzig, 1901 (сокращенный очерк).
Browne E. G. A Literary History of Persia, vol. I—IV, London, 1902, 1906; Cambridge, 1928.
Caetani L. Annali dell'Islam, Milano. 1905—1907.
Dietz E. Die Kunst der islamischen Völker, Berlin, 1915.
Donaldson D. M. The shi'ite religion (A history of Islam in Persia and Irak)., London, Luzac C°, 1953.
Dorn B. Catalogue des manuscrits et xilographes orientaux de la Bibliotheque Publique de St.-Petersbourg, SPb., 1852.
Enzyklopädie des Islam (EI), hrsg. v. M. T. Houtsma u. a., Leiden, 1913, 1927—1936 (то же — параллельные издания на французском и английском языках).
Etessami I. Catalogue des manuscrits persans et arabes de la Bibliothèque du Madjless, Tehran, 1933.
Ethé H. Neupersische Literatur. GIPh, II, Strassburg, 1896—1904.
Goldziher I. Muhammedanische Studien, I—II, Halle, 1889—1899; то же, GIPh, hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Strassburg, 1895—1901.
Hammer I. Histoire de l'Empire Ottomane, trad. de I. Hellert, vol. I—XIV, Paris, 1836—1839.
Heyd W. (G.). Histoire du commerce dans le Lewant. Leipzig, 1923 (Neue Ausgabe in 2 Bd. Leipzig, 1936).
Hitti Ph. K. History of the Arabs, 3-d edition. London, 1946.
Horn P. Geschichte der Persischen Litteratur. Leipzig, 1901.
Huart Cl. Histoire des Arabes, tt. I—II. Paris, 1912—1913.
Lambton A. K. S. Landlord and peasant in Persia. Oxford University Press, 1953.
Lammens H. Le Berceau de l'Islam. Rome, 1914.
Laufer B. Sino-Iranica, Chinese Contribution to the History of Civilisation in Ancient Iran. Chicago, 1919.
Le Strange. The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge, 1905.
Malcolm J. Histoire de la Perse.., traduite de l'anglais par John Malcolm.. Paris, 1821.

Malcolm Sir J. The History of Persia from the Most Early Period to the Present Time, 2 vols. London, 1829.
Marquart J. Eranschähr nach der Geographie des Pseudo-Moses Chorenaci... Berlin, 1901.
Martin E. K. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey. London, 1912.
de Morgan J. Feudalism in Persia, its Origin, Development and Present Condition. Smithsonian Institute Report, 1913.
Nicholson K. A. The Mystics of Islam. London, 1914.
Poliak A. N. La Feodalité islamique, REI, Paris, 1936.
Poliak A. N. The Classification of Lands in the Islamic Law and its Technical Terms. American Journal of Semitic Languages and Literatures, 1940.
Pope A. and Ackerman Ph. Ed. A Survey of Persian Art.., vol. 1—9. London—New-York, 1938—1939.
Rieu Ch. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol. I—III, London, 1879—1883.
Rieu Ch. Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. London, 1895.
Rosen V. Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales decrits par le baron Victor Rosen. SPb., 1886.
Sachau E. Muchammedanisches Recht nach schafiitischer Lehre. Berlin, 1897.
Sandjabi K. Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse. Paris, 1934.
Sarre F. Denkmäler persischer Baukunst, vol. I—VII. Berlin, 1901—1910.
Sauvaire M. H. Materiaux pour servir à l'histoire de la numismatique et de la metrologie musulmanes. Paris, 1885.
Schacht J. The Origins of Muhammadan Jurisprudence. Oxford, 1950.
Storey C. A. Persian Literature. A Bio-bibliographical Survey. Section II, fasc. I. General history. Section II, fasc. 2. Special histories of Persia etc., London, 1935—1936.
Taqi Bahrami, d-r. Tarikh-i kishawarzi dar Iran. Tehran, 1330 (1952; на перс. языке).
Tischendorf P. A., von. Das Lehnwesen den moslemischen Staaten. Leipzig, 1872.
Tornauw N. Le droit musulman exposé d'après les sources. Traduit en français par M. Eschbach. Paris, 1860.
Tyan E. Histoire de l' organisation judiciaire en pays d'Islam, 2 vols, Paris, 1938—1943.
de Zambaur E. Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam Hannower, 1927.

## مربوط به‌فصل ۱

Авдиев В. И. История древнего Востока. Изд. 2-е, перераб. и дополн., М., 1953.
Бартольд В. В. К истории персидского эпоса. ЗВОРАО, 1915, т. 17, вып. 3—4.
Дьяконов М. М. История древнего Ирана. „Вопросы истории", 1946, № 1.
Дьяконов И. М. История Мидии. М.—Л., 1956.
Массон М. Е. Народы и области южной части Туркменистана в составе Парфянского государства. Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Струве В. В. Восстание в Маргиане при Дарии I. Материалы ЮТАКЭ, вып. I, Ашхабад, 1949.
Струве В. В. История древнего Востока. Изд. 2-е, М., 1941.
Струве В. В. Проблема зарождения, развития и разложения рабовладельческого общества древнего Востока. М.—Л., 1934.
Струве В. В. Родина зороастризма. „Сов. востоковедение", т. V. М.—Л., 1948.
Струве В. В. Советское востоковедение и проблема общественного строя Древнего Востока. Вестник ЛГУ, 1947, № 11.
Тураев Б. А. История Древнего Востока, т. 1—II, под ред. В. В. Струве и И. Л. Снегирева. Л., 1936.
Cameron G. G. A pre-Achaemenid History of Persia, the Land and its People. Chicago, 1936.
Geldner K. F. Avestaliteratur. GIPh, II, Strassburg, 1896—1904.
Ghirschmann K. L'Iran de l'origine à l'Islam. Paris, 1951.
Gutschmid A. Geschichte Irans und seiner Nachbarländer. Tübingen, 1888.
Herzfeld E. E. Archaeological History of Iran. London, 1935.
Justi F. Geschichte des alten Persiens. Berlin, 1879.
Meyer Ed. Geschichte des Altertums, Bd. I—III. Berlin, 1925—1937.
Spiegel F. Eranische Altertumskunde, 3 Bd. Leipzig, 1871—1878.
Steele F. R. Nuzi Real Estate Transactions. Philadelphia, 1943.

## مربوط به‌فصل ۲

Адонц Н. Армения в эпоху Юстиниана. Тексты и разыскания по армяно-грузинской филологии, вып. XI. СПб., 1908.
Заходер Б. Н. Иран при Сасанидах. Исторический журнал, 1938, № 12.
Иностранцев К. А. Сасанидские этюды. СПб., 1909.
Крымский А. Е. История Сасанидов. М., 1905.
Орбели И. А. и Тревер К. В. Сасанидский металл. М.—Л., 1935.
Пигулевская Н. В. Анонимная хроника. Записки ИВ АН СССР, т. VII, стр. 63.
Пигулевская Н. В. Византийская дипломатия и торговля шелком в V—VII вв. Византийский временник, т. VII, 1953.
Пигулевская Н. В. Города Ирана в раннем средневековье. М.—Л., 1956.
Пигулевская Н. В. Иран на рубеже VI и VII веков. М.—Л., 1946.
Пигулевская Н. В. К вопросу о податной реформе Хосроя Анушервана. Вестник древней истории, т. I, М., 1937.
Пигулевская Н. В. Маздакитское движение. Известия отделения истории и философии, 1944, № 3.
Пигулевская Н. В. Месопотамия на рубеже V и VI вв. Л., 1940.
Пигулевская Н. В. Производство шелка в Византии и Иране в IV в. Византийский временник, т. X, 1956.
Пигулевская Н. В. Сирийские источники по истории народов СССР. Л., 1941.
Тревер К. В. Сасанидский Иран в „Шах-Намэ". Сб. „Фердовси", М.—Л., 1934.
Bartholomae, C. Zum sasanidischen Recht, I—V. Heidelberg, 1918—1920.
Baumstark. Geschichte der syrischen Literatur. Bonn, 1922.
Bulsara. Sohrab Jainshedjee. The Laws of the Ancient Persia as found in the Matikan-e Hezar Datastan. Bombay, 1937.
Christensen A. Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique. KDVShfM, XV, 2, Copenhague, 1928.
Christensen A. L'Iran sous les Sassanides, 3-m ed. Copenhague, 1936.
Christensen A. Le regne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite. KDVShfM, IX, 6. Copenhague, 1925.
Herzfeld E. Iran in the Anicient East. London — New York, 1941.
Huart Cl. La Perse antique et la civilisation iranienne. Paris, 1925.
Labourt J. Le christianisme dans l'Empire Perse sous la dynastie Sassanide. Paris, 1904.
Marquart J. Eranschähr nach der Geographie des Pseudo-Moses Chorenaci. Berlin, 1901.
Rothstein G. Die Dynastie der Lahmiden in al-Hira. Berlin, 1899.
Sarre F. Die Kunst des alien Persien. Berlin, 1922.
Sarre F. und Herzfeld E. Iranische Felsreliefs. Berlin, 1910.
West E. W. Pahlaivi Literature. GIPh, II. Strassburg, 1896—1904.

## مربوط به‌فصل ۳

Айни Садриддин. Исьёни Муканнаъ. Сталинабад, 1944 (на тадж. яз.).
Бартольд В. В. К вопросу о франко-мусульманских отношениях. Хр. Восток, т. III, вып. 3, стр. 284—285.
Бартольд В. В. К истории крестьянских движений в Персии. Сб. „Из далекого и недавнего прошлого" в честь Н. И. Кареева, СПб., 1923.
Бартольд В. В. Теократическая идея и светская власть в мусульманском государстве. Отчет Санкт-Петербургского университета за 1902 г.
Кадырова Т. Восстание крестьян во главе с Хамзой ал-Хараджи на грани VIII—IX вв. Известия АН Уз. ССР, 1953, № 6, Ташкент.
Крачковский И. Ю. Арабские географы и путешественники. Известия Гос. географ. общ. № 5, М.—Л., 1937.
Крачковский И. Ю. К описанию рукописей Ибн Тейфура и ас-Сули, ЗВОРАО, т. XXI. СПб., 1912.
Томара. Бабек, М., 1936.
Якубовский А. Ю. Восстание Муканны. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Якубовский А. Ю. Ирак на грани VIII—IX вв. н. э. Труды первой сессии арабистов при АН СССР, Л., 1937.
Якубовский А. Ю. Об испольных арендах в Ираке в VIII в. Советское востоковедение, т. IV, М.—Л., 1947.
Amedroz H. F. Abbasid administration at its decay. JRAS, 1913.
Becker C. H. Steuerpacht und Lehnwesen in den moslemischen Staaten. „Der Islam", Bd. V, Heit I, 1914.
Dennett D. C. Conversiont and the Poll Tax in Early Islam. Harvard University Press and Oxford University Press, 1950 (Harvard Historical Monographs, XXII).

Gibb. The Arab Conquest in Central Asia, London, 1923.
Kremer A., von. Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, Bd. I—II, Wien, 1875—1877.
Kremer A. von. Über das Einnahmebudget des Abbasiden Reiches vom Jahre 306 H. (918—919). Wien, 1887.
Kremer A., von. Über das Budget der Einnahmen unter der Regierung des Hârûn al-Raschîd. Wien, 1887.
Lammens H. Etudes sur le regne du calife omaiyade Mo'awiya I. Beyrouth, 1906.
Lammens H. Le Berceau de l'Islam. Rome, 1914.
Le Strange G. Baghdad during the Caliphate. Cambridge, 1900.
Lokkegaard F. Islamic taxation in the Classic Period. Copenhagen, 1950.
Mez A. Die Renaissance des Islams. Heidelberg, 1922.
Muir W. The Caliphate, its rise, decline and fall, 3-d ed. London, 1899.
Nöldeke Th. Der Chalif Mansur. Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.
Nöldeke Th. Ein Sklavenkrieg im Orient. Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.
Nöldeke Th. Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen. Leiden, 1879.
Weil G. Geschichte der Chalifen, Bd. I—V. 1846—1852.
Wellhausen J. Das arabische Reich und sein Sturz. Berlin, 1902.

مربوط بفصل ۴

Бартольд В. В. К вопросу о феодализме в Иране. Новый Восток, 1930, № 28.
Бартольд В. В. К истории крестьянских движений в Персии. В сб. „Из далекого и недавнего прошлого" в честь Н. И. Кареева, 1923.
Бартольд В. В. Султан Санджар и гузы. ЗВОРАО, т. XX, СПб., 1912.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I (тексты); ч. II (исследование), СПб., 1898—1900.
Бертельс Е. Э. К вопросу о происхождении языка дари. Раб. Хроника ИВ АН СССР, вып. 2, Ташкент, 1944.
Бертельс Е. Э. Персидская поэзия в Бухаре X в. М.—Л., 1935,
Бертельс Е. Э. Персидский — дари — таджикский. Советская этнография, 1950, № 4.
„Бируни" Сборник статей под ред. С. П. Толстова, М.—Л., 1950.
Жуковский В. А. Развалины старого Мерва. Материалы по археологии России, вып. 18, СПб., 1894.
Жуковский В. А. Человек и познание у персидских мистиков. Отчет Санкт-Петербургского университета за 1894 г.
Завадовский Ю. Н. Ибн Сина и его философская полемика с Бируни. В кн. „Ибн Сина", Материалы научной сессии АН Уз. ССР, Ташкент, 1953.
Заходер Б. Н. Дендацекан. Исторический журнал, 1934, № 3—4.
Заходер Б. Н. Мухаммед Нахшеби. К истории карматского движения в Средней Азии в X в. Уч. зап. МГУ, вып. 41, М., 1940.
Заходер Б. Н. Хорасан и образование государства Сельджуков. Вопросы истории, 1945, № 5—6.
Крачковская В. А. Изразцовый люстровый михраб Эрмитажа. „Иран". т. I, изд. АН СССР, Л., 1927.
Крачковский И. Ю. Арабские географы и путешественники. Известия Гос. географ. общества, № 5, М.—Л., 1937.
Крачковский И. Ю. Бируни и его роль в истории восточной географии. Сб. „Бируни", М.—Л., 1950.
Крачковский И. Ю. Вторая записка Абу Дулафа в географическом словаре Йакута. Изб. соч., т. I, М.—Л., 1955.
Крачковский И. Ю. Калила и Димна. Избр. соч., т. II, М.—Л., 1956.
Миклухо-Маклай Н. Д. Географический труд начала XIII в. на персидском языке. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. IX. М., 1954
Миклухо-Маклай Н. Д. О происхождении „Дополнения" к „Тазкират ал-оулийа" Ферид-ад-дина Аттара. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. 21, М., 1956.
Орбели И. А. Мусульманские изразцы. Изд. Эрмитажа, Пг, 1923.
Орбели И. А. Проблема сельджукидского искусства. „Третий Международный Конгресс по иранскому искусству и археологии". М.—Л., 1939.
Семенов А. А. К истории города Нисы в XII в. (по актам того времени). Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Толстов С. П. См. „Бируни".
Якубовский А. Ю. Ибн Сина. В кн. „Ибн. Сина". Материалы научной сессии АН Уз. ССР. Ташкент, 1953.
Якубовский А. Ю. Махмуд Газневи. К вопросу о происхождении и характере Газневидского государства. Сб. „Фердовси". Л., 1934.
Якубовский А. Ю. Сельджукское движение и туркмены в XI в. Изв. АН СССР (отд. обществ. наук), 1937, № 4.

Якубовский А. Ю. Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв. Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР, ч. I. Изд. ИВ АН СССР, Л., 1933.
Amedroz H. F. Three Years of Buwaihid Rule in Baghdad, a. H. 389—93, being a Fragment of the History of Hilāl as—Sābi. JRAS, 1901
Bowen H. The Life and Times of Ali ibn Isa the Good Vizier. Cambridge, 1928.
Browne E. G. A Literary History of Persia, vol. I. From the earliest Times until Firdawsi; vol. II. From Firdawsi to Sa'di. London, 1919—1920.
Kremer A. von. Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen. Bd. I—II. Wien 1875—77.
Macdonald D. B. Ikta', EI, vol. II.
Massignon L. Tarika, EI, vol. IV.
Schwarz P. Iran im Mittelalter, nach den arabischen Geographen, Bd. I—IX. Leipzig. 1896—1936.

## مربوط به‌فصل ۵

Али-заде А. А. Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XIV вв.). Труды Ин-та истории АН Аз. ССР, т. I, Баку, 1947.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термины „тарх" и „копчур". ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин „харадж". Изв. АН Аз. ССР, 1953, № 3.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин „тамга". Изв. АН Аз. ССР, 1955, № 5.
Али-заде А. А. К вопросу об институте икта в Азербайджане при ильханах XIII—XIV вв. Изв. Аз. ФАН, 1942, № 5, изд. 2-е ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. К вопросу об институте инджу. Изв. Аз. ФАН, 1943, № 8; изд. 2-е, ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. К вопросу о положении крестьян в Азербайджане в X—XIV вв. Труды Ин-та истории и философии АН Аз. ССР, т. III, Баку, 1953.
Бартольд В. В. Персидская надпись на стене анийской мечети Мануче. Анийская серия, № 5, СПб., 1911.
Бартольд В. В. Рецензия на книгу Blochet, Jntroduction à l'histoire des Mongols. „Мир ислама", т. I. СПб., 1912.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I, (тексты), ч. II—(исследование), СПб., 1898—1900.
Беленицкий А. М. К вопросу о социальных отношениях в Иране. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Владимирцов Б. Я. Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм. Л., 1934.
Владимирцов Б. Я. Чингис-хан. Изд. Гржебина, Берлин, 1922.
Греков Б. Д. и Якубовский А. Ю. Золотая орда и ее падение. М.—Л., 1950.
Д'Оссон. История монголов. От Чингис-хана до Тамерлана. Пер. и предисл. Н. Козьмина. Т. I. Чингис-хан. Иркутск, 1937.
Иванин М. И. О военном искусстве и завоеваниях монголо-татар и среднеазиатских народов при Чингис-хане и Тамерлане. СПб., 1875
Петрушевский И. П. Городская знать в государстве Хулагуидов. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Петрушевский И. П. Из истории орошения и техники сельского хозяйства в Иране в XIII—XV вв. Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954.
Петрушевский И. П. К вопросу о подлинности переписки Рашид-ад-дина. Вестник ЛГУ, 1948, № 9.
Петрушевский И. П. Новый персидский источник по истории монгольского завоевания. Вопросы истории, 1946, № 11—12.
Петрушевский И. П. О формах феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв. Советское востоковедение, 1955, № 5.
Петрушевский И. П. Рашид-ад-дин и его исторический труд (вступ. статья к сборнику летописей „Рашид-ад-дин". Пер. с перс. Л. А. Хетагурова, т. I, кн. I. Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1952)
Петрушевский И. П. Состояние сельского хозяйства в Иране в XIII— первой половине XIV вв. Уч. зап. ЛГУ, № 195 (СВН, вып. 6), Л., 1956.
Петрушевский И. П. Труд Сейфи как источник по истории Восточного Хорасана. Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Петрушевский И. П. Феодальное хозяйство Рашид-ад-дина. Вопросы истории, 1951, № 4.
Попов Н. И. Яса Чингис-хана и уложение монгольской династии Юан-чао-дян-чжан. ЗВОРАО, т. XVII, СПб., 1907
Строева Л. В. Уничтожение монголами государства исмаилитов в Иране. Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954

Успенский Ф. И. Византийские историки о монголах и египетских мамлюках. Византийский временник, Л., 1926.

Якубовский А. Ю. Восстание Тараби в 1238 г. Труды ИВ АН СССР, т. XVII, 1936.

Якубовский А. Ю. Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв. Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР, ч. I. Изд. ИВ АН СССР, Л., 1933.

Barthold W. W. 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens, deutsche Bearbeitung von Theodor Menzel. Berlin, 1935 (Beiband zu „Die Welt des Islams", Bd. 14—17, 1932—1935).

Blochet E. Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din. GMS, Leiden — London, 1910.

Browne E. G. A History of Persian Literature under Tartar Dominion (1265—1502), Cambridge, 1920 (во 2-м издании то же под заглавием: A literary history of Persia, vol. III, Cambridge, 1924).

Browne E. G. Account of a rare Manuscript — History of Isfahan. JRAS, 1901.

Cahun L. Introduction à l'histoire de l'Asie, Turcs et Mongols, Paris, 1896.

Deguignes J. Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols et des autres Tartares occidentaux, ouvrage tiré des livres chinois, Paris, 1756—1768.

Eqbäl (Ikbäl), Abbas. Tarikh-e mufassal-e Iran. vol. I, Tehran, 1933 (на перс. яз.).

Grousset R. Histoire de l'Asie, vol. III. Le monde Mongol. Paris, 1921—1922.

Hammer-Purgstall J. Geschichte der Ilchane, 2 Bände. Darmstadt, 1841—1843.

Lewicki M. Les inscriptions mongoles inédites en écriture carrée. Wilna, 1937 (Collectanea Orientalia XII — China).

Loewe H. M. J. The Mongols, Cambridge Mediaeval History, vol. IV, ch. 20, Cambridge, 1923.

Minorsky V. A Mongol Decree of 720—1320 to the Family of Shaykh Zahid. BSOS, vol. XVI, part 3, 1954.

Minovy M. and Minorsky V. Nasir-ad-Din Tusi on finance. BSOS, vol. X, part 3, 1940 (текст и перевод памятника с введением).

d'Ohsson C. Histoire des Mongols depuis Tchinghiz khan jusqu'à Timurbeg ou Tamerlan, vol. I—IV. La Haye, 1834—1835.

Pelliot P. Les Mongols et la Papauté. Revue de l'Orient Chrétien, vol. XXIII, XXVIII, 1922, 1931.

Poliak A. W. The Influence of Chinghiz-Khan's Yasa upon the General Organisation of the Mamluk State. 1940—1942.

Riasanowsky V. W. Fundamental Principles of Mongol Law, Tientsin, 1937.

Abel Remusat J. P. Mémoires sur les rélations politiques des princes chrétiens et particulièrement des rois de France avec les empereurs Mongols, Mémoires de l'Academie des Inscriptions, vol. VI—VII, 1822—1824.

Spuler B. Die Mongolen in Iran. Berlin. 1955.

## مربوط به‌فصل ۶

Айни Садриддин. Алишер Навои. Сталинабад, 1948 (на таджикск. яз.).

Бартольд В. В. Новый источник по истории Тимуридов. Записки ИВ АН СССР, т. V, 1935.

Бартольд В. В. Мир Али-Шир и политическая жизнь. Сб. „Мир Али-Шир", Л., 1928.

Бартольд В. В. Народное движение в Самарканде в 1365 г. ЗВОРАО, т. XVII, СПб., 1906.

Бартольд В. В. Улугбек и его время. Пг., 1918.

Бартольд В. В. Хафиз-и Абру и его сочинения. Сб. „Ал-Музаффарийэ" в честь В. Р. Розена, СПб., 1897.

Беленицкий А. М. Историческая топография Герата в XV в. Сб. „Алишер Навои", М—Л., 1946.

Беленицкий А. М. К истории феодального землевладения в Средней Азии при Тимуридах (институт союргал) „Историк-марксист" 1941, № 4.

Денике Б. П. Живопись Ирана. М., 1938.

Денике Б. П. Искусство Востока. Казань, 1923.

Заходер Б. Н. Ширазский купец на Поволжье в 1438 г. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. XIV, 1955.

Марков А. Каталог джелаиридских монет. СПб. 1897 (с очерком истории государства Джелаиридов и с обзором источников).

Массон М. Е. К исторической топографии Герата в XV в. Сб. „Великий узбекский поэт", Ташкент, 1948.

Молчанов А. А. К характеристике налоговой системы в Герате эпохи Алишера Навои. Сборник статей „Алишер Навои", изд. Уз. ФАН СССР, Ташкент, 1940.

Орбели И. А. Мусульманские изразцы Гос. Эрмитажа. Пг. 1923.

Петрушевский И. П. Внутренняя политика Ахмеда Ак-Коюнлу. ССИА. вып. I. Баку, 1949.

Петрушевский И. П. Государства Азербайджана в XV в. ССИА, вып. I, Баку, 1949.

Петрушевский И. П. Движение сербедаров в Хорасане. Ученые записки ИВ АН СССР, т. XIV, М., 1956.

Петрушевский И. П. К истории института сойургала. Советское востоковедение, 1949, т. VI.

Строева Л. В. Сербедары Самарканда. Уч. зап. ЛГУ, № 98 (СВН, вып. I), Л., 1949.

Якубовский А. Ю. Тимур. Опыт краткой характеристики. Вопросы истории, 1946, № 8—9.

Якубовский А. Ю. Черты общественной и культурной жизни эпохи Алишера Навои. Сб. „Алишер Навои", М.—Л., 1946.

Hinz W. Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter, Der Islam, Bd. 29,1—2, Berlin, 1949.

Martin F. R. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey, London, 1912.

Minorsky V. A civil and military review in Fars in 881=1476, BSOS, vol. X, part. I, 1939.

Minorsky V. A soyurghal of Qasim... Aq-Qoyunlu. BSOS, vol. IX, part. 4, 1939.

Minorsky V. La Perse entre Turquie et Venise en XV-e siècle. Paris, 1932.

Minorsky V. The Aq-Qoyunlu and land reforms. BSOS, vol. XVII, part 3, 1955.

Minorsky V. Thomas of Metsop on the Timurid—Turkman Wars. Lahore, 1955.

## مربوط به‌فصل ۷

Болдырев А. Н. Зайн-ад-дин Васифи, таджикский писатель XVI в. Сталинабад, 1956.

Болдырев А. Н. Мемуары Зайн-ад-дина Восифи как источник для изучения культурной жизни Средней Азии и Хорасана на рубеже XV—XVI вв. ТОВЭ, т. IV, Л., 1949.

Болдырев А. Н. Очерки из жизни гератского общества. ТОВЭ, т. IV, М.—Л., 1947.

Жуковский В. А. Рецензия на „Die Denkwürdigkeiten des Schah Tahmasp I... von P. Horn". ЗВОРАО. т. VI. 1892.

Миклухо-Маклай Н. Д. Гератское восстание 1535—1536 гг. Уч. зап. ЛГУ, № 195 (СВН, вып. 6). Л., 1956.

Миклухо-Маклай Н. Д. К истории политических взаимоотношений Ирана со Средней Азией в XVI в. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. 4, М., 1952.

Петрушевский И. П. Азербайджан в XVI—XVII вв. ССИА, вып. I. 1949.

Петрушевский И. П. Восстание ремесленников и городской бедноты в Тебризе в 1571 г. Известия Аз. ФАН СССР, 1942, № 3. Изд. 2-е, ССИА, вып. V, Баку, 1949.

Тер-Аветисян С. В. Город Джуга. Материалы по истории торговых сношений джульфинских купцов. Тбилиси, 1937.

Babinger F. Marino Sanuto's Tagebücher als Quellen zur Geschichte der Safawiya. A volume of oriental studies presented to Edw. G. Browne, ed. by T. W. Arnold and R. A. Nicholson, 1922.

Barb K. A. Über die unter dem Namen Tarich el-Akrad bekannte Kurdenchronik von Scheref. Wien, 1853.

Browne E. G. A History of Persian Literature in Modern Times (A. D. 1500—1924). Cambridge, 1924 (во 2-м изд. то же под заглавием: „A literary history of Persia", vol. IV, Modern times, AD 1500—1924, Cambridge, 1930).

Hinz W. Das Steuerwesen Ostanatoliens im XV and XVI Jahrhundert. ZDMG. Neue Serie, Bd. XXV, 1950.

Lambton, A. K. S. The Regulation of the Waters of the Zayande Rud. BSOS, vol. IX, part 3, 1939.

Minorsky V. The Poetry of Shah Ismail. BSOS, vol. X, part 4, 1942.

Roemer. Schah Ismail II. Lpz., 1910.

Ross E. D. Early years of shah Ismail I. London. 1896 (то же, JRAS, 1896).

Schefer Ch. Notice sur l'ouvrage intitulé Histoire d'ambassadeur de Nizamchah. Chrèstomathie Persane, t. II, Paris, 1885.

Seddon C. N. Hasan-i Rumlu's Ahsan-at-tawarich. JRAS, 1926.

Teufel F. Schah Tahmasp und seine Denkwürdigkeiten. ZDMG, Bd. 37, 1883.

## مربوط به‌فصل ۸

Ашрафян К. Падение державы Сефевидов. Сб. „Очерки по новой истории стран Среднего Востока", Изд. МГУ, М., 1951.

Миклухо-Маклай Н. Д. О налоговой политике шаха Аббаса I. Советское востоковедение, т. VI, М.—Л., 1949.
Миклухо-Маклай Н. Д. Рукописи труда Искендера Мунши „Тарих-и аламара". Бюллетень АН Уз. ССР, 1947, № 1.
Петрушевский И. П. Вакфные имения Ардебильского мазара в XVII в. Труды Ин-та истории АН Аз. ССР, т. I, Баку, 1947.
Петрушевский И. П. Народное восстание в Гиляне в 1629 году. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. III, М., 1951.
Петрушевский И. П. Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI—начале XIX вв. Изд. ЛГУ, Л., 1949.
Тигранов Л. Из общественно-экономических отношений в Персии. СПб., 1909.
Фильрозе И. К вопросу о формах земельной собственности в государстве Сефевидов. Сб. „Очерки по новой истории стран Среднего Востока". Изд. МГУ. М., 1951.
Bayani, Khanbaba. Sazman-i kashwari-yi Iran dar zaman-i Safaviye, „Amuzish u parvarish", 1320=1941, № 6, 7—8 (на перс. языке).
Bellan L. L. Chah Abbas I, sa vie, son histoire. Série „Les grands figures d'Orient", III, Paris, 1932.
Browne E. G. Note on an apparently unique Manuscript History of the Safawi Dynasty of Persia. JRAS, July, 1921.
Erdmann F. Iskender Munschi und sein Werk. ZDMG, Bd. 15, 1861.
Hidayet Hoseyn. Iskander-bev Munshi. EI, vol. II.
Minorsky V. Schahsewen. EI, vol. III.
Minorsky V. Tadhkirat al-muluk, a manual, of Safawid administration. GMS, New series, XVI, London, 1953 (Introduction, Commentary and Appendices).
Minorsky V. Tiyul. EI. Supplements, livraison „M" bis.
Naficy, Hasan Mosharraf-ed-Douleh. L'impot et la vie économique et sociale en Perse. Paris, 1924.
Ross E. D. Sir Antony Sherley and his Persian Adventure. London, 1933.
Sanjabi K. Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse, Paris, 1934.

## مربوط به‌فصل ۹

Ашрафян К. З. Антифеодальные движения в империи Надир-шаха. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. VIII, М., 1953.
Денике Б. П. Живопись Ирана, М., 1938.
Зевакин Е. С. Прикаспийские провинции в эпоху русской оккупации, ИООИА, № 5, Баку, 1928.
Кишмишев. Походы Надир-шаха в Герат, Кандагар, Индию и события в Персии после его смерти. Тифлис, 1889.
Миклухо-Маклай Н. Д. Записка С. Аврамова как исторический источник по истории Ирана XVIII в. Уч. зап. ЛГУ (СВН, вып. 3), Л., 1952.
Миклухо-Маклай Н. Д. Из истории афганского владычества в Иране (20-е годы XVIII в.) Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954.
Миклухо-Маклай Н. Д. О первом томе труда Мухаммеда Казима. „Советское востоковедение, т. I, 1948.
Миклухо-Маклай Н. Д. Рукопись „Аламара-и Надири". Уч. зап. ИВ АН СССР, т. VI, М.—Л., 1953.
Миклухо-Маклай Н. Д. Труд Мухаммед-Казима и его значение для истории Туркмении. Известия Туркм. ФАН СССР, 1945, № 5—6.
Godard A. Isfahan. „Athar-e Iran", annales de service Archéologique de l' Iran, t. II, Haarlem, 1937.
Khanykov N. Lettre de M. Khanykov à M. Dorn précédée d'un rapport de cet Académicien. Mélanges Asiatiques, t. III, livraison 1, 1857, SPb.
Lockhart L. Nadir-Shah, a Critical Study based mainly on contemporary sources. London, 1938.
Martin F. R. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey. London, 1912.
Minorsky V. Esquisse d'une histoire de Nader-chah, Paris, 1934.
Naficy Hasan (Musharraf-ed-Douleh). L'impot et la vie économique et sociale en Perse. Paris, 1924.
Nafisi Sa'id. Akhirin yadigar-i Nadir-shah. „Majalle-yi Sharq", Tehran, 1309 hijri (на перс. языке).
Nikitine B. La structure économique de la Perse. „Révue économique internationale", 1931, septembre, Bruxelles.

۲۲۰ کیلومتر ۲۲۰ ٤٤۰

نقشه شماره ٤ ایران در حدود سال ۱۱۳۵ هـ.

۱ مرزهای دولتی صفویان از آغاز قرن ۱۲ تا ۱۱۳۵ هـ. ۲ حدود اراضی که ترکان در قفقاز و ایران در حدود سالهای ۱۱۳۳ تا ۱۱۴۲ هـ **گرفتند** ۳. حدود اراضی که طبق معاهدهٔ پطرزبورگ سال ۱۷۲۳ م. به روسیه [illegible] شد. ۴ کانونهای شورشهای روستائی و قبائل صحرانشین در سالهای ۱۱۵۲ تا ۱۱۶۲ هـ. ق

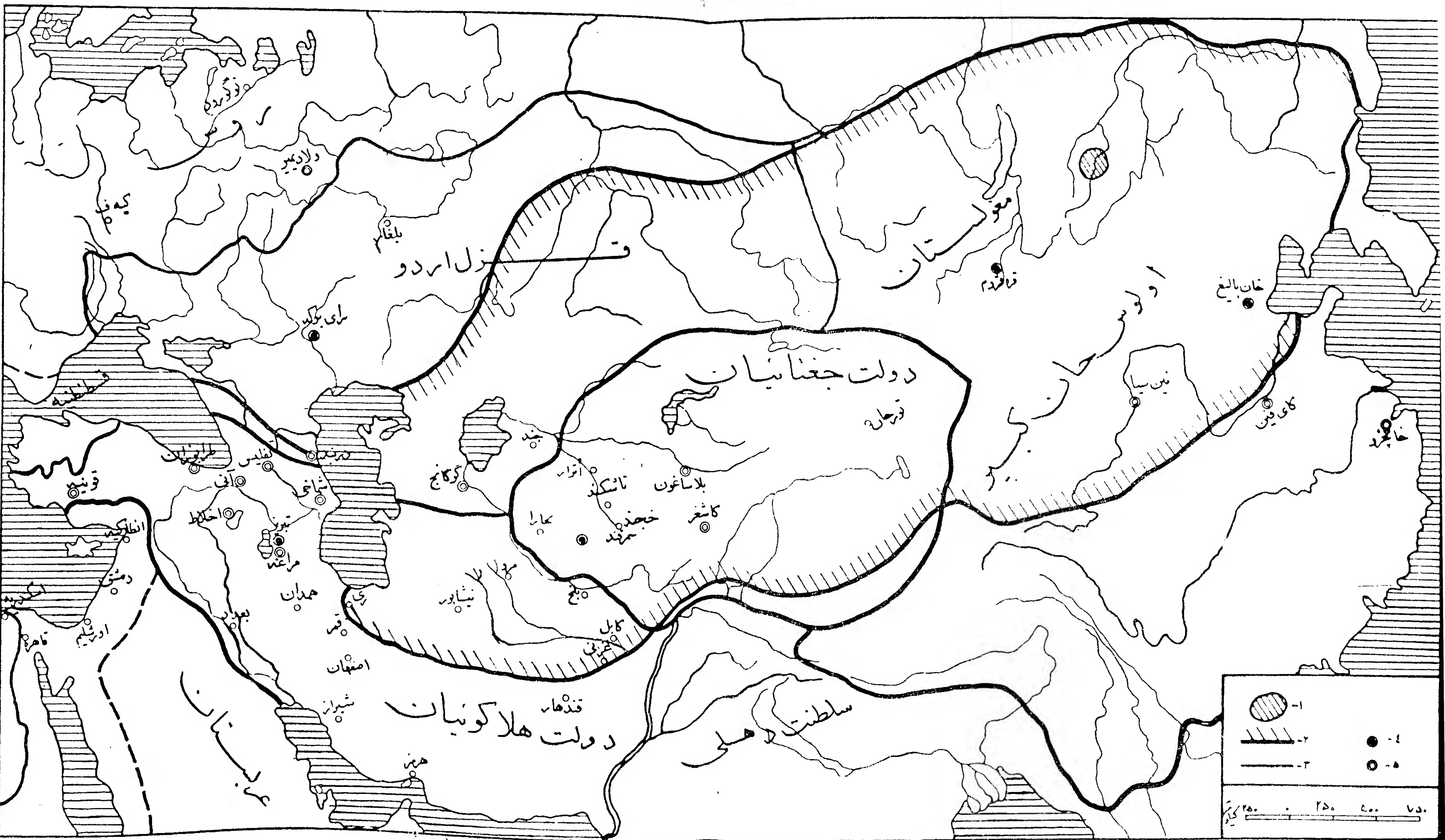
مغولستان
اترار
تاشکند
کاشغر
ماوراءالنهر
سمرقند
بخارا
شهر سبز
کات
گرگانج
کشمیر
تفلیس
گرجستان
شماخی
آذربایجان
تبریز
ارمنستان
سوریه
دمشق
دولت سربداران
سبزوار
استراباد
نیشابور
مرو
بلخ
کابل
هرات
دولت آل کرت
سیستان
قندهار
هندوستان
ایران
بغداد
اصفهان
متصرفات آل مظفر
شیراز

۱
۲

۴۵۰ ۳۷۵ ۳۰۰ ۲۲۵ ۱۵۰ ۷۵ ۰ ۷۵ کیلومتر

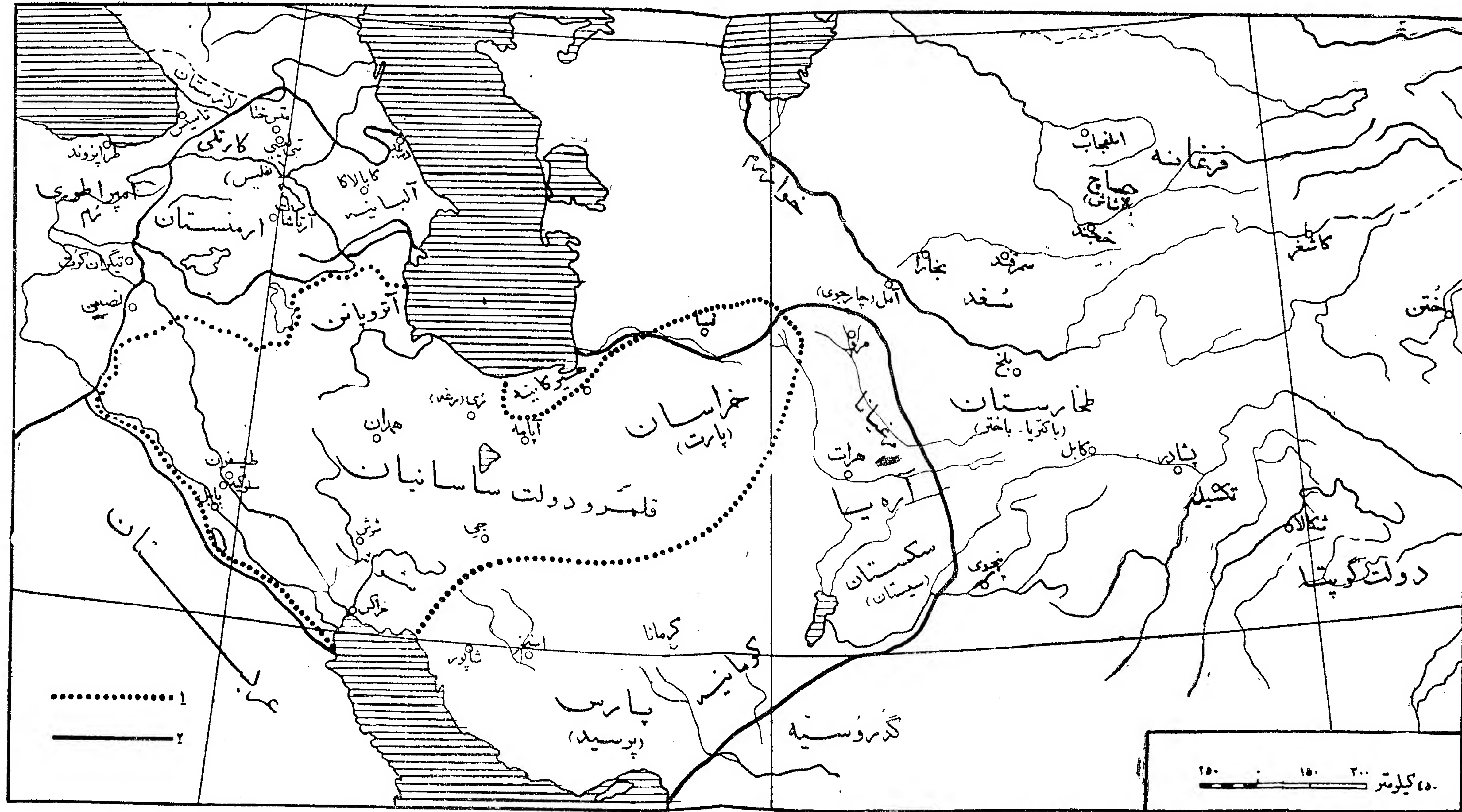
نقشهٔ شمارهٔ ۳ ایران در قلمرو تیموریان (پایان قرن چهاردهم ـ آغاز قرن پانزدهم. قرن هشتم تا نهم هجری)

۱- حدود دولت تیموریان در پیرامون سال ۱۴۰۵ م / ۸۰۸ هـ . ۲- نواحی که موقتاً تحت اشغال لشکریان تیمور در آمده بوده




نقشهٔ شمارهٔ ۲ - ایران (پس از فتح مغولان) و همسایگان آن (از قرن هفتم تا نیمهٔ اول قرن ۸ هـ).

۱- ناحیهٔ تقریبی کوچ و آغاز فعالیت چنگیزخان. ۲- حدود تقریبی اراضی گشوده توسط چنگیزخان به هنگام مرگ وی (۱۲۲۷ م). ۳- مرز دولتهای مغولی در قرن هفتم هـ. ۴- پایتختهای دولتهای مغولی در قرن هفتم. ۵- پایتختهای کشورهای گشوده توسط مغولان. در این نقشه نام کشورهای زیر نوشته نشده و شماره گذاری شده: I سلطنت مصر. II- پادشاهی ارمنی کیلیکیه. III- سلطنت قبرس (صلیبیان). IV- بیزنطیه (روم شرقی).




نقشهٔ ۱ - ایران از قرن سوم تا پنجم میلادی

۱- مرز پادشاهی پارت (اشکانیان)، قریب ۲۲۴ م.

۲- مرز پادشاهی ساسانی در پایان قرن چهارم و نیز اول قرن پنجم م.

# فهرست عمومی


آ

آباقا آن ← آباقاخان

آباقاخان: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۸۱

آبراآم کرتاتسی: ۵۶۹، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰

آبگار: ۵۱

آبگار دوم: ۵۰

آبگار نهم: ۵۵

آپولون: ۳۱

آتروپاتن ← آذربایجان

آتن: ۱۰، ۱۷، ۳۴، ۳۷، ۶۴۱

آتو (خدای بابل): ۵۹

آتیك: ۳۴، ۳۵

آثارالباقیه عن القرون الخالیه: ۲۲۰

آخشو نواز: ۱۰۰

آداد: ۵۹

آدیابنه: ۴۹؛ نیز ← آدیابنه

آدم ابوالبشر: ۱۳۸، ۱۹۰، ۳۰۱

آدیابنه: ۴۹، ۵۴

آذربایجان: ۱۴، ۵۳، ۶۸، ۸۹– ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۱۱، ۶۱۴

آذربایجان ارّان: ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۸۰، ۱۹۱، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۸۱، ۳۹۵، ۴۴۱، ۴۸۳، ۵۱۲د ۵۳۴، ۵۷۵، ۵۸۹، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۱۹،

آذربایجان جنوبی: ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۳۸، ۴۳۹، ۵۲۶، ۶۱۴

آذربایجان شمالی: ۵۹۶؛ خان نشینهای ــ: ۶۱۴

آذربایجانیان: ۲۹۴

آراتها: ۳۱۹– ۳۲۲
آرا خوسیا: ۴۱، ۵۰
آراکل تبریزی: ۵۰۸
آراگونی: ۳۶۸
آرامی: ۴۴، ۵۹، ۶۳
آربل:۴۹،۵۵،۶۶،۷۲؛ تاریخ شهر–: ۶۶
آرپاخان: ۳۹۹
آرتابان ← اردوان
آرتاشات: ۵۳، ۷۱
آرتاکسا ← آرتاشات
آرتمید: ۵۹
آرتاوازد (سلطان ارمنی):۵۰، ۵۱، ۵۵
آرشاك ← اشك
آرشاکیان ← اشکانیان
آرشام: ۲۴
آریانا ← آریایی
آریایی: ۸،۹؛ اقوام –: ۹
آریغ بوکا(برادر هلاکوخان): ۳۹۹
آزادخان افغان: ۶۱۴
آزوف: ۴۲۹
آسترخان: ۴۸۶
آستی، سرزمین: ۸
آسیا: ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۴۹، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۳۲، ۴۲۹، ۴۹۱، ۶۳۵، ۶۴۲
آسیای صغیر: ۵، ۱۳، ۱۷، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۱۰۲، ۱۱۸، ۲۲۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۴، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۸، ۴۴۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۱۷
آسیای مرکزی: ۸۵، ۲۹۹، ۳۱۷
آسیای مقدم: ۶، ۷۰، ۷۱، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۶۲، ۴۲۸، ۴۲۹
آسیای میانه: ۶ – ۸، ۱۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۶، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۸– ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۶، ۵۴۱، ۵۴۵، ۶۱۸، ۶۲۱
آشور: ۷، ۱۱– ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۳۷
آشوری: ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴
آشوریان: ۱۲، ۱۳
آشیانهٔ عقاب ← الموت
آغا محمدخان قاجار: ۵۶۸، ۶۱۷ – ۶۲۰
آقا میرك: ۶۲۳، ۶۲۴
آقا محمد: ۴۹۲
آق اردو: ۴۴۶
آق قویونلو: ۳۹۲، ۴۴۰ – ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳
آگاتی اسکولاستیك(مورخ یونانی): ۶۴، ۶۵

آلاداغ: ۳۵۰، ۳۹۹
آلان‌ها: ۵۳، ۵۴
آلبان: ۷۵، ۷۹
آلبانی: ۵۳، ۶۸، ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۹۱، ۵۶۹؛ نیز ← آذربایجان ارّان
آل‌بویه: ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۴–۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۶، ۶۱۵
آلپ ارسلان: ۲۲۷، ۲۶۹ – ۲۷۱
آلپ تکین: ۲۵۹، ۲۶۰
آلتان دبتر (تاریخ مغولی): ۳۱۴
آلخودونیه: ۵۰، ۵۱
آل زیار: ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۵
آل سلجوق: ۲۷۶
آلفونسودالبوکرکه: ۵۱۸
آلکسی، تزار: ۵۵۸
آلمان: ۵۴۳، ۶۳۳؛ امپراتور –: ۵۲۰
آل مظفر: ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۳۰
آلو (نوعی اراضی فؤدالی در اروپای غربی): ۶۳۸
آماسیس: ۱۷، ۱۹، ۲۲
آمد، شهر (دیار بکر): ۷۵، ۷۶، ۱۰۱، ۳۳۰
آمستردام: ۵۰۸
آمل: ۲۴۱، ۲۴۹، ۳۹۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۶۰۷
آمودریا ← جیحون
آموروسیاکونتارینی (سفیر ونیز): ۳۹۵
آمون، رب‌النوع: ۴۰
آمین مارتسلین: ۶۵، ۷۵، ۷۹، ۱۰۶، ۱۲۸
آناباسیس: ۱۰
آنتیوکوس: ۴۶، ۴۷؛ – چهارم: ۴۷؛ – هفتم: ۴۸؛ – نهم: ۴۹
آنتیوکوسیه (انطاکیه): ۴۶
آندروگور: ۴۷
آنشان: ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹
آنقره: ۱۱۸
آنی، شهر: ۳۷۹
آوراموف، و (سفیر روس): ۵۶۹

## الف

ابراهیم (افشار): ۶۱۳
ابراهیم‌بن محمد: ۱۷۱، ۱۷۵
ابراهیم، پیامبر (ع): ۱۳۸، ۱۹۰
ابراهیم ینال: ۲۶۸
ابرقو: ۴۶۸، ۵۲۷
ابن اثیر: ۱۴۵، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۰۱، ۳۰۲
ابن اسفندیار: ۲۳۱
ابن بزاز: ۴۷۰
ابن بطوطه: ۴۱۳
ابن بلخی: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۵، ۳۱۱
ابن حسام قهستانی: ۴۵۲
ابن حوقل: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۵ – ۲۴۷
ابن زرکوب: ۲۴۵
ابن سینا: ۲۵۴، ۲۹۶
ابن عربشاه: ۳۹۴، ۳۹۵
ابن‌العربی: ۲۸۹

ابن‌الفقیه: ۱۴۳
ابن فندق: ۲۳۱؛ نیز ← ابوالحسن علی بیهقی
ابن قتیبه: ۶۵
ابن مسکویه: ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱
ابن مقفع: ۶۴، ۱۰۹، ۱۲۱، ۲۹۳
ابن ندیم: ۲۱۸
ابن یمین: ۴۱۹، ۴۵۲
الابنیه عن‌الحقایق‌الادویه: ۲۹۴
ابواسحق اینجو، امیر: ۴۰۵
ابوبرمازو: ۴۹
ابوبکر احمدبن محمد الهمدانی ← ابن الفقیه
ابوبکر، خلیفه: ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۹، ۴۷۸
ابوبکر محمدبن یحیی‌الصولی: ۱۴۱
ابوحنیفه (مؤسس مذهب «حقه» سنی): ۱۳۷
ابوحنیفهٔ دینوری: ۶۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۲
ابودلافده: ۱۹۴
ابودلف مسعربن‌المهلهل: ۱۴۴
ابوزید احمدبن سهل‌البلخی: ۱۴۳
ابوسعید بهادرخان: ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۱۴؛ نیز ← ایلخان ابوسعید
ابوسعید، سلطان تیموری: ۴۳۹ — ۴۴۱، ۴۴۴
ابوسعید ابوالخیر: ۲۲۹، ۲۸۸
ابوشجاع بویه: ۲۳۴
ابوشجاع (نویسندهٔ قرن یازدهم م.): ۲۵۰
ابوعبدالله محمدبن عمرالواقدی: ۱۳۸
ابوعلی فارسی: ۲۵۵
ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی: ۵۶۸
ابوالحسن بن محمد امین‌گلستانه: ۵۶۷
ابوالحسن علی بن محمدالمداینی: ۱۳۸
ابوالحسن علی بیهقی: ۲۳۱
ابوالعباس سفاح: ۱۷۵ — ۱۷۷
ابوالفتح‌خان زند: ۶۱۷
ابوالفضل سوری: ۲۶۳
ابوالفیض‌خان: ۶۰۴
ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌ابوطاهر کاشانی: ۲۹۳
ابومسلم: ۱۷۱ — ۱۷۴، ۱۷۶ — ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰
ابومسلمیه ← خرمدینان
ابومنصور موفق‌الهروی: ۲۹۴
ابویوسف یعقوب کوفی: ۱۳۷
ابویوسف یعقوب‌بن اسحق‌الکندی: ۱۴۲
ابهر: ۴۷۹
ابیورد: ۲۶۶، ۴۰۱، ۴۱۵
اتابك ابوبکرزنگی: ۳۳۶
اتابکان‌شبانکاره: ۴۰۳
اتابکان فارس: ۳۰۳
اتابکان‌لربزرگ: ۴۰۳
اتابکان‌لرکوچك: ۴۰۳
اتابك یزد: ۴۰۴
اتحاد شوروی: ۱۲، ۲۶، ۶۳، ۶۶، ۱۴۸، ۳۱۳، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۶۴، ۵۶۸، ۶۳۵؛ انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ـــ: ۲۳۰، ۳۰۷؛کتابخانه‌های ـــ: ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۶۵
اترار: ۳۲۴

اترك، رود: ۴۱۹
اچمیادزین: ۵۰۸، ۵۶۹
احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم: ۲۲۳
احسن التواریخ: ۴۶۵
احمدالمنینی: ۲۱۹
احمدبن ابوطاهر طیفور: ۱۴۰، ۲۰۰
احمدبن محمدالغفاری القزوینی: ۴۶۴
احمد پادشاه (آق قویونلو): ۴۴۳
احمد پاشای بغدادی: ۵۹۵
احمدخان ابدالی: ۶۱۴
احمدخان (مغول): ۳۵۳، ۳۵۴
احمد سوم (سلطان عثمانی): ۵۹۱
احمد شاه درانی: ۵۶۸
احمد لر (حروفی): ۴۳۷
احمد نگر، دژ (هندوستان): ۴۶۳
احیاء علوم الدین: ۲۸۷
اخبارالطوال: ۱۳۹
اختەخان: ۶۱۷؛ نیز ← آغا محمدخان
اخلاق الاشراف: ۴۵۲
ادبیات فارسی: ۲۹۳
ادریس بن حنظله: ۱۵۹
ادریس، محمد: ۲۲۳، ۲۲۴
ادسا (الرها): ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۷۳، ۱۰۱، ۱۱۷
ادوارد اول (پادشاه انگلستان): ۳۵۳، ۳۵۶
ادوارد دوم: ۳۷۵
اراضی خاصهٔ شاهی: ۵۳۰
اراضی دیوانی: ۵۲۹، ۵۴۶
اراضی ملکی: ۵۴۶
ارامنه: ۵۸۲، ۶۰۱، ۶۲۲
اران اسپهبد (سردار کل سپاه): ۱۰۷
اربلیانها: ۳۱۴
ارتشباران سالار: ۱۱۰
ارد اول (اشکانی): ۴۹، ۵۰، ۵۲
اردبیل: ۴۷۰–۴۷۲، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۲۱، ۶۲۶،
اردستان: ۲۹۲، ۶۲۲
اردو، زبان: ۱۴۱
اردوان: ۳۶، ۴۷–۴۹، ۵۵، ۶۸
آرس، رود: ۵۲۲، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۲۲
ارسطو: ۳۹، ۲۸۶، ۲۹۶
اردشیر (بابکان) ساسانی: ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۸۱، ۸۳، ۸۵
اردشیر دوم (ساسانی): ۷۹
اردشیر اول (هخامنشی): ۳۶
اردشیر دوم (هخامنشی): ۳۷، ۳۸
اردشیر سوم (هخامنشی): ۳۷
ارض اقدس: ۳۵۶؛ نیز ← فلسطین
ارض روم: ۳۵۶، ۵۹۶
ارغان: ۲۵۲
ارغون آقا: ۳۳۸، ۳۵۵
ارغون خان: ۳۱۵، ۳۵۳ – ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۷۶
ارگابد (رییس دژ): ۱۱۰
ارمزدکان، جلگه: ۶۸
ارمن، فلات: ۴۴۰، ۴۴۱
ارمنستان: ۱۰، ۱۷، ۳۷، ۴۹–۵۳، ۵۹، ۶۶، ۶۸، ۷۰–۷۲، ۷۴–۷۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶–۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۶۸،

۲۶۹، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۳۱ـ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۵۷، ۵۷۱، ۵۸۹، ۵۹۸، ۶۱۴، ۶۱۹؛ ـ بزرگ: ۷۶؛ ـ شرقی: ۴۸۵، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۵۰، ۵۷۷؛ ـ شمالی: ۵۹۶؛ ـ صغیر ۷۶؛ ـ غربی: ۷۷، ۴۸۵؛ جمهوری شوروی ـ: ۵۰۸
ارمنی: ۶۶، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۷، ۵۸۲؛ اساقفهٔ ـ: ۵۲۳؛ بازرگانان ـ: ۶۱۵؛ سواران ـ: ۱۰۱
ارمنیات: ۱۸۰
ارمنیان: ۷۶، ۱۵۹، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۳۵، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۲، ۶۲۲؛ شورش ـ: ۵۷۸
اروپا: ۱۴۹، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۴، ۴۲۹، ۴۹۱، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۵
اروپای شرقی: ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۹۹، ۶۴۰
اروپای غربی: ۱۳۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۸، ۴۶۱، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۲، ۶۰۷، ۶۳۸، ۶۴۰
اروپای مرکزی: ۶۴۰
اروپایی: ۳۱۵، ۵۵۸؛ امتعهٔ ـ: ۶۱۶؛ زبانهای ـ: ۵۶۵؛ سیاحان ـ: ۶۲۳؛ کشورهای ـ: ۲۸۴، ۵۴۱، ۵۶۳، ۶۲۹
اروپاییان: ۵۳۴، ۵۴۲
ارمیتاژ، موزهٔ دولتی: ۱۲۳، ۴۵۵
ارومیه، دریاچه: ۱۲، ۱۴، ۳۵۱
اریخ هینش (خاور شناس): ۳۱۳
ازبك، خان نشینهای: ۴۹۸، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۵۲، ۶۰۲، ۶۰۳
ازبك، خوانین: ۵۲۳، ۵۵۹
ازبکان: ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۱۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۷۸، ۶۰۳، ۶۱۲؛ جنگهای ـ: ۴۸۳؛ سرزمین ـ: ۵۴۱؛ ـ خوارزم: ۵۹۳؛ ـ ماوراءالنهر: ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۸
ازبکستان: ۶۰۲
ازد، قبیله: ۱۵۲
ازرقیان: ۱۶۹
اسپارت: ۱۰، ۱۷، ۳۱، ۳۷
اسپارتیها: ۳۵
اسپانیا: ۱۴۵، ۱۹۴، ۲۲۲، ۳۹۵، ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰
اسپندیاد: ۸۸
اسپهبدان، سلالهٔ: ۲۰۵
اسپیتامن (پیشوای سغدیان): ۴۱
اسپید جامکیه ← خرمدینان
استادخان بهادر محمد شفیع: ۳۰۷
استاد سیس: ۱۸۹
استادگنگ (مؤسس مکتب نقاشی تیموری): ۴۵۶
استاد محمدی (نقاش): ۶۲۴
استاد محمود (نقاش): ۶۲۴
استانبول: ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۸۷،

۵۸۹، ۵۹۰؛ کتابخانهٔ سلطنتی ــ : ۵۰۷؛ پیمان صلح ــ: ۵۱۸
است ــ ایندیا، کمپانی (انگلیسی): ۵۱۹، ۵۵۹، ۶۱۶
است ــ ایندیا، کمپانی (هلندی): ۵۷۴
استپانوس اوربلیان: ۳۱۴، ۳۱۵
استخر: ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۸، ۱۵۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۹
استخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱
استرآباد: ۴۲۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۸۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۴
استرابون یونانی: ۱۰
استراتگ: ۴۴، ۶۴۱
استرالیا: ۶۳۵
استرو وه، و.و: ۲۶
استیاك ← ایشتوویگو
اسدبن عبدالله: ۱۶۵
اسداللهخان: ۵۷۸
اسرایل: ۳۰۱، ۵۷۷
اسرایلیان: ۳۰۰
اسرحدون (حاکم آشور): ۱۳
اسروشنه: ۱۹۱
الاسفارالاربعه: ۶۲۸
اسفراین: ۴۱۸
اسفزار: ۴۰۲
اسفند (شاهزادهٔ قراقویونلو): ۴۳۸
اسفیدنج، قریه: ۱۷۲، ۱۷۳
اسکندربك ترکمان: ۵۰۳ یا:
اسکندر بیك منشی: ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۲۵، ۵۴۷، ۵۵۴
اسکندربك موراوی خان: ۵۲۳
اسکندر مقدونی: ۳۹ــ۴۶، ۳۸۹؛ حملهٔ ــ: ۱۴۷
اسکندریه: ۴۰، ۴۱، ۶۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۴۴
اسکونخای اسکیت (سکایی): ۱۰، ۲۶
اسکیتها (سکایان): ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۰
اسلام: ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۵ــ ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۹ــ ۱۶۱، ۱۶۶ــ ۱۶۹، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۴۳۳، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۷۹؛ ترویج ــ: ۱۶۶؛ مدافعان ــ : ۳۴۴؛ تعلیمات ــ : ۱۵۰؛ شریعت ــ : ۳۶۰، ۵۴۹، فقه ــ : ۱۳۶، ۱۳۷، ۳۶۲، ۳۷۳؛ اصول دین ــ : ۱۴۹
اسلامبول ← استانبول
اسلاوی، غلامان: ۱۸۲
اسماعیل بك: ۵۸۸
اسماعیل سامانی: ۲۰۴
اسماعیل بن جعفربن محمد (ع): ۲۱۰
اسماعیلیان: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۳۸، ۳۳۹؛ ــ الموت: ۳۳۶، ــ بدین: ۲۷۸؛ قلاع ــ: ۳۴۰؛ تاریخ ــ الموت: ۳۰۴
اسماعیلیه، مذهب: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۷۶، ۲۸۷؛ فرقهٔ ــ: ۲۷۷؛ ــ وفلاسفه: ۴۳۸

اشرف افغان: ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴
اشرف مازندران: ۵۲۴، ۶۲۳
اشرف، فرزند میرعبداله: ۵۹۱
اشعری: ۲۸۶، ۲۸۷
اشك (اشکانی): ۴۷
اشك سوم: ۷۶
اشکانی: ۴۹، ۵۶، ۷۱
اشکانیان: ۴۷، ۵۳ – ۵۵، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۹
اصفهان: ۱۴، ۶۸، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹– ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۱، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۸۵، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۱– ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۳– ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳– ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۸۰– ۵۸۲، ۵۸۹– ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۷– ۵۹۸، ۶۸۰، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۱– ۶۲۶؛ محاصرۀ ــ توسط افغانها: ۵۶۹
اطروش ← حسن بن علی (ناصر کبیر)
اطریش: ۴۸۴
اعتمادالدوله: ۵۸۲
اعــراب: ۲۱، ۸۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳– ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۹۳، ۴۳۴، ۶۱۲؛ فتح کامل ایـران بەدست ــ : ۱۴۷؛ فتوحات ــ : ۱۴۸، ۱۵۲، ۲۹۱، ۲۹۳؛ ــ مسقط: ۵۸۱
اغورلوخان قاجار: ۶۰۱
اغوز ← غزان
افراسیاب چلبی: ۴۲۵
افــریقا: ۲۲، ۱۴۱، ۲۴۳، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۷۴، ۶۳۵، ۶۴۲
افریقای شمالی: ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۴۰
افریقای مرکزی: ۶۳۵
افریقاییان: ۲۰۸
افشار، ایــل: ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۱۲، ۵۵۰، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۱۳
افشاریه، سلسلۀ: ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۱۲
افشین: ۱۹۱
افغانان: ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۸، ۶۰۳؛ ــ ابدالی: ۵۹۴، ۵۹۵؛ شورش ــ ابدالی: ۵۷۸؛ ــ سنی: ۵۷۹، ۵۸۳؛ــ غـلجـەزایی: ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۹۴ تأسیس دولت ــ: ۵۶۸
افغــانستان: ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۶۸، ۴۷۸، ۴۸۶، ۵۵۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۰، ۶۰۲
افلاطون: ۲۸۶
افلاکی (نویسندۀ تذکرۀ حیات شیخ صفی‌الدین): ۴۷۰
اقبال، محمد: ۲۲۷

اقتصاد برده‌داری: ۶۳۱
اقتصاد پولی: ۲۸، ۶۳۲
اقتصاد طبیعی: ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۰
اقتصاد فردی: ۶۳۷
اقطاع: ۱۰۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۶۹–۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۸۰، ۵۴۶، ۶۳۸
اقیانوس آرام: ۳۲۹
اقیانوس هند: ۵، ۴۲، ۱۱۱، ۴۰۳، ۵۷۴
اکباتانا (همدان): ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۹، ۴۴، ۴۸، ۵۵ – ۵۷، ۵۹
اکد: ۱۸، ۱۹
اکسوس ← جیحون، رود
اکسیر اعظم: ۳۵۱
اگیبی و پسران، تجارتخانهٔ: ۳۰
الله‌قلی بك اوستا جلو: ۴۹۱
الله‌قلی بك داروغه: ۴۹۲
الله‌قلی بیك قاجار: ۵۲۲
الله‌وردی‌خان: ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۸۲
الههٔ آناهیت، معبد: ۶۷
البرز، جبال: ۲۰۵، ۲۰۷، ۵۹۴
التو، ماجراجو (انگلیسی): ۶۰۵، ۶۰۷
الجایتون‌خان: ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۷۵ – ۳۷۷، ۴۰۴، ۴۵۴
الجزایر: ۱۹۴
انزلی: ۵۸۸
الغ بیك: ۴۴۴
الفانتین: ۲۲
الفهرست: ۲۱۸
القاس میرزا: ۴۸۵
الموت، قلعه: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۴۰
الوند: ۴۴۳، ۴۶۸، ۴۷۳
الیاس نصیبینی: ۶۶
امام (رییس دولت عربی): ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶
امام ابراهیم عباسی: ۱۷۴
امام زاده جعفر، مقبرهٔ: ۴۵۳
امام قلی‌خان: ۵۱۹، ۵۵۷
امام محمد غزالی: ۲۸۶
امان الله‌خان (سردار افغانی): ۵۸۴
امریکا: ۶۳۵، ۶۴۲
اموی، خاندان: ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳-۱۷۵؛ سقوط ـ : ۱۷۴
اموی، خلیفه: ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۴
امویان: ۱۷۲، ۱۷۵ – ۱۷۷
امید، دماغهٔ: ۵۷۴
امیر ارغون شاه جانی قربانی: ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳
امیر تیمورتاش: ۳۷۸
امیرچوبان: ۳۷۷ – ۳۷۹، ۳۹۹
امیر حسن بزرگ (جلایریان): ۴۰۶
امیر حسن کوچك: ۳۹۹
امیر خسرو دهلوی: ۴۵۷
امیر دوباج: ۳۸۹
امیر سولامیش: ۳۶۸
امیر شمس‌الدین: ۴۴۸
امیر صده: ۳۷۰

امیر علی پادشاه: ۳۹۹
امیر قتلغ شاه: ۳۷۵
امیر مبارزالدین: ۴۰۴، ۴۰۵
امیر نوروز: ۳۵۵، ۳۶۶ ـ ۳۶۸، ۴۰۱
امیر ولی، ایلخان مغول: ۴۲۴
امیر یساور: ۳۷۸
امین، خلیفهٔ عباسی: ۱۹۶، ۱۹۷
انتالکیدیان، پیمان: ۳۷
انجیل: ۵۶۵
اندوختهٔ بدوی: ۶۴۲
انساب‌الاشراف: ۱۳۹
انطاکیه: ۴۵ ـ ۴۷، ۵۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۲
انگلستان: ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۵، ۴۸۶، ۴۹۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۹۰، ۶۲۹، ۶۴۲؛ انقلاب بورژوازی ـ : ۵۴۲
انگلیس: ۳۱۶؛ اتباع ـ : ۵۲۰؛ سیاست استعماری ـ : ۵۷۰
انگلیسی: ۵۴۲؛ تجار ـ : ۵۸۵، ۶۰۷؛
انگلیسیان: ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۴۲، ۵۵۰، ۶۱۶
انگره مینو (اهریمن): ۳۳
انگلبرت کمپفر آلمانی: ۵۰۹
انگیزیسیون (تفتیش عقاید): ۵۱۸
انوری: ۲۹۵
انون، رود: ۳۲۱
انوشزاد: ۱۱۲
انوشیروان‌بن خالد کاشانی: ۲۲۱، ۲۲۷
اوتیخا: ۶۵
اوراق اخبارالعباس و اشعار هم: ۱۴۱
اورتو دوکس، مذهب: ۶۵، ۸۶، ۸۸
اوروج‌بك آذربایجانی: ۵۱۰
اوتچی‌گین: ۴۰۱
اوتراقان: ۳۶۲
اوحدی: ۴۵۳
اودا، ا : ۳۰۲
اودزاگورسنت: ۲۲، ۳۱
اورارتو: ۱۱، ۱۲؛ ـ شناسی: ۱۲
اورارتویی، زبان: ۱۲
اورتاق: ۳۳۲، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۸۲
اورخون، رود: ۳۱۷
اورشلیم: ۳۷، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۲۲، ۳۰۱
اورك: ۵۹
اورگنج (گرگانج): ۳۴۴
اورمزد: ۷۲؛ نیز ← اهورامزدا
اورونت، رود (نهرالعاصی): ۶۴، ۱۱۰، ۱۱۲
اوزون حسن: ۳۹۵، ۴۴۰ـ۴۴۳
اوستا: ۷، ۹، ۳۳، ۸۱، ۸۳، ۱۲۹، ۱۳۰
اوستاجلو: ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۶؛ ایل ـ : ۴۹۵، ۵۱۱
اوستافیای مسیحی: ۸۰
اوسروی ← خسرو
اوغوزها: ۲۶۵
اوقاف‌گیب: ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱
اوکبا، دژ: ۱۱۵
اوگدی (اوکتای): ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲
اولئاریوس، آدام: ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۳۴،

۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۵۴
اولوس: ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۷۵،۳۷۷؛ــ جوچوئیان: ۳۳۸؛ــ شیبانیان: ۴۴۶
اون باشی: ۳۷۰
اونون، رود: ۳۱۷
اویرات، قبیلهٔ: ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۵
اویغور، کشور: ۳۲۲، ۳۵۵
اویغورها: ۳۲۰، ۳۴۹
اویغوری، خط: ۳۲۰
اهریمن: ۱۹۰
اهل ذمه: ۱۶۷، ۱۶۸
اهل شمشیر: ۴۴۹
اهل قلم: ۴۴۹
اهواز: ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۳
اهورامزدا: ۱۰، ۳۳، ۱۹۰
ایبری ← گرجستان
ایتالیا: ۲۸۴، ۵۴۴، ۶۳۵
ایتالیایی، زبان: ۲۷۷
ایتالیایی، نقاشی: ۶۲۴
ایتمیل: ۲۰۷
ایدج: ۴۰۳
ایراکل دوم (پادشاه کارتلی): ۶۱۹
ایرتیش، رود: ۳۱۷، ۳۲۴
ایروان: ۵۰۸، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۸۹
ایرینچین، امیر: ۳۷۸
ایزیدور خاراکسی: ۱۰
ایوس، دره: ۴۰
ایشابخت متران: ۶۴
ایشتوویگو: ۱۳ ــ ۱۶
ایشك آغاسی: ۵۰۸
ایضاح عضدی (کتاب): ۲۵۵
ایلدگز، اتابك نشین: ۲۸۱
ایلخانان: ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۴
ایلخان ابوسعید: ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۷،۴۷۱
ایلیریان: ۳۹
ایگور (شاهزادهٔ کیف): ۲۰۷
ایمروس، جزایر: ۶۴۱
ایوان سوم (پادشاه روسی): ۴۴۲
ایوان چهارم (مهیب) ۴۸۶

ب

باباخان ← فتحعلی شاه
باباطاهر عریان: ۲۳۷، ۲۹۵
باباقاسم، مقبرهٔ: ۴۵۴
بابر: ۳۹۲
بابك خرمدین: ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱؛ نهضت ــ : ۱۰۲؛ کشته‌شدن به‌دستور خلیفهٔ عباسی: ۱۹۲
بابل: ۱۴، ۱۶ــ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰ــ ۳۲، ۳۷، ۴۲، ۴۶ ــ ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶ ــ ۵۹، ۸۵، ۶۳۷
بابلی، زبان: ۱۰
بابلی، کیتبه‌های: ۹، ۴۴
بابلی، وقایع نگاران: ۱۷
بابلیان: ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۵۸

باتوخان: ۳۳۲، ۳۳۳
باربارو: ۴۴۲
باربیه دومینار: ۱۴۲، ۲۲۴
بارتولد، و. و: ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۲۶، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۱۰، ۴۶۲، ۵۶۶
باسقاق (مغولی): ۳۴۶؛ نیز ← شحنه
باشتین: ۴۱۶، ۴۱۷
باطنی: ۲۱۰؛ نیز ← اسماعیلیان
باکو: ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۴۳، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۶
باگوی (باگواس)، سردار ایرانی: ۳۷
بالیخ (بلیخ)، رود: ۵۰
بالکان، شبه‌جزیرهٔ: ۲۸، ۴۴۱
بامیان: ۳۲۶
باوندیان: ۴۲۵
بایدوخان: ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۹۹
بایزید: ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۵، ۴۸۶
بایسنقرخان (شاهزادهٔ تیموری): ۴۳۴، ۴۴۸، ۴۵۶
بایکال، دریاچهٔ: ۳۱۷
بایندر: ۴۴۰
بحرخزر: ۵۰، ۳۴۴، ۴۲۹، ۴۸۶، ۴۹۶، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۵۸، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۷، ۶۲۳؛ نیز ← دریای مازندران
بحر متوسط ← دریای مدیترانه
بحرین: ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۴، ۴۰۳، ۶۱۱
بخارا: ۱۴۴، ۱۷۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۹۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۲، ۴۸۶، ۶۲۴؛ خان‌نشینهای ـ : ۶۰۴؛ کتابخانهٔ ـ : ۲۵۴
بخارایی، نژاد: ۵۳۵
بخت‌النصر: ۲۵، ۳۰۱
بختیاری، ایل: ۵۵۲، ۵۹۱، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۱۴
بدخشان: ۲۴۱
بددینان: ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۸۷؛ نیز ← اسماعلیان و خرمدینان
بدلیس: ۳۳۵، ۴۶۶
بدیع‌الزمان: ۴۴۶
بذ، قلعهٔ: ۱۹۱
براق حاجب: ۲۳۶
براون، ا.گ: ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۱۰، ۵۷۳
بردع: ۱۰۲، ۱۹۱
بردگی: ۹۷، ۱۵۷، ۲۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۸
برده‌داری: ۴۴، ۵۷، ۶۰، ۸۰، ۱۴۸، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۳۱۹، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷
بردیه: ۲۱، ۲۳ ـ ۲۵
بردیهٔ دروغین ← گئوماتای غاصب
برزیل: ۵۴۱
برزین، ای. ن: ۳۰۷
برکای خان (برکه): ۳۴۲
برکیارق: ۲۷۲
برلاس: ۴۴۵
برلین: ۲۲۵
برمکی، خاندان: ۱۹۹

برمکیان: ۱۷۴، ۱۷۹

بروسه، م: ۳۱۵، ۵۰۸

بروکلمان، ک: ۱۳۷، ۱۴۰

بروگمان، ه: ۵۵۷

بریتانیا، موزهٔ: ۳۰۹

بسارا، دهکدهٔ: ۶۳۵

بسطام: ۱۱۶

بصره: ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۵، ۲۴۱، ۵۱۸، ۶۱۶

بصیر تنامه‌دراستیلای افغان براصفهان: ۵۷۰

بطلمیوس: ۱۰، ۴۶، ۱۴۲

بغداد: ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۰۴، ۳۴۰ــ ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۶، ۴۰۷، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۱۸، ۵۳۹، ۵۴۳؛ تاریخ ــ : ۱۴۰؛ تسخیر ــ: ۳۰۴؛ خلیفهٔ ــ: ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۳۹

بغدادی، ابوالفرج قدامة‌بن جعفر: ۱۴۴، ۲۲۱

بغدادی، محمد: ۲۳۰، ۴۵۵

بکیربن ماهان: ۱۷۰، ۱۷۱

بکیر سوباشی: ۵۱۸

بگلربگان: ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۸،

بگلربگی، مقام: ۴۸۵، ۵۵۰، ۵۵۱

بل: ۱۹

بلاذری: ۶۵: ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۲۱

بلاش: ۹۴، ۹۵، ۹۸؛ ــ دوم: ۵۴؛ ــ سوم: ۵۴؛ ــ پنجم: ۵۵

بلخ: ۹۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۲۶، ۴۱۵، ۴۴۶، ۴۶۸، ۶۱۰

بلخی: ۲۳۰

بلشارو سور (بلشصر): ۱۸

بلعمی، محمد: ۱۴۱، ۲۲۵

بلوچان: ۵۷۸

بلوچستان شمالی: ۷

بلوشه: ۳۰۷

بلیایف، ا. آ: ۱۴۸

بمبئی: ۳۱۰، ۳۱۱

بناکت (آسیای میانه): ۳۰۸

بناکتی، ابوسلیمان‌بن داود: ۳۰۸

البنداری، ابوالفتح: ۲۲۱، ۲۲۷

بند امیر: ۲۳۷

بندرعباس: ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۵۹، ۵۷۴، ۵۸۵

بند سلطان: ۵۹۷، ۶۰۸

بند قیصر (سدی روی کارون): ۷۲

بندوی: ۱۱۶

بنوکد نصر ← بخت‌النصر

بنومضر (قبایل شمالی عربستان): ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱

بنه فیس: ۱۸۵، ۶۳۸؛ نیز ← اقطاع

بنی‌اسراییل: ۳۰۱

بنی‌امیه: ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۸ ــ ۱۷۰، ۱۷۳ ــ ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸؛

خلافت ـ : ۱۶۷
بنی عباس: ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷
بنی کنده: ۷۱
بوتکوف، ب.گ: ۵۶۹
بودا: ۳۲۰؛آئین ـ : ۸۵، ۳۴۹
بوداییان: ۳۵۴، ۳۶۷
بورجیگین، خاندان: ۳۲۰
بوسفور، تنگهٔ: ۱۱۸
بوسکارل دگیسر لف: ۳۵۵
بوشهر، بندر: ۶۰۷، ۶۱۶
بوقای (امیر مغول): ۳۵۴
بولاق مصر: ۱۳۷، ۲۲۲
بوندوس (مانوی): ۹۶
بویه، خاندان: ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۰
بهار، ملك‌الشعرا: ۲۲۷، ۲۳۱
بهاءالدوله (بویه): ۲۵۶
بهاءالدین (فرزند شمس‌الدین محمد جوینی): ۳۰۴،۳۵۴
بهارستان (قالی): ۱۲۴
بهرام اول: ۷۳، ۷۴
بهرام دوم: ۷۳
بهرام چهارم: ۷۹
بهرام پنجم (بهرام‌گور): ۸۸، ۸۹
بهرام چوبینه: ۶۵، ۱۱۵، ۱۱۶
بهزاد (نقاش): ۴۵۶، ۴۵۷، ۶۲۳، ۶۲۴
بهمنیار، احمد: ۲۳۰، ۲۳۱
بیات، ایل: ۵۱۰
بی‌بی‌جه مروی: ۶۲۴
بید شخ: ۱۱۰
بیرونی، ابوریحان: ۲۰۷، ۲۲۰
بیژن ومنیژه (داستان) :۲۹۴
بیستون، کتیبهٔ: ۹، ۱۰، ۲۴ ـ ۲۶، ۳۳
بیکنی(دماوند؟): ۱۱
بین‌النهرین: ۵، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۴۴، ۴۶، ۴۷ــ ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳ ــ ۷۶، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۶ ــ ۱۱۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۸، ۳۳۶؛ ـ سفلی: ۲۸۰؛ ـ علیا: ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۹۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۳۵
بیه پس (گیلان): ۴۶۸، ۴۸۹، ۵۲۶، ۵۵۴، ۵۵۵
بیه پیش (گیلان): ۴۶۸، ۴۸۹، ۵۱۳، ۵۲۶
بیهق: ۲۳۱، ۴۱۴، ۴۱۶
بیهقی، ابوالفضل: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۲، ۲۶۳
بئوسی: ۳۵


## پ


پاپ رم: ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۷۵، ۴۴۲، ۵۲۰
پابك ← اردشیر
پاپیروس: ۵۸
پاپیروسهای الفانتین(جنوب مصر):۲۸، ۳۶
پاراپامیز (هندوکش): ۴۱
پارت: ۴۹ ـ ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۷۰؛ ارتش ـ : ۵۷؛ دولت ـ : ۴۷، ۵۶؛ سرزمین ـ: ۵۲، ۵۳؛ لشکریان ـ: ۴۸

پارتها: ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۷۰؛ سرزمین ــ : ۲۵، ۴۱، ۴۷، ۵۷، ۵۸
پارتی: ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۶۸؛ ــ پهلوی: ۵۸
پارتی‌ها: ۴۶،۴۸، ۵۱ ــ ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۶۹
پـارتیان: ۱۰، ۴۷، ۵۱، ۵۴ ــ ۵۹، ۷۱
پارس: ۷، ۱۰، ۱۵ ــ ۱۷، ۲۳، ۲۵،۳۱، ۵۵، ۶۷، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۷؛ دولـت ــ : ۱۷؛ سپاهیان ــ : ۱۰۷
پارسی: ۴۱؛ ــ باستان: ۹، ۱۰؛ ــ میانه : ۵۸؛ زبانهای ــ : ۴۴؛ قبایل ــ : ۳۳؛ نگهبانان ــ : ۳۲
پارسیان: ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۶ ــ ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۱۳۵
پارسوماش: ۱۵
پارشوآ: ۱۲
پارمینو: ۴۱
پاریس: ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۰۲، ۳۰۵،۳۱۳، ۵۷۰
پازارگاد: ۱۶، ۶۷
پافلاگونیه: ۱۳، ۱۱۷
پاکستان: ۳۹۰
پاکور: ۵۲
پاللوگتا: ۱۲۵
پالمیرا (تدمر): ۷۳
پالئولیت: ۶۴۱؛ نیز ← عصر قدیم حجر
پاوه دوکورتی: ۱۴۲
پدرشاهی: ۶۰، ۹۷، ۱۴۸، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۶۶،۳۱۹،۳۲۱،۵۷۹، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷
جامعه؛ فؤدالی: ۶۲۹؛ ــ و عشیرتی: ۵۹۶
جماعتهای‌آزاد ــ : ۶۰۴
پراپول‌ ـ ممبیج: ۵۹
پرتغال: ۵۱۷، ۵۱۹
پرتغالیها: ۵۱۸
پرتو، شهر(بردع): ۱۰۲
پرس (پرسیا): ۶۷؛ نیز ← پارس
پرگام: ۳۶،۴۶
پروتستان، مذهب: ۵۵۲
پروکوپ، قیصری: ۶۵، ۱۰۶، ۱۲۸
پروان: ۳۲۸
پریسك (مورخ): ۶۵
پریسکلس: ۶۴۱
پریوگ (شاهك‌کوشان): ۱۱۶
پسامتیخ (پسامتیك): ۲۲
پشت‌کوه: ۴۳۳
پطرو دلاولا (سیاح ایتالیایی): ۵۰۹، ۶۲۲
پطرزبـورگ: ۴۶۴؛ پیمـان ــ : ۵۸۸ ــ ۵۹۰
پطـر اول: ۵۵۸، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، مرگ ــ : ۵۹۵
پطروس پاتریکی: ۶۵
پطروس دی سارگیس‌گیلانتس: ۵۶۹
پکین(پکن): ۳۱۳
پلاته،نبرد: ۳۵
پلانوکارپینی: ۳۳۳
پل الهوردی‌خان: ۵۲۴، ۶۲۲

پللیو:۳۱۳
پلوتارك: ۳۷
پلوزیوم: ۳۷
پمپه: ۴۹، ۵۰
پنجاب:۴۲، ۲۶۷
پوروم، فرمانروای: ۴۲
پوشنگ: ۱۹۷
پولیس، شهر: ۴۳
پونت: ۵۹
پهلوان اسد: ۴۲۷
پهلوان حسن دامغانی: ۴۲۳
پهلوان عوض: ۴۹۲، ۴۹۳
پهلوان یازی: ۴۹۲، ۴۹۳
پهلوی، خط: ۸۶
پهلوی، زبان: ۶۳ ــ ۶۵، ۶۹، ۸۰، ۸۵؛
ــ اشکانی: ۶۳
پیر (مرشد) ← صوفیان
پیر بکران: ۴۵۴
پیرکوهستان: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۳۶، ۳۴۰؛
نیز ← حسن بن صباح
پیروز: ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۵۸
پیروز ــ کواد، شهر(پرتو-بردع): ۱۰۲
پیگو لوسکایا، ن. و: ۱۴۸
پیه رلوتی (نویسندهٔ فرانسوی): ۶۲۳
پیغمبر (ص) ← محمد (ص)

## ت

تاپروبان ← سیلان، جزیرهٔ
تاتاران اصلی (تاتار سفید): ۳۱۸ ــ ۳۲۰
تاتارها: ۳۱۷، ۳۱۸
تاج‌الدین علی شاه‌گیلانی: ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۵۳
تاج نامك: ۶۵
تاجیکان: ۲۹۴
تاریخ (کتاب): ۱۴۳
تاریخ آل سبکتکین: ۲۲۵
تاریخ آگوانی: ۵۶۹؛ نیز ← آلبانی
تاریخ آل مظفر: ۳۱۰، ۴۰۵
تاریخ الامم: ۱۴۲
تاریخ الجایتوخان: ۳۸۰
تاریخ امینی: ۳۹۲
تاریخ ایران ملکم: ۵۰۶
تاریخ ایلچی نظامشاه: ۴۶۳
تاریخ بخارا: ۱۷۷
تاریخ بغداد: ۲۰۰
تاریخ بناکتی: ۳۰۸
تاریخ بیهق: ۲۳۱
تاریخ بیهقی: ۲۲۵
تاریخ جهانگشا: ۳۰۴، ۴۵۱
تاریخ الخلفا: ۱۳۸
تاریخ دنابله: ۵۶۹
تاریخ الرسل و الملوك: ۱۳۹
تاریخ زندیه: ۵۶۸
تاریخ سربداران: ۴۱۶
تاریخ سریانی: ۱۳۰
تاریخ سوریه: ۹۹
تاریخ سیستان: ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۹۴
تاریخ سیفی: ۳۱۲

تاریخ شاه اسماعیل صفوی: ۴۶۳
تاریخ شاه عباس ثانی: ۵۰۵
تاریخ عباسی: ۵۰۵
تاریخ شهر مرو: ۲۲۰
تاریخ شهرادسا (الرها): ۶۶
تاریخ طبرستان: ۲۳۱
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران: ۳۹۳، ۴۲۶
تاریخ طبری: ۶۵، ۱۰۴، ۱۴۱، ۲۲۱، ۲۲۵، ۳۸۹
تاریخ عمومی جعفری: ۴۰۳
تاریخ غازانی: ۳۰۶، ۳۰۷
تاریخ غیاثی: ۳۹۲
تاریخ قوم تیرانداز: ۳۱۴
تاریخ گزیده: ۳۱۰
تاریخ گیتی گشای: ۵۶۸
تاریخ گیلان: ۵۵۴
تاریخ گیلان و دیلمستان: ۳۹۳
تاریخ لنگتمور و جانشینان او: ۳۹۵
تاریخ من و ناتیر (نادر) شاه ایران: ۵۶۹
تاریخ نوین قفقاز: ۵۶۹
تاریخ و صاف: ۳۰۸ ـ ۳۱۰
تاریخ هرات: ۳۹۳
تاریخنامهٔ هرات: ۳۱۲، ۴۰۲
تاریخ یشوع استیلیت: ۶۶
تاریخ یمینی: ۲۲۰
تازی، قبایل: ۵۰، ۷۴
تازیان: ۱۰، ۴۸، ۷۱، ۸۰، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۵ ـ ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴ ـ ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۹۳؛ سیادت فرهنگی ـ: ۱۳۷؛ فتوحات ـ: ۲۹۴؛ ـ بدوی: ۳۲۶
تاشکند: ۵۰۸
تاورینه: ۵۰۹
تای چیوت، قبیلهٔ: ۳۲۰
تای چیوتها: ۳۱۷، ۳۱۹
تبت: ۱۴۴، ۲۹۹
تبریز: ۳۰۵، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۷، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۲۳
تجارب الامم: ۲۱۸
تجربةالامصاروتزجيةالاعصار: ۳۰۸
تخارستان: ۱۵۸، ۱۶۵
تخت طاوس، الماس: ۶۰۴
تختمش خان قزل اردویی: ۴۳۰
تدمر: ۵۹
تذکرةالاحوال شیخ حزین: ۵۶۵
تذکرةالاولیاء: ۲۲۹
تذکرةالشعراء: ۳۹۲، ۴۱۳
تذکرةالملوك: ۵۰۷، ۵۲۷، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۱
تذکرهٔ شاه طهماسب: ۴۶۳
تراژان: ۵۳، ۷۱
تراژیکاورتنیس بلی پرسی سی هیستوریا: ۵۷۰

ترجان: ۴۴۲
تردات ← تیرداد
ترشیز: ۴۲۰
ترکان: ۸۸، ۱۱۵، ۲۴۳، ۳۲۱، ۳۸۴، ۵۵۷، ۵۹۴ ـ ۵۹۶؛ ـ آسیای میانه: ۱۴۷؛ ـ چادر نشین: ۱۵۷؛ ـ سلجوقی: ۲۲۴؛ ـ قراخانی: ۲۶۰؛ ـ مغرب و چین: ۱۵۸
ترکستان: ۵۸، ۲۳۰، ۲۷۳، ۳۶۷؛ ـ چین ۵۷؛ ـ خاوری: ۳۲۰، ۳۳۱؛ ـ شرقی: ۲۹۹، ۳۲۲
ترکمنان: ۵۶۳، ۵۷۶
ترکمنستان: ۴۶۸؛ ـ جنوبی: ۶۴، ۴۷۸؛ ـ شوروی: ۲۲۹
ترکی، زبان: ۱۴۱
ترکیه: ۳۹۵، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۷ ـ ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۹۰، ۶۱۱
ترکیهٔ عثمانی: ۳۸۷، ۴۶۹، ۴۸۴، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۵۷، ۵۷۴، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۸
ترمذ: ۳۲۶، ۳۴۳
ترمشیرین: ۴۲۸
ترموپیل: ۳۵
تریستان و ایزوت: ۲۹۵
تسالی: ۳۵، ۳۹
تسزین، امپراتوری (چین شمالی): ۳۲۲، ۳۳۲
تسنن، مذهب: ۲۸۶، ۳۷۶، ۴۱۰، ۵۷۵، ۵۷۶
تشیع، مذهب: ۱۳۹، ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۷۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۴، ۶۱۶
تصوف: ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۵۳، ۴۷۰
تفلیس: ۳۲۹، ۵۰۸، ۵۸۹، ۶۱۹
تقی‌خان (بگلربگ فارس): ۶۱۰
تقیه: ۲۸۷
تکامل نیروهای تولیدی: ۶۳۷
تکتاندر (سفیر آلمان): ۵۱۷
تکسیل: ۴۴
تکه‌لو، ایل: ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۱۳، ۵۱۵
تکه‌لوها: ۴۸۲
تمخا: ۳۷۲
تموچین: ۳۲۰، ۳۲۱
تموری، قبایل: ۱۰۱
تموریان: ۱۰۱
تمیم (اعراب شمالی): ۱۵۲
تنکقوت سی‌سیا: ۳۲۲
توج: ۱۵۶
توحید: ۱۴۹
تورات: ۱۳۹
توران، سرزمین: ۷۲
توران شاه، امیر علی: ۵۱۸
تورکان خاتون: ۳۲۵
تورنبرگ: ۲۲۲
توس: ۱۷۴، ۲۴۹، ۳۲۶، ۳۳۷
التوسل علی‌الترسل: ۲۳۰
توقای: ۳۵۵
توکودار (تکودار): ۳۵۳
تولا: ۳۱۷

تولستوف، س. پ: ۱۴۸
تولوس: ۳۲۶،۳۳۱، ۳۳۳
تولید دسته جمعی: ۶۳۲
تومانسکی،آ.گ: ۲۳۰
توم بالبای: ۶۳۵
تونس: ۱۹۴
تونگوز (تغزغز)، نژاد: ۲۷۳
تو و مامتسوپستی (مورخ‌ارمنی): ۳۹۵
تهافةالفلاسفه: ۲۸۷
تهـران: ۱۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۵۹۲، ۶۱۸، ۶۱۹
تئودوریت (مورخ یونانی): ۶۵
تئوفان (وقایع نگار): ۶۵
تئوفیلاکت سیموکاتا (مورخ): ۶۵
تیرداد (اشکانی): ۴۷، ۷۴
تیفل‌وهورن: ۴۶۴
تیگران: ۴۹، ۵۲
تیگلت ـ پیلسرسوم: ۱۱، ۱۲
تیمور: ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۲۸ ـ ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۳، ۶۲۶
تیمور قاآن: ۳۰۹
تیمور ملك: ۳۲۴، ۳۲۹
تیموری، مکتب: ۴۵۶
تیمـوریـان: ۳۹۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۹؛ ـ خراسان: ۴۶۹
تیـول: ۲۴۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۲۵، ۳۷۱، ۴۸۰، ۵۴۶، ۵۴۹

ث

ثنویت: ۱۹۰

ج

جاثلیق (کاتولیکوس): ۱۲۴
جاجرم: ۴۱۸
جادهٔ ابریشم: ۷۰، ۹۲
جاسك، بندر: ۵۱۹
جام، شهر: ۴۱۹، ۴۲۰
جاماسب (زاماسب): ۹۹
جامـع‌التواریـخ: ۳۰۵ ـ ۳۰۸، ۴۵۱، ۴۵۵
جامعهٔ برده‌داری: ۴۳۹
جاموخا: ۳۲۰
جامی، عبدالرحمن: ۴۴۸، ۶۲۶
جبه(سردار مغولی): ۳۲۲،۳۲۵
جدیع‌الکرمانی: ۱۷۳، ۱۷۴
جزایرلمنوس: ۶۴۱
جزیره، بخش علیای بین‌النهرین: ۲۲۱
جزیه:ـ ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۷، ۳۶۷ـ۳۷۶
جعفربن محمد (ع): ۶۰۲
جعفر برمکی: ۱۷۹
جعفرخان زند: ۶۱۷، ۶۱۸
جعفری، مذهب: ۶۰۲
جعفری (مورخ): ۴۳۸
جغتای:۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۲؛ دولت ـ : ۳۳۳؛ خانهای ـ : ۴۲۸
جغتایی، شاهزادهٔ: ۳۷۸
جغتایی، دواخان: ۳۶۸

جغتاییان: ۳۴۴، ۳۷۲، ۳۷۵
جلالیان: ۵۱۷
جلال‌الدین خوارزمشاه: ۳۰۲، ۳۲۵، ۳۲۸ – ۳۳۰، ۳۳۵؛ مرگ ـ : ۳۰۳
جلال‌الدین رومی (مولوی): ۴۵۳
جلال‌الدین محمد منجم یزدی: ۵۰۵
جلایریان: ۳۵۴، ۴۰۰، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۷
جلابی هجویری: ۲۸۸
جلفای قدیم: ۶۲۲
جلفای نو: ۵۲۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۶۹، ۵۸۲، ۶۲۲؛ ارمنیان ـ : ۵۸۵
جلفا (جولاخ): ۵۲۲
جماعات خود مختار: ۱۴۸
جماعت بدوی: ۳۱۸، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲؛ ـ روستایی: ۶۰
جماعت پدرشاهی: ۶۳۳
جماعتهای خود مختار: ۳۸۰
جماعتهای روستایی: ۶۳۲
جماعت عشیرتی: ۶۳۳
جماعت مجاوری یا ارضی: ۶۳۳
جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی: ۲۲۱
جمشیدخان رشتی: ۴۸۹: ۵۵۴
جنابه (گناوه ـ جناوه ـ گندابه ـ گنابه): ۲۴۱
جنتمور: (حاکم مغول): ۳۳۶، ۳۳۷
جنتیله بلینی (نقاش ایتالیایی): ۴۵۷
جندی شاپور، شهر: ۷۲
جن کینسون، آنتونی: (بازرگان انگلیسی) ۴۶۷، ۴۸۶
جنگ ایران و روم: ۱۱۰
جنگ میهنی ۱۹۴۱ – ۱۹۴۵: ۵۶۷
جنگهای صلیبی: ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۵۵
جنیبك‌خان قزل اردو: ۴۰۶
جنید سلطانی: ۴۵۶
جواهرالاخبار: ۴۶۴
جواهرالعرایس و لطایف‌النفایس: ۲۹۳
جوچی، شاهزادهٔ مغول: ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱ – ۳۳۳
جور، بخش (فیروزآباد): ۲۴۶
جوری، شیخ حسن: ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹ – ۴۲۵
جوزجانی: ۳۱۲
جونسون (بازرگان انگلیسی): ۴۶۷
جوین: ۳۰۴
جوینی (امام‌الحرمین): ۲۸۸
جوینیان: ۳۵۴؛ نیز ← عطاملك جوینی
جهاد: ۱۵۰
جهان‌آرای‌عباسی: ۴۹۱؛ نیز ← حسن‌روملو
جهانشاه (سلطان‌قراقویونلو): ۴۳۹ – ۴۴۱، ۴۵۴
جهانگشای نادری: ۵۶۶
جهانگیر (مغول‌کبیر): ۵۱۸
جهان نامه: ۲۳۰
جهرم: ۵۳۴
جیحون، رود (آمودریا): ۲۶، ۴۲، ۶۸، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۴۹، ۴۷۴

جیك، قبیلهٔ: ۵۱۳
جیهانی: ۲۳۰

چ

چاپارخانه: ۱۸۰
چاد: ۶۳۵
چالدران، جلگهٔ: ۴۷۶
چان چون: ۳۱۶
چاو: ۳۵۷
چرکس، خاك: ۴۷۳
چرکسان، کشور: ۴۷۲
چژان تسیان (جهانگرد چینی): ۵۸
چغری‌بیك: ۲۶۶ – ۲۶۹
چنگیزخان: ۲۲۱، ۳۰۱ – ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۲ – ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴ – ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۲۸
چنگیزیان: ۳۲۱
چوبان: ۳۷۵
چوبانیان: ۳۷۸
چوخور سعد: ۵۵۰
چهار باغ اصفهان ۵۲۳، ۶۲۳
چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی: ۲۲۸
چهل ستون اصفهان: ۵۲۳، ۶۲۶
چین: ۴۱، ۴۹، ۵۴، ۷۰، ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۷، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۱، ۴۵۵، ۵۱۸، ۵۴۱
چینیان: ۵۸، ۳۰۵

ح

حاترا (الحضرا): ۵۵، ۵۸
حاجی ابراهیم کلانتر: ۶۱۸
حاجی داود: ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۸۹
حاجی دراز: ۴۹۳
حاجی طرخان: ۴۲۹، ۴۸۶، ۴۹۶
حافظ ابرو: ۲۲۵، ۳۷۴، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۳۳
حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد: ۴۵۲، ۶۱۵، ۶۲۳
حبشه: ۸۱
حبشان: ۱۱۱
حبشیان: ۲۴۳
حبیب‌السیر: ۳۹۲، ۴۶۳
حج: ۱۵۰
حجاج‌بن یوسف: ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹
حدودالعالم: ۲۳۰
حران: ۱۴، ۴۴، ۵۱
حروفی، فضل‌اله: ۴۳۷
حروفیون: ۴۳۷
حزین، شیخ محمدعلی: ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۰۰
حسن اوغلو: ۴۷۵
حسن بن زید: ۲۰۶، ۲۰۷
حسن بن سهل: ۱۹۷
حسن‌بن صباح: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۴۰؛ نیز ← کوهستان

حسن‌بن علی (ناصر کبیر): ۲۰۷، ۲۳۳
حسن بزرگ جلایری: ۳۹۹، ۴۰۰
حسن چکمه دوز: ۴۹۳
حسن روملو: ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۹۱ – ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۳
حسن سلیمی: ۴۳۴
حسن کوچك چوپانی: ۴۰۰
حسین بك: ۵۱۷
حسین بن علی (ع): ۴۱۰، ۴۲۵
حسین سبزی فروش: ۴۹۳
حشیشیون: ۲۷۷
حضرموت: ۱۴۷
حلب: ۲۲۴، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۶۸، ۴۳۷، ۴۸۹، ۵۱۹، ۵۴۱
حلواچی باشی: ۴۹۵
حلوان: ۱۶۵
حماة سوریه: ۲۲۴
حمدان قرمط: ۲۱۲
حمداله مستوفی قزوینی: ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۴۸، ۳۷۴، ۴۱۲
حمزةبن اترك (آذرك): ۱۹۵ – ۱۹۷
حمزهٔ اصفهانی: ۶۵، ۱۴۲
حمزه‌میرزا (فرزند سلطان‌محمد خدابنده): ۴۹۶،۴۹۷
حنفی، مذهب: ۱۳۷
حوا: ۱۳۸
حویزه: ۴۳۸
حیدربیگ‌ایواوغلی: ۵۰۸
حیدر میرزا (پسرپنجم شاه طهماسب): ۴۹۵
حیره: ۶۸، ۷۱، ۱۵۳

## خ

خابور، رود: ۵۴
خاراسن، دولت: ۴۸
خاراتسن: ۴۹
خارك، جزیرهٔ: ۶۱۶
خاقان ترك: ۱۱۶
خاقان چولا: ۹۱
خالدبك: ۵۱۲
خالدبن برمك ۱۷۴، ۱۷۶
خالدبن‌ولید: ۱۵۳،۱۵۴
خان احمدخان لاهیجانی: ۴۸۹، ۵۱۳
خالکدون ← خلقیدونه
خاندان هاشمی: ۱۴۹
خاور دور: ۵۷، ۱۲۴، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳
خاورمیانه: ۱۴۸، ۳۳۲
خاور نزدیك: ۹۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۶۴، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۳۹، ۳۴۴
خبوشان: ۳۵۰، ۴۲۰
ختن: ۹۲
ختوم (سلطان ارمنستان): ۳۳۵
خجند: ۴۱، ۳۲۹
خداش: ۱۷۰
خراج: ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۶۰–۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵ – ۱۷۸، ۱۸۵ – ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۹ – ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴ – ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۴
خراسان: ۶۸،۷۲، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۶،

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۶ – ۱۵۸،۱۶۴– ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷ – ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۴ – ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۷ – ۲۴۱، ۲۴۵ – ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۸ – ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶ – ۲۶۸، ۲۷۳ – ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۲ – ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۸۲، ۵۹۳ – ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۷،۶۱۱،۶۱۳،۶۱۴،۶۱۹

خراگ ← خراج

خرسون: ۶۴۱

خرمدینان: ۱۷۰، ۱۸۹ – ۱۹۲، ۱۹۷

خزران: ۲۰۷

خسرو (حاکم سلوکیه): ۴۹، ۵۳

خسرو اول انوشیروان: ۶۴، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۲ – ۱۰۷، ۱۰۹ – ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۶۱؛ مرگ – : ۱۱۱

خسرو دوم پرویز: ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵ – ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۷، ۲۹۴

خسروشیرین: ۶۵

خسرو و غلام او (داستان پهلوی): ۶۵

خشایارشاه: ۳۴ – ۳۶؛ – ی دوم: ۳۶

خشتریتی: ۱۳

خطایی ← شاه اسماعیل صفوی

خلجان: ۳۲۸

خلخالی، عبدالرحیم: ۲۲۸

خلدبرین: ۵۰۵

خلاصةالسیر: ۳۹۲

خلافت: ۱۰۸،۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰؛ سرزمینهای شرقی – : ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۱۰؛ – اموی: ۱۷۶؛ – عرب: ۱۶۴

خلفای اموی: ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۱

خلفای بغداد: ۲۸۰

خلفای عباسی: ۲۳۴

خلفای فاطمی: ۲۷۶، ۲۷۸

خلیج فارس: ۵، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۷۴، ۱۱۱، ۱۷۹، ۲۴۱ – ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۶۹، ۳۵۶، ۴۰۳، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۹، ۶۰۷، ۶۱۶، ۶۱۹

خلقیدونه: ۱۱۷، ۱۱۸

خلیفهالناصر: ۲۸۰، ۲۸۱

خلیل‌خان (رئیس قبیلهٔ کرد سیاه منصور): ۴۷۹

خمسهٔ نظامی، *نسخهٔ خطی*: ۴۵۷

خواجوی کرمانی: ۴۵۲

خواجه شمس‌الدین علی (سربدار): ۴۲۱

خواجه میر تبریزی: ۴۵۷

خواجه نصیرالدین طوسی: ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۵۰، ۴۵۱

خواداى نامك: ۶۴، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۹۳، ۲۹۴
خوار، درهٔ: ۵۹۴
خوارج: ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۸۷: ـ ازرقى: ۲۰۸؛ نهضت ـ : ۱۶۸
خوارزم: ۶۸، ۹۲، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۴۴۴، ۴۸۳، ۶۱۰؛ امپراطورى ـ : ۳۲۹
خوارزمشاه،آتسز: ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰
خوارزمشاه، تكش: ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱
خوارزمشاهیان: ۲۲۷، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۹
خوارزمى، محمدبن موسى: ۱۴۲
خوارزمیان: ۷۲، ۱۵۹، ۳۳۰
خواف: ۴۰۲
خواند میر: ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۳، ۴۶۳، ۴۷۴
خوانسار: ۵۸۴
خوانسارى: ۵۰۴
خوبیلاى (قبلاى): ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۷
خورشاه‌بن قبادالحسینى: ۴۶۳
خورن دز، قلعهٔ: ۳۰۲
خوزستان: ۷، ۶۸، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۳۵، ۲۳۷ ـ ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۸۰، ۴۰۳، ۴۳۷ ـ ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۳۳ ـ ۵۳۵، ۵۵۱، ۵۹۲
خوى: ۳۵۰، ۶۰۷، ۶۱۱
خوى، ا. د (دانشمند چینى) ۳۱۳
خینگان بزرك، قلهٔ: ۳۱۷

د

دادگاه کنسولى: ۵۷۴
دارا، شهر: ۱۱۶، ۱۱۷
دارابگرد: ۶۸
داریائوش ← داریوش
داریكر، سكهٔ: ۲۸
داریوش: ۹، ۱۰، ۲۳ ـ ۳۱، ۳۳ ـ ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۵
داریوش دوم: ۳۶، ۳۷
داریوش سوم: ۳۸
داستان نهان: ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹
داغستان: ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۱۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۸، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۴ ـ ۶۰۶، ۶۱۱ ـ ۶۱۳
دالساندرى، و: ۴۶۷، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲
دامغان: ۲۹۱، ۳۴۰، ۴۲۰، ۴۳۰؛ مسجد تاریخانهٔ ـ : ۲۹۱
دانوب: ۳۹
داودبك: ۵۷۸
داهها، قبیلهٔ: ۴۷
دجال: ۳۰۱
دجله: ۱۴، ۱۹، ۴۶، ۵۳ ـ ۵۵، ۵۷، ۶۸، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۷۴، ۱۷۹،

۳۳۶، ۴۴۰؛ ـ اعور: ۱۲۵

دخویه (عـربشناس هلندی): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴

دربارهٔ سفر در سلطان نشین ایران: ۵۰۹

دراخم: ۱۶۰

در انگیانا-سیستان:

درب امام، مقابر: ۶۲۳

دربند: ۳۴۲، ۳۷۸، ۵۱۲، ۵۵۸، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۶

دربند، رود: ۳۰۹

درجویه، محلهٔ: ۴۹۲

درفش کاویانی: ۱۵۴

درن، ب: ۵۰۷

درویشان، فرقهٔ: ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۸۲، ۴۷۰؛ ـحیدری:۵۳۸؛ـ صوفی: ۵۷۵

درویش بن بزاز: ۵۰۶

درویش عزیز: ۴۲۳

دریای آرال: ۲۶۵، ۲۶۹

دریای آزوف: ۱۳، ۲۰۷

دریای اژه: ۱۷، ۲۹، ۳۴، ۳۹

دریای خزر: ۵، ۴۷، ۵۴، ۵۷، ۷۱، ۷۲، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۲۰۵ ـ ۲۰۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۹۶، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۴، ۵۶۹، ۵۸۹، ۶۰۵، ۶۱۸

دریای سرخ: ۲۹، ۱۱۱، ۳۵۶

دریای سفید: ۴۸۶

دریای سیاه: ۱۰، ۱۳، ۲۸، ۵۷، ۷۰، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۰۷، ۲۶۹، ۴۲۹

دریای متوسط ← دریای مدیترانه

دریـای مدیترانـه: ۶، ۲۲، ۳۲، ۴۴، ۶۸، ۷۰، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۹، ۳۱۷

درهٔ نادره: ۵۶۵

دستجات ترکمن: ۲۶۸

دستگرد: ۱۱۸

دستور الکـاتب فی‌تعیین‌المـراتب: ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۰۷

دشت قبچاق: ۲۰۹، ۳۳۱، ۳۶۴

دشت مغان: ۴۴۱، ۶۰۰

دلت (هلندی): ۵۱۰

دماوند، کوه: ۲۴۱؛ مسجد ـ : ۲۹۱

دمتری سوم: ۴۹

دمشق: ۴۰، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۷۶، ۳۴۱، ۳۶۸، ۳۹۴

دمشق خوجه: ۳۷۸، ۳۷۹

دن، رود: ۲۰۷، ۴۹۶

دنبلی، ایل: ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۱۱

دندانقان: ۲۶۷

دنیپر، رود: ۲۰۷

دوباج: ۴۸۳

دورا، قریهٔ: ۴۳، ۵۹

دورا ـ ئوروپوس: ۵۴، ۵۷، ۵۹

دورق (درکرانهٔ خلیج فارس): ۵۳۹

دوقوز خاتون: ۳۵۰

دولتشاه سمـرقنـدی: ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۳۴

دونخوآن ایرانی: (دون ژوان...)۵۱۰

دوین: ۱۹۱
دهستان: ۲۶۷
دهك: ۹۷
دهلی: ۲۲۰، ۳۲۹، ۶۰۴
دیـار بکـر: ۳۳۰، ۳۳۵، ۴۴۰، ۴۶۸، ۴۷۴
دیاکونوف، آ.ب: ۶۶
دیلم: ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۰۵ – ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۶
دیلمیان: ۷۲، ۱۱۵، ۲۰۵، ۲۳۳
دینکرت: ۸۳
دینور: ۱۶۵
دیوار چین: ۸۱، ۳۱۷
دیواشتیچ: ۱۶۶
دیوان اراضی خاص: ۲۵۹
دیوان اینجو: ۳۴۸
دیوان جنود: ۱۸۰
دیوان خراج: ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۸۰، ۲۵۹، ۲۸۲
دیوان رسائل: ۱۸۰، ۲۵۹
دیوان صاحب برید: ۲۵۹
دیوان عرض: ۲۵۹
دیوان مشرفه: ۲۵۹
دیوان وقف: ۲۵۹
دیودوت (سردار سلوکی): ۴۶
دیودوت دوم: ۴۷
دیوکا (پادشاه ماد): ۱۱، ۱۲
دیوکلتین (امپراطور روم): ۹۶

ذ

ذوالفقاربك: ۴۸۲
ذوقار: ۱۴۷
ذوالقدر، ایل: ۴۷۲، ۴۸۵، ۵۱۲، ۵۵۰
ذیل عالم‌آرای عباسی: ۵۵۴

ر

رابان‌سائوما (کشیش نستوری): ۳۱۵، ۳۵۵
راحةالصدور و آیةالسرور: ۲۲۷
رادکان: ۴۵۳
رافائل‌دوما: ۵۰۹، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۵۱
رافع‌بن لیث: ۱۹۵ – ۱۹۸
رام – پیروز، شهر: ۹۱
راوند: ۲۲۷
راوندی، نجم‌الدین محمد: ۲۲۷
راه ابریشم: ۷۰، ۹۲
راه ولگا – بحر خزر: ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۸۷
راه دریایی اروپا به‌هندوستان: ۵۷۴
ربیع بوشنچی: ۴۰۲
ربیع رشیدی: ۳۷۳، ۴۵۳
رستاق: ۲۳۱
رستم فرخزاد: ۱۵۴، ۱۹۸
رستم، پهلوان افسانه‌ای شاهنامه: ۲۹۵
رستم و سهراب: ۴۱۴
رستم میرزای گرجی: ۵۸۲
رشت: ۴۶۸، ۵۴۶، ۵۵۵، ۵۸۸، ۵۹۵، ۶۰۷
رشیدالدین فضل‌اله‌همدانی: ۳۰۵ – ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۱،

۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۷۱
رشیدی، غیاث‌الدین محمد: ۳۹۹
رضا عباسی: ۶۲۵
رضاقلی میرزا: ۶۱۳
رکن‌الدوله، حسن (بویه): ۲۳۴، ۲۵۳
رکن‌الدین خورشاه: ۳۴۰
رودبار: ۲۷۶
رودس، جزیرهٔ: ۱۱۸
رودلف دوم (امپراتور آلمان): ۵۱۷
روزبه ← ابن مقفع
روزکی، قبیلهٔ: ۴۴۸، ۴۶۵
روزن، و: ۱۴۰
روس: ۲۰۷، ۲۴۱، ۲۹۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۴۲؛ پیمان ـ و ایران: ۵۹۵؛ قرارداد ـ و ترك: ۵۹۰، ۵۹۱
روسی، زبان: ۵۴۱
روسیان: ۲۰۷، ۲۴۱، ۲۴۳
روسیه: ۱۳، ۷۱، ۳۰۶، ۳۲۵، ۴۴۲، ۴۶۱، ۴۸۶، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۹، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۷ ـ ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۷، ۶۱۸، ۶۱۹
روسیه (شرکت انگلیسی): ۶۰۷
روشن ـ پیروز، شهر: ۹۱
روضة‌الجنات فی‌تاریخ مدینة‌الهرات: ۳۹۳
روضة‌الصفا: ۳۹۰، ۳۹۲
روضة‌الصفویه: ۵۰۵
رم: ۵۵، ۹۶، ۱۰۲؛ ـ قدیم: ۶۳۱، ۶۳۷؛ میدان ناون ـ: ۶۲۲
روم: ۳۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۶۹ ـ ۷۴، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۶۴، ۴۷۱، ۶۲۴؛ امپراطوری ـ: ۸۵، ۸۶ پاپهای ـ: ۳۳۲؛ دولت ـ: ۱۲۹؛ ـ بزرگ: ۶۴؛ ـ مقدس: ۳۰۶
روم‌شرقی: ۶۴ ـ ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵ ـ ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۱ ـ ۱۵۳، ۲۶۹، ۳۰۶، آخرین جنگ ایران و ـ: ۱۴۶؛ کلیسای ـ: ۸۸
رومیان: ۵۱ ـ ۵۵، ۵۷، ۷۲ ـ ۷۷، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۲؛ ـ قدیم: ۱۳۸
رومیةالصغری ← روم شرقی
رهبانیت: ۲۸۸
ری: ۱۴، ۹۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹ ـ ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶؛ ـ قدیم: ۶۱۸
ریشا(رئیس): ۱۲۵
ریشهر: ۱۵۶
ریو: ۳۰۹

## ز

زاب بزرگ، رود: ۱۷۴
زابلستان: ۴۰۲
زاخائو، ا: ۲۲۰

زاخودر، ب. ن: ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۴۸
زاکانی، عبید: ۴۵۲
زاگروس: ۵، ۲۸۱
زال ورودابه: ۲۹۴
زاوه: ۴۲۰
زبان‌ادبی‌دری←فارسی‌نو
زبدةالتواریخ: ۳۸۹، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۶۴
زبدةالنصرة و نخبةالعصرة: ۲۲۱
زرتشت: ۳۳، ۵۹، ۶۴؛ دین ـــ : ۸۴، ۸۵
زرتشتی،دین:۷،۹،۳۳،۶۴،۷۳،۱۶۶،۱۶۷، ۱۸۸؛ دین ـــ : ۷؛ روحانیون ـــ :۱۱۴؛ ۱۴۲؛کاهنان ـــ: ۱۰۰
زرتشتیان: ۳۳، ۸۹، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۸۷، ۳۶۰، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۵۲، ۵۵۳؛کتاب مقدس ـــ: ۸۱
زرتشتی‌گری: ۱۲۹، ۱۳۰
زرمهر: ۹۴، ۹۵
زکرویه(داعی‌قرمطی): ۲۱۳
زکوة: ۱۵۰
زکی‌خان (زند): ۶۱۷
زلالی: ۶۲۷
زمارخ: ۱۱۱
زنجان: ۴۷۹، ۵۹۲
زند اوستا: ۸۳
زند، ایل‌ایرانی‌لر: ۶۱۴، ۶۱۵
زندگی شاهان ایران (کتاب): ۶۴
زنده رود: ۲۳۷، ۵۲۴، ۵۸۲، ۶۲۲
زندیه،سلسلهٔ:۵۶۸،۶۱۴،۶۱۷،۶۱۸،تاریخ سلاله ـــ : ۵۶۸، قئودالهای ـــ : ۶۱۹
زندیقان: ۲۸۷، ۲۹۳؛ نیز ← خرمدینان و مزدکیان
زنگبار: ۲۰۸
زنگی: ۲۱۳، ۳۶۴
زنگیان: ۲۰۸، ۲۱۲،۲۱۴
زنودویتون: ۵۰
زنون (امپراتور): ۹۳
زوبوف، ژنرال: ۶۱۹
زوتانبر: ۳۴۱، ۲۱۹
زوگما: ۴۹، ۵۲، ۵۸
زهاب، رود: ۱۱۶، ۱۷۴
زیار، خاندان: ۲۹۵
زیدیه: ۲۱۰، ۲۸۷؛ نیز ← شیعه
زین‌الاخبار: ۲۲۵
زین‌العابدین مستوفی قزوینی: ۳۱۰

ژ

ژاپن: ۵۴۱
ژزوئیت، فرقهٔ: ۵۷۰
ژن: ۳۴۴، ۳۵۵ ـــ ۳۵۷؛ جمهوری ـــ : ۳۱۵؛ سنای ـــ : ۳۵۶
ژوستی نین: ۶۴
ژوکوسکی: ۲۲۹، ۴۶۴
ژولین:۶۵،: ۷۵، ۷۶

س

ساتراپ: ۲۷، ۲۸، ۴۱، ۴۶
ساتراپ نشین: ۳۶، ۴۱، ۴۶
ساتراپ نشینها: ۳۱، ۵۶
ساتراپها: ۳۱، ۳۷، ۴۳، ۴۴
ساجدیان: ۱۹۴
ساجیان، سلاله: ۲۳۵

سارد: ۱۷، ۲۹، ۳۷، ۳۹-۴۵
سارگون (پادشاه آشور): ۱۲، ۱۳
ساروخان: ۵۵۵، ۵۵۶
ساری: ۲۴۱، ۴۲۵، ۴۲۶
ساسان: ۶۷
ساسانی: ۶۳ – ۶۶، ۶۸ – ۷۲، ۷۷ – ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۹، دولت –: ۹۰، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳؛ شاهان –: ۱۲۹؛ شاهنشاهی –: ۹۷
ساسانیان: ۶، ۵۵، ۵۹، ۶۳ – ۶۶، ۶۹، ۷۸، – ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، – ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳ – ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۴۹، ۴۷۷، ۵۲۶
سالاریان: ۲۰۶، ۲۳۵
سالامین، جزیرهٔ: ۳۵
سامانی: ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۰
حاکم –: ۲۰۷؛ دولت –: ۱۴۱، ۲۵۹
سامانیان: ۱۴۴، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸ – ۲۶۱، ۲۹۶
سامره: ۱۸۴، ۱۹۱
سام میرزا: ۶۱۰
ساموس، جزیرهٔ: ۲۱
سانسون، پ: ۵۰۹
سبزوار: ۲۳۱، ۳۲۶، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۳ – ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۴؛ سربداران –: ۴۳۶
سبکتکین: ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۶۰
سبه‌اس، اسقف: ۶۶
سپتیم سور (امپراتور روم): ۵۴
سپیدجامگان: ۱۹۶، ۲۲۰؛ نیز ← خرمدینان
سراب: ۵۱۸
سربداران خراسان: ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۲۷،
سرتوماس: ۵۰۹
سرخ جامگان ← سرخ علمان
سرخس: ۱۹۷، ۲۶۶، ۴۰۱
سرخ علمان: ۱۸۹ – ۱۹۱
سرگذشت سیدنا: ۳۰۴، ۳۴۰
سرگزیت (مالیات سرانه): ۱۶۰
سرگی (مترجم خسرو اول): ۶۴
سرو، محلهٔ ۴۹۲
سریانی: ۶۴، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۵، ۲۳۱، ۳۱۵
سعدبن ابی‌وقاص: ۱۵۴
سعدالدوله: ۳۵۴، ۳۵۵
سعدالدین ساوجی: ۳۶۹
سعدالدین وزیر: ۳۷۶
سعدی، شیخ مصلح‌الدین: ۳۳۶، ۴۱۱، ۴۵۲، ۶۱۶، ۶۲۳
سغد: ۹۲
سغدی: ۶۳، ۸۶
سغدیان: ۴۶، ۸۱، ۸۶، ۱۵۹
سفر به‌آنسوی سه‌دریا (کتاب): ۳۹۵

سفیدرود: ۴۳۳
سقراط: ۶۵
سکان شاه: ۷۴
سکایان: ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۵۰، ۷۴، ۷۵
سکایی: ۴۸
سکستان ← سیستان
سلالۀخان: ۴۹
سلجوق: ۲۶۶
سلجوقی: ۲۲۷، ۲۷۴؛ امپراتوری ـ : ۲۷۳؛ سلاطین ـ : ۲۷۰
سلجوقیان: ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۶ ـ ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹ ـ ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۴۶، ۴۷۸، ۵۳۸؛ ـ روم: ۲۷۲، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۳؛ ـ عراق: ۲۸۰؛ ـ کبیر: ۲۷۵؛ ـ کرمان: ۲۷۲
سلطان‌آباد: ۴۵۵
سلطان ابوسعید تیموری: ۴۴۱
سلطان احمد جلایری: ۴۳۰، ۴۳۲
سلطان احمد سوم: ۵۸۷، ۵۸۹
سلطان اویس جلایری: ۴۰۷
سلطان حسین بایقرا: ۳۹۰، ۴۴۴ ـ ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۸
سلطان حسین تیموری: ۴۴۹، ۴۷۴
سلطان سلیم: ۴۷۵
سلطان سلیمان: ۴۸۵، ۴۸۶
سلطان سنجر سلجوقی: ۲۲۹، ۲۷۲ ـ ۲۷۵، ۲۸۰
سلطان غیاث‌الدین: ۳۳۵
سلطان لطف‌اله: ۴۲۳
سلطان محمد خدابنده: ۳۷۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۱۳
سلطان محمد خوارزمشاه: ۲۳۰، ۲۸۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶
سلطان محمد دوم (عثمانی): ۴۵۷
سلطان محمد نقاش: ۶۲۴
سلطان محمودغزنوی: ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۱ ـ ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۴، ۶۲۷
سلطان مراد (آق‌قویونلو): ۴۴۳، ۴۶۸
سلطان مراد سوم: ۴۹۶
سلطان مراد چهارم: ۵۵۷
سلطان مسعود غزنوی: ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷
سلطان یعقوب: ۴۴۲، ۴۴۳
سلطانیه: ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۶، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۵۴، ۴۷۹، ۴۸۴، ۵۹۲
سلغوریان: ۲۷۹، ۲۸۱
سلماس: ۴۵۳، ۶۱۱
سلمان ساوجی: ۴۵۲
سلمنصر دوم: ۱۱
سلوکوس: ۴۶، ۴۷
سلوکیه: ۴۳ ـ ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۸۷؛ ـ قدیم: ۱۱۲، ۱۱۳
سلیمان، جبال: ۴۰۲
سلیمان اول (سلطان عثمانی): ۴۸۲، ۴۸۴
سلیمان‌بن ابوالسرایا: ۱۶۶
سلینگا: ۳۱۷
سمرقند: ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۹۴، ۳۹۵

۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۴
سمرقندی، عبدالرزاق: ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳
۴۱۳، ۴۳۳
سمعانی، ابوسعیدعبدالکریم بن محمد: ۲۲۰
سمنان: ۴۱۳، ۴۶۸، ۴۷۳
سمنانی، رکن الدین: ۴۱۳
سنایی: ۲۹۵
سنباد: ۱۸۸، ۱۸۹
سن پطرز بورگ: ۵۸۸
سند: ۸، ۴۲، ۴۴، ۲۲۲، ۲۵۱، ۲۵۳؛
رود ــ: ۵، ۳۲۸
سنگار (سنجار): ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۴۹۲
سنگلاخ (کتاب لغت) ۵۶۵
سنی، مذهب: ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۹، ۲۰۶،
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۸۵،
ــ ۲۸۷، ۳۰۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰،
۴۹۶، ۶۰۲؛ روحانیون ــ: ۲۹۵، ۲۹۶
۵۷۶، ۵۷۷؛ روحانیون ــ ترك: ۵۱۱؛
علمای ــ: ۵۸۰؛ مسلمانان ــ: ۵۵۲، ۵۹۱
سنیان: ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۴۱، ۵۲۳،
۵۵۲، ۵۵۳، ۵۷۶، ۶۰۲، ۶۲۱؛
خروج ــ: ۵۸۰
سنیورفئودال: ۶۳۱، ۶۳۸، ۶۴۰
سوبوتای: ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۲
سورخای خان قاضی: ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۸۹،
سورن: ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۷۶، ۷۹
سوریان: ۸۱، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۵۹
سوریه: ۱۰، ۱۵، ۱۸، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۳
۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸،
۶۶، ۷۳، ۷۷، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴،
۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۹،
۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۳۲،
۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۰،
۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۷۰،
۴۳۷، ۵۱۹
سولدوز: ۳۷۸، ۴۰۰
سولا: ۴۹،
سومر: ۱۸، ۱۹
سون (امپراتوری): ۳۲۲، ۳۳۲
سون ژن، شهرك: ۵۵۸
سوئد: ۵۱۲، ۵۴۱، ۵۸۷؛ تنگهٔ ــ ۲۲
سویمونوف: ۵۶۹
سهراب بك: ۴۹۳
سهیلی خوانساری: ۵۰۵
سیاستنامه: ۱۰۰، ۱۱۲، ۲۲۷، ۲۲۸،
۲۷۰، ۲۸۲
سیحون: ۲۶، ۴۴، ۴۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۴
سیدت ← آنتیوکوس هفتم
سید شرف الدین: ۳۸۱
سید عزالدین مرعشی: ۴۲۵
سید فخرالدین: ۴۳۴، ۴۳۵
سید قوام الدین مرعشی: ۴۲۵
سید مبارك: ۵۱۳
سید محمد مشعشع: ۴۳۸
سیراف، بندر: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹
سیرت السلطان جلال الدین منکوبرنی: ۳۰۲
سیر دریا ← سیحون
سیاوران: ۱۱۵
سیستان: ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۶۸، ۷۵،

۹۴، ۱۰۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۴
– ۱۹۷، ۲۰۲ – ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۳۷،
۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۸،
۲۷۳، ۲۸۷، ۳۳۶، ۳۷۸، ۴۰۲،
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۶۸، ۵۱۲،
۵۳۴، ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۷۸، ۵۸۱،
۵۸۲، ۶۱۲، ۶۱۴
سیسیل: ۱۴۵، ۲۲۳
سیف‌الاسلام ← خالدبن ولید
سیف‌بن محمد هروی: ۳۱۲، ۳۱۳
سیفی هراتی: ۴۰۲
سیلان، جزیرهٔ: ۸۱، ۱۲۴، ۱۴۱
سیمجوری، خاندان: ۲۴۵
سین تسزیان: ۲۷۳، ۲۹۹
سینه نی‌سی: ۱۷
سیاه تاتار: ۳۱۸
سیاه منصور، قبیلهٔ کرد: ۴۷۹
سیواس: ۴۴۰، ۴۷۵
سیورغال (اراضی): ۳۸۷، ۴۴۷، ۴۸۰،
۵۲۷، ۵۲۹،۵۴۶، ۵۴۹،۵۵۰، ۶۳۸
سیوفیك: ۹۰، ۵۷۸

## ش

شاپور اول: ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۸۵
شاپور دوم: ۶۳، ۷۴ – ۷۷، ۷۹، ۸۳،
۱۱۲
شاپور سوم: ۷۹
شاردن، ژان: ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴،
۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۷، ۵۵۰،
۵۵۲، ۵۷۲، ۵۷۴
شاملو، ایل: ۴۷۲، ۴۹۶، ۵۱۱
شاوا (شابا)، خاقان ترك: ۱۱۵
شاه اسماعیل اول (صفوی): ۳۹۲، ۴۵۷،
۴۶۳، ۴۷۳ – ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۱،
۴۸۹، ۵۱۸، ۵۹۳، ۶۲۳، ۶۲۵،
۶۲۷
شاه اسماعیل دوم: ۴۹۵، ۵۵۲
شاه اسماعیل سوم: ۶۱۴، ۶۱۵
شاه جاماسب: ۱۰۰
شاه جهان: ۶۲۵
شاهرخ افشار: ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۹
شاهرخ تیموری: ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۳۳
۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰،
۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۶
شاهزاده آلافرانگ: ۳۸۲، ۴۱۱
شاهزاده رستم میرزا: ۵۱۲
شاه سلطان حسین: ۴۷۴، ۵۴۶، ۵۵۳،
۵۷۱، ۵۷۳ – ۵۷۵، ۵۸۲ – ۵۸۵،
۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۹،
۶۰۷، ۶۱۱، ۶۲۳؛ سیاست مالیاتی –
۵۶۹
شاه سلیمان: ۵۰۶، ۵۵۹، ۵۷۴
شاه سلیمان دوم: ۶۱۳
شاهسون، ایلات: ۵۷۸
شاهسونها: ۵۸۲
شاه شجاع: ۴۰۷، ۴۲۷
شاه‌صفی: ۵۰۵، ۵۰۶: ۵۲۴، ۵۵۵، ۵۵۷
– ۵۵۹، ۶۲۲
شاه طهماسب اول: ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۹،

۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵ – ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۶۲۳
شاه طهماسب دوم: ۵۸۵، ۵۸۸ – ۵۹۶
شاه عباس اول: ۴۸۱، ۵۰۳ – ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۲ – ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۷۶، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۱ – ۶۲۴
شاه عباس دوم: ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۷۴، ۶۲۲، ۶۲۵
شاه عباس سوم: ۵۹۶
شاه علی چرتك: ۴۹۳
شاه‌قلی: ۴۷۵
شاهنامهٔ‌شاه‌اسماعیل: ۶۲۷
شاهنامهٔ فردوسی: ۲۹۴، ۳۱۰، ۴۱۴، ۴۵۵، ۶۲۴، ۶۲۷
شاه نعمت‌اللّه‌ولی: ۴۵۳
شاه نعمت اللهی، درویشان: ۴۵۳
شاه وردی‌خان: ۶۱۲
شاه وگدا (منظومه): ۶۲۷
شبانکاره، محمدبن علی: ۳۱۱، ۳۱۲
شبستری: ۴۵۳
شرف (پسر مصطفی‌لنگ): ۴۹۲
شرف‌خان بدلیسی: ۴۶۶
شرف‌الدین علی یزدی: ۳۸۸ ۳۸۹
شرفنامهٔ بدلیسی: ۴۶۵، ۴۶۶
شرلی، آنتونی: ۵۱۵، ۵۱۷
شرلی، ربرت: ۵۱۵، ۵۱۹
شش‌گیلان، محلهٔ: ۴۹۲
شریك‌بن شیخ‌المهری: ۱۷۷
شطرنج: ۶۵
شعر فارسی: ۲۸۹
شعوبیه: ۲۹۳
شعوبیون: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۹۳
شفت (درگیلان): ۵۲۷
شفر، ش: ۲۲۸، ۴۶۳
شکی: ۴۸۳
شکی قوتوقو: ۳۲۲، ۳۲۸
شماخی: ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۷۷، ۵۸۸
شمس‌الدین محمد جوینی: ۳۰۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۴
شمنان جادوگر: ۳۲۰
شمن پرست: ۳۳۲
شمنی، کیش: ۳۵۰
شنب غازان: ۳۷۳
شنجی گازر: ۴۹۳
شوش: ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۴۲
شوشتر: ۷۲، ۲۴۰، ۲۴۹، ۴۳۸، ۶۱۱
شوشه، شهر: ۶۱۹
شهاب‌الدین عبداله‌بن‌فضل‌اله شیرازی: ۳۰۸
شهر – دولت: ۱۰، ۱۷، ۶۴۱
شهرستان یزدگرد: ۹۱
شهرستانی: ۱۸۹
شهرهای ایران (کتاب): ۶۴
شهنواز دوم: ۵۷۹
شیبانی، محمدخان: ۴۶۹، ۴۷۴ یا: شیبك‌خان
شیخ ابراهیم شیخ‌شاه: ۴۷۱
شیخ ابوالحسن خرقانی: ۲۸۸
شیخ بابارکن الدین، مقبرهٔ: ۶۲۳

شیخ بهاءالدین عاملی: ۶۲۷
شیخ جام، تربت: ۴۸۳
شیخ جنید صفوی: ۴۷۲، ۴۷۳
شیخ حسین بن شیخ ابدال زاهدی: ۵۰۶
شیخ حیدر صفوی: ۴۷۲، ۴۷۳
شیخ خلیفه: ۴۱۳ – ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۴
شیخ صدرالدین: ۴۷۱
شیخ صفی، مسجد: ۵۸۶، ۶۲۶
شیخ صفی‌الدین اردبیلی: ۴۰۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۰۶؛ مقبرهٔ ـــ: ۶۲۱
شیخ صفی‌الدین اسحق ← شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی
شیخ یعقوب: ۳۸۲
شیراز: ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷– ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۹۶، ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۸۹، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۸۵، ۵۹۸، ۶۱۵ – ۶۱۸، ۶۲۳
شیخ‌الاسلام: ۴۳۸؛ کتابخانهٔ ـــ: ۲۵۴؛ مدرسهٔ منصوریهٔ ـــ: ۴۴۸
شیرازی، محمد رضا: ۵۶۸
شیروان: ۲۶۹، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۴۲، ۴۷۳، ۴۸۳ – ۴۸۶، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۳۵، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۹، ۶۱۰؛ بگلربگی ـــ ۴۸۶
شیروانشاه: ۴۴۱، ۴۷۳
شیروانشاهیان: ۳۴۳
شیرویه: ۱۱۹
شیرین سوری: ۲۹۴
شیز، آتشکدهٔ: ۸۳، ۸۹، ۱۲۹
شیعه، مذهب: ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۷۶، ۲۸۷، ۳۷۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۷۶، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۵۳، ۶۰۲؛ ائمهٔ ـــ: ۴۳۶، ۶۲۶؛ روحانیون ـــ: ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۷۴، ۶۰۰ – ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۷، علمای ـــ: ۵۷۵، ۶۲۷؛ غلات ـــ: ۴۳۸، ۵۷۵؛ نهضت ـــ: ۱۶۹؛ ـ اسماعیلی: ۲۱۲؛ ـ امامیه: ۲۱۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۷۸، ۵۵۲، ۶۰۱؛ ـ جعفری: ۶۰۲
شیعیان: ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۴۲۵، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۰۱، ۶۰۲؛ ـ علوی: ۲۳۳؛ ـ میانه‌رو: ۱۹۷

ص

صادق خان زند: ۶۱۷
صالح بیتکچی: ۴۸۳
صائب اصفهانی: ۶۲۷
صحابهٔ پیغمبر: ۱۵۰
صحرای پروان: ۳۲۸
صحرای پولوتس (خوارزم): ۳۳۱
صحرای سینا: ۲۱
صدر جهان: ۳۵۷
صدرالدین احمد خالدی وزیر: ۳۵۷، ۳۶۹ ۳۷۷
صفار: ۲۰۲
صفاریان: ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶،

۲۵۸، ۵۷۸
صفوةالصفا: ۵۰۶
صفوی (دولت): ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۷۷، ۴۷۸
۴۸۴ — ۴۸۶، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۸،
۵۲۶، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴،
۵۵۶ — ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۱،
۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۱،
۶۲۳؛ خاندان ــ: ۵۶۵، ۶۰۱؛ سلاطین
ــ: ۴۷۸، ۵۴۶، ۵۶۴؛ سلالهٔ ــ: ۶۰۰،
۶۰۲
صفویان: ۳۹۲، ۴۷۰ — ۴۷۲، ۴۸۷،
۶۰۳
صفویه: ۴۷۳، ۴۸۳، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۲،
۵۲۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۹، ۵۸۷،
۵۸۹ — ۵۹۱، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۳،
۶۲۱؛ انحطاط اقتصادی وسیاسی دولت
ــ: ۵۷۰؛ سیاست مذهبی ــ: ۵۵۲
صفی میرزا: ۵۲۴، ۵۹۴، ۶۱۱
صلیبیون: ۲۷۶ — ۲۷۸، ۳۳۲، ۳۴۴،
۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶
صنیع‌الدوله، محمد حسن خان: ۴۶۴
صور، شهر: ۴۰
صورالاقالیم: ۱۴۳، ۱۴۴
صورت‌الارض: ۱۴۲
صوفیان: ۲۸۸ — ۲۹۰، ۶۲۶؛ ادبیات ــ:
۶۲۷
صوفیگری: ۲۸۸، ۲۹۵
صوفیه: ۲۲۹، ۶۲۷؛ مواعظ و تبلیغات ــ:
۲۸۹
صومعه: ۵۲۳
صیدا: ۳۷

## ط

طاق بستان، غار: ۱۲۳
طاق کسری: ۱۱۲
طالش: ۱۹۱، ۴۶۸، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۵۵
طالقان: ۸۹ — ۹۱، ۹۳
طاهربن حسین: ۱۹۷ — ۲۰۱
طاهریان: ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
۲۰۶، ۲۱۴
طبرستان: ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۸،
۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۵ —
۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹ — ۲۴۱،
۲۵۳، ۲۶۰
طبری: ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۸—
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۵،
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰،
۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱
طبقات ناصری: ۳۰۳
طرابزون: ۳۴۳
طرطوسی: ۱۷۸
طغرل بیک سلجوقی: ۲۶۶ — ۲۶۹، ۲۷۲،
۲۸۷
طغرل سوم: ۲۲۷، ۲۸۰
طلحة‌بن طاهر: ۱۹۹
طوغای تیمورخان: ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۲۲،
۴۲۴
طوماس مرغایی: ۶۶
طوس: ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۵
طهران: ۴۵۴

طهماسب میرزا: ۵۸۲
طیسفون: ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۶۸، ۷۴ — ۷۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۹

## ع

عادل شاه: ۶۱۳
عالم‌آرای عباسی: ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۵
عالم‌آرای نادری: ۵۶۷
عالی‌قاپو: ۵۲۳، ۶۲۲
عباس میرزا: ۴۹۶؛ وفات —: ۵۶۸
عباسی (خلفای): ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶؛ دولت —: ۵۱۴؛ مبلغین —: ۱۷۷
عباسیان: ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۷۰ — ۱۷۲، ۱۷۵ — ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴ — ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۳۴۱، ۳۵۳
عبدالرحمن بن اشعث: ۱۶۴
عبدالرزاق باشتینی: ۴۱۶ — ۴۱۹
عبدالرزاق بك‌دنبلی: ۵۶۷
عبدالرزاق لاهیجی: ۶۲۸
عبداله‌البغدادی الغیاثی: ۳۹۲
عبداله‌بن طاهر: ۲۰۰، ۲۰۱
عبداله‌بن عمر بیضاوی: ۳۰۳
عبداله‌بن مقفع: ۱۳۷، نیز ← ابن‌مقفع
عبداله‌خان اوستاجلو: ۴۸۳، ۴۸۶
عبداله کاشانی: ۳۰۸
عبداللطیف: ۴۴۴
عبدالملك خلیفه: ۱۶۹
عتبی، ابونصر محمد: ۲۱۹ — ۲۲۱
عبیداله ازبك: ۴۸۳
عبیداله‌بن عبداله‌بن خردادبه: ۱۴۳
عثمان‌بن عفان، خلیفه: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۹، ۴۷۸
عثمانی: ۴۴۱، ۴۵۳، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۱۶
امپراتوری —: ۴۴۱، ۵۳۶، ترکان —: ۴۶۶، ۴۸۴، ۵۷۷؛ دولت —: ۴۳۴، ۴۸۵، ۵۱۷
عجایب‌المقدور فی‌اخبارالتیمور: ۳۹۴
عراق: ۱۰۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۸ — ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۷۹، ۴۰۷، ۴۷۴، ۵۳۴، ۵۹۱
عراق عجم: ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۲۹، ۳۳۶، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۳۹، ۴۴۱— ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۷۳، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۹۸
عراق عرب: ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۲، ۲۹۱، ۳۴۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۵، ۶۰۴
عرب، خلفای: ۱۳۵، ۱۶۵، ۲۳۶؛ اتحاد سیاسی —: ۱۵۱؛ خلافت —: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۹۳؛ عشایر —: ۱۵۲، ۱۶۶؛ فاتحان —: ۱۴۷، ۲۴۴، ۲۴۹،

۲۹۱؛ قبایل ــ: ۴۹، ۷۱، ۱۵۲؛ قیام
چادرنشینان ــ: ۱۱۶؛ لشکریان ــ: ۱۵۱
عربی، خلافت: ۱۳۵، ۱۹۳؛ دولت ــ: ۶۸
زبان ــ ۱۰۹، ۱۳۶
عربستان: ۲۸، ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۷ ــ ۱۴۹
۱۵۱، ۱۵۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹،
۲۵۳، ۵۱۸، ۵۳۴، ۶۱۹؛ ــ جنوبی:
۶۸، ۸۱، ۱۲۴، ۱۴۷؛ ــ شمالی: ۱۴۷
عرفان: ۲۸۸، ۴۱۱
عرفی شیرازی: ۶۲۷
عشیرتی، جماعت: ۷، ۱۳، ۱۴، ۵۲، ۷۸،
۹۷، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲،
۲۶۵، ۳۱۹، ۳۴۵
عصر حجر: ۶۴۱، ۶۴۲
عضدالدولهٔ دیلمی: ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۳ ــ
۲۵۶
عطار نیشابوری، فریدالدین:
عطا ملک جوینی: ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸،
۳۱۴، ۳۴۰، ۳۵۴، ۴۵۱
علاءالدین محمد هندو: ۴۱۶ ــ ۴۱۸
علای حسن‌جان: ۴۹۲، ۴۹۳
علویان: ۱۶۹، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۳،
۴۲۵، ۴۵۳
علی‌بن ابی‌طالب (ع): ۱۵۱، ۱۵۲،
۱۵۵، ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۳۴،
۴۱۰، ۴۳۶، ۴۷۱، خلافت ــ: ۱۶۱
علی‌بن جعفر علوی: ۴۵۴، ۴۵۵
علی‌بن عیسی: ۱۹۵، ۱۹۶
علی‌بن محمد البرکویی: ۲۰۸، ۲۰۹
علی‌بن موسی‌الرضا (ع): ۱۹۷، ۴۷۴
علی رضا بن عبدالکریم شیرازی: ۵۶۸
علی عمادالدوله: ۲۵۳؛ نیز ← آل بویه
علی قلی‌خان شاملو: ۴۹۶، ۵۱۱
علی قلی میرزای افشار: ۶۱۲، ۶۱۳
علی مرادخان زند: ۶۱۷
علی مردان‌خان بختیاری: ۶۱۴
علی‌مؤید سبزواری، خواجه: ۴۲۳، ۴۲۴،
۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰
عمادالدین محمدبن محمدالکاتب اصفهانی:
۲۲۱، ۲۲۷
عمان: ۲۵۴، ۴۰۳، ۶۰۵
عمربن خطاب، خلیفه: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،
۱۵۹، ۱۶۹، ۴۳۲، ۴۷۸
عمرخیام: ۲۹۵
عمر دوم، خلیفهٔ اموی: ۱۶۶، ۱۶۷
عمرولیث صفاری: ۲۰۲ ــ ۲۰۴
عوف، قبیلهٔ: ۱۶۶
عیسی خاسان جلالیان: ۵۶۹، ۵۷۱
عیسی مسیح: ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۹۰، ۳۴۴،
۴۳۶
عیسویان: ۳۵۰
عیلام: ۷، ۱۳، ۲۵، ۴۷

## غ

غازان: ۳۰۵، ۳۹۰، ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۶۶-۳۷۵
۳۷۷ ــ ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۷،
۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۴، ۴۴۵،
۴۵۱، ۴۵۳، ۵۲۴
غرجستان: ۴۰۲
غز: ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۲۶،

۴۳۲، ۴۴۰؛ قبایل ـ: ۲۷۱
غزالی ← محمد غزالی، امام
غزان: ۲۶۵ ـ ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۲۸؛ ـ سلجوقی: ۲۶۷
غزان (حمکران ارمنی): ۹۰
غزنوی، دولت: ۲۶۳، ۲۷۰
غزنوی، سلاطین: ۲۱۹، ۲۲۶
غزنویان: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶ ـ ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۰
غزنه: ۲۵۰، ۲۵۹ ـ ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۲۵،
غسانیان: ۷۱
غلامان ترك: ۱۸۲، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۹۵
غلجه زایی، ایل: ۵۷۹
غلجه زاییها: ۵۸۱، ۵۸۲
غنی، دکتر قاسم: ۲۲۶
غور، ناحیهٔ: ۱۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۸۰، ۴۰۲
غوریان: ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۰۳
غیاث‌الدین اول (ملك کرت): ۳۱۲
غیاث‌الدین حسین: ۳۹۲
غیاث‌الدین کرت: ۴۳۰
غیاث‌الدین کیقباد: ۳۳۵
غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر: ۳۱۰، ۳۷۹، ۴۷۱

## ف

فارس: ۲۳، ۲۵، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ـ ۲۴۲، ۲۴۴ ـ ۲۴۷، ۲۵۱ ـ ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۳۴، ۵۵۰، ۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۹
فارسنامه: ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۱۱
فارسی میانه (پهلوی): ۸۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۳
فارسی نو (دری): ۱۳۶، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۹۴، ۳۰۷
فاطمه (ع): ۲۱۲، ۴۷۱
فالس میلتی (تالس ملطی): ۱۵
فانت (فانس): ۲۲
فائوست بیزنتی: ۶۶
فتحعلی‌خان اعتمادالدوله: ۵۸۱
فتحعلی‌خان قاجار: ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۱۱
فتحعلی شاه قاجار: ۵۶۸، ۶۲۰
فتوح‌البلدان: ۱۳۸
فخرالدوله، حسن (بویه)؛ ۲۵۶، ۴۲۵
فخرالدین گرگانی: ۲۹۵
فداییان ← اسماعیلیان
فراآت ← فرهاد
فرات، رود: ۴۰، ۴۳، ۴۹ ـ ۵۴، ۷۱، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۵۴، ۲۶۹، ۳۳۶، ۳۴۳، ۴۴۲
فراعنه: ۲۲، ۲۹
فراکیه: ۱۳، ۲۸، ۳۹
فرانسه: ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۷۷، ۳۱۵،

۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۷،
۳۶۸، ۳۷۵، ۴۹۹، ۵۲۰، ۵۳۰،
۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۷۴،۵۹۰،۶۲۹
فرانسویان: ۵۴، ۵۲۰، ۵۷۴، ۵۸۲
فرانسیسکن ــ پلانو کارپینی: ۳۱۶
فراوه: ۲۶۷
فراهان: ۵۴۰
فرائورت ← فرورتیش
فرح‌آباد: ۵۲۴، ۶۲۳
فرخی سیستانی: ۲۹۵
فردوسی، ابوالقاسم: ۱۱۳، ۲۹۴، ۲۹۵
فرورتیش: ۱۳، ۱۴، ۲۵
فرهاد (اشکانی): ۴۷؛ ــ سوم: ۴۹، ۵۰؛
ــ چهارم: ۵۲
فریجیه: ۶۴۱
فریدالدین عطار: ۲۹۵؛ نیز ← عطار نیشابوری
فریدون (پادشاه اساطیری): ۲۰۷
فسا: ۲۴۰، ۲۴۹
فسطاط، شهر: ۲۵۱
فصیح خوافی: ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۳۳
فضل‌بن سهل: ۱۹۷
فضل‌الله‌بن روزبهان: ۳۹۲
فلسطین: ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۴۰، ۱۱۷، ۱۵۱
ــ ۱۵۳، ۲۱۳، ۲۶۹، ۳۳۲، ۳۴۴،
۳۵۶؛ دولت یهودی ــ: ۲۱
فلیوگل: ۲۱۸
فنیقیه: ۱۸،۳۷،۴۰، ۵۷، ۵۳، ۱۱۷،۱۱۸
فئودال: ۹۸، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۹، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۷،
۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۷،
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۳،
۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸،
۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۰،
۳۸۲، ۶۳۹؛ روحانیون ــ: ۳۴۶
فئودالها: ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۶
۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۸،
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۸،
۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵ـ
۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۵ ــ ۳۴۹،
۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲،
۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸ـ
۳۸۰، ۳۸۲، ۵۷۳، ۵۹۳، ۶۰؛ ــی
چادرنشین: ۳۲۱، ۵۲۲، ۵۳۲، ۶۰۷،
۶۱۱؛ ــ ی عرب: ۱۸۸
فئودالی: ۱۰۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۳
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۳،
۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۷،
۴۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷،
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸،
۲۸۲ ــ ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۷،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۹،
۳۵۰، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۴،
۳۸۱، ۳،۱۴، ۵۷۹؛ بهره‌کشی ــ: ۵۶۳،
۵۷۲؛ بهرهٔ ــ: ۱۶۳، ۵۶۳، ۵۹۸،
۶۳۹، ۶۴۰؛ جامعهٔ ــ ۶۳۹؛ دولتهای
ــ: ۱۹۴؛ مالکیت ــ: ۱۶۴، ۱۸۵،
۲۶۶، ۳۸۷، ۵۴۶

فئودالیزم: ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۲۰، ۵۴۶، ۵۵۶، ۶۳۶ ـ ۶۴۱
فئودالیته: ۹۷، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۸۴، ۲۰۰، ۶۳۹
فئودوس دوم: ۸۷
فئودور ایوانویچ: ۵۱۲
فوکا: ۱۱۷
فومن: ۵۴۵، ۵۵۵
فومنی، عبدالفتاح: ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۵۴، ۵۵۶
فیاض، علی‌اکبر: ۲۲۶
فیروزآباد: ۲۴۶
فیضی: ۶۲۷
فیلیپ سوم (پادشاه اسپانیا): ۵۱۹
فیلیپ لوبل (پادشاه فرانسه): ۳۵۶، ۳۷۵
فیلیپ مقدونی: ۳۸، ۳۹

## ق

قابوسنامه: ۲۴۳، ۲۹۵
قاجار، ایل: ۴۷۲، ۴۹۵، ۵۵۰، ۵۶۸، ۶۱۸، ۶۱۹
قاجاریه: ۵۶۸، ۵۹۳، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۹
قادری، درویشان: ۲۸۸
قادسیه، نبرد: ۱۳۹، ۱۵۴
قارص: ۴۸۵، ۴۹۶، ۶۱۱
قارن: ۵۶، ۷۹، ۹۴
قازان: ۴۲۸، ۴۸۶
قاسم انوار: ۴۳۷، ۴۵۲
قاسمی (سرایندهٔ شاهنامهٔ شاه اسماعیلی): ۶۲۷
قاضی احمدبن میرمنشی‌الحسینی: ۶۲۵
قاضی سیف‌الدین عیسی: ۴۴۲، ۴۴۳
قانون سوری (کتاب): ۱۰۵
القانون فی‌الطب: ۲۹۶
قاورد (سلجوقی): ۲۷۲
قاوردی، امیر بابا حاجی: ۴۴۸
قاهره: ۲۲۰، ۳۴۱
القائم بامراله (خلیفهٔ عباسی): ۲۶۹
قباد: ۶۵، ۶۳ ـ ۹۵، ۹۸ ـ ۱۰۰، ۱۰۲ ـ ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
قبرس، جزیرهٔ: ۳۷، ۴۴۲، ۴۸۷
قبطی، زبان: ۸۶
قبطیان: ۱۵۹
قبلهٔ خوشنویسان: ۴۵۷
قپچاق: ۳۲۵
قتلغ‌خان: ۳۳۶
قتلمش (سلجوقی): ۲۷۲
قحطبةبن حبیب: ۱۷۴
قرآن: ۱۵۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۷۳، ۴۰۴، ۴۵۵؛ قاریان ـ: ۲۲۲، ۳۷۳؛ تعالیم ـ: ۱۵۰؛ تنزیل ـ: ۱۵۰؛ ـ وسنتها: ۱۵۰؛ ـ و غنایم جنگی: ۱۵۰
قراباغ: ۴۰۷، ۵۳۴، ۵۵۰؛ بگلربگ ـ: ۶۰۱
قراخانیان: ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۳
قراختاییان: ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۳۶
قراداغ: ۴۹۳

قراقویونلو: ۴۳۲، ۴۳۸ ـ ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۴۸
قرایوسف: ۴۳۲، ۴۴۸
قرشی: ۴۷۴
قرلقان، قبایل ترک: ۲۵۹، ۲۶۶
قرمطیان: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۰؛ قیام ـ: ۲۱۳
قرمطیه: ۲۸۷
قرون وسطی: ۵، ۶۴، ۶۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۶۹، ۶۳۱، ۶۳۸
قرا قروم: ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰
قریش، قبیلهٔ: ۱۴۹، ۱۶۹
قراقان استپان رازین: ۵۵۸
قزاقان‌گرین: ۵۵۸
قـزل اردو: ۳۳۳، ۳۴۲ ـ ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۲۸، ۴۴۲
قزل اردوییان: ۳۴۲، ۳۷۸
قزل ارسلان: ۲۸۰
قزلباش، ایل: ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۱۶، ۵۲۵، ۶۰۷، ۶۱۰
قزلباشان: ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۴، ۴۸۶
قزوین: ۲۳۳، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۵، ۴۰۷، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۸
قزوینی، بوداق: ۴۶۴
قزوینی، محمد: ۳۰۴
قزوینی، یحیی:
قسطنطین (امپراتور روم): ۷۵، ۷۶
قسطنطنیه: ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۹۲، ۹۵، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۵۶، ۴۵۷، ۶۲۵
قشم: جزیرهٔ: ۵۵۹
قشیری: ۲۸۸
قطوان: ۲۷۳
قفقاز: ۸، ۱۳، ۴۴، ۵۳، ۷۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۷۸، ۴۲۸ ـ ۴۳۰، ۴۷۶، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۳۱، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۹؛ جبـال ـ: ۱۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۲۶۹، ۳۴۲، ۳۴۳؛ ـ شمالی: ۳۳۳
قلحات: ۴۰۳
قم: ۲۳۸، ۲۴۹، ۳۹۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۴۱، ۵۸۴
قندهار: ۴۶۸، ۴۸۶، ۵۱۸، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۷۹ ـ ۵۸۲، ۵۹۲
قنیق غزان، قبیلهٔ: ۲۶۶
قوام‌الدین شیرازی: ۴۵۴
قوش: ۳۵۰
قولرآغاسی: ۵۲۷
قومس: ۱۸۸، ۲۴۱
قورولتای: ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۶۷، ۳۳۱، ۳۵۱، ۵۹۶؛ نیز ← مغولی

قهستان: ۲۴۵، ۲۷۶
قهقهه، دژ: ۴۸۸
قیس ← کیش
قیصریه: ۱۵۲، ۴۷۵؛ بازار ـــ: ۵۲۶، ۶۲۲

ك

کابل: ۱۵۸، ۲۴۱، ۲۴۹، ۳۲۸؛ رود ـــ: ۴۲، ۶۸
کاپادوکیه: ۱۳: ۱۵، ۱۷، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۷۳، ۱۱۷
کاپیتولاسیون: ۵۷۴
کاترمر: ۳۰۷
کاترین: ۶۱۹
کاترینوزنو: ۳۹۵، ۴۴۲، ۴۷۲
کاتوف، آ. ف: ۵۰۹
کاتولیك، مذهب: ۳۳۲، ۵۷۰؛ کشیشان ـــ ۵۲۳
کاتویکیا: ۴۴
کاختی: ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۲۳، ۵۵۱، ۶۱۹
کادوستان: ۳۶، ۳۷، ۴۹
کادوخیان ← کادوسیان
کاراکالا (امپراتور روم): ۵۵، ۷۱
کارتلی: ۹۰، ۴۸۳، ۵۲۳، ۵۵۱، ۵۷۹؛ شاهان ـــ: ۴۸۱
کارتلیس تسخووربا (زندگی کارتلی): ۳۱۵
کارل یان: ۳۰۷
کارملیت، فرقهٔ کاتولیك: ۵۷۰
کاروسی (امپراتور روم): ۷۴
کارون، رود: ۶، ۷۲، ۲۳۷
کاره (حران): ۵۴
کارینا (ارض روم): ۵۲
کازاخستان: ۴۴۶
کازرون: ۲۴۰، ۲۴۹، ۵۲۷
کاست: ۶۴۱
کاسیان: ۱۳
کاسیوس: ۵۱
کاشان: ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۹۲، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۵۵، ۴۶۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۸۴
کاششیان ← کاسیان
کاشغر: ۲۶۹
کافاروف (اسقط بزرگ پالادیا): ۳۱۳
کاکاش: ۵۱۷
کالا ـ پولی، روابط: ۶۳۲، ۶۴۰
کالك، رود: ۳۲۵
کالنجار سلطان: ۵۵۴ ـ ۵۵۶
الکامل فی التاریخ:
کاوس: ۱۰۲
کاوهٔ آهنگر: ۱۵۴
کبك (آسیای میانه): ۴۲۸
کتاب الانساب: ۲۲۰
کتاب البدان: ۱۴۳
کتاب التنبیه والاشراف: ۱۴۴
کتاب الخراج: ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۸۶
کتاب الشفا: ۲۹۶
کتاب الغررفی سیرالملوك و اخبارهم: ۲۱۹
کتاب المغازی: ۱۳۸
کتاب المنتظم: ۲۲۱
کتاب الیمینی: ۲۱۹

کته‌سیاس: ۱۲
کتیبه‌های پهلوی: ۶۳
کتیبه‌های میخی: ۹، ۳۰
کرابی، یحیی: ۴۲۱، ۴۲۲
کراچکوسکی، ای. یو: ۱۴۴
کراسوس: ۵۰، ۵۱
کرائیت، قبیلهٔ: ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۷۸
کرائیتها: ۳۱۷، ۳۱۹
کر، رود: ۲۳۷، ۲۵۵، ۴۴۱، ۵۹۵
کربلا: ۵۱۸
کرت: ۴۰۲؛ امارت ـــ: ۳۴۳، سلالهٔ ـــ: ۳۱۲، ۴۰۱؛ ملوك هراتی ـــ: ۴۲۹ قیام ـــ: ۵۷۷
کرتنامه: ۴۰۲
کرد: ۳۸۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۱۶، ۵۲۵
کردان: ۲۳۹، ۴۶۹؛ ۵۶۳، ۴۷۶، ۵۸۱؛ ـــ خراسان: ۵۹۳
کردستان: ۴۰۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۵، ۶۰۲، ۶۱۹؛ ـــ ایران: ۱۹۴، ۵۴۰؛ ـــ جنوبی: ۳۳۰
کرزوس: ۱۷
کرکوك: ۵۹۶
کرمان: ۵۸، ۶۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۳۵، ۲۳۷ – ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۲۹، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۹۶، ۴۰۳ – ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۶۸، ۵۱۲، ۵۳۳ – ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۱۱، ۶۱۸؛ قالیهای ـــ: ۵۴۰
کرمانشاه: ۱۰، ۵۹۰، ۵۹۵
کرمانی، خواجه: ۵۶۴
کروسینسکی: ۵۸۴
کرولن، رود: ۳۱۷، ۳۳۱
کریم‌خان‌زند: ۶۱۴ – ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۹؛ مرگ ـــ: ۵۶۸
کریمه: ۳۳۳، ۵۱۲؛ خان ـــ: ۴۹۶
کشکول شیخ بهائی: ۶۲۷
کشمیر: ۳۰۶
کشیش دائوس: ۳۱۶
کعبهٔ مسلمانان: ۳۵۵
کلات، قلعهٔ: ۵۹۳، ۶۰۶، ۶۷۰، ۶۰۹
کلاویخو: ۳۹۵
کلرنشین: ۴۴، ۶۴۱
کلکته: ۲۲۶، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۸۸
کلمنت پنجم (پاپ روم): ۳۷۵
کلنی‌ها: ۱۷، ۴۳، ۴۴
کلهر: ۴۸۲
کلسیفن: ۶۴۱
کمال خجندی: ۴۳۰
کمبریج، دانشگاه: ۳۰۵
کمبوجیه: ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۱؛ ـــ ۲۵، ۴۵
کمپفر: ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۷
کنانه، قبیلهٔ: ۱۷۲
کنکاش، مجلس: ۵۹۶
کنگ: ۵۷۴
کنن (سردار ایرانی): ۳۷
کواد ← قباد
کوتوال: ۲۶۹

کوچصفهان: ۵۵۵
کودیشی، قبایل: ۱۰۱
کوربولون (فرماندهٔ روم): ۵۳
کورش: ۱۵ – ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۵، ۳۳، ۳۷
کورش دوم: ۲۴
کورش کوچك: ۱۰، ۳۱
کورکوز: ۳۳۷، ۳۳۸
کورنی لبرون: ۵۷۰
کوزما: ۳۳۳
کوزین، س.آ: ۳۱۳
کوشان: ۶۸، ۸۹
کوشان شاه: ۶۸
کوشانیان: ۷۴
کوفه: ۴۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷؛ ـ می کنونی: ۱۴۷؛ مسجد جامع ـ ۱۷۵
کوکجه: ۴۹۲، ۴۹۳
کولخیه: ۹۲، ۱۱۱
کولونی: ۶۳۱؛ ـهای روم شرقی: ۹۷؛ ـ سینوپ: ۱۳؛ ـ نظامی: ۶۳۲
کومش ← قومس
کومرشل پرس (شانگهای): ۳۱۳
کومان گن: ۵۹
کوناك، منطقهٔ: ۳۷
کونتارینی: ۴۴۲
کوهستان ← قهستان
کوه‌گیلویه: ۵۵۰، ۶۰۴
کوه نور، الماس: ۴۸۹
کیا، خاندان: ۴۸۹
کیخا توخان: ۳۵۷، ۳۵۸
کیداری‌ها: ۷۲، ۹۱
کیدانیان: ۲۷۳
کیراکوس گاندزاکی: ۳۱۴
کیش: ۲۴۱، ۴۰۳
کیش زرتشتی: ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۶۷
کیش یهود: ۱۴۹
کیف: ۷۸، ۲۰۷
کیکاوس: ۲۹۴
کیلیکیه: ۱۷، ۴۰، ۵۲، ۵۹، ۷۳، ۳۴۶، ۳۷۸
کیمریان: ۱۳
کیوسه داغ، نبرد: ۳۳۵
کیوك ← گویوك
کیوك چال، رود: ۴۷۵

## گ

گابینوس پرو (کنسول رومی): ۵۰
گاتها: ۳۳، ۸۳
گارد لوسکی: و.آ: ۴۳۷
گاسارد: ۶۳۶
گالاتیه: ۷۳، ۱۱۷
گالر: ۷۴
گالین: ۷۳
گانسو: ایالت: ۳۲۲
گدروسیا، بیابان: ۴۲، ۴۷
گرجستان: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۹۰، ۹۲، ۱۰۲، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۴، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۶۸، ۴۷۲،

۴۷۳، ۴۸۵، ۵۲۳، ۵۳۴؛ ـ شرقی:
۵۳، ۹۳، ۲۶۹، ۴۷۶، ۴۸۳ ـ ۴۸۵،
۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۷۷،
۵۷۸، ۵۸۹، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۰،
۶۱۱، ۶۱۴، ـ شوروی: ۶۳، ۵۰۸؛
ـ غربی: ۱۱۱، ۴۸۵
گرجی: ۸۰، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۶۴،
۳۶۷، ۵۱۶، ۶۱۹؛ غلاسیانـ: ۵۲۵
گرجیان: ۱۵۹، ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰
۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۲
گردکوه، دژ: ۳۴۰
گردیزی، عبدالحی: ۲۲۵
گرگان: ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۸۹،
۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۵،
۲۳۸ ـ ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۹۲،
۳۲۶، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹،
۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۸، ۵۲۶، ۵۵۰،
۵۹۰؛ ترکمنان ـ: ۵۵۲
گرگانی، امیرولی: ۴۲۹
گرگوز ← کورکوز
گروتفوند: ۹
گروسیا: ۴۳
گریگوری آکزتسی: ۳۱۴
گریگوری ابوالفرج: ۳۱۵
گزنفون: ۱۰، ۲۸
گزیت: ۱۶۰
گلپایگان: ۲۹۲، ۵۲۷، ۵۸۴
گلستان سعدی: ۴۱۱
گل‌ها، طایفهٔ: ۷۴
گنبد قابوس: ۲۹۲
گنجه: ۲۳۰، ۵۵۰،۵۷۲، ۵۷۸؛ پیمانـ:
۵۹۶
گنوستی سیزم: ۸۵، ۲۱۰؛ نیز ← عرفان
گوآ: ۵۱۸
گوباز: ۱۱۱
گوبی، بیابان: ۳۱۷
گوتوالد، ای: ۱۴۲
گودا: ۵۱۷
گودرز: ۴۹
گودریانا: ۵۱
گودوئن: ۴۹
گورگن خان‌گرجی: ۱۰۲، ۵۷۹، ۵۸۰
گورگو، شهر: ۹۳
گوگامل: ۴۰
گولدتسیر: ۱۳۷
گلون‌آباد: ۵۸۲
گویوك قاآن: ۳۰۴، ۳۳۲، ۳۳۳
گولش تین: ۵۵۷، ۵۵۸
گومبرون، بندر: ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۰؛ نیـز
← بندرعباس
گوهرشاد: ۴۵۴
گئورکی ساآکادزه ← موراوی خان
گئورگی یازدهم ←گورگن‌خان‌گرجی
گئوماتای مغ: ۱۰، ۲۳ ـ ۲۵
گیرك پاتموتیانس: ۵۰۸
گیلان: ۱۵۸، ۲۰۵ ـ ۲۰۷، ۲۳۵، ۳۴۴،
۳۷۵، ۴۲۶، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۱،
۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۶،
۵۱۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۵،
۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۴ـ ۵۵۶، ۵۷۰،

۵۸۶، ۵۸۸ — ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۸،
بنادر—: ۵۴۴؛ تاریخ—: ۵۰۶؛ شورش
—: ۴۸۹
گیلانی، شیخ زاهد: ۴۷۰، ۵۰۶، ۵۶۵
گیلانیان: ۲۰۵، ۵۸۸
گیوس آمیلا خواری: ۶۱۰

ل

لاتین، زبان: ۱۳۶، ۲۹۳
لاتینی، نویسندگان: ۶۵
لار: ۳۹۶، ۵۹۸
لازار فاربی: ۶۶
لازها: ۹۲
لازیکا: ۶۸، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۱
لازیکستان، پیمان: ۱۱۱
لاهور: ۲۲۰، ۳۰۷
لاهیجان: ۴۲۶، ۴۶۸، ۵۴۵، ۵۵۵
لب التواریخ: ۴۶۳
لبنان: ۲۲۲؛ جبال —: ۲۷۶
لحسا، شهر: ۲۱۳
لخمی، خاندان: ۶۸
لر، قبایل چادرنشین: ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۸۲،
۵۱۶، ۵۲۵
لران: ۲۳۹، ۳۰۹، ۵۷۸
لرستان: ۲۳۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۳۶
۳۴۵، ۳۵۷، ۴۰۵، ۴۸۱، ۵۱۲،
۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۵۱، ۶۱۱
لزگیان: ۵۷۷، ۵۸۱
لشته‌نشا: ۵۵۶
لطفعلی‌خان زند: ۵۶۸، ۵۸۱، ۶۱۸

لکهارت: ۵۷۳
لنجان: ۵۳۳
لندن: ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۱۰، ۳۱۱
لنینگراد: ۲۲۰، ۳۱۳، ۴۶۵، ۴۶۳؛
انستیتوی خاورشناسی—: ۳۱۲؛ کتابخانهٔ
عمومی —: ۶۲۸
لوئی چهاردهم: ۵۵۲
لهستان: ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۱۲، ۵۴۳
لئوبیداس: ۳۵
لی استرنج: ۳۱۱
لیپزیك: ۲۱۸، ۳۱۳
لیدن: ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۲۰ — ۲۲۲، ۲۲۴،
۲۲۸، ۲۳۰، ۳۱۰، ۳۱۱
لیدی: ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۶
لیدیان: ۳۱
لیزاندر: ۳۱
لیقه: ۲۹۳
لیلی و مجنون: ۴۵۷، ۶۲۷
لیوتسی ور (امپراتور روم): ۵۴
لیون: ۵۱۲

م

مآثر سلطانیه: ۵۶۸
ماتاداران: ۵۰۸
ماتیکان هزار داستان (متن پهلوی): ۶۴،
۸۰
ماخوزه: ۱۱۲
ماد، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۳ — ۲۵
۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۸، ۵۵، ۶۸، ۱۰۷،
۵۳۴؛ سازمان اجتماعی —: ۱۳؛—

باستانی: ۱۶۷
مادر سالاری: ۶۳۳، ۶۳۶
مادهـا: ۹،۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴ ـ ۱۶، ۲۸، ۳۱، ۵۷، ۷۲
مادی: ۳۲، ۶۶، ۶۹؛ فرهنگ ـ، ۸۹
مادیا (رییس اسکیتها)، ۱۴
مارآبای اول: ۱۱۲، ۱۲۴
ماراتون، ۳۴
مارتسلین: ۷۶؛ نیز ← آمین مارتسلین
مارتیرو پول ← میافارقین
ماردین: ۳۳۵
مارکا: ۶۳۳
مارکوپولو: ۳۱۶
مارکوروسو: ۴۴۲
مارگولیوس: ۲۲۰
ماریا بالاخ: ۳۱۵
مارینوسانوتو: ۴۶۶، ۴۷۵
مازندران: ۱۹۰، ۳۳۶، ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۴۴، ۴۶۸، ۴۷۳، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۵۱، ۵۷۰، ۵۸۶ ـ ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۳، ۵۱۴؛ سادات ـ: ۴۳۱؛ کاخهای شاهی ـ: ۶۲۳
مازیار: ۱۹۰
ماساگت: ۱۹، ۲۰
ماساگت‌ها: ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۹۹
ماسون، م ۱۰: ۶۴، ۲۴۸
ماگالی (مورخ ارمنی): ۳۳۹
مالکم (مورخ انگلیسی): ۵۱۵، ۵۷۳
مالکیت‌اجتماعی وسایل‌تولید: ۶۳۲، ۶۳۳
ماللهند (کتاب). ۲۲۰
مالیات ارضی: ۱۲۲
مأمون: ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۶ ـ ۱۹۸
مامی‌کلراك: ۵۷۰
مامیکونیان، و اهان: ۹۴
مانتسی‌کرت ← ملازگرد
مانا (مننا): ۱۲
مانوی: ۸۶، ۹۲
مانویت: ۱۳۰
مانی: ۸۵؛ مذهب ـ: ۸۶
ماوراءالنهر: ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶ـ ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۶، ۴۴۴، ۴۸۳، ۵۵۸
ماوریکوس (سردار رومی): ۱۱۱
ماهانیه ← خرمدینان
ماهوان، قریهٔ: ۱۷۳
ماهوی مرزبان: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
مبارزالدین محمد: ۴۰۷
متروپول (دولت مرکزی): ۶۳۱، ۶۴۱
متنبی: ۲۵۵
مجارستان ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۸۴
مجدالدین وزیر: ۴۴۵
المجستی، ۱۴۲
مجلسی، محمد باقر، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۷۵
مجمع‌الأنساب: ۳۱۱
مجمع‌الانشا: ۵۰۸
مجمع‌التواریخ: ۳۸۹، ۳۹۰

مجمل تاریخ بعد نادریه: ۵۶۷
مجمل‌التواریخ: ۲۲۷
مجمل فصیحی: ۳۹۰
محمد ابرکوهی: ۳۰۷
محمدبن احمد نسوی: ۳۰۲
محمدبن خاوند شاه: ۳۹۰
محمدبن‌عبداله(ص): ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۰، ۴۳۶؛ظهور ـ: ۱۴۹؛ فتوحات ـ: ۱۳۸؛ قیادت ـ: ۱۵۱؛ معـراج ـ (تابلوی نقاشی): ۶۲۴؛ وفات ـ: ۱۴۹
محمدبن عبداله‌بن طاهر: ۲۰۳، ۲۰۶
محمدبن‌علی (امام عباسی): ۱۶۹ ــ ۱۷۱
محمدبن محمود غزنوی: ۲۶۳
محمدبن ملکشاه سلجوقی: ۲۷۲
محمدبن نجیب بکران: ۲۳۰
محمدبن هندوشاه نخجوانی: ۴۰۶
محمدحسن‌خان قاجار: ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۱۷
محمدخان (سردار صفوی): ۵۲۴
محمد دوم (سلطان عثمانی): ۴۴۱
محمدرضای تبریزی: ۶۲۵
محمد زبیر صدیقی: ۳۱۳
محمد زمان: ۶۲۴، ۶۲۵
محمد طاهر وحید: ۵۰۵، ۵۴۷، ۵۵۸
محمد غزالی، امام: ۲۸۷
محمد قلی‌خان اعتمادالدوله، ۵۸۱
محمدکاظم: ۵۶۵ ــ ۵۶۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۱
محمد محسن (مورخ): ۵۱۵
محمد معصوم‌بن خواجگی اصفهانی: ۵۰۵
محمد یوسف قزوینی واله: ۵۰۵
المحمره: ۱۹۰ نیز← سرخ علمان
محمود افغان: ۵۸۳ ــ ۵۰۸، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۹
محمودبن ملکشاه سلجوقی: ۲۷۲
مجمودشاه اینجو: ۴۰۳
محمودکتبی: ۳۱۰، ۴۰۵
محمود میرزا صفوی: ۴۸۹
محمود نیشابوری: ۶۲۵
المختار، شهر: ۲۰۹
مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی: ۱۶۹
مختصر تاریخ‌الدول: ۳۱۵
مداین ← طیسفون
مداینی: ۱۴۰
مدرسهٔ مادرشاه: ۶۲۳
مدیترانه: ۳۰۱، ۳۳۵، ۳۵۶، ۴۴۱؛ نیز ← دریای مدیترانه
مدینهٔ‌السلام: ۱۷۹
مذهب حقه ← سنی، مذهب
مراغه: ۳۳۶، ۳۷۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۵۱، ۴۵۳؛ رصدخانهٔ ـ: ۳۰۵، ۶۲۷
مراکش: ۱۹۴
مرداویج‌بن زیار: ۲۳۳ ــ ۲۳۵
مردوك شاه: ۱۸، ۱۹
مرشد قلی‌خان‌اوستاجلو: ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۱۲
مرعشی، سید عزالدین: ۴۲۵
مرعشی، سید قوام‌الدین: ۴۲۶
مرعشی، ظهیرالدین: ۳۹۳، ۵۲۶
مرغاب، رود: ۴۰۲، ۵۹۷، ۶۰۷
مرغیان (واحهٔ مرو): ۲۵، ۶۸

مرکنده (سمرقند): ۴۱
مرکیتها: ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰
مرمره: ۲۶۹
مرو: ۵۰، ۵۷، ۸۹، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۷۳، ۴۰۲، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۹۷، ۵۹۹؛ ایالت ــ: ۵۶۷؛ مسجد جامع ــ: ۱۹۹؛ ــ شاه جهان: ۵۵۰
مروان دوم (خلیفهٔ اموی): ۱۷۲، ۱۷۴
مروج‌الذهب: ۱۴۲، ۱۴۴
مزدك: ۶۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۲۹۴، ۴۱۲؛ آیین ــ: ۱۰۲
مزدك نامه (داستان مزدك): ۱۰۰
مزدکی: ۹۶، ۱۷۸، ۳۸۲
مزدکیان: ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۸۳، ۴۱۱
مزدیسنا: ۵۹
مزولیت (عصر متوسط حجر): ۶۴۱
مساحة: ۱۸۶
مسافریان: ۲۰۶، ۲۳۵؛ نیز ← سالاریان
المسالك و الممالك: ۱۴۳ ــ ۱۴۵
مستوفی، محمد حسین: ۵۶۴
مسجد خلیفه مهدی: ۲۹۱
مسجد شاه: ۵۲۳، ۶۲۲
مسجدشیخ لطف‌اله: ۶۲۲
مسجد کبود: ۴۵۴
مسجد مقصودبك: ۶۲۲
مسعودی، ابــوالحسن علی‌بن‌الحسین: ۶۵، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۳۴، ۲۳۶
مسقط: ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۱۱
مسکو: ۳۱۳، ۴۸۶، ۵۱۷، ۵۴۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۷
مسکوی (شرکت انگلیسی): ۴۸۶
مسلمانان: ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۴۹۴، ۵۸۶
مسیح(ع): ۱۲، ۳۳؛ آیین ــ: ۸۷، ۳۵۵، ۶۲۴؛ زاری‌به‌خاطر ــ (تابلوی‌نقاشی): ۶۲۵؛ میلاد ــ: ۶، ۶۳۵، ۶۳۷
مسیحی: ۵۹، ۶۵، ۷۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۷، ۳۴۴، ۳۴۷، ۵۴۲، ۵۷۶، ۵۸۰؛ اساقفهٔ ــ: ۵۴۸؛ اقــوام ــ: ۳۳۰؛ دولتهای ــ: ۳۴۴؛ روحانیون ــ قفقاز: ۵۷۷؛ فئودالهای ــ: ۳۵۰، ۳۶۷؛ مذهب نستوری ــ: ۳۲۰
مسیحیان: ۷۷، ۸۶ــ ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۹۴، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۷۶، ۵۸۸؛ ــ قفقاز: ۵۷۷
مسیحیت: ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۹۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۱۰، ۳۵۳
مشعشع، سید محمد: ۴۳۸
مشعشع، شیعهٔ: ۴۶۸
مشهد: ۱۴۴، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۷۸، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۳؛ کتابخانهٔ رضوی ــ: ۱۴۳

مصر: ۹، ۱۷ – ۱۹، ۲۱ – ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۵۱ – ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۳: ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۸، ۶۳۷
مصری: ۴۱، ۳۱۴ ۳۷۳
مصریان: ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۷۸
مصطفی اول: ۵۱۸
مصطفی لنگ: ۴۹۲
مطران سیونیك: ۳۱۴
مطلع السعدین و مجمع البحرین: ۳۹۰
معاویه: ۱۶۱، ۱۶۵
معتزله: ۲۸۷
المعتصم بالله: ۱۸۲، ۱۹۱، ۳۴۱
معتضد (خلیفهٔ عباسی): ۲۰۴
معجم البلدان: ۲۲۴
معراجنامه: ۴۵۶
معزالدوله، احمد: ۲۵۳
معزالدین کرت: ۴۲۰، ۴۲۳
معین الدین اسفزاری: ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۱۳
معین الدین یزدی: ۴۰۵
معین مصور (نقاش): ۶۲۵
المغازی، تاریخ: ۱۳۸
مغان: ۵۲۶، ۵۷۸؛ صحرای ـــ: ۶۰۴
مغربی: ۴۵۳
مغول: ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶ــ ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۲۵، ۴۵۳، ۵۳۶، ۶۱۵؛ امپراتوری ـــ: ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۴۱؛ ایلخانان ـــ: ۴۵۵، ۵۳۸؛ خانهای ـــ: ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸ – ۳۱۰، ۴۵۶، ۴۷۸، ۵۲۶؛ سپاهیان ـــ ۳۲۴؛ فاتحان ـــ: ۳۰۲، ۳۳۶؛ فئودالهای ـــ: ۳۳۷؛ کشتار ـــ: ۳۴۲؛ هجوم ـــ: ۲۳۱، ۳۱۷، ۳۳۷، ۳۷۴، ۵۳۲، ۵۳۵؛ ـــ کبیر: ۵۱۸، ۵۵۷، ۶۰۴، ۶۲۵
مغــولان: ۲۹۹، ۳۰۳ – ۳۰۶، ۳۱۱ – ۳۱۶، ۳۱۹ – ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸ــ ۳۴۱، ۳۴۳ – ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۲۸؛ فتوحات ـــ: ۳۰۰، ۳۱۴؛ یاداشتها راجع به ـــ: ۴۵۶؛ ـــ شمن پرست: ۳۲۰، ۳۴۶؛ ـــ کبیر: ۶۰۶؛ ـــ یورت: ۳۳۱
مغولستان: ۵۸، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱ – ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۲
مغولی: ۳۷۵، ۳۷۷
مقاسمه: ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۵
مقاطعه: ۳۰، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۲
المقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد: ۱۴۵، ۲۲۲ – ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴
مقدونی: ۳۸، ۴۰ – ۴۵، ۴۷
مقدونیان: ۴۰، ۵۴، ۶۰
مقدونیه: ۳۹ – ۴۲

مقریزی (مورخ عرب): ۲۸۳، ۳۱۴
مقصودکاشانی: ۶۲۶
مقنع: ۱۰۲، ۱۸۹، ۱۹۰
مکاتبات رشیدی: ۳۰۷
مکتب نقاشی اصفهان: ۶۲۴، ۶۲۵
مکتب نقاشی بخارایی: ۶۲۴
مکتب نقاشی تبریز: ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶
مکتب مینیاتور سازی هرات: ۶۲۳
مکران: ۶۸
مکری، ایل کرد: ۵۱۳
مکه: ۱۴۹،۱۵۰،۱۷۷،۲۹۱، ۳۵۵،۵۸۰
ملازگرد: ۲۶۹
ملاصدرای شیرازی: ۶۲۸
ملطیه: ۱۷، ۳۹، ۵۲، ۱۱۱
ملك اشرف: ۴۰۶
ملکشاه‌سلجوقی: ۲۲۹،۲۶۹– ۲۷۲،۲۷۴
ملك فخرالدین کرت: ۳۶۸
ملك محمود سیستانی: ۵۷۸، ۵۸۲،۵۹۲–۵۹۴
ملل و نحل: ۱۸۹
ممفیس: ۲۲
مناندر ( مورخ یونانی): ۱۱۱
منتور رودسی (سردار ایرانی): ۳۷
منذربن نعمان: ۸۸
منشآت (اثر نویسنده‌ای مجهول): ۲۲۹
منصور، ابوجعفر (خلیفهٔ عباسی): ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹
منظومه‌های نظامی: ۶۲۵
منوچهری دامغانی: ۲۹۵
منکوقاآن: ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹ – ۳۴۱
من هون (مؤلف چینی): ۴۵۶
موالی: ۳۰، ۱۷۲، ۱۸۱
موخولا (سردار مغولی): ۳۲۲
موراشو و پسران (تجارتخانه): ۳۰
موراوی خان: ۵۲۳
مورچه خورت: ۵۹۴
موریس (امپراتور روم): ۱۱۷
موزهٔ بریتانیا: ۲۲۰
موسی (ع): ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۹۰، ۶۳۶
موسی، ایلخان (نوهٔ بادو): ۳۹۹
موسی خورنی: ۶۶
موسی کاظم (امام): ۲۱۰، ۴۷۱
موصل: ۳۳۵، ۵۱۸
موقوفات، اراضی: ۱۸۶، ۲۵۱، ۳۷۹
مولتان، شهر: ۳۲۹
مونوفیزیت: مذهب مسیحی: ۸۶
مهاد مهن، محلهٔ: ۴۹۲
مهد علیا (زن سلطان محمد خدابنده): ۴۹۶
مهدی (خلیفهٔ عباسی): ۱۸۷
مهران (حاکم ری): ۹۴
مهرداد اشکانی: ۴۷ –۵۰، ۵۸
مهرگان، جشنهای: ۱۶۵
مهر نرسه: ۷۸
مهره (عربستان جنوبی): ۱۴۷
مهماندوست: ۵۹۴
میافارقین. ۱۱۵ – ۱۱۷
میبد، شهر: ۴۰۴
میترائیزم: (مهرپرستی):۳۳
میتریدات ← مهرداد
میخائیل سوری: ۱۱۷

میدان شاه (اصفهان): ۵۲۳، ۶۲۲
میران شاه: ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷
میرخواند: ۲۴۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۶۳
میرزا باباقلی: ۴۹۳
میرزابك، جنابادی: ۵۰۵
میرزا سید محمد مجتهد: ۶۱۳
میرزا عبدالکریم: ۵۶۸
میرزا محمد صادق نامی: ۵۶۸
میرزا ملکانی: ۴۹۲
میرزا مهدی‌خان استرآبادی: ۵۶۵؛ ۵۶۶، ۶۰۰
میرعبداله: ۵۸۰
میرعلی تبریزی: ۴۵۶
میرمهنا: ۶۱۶
میرویس: ۵۷۹، ۵۸۰
می‌ستی سیزم ← عرفان
میلتیاد (سردار یونانی): ۳۴
میمون دز، قلعه: ۳۴۰
مین، امپراتوری: ۴۳۴
مینادویی و نیزی، ج: ۴۶۷، ۴۸۹
مین باشی: ۳۴۸، ۳۷۰
مینورسکی، و. ف: ۲۳۰، ۳۰۵
مینوی، مجتبی: ۳۰۵
میهن: ۲۲۹

ن

نابو: ۱۹
ناپل: ۴۴۲
نادرشاه: ۵۶۴ - ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۹۳ - ۵۹۶، ۵۹۸ - ۶۰۷، ۶۰۹ - ۶۱۵، ۶۱۹؛ - و قورولتای مغان: ۵۶۹
نارمود (پسرشاوا): ۱۱۵
ناصربن هرون: ۲۵۵
ناصرخسرو: ۲۱۳، ۲۵۰
ناصرالدین محمود: ۳۰۳
ناصرمحمد سلطان مملوك ۳۷۸
ناکسوس: ۶۴، ۲۳۱
نامهٔ تنسر: ۶۴۱
نانای‌آتارگاتیس: ۵۹
نایمانها: ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰
نائین: ۵۴۰
نبطیان: ۵۰
نبوکد نصر ۱۵
نبویند: ۱۶ - ۱۸
نجف: ۵۱۸
نخجوان: ۴۰۰، ۵۵۷، ۵۹۷
نخستین جنگهای ایران‌وروم(۶۰۴-۶۲۷): ۱۴۷
نخستین جگهای عثمانی و صفوی: ۴۸۵
نخشبی، محمد: ۲۵۸
نخویرگان سالار جنگ: ۱۱۶
نرسس: ۵۴، ۱۱۷
نرسه: ۶۳، ۸۹، ۱۵۸
نرشخی: ۱۷۷
نزاری قهستانی: ۴۵۲
نزوله: ۳۷۰
نزهت‌القلوب: ۳۱۱
نسا: ۲۶۷، ۳۲۶، ۴۰۱
نستعلیق، خط: ۴۵۷
نستوری، مذهب: ۸۶، ۸۸، ۳۴۹؛ اسقفهای

ـ: ۶۶؛روحانیونِ ـ: ۱۲۴؛کلیسای ـ: ۱۱۲، ۱۲۴
نستوریان: ۹۵
نسخ جهان آرا: ۴۶۴
نسق: ۱۸۷
نسیمی (شاعر آذربایجان): ۴۳۷
نشابور ← نیشابور
نشمی؛ ۴۹۲، ۴۹۳
نصر بن احمد سامانی: ۲۵۸
نصر بن سیار: ۱۷۲ ـ ۱۷۴
نصیبین: ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۷۴، ۷۶، ۱۱۵، ۳۳۵؛ شورش ـ: ۱۱۶
نطنزی، معین الدین: ۳۸۹
نظام التواریخ: ۳۰۳
نظام الدین شامی: ۳۸۸، ۳۸۹
نظام الملک: ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۸۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲
نظامی عروضی: ۲۴۳
نظامی گنجوی: ۴۵۲؛ نسخهٔ آثار ـ: ۶۲۳
نعمت اللهی، درویشان: ۵۳۸
نفثة المصدور: ۳۰۲
نفیسی، سعید: ۲۲۵
نقشبندیه، درویشان:۴۴۴
نقش رجب: ۷۲
نقش رستم: ۷۲، ۷۳
نوافلاطونی: ۲۱۰، ۲۸۶، ۲۸۸
نوایی، علیشیر: ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۴
نوبر، محلهٔ: ۴۹۲
نوبه: ۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵
نوبیان: ۲۷، ۲۴۳
نوح (ع): ۱۵۰
نوح سامانی: ۱۹۸، ۲۵۸
نوربخارا، کوههای: ۲۶۶
نولدکه، تئودور: ۶۵، ۱۴۰
نویان: ۳۱۹، ۳۳۷
نویان جورما غول: ۳۳۰
نویانها: ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۴۵، ۳۴۸
نهاوند: ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۴؛ نبرد ـ: ۱۵۶
نهضت خوارج: ۱۹۶
نهضت غزان: ۲۶۴
نهضت غلجه زاییها: ۵۸۰
نهضت قرمطیان: ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۵۸، ۲۵۹
نهضت قوم ارمنی: ۵۷۷
نهضت مزدکیان: ۶۵، ۸۲، ۹۶ ـ ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۹
نهضتهای ضد فؤدالی و مسالك و مذاهب کفرآمیز مسلمانان ۱۰۰
نئولیت (عصر جدید حجر): ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۲
نی پپور، ناحیهٔ: ۳۰
نیروهای تولیدی: ۶۳۶
نیریز، دریاچهٔ: ۵۴۱
نیریز، مسجد جامع: ۲۹۲
نیشابور: ۷۲، ۹۱، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۵، ۳۲۶، ۴۰۱،

۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۴، ۵۱۱، ۵۱۴
نکفوریا: ۴۹ – ۵۱
نیکولسون، ر: ۲۲۹
نیکی‌تین، آفاناسی: ۳۹۵، ۳۹۶
نیل، رود: ۲۹
نینوا: ۱۴، ۴۰، ۴۹

و

واختانگ ششم: ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۷
واختانگ گرگسار: ۹۴
وادوآردس: ۴۶۷
واردان کبیر: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۷
واسال: ۳۲۱، ۶۳۸، ۶۴۰
واستریوشان سالار: ۸۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۱۰
واسیلیف، آکادمیسین: ۳۱۸
واقدی: ۱۴۰
والریان: ۷۲، ۷۳
والنت: ۷۶
وان، دریاچهٔ: ۱۱۶، ۴۸۴
وان خان کراینی: ۳۲۰
وانند، قریهٔ: ۵۹۸؛ مسجد ــ: ۵۹۷
وجیه‌الدین مسعود: ۴۱۸ – ۴۲۱، ۴۲۳
ورآمین: ۴۵۵؛ مسجد جامع ــ: ۴۵۴
ورساق، ایل: ۴۹۵
ورسای: ۶۲۲
وزورگ فراماذار: ۸۸
وسك مرزبان: ۹۰
وسلوفسکی، ن. ای: ۴۶۷
وصاف‌الحضره: ۳۰۸ – ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۷۴، ۵۶۵، ۵۶۶
وقف، اراضی: ۱۸۵
وکیل ← کریمخان زند
ولخش: ۵۳؛ نیز ← بلاش
ولگا، رود: ۲۰۷، ۲۴۱، ۳۳۳، ۴۸۶، ۴۹۶، ۵۴۴، ۶۰۷
ولینسکی، آ: ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۷
ونیز: ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۹۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۹۱؛ بازرگانـی: ۴۶۷، ۴۹۴
ونیزیها: ۵۲۰
وو ــ دی (امپراتور چین): ۴۹
وه ــ اردشیر: ۱۱۳
وهریز: ۱۱۱
ویس ورامین: ۲۹۵
ویشتاسب: ۲۴
ویلهلم آدام: ۳۵۶
ویلهلم روبروك: ۳۱۶، ۳۳۲
وین: ۳۱۰
ویوستنفلد، ف: ۲۲۴

ه

هاتفی: ۶۲۵
هادیان لزگیان: ۵۸۹
هارون‌الرشید: ۱۳۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹
هارون ولایت، مقبرهٔ: ۶۲۱
هالیس، رود: ۱۵، ۱۷، ۴۰
هالیکارناس: ۳۹
هامر ــ پورگشتال: ۳۱۰
هامون، دریاچهٔ: ۲۰۲
هانوی (مستشرق انگلیسی): ۵۷۰، ۵۹۸، ۶۰۷، ۶۱۱
هائوتسما، ت: ۱۳۹، ۲۲۱
هخامنشی: ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۴۷

هخامنشیان: ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۱۶۶
هدایت، رضاقلی‌خان: ۳۰۲، ۵۶۴
هرات: ۴۷، ۲۰۳، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۷۸، ۵۹۴، ۶۱۴
هراتی، مکتب نقاشی: ۴۵۶
هراکلیوس: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲
هربرت، سرتوماس: ۵۰۹
هـرمز، بندر ــ جزیره: ۷۶، ۲۴۱، ۳۵۶، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۸۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۳، ۵۵۷
هرمز اول ساسانی: ۷۳
هرمز دوم ساسانی: ۷۴
هرمز چهارم‌ساسانی: ۱۱۳ ــ ۱۱۵، ۱۳۰
هرودوت:۱۰ـ۱۳،۱۶،۲۰،۲۷، ۲۹،۱۲۸
هره‌یه: [هرات] ۴۸
هری رود: ۱۵۸، ۲۳۷، ۲۶۱، ۴۰۲
هرئیو: [هرات] ۴۱
هزار اسپیان: ۲۷۹، ۲۸۱
هزوارش: ۵۸
هشت بهشت: ۵۲۳
هفت‌آب:۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰
هفت اقلیم: ۳۰۶
هکاتومپیل (صد دروازه): ۵۷
هلاکــوخان مغول: ۳۰۴، ۳۳۴، ۳۳۹ ــ ۳۴۶، ۳۴۸ ــ ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۹۹، ۴۵۱، ۶۲۷
هـلاکوییان: ۳۰۶، ۳۹۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۴۲ ــ ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۸۷
هلالی استرآبادی: ۶۲۷
هلسپون، تنگهٔ (بوسفور): ۱۷، ۳۴، ۳۹
هلند: ۴۹۸، ۵۲۰، ۵۴۴، ۶۲۹
هلندی:۵۲۰،۵۸۵؛بازرگانان-:۵۷۴،۶۱۶
هلندیان: ۵۴۲، ۵۵۹، ۶۱۶
هلنیزاسیون: ۴۵
همـدان: ۶۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۹۶، ۳۲۵، ۳۶۶، ۴۰۷، ۴۵۳، ۴۷۳، ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۹۰، ۵۹۵
هند: ۸، ۶۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۱، ۳۶۷، ۴۸۶، ۵۴۳، ۶۰۶
هندو اروپایی: ۷
هند و اسکیت، دولت: ۵۰
هندوان: ۲۴۳، ۲۶۱
هندوستان: ۴۲، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۱ ــ ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۹،

۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۹۵، ۳۹۶،
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴،
۴۶۳، ۴۸۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۳۱،
۵۳۴ – ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۵،
۵۶۶، ۵۷۴، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۲،
۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۵، ۶۲۷
هندوکش: ۵، ۴۲، ۴۴۹
هندی: ۴۲، ۸۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۳، ۳۵۰
۳۷۳، ۵۴۴، ۵۸۵، ۶۲۶؛ امارتهای
ـــ: ۳۵۳؛ بازرگانان ـــ: ۵۷۴، ۶۰۶، ۶۰۷
هندیان: ۴۵، ۸۳، ۴۵۱، ۵۴۳، ۵۵۲
هوخشتره: ۱۳ – ۱۵، ۲۵
هورن: ۴۶۴
هولشتین: ۵۳۵
هون، قبایل: ۷۵، ۹۲، ۱۰۲
هونها: ۷۲، ۸۸، ۹۱؛ ـ ی ساویری:
۱۰۲؛ ـ ی سفید: ۹۲؛ ـ ی کیداری: ۹۲
هیاطله: ۷۲، ۸۹، ۹۱ – ۹۳، ۹۵، ۹۸ –
۱۰۱، ۱۱۱
هیئت، کتاب: ۱۴۲
هیرکانیه: ۲۵، ۴۷، ۵۳؛ هیرکانیان: ۷۲؛
نیز ← گرگان
هیرمند، رود: ۵۰، ۲۰۲، ۲۳۷، ۴۰۲
هیروگلیف، خط: ۹
هیسپا زیون: ۴۸
هیستاسپ: ۲۵
هیمر، ساتراپ: ۵۷
هیونیت، قبیلهٔ: ۷۲، ۷۵
هیونیتها: ۷۵، ۷۹، ۸۹، ۹۱

## ی

یأجوج و مأجوج: ۴۱، ۳۰۱
یاسای بزرگ چنگیزی: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱
۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲
یاقوت حموی: ۱۴۴، ۲۲۴، ۲۶۹، ۴۱۱
یاکسارت: ۴۱؛ نیز ← سیحون، رود
یاکو بوسکی، آ. یو: ۱۴۸، ۲۴۸، ۲۶۰،
۲۶۱
یام (مراکز پستی): ۳۳۲
یرلیغ: ۳۳۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۰۴
یرموک، نهر: ۱۵۲
یـزد: ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۴۵، ۳۹۶،
۴۶۸، ۴۷۳، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۰،
۵۸۱، ۵۸۴، ۵۹۸
یزدگرد اول: ۷۷، ۷۹، ۸۷؛ مرگ ـــ: ۸۸
یزدگرد دوم: ۸۹ – ۹۱
یزدگـرد سوم: ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷؛
مرگ ـــ: ۱۵۸
یزدی، شرف‌الدین علی: ۳۹۳، ۳۹۵
یزید اول (خلیفهٔ اموی): ۱۶۵
یزید ثانی (خلیفهٔ اموی): ۱۵۹
یساور (شاهزادهٔ جغتایی): ۳۷۸
یشوع استیلیت: ۶۶، ۹۶، ۹۹
یعقوب بن لیث: ۱۸۲، ۲۰۲ – ۲۰۴، ۲۳۳
یعقوبی، احمدبن واضح: ۶۵، ۱۳۹، ۱۴۳
۱۸۰
یغما، قبیلهٔ: ۲۵۹
یمن: ۱۱۱، ۱۴۷ – ۱۴۹، ۲۱۲، ۲۵۴
یمانیان: ۱۷۲ – ۱۷۴، ۱۸۱
یموت، ایل چادرنشین: ۶۱۱

ینیچری، پیادگان: ۵۱۴، ۵۱۵
یوآن، امپراتوری: ۳۳۴
یوآن ــ چائو ــ بی ــ شی: ۳۱۳
یوآن دیلاپوکار پینی: ۳۳۲
یوآن مالای: ۶۵، ۹۶
یوآن ثفئوسی: ۶۶
یودافادی کروسینسکی: ۵۷۰
یوروبی ــ پاآخ: ۹۱
یوسافات باربارو: ۳۹۵
یوسف بك اوستاجلو: ۴۹۳
یوسف علی‌خان: ۶۱۴
یوسوی (سفیر روم): ۹۳
یولی بك: ۵۱۳
یونان: ۱۰، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۷، ۵۹، ۸۸، ۱۴۲، ۴۰۱، ۶۳۴؛ ــ قدیم: ۶۴۱
یونانی: ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۲، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۲ ــ ۴۵، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۸۴، ۸۶، ۲۶۹، ۲۹۶، ۳۶۴، ۳۷۱
یونانیان: ۱۷، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۸ ــ ۴۱، ۴۳ ــ ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۱۳۸، ۲۲۴، ۲۴۳، ۵۴۲
یوئجی‌ها: ۹۲
یهود، روحانیون: ۳۷
یهودی: ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱؛ روحانیون ــ: ۵۴۸
یهودیان: ۱۸، ۳۶، ۳۷، ۸۱، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۹۴، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۳
ییلاق: ۲۳۹



پیام منتشرکرده است

## مجموعهٔ تاریخ ایران



**۱ . اسلام در ایران**
نوشتهٔ ا. پطروشفسکی
ترجمهٔ کریم کشاورز

**۲ . نهضت سربداران خراسان**
نوشتهٔ ا. پطروشفسکی
ترجمهٔ کریم کشاورز

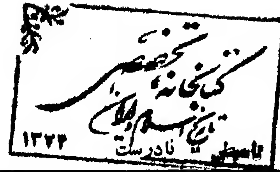
**۳ . اشکانیان**
نوشتهٔ م. م. دیاکونف
ترجمهٔ کریم کشاورز

**۴ . نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران**
نوشتهٔ میخائیل. ای. زند
ترجمهٔ ح. اسدپور پیرانفر

**۵ . نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران**
نوشتهٔ خسرو خسروی

**۶ . تاریخ ایران [ازآغاز پایان سدهٔ هجدهم میلادی]**
**تألیف:**
ن. و. پیگولوسکایا
آ. یو. یاکوبوسکی
ای. پ. پطروشفسکی
ل. و. ستریوا
آ. م. بلنیتسکی
**ترجمهٔ کریم کشاورز**

# غلطنامه




| صفحه | سطر | نادرست | درست | صفحه | سطر | نادرست | درست |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۹ | ۳ | مادی | مادی | ۱۱۵ | ۷ | جبحون | جیحون |
| ۹ | ۱۸ | مشکوف | مکشوف | ۱۶۳ | ۵ | جهانکشای | جهانگشائی |
| ۱۱ | ۶ | حضار | حصار | ۱۶۵ | ۲۴ | نلوان | حلوان |
| ۱۴ | ۸ | عشرتی | عشیرتی | ۱۶۵ | ۲۵ | مسلی | محلی |
| ۱۴ | ۱۹ | آستیاگ | آستیاگ) | ۱۶۸ | ۱۳ | اجتماع | اجماع |
| ۱۷ | ۲ | ایالتی | ایالاتی | ۱۷۰ | ۱۷ | بکر | بکیر |
| ۱۷ | ۱۳ | ومرکز | کهمرکزکشور بود | ۱۷۲ | ۱۷ | مالیکن | مالکین |
| ۲۲ | ۷ | سوئد | سوئز | ۱۷۷ | ۷ | ازین | این |
| ۲۴ | ۶ | بیشتر | پیشتر | ۲۰۳ | ۲ | قیام و | قیام‌کرده |
| ۲۸ | ۲۱ | تقظیم | تنظیم | ۲۷۳ | ۱۸و ۱۹ | آتسنر | آتسز |
| ۳۰ | ۱۸ | شرب | شراب | ۲۷۵ | ۲ | » | » |
| ۳۷ | ۱۴ | یویسنده | نویسنده | ۲۷۸ | ۹ | قلاح | قلاع |
| ۳۷ | ۱۷ | پدرش۱ | پدر را | ۲۸۳ | ۸ | چنانك | چنان رونده که |
| ۴۱ | ۲۷ | و قبایل | قبایل | ۲۸۴ | ۲۹ | وبا | ویا |
| ۴۶ | ۱۵ | یاپرگام | باپرگام | ۳۵۵ | ۱۸ | توفای | بوقای |
| ۴۹ | ۲۷ | آدیابته | آدیابنه | ۳۷۵ | ۱۶ | مشتی | مشبی |
| ۴۹ | ۳۰ | نیگران | تیگران | ۳۸۴ | ۵ | عموعی | عمومی |
| ۵۱ | ۱۹ | کاره | کرهه | ۴۰۲ | ۲۶ | ج — | د — |
| ۵۱ | ۲۶ | یشخند | ریشخند | ۴۱۶ | ۱۱ | اتابکان | مالکان |
| ۵۳ | ۱۹ | کاره | کرهه | ۴۲۷ | ۱ | سربدان | سربداران |
| ۵۸ | ۲۴ | چران | چژان | ۴۴۹ | ۱۶ | خدمت | از خدمت |
| ۵۹ | ۶ | پزاپول | یراپول | ۴۷۳ | ۸ | سپاهیان | باسپاهیان |
| ۵۹ | ۹ | واوروك | (زاید) | ۴۸۲ | ۱۶ | مشخره | مسخر |
| ۶۳ | ۱۷ | رجال | بەرجال | ۴۸۳ | ۲۶ | عبدالله | عبیدالله |
| ۶۸ | ۲۷ | دورهٔ | درهٔ | ۴۸۴ | ۱۹ | شدن | شدن‌آن |
| ۶۸ | ۲۸ | ساماتی | ساسانی | ۴۸۴ | ۲۲ | می‌ورد | می‌آورد |
| ۷۲ | ۳۱ | برسیل | برسبیل | ۴۸۷ | ۵ | خر | آخر |
| ۷۸ | آخر | اوپی | ازپی | ۴۸۸ | ۱۴ | گردید | گردآید |
| ۸۸ | ۲۲ | مهر، | مهر- | ۴۸۹ | ۸ | خرین | آخرین |
| ۹۰ | ۱ | اراضی | ارضی | ۴۸۹ | ۱۵ | دمخواری | آدمخوری |
| ۹۰ | ۵ | اجمال | احتمال | ۴۸۹ | ۲۰ | درن | درآن |
| ۹۶ | ۷ | استنساخ | استنتاج | ۴۹۱ | ۵ | غاز | آغاز |
| ۱۰۵ | ۷ | سپاهیان | و سپاهیان | ۴۹۳ | ۲۶ | یا | آیا |
| ۱۰۵ | ۲۵ | عیان | اعیان | ۵۰۶ | ۱۴ | آمده است | آمده است۴ |
| ۱۰۹ | ۲۰ | اساسی | اسامی | ۵۰۹ | قبل‌ازآخر | Brosst | Brosset |
| ۱۱۴ | ۲ | بازرگاتی | بازرگانانی | ۵۱۷ | ۱۲ | لشکرکی | لشکرکشی |
| ۱۱۵ | ۴ | تصبیین | نصیبین | ۵۵۰ | ۹ | می‌دادند | می‌دانند |